ک
۸۱,۱,۲۱
مصباح الیمان

ک
۸۱,۱,۲۱
مصباح الیمان

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۱۶۵
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۷۳۳۰

خلاصه حدیث شریف که قرآن نازل است بر پنج وجه حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال

مصباح الایمان

فائده علما میگویند که مجتهد تقلید مجتهد دیگر نکند کشف الغطا تصنیف مولوی باقر صاحب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه
ومن تبعهم اجمعین اما بعد بر ارباب اسعدک الله تعالی فی الدارین که این چند فواید از کتاب
سعادت سرمدیه در محبت محمدیه تصنیف ذو الکمالات باهره حضرت مولوی محمد باقر آگاه
قدس الله سره در سنه یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری بندهٔ درگاه اله محمد عبد اله بنابر
فواید خلق الله تالیف نموده بمصباح الایمان مسمی ساخت والله ولی التوفیق اعلم
محبت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه واله وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان
جریدهٔ جمیع احکام و ینبوع فضایل و فواضل دینی و مبداء حقایق و معارف یقینی و مخزن
جواهر علم و عرفان و معدن لئالی ذوق و وجدان و مجمع مناقب صوری و معنوی و مطلع مناصب
دینوی و اخروی و معراج ترقیات ازلی و ابدی و مصباح مناهج فیوض سرمدی و سلم
ذروهٔ عشق حقیقی احدی و منار سلوک طریق وداد محمدی و فاتحهٔ ملکات راسخهٔ علمی و عملی
و جاذبهٔ

وجاذبهٔ نعماء مترادفهٔ حقیقی خفی و جلی بلکه آیینه مظاهر تجلیات ذات و پرده کشای
حقایق اسما و صفات است و اتباع سنت قویمه و التزام احکام شریعت مستقیمهٔ آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم نتیجهٔ این محبت و منتج محبوبیت بارگاه رفیع الدرجات جل شانه و عم احسانه
و در نفس الامر آنجناب عالم مآب باب الابواب و سبب الاسباب مفتاح خزاین جود و موجب
بقای سکه وجود و چراغ شبستان غیب و شهود و واسطهٔ ایصال هر ب محبوبیت معبود
حکمت اشراق بی اقتباس از مشکوة نبوتش ظلمت ضلال و طریق استدلال مشائین
بی استضائت بنور دین مبینش منجر بخیال و نکال بیت محمد عربی که زینت مسند لولاک
کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او ولی ابتدا بمشعل هدایتش وصول بمنزل مقصود
خیال محال بیت محال است سعدی که راه صفا توان رفت جز در پی مصطفی و اصل
درین محبت و مودت ثبوت جنسیت و مناسبت است بآنحضرت صلی الله علیه واله وسلم در آغاز فطرت
پس روح هر کسی که با روح اعظم سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم نسبتی بهم رسانده باشد بقدر آن
مناسبت بمحبت آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم مشرف شوند و مقدار همین محبت به تبعیت آنحضرت
در متابعت بمحبت و محبوبیت حضرت احدیت جل شانه کامیاب بود و چندانکه
صلی الله علیه واله وسلم ترقی گردد در آغاز ادب آنجناب و منتسبان آن بارگاه
عرش انتساب کوشد و از اقوال و افعالی که بوی از اسائت ادب دارد گریزان باشد

وشواند کراز دیکری اضعاف آن کند و در صورت اضعاب آن اعضانه نماید و در هند عموما
و درین بلاد خصوصا بعضی سرگشتگان صحرای جهالت وکسسته مهاران بیدای ضلالت کراز
علو مقام نبوی ورفعت شان مصطفوی صلی الله علیه واله وسلم اطلاع ندارند بطریق
جهل یا بسهو یا بسهل انکاری چنین کلمات غبات و سمات بر زبان رانند واز وخامت عاقبت
آن خبر ندارند که تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ یعنی آن
کلمات قابل توبیخ وتعزیز و برخی ازان موجب قتل وتکفیر ست و بمذهب جمهور علماء کرام
قایل آن را بطور حد عدم باید فرستاد وهیچ حال او را معذور نباید نهاد محبت حضرت
حبیب الرحمن که عین محبت حضرت رحمن ست فرض عین ست ومحض دین باشد آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم میفرماید که ایمان نیارد یکی از شما تا نباشم نزد او دوستر از فرزند او و پدر او واز
همه مردم و در بعضی روایات از نفس او و در بعضی روایات از اهل او و مال او نیز آمده و در
حدیث دیگر آمده سه چیز در هر که باشد بیابد حلاوت ایمان را آنکه باشد خدا تعالی و رسول او صلی الله
علیه واله وسلم دوست تر بسوی او از ماسوای هر دو وآنکه دوست ندارد کسی را مگر برای خدا تعالی
وآنکه مکروه دارد این را که رجوع کند بکفر چنانکه مکروه دارد این را که انداخته شود در آتش
قدوهٔ اصحاب امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه بعرض اقدس رسانید که یا رسول الله هر آینه
تو دوستر هستی بسوی من از هر چیز مگر از نفس من که در میان هر دو پهلوی من ست آنحضرت صلی الله

علیه واله وسلم فرمود ایمان نیارد یکی از شما تا آنکه نباشم دوستر نزد او از نفس او و در روایتی
بعد از ارشاد این کلمات دست حق پرست خود در سینهٔ او نهاد آنگاه عمر رضی الله عنه بعرض
رسانید بخدا اینکه فرستاده بر تو کتاب را اینه جناب تو دوستر هستی بسوی من از نفس من آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم فرمود الآن یا عمر یعنی درین وقت بکلمه صواب نطق نمودی ای عمر یا درین
وقت تمام شد ایمان تو چنانچه در بعضی روایات تصریح آمده که الآن تم ایمانک یا عمر قول وی
رضی الله عنه اول بمقتضای طبع بود که مردم مجبول اند بمحبت نفوس خود و چون آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم او را بارشاد قولی وتصرف فعلی متنبه گردانید باستدلال فکر بلکه بهدایت نظر
آگاه شد که آنجناب صلی الله علیه وسلم نزد او احب واولی ست از نفس خود انس ابن مالک رضی الله عنه
روایت میکند که مردی بجناب آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم آمده گفت که قیامت کی باشد
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود چه ساختگی کرده برای آن گفت آماده نکرده ام برای
آن چیزی از نماز و روزه و صدقه لکن دوست میدارم خدا تعالی و رسول او را صلی الله
علیه واله وسلم فرمود تو با کسی که دوست میداری باشی و هم وی روایت میکند که آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم فرمود هر که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت احوال مومنان درین محبت
متفاوت ست واشرف وافضل این امت درین محبت حضرات صحابه کرام اند رضی الله عنهم
که بسبب فرط محبت آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از اوطان مالوفه واقارب قریبه بلکه از آبا

وابنا وازواج خود مهاجرت کردند و جمیع اموال ونفوس صرف نمودند و بر انواع شداید ومحن
ومصایب و فتن مصاهرت ورزیدند تا آنکه از معاینهٔ این حالات بی پایان حاضرین اهل کفار قریش
به تفرد این اخبار در صفت محبت گواهی مجبور شدند و دادند جناب سیدة النساء علی ابیها وعلیها الصلواة
والسلام با حضرت والد بزرگوار خود چندان محبت داشت که مزیدی بران متصور نیست از شدت
غم از مفارقت آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم گاهی نخندید و هیچ کار ملتفت نگردید تا آنکه بعد
شش ماه از وفات آنحضرت سید الکونین بروضهٔ رضوان خرامید صلی الله علیه واله وسلم و وقتی
پای عبد الله بن عمر رضی الله عنهما خدر عارض شد گفتند دوستترین مردم را یاد کن گفت
یا محمداه همان وقت خدر او زایل گردید روزی کفار مکه زید بن دثنه را رضی الله عنه
برای کشتن بیرون حرم مکه معظمه بردند ابو سفیان گفت قسم میدهم ترا بخدا ای زید
آیا دوست میداری که محمد صلی الله علیه واله وسلم اینجا عوض تو باشد تا گردن دشمنان آنجناب
بزنند و تو در اهل خود باشی زید رضی الله عنه جواب داد که بخدا تعالی دوست ندارم اینکه آنجناب هم
در مکان خود باشد و خاری در پای او خلد و من در اهل خود باشم آنگاه ابو سفیان گفت ندیدم
از مردم کسی که دوست دارد هیچ دوستی دوستی اصحاب محمد محمد را صلی الله علیه واله وسلم و رضی الله
عنهم آورده اند که حضرت سعد بن ربیع رضی الله عنه در غزوهٔ احد شهید شد سرور عالم صلی الله
علیه واله وسلم فرمود کیست که ببیند که حال سعد بن الربیع چیست مردی از انصار اخیار رضی الله عنه
اوز

رفت و دید که رمقی ازو باقی ست گفت از طرف من سلام بحضرت خیر الانام علیه الصلواة
والسلام برسان و بقوم خود بگو که نیست عذر شما نزد حق سبحانه وتعالی اگر کلفتی به پیغمبر
شما صلی الله علیه واله وسلم برسد و حال آنکه چشم شما را قوت پلک زدن باشد آورده اند
که متصل مدینه منوره دیری بود و راهبی دران اقامت داشت و اطفال مدینه با سکینه
در آنجا بازی میکردند گوی انها نزد دیر افتاد کودکان برای آوردن گوی رفتند آن
ملعون حرفی که متضمن اسائت ادب جناب هادی عجم و عرب بود صلی الله علیه واله وسلم بر زبان
آورد کودکان بچوگان های خود او را چندان زدند که مرد و این خبر بسمع اشرف امیر المومنین
عمر رضی الله عنه رسید از غایت طرب بگریست و با اصحاب کرام دوگانه شکر بجا آورده گفت
که الحمد لله کودکان مدینه را با پیغمبر خود صلی الله علیه واله وسلم اینقدر محبت ست و میگویند
که ناقهٔ خاص آنجناب مسمی به عضبا و قصوی که با آنحضرت سخن میکرد و تعریف نفس خود مینمود
و گیاه بسوی او میشتافت و حیوانات دیگر ادب او میکردند و میگفتند که تو مرکب رسول
خدای صلی الله علیه واله وسلم بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم هیچ نخورد و ننوشید
واز شدت حزن والم مرد و دراز گوش مملوک آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم که آنجناب
صلی الله علیه واله وسلم او را یعفور نام نهاد و برای طلبیدن کسی او را میفرستاد بعد وفات
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از شدت غم جدای سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم خود را

درجاهی اندر خفت و مرد امام احمد حنبل رضی الله عنه میفرماید که روزی مردم وقت عبور
از آب برهنه میشدند و من حدیثی از نبی یاد کردم و برهنه نشدم همان شب حضرت
جبرئیل علیه السلام بخواب دیدم که میفرماید بخشید خدا تعالی ترا باستعمال تو سنت را و گردانید
ترا امامی که اقتدا کرده شود با تو و خطاب محبوبیت مآب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
وارد شده فرمود نیست فلاح ترا تا پیروی کتاب و سنت نکنی خواجه بزرگ معین الحق و الدین
قدس سره وقتی در وضو تخلیل اصابع را بسهو ترک کرد چون از وضو فارغ شد بیهوش
گردید و رنگ روی مبارکش پرید چون بهوش خود آمد گریان و لرزان بود اصحابش
از بعضی پرسیدند فرمود مرا الهام کردند که چگونه دم محبت ما زنی کسیکه ترک کند
سنت حبیب ما صلی الله علیه و آله وسلم امام بحق ناطق جعفر صادق علی جده و علیه الصلوات
والسلام چون نام مقدس خیر الانام می‌شنیدند رنگ مبارکش از هیبت زرد میشد و عبد الرحمن
بن قاسم رضی الله عنهما هرگاه نام آنحضرت می‌شنیدند رنگ او بمثابه میشد که گویا همه خون
او برآمده و زبان او خشک میگردید و مرویست که زنی از حضرت عائشه رضی الله عنها در
خواست که برای او قبر سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم مکشوف سازد التماس او را قبول کرد چون
قبر مبارک را دید چندان گریست و بی‌تابی کرد که مرد رضی الله عنها قتاده رضی الله عنه چون
حدیث سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم می‌شنیدند میگرفت او را گریه و زاری شدید و امام الهجرت

مالک

مالک بن انس رضی الله عنه هنگام بیان حدیث غسل میکرد و لباس خاص جامه میپوشید و خوشبو مطیب میگردانید
و بر مسند بلند می‌نشست و مردم را از بلند کردن آواز منع میکرد و شخصی از امام همام در حالیکه ایستاده بود از
حدیثی سوال نمود بروی راست ننشست و بضرب تادیب آنکس حکم فرمود که چرا کار زد چنین گستاخی شد
عارف جلیل المناقب حضرت شیخ المواهب شاذلی روح الله روحه که از اکابر اولیاء و مقربان بارگاه
سید انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم و بکثرت رویت آنجناب در بیداری و خواب ممتاز بود اتفاقا
روزی چند ازین سعادت عظمی محروم گردید پس ازان باین دولت عظمی رسید و بعرض رسانید
که یا رسول الله چه تقصیر از من بظهور پیوسته ام واقع شد که ازین سعادت محروم ماندم ارشاد شد
که قد ذهبت الی الامراء لتطمع فی رویتی یعنی میروی بسوی امراء و طمع میکنی
رویت من میکنی حضرت شیخ قدس سره برای حاجات مظلومی نزد پادشاه یکبار رفته بود بعد ازین
مکاشفه یک قلم ترک نمود حافظ علامه ولی کامل الاستقامه شیخ جلال الدین سیوطی
قدس سره میفرماید اگر نمیبود در علم من آنکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم مکروه میدارد
مجالست ملوک و امرا را هر آئینه با ایشان می‌نشستم و امر معروف و نهی منکر میکردم و هفتاد و پنج بار در
بیداری از رویت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مشرف شده ام هر بار در علوم صحت آنها
تاکید میفرمود در حدیث صحیح آمده که هر که دوست داشت مرا و دوست داشت این هر دو یعنی جناب
حسن و حسین را و پدر و مادر ایشان را باشند با من در درجه من و نیز فرمود معرفت آل محمد

صلی الله علیه و آله وسلم موجب برائت از آتش دوزخ است و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم
سبب گذشتن است بر پل صراط و دوستی آل محمد صلی الله علیه وسلم امان است از عذاب علامت
محبت صادق همینست که با اولاد و احفاد ایشان که درین عصر و زمان حاضراند تکریم و مواسات
و سلوک بمهربانی‌ها و مراعات و انجاح حوائج ایشان پیش آید و از زلات و قصورات
ایشان اغماض نماید و ایشان را خوشنود دارد از آنجمله اعظام و اجلال حرمین شریفین
که بخصوصیت بجناب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم انتساب دارند یعنی مکه معظمه و مدینه مکرمه شرفهما الله
تعالی و توقیر و محبت سکان آن هر دو بلده عظیم الشان و مراعات و احسان است
بایشان جناب امام مجتبی امیر المومنین حسن بن علی علی جده و علیه الصلوة والسلام بیست
پیاده برای ادای مناسک حج تشریف میاورد و حال آنکه کوتلهای آنجناب همراه
میآمد و بسیاری از سلف همین قسم عمل میکردند و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما دست
خود بر جای جلوس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نهاده بر رخ خود مالید و امام مالک رحمة الله
علیه در مدینه مطهره سوار نمیشد و میگفت شرم دارم از حق سبحانه و تعالی اینکه بسم اسپ
در زمینی که دران رسول خداست صلی الله علیه و آله وسلم امام سیوطی در رساله تنبئة الغبی آورده
که شخصی دشمن جناب شیخ اکبر بود و بسب و طعن آنجناب اشتغال می‌نمود چون مرد حالش
بر شیخ منکشف شد که بسبب عداوت جنابش معذب است شیخ میفرماید که یک لک بیت

و هفتاد هزار کلمه طیبه برای مغفرت او خوانده‌ام و تا اتمام این عدد طعام و شراب نخوردم تا آنکه
جرم او بخشیدند زیرا که از روح پر فتوح سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم شرم کردم که به سبب
من یکی از امت آنحضرت بدوزخ رود امیر المومنین عمر رضی الله عنه دید که شخصی یک کسیکه
نام او محمد بود دشنام میدهد فرمود نتوانم دید که به سبب تو این نام مبارک دشنام داده شود
و در مثل قضیه به برادرزاده خود نیز همچنین فرمود و نامش عبد الرحمن نهاد و احکام
نوشت که هیچکس باین نام مقدس مسمی نگردد و در حدیث صحیح آمده که نام می‌نهید اولاد خود
محمد و دشنام میدهید ایشان را ابوهریره و انس و دیگر اصحاب کرام رضی الله عنهم میگفتند که
ازان باز که از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم محبت کدو معلوم گردید او را دوست داشتیم ازین
جهت ائمه شافعیه با مستحبات کدو تصریح کرده‌اند یکی از اعاظم علما منسوب بفرزند جوان خود
که از یکی پیش بود بر سفره نشسته بود پسرش پرسید درین کدو چه خوبی است که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم او را دوست میداشت چون سوالش شایبه لغزش و استخفاف داشت فرمود
بنشین جواب میگویم برخاست و از گوشه خانه شمشیر آورد و یک ضرب سر او را از تن جدا
ساخت و حکم کرد که کسی نماز برو نکند او را در مزبله اش انداخت تمام شد بتاریخ نهم شهر صفر المظفر
سنه ١٢٦٦ هجری نبوی رساله مصباح الایمان با تمام رسید مقام ویلور وقت پهر روز بر آمده

حاشیہ: رخصت از خ علما کی خاطر

فائدہ از کتاب قوت الایمان تصنیف کرامت علی سلمہ بخاری اور مسلم دونوں میں عبد اللہ ابن عمر سے
روایت آئی ہی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا ابنہ نماز پڑہے کوی ظہر کی اور یون بھی روایت ہی
کہ نہ نماز پڑہے کوی عصر کی مگر بنی قریظہ میں یہہ بات حضرت نے فرمای جنگ احزاب سے لوٹتے وقت
اسکی شرح یہہ ہی کہ بنی قریظہ یہودی لوگ تھے مدینہ منورہ کے قریب وہ بستی کوس پر انکی بستی اور
گڑہی تھی حضرت میں اور انمیں صلح تہی جب پانچویں سال ہجری میں جنگ احد کے بعد قوم ... کافر
لوگ عرب کے سارے کافر قوموں کو مدینہ پر چڑھا لائے تب یہود بنی قریظہ نے بہی حضرت سے قول
توڑا اور کافروں کے شریک ہوے اس لڑائی کو جنگ خندق اور جنگ احزاب کہتے ہیں اس
لڑائی میں کافروں کا لشکر دس ہزار تھا اور حضرت کا لشکر تین ہزار چند روز کافر لوگ مدینہ کو
گھیرے رہے پھر اللہ تعالے نے نہایت سرد ہوا چلای تب کافر نہ ٹھہر سکے اور نا امید ہو کے
پلٹ گئے تب حضرت کو حکم ہوا کہ بنی قریظہ سے لڑو اسوقت حضرت نے اصحاب سے یہہ حدیث فرمای
باقی قصہ اس حدیث کا یوں ہی کہ لکہے کہ حضرت کے حکم سے اصحاب لوگ بنی قریظہ کی طرف چلے
عصر کا وقت راہ میں جانے لگا تب بعضوں نے راہ میں نماز پڑہ لی اور کہا کہ حضرت کو یہہ غرض
نہ تھی کہ اگرچہ نماز کا وقت جاتا رہے مگر کوی راہ میں نماز نہ پڑہے بغیر بنی قریظہ میں پہنچے
ہو بلکہ اس کلام سے حضرت کی غرض یہہ تہی کہ جلدی جاوین اور بعضے اصحاب نے راہ میں نماز
نہ پڑہی اور کہا کہ ہم تو بنی قریظہ میں جاکر نماز پڑہیں گے اگرچہ نماز کا وقت جاتا رہے کیونکہ

۷ ۲۵

حضرت نے ہمسے وہیں نماز کو فرمایا ہی بہر حال یعنے بعضوں کے نماز پڑہنے کا اور بعضوں کے نہ پڑہنے کا
حضرت کے روبرو ذکر ہوا حضرت کسی پر نا خوش نہوے یعنے دونوں کی سمجھ کو اچھی جانا
تو بس جیسا کہ حضرت کے اصحاب لوگ اس حدیث سے دو مطلب سمجھے بعضوں نے ظاہر حدیث پر
عمل کیا اور بعضوں نے قیاس کیا اور اسمیں حضرت کے فرمانیکا سبب نکالا اسیطرح مجتہد لوگ
بھی بعضے مقام پر قرآن و حدیث کے کئی طرح مطلب سمجھتے ہیں اور وہ سب حق پر ہیں اسیواسطے
اہل سنت و جماعت چاروں اماموں کے مذہب کو حق جانتے ہیں اور یہہ جو بعضے ناواقف کہتے ہیں کہ
ایک دین محمدی میں کیوں اختلاف کیا اور چار مذہب ہوے ایک ہی مذہب کیوں نہوا اور اس
حدیث سے معلوم ہوا کہ وہ لوگ نادان ہیں اور حدیث نبوی سے بیخبر ہیں ایسے اختلاف میں کچہ
قباحت نہیں خود حضرت کے روبرو حضرت کے اصحاب میں ایسا اختلاف ہوا اور حضرت
نے اس اختلاف کو درست رکہا اور منع نفرمایا اور حقیقت میں ایسے اختلاف میں امت پر آسانی ہی

حرمین الشریفین زادہما اللہ شرفاً و تعظیماً

پروانہ بمہر و پنجہ خاص   مرقوم ہفدہم ربیع الاول ۱۲۰۲ ہجری انکہ
دیسمکہان و دیسپانڈیان و مقدمان و مزارعان پرگنہ و نگیتہ پیتہ وغیرہ متعلقہ کرناٹک پایان گہاٹ
صوبہ دار النور محمد پور بعوض کات بندا ... پرگنہ مذکور وغیرہ کہ جمع کامل پنجاہ و یکہزار و شش
صد بیست و پنجاه و دو روپیہ و نیم آنہ دالو بمقتضای خلوص ارادت برای مصارف
بطریق جاگیر خالصاً و مخلصاً حسب الفصل بنو شروع سنہ ۱۲۰۲ فصلی مقرر گشته باید که حاصلات آنرا
بمتولیان سرکار سال بسال برای مصارف مذکور میرسیده باشد و از خواد م تغیر و تبدیل مضمون نشناسند
مقرر ... بموجب آن دستخطی کہ شرح آن ... نقل آمده پرگنہ و نگیتہ پیتہ وغیرہ متعلقہ
کرناٹک پایان گہاٹ صوبہ دار النور محمد پور بعوض ارکات کہ جمع کامل حاصل پنجاہ و یکہزار و شش صد و
پنجاه و دو روپیہ و نیم آنہ دالو برای مصارف   بطریق جاگیر از شروع سنہ ۱۲۰۲ فصلی
معرفت متولیان سرکار مقرر گشته   ده ... روپیہ حاصل حاصل ... بہر
شرح دستخط انکہ سند بدہند
تاریخ ۲۷ ربیع الاول سنہ ۱۲۰۲ ہجری
نقل بدفتر دیوان رسید

شرح تواریخ انکہ ... پرگنہ و نگیتہ پیتہ وغیرہ متعلقہ کرناٹک پایانگہاٹ صوبہ دار النور محمد پور

۸ ۲۶

عوض ارکات کہ جمع کامل حاصل مبلغ پنجاہ ہزار و ششصد و بیست و شش صد پنجاه و دو روپیہ و نیم آنہ
دالو برای مصارف   بطریق جاگیر از شروع سنہ ۱۲۰۲ فصلی معرفت متولیان سرکار مقرر گشته
سند نوشته بدہند در باب ... ده ... روپیہ حاصل حاصل ۱۲۰۲ فصلی

مرقوم ... ربیع الاول ۱۲۰۲ ہجری بموجب ... نظام الدین احمد خان بہادر   وساير پرگنہ محمد نگر

پرگنہ ...   پرگنہ ... نگری   پرگنہ محمد ...   دیہات ...
... ... پرگنہ ...
... ... روپیہ
...

حدیث شریف بن ناقص العقل والدین یعنی زنان در عقل و دین نقصان دارند فایده ظلم وضع الشی فی غیر
محله والتصرف بغیر استحقاق فایده حقیقت جود بهتر آنست که شخصی را قابلیت امری نبوده با شد و او را بر آن مکلف کرداند
نقلست که پیش امام حسین رضی الله عنه گفتند که ابا ذر رضی الله عنه فرموده که نزد من درویشی بهتر از توانگری و بیماری بهتر از تن درستی است
امام فرمود که رحمت بر اباذر باد فاما من میگویم که هر که کار خویش بخدا گذاشته هرگز تمنا نکند الا آن چیز را که خدا از برای وی اختیار نموده است
شیخ ابو تراب نخشبی رحمة الله علیه فرموده که بمرتبه رضا نمیرسد کسی که دنیا را در دل او مقدار وقعی بوده باشد
به پا استاده بود و تا وقت صبح همین میگفت که الهی اگر ما را عذاب میکنی ترا دوست میدارم و اگر رحمت کنی هم ترا دوست میدارم
فایده شریعت در لغت مشرعة الماء را میگویند یعنی مورد شاربان آب و در اصطلاح عبارت است از امور دینی که حضرت عزت شانه
و عظم برهانه جهت بندگان بواسطه پیغمبر یعنی فرموده اند با قوال و اعمال و احکام که متابعت آن سبب انتظام امور معاش و معاد باشد
و موجب حصول کمالات که در شامل احوال خواص و عوام بوده جمیع امت در آن شریک باشند چه شریعت مظهر فرضی حمایت کرحمت
عامه است و طریقت در لغت مذهب است و در اصطلاح سیرت مخصوص سالکان راه الله از قطع منازل بعد و ترقی بمقامات قرب و رفتن از
حالی بسوی التقدیم یعنی یک راه حقیقت بعد از آنکه از مقام فنا بمرتبه بقا باید با وجود آن قرب و کمال باید که شریعت که دین طریقه
محمدیست علیه السلام خویش سازد و همچنان که در ابتدا با شرعیت متحقق بود در انتها نیز باشد و نتیجه از آن فرو گذاشت
ننماید تا لایق خلافت و ارشاد تواند بود فایده از بعضی اکابر نقلست که فرموده اند که الکرامة حیض الرجال
از کتاب شرح گلشن راز

فضیلت خواندن سوره ملک

فوائد جلیل از تفسیر سیارۀ ملک تصنیف مولانا حضرت شاه عبد العزیز
دهلوی قدس سره فائده سورۀ ملک از حضرت ابن عباس رضی الله عنه
مرویست که آنحضرت علیه السلام میفرمودند که من دوست میدارم که این سوره در دل
هر مومن باشد یعنی این سوره را باید که هر مسلمان یاد کند و بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
ثابت است که مرده را چون در قبر می نهند و فرشتگان عذاب می آیند این سوره در
بجای مخالفت بر میخیزد اگر از طرف پا می آیند میگوید که ازین طرف شما را
راه نخواهم داد که این مرد مرا بر پای خود استاده در نماز میخوانده و اگر از طرف سر
می آیند میگوید که ازین طرف شما را راه نخواهم داد که این مرد مرا بزبان خود میخوانده و اگر
از راست و چپ می آیند میگوید که ازین دو طرف شما را راه نخواهم داد که مرا در سینه
خود این مرد یاد میداشت و حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه بعد از نماز عشا در دو رکعت
نفل این سوره را التزام میخواندند و در حدیث شریف آمده است که آنحضرت علیه السلام
قبل از خواب البته این سوره را میخواندند لهذا در حدیث شریف این سوره را مانعه
و منجیه و واقیه نام کرده اند زیرا که عذاب قبر را منع میکند و از عذاب نجات میبخشد
و از صدمات و احوال قیامت نگاه میدارد فائده سورۀ نون عذاب گور بیشتر
بسبب بد اعتقادی میشود علی الخصوص غفلت از باز پرس اعمال بد در گور و تراکم جنایات مظلمه

عذاب گور

نفسانیه و تلطخ به نجاسات و هر که این سوره را همیشه بفهم معنی بخواند او را یقین تام حاصل
میشود با آنکه بعد از موت باز پرس اعمال شدنیست حدیث در حدیث صحیح وارد است
که اذکروا الله حتی یقال مجنون فائده در حقایق التنزیل مذکور است که سهل بن عبد الله
تستری میفرمودند یعنی مرد صحیح الایمان را باید که با بدعتیان انس نکرد و هم مجلس و هم کاسه هم
نوالشود و هر که با بدعتیان دوستی پیدا کند نور ایمان و حلاوت آن از وی بر کنده فائده
اگر کسی براه قسم انت الله تعالی بگوید قسم بر ذمه او لازم میشود اگر خواهد موافق آن عمل نماید
و اگر خواهد خلاف آن نماید در حدیث شریف آمده است که البخیل بعید من الله و بعید من الناس
و بعید من الجنة قریب من النار دیگر حدیث شریف السخی قریب من الله قریب من الناس قریب
من الجنة بعید من النار در حدیث شریف وارد است که العین حق یعنی تاثیر زخم چشم حق است
لو کان شئی سابق القدر لسبقته العین یعنی اگر در عالم چیزی میشد که از تقدیر الهی سبقت
کند همانه چشم زخم می بود که تاثیر او بغایت قوی است و هرچه در چشم نیک نماید باید که ما شاء الله
لا قوة الا بالله بگوید تا اثر چشم زخم نشود و نیز در حدیث شریف وارد است که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم حضرات حسنین رضی الله عنهما را باین طریق تعویذ میفرمودند و ارشاد میفرمودند که
حضرت ابراهیم خلیل الله علیه السلام حضرت اسمعیل و حضرت اسحاق علیهم السلام را نیز بهمین
کلمات تعویذ میفرمودند اعیذ کما بکلمات الله التامة من کل شیطان و هامة

حدیث

بدی بدعت

مسئله قسم

حدیث

حدیث

چشم زخم

و من کل عین لامة سورۀ الحاقة در حدیث شریف وارد است مثال اهلبیت من
در شما مثال کشتی حضرت نوح است هر که سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت
و هر که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت و وجه تخصیص حضرات اهلبیت علیه السلام
باین مرتبه و فضلت آنست که کشتی حضرت نوح علیه السلام صورت کمال عمل آنجناب بود
و حضرات اهلبیت را از حق تعالی صورت کمال عمل جناب خاتم المرسلین گردانیده بود
که عبادت طریقت است در حدیث شریف وارد است که یکی از دروازه های بهشت را
ریان نام است هر که از آن دروازه درآید هرگز تشنه نشود و آن دروازه مخصوص روزه
داران است حق تعالی بایشان ندا خواهد کرد که ای دوستان من بسیار بود که من شما را در
دنیا میدیدم لبهای خشک شده از تشنگی و شکمها بپشت چسپیده از گرسنگی و چشمها
در مغاک افتاده از شب بیداری امروز در بهشت جاوید من درآیند و از شراب
گوارا نوشیده بهشت بیاشامید و در کشاف نقل کرده است که آنحضرت علیه السلام فرموده اند
که هیچکس در بهشت نخواهد درآمد الا بدستاویزی که از حضور رب العالمین نوشته بدست او خواهند
داد و صورت آن دستاویز این خواهد بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من الله تعالی لفلان ابن فلان ادخلوه فی جنة عالیة قطوفها دانیة فائده
از حضرت ابو درداء انصاری رضی الله عنه که از عمده صحابه رسول الله علیه السلام اند

حدیث

در صفت روزه

و انحضرت علیه السلام در حق ایشان فرموده اند که حکیم امت من ابو درداست منقولست
که ایشان خاتون خانه خودرا میگفتند که شوربای بسیاری پخته باش برای کدایان
خاتون میپرسید که در بسیار کردن شوربا چه فایده است طعام کم لذت میشود میگفتند که
نشنیده که کافر را برای ترک ایمان و ترک اطعام کدایان در سلسله آتشین عذاب خواهند کرد
بالفضل الهی بسبب ایمان نصف آن سلسله را از خود بریدیم نصف دیگر که باقیست با طعام
مساکین او را از خود خلع نمائیم سوره المعارج فائده حضرت حسن بصری رضی الله عنه — روز قیامت پنجاه هزار سال است
فرموده اند که از ابتدای قیام قیامت تا استقرار اهل بهشت و دوزخ در مکانهای خود
پنجاه واقعه واقع خواهد شد و هر واقعه از ابتدا تا انتها بقدر هزار سال دنیا خواهد ماند
پس تمام روز قیامت پنجاه هزار سال است فائده حضرت ابن عباس رضی الله عنه گفته اند
که چون کافران و منافقان را در آتش دوزخ نام بنام خواهد خواند ایشان خواهند گریخت — گرفتن آتش دوزخ کافر و منافق را
گردن دراز از آتش خواهد برآمد و تا مسافت دو صد سال کافران و منافقان را چیده
خواهد برداشت چنانچه جانوران دانها را بنوک خود می چینند فائده در حدیث شریف آمده
گدای که دادن او ثواب بسیار دارد آن گدا است که برای یک لقمه و دو لقمه در بدر — حدیث
میگردد بلکه آنست که با احتیاج خود الحاح بکسی سوال نمیکند تا حاجت او معلوم کرده باو چیزی بدهد — دادن بفقرا حال
پس دادن این قسم گدا زیاده تر موجب ثواب است سوره النوح فائده اجل مبرم — اجل مبرم و معلق

نه تقدیم می پذیرد و نه تاخیر و اجل معلق چنانچه تقدیم می پذیرد و تاخیر هم می پذیرد زیرا که
در حدیث صحیح وارد است که چون اولاد حضرت ادم را بایشان نمودند حضرت داود
بسیار پسندیدند و از کمیت عمر ایشان پرسیدند حق تعالی خبر داد که عمر ایشان شصت سال
است حضرت ادم چهل سال از عمر خود بحضرت داود بخشیدند و حضرت داود صد سال عمر
یافتند پس اجل الله چنانچه بسبب تعلیق مقدم میشود موخر هم میشود سوره الجن قُلْ
إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي یعنی بگو سوای این نیست که من میخوانم پروردگار خود را — رینبا نانع و ضار نیست
تا ظلمت کده دل مرا بنور تجلی خود مشرف سازد وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا
یعنی و هرگز شریک نمیکنم با او هیچکس را و چون من با او هیچکس را شریک نکردم و بخواندن
پروردگار خود مشغول شدم پس از دیگران کی روا خواهم داشت که مرا بخوانند یا مرا
با او شریک متصور کنند و اگر این هر دو فرقه از تو توقع نفعی و یا ضرری داشته ترا بخوانند
و شریک مقرر کنند پس جواب قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا یعنی
بگو بتحقیق من هرگز مالک نیستم برای شما ضرری و نه تدبیر مطلب کسی چنانچه پیش از
من وکلا و امرای جنیان و ارواح ضاله بنی ادم اهل دنیا را طمع منفعتها و خوف
مضرتها می فریفتند و خود را نزد ایشان مالک نفع و ضرر معلوم میکردند که حالا این فریب
نا و خودرا اگر در خانه و مسجد بتو پناه آرند نخواهند که از غضب خدا در امان

بناه گیرند پوشیده گردد قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ یعنی بگو بتحقیق
من خود درین حالتم که هرگز پناه نمیتواند داد مرا از غضب خدا هیچکس وَلَنْ أَجِدَ مِنْ
دُونِهِ مُلْتَحَدًا یعنی و هرگز نخواهم یافت در وجدان خود در هیچ وقت سوای خدا هیچ جای
رجوع و میلان تا بسوی آن رجوع و التجا کنم إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ
یعنی مگر وقت رسانیدن احکام خدا و پیغامهای او برای خلق که درین حالت مرا از
حق تعالی بسوی خلق توجه کردن و رجوع آوردن ضرور میافتد و از کمال خلوص توجه الی الله رجوع
بسوی او نزول میکنم فائده حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت نموده اند که حضرت جبرئیل علیه السلام
هیچگاه وحی نیاورده الا که همراه ایشان فرشتهای دیگر هم برای محافظت وحی میبودند و چون
سوره انعام را آورده همراه ایشان هفتاد هزار فرشته برای محافظت این سوره بود و تخصیص این
سوره بمزید احتیاط از آن جهت بود که این سوره تمامها یکبارگی نازل شده هر قدر شی
محفوظ بسیار باشد محافظان زیاده میباید و نیز درین سوره بعضی از اقسام وحی شیطانی نیز
بطریق رد و ابطال مذکورست و بعضی کلمات کفر بطریق فرض محال از زبان حضرت خلیل علیه السلام
حکایت فرموده اند مبادا حضرت جبرئیل را علیه السلام وساوس شیطانی و آن کلمات کفر بجهت
کمال نفرت در آن از حافظه بدر روند و نقصانی در قدر وحی لازم آید در حدیث شریف وارد است — مرد ستم فرزند نابالغ از آتش دوزخ
که هیچ مرد را با ایمان را سه فرزند نابالغ از این جهان نمیگذرد الا که دخول نار برو حرام میشود زیرا که — بعد از اینجا حرام میشود

در ظایف باغات بسیار و مزارع بیشمار داشت و میوه های زمستانی و تابستانی در باغهای
او بوفور میرسید و زراعت هر موسم در مزارع او پیدا میگشت و مواشی هم بسیار داشت که از صوف
و شیر و روغن و بچهای انها محصول بسیار فراهم میکرد و انواع تجارت از بزازی گرفته تا مروارید
فروشی میکرد و گماشتها و غلامان بسیار داشت که برین کارها معین و مقرر بودند گویند که از نقود در خانه
او یک لک دینار سرخ و ده لک درم سفید موجود بودند و چون اینقدر وفور مال بدون فرزند عیش را
تلخ میکند و نعمت نعمت نمیماند بلکه موجب اندوه و حسرت میگردد لاجرم او را برای اتمام نعمت فرزندان هم
دادیم و گماشتیم برای او پسران که بهترین اولاد اند و آن پسران همیشه نزد او حاضر می باشند
گاهی غایب نمیشوند بسبب استغنا و مالداری او و برای طلب معاش سفر نمیکنند تا بسبب
مفارقت انها عیش او تلخ شود بلکه همیشه بملاقات ایشان مسرور و بلند میماند و ایشان را نیز
برای خبرگیری زراعت و تجارت هم از خود جدا نمیکند زیرا که غلامان معتبر و گماشتهای امین
کارگذار موجود دارد و پسران او همراه او در هر مجلس و محفل حاضر میشوند و شریک سیر و عیش او
میباشند و رفیق و مونس او میگردند و زیب و زینت مجالس و محافل اند مفسران فرموده اند که ولید
بن المغیره را پسران بسیار بودند که از انجمله هفت کس نامی و مشهور اند ولید بن الولید خالد بن الولید
عماره بن الولید هشام بن الولید عاص بن الولید قیس بن الولید عبد الشمس بن الولید چهار کس از این
هفت پسر او مشرف باسلام شدند ولید و خالد و عماره و هشام و سه کس در کفر مردند و از انجمله

خالد العقدر در جهاد و کافر کشی ترقی فرمود که بمنصب امیر الامرای آنحضرت علیه السلام رسید
و بعد از آنحضرت علیه السلام در عهد خلافت خلیفه اول نیز بر همان منصب بحال ماند و آنحضرت
علیه السلام اول او را سیف الله خطاب داده بودند و فتح شام و عراق بر دست او شده بیشتر مهم مرتدین تا به
او سر انجام داده بود و ولید بن ولید برادر او برادر او در مکه محبوس و مقید ساخته بودند
تا بملازمت آنحضرت علیه السلام و هجرت نکند آنحضرت علیه السلام برای خلاص او در نماز
صبح قنوت می فرمودند و با آواز بلند میگفتند اللهم انج الولید بن الولید و عیاش بن
ربیعه و سلمه بن هشام و المستضعفین من المؤمنین تا آنکه از دست آن ظالمان
خلاص شده بصحبت فیض موهبت آنحضرت علیه السلام رسید و بهر قدم آنحضرت علیه السلام دولت
یافت و او را آنحضرت علیه السلام در حقیقت خود تکفین فرمودند فائده صعود نام کوهی است

کوه دوزخ

در دوزخ که از آتش سوزان ساخته اند در حدیث شریف وارد است که مسافت ارتفاع آن راه
هفتاد سال است کافر معاند را فرشتهای موکل بدوزخ بتکلیف بالا بر آمدن بر آن کوه
خواهند داد و حالت آن کوه در سوزش این است که هرگاه دست خود را بر آن خواهد نهاد دست او
گداخته خواهد شد باز در همان لمحه درست خواهد گشت و چون پای خود را بر آن خواهد نهاد
گداخته خواهد شد باز درست خواهد گشت بهمین مشقت او را فرشتها بزنجیرها خواهند کشید چون
بالای قله آن خواهد رسید او را باز خواهند غلطانید تا به پائین آن برسد باز بتکلیف بالا

فرزندان روز قیامت او را در دوزخ نخواهند گذاشت و حق تعالی برحمت خود اجابت دعای
ایشان خواهد فرمود بخلاف اطفال کفار که پدران و مادران خود را معذب خواهند دید و بسبب فقدان
ایمان کثرت شفاعت و نجات است عرض و معروض نتوانند کرد پس ناچار در غم و سوزش
گرفتار خواهند ماند تا آنکه ایشان را در بهشت داخل کنند و خدمتکاران اهل بهشت سازند

قرض حسن

و احادیث صحیح را فراموش نمایند سورة المزمل فائده آنحضرت علیه السلام فرمودند که
من شب معراج بر دروازه بهشت نوشته بود دیدم که هر که در راه خدا یک درم خیرات بدهد
او را ثواب ده درم میرسد و هر که برای خدا یک درم قرض دهد برای او ثواب هجده درم
می نویسند من از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که وجه زیادتی ثواب قرض دادن چیست جبرئیل
علیه السلام گفت که هر که در راه خدا می دهد گاهی بمحتاج میرسد و گاهی بغیر محتاج آدمی قرض را
نمیخواهد الا در وقت احتیاج ازینجهت ثواب قرض دادن بر ثواب صدقه دادن افزون شد درینجا
باید دانست که باین نوع قرض دادن خیلی دشوار بر نفس گران و شاق است و مجاهده عظیم میخواهد
زیرا که نفس آدمی مجبول است بر اینکه مال خود را بی توقع منفعتی خرج نمیکند خواه آن منفعت دنیوی
باشد یا اخروی و در دادن قرض که دادن هیچ منفعت در وهم انکس نمی آید زیرا که صدقه هم نیست
تا ثواب صدقه یابد و معاوضه هم نیست تا بدل مال چیزی دیگر برابر او یا افزون تر از او
حاصل کند بلکه مال خود را بلا وجه در قید انداختن است و ازین است که ثواب این مضاعف

بر ثواب صدقه داشته اند و توجیه مضاعف آن است که چون در یک صدقه یکدرم برابر ده درم شد
و درینجا یکدرم بجهت آنکه قرض است باینکس عاید خواهد شد که مطالبه آن باقی است پس گویا اول
یکدرم در قرض نه درم صدقه داده و نه را چون مضاعف کنند هجده میشود والله اعلم باسرار افعاله
سوره المدثر فائده هر که کتب حدیث و سیر صحابه رضی الله عنهم را تتبع نماید یقین کند تا آنکه
هیچ مجلس ایشان از تکبیر خالی نمیماند بر هر نعمت تکبیر میگفتند و در هر خوشی این تکبیر را بلند

گفتن تکبیر در وقت خوف

میکردند و در وقت جنگ و قتال بهمین کلمه عظمت خداوند خود و حقارت طرف مقابل خود
یاد میکردند و در وقت خوف آفات مثل آتش گرفتن و نمود شدن غول و جن برکت همین ذکر
استعانت می جستند و در اذان و اقامت همین کلمه را کلمه ...سید و بیشتر روی تر کش ساخته
اند پس عمل بمضمون این امر الهی بطفیل حضرت پیغمبر علیه السلام در این امت مرحومه القدر را
رواج گرفته بود که می باید و میشاید از وقت تسلط چنگیزخانیان و اتراک رواج این امر
و جمیع رسوم اسلام کم شدن گرفت تا آنکه حالا نام و نشانی از آن بجا نیست در حدیث صحیح

خبر اول منزل آخرت

واقع است که قبر اول منزل است از منازل آخرت هر که در این منزل شدت دید و رنج کشید
او را آینده در منازل دیگر شدت و سختی زیاده تر رو خواهد داد و هر که از شدت و سختی آن
نجات یافت او را آینده در منازل دیگر زیاده بر آسانی و راحت نصیب خواهد شد کافری بود در

قصه ولید

قریش بمالداری و ثروت مشهور بود نام او ولید بن مغیره او را از بس که قسم عطا فرموده بود

بر آن کوه خواهند داد و همچنین عذاب ابد الآبدین خواهند ماند و او را باین نوع عذاب ازین
جهت تخصیص خواهند نمود که او نیز در حرکت فکریه خود درجه بدرجه از مطالب بمبادی صعود
میکرد و باز بعد از تزلزل خود در پائین میماند و در ورطه جهل مرکب قیام خود محفوظ
مینمود و بر حق استغراق استقرار نمیگرفت پس این نوع عذاب جزای وفاق او است

شفاعت

فما تنفعهم شفاعة الشافعین یعنی پس نفع نخواهد کرد ایشان را شفاعت
شفاعت کنندگان زیرا که شفاعت کنندگان در آن روز با عمال بدنیه اند که سردار
آنها نماز است یا اعمال مالیه اند که سردار آنها طعام دادن مسکینان است و چون این
هر دو عمل از ایشان در دنیا کینه کشی باشند دیگر اعمال بدنیه و مالیه را چه یارا که در مقدم
ایشان دم زنند و یا پیغمبران و قرآن است و بسبب تکذیب یوم الدین که عمده سخنان
پیغمبر و قران همان است پیغامبران و قرآن از صورت ایشان بیزار خواهند بود چه جای
آنکه شفاعت ایشان نمایند و یا اولیا و علما و شهیدان اند و بسبب شیق ایشان در
صحبتهای بد و خر و رفتن در بیهوده گوی دار لکاب محرمات و طعن و لعن و مخالفت وضع
و آیین اولیا و علما و شهیدان آنها بیزار از نهایت بیزار و متنفر خواهند گشت که در دنیا هرگز بصحبت
و وعظ آنها میلان نمیکردند و بر خلاف وضع آنها زندگانی بسر می بردند و چون این قسم روز سیاه ایشان
را در پیش است و توقع امداد و اعانت بیزار که در سختیهای آن روز ندارند پس ایشان را میباید

که علاج سخنهای آن روز را پریشان شوند و هر که ایشان را العلاج آن سخنها آگاه سازند
منت او بردارند و خود در تلاش شوند و نصیحت کسی بلیغ نمایند سورة القیامه فائده
اهل تفسیر را در معنی نفس لوامه اختلافست محققین ایشان گفته اند که نفس آدمی یک چیز
ست که سه حال دارد اگر بعالم علوی مایل گردد و در طاعات و عبادات انشراح بیدا کند و در
اتباع شریعت آرام یابد او را مطمئنه گویند و اگر بعالم سفلی از شهوات و مستلذات و عار
و ننگ و انتقام و کینه کشی مایل شود و از اتباع شریعت بگریزد او را نفس اماره
نامند که روح را به بدی امر میکند و اگر گاهی بعالم سفلی گراید و بشهوت و غضب آلوده شود
و گاهی بعالم علوی و از شهوت و غضب نفرت کند و بر آن ملامت نماید و خود را خود
ملامت آغاز نهد او را لوامه نامند در حدیث شریف وارد است که اهل جنت را بر هیچ
چیز حسرت نخواهد بود مگر بر ساعتی که بی یاد حق در دنیا گذرانیده بوند در حدیث شریف
وارد است که هر که طریقه و رسم نیک در مردم رایج میکند او را ثواب همه عمل کنندگان آن
رسم و آن طریقه میشود بی آنکه از ثواب آن هیچ نقص بایشان کنند و هر که طریقه و رسم
در مردم رایج میکند او را وبال همه عمل کنندگان آن رسم و طریق میشود بی آنکه از وبال
ایشان چیزی ناقص شود در حدیث شریف وارد است آنچه جدا کرده شود از زنده حکم مرده دارد
و خوردنش حرام است مثل چکه دنبه گوسفند و گوشت کوهان شتر که از شتر زنده بریده بخورند

نفس لوامه

حسرت اهل جنت

رسم نیک

چربی دنبه

و شهر را از آن جهت حلال ساخته اند که طبعت انرا برای تغذیه بیاسا میانه نولیش جزو
دالو دارست و نه خفقان آن مانند میوه در جنت است که در بدن جزو برای تغذیه جیوان دیگر پیدا نشده
سورة الدهر فائده در واحدی و دیگر تفاسیر مذکورست که حضرت امامین رضی الله عنهم
بیمار شدند آنحضرت علیه السلام برای عیادت ایشان تشریف آورده بودند و همراه آنجناب علیه السلام
بعضی صحابه رضی الله عنهم بسیار آمدند شخصی از آن جماعه بحضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه
گفت که مرض فرزندان شما صعب است باید که نذری مقرر کنید ایشان گفتند که من سه روزه
برای نذر خدا نذر کردم حضرت خاتون جنت رضی الله عنها نیز همین نذر بر خود مقرر کردند
و کنیزک ایشان که فضه نام داشت نیز همین نذر مقرر کرد حق تعالی فضل خود فرمود که حضرت امامین
رضی الله عنهم شفا یافتند و هر سه کس موافق نذر روزه دار شدند و در آن روز از اسباب خوردنی
هیچ موجود نبود حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه پیش شمعون خیبری یهودی که غله
فروش بود تشریف برده قرض خواه شدند و او بنابر عداوت اسلام در دادن قرض
استاده گی کرد آخر بعد از کد و کاوش بسیار دوازده آثار جو بایشان داد بخانه آوردند
حضرت خاتون جنت رضی الله عنها چهار آثار جو در آسیا انداخته آس کردند و کنیزک ایشان
پنج نان بعدد اهل خانه پخته تیار کرد چون وقت افطار رسید آن پنج نان را آورده پیش حضرات
گذاشته میخواستند که از آن نانها تناول فرمایند ناگاه بر دروازه گدای آمده آستاده گفت

امتحان حضرات اهلبیت

که سلام خدای تعالی بر شما باد ای اهلبیت محمد گدای از گدایان اسلام بر دروازه شما
آمده است چیزی بخورانید و بخشش در عیال داده شمارا حق تعالی از خانهای جنت خواهد خورانید
این صاحبان هر پنج نان را بآن گدا حواله کردند و غیر از آب شب چیزی نخوردند و صبح روزه
دار برخاستند چون شام شد و وقت افطار طعام معلوم طیار گشته بر دستار خوان نهادند
ناگاه یتیمی پیدا شد آن روز طعام معلوم به یتیم دادند و روز سیوم اسیری پیدا شد طعام آن روز
باسیر دادند چون روز چهارم صبح برخاسته مانند جوزه جانور می لرزیدند و از شدت گرسنگی
اصلا طاقت حرکت نماند بود آنحضرت علیه السلام در آن روز برای دیدن حضرت امامین رضی الله عنهم
تشریف آورده بودند آنحالت را دیده بیتاب شدند و فرمودند که دختر من کجاست حضرت مرتضی علی
کرم الله وجهه عرض کردند که یا رسول الله در محراب خود مشغول نماز است آنحضرت علیه السلام پیش آن
خاتون جنت رضی الله عنها تشریف بردند دیدند که شکم ایشان با پشت چسبیده است و هر دو چشم
ایشان فرو رفته به سبب دیدن اینحالت آنحضرت علیه السلام اشک ریز شدند در همین اثنا حضرت
جبرئیل علیه السلام نزول فرمود و گفت که ای پیغمبر این سوره مبارک باشد ترا در اهلبیت تو
و این آیات خواندند بعد از آن حضرت حق تعالی فتوح ظاهری میفرمود و باز باین شدت فقر
مبتلا شدند گویند که در هر سه شب جبرئیل علیه السلام بصورت گدا و یتیم و اسیر شده برای امتحان
در اهلبیت تشریف آورده بودند و از همین مقام گفته اند که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه

ملک دنیا را بنان خود گرفته اند و ملک عقبی را بنان جو خریده اند باید دانست که ازین آیات
معلوم میشود که نذر کردن و وفا کردن واجب است اما نذری که معصیت نباشد و نذر معصیت را وفا کردن درست
نیست زیرا که در حدیث صحیح وارد است که من نذر ان یطیع الله فلیطعه و من نذر ان یعصی الله
فلا یعصه یعنی هر که نذر کند طاعت خدا را پس باید بجا آورد آن طاعت را و هر که نذر کند معصیت خدا را
پس باید که ترک کند آن معصیت را زیرا که حقیقت نذر واجب کردن چیزیست که واجب نباشد
بر خود و چون آن چیز معصیت باشد و این شخص آنرا بر خود کند مخالفت حکم الهی کرده باشد و اگر
بالفرض از زبان کسی احیانا در مقام نذر معصیتی برآید باید که فی الفور توبه و استغفار کنند و آن
نذر را هرگز وفا نکنند و نیز نظر بر چیزیست که از جنس طاعت باشد مثل نماز نفل و روزه نفل و ذکر
و تسبیح و تلاوت قرآن و درود و حج و عمره و زیارت صالحین و طلب علم دینی و جهاد و صدقات
و خیرات و مبرات و وقف اما چیزیکه از جنس طاعت نیست مثل خوردن فلان طعام و نشستن در آفتاب
و استاده ماندن و سخن نگفتن و زیر سایه نیامدن پس در آن چیز نذر منعقد نمیشود و اگر نذر وی مبهم
کرده گفت که بر من نذر است اگر این کار کنم بروی کفارت قسم واجب میشود اگر آن کار بکند و همچنین اگر
نذری کرد که بجا آوردن آن خارج از طاقت اینکس است نیز کفارت قسم واجب میشود و نیز ازین
آیت معلوم میشود که مسکین و یتیم و بندیوان را طعام خورانیدن عبادت است خواه آن مسکین و یتیم
و بندیوان از اهل اسلام باشند و خواه از اهل کفر لیکن دادن زکوة و نذر و کفارات بکافر درست نیست

واگر اسیر کافر واجب القتل باشد او را خورانیدن نیز مستوجب ثواب است زیرا اگر کشتن واجب القتل بگرسنگی
و تشنگی جایز نیست و از حضرت حسن بصری رضی الله عنه مرویست که پیش آنحضرت علیه السلام کافران را
اسیر کرده می آوردند و آنحضرت علیه السلام آن اسیران را بمسلمانان مالدار حواله میفرمودند و ارشاد
میکردند که با ایشان احسان کنید مسلمانان بحکم آنحضرت علیه السلام آن اسیران را بهتر از خود و عیال
خود میداشتند و میخورانیدند تا آنکه آنحضرت علیه السلام در حق ایشان بقتل یا واگذاشتن یا بفدیه مال
یا در رق داشتن حکم میفرمودند و همچنین کسی بر ذمه او قصاص واجب شده باشد و مستحق قتل
گردیده کشتن او بگرسنگی و تشنگی جایز نیست سورة المرسلات در حدیث شریف وارد است که
چون سرداران بنی ثقیف بحضور حضرت رسالت پناه علیه السلام آمده عزم اظهار اسلام کردند آنحضرت
علیه السلام ایشان را بنماز حکم فرمودند ایشان نماز را تسلیم کردند اما گفتند که ما همه ارکان نماز
بجا خواهیم آورد مگر رکوع نخواهیم کرد که این خیلی موجب عار است آدمی را که با وجود راستی قامت
خود را مانند جانوران پشت خم کند و از کون نماید آنحضرت علیه السلام فرمودند که لا خیر فی
دین لیس فیه رکوع یعنی هیچ خوبی نیست در دینی که در وی رکوع نباشد زیرا که دین بحقیقت بمعنی انقیاد است
و آن نیت تقاضا میکند که تکلیفات اوامر و نواهی خداوند خود را باختیار طوعا
و رغبة قبول نماید و برای تحمل بار این مشقت پشت خود را خم کند و ازینست که در عرف عام مقام
تعظیم و سلام پشت را خم میکنند گویا اشاره میکنند که ما بار منت شما را بر پشت خود گرفتیم

قبیله بنی ثقیف انکار رکوع

تخفیف عذاب کافر

فائده امام اعظم رحمة الله علیه میفرمایند که کافران را بسبب احسان که بخلق الله میکنند در عذاب فی الجملة
تخفیف خواهد شد فائده چون جنیان بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم ایمان آوردند عرض کردند که ما را
بطریق تبرک توشه عنایت فرمایند آنحضرت علیه السلام فرمودند که من شما را توشه میدهم که نسلا بعد نسل
و بطنا بعد بطن بکار شما بیاید هر جا که استخوان حلال یابید گوشت شتر و بز و گوسفند یا روث گاو و گاو میش
افتاده باشد شما را حق تعالی بر عوض در آن لذتی و رزقی خواهد بخشید زیاده از آنچه از انها سابق از
ماکولات و مشروبات داشتند در بعضی روایات انگشت را نیز با ایشان فرمودند چنان عرض کردند که
یا رسول الله آدمیان این چیزها را گنده میکنند فرمودند که ما آدمیان را منع خواهیم کرد که این چیزها
بنجاست آلوده نکنند چنانچه از همان وقت استنجا با استخوان و روث خشک و اینک و انگشت منع شده است

غذای جنیان

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه و من تبعهم اجمعین
اما بعد میگوید بنده درگاه الله عبد الله برای فواید خلق الله رساله موسوم بحرز جان در احوال
زیرکی عقل و حسن اخلاق و زهد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم به سه فصل در سنه یکهزار و
دویست و شصت هجری ارقام نمود که تا ذریعه شفاعت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و وسیله نجات
این مستغرق دریای گناهان شود فصل اول در احوال زیرکی عقل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در عوارف المعارف از زیرکی روایت کرده است که عقل را صد حصه نموده اند نود و نه حصه را با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم

فصل اول

داده اند و یک حصه را در باقی مخلوقات متفرق کرده اند و هر که قصه های زیرکی آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم را خواهد که معلوم کند باید که کتب سیر را بنظر امعان و تعمق مطالعه نماید که تفصیل آن
قصص درین مقام موجب تطویل است عظیم اما درینجا دو سه قصه بطریق نمونه از انها نوشته میشود قصه
اول آنکه شخصی پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و گفت که یا رسول الله در من چهار خصلت
بد است اول آنکه زنا کارم دوم آنکه دزدی میکنم سیوم آنکه شراب میخورم چهارم آنکه دروغ میگویم
این هر چهار معا ترک کردن از من ممکن نیست بفرمایید تا یک چیز از انها اختیار آنجناب ترک
کنم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که دروغ مگو چون آن شخص بخانه خود رفت و شب آمد قصد کرد
که مشغول شراب نوشی و زنا شود بخاطر او رسید اگر صبح بحضور آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بروم و آنحضرت
از من بپرسند که امشب زنا کردی یا نه و شراب خوردی یا نه چه خواهم گفت اگر راست بگویم فضیحت
شوم و حد زنا و شرب بر من جاری نمایند و الا دروغ گفته باشم داعیه شراب نوشی و زنا را
موقوف کرد چون شب بسیار شد و مردم بخواب رفتند خواست که بدزدی بروم همین قسم خیال
او را از دزدی مانع آمد که اگر مرا فردا باین دزدی متهم کنند و از من بپرسند چه خواهم گفت اگر
اقرار میکنم دست من ببرند و هم فضیحت شوم و الا دروغ گفته باشم ناچار این داعیه را هم موقوف
کرد صبح بیگاه پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دویده آمد و گفت یا رسول الله بترک کردن دروغ
از من چهار خصلت بد را که در من بود ترک کنانیدند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم خوش وقت شدند قصه

دوم آنکه شخصی پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و مردی را گرفته آورده باین دعوی که برادر
مرا کشته است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را فرمودند که دیت بگیر گفت قبول ندارم باز فرمودند
که عفو کن تا ترا ثواب بسیار در آخرت حاصل شود گفت این هم منظور ندارم فرمودند برو و بکش
این را که موهبت است چون آن شخص برای کشتن آن مرد رفت یاران او فرمودند که اگر این شخص این مرد را
خواهد کشت مانند او خواهد گشت مردم دویدند و او را خبر کردند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین
فرموده اند فی الفور عفو کرد و آن مرد را بگذاشت چون یاران پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند معلوم
کردند که غرض آنحضرت علیه السلام آن بود که اگر او این را بکشد مانند او در قاتل بودن نفس خواهد شد
نه در گناه قصه سیوم آنکه مردی پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد که یا رسول الله مرا
همسایه است خیلی موذی فرمودند که برو و متاع خانه خود را بر آورده بر راه بینداز و اگر مردم
ترا بپرسند که چه میکنی بگو که مرا همسایه بد موذی است پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شکایت او
کرده بودم مرا همچو ارشاد فرموده اند آن شخص رفت و متاع خانه خود را بر آورده بر سر راه گذاشت
مردم بر سر او انبوه نموده پرسیدن گرفتند که ترا چه شد او همان سخن گفت مردم لعنت و نفرین
آن همسایه شروع کردند و در هر کوچه و بازار این خبر فاش شد آن همسایه موذی پیش آن مرد آمد و گفت
برای خدا مرا این قدر فضیحت مکن و متاع خود را بخانه خود ببر و عهد و پیمان استوار کرد که بار دیگر
ترا ایذا نخواهم داد قصه چهارم آنکه قبل از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سیلی عظیم در مکه معظمه آمد

وحجر الاسود را بر کنند و در بنیاد کعبه معظمه نیز رخنها انداخت بعد از رفتن آن سیل سرداران قریش
همه جمع شده بدست خود مرمت الخانه معظمه شروع کردند چون نوبت بمقام حجر الاسود رسید سردار
فرقه و هر قبیله خواهش کرد من این سنگ را بدست خود بنهم و دیگران مزاحمت کردند و نزاع و جدال
بلند شد آخر انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را که در انوقت بیست و پنج ساله بودند برای رفع نزاع
حکم مقرر نمودند و گفتند که عاقلی مانند این جوان در تمام قبیله قریش گاهی پیدا نشده هر چه
او بگوید تابع آنیم انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین حکم فرمودند که آن سنگ را در چادر کلانی گرفته
هر کنج آن چادر را یک یک سردار بردارند و همه در برداشتن او شریک شوند و چون آن سنگ
محاذی مقام خود رسد مرا از طرف خود همه وکیل کنند تا بدست خود بنهم که دست من بحکم وکالت
دست همه ها خواهد بود همه سرداران باین حکم راضی شدند قصه پنجم آنکه در غزوه حدیبیه چون
با کافران صلح مغلوبانه قرار یافت کافران این شرط کردند که هر که از مسلمانان گریخته پیش ما
آید او را باز ندهیم و هر که از ما گریخته پیش مسلمانان رود باز گیریم انحضرت علیه السلام این شرط را
قبول فرمودند یاران انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این ماجرا را شنیده بسیار ناخوش شده هم
پیش انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند که یا رسول الله ما هرگز این شرط را قبول نخواهیم کرد زیرا که درین
هر دو صورت ذلت بر ما عاید خواهد شد اگر ایشان گریخته خود را باز خواهند گرفت ما هم گریخته
خود را باز خواهیم گرفت انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که اندکی غور کنید کسی که از ما گریخته خواهد رفت

نخواهد بود مگر منافقی که در دل او محبت کفر و رفاقت کافران خواهد بود و قابل همین است که
در ما نباشد و با ایشان باشد ما را می بایست که او را از پیش خود اخراج کنیم حال آنکه خود گریخته
رفته باشد چرا او را باز گیریم همه یاران این نکته را فهمیدند و بر کمال عقل آنجناب صلی الله علیه و آله
آفرین کردند قصه ششم آنکه در غزوه احزاب چون کافران بعد از محاصره دراز خواستند
که حاج بر انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم یورش کنند و کافران قریب دوازده هزار کس بودند و همراه
انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در ابتدا سه هزار کس رفیق شده بودند و آخر را بسبب طول محاصره
و نایافت آب و دانه قدری قلیل باقی مانده بودند طاقت مقاومت این جمع کثیر نداشتند
انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حذیفه بن الیمان را وقت شب بطریق جاسوس در لشکر آنها فرستادند
و فرمودند که سرداران قریش را تفحص نموده با هر یک در خود کن و بگو که فردا روز یورش است ما هم
مردم لشکر شما اگر منشا این هنگام اندیشه خواهند کرد خود عقب شما خواهند بود و از اطراف
بر شما هر چند زور دیگر ممکن است یورش خواهد آمد پس از دو طرف همین قبیله قریش مقتول و مجروح
خواهند شد و دیگر قبایل محفوظ خواهند ماند و در هر دو صورت فتح و شکست شما را هم ضعف و سستی
لاحق خواهد شد و من بعد قبایل دیگر بر شما چیره دست خواهند شد این نکته را بفهمید و فهمیده کار
کنید آنها بشنیدن این حرف در عزم خود متزلزل شدند و یورش موقوف کردند تا آنکه
نفاق صریح در میان لشکر ظاهر شد و بی سبب ظاهری کوچ کرده رفتند بالجمله کمال آنکه این قسم

عاقل سودائی و مجنون باشد همیشه مانند آنست که کسی آفتاب را تاریک گمان کند و چه قسم منتها اند
که نبود فصل دوم حسن اخلاق انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث شریف وارد است که از حضرت ام المؤمنین
عائشه صدیقه رضی الله عنها پرسیده بودند که خلق انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چه بود که او را حق تعالی
در مقام مدح یاد فرموده گفتند که خلق انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن بود یعنی هر چیزی که حق تعالی
در قرآن پسندیده است از ایشان بالطبع صادر میشد و هر چیزی که حق تعالی نکوهیده است از ان
بالطبع متنفر میشدند و بعضی از علما گفته اند که خلق عظیم انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که حق تعالی
ایشان را درین آیه تعلیم فرموده است که خذ العفو وامر بالمعروف واعرض عن الجاهلین
وفی الواقع که در حالت دعوة الی الله و نصرت حق ازین صعبتر چیزی نیست و بعضی گفته اند که خلق
عظیم انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که هم با خلق بظاهر مخالطت و معاشرت میفرمودند
و هم بباطن با حق مشغول و آرمیده میگذرانیدند و همیشه در تجاذب ظاهر و باطن میگذشت و این
حیله نیز خیلی صعب و دشوار است زیرا که چون ظاهر و باطن بیک متوجه میشود کار سهل میگردد و نیز
در حدیث شریف وارد است که انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی بعثت من برای آن
شده است که بزرگیهای جمیع پیغمبران گذشته را من تمام کنم مثل صلوة آدم و فهم ادریس و شکر نوح
و جود هود و عبادت صالح و خلت خلیل و عزم موسی و صبر ایوب و عدل داود و تمکین سلیمان
و امر بمعروف و نهی از منکر که حضرت یحیی داشت و زهد حضرت عیسی صلوات الله علی نبینا و علیهم اجمعین

فصل دوم

و بهمین جهت انحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بخلق عظیم وصف فرموده که مجمع اخلاق همه این بزرگان بود
مصرع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری .:. و نیز در حدیث وارد است که چون آیه خذ العفو
نازل شد انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حضرت جبریل را از تفسیرش پرسیدند حضرت جبرئیل علیه السلام فرمودند
که اوتیت بمکارم الاخلاق ان تصل من قطعک و تعطی من حرمک و تعفو عمن
ظلمک یعنی این آیت ترا به مکارم اخلاق میامر نموده است که پیوند کنی با هر که ببرد
از تو و عطای خود بدهی هر که محروم کرده است ترا از عطای خود و عفو کنی از کسیکه ظلم کند بر تو و هر که
از احوال انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مطلع شود بالیقین بداند که انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مراتب را
باقصی غایت رسانیده اند که بالاتر از آن مقدور بشر نبود از جمله معاملات ایشان با کافران
معاند آن بود که چون در جنگ احد عم بزرگوار انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شهید کردند و بعضا
کسی دیگر را از عمده یاران انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قتل نمودند و جگر عم انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بر آورده خاییده انداختند و دیگر شهدا را مثله کردند یعنی گوش و بینی بریدند و سر مبارک
انحضرت صلی الله علیه و آله وسلم زخم عظیم رسانیدند و دندان مبارک را شهید کردند تا آنکه خون
مبارک از سر و دهان جاری بود و مردم بدیدن این حالت بیتاب شده عرض کردند که یا رسول الله
حالا این کافران در ظلم و ستم و بی ادبی از حد گذشتند دعای بد بر ایشان باید کرد فرمودند
که مرا برای دعای بد نفرستاده اند بلکه برای رحمت و هدایت فرستاده اند اللهم اغفر لقومی فانهم

قومی فانهم لا یعلمون این قصه را ابن حبان در صحیح خود بسند معتبر آورده و دیگر محدثان نیز
روایت کرده اند و طبرانی و حاکم و ابن حبان و بیهقی و دیگر محدثان معتبر از زید بن سعنه که
یکی از علمای یهود بود روایت کرده اند که مرا جمیع اوصاف پیغمبر آخر الزمان علیه السلام که در کتابهای
پیشین دیده بودم در آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر شد مگر دو صفت که آن هر دو را معلوم نداشتم
یکی آنکه حلم او بر طیش او غالب باشد دوم آنکه در مقابله درشتی کردن نرمی او افزاید خواستم که این
دو صفت را امتحان کنم منتظر قابوی وقت بودم ناگاه چنین اتفاق افتاد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از من مبلغی کثیر از خرما بقرض خریدند و مدتی برای ادای قیمت معین فرمودند من پیشتر از آن مدت
بدو سه روز رفتم و تقاضا شروع کردم دیدم که اصلا بجا نمیشوند و نمیگویند که هنوز مدت موعود
نگذشته است چرا تقاضا میکنی من بعمد در تقاضا درشتی کردن شروع کردم چون دیدم که یاران
بسیار در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع شده اند زیاده تر درشتی کردم تا ایشان را بسبب حیای
یاران خشم غلبه کند و حرفی سخت بمن بگویند لیکن ایشان اصلا بجا نشدند تا آنکه این کلام هم گفتم
که در خاندان شما در ادای قرض همین قسم است و تعلل کرده اند هیچ قرض خواه از شما بآسانی
قرض خود را وصول نکرده بشنیدن این حرف حضرت عمر رضی الله عنه متغیر شده اند و من برخاستم
و پیراهن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را و چادر مبارک ایشان را بدست خود کشیدم و بچشم تیز دیدم و گفتم
برخیز و همین وقت قرض من ادا کن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاستند و حضرت عمر رضی الله عنه بیتاب

شده شمشیر برداشته بر سر من آمده گفتند که ای دشمن خدا با رسول خدا بازی میکنی همین وقت سر ترا میبرم آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم به تبسم بسوی حضرت عمر رضی الله عنه نظر کردند و فرمودند که ما از شما توقع این
نداشتیم می بایستی که بلطف و مدارا ما را بحسن ادای قرض و این را بحسن تقاضا نصیحت میکردید این
چه حرف است که میگوئید حضرت امیر المومنین عمر نادم شده عرض کردند که یا رسول الله زیاده ازین
جرم ندارم حالا مرا بفرمایند که قرض اینرا ادا کنیم فرمودند بروید و تمام حق او را ادا کنید و بیست
صاع دیگر زیاده از حق او باو بدهید زیرا که مکافات این بدسلوکی که با او کرده آید حاصل
بشود من بشنیدن این کلام مسلمان شدم و نیز از ابوهریره رضی الله عنه روایت صحیح آمده است که روزی
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ما نشسته سخنهای فرمودند و از انجا برخاستند تا بدولتخانه تشریف برند
و ما نیز همراه برخاستیم ناگاه صحرا نشینی پیدا شده چادر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از پس
بزور کشید تا آنکه گردن مبارک سرخ شد و قریب بود که سر مبارک بیفتد پس بسوی آن صحرا نشین
متوجه شده فرمودند که چه غرض داری بگو او گفت که این هر دو شتر مرا از جنس غله بار کرده بده
زیرا که مالی که پیش تست مال خداست مال تو و مال پدر تو نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند
که راست میگوئی که مال مال من و مال پدر من نیست لیکن این کشیدن سختی که مرا کشیده حق من است من
قصاص این خواهم گرفت او گفت که من هرگز قصاص این نخواهم داد و درین حالت بکمال بشاشت
بتبسم میفرمودند چون ساعتی درین گفتگو گذشت شخصی را طلبیده فرمودند که بر یک شتر او خرما بار کرده

بدهید و بر شتر دیگر جو این حدیث را ابو داود در سنن خود روایت کرده و جمیع اهل سیر متفق اند بر آنکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با منافقین عهد خود سلوکی میفرمودند که هرگز مقدور کسی نیست که با مخالفان
خود آن سلوک کند تا آنکه حق تعالی با وجودیکه ارحم الراحمین است ایشان را بر خشونت تاکید فرموده
و نازل نموده یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و نیز آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یاران خود را بارها میفرمودند که لا تطرونی کما اطرت النصاری
عیسی بن مریم و قولوا عبد الله و رسوله یعنی مرا ستایش و مدح مکنید چنانچه نصاری
حضرت عیسی را بمبالغه بجا آورده تمام مدح و ستایش میکنند در نعت من همین قدر بگوئید که بنده
خدا و رسول اوست که بندگی او شرف من بس است و در صحیح مسلم از ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها
روایت آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی در عمر خود از کنیزکان و غلامان و خدمتکاران
کسی را نزده اند و در ترمذی وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هیچ خادم را با آواز سخت
زجر نفرموده اند و برای انتقام خود کسی را اذیت نرسانیده اند و نیز در صحاح مروی است که
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی در مجلس بحضور یاران پای خود دراز نفرمودند و اگر کسی برای
ملاقات میآمد تا وقتیکه او نشسته میماند هرگز بر نمی خاستند و هر دو زانوی آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در نشستن مقدم بر زانوی کسی نمیشد و هر که از اهل بیت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا یاران
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله گفته آنحضرت علیه السلام را میخواندند در جواب لبیک

میفرمودند و در تاریخ طبری مذکور است که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بودند یاران را فرمودند که
امروز میخواهیم که یک بز را کباب کنیم یاران عرض کردند بهتر یکی از ایشان گفت که من ذبح کنم و دیگری
گفت من پوست میکشم و سیوم گفت که گوشتش را پختن بذمه من است و چهارم گفت که پختن آن بذمه من علی
هذا القیاس جمیع لوازم آن خدمت را باهم تقسیم کردند تا از خود یاری نخواهند آنحضرت علیه السلام برخاستند و یاران
مشغول کار بودند بعد دیری تشریف آوردند و هیمه از صحرا جمع کرده آوردند یاران عرض کردند یا رسول الله
که این کار را هم ما میکنیم چه ضرور بود که بنفس نفیس خود این محنت کشیدند فرمودند که حق تعالی از بنده خود
مکروه میدارد که در یاران خود ممتاز شده بنشیند و با ایشان شریک نشود و در بخاری مذکور است که
کنیزکی از کنیزکان مدینه دست آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم گرفته هر جا که میخواست میبرد آنجا می
فرمودند و در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زنی بود که در عقل او اختلالی پیدا شده بود و او را
خیالات فاسده بهم میرسید و از اظهار آن خیالات پیش مردم خجلت و حیا میکرد بارها پیش آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم می آمد و با ایشان تنها می نشست و الهام و اهیات میگفت هرگاه کسی از دور پیدا
میشد متوهم شده میگفت که ازینجا برخیزید و جای دیگر خلوت کنید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این همه
تکلیفات او را قبول میفرمودند و قاعده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که چون از نماز صبح
فارغ میشدند غلامان و کنیزکان اهل مدینه هر یکی ظرفی پر از آب می آوردند تا در آن آب دست خود
انداز نمود آن آب متبرک شود و تمام روز آن آب را در طعام و دوا و آشامیدن صرف میکردند

۲ دواب سردو

ودر بعضی احیان که موسم سرما میشد و اوندها بسیار ... اندر اختن دست در هر اوندر خیلی
حرج میشد لیکن با اینهمه هیچ آوندی خالی نمیکذاشتند و در هر آوند دست میکذاشتند و خوش
خلقی انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرجه رسیده بود که با کودکان خود وسالها نیز مباسطت میفرمودند
طفلی بود برادر انس بن مالک که جانوری نغر نام که انرا در زبان هندی لال کویند پرورده بود
اتفاقا آن لال مرد انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعزیت آن لال پیش او رفتند و فرمودند
یا ابا عمیر ما فعل النغیر تا بشنیدن این کلام مقفی خوشدل شود و غم نکند و انس بن مالک که
خادم انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود کفته است که من ده سال انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خدمت
کردم هیچ کاه نفرمودند که چرا اینکار نکردی و چرا اینکار کردی و در حدیث صحیح وارد است که کران
ترین چیزها روز قیامت در ترازوی اعمال مومنان خلق نیک خواهد بود و نیز وارد است
که روزی انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یاران خود را فرمودند که هیچ میدانید که بیشتر بکدام سبب
مردم در دوزخ خواهند رفت عرض کردند یا رسول الله خدا و رسول خدا دانا تر است فرمودند دو چیز
کاواک در بدن آدمی که دهان و شرمگاه است بیشتر موجب دخول نار خواهند شد باز فرمودند
که هیچ میدانید که کدام چیز بیشتر موجب دخول بهشت خواهد شد عرض کردند که الله و رسوله اعلم فرمودند
تقوی و حسن خلق و نیز وارد است که مرد با ایمان بسبب حسن خلق خود درجه صایم الدهر و قایم اللیل
می یابد فصل سیوم در زهد انحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و کمال بی رغبتی بود الخ در حدیث وارد شده

فصل سیوم

ابیات جبرئیل آمد که ای فخر کرام ٭ حق تعالی بر تو میکوید سلام ٭ بعد ازان میکوید ای سلطان
دین ٭ ای وجود رحمة للعالمین ٭ کر تو خواهی از پی عیش و طرب ٭ کوه ها را بر تو کردانم
ذهب ٭ چون پیمبر واقف اسرار بود ٭ خاطر او مطلع انوار بود ٭ کفت این دنیا نه مقدار
منست ٭ مال دنیا کی سزاوار منست ٭ دار دنیا خانه بی خانمانست ٭ مال او سرمایه دیوانکانست
جبرئیلش با هزاران آفرین ٭ کفت ای سر دفتر دنیا و دین ٭ هر که شد در راه حق ثابت قدم ٭
همت دنیا بپیش چشمش کالعدم ٭ بتاریخ بستم شهر رمضان المبارک یکشنبه [illegible] رساله

حرز جان

اتمام یافت

فواید چند از کتاب بلوغ المرام تالیف الشیخ الامام صفی الدین احمد بن علی ابن حجر العسقلانی رحمة الله علیه
فائده حدیث روایت ہی انس ابن مالک رضی اللہ عنہ سے کہا کہ پوچھا گیا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے
شراب کو کر بناوین ہم سرکا فرمایا نہین بہتر یہی ہی کہ اُسے نہ بنایا جاے نکالا اوسکو مسلم اور ترمذی نے
اور کہا حسن صحیح ہی فائده حدیث خزیمہ نے اور ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم نے جب جاگے کوی تم مین نیند سے تو چاہئے کہ ناک جھاڑے تین بار کہ بیشک شیطان
رہتا ہی ناک کے نتھنی مین اسکے متفق علیہ ہی اور اوسکی روایت جب جاگے کوی تم مین سے تو نہ
ڈبلوے اپنا ہاتھ باسن مین جب تک نہ دھووے اوسکو کہ وہ نہین جانتا کہان ہا رات کو ہاتھ

شراب کا سرکہ بنانا نہین بہتر ہی

جھاڑنا ناک کا بعد جاگنے کے

او سکا متفق علیہ ہی اور یہ لفظ مسلم کا ہی فائده حدیث ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا
نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے بچو تم پیشاب سے کہ اکثر قبر کا عذاب اُس سے ہی روایت کیا اسکو دار قطنی نے اور
حاکم کی روایت اکثر عذاب قبر کا پیشاب سے ہی اور اوسکی اسناد صحیح ہی فائده حدیث انس رضی اللہ عنہ
سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے عورت کے حق مین کہ دیکھتی ہی وہ اپنی نیند مین
جو دیکھتا ہی مرد فرمایا کہ نہاوے متفق علیہ ہی زیادہ کیا مسلم نے پھر کہا ام سلمہ نے کیا ایسا ہوتا ہی
فرمایا ہان نہین تو کہان سے ہوتی ہی مشابہت یعنی اگر عورت کو نہین منی نہ آوے تو بچہ ماکی صورت
کبھی ہووے فائده حدیث ابوبکر رضی اللہ عنہ سے تحقیق پوچھا اُسنے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کو
سکھاو مجھے دعا کہ پڑھوں اُسے نماز مین اپنی فرمایا کہ قُلِ اللّٰهُمَّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی ظُلْمًا
کَثِیْرًا وَلَا یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ اِلَّا اَنْتَ فَاغْفِرْ لِی مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ
وَارْحَمْنِی اِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُوْرُ الرَّحِیْمُ متفق علیہ یعنی ای اللہ مین ظلم کیا
اپنے نفس پر بہت اور نہین بخش سکتا گناہ کوی سوا تیرے سو دے مجھے مغفرت اپنی طرف سے
اور رحم کر مجھ پر بیشک تو ہی بخشنے والا ہی رحم والا متفق علیہ ہی فائده حدیث روایت ہی
عمار بن یاسر رضی اللہ عنہ سے کہا جسنے روزہ رکھا شک کے دن سو مقرر نافرمانی کی ابو القاسم کی
رحمت خدا کی اپر اور سلام ذکر کیا اوسکو بخاری نے اپنی تعلیقات مین اور وصل کیا اوسکو پانچون نے
اور صحیح کہا اوسکو ابن خزیمہ اور ابن حبان نے فائده حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما سے نقل کی اُسنے

عذاب قبر کا پیشاب کے چھینٹون سے ہی

عورت کو خواب کے دیکھنے سے غسل نہانا ہی

دعا سکھلانا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کا حضرت ابوبکر رضی اللہ عنہ کو

روزہ نا رکھنا شک کے روز

جو چیز نشہ لاتی ہی حرام ہی

نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے فرمایا جو چیز نشہ لاتی ہی وہ شراب ہی اور جو نشہ لاتی ہی سو حرام
ہی نکالا اوسکو مسلم نے فائده حدیث ام سلمہ رضی اللہ عنہا سے نقل کی اُسنے نبی صلی اللہ
علیہ وسلم سے فرمایا کہ اللہ نے نہین رکھی شفا تمہاری اسمین جو حرام ہوئی ہی تم پر نکالا اسکو
بیہقی نے اور صحیح کہا اوسکو ابن حبان نے فائده حدیث روایت ہی ابن عباس رضی اللہ عنہما سے
کہا منع کیا پیغمبر خدا نے رحمت اللہ کی اپر اور سلام مارنے سے چار جانوروں کے چونٹی اور
شہد کی مکھی اور ہدہد اور خاکخرتی روایت کیا اوسکو احمد اور ابو داود نے اور صحیح کہا اوسکو
ابن حبان نے فائده حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما سے کہا منع کیا پیغمبر خدا نے رحمت اللہ کی
اپر اور سلام غلیظ خور جانوروں سے اور دودھ سے اوسکے نکالا اوسکو چاروں نے مگر
نسائی نے اور حسن کہا اوسکو ترمذی نے فائده حدیث روایت ہی ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ کہا فرمایا
رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے جب لیتے کوی تم مین کا تو بچاوے مُنہ کو متفق علیہ ہی اور روایت
اوسی رضی اللہ عنہ سے کہ ایک مرد نے کہا یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصیت فرماو مجھے فرمایا
نہ غصہ کر پھر پھر کر پوچھا کئی بار فرمایا نہ غصہ کر نکالا اوسکو بخاری نے فائده حدیث
ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ سے نقل کی اُسنے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم سے فرمایا جب بلایا
مرد نے عورت کو بچھونے پر اپنے پھر انکار کیا آنے سے لعنت کیا کرتا ہی اسپر فرشتہ جب
تک صبح ہو متفق علیہ ہی اور عبارت بخاری کی ہی اور مسلم کی عبارت یہہ ہی کہ رہتا ہی

جو چیز حرام ہی اسمین شفا نہین

چونٹی وغیرہ کو مارنا منع ہی

کہانا غلیظ خور جانورون کا منع ہی

غصہ کرنا منع ہی

عورت مرد کی لعنت سے لعنت مین پڑتی ہی

اسنشاء والا غصے میں اکو جب تنگ راضی ہو خاوند اوس سے فائدہ حدیث ابن عمر رضی اللہ عنہما سے
کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے لعنت کی جوڑ لگانے والیوں پر اور جوڑ لگوانیوالیوں پر
بالوں میں اور گودنے والیوں پر اور گدوانے والیوں پر متفق علیہ ہے ۱۲

عورت بالونکو گوندہے سے لعنت میں پڑتی ہی

فائدہ بیشہ المغترین والے لوگ
ہیں کہ امیر المومنین عمر بہ بے اصل بات سنکے کہ کپڑے اس رنگ سے رنگے جاتے ہیں کہ جسمیں پیشاب بیرزنان کا پڑتا ہی چاہی تا لوگوں کو ایسے رنگدار کپڑے پہننے سے منع کرین کہ کہا سرور اور مردم حضور میں سرفرو کیے یہہ رنگ کا کپڑا پہنتے تھے یہہ بات سنتے ہی استغفار پڑہی اور مراحمت سے باز آئے ۱۲ از کتاب احیاء سنت

رساله
سعادت سرمدیه
در محبت محمدیه

تصنیف علام شہیر فرید النظیر ابلغ بلغای زمان افصح فصحای آوان ذو الکمالات الباہرہ حضرت مولوی محمد باقر آگاہ قدس اللہ سرہ در ماه ربیع الثانی سنہ یکہزار و دو صد و شصت و پنج ہجری ۱۲۶۵ بہ ارقام نمود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْوَدُوْدِ الْحَمِيْدِ وَالصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامُ عَلَى الْحَبِيْبِ الْمَحْمُوْدِ الْمَجِيْدِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ الْعُظَّامِ الصَّنَادِيْدِ الْفَانِيْنَ عَنْ اَنْفُسِهِمْ فِيْ حُبِّهِ الْاَكِيْدِ اِعْلَمُوْا شَرَّفَنِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاِيَّاكَ بِحُبِّ هٰذَا النَّبِيِّ الْكَرِيْمِ وَاَسْكَنَنِيْ وَاِيَّاكَ فِيْ ظِلِّ جَاهِهِ الْعَمِيْمِ عَلَيْهِ شَرَائِفُ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِيْمِ کہ محبت حضرت ختمیت مرتبت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اصل اصول ایمان و اسلام و عنوان جریده جمیع احکام و ینبوع فضایل و فواضل دینی و مبداء حقایق و معارف یقینی و مخزن جواهر علم و عرفان و معدن نفایس ذوق و وجدان و مجمع مناقب صوری و معنوی و مطلع مناصب دنیوی و اخروی و معراج ترقیات ازلی و ابدی و مصباح مناهج فیوض رمدی و سلم ذروه عشق حقیقی احدی و مضمار سلوک طریق وداد صمدی و فاتحه ملکات راسخه علمی و عملی و جاذبه نغمات مترادفه خفی و جلی بلکه آینه دار تجلیات ذات و پرده کشای حقایق اسما

وصفات

وصفات است و اتباع سنت قویمه و التزام احکام شریعت مستقیمه آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نتیجه این محبت و منتج محبوبیت بارگاه رفیع الدرجات جل شانه و عم احسانه و در نفس الامر آنجناب عالم مآب باب الابواب و سبب الاسباب و مفتاح خزاین جود و موجب بقای سلسله وجود و چراغ شبستان غیب و شهود و واسطه ایصال برب معبود است حکمت اشراقیه اقتباس از مشکوه نبوتش ظلمت ضلال و طریق استدلال مشائین بی استضائت نور دین متینش منجر به خیال و نکال سه محمد عربی زینت مسند لولاک کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او ... وبی آنکه اشتغال بدایتش وصول بمنزل مقصود خیال محال سه محال است سعدی که راه صفا ... توان رفت جز در پی مصطفی ... و اصل در این محبت و مودت ثبوت جنسیت و مناسبت با آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در آغاز فطرت است روح هرکس که با روح اعظم سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نسبتی بهم رسانده باشد بقدر آن مناسبت بمحبت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشرف شوند و مقدار همین محبت به تبعیت آنحضرت فایز گردد و بقدر این متابعت بمحبت و محبوبیت حضرت صمدیت جل شانه فیما بین بندگان بود و چندانکه محبت آنجناب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ترقی گیرد در مراعات ادب آنجناب و منتسبان آن بارگاه عرش انتساب کوشد و از اقوال و افعالی که بوی از اسائت ادب ازو برآید گریزان باشد و نتواند که از دیگری اصغای آن کند و در صورت اصغا بر آن اغضا نماید و در صدد

عموما و درین بلاد خصوصاً بعضی سرگشتگان صحرای جهالت و گسسته مهاران بیدای ضلالت
که از علو مقام نبوی و رفعت شان مصطفوی صلی الله علیه و آله وسلم اطلاع ندارند بطریق
جهل یا بسبب لهو کاری چنین کلمات غباوت سمات بر زبان رانند و از وخامت عاقبت آن
خبر ندارند که تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللهِ عَظِيمٌ بعضی ازان کلمات
قابل توبیخ و تعزیر و برخی ازان موجب قتل و تکفیر است و بمذهب جمهور علماء کرام قایل
آنرا بمطموره عدم باید فرستاد و بهیچ حال او را معذور نباید نهاد بنابرین در بیان
وجوب محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و شرایط و لوازم آن و پاس ادب آنجناب رفیع
الشان و احتراز از کلمات مذکوره از کتب احادیث و سیر مشهوره اخذ کرده در سنه یکهزار و دو صد و
دو هجری بتالیف این رساله مختصر پرداخت و به سعادت سرمدیه در محبت محمدیه و تادب بآنحضرت
احمدیه علیه الصلواة والتحیه موسوم ساخت باب اول در وجوب محبت خیر الانام علیه الصلواة والسلام
بدانکه در تعریف محبت عبارات مختلفه وارد شده و هر کسی بحسب ذوق خود تکلم نموده و در حقیقت
جمیع این تعاریف بر نتایج و آثار آن واقع گردیده و ماهیت آن مبین و محدود نگشته
مثل تعریفش بآنکه محبت ارتباط دل محب بمحبوب کور و کر می سازد و محبت آتشی است که غیر محبوب
را می سوزد و محبت غایب میکند از سوای المحبوب و محبت برانگیزد بر ایثار رضای محبوب و محبت
موافقت حبیب است در شهود و مغیب و محبت بخشیدن خود است بتمام و کمال به محبوب و محبت ازام طاعت

باب اول

اجتناب

و اجتناب از مخالفت است و غیرها لهذا امام محققین شیخ اکبر رضی الله عنه در باب یکصد و
نود و هشت در فتوحات فرموده اختلاف کرده اند در حد محبت و ندیدم احدی را که تعریف
آن کرده باشد بحد حقیقی بلکه متصور نیست چنین تعریف پس تعریف نکرده آنرا هر که تعریف کرد مگر
به نتایج و لوازم آن و بهترین انچه درین شنیدم قول شیخ ابو العباس صنهاجی است
اَلْغَيْرَةُ مِنْ صِفَاتِ الْمَحَبَّةِ وَالْغَيْرَةُ تَأْبَى إِلَّا السَّتْرَ یعنی
غیرت از اوصاف محبت است و غیرت نخواهد مگر ستر را چون محبت با نسبتی است از نسبتی
که فیما بین محب و محبوب ثابت بود مجموع مناسبتها بحسب استقراء ارباب محبت منحصر در پنج
قسم است و وجه انحصار در اقسام خمسه آنکه نسبت محبت یا ناشی است از عین ذات
بی اعتبار معنی و صفتی یا منشی از وی بحیثیت صفتی اول محبت ذاتی است و ثانی از
دو حال خالی نیست یا آنکه ازان صفت اثری بغیر متعدی گردد یا نی اول را محبت فعلیه
گویند چنانچه در میان منعم و منعم علیه و ثانی خالی نیست از آنکه نباشد آن صفت را ثبات و دوام
در کسی ظاهر شده است دیر و یا هست اول را محبت حالی می نامند چنانچه در حال وجد
و سماع در میان دو کس متحقق شود و بانتهای آن حالت منتفی میگردد و شق ثانی خالی
نیست از آنکه حکم مرتبه که محل ظهور آن معنی و قیام او بآن متحقق است ظاهر و غالب باشد در وقت
ظهور نسبت جنسیه در محب و محبوب یا نباشد اگر غالب و ظاهر بود آنرا محبت مرتبیه گویند چنانچه

در میان دو مومن باعتبار ایمان و در میان دو ولی باعتبار ولایت و اگر
ظاهر و غالب نباشد و آن صفت را ثبات و دوام بود و اثر آن بغیر متعدی
نشود آنرا محبت صفاتیه گویند و چون فعل و حال و مرتبه راجع بصفات است اصل
این محبتهای ثلاثه صفات باشد لکن برای تفهیم مراتب و تبیین انواع صفات
علحده ذکر کرده اند پس محبت منحصر شد در اقسام خمسه محبت ذاتیه و محبت صفاتیه
و محبت فعلیه و مرتبیه و محبت حالیه اگرچه مطلق محبت مسبوق بمناسبتی است که در مبداء
فطرت در میان محب و محبوب تحقق پذیرد و واسطه ارتباط و اتحاد جانبین گردد لکن
محبت ذاتی منشی است از مناسبت صرف و جنسیت محض که کسب و اختیار را در آن مطلقا
دخل نیست لا ابتداء و لا انتهاء و بر خاطر وقاد سامعان مخفی نماند که مبتدا این
محبتهای شریفه و مفتتح این مودتهای لطیفه ذات ذات الحسنا و حقیقت جامع معنی
الموجودات سید کاینات است صلی الله علیه و آله وسلم چه حقیقت جامعه او صلی الله علیه و آله وسلم
باقتضای حرکت حبی ذاتی فاحببت تجلی اول و تعین اکمل و مظهر شیون غیبی و شهادی
و مفیض حقایق امری و موادی است چون روی سخن با عامه مردم و تفهیم ایشان است
و بسط این دقایق نسبت بافهام ایشان غموضی دارد از تفصیل آن عطف عنان
نموده بهمان قدر که بفهم ایشان در آید اکتفا میکند و جمیع این اقسام خمسه محبت حضرت

محبت

حبیب

حبیب الرحمن که عین محبت حضرت رحمن است فرض عین است و محض دین باشد اما
بحیثیت حب ذاتی پس از برای آنچه که شنیدی که حقیقت کامله اش صلی الله علیه و آله
وسلم مفیض حقایق و ذوات و مبدی افعال و اسماء و صفات است اگرچه حصول این محبت
محض بسابقه ازل و تقدم نسبت اول است لکن بذل مجهود در اوان و تقدیم مساعی نمایان
در احراز این سعادت منتهای مطمح غالب تحقیق تحصیل آنست و از معظم صحابه عظیم الشان
رضی الله عنهم تا این زمان در هر وقت مشمولان عنایت صمدی حاوی این شرف
سرمدی بوده اند و محبت سید کاینات صلی الله علیه و آله وسلم باعتبار صفات در منتهای
وضوح و لزوم است چه صفات کمال یا حسی صوری است یا قلبی معنوی و باتفاق
روایات و اجماع امت به ثبوت پیوسته که سرور عالم صلی الله علیه و آله وسلم در احتوای
محاسن جمال و بدایع دقایق حسن با کمال اعتدال مزاج و تناسب اعضای نورانیت
امتزاج و زکای حواس و ملاحت دور از قیاس و قوت خارق عادت و غایت
فصاحت و بلاغت و نهایت عذوبت کلام و کثرت وجاهت و احتشام فردی بی
نظیر بوده چنانچه تفصیل این احاد باخبار متواتر المعنی در کتب احادیث و سیر مفصل
مسطور است اگر یوسف را علی نبینا و علیه الصلواة والسلام شطر حسن داده اند این سرور را جمال
تمام حسن کرامت فرموده اند اگر کسی باین حیثیت شیفته محبت گردد باید که باین ینبوع

حسن مطلق و آینهٔ دار تجلی جمال حق صلی الله علیه و آله وسلم محبت بهم رساند و صفات
قلبی معنوی با حسن وجوه دران ذات جلیل الصفات مجتمع شده و لمعات آن بحسب قابلیت
و مواد بر مجالی قلوب و ارواح اصفیا و امجاد از مشکوهٔ فیض آن مصباح زجاجهٔ
وجود و سراج قندیل خلوة خانهٔ شهود صلی الله علیه وسلم فایض گردیده و هویداست
که اگر صفتی از صفات کمال همچو عقل و علم و شجاعت و کرم و حلم در کسی یافته می‌شود
دلها بمحبت او مایل گردد و قدر او نزد ابنای زمان ظاهر و اوصاف او در زمانها
دایر و امثال بنام او در اکناف جهان سایر شود و حکایت بعد قرون متطاوله (در دهور)
باقی میماند پس چگوئی در ذاتیکه جمیع صفات کمال و محاسن خصال و مکارم آداب
و محامد اخلاق و سجایای رضیه و مزایای بهیه و جلایای قدسیه و صفایای انسیه
در و باکمال طرق اجتماع یافته و نبوة و رسالت و ختمیت و تعمیم بعثت و دعوت امت
رسل و سیادت کل و معراج مقام محمود و اعطاء حوض مورود و وسیله و لواء محمود
و اجتماع خلت و محبت و منتهای قرب و دنو و رؤیت و تتمیم شفاعت و رفعت ذکر و عزت
نصرت و تایید بملائکهٔ کرام و اتمام نعمت و تطهیر اسلام و ایتاء فتح مبین و انزال
کتابی همچو قرآن متین و تسمیه اش باسماء کریمهٔ قدیمه و تخفیف صلوات خود و ملائکه
فخیمه و بانواع معجزات باهره و خصایص زاهره و گردانیدنش سبب رحمت اجزاء عالم و
بزرگی

(جمع مجموعه)
امتش از تمام امم و غیر آنها بان منضم گشته و اندکی از ان در طوامیر طویل الذیل نگنجد
و جز علیم مطلق جل شانه که او را صلی الله علیه و آله وسلم بان مخصوص گردانیده کسی احصا
و استقصاء آن نتواند پس محبت چنین ذات مستجمع کمالات واجب و لازم تر
خواهد بود و محبت عقلیه نیز باین جناب اکرم صلی الله علیه و آله وسلم اوجب و الزم باشد
چه دلها بر محبت کسی که احسانی و انعامی بکند و از مضرتی برهاند یا تعلیم خیری نماید مجبول (سرشته)
باشند و احسان و اکرام و اسعاد و انعام که از حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله وسلم
نسبت باین امت در دنیا مبذول شده و در آخرة مرعی خواهد شد ازان زیاده است
که انفاس کائنات و افکار موجودات بشمار عشر عشیر آن وافی شود ارشاد آن
هادی مطلق صلی الله علیه و آله وسلم ما را از انواع شرک و کفر و اقسام جهل و نکر و
مهالک دنیوی و اخروی و مکاره صوری و معنوی و مهادی حیرت و ضلالت
و بوادی وحشت و عمایت رهانید و بنور اسلام و ایمان و ضیاء علم و عرفان و اشراق
ذوق و وجدان و بوارق مکارم اخلاق و شوارق محامد آداب و اعمال صالحهٔ رضیه
و اقوال سدیدهٔ مرضیه مخصوص گردانید و بانجاح نعم باطنه و ظاهره و مواهب دنیا و آخره
و نعیم ابدی و بقای سرمدی رسانید و در روزی که هیبت قهرمان سبحات جلال احد
قهار جمیع اولو العزم نشید نفسی نفسی بگوش صغار و کبار رسانند آن جناب اقدس ارحم

صلی الله علیه و آله وسلم که رحمة للعالمین و شفیع مذنبین است امتی امتی گوید و آنا
گناهگاریان فی جناب شفاعت عظمی نماید و اگر با همه متبعان جناب خیر الانام علیه الصلوة والسلام
ارواح و قلوب و اجسام خود فدای خاکپای عرش سای او صلی الله علیه و آله وسلم بکنیم و در
راه هوای او مشت غبار هستی موهوم را بر افشانیم از عهدهٔ عشری از حقوق آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بر نیائیم اللهم صل و سلم علیه و حقق و ادم انتسابنا
الیه و محبت قرابتی نیز حقیقة بآنجناب اکرم است صلی الله علیه و آله وسلم چه ایمان
و اسلام و احسان و ولایت و علم و عرفان و همه مراتب باطن و ظاهر و مناقب اول
و آخر از آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم ناشی شده و از حضرت با عظمت او صلی الله
علیه و آله وسلم بدیگران فایض گردیده پس لزوم محبت باین اعتبار نیز اولا بجناب او
صلی الله علیه و آله وسلم متحقق میشود و بتوسط آنجناب فیمابین یکدیگر تحقق پذیرد
و مصدر محبت حالیه نیز آنجناب عزیز است صلی الله علیه و آله وسلم چه وجد و اجدان
و سماع عاشقان و ذوق و الهام ایشان پرتو فیضان چراغ مودهٔ امکانات است صلی الله
علیه و آله وسلم و بوجوه دیگر نیز محبت حالیه با حضرت عالیه صلی الله علیه و آله وسلم صورت
پذیرد منجمله آن نیز استماع اسم بدیع و ذکر رفیع و مدح منیع حبیب شفیع صلی الله
علیه و آله وسلم اگر کسی را رقتی و شورشی دست دهد و باختتام الغنی ملحقی شود بعینه

همان محبت حالیه است چون بیان اقسام محبت و کیفیت ارتباط آن بآنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم شنیدی بدان و بشنو که تحقق واقعی باین محبت عظمی صورت نبندد
مگر وقتیکه آنجناب را صلی الله علیه و آله وسلم از مال و منال و اولاد و عیال و جسم و جان
خود دوستر داری و بهمگی همت و خلوص نیت فدای باکمال جمال او و شوق و محبت
خود در وفای گردی قال الله تعالی قُلْ اِنْ كَانَ اٰبَاۤؤُكُمْ وَاَبْنَاۤؤُكُمْ
وَاِخْوَانُكُمْ وَاَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيْرَتُكُمْ وَاَمْوَالُ اقْتَرَفْتُمُوْهَا
وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَاۤ اَحَبَّ
اِلَيْكُمْ مِنَ اللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ وَجِهَادٍ فِيْ سَبِيْلِهٖ فَتَرَبَّصُوْا
حَتّٰى يَاْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرِهٖ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ
بگوای صادق اول نور تجلی اول و مصداق وحید محبت ازل و دریگانهٔ مخزن
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف و نقطهٔ دائرهٔ من عرف نفسه فقد عرف
که اگر باشند پدران شما و فرزندان شما و برادران شما و ازواج شما و اقارب شما
و اموالی که کسب کرده آید آنرا و تجارتی که میترسید نقصان آنرا و عماراتی که می‌پسندید آنرا
دوستر بشما از حضرت باری تعالی شانه و جناب رسول او صلی الله علیه و آله وسلم و از
جهاد کردن در راه او پس منتظر باشید تا آنکه بیارد او تعالی امر خود را ای عذاب

یا فتح مکه را او حق سبحانه راه راست نمی نماید گروه فاسقین را بسبب نزول آیه کریمه آنست
که جمعی از اهل اسلام بسبب محبت و ملاحظه امور مذکوره از مکه معظمه بمدینه مکرمه هجرت
نمیکردند بلکه از انجناب اشتیاق میداشتند آیه کریمه باین تهدید اکید و وعید شدید
نازل شده نیز حق سبحانه و تعالی میفرماید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله بگو ای سید محبان و محبوبان و سند عاشقان و معشوقان که اگر
شما دوست میدارید جناب حق سبحانه و تعالی را پس پیروی من بکنید که دوست دارد
شما را حق سبحانه و تعالی سبحان الله مرتبه محبت و متابعت حضرت حبیب الرحمن صلی الله
علیه و آله و سلم تا کجا رسیده است که محبان و تابعان آن محبوبان درگاه صمدیت و مجذوبان
بارگاه احدیت جل شانه شده اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید که ایمان نیارد
یکی از شما تا نباشم نزد او دوستر از فرزند او و پدر او و از همه مردم و در بعضی روایات
از نفس او و در بعضی روایات از اهل او و مال او نیز آمده و در حدیث دیگر آمده
سه چیز در هر که باشد بیابد حلاوت ایمان را آنکه باشد خدا تعالی و رسول او
صلی الله علیه و آله و سلم دوستر بسوی او از ما سوای هر دو و آنکه دوست ندارد
کسی را مگر برای خدا تعالی و آنکه مکروه دارد این را که رجوع کند بکفر چنانکه مکروه
دارد این را که انداخته شود در آتش قدوه اصحاب امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه

بعرض

بعرض اقدس رسانید که یا رسول الله جناب تو دوستر است بسوی من از هر چیز مگر از نفس
من که در میان هر دو پهلوی من است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایمان نیارد
یکی از شما تا آنکه نباشم دوستر نزد او از نفس او و در روایتی فرمود قسم بکسی
که ذات من بید اوست تا نباشم دوستر بسوی تو از نفس تو و در روایتی بعد از
ارشاد این کلمات دست حق پرست خود را بسینه او زد آنگاه عمر رضی الله عنه بعرض
رسانید بخدا آنکه فرستاد بر تو کتاب هر آینه جناب تو دوستر است بسوی من از
نفس من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الآن یا عمر یعنی درینوقت بکلمه صواب نطق
نمودی ای عمر یا درین وقت تمام شد ایمان تو چنانچه در بعضی روایات بصراحت
آمده که الآن تم ایمانک یا عمر قول وی رضی الله عنه اول بمقتضای
طبع بود که مردم مجبول اند بمحبت نفوس خود و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
او را بارشاد قولی و تصرف فعلی متنبه گردانید باستدلال فکر بلکه بهدایت نظر آگاه
شد که آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم نزد او احب و اولی است از نفس خودش بسبب تحقق
شدت مناسبت ذاتیه درمیان او و آنجناب اقدس صلی الله علیه و آله و سلم و بعلت دیگر
حیثیات محبت از صفات کمال و ارشاد و افضال و انقاذ وی از مهالک دنیا و آخرة
باعث اولویت محبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بالیقین جازم شد انس ابن مالک

رضی الله عنه روایت میکند که مردی بجناب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده گفت که قیامت
کی باشد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چه ساختگی کرده برای آن گفت آماده نکرده ام
برای آن چیزی از نماز و روزه و صدقه لکن دوست میدارم خدا تعالی و رسول او را صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود تو با کسی که دوست میداری باشی و هم وی روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم فرموده هر که دوست دارد مرا باشد با من در بهشت و صفوان ابن قدامه رضی الله عنه
گوید که هجرت کردم بسوی پیغمبر خدا تعالی صلی الله علیه و آله و سلم و گفتم یا رسول الله من ترا دوست میدارم
فرمود مرد با کسیکه دوست میدارد او را خواهد بود و ابن مسعود و ابوذر و ابوموسی رضی الله عنهم نیز
بمعنی این حدیث روایت کرده اند و در حدیث دیگر آمده که مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و گفت یا رسول الله هر آینه جناب تو دوستر است بسوی من از اهل و مال من و هر گاه که یاد
میکنم ترا و صبر نمیتوانم کرد تا آنکه بیایم و بجمال تو نظر کنم و بتحقیق من یاد کردم ممات خود را و وفات
ترا و دانستم آنکه هرگاه تو به بهشت درآئی مرفوع شوی با پیغمبران و من اگر درآیم در آن نه بینم ترا
حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد وَمَنْ یُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِکَ
مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیّٖنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِیْنَ وَحَسُنَ اُولٰئِکَ رَفِیْقًا اطاعت کند خدا تعالی را و رسول او را
صلی الله علیه و آله و سلم پس آنها با کسانی باشند که انعام کرده است حق تعالی بر ایشان از پیغمبران و صدیقان

وشهیدان

و شهیدان و صالحان و نیک رفیق اند ایشان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن شخص را طلبیده و آیه
برو خواند و در حدیث دیگر آمده که بود شخصی نزد پیغمبر خدای تعالی صلی الله علیه و آله و سلم که هر وقت
بجمال او نظر میکرد و چشم بر هم نمیزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را فرمود چیست حال تو گفت پدر
و مادر فدای تو باد حظی می یابم از نظر کردن بسوی تو و هرگاه روز قیامت شود بلند گرداند
حق سبحانه و تعالی منزل ترا به تفضیل و تکریم پس آیه کریمه نازل شد و در حدیث دیگر آمده که ثوبان
رضی الله عنه مولای آنحضرت شدید المحبت بود مر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و قلیل الصبر بود
بر هجر آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم پس آمد روزی بجناب او و حال آنکه متغیر شده بود رنگ او
و یافته میشد حزن در چهره او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را چه چیز تغیر داد
رنگ ترا گفت یا رسول الله نیست بمن مرضی و نه دردی مگر آنکه چون نه بینم ترا متوحش گردم
بوحشت شدید تا به بینم ترا پس یاد کردم آخرت را و ترسیدم که نه بینم ترا زیرا که جناب تو مرتفع گردد
با انبیاء و من اگر درآیم در بهشت باشم در منزلی ادنی از منزل تو و اگر در نیایم در آن نه بینم ترا ابدا
پس آیه کریمه نازل شد و در حدیث دیگر آمده که مردی از انصار رضی الله عنهم بجناب آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم آمد گفت یا رسول الله بخدا که جناب تو دوستر است بسوی من از نفس من و مال من
و ولد من و اهل من و بتحقیق اگر نبودی اینکه آمدم و جمال ترا میدیدم هر آینه می مردم و بگریست انصاری
فرمود او را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه میگریاند ترا گفت گریستم بسبب آنکه فرموده جناب تو

وفات کند من هم بمیرم و نو رفعت داده شوی با انبیا و باشیم اگر به بهشت درآیم
فرود مرتبهٔ تو پس آیهٔ کریمه نازل شده و مروی است که نام نامی آن انصاری عبد الله بن زید
رضی الله عنه صاحب رویای اذان و چون روح مقدس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با علی
علیین پرواز فرمود پسرش او را اخبار نمود گفت خداوندا بر چشم مرا نابینا کن تا نبینم بعد حبیب خود
صلی الله علیه و آله و سلم کسی را همانوقت چشمش رفت رضی الله عنه و اقر عینه الجلاء فتبینه نوبته
نماند که سوای اسباب مذکور اسباب نزول دیگر هم نوشته اند چون احادیث همه صحیح است غالب که
اسباب موجب نزول کریمهٔ مذکوره شده باشد و احوال مومنان درین محبت عظیم الشان متفاوت است و اشرف
و افضل این امت درین محبت حضرات صحابهٔ کرام اند رضی الله عنهم که بسبب وفور محبت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از اوطان مالوفه و اقارب قریبه بلکه از آبا و ابنا و ازواج خود مهاجرت
کردند و بذل اموال و نفوس نمودند و بر انواع شداید و محن و مصائب و فتن مصابرت ورزیدند
تا آنکه از معاینهٔ این جانبازیها ابو سفیان رئیس کفار قریش به تفرد این اخیار در صفت محبت
گواهی محبت گواهی دادند چنانچه پارهٔ تفصیل این اجمال کرده آید جناب سیدة النساء علی ابیها
و علیها الصلوٰة و السلام با حضرت والد بزرگوار خود چندان محبت داشت که بیش ازان
متصور نیست از غم و شدت از مفارقت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی نخندید و هیچ کار ملتفت نگردید
تا آنکه بعد شش ماه از وفات آنحضرت رسید و ازان بروضهٔ رضوان خرامید صلی الله علیه و آله و سلم

و مقدم اصحاب و سرآمد اولو الالباب صدیق اکبر رضی الله عنه که اشتراک او با آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در مقاسات محنت و کربت در اوایل دعوت و جانبازی او در محبت حبیب خود
هنگام هجرت اول دلایل محبت سید ابرار است صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بخدای که جناب ترا
بحق فرستاده هر آینه اسلام ابی طالب خنک تر بود در چشم من از اسلام ابی قحافه
زیرا که اسلام ابی طالب خنک تر است در چشم مبارک تو همچنین قدوهٔ اصحاب عمر ابن الخطاب
با حضرت عباس رضی الله عنهما گفت هر آینه آنکه اسلام آری دوستر است بسوی من
از آنکه اسلام آرد خطاب پدر من زیرا که اسلام تو دوستر است بسوی رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم و نیز گفت لَأَنْتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي چنانکه گذشت و جناب
امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه و رضی الله عنه که از شدت محبت آنجناب در غزوات و معارک
صعب نفس خود را وقایهٔ آنحضرت میگردانید و در زمان هجرت بر بستر آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم خوابید فرمود که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوستر بسوی ما از اموال ما و اولاد ما
و پدران ما و مادران ما و از آب سرد در تشنگی و کفار بد خصال حضرت بلال را رضی الله
تعالی عنه در سنگریزهای گرم انداخته بودند و سنگ گرم بر سینهٔ با سکینه اش نهاده تا از
دایرهٔ اسلام برگردد و از محبت خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام منحرف گردد و وی احد احد
میگفت حضرت عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه و دیگر ضعفای اصحاب را رضی الله عنهم انواع

تعذیب میکردند تا آنکه یاسر و سمیه را رضی الله تعالی عنهما کشتند و اکثر اصحاب فضیلت انصاب
رضی الله عنهم تاب مقاسات این شداید و بلیات نیاورده بحکم اقدس حضرت خاتمیت مرتبت
صلی الله علیه و آله و سلم تعب سفر دراز حبش اختیار کردند همچو حضرت امیر المومنین عثمان و حضرت
جعفر و غیرهما زیاده از هشتاد کس رضی الله عنهم الحاصل با وصف این همه شداید و انکار عیار
محبت این امجاد کامل تر میشد و قصهٔ سیدهٔ انصاریه رضی الله تعالی عنها که در غزوهٔ احد پدر
و برادر و زوج او بشرف شهادت فایز شده بودند شنیده باشی وی رضی الله عنها خبر
موحش قتل حضرت خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام و شکست اهل اسلام شنیده
با دیگران به احد رسید و خبر شهادت هر سه کس شنید و از خیریت آنحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم پرسید گفتند بحمد الله بخیر است چنانکه دوست میداری گفت بنمایید مرا او را
تا بجمال با کمالش نظاره کنم پس وقتیکه دید گفت كُلُّ مُصِيبَةٍ بَعْدَكَ جَلَلٌ یعنی
هر مصیبت بعد سلامت جناب تو سهل و آسان است حرف گلوسوز این کاملة الایمان که مردان
و پهلوانان میدان محبت و عرفان است بر دلها شعله میزند رضی الله تعالی عنها و ارضاها
و بپای عبد الله بن عمر رضی الله عنهما خدر عارض شد گفتند دوستترین مردم را یاد کن
گفت یا محمداه همانوقت خدر او زایل گردید کفار مکه زید بن دثنه را رضی الله تعالی عنه برای
کشتن بیرون حرم مکه معظمه بردند ابو سفیان گفت قسم میدهم ترا بخدا ای زید آیا دوست

میداری

میداری که محمد صلی الله علیه و آله و سلم اینجا عوض تو باشد تا گردن وی بزنند
و تو در اهل خود باشی زید رضی الله عنه جواب داد که بخدا تعالی دوست ندارم اینکه
آنجناب هم در مکان خود باشد و خاری بپای او خلد و من در اهل خود باشم آنگاه ابو سفیان
گفت ندیدم از مردم کسی را که دوست دارد همچو دوست داشتن اصحاب محمد محمد را صلی الله
علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم و همین قسم از حضرت حبیب رضی الله عنه مروی است و چون عروه
که از طرف قریش بحدیبیه آمده بود بقوم خود مراجعت کرد گفت ای قوم بدرستیکه نزد
قیصر و نجاشی و کسری رفته ام بخدا تعالی که ندیدم هیچ پادشاه را هرگز که تعظیم کنند او را ملازمان
او همچو تعظیم کردن اصحاب محمد محمد را صلی الله علیه و آله و سلم بخدا که نینداخت بزاق خود را مگر
که افتاد بدست مردی از ایشان پس مالیدند آنرا بر چهره و بدن خود و هرگاه امر کند ایشان را بجری
بزودی بجا می آرند آنرا و چون وضو کند قریب است که مقاتله کنند بر وضوی او و چون
تکلم کند پست میکنند آوازهای خود را نزد او و تیز نمیکنند نظرهای خود را بسوی او
برای تعظیم او و حضرت سعد بن الربیع رضی الله عنه در غزوهٔ احد شهید شد سرور عالم
صلی الله علیه و سلم فرمود کیست که ببیند حال سعد بن الربیع چیست مردی از انصار اخیار
رضی الله تعالی عنه رفت دید که رمقی ازو باقی است گفت از طرف من سلام بحضرت
خیر الانام علیه الصلوٰة و السلام برسان و بقوم خود بگو که نیست عذر شما را نزد حق سبحانه و تعالی

اگر گلفتی به پیغمبر شما صلی الله علیه واله وسلم برسد حال آنکه چشم شما را قوت دیدن باشد
و همین قسم از حضرت مصعب بن عمیر رضی الله عنه مروی است آورده اند که متصل مدینه
منوره دیری بود و راهبی درآن اقامت داشت و اطفال مدینه با سکینه در انجا بازی
میکردند گوی ایشان نزد دیر افتاد کودکان برای آوردن گوی رفتند آن ملعون حرفی
که متضمن اسائت ادب بجناب هادی عجم و عرب بود صلی الله علیه واله وسلم بر زبان آورد کودکان
بچوگانهای خود او را چندان زدند که مرد و این خبر بسمع شرف امیر المومنین عمر رضی الله عنه
رسید از غایت طرب بگریست و با اصحاب کرام دوگانه شکر بجا آورده گفت که الحمد لله که کودکان
مدینه را با پیغمبر خود صلی الله علیه واله وسلم اینقدر محبت است بدانکه اگر صحابه عظام بجمال عالم
آرای سید انام علیه الصلوة والسلام عاشق و شیفته شوند و جان و مال فدای راه او
سازند چه عجب که جماد و نبات و حیوان آن زمان آشفته جمال حضرت حبیب الرحمان صلی الله علیه
واله وسلم بودند در حدیث صحیح آمده که احد کوهی است که دوست دارد ما را و ما او را دوست
میداریم و صدای گریه جذع یعنی تنه خرما البته بگوش تو خورده هوش خفته ترا بیدار کرده
باشد که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم وقت خواندن خطبه بجذع مذکور تکیه میکرد چون
از برای آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم منبر ساختند بر آن خطبه میخواندند و تنه مذکور را
گذاشت ازین جهت تنه مبارک گریه سر کرد و بهچو آواز ناقه های حامل فریاد برآورد

و در روایتی بهچو ناقه که بچه او بمیرد و در روایتی بگریست بهچو گریستن زنی که فرزند
او بمیرد و در روایتی خروش کرد بهچو خروش گاو و حاضران مجلس همه بی اختیار
گریستند تا آنکه مسجد شریف ازین فریاد و فغان جنبید و در روایتی ترقید از حزن
فراق حضرت حبیب اکرم صلی الله علیه واله وسلم او را الطلبید پس همچنان گریان و حیران آمد — آنحضرت صلی الله علیه وسلم
درحالیکه شق میکرد زمین را پس سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم در کنار خود گرفت او را
و دست حق پرست خود برو مالید پس خاموش ماند و حال آنکه او را انین بود مثل
انین کودک بعد گریه و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرمود بخدائیکه ذات من بدست
اوست اگر او را با خود ضم نمیکردم همیشه گریه و خروش میکرد تا قیامت از روی حزن
و غم فراق من پس آن آشفته محزون را فرمود اگر خواهی ترا در باغی که بودی
اعاده گردانم تا بروید عروق تو و کامل شود خلقت تو و تازه شود برگ و بار تو
و اگر خواهی بنشانم ترا در جنت تا بخورند اولیای خدا تعالی از میوه تو پس گوش فرا
برد آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم تا بشنود آنچه گوید جواب داد بلکه غرس کنی مرا ای
بکاری یا رسول الله در بهشت تا اولیای خدا تعالی از من بخورند و باشم در مکانی
که کهنه نمیشود و کسانیکه نزدیک بودند این حرف از وی شنیدند پس فرمود آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم اختیار کرد دار البقا را بر دار الفنا و فرمود که دفن کنند او را تحت منبر شریف

این حدیث را قریب بیست صحابی رضی الله عنهم روایت کرده اند هرگاه حسن بصری رضی الله عنه
روایت این حدیث میکرد بسیار میگریست و میگفت ای عباد الله چوبی از شدة حنین
و شوق حضرت حبیب صلی الله علیه واله وسلم چنین میگرید و فغان و زاری میکند شما سزاوار
ترید باین که از شوق لقا جمال با کمال او صلی الله علیه واله وسلم بگریید و ناقه خاص آنجناب
مسمی به عضبا و قصوی که با آنحضرت سخن میکرد و تعریف نفس خود مینمود و گیاه بسوی
او میشتافت و حیوانات دیگر ادب میکردند و میگفتند که تو مرکب رسول خدائی صلی الله
علیه واله وسلم هیچ نخورد و ننوشید و از شدت حزن والم مرد و دراز گوش مملوک — بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم که آنجناب صلی الله علیه واله وسلم او را یعفور نام نهاده و برای
طلبیدن کسی او را میفرستاد بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از شدة غم جدائی سرور عالم
صلی الله علیه واله وسلم خود را در چاهی انداخت و مرد و چنین حکایات بسیار است نظر با اختصار
باینمقدار اکتفا کرده آمد و از آن قرن فیض قرین تا قیام یوم الدین عشاق جمال
حبیب الرحمان صلی الله علیه واله وسلم در هر عصر چندان بوده اند و خواهند بود که برای تحریر
شطری از آن دفتری میباید در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
فرموده سخت ترین امت من از روی محبت من مردمی هستند که بعد من بیایند دوست
دارد یکی از آنها که کاش ببیند مرا بعوض اهل و مال خود یعنی دوست دارد که برای تحصیل رویت من

اهل و مال خود را فدا کند و ازین جهت علماء اعلام گفته اند که علامت صداقت در محبت آنحضرت
صلی الله علیه واله وسلم است که در فوت حب اغراض دنیوی خود و حصول رویت و مناصی
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم مخیر گردد هر آینه رویت آنجناب صلی الله علیه واله وسلم اختیار
کند و بدانکه محبت آنحضرت را صلی الله علیه وسلم شواهد و علامات بسیار است کبری و
آن ادعا بیش نیست و ادنی مراتب آن اتصاف باسلام و ایمان است بی اعمال دیگر
چه اگر مسلمانان سوای کلمه طیبه چیزی نمیدانند و ملتزم عمل صالح نباشند لکن بحمد الله
فی الجمله باجناب پیغمبر خود صلی الله علیه واله وسلم محبت دارند مرویست که شخصی اکثر شراب
میخورد و چند بار محدود گردید بار پنجم باز او را بحضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم
آوردند یکی از اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم او را لعنت کرد آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم فرمود او را لعن مکن که وی خدا تعالی و رسول او را صلی الله علیه واله وسلم
دوست میدارد این حدیث صحیح موید محبت کذائی است لکن بر محب صادق و موفق عاشق لازم
است که مستغنیا بالله تعالی و تقدس و متوسلا بجناب حبیبه الاقدس صلی الله علیه واله وسلم
در احراز اعلی مدارج محبت کامله بذل مجهود نماید و تفریط و تقصیر درین مقام خطیر را
نشاید و درین مختصر کلیات آثار محبت کامله ابرار صلی الله علیه واله وسلم باختصار آورده
میشود اول و اکمل آن اتباع و اقتدای آنجناب مکرم صلی الله علیه واله وسلم است

در معتقدات و نیات و عبادات و عادات و اقوال و افعال و مقامات و احوال و شرف این متابعت را
چه پرسی که موجب محبوبیت حضرت حق گردد انس رضی الله عنه گوید که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مرا فرمود ای فرزند من اگر میتوانی که صبح و شام کنی در حالیکه نباشد در دل تو کینه کسی
بکن پس فرمود ای فرزند من این از سنت من است و هر که زنده گرداند سنت مرا پس بتحقیق دوست
داشت مرا و هر که دوست داشت مرا با من باشد در بهشت صدیق اکبر رضی الله عنه میفرماید نیستم ترک
کننده چیزی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکرد مگر که عمل کنم بر آن میترسم اگر ترک کنم
چیزی را از امر او اینکه منحرف شوم از راه راست و امیر المومنین علی کرم الله وجهه رضی الله عنه
فرمود نیستم پیغمبر و نمی آید وحی بر من لیکن عمل میکنم بکتاب خدای تعالی و سنت رسول او صلی الله علیه
وآله وسلم امام مطلبی شافعی رضی الله عنه گوید نیست در سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
مگر اتباع ابو عثمان حیری رضی الله عنه گفته هر که امیر سازد سنت نبوی را بر خود از روی
قول و فعل نطق کند بحکمت سهل ابن عبد الله تستری روح الله روحه میگوید هر که نه بیند
ولایت و محبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر خود در جمیع حالات و نه بیند نفس خود را
مملوک او نچشد حلاوت سنت او را امام احمد حنبل رضی الله عنه میفرماید که روزی مردم وقت
عبور از آب برهنه می شدند و من حدیث نهی از تجرید یاد کردم و برهنه نشدم همان شب حضرت
جبرئیل علیه السلام بخواب دیدم که میفرماید بخشید خدای تعالی ترا با استعمال تو سنت را او گناه ترا

امامیکه اقتدا کرده شود باو جناب محبوبیت مآب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
وارضاه فرموده است فلاح تراست تا پیروی کتاب و سنت بکنی و خواجه بزرگ معین الحق والدین
والدین قدس سره وقتی در وضو تخلیل اصابع را بسهو ترک کرد چون از وضو فارغ شد
بیهوشی گردید و رنگ روی مبارکش پرید چون بهوش عود نمود گریان و لرزان بود
اصحابش از این معنی پرسیدند فرمود مرا الهام کردند که چگونه دم محبت و قربت ما زند
کسیکه ترک کند سنت حبیب ما را صلی الله علیه وآله وسلم اقوال علمای شریعت و زعمای طریقت
و حقیقت در باب التزام سنت چندان هست که برای تحریر شمه ازان دفترها می باید
از انجمله رضا و انشراح صدر باحکام فیض التیام آنحضرت صلی الله علیه وسلم
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُوْنَ حَتّٰی يُحَكِّمُوْكَ
فِيْمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوْا فِيْ اَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ
وَيُسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا پس منت او موافق چنانکه زعم کرده اند بخدا ایشان که ایمان نیارند
تا حاکم نسازند ترا در انچه واقع شده باشد در میان ایشان باز نیابند در دلهای خود انقباض
و تنگی از انچه حکم کردی و گردن ننهند بحکم تو گردن نهادنی درین آیه کریمه چه قدر تهدید شدید است
کرده سلب ایمان کرده از کسیکه تنگدل گردد از حکم آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم و تسلیم
و انقیاد نکند آنرا تاج المحققین شیخ تاج الدین شاذلی قدس سره فرموده درین آیه

دلالت است بر انکه ایمان حقیقی حاصل نمیشود الا کسی که حاکم گرداند خدای تعالی و رسول او را
صلی الله علیه وآله وسلم بر نفس خود از روی قول و فعل و اخذ و ترک و حب و بغض و تسلیم و انقیاد
و مشتمل است این آیه کریمه بحکم تکلیف که عبارت از اوامر و نواهی است در ظاهر و بحکم تعریف
که اشارة به تسلیم و تفویض است در باطن و نیز درین کریمه اظهار عنایت و تنویه عظیم است بعلو شأن
حبیب خود صلی الله علیه وآله وسلم که حکم او را حکم خود و قضای او را قضای خود دانسته و تلویح دیگر
است به تفخیم قدر آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم در لفظ و ربک چه اضافت کرده ذات اقدس خود را
بسوی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انتهی مختصرا از انجمله کثرت ذکر سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم
چه وارد است که هر که دوست داشت چیزی را بسیار یاد میکند او را حارث محاسبی رضی الله عنه گفته که
علامت محبت کثرت ذکر محبوب است از انجمله التذاذ بذکر سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم چه محب صادق
باتفاق حضرات صوفیه صافیه التذاذ بذکر محبوب است از انجمله اظهار تعظیم و خضوع و استشعار
و خشوع نزد ذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امام بحق ناطق جعفر صادق علی جده
وعلیه الصلاة والسلام چون نام مقدس خیر الانام می شنید رنگ مبارکش از هیبت زرد
می شد و عبد الرحمن بن قاسم رضی الله عنهما هرگاه نام آنحضرت می شنید رنگ او بمثابه
میشد که گویا همه خون او بر آمده و زبان او خشک میگردید و چون ذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نزد عبد الرحمن ابن زبیر رضی الله تعالی عنهما میکردند چندان میگریست که اشک در چشم او

باقی نمیماند و زهری رضی الله عنه خیلی بشاشت و انبساط با مردم اختلاط داشت چون نزد
او ذکر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میکردند از همه بیگانه می شد گویا کسی او را نمی شناسد
و کسی او را نمیدانند و صفوان ابن سلیم نزد ذکر آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم چندان گریه و زاری
میکرد که جلیسانش بر میخاستند و ایوب سختیانی چون نام خیر الانام می شنید چندان سجستانی
میگریست که مردم بر او رقت میکردند از انجمله اشتداد شوق و حنین بلقای سید المرسلین
صلی الله علیه وآله وسلم چون حضرت بلال رضی الله عنه محتضر شد زوجه او گفت واحزناه
وی گفت واطرباه فردا ملاقات کنم احبا را که جناب خیر الانام و اصحاب کرام اویند
صلی الله علیه وآله وسلم و رضی الله عنهم و همچنین از عمار یاسر رضی الله عنه مروی است و خالد
بن معدان رضی الله عنه چون بفراش خواب خود جای میگرفت بیان میکرد شدت شوق
خود بسوی آنجناب صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب اخیار از مهاجرین و انصار و می گفت
ایشانند اصل و فصل من بسوی ایشان حنین میکند دل من و دراز شد شوق من
بسوی ایشان زود تر قبض روح من کن ای پروردگار همچنین میگفت تا آنکه خوابش
میآمد و مرویست که زنی از حضرت عایشه رضی الله عنها درخواست که برای او قبر سرور عالم
صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف سازد التماس او را قبول کرد چون قبر مبارک را دید چندان گریست
و بیتابی کرد که مرد رضی الله عنها امیر المومنین عمر رضی الله عنه در بعضی لیالی بحراسه

رسید که دران چراغ افروخته بود و عجوزی چرخه میگرداند و بدرد و رقت میگفت شعر
علی محمد صلوٰة الابرار، صلّی علیه الطیبون الاخیار، یا لیت شعری
والمنایا اطوار، هل تجمعنی وحبیبی الدار، عمر رضی الله عنه بنشست و بگریست
و فرمود السلام علیکم سه بار گفت اعاده کن برمن قول خود را وی اعاده کرد از ان صورت
حزین عمر رضی الله عنه باز گریست و فرمود فراموش مکن عمر را رضی الله عنه وی گفت
وعمر فاغفر له آورده اند که زنی را که موصوف بصلاح بود بزرگی بخواب دید و پرسید که حق سبحانه یا غفار
وتعالی با تو چه کرد گفت ببرکت محبت من با حبیب الله و شوق من بروی آنحضرت صلّی الله علیه و اله
وسلم مرا بخشید و ندای بمن رسید که شوق نظر بروی حبیب ما صلّی الله علیه و اله وسلم داری از آن
ذلیل کردن او شرم میکنم از انجمله رضا بقضا در شداید و اهوال و ربط دل بمولی در
جمیع احوال باید که مضمون انحدیث را که جناب رسالت مآب صلّی الله علیه و اله وسلم با عبد الله
بن عباس رضی الله عنهما فرموده است هر وقت ملاحظه بکنند یا غلام احفظ الله
یحفظك ای فرزند نگهدار حق سبحانه وتعالی را بامتثال اوامر و نواهی او که نگهدارد ترا وی تعالی
برحمت و مغفرت احفظ الله نگهدار خدا تعالی را بمراقبه علم و حضور و رضا بقدر تجده امامك
بیابی او را یعنی نصرت و تائید او را روبروی خود فاذا سئلت فاسئل الله چون
خواهی که سوال کنی حاجتهای خود را پس سوال کن از جناب و تعالی نه از غیر او و اذا استعنت

فاستعن بالله و چون خواهی که یاری جوی و مدد خواهی در کارهای خود پس یاری جوی
و مدد خواه از جناب تعالی جف القلم بما هو کائن خشک شد قلم که بآن تقدیرات قضا
و قدر نوشته شد کنایت است از فراغت تقدیر امور و عدم تبدل آن بسعی و تدبیر ولو جهد
العباد ان ینفعوک بشیء لم یقضه الله لک اگر کوشش کنند همه بندگان و منتهای طاقت
خود صرف نمایند برای آنکه سود رسانند ترا بچیزی که تقدیر نه نموده است خدا تعالی برای تو لم یقدروا
علیه قدرت نیابند بران ولو جهد العباد ان یضروک بشیء لم یقضه علیک لم یقدروا علیه
و اگر کوشش کنند همه بندگان که زیان رسانند ترا بچیزی که تقدیر نکرده است از خداتعالی
بر تو قدرت نیابند بران فان استطعت ان تعمل لله بالصدق فی الیقین پس اگر
میتوانی که کاری کنی برای خدا تعالی براستی در یقین فاعمل پس بکن آن کار را و ان لم
تستطع و اگر نتوانی که بسبب ضعف یقین و عدم استقامت چنان عمل کنی پس نا امید مباش
فان فی الصبر علی ما تکره خیرا کثیرا زیرا که بدرستیکه صبر کردن بر انچه نا خوش داری بحکم
طبیعت از بلا و محنت نیکی بسیار است ازینجا معلوم میشود که صبر بر محن و بلایا موجب کفارهٔ قصورات
و خطیات و رفع درجات گردد و اعلم ان النصر مع الصبر بدان بدرستیکه یاری دادن حق
مر بنده را با صبر او است در بلا و الفرج مع الکرب و کشایش کارهای دنیا و آخرت با غم
و اندوه است حضرت مولانا حبیب الله قدس سره چه خوش گفته است شعر در بحر غم همیشه

کنند آشنا شنا، بیگانه است هر که بغم نیست آشنا، و ان مع العسر یسرا و بدرستی
که با هر دشواری آسانی است حضرت محبوب مرتبت سید الاولیاء رضی الله عنه وارضاه
در فتوح الغیب فرموده سزاوار است هر مسلمان را که بگرداند انحدیث را آئینه برای دل خود بیان محبت قران مجید
از انجمله محبت قرآن مجید است چه این کتاب کریم اشرف وسایل و مجمع فضایل دینی و دنیوی
و منبع نعمای صوری و معنوی و محبوب جناب نبوی و اعظم معجزات مصطفوی است صلی الله علیه
واله وسلم و سرور عالم صلّی الله علیه و اله وسلم نزد قرآت کتاب عزیز و استماع آن بسیار گریه
میکرد و گاهی در تمام قیام شب یک آیه کریمه التذاذ می یافت چنانچه یکبار آیه ان تعذبهم
فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم در قیام بود
و کریمه مذکوره را باگریهٔ سرشار تکرار می نمود و هم چنین صحابه کرام و تابعین محمود الانجام
رضی الله عنهم اجمعین همین حالت داشتند و بسیاری از کمل این امت نزد استماع کتاب مجید
که نفخ صور اثری از آثار او ست ازین تنگنای ظلمانی بفضای آباد سرای جاودانی
انتقال کرده اند عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گاهی در قرات خود با آیتی میرسید که گریه و هول
بر او مستولی میگردید تا آنکه دو سه روز بیرون نمی آمد مردم بخیال مرض عیادت او میکردند
و چون اصحاب مکرمت انتساب رضی الله عنهم اجمعین ابو موسی اشعری را میدیدند میگفتند
ذکر نا ربنا یاد ده مان ما را پروردگار ما را پس قرآن میخواند و ایشان بگریه و رقت

می شنیدند و سعید بن مسیب رضی الله عنه چون در قیام شب باین آیت رسید وامتازوا
الیوم ایها المجرمون تا صبح بوجد و گریه تمام تکرار می نمود و عبد الله بن
مبارک رضی الله عنه در قیام شب کریمهٔ یا ایها الانسان ما غرك بربك
الکریم را بشورش تمام تکرار می نمود چون وقت نماز صبح رسید فرمود حلمك و جهلی یعنی
مغرور کرد مرا حلم تو و جهل من و امام محی الدین نووی قدس الله سره المعنوی در تهجد
باین آیه رسید و قفوهم انهم مسئولون تا صبح در مقام دهشت و حیرت
استاده بود و حکایات درینباب چندان است که در دفاتر نگنجد و علامت صدق محبت
کتاب مجید آنست که اوامر و نواهی او را امتثال نماید و از قصص و مواعظ او عبرت گیرد و قرات
و اقراء کند و دقایق و لطایف و وجوه اعجاز او را باز نماید و مطاعن ملحدین را ازو
رد کند از انجمله محبت و تعظیم سنت و درس و تدریس حدیث آنحضرت صلّی الله علیه و اله وسلم
قتاده رضی الله عنه چون حدیث سید عالم صلّی الله علیه و اله وسلم می شنید میگرفت
او را گریه و زاری شدید و امام دار الهجرت مالک بن انس رضی الله عنه هنگام بیان حدیث
غسل میکرد و لباس فاخر میپوشید و خود را مطیب میگردانید و بر مسند بلند می نشست و مردم را
از بلند کردن آواز منع میکرد و شخصی از امام همام در حالیکه استاده بود از حدیثی سوال نمود
بزد او را بیست تازیانه و بضرب و تادیب آنکس حکم فرمود که چرا کار بند چنین گستاخی شد و سعید

بن المسیب رضی الله عنه مضطجع بود که از وی دران حال از حدیثی پرسید جلد نشست و روایت
حدیث کرد اعمش و لیث و قتاده و دیگر ائمه روایت حدیث نمیکردند مگر در حال طهارت
از انجمله نصرت دین قویم و تائید ملت مستقیم او صلی الله علیه و اله و سلم هم در اصول و هم در
فروع و دفع مطاعن اهل الحاد و رد اعتراضات ارباب عناد و ترویج سنت سنیه و تشهیر
شعایر شریعت مرضیه او صلی الله علیه و اله و سلم از انجمله عدم محبت دنیا و ترک آمد و رفت
نزد امراء و قلت مبالات باغنیاء و اختیار صحبت علما و فقراء چه محبت دنیا سر هر گناه است
و مصاحبت امراء موجب بعد از ان درگاه عرش اشتباه عارف جلیل المناقب حضرت شیخ
المواهب شاذلی روح الله روحه که از اکابر اولیاء و مقرب بارگاه سید انبیا
است صلی الله علیه و اله و سلم و بکثرت رویت آنجناب در بیداری و خواب ممتاز اولو
الالباب روزی چند ازین سعادت عظمی محروم گردید پس از ان باین دولت کبری
رسید و بعرض رسانید که یا رسول الله چه تقصیر از من بظهور رسیده است واقع شد که ازین
سعادت محروم ماندم ارشاد شد که تذهب الی الامراء و تطمع فی
رؤیتی یعنی میروی بسوی امراء و طمع رویت من میکنی حضرت شیخ قدس سره برای رهائی
مظلومی نزد پادشاه یکبار رفته بود و بعد این مکاشفه یکقلم ترک نمود حافظ علامه
و ولی کامل الاستقامه شیخ جلال الدین سیوطی قدس الله سره میفرماید اگرچه بود درعلم من
اینکه

اینکه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و اله و سلم مکروه میدارد مجالست ملوک و امرا را آینه
با ایشان می نشستم و امر معروف و نهی منکر میکردم و اعتقاد و پیچیار در بیداری از رویت
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم مشرف شده ام هر بار در عدم مصاحبت ایشان تاکید میفرمود
و شیخ عبد القادر شاگرد امام مذکور گفت که مرا با پادشاه وقت قایتبای کار ضروری
است که پی تشریف فرمای تو بر آمدنش دشوار مینماید فرمود عمران ابن حصین رضی الله عنه
که از اصحاب کرام است رضی الله عنهم در بیداری با ملایک عظام مکالمه و مصافحه می
نمود چون بسبب امتداد مرضی بداغ معالجه کرد سلام و کلام آن کرام انقطاع
پذیرفت من بعد عزم جزم کرد که دیگر در هیچ مرض باین معالجه اقدام ننماید سلام
و کلام ایشان باز عود نمود و من در خواب و بیداری بزیارت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام مشرف میشوم میترسم که اگر نزد پادشاه بروم ازین سعادت محروم شوم اگر
کسی خواهد که بر وخامت عاقبت این مجالست و مضرت و آفت این مصاحبت
بتفصیل مطلع گردد رساله ما رواه الاساطین فی عدم المجی الی السلاطین و رساله
تنویر الحلک فی امکان رویة النبی والملک که از امام موصوف است و رساله تبعید العلماء
عن تقریب الامراء که از ملا علی قاری است مطالعه کند اللهم یا ارحم الراحمین
بحق حبیبک المبعوث رحمة للعالمین انقذنا من هذه الکریهة

واعصمنا من هذه الحوبة و در حدیث صحیح آمده که آنحضرت صلی الله علیه و اله
و سلم فرموده بدرستیکه فقر بسوی کسیکه دوست دارد مرا از شما جلدتر است از
رود از بلندی وادی یا از کوه بر پستی و شخصی بعرض اقدس آنجناب صلی الله علیه و اله و سلم
رسانید که یا رسول الله من ترا دوست میدارم فرمود ببین چه میگوئی گفت بخدا دوست میدارم ترا
سه بار این حرف معروض داشت فرمود اگر مرا دوست میداری پس آماده کن برای فقر تجفاف
بکسر تاء فوقیه چیزی که میپوشد اسپ را از آسیب وقت جنگ تا محفوظ ماند از انجمله محبت و توقیر
اهلبیت کرام آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم در حدیث صحیح آمده که هر که دوست داشت
مرا و دوست داشت این هر دو یعنی جناب حسن و حسین را و پدر و مادر ایشان را با شد با من
در درجه من و نیز فرمود آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم مثل اهلبیت من همچو کشتی نوح است
علیه السلام هر که نشست دران نجات یافت و هر که تخلف نمود ازان هلاک شد و نیز
فرمود آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم موجب برات است از آتش دوزخ است و محبت آل
محمد صلی الله علیه و اله و سلم سبب گذشتن است بر پل صراط و دوستی آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم
امان است از عذاب و فرمود هر که من مولای اویم پس علی نیز مولای اوست خداوندا دوست دار
کسی که دوست دارد او را و عداوت کن با کسی که دشمنی کند با او و فرمود در شان وی کرم الله وجهه
دوست ندارد ترا مگر مومن و بغض ندارد با تو مگر منافق و آیات بسیار و احادیث بیشمار در

که موقت ص

مدح

مدح این طایفه اخیار ورود یافته امیر المومنین صدیق اکبر رضی الله عنه فرمود
نگهدارید جناب رسول خدا را صلی الله علیه و اله و سلم در اهلبیت او و نیز فرمود بخدای
که ذات من در دست او است هر آینه رعایت صله قرابت رسول صلی الله علیه و اله و سلم
دوست تر است بسوی من از صله قرابت من و امیر المومنین عمر رضی الله عنه در تعظیم و محبت
اهلبیت کرام رضی الله عنهم بسیار مبالغه میکرد تا آنکه عطاء اسامه سه هزار درم بانعام
مقرر کرد و عطای فرزند خود عبد الله سه هزار و چون عبد الله گفت که چرا تفضیل
دادی او را بر من بخدا که در هیچ مشهد بر من سبقت نکرد فرمود بدرستیکه زید پدر او
محبوب تر بود بسوی رسول خدا از پدر تو و اسامه محبوب تر بود بسوی آنجناب صلی الله
علیه و اله و سلم از تو پس ایثار کردم محبت آن صلی الله علیه و اله و سلم را بر محبت خود
و عبد الله بن حسن بن حسن بن علی جدهم و علیهم الصلوة والسلام نزد عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه
آمد او را التعظیم و توقیر تمام نموده گفت اگر ترا حاجتی باشد بنویس از این که من
شرم دارم از انکه حق سبحانه و تعالی ترا بر در من بیند و امام اعظم بغایت تعظیم اهلبیت
رضی الله عنهم میکرد و با وجود آنکه خلافت حضرت امام جعفر صادق علی جده و علیه الصلوة
والسلام فتوی میداد و بر ایشان انفاق می نمود و فرزند خود را برفاقت ابراهیم ابن عبد الله
بن حسن بن علی جدهم و علیهم الصلوة والسلام با دوازده هزار درم فرستاد و منصور دوانقی

بهمین جهات بتقریب تکلیف قضا آنجناب را حبس نمود و آزار داد و جعفر بن سلیمان عباسی
بحضرت امام مالک سخت اذیت رسانید تا آنکه بیهوش گردید چون افاقه دست داد
بحاضران فرمود گواه باشید من تکیه بحل کردم او را چه شرم دارم که بسبب من یکی از اقارب آنجناب
صلی الله علیه و آله و سلم ماخوذ گردد و امام احمد حنبل پیش هر کس از بنی هاشم خواه جوان و خواه
پیر میرفت و امام همام مطلبی شافعی در موالات این حضرات چندان غلو داشت که مزیدی
بران متصور نیست تا آنکه خوارج آنجناب را منسوب بتشیع کردند و ابیات بسیار مشعر از
محبت این اخیار نظم آورده سر آنکه محکم تطییب و تطهیر که از کریمه انما یرید الله الایه و حدیث
واخرج عنکما کثیرا طیبا ثابت شده عام است مر جمیع اولاد سبطین شریفین را
تا قیامت و مخصوص بحضرت اهل عبا و ائمه طاهرین نیست علی جدهم و علیهم الصلوات و السلام
اگرچه ایشان مزید خصوصیات دارند حضرت شیخ اکبر و دیگر عرفا درین باب بتفصیل تمام فرموده اند
خلاصه آن عارف جام بنظم آورده نظر باختصار همین ابیات اکتفا میکند شعر معنی
انما یرید الله، آن بود پیش عارف آگاه، که خدا از لوث رجس فساد، هست تطهیر
اهلبیت مراد، نیست پوشیده بر ذوی الافهام، که بود رجس بدترین آثام، چون
بود رجس ذلت و عصیان، نیست تطهیر آن بجز غفران، پس همه اهلبیت مغفور اند،
از عقوبات آخرت دور اند، از گنه چون بری است ذمت شان، نتوان بهر آن

مذمت شان، از معاصی مدار شان معصوم، نزد مایم مساز شان مذموم،
از یکی گر جریمه دانی، کش بگفتن بشرع نتوانی، بر وی احکام شرع اجرا کن،
زانچه مشروع نی تبرا کن، بطبیعت مکن در آن مدخل، وین خود را مکن بدان
مختل، و علامه شیخ ابن حجر از صاحب توثیق عری الایمان آورده که خواص علما
می یابند در دلهای خود فریت تامه از محبت آنحضرت سپس از محبت ذریت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از برای علم آنها به برگزیدگی نطفهای کریمه انها سپس از محبت اولاد
عشرة المبشره و دیگر کبار صحابه رضی الله عنهم و می بینند بایشان امور زا بمجو دیدن
ابای ایشان دیگر و ز یکی از انها مرتکب بدعت یا کبیره شود آن فعل را بموجب حکم شرع
مبغوض دارد نه ذات او را اگرچه در میان او و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و سایط
باشند و نیز علامه مذکور فرموده که علما التصریح کرده اند که سکان مدینه را گرامی دارد
اگرچه از انها بدعت و فسقی بیند بپاس حرمت جوار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس
چیست گمان تو بذریت آنجناب که بضعه اویند و امام بحق ناطق جعفر صادق رضی الله عنه
فرموده نگهدارید در ما آنچه نگهداشت او تعالی در آن دو یتیم بپدر صالح ایشان مرا
که جدهم یا دهم بود و زیاده ازین نیز گفته اند و التفات و توجه روح پر فتوح حضرت
سیدة النساء و علی ابیها و علیها الصلواة و السلام باولاد کرام خود اگرچه بر حالت غیر

سدید باشند و غیرت شدیده آنجناب اقدس در نیابت حد متجاوز است پوشیده نماند
که تفوه محبت ائمه طاهرین از حسنین و حسینین علی جدهم و علیهم الصلواة و السلام
چندان معتبر و معتد به نیست چه این حضرات عالیات با علی علیین عروج فرموده اند و خلق را
با ایشان هیچ معامله باقی نماند که موجب امتحان ایمان باشد و صادق از کاذب در محبت
ایشان امتیاز یابد علامت محبت صادقه اینست که با اولاد امجاد ایشان که درین جزو
زمان حاضر اند بتکریم و مواسات و سلوک و مراعات و انجاح حوائج ایشان پیش آید و از
ذلات و قصورات ایشان اغماض نماید و ایشانرا خوشنود دارد از انجمله محبت و تعظیم
اصحاب کرام آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم و رضی الله عنهم اجمعین و حقوق عظیمه ایشان که
که بر ذمه اسلام و مسلمین ثابت است بواقعی بشناسند و باقوال و افعال ایشان اقتدا
کنند و مدح و ثنا و سپاس فضایل و مساعی ایشان واجب دانند چه اصول و فروع شریعت
غرا از ایشان بما رسیده و قرآن و حدیث بذکر تقدم و سبقت ایشان در ایمان
و هجرت و نصرت دین و اشاعت دعوت و شدت مصابرت بر شداید و محن و مشقات
در انواع بلایا و فتن و دیگر فضایل و مکارم نامتناهای ایشان ناطق گردیده بمجو
کریمه لقد رضی الله عن المومنین اذ یبایعونک تحت الشجرة
الایه و مثل کریمه محمد رسول الله و الذین معه الی اخر سوره

و دیگر آیات بسیار و جناب سید الابرار صلی الله علیه و آله و سلم فرموده مثل اصحاب
من همچو نمک است در طعام چه طعام درست نمیشود مگر با آن و ایضا فرمود بترسید
خدای تعالی را بترسید خدای تعالی را در باب اصحاب من مگیرید ایشانرا هدف اعتراضات
بعد من چه هر که دوست دارد ایشانرا پس بدوستی من دوست دارد ایشانرا
و هر که بغض دارد با ایشان پس به بغض من بغض دارد با ایشان و هر که آزار دهد ایشانرا
پس بتحقیق آزار داد مرا و هر که آزارد مرا پس بتحقیق آزار داد خدای تعالی را و هر که
آزار داد خدای تعالی را قریب است که بگیرد او را یعنی بعذاب شدید مبتلا سازد او را
و نیز فرمود دشنام مدهید اصحاب مرا چه اگر نفقه کند یکی از شما برابر کوه احد طلا را
نرسد بمد ایشان و نه بنصف او و نیز فرمود هر که دشنام دهد اصحاب مرا
پس بر اوست لعنت خدای تعالی و ملایکه و لعنت همه مردم و قبول نکند و تعالی از و
عدل و صرف یعنی همه معاملات را و نیز فرمود بدرستیکه حق سبحانه و تعالی برگزید
اصحاب مرا بر جمیع عالمین سوای انبیا و مرسلین و برگزید برای من از انها چهار را
ابوبکر و عمر و عثمان و علی پس گردانید انها را خیر اصحاب من و در همه اصحاب من
خیر و برکت است و نیز فرمود علامت ایمان محبت انصار است و علامت نفاق بغض
ایشان و بحضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جنازه آمد پس نگذارد نماز جنازه بر و

فرمود این کس بغض عثمان داشت مبغوض گرداند خدا تعالی او را امام مالک
رحمة الله علیه فرمود هر که بخشم آرد او را احوال اصحاب رسول خدا تعالی صلی الله
علیه وآله وسلم پس او کافر است چه حق سبحانه وتعالی میفرماید لیغیظ بهم الکفار
تا بخشم آرد بکرامت ایشان کفار را و نیز گفته هر که بغض اصحاب کرام دارد در دین نیست او را
دریغی مسلمانان حقی با قطع نظر از آیات بینات واحادیث ساطعات هر که به نبوة
حضرت ختمیت مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم ایمان دارد و آنجناب را سید انبیاء و مرسلین
و امام اولین و آخرین صلی الله علیه وآله وسلم شناسد ببداهت قیاس بجزم
ویقین خواهد دانست که حق سبحانه وتعالی این حضرات کرام را در نفس الامر بکمال
فضایل و مفاخر و بغایت مکارم و محامد موصوف نموده بود که برای صحبت
اشرف الموجودات علیه اکمل الصلوة والتسلیمات اختیار فرمود و ایشان چه در حالت
حیات آنحضرت وچه بعد از وفات او صلی الله علیه وآله وسلم ترویج ملت و تایید شریعت
و نشر دعوت و ابلاغ کتاب و سنت او نمودند لهذا امام طایفه صوفیه صافیه
ابو محمد سهل تستری قدس الله اسرارهم السامیه فرمود لم یومن برسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم من لم یوقر اصحابه یعنی ایمان نیاورد برسول خدا تعالی هر که
تعظیم نکرد اصحاب او را رضی الله عنهم شخصی با رویم رحمة الله علیه گفت ای ابا رویم
تو

گفت آیا میگوی و حال آنکه نیم روز بصحبت ابو القاسم جنید رضی الله عنه رحمة الله علیه نشسته ام
سبحان الله صحبت نیم روز سید الطایفه او را مودب گردانید صحبت سالها سید المودبین
که عقول عالیه و نفوس مجرده در دبستان تربیتش درس ادب میگیرند همنشینان او را
چه قدر تعلیم آداب و اخلاق کرده باشد و از بعض از ایشان که بمقتضای بشریت و غلبه
احکام جبلت لغزشی واقع شده باشد از او احسن محامل و تاویلات محمول
باید ساخت و بطعن و اعتراض زورق ایمان خود را بگرداب خطر نباید انداخت
که احکام بشریت در بعضی اوقات از کبار رسل علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام
سرزده است و بیشتری از این کرام از جناب سرور انام علیه الصلوة والسلام بکلام
معجز نظام و احادیث صدق ارتسام بدخول دار السلام بشارت قطعی یافته اند
همچو اهل بدر و اهل بیعت الرضوان وغیرهم پس ظهور زلات از ایشان صورت معصیت دارد
و معنی عصیان از ایشان منتفی است و ترتب لوازم آن منفی چنانچه کبرای عرفا و علما بان
قایل شده اند و احادیث صحیحه بران ناطق گردیده و قصه حاطب رضی الله عنه که
با وصف نهی شدید باهل مکه نامه نوشت و قصد حضرت عمر بقتل او و ارشاد سرور
عالم صلی الله علیه وآله وسلم به تحقیق مطلع شد حق سبحانه وتعالی بر اهل بدر پس فرمود
بعمل آرید هر چه خواهید به تحقیق مغفرت کرده ام شما را شنیده باشی شخصی با امام ابو زرعه

رازی رحمة الله علیه که از اکابر ائمه حدیث است گفت من با معاویه بغض دارم
فرمود چه سبب گفت وی با امام بحق حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه ناحق مخاصمت کرد
فرمود رب معاویه رب رحیم وخصم معاویه خصم کریم فما دخولک بینهما پروردگار معاویه
پروردگار رحیم است و خصم معاویه یعنی جناب امیر کرم الله وجهه خصم کریم است پس چیست وجه
در آمدن تو در میان این رحیم و کریم پوشیده نماند که معاویه از ادون طبقات صحابه
که مسلمه فتح اند بود و اموری که از او سرزد از هیچ صحابی بروز ننمود معهذا درباره او
امام مذکور و دیگر ائمه اهل سنت گفته اند که بطعن او نباید پرداخت بلکه حفظ زبان
لازم باید شناخت چون حال معاویه اینست درباره دیگر صحابه واجب تر خواهد بود الحاصل
اقتضای خلوص ایمان اینست که بحکم حدیث اذا ذکروا اصحابی فامسکوا
یعنی چون ذکر کرده شوند اصحاب من پس باز باشید و بامساک و سکوت کار بندید و از
اقوال جهله مورخین و مزخرفات مبتدعان بیدین در افراط و تفریط که هم مشرب
نصاری و یهود و بقیه مجوس مطرود اند اجتناب کنید از آنجمله اعظام و اجلال جمیع
چیزهای که بخصوصیت بجناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم انتساب دارد همچو مکه معظمه
و مدینه مکرمه شرفهما الله تعالی و توقیر و محبت سکان هر دو بلده عظیم الشان و مراعات
و احسان نسبت بایشان جناب امام مجتبی امیر المومنین حسن بن علی علی جده و علیهما الصلوات
والسلام

شنو نشنو

والسلام پیاده برای ادای مناسک حج تشریف می آورد و حال آنکه کوتلهای آنجناب
همراه میامد و بسیاری از سلف همین قسم عمل میکردند و عبد الله بن عمر رضی الله عنهما دست
خود بر جای جلوس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهاده بر سر خود مالید و امام مالک رحمة الله علیه
در مدینه مطهره سوار نمیشد و میگفت شرم دارم از حق سبحانه وتعالی که سوار شوم در زمینی
که در آن رسول است صلی الله علیه وآله وسلم و هم این امام همام در باب یکه خاک معطر طیبه
طیبه را ردیه گفت فتوی داد که سی تازیانه بزنندش و او را محبوس دارند گفتند که او قدر و منزلتی
دارد فرمود چه محتاج تر است بگردن زدن او آن خاک مقدس را که در آن سید المرسلین مدفون
است صلی الله علیه وآله وسلم غیر طیب میگوید الحاصل محبت و شیفتگی ارباب کمال از علما و اصحاب وجد
و حال باین بلده واجب الاجلال از غایت شهرت احتیاج توضیح ندارد و الله در العارف
الجامی قدس الله سره السامی سه چند از شربت که تا یکدم کنم آنجا وطن ؛؛ سالها ترک اقامت در
وطن کردن توان ؛؛ خوابگاه حضرتی آمد که گر بودی بفرض ؛؛ مرقد پاکش چو مهد عیسی اندر آسمان ؛؛
فرض بودی بر همه بهر طواف حضرتش ؛؛ صرف کردن عمر را در جستجوی نردبان ؛؛ مرقد او
بر زمین پیدا ز بی حرمان که من ؛؛ باز سرناکرده بنشینم ز طوفش یکزمان ؛؛ کی بود یارب
که دل از فکر عالم کرده صاف ؛؛ گرد آن خرم حرم گویم خروشان در طواف ؛؛ السلام ای قیمتی
تر گوهر دریای جود ؛؛ السلام ای تازه تر گلبرگ صحرای وجود ؛؛ السلام ای آنکه تا از جبهه

زیارت گردانش

آدم نیافت، نور پاکت کس نبرد از قدسیان او را سجود، السلام ای آنکه تا بودم درین
ظلمت سرا، در دلم سودا و در جانم تمنای تو بود، الخ از آنجمله شفقت بر امت مرحومه
آنجناب صلی الله علیه واله وسلم که باتفاق نصوص واجماع خیر الامم است وبذل نصیحت خالص وتقدیم
مساعی مشکوره در مهمات وانجاح مصالح وحاجات ایشان زیرا که جناب سید اکوان صلی الله
علیه وآله وسلم فی کل آن عموما در همه حالات تا وقت وفات اوقات عزیزه خود در امور فی
اصلاح امور ایشان میداشت ودر هول روز قیامت که اولوالعزم صدای نفسی نفسی کشند
واهل موقف را که از شدت کربت بایشان رجوع آورند جواب فجاهند دادند شفیع عالم و پناه
بنی ادم ورحمت افراد وجود ومفتاح خزاین جود صلی الله علیه واله وسلم امتی امتی گویان
فتح باب شفاعت کنند ودر هر موقف از مواقف حشر غمخواری ایشان نماید ونیز فرموده است
که هر نبی را دعوت مستجابه بود که دعا کرد وحاصل شد او را مگر دعای من که برای امت خود
در آخرة ذخیره نهاده ام پس بر تتبع سنت آنجناب اکرم صلی الله علیه واله وسلم واجب ومتحتم
است که در باب امت شریفه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم همگی همت وجملگی نهمت خود را
مصروف دارد درینجا کلیاتی چند بطریق اختصار نوشته میشود اول آنکه در امور دینی همت
بر تعلیم وتربیت ایشان گمارد خصوصا بر حکام وقت لازم است که در هر قریه یک معلم ودر هر شهر
بقدر وسعت آن دو دو سه سه معلم مقرر سازد تا اصاغر واکابر ایشان از احکام ضروریه

اصول وفروع بیاموزند دوم آنکه در تشهیر شعایر اسلام وتعمیر معابد این ملت فرخ
انجام همچو اقامت جمعه وجماعت وعیدین وبنای مساجد ومدارس با زینت وتزیین وترفیه وتوقیر
اهالی آن مساعی نمایان بکار برد وبصمیم دل در تعظیم وتکریم علما وطلبه دقیقه نامرعی نگذارد
وجانب ایشانرا بر مشایخ جاهل وفقرا غافل ترجیح نماید سیوم آنکه از چیزها یکه از ان
مفاسده عامه ومضرات تامه ناشی میشود وموجب تباهی معاش ومعاد گردد منع کند مثل بیع
شراب وبنگ وبوزه وحشیش یعنی گانجا وتاری ودیگر مسکرات واحتکار یعنی بند کردن
غلات ودیگر چیزهای ضروری چهارم آنکه در توسعه وجوه معاش ایشان بذل مجهود نماید
ولطایف الحیل بعمل آرد تا بفراغت وآرام زندگانی کنند ودر مشتهیات نفس وراحت وتن
آسانی حد خود چندان مستغرق نشود که بآن جهت ایشانرا مشقتی وکلفتی
عارض گردد پنجم آنکه با اشخاص این امت با عظمت که سروکار با انها افتاده است بعدل
وانصاف معامله کند وبقدر حوصله ومنزلت هرکس معاشرت نماید واگر در ضمن خدمت وکار
از یکی از ایشان قصوری ولغزشی واقع شود نسبت امتیت او را با جناب ختمیت مرتبت
صلی الله علیه واله وسلم ملحوظ داشته بقدر ان تعقیر تنبیه وتادیب کند واز کینه وحسد متوجه اذیت
او نگردد ودر حدیث صحیح قدسی آمده که هر که ولی مرا آزار رساند من اعلام میکنم او را بجنگ
خود وحضرت شیخ اکبر رضی الله عنه در فتوحات فرموده است که اول درجه ولایت گفتن لا اله الا الله

محمد رسول الله است پس هر که گوینده این کلمه طیبه را اذیت رساند مستحق حرب قهار ذو البطش
الشدید گردد امام سیوطی در رساله تنبیه الغبی آورده که شخصی دشمن جناب شیخ اکبر بود وسب
وطعن آنجناب اشتغال می نمود چون مرد حال او بر شیخ منکشف شد که به سبب عداوت
جنابش معذب است شیخ میفرماید که یک لک وبیست هزار کلمه طیبه برای مغفرت او خواندم وتا
اتمام این عدد طعام وشراب نخوردم تا آنکه جرم او بخشیده شد زیرا که از روح پر فتوح سرور عالم
صلی الله علیه واله وسلم شرم کردم که به سبب من یکی از امت آنحضرت بدوزخ رود دانستم آنکه عموما
جمیع اشخاص این امت را مکرم وگرامی دارد وامانت واذلال ایشان نه نماید واگر تذلیل وتحقیر
ایشان کوشد پی تسک ذلیل دو جهان گردد ششم آنکه در ادای حقوق ایشان بطی وذنگ
نکند بلکه بر تعجیل آن را مودی سازد وتنقص آن را دران راه ندهد بلکه بتمام وکمال ادا نماید هفتم
آنکه منع ملاعب وملاحی که از ان مفاسد نامتناهی پیدا میشود بپردازد همچو رقص لولیان وبازیگی
ودنبران وداستان ها وشعبدان ونقالان ودیگر بدع شنیعه که بطریق عموم بلوی
شایع گردیده وموجب فساد عوام این امت گرام گشته نهم آنکه رسم اجاره دهات وتعلقات از تمامه
ممالک بر اندازد که در مذاهب اربعه حرام است وعالمی به سبب عموم این بلوی گرفتار آثام چه بنای
این معامله بر امر مبهم است وان بالاتفاق غیر جایز بود دهم آنکه بتخانه های کفار را بدم نکنند
واثری از انها نگذارد زعم اکثری از مردم آنست که متعرض بتخانه های قدیم نشود وبنای جدید

زراعت است دادن زمین برای زراعت اگر زمین صلاحیت زراعت داشته باشد ومالک زمین ومزارع عاقل وبالغ باشند ومزارع هر دو عاقل وتخم از یک جانب است معلوم ... معین باشد ... از یکی باشد ... وتخم از جانب دوی ... ونصیب آنکس که تخم از جانب او شده ... مدت معلوم ... روایت که زمین بر زراعت کننده ... ایجاب مسئله اگر زمین وتخم ... از یکی باشد ... وعمل از یکی ... وبا زمین از یک طرف است وعمل از طرف دیگر ... وتخم ... روا باشد اما اگر زمین ... وعمل از طرف دیگر روا نباشد مسئله ... اخراجات ضروری ... نقد بعوض برسد ... در دو ان غله واجرت ... وانشاء غله ... مسئله اگر مالک زمین ومزارع ... وعقد زراعت باطل شود ... منافع ... القلوب

کردن ندهند واین زعم فاسد از تصرف وهم ومغالط جهل است وتحقیق این مسئله
باختصار آنست که بلاد کفار اهل کتاب اگر بقهر وغلبه مفتوح شود هیچ کنیسه قدیم را نگذارند وبنای
جدید کردن ندهند واگر بصلح مفتوح گردد قسمیکه فیمابین مسلمین وکفار شرط شده است عمل
نمایند اگر هدم آن مشروط بود منهدم سازند واگر اشتراط بابقای قدیم ومنع احداث جدید
بوقوع آمده همان قسم عمل نمایند این حکم در معامله اهل کتاب است که در وقتی از اوقات بدین
صحیح متمسک بوده اند اما بتخانه های کفار در هیچ ملت درست نبوده پس حکم مثل آنست که قدیم
وجدید را نگذارند تفصیل این احکام در کتب مبسوط خصوصا در کتاب بدایت البعد ای تصنیف ملک العلما
قاضی شهاب الدین دولت آبادی باید دید که به بسط تمام بیان کرده یازدهم آنکه کفار را بکار ارباب
حکومت نه دهد چه این فعل شنیع با آنکه باتفاق علما اکابر وعرفا فاخر اکبر کبایر واشد
مآثم واظلم مظالم وسبب خوف سلب ایمان وموجب انطفای نور ایقان است بداهت قیاس عقلی وحجت
عادی از تجویز آن آبادی کلی میکند واز اقدام بر عمل آن کراهت تمام دارد چه هر کس حتی اراذل
قوم امثال واقران خود را اعزاز میکنند ونمیخواهند که دیگر از اجانب بر ایشان مسلط گردد
پس بر اهل اسلام که اشرف وافضل اقوام اند الزم وواجب خواهد بود که مرتکب چنین رذیلت
وذلالت نشود ومتوسمان سیماهم فی وجوههم من اثر السجود را زیر حکم اهل فسقه وجحود
نگذارند وسبحه متشبثان حبل متین را در کشاکش سر رشته زنار داران زنار نه اندازند

ومنتسبان آستان ملک پاسبان حضرت خیر الانام را علیه الصلواة والسلام منت کشیده کشتن
لیکن کشتن فی رام نسازند الحاصل هیچ کافر را از نصاری ویهود و بت پرست و مجوس بر مسلمانان
حاکم نکردانند امام یافعی قدس سره در مراة الجنان می نویسد خلاصه ترجمه اش اینکه پادشاه
یمن یهودی را که در مهام ملکی ومالی مهارتی داشت مدار المهام خود ساخت چون این امر خلاف
عادت روسای اسلام بود بر عام مردم خصوصا بر علماء اعلام خیلی دشوار نمود هر چند پادشاه را
نصایح کرد و مواعظ بذیر اکرده اند نتیجه بران مترتب نگردید و آن ملعون مطرود بمودای
لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوا الْیَهُوْدَ عناد
وعداوت جبلی با متمسکان این دین جلی ظاهر میکرد وانواع اهانت واذلال نسبت بایشان
بروز می آورد ناگزیر جمعی از اهل ایمان بخدمت تقدس مرتبت حضرت سفیان که مرکز دایرهٔ
ولایت عظمی بود وجهت عدم فوت نماز عصر رد شمس نمود روح الله روحه واعاد الینا فتوحه
بزبید رفتند وازین ظلم غیر معهود تظلم نمودند حضرت شیخ انا لله وانا الیه راجعون گفته همان
وقت متوجه صنعا شده بعد وصول در انجا خنجر بدست بتخانه آن یهودی رفته دید که بر کرسی طلا
نشسته است وگماشته او بر کرسی نقره ومسلمانان که سروکار معاملات داشتند ایستاده اند
حضرت شیخ خطاب بآن مخذول ابیت تمام فرمود بگو اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ وسه بار این تدریج این کلمه طیبه اعاده نمود آن خبیث

وگماشته او خاموش بودند شیخ حمله کرد وبضرب خنجر جان پلید او را بحضیض جهنم فرستاد
گماشته او روبگریز نهاد ومردم دیگر متفرق شدند حضرت شیخ به پسندیدگی تمام بمسجد آمد
سکنه شهر بخدمت او حاضر شدند همه را بمبالغه رخصت کرد وخود تنها نشست چون خبر
قتل آن پلید بپادشاه رسید باقتضای حمیت جاهلیت واغوای مغویان فساد طینت
بازردگی تمام بهیه لشکر حکم کرد تا شیخ را بقتل رسانند چون این خبر بسمع شیخ رسید فرمود
حالا هم این مرتد ازین ارتداد توبه میکند تا چار تکبیر جنازه بروی وبر ملک وی بگویم بعض
از ندمای او که حق پرست بود گفت این شیخ آن است که رد شمس نمود خیریت درهمین است
که بجناب او روی ومعذرت کنی پادشاه از خواب غرور بیدار شد وبرهنه پا وسر بجناب شیخ
آمد ودر صف نعال الینا وشیخ از بس غضب خاموش بود وبعد ساعتی فرمود که تجدید ایمان
کن وکلمه طیبه بگو ومن بعد مرتکب چنین کار بد فرجام که متضمن تغلیب وترجیح کفر بر اسلام است
مشو پس بر جمیع حکام متصف باسلام فرض عین است که ازین اکبر کبایر که قریب بکفر است اجتناب
نماید ودر اعزاز واکرام اهل اسلام همت مصروف دارند چه در ارتکاب این کبیرهٔ شنیعه
خوف آن هست که از شرف امت جناب سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم محروم شود ودر اتباع
حفص بن بوسم میرد وبرام وبهامن محشور گردد واعاذنا الله تعالی عن ولایة منکوس
الْمُشْرِکِیْنَ وَلْحُشْرِنَا فِیْ حِزْبِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ صلی الله تعالی علیه وسلم

وجناب شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی روح الله روحه واعاد علینا فتوحه درباب
کسانیکه از حکمت یمنیه ایمانیه عدول نموده بمطالعه کتب فلاسفه توغل نموده اند میفرماید شعر
ونادیت للقوم انتم علی ،، شفا حفرة من قراءة الشفا ،، وعشتم
علی دین رسطالس ،، وعشنا علی ملة المصطفی ،، صلی الله علیه وآله وسلم
باب دوم دربیان تادب بجناب سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم که عقل کل طفل زبان دان دبستان
تعلیم اوست واحتراز از کلماتی که موهم سوء ادب واستخفاف جناب کریم است قال الله تعالی باب دوم
لَا تَجْعَلُوْا دُعَاءَ الرَّسُوْلِ کَدُعَاءِ بَعْضِکُمْ بَعْضًا مگردانید خواندن رسول
خدا را صلی الله علیه وآله وسلم همچو خواندن بعضی شما مر بعض را یعنی آنجناب اقدس را بنام مبارک
نباید خواند بلکه یا رسول الله یا حبیب الله یا نبی الله باید گفت وفرموده جل شانه لَا تَرْفَعُوْا
اَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ بلند مکنید آوازهای خود را بالای آواز پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم اگرچه این حکم بزمان فیض نشان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مزید خصوصیت
داشت لیکن حالا هم در بعض امور باقی است چنانچه امام مالک ودیگر ائمه کبار گفته اند که در مسجد شریف نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم ووقت قرات حدیث مصطفوی صلی الله علیه وآله وسلم آواز بلند نباید کرد
ودر عهد صحابه کرام رضی الله عنهم از تسمیه اولاد خود باسم مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ادب
واحتشام میکردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه دید که شخصی بکسیکه نام او محمد بود دشنام میداد

ونمود شنوانم دید که بسبب این نام مبارک دشنام داده شود ودر مثل این قضیه برادر
زادهٔ خود را نیز هم چنین فرموده ونامش عبد الرحمن نهاد واحکام نوشت که هیچکس باین نام
مقدس مسمی نگردد بلکه در حدیث صحیح آمده که نام می نهید اولاد خود را محمد ودشنام
میدهید ایشان را مقصود از حدیث ومنع حضرت عمر رضی الله عنه آنست که موسوم این اسم
مبارک را نام گرفته دشنام دادن نهایت بی ادبی است بلکه او را بادب واحترام باید خواند
نه نهی از تسمیه باین نام فرخنده انجام که بالاجماع جایز وموجب حصول برکات وشمول شفاعت
خاصه سید الموجودات است صلی الله علیه وآله وسلم حق سبحانه وتعالی فرموده یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا لَا تَقُوْلُوْا رَاعِنَا وَقُوْلُوا انْظُرْنَا ای کسانیکه ایمان آورده اید
مگوئید لفظ راعنا که بمعنی مراعات کن ما راست وبگوئید که نظر کن بما چه یهود دور از
یهود از راعنا تعریض برعونت میکردند وگویند که این لفظ در زبان این ملاعین
سبت است پس مومنان نهی کرده شدند از اطلاق چنین لفظ مشترک تا منافقان در
اظهار خباثت خود بچنین کلمات موهومه متمسک نشوند بدانکه اکثر مهتوران بی باک
وبی ادبان دور از ادراک که بعلم وادب مهذب نشده اند وبمعرفت علو مقام سید الانام
وانبیاء عظام وملائکه کرام علیه وعلیهم الصلواة والسلام موفق نگردیده بعضی کلمات دیگر
که متضمن سوء ادب واستخفاف باشد بر زبان رانند وبسهل انگاری دین خود را برباد میدهند

اگر چنین کلمات اراده استهزا و استخفاف نمایند خواه بصراحت و خواه بکنایت کافر
و واجب القتل میشوند و نزد اکثر علما توبه او هم مقبول نیست یعنی توبه مسقط قتل او نبود ولی
اراده استخفاف موجب تعزیر و تادیب و امام مقتدا قاضی عیاض در آخر شفا بعد بسط کلام درین
مقام میفرماید وجه خاص اینست که قایل کلمات موهمه اراده نقص و عیب و ازرا و استخفاف و استهزا
نکند لاکن بعض اوصاف آنجناب را صلی الله علیه و آله وسلم بطریق تشبیه خود بآنجناب میگوید بسبیل
ضرب المثل و حجت برای خود یا برای دیگری بان استشهاد مینماید و این تمثیل و استشهاد او از
قبیل اقتدا و اتباع و تخلق بآنجناب صلی الله علیه و آله وسلم نیست بلکه نزد انکسار ان و لحوق
خفت بخود برای ترفیع نفس خود یا جهت تفخیم شان دیگری استشهاد میکند و تشبیه و تمثیل در
حال خود را بحال آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم تا دفع منقصت از خود نماید همچو قول قایل اگر
با من بدی میکنند پس تحقیق بجناب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنین و چنان گفته اند
و اگر من بدروغ نسبت کرده شوم چه عجب که انبیاء تکذیب کرده شده اند و اگر من گنه کنم پس انبیا
نیز کرده اند یا من سلامت نمانم از زبان خلق حال آنکه انبیاء سلامت نمانده اند یا صبر کردم چنانچه
اولوالعزم صبر کردند یا همچو ایوب یا همچو صبر سید انبیاء علیه و علیهم الصلوة والسلام بر عداوت اعدا
یا همچو شعر متنبی که معنیش اینست من درین امت یعنی جماعت که انتقام گیرد از وی خدا همچو صالح غریبم
یا همچو حضرت صالح در ثمود و همین قسم در اشعار بسیاری از منحرفان از جاده یقین و تساهل کنندگان

و درین آنچه بجد استخفاف و کفر صریح رسید واقع شده و ازان اعراض کرده ایم و غرض ما
اکنون بیان حال امثله است که سابق مذکور شد و آن تمثیلات و تشبیهات اگرچه متضمن
نقص و استخفاف نیست لیکن قایل آن توقیر نبوة و تعظیم رسالت چنانکه باید و شاید نکرده
و برای دفع منقصت از خویش و رفعت نفس خود یا جهت تحسین کلام درین ورطه خطرناک
افتاده اگر از قایل چنین کلمات دفع قتل و تکفیر کنند لکن این خود واجب است که بحسب شناعت
مقال و قراین عادت و حال او را تادیب اکید و تعزیر شدید و حبس مدید نمایند و همیشه ائمه
کبار بر چنین مزخرفات انکار میکردند چون ابونواس در قصیده مدحیه امین پسر رشید را بسید
انبیا تشبیه داد او را تکفیر نمودند و در عصر امام مالک رضی الله عنه شخصی وقت مخاصمت با دیگری
گفت که تو مرا بفقر عیب میکنی حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رعی غنم کرده است این
کیفیت بجناب امام رسید فرمود تعریض کردند بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در غیر محل خود بینم
که تعزیر کرده شود و همدران وقت فرمود که سزاوار نیست باهل معاصی وقتیکه عتاب کرده
شوند اینکه بگویند انبیاء هم مرتکب ذنوب شده اند پیشوای اهل تمیز عمر ابن عبد العزیز رضی الله عنه
بکسی گفت که تلاش کن برای ما کاتبی که پدرش صحابی مهاجر باشد کاتب اول او گفت که والد
ماجد سید رسل صلی الله علیه و آله وسلم غیر مومن بود پس عمر فرمود که اینحرف بطریق مثل گفتی بزجر
تمام او را بیرون کرد و از کتابت معزول نمود و جوانی صالح با دیگری چیزی گفت و آنکس با جوان

مذکور گفت که خاموش باش تو امی هستی جوان گفت آیا نبود سید انبیاء صلی الله علیه و آله وسلم امی
مردم او را تکفیر کردند چون توبه و ندامت کرد امام ابوالحسن قابسی فرمود اطلاق کفر برو
خطاست لیکن او مخطی است در استشهاد بصفت امیت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چه امی بودن
آنحضرت صفت کمال و معجزه باهره است و امی بودن جوان مذکور نقص و جهالت اوست و بسبب همین
جهالت احتجاج کرد بصفت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و چون توبه و انابت و بخطای خود
اعتراف نمود او را تعزیر نباید فرمود و شخصی دیگری را به نقصان نسبت کرد او گفت من بشرم
و جمیع بشر را نقص لاحق میشود حتی پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم شیخ ما ابو محمد باطالت حبس و تشدید
تعذیر او حکم فرمود چه قصد استخفاف نکرده بود و بعضی فقهای اندلس بقتل او فتوی داده
بودند و بر شخصی شاهد بچیزی گواهی دادی گفت تهمت میکنی بر من دیگری گفت او را انبیا
تهمت کرده شدند چه جای تو شیخ ما ابو اسحاق بسبب شناعت این لفظ بقتل او فتوی داد و قاضی شفاعت (margin: بدل)
ابو محمد بن راضی قید او حکم کرد و علمای اندلس بقتل ابن حاتم طلیطلی العلت آنکه در اثنای مناظره
آنجناب را صلی الله علیه و آله وسلم یتیم گفته بود و مشابه استخفاف دران یافتند فتوی دادند و مجد
دیگر گفت که زهد آنحضرت اختیاری نبود اگر طعام نفیس می یافت البته میخورد علمای اندلس بقتل
این خبیث نیز فتوی دادند و ابوعبدالله ابن عتاب بقتل ملحدی که نسبت سوال جهل بخلاف آن
آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم کرده بود فتوی داد و احمد ابن سلیمان صاحب سحنون و ابو عثمان

حداد در باب کسیکه آنجناب را اسود اللون گوید یا گوید که پیش از ریش برآوردن وفات
فرمود یا گوید که در حجاز نبود فتوی بقتل داده اند و حبیب بن ربیع میفرماید که تبدیل صفت
آنجناب صلی الله علیه و آله وسلم کفر است و گوینده آن کافر واجب القتل بود و امام قابسی را
پرسیده شد از حال کسیکه شخصی کریه المنظر را گفت گویا چهره نکیر است و ترش روی را گفت گویا
بچهره او چهره مالک یعنی خازن جهنم است فرمود اگر ذم نکیر و مالک اراده کرده باشد قتل کرده شود (margin: بچهره او ٢)
ولی آن تادیب و تعزیر او کنند اینهمه که منقول شد ترجمه کلام امام عیاض است بتقدیم و تاخیر
و امام حفاظ حدیث شیخ جلال الدین سیوطی قدس سره در رساله تنزیه الانبیاء عن تشبیه الاغبیاء
همین قسم فرموده است و در اول رساله میگوید که سبب تالیف این نسخه آنکه شخصی بشخصی در اثنای
مخاصمت دشنام داد و بچرانیدن گوسفندان او را منسوب کرد آنکس در جواب گفت که هیچ
نبی نیست که گوسفند نچرانیده این منازعت در سوق غزل قریب مسجد جامع طولانی که مجمع اهل
بازار و عوام است واقع شد و بحکام رسید و قاضی القضات مالکی نیز شنید و گفت اگر بمن راجع
میگردید هر آینه قایل این حرف را تازیانه میزدم پس از من پرسیدند که حکم این کلام درین همچو مقام
چیست جواب دادم که گوینده این سخن را تعزیر بلیغ باید کرد چه مقام انبیاء بلندتر است
از آنکه هر کس برای خود بان مثل زند و قایل این سخن را نشناخته بودم من بعد بمن
رسید که شیخ شمس الدین حمصانی است شیخ قراء و امام جامع طولونی و او مرد صالح است در

اعتقاد من پس لغزش چنین صالح معاف کرده شود آز شیخ الاسلام والحفاظ شیخ شهاب
الدین ابن حجر عسقلانی رحمة الله علیه پرسیدند که چه میفرمایید درین مولود ها که مجمع کثیر
از رجال و نساء دران میشود و اعظان وغیرهم بعضی ماجرایات که مخل به تعظیم سید کائنات است
صلی الله علیه واله وسلم میخوانند چنانچه مرضعات به سبب یتیمی از انجناب اعراض کردند مگر حلیمه خاتون
و میگویند انجناب اکرم صلی الله علیه وسلم در صغر سن بزغالهای بر دامنه و ابیات درین مضمون انشاد
میکنند پس مردم از مقام تعظیم و هیبت بمحل رحم و رقت میآیند شیخ الاسلام جواب داد که واجب
ولازم است که از اخبار سید ابرار صلی الله علیه واله وسلم چیزی که موهم نقص و موجب اساءت
ادب است حذف کنند انتهی کلامه مختصراً و هم قاضی امام و علامه سیوطی و دیگر ایمه اعلام گفته اند
که چون احوال فیض اشتمال سرور عالم صلی الله علیه واله وسلم ذکر کنند عادات و رسوم و پایه عقول
مردم را ملاحظه کرده انچه موجب ازدیاد ادب و هیبت باشد بیان کنند وانچه بفهم ایشان نرسد
وحوصله اینها بادراک آن وفا نکند نگویند تا موجب اساءت ادب و افتتان عوام نگردد چون این همه داقتتان
اقاویل شنیدی بدانکه درین دیار اکثر مردم چنین کلمات دشوار میگویند و از صعوبت آن خبر ندارند
تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيمٌ از انجمله انکه اگر من در حق شما بدگمان شوم
چه عجب که جناب سید انام علیه الصلوة والسلام در حق حضرت عائشه رضی الله عنها گمان کرده بود
این حرف بغایت دشوار از دلی که در آن ایمان و توقیر سید ابرار صلی الله علیه واله وسلم باشد بیرون نیاید

كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اگر این حرف بطریق استخفاف گویند و قرینه
آن یافته شود لامحاله کافر و مباح الدم گردد و اگر فقط بسبیل تمثیل گویند نیز قباحت دارد
و موجب تادیب بلیغ شود و زبان از نقل آن اگرچه برای رد است میلرزد از انجمله انکه بعضی بدبینان
میگویند اگر بر فلان وحی نازل شود یا جبرئیل علیه السلام یا فرشته از آسمان فرود آید این
کار نخواهد کرد این کلمات بقرینه استخفاف سبب قتل و تکفیر ولی آن موجب تعذیب و تعزیر است
از انجمله انکه اگر قبیح المنظری و کرخت مزاجی را بینند بحضرت ملک الموت علیه السلام تشبیه میدهند
اینمعنی بقرینه استهزاء کفر ولی آن موجب توبیخ و زجر است از انجمله انکه میگویند بر ما بیغمی و قت
میگذرد این سخن نیز ناشی از غباوت اینها و موجب دینی انهاست از انجمله انکه چون کسی
ترقی میکند اورا میگویند به نهایت معراج رسید این حرف نیز موجب تهدید شدید است از انجمله
انکه گویند اگر فلان با ما چنین بدسلوکی می نماید چه عجب کفار با انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
این قسم جفا کردند این تمثیل نیز از همان قبیل است از انجمله انکه میگویند برای بر امدکار
از دیار عمر نوح و صبر ایوب می باید علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام این حرف نیز متضمن اساءت
ادب و سبب حلول مقت و غضب است از انجمله انکه بعضی حمقاء که خود را ظرفاء میدانند از
ضلال الدین اکبر پدر جهانگیر شاه که ملحد گمراه بود بتقریب ذکر راگ هند والحان عرب نقل میکنند
که ابتر مذکور عربی چند را جمع کرده حکم نمود که بطور خود ببرود ان انشید بردارند و قصیده و غزل را

بتر انه گویند بعد استماع ان ملحد مذکور گفت که الحذر اجناب خیبت مرتبت صلی الله علیه واله وسلم
راگ احرام جنت ساراگ هندی را می شنیده تحریمش نمی بر داخت اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْاَحَدِ الصَّمَدِ
من اجراء هذا النقل علی اللسان ولو للرد حرف مذکور را از ابتر مذکور دلالت
میکند که آن گستاخ ملحد بی باک و زندیق ناپاک بود و بوئی از ایمان و اسلام نداشت
بر مومن صادق لازم است از ناقلان چنین هذیانات گریزان باشند و در صورت
اقتدار اینها را توبیخ و تادیب کنند از انجمله انکه بعضی جهله بیدین و حمقاء دور از یقین برای
خوشامد امراء و حصول منافع دنیا که حضرت قهار ذو البطش الشدید خایب و خاسر گردانند
ایشانرا بهر دو سه راخوابهای غلط بکذب و افترامی بافند که جناب سید انبیاء و ایمه اهل بیت را
صلی الله علیه واله وسلم دیدند که با فلان امیر القدر التفات میکردند و بکرم ادمی نمودند
و چیزی چند بان متضمن میسازند که قلم از تحریر و زبان از تقریرش میلرزد و ظرفه تر انکه
امراء این اضغاث احلام را از ان منافقان که در ظاهر باظهار چنین مفتریات
بایشان تملق میکنند و در باطن بر غیبت و بدگوی ایشان می پردازند باور می سازند و نمیدانند
که اینمعنی موجب نقصان دین و ایمان و ازدیاد جرأت و هذیان این مفتریان است بر ذمه
همت امراء لازم است که این بیحیایان را نزد اظهار چنین خوابهای پریشان زجر و تادیب
اکید و تشنیع و تهدید شدید نمایند و از وجوه معاش اینها چیزی کم گردانند تا دیگر گرد

بیش چنین تزویر و افترا نگردند و به یقین بدانند که اقدام برین جسارت جز خسارت
دنیا و اخرة نتیجه نمیدهد از انجمله انکه اکثری شعرا از متقدمین و متاخرین در مدح امرا
و سلاطین و دیگر مضامین بحضرت انبیاء و مرسلین صلی الله علی نبینا و علیهم اجمعین تشبیه
و تمثیل داده اند و بعضی از اینها ترجیح و تفضیل نموده اول ناشی از تساهل در دین و
اعراض از لوازم یقین و ثانی بعینه کفر و عناد و فساد اعتقاد است و چون مصراع ابو
نواس ؎ فان عصا موسی بکف خصیب برشید ارشید گفت ای بد بخت تو بعصا حضرت
موسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام استهزا میکنی و اورا از لشکر اخراج کرد و شیخ
جلال الدین سیوطی قدس سره در تاریخ خلفا می نویسد که شاعری در مدح مستنصر خلیفه عباسی
قصیده گفته بود و اورا می شنوانید منجمله آن بیتی بود که ترجمه انش اینست اگر تو در سقیفه
بنی ساعده می بودی مردم تقدیم ابوبکر صدیق نمیکردند رضی الله عنه یکی از علماء اعلام
که دران مجلس بود بغضب تمام بشاعر یاوه گو فرمود دروغ گفتی ای دشمن خدا تعالی
بتحقیق بود جد او عباس دران سقیفه و اباکرد حق سبحانه و تعالی و مسلمانان مگر
تقدیم صدیق را رضی الله عنه و خلیفه نیز اورا زجر نمود و در تو قیران عالم افروز چون
شیدای فتحپوری در تشبیب قصیده مدحیه گفت ؎ چیست دانی باده گلگون مصفا
جوهری، حسن را پرورد گاری عشق را پیغمبری، شاه جهان اورا توبیخ و تادیب و فرمود

وازان کہ اخراج نمود چون متشابہ و تماثیل مذکورہ از حد متجاوز گردیدہ ہمین قدر
اکتفا نمودہ امد بر ذمہ ملوک و امرای زمان لازم است کہ اگر شاعری در مدح
ایشان کہ باید چنین فرخرفات گردد او را زجر و تادیب نمایند از انجملہ اکثر جہلہ
و عوام بتفسیر ایات بینات اقدام میکنند و دین خود را برباد میدہند باتفاق علماء
اعلام و عرفاء عظام برای تفسیر اتصاف مفسر باین علوم کہ مذکور میشوند با دیگر چیزہا
شرط است حرف و اشتقاق و نحو و لغت و معانی و بیان و بدیع و شعر و خطب
و رسایل و اصول دین و اصول فقہ و علم حدیث و علم تفاسیر صحابہ کرام رضی اللہ
عنہم کہ از منبع وحی و صاحب قرآن صلی اللہ علیہ و الہ وسلم اخذ کردہ اند چہ دلالت لفظ
بر معنی باقسام می باشد و مراد اللہ بیان صاحب تنزیل معلوم میشود و باین علوم صاحب
ذہن و نقاد طبع و قاد بود و در حدیث صحیح آمدہ کہ چون کریمہ الذین امنوا
ای آنانکہ ایمان آوردہ اند و لم یلبسوا ایمانہم بظلم و نیامیختہ اند ایمان خود را
بظلم یعنی شرک نازل شد اصحاب عظیم الشان کہ ارباب لسان و فرسان این میدان بودند و داد
لسان وجوہ اعجاز و لطائف از اطبع و سلیقہ خود میدانستند کہ امروز ضادید علما را داشتن
آن میسر نیست گریان بجناب سید الکونین آمدند صلی اللہ علیہ و الہ وسلم و بعرض رسانیدند کہ
چنین آیہ بس مشکل نازل شد و کیست از ما کہ ایمان خود را بظلم اندک ممزوج نکردہ باشد آنحضرت

صلی اللہ

صلی اللہ علیہ و الہ وسلم فرمود کہ مراد اللہ جل شانہ درین آیہ ظلم است کہ عبد صالح لقمان
بفرزند خود نصیحت کردہ است کہ یَا بُنَیَّ لَا تُشْرِكْ بِاللّٰہِ اِنَّ الشِّرْكَ
لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ ای پسرک من شریک مکن با خدا تعالی کسی را بدرستیکہ شرک ظلم
عظیم است حضرات صحابہ فہمیدند کہ تنکیر در لفظ ظلم برای تحقیر و تقلیل است و مراد اللہ
نہ چنین بود بلکہ تنکیر برای تعظیم بود بعد اتصاف باین علوم اگر بر دست شیخ کامل مکمل
عارف سلوک واقعی کردہ از سررشتہ تصوف و تعرف آگاہ باشد می تواند کہ بعد حفظ
ترکیب صوری آیت و پاس معنی ظاہر کہ عدول از ان الحاد و مذہب باطنیہ است در دقائق
و اسرار ان کہ حدی ندارد بقانون علم و عرفان تکلم کند و اگر کسی بی اتصاف علوم الثقان ۲
مذکورہ بمجرد حفظ اصطلاحی چند از رسایل یا از زبان شیخ جاہل در معنی ایات
بینات خوض نماید مصداق خسر الدنیا و الاخرۃ گردد و نقد ایمان در بازد لہذا جناب
قرآن مکرم صلی اللہ علیہ و الہ وسلم فرمودہ ہر کہ تفسیر قرآن برای خود بکند باید کہ مکان خود
در دوزخ بگیرد پس بر ہر مومن واجب است کہ از اقدام برین جرأت کہ وہمی و ہوسی بیش
نیست احتراز کند و ہمین دستور در معنی احادیث خیر الانام علیہ افضل الصلوات و السلام
بعقل ناقص خود خوض نماید و بشرح ان جسارت نکند و از صحبت کسانیکہ اباحت و الحاد را
مذہب خود ساختہ اند و با شریعت غرا اسائت ادب نمایند و ننگ و خشیش و ام الخبائث را

بر احکام ملت زہرا ترجیح میدہند و بوضع رندانہ خود می نازند و نام فقیر و فقراء
مطعون می سازند و اہل علم را اصحاب قشر و حجاب می نامند اجتناب واجب دانند و بافتاء
قول امام حجۃ الاسلام روح اللہ روحہ برآینہ قتل یکی از انہا بہتر است از قتل ہزار
کافر بشرط امکان قتل ایشان را فرض شناسد از انجملہ اکثر عوام کالانعام نزد
استماع اول اذان میگویند اکبری سروری و مشہور است کہ این کلمہ کفر وضع کردہ
ابو الفضل بو الفضول و فیضی بی فیض است چہ ہر دو بی توفیق ملحد و زندیق بودند و برای
پادشاہ خود ضلال الدین اکبر این کلمہ شرک وضع نمودند بیشتری از گویندگان این حرف
بیوجہ جہت انرا نمیدانند و از قبیل تکریم اذان پنداشتہ بان تکلم می نمایند بر ہر کس کہ
این حرف از انہا بشنود واجب است کہ انہا را منع کند چنانچہ راقم این حروف بسیاری را
از انہا تنبیہ کرد چنانچہ از گفتن آن باز آمدند و ندامت کردند از انجملہ آنکہ بعضی
فقراء کوچہ گرد طلبای را دانیال پیغمبر مینامند و میگویند کہ این دانیال از جناب
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و الہ وسلم بزرگتر است و از خدا کوچکتر شاید بمناسبت لفظ دانہ
با دانیال ہم غلط کاری انہا تراشی این تسمیہ کردہ باشد این لفظ را اگر باعتقاد بگویند
بی شبہ کفر است و الا [illegible] و زجر این جہلہ را از اطلاق این لفظ منع باید کرد
از انجملہ اکثری از انہا منظومات ہندی مثل نور نامہ و مولود نامہ و شمایل نامہ و بازنامہ

در کوچہ و بازار میخوانند و ان منظومات مشتمل است بر اغالیط بسیار و موضوعات بی
شمار کہ بی اصل محض است ہمچو شمار موی سر مبارک و سینہ با سکینہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ و الہ وسلم و قصہ باز و فاختہ وغیرہ و شنیدن غلط و عدم انکار آن در احوال سید
الکونین صلی اللہ علیہ و الہ وسلم حرام است و رد آن از اہم واجبات اسلام خلاصہ کلام باتفاق
اولیاء عظام و علماء اعلام در محبت و ادب حضرت خیر الانام علیہ الصلوۃ و السلام
آن است کہ در عبادات و معاملات و احوال و مکاشفات و مقامات و اقوال و افعال و نیات
پیروی جناب اقدس نبوی کند صلی اللہ علیہ و الہ وسلم و جان و مال و اولاد و عیال را فدای
پای عرش سای و ہوای خود را تابع سنت تقدس انتمای آنحضرت صلی اللہ علیہ و الہ وسلم
سازد تا بکمال محبت و ولای آنحضرت صلی اللہ علیہ و الہ وسلم متصف گردد سلف این
امت مبرورہ با قطع نظر از امور مذکورہ در عادات نیز اتباع سرور عالم صلی اللہ علیہ و الہ
وسلم لازم میدانستند ابو ہریرہ و انس و دیگر اصحاب کرام رضی اللہ عنہم میگفتند کہ از ان
باز کہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ و الہ وسلم محبت کدو معلوم کردید انرا دوست داشتیم ازین
جہت ایمہ شافعیہ با مستحبات محبت کدو تصریح کردہ اند یکی از صنادید علماء مغرب با فرزند
جوان خود کہ از یکی پیش بنود بر سفرہ نشستہ بود پسرش [illegible] کدو چہ خوبی است کہ
آنحضرت صلی اللہ علیہ و الہ وسلم انرا دوست میداشت چون سوالش بنابر لعنت و استخفاف

داشت فرمود به نشستن خواب نمیگویم برخاست و از گوشه خانه شمشیر آورد و بیک ضرب سر او را از تن جدا نمود و حکم کرد که کسی نماز بر او نگذارد و در مزبله اش اندازند اَحَلَّهُ اللّٰهُ فِيْ اَعْلٰى دَرَجَاتِ النَّعِيْمِ وَاَقَرَّ عَيْنَهٗ بِرُؤْيَةِ حَبِيْبِهِ الْكَرِيْمِ عَلَيْهِ التَّحِيَّةُ وَالتَّسْلِيْمُ چون جناب بشیر و نذیر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ترب و پیاز و سیر کراہت میداشتند و میفرمودند که هر که اینها بخورد به مجلس ما نیاید و در روایتی بمسجد نیاید یعنی بعد اکل آن اکثر صحابه کرام رضی اللہ عنهم وغیرهم از ان نمیخوردند نه پخته و نه خام و برخی از خوردن خام آن اجتناب کرده بودند و امام اجل احمد بن حنبل رضی اللہ عنه سرا دیل خرید لیکن از ان نپوشید شخصی از وجه نپوشیدنش پرسید فرمود اشترای آن از جناب سرور عالم به ثبوت رسید لیکن پوشیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ان معلوم نگردید و هم امام مکرم و زید بن اسلم رضی اللہ عنهما خربزه را قطع نمیکردند چون مردم از جهت این سوال کردند فرمودند که کیفیت قطع آن سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ان بما نرسیده حال کمال اتباع جناب سید انام صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این بود که مذکور شده اگر انقدر نتواند کرد باری انقدر محبت و ادب و اتباع سرور ابرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که موجب تحقیق ایمان و اسلام باشد بکمال آرد تا بصفت ایمان متصف گردد و هر وقت بخضوع تام و خشوع تمام بتوسل حضرت خیر الانام و آل کرام و اصحاب عظام علیه و علیهم الصلوٰة والسلام از جناب

حضرت

فائده از کتاب احیاء السنة زمانه صحابه کا ایک سو دس ہجری تک تھا جو علما فرماتے ہیں تین ہزار شرعی حکم سنت سے ہاتھ آئے بہ بیس ہزار سے دیڑھ ہزار روایت ہے ابو ہریرہ کے باقی دیڑھ ہزار روایت ہے دوسرے صحابہ کے

حضرت مجیب الدعوات و قاضی الحاجات جل جلاله و عم نواله استدعا نماید که توفیق محبت و اتباع سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باکمل وجوه کرامت فرماید در موت حیات بر صراط المستقیم شریعت سید موجودات علیه الصلوٰة والتسلیمات دارد و در آخرت در زمره خاص آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم محشور گرداند اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ وَحَقِّقْ اِنْتِسَابِيْ اِلَيْهِ وَاجْعَلْنِيْ مِمَّنْ تَاَدَّبَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَمَكَّنَ لَدَيْهِ اٰمِيْنَ

این رساله در اوایل سنه یکهزار و دوصد و دو از هجرت سید عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از قلم عجز رقم اکاه ترا وش یافت تمت بالخیر والعافیة

تمت

فائده صفحه سفینة النجات . . . ۴۰ ہم در ملک ہند جہنده مولا علی و قادر ولی و نقشه کربلا و مدینه منوره و کعبه معظمه و چشمه بی بی و کوه مرتضی علی و قدم علی که منسوب بآنحضرت میکنند همه اینها از منکرات و بدعات و دینه شمرده شوند پس مومن را احتراز از ان لازم است

فائده مشکاة میں ہی کہ یکبار سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو ہریرہ سے فرمای ای ابو ہریرہ لیجا میری ان دونو نعلین کو پھر جس سے تو ملے کہ وہ گواہی دیتا ہو یقین کے ساتھ اسبر کہ سوای خدا کے کوئی شخص سجدہ بندگی لینے کے لائق نہیں سو تو اسکو بہشت بشارت دے پھر ابو ہریرہ نے نعلین مبارک کو لیتے ہوے جاتے تھے راہ میں حضرت عمر سے مل گئے سو حضرت عمر نے پوچھی ای ابو ہریرہ تو کس کام کو جاتا ہی انھوں نے ماجرا بیان کیئے تو

از کیمیا سعادت رباعی آدمی زاده طرفه معجونیست از فرشته سرشته و ز حیوان گر کند قصد این شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن

حضرت عمر نے کہے یہیں سے تو پھر جا لوگوں کو مت سنا پھر ابو ہریرہ نے آکے آنحضرت کا حکم تمال کہ تمہارا حکم ماننا مجھ سے نہو کا تب حضرت عمر نے ابو ہریرہ کو دھکا مارے اور اس کام سے منع کئے تب ابو ہریرہ نے فریاد کئے بیچ آنحضرت کے حضور میں آئے اور سارا قصہ سنائی تو آنحضرت نے عمر فاروق سے سبب اسکا دریافت فرمای تو عمر فاروق نے عرض کئے یا رسول اللہ میرے ماں باپ آپ پر قربان ہوں لوگ اسی بات پر تکیہ کرتے کہیں نیک اعمال کرنا چھوڑ دیں حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اسی صحیح امید کو انکے مسلم رکھے فائده سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عورتوں کو نماز کے واسطے مسجد کو جانا روا رکھے تھے اور آنحضرت کے وقت میں یہہ کام جاری رہا مگر بوجہ جسکو لوگوں کی مزاج میں فساد پیدا ہوا تب سے وہ کام جسکو سرور عالم جاری رکھے تھے سو ممنوع ہو گیا چنانچہ وہ منع اب تک باقی ہی فائده حدیثوں میں آیا ہی کہ گھوڑا گھر میں رکھنے میں اور بکریاں پالنے میں برکت ہی جیسا جامع صغیر کے حدیثوں میں آیا ہی فائده حدیث میں آیا ہی من کثر سواد قوم فهو منهم یعنی جو شخص کسی قوم کے جماعت کو بڑھاوے تو وہ انہیں میں کا ہی ولیمہ کے دعوة کو جانا سنت موکدہ ہی بااین ہمہ لکھے ہیں کہ اگر دعوة کے جگہ میں بدعت اور فسق کے کام جیسا باجا نوبت ستار طنبورہ ڈھولک اور اسکے مانند بجتے رہیں تو وہاں کا جانا روا نہیں ہی چنانچہ ہدایہ میں کہا کہ ولو علم قبل الحضور لا یحضر سواء کان مقتدا او لم یکن لانه لم یلزمه حق الدعوة

یعنی

یعنی اگر جانیکے پہلے جان چکا کہ وہاں ایسے ملاہی ہیں تو اس دعوة کو نجاوے برابر ہی کہ وہ لوگوں کا پیشوا ہو یا نہو کیونکہ ایسے دعوة کا حق لازم نہیں ہوا اور سلطان الاولیا شیخ عبد القادر جیلانی غنیة الطالبین میں فرماتے ہیں لزوم اذا اجابة الدعوة اذا کان خالیا عن المنکر فان حضرت المنکرات کالطبل والمزمار والعود والنای والرباب والمعازف والطنابیر والشبابة والجنوک الذي یلعب به الترک لا یجلس بها لانه جمیع ذلک محرم یعنی دعوة کی اجابت لازم ہوتا ہی کہ جب وہ دعوة شریعت کے ناپسند چیزوں سے خالی رہی پھر اگر حاضر ہیں شریعت کے ناپسند چیزیں جیسا کہ ڈھول اور بانسلی اور ستار اور شہنای اور رباب اور تمام قسم کے سازیں اور طنبورے اور شیس کہلانے والا باجا اور جھانجھ کا باجا جیسے ترک باجتے ہیں سو وہاں نہ بیٹھے کیونکہ یہ سب حرام ہیں فائده بعضے علما حسد سے حکیم ترمذی پر بہتان باندھے کہ اسنے انبیا پر اولیا کو فضیلت دیا ہی حالانکہ وہ دیندار بزرگ اس بات سے مبرا تھے اور اسی بہتان کے سبب اس بزرگ کو ترمذ سے ہانک دئے اور انکی کتابوں کو جمع کر کے دریا میں ڈلوا دئے اور امام ابو بکر عابد جو بڑے عالم اور زاہد تھے اور امر معروف اور نہی منکر کر کے بجالانے میں کسی کی پروا نہیں رکھتے تھے سو حاسد علما اپر اس قسم کا بہتان باندھے ہے اور انکی بے دینی پر بادشاہ کے

پاس گواہی دیکا جیسے جب الکاپوست لکھوانے بولے اور فتوا دئے عاسر علما امام غزالی
کی تکفیر پر اور انکی کتاب احیاء العلوم کو جلانیکا حکم کئے اور مشہور ہی کہ قاضی عیاض مالکی
بھی انہین عالمونکے بیچ مین ہین جو احیاء علوم جلانے پر فتوا دئے اور وے علما جب امام
غزالی کی تکفیر اور انکی کتاب کو جلانے سے فراغت پاچکے پہر قاضی عیاض طرف متوجہ ہوئے
سو انکو مشہور کئے کہ یہودی بن گیا ہی پہر آخر خلیفہ ہند کے ہاتہ جاسے مارنے بولے دیکہ
فائدہ حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قَامَ لِعَدِيّ ابْنِ حَاتِمٍ كُلَّمَا
دَخَلَ عَلَيْهِ یعنی اٹھتے تھے سرورعالم عدی ابن حاتم کے واسطے جب انہوں نے انحضرت
کے پاس حاضر باش ہوتے تھے اور فتح العین میں ہی کہ سنت ہی کھڑے ہونا فضیلت
والے کے واسطے جیسا علم ولب وعدالت انتہی اور امام نوادی اس اٹھنے کے مستحب ہونے میں
ایک جدا رسالہ بھی بناے ہیں اور ملا علی قاری لسبحۃ عبادا للہ کے رسالہ میں کہی سو
ترجمہ انکی عبارت کا یہہ ہی کہ ایک ایک کے واسطے جیسا اٹھنے کے عادت ایسی ہوگی کہ نہ
اٹھنے سے مسلمانکا دل آزردہ ہوتا ہی تو چاہئے کہ اٹھے کیونکہ مسلمانکا دل بیموجب
شرعی دکہانا حرام ہی پہر یہہ اٹھنا جو اصل مین جایز بلکہ مستحب تہا سو اس عارض کے
سبب واجب ہوناد ہی اور سلطان العلما عز الدین اس قیام کے مقدمہ مین ایک فتوی
لکہے ہین جیسا کہ امام اتقانی اسکو ہدایت المرید مین نقل کئے ہین سو یہہ بھی فرماتے

تعظیم کے مقدمہ مین

سرورعالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایک دوسرے سے دشمنی مت رکہو اور ایک دوسرے کا
جرس مت کرو اور ایک دوسرے سے دوستی مت کاٹو اور ہوجاوتم اے بندے اللہ کے
بہائی ان اور اس قیام کو چہوڑ دینا یعنی عزت والے کے واسطے اس زمانہ مین
پہنچاتا ہی اُن حرام کام کی طرف جس سے حدیث مین نہی آئی ہی پہر اس روز
اس کھڑے رہنے کے واجب ہین کہ تایل ہوجاوین تو کچہہ دور نہین کیونکہ
واجبی پرہیزکرنا دور رہنا اسکا حرام تک جو پہنچانے والا ہوا اور کہا ابن
حجر عسقلانی فتح القدیر الباری مین کہ امام نوادی دستاویز کئے اس اٹھنے کے
جواز پر ابو داود کی حدیث کو یعنی سرورعالم ہمارے سے بات چیت کرتے رہتے
تھے پہر جب اٹھتے کھڑے ہوتے تھے تو ہم بھی اٹھتے کھڑے رہتے تھے یہان تک کہ ہم
سرورعالم کو دیکھتے کہ گہر مین تشریف فرماہو اور ابن بطال دست آویز کئے ہین
اس قیام جایز ہونیکی کی حدیث سے یعنی جب دیکھتے سرورعالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اپنی بیٹی فاطمہ زہرا کو کہ تشریف لارہے ہین تو انکے لئے مرحبا فرماتے اور انکے
استقبال کو جاتے اٹہہ کھڑے ہوتے اور ابوداود الواقف نے الاقتدا بالمخالف مین ہی
جاآوے قرآن پڑہنے والے کے پاس وہ شخص جسمین ... ہو علم کے یا پرہیزگاری
یا ان رسول کی وہ شخص عزت وصحبت کرنیکے لائق ہو اس قیام کرنے کے سبب جیسا

چیزی ثابت نشده تا آنکه گفت که قاضی عیاض مالکی گفته که قیام منهی عنه در حق
کسی است که نشسته باشد و استاده باشند پیش وے مردم تا نشستن وے انتہی
ومولوی قمرالدین نورالکریمتین مین کہا کہ بزرگان پیشین وامامان دین
تعظیم سادات بر تبه اتم میکرده بودند چنانچہ احمد ابن حنبل برای ہر کس از اہلبیت برخواست
واو را در نشستن مقدم میکرد وخود در عقب او روان میشد اگرچہ آنکس کم عمر بودی انتہی
لیکن بعضے لوگ جو کہ اکرام کے واسطے اٹھنے کو منع کئے سو اس حدیث کو دستاویز
کئے یعنی باہر تشریف لائے سرورعالم عصی ٹیکتے ہوئے پہر اٹہہ کہڑے ہوئے ہم آپکے اکرام
واسطے تو فرمائے مت اٹہہ کھڑے رہا کرو جیسا بعضے عجمیان بعض کے واسطے اٹھا کرتے
ہیں امام طبرانی اسکا جواب دے کہ یہہ حدیث ضعیف ہی اور اسکے سند مین اضطراب
ہی پہر دستاویز کرنیکے قابل نہیں اور ابن قتیبہ من احب ان یتمثل لہ الناس قیاما
کی حدیث کا یہہ جواب دے ہین کہ اس حدیث مین اس قیام کی مذمت مراد ہی کہ کوئی شخص
بکبر وغرور سے بیٹھے ہو دوسرونکے کہڑے رہنے کو اپنے روبرو ذلت وخواری کی ساتھہ
دوست رکہنے اس قیام کی مذمت جو کوئی مسلمان کسی مسلمان کے اکرام کے واسطے اٹھے پہر اس
زمانہ میں جو بعضے کم علم لوگ ایک دو حدیث ضعیف کو ... پاکہین دیکہ پائے خود
نمائی واسطے علمائے عالمین وسادات طاہرین اور دوسرے اہل عزت کے تکریم واسطے کہڑے

نذر کا احوال

ہونے کو موقوف کردے سو فقط نادانی انکی ہی در المختار میں لکہا ہی واعلم ان النذر
الذي يقع للاموات من اكثر العوام وما يوخذ من الدراهم والشمع والزيت ونحوها
الى ضرايح الاولياء الكرام تقربا اليهم فهو بالاجماع باطل حرام وقد ابتلى الناس بذلك ولا سيما
في هذه الاعصار یعنے اور جان تو کہ بہت سے عوام جو مردوں کی نذر کرتے ہین اور وہ جو
اولیا کرام کے واسطے درہم اور موم بتیان اور تیل اور انکے سوا اور چیزان مقرر کرکے
انکے قبروں کے پاس لیجاتے ہین سو اجماع سے باطل اور حرام ہی اور لوگ اسمین مبتلا
ہوگئے ہین خیر الدین رملی فتاوی خیریہ مین کہا اجمعوا على حرمة نذر المخلوق یعنے اجماع
کئے ہین مخلوق کے نذر حرام ہونے پر فتاوی عالمگیری والے کہے ہین والنذر الذي يقع
من اكثر العوام باطل اجماعا فما يوخذ من الدراهم ونحوها وينقل الى ضرايح الاولياء تقربا
اليهم فحرام بالاجماع وقد ابتلى الناس بذلك هكذا في نهر الفايق یعنے اور نذر جو بہت سے
عوام کرتے ہین سو باطل ہی اجماع پہر وہ نذر کے پیسے وغیرہ جو لیجاتے ہین اولیا کے
قبروں کے پاس انکے تقرب کے واسطے سو اجماع سے حرام ہی اور لوگ اسمین مبتلا ہوگئے ہین
دلیل الصالحین میں کہا ہی النذر لا يكون الا لله تعالى فمن نذر النبي او ولي لا يلزم
عليه شی فان اعطى ذلك الشي احد من الناس على ذلك النية لا يجوز اخذه ان علم الاخذ
بذلك فان كان طعاما لا يحل اكله وان كان ذبيحا ذبيحته فهو ميتة فان اكلوا

الخ

60

وسموا الله تعالى عليها كفروا جميعا یعنے نذر کرنا ہی سو اللہ ہی کے واسطے ہی پہر جو کوی
نذر کرے نبی کی یا ولی کی تو اسپر ادا کرنا اسکا لازم نہین ہوتا پہر اگر وہ نذر کئی ہوی چیز
کسی کو اسے نیت سے پہر دیوی تو اسکو لینا اسکا جایز نہین اگر لینے والا اس بات کو یعنے
بندہ کی نذر کیا گیا ہی اسکو چیز ہی کرکے جانے پہر اگر وہ نذر کئی ہوی چیز کہانیکی چیز ہو تو
اسکا کہانا حلال نہین اور اگر ذبیحہ ہی تو مرداری پہر اگر کہاوین اور اسپر اللہ کا نام
لیوین تو سبکے سب جو ایسے نام لیوین کافر ہووین ارتضا علیخان بہادر اپنے فتوی مین
لکہے ہین اگر کسی گوید کہ این طعام نذر فلان میت است ان طعام حرام است خوردن ان
کرا روا نہ داگر گوسفندی یا ماکیان بنام بزرگے معین کنند بعد ازان اگرچہ بتسمیہ ذبح کنند حرام
است خوردن آن من ذا الذي يشفع عنده الا باذنه یعنے وہ کون ہی جو شفاعت کرے
اللہ کے پاس مگر اسکے حکم سے لہو لا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته مشفقون
یعنے شفاعت نکرینگے مگر اسکے واسطے کہ جسکے شفاعت کرنے پر اللہ تعالی کی مرضی
ہو سو اسکے واسطے شفاعت کرینگے وجلالین کہ شفیعان خوف سے خدا کے ڈرتے رہینگے
تفسیر بیضاوی میں ہی لا يملك احد ان يتكلم في امره دون اذنه ورضاه یعنے کسیکو
سکت نہین بات کرنے پر اسکے کاروبار مین کہ بغیر اور رضامندی اسکے اور بغیر
رضامندی کے اذن دینا ہی مرشد الطلاب مین ہی يشفع النبي صلى الله عليه وآله وسلم

شفاعت کا احوال

بجميع عباد الله بل يشفع لمن اذن له یعنے سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اس کے
سب بندوں کی شفاعت نکرینگے بلکہ رب العزت جسکی شفاعت کرنیکا اذن دیویگا اسیکے
لئے شفاعت کرینگے عبد الحق دہلوی ترجمہ مین مشکات کے تحت مین اس حدیث کے
لکہے ہین کہ تمسک کنند جماعہ باین حدیث در انداختن گل و ریحان بر قبور و خطابی
کہ از ایمہ اہل علم و قدوہ شراح حدیث است این قول را رد کردہ است وو انداختن
سبزہ و گل بر قبور ہمہ باین حدیث انکار نمودہ و بعضی گفتہ اند کہ این تحدید و توقیت
دال بر انست کہ انحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب پس قبول کردہ شد از وی
تا مدت خشک شدن این شاخ و کرمانی گفتہ کہ در جریدہ خاصیتی نیست در دفع
عذاب نبود ان مگر برکت دست مبارک جناب سید انبیا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در المختار مین
علی راضی کے یہہ عبارت ہی قال الرازی اخاف على من قال بحياتي وحياتك
وحيات راسك انه وان اعتقد وجوب البر فيه يكفر الى ان قال وعن ابن
مسعود لان احلف بالله كاذبا احب الي من ان احلف بغيره صادقا
یعنے کہے ہین امام رازی حنفی نے کہ ڈرتا ہون مین اسپر کہ اپنے زندگانی کی قسم تیری
زندگانی کی قسم تیرے سر کی ... کی قسم کہا ویکو کافر ہو جاوے اور ایسے قسم کہانے
مین بنانا لازم ہی کہ کہ عقیدہ رکہے تو کافر ہی بن جاتا ہی عبد اللہ

ابن

سوال و بیلی قبر پر... گل ریحان کا احوال

قسم کا احوال

61

ابن عباس سے ایک شخص پوچہا کہ عمدا قتل کرنیوالیکا توبہ قبول ہی تیگا کیا تو فرمائے
ہان قبول ہوگا دوسرے بار دوسرا کوی ہی مسئلہ پوچہا تو فرمایا قبول نہو کا جب اختلاف
فتوے کا سبب پوچھے تو فرمایا پہلا شخص کو مسئلہ دریافت کرنا منظور تہا حقیقتا امر اسپر بیان
کیا دوسرے شخص کے انکہون سے معلوم ہوا کہ اسکو شوق قتل کرنیکا ہی اسلئے اسکو ایسا
فتوی دیا تہا فایدہ عماد الدین ابن کثیر شافعی تاریخ کبیر مین حضرت علی کے ذکر مین
لکہے ہین وكذلك ما في افواه الناس من اليمين بقول قائلهم خذ بعلي واعطي بعلي
وذلك من وضع الروافض وتحشى من اعتياد ذلك السلب عند الموت ومن حلف
بغير الله فقد اشرك حاصل ترجمہ کا یہہ ہی جمین والونکے زبان پر مشہور ہوا کہ اُنمیں کا کہنے
والا کہا کرتا ہی لے علی کی قسم ہی دے علی کی قسم ہی سو ایسا بولنا رافضیان
نکالے ہوتا ہی اور جو کوی عادت کریگا ایسے بولنے کے سو مرنیکے وقت ایمان اسکا اُر
جہنے جانیکا ڈر ہی اور جو کوی قسم کہاوے اللہ کے غیر کی سو مقرر اسنے شرک کیا زاد الآخرۃ
مین کہا ہی کہ فاتحہ رسمی متعارف مین شبلیدن وگل افزودن و جای مخصوص را
شستن و طعمہ را در ظرف بریتن رو داشتن و لوبان سوختن و سلک گل بر سر
ظروف وغیرہ نہادن و قریب بادب نشستن یا استادن و دست بر داشتہ سورہ
فاتحہ و جزان خواندن و امتناع تصرف دران قبل از ادای رسوم واہیہ نمودن والحال

قسم کا احوال

فاتحہ کے مراسم کا احوال

ابو العباس بن عطا قدس سره بال سیصد یازده در ایام خلافت قاہر باللہ خلیفہ بغداد در بزم حلاج بکشت بسبب حلاج اورا نیز بکشت پرسیدند افضل طاعات کدام است گفت ملاحظہ حق تعالیٰ در دوام اوقات

ثواب بدون احضار طعام دمراعات خیر مانند اسکی بدعت سیئہ حرام ہے اہل اسلام

مین عادت یہہ تھی کہ جنازہ کے ساتھہ گئے سو لوگ دفن کئے تک کھڑی رہا کرتے تھے

سو ایک روز اسی معمول سرور عالم اور دوسرے سب ایک کے دفن کے وقت کھڑے ہوئے تھے سو اسوقت

ایک یہودی اگیا اور سرور عالم پوچھا کہ اپ کیا دفن کئے تک کھڑے رہتے ہیں کہا تو

حضرت نے فرمایا ہاں تب یہودی نے کہا ہمارے وہاں بھی یہی دستور ہے جو ہیں سرور

عالم یہہ بات اسکی سنتے بیٹھہ گئے اور دوسرونکو فرمایا اجلسوا خالفوا الیہود پہر

سب کے بیٹھہ گئے تب سے اس کام والونکا سو دفن کے وقت بیٹھنے کا دستور ٹھہرا ہی ہے۔

قول گلزار ہدایت اور قبر پر سبز ڈالی ڈالنا سنت ہی الی سبزہ وغیرہ ڈالنا سنت ہی

الجواب پہلے یہہ بات ہی کہ ایک دو بار ڈالی گاڑنے یا ڈالنے پر سنت کا اطلاق کرنا

خلاف اہل اصول کے ہی کیونکہ سنت تو وہ کام ہی کہ جسکو سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمیشہ

کئے ہوں یا کرتے کرتے کچھ عذر بیان کرکے چھوڑ دئے ہوں یہہ بھی ہمیشہ کرنیکے حکم میں ہی اسکو

مواظبت حکمی کہتے ہیں پہلے کو مواظبت حقیقی جیسا تحطاوی اور نہر اور بحر میں ہی پہر

اس ڈالی گاڑنے پر نہ حقیقی ہمیشگی کئے نہ حکمی بلکہ تمام عمر شریف میں ایک دو بار ایسا

کام کئے ہیں صحابہ کا سبب پوچھنے میں یہہ نہ فرمایا کہ یہہ ڈالی تری تلک تسبیح کرتی

رہنگی اسکا ثواب میت کو پہنچیگا بلکہ یہہ فرمایا لعلہ ان یخفف عنہما مالم ییبسا یعنی

نہر

شاید ان دونو میت کے عذاب ہلکے ہوتے جبتک یہہ دونو ڈالیاں نہ سوکہیں خطابی جو

محدث بے نظیر شافعی المذہب ہی کہتا ہی کہ یہہ محمول ہی اسبات پر کہ سرور عالم دعا کئے

ان دونو میت کے حقمیں عذاب کم ہونے جبتک ان ڈالیوں میں تراوت باقی

رہی اور اس سے یہہ مقصود نہیں کہ ڈالیمیں تاثیر خاص ہی عذاب کم کرنیکی اور تر

ڈالیمیں ایک خاصیت ہی کہ سوکہے میں نہیں اور عبارت اسکی یہہ ہی قال الخطابی

ہو محمول علی انہ دعا لہما بالتخفیف مدۃ بقاء النداوۃ لا ان فی الجریدۃ معنی

یخصہ ولا ان فی الرطب معنی لیس فی الیابس جیسا حدیث میں جابر کے ضاہی کہ جابر

رضی اللہ عنہ حکمت ڈالیاں ڈالنے میں کیا ہی سو پوچھے تو سرور عالم فرمائے گذر

کیا میں ان دو قبروں پر جو عذابمیں گرفتار تھیں پہر دوست رکھا میں اسبات کو

کہ میری شفاعت سے عذاب ان دونو قبروالونسے اٹھہ جاے جبتک یہہ دونو ڈالیاں

تر رہیں اور عبارت اسکی یہہ ہی ان جابرا سألہ عن ذلک فقال انی مررت بقبرین

یعذبان فاحببت بشفاعتی ان یرفع عنہما مادام الغصنان رطبین اسیطرح ہی

فتح الباری میں اور مشکاۃ میں ہی مر النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقبرین فقال انہما

لیعذبان وما یعذبان فی کبیر اما احدہما فکان لا یستتر من البول وفی

روایۃ المسلم لا یستنزہ من البول واما الآخر فکان یمشی بالنمیمۃ ثم اخذ جریدۃ

قول محمد ابن علی حکیم ترمذی قدس سرہ ثمرہ یقین قرار دل است با خدا تعالیٰ در اقوال و احکام او

رطبۃ فشقہا بنصفین ثم غرز فی کل واحدۃ واحدۃ قالوا یا رسول اللہ لم صنعت

ہذا فقال لعلہ ان یخفف عنہما مالم ییبسا الحاصل سرور عالم ہی ایک بار یا دو بار

ایسے کئے نہ کوئی صحابی اور تابعی اور تبع تابعی اور نہ کوئی امام اہلبیت کے اماموں میں سے اور

نہ کوئی امام چار مذہب کے اماموں میں سے اور نہ کوئی صوفیہ کے اماموں سے حسن بصری سے لیکے غوث

الاعظم تک اسکام کو کئے اگر قبر پر ڈالی گاڑنا یا ڈالنا سنت ہوتا تو اتنے مقتدا ایسی

بارک سنت نبوی کے نہوتے اور یہہ لوگ خصوصاً اصحاب کرام سرور عالم کے عاشق صادق اور

فرمانبردار کامل تھے ایسے کوئی کام کو سوا خفیف کے چھوڑتے نہیں سب صحابہ کئے نہیں بالبعض

لیکن سب کے سب چھوڑ بیٹھے نہیں خصوصاً اس کام جسمیں میت کو فائدہ ملے عذاب اسکے سے

اٹھے ہرگز ہرگز نچھوڑتے روایت ہی کہ عبد الرحمان ابن عمر کے مدینے کے درمیان ایک

جہاز تھا سو اسکے نیچے وضو کئے اور بچ رہا سو پانی کو اسکے اس پاس ڈالتے پہر

اور فرمائے کہ سرور عالم ایسا کرتے ہو دیکہا تھا اسلئے میں بھی کیا ہوں بلکہ ایک روز

عین نماز میں سرور عالم اپنے پاؤں سے نعلین نکال دئے کیونکہ انکو ذری پلیدی

لگی تھی سو جبرئیل اسپر خبردار کئے پہر سب کے سب مقتدیاں اپنے پاؤں عین نماز

میں نعلین نکال دئے پہر ایسے پیروی کرنے والے اسکام کو نکئے معلوم ہوا کہ جری

ہوی ڈالیمیں عذاب کو کم کرنے گھٹانے کی صفت نہیں بلکہ اسوقت میں دست مبارک کا

قول ابو عبد اللہ البحری قدس سرہ علامت اولیا چہار است فروتنی با وجود رفعت و ترک دنیا با وجود قدرت و انصاف دادن با وجود قوت است

خصیصہ تھا کہ جس قبر والے کا عذاب ہلکے ہوتے یا شفاعت اثر تھا اسی سبب سے صحابہ وغیرہ

اسکام کو کئے نہیں اور قبر وپر ڈالیاں ڈالتے یا گاڑتے نہیں پہرے بلکہ خود سرور عالم

تمامی عمر شریف میں ایک دو بار کئے ہیں فقط پہر اسکام کا سنت ہونا بے اصل ٹھہرا

جب ڈالے گاڑنا سنت نہوا اسپر سبزہ اور پہول ڈالنے کو قیاس کرنا قیاس مع الفارق

ہی کیونکر سنت ہو سکا جب مقیس علیہ ہی سنت نہو مقیس کب ہو سکتا ہے

از سبحات لقیف حضرت سید شاہ عبد القادر صاحب فخری قدس سرہ روز حشر و نشر در زمین شام خواہد شد در حدیث

شریف وارد است کہ روز قیامت بعد صف انبیا مع امرا و سلاطین عادل خواہد بود در حدیث شریف آمدہ ہر شخص را

شیطانی است و ملکی و در حدیث شریف دیگر آمدہ کہ در قلب ابن آدم لمہ از ملک و لمہ از شیطان آفتاب بمقدار چہار

با کم و زیادہ از زمین بلند و کلان تر است در جرم از کتاب جانب غربی شیخ الاسلام ابن تیمیہ حنبلی

از کبار ائمہ محدثین اہل سنت است باین قبیح کہ کفار بعد از سالہا بسیار و قرنہای بیشمار از دوزخ بیرون آیند

و حدیثی روایت میکنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ والذی نفس بیدہ لیاتین علی جہنم زمان یصفق ابوابہا

لیس فیہا احد و انجر یہ شہرت فاما علما این حدیث را ضعیف دانستہ اند الا ابن تیمیہ او تقویت کردہ و تصحیح

سند او نمودہ و حدیث دیگر روایت میکند از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فرمودہ کہ اہل دوزخ از دوزخ بیرون

میآیند اگر چہ بعد رمل عالج باشند و عالج نام موضعی است کہ ریگ بسیار دارد و مجتمع است و ابن تیمیہ در باب

مبالغہ کلی میکند و غیر این حدیث حدیثی چند ایراد میکند و حال آنکہ خلود کفار در جہنم متواتر است و مجمع

فواید جانب غربی تصنیف ابو نقح محمد بن مظفر الدین محمد بن حمید الدین عبد الله الصدیقی المشتهر بالشیخ المکی

حدیث شریف الحجر الاسود یمین فی ارضه علما شریعة این حدیث را چنین تاویل کرده اند که تحیة تمامی مسجد الست کرانید چون بمسجد درآید دو رکعت تحیة مسجد بگذارد والا مسجد حرام که تحیة او سنت که طواف کند و بعد طواف حجر اسود را تقبیل کنند و چون کرایی حال باشد است که چون کسی بحضرت سلطان درمیاید اولا دست آن سلطان تقبیل میکنند انگاه در کلام با او شروع مینماید پس دانسته که حجر اسود قایم مقام است بمقام این و نمی آن را با حجر بخاند و ولی کسی است که او عارف با ابد تعالی باشد و تصفا بی قدر طاقت بشری و با وجود آن عرفان بر طاعات و عبادات اخروی و معنوی ملازم باشد وار معاصی ظاهر و باطن مجتنب باشد وار ملازمة و مداومت بر لذات و شهوات مباح محترز باشد و ظهور کرامات و خوارق عادات شرط ولایت نیست بلکه قدرتی بان هم شرط نیست و عصمت شرط ولایت نیست اما ولی محفوظ است و بعضی غایات ملحوظ و رسول صلی الله علیه واله وسلم سه مرتبه دارد اول ولایت دوم نبوت سیوم رسالت و چون حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام فرمود اول ما خلق الله العقل دیگر فرمود که اول ما خلق الله القلم و دیگر فرمود که اول ما خلق الله نوری علمای محققین در جمع میان این سه المتم یعنی عقل و فهم و نور محمدی علیه الصلوات والسلام گفته هر سه اسمی از یک مسمی است و آن روح محمدیت صلی الله علیه واله وسلم پس روح محمد علیه الصلوة والسلام اول موجودات باشد وازین حیثیة که اول کسی است که تعقل مبدا خود کرده است او را عقل اول نام است وازین حیثیة که حروف و کلمات موجودات بر لوح وجود ظاهر می کرداند قلم اعلی نام است وازین حیثیة که مدبر هم عنصری طیب و طاهر است خاتم الرسالت ۹

شمایل نبی ختم المرسلین و امام المتقین صلی الله علیه واله و اصحابه وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد و نعت کے ای با خبر … مصطفی کا سن شمایل مختصر
فارسیمیں نظم تھا مرقوم یہہ … عارف جامی کا تھا منظوم یہہ
ترجمہ اسکا کیا ہندیمیں میں … حرز جان ورد زبان کر اپنی
رنگ گندم تھا رسول الله کا … سرور عالم نبی الله کا
گلشن رو اوسکا تھا سرخ و سفید … جس سے روشن ہوے جہان ای با امید
تھی کشادہ اوسکی خورشید جبین … مصحف ایات رب العالمین
تھے بھوان باریک و پیوستہ بہم … جس سے ظاہر سورہ نون و قلم
جسم کے سر سے تھے باریک ای رشید … جنت الماوی کے تھے ہر دو کلید
نرگس چشم اوسکے مشکین و سیاہ … ناظر انوار اسرار اله
اوسکی بینی مبارک تھی بلند … دیکھتا غم میں تو ہوتا فرح مند
روشن اوسکے دانت تھے جو آفتاب … اور کچھ برلے اتھے با آب و تاب
سر سے پانگ تھا لطافت میں بھرا … اوسکا ہر اعضا ملاحت میں بھرا

اور مبارک ریش اوسکی گرد تھی … شانہ اور تخلیل اوسکی ورد تھی
تھے مبارک ہات اوسکے بس دراز … جسکی بخشش سے دو عالم سرفراز
تھے ہتیلیان نرم باریک انگلیان … بارہا پانی ہوا جس سے روان
سینۂ اشرف سے اوسکے تا بناف … خط اتھا باریک یک بالون کا صاف
قد میانہ اوسکا تھا با اعتدال … یون ہی سب اعضا احسن باکمال
اس شمایل کو جو راکھیگا نگاہ … اور کھاسر او پر گو یا نگاہ
ہووے اوسکو تین چیزونکا حصول … ایک تو نا ہووے وہ ہرگز ملول
دوسرا سرور ہووین اوسکے شفیع … اوسکو ہووے درجہ جنت میں رفیع
سیوم ہووے آتش دوزخ حرام … رحمت حق اوسپو ہووے صبح و شام
یا الہی اس شمایل کے طفیل … شاہ عالم کے فضایل کے طفیل
مجھکو لیجل تا بحرمین کرام … کر شہادت پر میرا تو اختتام

احقر عاصی سے صلوات و درود
بر نبی و آل یاران کرورد
تمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

پس از حمد خدا نعت پیمبر … شہ عالم شفیع روز محشر
ہوا سیرت درود رب عالم … بھی اوسکے عترت و یاران پو ہر دم
خصوصاً چار خلفاے مطہر … ابوبکر و عمر عثمان و حیدر
میں لکھتا ہوں یہہ نسخہ مختصر تر … سیر میں مصطفی کے ای برادر
مسلمانون کو لازم ہی بہر حال … کہ جانیں اپنے پیغمبر کا احوال
خداوندا تو دے توفیق سب کو … پڑھیں تا یہہ رسالہ شوق و حب سو

نور اول در ذکر سید الرسل مبعوث آخر مظہر اول محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم

محمد یعنے پیغمبر ہمارے … ہوے مکے میں پیدا ای بچارے
مبارک عمر جب چالیس سالہ … ہوئی اونکی بفضل حق تعالی
خدا اونکو دیا ہی منت نبوت … کئے تیرا برس مکے میں دعوت
ہوا معراج اونکو بار وین سال … نبوت بعد ای یار نکو فال
مدینہ کو گئے تس بعد ہجرت … رہے دس سال وہان شرف اقامت

اس عرصے بیچ انکا دین اکرم — ہوا ہی مشرق و مغرب میں قایم

ہوا ہی ابتدا جب گیار ویں سال — کئے رحلت بحکم رب متعال

اتھا ماہ ربیع اول ای جان — اتھی وہ بارویں دن پیر کا مان

نور دوم در بیان آباء آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

ہیں عبد اللہ اونکے پدر ماجد — بھی ہیں عبد المطلب جد او جد

بھی پڑدادا ہیں اونکے ہاشم — سچ عبد المناف ہیں جد سیوم

نبی کے والدہ کا نام اطہر — ہی ظاہر آمنہ بنت وہب کر

نور سیوم در ذکر خلفاے آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

چہار ہیں اونکے جو خلفاے ابرار — ابوبکر و عمر عثمان و کرار

مکرم اونکے دوسرے ہیں بے بین — ابوبکر و عمر شیخین با زین

دو داماد اونکے ذوالنورین حیدر — رہی راضی انو سے رب داور

نور چہارم در ذکر ازواج مطہرات آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

تھے اس سرور کے سب ازواج گیارا — فضایل اونکے ہیں بس آنکارا

خدیجہ عائشہ حفصہ ہی سیوم — بچہارم زینب و سودہ ہی پنجم

سچ پی پی ہی ششم ام سلمہ — تہا سینہ جسکا گنج علم و حکمہ

بھی ہفتم اور زینب ای برادر — جو نسبت کے ہی بھی کی خاص دختر

بھی وہ پی پی جویریہ ہی ہشتم — بھی ہی ام حبیبہ جان نہم

صفیہ با صفا دسوین ہی خاتون — اتھی بے شبہ وہ از آل ہارون

سچ میمونہ پی پی گیارویں ہی — یہ سارے امہات المومنیں ہی

لمعہ

کنیزان چار تھے اوس شاہ دیں کے — ہیں منجملہ وہ بھی ماوان سلمیں کے

ہی اول ماریہ دو جگ کے خاتون — مقوقس بادشاہ بھیجا تھا جسکون

ہی ریحانہ یقین پی پی دوم — بھی دو اور دوسرے ہیں ای مکرم

خدا اپر کرے رضوان و رحمت — جزاے خیر بھیجا وے زا مت

نور پنجم در ذکر اولاد امجاد آن سید افراد صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم

بھی اوس سرور کے تھے سبات اولاد — ہوا ہی جن سے ملک دین آباد

اتھے فرزند تین اور دختران چار — بیان ہر یک کا اس لکھتا ہوں ای یار

ہی فرزندوں میں اول اونکے قاسم — کہ کنیت شہ کی بو القاسم ہی اکرم

ہی عبد اللہ دوم ای برادر — جسے کہتے ہیں طیب اور طاہر

یہ دونو شاہزادوں نے ہویدا — خدیجہ سے ہوے ہیں جان پیدا

بھی ابراہیم سیوم ہی مقرر — کہ پی پی ماریہ ہی اوسکی مادر

یہ تینو بھی کئے طفلی میں رحلت — کرے حق اونپو رضوان و تحیت

لمعہ در ذکر دختران آن سید انس و جان علیہ الصلوات والتسلیمات

ہی زینب مصطفی کی پہلی دختر — کہ ہی بو العاص منجملہ جسکا شوہر

علی تھا اوسکے یک فرزند کا نام — وہ طفلی میں ہوا ہی آرام

امامہ کر اتھی ایک اوسکو دختر — نکاح میں اپنے لایا اوسکو حیدر

کہ یعنے فاطمہ کے بعد ایجان — امامہ سے نہیں اولاد بھی جان

نبی کی دوسری رقیہ ہی دختر — ہی عثمان ابن عفان اوسکا شوہر

اتھا جنگ بدر میں شاہ جس وقت — مدینہ میں ہوا رقیہ کا رحلت

تھا عبد اللہ اوسکو ایک فرزند — کیا بچپن میں رحلت او بھی دلبند

ہی سیوم اوسکی دختر ام کلثوم — تو کر اسکا بھی کچھ اب حال معلوم

کہ بعد رحلت رقیہ پیمبر — دیا اوسکو نکاح عثمان سے کر

نہیں ہی اس سے کچھ اولاد ای یار — نہیں اس بات میں کچھ شبہ و تکرار

نکاح رقیہ ستی عثمان سے اگے — کیا تھا عتبہ ابن بو لہب سے

ز پی پی ام کلثوم ای برادر — کیا تھا عقد عتبہ کا برادر

یہ دونو بیبیان کا عقد ثانی — ہوا عثمان سے ای یار جانی

کیتک اس ملک کے نادان بے ریب — نکاح ثانی پر رکھتے ہیں بس عیب

معاذ اللہ یہ پڑھتے ہیں کفر ہیں — لکھے ہیں یوں کتابان معتبر میں

چہارم دختر شاہ رسالت — ہی پی پی فاطمہ خاتون جنت

فضایل جسکے ہیں مشہور آفاق — بیان اوسکا لقیں طاقت سے ہی طاق

علی مرتضی تھا ہی جسکا شوہر — وصی مصطفی ساقی کوثر

ہوے ہیں اس سے پیدا تین فرزند — مقدس دختران تین ای خردمند

اول فرزند حسن ہی ای مکرم — حسین ہی دوسرا محسن ہی سیوم

دی جعدہ حسن کو زہر جس وقت — سن پنجاہ میں پایا وہ رحلت

ہیں اولاد حسن ہشت ای دلبند — کہ چھے ہیں دختران اور نو ہیں فرزند

اول حسن المثنی زید دوم — عمر سیوم ہی اور قاسم ہی چارم

بھی عبد اللہ و ششم عبد رحمان — حسن ہفتم و طلحا ہشتم ہی جان

یہ اوسکے دختران ہیں ای برادر — اول ام الحسین ہی اوسکی دختر

بھی ہی ام الحسن ای یار دوم — بھی پی پی ام عبد اللہ ہی سیوم

بچہارم ام سلمہ رقیہ پنجم — بھی پی پی فاطمہ ہی جان ششم

امام دین حسین با کرامت — بدشت کربلا پایا شہادت
سن یکسٹ اتھا اور جمعہ کے روز — ہوا خلد برین میں جلوہ افروز
میں اس سرور کا احوال ای برادر — مع احوال اولاد مطہر
لکھا ہوں گلشن غم مین بتطویل — تو دیکہ اسمیں اگر چہتا ہی تفصیل
تھے اوسکو سات فرزند تین دختر — سن اوسکے فرزندوں کی نام اطہر
اول سجاد زین العابدین ہی — علی اکبر دوم سالار دین ہی
علی اصغر سیوم جو تھا محمد — بھی عبداللہ و جعفر عمر امجد
سن اوسکے دختران کے نام یہ اب — سکینہ فاطمہ سیوم ہی زینب
سکینہ کو کیا تھا عقد پہلے — کہ مصعب بن زبیر اور بعد اوسکے
کیا ہی عقد عبداللہ بن عثمان — جو تھا فرزند عبداللہ بہچان
کیا بعد اوسکے اصبغ با خبر نے — بھی اوسکے بعد زید ابن عمر نے
جو تھا عثمان بن عفان کا پوتا — مکرم جامع القران کا پوتا
وہ بی بی تھی بہت کامل و فاضل — ثقات تابعین میں تھی وہ داخل
اتھی جو فاطمہ صغرا ای نادان — کیا اوسکو نکاح حسن المثنی
کیا ہی جب وفات وہ شاہ ابرار — کیا اوسکو نکاح عبداللہ ای یار

تھا پوتا وہ بھی ذوالنورین کا جان — بہت عمدہ کتب میں ہی یہہ بتیان
جو تھا زہرا محسن پسر سیوم — کیا طفلی میں رحلت وہ معظم
اتھے جو فاطمہ کے تین دختر — سن انکا ذکر بھی کچھ مختصر کر
ہی اول رقیہ اور دوسری ہی زینب — ہی تسری ام کلثوم ای مودب
بلوغیت اول رقیہ ہی ای یار — کئی رحلت بحکم رب کرتار
کیا عبداللہ بن جعفر نے بہچان — نکاح اپنا زبی بی زینب ایجان
ہوا تھا اس سے ایک فرزند مولود — علی اس پسر کا تھا نام مسعود
زبی بی ام کلثوم ای مکرم — کیا تھا عقد فاروق معظم
وہی بی سے بھی یک فرزند ہوا تھا — کہ اوسکا نام زید با صفا تھا

نور ششم در ذکر اولاد حضرت امام زین العابدین سجاد رضی اللہ عنہ

خلف تھا جو حسین ابن علی کا — کہ زین العابدین تھا نام جسکا
تھے گیارا اوسکو فرزند چار دختر — امام المسلمین ہی انمیں باقر
تھے باقر کو بھی بیشک تین دختر — بھی چھ فرزند تھے اوسکو مقرر
ہوا انمیں امام اہل اسلام — امام جعفر صادق نکو نام
تھے جعفر کو بھی چھ فرزند بادختیان — بھی یک دختر اتھی ای اہل ایمان

امام اونمیں ہوا ای موسی کاظم — اتھے افراد دین جسکا ملازم
اتھے فرزند اوسکو جملہ چھبیس — اٹھارا دختران تھے اہل تقدیس
امام اونمیں علی موسی رضا ہی — ائمہ پنج او نامن بجا ہی
تھے اوسکو پانچ فرزند ایک دختر — امام اونمیں تقی ہی دین پرور
اتھے اوس باصفا کے پانچ اولاد — دو دختر اور سہ فرزند رکہ یاد
تھا اونمیں عسکری ای بالیاقت — بلا شک وارث صدر امامت
تھے اوسکے چار فرزند ایک دختر — امام اونمیں حسن ہی دین کا پرور
ہوا تھا اوسکو یک فرزند باشان — محمد مہدی جسکا نام ہی جان
امام ہی بارہوان وہ ای مکرم — رضو عنہ رضی اللہ عنہم
روافض جاہلان گمراہ بے سود — اوسیکو جانتے ہیں مہدی موعود
بھی کہتے ہیں ولایت ختم اوپر — معاذاللہ عقیدہ ہی یہہ بدتر
عقیدہ اہل سنت کا یہہ ہی حق — کہ آوے مہدی موعود برحق
زاولاد حسن ہو ویگا پیدا — علامت اوسکے سب ہوگے ہویدا

نور ہفتم در ذکر جناب غوث الاعظم و اولاد مکرم او رضی اللہ عنہم و ارضاہم

امام الاولیا قطب معظم — رئیس الاصفیا غوث مکرم

محی الدین سید عبد قادر — زاولاد حسن ہی ای برادر
زسوے جد پدری ہی او حسنی — زجد مادری ہی او حسینی
ابی صالح ہی اوسکے پدر کا نام — ہی اوسکی فاطمہ مادر نکو نام
تولد اوسکا جیلان میں ہوا ہی — بھی وہ بغداد میں رحلت کیا ہی
مقامات اوسکے ہیں لکھنے سے باہر — کرامات اوسکے ہیں کہنے سے برتر
قوی اوس سے ہوا دین پیمبر — ہی اوسکا فیض جاری تا بہ محشر
ابھی اوس فیض کا پرتو ہرسو — نظر اتا ہی اوسکے تابعان سو
ہنوز آن ابر رحمت درفشانست — خم و خمخانہ با مہر و نشانست
ابھی ہر جا ہیں خلفا اوسکے باقی — ابھی اس خم عرفانکے ہیں ساقی
خصوصا شیخ میرا قطب فاضل — ہی اپنے عصر کا انسان کامل
ہی بیشک وہ محی الدین ثانی — کہ اس سے بھی وہی ہی فیض رانی
رکھے حق اوس سے جاری فیض و ارشاد — رہی ملک حقایق اوس سے آباد
ہوے اولاد محبوب خدا سون — بلاشک یاد رکہ چالیس پر نون
اگرچہ یک سے ایک تھے انمیں کامل — مگر دس انمیں تھے علماے فاضل
علوم ظاہر و باطن کے جامع — تھے وہ اقطاب سب عرفانکے لامع

ہی سیف اللہ الدین اولی قطاب قطاب ۔۔۔ ہی جسکا نام سید عبد وہاب
ہی سید شیخ قطب الدین دوم ۔۔۔ جناب شیخ شمس الدین سیوم
جمال الدین سید عبد جبار ۔۔۔ چہارم اور پنجم ای خبردار
ہی تاج الدین سید عبدرزاق ۔۔۔ کہ نہیں تھا جسکا ثانی کوی بافاق
فضایل اوسکے لکھنے ہین ہی طاقت ۔۔۔ کہ کتنے ہوجاوین دفتر باضحالت
ابو اسحاق ابراہیم چھٹوان ۔۔۔ ہی ہفتم شیخ سید عبدرحمن
ہی ہشتم بو الفضل سید محمد ۔۔۔ ہنم موسی ضیاوالدین امجد
ہی یحی ذکریا بو بکر دہم ۔۔۔ دوازدہم رحمۃ اللہ علیہم

خاتمہ

بحمد اللہ کہ یہہ گلدستہ خوب ۔۔۔ کہی باغ سیر کا غنچہ مرغوب
ہزار و دو صد و بست مقرر ۔۔۔ سن ہجری ربیع اول اندر
ہوا آخر لفضل رب وہاب ۔۔۔ بیمن مصطفی وال واصحاب

مناجات

ہیں نام اسکا رکہا انوار نبوی ۔۔۔ کہ لمعان اس سے ہیں اثار نبوی
تو اسکو بھایجان اجر جانکر ۔۔۔ بھت مجمل ہی پس ورد زبان کر

الہی کر قبول یہہ نسخہ پاک ۔۔۔ بھی کر مقبول نزد شاہ لولاک
تو دے احقر کو قرب اپنا بدارین ۔۔۔ یہان سے لیچل اوسکو تا بحرین
نکر محتاج اوسے ہاغیر یارب ۔۔۔ کر اوسکا خاتمہ با خیر یارب

الہی استجب ہذا المناجات
بحق مصطفی خیر البریات

تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لحضرت الجلالت ۔۔۔ والنعت لخاتم الرسالت
ہو اسپو سلام رب اکبر ۔۔۔ اور آل وصحاب وتابعین پر
اورکمل اولیاے اکرم ۔۔۔ مخصوص جناب غوث اعظم
بعد اوسکے یہہ مختصر عقاید ۔۔۔ لکھتا ہوں بکثرت فواید
اول ہی یہی عقیدہ ای یار ۔۔۔ کر حفظ اوسے بشوق بسیار
ہر چیز کو ایک ہی حقیقت ۔۔۔ کر صدق اوسے ای باعقیدت
جیسا کہ ہی گرمی اگ میانے ۔۔۔ پانی منے سردای سبانے

صانع ہی تمام خلق کا ایک ۔۔۔ حادث ہی تمام خلق بیشک
ہووینگے تمام خلق فانی ۔۔۔ آخر ہنیں اونکو جاودانی
ذات حق کی ہی واجب الوجود ہی ۔۔۔ اور بندہ سو ممکن الوجود ہی
زندہ ہی سمیع وہ رب داور ۔۔۔ ہر چیز او پر بھی ہی وہ قادر
بیدا ہی جو چیز اور ہووے ۔۔۔ اُن سب کو یقین جانتا ہی
سنتا ہی بھی دیکھتا ہی ای یار ۔۔۔ ہر چیز کیتیں بسر و اظہار
رکھتا ہی ارادہ وہ یقین جان ۔۔۔ کرتا ہی کلام اور بھچان
ذات اوسکی سمجھ تو جیوں قدیم ہی ۔۔۔ بھی اوسکے یتوں قدیم ہی
بھی ضد و ند اوسکو نہیں ای یار ۔۔۔ اور اوسکا ہنیں ہی کوی مددگار
نا اوسکو جہت ہی اور مکان ہی ۔۔۔ نا اوسکو ترنیک اور زمان ہی
اوصاف کمال سے ہی موصوف ۔۔۔ نیں نقص وزوال سے بھی موصوف
اور نیں ہی وہ جسم وعرض وجوہر ۔۔۔ کوئی اوسکا ہنیں شبیہ و ہمسر
بیچون ہی وہ اور بیچگونہ ۔۔۔ بے شبہ ہی وہ اور بے نمونہ
نیں اوسکو حلول و اتحاد ہی ۔۔۔ لازم ہی تجہ کو اعتقاد ہی
عالم کا ہی سب وہی مقدر ۔۔۔ ہر چیز کا ہی وہی مدبر

حق حشر ہیں مومنان کو ای یار ۔۔۔ ہووے گا سمجھ تو اوسکا دیدار
کچہ غرض نہ اوسکے فعل اندر ۔۔۔ اسباب کو خوب نقش دل کر
کوی چیز ہنیں ہے اسپو واجب ۔۔۔ ہی ذات مقدس اوسکی واجب
ہر کام ہیں اوسکے مصلحت ہی ۔۔۔ بھی حکمتان اوسمیں بے گنت ہی
جو چیز کہ آئی شرع میں نیک ۔۔۔ اس چیز کیتیں سمجھ یقین نیک
اور حق کے فرشتگان ہیں بسیار ۔۔۔ ہیں چار بزرگ جان ای یار
ہیں جرم گنہ سے سب وہ معصوم ۔۔۔ ہر یک کو ہی یک مقام معلوم
اور حق کے ہیں بعد کتابان ۔۔۔ چار اونمیں بزرگ ہیں یقین جان
توفیق ہیں اوسکے نام اظہر ۔۔۔ موقوف ہیں شرع پر مقرر
عالم کے جو نیک و بد ہیں کامان ۔۔۔ مخلوق خدا کے ہیں یقین جان
لیکن ہنیں حق بدی سے راضی ۔۔۔ نیکی سے ہی سب کو سرفرازی
اور فعل پو سب کو اختیار ہی ۔۔۔ کوئی کام نہ بغیر اختیار ہی
اور راحت و رنج قبر ای جان ۔۔۔ حق جان کے لا تو اوسپو ایمان
ہی قبر ہیں صالحون کو راحت ۔۔۔ ہی اوس ہیں بدو نکو رنج و زحمت
ہیں تین سوال قبر اندر ۔۔۔ منکر و نکیر کے مقرر

پوچھینگے کہ کون رب تیرا ہی   اور کون رسول دین کیا ہی
گر بولیں جواب راست ہی خوب   ورنیں تو عذاب سے ہی منسوب
سب خلق مریکے بعد ای یار   حق جان اوسب اوٹھینگے یکبار
جو خلق کے نیک وبد ہیں اعمال   تولینگے حشر میں ای نیکو فال
اور لیوینگے وہاں حساب سب کا   اور سب پو وہاں سوال سب کا
دیوینگا نبی کو وہاں مقرر   حق کرم سے اپنے حوض کوثر
آب اوسکا ہی دودہ سے بھی اوجلا   لذت میں ہی شہد سے بھی میٹھا
حق جان صراط کو بھی ای یار   دوزخ پو رکھیگا اوسکو کرتار
باریک ہی بال سے بھی زاید   اور تیز ہی تیغ سے بھی بیحد
گذرینگے تمام خلق اوسپر   نیکان جو ہیں جاوے جلا بکیر
پاوینگے ایذا وہاں گنہ گار   دوزخمیں گرینگے سارے کفار
نیکو کو خدا سے وہاں جزا ہی   اور سارے بدوں کیتیں سزا ہی
حق جان شفاعت پیمبرؐ   درحشر تمام امتان پر
اور دوزخ وجنت حق ہی ای یار   پیدا کیا وہ دونو کو کرتار
وہ دونو بھی اب ہیں جان موجود   بے شبہ بحکم رب معبود

اور ہیں ہی فنا بھی وہ دونو کو   اور اونکے تمام ساکنوں کو
یک لمحہ ہیں ہوکے دونو فانی   باقی رہیں بعد جاودانی
اثار قیامت ای برادر   جو خبر دیا ہمیں پیمبرؐ
اور عالم آخرت سے جو جو   بھی خبر دیا ہی سب کتیں او
بے ریب سچ تو اوسکو تحقیق   کر دل سے تو اپنے اوسکو تصدیق
ایمان کے ہیں دو رکن دوای اکمل   اقرار زبان ہی ہیگا اول
تصدیق کا ہی دل کا رکن دیگر   ایمان بھی سچ مقرر
مومن سے ہو گر کبیرہ صادر   ہوتا نہیں اوس سے جان کافر
گر کرکے کبیرہ کوی مسلمان   مرجاوے بغیر توبہ اے جان
دایم نرہیگا در جہنم   کفار کو ہی عذاب دایم
لیکن جو کرے کبیرہ ای یار   پاویگا بہت عذاب فی النار
ہوتا ہی دل اوس گنہ سے کالا   دیوے پناہ اوس سے حق تعالیٰ
بھیجا ہی خدا پیمبران کو   وہ دین کے سارے رہبران کو
عالم کو خدا کے رہ بتانے   احکام کو دین کے سکھانے
وہ حق کی سب کو رہ بتائے   دوزخ سے تمام کو ڈرانے

جنت کے دخول سے بشارت   نیکوں کو دے وہ باکرامت
کرتے تھے وہ امر نیکی اوپر   اور نہی بدی سے تی مقرر
حق اونکو مدد کیا ہی ای یار   بے ریب زمعجزات بسیار
اگے ہی سب انبیا کے آدم   احمد سے سچ وہ سب کا خاتم
بعد اوسکے نہیں ہی کوئی پیمبر   ہوی ختم پیمبری اوسی پر
تعداد نکر پیمبران کا   ایمان بلا حساب کے لا
لقمان وسکندر ای برادر   ہی قول صحیح نہیں پیمبر
عورت سے کوئی ای با فتوت   پائی نہیں درجہ نبوت
پاتا نہیں کوئی اولیا سے   درجہ کو بلا شک انبیا کے
معصوم ہیں رسل از گناہان   مامون ہیں اور از عذابان
بھی سارے پیمبران سے افضل   اور سارے پیمبران سے اکمل
ہی سرور دو جہان محمدؐ   سالار پیمبران محمدؐ
مخلوق ہیں جتنے حق کے ای یار   اون سب کا وی رسول مختار
اور اوسکی شریعت مطہر   ہی سب کے شریعتوں سے بہتر
اور دین بھی مقدس اوسکا ای جان   ناسخ ہی تمام دین کا مان

معراج بھی اوسکا حق ہی پہچان   بے کیفیت اوسپو لاتو ایمان
اور امت پاک اوسکی اشہر   ہی جان سب امتوں سے بہتر
امت منے اوسکے سب سے افضل   اصحاب ہیں اوسکی بھت اکمل
اصحاب میں سب سے ای برادر   ہیں چار خلیفے اوسکے بہتر
افضل خلفا منے بہ تحقیق   بے شک ہی سچ جناب صدیق
بعد اوسکے عمر ہی سب سے بہتر   فاروق لقب ہی جسکا اطہر
عثمان ہی اوسکے بعد افضل   بعد اوسکے علی ہی سب سے اکمل
خلفا کے بعد ہی سب سے بہتر   پچھے باقی و عشرہ مبشر
اصحاب بدر ہیں اونکے بعد از   اور اہل احد ہیں اونکے بعد از
بعد اونکے ہیں وہ صحابہ بہتر   بیعت جو کئے نبی سے یکسر
یک جھاڑ کے نیچے ای سخندان   وصف اونکا خدا کیا بقرآن
جنت کے جو بیبیان ہیں ای یار   ہی فاطمہ اون سبھونکی سردار
اور جنتی بہشت کے جوان ہیں   حسنین انھو کے سروران ہیں
از بعد نبی شہ رسالت   ہی تیس برس تلک خلافت
بعد اوسکے ریاست وامارت   ہی جسمیں تھا جور وظلم وآفت

اور ذکر صحابۂ پیغمبر ر   نیکی سے کراور بدی سے نکر
اور مجتہدون کی رائے انور   ہی گاہ صواب و گہ خطا پر
گرہووے خطا تو اجر ہی یک   دو اجر صواب کو ہی بے شک
جو رسل بشر ہیں ای برادر   ہیں رسل ملایکہ سے بہتر
اور رسل فرشتگان اکمل   ہیں عام بشر سے جان افضل
اور عامۂ بشر سب سراسر   ہیں عامۂ ملک سے بہتر
حق جان کرامت اولیا کی   حق جان خوارق اصفیا کی
وہ گرچہ ہیں حق کے پاس اکرم   ہن رتبہ انبیا سے ہیں کم
اس حد کو نہ کوی شخص پہنچے   ساقط ہووے امر شرع اوس سے
ایات و حدیث ای برادر   محمول ہیں اپنے ظاہر او پر
بدلانا معانی اونکی ای یار   باطن یوہی کفر ہو خبر دار
صدقات و دعا بھی زندگون کے   نافع ہیں وہ حق میں مردگون کے
کرتا ہی قبول حق مناجات   بندون کی کرے قضاے حاجات
کوی مومن بد و نیک ہووے   جایز ہی نماز اوسکے پیچھے
موزونپوہی مسح جایز ای یار   در سفر و حضر بغیر تکرار

گرجانے گنہ کو ای برادر   کوی سبک و حلال ہووے کافر
اور شرع شریف کی اہانت   ہی کفر یقین ای با لیاقت
اور فال و نجوم کے بھی باتان   سچ جاننا کفر ہی تو پہچان
اس ملک کے بھی بھوت فال والے   شیطان کے مکر کے جال والے
ہر کام میں فال کھولتے ہیں   دو کاس کو جھوٹ بولتے ہیں
ایمان بھی آپنا گنواتے   دو سرونکو بھی کافران بناتے
جو نسخے ہیں فال کے بد اسلوب   کرتے ہیں وہ بزرگون سے منسوب
مت پڑ تو فریب میں اونو کے   زنہار نہ اونکو جان سچے
کوی کفر کا فعل مسخری سے   کرنا بھی سمجھ یقین کفر ہی
اس ملک کے جو نکہ بہت نادان   در ماہ محرم ای سخندان
کفار کی لے شباہت ای یار   بہاتے ہیں گلیمیں اپنے زنار
کوئی ہووے فرنگی کوی بقال   کوی جوگی سناسی ہووے بد حال
ایسے ہی غرض بہت ہیں کامان   زنہار نکر بچا تو ایمان
رحمت سے خدا کے ای سخندان   ہونا بے امید کفر ہی جان
اور اوسکے عذاب سے اندیشہ   نار کھنا ہی کافرون کا پیشہ

ایمان کو سچ تو اے سیانے   ہی خوف و رجا کے درمیانے

خاتمہ

صد شکر ہوا ہی یہہ رسالہ   اب ختم لبفضل حق تعالی
حرمت سے شفیع مذنبین کے   اور ال و اصحاب تابعین کے
گذرے تھے نبی کے بعد ز ہجرت   سال یکہزار و دو صد و شصت
یہہ نسخہ تھا فارسی میں منظوم   تھے بہت فواید اسمیں مرقوم
تھی اوسکی بہت ادق عبارت   تھی بہت فصاحت و بلاغت
تھا اوسکا مصنف ای برادر   سر حلقۂ عارفان فاخر
گلدستۂ گلشن سیادت   شاہنشہ کشور ولایت
دریاے محیط رمز و اسرار   سرمایۂ شرع و تاج ابرار
کشاف غوامض حقایق   اگاہ سرایر دقایق
شہباز ہواے اوج وحدت   داناے رموز واحدیت
وہ عصر کا اپنے مقتدا تھا   سب اہل دلان کا پیشوا تھا
تھا اوسکو خدا سے قرب ہر دم   تھا وقت کا اپنے قطب اکرم
تھا کشف شہود اوسکو ہر آن   ہر آن تھا اوسکو ذوق وجدان

تھا عبد لطیف نام نامی   اس قطب جہان کا ای گرامی
موسوف تھا محی الدین سے ایجان   ذوقی تھا تخلص اوسکا پہچان
فرزند تھا شاہ بوالحسن کا   دلبند حسین اور حسن کا
رحمت کرے اوسپو حق تعالی   ہو خلد میں اوسکا رتبہ اعلا
ہی شیخ کا میرے جد امجد   بے شبہ وہ عارف ممجد
جو شیخ کا بھی وہی سچ نام   تمیز ہیں جسکے کل اعلام
بیشک ہی محی الدین ثانی   در سرو جہر ای یار جانی
سایہ رکھے اوسکا حق سلامت   اسلام زمان یوتا قیامت
الغرض وہ نسخہ دیکھ ایجان   باعث ہوے میرے کئے محبان
کر اوسکا تو ترجمہ سراسر   ہندی زبانمیں صاف سے کر
معلوم ہو ہمکو تا باسان   بھی دیوے جزا تجھے بھی سبحان
خواہش یو اونو کے ای برادر   یہہ ترجمہ میں کیا سراسر
یارب تو کر یہہ رسالہ مقبول   برلا تیرے لطف سے یہہ مامول
بھی مجھکو نکر کسیکا محتاج   یارب لطفیل شاہ معراج
انجام میرا تو کر بایمان   از یمن نبی و ال و یاران

احقر کی بھی ہی عرض یارب
بخش اوسکو تیرے کرم ستی اب
تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت نبی   شاہ عالم محمد عربی
اسپہ ہو حق سے نت صلواۃ و سلام   آل و اصحاب پر بھی اوسکے مدام
امت کے سب اولیاے امت پر   خاص محبوب رب عزت پیر
حق رہے اوسکے نایبوں سے شاد   خاص کر محی الدین فخر عباد
حضرت بوالحسن کا نور بصر   قطب و علامہ واعظ و رہبر
ہر مرید اوسکا فاضل و عالم   میں بھی ادنا اوسیکا ہوں خادم

آغاز رسالہ

بوج ای بھایجان یہہ رفوکو اب   کہ اہی لازم یہہ مومنونکو سب
جاننا کس کو کہتے ہیں ایمان   اوسکے شعبے کتے ہیں اور فضان
کیاہی ایمان کوی نجانے گر   تو وہ ہوویگا بے شبہ کافر

اکثر اس ملک کے عوام الناس   بجز اس سے ہی عوام الناس
اس سبب میں لکھا ہوں یہہ منظوم   تا کہ ہو صاف سب کتیں معلوم
اور جتنے ہیں شعبۂ ایمان   ہوا دا مومنان سے سرو عیان
معنی ایمان کی زروے لغت   بے شبہ ہی سمجھ قبولیت
شرع میں اوسکو کہتے ہیں ایمان   کہ کرے اعتقاد از دل و جان
ہی خدا ایک نیں شریک اوسے   اور محمد رسول ہیں اوسکے
اور طریقت میں بھی یہی معنا   جان ایمان کا ہی ای دانا
ملحدان بعضے کہتے ہیں اسطور   کہ طریقت میں معنی ہی کچھ اور
بے اصل اور غلط ہی اونکی بات   بات پر اونکے تو نہ پاوے گھات
دو ہیں ایمان کے رکن ای یار   صدق دل سے زبان سے اقرار
اور ایمان کے جو ہیں شعبے   بولتا ہوں تو یاد رکہ یہاں سے
بوہریرہ سے یوں روایت ہی   کہ کہے سرور رسالت ہی
جان ایمان کو تو دل سے یقین   ستر اوپر کتیک شعبے ہیں
معنی شعبہ شاخ ہی تو جان   شعبے شاخان ہیں جہاڑ ہی ایمان
شعبۂ اعلی اونیں سن یہہ اب   صدق دل سے پڑھنا کلمۂ طیب

اور انیں سے شعبۂ ادنا   دور تکلیف راہ سے کرنا
رہ میں کانٹا نجاست و پتھر   ہو تو کرنا ہی دور اوسے یکسر
اور بدبات سے حیا لانا   یہہ بڑا شعبہ ہیگا ای دانا
شعبے ایمان کے جو ہیں ایجان   عالمان یوں کتے ہیں اوسکا بیان
اول ایمان لانا سبحان پر   دوسرا اوسکے سارے صفتان پر
بیسرا جو کہ ہی بغیر خدا   جاننا اوسکو ہی یہہ نو پیدا
جوتھا ایمان سب فرشتونپر   پانچوان اوسکے سب کتابان پر
بیسرا جو کہ ہی بغیر خدا   جاننا اوسکو ہی یہہ نو پیدا
جوتھا ایمان سب فرشتون پر   پانچوان اوسکے سب کتابان پر
چھٹا سارے پیمبران کے اوپر   اور تقدیر نیک و بد کے اوپر
اور قیامت کا آنا ہی برحق   اور صواب و عقاب ہی الحق
حق سے اور دوستان حق سے تمام   رکھنا دل سے محبت اپنی مدام
دشمنون سے خدا کے ای دانا   نفرت و بغض دل ستی رکھنا
اور رسول خدا سے شام و سحر   دل سے رکھنا محبت وافر
یعنے تعظیم اونکی کرنا مدام   بھیجنا اونپہ نت درود و سلام

آل و اولاد و یاران سے   بس محبت رکھیں دل و جان سے
انکی سنت کی پیروی کرنا   یعنے اونکے طریق پر چلنا
چھوڑنا رسم باپ دادونکے   گرچہ ہووہ رسوم پیرون کے
جیسا اس ملک کے بھت نادان   کرتے شادی غمی میں وہ رسمان
کرتے ہیں مرشدون کیتیں سجدے   عورتون کو نہ اونسے چھپواتے
ہیں خلاف شرع یہہ سارے کام   بعضے بدعت ہیں بعضے کفر و حرام
بیٹھنے اوٹھنے چلنے پھرنے میں   کھانے سونیں اوڑھنے میں
پیروی مصطفی کی ہی لازم   اوسکو چھوڑیتو ہوویگا آثم
چال سرور کی سب کو سکھلانا   اونکے احکام سب کو سنوانا
یہہ سبھی داخل محبت ہی   یہہ تری دو جہان کی دولت ہی
باروان ہی یہہ شعبۂ ایمان   کہ عمل جو کرے عیان و نہان
خالصا واسطے خدا کے کریں   اور سدا نیت ریا سے بچیں
اور گناہون کے کام سے ای یار   خوف رکھنا خدا سے لیل و نہار
نیک کامون کے اجر سے جاوید   رکھنا اوسکے جناب سے امید
گر قضارا ہو کچھ گنہ کا کام   توبہ کرنا ہی اوس سے صبح و شام

توبہ فی الفور کرکے ہی لازم
رہی اوس سے ہمیشہ لبس نادم

شکر کرنا بھی اوسکے نعمت پر
سن تو اوسکا مثال ای مہتر

دیوے حق گر کسی کیتیں اولاد
تو عقیقہ کرے ہو خورم و شاد

اور بعد نکاح فرحت سے
کر طعام ولیمہ کھلوا دے

ختم قرآن سے خوشی پانا
حسب قدرت طعام کھلوانا

مال ہو تو زکواۃ ای گیانی
دیوے اور فطرہ اور قربانی

اور جس بات کا کرے اقرار
اوسکو کرنا وفا نہ بھول ای یار

اور مصیبت اوپر صبر کرنا ،،
اور گناہوں سے نت حذر کرنا

راضی تقدیر سے بھی رہنا مدام
اور توکل خدا پو در ہر کام

کرنا چھوٹوں پو رحمت و شفقت
اور بڑونکی بزرگی و خدمت

اور برے باتوں سے بھی رہنا دور
یعنے کبر و حسد و عجب و غرور

طمع داری بخیلی اور کینہ
دور کرنا ز صفحۂ سینہ

اور پڑھا کرنا کلمۂ توحید
اور پڑھے روز و شب قران مجید

علم دین طالبان کو سکھلانا
اونکو قانون شرع بتلانا

حق سے کرنا دعا و استغفار
کام بیہودہ نا کرین زنہار

از نجاسات باطن و ظاہر
پاک رکھنا بدن کو شام و سحر

اور پڑھنا ہی فرض و نفل نماز
شرم گاہ ڈھانپنا ہی با انداز

صدقۂ فطر و نفل بھی دینا
اجر اوسکا خدا ستی لینا

اور کرنا سخاوت ای گیانی
اور مہمان کی بھی مہمانی

روزۂ فرض اور نفل رکھنا
ذائقہ اعتکاف کا چکنا

ڈھونڈنا لیلۃ القدر کیتیں ،،
اوسکو پاتے ہیں اہل کشف و یقین

حج و عمرہ طواف بیت اللہ
ہی بجا لانا خالصاً للہ

کرنا ہجرت ز ملک کفاران
اور از ملکہائے بدکاران

یعنے جس ملک بیچ ای بھائی
فسق و بدعت رواج ہی پائی

جلد اوس ملک سے نکل جانا
دار اسلام بیچ رہ جانا

اور بچانا کلام بد سے تھوا
دین اپنا ضرور جح و مسا

اور جو کچھ کیا ہو نذر خدا
جلد کرنا ضرور اوسکو ادا

اور کفارہ گناہون کا دینا
توبہ کر نقد مغفرت لینا

اور بعد نکاح لازم تر
دور رہنا حرام سے یکسر

گرچہ پیش نکاح بھی رہنا تو
لیکہ بعد نکاح ہیگا ضرور

حق اہل و عیال بھی اپنا
حسب مقدور بھی ادا کرنا

اور ماں باپ کی اطاعت سے
خوش کرے اونکو نت سعادت سے

پر خلاف شرع پدر مادر
فرزند و پیر کرینگے حکم اگر

جیسا بولین شدے پرستی کر
یا بروزہ نماز سستی کر ،،

یا کہیں شادی مینے لگا ہلدی
سہرا کنگن کو باندھ لے جلدی

اور ایسے جو ہیں بہت کامان
جسمیں اکثر عوام ہیں غلطان

نفرت اونسے ضرور تر دھرنا
بولیں ماں باپ تو بھی نا کرنا

اور ماں باپ کو کریں خوشدلات
مال و خدمت و نیکوی سات

تربیت کرنا اپنے بچون کو
راہ اسلام دینی علموں سو

اور خویشوں سے اپنے با اکرام
کرنا لازم سلوک صبح و شام

اور مسلمان گر اچھے سردار
کرنا اوسکے اطاعت ای دلدار

برخلاف شرع ہنو ہرگز
حکم اوسکا کہ وہ ہہیں جایز

اپنے باندیان اور غلامان سے
نرمی کرنا بہت دل و جان سے

گر کسیکو ہیں عورتیں دو چار
سب میں کرنا برابری ای یار

کسکو زاید بھی اور کسیکو کم
ناکرے کوی کام ہیں ہی ستم ،،

اہل حق کے کبھو جماعت سے
نا پھریں ضد سے اور عداوت سے

مومناں بیچ صلح فرماویں
باغیان مرتدان کیتیں ماریں

نیک کامان و نیک لوگان کو
کرنا تائید بس دل و جان سو

نیک کامون کا بھی حکم کرنا
برے کاموں سے پھیر رکھنا

اور دنیا سزا بہ بدکاران
جنگ کرنا ز جمع کفاران

جنگ کرنا ہی بدعتیان سے بھی
ہات سے تیغ سے زبان سے بھی

اور کرنا ادا امانت کو ،،
دور رکھنا اوسے خیانت سو

لوٹتے ہیں جو کافرون کا مال
کر جہاد اونسے ای خجستہ خصال

پانچوان حصہ اوس سے با اعلام
دینا سادات کو بصد اکرام

قرض کرنا اپنا ادا ضرور اپنا
حق ہمسایہ بھی ادا کرنا

اور کرنا معاملہ خوش دیانت
خلق سے خلق و خوبیان کے سات

جمع کر مال کو ز وجہ حلال
نیک کاموں میں خرچنا فی الحال

جیسا دینا مستحق و یتیم ،،
اور مساکین کو بصد تکریم

مسجد و خانقاہ ای دانا
پل و مہمان سرا کا بندوانا

اور کرنا ہی مدرسہ تیار ،،
نیک کامان بھی ہی ای ہوشیار

اور بیجا نہ خرچ کرنا مال — کردہی مال اوسکا ہووے وبال
جیسا سیندی شراب وے پینا — کنچنیان اور گویون کو دینا
اور بلجا بجا کے دینا دام — کرنا برباد در زنا و حرام
طوق و بیڑی بدی و لنگر ہیں — اور منڈانے کو چوتیان سر میں
اور موشانے و یا و تیان کے لئے — جھنڈے نیزے و آتیان کے لئے
برملیدہ چراغ سلگانے — گھوڑے اور ہاتیان کو نہوانے
خرچنا مال و زر برا ہی کام — بے شبہ ہیں یہ سارے کام حرام
کام برباد اور گنہ لازم — لچُ دنیا میں دین میں آثم
السلام علیک کہنا پکار — اور جواب سلام بھی ای یار
کہے الحمد للہ کوئی چھینک — یرحمک اوسکو بولنا ہی ٹھیک
بیچ رہیں بازی و تماشا سیں — اور لوگونکے رنج و ایذا سیں
راہ میں چیز ایسی کوی دیکھے — جس سے عالم کیتی ایذا ہو پہچے
راہ سے ویسی چیز کرنا دور — اور دعوت قبول کرنا ضرور
بر نہ مجلس میں ہووے کوی کام — جو نکہ ہی ناچ کنچنیان کا حرام
نا بجے وہان ستار و سارندہ — نا رہے کوی سازو سارندہ

لغنتی مجلس ایسی جان ہووے — وہان کے جانے کو ہات کو دھووے
ویسی مجلس ہی مورد لعنت — وہان کے جانے سے لعنتی ہووت
اور جنازے کے ساتھہ جانا چل — شعبہ ایمان کا ہی ای اکمل
اسپہ پڑنا نماز بھی ای یار — اور کرنا عیادت بیمار
اور ایام بیض کے روزے — ہر مہینے میں تین رکھنا ہی
تیروین چودوین بھی پندروین — اوسکو ایام بیض کہتے ہین
بے شبہ یہہ صیام سنت ہی — اور اسمیں بڑی فضیلت ہی
شعبے ایمان کے یہاں جو ہیں تمام — یاد کر اوسکو ای نیکو انجام
عربی فارسی کتب میں عیان — ہی مفصل اگرچہ یہہ بتیان
لیک ہندی میں کہین نہیں پایا — کوی نظم و نثر میں نین لایا
اس لئے میں کیا ہوں اوسکا بیان — نام اسکا ہی مجزا ایمان

شکر للہ یہہ نسخہ احقر — بطفیل نبی ہوا آخر
بارا سو سات پر تھا لکہا سال — سال ہجرت سے ای خجستہ خصال
دیتو توفیق یا الہی اب — تا پڑھیں مومنان یہہ نسخہ سب

اور اوسپر عمل کرین دایم — اور شریعت او پر رہیں قایم
جب دنیا سے رکہ مجھے تو دور — تیری الفت سے دلکو کر پر نور
تو میرا ہو مجھے تو اپنا کر — مجھکو محتاج تو نہ کسکا کر
یہان سے حرمین تک لیجا مجھ کو — خاتمہ خیر بر میرا کر تو

اس درخت دعا کو کیجے بار
بمحمد و آل الاطہار

تمام شد

حدیث شریف عن ابی سعید الخدری عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قال من رای منکم منکراً فلیغیرہ بیدہ فان لم یستطع فبلسانہ فان لم یستطع فبقلبہ و ذلک اضعف الایمان رواہ مسلم ترجمہ تعریف ہر کہ ببیند از شما نا مشروعی را پس باید کہ تغیر دہد اورا و باز دارد مردم را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و شکستن و ریختن و برہم زدن اگر تواند تغیر داد بدست پس اگر نتواند تغیر داد بدست پس باید کہ تغیر دہد بزبان خود بمنع و درشتی و دشنام پس اگر نتواند تغیر داد بزبان و بدست پس باید کہ تغیر دہد بدل بکراہت و نفور شدن دل و عزم بر تغیر آن بدست و زبان بر تقدیر قدرت و عداوت و مجانبت فاعل آن و تجدید انکار و عدم رضا و آن تغیر بدل تنہا سست ترین مراتب ایمانست و مقتضای افعال اوست ترجمہ عبدالحق دہلوی رحمۃ اللہ تعالی

مفتاح الرحمت

فایدہ ابو طالب مکی کے قوت القلوب میں ہی عبداللہ بن عمر سے روایت ہی کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فراش للرجل و فراش لامراتہ والثالث للضیف والرابع للشیطان یعنی ایک بچھونا تو مرد کے لئے دوسرا بچھونا اسکی جورو کے لئے اور تیسرا بچھونا مہمان کے لئے اور چوتھا بچھونا شیطان کے لئے مسجدوں میں فرش بچھانیکو بعض لوگوں نے عبادت ٹہرایا ہی اگر اس نیت سے ترک و بدعت ہو یکی جگہ پر بھی بچھونے کریں تو ترک ہیں پر شیے اگر فقط زینت کے واسطے بچھاتے ہیں تو خلاف شرع کرتے ہیں کیونکہ شرع میں قرین زینت کی جگہیں نہیں ہیں بلکہ عبرت کے مقام ہیں زرین سے عبداللہ ابن عمر سے ایک حدیث میں رخصت دونوں نکی نقل کیا ہی یعنی حضرت عائشہ رض زمزم کا پانی لیجاتی تہین اور فرماتی تہین کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بھی لیجاتے تھے یعنی مکے سے مدینہ کو اور حضرت کے حضور بھی یہہ بات کعبے کے ادب میں داخل تھی صحابو نے بھی کعبے سے حضرت کے وقت ایسا کیا ہی اور کو یکی تعریف میں ابن عباس رضی اللہ عنہ سے روایت آئی ہی کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے یعنی بہتر پانی زمین پر اوپر پانی زمزم کا اسمین غذا ہی کھانیکی ضرورت رکھنے والے کی اور شفا ہی مرض کی اور بہت برا پانی ہے ساری زمین کے پانیوں میں کا برہوت کے کنوان کا پانی ہی سیوطی رح تاریخ الخلفا میں لکھا ہی کہ متوکل عباسی بغداد کے خلیفہ نے احمد بن معدل اور دوسرے علما کو اپنے گھر میں جمع کیا جب نکل آیا تو احمد بن معدل سوا سب لوگ اوسکے واسطے اٹھ کھڑے ہوئے متوکل نے عبداللہ نام حاکم سے کہا کہ یہہ شخص ہماری بیعت کو لازم نہیں جانتا ہی اوسنے کہا کیوں نہیں جانتا ای امیرالمومنین لیکن اسکی بینائی میں خلل ہی احمد بن معدل نے کہا کہ ای امیرالمومنین میری بینائی میں خلل نہیں ہی مگر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد وآله واصحابه ومن تبعهم اجمعین
اما بعد بدانکه اسعدک الله تعالی فی الدارین که این احادیث و فواید چند از کتاب کیمیای
سعادت تصنیف ابو حامد محمد بن محمد الغزالی ملقب بحجة الاسلام ولادتش در سنه
چهارصد و پنجاه بود و وفاتش در شهر جمادی الاخر سنه پانصد و پنج هجری شد در سنه یکهزار و
دو صد و شصت و پنج هجری بنده درگاه اله محمد عبد الله بنا بر فواید خلق الله تالیف نمود
بمفتاح الرحمت مسمی ساخت والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق حدیث رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود که هر ادمی را شیطانی هست و مرا نیز هست لیکن خدای تعالی مرا بروی
نصرت داد تا او مقهور من گشت و مرا بهیچ شر نتواند فرمود حدیث اتبع السیئة الحسنة
تمحها ازپی هر زشتی نیکوی بکن تا اثر انرا محو کرداند حدیث رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود که شفقت خدای تعالی بر بندگان بیشتر از شفقت مادرست بر فرزند شیرخواره

بیان شیطان

بیان زشتی نیکی

بیان شفقت حق

بالمن

حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دنیا را بروز قیامت بیاورند بر صورت عجوزه
زشت سبز چشم دندانهای او بیرون امده چون خلق در وی نگرند گویند نعوذ بالله
این چیست با این فضیحت و زشتی گویند این دنیاست که بر سبب این حسد و دشمنی می ورزیدید
و با یکدیگر خونها ریختید و رحم قطع کردید و بوی غره شدید انگاه او را بدوزخ اندازند
گویند بار خدایا کجا اند دوستان من که با من بودند پس حق تعالی فرماید تا ایشانرا
نیز با او بدوزخ برند نعوذ بالله منها حدیث رسول صلی الله علیه وسلم میفرماید همچنان
که روا نباشد که کسی در آب رود و پای تر نگردد روا نبود که کسی در کار دنیا رود و آلوده نگردد
حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دنیا هر چه در آنست ملعون است الا ذکر خدای تعالی
و آنچه معاونت آن کند حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مرگ تحفه و هدیه مومن است
حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اشقیای کافران بدر را آواز داد و ندا کرد و گفت
ای فلان و ای فلان وعده ها که از حق تعالی یافته بودم در قهر دشمنان و غیره را حق
یافتم و حق تعالی تحقیق کرد آن وعدها که شما را داده بود و عقوبت بعد از مرگ حق
یافتید یا گفتند ایشان مرده اند با ایشان چرا سخن میگوئی گفت بخدای
که نفس محمد در دست قدرت ویست که ایشان این سخن شنواتر اند از شما لیکن از جواب عاجز
اند حدیث رسول صلی الله علیه وسلم در نماز دست دراز کرد و گفت خوشه انگور

بیان دنیا

بیان مرگ

بیان اشقیای بدر

بیان بهشت

حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بکسی که رکوع و سجود او از نماز تمام نباشد
و این از ان باشد که بکار ابد نماز گذارد و میل غافل بود و گفت بسیار کس باشد که نماز گذارد
و از نماز او شش یکی یا ده یکی بیش ننویسند و آن مقدار نویسند که بدل در نماز حاضر بوده باشد
و گفت نماز چنان کن که کسی که وداع خواهد کرد یعنی که با این نماز خود و هوای خود را وداع
کن بلکه هر چه جز حق است از او وداع کن و بجملگی خود را بنماز ده و برای این بود که عایشه
رضی الله عنها میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم با ما حدیث میکردی و ما با وی چون وقت
نماز در آمدی گوئی هرگز ما را نشناخته بود و ما او را نشناخته بودیم از مشغولی که
بودی بعظمت خدای تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر نماز که دل در ان حاضر نبود
حق تعالی در ان ننگرد و خلیل علیه السلام چون نماز کردی جوش دل وی از دو میل
بشنیدندی و رسول صلی الله علیه وسلم چون در نماز شدی دل وی میجوشیدی چنانکه
سیلی هر اینه دو انتش بر اتش بجوش شد و آواز میدهد و علی رضی الله عنه چون در نماز
خواستی لرزه بروی افتادی و گونه وی بگردیدی و گفتی امد وقت ان امانتی که بر
هفت اسمان و زمین عرضه کردند و طاقت ان نداشتند سفیان ثوری گوید که هر که در نماز
خاشع نباشد نماز وی درست نبود و حسن بصری رضی الله عنه میگوید هر نماز که دل در وی
حاضر نبود بعقوبت نزدیکتر بود حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هر که در نماز

بیان حضور نماز

بالتفا

بالتفات بهوای خود و روی وی و دل وی همه با حق تعالی بود او چون از نماز باز گردد
چنانکه ان روز که از مادر زاده است پاک از همه گناهان حدیث رسول صلی الله
علیه وسلم مردی را دید که در نماز با ریش دست بازی میکرد گفت اگر دل وی
بخشوع بودی دست وی نیز بصفت دل بودی در رکوع و سجود حدیث رسول صلی الله
علیه واله وسلم فرمود که مسلمان آنست که مسلمانان از دست و زبان او سلامت باشند
یعنی حدیث رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود چون طعام و نماز بهم رسد پیشتر طعام
بخورید حدیث رسول صلی الله علیه وسلم را جامه نیکو آوردند بهدیه و بران علمی نیکو
بود در نماز چشم وی بان علم افتاد چون نماز بگذارد آن جامه را بیرون کرد و بخداوند
او باز داد و جامه کهنه پوشید و همچنین نعلین او را دوال نو کردند چشم وی در
نماز بران افتاد و چشم او نیک آمد بفرمود تا بیرون کردند و دوال کهنه باز اوردند
و یکبار نعلین نو ساخته و برا چشم نیکو آمد سجده کرد و فرمود تواضع کردم خدای را
تا مرا دشمن نگیرد بدین نظر که کردم و بیرون امد و اول سایلی را که دید با و داد و طلحه
رضی الله عنه در نخلستان خود نماز میکرد مرغی دید نیکو در میان درختان می پرید و راه
نمی یافت دلش بان مشغول شد و ندانست که چند رکعت کرده پیش نزدیک رسول صلی الله
علیه وسلم آمد و از دل خود شکوه کرد انگاه کفارت انرا ان نخلستان بصدقه داد

بیان فضیلت جماعت

۲۷ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که نماز بجماعت چون بیست و هفت است تنها و گفت هر که
نماز خفتن بجماعت کند همچنان بود که نیمه شب احیا کرده بود و هر که نماز بامداد بجماعت
کند چنان بود که جمله شب احیا کرده باشد و فرمود هر که چهل روز نماز بجماعت کند
بر دوام که تکبیر اولش فوت نشود او را دو برات بنویسند یکی از نفاق و یکی از دوزخ
و بسیاری از علما گفته اند که عذری نبود و نماز تنها بگذارد درست نباشد
و برای انتظار جماعت تاخیر نکند که فضیلت اول وقت از آن بیشتر بود و صحابه چون
دو تن حاضر شدندی انتظار سوم نکردندی و بر جنازه چون چهار حاضر
شدندی انتظار پنجم نکردندی و رسول صلی الله علیه وسلم یکروز دیرتر آمد انتظار او
نکردند و عبد الرحمن بن عوف پیش شد چون رسول صلی الله علیه وسلم دررسید یک
رکعت از وی فوت شده بود چون نماز تمام کردند ایشان بهراسیدند از آن رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود نیکو کردید هر بار چنین کنید ۲۸ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بیان فضیلت نماز آدینه و روز آدینه

هر که سه جمعه بی عذری دست بدارد اسلام را پس پشت انداخت و دل او زنگار گرفت
و خدای تعالی در هر روز آدینه ششصد هزار تن را از آتش دوزخ آزاد کند و دوزخ را
هر روز بوقت زوال آفتاب تافته باشند درین وقت نماز نکنند مگر در روز آدینه که درین
روز نتابند و هر که روز آدینه فرمان یابد ویرا اجر شهیدی بنویسند و از عذاب گور ایمن

ایمن

نگاه دارند ۲۹ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم بغسل جمعه فرموده است بفرضهای موکد تا گروهی
از علما پنداشتند که این غسل فریضه است ۳۰ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که
در ساعت اول ازین روز بجامع رود چنان باشد که شتری قربان کرده باشد و اگر در
دوم ساعت رود چنان باشد که گاوی قربان کرده باشد و اگر در ساعت سوم رود چنان
بود که گوسفندی قربان کرده باشد و اگر در ساعت چهارم رود ماکیانی و اگر در ساعت
پنجم رود خایه مرغی ۳۱ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که روز آدینه دیر آید بمسجد
و پای بگردن مردم نهد در قیامت از وی پلی سازند تا مردم بر وی میروند
و رسول صلی الله علیه وسلم یکی را دید که چنین میکرد چون نماز کرد گفت چرا تو نماز جمعه
نکردی گفت یا رسول الله با تو هم بودم گفت دیدم که پای گردن مردم می نهادی
یعنی کسیکه چنین کند چنان باشد که نماز نکرده باشد ~~اما اگر صف اول~~ ۳۲ حدیث
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که روز آدینه هشتاد بار صلوات بر من فرستد گناه
هشتاد ساله او بیامرزد و نیز فرمود هر که در جامع رود و در وقت چهار رکعت نماز
کند و در هر رکعتی یکبار الحمد و پنجاه بار قل هو الله احد بخواند اندرهمه ازین جهان نرود
تا جایگاه ویرا در بهشت بوی نمایند یا بدیگری که او را خبر دهد ۳۳ حدیث رسول صلی الله

بیان زکوة

علیه وسلم فرمود که کسانیکه زر و سیم دارند و زکوة ننهند هر یکی را داغی بر سینه نهند چنانکه

از پشت بیرون آید و بر پشت نهند چنانکه از سینه بیرون آید و هر که چهارپای دارد
و زکوة ندهد روز قیامت آن چهارپایان را بر وی مسلط کنند تا او را بسرون میزنند
و در زیر پای می آورند و هرگاه که همه بر وی برروند و باخر رسند آن پیشین باز آیند دیگر
باره همچنین او را پایمال میکنند تا آنگاه که حساب همه خلق بکنند ۳۴ حدیث رسول صلی الله

بیان صدقه و هفت کس که در سایه عرش باشند

علیه وسلم فرمود صدقه بر خشم خدای را بنشاند و هفت کس در سایه عرش باشند یکی
از آن امام عادل دیگر کسیکه صدقه بدهد بدست راست چنانکه دست چپ را خبر نباشد
۳۵ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدقه اول در دست لطف حق تعالی افتد آنگاه
در دست درویش پس چون حق تعالی میدهد و درویش نایب حق است در قبض وی باید که
از درویش منت دارد نه منت نهد ۳۶ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که یک درم
صدقه باشد که بر هزار درهم سبقت گیرد و این آن بود که بهتر دهد و بدل خوش دهد
۳۷ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود طعام به پرهیزکاران دهید و اندیشه کن که ایشان
آنچه بستانند استعانت بطاعت خدای تعالی کنند و وی در ثواب آن طاعت شریک باشد که اعانت
کرده باشد بر آن ۳۸ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود صدقه بدهید اگر همه یک خرما بود
که آن درویشی را زنده کند و گناه را بکشد چنانکه آب آتش را ۳۹ حدیث رسول صلی الله

بیان فضیلت روزه

علیه وسلم فرمود حق تعالی میگوید نیکوی را بده مکافات کنم تا بهفتصد مگر روزه که آن

مرا

مراست خاصه و جزای آن من دهم و نیز فرمود که یک نیمه ایمان صبر است و روزه یک نیمه
صبر است و نیز فرمود بوی دهان روزه دار نزد خدای تعالی از بوی مشک خوشتر است
و نیز فرمود خواب روزه دار عبادت است و نفس وی تسبیح است و دعای وی مستجاب است
و نیز فرمود شیطان در درون آدمی روانست چون خون در تن آن راه گذر بروی تنگ
کنید بگرسنگی و نیز فرمود روزه سپر است و نیز فرمود پنج چیز روزه را تباه کند
دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند بناحق خوردن و نظر بشهوت و در خبر است که
دو زن روزه داشتند و چنان شدند از تشنگی که بیم هلاک بود دستوری خواستند
از رسول صلی الله علیه وسلم که روزه بگشایند قدحی بایشان فرستاد تا در آنجا
قی کردند از گلوی هر یکی پاره خون بسته برآمد مردم از آن عجب بماندند رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود این دو زن از آنچه حق تعالی حلال کرده بود روزه داشتند و بآنچه
حرام کرده بگشودند که بغیبت مشغول شدند و آنکه از گلوی ایشان برآمده گوشت مردمانست
که خورده اند روز عرفه و روز عاشوره و نه روز از اول ذی حجه و ده روز از اول
محرم و رجب و شعبان روزه داشتن سنت است و در خبر است که فاضلترین روزه ها
بعد از رمضان روزه محرم است و جمله محرم روزه داشتن سنت است و عشر اول موکدتر است
و در خبر است که یک روزه از ماه حرام فاضلتر است از سی روزه ماه های دیگر و یک

روزه از رمضان فاضلتر است از سی روزه های ماه حرام و فرمود هر که پنجشنبه و آدینه و شنبه
از ماه حرام روزه دارد او را عبادت هفتصد ساله بنویسند حدیث نهم رسول صلی الله

بیان فضایل حج

علیه وسلم فرمود هر که بمرد و حج نکرد گو خواه جهود میرد خواه ترسا و فرمود بسیار گناه
است که از او هیچ کفارت نکند مگر ایستادن در عرفات و فرمود شیطان را در هیچ روز
نه بینند خوارتر و حقیرتر و زردروی‌تر از آنکه در روز عرفه از بس رحمت که حق تعالی
بر خلق نثار میکند و از بس گناهان عظیم که عفو میکند و فرمود هر که از خانه بیرون آید بر اندیشه
حج و در راه بمیرد تا قیامت هر سالی او را حجی و عمره بنویسند و هر که در مکه بمیرد یا در مدینه
او را نه عرض بود و نه حساب و فرمود هیچ گناه عظیم‌تر از آن نیست که کسی بعرفات بایستد
و گمان برد که آمرزیده نیست و فرمود که حق تعالی وعده داده است که هر سال ششصد هزار
بنده این خانه را زیارت کنند بحج و اگر کمتر از این باشند از ملایک چندان بفرستند
که آن عدد تمام شود احکام حج پنج است احرام و طواف و بعد از آن سعی و ایستادن

بیان ارکان حج

بعرفات و موی ستردن بر یک قول حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بیان زیارت قبر شریف

که هر که بعد از وفات من مرا زیارت کند همچنان بود که در حیات و در راه مدینه منوره صلوات
بسیار دهد و چون چشم بر دیوار منوره افتد بگوید اللهم هذا حرم رسولک فاجعل لی وقایة
من النار و امانا من العذاب و سوء الحساب حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بیان فضایل خواندن قرآن

فاضلتر

فاضلترین عبادت امت من قرآن خواندن است و فرمود روز قیامت هیچ شفیع
نیست نزد خدای تعالی بزرگتر از قرآن نه پیغمبر و نه فرشته نه غیر ایشان و فرمود این
دلها زنگار گیرد همچون آهن گفتند یا رسول الله چه زدوده شود فرمود بخواندن
قرآن و یاد کردن مرگ فرمود من رفتم و شما را دو واعظ گذاشتم که همیشه شما را
پند میدهند یکی گویا و یکی دیگر خاموش واعظ گویا قرآن است و واعظ خاموش مرگ
مقصود از قرآن خواندن نیست بلکه کار کردن است و خواندن برای یاد داشتن
می باید و یاد داشتن برای فرمان بردن و کسیکه میخواند و فرمان نمی برد چون
بنده بود که نامه خداوند او بوی رسد و ویرا کارها فرموده بود نشیند و بالحان
نامه میخواند و حروف وی درست میکند و از آن فرمان هیچ بجای نیاورد او
بی شک مستحق عقوبت و مقت بود علی رضی الله عنه میگوید که هر که قرآن در نماز
ایستاده خواند او را بهر حرفی صد حسنه بنویسند و اگر نشسته خواند در نماز پنجاه
بنویسند و اگر بر طهارت بود نه در نماز بیست و پنج و اگر نه بر طهارت بود ده حسنه
بنویسند و آنچه بشب خواند در نماز فاضلتر که دل فارغ‌تر بود حدیث سیزدهم رسول

بیان ذکر حق تعالی

صلی الله علیه وسلم فرمود که از کارها فاضلتر آنکه بمیری و زبان تو تر بود بذکر حق تعالی

بیان لا اله الا الله

حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر کلمه‌ای که بنده کند و در ترازو نهند روز قیامت

کلمه لا اله الا الله که اگر آنرا در ترازو نهند برابر هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آنست
زیاده آید و فرمود هر که لا اله الا الله باخلاص گفت در بهشت شود و فرمود هر که
بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر هر روز
صد بار برابر ده بنده باشد که آزاد کرده باشد و صد نیکوی در دیوان او نویسند و صد
گناه از دیوان وی بسترند و حرزی بود این کلمه او را از شیطان تا شبانگاه
و نیز فرمود هر که در روزی صد بار بگوید سبحان الله و بحمده همه گناهان او را
عفو کنند اگر چه بسیاری کف دریا باشند و نیز فرمود هر که از پس هر نمازی سی و سه بار
بگوید سبحان الله و سی و سه بار بگوید الحمد لله و سی و سه بار بگوید الله اکبر آنگاه ختم
کند تمامی صد بار بدین کلمه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
و هو علی کل شیء قدیر همه گناهان او را بیامرزند اگر چه بسیاری کف دریا بود
روایت کنند که مردی نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت دنیا مرا
فرو گذاشت تهی دست و درویش شدم در مانده ام تدبیر من چیست
گفت کجای تو از صلوات ملائکه و تسبیح خلق که بآن روزی یابند گفت آن
چیست یا رسول صلی الله علیه وسلم گفت سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم
و بحمده استغفر الله صد بار بگو هر روز پیش از آنکه نماز بامداد کنی و بعد از

نماز

صبح تا دنیا روی بتو نهد اگر خواهد و اگر نه و حق تعالی از هر کلمه فرشته آفریند که

بیان فضایل صلوات

تسبیح میکند تا قیامت و ثواب آن ترا باشد حدیث رسول صلی الله علیه وسلم
یک روز بیرون آمد و اثر شادی بر روی وی پیدا بود و گفت جبرئیل آمد و گفت
حق تعالی میگوید بسنده نکنی بدین که هر که از امت تو یکبار صلواة بر تو دهد
من ده بار صلواة بروی دهم و اگر یکبار بر تو سلام کند من ده بار بروی سلام
کنم حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بر من صلواة دهد ملائکه جمله بروی
صلواة دهند گو خواه بسیار ده و خواه اندک و اولیتر من کسی بود که صلواة
بر من بیشتر دهد و هر که یکبار صلواة بر من فرستد ده نیکوی او را نویسند و ده
بدی او را بسترند و فرمود هر که در چیزی که می نویسد صلواة بر من بنویسد ملائکه

بیان فضایل استغفار

او را استغفار میکنند تا نام من در آن کتاب نبشته می باشد ابن مسعود میگوید
که در قرآن دو آیت است که هیچکس گناهی نکند که این دو آیت برخواند و
استغفار کند که گناه او بیامرزند وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً
أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ و دیگر
اینکه وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ
يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا و حق تعالی با رسول صلی الله علیه وسلم

میگوید فسبح بحمد ربک واستغفره وازین سبب رسول صلی الله علیه وسلم بسیار گفتی سبحانک
اللهم وبحمدک اللهم اغفر لی انک انت التواب الرحیم و فرمود صلی الله علیه وسلم هر که استغفار
کند در هر اندوه که باشد فرج یابد و در هر تنگی که باشد خلاص یابد و روزی از آنجا که
نداند بوی رسد و فرمود من در روزی هفتاد بار استغفار کنم حدیث (۴۷) رسول بیان فضائل دعا
صلی الله علیه وسلم فرمود که دعا مغز عبادت است اوقات شریف دعا روز عرفه و رمضان و روز
آدینه و وقت سحر و در میان شب و در مصاف کشیدن غازیان و باران آمدن و وقت نماز
فریضه که درین وقت درهای آسمان گشاده باشند و همچنین میان بانگ نماز و قامت و وقتی
که روزه دار بود و وقتی که دل رقیق تر باشد که رقت دل دلیل گشادن در رحمت بود
و نیز فرمود هر که دعا کند از سه چیز خالی نماند یا گناهی بیامرزند یا در حال چیزی
بوی رسد یا در مستقبل و نیز فرمود هر که دعا خواهد کرد پیشتر باید که صلوات فرستد
که آن را اجابت بود ناچار حدیث (۴۸) رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نشستن در مسجد تا آفتاب
برآید دوستتر دارم از آنکه چهار بنده آزاد کنم و تا آفتاب برآید باید که بچهار نوع مشغول
باشد دعا و تسبیح و قرآن خواندن و تفکر حدیث (۴۹) رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی بیان فضیلت چهار رکعت پیش از نماز عصر
رحمت کند بر کسی که پیش از فریضه عصر چهار رکعت نماز بگذارد حدیث (۵۰) رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که کاسه طعام بلیسد کاسه گوید یا رب تعالی او را از آتش آزاد کن چنانکه او مرا از بیان لیسیدن کاسه

بیان حب طعام
دست دیو آزاد کرد و اگر بشوید و آب آن بخورد چنان بود که بنده آزاد کرده باشد حدیث (۵۱)
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که سه چیز حساب نکنند بنده را آنچه بسحور خورد و آنچه بدان افطار کند
و آنچه با دوستان خورد و نیز فرمود که حق تعالی میگوید در روز قیامت ای پسر آدم گرسنه شدم
مرا طعام ندادی گوید بار خدایا چگونه گرسنه شدی و تو خداوند هر عالمی ترا بطعام
حاجت نیست گوید برادر تو گرسنه بود اگر او را طعام میدادی مرا داده بودی
بیان طعام ولیمه
و نیز فرمود هر که برادر مسلمان را طعام و شراب دهد تا سیر شود ایزد تعالی او را از آتش
دوزخ دور گرداند بهفت خندق میان هر خندق پانصد ساله راه بود حدیث (۵۲)
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بدترین طعامها طعام ولیمه است که توانگران را بخوانند
و درویشان را محروم کنند و فرمود شما دعوت کردن نیز عجب میکنید که کسی را میخوانید
بیان سه فرزند شفیع
که نه آید و کسی را که بیاید ترک میکنید و نیز فرمود هر که دعوت را اجابت نکند عاصی بود
بخدای و رسول و گروهی با این گفته اند اجابت دعوت واجب است حدیث (۵۳) رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود که طفل را گویند در بهشت شو خود را بر خشم و اندوه میافکند و گوید بی مادر
و پدر البته در نشوم و رسول صلی الله علیه وسلم جامه کسی بگرفت و میکشید و گفت چنین که
من ترا گرفتم طفل مادر و پدر خود را به بهشت میکشد و نیز فرمود که اطفال در بهشت
جمع شوند و یکبار فریاد و گریستن برآرند و مادر و پدر طلب کنند تا آنگاه که ایشان را

دستوری شود که در میان جمع روند و هر کسی دست مادر و پدر خود بگیرد و در بهشت برد
حدیث (۵۴) رسول صلی الله علیه وسلم مردی از او پرسید که چرا کنیزکی که هست خادم را نمیخواهم بیان عزل
که آبستن شود که از کار باز مانم گفت عزل کنی که اگر خدای تعالی تقدیر کرده باشد فرزند
خود پدید آید پس آن مرد بیامد و گفت فرزند آمد و فرمود دوستترین نامها نزد حق تعالی عبدالله
و عبدالرحمن و امثال اینست و نیز فرمود هر کرا سه دختر بود یا سه خواهر و رنج بیان نامها
ایشان بکشد از نفقه حق تعالی بسبب رحمت او بر ایشان بر او رحمت کند و نیز فرمود هر که بیان کسی که سه دختر یا خواهر دارد
یک دختر دارد رنجور است و هر که دو دارد گرانبار است و هر که سه دارد ای مسلمانان
او را یاری دهید که او با من در بهشت است همچون دو انگشت یعنی نزدیک و نیز فرمود
هر که از بازار نوباوه خرد و بخانه برد همچون صدقه باشد و باید که ابتدا بدختر کند
آنگاه به پسر که هر که دختر را شاد کند چنان بود که از بیم حق تعالی گریسته باشد و هر که از
بیم حق تعالی بگرید آتش دوزخ بر او حرام شود حدیث (۵۵) رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
در دوزخ نگریستم بیشتر زنان را دیدم گفتم چرا چنین است گفت لعنت بسیار کنند و با بیان زنان
شوهران ناسپاسی کنند حدیث (۵۶) رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که از دنیا حلال طلب کند
تا از خلق بی نیاز شود یا با همسایه و با خویشاوندان نیکوی کند روز قیامت بیان کسب
میاید و رویش چون ماه شب چهاردهم بود و نیز فرمود بازرگان راست گوی

روز قیامت با صدیقان و شهدا برخیزند و فرمود خدای تعالی مومن پیشه ور را
دوست دارد و فرمود تجارت کنید که روزی خلق از ده نه در تجارت است و فرمود
هر که در سوال بر خود بگشاید خدای تعالی هفتاد در درویشی بروی بگشاید عیسی علیه السلام
مردی را دید گفت تو چه کار کنی گفت عبادت کنم گفت قوت از کجا خوری گفت
مرا برادری است که از قوت من راست دارد گفت پس برادرت از تو عابدتر است
و عمر رضی الله عنه فرمود دست از کسب بدارید و مگوئید که حق تعالی روزی دهد که
خدای تعالی از آسمان زر و سیم نفرستد و لقمان حکیم فرزند خود را وصیت کرد که دست
از کسب مدار که هر که درویش و حاجتمند خلق شود دین وی تنگ شود و عقل او ضعیف
گردد و مروت او باطل شود و خلق بچشم حقارت بوی نگرند و از احمد حنبل
پرسیدند که چه گوئی در مردی که در مسجد بنشیند بعبادت و گوید حق تعالی خود روزی
من بدهد گفت این مرد جاهل است و شرع نمیداند که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
بیان احتکار
که حق تعالی روزی من در سایه نیزه من نهاده است یعنی غزا کردن حدیث (۵۷) رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که چهل روز طعام نگاه دارد تا گران شود آنگاه بفروشد
اگر همه صدقه کند کفارت آن نبود و فرمود هر که چهل روز طعام نگاه دارد
خدای تعالی از وی بیزار است و وی از خدای بیزار است روزی رسول صلی الله علیه وسلم برد

بگذشت که گندم میفروخت دست در گندم کرد در زیر وی تر بود گفت این چیست گفت
این سیده است گفت چرا بر زبر نکردی من غشنا فلیس منا هر که غش کند او از ما نیست
و نیز فرمود چون خیانت بمعاملت راه یابد برکت رخت و معنی برکت ان باشد که کسی
بود که مال اندک دارد و او را برخورداری بود و بسیار کسی را از ان راحت بود و بسیار خیر
از وی پدید اید و کسی بود که مال بسیار دارد و ان مال سبب هلاک وی بود در دنیا
و اخرت و هیچ برخورداری از ان نبود و نیز فرمود که خلق در حمایت لا اله الا الله
اند از سخط خدا تعالی تا انگاه که دنیا را از دین خویش دارند انگاه چون این کلمه
بگویند حق تعالی گوید دروغ میگوی و راست نه حدیث [٥٨] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود بهترین
تجارت ها بزازی است و بهترین پیشه ها خرازی است اگر مطهره و منک و امثال
آن دوزد و نیز فرمود که اگر در بهشت بازرگانی بودی بزازی بودی و اگر دوزخ بودی
صرافی بودی و چهار پیشه را زیرک داشته اند جولاهگی و پنبه فروشی و دوکگری
و معلمی و سبب انست که معاملت این قوم با کودکان و زنان بود و هر که را مخالطت با ضعیف
عقلان بود ضعیف عقل بود حدیث [٥٩] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که طلب حلال
بر همه مسلمانان فریضه است و فرمود هر که چهل روز حلال خورد که هیچ حرام نیامیزد
حق تعالی دل او پر نور کند و چشمهای حکمت از دل او بگشاید و نیز فرمود بسیار کسانند

داعی

بیان تجارت

بیان طلب حلال

که طعام و جامه ایشان حرام است و انگاه دست برداشته دعا میکنند چنین دعا کی
اجابت کنند و فرمود حق را فرشته است در بیت المقدس که هر شب منادی میکند
که هر که حرام خورد حق تعالی از وی نه فریضه بپذیرد و نه سنت و فرمود هر که جامه خرد
بده درم که یک درم از ان حرام بود تا آن جامه بر تن او باشد نماز وی نپذیرد
و فرمود حق تعالی میفرماید کسانیکه از حرام پرهیز کنند شرم دارم که با ایشان حساب
کنم و فرمود بدترین خلق قومی اند که تن ایشان در نعمت پرورش یافته باشد و طعامهای
گوناگون میخورند و جامهای گوناگون می پوشند و انگاه دهان باز کنند و سخنهای
نیکو گویند ایزد تعالی ما را از این افات نگاهدارد حدیث [٦٠] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
هر که از امیر ظالم دوری جوید رست و هر که با ایشان در دنیا افتاد او هم از ایشانست
و فرمود بعد از من سلاطین ظالم باشند هر که بدروغ و ظلم ایشان اعفا کند و راضی باشد
از من نیست و او را بحوض من در قیامت راه نیست و فرمود دشمن ترین علما نزد
حق تعالی انانند که نزد امرا میروند و بهترین امرا انانند که بنزد علما روند
و فرمود علما امانت داران پیغمبرانند تا با سلاطین مخالطت نکنند چون کردند در امانت
خیانت کردند از ایشان دور باشید و فرمود هر که توانگر را تواضع کند از برای
توانگری او اگرچه ظالم نبود دو بهره از دین او برود پس جز سلام مباح نبود در

بیان امرا ظالم

و نیز فرمود یا معشر المهاجرین نزدیک اهل دنیا مروید که بر روزی که حق تعالی
شما را داده است خشم گیرید حدیث [٦١] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود عالمی که مقصود او از
علم حق تعالی بود همه کس از وی بترسند و چون مقصود وی جمع دنیا بود او ولز همه کس بترسد
و نیز فرمود همیشه امت من در کنف و حمایت حق تعالی باشند تا انگاه که علماء ایشان
امرا را موافقت نکنند حدیث [٦٢] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هفت کس در ظل حق باشند
در روز قیامت که هیچکس را ظل و سایه نباشد یکی امام عادل و دیگر جوانیکه در ابتدای
جوانی در عبادت برامده باشد و دیگر مردیکه از مسجد بیرون اید و دلش بمسجد آویخته باشد
تا بمسجد رود و دیگر دو کس که با یکدیگر دوستی دارند برای خدا تعالی و دیگر کسیکه در خلوة
حق تعالی را یاد کند و چشم او پر اب شود و دیگر مردی که زنی با حشمت و با جمال او را بخود
بخود خواند وی گوید من از خدا تعالی میترسم و دیگر مردی که صدقه بدهد بدست راست
و دست چپ وی از ان اگاه نباشد و نیز فرمود استوارترین دست آویزی در ایمان دوستی
و دشمنی است برای حق تعالی (حق جل و جلاله) و فرمود که خدا تعالی را فرشته است که یک
نیمه او از برف و یک نیمه او از اتش بود و میگوید بار خدایا چنانکه میان برف و آتش الفت
افگنده میان دلهای بندگان شایسته خود الفت افگن چون رسول صلی الله علیه و سلم را
دندان بشکستند و خون برروی او میدوید و میفرمود اللهم اهد قومی فانهم

لا یعلمون

بیان عالم

بیان هفت کس که در ظل حق باشند

بیان دعا و دوستی برای حق

لا یعلمون حدیث [٦٣] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود حق تعالی از مومن چهار چیز حرام کرده
است مال و خون و عرض و انکه بوی گمان بد برند و نیز فرمود با برادران خود در انچه
گوید خلاف مکنید و با وی مزاح مکنید و هر وعده که کنید خلاف ان مکنید و نیز فرمود
هر که کسی را دوست دارد باید که او را خبر دهد و این برای ان گفته تا در دل او نیز
دوستی پیدا شود و انگاه از دیگر جانب دوستی مضاعف شود و نیز فرمود مومن آینه مومن
بود یعنی که عیب و نقصان خود از یکدیگر بدانند و چون برادر تو بشفقت عیب تو در خلوت با تو
گفت باید که منت داری و خشم نگیری که این هم چنان بود که کسی خبر دهد که در درون
جامه تو ماریست یا کژدمی تو از ان خشم نگیری بلکه منت داری حدیث [٦٤] رسول صلی الله
علیه و سلم فرمود مثل مرده چون کسی باشد که غرق شده و دست بهر جا میزند او نیز
منتظر دعا باشد از اهل و فرزندان و دوستان و ان دعای زندگان چون کوه های
نور بگور مردگان رسد حدیث [٦٥] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود وحی امد بمن تواضع کنید
تا هیچکس بر هیچکس فخر نکند و ازین بود که رسول صلی الله علیه و سلم با زنان بیوه و مسکینان
برفتی و حاجت ایشان روا کردی و نباید که در هیچکس بچشم حقارت نگرد که شاید که
انکس ولی خدای باشد و او نداند که حق تعالی اولیا و دوستان خود را پوشیده داشته تا کسی
راه با ایشان نبرد حدیث [٦٦] رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که پیران را حرمت ندارد

بیان غضب

بیان مرده

بیان تواضع

بیان حرمت پیران و ...

و برکودکان رحم بکنند از ما نیست و فرمود اجلال موی سفید اجلال حق تعالی است و رسول صلی الله
علیه وسلم چون از سفر باز امدی کودکانرا پیش او بردندی و ایشانرا پیش خود برستور
نشاندی و بعضی را از عقب و ایشان با یکدیگر فخر کردندی که رسول صلی الله علیه وسلم مرا در
پیش نشاند و ترا در پس و کودک خورد را پیش وی بردندی تا نام نهد و دعا کند در کنار
گرفته و بودی که کودک بول کردی و ایشان بانگ برزدندی و قصد کردندی که از
وی باز لستانند گفتی بگذارید تا بول تمام کند و برود بر بیره ملکیند و انگاه در پیش
انکس نشستی تا او رنجور نشود و چون بیرون رفتی لشستی و هر جه بر خود بودی اب
بران پاشیدی و نه شستی و فرمود حق تعالی کشاده روی اسان گیر را دوست دارد و گفت
نیکوکاری که موجب مغفرت است ایمنست و پیشانی کشاده و زبان خوش و فرمود که سه
چیز است که در هر که ان بود او منافق بود اگرچه نماز گذارد و روزه دارد انکه در حدیث
دروغ گوید و وعده خلاف کند و در امانت خیانت کند عایشه رضی الله عنها در سفری بود
سفره نهاده بودند درویشی بگذشت گفت قرصی بوی دهید و سواری بگذشت گفت او را
بخوانید گفتند درویش را بگذاشتی و توانگر را بخواندی گفت حق تعالی هر کسی را درجه داده
ما را نیز حق آن درجه نگاه باید داشت درویش بقرصی شاد شود و زشت بود که با توانگر
چنان کنند ان باید که او نیز شاد شود و گفته بودی که رسول صلی الله علیه وسلم ردای

خود

خود بوی دادی تا بران نشستی و پیرزنی که او را شیر داده بود نزد وی آمد او را بر
ردای خود نشاند و گفت مرحبا ای مادر شفاعت کن و بخواه هر چه بخواهی تا بدهم پس حصه
که او را رسیده بود از غنیمت بوی داد و آن بصد هزار درهم بعثمان رضی الله عنه فروخت
۶۷ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که گوش کند تا سخن مردم که بی او میگویند بشنود
روز قیامت سرب گداخته در گوش او ریزند رسول صلی الله علیه وسلم در اخر ماه رمضان با صفیه سخن
میگفت در مسجد دو مرد بوی بگذشتند ایشانرا بخواند و گفت این زن من است صفیه گفتند
یا رسول الله اگر بکسی گمان بد بریم بتو نبریم فرمود شیطان در تن آدمی چون خون در عرق روانست

۶۸ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود با مردگان منشینید گفتند آن کیانند فرمود
توانگران و فرمود بار خدایا تا زنده داری مرا مسکین دار و چون بمیرانی مسکین بمیران
و چون حشر کنی با مساکین حشر کن و موسی علیه السلام گفت بار خدایا ترا کجا طلب کنم گفت
نزدیک شکسته دلان ۶۹ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که سخن گوید پیش از سلام او را
جواب مدهید تا پیشتر سلام کند یکی نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم امد و گفت سلام

علیکم فرمود ده حسنه بنویسید او را دیگری در امد و گفت سلام علیکم و رحمة الله فرمود
بیست حسنه بنویسید او را دیگری در آمد و گفت سلام علیکم و رحمة الله و برکاته فرمود سی
حسنه بنویسید او را انس میگوید که از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدم که چون یکدیگر را ببینیم

خم دهیم گفت نه گفتیم دست را بوسه دهیم گفت نه گفتیم دست بگیریم گفت آری اما در وقت
رسیدن از سفر بر سر و بوسه دادن و معانقه کردن سنت است و رسول صلی الله علیه وسلم بر پا
خاستن دوست نداشتی و انس میگوید که هیچکس را دوست تر از وی نداشتیمی و او را بر پا
نخاستیمی که دانستیمی که از ان کاره باشد لیکن بر سبیل اکرام کنند جایی که عادت شده
باشد بلکه نبود اما بر پا ایستادن پیش کسی نهی است و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
هر که دوست دارد که مردم پیش او بایستند و او نشسته گو جای خود در دوزخ بگیر ۷۰ حدیث
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که عیادت بیماری کند در میان بهشت نشست و چون باز

گردد هفتاد هزار فرشته بر وی موکل کنند تا بر وی صلواة میدهند تا شب و سنت آنست
که دست بالای سر و دست بیمار نهد یا بر پیشانی وی و بپرسد که چگونه ۷۱ حدیث رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که از پس جنازه برود او را قیراطی مزد است و اگر بایستد تا دفن کنند

دو قیراط و هر قیراطی چند کوه احد بود و نیز فرمود سه چیز از پس جنازه بروند اهل و مال
و کردار اهل و مال باز گردد و کردار با او بماند و ابن عمر رضی الله عنه فرمود که رسول

صلی الله علیه وسلم بگورستان شد و بر سر گوری نشست و بسیار بگریست و من بوی نزدیک
بودم گفتم یا رسول الله چرا گریستی فرمود این قبر مادر منست از حق تعالی دستوری خواستم
تا او را زیارت کنم و امرزش خواهم و زیارت دستوری داد و در دعا دستوری ندادم

شفقت

شفقت فرزندی در دل من بجنبید بر وی بگریستم ۷۲ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود همیشه
جبرئیل مرا بحق همسایه وصیت کردی تا پنداشتم که او میراث خواهد بعد از من و فرمود
مومن نبود کسیکه همسایه از شر او ایمن نبود و رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که فلان
زن روز روزه دارد و شب نماز گذارد و لیکن همسایه را برنجاند فرمود جای او

دوزخ است ۷۳ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نیکوی کردن با مادر و پدر فاضل تر از
نماز و روزه و حج و عمره و غزو و فرمود بوی بهشت از پانصد ساله راه بشنوند و عاق
و قاطع رحم نشنوند یکی نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم امد و گفت یا رسول الله مادر و پدر
من مرده اند چه حق مانده است ایشانرا بر من تا بگذارم گفت برای ایشان
نماز گذاری و امرزش خواهی و عهد و وصیت ایشان بجای اوری و دوستان ایشانرا
گرامی داری و خویشاوندان ایشانرا نیکو داری و فرمود حق مادر دو چند حق
پدر است یکی از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که نیکوی با که کنم گفت با مادر و پدر
یکی از رسول صلی الله علیه وسلم دستوری خواست تا بغزو رود گفت مادر داری گفت دارم
فرمود نزد او بنشین که بهشت تو در زیر قدم ویست ۷۴ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

که مثل همنشین بد چون اهنگر است که اگر جامه نسوزد دود در تو گیرد و مثل همنشین نیک

چون عطار است که اگرچه مشک بتو ندهد بوی در تو گیرد ۷۵ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم

فرمود هر کرا اجتهاد کند و باجتهاد خویش بانچه صواب است برسد او را دو مزد است و اگر خطا کند یکی حدیث رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لا تشد الرحال الا الی ثلث مساجد یعنی مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس دلیل است که رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده از سفرها مگر روز عمر رضی الله عنه عطا میداد مردی با یک کودک عمر گفت سبحان الله هرگز کسی ندیدم که چنین بکسی ماند که این کودک بتو گفت یا امیر المومنین از عجایب کار او ترا خبر کنم من بسفر میرفتم و مادر او حامله بود گفت مرا این حال که داری گفتم بخدا سپردم انچه در شکم داری پس چون باز آمدم مادر وی مرده بود یک شب حدیث میکردیم آتشی از دور دیدم گفتم این چیست گفتند این از گور زن است هر شب همچنین می بینیم گفتم او نماز گزار و روزه دار بود این چگونه بود رفتم و گور وا باز کردم تا بجنبیدم چراغی دیدم نهاده و این کودک بازی میکرد و آوازی شنیدم که مرا گفتند که این کودک را بما سپردی با تو دادیم اگر مادرش را نیز سپردی باز دادمی رسول صلی الله علیه و سلم هر گاه که بسفر شدی شانه و آینه و مسواک و سرمه دان و مدری با خود بردی و مدری آن بود که موی سر بان راست کنند و در روایتی دیگر ناخن بر و مقراض نیز هست سنت آنست که هر که موزه در پای خواهد کرد پیشتر نگونسار [redacted] کند که رسول صلی الله علیه و سلم یکموزه در پای کرد و کلاغی آن موزه دیگر برد و در هوا برد چون

بیان سفر با مسجد مکه و مدینه و بیت المقدس

بیان بیرون شدن

بیان سفر آنحضرت

بیان موزه

اماله

رها کرد از اندرون آن ماری بیرون آمد رسول صلی الله علیه و سلم بعد فرمود هر که بخدای عزوجل و بقیامت ایمان دارد که موزه در پای مکن تا انگاه که نیفشاند عایشه رضی الله عنها روایت میکند که زنگیان روز عید در مسجد بازی میکردند رسول صلی الله علیه و سلم مرا گفت خواهی که ببینی گفتم خواهم بر در ایستاد و دست فرا داشت تا من بخدان بر دست وی نهادم و چندان نظاره کردم که چند بار بگفت بس نباشد گفتم نه و این خبر در صحیح است بازی و لهو و لعب و نظاره در آن چون گاه گاه بود حرام نیست هم در صحیح است که عایشه رضی الله عنها روایت میکند که من کودک بودم و لعبت را بازی میکردم چنانکه عادت دختران باشد و چند کودک دیگر نیز بیامدندی چون رسول صلی الله علیه و سلم در آمدی کودکان بازی بگریختندی رسول صلی الله علیه و سلم ایشان را باز نزدیک من فرستادی یک روز کودکی را گفت چیست این لعبتها گفت این دختران منند گفت این چیست که در میان ایشان بسته گفت این اسپ ایشانست گفت این چیست بر این اسپ گفت این پر و بال رسول صلی الله علیه و سلم فرمود اسپ پر و بال از کجا بود گفت نشنیدی که سلیمان را اسپی بود با پر و بال رسول صلی الله علیه و سلم بخندید تا همه دندانهای مبارکش پیدا آمد عایشه رضی الله عنها روایت میکند که دو کنیز نزد من دف میزدند و سرود میگفتند در روز عید رسول صلی الله علیه و سلم در آمد و بر جامه بخفت و روی از جانب دیگر کرد

بیان سماع

ابوبکر رضی الله عنه آمد و ایشان را زجر کرد و گفت در خانه رسول خدای مزمار شیطان رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یا ابابکر دست از ایشان بدار که روز عید است پس از این خبر معلوم شد که دف زدن و سرود گفتن مباح است و شک نیست که بگوش رسول صلی الله علیه و سلم میرسید پس شنیدن او و منع کردن وی ابوبکر را از آن انکار دلیل صحیح باشد بر آنکه مباح است حدیث رسول صلی الله علیه و سلم فرمود با علی رضی الله عنه فرمود که تو از منی و من از تو علی از شادی این رقص کرد و چند بار پای بر زمین زد چنانکه عرب باشد که در شادی رقص کنند حدیث رسول صلی الله علیه و سلم فرمود امر معروف کنید و اگر نه خدای تعالی بدترین شما بر شما مسلط کرداند انگاه چون بهترین شما دعا کنند قبول نکنند و صدیق روایت میکند که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ قوم نباشد که در میان ایشان معصیت رود و انکار نکنند که نزدیک بود که خدای تعالی عذابی بفرستد که همه را برسد و فرمود هر که در پیش وی معصیتی رود و وی کاره باشد چنانست که غایب بود و اگر بغیبت وی رود و راضی بود چنانست که حاضر بود عایشه رضی الله عنها روایت کرده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که حق تعالی با اهل شهری عذاب فرستاد که در آن هژده هزار مرد بودند که عمل ایشان چون عمل پیغمبران بود گفتند چرا یا رسول الله فرمود زیرا که بر دیگران برای خدای تعالی خشم نگرفتند و حسبت نکردند و ابوعبیده جراح میگوید که رسول صلی الله علیه و سلم را گفتند که از

بیان رقص علی از شادی

بیان امر معروف

شهیدا

شهیدا که فاضلتر گفت مردی که بر سلطان جابر حسبت کند تا او را بکشد و اگر نکشد هر گز قلم بر وی نرود اگر چه بسیار عمر یابد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود آن شب که مرا بمعراج بردند قومی را دیدم که لبهای ایشان بناخن برای آتشین می بریدند گفتم شما کیانند گفتند ما انانیم که بچیزی میفرمودیم و خود نمیکردیم و از شر نهی میکردیم و خود دست نداشتیم حدیث رسول صلی الله علیه و سلم فرمود زیرک آنست که حساب خود میکند پیش از مرگ را میکند و احمق آنست که در پی هوای خود میرود و خود عشوه میدهد و امید میدارد که از وی در گذارند و در ولایت روز بود رسول صلی الله علیه و سلم در سایه نشسته بود و اصحاب در آفتاب جبرئیل بیامد و گفت تو در سایه و اصحاب در آفتاب و بدین مقدار با وی عتاب کرد حدیث رسول صلی الله علیه و سلم فرمود دو کس از امت من محروم باشند از شفاعت من سلطان ظالم و مبتدع که غلو کند در دین تا از حد بیرون کند و علی بن حسین رضی الله عنهما یکروز بمسجد میرفت یکی او را دشنام داد غلامان قصد او کردند گفت از وی بدارید پس او را گفت انچه از ما بر تو پوشیده است بیش از آنست که تو میگوی هیچ حاجتی داری که از دست ما بر آید آن مرد خجل شد پس علی جامه که داشت بوی داد و او را هزار درم فرمود و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که دوزخ را دریست که هیچکس از آن در نرود مگر آنکس که خشم خود بر خلاف شرع براند و نیز فرموده ای بر کسیکه غضبناک شود و خشم حق تعالی بر خود فراموش کند

بیان زیرک

بیان نشستن آنحضرت در سایه

بیان محروم از شفاعت

بیان خشم

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود الغضب قطعة من النار فرمود ان خشم پاره ایست که تو از آن بر خود مسلط کنی که آن پاره از آتش است و چنانکه نور عقل چون قوت گیرد آتش شهوت و خشم فرو نشاند و در ایمان همچنین آتش دوزخ را فرو نشاند

بیان خلق نیکو

و یکی یا رسول صلی الله علیه وسلم گفت مرا کاری بیاموز تا بآن در بهشت روم گفت خشمگین مشو بهشت تراست و نیز فرمود از هیچکس هیچ چیز مخواه و بهشت تراست یکی نزد رسول صلی الله علیه وسلم در آمد و گفت دین چیست گفت خلق نیکو یکی رسول صلی الله علیه وسلم را گفت مرا وصیتی کن گفت هر کجا باشی از خدای بپرهیز گفت دیگر گفت از عقب بدی نیکوی بکن تا آنرا محو کند گفت دیگر گفت مخالطت با خلق بخوی نیکو کن و فرمود هر که را خدای خوی نیکو و روی نیکو ارزانی داشت او را خورش آتش نکند و رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند فلان زن بروز روزه دارد و بشب نماز کند و لیکن بدخوست و همسایگان را بزبان برنجاند فرمود جای او دوزخ است و فرمود خلق نیکو گناه را نیست کند چنانکه آفتاب یخ را رسول صلی الله علیه وسلم فرمود همت مومن نماز و روزه و عبادت بود و همت منافق چون ستور

بیان گرسنگی

حدیث[81] رسول صلی الله علیه وسلم فرمود جهاد کنید با خود بگرسنگی و تشنگی که ثواب آن چون ثواب جهاد است با کفار و هیچ کردار نزدیک حق تعالی دوستر از گرسنگی و تشنگی نیست و فرمود شیطان در تن آدمی روانست چون خون در رگها راه گذر او تنگ کنید بگرسنگی و تشنگی عائشه رضی الله عنها میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود پیوسته در بهشت بکوبید تا در باز کنند گفتم یا رسول الله بچه کوبیم فرمود بگرسنگی و تشنگی ابو جحیفه را آروغی بر آمد پیش رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دور دار این آروغ را که هر که در دنیا سیرتر است آنجا گرسنه‌تر

در خبر است که موسی علیه السلام در آن چهل روز که حق تعالی با او سخن گفت هیچ چیز نخورد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دلهای خود را زنده گردانید باندک خوردن و پاک گردانید بگرسنگی تا صافی و تنک شود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سیر مخورید که نور معرفت در دل شما کشته شود پس چون معرفت است گرسنه بودن در بهشت زدن است عائشه رضی الله عنها میگوید اول بدعتی که بعد از رسول صلی الله علیه وسلم پیدا شد سیری بود رسول صلی الله علیه وسلم در یکی نگاه کرد که شکم فربه داشت گفت اگر این که در اینجا کرده در جای دیگر کردی ترا بهتر بودی یعنی در صدقه و راه حق تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم چون بامداد خوردی شبانگاه نخوردی و چون شبانگاه خوردی بامداد نخوردی و فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بدترین امت من گروهی اند که تن ایشان بنعمت پرورده باشد و همه همت ایشان الوان طعام و الوان جامه بود ابلیس با موسی علیه السلام گفت با هیچ زن بخلوت منشین که

بیان فتنهٔ شهوت

هیچ مرد با زنی خلوت نکند که نه ملازم او باشم تا او را فتنه گردانم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نگریستن تیریست از تیرهای ابلیس بزهر آب داده هر که از بیم خدا تعالی چشم نگاه دارد او را ایمانی دهند که حلاوت آن در دل خود بیابد رسول صلی الله علیه وسلم را روزی چشم بر زنی نیکو افتاد باز گشت و بخانه رفت و با اهل خود صحبت کرد در حال و غسل کرد و بیرون آمد و فرمود که هر گاه از زنی در پیش آید چون شهوت او را حرکت کند بخانه رود

بیان زبان سفتن [ ]

و با اهل خود صحبت کند که آنچه با اهل شماست همچنان است که با آن زن بیگانه حدیث[82] رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان مستقیم و راست نشود تا دل راست نباشد و دل راست نبود تا زبان راست نباشد حدیث[83] رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که خاموش شد رست معاذ از رسول صلی الله علیه وسلم پرسید که کدام عمل فاضلتر زبان از دهان بیرون آورد و انگشت بر آنجا نهاد یعنی خاموشی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که بیشتر خطاهای بنی آدم در زبان است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که بسیار سخن گوید بسیار سقط بود و هر که بسیار سقط بود بسیار گناه بود و هر که بسیار گناه بود آتش بوی اولیتر حدیث[84] رسول صلی الله علیه وسلم فرمود

بیان خاموشی

بتحقیق آنچه افشای باشد از خبری و متاع زبون و سهو و غلط و دروغ و زشتی و گفتن و گمان و دشنام و غیبت و آنچه دروغ باشد ۱۲ منتخب

بیان لجاج

کفارت هر لجاجی که با کسی کنی دو رکعت نماز است و فرمود هیچ قوم گمراه نشدند که نه جدل بر ایشان غالب شد و نیز فرمود هر که بی علم با کسی خصومت کند در سخط حق تعالی بود تا خاموش شود و نیز فرمود بهشت حرام است بر کسیکه فحش گوید و نیز فرمود لعنت بر آن باد که مادر خود را دشنام دهد گفتند این چه کند فرمود آنکه مادر و پدر دیگران را دشنام دهد تا مادر و پدر او را دشنام دهند آن او داده باشد لعنت مذموم است بر ستور و جامه و مردم و هر چه بود زنی یا رسول الله صلی علیه وسلم در غزو شتری را لعنت کرد رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که این شتر را برهنه کنید و از قافله بیرون کنید که ملعون است مدتی آن شتر

بیان لعنت

میگردید و هیچکس گرد آن نگشت یکی رسول صلی الله علیه وسلم را گفت مرا وصیتی کن گفت لعنت مکن

بیان مزاح

حدیث[85] رسول صلی الله علیه وسلم از مزاح کردن بر جمله نهی فرموده است و لیکن اندکی از آن گاه گاه مباح است در خبر است که اعرابی بر شتری بود و قصد کرد تا نزدیک شود برسول صلی الله علیه وسلم و ازوی چیزی پرسد هر چند قصد میکرد شتر باز پس میجست و اصحاب میخندیدند پس شتر او را بیفگند و بمرد اصحاب گفتند یا رسول الله اعرابی بیفتاد و هلاک شد فرمود آری و دهان شما از خون وی پر است یعنی که بروی میخندیدید و در همه عمر از رسول صلی الله علیه وسلم دو سه کلمه مزاح نقل کرده اند پیرزنی را فرمود عجوزه در بهشت نرود آن پیرزن بگریست فرمود ای زن دل مشغول مدار که پیشتر جوانی بتو باز دهند آنگاه به بهشت برند و زنی او را گفت شوهر من ترا میخواند گفت شوهر تو آنست که در چشم او سفیدی است گفت نه شوهر مرا چشم سفید نیست گفت هیچکس نبود که در چشم او سفیدی نبود عائشه میگوید که سوده رضی الله عنها نزد من آمد و من از شیر چیزی پخته بودم گفتم بخور گفت نخواهم گفتم اگر نخوری در روی تو مالم گفت نخورم دست فرا کردم و پاره در روی وی مالیدم و رسول صلی الله علیه وسلم در میان ما نشسته بود زانو فرو داشت تا او نیز بمن راه یابد که مکافات کند و او نیز در روی من مالید و رسول صلی الله علیه وسلم بخندید ضحاک بن سفیان مردی بود بغایت زشت با رسول الله صلی الله علیه وسلم نشسته بود گفت یا رسول الله مرا دو زن است نیکوتر از این عائشه اگر خواهی یکی را طلاق دهم تا تو بخواهی و این مطایبت میگفت

چنانکه عایشه می شنید عایشه گفت ایشان نیکوتر اند یا تو گفت من رسول صلی الله علیه وسلم
بخندید از پرسیدن عایشه که امر دگفت زشته بود و این پیش از آن بود که ایت حجاب
زنان فرود اید و رسول صلی الله علیه وسلم عجب راگفت خرما میخوری و چشمت درد میکند گفت
ازان جانب دیگر میخورم رسول صلی الله علیه وسلم بخندید نعیمان انصاری فرلغ بسیار کردی
و شراب بسیار خوردی و هر باری او را بیاوردندی در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم
و به نعلین میزدندی تا یکبار یکی از صحابه او را گفت لعنة الله تا چند خواهد و رسول
لعنت مکن که او خدای و رسول را دوست دارد حدیث ۸۶ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود کسانیکه
استهزا کنند بر مردمان خندند روز قیامت در بهشت باز کنند و او را گویند بیا چون
بر خود نگذارند چون باز کنند باز خوانند دری دیگر بگشایند و او در میان الم غم
و اندوه طمع میکند و چون نزدیک میرود در می بندند تا چنان شود که هر چند خوانند
نرود که داند که بروی استخفاف میکنند و بدانکه بر مسخره خندیدن و کسیکه ازان — بیان استهزاء
رنجور شود حرام بود و از جمله حرام باشد و حرام وقتی بود که کسی را بخود خواهد شد حدیث ۸۷
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سه چیزیست که هرکه در وی یکی ازین سه چیز بود منافق — بیان وعده دروغ
باشد اگرچه نماز کند و روزه دارد چون سخن گوید دروغ گوید و چون وعده دهد
خلاف کند و چون امانتی بوی دهند خیانت کند حدیث ۸۸ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود — بیان دروغ
دروغ

دروغ بابیست از ابواب نفاق عبدالله بن جراد با رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که
مومن زنا کند گفت باشد که کند گفت دروغ گوید گفت نه و این ایت برخواند
إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ دروغ کسانی گویند
که ایمان ندارند عبدالله بن عمر میگوید کودکی خرد بیازی میرفت گفتم بیا تا چیزی
دهم رسول صلی الله علیه وسلم در خانه ما بود گفت چه خواهی داد گفتم خرما
فرمود اگر ندادی دروغی بر تو نوشته شدی و فرمود چه دهم شما را که بزرگترین
کبایر چیست شرک است و عقوق مادر و پدر و تکیه زده بود انگاه راست بنشست و فرمود
الا قول الزور سخن دروغ نیز و رسول صلی الله علیه وسلم در دروغ رخصت داده در سه جای
یکی در حرب که عزم خود با خصم راست نگوید و دیگر چون در میان دو کس صلح افکند سخن
نیکو گوید از هر یکی بدیگری اگرچه او نگفته باشد و دیگر کسی که دو زن دارد با هر یکی گوید ترا
دوست تر دارم و قومی روا داشته اند که اخبار نهند از رسول صلی الله علیه وسلم در فضیلت
خیرات و ثواب آن و این نیز حرام است که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه بر من دروغ گوید
بعمد گو جای خود در دوزخ بگیر و فرمود هرکه خواب دروغ گوید روز قیامت او را تکلیف
کنند تا گره بر دانه جو زند حدیث ۸۹ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دور باشید از غیبت که غیبت — بیان غیبت
از زنا بدتر است توبه از زنا پذیرند و از غیبت نپذیرند تا آنکس بحل نکند و فرمود شب معراج

بقومی بگذشتم که گوشت روی خود بناخن میخراشیدند گفتم اینها کیانند گفت اینها غیبت
کنند مردمانند سلیمان بن جابر میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم را گفتم مرا چیزی بیاموز که
مرا دستگیری کند فرمود کار خیر را حقیر مدار اگرچه آن بود که از دلو خود پاره آب در کوزه کسی
کنی و با برادران مسلمان بپیشانی گشاده داری و چون از پیش تو برخیزد غیبت نکنی و حق تعالی
بموسی علیه السلام وحی فرستاد که هرکه توبه کرده از غیبت بمیرد باز پسین کسی باشد که به بهشت رود
و اگر توبه ناکرده بمیرد اول کسی باشد که بدوزخ رود جابر گوید که با رسول الله صلی الله علیه وسلم
در سفر بودیم بر دو قبر بگذشتیم گفت این هر دو در عذابند یکی برای غیبت و یکی برای آنکه
جامه از بول نگاه نداشتی انگاه چوبی تر ببرید پاره و در قبر ایشان فرو برد و گفت تا
این خشک نشود عذاب ایشان سبک تر بود قتاده میگوید که عذاب قبر سه قسمت است ثلثی
از غیبت است و ثلثی از سخن چیدن و ثلثی از جامه از بول نگاه نداشتن و عیسی بن مریم علیه السلام خطابی کرد
کسی را دیدند که غیبت میکرد فرمود خاموش که این نان خورش سگان دوزخ است رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر چه گویی که کسی را کراهیت آید چون بشنود آن غیبت است اگرچه راست باشد
عایشه رضی الله عنها میگوید زنی را گفتم که کوتاه است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که غیبت
کردی آب دهان بینداز بینداختم پاره خون سیاه بود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود غیبت
حسنات بنده را چنان نیست کند که آتش هیزم خشک را حدیث ۹۰ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود — بیان خشم
الا

هرکه خشم فرو خورد حق تعالی روز قیامت بر سر ملا او را بخواند و گوید اختیار کن از حوران — بیان سخن چینی و نمام
آنچه خواهی حدیث ۹۱ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نمام در بهشت نرود و فرمود خبر دهم شما را
که بدترین شما کیست کسانی که میان شما نمامی کنند و تخلیط کنند و مردم را بر هم زنند عایشه — بیان شیطان
رضی الله عنها یک روز خشم گرفت رسول صلی الله علیه وسلم گفت شیطانت آمد
گفت ترا شیطان نیست فرمود هست ولیکن حق تعالی مرا بروی نصرت داد تا او زیر دست
من شد و جز بخیر نفرماید و نگفت که مرا شیطان غضب نیست حدیث ۹۲ رسول الله صلی الله — بیان حسد
علیه وسلم فرمود حسد کردار نیکو را چنان خورد که آتش هیزم را زکریا علیه السلام گفت حق تعالی
میگوید حاسد دشمن نعمت من است و بر قضای من خشم گیرد و قسمت من که در میان بندگان
کردم نمی پسندد حدیث ۹۳ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بپرهیزید از دنیا که او جادوتر است — بیان دنیا
از هاروت و ماروت روزی رسول صلی الله علیه وسلم بگوسفندی مرده بگذشت گفت
می بینید که این مردار چگونه خوار است که کس بان ننگرد بان خدای که جان محمد در دست اوست
که دنیا نزد حق تعالی خوارتر ازین است اگر نزد یک پر پشه ارزیدی هیچ کافر را شربتی
آب ندادی و فرمود دنیا ملعون است و هر چه در دنیاست ملعون است الا آنچه برای حق تعالی
باشد و فرمود دوستی دنیا سر همه گناهانست انس میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم را
شتری بود از اعضای گفتندی و از همه شتران بهتر دویدی یک روز اعرابی بشتری
آمد

وبال بود وایند و درویش شد مسلمانان علا غمناک شدند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود حق است
بر خدا تعالی که هیچ چیز را در دنیا بر نکشد که نه وان را خوار کرداند و فرمود که بعد از این
دنیا روی بشما نهد و دین شما بخورد چنانکه آتش هیزم را عیسی علیه السلام فرمود چنانکه آب
و آتش در یکجای قرار نگیرد دوستی دنیا و آخرت در یک دل جمع نیاید روزی عیسی علیه السلام
با حواریان بشهری بگذشت همه را در راه دید مرده گفت ای قوم اینها در خشم خدای تعالی
مرده اند و اگر نه در زیر خاک بودندی گفتند خواهیم که بدانیم که بچه سبب مرده اند آن شب
عیسی علیه السلام بر سر بالای شد و آواز داد که یا اهل شهر یکی جواب داد لبیک یا روح الله
گفت قصه شما چیست گفت بعافیت بودیم و بامداد خویش را در هاویه بودیم گفت چرا
گفت برای آنکه دنیا را دوست داشتیم و اهل معصیت را طاعت کردیم گفت دنیا را چگونه دوست داشتید
گفت چنانکه کودک مادر را چون بیامدی شاد شدی و چون رفتی غمناک شدی
گفت دیگران چرا جواب نمی دهند گفت ایشان را لگام از آتش است گفت تو
چون جواب میدهی گفت من در میان ایشان بودم و نه از ایشان بودم چون عذاب بیامد
من نیز در میان ایشان بماندم و اکنون بر کنار دوزخم ندانم خلاص یابم یا در دوزخ
افتم عیسی علیه السلام فرمود ای حواریان نان جو و نمک درشت و جامه پلاس و خواب
بر مزبله بسیار بهتر بود با عافیت در دنیا و آخرت عیسی علیه السلام گفتند ما را چیزی

بیاموز

بیاموز که بدان حق تعالی ما را دوست گیرد گفت دنیا را دشمن گیرید تا حق تعالی شما را
دوست گیرد ابو امامه باهلی گوید که چون رسول صلی الله علیه وسلم را بخلق فرستادند لشکر
ابلیس نزد ابلیس رفتند که چنین پیغمبری را فرستادند اکنون ما چه کنیم گفت دنیا را دوست
دارند گفتند آری گفت پس باک مدارید که اگر چه بت نپرستند من بدوستی دنیا
ایشان را بر سه چیز دارم که هرچه ستانند نه بحق ستانند و هرچه دهند نه بحق دهند و هرچه
نگاه دارند نه بحق نگاه دارند و همه شرها تبع این سه چیز است و در اثر است که عجب از
کسیکه داند که مرگ حق است شاد چگونه باشد و عجب از کسیکه داند که دوزخ حق است
چگونه خندد و عجب از کسی که می بیند که دنیا با هیچکس قرار نمیگیرد دل بر آن چون
نهد و عجب از کسیکه داند که قدر حق است و دل بر روزی چگونه مشغول دارد یحیی معاذ
گوید عاقل آنست که سه کار کند دست از دنیا بدارد پیش از آنکه دنیا دست از وی
بدارد و قبر عمارت کند پیش از آنکه به قبر رود و حق تعالی را خشنود کند پیش از آنکه او را ببیند
علی رضی الله عنه فرمود دنیا شش چیز است خوردنی و آشامیدنی و پوشیدنی و بوئیدنی و بر
نشستنی و نکاح کردنی شریف ترین خوردنیها انگبین است و آن از دهان مگسی است
و شریف ترین آشامیدنیها آب است و همه جهان در آن برابر است و شریف ترین
پوشیدنیها حریر است و آن بافته کرمی است و شریف ترین بوئیدنیها مشک است و آن خون

آهو است و شریف ترین برنشستنیها اسپ است و همه مردان بر اسپ ایشان کشته شوند و عظیم ترین شهوتها
زنان است و حاصل آن شاشه دانی است که در شاشه دانی میرسد و زن از خود آنچه نیکوتر است
می آراید و تو از وی آنچه زشت تر است طلب میکنی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که دنیا
طلب کند برای لاف و تفاخر خدا را بر خود بخشم بیند و اگر برای آن طلبد که تا از خلق
بی نیاز شود روز قیامت میآید و روی او چون ماه شب چهارده بود پس دنیا
آنست که حظ نفس است در حال که آخرت را بدان هیچ حاجت نیست و هر چه بدان آخرت
را حاجت نیست چون برای آخرت باشد نه از دنیاست همچنان است که علف ستور در راه حج
هم از جمله زاد حج است و هر چه دنیاست حق تعالی آنرا هوا گفته هر که بضرورت اقتصار
کرده است و هر که بیدرجه تجمل رفت در هاویه افتاد که اخبار از رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
دوستی مال و جاه نفاق در دل چنان رویاند که آب تره را از رسول صلی الله علیه وسلم
پرسیدند بدترین امت تو کیانند فرمود توانگران و فرمود بعد از من قومی پیدا آیند که طعامها
خوش گوناگون خورند و جامها گوناگون و زنان نیکو روی و اسپان گرانمایه دارند
شکم ایشان باشد که سیر نشوند و بسیاری نیز قناعت نکنند همه همت ایشان دنیا باشد و دنیا
را خدای گرفته باشند هر چه کنند برای دنیا کنند عزیمت است از من محمد که هر که ایشانرا
دریابد از فرزند فرزندان شما بر ایشان سلام نکند و بعیادت ایشان نرود و از

۷۰

پی جنازه ایشان نرود و بزرگان ایشانرا حرمت ندارد و هر که کند یاور ایشان باشد
بر ویران کردن مسلمانی رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که دنیا را با اهل دنیا بگذارید که هر که
از آن چیزی برگرفت بیش از کفایت خود هلاک خود است که میگیرد و نمیداند و فرمود
دوستان آدمی سه اند یکی آنکه با وی وفا کند تا مرگ و یکی تا بگور و یکی تا بقیامت آنکه تا بمرگ
پیش وفا کند مال است و آنکه تا بلب گور پیش باشد اهل و قرابت است و آنکه تا بقیامت
با او بود کردار اوست حواریان با عیسی علیه السلام گفتند که سبب چیست که تو بر آب میتوانی
رفتن و ما نمی توانیم فرمود قدر زر و سیم در دل شما چگونه است گفتند نیکو گفت نزد من
بخاک برابر است یکی او بود او هر دو بر بخاییدند گفت بار خدایا او را تندرستی و عمر دراز
و مال بسیار ارزانی دار و این بدترین دعاها دانست چه هر کرا این دادند او را به
بطر و غفلت او را از آخرت غافل کند و هلاک شود در اثر است که اول درم و دینار
که بزدند ابلیس آنرا برگرفت و بر چشم مالید و بوسه داد و گفت هر که ترا دوست دارد بنده من است حقا
یحیی بن معاذ میگوید درم و دینار کژدم است دست بوی مبر تا افسون آن بیاموزی و اگرنه
زهر آن ترا هلاک کند گفتند افسون آن چیست گفت آنکه دخل از حلال بود و خرج بحق بود
محمد بن کعب القرظی مال بسیار یافت گفتند برای فرزندان بگذار گفت نه این مال برای خود
بگذارم نزد حق تعالی و حق عز و جل بگذارم برای فرزندان تا ایشان را نیکو دارد

رسول صلی الله علیه وسلم فرمود نگون است بندهٔ درهم و نگونسار است بندهٔ دینار و هر که در بند چیزی
بود بندهٔ آن چیز بود و هر که در طاعت چیزی بعد از آن خداوند او بود رسول صلی الله علیه وسلم اهل بیت خود را
این خواست و مختصر بگفت که هر که از کفایت خود زیادت فراگرفت هلاک خود میکرد و نمیداند
اما یکبار را بندر چنین تا هیچ نماند و حجاب دل مشغول بود این مکروه است در شرع چنانچه حق تعالی گفت
٩٤ رسول صلی الله علیه وسلم را وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَحْسُورًا حدیث رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود اگر آدمی را دو وادی پر زر بود سوم وادی خواهد و جز خاک درون آدمی را پر نکرداند
و هر که توبه کند خدای تعالی او را دهد و فرمود همه چیز از آدمی پیر گردد مگر دو چیز که جوان میگردد امید
زندگانی دراز و دوستی مال بسیار و فرمود خنک کسی که راه اسلام با و نمودند و قدر کفایت با و
دادند و بآن قناعت کرد عوف بن مالک اشجعی گفت که نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم بودیم هفت
یا هشت یا نه کس گفت بیعت بکنید با رسول خدا گفتیم نه بیعت کردیم یکبار گفت بیعت بکنید با رسول
خدا دست بیرون کردیم و گفتیم بر چه بیعت کنیم گفت خدا را پرستید و پنج نماز بجای دارید و هر چه
فرماید بشنوید و طاعت پیش روید و یک سخنی آهسته فرمود و از هیچ کس چیزی سوال مکنید و این قوم چنان
بودند بعضی از آن که اگر تازیانه از دست ایشان بیفتادی کسی را نگفتندی بمن ده محمد بن واسع
نان خشک در آب میزد و میخورد و میگفت هر که بدین قناعت کند از خلق بی نیاز بود رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود هر که خرج بنوا کند هرگز درویش نشود و فرمود سه چیز است که نجات خلق در آنست ترس از

بیان قناعت و حرص

از حق تعالی

از حق تعالی در نهان و آشکارا و خرج کردن بنوا در درویشی و توانگری و انصاف دادن در خشم
و خشنودی و فرمود خرج بتدبیر و احتیاط یک نیمه معیشت بود رسول صلی الله علیه وسلم با ابن مسعود
بگذشت سخت اندوهگین دید او را گفت اندوه بسیار بر دل منه که هر چه تقدیر کرده اند بشود
و هر چه روزی تست لابد بتو رسد و بایکه بداند که روزی بنده بیشتر از جای بود که نه اندیشد
و حق تعالی میفرماید وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ
حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ هر که پرهیزکار بود روزی او از آنجا بود که نه پندارد ابو سفیان
میگوید پرهیزکار باش که هرگز هیچ پرهیزکار از گرسنگی نمرد یعنی حق تعالی دل خلق بر وی چنان
مشفق گرداند که نا خواسته کفایت او با وی برند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عزت مومن
در آن بود که از خلق بی نیاز باشد علی رضی الله عنه میگوید هر که ترا با و حاجت است تو امیر اوئی و هر که
او را بتو حاجت است تو امیر اوئی و از هر که از وی بی نیازی نظیر و مانند اوئی رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود در کسی نظر کنید که دون شما است در دنیا ٩٥ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سخا
درختی است در بهشت شاخهای وی در دنیا آویخته هر که سخی باشد دست در شاخی از شاخهای
نور زده باشد وی را ببرد او را تا به بهشت و بخل درختی است در دوزخ شاخها در دنیا داشته هر که بخیل بود
دست در شاخ آن زده باشد و او را میبرد تا دوزخ و فرمود دو خلق است که حق تعالی از آن دو
دارد سخا و خوی نیکو و دو خلق است که از آن دشمن دارد بخل و خوی بد و فرمود خدای تعالی هیچ ولی

بیان سخاوت

نیافریده الا سخی و نیکو خوی و فرمود گناه سخی فرو گذارید که هر گاه که او را عثرتی افتد دست
گیر او حق تعالی باشد رسول صلی الله علیه وسلم قومی را در غزا اسیر گرفته بود همه را بکشت مگر یک تن علی
رضی الله عنه گفت همه را کشتی که دین یکی است و گناه یکی و خدای یکی چرا این یکی را نکشتی فرمود
جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که او را مکش که او سخی است و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود طعام
سخی دارو است و طعام بخیل علت و نیز فرمود سخی نزدیک است بحق تعالی و نزدیک است ببهشت
و نزدیک است بمردمان و دور است از دوزخ و بخیل دور است از خدای و دور است از بهشت و دور
از مردمان و نزدیک است بدوزخ و جاهل سخی را خدای دوستر دارد از عابد بخیل و بدترین
علتها بخل است و در خبر است که حق تعالی گفت موسی علیه السلام سامری را مکش که او سخی است
امیر المومنین علی رضی الله عنه میگریست گفتند چرا میگریی گفت هفت روز است تا هیچ مهمانی بخانهٔ
٩٦ من نرسیده است حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دور باشید از بخل که آن قوم که پیش از شما
بودند به بخل هلاک شدند و بخل ایشان را بر آن داشت تا خونها بریختند و حرامها حلال داشتند
یک روز رسول صلی الله علیه وسلم طواف میفرمود شخصی دست در حلقهٔ کعبه زده بود و میگفت
بحرمت این خانه که گناه من بیامرز گفت گناه تو چیست بگوی گفت گناه من عظیم تر
از آنست که صفت آن توان گفت گفت وای گناه تو عظیم تر است یا زمین گفت گناه
من گفت گناه تو عظیم تر است یا آسمان گفت گناه من گفت گناه تو عظیم تر است یا عرش

بیان بخل

گفت

گفت گناه من گفت گناه تو عظیم تر است یا حق تعالی گفت حق تعالی گفت پس بگوی گفت من مال
بسیار دارم و چون سائلی از دور پدید آید پندارم که آتش که در من افتد رسول صلی الله علیه وسلم
گفت از من دور باش تا مرا بآتش خود نسوزی بآن خدای که مرا براه راست فرستاد که اگر هزار رکن
و مقام هزار سال نماز کنی و چندان گریه کنی که از آب چشم تو جویهای روان رود و درختان برویند
و آنگاه بر بخل بمیری جای تو جز دوزخ نبود و یک بخل از کفر است و کفر در آتش است یحیی ابن زکریا
علیه السلام ابلیس را دید گفت کیست که او را دشمن تر داری و کیست که او را دوستر داری گفت پارسائی
بخیل را دوست تر دارم که رنج میکند و طاعت میکند و بخل او از آن حبط میگرداند و فاسق سخی را دشمن تر
دارم که خوش میخورد و میریزد میترسم که خدای تعالی بسبب سخاوت بر او رحمت کند و او را توبه دهد
٩٧ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که چیزی یابد که او را آرزوی آن باشد و آرزوی
خود در باقی کند و بدهد حق تعالی او را بیامرزد و رسول صلی الله علیه وسلم را مهمانی برسید و در خانه
هیچ نبود یکی از انصار در آمد و او را بخانه برد و طعام اندک داشتند چراغ بکشتند و طعام
پیش او نهادند و خود دست و دهان میجنبانیدند و نمی خوردند تا مهمان بخورد دیگر روز رسول صلی الله
علیه وسلم گفت خدای عجب داشت از آن خلق و سخای شما با آن مهمان موسی علیه السلام گفت یا رب
منزلت محمد صلی الله علیه وسلم بمن نمای گفت طاقت آن نداری و لیکن از درجات او یکی بتو نمایم چون
بنمودم آن بود که از نور و عظمت آن مدهوش شد و گفت بار خدایا این بچه یافت گفت بایثار

بیان ایثار

بیان در زوال مال

با موسی هیچ بنده در عمر خود یکبار ایثار نکند که من شرم دارم که با او حساب کنم و جای او بهشت باشد
هر که خواهد از بشر حافی که در وقت جان کندن سایلی در آمد و چیزی خواست هیچ نداشت مگر
پیراهنی برکشید و با و داد و جامه بعاریت خواست و جان بداد حدیث ۹۸ ابوذر رسول صلی الله
علیه وسلم با جد میرفت و من با او بودم فرمود یا اباذر گفتم لبیک یا رسول الله فرمود
مالداران کمترین و آخرترین هم باشند در قیامت الا آنکه از راست و چپ و پیش و پس
مال میدهند و خرج میکنند یا اباذر نخواهم که مرا چند کوه احد زر باشد و همه در راه
خدای نفقه کنم و آنروز که بمیرم از من دو قیراط باز ماند عمران بن حصین گفت که مرا
با رسول صلی الله علیه وسلم گستاخی بود یکروز گفت بیا تا بعیادت فاطمه رویم چون بدر خانه
او رسیدیم در بزد و گفت السلام علیکم درآیم گفت درآی فرمود من و یکی که با من است
گفت یا رسول الله بر همه اندام من هیچ نیست مگر گلیمی کهنه فرمود بر خود فرا گیر گفت به تن فرا گرفتم
و سر برهنه ماند ازاری کهنه بوی انداخت که بسر گیر پس در رسید و فرمود چگونه ای فرزند
عزیز گفت سخت بیمارم و دلم مند و رنج از آن زیادت میشود که گرسنه ام با این بیماری
و هیچ نمی یابم که بخورم که طاقت گرسنگی ندارم رسول صلی الله علیه وسلم بگریست و فرمود جزع
مکن یا فاطمه بخدای که سه روز است که هیچ چیز نچشیده ام و من بر خدا تعالی از تو گرامی
ترم و اگر خواستمی بدادی لیکن آخرت بر دنیا اختیار کردم آنگاه دست مبارک بر دوش

بیان فضیلت بیماری فاطمه

او نهاد

بیان دوستی جاه و مال و آفات آن

او نهاد و فرمود بشارت باد ترا بخدای که سیده زنان بهشتی گفت پس آسیه زن فرعون
و مریم مادر عیسی چه اند فرمود هر یکی از ایشان سیده عالم خود اند و تو سیده زنان همه عالمی
حدیث ۹۹ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دوستی جاه و مال نفاق در دل چنان رویاند که آب
تره را رویاند علی رضی الله عنه فرمود که خلق را دو چیز هلاک کرد رفتن از پی هوا و دوست داشتن
ثنا رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اهل بهشت کسانی اند که خاک آلوده شولیده موی شوخگن
جامه بوند که ایشان را وزن ننهند اگر در سرای امیران دستوری خواهند نگذارند و اگر
طلب نکاح کنند کسی دختر بایشان ندهند و اگر سخن گویند کس سخن ایشان نشنود و آرزوهای ایشان
در سینه ایشان موج میزند اگر نور ایشان در قیامت بر همه خلق قسمت کنند همه خلق را بسنده
عمر رضی الله عنه در مسجد رفت معاذ را دید که میگریست فرمود چرا میگریی گفت از رسول صلی الله
علیه وسلم شنیده ام که اندکی از ریا شرک است و حق تعالی دوست دارد پرهیزگاران پوشیده را
که اگر غایب شوند کس ایشان را نجوید و اگر حاضر آیند کس ایشان را نشناسد دلهای ایشان
چراغهای راه هدی باشد و از همه شبهها و ظلمتها رسته باشند حدیث ۱۰۰ یکی از رسول صلی الله
علیه وسلم پرسید که رستگاری در چیست فرمود در آنکه طاعت خدای تعالی داری و بریای
مردمان نکنی و فرمود روز قیامت یکی را بیاورند و گویند چه طاعت داری گوید جان خویش
در راه خدا فدا کردم تا در غزا مرا بکشتند حق تعالی گوید دروغ میگوی برای آن

بیان عبادت ریا

کردی تا گویند فلان مردی مردانه است او را بدوزخ برید دیگری را بیارند و گویند چه
طاعت کردی گوید هرچه داشتم بصدقه دادم گوید دروغ گوی برای آن کردی تا گویند
فلان شخص سخی است او را بدوزخ برید و دیگری را بیارند و گویند چه طاعت داری گوید علم و قرآن
آموختم و رنج بسیار بردم گوید دروغ گوی برای آن آموختی تا گویند فلان عالم است او را
بدوزخ برید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بر امت خود از هیچ چیز چنان نمی ترسم که از
شرک کهین گفتند آن چیست یا رسول الله فرمود ریا و روز قیامت حق تعالی گوید ای
مرائیان نزدیک آنکسان شوید که عبادت برای ایشان کردید و جزای خود طلب کنید و فرمود بخدای
پناه برید از جب الحزن یعنی غار اندوه گفتند یا رسول الله جب الحزن چیست فرمود وادی است
در دوزخ ساخته از بهر قراء مرائی و فرمود حق تعالی میگوید هر که عبادت کرد و دیگری را با من شریک
کرد من از شریک بی نیازم جمله با آن انباز دارم و فرمود صلی الله علیه وسلم خدای تعالی نپذیرد
کرداری که در آن یک ذره ریا بود معاذ میگریست عمر گفت چرا میگریی گفت از رسول صلی الله
علیه وسلم شنیدم که اندکی ریا شرک است و فرمود مرائی را روز قیامت ندا کنند و آواز دهند
یا مرائی یا نابکار یا غدار کردارت ضایع شد و مزدت باطل شد برو و مزد از آن کس طلب کن
که کار برای او کردی و شداد بن اوس گوید رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم که میگریست گفتم یا رسول الله
چرا میگری گفت میترسم که امت من شرک آرند نه آنکه بت پرستند یا آفتاب یا ماه لیکن عبادت

برای

بروی و ریا کنند معاذ میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی هفت فرشته بیافرید
پیش از آفریدن آسمانها پس آسمانها بیافرید و هر یکی را موکل کرد بر آسمانی و دربانی آن
آسمان او و دلو چون فرشتگان زمین که کردار خلق نویسند و آنرا حفظ کنند عمل بنده
که از بامداد تا شب کرده باشد رفع کنند تا با آسمان اول برند و بر طاعت او ثنا بسیار گویند
و چند عبادت کرده باشد که نور آن چون نور آفتاب بود آن فرشته که موکل بود گوید که
این طاعت بر روی او باز زنید که من موکلم باهل غیبت حق تعالی مرا فرموده که هر که غیبت کند نگذار
که عمل او از تو بگذرد پس عمل دیگری رفع کنند که غیبت نکرده باشد تا با آسمان دوم آن
فرشته گوید ببرید و بر روی او باز زنید که این عمل برای دنیا کرده و در مجالس
بر مردمان فخر کرده و مرا فرموده اند که عمل او را منع کنم پس عمل دیگری را رفع کنند
که در آن صدقه باشد و روزه و نماز و حفظ عجب مانده باشند از نور آن چون آسمان
سوم رسد فرشته گوید من موکلم بر کبر که عمل متکبران را منع کنم که او بر مردمان
تکبر کردی پس عمل دیگری رفع کنند که درخشان [illegible] بود چون ستاره از تسبیح و نماز
و حج تا با آسمان چهارم آن فرشته گوید این عمل بروی او باز زنید من موکل عجبم و عمل او
بی عجب نخواهم گذارم که عمل او از من درگذرد پس عمل دیگری رفع کنند و آن عمل در جمال
چون عروسی بود که بشوهر تسلیم خواهند کرد تا با آسمان پنجم برند آن فرشته گوید که این عمل

بر روی او باز زنید و بر کول او نهید که من موکل حسد ام هر که در علم و عمل بدرجه او رسید
او را حسد کردی و زبان در وی دراز کردی مرا فرموده اند تا عمل حاسدان را منع کنم پس عمل دیگری
رفع کنند که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و عمره بود تا باسمان ششم ان فرشته گوید که
این عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچ کس که او را رنجی و بلای رسیدی رحم نکردی بلکه شاد
شدی من فرشته رحمت ام مرا فرموده اند تا عمل بی رحم منع کنم پس عمل دیگری رفع
کنند تا باسمان هفتم تمام از نماز و روزه و نفقه و جهاد و ورع که نور ان چون نور
افتاب بود و بانگ ان در اسمانها افتاده باشد چون بانگ رعد از عظمت ان و سه هزار فرشته
در مشایعت ان میروند و هیچ کس منع نتوانند کرد چون باسمان هفتم رسد ان فرشته گوید که این
عمل بر روی او باز زنید و قفل بر دل او نهید که او باین عمل خدا را نخواسته بلکه مقصود او
ان حشمت بود نزدیک علما و نام و بانگ بود در شهرها مرا فرموده که عمل وی را راه ندهم و هر
عمل که خالص خدای نباشد ریا باشد و خدای عز و جل عمل مرائی نپذیرد پس عمل دیگری رفع
کنند و از اسمان هفتم بگذرانند و در وی همه خلق نیکو بود و ذکر و تسبیح و انواع عبادات
و فرشتگان همه اسمانها بتشییع ان عمل بروند تا بحضرت حق تعالی رسد و همه گواهی دهند که
این عمل پاکست و باخلاص حق تعالی گوید شما نگاه بانان عمل وی اید و من
نگاه بان دل او این عمل نه برای من کرده و در دل نیتی دیگر کرده لعنت من بر وی باد

فرشتگان گویند لعنت تو و لعنت ما بر وی باد و هفت اسمان و هر که در هفت اسمان است
بر وی لعنت کنند عیسی علیه السلام فرمود چون کسی روزه دارد باید که موی را شانه کند
و روغن در موی مالد و لب را بروغن الوده کند و سرمه در کشد تا کسی نداند که روزه دار است
و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده اندک ترین و پوشیده ترین ریا شرک است یعنی که در
عبادت حق تعالی انباز او کنند چون به علم خدا تعالی کفایت نکرد و علم دیگری را
بعبادت وی کرد حدیث ۱۰۱ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود در بهشت در نرود کسی که در دل او
مقدار یک حبه خردل کبر بود و نیز فرمود متکبران را روز قیامت حشر کنند بصورت مورچه
در زیر پای خلق افتاده باشند از خواری که باشند نزد خدا تعالی و فرمود که وادی
است که انرا هبهب گویند و حق است بر خدا تعالی که جباران و متکبران را انجا فرود اورد
و فرمود خدا تعالی ننگرد بکسی که جامه خود در زمین کشد بسبیل تکبر و خرامیدن بفخر و فرمود
یک بار مردی میخرامید و جامه فخر پوشیده و در خود نگاه میکرد خدا تعالی او را بزمین
فرو برد و هنوز میرود تا قیامت حدیث ۱۰۲ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ کس تواضع
نکرد که نه خدا تعالی او را عزیز تر نگردانید و فرمود کرم در تقوی است و شرف در تواضع و توانگری
در یقین عایشه رضی الله عنها میفرمود شما غافلید از فاضل ترین عبادات و ان تواضع است

بیان ترک عجب
بیان تواضع

حدیث ۱۰۳ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که هیچ کس بعمل خود بنجات نرسد گفتند و نه تو
فرمود و نه من الا برحمت خدا تعالی حدیث ۱۰۴ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود منع فرمود از
فخر بنسب فرمود همه از ادم اند و ادم از خاک است و چون بلال بانگ نماز کرد بزرگان
قریش گفتند که این غلام سیاه چه محل آن بود که او را این مسلم باشد این ایت فرود امد
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و چون این ایت فرود امد که وَأَنْذِرْ
عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ فاطمه را گفت ای دختر محمد تدبیر خود کن که هیچ فردا ترا
سود ندارم و صفیه را فرمود یا عمه محمد بکار خود مشغول شو که من ترا دست نگیرم و اگر خویشان
او را قرابت کفایت بودی بایستی که فاطمه را از رنج تقوی برهانیدی تا خوش
میزیستی و هر دو جهان او را بودی اما در جمله قرابت را زیادت امیدی هست بشفاعت
و لکن باشد که گناه چنان بود که شفاعت نپذیرد چنانکه حق تعالی فرمود وَلَا يَشْفَعُونَ
إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى و فراخ رفتن بامید شفاعت چنان بود که بیمار احتما نکند و همه چیزها
میخورد بامید انکه پدرش طبیب استاد است حدیث ۱۰۵ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که توبه
کند پیش از انکه افتاب از مغرب بر اید توبه او قبول بود و فرمود پشیمانی توبه است و فرمود
من هر روزی هفتاد بار توبه و استغفار کنم و فرمود هر که گناهی کند او را توبه است مگر
مبتدع که ایشان را توبه نیست من از ایشان بیزارم و ایشان از من حدیث ۱۰۶ رسول صلی الله

بیان رحمت خدا تعالی
بیان منع فخر نسب
بیان توبه
بیان صبر

علیه و سلم فرمود که هر که شما را محروم کند شما او را عطا دهید و هر که با شما زشتی
کند شما با او نیکوئی کنید و انچنین صبر درجه صدیقان است عیسی علیه السلام
فرمود قومی پیش از من امدند و گفتند دست بدست ببرید و چشم بچشم و دندان
بدندان و من انرا باطل نکنم اما وصیت میکنم شما را که شر را بشر مقابلت مکنید
بلکه اگر کسی بر جانب راست شما زند از روی جانب چپ پیش او دارید و اگر دستار از
شما بستاند پیراهن نیز بوی اندازید و اگر کسی یک میل شما را با خود ببرد
دو میل با او بروید رسول صلی الله علیه و سلم در دعا فرموده بار خدایا ما را چندان
یقین ارزانی دار که مصائب دنیا بر ما اسان شود ابن عباس رضی الله عنه
میفرماید صبر در قران بر سه وجه است صبر در طاعت و ان سیصد درجه از ثواب دارد و دیگر
صبر از انچه حرام است و انرا ششصد درجه است و سیوم صبر بر مصیبت در اول ان و ان
را نهصد درجه است خدا تعالی میفرماید هر که او را مصیبتی فرستادم در تن یا در مال
یا در فرزند و او صبر نیکو پیش ان باز اید شرم دارم که با وی حساب کنم و او را میزان دیوان
و رسول صلی الله علیه و سلم فرموده از بزرگ داشتن خدا تعالی یکی انست که در بیماری شکوه
نکنی و مصیبت پنهان داری حدیث ۱۰۶ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود درجه انکه طعام خورد
و شاکر باشد همچون درجه انست که روزه دارد و صابر باشد عطا گوید پیش عایشه رضی الله عنها

بیان شکر

رفتم و گفتم از عجایب احوال رسول صلی الله علیه وسلم چیزی ما را حکایت کن گفت چه
بود از احوال او که نه عجب بود پس گفت یک شب با من در جامه خواب آمد تا اندام او
برهنه با اندام من رسید پس گفت یا عائشه بگذار تا بروم و خدای خود را عبادت کنم
گفتم من میخواهم که با تو نزدیک باشم لکن برو بر خاست و از مشک آب بیرون کرد
و طهارت کرد و اندکی آبی بر ریخت پس بر پای بایستاد و نماز میکرد و میگریست
تا آنگاه که بلال بیامد تا به نماز بامداد شود گفتم چون خدای تعالی گناهان تو همه بیامرزیده
است چرا میگری فرمود پس بنده شاکر نباشم و چرا نگریم رسول صلی الله علیه وسلم یکی را
گفت فرمود چگونه گفت بخیر و الحمد لله گفت این بهتر است و غرض سلف که یکدیگر را
گفتندی چگونه این بودی تا جواب شکر بودی که هم گوینده و هم شنونده در
ثواب شریک بودندی و هر که شکایت کند بتر کار باشد اگرچه در بلا بود رسول صلی الله
علیه وسلم میفرماید هر که را در دنیا عقوبت کردند در آخرت نکنند چه بلا کفارت
گناهان بود چون بی گناه کرد عقوبت کجا باشد پس طبیب ترا داروی تلخ دهد و فصد
کند اگرچه با رنج بود جای شکر باشد که باین رنج اندک از رنج بیماری سخت برستی
یکی با رسول صلی الله علیه وسلم گفت که مال من ببردند گفت خیر نیست در کسی که مال او نرود
و تن او بیمار نشود و خدای تعالی چون بنده را دوست دارد او را بلا بر وی فرو ریزد و حدیث

الحل

بیان رجا

رسول صلی الله علیه وسلم یک روز فرمود اگر شما آنچه من دانم بدانید بسیار بگریید و اندک
خندید و بصحرا روید و دست بر سینه میزنید و زاری میکنید پس جبرئیل بیامد و گفت
حق تعالی میگوید چرا بندگان مرا نا امید میکنی از رحمت من پس بیرون آمد و امید
های نیکو داد و از فضل حق تعالی رسول صلی الله علیه وسلم یکی را فرمود در وقت جان کندن
که چگونه می یابی خود را گفت چنانکه از گناهان خود میترسم و برحمت او امید میدارم
فرمود در دل هیچکس در چنین وقت این هر دو جمع نشود که نه خدای تعالی ویرا ایمن دارند
از آنچه میترسد و بدهد آنچه امید میدارد و رسول صلی الله علیه وسلم هیچ از آمرزش
خواستن امت خویش نیاسود تا این آیت فرود آمد وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو
مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ و چون این فرود آمد وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ
رَبُّكَ فَتَرْضَى گفت ای محمد راضی نشود تا یکی از امت او در دوزخ باشد
و چنین آیات بسیار است رسول صلی الله علیه وسلم میفرمود امت من امتی مرحومه عذاب
ایشان در دنیا باشد انس رضی الله عنه میگوید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بار خدایا
حساب امت من بمن کن تا کسی مساوی ایشان نبیند گفت ایشان امت تواند
و بندگان من اند و من بر ایشان رحیم ترم نخواهم که مساوی ایشان کسی بیند نه تو و نه
دیگری و فرمود صلی الله علیه وسلم که حیات من خیر شماست و مرگ من خیر شما اگر زنده

باشم شریعت شما را میاموزم و اگر مرده باشم اعمال شما بر من عرضه میکنند آنچه نیکو بود
حمد و شکر میکنم و آنچه بد بود آمرزش میخواهم و فرمود صلی الله علیه وسلم چون بنده گناه
کند و استغفار کند خدای تعالی گوید ای فرشتگان نگاه کنید که بندهٔ من گناهی کرد و
بدانست که او را خداوندی است که بگناه بگیرد و بیامرزد گواه گرفتم شما را
که او را آمرزیدم مردی با رسول صلی الله علیه وسلم گفت من جز فریضه روزه دارم و پنج
نماز نگذارم و بر این نیفزایم و خدای را بر من زکوة و حج نیست که مال ندارم فردا کجا
باشم رسول صلی الله علیه وسلم تبسم بخندید و فرمود با من باشی اگر دل از دو چیز نگاه
داری از غل و حسد و زبان از دو چیز نگاه داری از غیبت و دروغ و چشم از
دو چیز نگاه داری از نامحرم نگرستن و بخلق خدای تعالی بچشم خوار نگرستن و فرمود
صلی الله علیه وسلم خدای تعالی فرشتگان را فرماید که هر که در دل او یک مثقال خیر است از
دوزخ بیرون آورید خلق بسیار بیرون آورند پس گوید هیچکس از این قوم مانده که
هر که در دل او نیم مثقال خیر است بیرون آورید خلقی بسیار بیرون آورند و گوید هیچکس
از این قوم مانده پس گوید هر که در دل او مقدار یک ذره خیر است بیرون آورید خلق
بسیار بیرون آورند و گویند هیچکس نمانده که او را یک ذره خیر باشد گوید شفاعت
ملائکه و شفاعت پیغمبران و شفاعت مومنان همه رسید و اجابت کرده شد

نماند

نماند مگر رحمت ارحم الراحمین یک قبضه از دوزخ فرا گیرد و قومی را از دوزخ
بیرون آورد که هیچ خیر نکرده باشند هرگز بقدر یک ذره همه چون انگشت سیاه
شده و ایشان را در جویی افکنند از جویهای بهشت که آنرا نهر الحیوة خوانند
و از آنجا بیرون آیند پاک و روشن چنانکه سبزه از میان سیلاب بیرون آید
همچون مروارید روشن مهرها در گردن که اهل بهشت همه را بشناسند و گویند
که این همه آزادکردگان خدای تعالی اند که هرگز هیچ خیر نکرده اند پس گویند در بهشت
روید و هر چه بینید همه شماراست گویند بار خدایا ما را آن دادی که هیچکس را نداد
در عالم گوید شما را نزد من ازین بزرگتر است گویند چه باشد ازین بزرگتر
گوید رضای من که از شما خشنود باشم که هرگز ناخشنود نشوم این حدیث در صحیح
بخاری و صحیح مسلم هر دو درست و عمرو بن حزم گوید که سه روز رسول صلی الله علیه
وسلم غایب بود که جز بنماز فرض بیرون نیامدی روز چهارم بیرون آمد و گفت
خدای عز و جل مرا وعده داد که هفتاد هزار از امت تو بی حساب در بهشت روند
و من درین سه روز زیادت میخواستم خدای تعالی را کریم و بزرگوار یافتم با هر یکی ازین
هفتاد هزار دیگر بمن داد گفتم بار خدایا امت من چندین باشند گفت این عدد
تمام کنم از جمله اعراب ابراهیم ادهم گفت شبی در طواف خالی بماندم و باران می آمد گفتم

بار خدایا مرا از گناه نگاه دار تا هیچ گناه نکنم اوازی شنیدم از خانه کعبه
که گفت تو عصمت میخواهی و همه بندگان من همین میخواهند اگر همه را از گناه نگاه
میدارم فضل و رحمت خود بر که اشکارا کنم باید که خوف و رجا معتدل بود چنانکه
عمر رضی الله عنه گفت اگر فردا ندا کنند که در بهشت نخواهند رفت مگر یک کس گمان
برم که آن کس منم واگر گویند در دوزخ نخواهند شد مگر یک کس ترسم که آن کس من
باشم حدیث ۱۰۸ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خدا تعالی میگوید بعزت من که دو
خوف و دو امن در یک بنده جمع نکنم اگر در دنیا از من بترسد در آخرت اورا
ایمن دارم واگر ایمن باشد در دنیا در آخرت در خوف دارمش و فرمود صلی الله
علیه وسلم هر که از خدای بترسد همه چیز از وی بترسند و هر که از خدای نترسد خدای
اورا از همه چیزی بترساند و فرمود صلی الله علیه وسلم چون بنده را از بیم خدای
موی بر تن برخیزد و بر اندیشد از وی گناهان او همچنان فرو ریزد که برگ از
درخت عائشه رضی الله عنها گوید رسول صلی الله علیه وسلم را گفتند که هیچکس از امت تو
در بهشت شود بی حساب گفت شود آنکه از گناه خود یاد آورد و بگرید و فرمود که
هیچ قطره نزد خدا تعالی دوستر از قطره اشک نیست که از خوف خدا تعالی بود
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اول علم آنست که خدا را بجباری و قهاری بشناسی

بیان خوف

دانی

بیان سوء خاتمت

داوریش آنکه بنده وار گمان باو گذاری و بدانی که تو هیچ چیز نه و بتو هیچ چیز
نیست و چگونه ممکن بود که کسی این داند و نترسد بدانکه بیشترین خایفان از
خاتمت ترسیده اند برای آنکه دل آدمی گردانست و وقت مرگ وقتی عظیم است و نتوان
دانست که دل بچه قرار گیرد در آن وقت سهل تستری میگوید که صدیقان در هر نفسی از سوء
خاتمت می ترسند سفیان بوقت مرگ جزع میکرد و میگریست گفتند مگر که عفو
خدا تعالی از گناه تو عظیم تر است گفت اگر دانم که بتوحید بمیرم باک ندارم اگر
چند کوه ها گناه دارم چون ابلیس ملعون شد جبرئیل و میکائیل علیهما السلام دایم
میگریستند خدا تعالی وحی کرد بایشان که چرا میگریید گفتند از مکر تو ایمن نه ایم
گفت چنین باید ایمن مباشید رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هرگز جبرئیل نیامد بمن
الا که لرزه بوی افتاده بودی از بیم خدا تعالی انس میگوید که رسول صلی الله علیه
وسلم از جبرئیل پرسید که هرگز میکائیل را خندان نمی بینم گفت تا آتش آفریده اند
او نخندیده مجاهد میگوید که داود علیه السلام چهل روز میگریست بر سجده تا گیاه از
اشک او برست ندا آمد که ای داود چرا میگری اگر گرسنه یا برهنه یا تشنه بگو تا بان
داود جامه فرستم یک نالیدن بنالید که از آتش نفس او چوب سوخت پس خدا تعالی توبه او
قبول کرد حاتم اصم گوید بجای نیکو غره مشو که هیچ جای بهتر از بهشت نیست که بنگر

که آدم آنجا چه دید و بسیاری عبادت غره مشو که دانی که ابلیس چندین هزار سال
عبادت کرد و بعلم بسیار غره مشو که بلعام باعورا بعلم بجایی رسیده بود که نام بزرگ
خدا تعالی دانست و در حق او چنین آمد که فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ
عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ و بدیدار نیک مردان غره مشو
که خویشان رسول صلی الله علیه وسلم بسیار اورا دیدند و صحبت داشتند و مسلمان نشدند
عطا سلمی از خایفان بود و چهل سال نخندید و باسمان ننگرید و یکبار باسمان نگرید
و بیفتاد از بیم آنکه در هر شب چند بار دست بخود فرود آوردی تا مسخ شده است
یا نه و چون قحط و بلای بخلقی رسید گفتی این همه از شومی منست اگر من بمردمی
خلقی برستندی حدیث ۱۰۹ رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خدا تعالی دوست دارد درویش
متعیل پارسا را و فرمود ای بلال جهد کن تا چون بخواهی رفت از این دنیا درویش
باشی نه توانگر و فرمود درویشان امت من در بهشت روند پیش از توانگران
بپانصد سال و در یک روایت بچهل سال و فرمود مرا دو پیشه است هر که آن هر دو را دوست
دارد مرا دوست داشته باشد درویشی و غزو رسول صلی الله علیه وسلم فرمود بهشت را بمن
نمودند بیشتر اهل آن درویشان بودند و دوزخ را بمن نمودند بیشتر اهل آن توانگران
بودند و فرمود در بهشت زنان را کمتر دیدم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که باز پسین

بیان درویشی [illegible]

کی

که پس در بهشت رود از پیغمبران سلیمان بن داود بود و آخر کسی که از اصحاب من در
بهشت رود عبدالرحمان عوف بود بسبب توانگری او و عیسی علیه السلام فرمود توانگر
بسختی تمام در بهشت رود رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چون خدا تعالی بنده را دوست دارد
اورا مبتلا کند ببلاها واگر دوستی تمام تر عظیم تر بود اقتنا کند گفتند اقتنا چه بود
یا رسول الله گفت آنکه اورا نه مال گذارد و نه اهل رسول صلی الله علیه وسلم فرمود درویش را
روز قیامت بیاورند چنانکه مردمان از یکدیگر عذر خواهند خدا تعالی از وی عذر
خواهد و گوید بنده من نه از خواری تو بود که دنیا را از تو باز داشتم ولیکن از آن بود
تا خلعتها و کرامتهای من بیابی برو و در میان این صفوف خلائق هر که ترا روزی
برای من طعام یا جامه داده است دست وی بگیر که اورا در کار تو کردم و خلق آنروز
در عرق غرق باشند او در رود هر که باوی نیکوی کرده باشد دست گیرد و بیرون آورد
و گفت با درویشان آشنای گیرید و با ایشان نیکوی کنید که ایشان را دولت در
راه است گفتند آن چیست گفت در قیامت ایشان را گویند که هر که شما را پاره نان
و شربتی آب و خرقه جامه داده است دست ایشان گیرید و به بهشت برید ابن عباس
رضی الله عنهما میفرماید ملعون است کسی که بسبب درویشی کسی را خوار دارد و بسبب توانگری عزیز
دارد و گفته اند که توانگر در هیچ مجلس خوارتر از آن نبودی که در مجلس سفیان ثوری

رحمة الله علیه که ایشان را فراموش نگذاشتی و در آخرترین صف بودندی و درویش را
نزدیک خود بنشاندی لقمان پسر خود را گفت ای پسر هر آنکه کهنه جامه دارد
او را حقیر مدار که خدای تو و خدای او هر دو یکی است رسول صلی الله علیه وسلم فرمود با
عائشه رضی الله عنها فرمود اگر خواهی که فردا مرا دریابی درویش وار زندگانی
کن و از نشست با توانگران دور باش و هیچ پیراهن بیرون مکنی تا پاره بر وی نزنی
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که روز قیامت خدای تعالی گوید کجا اند خاصان من
و برگزیدگان من از خلق فرشتگان گویند آنان کیستند گوید درویشان مسلمانان
که بعطای من راضی بودند همه را به بهشت برید به بهشت روند و هنوز همه خلق در
حساب باشند حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود سوال از فواحش است و فواحش جز
بضرورت حلال نشود و سبب آنکه از فواحش است آنست که در وی سه کار بد است یکی آنکه اظهار
درویشی شکایت از حق تعالی بود چه اگر غلام کسی از دیگری چیزی خواهد در خواجه خود
طعن کرده باشد و کفارت این آنست که جز بضرورت نگوید و بر سبیل شکایت نگوید دیگر آنکه
خود را خوار کرده باشد نیست مومن را که خود را جز پیش حق تعالی خوار کند و خلاص از این
آن باید که تا تواند سوال از دوستی و خویشی و فراخ دلی و کسی کند که بچشم
حقارت بوی ننگرد و پیش او ذلیل نشود و چون نتواند باری جز بضرورت نگوید

ونکند

بیان حرمت سوال از مردمان

ونکند سیوم آنکه در وی رنجانیدن آنکس باشد که شاید که آنچه دهد از شرم دهد و بریا
دهد که از ملامت ترسد پس اگر دهد بر وی بخور نشود و از دل نداده بود و اگر ندهد در رنج
شرم و ملامت افتد و خلاص از این آن بود که صریح نگوید معارضه کند چنانکه اگر
آنکس خواهد که خود را غافل سازد تواند خشت چون صریح گوید لیکن نکند بلکه بجمله گوید
مگر که یک کس حاضر بود که تو اگر باشد که همه چشم بوی دارند و اگر ندهد ملامت کنند
پس از این جمله معلوم شد که سوال حرام است مگر بضرورت یا حاجتی مهم اما برای زیادتی
تجمل یا برای خورش خوردن یا جامه نیکو بدست آوردن این نشاید رسول
صلی الله علیه وسلم فرمود هر که چیزی دارد و سوال کند روز قیامت بیاید و روی
وی همه استخوان بود که گوشت از وی فرو شده باشد و فرمود هر که خواهد
و دارد آن آتش دوزخ است که می ستاند خواه بسیار ستاند و خواه اندک را
و پرسیدند از رسول صلی الله علیه وسلم که چند باید که دارد تا سوال نشاید در یک خبر است
که شام و چاشت و در یک خبر است که پنجاه درم اما این پنجاه درم گفته است معنی
این پنجاه درم نقره باشد کسی را که تنها بود که این کفایت یکساله باشد رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود بنی آدم را در دنیا هیچ حق نیست مگر در سه چیز طعامی که پشت او را
راست دارد و جامه که عورت وی بپوشد و از سرما و گرما نگاه دارد و مسکنی که او را

پوشیده دارد و آنچه در خانه لابد است از متاع خانه در این معنی بود اما اگر نمد
و حصیر دارد و برای زیادت سوال کند نشاید و اگر سفالینه دارد و برای آفتابه
سوال کند نشاید و اینها متفاوت است و در تقدیر نیاید لیکن باید که بی حاجتی مهم
چیزی که فاحش است نکند حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود اگر خواهی که خدای
تعالی ترا دوست دارد در دنیا زاهد باش و چون حارثه رضی الله عنه رسول را
گفت که من مومنم حقا گفت این نشان آن چیست گفت این نفس من از دنیا
چنان رمیده است که زر و سنگ نزد من برابر است و گویی در بهشت و دوزخ
می نگرم فرمود نگاهدار که یافتی آنچه می بایست آنگاه فرمود این بنده است که
خدای تعالی دل او را منور کرده رسول صلی الله علیه وسلم فرمود از خدای تعالی شرم دارید
چنانکه حق شرم است گفتند نه شرم میداریم فرمود پس چرا جمع میکنید مالی که بخوردن
آن نخواهید رسید و چرا بنا میکنید جایی که آن مسکن شما نخواهد بود یک روز
رسول صلی الله علیه وسلم خطبه کرد و فرمود هر که لا اله الا الله بسلامت بیاورد و بچیزی دیگر
نا آمیخته بهشت او راست علی رضی الله عنه برخاست و گفت یا رسول الله تفسیر کن
تا آن چیست که بان نمی باید آمیخت فرمود دوستی دنیا و جستن آن که قومی باشند
که سخن ایشان سخن پیغمبران بود و کردار ایشان کردار جباران و هر که لا اله الا الله

بیاورد

بیان فضیلت زهد

بیاورد و این در وی نبود جای او بهشت است عیسی علیه السلام را گفتند اگر دستوری
دهی تا خانه کنیم چند آنکه عبادت کنی در آن فرمود بروید و بر آب خانه کنید گفتند
بر آب خانه چون توان کرد فرمود با دوستی دنیا عبادت چون توان کرد رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود اگر خواهی که خدای ترا دوست دارد از دنیا بدار و اگر خواهی که
مردمان ترا دوست دارند از آنچه ایشان دارند دست بدار سهل تستری
میگوید عمل با خلاص آنگاه توانی کرد که از چهار چیز نترسی گرسنگی و برهنگی را
و درویشی و خواری رسول صلی الله علیه وسلم برای عیال یک ساله بنهادی که ایشان
طاقت صبر نداشتندی اما برای خود شبانگاه را هیچ نگذاشتی عائشه رضی الله عنها
میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم را وقت بودی که چهل شب در خانه چراغ نبودی
و غیر از خرما و آب هیچ طعام نبودی و گفته اند اول چیزی از طول امل که بعد از
رسول صلی الله علیه وسلم پیدا آمد بنا کردن بلند بود و عباس رضی الله عنه منظری بلند
کرده بود رسول صلی الله علیه وسلم بفرمود تا باز کردند و یکروز بگنبدی بلند بگذشت
فرمود این کراست گفتند فلان صحابی آنکس نزدیک رسول صلی الله علیه وسلم آمد در روی نمی
نگریست تا آنکس سبب آن باز پرسید با او بگفتند آن گنبد را باز کرد آنگاه رسول صلی الله
علیه وسلم با او دل خوش کرد و او را دعا گفت و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود هر که

خدای تعالی با وی شری خواهد مال او را در آب و خاک هلاک کند رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که
بنای کند پیش از حاجت در قیامت او را تکلیف کنند تا آن بردارد و رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده هر بنای که بنده کند در قیامت بر وی وبال است الا آنچه از گرما
و سرما او را نگاه دارد و رسول صلی الله علیه وسلم را بالشی بود از ادیم حشو آن لیف
بود و فرش او گلیمی دوتاه کرده و عمر بیکو[illegible] پهلوی او دید نشان حصیر خرما گرفته
بگریست گفت چرا میگریی گفت قیصر و کسری دو دشمنان خدای در آن نعمتها
و رسول و دوست خدای درین دشواریها فرمود خرسند نباشی بآنکه ایشان را بود دنیا
و ما را بود آخرت گفت باشم رسول صلی الله علیه وسلم از سفری آمده بود بدر خانهٔ
فاطمه رضی الله عنها رسید پردهٔ دید بر در خانه او و دو حلقه سیمین در دست او
بازگشت از کراهیت آن چون فاطمه بدانست آن دو حلقه بدرمی و نیم بفروخت
و بآن پرده باهم بصدقه داد پس رسول صلی الله علیه وسلم با او دلخوش کرد فرمود نیکو
کردی حسن بصری میگوید هفتاد کس را از صحابه دریافتم که هیچکس جز آن جامه که پوشیده
بودند نداشت و هرگز میان خود و خاک حجاب نکردندی چون بخفتندی پهلو بر خاک
نهادندی و آن جامه بر خود کشیدندی خلیل علیه السلام از دوستی دامی خواست
وحی آمد که چرا از خلیل خود نخواستی بار خدایا دانستم که دنیا دشمن داری ترسیدم که

از تو

بیان نیت و صدق و اخلاص

112

از تو دنیا خواهم فرمان آمد هر چه یابد حاجت بود آن دنیا نبود حدیث رسول صلی الله
علیه وسلم فرموده که حق تعالی بصورت و اعمال شما ننگرد و بدل و کردار شما نگرد و نظر
بدل از آنست که محل نیت دل است و نیز فرموده صلی الله علیه وسلم مردمان چهار اند یکی
مال دارد و بحکم علم خرج میکند و دیگری گوید اگر من نیز داشتمی چنین کردمی هر دو
در مزد برابر اند دیگری مال بشرط نفقه میکند و دیگری گوید اگر من نیز داشتمی
همچنین کردمی هر دو در بزه برابر اند و انس گفت که رسول صلی الله علیه وسلم یکروز در
غزو تبوک بیرون آمد و فرمود در مدینه بسیار مردم اند که در مزد هر رنج که ما میکشیم
از سفر و گرسنگی شریک اند گفتیم چرا و ایشان باز مانده اند فرمود بعذر از ما باز
مانده اند و نیت ایشان هم چون نیت ما است رسول صلی الله علیه وسلم فرموده که هر که
نیت و همت او دنیا بود همیشه درویشی در پیش چشم او باشد و از دنیا برود
عاشق دنیا و هر کرا نیت و همت آخرت بود خدای تعالی دل او را توانگر دارد
و از دنیا برود زاهد بود در دنیا و فرموده هر که نکاح کند و نیت کند که کابین ندهد
زانی باشد و هر که وامی کند بدان نیت کند که باز ندهد دزد باشد حسن بصری
میگوید که بهشت جاودان بدین عمل روزی چند نیست به نیت نیکو است که از آن خیزد
رسول صلی الله علیه وسلم فرموده نیت مومن بهتر است از عمل و کردار او و رسول صلی الله علیه وسلم

فرموده که امت مرا عفو کرده اند از هر چه حدیث نفس بود و این خبر در هر دو صحیح است
که هر که قصد معصیتی کند و نکند ملائکه را گویند بر وی منویسید و اگر بکند یک سیئه بنویسید
و اگر قصد خیر کند یک حسنه بنویسید اگر چه نکند و اگر بکند ده بنویسید عثمان بن مظعون
با رسول صلی الله علیه وسلم گفت این نفس من میگوید که خود را خصی کن تا از شهوت
نکاح برهی فرمود مکن که خصی کردن امت من روزه داشتن است گفت نفس
من میگوید که زن را طلاق ده گفت آهسته باش که نکاح سنت من است گفت
نفس من میگوید بکوه رو چون رهبانان گفت مکن که رهبانیت امت من حج
و غزو است گفت نفس من میگوید گوشت مخور گفت مکن که من گوشت دوست دارم
اگر یافتمی خوردمی و اگر از خدای تعالی خواستمی بدادی پس این خاطرها که او را
در آمده بود حدیث نفس است رسول صلی الله علیه وسلم فرموده چون دو مرد با یکدیگر
شمشیر بر کشند و یکی کشته شود کشته و کشنده هر دو در دوزخ اند گفتند کشته باری
چرا گفت بآنکه میخواست که بکشد اگر توانستی بکشتی رسول صلی الله علیه وسلم فرموده
هر که در مسجد شد بزیارت خدای شد و حق است بر مزور که زایر را اکرام کند رسول
صلی الله علیه وسلم فرموده بنده را سوال کنند از هر چه کرده باشد تا سرمه که در چشم کشد یا
کلوخ پارهٔ که بدست بمالید یا دست که بجامه برادری کند رسول صلی الله علیه وسلم فرموده

که خدای تعالی

که خدای تعالی میگوید اخلاص سری است از اسرار من که در دل بندهٔ که او را دوست
دارم نهاده ام از رسول صلی الله علیه وسلم پرسیدند که کمال در چیست فرمود گفتار
بحق و کردار بصدق رسول صلی الله علیه وسلم فرمود زیرکی آنست که حساب خود بکند
و آن کند که پس مرگ را شاید عبد الله بن دینار گوید که با عمر خطاب رضی الله عنه
در راه مکه بودم جای فرود آمدیم غلامی شبان گوسفندان از کوه فرود آورد
عمر گفت یکی بمن فروش گفت من بنده ام و این ملک من نیست گفت خواجه را
بگوی که گرگ برد او چه داند گفت آخر خدای تعالی داند اگر او نداند عمر رضی الله عنه
بگریست و خواجه او را طلب کرد و او را بخرید و آزاد کرد و گفت این سخن ترا درین
جهان آزاد کرد و در آن جهان نیز آزاد کند 113 حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود یک ساعت
تفکر بهتر است از یک سال عبادت و نیز فرموده تفکر در خلق او کنید و در وی مکنید که طاقت
آن نیارید و قدر او نتوانید شناخت عیسی علیه السلام را گفتند در روی زمین مثل تو
هست یا روح الله فرمود هست هر که سخن او همه ذکر بود و خاموشی او همه فکر و نظر او
همه عبرت بود او مثل منست رسول صلی الله علیه وسلم فرمود چشمهای خود را از عبادت
نصیب دهید گفتند چگونه فرمود بخواندن قرآن از مصحف و تفکر در آن و عبرت از
عجایب آن ابو سلیمان دارانی میگوید تفکر در دنیا حجاب آخرت است و تفکر در آخرت ثمره

بیان تفکر

آن حکمتست و زنده کرد لها رسول صلی الله علیه وسلم یکروز از جبرئیل پرسید که افتاب زوال کردیه کوفت لا نعم کفت این چکونه بود کفت از ان وقت که کفتم لا تا اکنون که کفتم نعم پانصد ساله راه رفته بود و ستاره هست بر اسمان که صد بار چند زمین است و از بلندی چنین خرد مینماید چون یک ستاره چندین بود جمله فلک قیاس کن که چند بود حدیث رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که امتها را بر من عرض کردند امت خود دیدم که کوه و بیابان از ایشان پر بود عجب ماندم از بسیاری ایشان و شاد کشتم مرا کفتند خشنود شدی کفتم شدم کفت با این همه هفتاد هزار در بهشت روند بی حساب کفتند انان کیانند کفت انان که کارها را بنا بر افسون و داغ و فال نکنند و لیکن جز بخدای اعتماد و توکل نکنند پس عکاشه برپای خاست و کفت یا رسول الله دعا کن تا مرا از ایشان کند فرمود بار خدایا او را از ایشان کن دیکری برخاست و همین دعا خواست فرمود سبقک بها عکاشه سبق برد از تو عکاشه و فرمود صلی الله علیه وسلم اکر چنانکه حق توکل است شما بر خدای توکل کنید روزی شما بشما رساند چنانکه بمرغان میرساند که بامداد میروند همه کرسنه و شکمها تهی و شبانکاه باز آیند همه شکمها پر و سیر و فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه پناه بخدای تعالی کیرد خدای تعالی همه مؤنتهای وی کفایت کند و روزی از جای که نداند بوی رساند و هرکه پناه

بیان توکل

بدنیا کند خدای او را با دنیا کذارد چون خلیل را علیه السلام در منجنیق نهادند تا باتش اندازند فرمود حَسْبِيَ اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ چون در هوا بود جبرئیل علیه السلام پیش آمد و کفت هیچ حاجت هست کفت بتو نه و این از ان فرمود تا بکفته خود که فرمود حسبی الله وفا کرده باشد و ازین سبب او را بوفا صفت کرد و فرمود وَاِبْرٰهِيْمَ الَّذِيْ وَفّٰى سعید بن جبیر میکوید که مرا کژدمی بکزید مادرم سوکند داد که دست بده تا افسون کنند ان دست دیکر که سلامت بود با افسون دادم و این برای ان کفت که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است متوکل نبود هرکه افسون کند و داغ کند رسول صلی الله علیه وسلم برای عیال و ضعف دل ایشان یکساله بنهادی و برای خود از بامداد تا شبانکاه نکذاشتی و اکر نکذاشتی در توکل او زیان نکردی که بود ان درست دیکری نزد وی هر دو یکی بودی لیکن خلق را بیاموخت بر درجه ضعف ایشان و در خبر است که یکی از اصحاب صفه فرمان یافت و در جامه او دو دینار یافتند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود دو داغ بود و این دو وجه را محتمل است یکی انکه خود را مجردی نموده باشد بتلبیس و این دو داغ بود از آتش بر سبیل عذاب و دیکر انکه تلبیس نکرده باشد لیکن افتخار او را نقصان درجه آمد در ان جهان چنانکه نشان دو داغ بر روی از جمال نقصان کند رسول اعرابی نزد رسول صلی الله علیه وسلم آمد و کفت شتر را چه کردی

فرمود بکذاشتم و توکل کردم فرمود بسته بند و توکل کن اما اکر از آدمی رنجی رسد احتمال کردن و دفع ان ناکردن از توکل است اما اکر رنج از مار و کژدم و سباع بود جز آنکه دفع باید کرد در خبر است که خدای تعالی بنده را بلا بیازماید چنانکه زر باتش آزمایند کس بود که از آتش خالص بیرون آید و کس باشد که تباه بیرون آید علی رضی الله عنه قومی را دید ارمیده کفت این چیست کفتند امروز روز ایشان است کفت هر روز که معصیت نکنیم عید ما انست فرعون دعوی خدای از ان کرد که چهار صد سال بزیست که او را نه دردسری بود و نه تبی رسول صلی الله علیه وسلم زنی را نکاح خواست کفتند او را هرکز بیماری نبوده و بیمار نشده کفت این تنای است فرمود نخواهم او را و عایشه رضی الله عنها پرسید که یا رسول الله هیچکس درجه شهدا بود فرمود باشد کسی که در روزی بیست بار از مرک یاد آورد و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود از خدای تعالی عافیت خواه بلا مخواه پس چون عذری نبود اکر بیمار برا اظهار کند بر سبیل شکایت حرام بود و اکر نه شکایت باشد روا بود بدانکه دوستی حق تعالی عالی ترین مقامات است و معنی دوستی خدای تعالی فرمان برداری است بلی هرکه چنین پندارد از اصل دین خبری نداشته باشد بدانکه همه اهل اسلام متفق اند بر انکه دوستی خدای تعالی فریضه است و خدای تعالی میفرماید يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّوْنَهٗ و رسول

بیان محبت و شوق و رضا

صلی الله علیه وسلم میفرماید ایمان کسی درست نیست تا انکاه که خدا و رسول را از هرچه جز آنست دوستر دارد و پرسیدند که ایمان چیست فرمود انکه خدا و رسول را از هرچه جز آنست دوستر دارد و فرمود صلی الله علیه وسلم بنده مؤمن نیست تا انکاه که خدای تعالی و رسول را از اهل و مال و جمله خلق دوستر دارد و خدای تعالی نیز تهدید کرد و کفت اکر پدر و فرزند و مال و تجارت و مسکن و هرچه دارید از خدا و رسول دوستر میدارید ساخته باشید تا فرمان در رسد قُلْ اِنْ كَانَ اٰبَآؤُكُمْ وَاِخْوَانُكُمْ الایه و یکی با رسول صلی الله علیه وسلم کفت ترا دوست میدارم فرمود درویشی را ساخته باش کفت خدا را دوست میدارم فرمود بلا را ساخته باش و در خبر است که چون ملک الموت جان خلیل را علیه السلام میکرفت کفت هرکز دیدی که خلیل جان خلیل را بستاند وحی آمد که هرکز دیدی که خلیل دیدار خلیل را کاره بود کفت اکنون جان برکیر که رضا دادم و در دعای رسول صلی الله علیه وسلم درست بار خدایا مرا روزی کن دوستی خود و دوستی دوستان خود و دوستی هر چیزی که مرا بدوستی تو نزدیک کرداند و دوستی خود بر من دوستر کردان از آب سرد بر تشنه و اعرابی بیامد و کفت یا رسول الله قیامت کی خواهد بود فرمود چه نهاده از روز را کفت نماز و روزه بسیار ندارم اما خدای و رسول را دوست میدارم فرمود خواهی که با آن بود

کو ویرا دوست دارد و حسن بصری رضی الله عنه میگوید هر که خدا را بشناخت او را دوست
دارد و هر که دنیا را بشناخت ویرا دشمن دارد و مؤمن تا غافل نشود شاد نشود که چون
اندیشه کند اندوهگین گردد و عیسی علیه السلام بقومی بگذشت نزار و ضعیف فرمود شما را
چه رسید گفتند از بیم عذاب خدای تعالی گداخته ایم فرمود حق است بر خدای تعالی که شما را ایمن
گرداند از عذاب و بقومی دیگر بگذشت از ایشان نزارتر و ضعیف تر فرمود شما را چه رسید
گفتند آرزوی بهشت ما را بگداخت فرمود حق است بر خدای تعالی که شما را بآرزوی خود
برساند و بقومی دیگر بگذشت ازین هر دو ضعیف تر و نزارتر و روی ایشان چون نور
آینه میتافت فرمود شما را چه رسیده است گفتند ما را دوستی خدای تعالی بگداخت
با ایشان بنشست گفت شمائید مقربان مرا بمجالست شما فرموده اند سری سقطی میگوید
فردا هر کسی را با انبیا باز خوانند و گویند یا امت موسی یا امت عیسی یا امت محمد
الا دوستان خدای تعالی که ایشان را گویند یا اولیا خدای تعالی بیائید نزد خدای تعالی
دلهای ایشان از شادی منخلع شود و در بعضی از کتب پیغمبران است که بنده من من ترا
دوست دارم بحق من بر تو که تو نیز مرا دوست داری بدانکه معنی دوستی میل طبع است بچیزی
که خوش بود و اگر آن میل قوی باشد آنرا عشق گویند و دشمنی نفرت طبع است از چیزی
که ناخوش بود و آنجا که خوش و ناخوش نبود دوستی و دشمنی نبود رسول صلی الله

علیه و سلم فرمود از دنیا سه چیز مرا دوست کردند زنان و بوی خوش و روشنای
چشم من در نماز است نماز را از زیادت درجه نهاد حق تعالی وحی کرد بداود علیه السلام
که دوسترین بندگان من نزد من کسیست که مرا نه برای بیم و طمع پرستد لکن تا حق
ربوبیت گزارده باشد و در زبور است که کیست ظالم تر از کسی که مرا برای بهشت و دوزخ
پرستد اگر بهشت و دوزخ نیافریدمی مستحق طاعت نبودمی رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
هر که دیدار خدای تعالی دوست دارد خدای تعالی نیز دیدار او دوست دارد و نعیمان را چند بار
حد زدند بسبب خمر خوردن یکی او را لعنت کرد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود لعنت مکن
که او خدای و رسول را دوست دارد و در اخبار داود علیه السلام آمده است که حق تعالی
فرمود یا داود اهل زمین را خبر ده از من که من دوست آنم که مرا دوست دارد
و همنشین آنم که با من بخلوت بنشیند و مونس آنم که با یاد کرد من انس گیرد و رفیق
آنم که رفیق من است و برگزیده آنم که مرا برگزیند و فرمان بردار آنم که مرا فرمان
برد و هیچ بنده مرا دوست نداشت و من از دل او بدانستم که نه او را گرفتم و بر دیگران
مقدم داشتم و هر که مرا جوید بحق بیابد و هر که دیگری را جوید مرا نیابد حدیث ۱۱۶
رسول صلی الله علیه و سلم فرمود درگاه مهیمن خدای تعالی رضا است بقضای او و چون رسول
صلی الله علیه و سلم بقومی برسید گفت نشان ایمان شما چیست گفتند در بلا صبر کنیم

بیان حقیقت اظهار قرب

و بر نعمت شکر کنیم و بقضا رضا دهیم فرمود این قوم حکما اند و علما اند نزدیک است
از عظیمی فقه ایشان که انبیا باشند و قوم موسی علیه السلام را گفتند از خدای تعالی
بپرس تا چیست که رضای او در آن است تا آن کنیم وحی آمد که اگر از من خشنود
باشید تا از شما خشنود باشیم و رسول صلی الله علیه و سلم فرمود خدای تعالی میگوید من
آن خدایم که جز من خدای نیست هر که بر بلای من صبر نکند و بر نعمت من شکر نکند و به
قضای من راضی نباشد گو خدای دیگر طلب کند و فرمود خدای تعالی میگوید تقدیر کردم
و تدبیر کردم و صنع خود محکم کردم و هر چه خواهد بود حکم کردم هر که راضی است رضای من
او راست و هر که راضی نیست خشم من او راست تا آنگاه که مرا ببیند سهل تستری
دعوی دوستی داشت و درد داشت و دارو نمیکرد گفتند چرا دارو نکنی گفت ای دوست ندانی که
زخم دوست درد نکند حدیث ۱۱۷ رسول صلی الله علیه و سلم فرمود هر که یاد مرگ بسیار کند
ناچار از خلق دل او بخرمی آن مشغول نشود و گور او روضه باید از روضهای بهشت
و هر که مرگ را فراموش کند همت او همه دنیا باشد و از کار آخرت همه غافل ماند و گور او
غاری باید از غارهای دوزخ و ازین سبب است که یاد کردن مرگ را فضل بزرگ است و نیز
فرمود ای کسانیکه بلذت دنیا مشغولید بسیار یاد کنید از آنکه لذتها را غارت کند
و فرمود اگر ستوران از حدیث مرگ آن بدانند که شما دانید هرگز هیچکس گوشت فربه نخوردی

بیان یاد کردن مرگ

رسول صلی الله علیه و سلم بقومی بگذشت که آواز خنده ایشان بلند شده بود فرمود این
مجلس خود را آمیخته کنید بیاد کردن تیره کننده همه لذتها گفتند آن چیست
فرمود مرگ و انس میگوید رسول صلی الله علیه و سلم فرمود یاد مرگ بسیار کن که آن ترا در دنیا
زاهد کند و گناه تو کفارت کند و فرمود صلی الله علیه و سلم کفی بالموت واعظا
مرگ بسنده است که خلق را پند دهد ابن عمر میگوید من با ده کس نزدیک رسول صلی الله
علیه و سلم شدیم یکی از انصار گفت زیرک ترین و کریم ترین مردم کدام است گفت آنکه
از همه مرگ را بیش یاد میکند و در ساختن زله آنجهان حریص تر باشد ایشانند که
شرف دنیا و کرامت آخرت بردند ابراهیم تیمی میگوید دو چیز است که راحت دنیا
از من ببرد یکی ذکر مرگ و دیگر خوف ایستادن پیش حق تعالی و ربیع خیثم در خانه گوری
کنده بود و هر روز چند بار در آن خفتی تا مرگ را در دل وی تازه گردانیدی و گفتی اگر
یک ساعت مرگ را فراموش کنم دلم سیاه شود و رسول صلی الله علیه و سلم با ابن عمر فرمود بامداد که
برخیزی با خود مگوی که شبانگاه زنده باشی و شبانگاه با خود مگوی که بامداد
زنده باشی و از زندگانی زاد مرگ بستانی و از تندرستی زاد بیماری بردار که ندانی
که فردا نام تو نزد حق تعالی چه خواهد بود و فرمود از هیچ چیز بر شما چنان نمی ترسم
از دو خصلت از پی هوا رفتن و امید زندگانی دراز داشتن و فرمود هیچ لقمه در

دهان نه نهم که نه پندارم که لقمه در گلوی من خواهد ماند آنگاه فرمود ای مردمان
اگر عقل دارید خود را مرده انگارید که بخدایی که جان من بدست اوست که شما را آنچه
وعده داده اند بیاید و از آن خلاص نیابید و رسول صلی الله علیه وسلم چون قضا
حاجت کردی در وقت تیمم کردی گفتندی آب نزدیک است گفتی باشد که بوی وقت
نرسم و زنده نباشم رسول صلی الله علیه وسلم فرمود خواهید که در بهشت روید گفتند خواهیم
فرمود امل کوتاه کنید و مرگ در پیش چشم خود دارید پیوسته و از خدا شرم دارید چنانکه
حق آنست رسول صلی الله علیه وسلم بتیمم کردی تو گفتیکه آب را می یافتند که نباید پیش از
آب رسیدن مرگ درآید و کس بود که مرگ در پیش چشم وی باشد که هیچ غایب نبود چنانکه
رسول صلی الله علیه وسلم معاذ را پرسید از حقیقت ایمان او گفت هیچ گام برنگرفتم
الا که پنداشتم که دیگر برنگیرم و هیچ چشمی باز کردی و از هر جای نگرستی گفتندی چه
می نگری گفت ملک الموت را انتظار میکنم تا از کدام جانب درآید و رسول صلی الله
علیه وسلم فرمود پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دارید جوانی پیش از پیری و
تندرستی پیش از بیماری و توانگری پیش از درویشی و فراغت پیش از شغل
و زندگانی پیش از مرگ رسول صلی الله علیه وسلم چون از صحابه اثر غفلتی دیدی غوغا
کردی میان ایشان و فرمودی مرگ آمد و آورد اما سعادت و اما شقاوت

عیسی علیه السلام میگوید ای حواریان دعا کنید تا خدای تعالی جان کندن بر من آسان
کند که چندین از مرگ می ترسم که از بیم مرگ بمیرم و رسول صلی الله علیه وسلم در آن
وقت میفرمود اللهم هون علی محمد سکرات الموت و عایشه رضی الله عنها میگوید
هر کرا جان کندن آسان بود هیچ امید ندارم از جهت جان کندن رسول صلی الله
علیه وسلم که دیدم و در آن وقت میفرمود بار خدایا این روح را از میان استخوان
و پی بیرون می آوری این رنج بر من آسان گردان و رسول صلی الله علیه وسلم
صفت درد آن کرد و گفت همچون سیصد ضربت است بشمشیر هر جان کندنی و فرمود
آسانترین مرگ همچون حسکست که در ابریشم آویزد کی ممکن بود که با سانی از آن
بیرون آید رسول صلی الله علیه وسلم نزد بیماری شد در نزع فرمود من دانم که او در
چیست هیچ رگ نیست در تن او که نه در وی جداگانه دردیست و علی رضی الله عنه
میگوید جنگ کنید تا کشته شوید که هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از جان
کندن گروهی از بنی اسرائیل بر گورستانی بگذشتند دعا کردند تا خداوند تعالی یکی را
زنده کرد و برخاست و گفت ای مردمان از من چه میخواستید پنجاه سالست تا مرده ام
و هنوز تلخی جان کندن با منست و در اثر آمده که مومن را درجه مانده باشد که بعمل بآن
نرسیده بود جان کندن بروی دشوار کنند تا بآن رسد و کافر که نیکوی کرده باشد

بیان سخن گفتن مرده

بعوض آن جان کندن بروی آسان کنند تا او را هیچ حق نمانده و در خبر است که مرگ مفاجات
رحمت مومن است و حسرت کافر و هم در خبر است که چون موسی علیه السلام را وفات رسید حق تعالی
با او گفت که خود را در مرگ چون یافتی فرمود چون مرغ زنده که از او بریان کنند که
نه تواند پرید و نه بمیرد تا برهد و عمر رضی الله عنه از کعب الاحبار پرسید جان کندن چگونه
است گفت چنانکه شاخی پر خار در درون کسی کنند و هر خاری در رگی او بزند و مردی
قوی آن شاخ را میکشد و در اثر است که هر شب نیمه شعبان صحیفه بدست ملک الموت دهند
و هر کرا در آن سال جان بر باید گرفت آنجا نام نوشته بود ١١٨ حدیث رسول صلی الله علیه وسلم
فرمود در آن وقت که مرده را در گور نهند گور گوید ویحک یا ابن آدم بچه غره شدی لیس اینستی
که من خانه محنتم خانه ظلمتم خانه تنهای ام خانه کرم بچه غره شدی که بر من
میگذشتی متبختروار یک پای پیش نهادی و یکی پس اگر مصلح بود کسی از وی جواب دهد
که چه گوئی با گور او مصلح بود و امر معروف و نهی منکر کرد گور گوید لاجرم بروی بوستانی
گردم آنگاه تن او نوری گردد و روح او باسمان شود و عبید الله بن عمیر میگوید که
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که مرده را در گور نهند او از پای مردم میشنود که از پی
جنازه آمده باشند و هیچکس او را سخن نگوید مگر گور که گوید نه بسیار با تو گفته بودند از
صفت هول و تنگی من چه ساخته برای من رسول صلی الله علیه وسلم عمر را فرمود رضی الله عنه

یا عمر چگونه بینی خود را که بمیری و کسان تو ترا گوری بکنند چهار گز در گز و بدستی
آنگاه تو ترا بشویند و کفن کنند و در آن گور نهند و خاک از بالای تو فرو کنند
و باز گردند و فتان گور بیایند منکر و نکیر آواز ایشان چون رعد و چشمهای ایشان
چون برق مویهای بر زمین کشند و بدندانها خاک گور میشورانند و ترا بگیرند
و بجنبانند گفت یا رسول الله عقل من با من باشد فرمود باشد گفت باک ندارم ایشان
را کفایت کنم عایشه رضی الله عنها میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم فرمود گور را
فشاردنی است که مرده را بفشارد و اگر کسی از آن برستی سعد بن معاذ برستی
و انس میگوید که زینب دختر رسول صلی الله علیه وسلم رضی الله عنها فرمان یافت او را در گور
نهاد و روی مبارکش عظیم زرد شد چون بیرون آمد رنگ او با حال خود رفت گفتم
یا رسول الله این چه حال بود فرمود از فشردن گور و عذاب او یاد کردم پس مرا خبر
دادند که بروی آسان کردند رسول صلی الله علیه وسلم فرمود عذاب کافر در گور آن بود که
نود و نه اژدها بروی مسلط کنند دانید که اژدها چه بود نود و نه مار بود که هر یکی را نه سر بود
او را میگزند و می لیسند و در وی میدمند تا بقیامت و رسول صلی الله علیه وسلم فرمود
گور اول منزل است از آخرت اگر آسان گذرد آنچه بعد از آنست آسانتر بود و اگر
دشوار بود آنچه بعد از آنست دشوارتر بود و صعبتر حدیث ١١٩ رسول صلی الله علیه وسلم

بیان احوال مرده

و هر که مرا بخواب بیند مرا دیده باشد که شیطان در صورت من نتواند و عمر رضی الله عنه
کفت رسول صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم با من سرکران کفتم چه بوده است کفت
نتوانی که در روزه اهل خود را بوسه نهی پس هرکز دیکر بعد از ان نکردم و اکرچه این
حرام نیست لیکن ناکردن اولی تر و عباس رضی الله عنه کفت ابولهب را بخواب دیدم میسوخت
از اتش کفتم چکونه کفت همیشه در عذابم مکر شب دوشنبه که رسول صلی الله علیه وسلم شب
دوشنبه از مادر بیامد مرا بشارت دادند از شادی آن بنده ازاد کردم بثواب ان
شب دوشنبه از من عذاب برکرفته اند و ابن عباس رضی الله عنهما یکروز از خواب در امد
پیش ازانکه حسین را بکشتند و کفت انا لله و انا الیه راجعون کفتند چه افتاد کفت حسین را
بکشتند کفتند چرا کفت رسول صلی الله علیه وسلم را دیدم و با او ابکینه پر از خون دیدم
کفت می بینی که امت من از من چه کردند فرزندم حسین را بکشتند و این خون او و همراهان
اوست به تظلم پیش خدای تعالی میبرم بعد از بیست و چهار روز خبر امد که او را کشتند
فائده اگر کسی پرسد که روح چه چیزیست جواب آن بود که چکونکی آن روی راه نیست
اکر ادمی در تن خود طلب کند هزار چیز بیند بی چون و بی چکون چه در خود خشم بیند و درد
و عشق بیند و لذت بیند و اکر خواهد که چون و چکونکی آن طلب کند نتواند که چون
این چیزها را شکل و لون نبود این سوال را بدان راه نباشد فائده عمر رضی الله عنه

اهل بازار را دره میزد و بطلب علم میفرستاد و میکفت که هر که فقه بیع
نداند نباید که در بازار بود که اکاه ربوا و حرام خورد و ویرا خبر نباشد
فائده عوام در خانه بازاریان طعام پخته خورند و بر جامه ایشان نماز
نکنند و این نه نشان صدق بود در این کار فائده در بحر القضای
حاجت رو و پشت بقبله نکند مکر که در بنای باشد که آن روا بود و لیکن اولی تر آن
بود که قبله بر چپ و راست بود فائده محاسن چون دراز شود روا بود که مقدار
یک قبضه بکذارد و باقی فرا زند تا از حد بیرون نرود و ابن عمر رضی الله عنهما
و جمعی از تابعین چنین کرده اند و کروهی کفته اند باید که بکذارند فائده
روز ادینه با اهل صحبت کردن سنت است تا آن نیز تقاضی غسل باشد هر دو را
روز ادینه فائده خدای تعالی جامه سفید را دوست دارد فائده ابن عباس
رضی الله عنهما روز ادینه از نماز تسبیح دست نداشتی و ان نمازی معروف است
فائده بیع سک و خوک و سرکین و استخوان پیل و خمر و کوشت مردار و روغن
مردار باطل بود اما روغن پاک که نجاست در وی افتد بیع آن حرام نشود و جامه
پلید همچنین اما نافه مشک و تخم کرم قز روا بود فروختن آن که درست است
که این هر دو پاک است فائده صورتها که از کل کرده باشند تا کودکان

بان بازی کنند هرچه بر صورت جانوران کرده باشند بهای آن حرام و تکلیف در
آن واجب است و صورت و نبات که بر طبق و جامه بود بیع ان درست بود و از ان جامه
فرش و بالش کردن روا بود و پوشیدن روا نبود فائده انکه خلق را ببدعت دعوت
کند اظهار دشمنی با او مهم باشد تا خلق را از وی نفرت افتد و اولی آن بود که
بر وی سلام نکنند و با وی سخن نکویند و سلام او را جواب نهند و مبتدعان و نیز
فائده کسی بود که از اخراج نون و فتی کردن مشغول بود او را نصیحت اولی تر اکر
امید قبول بود اما جواب سلام باید داد و لعنت نباید کرد فائده یکی از بزرکان
بود که همیشه از کورستان و دفتری خالی نبود و تنها نشستی کفتند چرا چنین کنی
کفت هیچ حالی سلامت تر از تنهای ندیدم و هیچ واعظ چون کور ندیدم و هیچ مونس
به از دفتر ندیدم فائده بسیاری بدعت نیکو باشد که شافعی میکوید که جماعت
در تراویح وضع امیر المومنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی که مذموم است
آن بود که مخالف سنتی باشد فائده امر معروف و نهی منکر واجب است و هر که
بعذری دست از ان بدارد عاصی بود فائده سهل التستری کفت که هیچ معصیت
عظیم تر از جهل نیست و جهل بجهل از جهل عظیم تر فائده دارو نا خوردن در بعضی
احوال فاضل تر است و ان مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم نبود که انکه بسیاری از

بزرکان علاج نکرده اند و باشد که کسی کوید اکر این کمالی بودی رسول صلی الله
علیه وسلم دارو نکردی لیکن این اشکال بان برخیزد که بدانی حکم که نا خوردن دارو
شش سبب بود اول انکه انکس مکاشف بود و دانسته باشد که اجل رسیده است و ازین بود
که با صدیق رضی الله عنه کفتند اکر طبیب را بخواهی چه بود کفت طبیب مرا دید و کفت انی
افعل ما ارید من ان کنم که خود خواهم دوم انکه بیمار بخوف اخرت مشغول بود و دل
علاج ندارد چنانکه ابوالدردا را کفتند در بیماری که از چه مینالی کفت از کناهان
کفتند چه ارزو داری کفت رحمت خدای تعالی کفتند طبیب را بخوانیم کفت مرا طبیب بیمار
کرده است و ابو ذر را رضی الله عنه درد چشم بود کفتند علاج نکنی کفت شغل دارم ازین
مهم تر و مثال این چنان بود که کسی را پیش ملکی می برند تا سیاست کند و کسی ورا کوید
نان نمیخوری کوید چه پروای کرسنکی است این طعن نباشد در کسی که نان خورد
و مخالفت او نبود و این مستغرق بخیال است که سهل را کفتند قوت چیست کفت ذکر حی
و قیوم است کفتند ترا از قوام می پرسیم کفت قوام علم است کفتند از غذا می پرسیم
کفت غذا ذکر است کفتند از طعام تن می پرسیم کفت دست از تن بدار و بصانع
تسلیم کن سیوم ان باشد که علت مزمن بود و نزدیک بیمار ان دارو وی چون افسون
بود که منفعت ان نادر بود و که طبیب نداند به پیشتر این داروها چنین نکرد و ربیع خثیم

میگوید قصد کردم که علت خود را علاج کنم الکاه اندیشه کردم که عادت شود و کذشتگان
با طبیبان بسیار در میان ایشان همه بمردند و طب سود نداشت ظاهر است که او
طب را از اسباب ظاهری شناخته است چهارم آنکه بیمار نخواهد که بیماری زایل
شود تا ثواب بیماری او را میسر شود بلکه صبر باید نماید که در خبر است که خدا
بنده خود را به بلا میازماید چنانکه زر را با آتش آزمایند کسی بود که از آتش خالص بیرون
آید و کسی باشد که تباه بیرون آید و سهل تستری دیگران را دارو فرمودی و خود
علتی داشت و دارو نکردی و گفتی نماز نشسته با رضا بر بیماری فاضل‌تر از نماز
بر پا با تندرستی پنجم آنکه گناه بسیار دارد و خواهد که بیماری کفارهٔ آن شود که
در خبر است که تب در بنده آویزد تا آنگاه که وی را از گناه پاک کند که برو هیچ
گناه نماند چنانکه بر تن کسی هیچ گرد نماند و عیسی علیه السلام گفته که عالم نبود هر که در بیماری
و مصیبت در تن و مال شاد نشود باید کفارت گناهان و موسی علیه السلام در
بیماری نگریست گفت بار خدایا رحمت بر وی کن گفت چگونه رحمت کنم بر وی
در چیزی که رحمت بر وی بدان خواهم که وی را گناه او را کفارت باشد کنم و درجات
او بدان زیاده کنم ششم آنکه بداند که تندرستی سبب بطر و غفلت و طغیان بود خواهد
که بیماری بماند تا باز از غفلت رهد و هر که بوی نعمت چیزی خواسته باشد همیشه تنبیه کند

مفتاح الحرمین
و مصباح القلوب

طیبه علی وزن شیبه تمام مدینه رسول علیه السلام است و صراح   فائده چون عرب برای جهاد باطراف
عجم متفرق شدند حضرت عمر رضی الله عنه ترسید که رسم عجم را اختیار کنند و رسم عرب ترک نهند لهذا بدیشان نامه نوشتند که ازار
بندید و چادر پوشید و نعل پوشید و بگذارید موزه‌ها را و بگذارید ایزارها را و لازم گیرید لباس پدر خود اسمعیل علیه السلام
و خود را دور دارید از نعم و هیئت عجم و لازم گیرید نشستن در آفتاب آینه آفتاب حمام عرب است و برسم قوم معد باشید
و درشت لباس باشید و سخت گذران باشید و کهنه پوشی خو کنید و تناول کنید شتران لعنی بکر بید و رام سازید و جست
کرده شوید بر اسپان و تیر اندازید به نشانها انتهی اذ و حمایا حضرت شاه ولی الله صاحب محدث الله تعالی نے فرمایا کہ
وَتَزَوَّدُوْا فَاِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوٰی یعنی توشہ لو بہتر توشہ کلام اللہ کا ڈر ہی مفسرین نے لکھا ہی
کہ یمن طرف کے کئی لوک کعبۃ اللہ کی زیارت کو بے توشہ نکلتے اور بہیک مانک کے کھاتے ہوئی اگ بیت اللہ کی زیارت
کرتے یہ کام انہے جہالت کے واسطے یہ آیت اتری   صحیح بخاری کی حدیث میں وارد ہی کہ اِنَّ اَتْقٰیکُمْ وَاَعْلَمَکُمْ
بِاللّٰہِ اَنَا یعنی بڑا متقی تم میں کا اور زیادہ جاننے والا تم میں کا اللہ کو میں ہوں عقیدہ کا مقرری
فقرہ وَالْاِسْتِخْفَافُ بِالْمَعْصِیَۃِ کُفْرٌ یعنی ہلکا جاننا گناہ کو کفر ہی عجب بات نہیں کی بات ہی اور
عجایب بہترے ہیں نزدیک ہنا دوست کا اور بہنین اسکی طرف پہنچ جیسا گدہے جنگل میں کہ مارڈالتی ہی انکو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوٰة والسلام علی سیدنا محمد واله واصحابه ومن تبعهم اجمعین
اما بعد بدانکه اسعد الله تعالی فی الدارین که اینچند فواید از کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تصنیف عبد الحق
بن سیف الدین الترک الدهلوی البخاری در سنه یکهزار و دوصد و شصت و چهار هجری تالیف نموده
بمفتاح الحرمین مسمی ساخت وبالله التوفیق و این کتاب در سنه یکهزار و یکصد هجری در
دهلی تصنیف یافت و مشتمل است بر هفده باب باب اول در عدد اسماء این بلده عظیم الشان
زاد الله تعظیما و تشریفا باب دوم در ذکر فضایل و محامد وی که باحادیث و آثار به ثبوت رسیده
باب سیوم در اخبار سکان این بقعه کرامت نشان در قدیم الزمان باب چهارم در انبعاث باعث
قدوم سید کائنات صلی الله علیه واله وسلم بدین بلده جامع البرکات باب پنجم در هجرت نمودن سید
المرسلین صلی الله علیه واله وسلم از مکه معظمه بدین بلده طیبه مکرمه باب ششم در کیفیت عمارت مسجد
شریف نبوی و سایر مقدمات شریفه باب هفتم در بیان مجملی از تغیرات و زیادتها که در مسجد شریف

بندهٔ درگاه الصمد عبد الله
بنا بر فواید خلق الله ص

باب اول

بعد از آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم راه یافته باب هشتم در ذکر بعضی از فضائل مسجد شریف و روضه
منیفه آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم باب نهم در ذکر عمارت مسجد قبا و بیان سایر مساجد نبوی
صلی الله علیه واله وسلم باب دهم در ذکر بعضی آبار متبرکه شرف حضور فایض النور مشهور و ماثور اند
باب یازدهم در ذکر بعضی اماکن شریفه که در مابین مکه و مدینه مشهور و معروف اند باب دوازدهم
در ذکر فضائل مقبرهٔ شریفه بقیع و مقابر آن باب سیزدهم در بیان فضائل جبل احد و شهدای آن
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین باب چهاردهم در فضایل زیارت حضرت سید الانام و اثبات حیات
انبیا علیهم الصلوٰة والسلام باب پانزدهم در بیان حکم زیارت قبر شریف صلی الله علیه واله وسلم از
وجوبات و استحباب و بیان توسل و استمداد از انجناب جنب ماب باب شانزدهم در آداب زیارت
حضرت سید انام صلی الله علیه واله وسلم و اقامت در آن عالیمقام و رجوع بوطن بالخیر والسلام باب
هفدهم در ذکر فضائل و آداب صلوٰة بر سید کائنات علیه افضل الصلوٰة والسلام و آنچه متعلق بدین
باب است والله علیهم الصلوٰة والیه المرجع والمآب باب اول در ذکر اسماء مدینه مطهره و القاب
این بلده شریفه منوره زادها الله تشریفا و تعظیما بدانکه کثرت اسماء دلیل است بر شرف
مسما و عظمت او چنانکه از کثرت اسماء الهی عز شانه والقاب حضرت رسالت پناهی صلی الله
علیه واله وسلم استیناس میتوان کرد بعضی علما در استقصا و استقراء آن کوشیده قریب
بصد و بعضی زیاده و کم ازین صد ایراد نموده پس بگوئیم مبتدیا باسمه العظیم از اسماء مرغوب

باب اول

که محبوب سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم و مخصوص حدیث کرامت آیات آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم مخصوص طابه و طیبه و طَیبه و طایب و گفته اند که ساکنان این بقعه شریفه
از تربت و در و دیوار او رایحهٔ طیبه مییابند که در هیچ طیبی نتوان یافت شبلی میگوید که تربت
مدینه را نفحه خاص است که در هیچ مشک و عنبر نیست در حدیث آمده است فرمود پروردگار عالم
جل جلاله مرا امر کرد که مدینه را طابه نام کنم و از وهب بن منبه آمده است که نام مدینه در تورات
طابه و طیبه است و مذهب امام مالک رضی الله عنه است که هر که زمین مدینه را بعدم طیب نسبت کند
و هوای او را ناخوش گوید واجب التعزیر گردد و او را حبس کنند تا آنکه توبه صحیح از وی بوجود آید
و بعضی از زمان سعادت نشان نبوت مدینه را یثرب و اثرب و زان مسجد میگفتند و رسول خدا
علیه افضل الصلوات و اکملها بامر الهی عز اسمه او را طابه و طیبه نام کرده گویند که یثرب نام یکی از
اولاد نوح است علیه السلام که بعد از تفرق ذریت او درین سرزمین مقام گرفته و در تاریخ
بخاری حدیثی روایت کرده که هر که یکبار یثرب گوید باید که از برای تلافی و تدارک آن ده بار مدینه
گوید و امام احمد و ابو یعلی روایت کرده که هر که مدینه را یثرب گوید باید که استغفار کند نام او طابه است
و وجه کراهیت اشتقاق اوست از ثرب بحرکت که بمعنی فساد است یا تثریب که بمعنی مواخذه و عقاب
آمده یا آنکه وی در اصل چون نام کافری است تسمیهٔ این مکان شریف که ساحت عزتش از غبار شرک
و کفر منزه و مبراست مناسب نبود و آنکه در قران مجید واقع شده یا اهل یثرب لا مقام لکم از زبان

بعضی منافقان است که در تسمیهٔ او باین اسم داد نفاق میدادند و در بعضی احادیث نیز تسمیه
مدینه به یثرب واقع است گویند که وقوع آن پیش از ورود نهی است والله اعلم و از جمله اسماء
این بقعهٔ شریفه ارض الله و ارض الهجرت است و آیهٔ کریمه الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا
فیها مصحح اطلاق این دو نام و جبر الاحرام است و یکی از نامهای این مکان عظیم الشان
ایمان است که آیهٔ مجیده والذین تبوؤ الدار والایمان که در شان انصار و ثنای این محبان عالی
مقدار نازل است و از انس بن مالک روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که فرشته
ایمان که القای الهام آن بر قلوب ارباب ایقان میکند گفت که من ساکن مدینه شوم و هرگز از وی
بیرون نروم فرشته حیا عهد موافقت باوی بربست که من نیز با توام و ابداً از تو جدا نشوم
لاجرم این هر دو صفت حمیده در مدینه رسول صلی الله علیه و آله وسلم مجتمع و ملازم یکدیگر اند که
الحیاء من الایمان و بلد که در لا اقسم بهذا البلد خداوند تعالی بوی سوگند یاد کرده است نیز
مراد بقول بعضی مفسران مدینه است که بحلول و نزول سید المرسلین در حیات و ممات علیه افضل
الصلواة و اکمل التحیات نسبت تکریم و لباس تشریف بوی ارزانی شده و بقول اکثر علما مراد
بوی مکه معظمه است و نزول این سوره در مکه مرجح این قول است والله اعلم شعر زهی سعادت
آن بنده که کرده نزول گهی به بیت خدا و گهی به بیت رسول و در حدیث مسلم آمده است که
المدینة حرم و در حدیث طبرانی واقع شده حرم ابراهیم مکة و حرمی المدینة و علما را در تعیین

حد حرم مدینه و اثبات احکام حرمت آن اختلاف است در حدیث آمده که خاک مدینه شفا است
از هر علت حتی الجذام والبرص و در استشفا باثمار او نیز از حدیث صحیح بثبوت پیوسته و در حدیث
آمده است میفرماید که سوگند بذات پاکی که جان من در قبضه قدرت اوست بدرستیکه خاک مدینه مومن است و نیز
روایت است که نام او در توریت مومنه است و در احادیث آمده که حضرت سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم
در شان او و در شان جمیع اشیا او حتی المد والصاع دعا کرده و فرمود خداوندا برکت او
زیاده گردان آنچه در مکه گردانیده و ظهور آثار این دعوات و مشاهدهٔ خیر و برکات در وی از امور
ظاهره است که شک و تردد را در آن راه نیست و در حدیث آمده که بر سر هر کوچه مدینه فرشته نشسته است
که پاسبانی آن میکند و در حدیث بروایت امیر المومنین علی رضی الله عنه و کرم الله وجهه آمده است که حق
سبحانه و تعالی بمدینه خطاب فرمود که ای زمین پاک و ای بقعهٔ مطهر و ای مکان مساکین گنجها را
قبول مکن و مکن و هم مسکنت خود ساز و حقیقت این خطاب راجع به ساکنان اوست تا بصفت
مسکنت و غربت که اصل او خشوع و خضوع است متصف باشند و باهل دنیا و ارباب ثروت که نه برین باشند
رغبت نکنند اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا واحشرنی فی زمرة المساکین یعنی فی اهل
بلدة حبیبک سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم و صحبه اجمعین و در اصل لغت مدینه نام بیوت مجتمعه است
که در کثرت عمارت بحد قریه تجاوز نموده باشد و بمرتبه مصر نرسیده و پایان تر از هم مصر و مدینه و بلد
در میان اند و بعضی مصر و مدینه را در میان یکمرتبه داشته اند و این وظیفه علم لغت است باب دوم در ذکر

بیان فضائل و محامد این بلدهٔ عظیمه شریفه که علم با حادیث و آثار به ثبوت رسیده زادها الله
تشریفا و تعظیما بدانکه اجماع امت و اتفاق علماست که افضل بقاع و اکرم بلاد مکه مکرمه و مدینه
منوره است زادهما الله تکریما و تشریفا و لیکن در تفضیل و ترجیح یکی ازین دو بلدهٔ معظمه
بر دیگری اختلاف واقع شده بعد انعقاد اجماع کافهٔ علما رحمة الله علیهم بر تفضیل الجسد
ضم اعضای شریفه سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم کرده از موضع قبر شریف صلی الله علیه
و آله وسلم بر سایر اجزای ارض حتی الکعبة المنیفة و بعضی علما گفته اند بلکه بر سایر سموات حتی
عرش العظیم بالجمله بعضی از استثناء موضع قبر شریف در تفضیل مکه بر مدینه یا عکس اختلاف است
مذهب امیر المومنین عمر و عبد الله بن عمر و طایفه دیگر از اصحاب رضی الله عنهم و مذهب امام مالک
و اکثر علماء مدینه تفضیل مدینه است بر مکه و بعضی دیگر از علماء در تفضیل مدینه بر مکه موافق ایشان
رفته و لیکن کعبه شریفه را از ان میان استثنا نموده و گفته که مدینه افضل است از مکه الا خانه
کعبه پس محصل کلام چنان آید که قبر شریف حضرت سید کائنات علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات
افضل و اکرم بود علی الاطلاق والعموم چه بر بلدهٔ مکرمه مکه و چه بر خانه کعبه مشرفه و خانه
کعبه معظمه افضل بود از بلدهٔ مطیبه مدینه غیر بقعه شریف قبر نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و باقی
مدینه افضل از باقی مکه یا علی العکس و هیچ عملی بعد از فرایض و واجبات بزیارت آن مرقد
شریف و قبر منیف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برابر نتواند بود و اقوی ادله که در جانب

افضلیت مکه ایرا دیافته مزید و مضاعف ثواب اعمال است که در مسجد مکه بلکه در تمام حرم آن چنانکه
بعضی اقوال علماء دران ناظر است و در حدیث آمده که یک نماز در مسجد نبوی برابر هزار نماز است
و در مسجد حرام بصد هزار در احادیث که هر که قصد مسجد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم کند تا دو
رکعت نماز در وی بگذارد ثواب حج کامل دریابد و هر که قصد مسجد قبا کند ثواب عمره نصیب او گردد
حدیث فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم خداوندا محبوب گردان بما مدینه را چنانکه مکه را
محبوب گردانیدی بلکه بیشتر از آن و طبرانی در معجم کبیر از رافع بن خدیج رضی الله عنه روایت
کرده که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم که فرمود المدینة خیر من مکة و مدعا
تفضیل این بلده مدینه است بر بلده مکرمه غیر بیت الله و حاکم در مستدرک خود روایت کرده که آن سرور
صلی الله علیه واله وسلم در وقت عزیمت هجرت میفرمود خداوندا اگر مرا از بقعهٔ که پیش من محبوب
ترین بقعهاست بر آوردی سکونت من در بقعه کن که محبوب ترین بقعها بود پیش تو و بعد از
ظهور اثر اجابت این دعا این بقعهٔ مطیبه محبوب ترین بقعها شد هم نزد خدا و هم نزد رسول الله
و لهذا بعد از فتح مکه عود داد و مکرر دو هم باقامت مدینه استقامت فرمود آیت مباحثه و قریب
که نزد علامت تو نسبت نگهدار و بر شرب محبت باش و باین اعتقاد باش که بعد از جناب حضرت
عز شانه فضیلت محمد راست صلی الله علیه واله وسلم بر هر چه و هر که بهر وجه و بهر جهت که دهی افضلیت
ملاحظه مکن باقی هر چه غیر اوست فضیلت آن بر تفاوت نسبتی است که با جناب وی صلی الله علیه واله وسلم

دارد خواه مکه بود خواه مدینه که مبعث اوست صلی الله علیه واله وسلم و منشاء اوست صلی الله
علیه واله وسلم و مدینه مقام و متوای اوست صلی الله علیه واله وسلم تو تابع امر الهی باش و در محبت او
صلی الله علیه واله وسلم نزاع و عصبیت مکن در مکه سطوت و جلالت امر او دیدی و در مدینه برکت
و اکمال دین او صلی الله علیه واله وسلم بین همه جا ملاحظه امر خدا کن و همه جا مشاهده نور
محمد را لا اله الا الله محمد رسول الله عائشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که چون روح محمدی را
صلی الله علیه واله وسلم قبض کردند صحابه در موضع دفن اختلاف نمودند علی بن ابی طالب رضی الله عنه
فرمود که بر روی زمین بقعهٔ شریف تر و گرامی تر نزد پروردگار عالم جل و علا نباشد از ان
بقعه که قبض روح پاکش در وی کرده و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز مطابق این کلام حدیثی
از ان سرور صلی الله علیه واله وسلم نقل کرد تا اجماع صحابه رضی الله عنهم انعقاد یافت که هم در موضع
قبض مدفون گردد چون آن سرور صلی الله علیه واله وسلم از سفری قدوم میآورد در
و قریب حوالی مدینه میرسید دابهٔ خود را که بر وی سوار بودی تحریک میکرد و تیز تر میراند
بجهت باعث شوق و محبت که بوصول مدینه با سکینه انبعاث مییافت و ردای مبارکش از
دوش کرامت بر پیش نمیکندی و فرمودند ارواح طیبه و گرد و غباری که بر چهرهٔ مبارکش
فتادی پاک نکردی و اگر یکی از اصحاب سر و روی خود از جهت گرد و غبار پوشیدی منع
فرمودی و گفتی که خاک مدینه شفا است علی مرتضی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم

روایت کرده که شیاطین نا امید شدند از عبادت شان درین بلده یعنی مدینه و عباس
رضی الله عنه روایت کرده که رسول صلی الله علیه واله وسلم فرمود که حق سبحانه و تعالی این قریه را
از نجاست شرک پاک گردانید اگر نجوم ایشان را گمراه نکنند پرسیدند یا رسول الله گمراه کردن
چگونه است فرمود حق سبحانه و تعالی بامر خود باران فرستد و ایشان گویند مطر در منزل فلان
آمد و باران شد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم امت خود را ترغیب و تحریص فرمود به اقامت این
بلدهٔ طیبه و صبر بر شدت و محنت و اختیار موت در آن در حدیث آمده که اول کسیکه از امت
من شرف شفاعت من دریابند اهل مدینه اند ثم اهل مکه ثم اهل الطائف و در حدیث آمده است
که آنحضرت فرمود صلی الله علیه واله وسلم خداوندا موت ما بمکه مکن و روح من جز بمدینه مگیر و نیز
در آمده است که بر روی زمین بقعه نیست که دوست دارم قبر خود را در آن الا بمدینه گویند امام
مالک رحمة الله علیه غیر از یکبار حج نگذارد و بعد از ابرای ذمه از فرض حج با دیگر از مدینه
بمکه نیامد که مبادا در غیر مدینه جای دیگر واقع شود مدت عمر خود در مدینه بود و هم در مدینه
مدفون گشت و در احادیث صحیح بطرق متعدده وارد شده است که مدینه در خاصیت ازاله
چرکست و پلیدی مثل کوره آهنگران است که ازاله چرک آهن میکند در احادیث کثیر آمده که غبار
مدینه شفا است از هر علت و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم به بعضی از اصحاب خود امر فرمود تا
از عارضه تپ بدان خاک پاک علاج کنند و شیخ مجد الدین فیروزآبادی میفرماید که من

خود تجربه کرده ام مرا غلامی بود که مدت یکسال کامل رفته بعارضهٔ ضرب گرفتار مانده بود
پاره ازین خاک برگرفتم و در آب انداختم و بخوردن آن غلام دادم همدران روز صحت یافت
و کاتب حروف نیز بمشاهده و تجربه این معالجه مشرف گشته دران ایام که بسعادت اقامت
اینمقام رحمت انجام مشرف بود بعارضهٔ از عوارض یا ماس اقدام که باتفاق اطبا منذر
و مخبر از هلاک و فناست پائی بند شده استشفا هم بدین خاک پاک نموده در اقرب اوقات
باسهل وجوه ازین محنت خلاص یافت در صحیحین آمده است که هر که هفت خرما عجوه ناشتا
بخورد هیچ زهری و هیچ سحری در وی کارگر نیاید و عجوه نوعی است از تمر که اهل مدینه آنرا
میدانند و بعضی گویند که اصل آن از ان نخله ایست که سید کائنات علیه افضل الصلوات
بدست مبارک خود نشانده بود و انواع تمر در مدینه در کثرت بحدی است که احصاء آن دشوار باشد
سید علیه الرحمه در تاریخ کبیر یکصد و سی و نه نوع شمرده اند و یکی از انواع تمر صیحانی است که بروایت
جابر رضی الله عنه به ثبوت رسیده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله وسلم دست
در دست علی مرتضی رضی الله عنه داشته در بعضی بساتین مدینه میگذشتند ناگاه از میان نخله آواز برآمد
که هذا محمد سید الانبیا و هذا سید الاولیا و ابو الاولیا و ابو الائمة الطاهرین و بعد از ان
گذر بنخله دیگر افتاد آواز آمد که هذا محمد رسول الله و هذا علی سیف الله ازین جهت آنرا صیحانی
نام کردند که صیحه در لغت بمعنی آواز است و عجب است از مومنی که با وی این اثر رسیده باشد و

خبر شنیده که سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم این نوع را از میان دوست داشته و برغبت خورده
باز در خاصیت شفای او تاویلات و اباطیل اهل طبیعت در دست زنند یا از لنبتی این
کلمه شخص مبتدع نعوذ بالله منها و بیرون آمدن از مدینه منوره بی جهت شرعیه مقرون
است بوعید شدید و لهذا اصحابه رضوان الله علیهم اجمعین بعد از ادای مناسک حج زود عود
بمدینه منوره میکردند و در مکه زیاده بر قدر ضرورت اقامت نمیکردند چنانچه هنوز جریان
عادت آن اهل سعادت بر همین روش بوده داران مدینه و مدینه منوره بحرم حرم اوست مثل
مکه معظمه چنانچه ذکران در احادیث بسیار وقوع یافته و علما را در تحدید حدود آن و ترتیب
حکم تحریم بر او اختلاف است مذهب امام اعظم ابو حنیفه آنست که معنی حرمتش مجرد تعظیم و تکریم
اوست بی ثبوت احکام دیگر مثل حرمت صید و قطع شجر و لزوم جزا و مذهب امام شافعی ثبوت حرمت
و ترتب احکام بر آن مثل حرم مکه است بلا تفاوت و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردم را وصیت نمود
بر اکرام اهل این بلده شریفه و سکنه این بقعه عظیمه و فرمود هر که با اهل مدینه اراده بدی کند
و در مقام ایذای ایشان آید بعقوبت ملک جبار گرداند مانند ارزیز در آتش و نمک در آب
بگدازد و بعضی این را تحقیق بعقوبت آخرة نموده اند از اشنع شنایع و اقبح قبایح که در زمان
یزید بن معاویه بعد از قتل حضرت امام حسین رضی الله عنه وقوع یافته واقعه حره است و آن آنست
که یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مری را با لشکری عظیم از اهل شام بر قتال اهل مدینه منوره فرستاد

تا ایشان نزد حره مدینه که آن موضعی است در سواد مدینه مطهره بر مسافت یک میل در غایت شناعت
و قباحت بقتل رسانیدند و ستر و هتک حرمت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم نموده داد اباحت
و الحاد دادند و از این جهت این واقعه حره نام آمده وقوع این واقعه در حره واقم بود که بر
مسافت یک میل از مسجد سرور انبیاست صلی الله علیه و آله وسلم و یکهزار و هفتصد تن از بقایای مهاجرین
و انصار و علما و تابعین اخیار را بقتل رسانیدند و از عموم ناس ورای نسا و اطفال ده
هزار کس را کشتند و هفتصد تن از حاملان قران مجید و نود و هفتاد از اقوام قریش را در تحت تیغ
ظلم در آوردند و فسق و فساد و زنا را مباح شمردند تا بحدیکه آورده اند که هزار زن بعد از این
واقعه اولاد زنا زاییدند و اسپان را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جولان دادند و در روضه
شریفه که نام موضعی است در میان قبر شریف و منبر منیف و در حدیث ورود یافته که روضه ایست از
ریاض جنت اسپان بول و روث کردند و مردم را بر بیعت یزید بر عبد عبودیت که اگر خواهد بفروشد
و اگر خواهد آزاد کند و خواه بطاعت خدا خواند و خواه بمعصیت و گناه جبر و اکراه نمودند و چون
زید بن عبد الله بن زمعه رضی الله عنه ذکر بیعت بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال
گردنش زدند قرطبی گوید که مدینه منوره در آن زمان مطلق از مردم خالی بود و فواکه و ثمرات او
نصیب وحوش و بهایم آمد و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف ادرار کالها ساخته آورده اند
که چون مسرف بدکردار اهل مدینه منوره را بر دعوت یزید باختیار عبودیت او و اعطای در بیعت

و عطای اکراه و اجبار نمود اکثر مردم بیعت کراهت و طریقه اضطرار اجابت او نمودند در آن میان
مردی بود از قبیله قریش گفت بیعت کردم ولیکن در طاعت خدا نه در معصیت مسلم قبول این بیعت
از وی ننمود و بقتل او حکم کرد و آورده اند که این مرد مقتول سوگند خورد که اگر قدرت یابد این
مسرف را زنده یا مرده بسوزد بعد از آنکه وی از قتل و نهب اهل مدینه روی بد اندیشی بجانب
مکه آورد تا کار عبد الله بن زبیر سازد بعد دو سه روز بمرضی که داشت بدار البوار گریخت آن زن
با چند غلام بر سر قبر او رفت تا از قبر او برآورده سوگندی که خورده بود درست سازد چون قبر
بکشاد اژدهای دید که بگردن پیچیده است و استخوان بینی او گرفته می مکد قوم همراه از معاینه
این حال بترسیدند و با زن گفتند که قادر مطلق جزای اعمال او را داده و از قصد انتقام وی
کفایت تو کرده است همین عذاب او را بس است گفت لا و الله تا من عهدی که با خدا کرده ام
وفا کنم از سر این مسلم نگذرم گفت او را از جانب قدم های برآرید در آن جانب نیز دیدند در
اژدهای بهمان طریقه پیچیده است آن زن وضو کرد و دو رکعت نماز بگذارد و دست تضرع بدرگاه
عزت حضرت قهار برداشت و دعا کرد خداوندا تو میدانی که غضب من بر مسلم بن عقبه از برای
رضای تست مرا فرصت ده و قدرت ده تا او را از میان این مغاک برآرم و بسوزم بعد از آن
چوبی برگرفت و بر دم آن مار زد تا از جانب پایان سر او برآمد و بدر رفت فرمود تا او را از قبر
برآورده بسوختند آورده اند واقدی میگوید که پیش ما چنین به ثبوت رسیده است که آن زن ام یزید بن

عبد الله بن زمعه بود بعد از توجه مسلم بمکه معظمه وی بر مسافت دو سه روز راه از لشکر با قوم
خود میگشت چون خبر مردن مسلم شنید بیامد و او را از قبر برآورد و بر دار کشید و ضحاک
میگوید که کسانیکه او را بر دار کشیده دیده بودند با حکایت کردند که مردم هم بر دار او را سنگسار
میکردند و ذکر سوختن درین روایت نیامده و احتمال دارد که سوختن او بعد از دو سه روز
که بر دار کشیده بودند باشد پس آن سوختن دیده باشد قرطبی میگوید که مردن او بعد از دو
سه شب بود در راه مدینه منوره شکم او تمام بند داب و ریم پر شده بود و بغایت شناعت
و فضاحت جان داد ولیکن وی از غایت حماقت و قساوتی که داشت در وقت مردن
میگفت خداوندا از من بعد از شهادت لا اله الا الله عملیکه محبوب ترین اعمال پیش من باشد
و شایان قبول درگاه تو باشد بوجود نیامده الا قتال اهل مدینه اگر مرا با وجود این عمل در
آتش اندازی دیگر بدبخت تر از من کسی نخواهد بود آورده اند که یکی از دشمنان اهل مدینه و مکه
آتشی بر سر نیزه گرفته بود با وی در رسید و آتش بخانه کعبه در گرفت در اثنا همین حال خبر مرگ یزید
باو رسید که بعلت ذات الجنب رخت بدار البوار کشید پریشانی در اهل شام و بنو امیه در
افتاد همه خوار و نزار و رسوا گشتند و روی بر عیت بفرار نهادند وقوع واقعه حره روز
چهارشنبه بیست و هفتم و یا بیست و هشتم شهر ذی الحجه بود سنه ثلث و ستین و موت مسلم بن عقبه غره
محرم سنه اربع و ستین و قتال اهل مکه و حذف بیت الله بمنجنیق روز شنبه ثالث ربیع الاول

باب سیوم

و مردان یزید اول ربیع الاخر بعد از واقعه حره بیک ماه فرد تو مپندار که در کار خداوند
خطاست * زانکه او هرچه کند عین صلاحست و ثواب * باب سیوم در بیان اختیار سکان این
بقعه کرامت نشان در قدیم الزمان تا وقت قدوم کرامت لزوم سید انام علیه الصلوة والسلام
علمای سیر و تواریخ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که مردم بعد از برآمدن از
سفینه نوح علیه السلام که مجموع ایشان هشتاد تن بوده اند در اطراف بابل در طی یک روز
و دوازده فرسنگ نزول کرده اساس توطن در آن سرزمین نهادند بعد از توالد و تناسل
جمعی کثیر از ایشان بوجود آمده در حوزه اجتماع و اتفاق وجمع آمدند و نمرود بن کنعان
بن حام بادشاه ایشان شد و بعد از آنکه ملت کفر و رسم طغیان در میان آمد اختلافی و تفرقی
باحوال ایشان راه یافت و هر یکی بناحیه افتادند و بهفتاد و دو زبان مختلف گشتند و جمعی
از ایشان که اولاد سام بن نوح باشند زبان عربی بالهام الهی وضع نمودند و بر زمین
برکت قرین مدینه منوره سکونت کردند اول کسیکه درین زمین زراعت کرد و نخل نشاند
ایشان بودند گویند مدت چهار صد سال میگذشت که صورت جنازه دیده با آواز نوحه شنیده
آورده اند که چون موسی علیه السلام باداء مناسک حج بمکه آمد و طوایف کثیر از بنی اسرائیل
درین سفر با وی همراه بودند و در وقت رجوع و انصراف از حج عبور ایشان بر زمین مدینه منوره
اتفاق افتاد و چون اینموضع را بصفت بلده نبی آخر الزمان در توریت خوانده بودند

۱۳۳

یافتند طائفه از ایشان روی مشاورت در ترک مرافقت موسی علیه السلام بیکدیگر آورده
رخت اقامت درین موضع نهادند جمعی از اعراب نیز که در نواحی بلاد حجاز ساکن بودند
با ایشان عقد موافقت بسته بدین ایشان درآمدند و جماعه از بنی هارون علیه السلام قرار اقامت
درروی دادند و طوایف دیگر از ایشان در نواحی آن از خیبر و جز آن ساکن گشتند و چون
آبای ایشان رخت حیات بدار آخرت میکشیدند وصیت نامه بابنای خود میدادند که چون
بسعادت ادراک زمان خاتم النبیین برسید اتباع او را واجب و لازم دانسته روی از اطاعت
متابعت و عطا او نگردانید فرد سعادت به بخشایش داور است * نا نهد در کف بازوی زور
ابن شبه از حدیث جابر رضی الله عنه میآورد که چون موسی و هارون علیه الصلوة والسلام
بعد از ادای مناسک حج متوجه دیار شام شدند و عبور مرور ایشان در زمین مدینه افتاد
از یهود پی یهود خوفی بحال کراهت مال ایشان راه یافت بدان سبب رخت اقامت در میان ایشان
برآورده بر بالای جبل احد نزول فرمودند درین اثنا مدت حیات هارون پیغمبر بسر میشده قاصد
اجال از درگاه سلطان اجل ازل بر در سرای ایشان رسید موسی علیه السلام هم بر بالای جبل احد
قبری برای او حفر کرد و گفت یا اخی اجل تو فرا رسیده است متوجه آن عالم باش هارون علیه السلام
هم در حالت حیات در قبر درآمد و دراز کشید و همانجا روح پاک او قبض نمودند موسی صلوات الله علیه
قبر او پوشیده و روان شد والله اعلم و سکونت اکثر قبایل یهود در حوالی مدینه منوره بود که بالای

مسجد قبا و نواحی اوست و بفراغ بال و وسعت عیش روزگار میگذرانیدند تا حکمت قادر ذو الجلال
اقتضای آن کرد که اوس و خزرج که قبایل انصار از اولاد ایشان اند بر سر وقت ایشان
رسیدند و دمار از روزگار ایشان برآوردند و از غرایب اخبار آنکه بعضی مورخان آورده اند که
چون تبع بتسخیر ممالک شرقیه برآمد و مرور او بمدینه افتاد یکی از پسران خود را در مقام خلافت
نشانده متوجه شام و عراق شد و اهل مدینه پسر او را برسم غدر و بدعهدی کشتند تبع بقصد
انتقام پسر باز بر سر مدینه آمده داد قتال داد و اسپ او در معرکه جنگ کشته شد سوگند خورد که تا
این بلده را خراب نکند قدم پیشتر ننهد بعضی از احبار یهود پیش آمدند و گفتند که این بلده
محفوظ بحفظ الهی است و هیچکس او را نتواند که دمار در کتاب خدا وصف و نعت او را خوانده ایم
و نام او طیبه است و وی دار الهجرت پیغمبر آخر الزمان است که از اولاد اسمعیل باشد تو در خیال
خرابی او مباش و ازین باز گرد تبع باستماع این کلمات از خیالی که بسته بود باز آمد و با
جماعه از آن جماعه متوجه یمن گشت محمد بن اسحاق میآرد که تبع خانه برای نبی آخر الزمان
بنا کرد و با وی چهار صد از علمای توریت بودند که ترک مرافقت وی گفته عقد موافقت
بر اقامت مدینه منوره بآرزوی ادراک سعادت صحبت نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله وسلم بر بستند
تبع برای هر یکی از ایشان خانه بنا کرد و جاریه بخشید و اموال جزیل داد و کتابی نوشت
که در وی شهادت اسلام خود ثبت نمود و این کتاب را مختوم ساخته بکلان ترین اینجماعه تفویض نمود

۱۳۴

و وصیت کرد که اگر وی نبی آخر الزمان را دریابد این کتاب بخدمت او رساند و اگر نه
باولاد خود بدهد و سرای که برای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بنا نموده بود بتملیک
آن یکی از علما که ابو ایوب انصاری بود و از اولاد او است داد که آنحضرت در وقت
قدوم مدینه منوره در خانه او نزول فرمود و آنکه اهل مدینه اینها که نصرت و اعانت
آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم نمودند همه از اولاد آن علما بودند و گویند که آن کتاب
تا زمان قدوم برکت لزوم آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دست ابو ایوب انصاری بود
و بآنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانید والله اعلم باب چهارم در انبعاث باعثه
قدوم سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بدین بلده جامع البرکات حضرت سید
کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بعد از کثرت شرایع و احکام و شدت جهل و عداوت
قریش با فرجام در ایام منتظر تسبیب الهی در امضاء و انصرام مهام ابلاغ رسالت می بود تا حضرت
مسبب الاسباب سببی پیدا آورد و قومی برگمارد که مؤید و ناصر الدین و مانع و معارض اعدا شوند
و تمشیت مهمات شریعت بر وجهیکه مامورست بظهور پیوندد و بدین جهت در مجامع و مواسم
که اقدام عرب و قبایل ایشان جمع میشدند باظهار این دین و تبلیغ رسالت اقدام میفرمود
تا باشد که سعادت قبول و توفیق نصرت در کار یکی از ایشان بکنند قبایل عرب همه در ادراک
این سعادت و دریافت این دولت متوقف و متردد می بودند و میگفتند قوم مرد بوی اعلم

باب چهارم

نزدیکتر اند و باحوال وی داناتر چون ایشان در ربقهٔ طاعت او نه درآیند دیگر برای کار
در اثنای اینحال قبیلهٔ بنی اشهل بعقد تحالف و تعاهد قریش از مدینهٔ منوره بمکهٔ معظمه
قدوم آورده بودند پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ایشانرا باسلام دعوت فرمود جوانی
ازمیان ایشان که نام او ایاس بن معاذ بود گفت ای قوم بیعت کنید باین مرد بخدا
سوگند که این عهد بهتر است ازان عهدی که بقریش بندید و اینکار بهتر ازان کاریست که شما
برای او آمده اید مرد دیگر که رئیس قوم بود برخاست و از قبول دعوت و ادراک این
سعادت ناخوش آمده دیگران نیز از ترس او طریقهٔ سکوت ورزیدند هم امر مخالف قریش
و هم بیعت اسلام در توقف یافته بدیار خود عود نمودند و ایاس بن معاذ رخت حیات بدار
اقامت برد و قولی برانست که مسلمان رفت والله اعلم تا ارادت حضرت مسبب الاسباب جل
جلاله اقتضای ان کرد که از مدینهٔ منوره جماعه از اوس و خزرج در موسم حج آمده بودند
و آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم نیز بامر الهی خود در ابر مجالس و مجامع عرب اظهار میفرمود تا گذر او
برین جماعه افتاد فرمود نه آخر شما از موالی یهود مدینه اید گفتند آری فرمود بنشینید با شما
سخنی گویم نشستند فرمود پروردگار عالمیان مرا برسالت بخلق فرستاده و بر من کتابی انزال
فرموده است و قوم من مرا از تبلیغ اوامر الهی مانع آمده اند اگر شما ایمان آورید و تقویت و تائید
دین اسلام نمائید بسعادت ابدی میرسید ایشان باستماع این کلام سعادت فرجام

بجانب یکدیگر دیدند و گفتند که این همان پیغمبر آخر الزمانست صلی الله علیه واله وسلم که یهود
ما را ابد و بهتر می ترسانیدند و میگفتند که امروز و فرداست که آفتاب رسالت نبی آخر الزمان
صلی الله علیه واله وسلم طلوع نماید و ما در سایهٔ حمایت او شما را چنان بکشیم که عاد و ارم
کشته شدند زود بوی ایمان آرید تا به سعادت دنیا و آخرت برسید اوس و خزرج بدریافت سعادت
بیعت اسلام و قبول عهد نصرت سید انام علیه افضل الصلوة والسلام اجابت نموده به بلاد
خود عود فرمودند و این بیعت را بیعت الاولی گویند که در مرتبهٔ اول نزدیک عقبه که در اصل
جبل مناست واقع شد و الان در انجا مسجدی بنا کرده اند که حضور ان و استحضار این
قضیهٔ مذکوره عظیم الشان نوری و ایمانی تازه بدلهای مشتاق می در آورد و اصحاب
عقبهٔ اولی بقولی شش نفر اند و اسعد بن زراره و جابر بن عبدالله از ایشانند و بعد
آنکه این جماعه بمدینهٔ منوره رفتند و خبر رسالت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم بقوم خود
در میان آوردند هیچ خانه و هیچ مجلس از انصار نماند که نه بذکر آنسرور صلی الله علیه واله وسلم منور
و معطر بود موسم دیگر دوازده نفر از ایشان با شش نفر مذکور و عباده بن الصامت و عویم
بن ساعده از ایشانند آمده نزدیک همان عقبه بشرف بیعت سید المرسلین صلی الله علیه
واله وسلم مشرف شدند در آنزمان از فرایض اسلام غیر توحید و نماز چیزی واجب نشده بود
و بالتماس ایشان مصعب بن عمیر را تا تعلیم قرآن و فقه دین و اقامت جماعت نماید با ایشان

همراه کرد و وی بعد از قدوم مدینهٔ منوره باین دوازده نفر و بقولی با چهل تن بامداد
و اسعاد اسعد بن زراره در مدینهٔ منوره جماعت اقامت نمود و این اول جمعه بود که
درین بلدهٔ معظمه اقامت یافت بعد ازان باظهار دعوت اسلام و افشای شرایع و احکام
مشغول شدند تا روزی در بستانی از باغستان بنی عبد الاشهل بر جمعی از ایشان تلاوت
قرآن و ذکر احادیث پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم میکرد خبر بسعد بن معاذ که از اکابر قوم و ابن خاله
اسعد بن زراره بود رسید نیزه در دست برد در آن بستان سرای بیامد و بایستاد و وعد
و عیدی که رسم رؤسا و اکابر باشد نمود و گفت که چرا باید که این عرب غریب بیاید که بخود داند
و از راه ببرد و بر در سرای ما بیاید و سخنان که هرگز کسی نشنیده است بگوید اگر بعد ازین گرد
این موضع گردد سزای خود یابد سلسلهٔ انتظام و التیام جماعتی که صورت یافته بود بگسسته او
برهم خورد روز دیگر مصعب بن عمیر با اسعد بن زراره قریب همان موضع بدعوت اسلام و تلاوت
قرآن باز آمدند تا باز خبر بسعد بن معاذ رسانیدند امروز اگرچه خشمگین آمد و لیکن نه بآن مرتبه
از شدت و حدت که دیروز داشت اسعد بن زراره چون او را اندکی نرم دید پیش آمد و گفت
با این حالت اول بشنو که این مرد چه میگوید اگر بد میگوید و براه ضلالت میرود تو بهتر ازین
چیزی بیاور و راه راست ترا ازان بنما و اگر نیک میگوید و براه هدایت است چرا ابا او میگوئی و چرا
او را غنیمت نمی شماری گفت چه میگوید بگو مصعب بن عمیر این سوره برخواند بسم الله الرحمن الرحیم

حم والکتاب المبین تا آخر آیه مثل الاولین سعد بن معاذ باستماع این کلمات عظیم البرکات
از جای در آمد و عبرت گرفت اگرچه فی الحال اظهار شهادت اسلام نکرد و لیکن نور
ایمان در دل وی جای گرفت تا رجوع بقوم خود آورد و تمام بنی عبد الاشهل را بر خود جمع
و اظهار اسلام کرد و ایشانرا بدین اسلام دعوت نمود و گفت هر که از شما از صغیر
و کبیر درین امر شکی باشد بسم الله بهتر ازین چیزی بیارد تا بدانیم که چه میآرد و الا که
این امر است که جانهای فدای او کنند و سر در راه او آورند و گفت یا بنی عبد الاشهل
مرا در میان قوم در کدام مرتبه میدارید و درچه درجه از عقل و کیاست می انگارید
گفتند انت سیدنا و افضلنا گفت کلام مرد و زن شما بر من حرام است تا بخدا و رسول خدا
نیارید بعد ازان امر اسلام در غایت شیوع و ظهور بر آمد و هیچ خانه از خانهای انصار نماند
که بنور اسلام مشرف نشد اشراف قبایل و اکابر قوم همه ایمان آوردند و بتان را بشکستند
و داد اسلام و توحید دادند والحمد لله علی ذلک مصعب بن عمیر رضی الله عنه بعد از تعلیم
احکام و شرایع که فرموده بودند در موسم حج بجناب رسالت صلی الله علیه واله وسلم عود نمود
و با وی جمعی کثیر از انصار بشوق لقای سید الابرار صلی الله علیه واله وسلم و ادراک شرف
بیعت او صلی الله علیه واله وسلم مصحوب قافلهٔ حجاز مشرکان که هم از قوم ایشان بودند بمکه رسیدند
و سعادت ملاقات سید کائنات صلی الله علیه واله وسلم دریافتند و وعدهٔ اجتماع و استصحاب در

او وسط لیالی تشریف بعقبهٔ مذکوره داد و چون شب میعاد در رسید بعد از گذشتن ثلثی از شب از میان مشرکان قوم که همراه بودند هفتاد و یک نفر بطریق خفیه بر آمدند و در شیب جبل که قریب عقبه است جمع شده منتظر طلوع جمال خجسته سید کائنات علیه افضل الصلوات والسلام شدند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز با عم خود عباس بن عبد المطلب که هنوز بشرف اسلام مشرف نشده بود در موضع مذکور رسیده تا از ایشان اخذ بیعت کند عباس گفت ای قوم میدانید که محمد صلی الله علیه وآله وسلم در میان ما چه در جوار عزت و شرف است هر چند که او را منع کردیم سخن ما نشنید و از اجتماع و اتفاق شما باز نیامد اکنون اگر عزیمت وفای عهد شما را مصمم و متحقق است و عقد موافقت مستحکم و موکد فهو المراد و الا هم حال بگوئید تا باز ایشان نشوید و ما را در مقام علاوت و ملامت خود نیارید گفتند شنیدیم و دانستیم یا عباس آنچه تو گفتی یا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تو چه میفرمائی هر عهدی که از برای خود و از برای پروردگار خود میگیری از ما بگیر پس آنحضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم چند آیتی از قرآن عظیم برخواند و بدین اسلام ترغیب فرمود و گفت عهد خدا اینست که عبادت او کنید و هیچ چیز را با وی شریک نگردانید و عهد من اینست که در تبلیغ رسالت نصرت و اعانت من کنید و هر که از این امر مانع آید در جهاد و قتال وی باز نه ایستید گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تو میدانی که آباء عن جد کار ما حرب و قتال است و لیکن میان ما و یهود رد و ابطال

حلف و عهد در میان است اکنون آن همه را قطع میکنیم مبادا چنان نشود که باز رجوع بقوم خود کنی و ما را تنها بگذاری سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم تبسم فرمود و گفت چنین نخواهد بود من از شما و شما از من جان با جان و تن با تن حیات من با شما بود و ممات من نیز با شما گفتند یا رسول الله اگر همه در راه محبت تو کشته شویم و جان و مال ما همه فدای تو شود جزای آن چیست فرمود جنات تجری من تحتها الانهار گفتند ربح البیع الله یا رسول الله دست بگشا که بیعت کنیم البسط یدک فقد بایعناک این را بیعت عقبهٔ کبری گویند و بعضی از ارباب سیر این را عقبهٔ ثانیه نامند و بمقتضای سیاق کلام سید علیه الرحمه چنانچه مذکور شد مناسب تسمیه او است بعقبهٔ ثالث والله اعلم چون عقد بیعت انصار عالی مقدار رضی الله عنهم مستحکم شد آیه کریمه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة نازل آمد بعد از آن ایشان نزد دو از ده فرو فرستاده و بر هر فرقه نقیبی و رئیسی تعیین فرمود تا مراقب و محافظ احوال ایشان گردد و امور و مهام دنیا و آخرت ایشان انتظام پذیرد و این نقبای اثنا عشره اکابر و روسای انصار اند و احوال و اوصاف ایشان در کتب اسماء الرجال مذکور و مسطور است درین میان یکی از انصار عرض نمود که یا رسول الله اگر بفرمائی تمام اهل شرک را که امروز در منا جمع اند تحت تیغ بیدریغ در کشیم تا از هیچ یکی از ایشان اثری نماند فرمود که لم اومر بذلک مرا از پروردگار من امر نشده است که تیغ برکشم و با مشرکان قتال کنم بعد از آن گروه انصار بمنازل خود

قرار گرفتند و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم التماس رخصت نمودند و گفتند که اگر رسول خدا با ما بر آید و متوجه دیار ما گردد زهی سعادت که حکم حکم او است هر چه فرماید فرمود هنوز امر الهی به برآمدن من از مکه نشده است و هیچ مقامی از برای هجرت من تعیین نیافته تا هر وقت که حکم شود و هر جا که اشارت آید برآیم این بگفت و انصار را وداع کرد صلی الله علیه وآله وسلم وعلی آله واصحابه تسلیما کثیرا باب پنجم در بیان هجرت نمودن حضرت سید کائنات صلی الله علیه وآله وسلم از مکه مکرمه و رسیدن بمدینه مطیبه زادهما الله تشریفا چون قبائل انصار بعد از توکید عهد و قرار متوجه دیار خود شدند حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات متوجه جناب الهی شد تا در باب اختیار هجرت و تعیین مقام آن بچه مامور گردد اول تعالی نمودند که صفات ایشان دو سه موضع مشترک مینمود اول آنکه از بلاد بحرین است و قنسرین از ارض شام و یثرب از زمین حجاز بعد از آن مدینه یثرب اشکف و ظهور تمیز و تعیین پذیرفت و لیکن تعیین وقت و میعاد خروج هنوز در توقف بود و بمقتضای وحی آسمانی بعضی اصحاب خود را بجانب مدینه رخصت فرمود بعد از مرور ایام اکثر از اصحاب کرام متوجه مدینه گشتند مثل عمر ابن الخطاب برادرش زید ابن الخطاب و حمزه بن عبد المطلب و عبد الرحمن بن عوف و طلحه بن عبد الله و عثمان بن عثمان و زید بن حارثه و مهب و جز ایشان رضوان الله علیهم اجمعین و از صحابه غیر از ابوبکر صدیق و علی مرتضی رضی الله عنه با آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مکه نماندند و مانا که مراد این کلام آنست که از اعیان این صحابه و اکابر ایشان

باب پنجم

غیر از علی مرتضی و صدیق اکبر با وی کسی نماند و سر گروه اهل کفار در آن زمان ابو جهل ملعون بود و ابلیس لعین نیز آمده درین حال ایشان شد ابو جهل لعین گفت نیکی کس از هیچ قبیله یار پیدا کرده شمشیرها بدست ایشان باید داد تا یکبارگی خون محمد بریزند و بنی هاشم را نیز طلب قصاص و گرفتن خون از این قبائل متفرقه متعذر باشد همدرین حال جبرئیل امین بر سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم امد و از خبث حال این اشقیا خبر داد سید عالم بعد مشاهده انحال توجه بر یاد عزت آورده قصد هجرت کرد و بعد از آن علی مرتضی را فرمود که شب در محل خوابگاه انور صلی الله علیه وآله وسلم بخوابد و تا مشرکان در مقام اشتباه و التباس در آمده از حقیقت حال باستعجال آگاه نشوند و اصل باعث بر گذاشتن امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آن بود که ودایع کفار قریش بود که باعتقاد دیانت و مشاهده امانت پیش آنحضرت میگذاشتند و آنحضرت را امین صادق میگفتند بعد از آن پیش ابوبکر صدیق آمد و او را بامر هجرت خبر دار کرد ابوبکر گفت یا رسول الله ابوبکر نیز در خدمت باشد فرمود نعم ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو شتر بود که مدت چهار ماه از علف داده و فربه ساخته نگهداشته بود پیش آورد تا یکی را آنحضرت قبول فرماید فرمود قبول کردم و لیکن بشرط متابعت یعنی بهشتصد درم آن ناقه را از ابوبکر صدیق بخرید و مانا که حکمت در خریدن ناقه از ابوبکر صدیق با وجود صدق وداد و غایت اتحاد آن بود که نخواست که در راه خدا استعداد و استعانت از کسی جوید چنانچه ظاهر اشاره آیه ولا یشرک بعبادة ربه احدا در آن ناظر است و نام این ناقه بقول صحیح قصوا بود و بعد از آن

شخصی را از بنی دیل که نام او اریقط بود و در کار هدایت و بدرقگی ماهر و بامانت و حفظ اسرار مشهور
بود اجیر گرفتند تا بعد از سه روز هر دو شتر را بجبل ثور حاضر آورد و این اریقط هم در دین کفار
بود باز حضرت سید کائنات صلّی اللّه علیه واله وسلّم بمنزل خود آمد و امیر المؤمنین علی المرتضی نیز با وی در خانه
درآمد قریش همه بر در خانه هجوم آورده ایستاده بودند تا در ساعت بخفاد و شقاوت ساحری بجنبند
هم درین حال آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم ردای بجسد مبارک پوشیده بیرون آمد ابو جهل لعین
بطریق استهزا گفت این محمدست میگوید که اگر شما تابع دین من شوید ملک عرب و عجم از شما
باشد و بهشت برین ماوای شما گردد و اگر تابع من نگردید در دنیا بدست من کشته شوید و در اخرة
بهاویه دوزخ در روید سرور انبیا فرمود آری همچنین میگویم و همچنین خواهد بود و تو یکی از آن
دوزخیان خواهی بود که خبر داده ام بعد از آن کفی از خاک برگرفت و در روی ایشان انداخت
و اول سوره یٰس تا فهم لا یبصرون و آیه کریمه و اذا قرأت القرآن تا آخر مستورا بر خواند و از
پیش ایشان برآمد و بمنزل ابوبکر رسیده از دریچه که در خانه ابوبکر بود برآمده متوجه جبل ثور شدند
و مدت سه روز بقول صحیح در غاری که در آن جبل بود اقامت فرمودند بعد ازین اثنا شخصی
بر جماعه کفار نگونسار آمد که اینجا چه استاده اید و انتظار که دارید گفتند منتظر درآمدن وقت
صباحیم تا محمد را بکشیم گفت وای بر شما این محمد بود که از پیش شما برآمد ابوجهل و کافران
خاک ندامت بر سر کردند و سر راه ها را گرفتند حفظ الهی در عصمت حبیب خود کار خود کرده بود وقت

صباح چون علی ابن ابیطالب را دیدند گفتند صاحب تو کجا رفت گفت و اللّه اعلم بحال رسوله در
و برآمدن آنحضرت از مکه بعد از بیعت عقبه دو نیم ماه بود غره ربیع الاول روز پنجشنبه و راحت
روز دوشنبه بود و هیچکس را غیر از علی مرتضی و اهل البیت ابوبکر از برآمدن آنحضرت صلّی اللّه علیه وسلّم
خبر نبود و اسماء بنت ابوبکر هر روز طعام برای آنحضرت صلی اللّه علیه واله وسلّم بالای کوه میبرد
و محمد بن ابی بکر اخبار کفار میرسانیدند و مدت اقامت آن سرور صلّی اللّه علیه واله وسلّم در مکه معظمه
سیزده سال بود چون سرور انبیا مشرف مدینه شد و قریب نواحی رسید بریده اسلمی با هفتاد نفر
از قوم خود با شارت کفار قریش که در گرفتن محمد علیه السلام کرده بودند و عده صد شتر در وجه انعام
آن قرار داده بقصد گرفتن سید رسل صلّی اللّه علیه واله وسلّم راه ده بود و پیش آمد آنحضرت صلّی
اللّه علیه واله وسلّم فرمود چه کسی و چه نام داری گفت نام من بریده است آنحضرت بطریق تفاؤل از
ماده اشتقاق اسم او که برودت است و مبنی از سلامت و سکونت و جمعیت با ابوبکر گفت یعنی خوشی
و خنکی با دکار ما که آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیله گفت از بنی اسلم فرمود
خیر و سلامت است باز فرمود از کدام بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی نصیب و حصه
خود را از اسلام بعد از آن بریده از آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم پرسید تو چه کسی فرمود منم محمد
بن عبد اللّه رسول اللّه بریده بمجرد شنیدن نام مبارک آن سرور صلی اللّه علیه واله وسلّم ایمان آورد
و گفت اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و جماعه که با وی بودند نیز بشرف

اسلام مشرف شدند بریده عرض کرد که یا رسول اللّه باید که وقت درآمدن لوای با تو باشد بریده
عمامه خود را از سر برآورد و آن را به نیزه بربست و پیش سرور انبیا صلّی اللّه علیه واله وسلّم روان شد التماس
کرد یا رسول اللّه منزل کدام سعادتمند را بشرف نزول مشرف گردانید فرمود این ناقه من مامورست
باذن اللّه هر کجا که بنشیند منزل من همان باشد فرود شتر در گردنش افکنده دست داد و هر جا که
خاطر خواه اوست ؛ و انصار محبت شعار هر صبح بر بلندی های مدینه منوره منتظر طلوع آفتاب
جمال محمدی می ایستادند و چون آفتاب گرم میشد بخانهای خود برمی گشتند روزی همچنین بخانهای
خود باز آمده بودند که ناگاه یکی از یهود در مقام معهود استاده بود نظرش بموکبه محمدی افتاد
در یافت که درین حضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم است که شرف قدوم میارد قبیله انصار که نزدیک او بود فریاد
درداد که اینک مقصود شما در رسید مسلمانان سلاحها خود برداشته باستقبال و اجلال سرور انبیا
برآمدند اول نزول برکت وصول آن سرور در منازل بنی عمرو بن عوف که حوالی مسجد قبا بود واقع شد
روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول سنه اولی از هجرت و از فضائل روز دوشنبه است که ولادت سید
انبیا صلّی اللّه علیه واله وسلّم و ابتدا دعوت او و هجرت او و قدوم مدینه منوره و قبض روح پاکش هم
در روز دوشنبه بود سه روز و بروایتی چهار روز و بروایتی دیگر ازان در آن موضع اقامت فرمود
اساس مسجد قبا نهاد و در مدت اقامت هم درین مسجد نماز گذاردند و بعضی مردم را بسبب آنکه دو نام
اشتباه می افتاد که مگر پیغمبر خدا ابوبکرست و کسوتها که پوشیده بودند نیز متشابه یکدیگر بود ابوبکر

چون این معنی را دریافت برخاست و ردای خود گرفته بالیستاد و بر آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم
سایه کرد تا موجب رفع اشتباه مردم گردد جماعه از دختران قبیله بنی النجار بشادمانی قدوم سید
ابرار دف زنان برآمدند فرمود آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم آیا دوست میدارید شما مرا ای قبائل
انصار گفتند بلی یا رسول اللّه فرمود آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم و اللّه من نیز شما را دوست میدارم
بنده و آزاد و خورد و کلان و مرد و زن همه بقدوم مسرت لزوم آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم فرحناک
و مسرور بوده میگفتند جاء رسول اللّه جاء نبی اللّه و حبشیان نیز بعادتی که دارند نیزه بازی
میکردند و داد فرح و سرور میدادند ابو ایوب انصاری میگوید که چون سرور انبیا منزل او را بشرف
نزول مشرف ساخت آنحضرت پایان خانه را اختیار فرمود و من و والده و فرزندان من در بالاخانه
ماندیم عرض داشت کردیم یا رسول اللّه مادر و پدر من فدای تو باد من در سکونت بالاخانه بسیار حرج
و کلفت میکشیم چون روا باشد که سرور انبیا در زیر خانه باشد و ما بر بالاخانه نشینیم یا رسول اللّه
تو بالاخانه اختیار کن تا ما بزیر آئیم فرمود پایان خانه ما را احوج و انسب است که جماعت با ما اند
و طوایف مردم بملازمت ما میایند تو و اهل تو بر بالای خانه باشید و نیز از آن رضی اللّه عنه
روایت است که در آن مدت که آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم در منزل من شرف نزول ارزانی داشت سعد بن
عباده و سعد بن معاذ و دیگر انصار طعامها برای ملازمان آنحضرت صلّی اللّه علیه واله وسلّم مهیا ساخته
میفرستادند روزی یکی از ینها در طبخ طعام تکلف بسیار کرده و چیزی ازین بقول بعضی مثل پیاز و سیر

در انجا انداخته بخدمت فرستاده بود انحضرت صلّی الله علیه و اله وسلم تناول نفرمود و مکروه داشت
ولیکن با صحاب اشارة فرمود که شما بخورید من مثل شما نیستم مرا مصاحبی است که از این ابخره
طعام ایذا میکشد من نمیخواهم که ایذای صاحب بکنم عرض کرد که سیر خوردن حرام است فرمودند
حرام نیست من مناجات میکنم و با صاحب خود سر میگویم از این جهت خوردن این مکروه میدارم
شما بخورید باکی نیست و مدت اقامت انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم در منزل ابو ایوب انصاری
هفت ماه بود و بعد از ان در مدینه ده سال در سنه اولی از هجرت عبد الله ابن سلام اسلام — سال اول از هجرت
آورد و عمر وی سیصد و پنجاه سال بود و هم درین سال گرگ در خارج مدینه بسخن در آمد
و از حقیقت نبوة سید المرسلین صلّی الله علیه واله وسلم خبر داد و نماز چهار رکعتی فرض شد و پیش از
هجرت فرض نماز دو رکعت بود بهمان که الآن در سفر گذارند و سنت اذان مشروع شد
و بصوم یوم عاشورا امر فرمود و در سال دوم از هجرت عمر بن الخطاب رضی الله عنه با میر المؤمنین
خطاب یافت و فاطمة الزهرا را با علی مرتضی رضی الله عنهما تزویج فرمود و عمر شریف حضرت — سال دوم از هجرت
فاطمة الزهرا در انوقت شانزده سال و بروایتی هجده سال بود و عمر شریف حضرت علی
بیست و یک سال و پنج ماه بود و قبله از بیت المقدس بجانب کعبه تحویل یافت و فریضه روزه
رمضان و صدقه فطر مقرر گشت و در سال سیوم از هجرت امام حسن بن علی ابیطالب در نصف
رمضان ولادت یافت و عثمان بن عفان ام کلثوم را بنت رسول الله صلّی الله علیه واله وسلم — سال سیوم از هجرت

تزویج کرد و در سال چهارم از هجرت جماعه از اصحاب را بجهة تعلیم احکام دین از انحضرت
صلّی الله علیه واله وسلم التماس نموده بردند چون بموضعی رسیدند که از ارجیع خوانند و بعضی
نهاده قبیله بنی هذیل را آواز دادند و بعضی را از ین اصحاب کشتند و بعضی را اسیر کرده بدست
کفار مکه بفروختند تا بانتقام کشتگان بدر ایشان را بقتل رسانند و از جمله شهدا در
رجیع یکی عاصم بن ثابت بود که از حق سبحانه و تعالی حمایت و عصمت جسد خود از مساس دست کفار
درخواسته بود پس حق سبحانه و تعالی زنبوران را بر گماشت تا مرده او را در گرفتند و هیچکس نتوانست که
نزدیک وی بیاید و چون شب شد سیلی فرستاد که مرده او را از ان وادی پاک برد و زید بن
ثابت بحکم حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه واله وسلم خط و کتابت یهود را بیاموخت تا بر خفایا
و اسرار ایشان اطلاع تواند نمود و خمر حرام شد و در سال پنجم از هجرت در غزوهٔ خندق — سال پنجم از هجرت
سید ابرار صلّی الله علیه واله وسلم شمشیر ذو الفقار بر کمر حیدر کرار بربست و انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
از بالای اسب افتاد و ران شریف را اماس رسید و تا پنج روز در خانه نشسته نماز گزارد و در
سال ششم از هجرت در غزوهٔ خیبر امیر المؤمنین علی رضی الله عنه چون سپر از دست مبارک او افتاد — سال ششم از هجرت
دروازه او را که هفت مرد باقوت و بقولی چهل مرد طاقت گردانیدن وی نداشتند بر کند
و سپر ساخت و تا زمانیکه فتح کرد در دست داشت و از لشکر مسلمانان یازده نفر بشرف
شهادت رسیدند و از یهود نود و سه کس بدوزخ شتافتند و نکاح متعه حرام شد و در ابتدای اسلام

تا این وقت حلال بود و بار دیگر در روز اوطاس که بعد از فتح مکه بود مباح شد و بعد از سه روز
حرام شد حرمت قطعی ابدی باتفاق جمیع علما و مخالف درین مسئله هیچکس نیست الا روافض
و قضیه لیلة التعریس و خواب انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم و اصحاب وی رضی الله عنهم از نماز
صبح و قضای نماز باذان و اقامت و جماعت در وقت رجوع از خیبر بود و در سال هشتم از هجرت — سال هشتم از هجرت
عمرو بن العاص و خالد بن ولید و عثمان بن ابی طلحه بمدینه هجرت نموده بشرف اسلام مشرف
شدند و فتح مکه معظمه با ده هزار کس در بیستم رمضان اتفاق یافت و عباس بن عبد المطلب رضی الله عنه
با عیال خود هجرت نموده در جحفه که در میان مکه معظمه و مدینه منوره است آمده با انحضرت
صلّی الله علیه واله وسلم ملاقات کردند و معاویه بن ابو سفیان و زوجهٔ وی هند و عکرمه بن
ابی جهل و امثال ایشان اسلام آوردند چون انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم بمسجد در آمد ابو بکر
رضی الله عنه والد خود را ابو قحافه پیش انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم آورد چون پیش انحضرت
صلّی الله علیه واله وسلم او را بنشاندند و دست مبارک بسینه وی بر آورد پس او ایمان آورد و در
وقتیکه ابو بکر ابو قحافه را بخدمت انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم آوردند انحضرت فرمودند چرا
شیخ را تکلیف کردی من پیش وی میآمدم و مدت اقامت انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم
در مکه معظمه پانزده روز بود و بعد از ان در ماه شوال با دوازده هزار از اهل مدینه و طلقاء
مکه بجانب حنین بر آمد و چون اصحاب را نظر بر کثرت و شوکت خود افتاد گفتند بعد ازین

هرگز مغلوب و منهزم نشویم عزت بارگاه خداوندی اقتضای امتحان و ابتلای
ایشان نموده هزیمت گونه در لشکر اسلام پیش آورد و جفات عرب که هنوز ایمان تمام
در دلهای ایشان نه در آمده بود در میان خود سخنان گفتن گرفتند ابو سفیان گفت این
هزیمت تا کنار دریا انتهانه پذیرد و دیگر گفت تمویهات سحر در آخر بطلان پذیرفت
انحضرت صلی الله علیه واله وسلم از بیرون دکار خود استعانت و استنصار نموده سنگریزه
چند گرفت و بجانب کفار انداخت تا لشکر کفار تمام انهزام پذیرفت و از لشکر مسلمانان
درین غزوه چهار کس شهادت یافتند و هفتاد نفر از مخالفان بدوزخ رفتند پس آنحضرت
عباس را با لشکری بر اوطاس فرستاد و غنایم بسیار از انجا بدست آمد از اسیران شش هزار
و از اسپان بیست و چهار هزار و از غنم زیاده بر چهل هزار و از فضه چهار هزار اوقیه و در میان
این اسیران شیما بنت الحارث اخت رضاعی انحضرت صلّی الله علیه واله وسلم بود او را
اکرام نمودند و بجانب اهل و عیال باز رسانیدند بعد از آن بطایف آمدند و اهل انرا هژده
روز در محاصره داشتند پس فرمودند تا منادی در دادند که هر که بیرون آید آزاد است
پس از دیوار انجا ده هزار کس بر آمدند و دوازده کس از صحابه در طایف بشهادت رسیدند
و از جعرانه احرام بسته در ششم ذی القعده عمره بر آورد و در همین جا غنایم حنین قسمت
کردند و مالک ابن عوف که سید این اسیران بود آمد و مسلمان شد و حضرت او را انعام

فرموده اهل وعیال او را باز داد و او را بر طائف عامل گردانید ودرینجا جماعت
عرب در طلب غنایم وقسمت آن بر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غلبه آوردند وحضرت را
در زیر درختی ملجای ساخته ردای مبارک او را از کتف مبارک بر بودند وبعضی جوانان
انصار نیز در ماده غنیمت تکلم کردند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تحقیر وتصغیر دنیا ومتاع
دنیا نموده ایشانرا بثواب خاص آخرت وبعنایت مخصوص خویش بشارت فرموده بدرجه
اختصاص وامتیاز رسانیدند وفرمودند این متاع دنیا بهر اهل است ایشان اقوام من اند
وضعیف الایمان اند اموال ایشان بغارت رفته وبلاد واملاک ایشان از تصرف
ایشان برآمده خواستم تا ازین غنایم ایشانرا تخصیص کنم واموال ایشانرا بایشان رد کنم
تا بسبب زوال وتزلزل ایمان ایشان نگردد ودر سال نهم از هجرت غزوه تبوک برآمد وامیر المؤمنین
علی را بمدینه بر اهل وعیال خلیفه گذاشت وچون وی رضی الله عنه بسبب مفارقت جناب نبوت
مآب بطعن بعضی منافقین در اقامت مدینه اظهار کلفت وتمادی کرد بحدیث انت منی
بمنزلة هارون من موسی تسلی وتشفی وی نموده باین منقبت عظمی او را مخصوص وممتاز گردانیدند
ودرین زمان برای اعانت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صدیق اکبر تمام اموال خود را
وعمر فاروق نصف مال خود را حاضر آوردند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مدت دو ماه
در آنجا اقامت فرموده بی جنگ رجوع فرمود ودر آنجا صاحب ایله واهل جرباء واذرح

سال نهم از هجرت

آمدند وجزیه قبول کردند ودر رجوع ازین سفر مسجد ضرار که منافقان بعلت حسد اهل قبا
تا موجب تقلیل جماعت آن مسجد تقوی اساس گردد بنا کرده بودند عبور فرمود واز او حی
الهی خراب ساخت وبسوخت وقرآن مجید ازان خبر میدهد که والذین اتخذوا مسجدا ضرارا
وابوبکر صدیق را به حج فرستاد وعلی مرتضی را نیز عقب او فرستاد تا سوره برات را بخواند
ونقض عهد مشرکان بکند واز طواف عریان منع فرمایند وهیچ مشرک را نگذارند که حج کند
وخبر دهد که در بهشت نه در آید الا مومن ونجاشی در شهر رجب در حبشه وفات یافت وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه منوره بروی نماز جنازه گذاردند وشافعیه را درینجا دلیل است
بر جواز نماز جنازه بر غایب حنفیه گویند که آن مخصوص به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم است وجنازه
نجاشی را بروی کشف کردند پس در حقیقت نماز بر حاضر گذارده نه بر غایب وعبد الله بن ابی
منافق بدرگاه نعیم رفت وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت ایفای وعده که با وی کرده بود
وبرای استمالت قوم او که شاید ایمان آرند پیراهن خود را بروی پوشانیدند وهمچنین شد
وقوم وی چون دیدند که وی پیراهن آن حضرت نزد وفات استشفا مینماید هزار کس
از ایشان ایمان آوردند ودر سال دهم از هجرت حجة الوداع است که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بعد از هجرت غیر ازین حج نگذارده بود وپیش از نبوت وبعد ازان حج ها گذارده
ومر عدد آن علما را وقوف دست نداده ودر حیطه ضبط ایشان درنیامده است وعدد عمرهای

سال دهم از هجرت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت چهار است بالاتفاق ومعاذ بن جبل را رضی الله عنه
بسوی یمن وحضرموت فرستاد وپیاده در رکاب وی بیرون آمد واو را بشرف متابعت
خود مشرف ساخته وفرمود یا معاذ شاید که مرا بعد ازین سال درنیابی واین آخر ملاقات ما
وتو باشد پس معاذ گریه کرد وآنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم وداع کرد ودر سال یازدهم
از هجرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بامر الهی عز شانه بر اهل بقیع استغفار فرمود وفرمود
خوش وقت شما ای اهل البقیع که درگذشتید فتنها روی آورده است که از شب سیاه تاریکتر است
وخبر ظهور وخروج مسیلمه کذاب واسود عنسی لعنة الله علیهما آوردند پس آنحضرت از وقت کشته
شدن اسود بوحی الهی خبر دادند وآنچنان بود که وی در صنعای یمن خروج کرده شهر بن
باذام را کشته وزن او را که بنت عم فیروز که ابن اخت نجاشی بود در عقد خود در آورده
بود وآن فیروز حیله کرده وقت او را نقب کرده درون در آمد واو را کشت ودر وقت جان دادن
آوازی بلند ازوی برآمد مثل آواز گاو وپاسبانان که گرد سرای وی بودند گفتند که این
چه آواز است زن وی که در قتل وی ساعی بود بایشان گفت که بحال خود باشید که این آواز
وحی است که بر پیغمبر شما نازل شده است ومسیلمه کذاب یکبار مکتوب بحضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم
نوشت باین عبارت من مسیلمة رسول الله الی محمد اما بعد فان الارض لنا نصفه وللقریش نصفه
ولکن قریش یعتدون وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جواب وی نوشت من محمد رسول الله صلی

سال یازدهم از هجرت

علیه وآله وسلم الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
والعاقبة للمتقین روز دوشنبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم بمسجد در آمد و بقولی
مردم را دید که بنماز جماعت مشغول اند خوشحال شدند ومسرور بخانه در آمدند پس در نصف روز
در روز چاشت دوازدهم شهر ربیع الاول بدرگاه پروردگار خود باز رفت پس روز سه شنبه او را
اهل بیت وی غسل دادند وتمام روز طایفه طایفه مسلمانان نماز جنازه گذاردند وشب چهارشنبه
دفن کردند صلی الله علیه وآله وسلم باب ششم در بیان عمارت مسجد معظم حضرت خاتم الانبیاء
صلی الله علیه وآله وسلم ومنبر عالی مرتبت واسطوانات رحمت منزلت وحجرات وغیر آن از
مقامات چون ناقه سرور انبیاء صلی الله علیه وآله وسلم بر در مسجد بنشست آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود هذا المنزل ان شاء الله تعالی واز پشت ناقه فرود آمد واین آیت برخواند رب
انزلنی منزلا مبارکا وانت خیر المنزلین ودر آن زمان این بقعه مبارک نخلستان بود
ودر میان مربدی بود حق دو یتیم که در کنار تربیت بعضی انصار پرورش مییافتند ومربد
موضعی را گویند که خرما در آنجا خشک کنند وتر سازند جمعی از مسلمانان پیش از قدوم آنحضرت
بهم در این موضع نماز میکردند سید المرسلین آن دو یتیم را طلبیده آن موضع را برای بنای مسجد از
ایشان ابتیاع نمود وهر چند ایشان مبالغه کردند که بی عوض آن قطعه زمین را بآنحضرت
بگذارند راضی نشد واول قیمت زمین را بایشان دادند بعد ازان بنای مسجد نهادند ودر موضعی

ابتغیح از بقیع که قریب ابواب شمالی مسجد است سیدنا ابراهیم است خشت میزدند و آنحضرت بنفس
نفیس خود با جمعی از اصحاب سنگ و خشت بر میداشتند و سقف مسجد از جرید نخل و ستونهای
او هم از چوبهای وی ساختند و در خبر است که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنای مسجد می نهاد
جبرئیل امین از حضرت رب العزت حکم آورد که عریش سازبر طبق عریش موسی کلیم که بلندی او
زیاده از هفت گز نباشد و در تزئین و تنقیش آن کلفت را راه نبود و سقف مسجد در زمان
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان بود که اگر بارانی میبارید گل از بالا بر سر مردم میافتاد و طول
مسجد نبوی در بنای اول از قبله تا حد شمال پنجاه و چهار گز بود و از مشرق تا مغرب شصت و سه گز
بعد از فتح خیبر که در سال هفتم از هجرت بود تجدید بنای آن کرده در هر جانب مذکور صد در صد ساخت
طبرانی نقل میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از انصار که همسایه مسجد شریف بود اراده
کرد که میتوانی که بفروشی زمین که تراست بعوض خانه که ترا در بهشت باشد بفروختی تا مسجد را بدان
وسیع سازم چون آن انصار توفیق این معامله نیافت عثمان بن عفان رضی الله عنه از او ده
هزار درهم خرید و بملازمت آنحضرت درآمد و عرضداشت کرد که آن قطعه زمین از من بعوض خانه
که مرا در بهشت باشد بخر پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین را از عثمان بن عفان به بدل مذکور
بخرید و داخل مسجد شریف بگردانید و خشتی بدست مبارک در موضع بنا بنهاد و ابوبکر صدیق را
رضی الله عنه طلبید تا وی نیز خشتی در برابر خشت پیغمبر بنهاد و همچنین عمر و عثمان را فرمود تا هر یک خشتی

در آنموضع نهادند و مثل این در بنای مسجد قبا نیز آمده اصحاب خشتها میکشیدند و آنحضرت نیز بموافقت
ایشان در بنا مدد میکردند و ابوهریره رضی الله عنه میگوید یکبار دیدم که خشتهای بسیار از شکم تا سینه
مبارک بر داشته است عرض کردم که یا رسول الله این بمن ده که بکشم فرمود که خشت بسیار است تو هم بیار
و اینها را بمن گذار یا اباهریره لا عیش الا عیش الآخرة و مسجد را سه باب بود بابی بجانب پایان که
الان قبله است و بابی در جانب غربی که الان آنرا باب الرحمة میگویند و دری دیگر که آنحضرت از آن در
می آمد و آن باب آل عثمان است که وی را الان باب جبرئیل گویند قریب بمنبر آنحضرت نه از شباک
که عموم ناس آنرا باب جبرئیل گویند و در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علامت محراب که الان در مساجد
متعارف است نبود ابتدای آن از وقت عمر بن العزیز است در وقتیکه امیر مدینه بود از جانب ولید
بن عبد الملک و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی استاده
اصحاب را بخطاب خطبه بکار برده مشرف میساخت مردی از موالی بعضی انصار بیا و از جناب رسالت مآب
صلی الله علیه و آله و سلم التماس نمود که اگر آنحضرت قبول فرمایند منبری طیار کند که هم قیام بر آن آسان
باشد و هم جلوس چون التماس او در معرض قبول افتاد آن مرد منبری طیار ساخت که مشتمل بر سه درجه که درجه سیوم
همان موضع جلوس بود بر اصح روایات چون سرور انبیا آنرا در محلیکه الان منبر شریف است نهاد و
از موضع معهود که پیشتر از این انجا خطبه میخواند انتقال میفرمود آن چوب که گاه گاهی بر آن تکیه
میفرمود بفراق صحبت شریف بترقید و در حنین آمد و فریاد در داد چنانچه ناقه از گم کردن بچه

فریاد او را شنیدند و ایشان نیز بمشاهده این حال غریب در گریه آمدند پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از منبر فرود آمد و دست شفقت بر وی نهاد و فرمود اگر خواهی ترا هم بر جای تو
بحالتی که بودی بگذارم و اگر خواهی در بهشت جا دهم و بنشانم تا از انهار و عیون آن سیراب
شوی و بار دیگر سبز گردی و دوستان خدا از میوه تو بخورند بعد از لحظه روی باصحاب آورد
و فرمود که وی همین را اختیار کرد که در دار البقا باشد مروی است که چون حسن بصری این حدیث
می شنید گریه میکرد و میگفت ای بندگان خدا هرگاه چوبی بفراق رسول خدا در فریاد آید آخر
شما سزاوارترید بدان و ما احسن قال سنگی و نباتی که در خاصیتی هست نه زاد می
دان کرد و موقفی نیست و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یکذراع
و عرض بر درجه شبری و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله علیهم اجمعین هم بر حال خود
بود و اول کسیکه او را بانجار قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود و بقولی معاویه که در زمان
امارت خود وقتیکه از شام بمدینه قدوم آورد خواست که منبر آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم
بشام برد چون از جای خود جنبانید همانساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهای آسمان
نمودار شد معاویه ازین خیال خود برگشت و پشیمان شد و اعتذار از آن با صحاب گفت که مقصود من
تفحص تفقد آن بود تا او را ارضه زمین نخورده باشد بعد از آن شش درجه دیگر زیاده کرد و منبر
نبوی را بالای آن برداشت بعد از وی مهدی خلیفه خواست که برین مقدار نیز زیاده کند

امام مالک رحمة الله علیه او را منع کرد بعد از آن هر یکی از سلاطین در مقام تجدید منبر آمده تغیراتیکه
پیشتر می بود میکردند و ستونهای اسطوانه مسجد نبوی هشت است اول اسطوانه که متصل محراب نبوی است از
جانب یمین مقام امام و آنحضرت پیش از وجود منبر خطبه آنجا میخواند و جذع که بفراق آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد همدرین مقام بود و بمقتضی کلام اکثر علمای اسطوانه مخلقه نام
اوست بجهت آنکه خلوق بفتح خا که نام طیب مشهور است او را مالیده بودند بسبب آنکه بوی چیزی
از مکروهات دوم اسطوانه عائشه است که آنرا اسطوانة القرعة و اسطوانة المهاجرین نیز
گویند و دعا نزد این اسطوانه مستجابست سیوم اسطوانه توبه است و آنرا اسطوانه ابو لبابه
نیز گویند که یکی از نقبای انصار بود و خود را بوی بر بسته بود تا توبه و اعتذار او قبول درگاه
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم گردد و وی سوگند یاد کرده بود که خود را ازین قید رها
نکشایم تا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدست خود نگشاید و شراب نخورم تا بمیرم آنحضرت فرمود
اگر وی هم در اول پیش میآمد برای شرط او استغفار بجا میآوردم ولیکن چون وی خود را ابواز
عزت باز بر بسته تا هم حکم وی جل و علا نشود من نتوانم گشاد تا در محلی توبه وی در بیت ام سلمه
نازل شد و آنحضرت آمد و او را گشاده داد چهارم اسطوانه سریر است که لاحق است بشباک شرقی
اسطوانة التوبه و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد معتکف می بود و عائشه
رضی الله عنها در سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شانه میکشید و آنحضرت را سریری بود از

جوید نقل گاهی در محل اعتکاف در موضعی که میان اسطوان وفود ذیل آنست می نهادند و بستر احوال او را حصیری بود که شب در زیر پهلو میکشید و روز در زیر پا می افکند صلی الله علیه و آله وسلم پنجم اسطوانه محرس و او را اسطوانه علی ابن ابیطالب نیز گویند کرم الله وجهه و وی کرم الله وجهه نزدیک این موضع نشسته حراست و پاسبانی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میکردند و وی در مقابل دری است که رسول خدا از راه آن در از بیت عائشه رضی الله عنها بمسجد شریف میآمدند ششم اسطوانه الوفود ملقب استوان محرس است از جانب شمال و وفود جمع وافد است و وافد جماعه را گویند که از جای بجای قدوم آرند هرگاه که وفود عرب از نواحی بجهت ادراک سعادت اسلام و تعلیم شرایع و احکام بر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میرسیدند بهمین موضع نشسته جمال جهان آرای خود را بر ایشان جلوه میداد و عظماء صحابه و افاضل عصابه در ملازمت او می نشستند هفتم اسطوانه مربعة القبر و او را مقام جبرئیل نیز گویند و غالباً اغلب اوقات حضور او علیه السلام در گذاردن وحی این موضع بود هشتم اسطوانه التهجد که محراب متهجد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که الان متعین و موجود است در وست و آن عقب حجره حضرت فاطمه زهرا است رضی الله عنها در جانب شمال و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر شب حصیری درین موضع می افکند و نماز شب یعنی تهجد میگذارد و صحابه نیز چون دیدند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم هر شب نماز میگذارد در مقام اتباع آمدند چون در اجتماع صحابه ازدحام و کثرت مشاهده نمود فرمود تا حصیر را بپیچیده در

بخانه بردند چون صبح شد عرضداشت نمودند که یا رسول الله هر شب نماز میکردی و ما نیز در سعادت اتباع تو میرسیدیم فرمود ترسیدیم تا بر شما فرض نگردد و نتوانید حق آن را بجا آورد صفه یعنی جا و تشدید فا ظله بود در پایان مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم که فقرا و مساکین صحابه که از مال و منال و اهل و عیال چیزی نداشتند در آنجا افتاده می بودند و نسبت بآن مکان ایشان را اصحاب صفه میگفتند و ایشان زیاده از صد عدد بودند و خوابگاه ایشان در شب نیز همان مسجد بودی و غیر آن جای دیگر نداشتند و آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بحکم الهی با ایشان مجالست خاص و استیناسی مخصوص بود و قتها بودی که جماعه از ایشان از شدت گرسنگی و غایت درماندگی بر در منبر و صلی الله علیه و آله وسلم افتاده می بود آینده کان خیال میکردند که مگر دیوانه اند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر سر وقت ایشان میرسیدند و تسلی میدادند و میفرمودند شما با مینید و فرمودی که بدانید که فقر در مرتبه شما پیش خدا چیست هر آینه دوست دارید تا زیاده شود این فقر و فاقه شما و گاه گاهی یکان دوگان از ایشان را با اغنیاء صحابه حواله میکردند تا مهمان ایشان باشند و آنچه باقی ماندی ایشان را با خود شریک گردانیدی و از صدقات آنچه رسیدی بایشان دادی و از هدایا نیز ایشان را نصیب بودی و ایشان را اضیاف المسلمین میگفتند ابو هریره روایت میکند و وی نیز از اصحاب صفه است که هفتاد نفر را دیدم از اهل صفه که هر کدام از ایشان را غیر از سراویلی که بنصف ساق رسد نبود و در وقت سجده آن را بدست گرد می آوردند تا کشف عورت نشود

و وقتها بودی که از غایت گرسنگی سنگ بر شکم بستی و جگر بر زمین زدی وقتیکه سید انبیا صلوات الله علیه و سلامه بنای مسجد شریف نهاد دو حجره برای دو زوجه خود که در آن وقت در عقد نکاح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بودند سوده و عائشه صدیقه رضی الله عنهما نیز بنا فرمودند بعد از آن بتجدد و تزوج برای هر زوجه حجره جدید بنا یافت و بیوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعضی از جرید نخل و بعضی از خشت خام نیز بودند و خانه فاطمه زهرا همین جا بود که الان صورت قبر شریف او در آنجا است و میان خانه او و خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که حق عائشه بود رضی الله عنها دریچه بود و اکثر اوقات بر آمدن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم هم از آنجا بود و هر بار که می آمدند از احوال فاطمه و علی و حسن و حسین رضی الله عنهم خبر میگرفتند و احوال ایشان می پرسیدند هم شبی عائشه رضی الله عنها بآن جانب بر آمده بود در میان وی و فاطمه زهرا بر سر آن گفت و گوی واقع شد بعد از آن فاطمه رضی الله عنها از آنحضرت التماس کردند تا این دریچه را بر بست

باب هفتم

باب هفتم در بیان تغیرات و زیادات که بعد از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد شریف از ائمه و امرا و سلاطین وقوع یافته و ذکر این اوضاع و احوال علی سبیل الاختصار و الاجمال که بعد از زمان آنحضرت علیه الصلوة و السلام واقع شد اول زیادتی که در مسجد شریف نبوی شد در زمان امیر المؤمنین عمر بود رضی الله عنه و ابو بکر صدیق را فرصت آن یا مصلحت در آن نشد که تغیری در مسجد نبوی راه یابد غیر از آنکه بعضی

ستونها افتاده بود بجای آن از جنس همان ستونها از جذوع نخل نشاندند و بنای عمر رضی الله عنه از جنس بنای پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم از خشت خام و جرید نخل و ستونها از چوب بار و ترمذی از حدیث عائشه رضی الله عنها آورده است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منبر از برای حسان بن ثابت در مسجد می نهاد تا بر وی بایستد و هجو کفار بر خواند آورده اند که یکی از اعلاج روم خواست که بر حجره شریف بول کند بمجرد قصد آن چنان بر زمین افتاد که ریش ریزه ریزه شد و بعضی از ایشان بمشاهده این حال در ربقه اسلام در آمدند و یکی دیگر از ایشان صورت خنزیر بر دیوار مسجد نقش کرد عمر بن عبد العزیز حکم کرد تا گردنش زدند و در این عمارت در بچهار گوشه مسجد چهار مناره بود و لیکن سلیمان بن عبد الملک چون بحج آمد مناره نزدیک باب السلام که دار مروان در آنجا بود و در صحن خانه وی سایه انداخت فرمود تا منهدم ساختند و پیش از عمارت او رسم مناره نبود و در زمان وی نماز جنازه در مسجد شریف ممنوع شد حجره منیفه که حاوی قبور شریفه است در اصل حجره بود داخل بیت عائشه رضی الله عنها از جرید نخل بر طبق سایر حجرات مصطفویه چنانچه معلوم شد و چون دفن سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم بموجب حکم الهی هم در حجره شریفه شد عائشه صدیقه نیز در خانه خود ساکن می بود و میان او و قبر شریف پرده نبود در آخر الحجرات و عدم تحاشی مردم از در آمدن بر قبر شریف بر داشتن خاک از آن خانه را دو قسم ساختند و دیواری میان مسکن حجره و قبر شریف کشیدند و تا قبر عمر بن الخطاب

رضی الله عنه در حجرهٔ شریفه شده بود عائشه گاه بیگاه بهر وضع که بودی بر قبر سرور
انبیا و قبر صدیق اکبر می‌آمد و بعد از آن عمر را رضی الله عنه در آنجا نهاده اند دیگر در آمدن
حجابی ملاحظه می‌نمود و تا ستر کامل و پوشش تمام نمیکرد بر قبور نمی‌آمد در وقت حفر
اساس حجره قدمی ظاهر شد و بعد از تحقیق ظاهر شد که آن پای امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه
که بجهت ضیق مکان در بنیاد حجره افتاده بود و قول اصح در وضع قبور شریفه آنست که سر
ابوبکر صدیق محاذی صدر شریف نبوی است صلی الله علیه و آله وسلم و سر عمر فاروق محاذی
سینهٔ ابوبکر رضی الله عنهما است و بعد از بنای عمر بن العزیز تا امروز در آمدن در حجرهٔ قبور
ممتنع شد در سنه بضع و خمسین و خمسمائه قضیهٔ نقب حجرهٔ شریفه از دو ملعون نصرانی
بوقوع آمده آورده اند که سلطان نور الدین شهید محمود زنگی که جمال الدین وزیر او بود سرور
انبیا را در یک شب سه بار در خواب دید که اشارتی بدو شخص که آنجا ایستاده اند میکنند و میفرماید
زود در یاب و دفع شر این دو شخص وا رهان بفراست دریافت که امری غریب قطع در مدینه مطهره
حادث شده است که بدان باید رسید سلطان هم در آن ساعت در آخر شب بر رواحل خفیفه با بیست نفر
از خواص مجلس خود سوار شده مصحوب اموال کثیره متوجه مدینه با سکینه شد و در شانزده روز
از شام بمدینه قدوم آورده در مقام استحضار آن دو ملعون آمد و مقدم بتصدق و انعام
واکرام را حیله و وسیله حضور خواص و عوام ساخت تا هر که از اهل بلد حاضر آمد مالی عظیم حاصل

او شد و درین میان هیچ یکی را ندید که هیئت نا مطبوع آن دو نفر که در خواب ایشان را
دیده بود باشد فرمود بعد از ایشان کسی دیگر باشد از اهل شهر که حاضر نیامده باشد
گفتند هیچکس نباشد که نیامده الا دو شخص مغربی که بصفت عفت و صلاح آراسته و بنعت
صدقه و انعام پیراسته اند و بجهت مشغولی اوقات هرگز در خانهٔ مردم نیایند حکم کرد تا ایشان را
حاضر آوردند همانا هیئتی که سرور انبیا صلی الله علیه و آله وسلم نموده بود یافت پرسید منزل شما
کجاست گفتند در رباطی که قریب حجرهٔ شریفه است و المکان الان در قبلی غربی حجرهٔ
خراب افتاده و شباکی از وی در دیوار مسجد گذاشته اند سلطان مذکور ایشان را همین جا گذاشته
روی بمنزلی که نشان داده بودند آورده قرآن دید در طاق نهاده و کتب دیگر
در مواعظ و دقایق و مال در ناحیه‌ای نهاده که صرف فقرای مدینه میکردند و حصیری در محل
خوابگاه ایشان افتاده سلطان شهید حصیر را بر داشت سردابه دید که بصوب حجرهٔ
صلی الله علیه و آله وسلم حفر نموده اند و چاهی دیگر در یک ناحیه آن کنده تا خاک را در وی
میندازند و بروایتی دیگر انبان پوست داشته اند که بخاک پر میکردند و در میان شب در نواحی
بقیع برده می‌انداختند بعد از تهدیدات بلیغه و تعذیبات شدیده کشف حقیقت حال نموده اند
که ایشان دو نصرانی اند که نصارا ایشان را در لباس حجاج مغاربه با اموال جزیله
بمدینه فرستاده اند تا حیله در وصول بداخل حجرهٔ شریفه نموده با جسد مبارک حضرت سید

کائنات گستاخی نمایند در شبی که این نقب قریب قبر شریف میرسانیدند ابر و باران بسیار
و رعد و برق و زلزله عظیم پیدا شد و در صباح آن شب سلطان سعید شهید باستماع این کلام آن
را حالتی عظیم دست داد و گریه بسیار کرد و بیم در تحت شباک حجرهٔ شریفه هر دو آن بی سعادت را
گردن زد و در آخر روز بسوخت و در حریم حجره خندقی حفر کرد که تا آب رسانیده بر جای
مذاب پر کرد تا محال وصول بموضع قبر شریف متعذر باشد و قضیهٔ دیگر که ابن النجار در تاریخ
بغداد علی ساکنها السلام آورده است که بعضی از زنادقه بعضی از امرای عبیدیه که حکام مصر
بوده اند و ولایت حرمین الشریفین زادهما الله تشریفاً و تعظیماً در تحت تصرف ایشان
بوده احوال این اشقیا بر واقفان فن تاریخ روشن است ترغیب کردند که اگر جسد مبارک
پیغمبر و ابوبکر و عمر صلی الله علیه و آله وسلم و رضی الله عنهم بمصر نقل کرده شود منقبتی عظیم مر سکنهٔ
این دیار را حاصل گردد و کافهٔ خلق از سائر آفاق و اقطار بقصد زیارت قاصد این
دیار شوند حاکم مصر بنا برین خیال محال عمارتی عظیم و حظیره عالی بنا کرده یکی از معتمدان را
که او را ابو الفتوح میگفتند به نبش قبور شریفه بمدینه مطهره فرستاد اهالی و اکابر این بلدهٔ
مبارکه چون پیش از آمدن وی کیفیت حال معلوم کرده بودند هم در اول مجلس که او را دیدند
یکی از قرای ایشان آیت کریمه وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فی دینکم
فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم لعلهم ینتهون الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم وهموا باخراج الرسول

تا اخرهم مؤمنین بعظمی هر چه تمامتر میخواند بیجانی و حرکتی در مردم پدید آمد خواستند که
ابو الفتوح را همدرین مجلس بکشند ولیکن زمام مهام این بلاد در دست تصرف و اختیار
این اشرار بود در سرعت و تعجیل آن تأنی و تأمل مصلحت وقت افتاد ابو الفتوح را نیز
خوفی و ضیق صدری پیدا شد و گفت والله اگر سر من درین مهم رود در آن نترسم از آنکه
دست تعرض بموضع شریف دراز کنم و همدرین شب بادی عظیم فرستادند که گرد آن از حد
آن از جایی بجایی میرفت و شتر با پالان و اسب با زین مثل گوی بجایی میرفت و میگردید
ابو الفتوح مذکور نیز از مشاهدهٔ اینحال عبرتی و خوفی دست داد ملاحظه که از حاکم در دل
داشت قدم از جسارت سینه او بیرون نهاد و آخر کار او نیز بقصد همت و سلامت گذشت و از
اعز غرایب قضیهٔ خسف بعضی ملاحده است که محب طبری در ریاض نضره آورده است که قومی از
رفضه حلب پیش حلب بمدینه آمدند و اموال جزیله و هدایای عزیزه آوردند تا دری در حجرهٔ
بگشایند و ابوبکر صدیق و عمر فاروق را رضی الله عنهما بیرون برند امیر مدینه بعلت سوء مذهب
و محبت دنیا که داشت اجازت نمود و ایشان را ابواب اذن داد و به بواب حرم شریف گفت
که چون این جماعه بیایند در حرم را بایشان گشاده دهی و هر عملی که در آنجا کنند مانع
نیایی بواب مذکور میگوید که چون نماز عشا گذاردند و درها را ببستیم چهل کس با مساحی و مکاتل
و شموع و آلات هدم و حفر آمده بر باب السلام ایستادند و در بزدند من بحکم امیر در را

برایشان کشاده دادم و بگوشه رفته نشستم و گریه میکردم که تا چه قیامتی قایم خواهد شد سبحان الله هنوز محاذی منبر رسیده بودند که تمام ایشان را با هر چه از اسباب و الات که همراه داشتند نزد عمودی که قریب محراب عثمانی است زمین فرو برد امیر خشم در راه انتظار داشت که موجب این اهمال و تاخیر چه باشد مرا طلبید و گفت حال قوم چیست من آنچه مشاهده کرده بودم همه با امیر گفتم که چنین و چنین واقع شد امیر گفت دیوانه شده آخر ببین که چه میگوی گفتم امیر خود بیاید و ببیند که هنوز اثر خسف بعضی البسه که برایشان بود باقی است و طبری نسبت این حکایت به ثقات میکند که بصدق و دیانت مشهور اند و بعضی مورخان مدینه منوره نیز ذکر کرده اند و الله اعلم

باب هشتم در ذکر بعضی از فضائل مسجد شریف و خصایص روزهٔ منیفه و مناقب منبر عالی رتبت از جمله فضائل مسجد نبوی صلی الله علیه واله وسلم انچه مشهور است که در صحیح بخاری مذکور است قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم صلواة فی مسجدی هذا خیر من الف صلواة فیما سواه من المساجد الا المسجد الحرام و مسلم نیز مانند این روایت کرده و بس لازم آید مرتبت نماز در مسجد مدینه منوره بر هزار نماز در مساجد دیگر اینجا مثل مسجد اقصی که مسجد سلیمان علیه السلام غیر مسجد حرام که مسجد ابراهیم است صلواة الله علیه چنانچه در احادیث دیگر بتصریح باین معنی ورود یافته است آرزم حضرت صلی الله علیه واله وسلم آمد تا وداع کند و به بیت المقدس رود فرمود برای چه میروی مگر قصد تجارت داری عرض کرد و لا قصد تجارت

یعنی قصد تجارت ندارم و لیکن میخواهم که در وی نماز کنم فرمود یک نماز در مسجد من بهتر است از هزار نماز در انجا و اما استثنای مسجد حرام که فرموده است الا المسجد الحرام احتمال دارد که از برای بیان مساوات در مسجد مکه و مدینه باشد یا دلالت مسجد مکه بر مسجد مدینه یا کمی او نه با این عدد و بعضی از علما ترجیح احتمال اول کرده اند که مساوات است فائده نزد اکثر علما فرض و نفل در مضاعف مذکوره برابر اند و بعضی از علماء حنفیه و اکثر مالکیه تخصیص این حکم بفروض نموده و از اوضح واضحات و ابین بینات که از ذکر و بیان مستغنی است آنست که مضاعف مذکوره در اعمال از حیثیت کثرت ثواب و مرتبت در جانب نماز جهت ابرای ذمه و سقوط تکلیف شرعی تا نگویند که برین تقدیر باید که نماز یکروز از هزار بلکه صد هزار کفایت کند و ظاهر یکی از علما گفته است که یک نماز مسجد حرام را حساب کردم نمازهای پنجاه و پنجسال و ششماه و بیست روز برابر آمد حدیث آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم فرموده است هر که در مسجد من چهل نماز بگزارد پی در پی که نمازی درین میان از وی فوت نشود جزای او آن باشد که آن بنده از آتش دوزخ که عذاب آخرت است بلکه از جمیع عذاب دنیا و آخرت در امان باشد و از علت نفاق بری گردد میتوانند و الله و رسوله اعلم که حکمت در تعیین عدد اربعین آن باشد که چون اتمام و اکمال عدد اربعین مورث استقامت و منهج کمال است حصول آن از منافق در میسر نیست و بوجود صفت صدق و اخلاص تیسیر آن ممکن نه و نیز در حدیث آمده است

هر که بطهارت از منزل خود برآید بقصد آنکه در مسجد من نمازی کند حج کامل در نامهٔ اعمال او ثبت یابد و نیز در حدیث آمده است هر که درین مسجد آید تا تعلیم خیری یا تعلم آن نماید بمنزله کسی بود که در راه خدای تعالی جهاد کند و در حدیث صحیح آمده ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و در بعضی روایات ما بین قبری و منبری واقع شده روزی آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم بر منبر شریف استاده بود فرمود قدم من الایمان بر ترعه الیت از ترع جنت و در روایت دیگر آمده که منبر من بر حوض من است و فرمود هر که نزد منبر من سوگند دروغ خورد تا حق مسلمانی را تلف کند گو جای خود را در دوزخ اماده کند و در شان جبل احد حدیثی ورود یافته که احد از جبال جنت است باب نهم در ذکر تاسیس مسجد قبا و سائر مساجد منورهٔ نبوی که مشاهد انوار مصطفوی اند صلی الله علیه واله وسلم اهل قبا التماس نمودند که مسجد برای ایشان بنا فرماید اشاره بصحابه کرام کرد و فرمود یکی از شما برین ناقه من سوار شود و بگرداند ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر خاست و بر پشت ناقه نشست ناقه بر نخاست بعد از وی عمر فاروق سوار شد نیز بر نخاست بعد از ان علی مرتضی بر خاست همین که پای بر رکاب آورد ناقه بر جست فرمود زمام او را رها کن که وی مامورست هر جا که گردد آخر هم بر مدار سیر ناقه مسجد قبا بنا فرمود و با اهل قبا امر کرد تا سنگها جمع کردند پس بسر نیزه که در دست داشت خطی برای تعیین قبله بر کشید و سنگی بدست مبارک برگرفت و بر موضع بنا نهاد و باصحاب کرام نیز امر کرد تا هر کدام سنگی بترتیب نهادند و بروایت

ثقات ثابت شده که آنحضرت بذات شریف خود سنگ برای بنای این مسجد میکشید و اول مسجدیکه در دین اسلام بنا یافت این مسجد است و نزول آیت فرقانی در شان این مسجد است لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم الایه و در مدح اهل این مسجد این آیت نازل شد که فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المتطهرین و در صحیحین آمده که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم سواره و پیاده بمسجد قبا میرفت و دو رکعت نماز میگذارد مسجد الجمعه که او را مسجد الوادی و مسجد عاتکه نیز گویند در ذکر قدوم آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم که چون روز جمعه از قبا متوجه بمدینه مطهره شدند قبیله بنی سالم بن عوف رسیده بود که وقت نماز جمعه در رسید نماز جمعه همدران موضع ادا فرمود مسجد الفضیخ بفتح الفاء و کسر الضاد المعجمه بعدها مثناة تحتانیه و خاء معجمه و الان مردم او را مسجد الشمس گویند مسجد صغیر است قریب مسجد قبا بجانب مشرق در مکان عالی مبنی بسنگ سیاه بی سقف بر شکل مربع یازده در یازده گز در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه واله وسلم محاصره بنی النضیر کرده بود قریب آن قبه زده بود و در موضع این مسجد شش روز نماز گذارده بود و بعد از ان در انجا بنای مسجد کردند ابو ایوب و جماعه از قیام انصار هم در موضع این مسجد نشسته فضیخ که نوعی از مشروبات است استعمال میکردند چون آیت حرمت خمر نزول یافت باستماع این خبر بند دهان سقاء کشاده دادند و فضیخ که در وی بود همدران موضع ریختند از اینجهت او را مسجد فضیخ گویند و امام احمد در مسند خویش از حدیث ابن عمر آورده که همدرین موضع پیش آنسرور صلی الله علیه واله وسلم کوزهٔ از فضیخ آوردند و انرا بخورد

وازین جهت او را مسجد فضیخ گویند و مسجد شمس ازین جهت گویند که در وی برای علی مرتضی کرم الله وجهه
اعادهٔ شمس واقع شده و این را ابو هریره باسناد حسن بتصریح نموده اند مسجد بنی قریظه
شرقیهٔ مسجد شمس است در وقتیکه سرور انبیا صلی الله علیه واله وسلم محاصرهٔ بنی قریظه که قبیله از یهود بود
کرد نزول برکت و وصول بهترین موضعی که در وی مسجد است واقع شده و در روایت آمده است که در
جوار آن خانه زنی بود که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم در وی نماز گذارده بود و ولید بن عبد الملک
در وقت بنای مسجد اینخانه را نیز داخل مسجد بنی قریظه ساخت قضیهٔ محاصرهٔ بنی قریظه آنست که چون سرور
انبیا از غزوهٔ خندق بمدینه عود فرمود هنوز هم در مکان مغتسل نشسته بود و یکجانب مبارک را
شانه داده میخواست که غسل کامل برآورده از کلفت و مشقت که کشیده بود استراحت فرماید
ناگاه جبرئیل امین بر اسبی سوار ذهبی در سر گرد آلود بر در آن سلطان الانبیا رسید و گفت هنوز
ملائکه سلاح از تن برنیاورده اند امر حضرت عزت جلت عظمته وکبریائه بر آنست که یا در کارب بفرت
مابت نهی و بر بنو قریظه بتازی من بسر ایشان میروم تا ایشانرا از جای درآرم و خوش بخیالم
نااستوار و بیدل شوند جبرئیل علیه السلام این خبر رسانید و برگشت گویند که غبار در کوچهای مدینهٔ منوره
از افراس ملائکه بلند شده بود و هیچکس عیانان نمی دید پس امر فرمود تا بلال موذن منادی در داد
که هر که امر الهی را سامع و مطیع است نماز عصر را در بنی قریظه بگذارد و علی مرتضی را رایت خاص خود داد
مقدم لشکر اسلام گردانید و تا بیست و پنج روز محاصرهٔ ایشان کرد تا عاجز آمدند و خوفی عظیم در دل

مسجد بنی قریظه

ایشان افتاد تا آخر بحکم سعد بن معاذ که خلیفهٔ این قوم بود فرود آمدند تا بهر چه حکم کنند راضی
باشند سعد بن معاذ رضی الله عنه تیری در خندق خورده بود تا ویرا حاضر آوردند و خونی که از
جراحت او میرفت بالستاد و سعد بن معاذ چون بمجلس درآمد انسرور بنو قریظه را فرمود قوموا
لسیدکم بعضی از علما باین قول استدلال کنند بر شرعیت قیام از برای اکرام داخل و محققان گویند
که این قیام از جهت اکرام است که برای داخل مسجد کنند بلکه از جهت آنکه سعد بن معاذ را طاقت
آن نبود که بنفس خود از مرکب فرود آید لیکن فرمود بر خیزید و او را فرود آرید و هنوز امر عالی مخصوص
این جماعه ساخت شامل جمیع حاضران وگو یا که اینقدر مر وطه بود از برای الزام و امتثال حکم
سعد که درباب ایشان کند بعد از آن فرمود که یا سعد بن معاذ چه حکم میکنی درباب بنی قریظه گفت
حکم میکنم که مردان ایشانرا بکشند و اموال ایشانرا قسمت کنند و ذریات و نساء را بنده سازند
پس انحضرت صلی الله علیه واله وسلم در شان معاذ فرمود براستی و راستی حکمی کردی که از هفت پردهٔ
آسمان نزول یافته پس شش صد نفر و برای بکم و بیش در بازار مدینهٔ منوره گردن زدند مسجد مشربهٔ ام
ابراهیم شمالی مسجد بنی قریظه است و این بصحت رسیده است که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم در انجا نماز
گذارده و مشربه گفته اند که بمعنی بستان است و ام ابراهیم ماریهٔ قبطیه است والدهٔ ابراهیم بن رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم و او را درینجا بستانی بود و ولادت سیدنا ابراهیم در انجا بود از عائشه رضی الله عنها
روایت کرده اند که ماریهٔ قبطیه بغایت جمیله بود و انحضرت صلی الله علیه واله وسلم با وی بسیار خوش افتاده بود و دل

مسجد مشربه

او را در خانهٔ حارثه بن النعمان نگهداشت و در آخر بجهت غیرتی که مرا بروی پیدا شد او را
بعوالی مدینه که این مسجد در انجاست برد و همانجا گاه گاهی پیش او میرفت و این بهجت بر من سختتر از
اول آمد اخر او را حق تعالی پسری عطا کرد و ما ازین نعمت محروم ماندیم مسجد بنی ظفر و او را
الان مسجد البغله نامند و عوام الناس سفرهٔ پیغمبر گویند در جانب مشرق بقیع است از راه قبه که
موسوم است بفاطمه بنت اسد ام امیر المومنین علی رضی الله عنه و بثبوت رسیده که انحضرت صلی الله
علیه واله وسلم در محلهٔ بنی ظفر با جمعی از اصحاب مثل ابن مسعود و معاذ بن جبل و غیر ایشان رسیده
نماز گذارده و بر سنگی که در انجاست نشسته و بقاری امر فرموده تا قرآن بخواند چون باین رسید
فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید وجئنا بک علی هولاء شهیدا سرور انبیا در گریه شد و فرمود
خداوندا من شهیدم بر کسیکه من از ایشانم انهارا که من ندیدم چه دانم و بعضی علماء تاریخ نوشته اند
که هر زنی که حمل نگرفته باشد چون برین سنگ بنشیند حامل گردد و این خاصیت پیش اهل مدینهٔ مطهره
قدیما و حدیثا بحد شهرت رسیده است مطری میگوید که در حرّه که جانب قبلهٔ این مسجد است سنگهاست
که بروی آثار سم ستور انحضرت صلی الله علیه واله وسلم و بر سنگی مانند اثر مرفق واقع است گویند که انحضرت
بروی تکیه فرموده بود و مرفق مبارک خط بروی و بر سنگ دیگر آثار اصابع است و مردم همه اینها را تبرک
میجویند مسجد الاجابه شمالی بقیع است او را مسجد بنی معاویه گویند که قبیله بود از اوس و در صحیح مسلم آمده
است که روزی رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم از عالیه میامد مرور حضور انحضرت صلی الله علیه واله وسلم

مسجد بنی ظفر

مسجد الاجابه

بر مسجد بنی معاویه افتاد دو رکعت نماز در وی بگذارد و جماعه از اصحاب که همراه بودند گذارده اند
و بعد از نماز دعا کرد بغایت طویل چون ازان برگشت فرمود از پروردگار خود سه چیز درخواستم
از انجمله دو چیز اجابت کرد و ازان دیگر منع فرمود دعا کردم که امت مرا ابتلای قحط نکشد
قبول کرد و ایشانرا بغرق هلاک نکند اجابت فرمود و یکدیگر تقاتل نکنند ازین منع کرد
اجابت ننمود و فرمود هلاک و فنای امت تو در تحت تیغ باشد و ازین جهت اجابت دعوات
بابرکات انحضرت صلی الله علیه واله وسلم درین مسجد او را مسجد الاجابت گویند و در موطاء امام مالک
یکی ازان سه چیز بجای الخم هلاک ایشان بغرق نشود و این را شمرده اند که کافران را بر ایشان غلبه نشود
مسجد طریق سافه در طریق یمین شرقیه است که بمشهد سید الشهدا حمزه بن عبد المطلب رود و مشهور است
بمسجد ابی ذر الغفاری رضی الله عنه بیهقی در شعب الایمان از عبد الرحمن ابن عوف می آرد که در سرای
مسجد نبوی افتاده بودم ناگاه انحضرت از دری که متصل انست بیرون آمد و من نیز بر اثر انحضرت
روان شدم پس در بستانی از اسواق درآمد و وضو کرد و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از نماز بسجده رفت
و سجده در غایت طول کرد گمان بردم که مگر پاک او را العلیین بردند از مشاهدهٔ آن حالت مرا گریه در
گرفت بعد ازان سر برداشت و پرسید چه شده است ترا که گریه میکنی گفتم یا رسول الله چندان سجده دراز
کردی که ترسیدم مگر روح پر فتوح ترا باسمان بردند فرمود جبرئیل آمد و از حضرت عزت وحی آورد که
پروردگار تو میفرماید هر که بر تو درود فرستد من بر وی سلام فرستم مسجد البقیع چون کسی از دروازهٔ

مسجد طریق سافه

مسجد البقیع

بقیع برآید این مسجد بر دست راست ماند در موضعی که غربی مشهد عقیل و امهات المومنین است مصلای
مصلی العید
العید خارج مدینه است در جانب غربی قریب بدروازه مصری از آن راه که قافله مکه میآید و
واقدی میگوید اول عیدی که آنحضرت گذارد صلی الله علیه و آله و سلم در سنه ثنتین بود از قدوم مدینه
گویند که علی مرتضی در زمان محاصره عثمان بن عفان رضی الله عنه از خانه خود برآمده در همین جا
سکونت فرموده بود و نماز عید نیز همین جا گذارده و علی مرتضی رضی الله عنه نماز عید را در آنجا
گذارد از جهت تیمن بمصلای عید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و مصلای عید در زمان السرور
بنا نداشت بلکه از بنا، آن نهی فرموده و خطبه عید نه بر منبر خواند و اول کسیکه در خطبه عید
منبر گرفت مروان بن الحکم بود و ابن شیبه میآرد که اول کسیکه خطبه بر منبر خواند عثمان بن عفان بود
و در روایت ترمذی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز استسقا بمصلی گذارد و بر منبر آمده
خطبه خواند مسجد الفتح و او را مسجد الاحزاب و مسجد اعلی نیز گویند و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در
مسجد الفتح
مسجد فتح سه روز دعا کرد دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه جابر رضی الله عنه گوید که مرا هیچ همی شدید
پیش نیامد که هم در ساعت بمسجد فتح توجه نکنم و باجابت دعا بشارت نیابم و ابن زباله میآرد که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد فتح روز احزاب دعا کرد و از خوف اعدا فرصت نماز ظهر و عصر و مغرب
نیافت که بگذارد تا بعد از مغرب نماز ها را قضا کرد و در روز احزاب خندق یکی است از پنج این
مسجد بنی حرام
مسجد فتح و احزاب گویند مسجد بنی حرام در بعضی روایات آمده که السرور صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا

١٥٨

تشریف آورده نماز گذارده است روزی معاذ بن جبل در طلب آنحضرت آمد چون در حجرات منیفه
امهات المومنین رضی الله عنهن نیافت روی بکوچه که مرور آنسرور در بدان معتاد بود آورد آخر
بجانب جبل ثواب که نظر بسیاق حدیث چنان ظاهر شود که آن نام جبل سلع است نشان دادند
چون بجبل ثواب برآمد و نظر بر یمین و شمال ان برگماشت در غاری که درین کوه است دید که سرور
انبیا در سجده است معاذ مشاهده بعت انعام و طول سجده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
از جبل فرود آمد و باز بر رفت آنحضرت هنوز در سجده بود گمان برد که مگر روح پاک او را بعالم قدس
بردند پس سر از سجده برداشت و گفت جبرئیل امین آمد و گفت حق سبحانه و تعالی بر تو سلام میخواند و می
پرسند که هیچ میدانی که با امت تو چه معامله خواهم کرد گفتم الله اعلم تو دانا تری من چه دانم
بعد از آن آمد و گفت پروردگار تو میفرماید که تو خاطر خود خوش دار با امت تو هرگز آن نکنم
که ترا ناخوش آید و موجب آزار خاطر تو گردد پس سجده نهادم شکرانه این نعمت عظمی را ای معاذ
مسجد القبلتین
فاضلترین حالات که بنده را بمولی نزدیک گرداند سجده است مسجد القبلتین در جانب غربی مسجد
فتح است بمسافت نصف میل یا اقل نزدیک بوادی عقیق و بیر رومه ام مبشر زنی بود از بنی سلمه سرور
انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بعد زیارت وی در آنجا تشریف برده بود و وی طعام برای آنحضرت مهیا
کرده و هم در اثنا آنکه طعام میخوردند از احوال ارواح پرسیدند و حدیثی که در باب ارواح
مومنین و کافرین ورود یافته است همدران مسجد بود چون وقت ظهر در رسید در مسجد بنی سلمه

داشتند نماز گذاردن برآمد دو رکعت نماز گذارده بود که وحی آمد که قبله از بیت المقدس بکعبه
بجانب کعبه تحویل یافته هم در نماز استداره فرمود و روی بجانب کعبه آورده دو رکعت اخیر را
بسوی کعبه گذارد و ازین جهت او را مسجد القبلتین گویند و ابن زباله از محمد بن جابر روایت می آرد
که جماعه از بنی سلمه در مسجدیکه داشتند نماز ظهر میکردند دو رکعت نماز گذارده بودند که خبر تحویل
قبله بدیشان رسید پس هم در نماز در روی بجانب کعبه آوردند و درین روایت ذکر نماز آنحضرت
درین مسجد در وقت تحویل قبله نیست شیخ مجد الدین فیروزآبادی میگوید که مسجد قبا احق و اولی است
باین اسم زیراکه در صحیحین آمده که وقوع تحویل قبله در وی و بعضی علما ترجیح قول اول کرده اند
والله اعلم مسجد الذباب و الآن او را مسجد الرایه گویند بر یمین طریق شام است چون از مدینه روند
مسجد الذباب
بالای جبلیکه نام او ذباب است مدینه مطهره و قبه منوره حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
از آنجا بجلی خاص مشاهده مخصوص دارد و روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
برجبل ذباب نماز گذارده در هنگام توجه غزوه تبوک خیمه بر بالای آن زده بود و بعضی
گفته اند که ضرب خیمه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ذباب در ایام خندق بود و حفر خندق در واقعه
احزاب بود و در جانب غربی سلع تا مصلی عید و از مساجد فتح تا جبل ذباب چنانچه تفصیل آن در کتب
مسجد الفسح
سیر و تواریخ واقع است مسجد الفسح بفا و سین و حاء مهملتین شمالی مشهد سیدنا حمزه است در اصل
جبل احد گویند که آیت کریمه یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس الایه در آن مسجد

١٥٩

نزول یافته مطری گوید که آنحضرت نماز ظهر و عصر در روز احد بعد از فراغ قتال در آنجا گذارده
مسجد العینین
مسجد العینین در جهت قبله مشهد سید الشهدا است و نماز ظهر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
روز احد بر جبل عینین کرد نزدیک قنطره که در آنجا بود و نیز روایت آمده که آنحضرت
مسجد الوادی
صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب نماز صبح در موضع قنطره با اسلحه در آنجا گذارده مسجد الوادی
بر کنار شامی جبل عینین است که محل شهادت سید الشهدا رضی الله عنه همان است و هم تحاطعن اول
باین محل آمده افتاده و حمزه رضی الله عنه بعد از قتل هم در موضع جبل رماة بود که بعد از آن
مسجد السقیا
بامر سرور از بطن وادی برداشته بموضعی که قبر اوست دفن کردند و بعضی علماء این مسجد را
مسجد العسکر نیز نام کرده اند والله اعلم مسجد السقیا اسم چاهیست که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم عرض جیش بدر در آنجا گرفته و در آنجا نماز گذارده و اهل مدینه را ببرکت دعا کرده
و الآن مسجد سقیا مسجدیرا میگویند که در طریق مکه است قریب سواد مدینه مطهره اول تبرک
و تشرف قاصدان زیارت بر لب بشارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم که از مکه
معظمه بیایند همین مسجد صغیره است باندازه هفت در هفت والله اعلم این مساجد است که بعضها
معلوم و مشهور اند و خلق بزیارت آنها مشرف میشوند و مساجد دیگر اند زیاده بر اربعین که غیر از
باب دهم
جهت آنها معلوم نیست باب دهم در ذکر بعضی آبار مبارک که بحضور فایض النور آنحضرت مشهور و متواتر اند
صلی الله علیه و آله و سلم آبار مبارک بر طبق مسجد شریفه بسیار اند و لیکن بعضی منهدم و معدوم شده

کرتانی از انها متعین نیست و رسیده در تواریخ خود زیاده از بیست آورده ولیکن آنچه
الان بزیارت و شهود انها مشهور و متعارف است سبع ابار است بعضی از علما انرا در قید
نظم در آورده اند بیر اریس بروزن جلیس نسبت بمردی است از یهود که نام او اریس بود قریب مسجد قبا
در جهت مغرب بغایت آب شیرین دارد در روایات متعدده آمده که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیر اریس
آب دهن مبارک خود را در وی انداخته است و عذب است ولقطا آب ازانجا پیدا شده والا
پیش از ان آب او شیرین نبود و الان طریق ورود آن مسدود است و عمارت بالای آن مفقود
گویند که یکی از غلامان که در باطن بخبث نفس و نفاق گرفتار بود بستانی داشت بقصد طمس آثار
مصطفویه سد طریق ورود و هدم عمارت نمود خذله الله بیر غرس بفتح غین معجمه بمعنی درخت
نشاندن و بسیاری از اهل مدینه منوره بغین مضموم میخوانند و صواب همان فتح است و متعارف بیر غرس
الان در مردم ضم غین است چاهی است در شرقی و شمالی مسجد قبا قریب نصف میل و غرس نام موضعی
است و ثبوت رسیده است که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی وضو کرده است و بقیه وضو را در وی
انداخته روزی انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من امشب دیدم که بر چاهی از چاه های بهشت
صبح کرده ام پس صبح کرد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بیر غرس و وضو ساخت و بزاق خود را
در وی انداخت و عسلی پیش انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هدیه آورده بودند از ان هم درین چاه
انداخت و ابن ماجه بسند جید آورده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرده بود

که مرا بعد از رحلت از آب بیر غرس غسل دهید و انحضرت در حالت حیات نیز از آب وی میخورد و از
امام محمد باقر رضی الله عنه نیز آمده که غسل انحضرت بعد از فوت از آب بیر غرس بود و در حیات
نیز از وی میخورد صلی الله علیه و آله و سلم بیر رومه چاهی عظیم است شمالی مسجد قبلتین در وادی عقیق بیر رومه
آب او در غایت لطافت و نهایت عذوبت است که در وصف نگنجد بغوی از بشیر اسلمی آورده است که
چون قدوم مهاجران در مدینه منوره بکثرت انجامید و آب شیرین درین بلده شریف کم بود
مردی بود از بنی غفار که چاه چشمه داشت که او را رومه میگفتند و قربه از آب بمدی میفروخت
روزی سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم با آن مرد فرمود که اینچاه را بمقابله چشمه که ترا در بهشت باشد
بدست من بفروش عرضه کرد یا رسول الله مرا و عیال مرا غیر این چاه وجه معیشتی پیدا نیست
عثمان ابن عفان رضی الله عنه چون این خبر بشنید بسی و پنج هزار درهم انرا بخرید و بر مسلمانان
وقف کرد و ابن عبد البر آورد که این از ان یهودی بود که آب را بدست مسلمانان میفروخت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم در اشترای آن ترغیب فرمود و مشتری و بران بشارت بجنت
داد پس امیر المومنین عثمان نصف انرا ابد و از ده هزار درهم بخرید چون بر ان یهودی نصیب او از
چاه که نصف بود تنگ آمد نصف دیگر را نیز بهشت هزار بفروخت بیر بضاعه بضم الباء الموحده علی المشهور بیر بضاعه
نزدیک بباب شامی مدینه منوره بر یمین سالک طریق مشهد مطهره حضرت سید الشهداء حمزه بن
عبد المطلب رضی الله عنه است در خبر است که انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر بیر بضاعه آمده و دلو آب طلبید

و وضو ساخت و بقیه آب با بصاق خود هم در چاه انداخت و هم در زمان انحضرت صلی الله علیه
و آله و سلم هر که بیمار میشد او را با آب بضاعه غسلی میدادند و ببرکت آن شفاء کامل پیدا میشد
روزی پیش انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند یا رسول الله از بیر بضاعه برای تو آب میآرند و در وی
لحوم کلاب و محایض و نجاستها می اندازند فرمود آب پاک است او را هیچ چیز ناپاک نکرداند و نسائی
نیز از روایت ابو سعید آورده که بپیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذشتم و او بر بیر بضاعه
وضو میکرد گفتم یا رسول الله بدین آب وضو میکنی و حالانکه در وی چیزهای پلید
میاندازند فرمود الماء لا ینجسه شیء و از سهل بن سعد روایت آمده که انحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بصاق مبارک خود را در بیر بضاعه انداخت و از آب وی بخورد و او را بخیر
و برکت دعا کرد بیر البصه بضم الباء موحده قریب بقیع است بر یسار طریقه قبا که از
جانب بقیع از تحت حصار مدینه مکرمه رود روزی انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمنزل ابی سعید بیر البصه
خدری آمد و فرمود پیش تو از سدر چیزی است تا سر خود را بدان بشویم که امروز روز
جمعه است گفتم هست سدر بر آوردم و در ملازمت انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم به بیر بصه
رفتم پس وی صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک را بشست و غساله را هم در چاه انداخت و این
بیر را در جانب و آب وی بسیار نزدیک است بیر حاء حاء نام مردی است یا زنی که بیر را بوی
اضافه کرده اند و بعضی گویند نام مکانی است که این بیر در وی است شمالی مسجد شریف نبوی است بیر حاء

متصل دیوار قلعه در غایت قرب گویند که وی صلی الله علیه و آله و سلم اکثر اوقات
درانموضع می درآمد و در سایه اشجار او می نشست و از آب او میخورد بیر العهن بکسر عین
مهمله و سکون ها در عوالی مدینه است شرقی مسجد قبا سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بروی بیر العهن
رسید و وضو کرده و نماز گذارده است و از عیون ظاهری که الان جاری و منتفع بها است
عین زرقا است که از میان نخیل قبا بیرون میآید مروان بن الحکم بامر معاویه در وقتیکه
عامل مدینه بود انرا اجرا نموده بمدینه مطهره آورد آب او در غایت عذوبت و لطافت
که شرح آن جز بذوق ممکن نباشد و از جمله اودیه وادی العقیق است که در احادیث
نبوی فضایل آن ذکر یافته است از انس روایت کرده اند که گفت وقتی با رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم بیرون مدینه بجانب وادی عقیق رفتم فرمود ای انس مطهره از آب این [illegible]
وادی پر کن که ما او را دوست میداریم و او ما را دوست میدارد باب یازدهم در ذکر بعضی
اماکن منیفه و مساجد شریفه که در طریق مکه معظمه و مدینه منوره ماثور و مشهور اند مسجد ذی الحلیفه باب یازدهم
که بعضی از ارباب مناسک انرا مسجد الشجره نیز گفته اند در حدیث صحیح آمده که انحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در حین عزیمت مکه که اول برای عمره بود و ثانیا از جهت حج در سایه درخت سمره مسجد ذی الحلیفه
که در ذی الحلیفه بود نشسته و نماز گذارده و شب نیز در انجا بوده و هم از انجا احرام بسته
و الان میقات اهل مدینه و محل احرام ایشان همین ذی الحلیفه است و مسجد کبری که در انجا بود

بطول زمان منهدم شده بود و در سنه احدی و ستین و ثمانمایه تجدید یافته و نماز
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بجانب استوانه وسطی بوده و شطر همه و شجره نیز
همدران موضع بود مسجد شرف الروحا روحا موضعی است که در میان او و مدینه منوره چهل و یک میل است مسجد شرف الروحا
و در صحیح مسلم گفته که سی و شش میل است و بروایت ابن عمر ثابت شده که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم در وی نماز گذارده آورده اند که اول غزوه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرده غزوه
ابوا بود چون بروحا نزد عرق الظبیه رسید فرمود میدانید که نام این جبل یعنی ورقان چیست
نام او حمت است بفتح حاء و سکون میم بعد از آن دعا کرد و فرمود اللهم بارک فیه و بارک لاهله فیه
و فرمود این وادی است از اودیه جنت و هفتاد پیغمبر پیش از من نماز گذارده اند و موسی بن
عمران علیه السلام با هفتاد هزار نفر از بنی اسرائیل درینجا نزول کرده و دو عبای قطوانی
پوشیده بر ناقه ورقان سوار شده بود و قیامت قایم نشود تا عیسی بن مریم نیز بقصد
حج یا عمره برین وادی بگذرد مسجد الغزاله گویند سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم در وی نماز
گذارده و درینجا موضعی است که او را نازیه گویند عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در انجا نزول میفرمود مسجد الغزاله
و میگفت هذا منزل رسول الله علیه و آله و سلم و در آنجا درختی بود که چون ابن عمر در انجا نزول
میکرد وضو میساخت و بقیه آب وضو را در بیخ درخت می افکند و میگفت هکذا رایت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و بروایتی آمده که گرد درخت میگردید و در بیخ او آب میانداخت بقصد اتباع

آنحضرت صلی الله علیه و سلم و رضی الله عنه مسجد بدر بدر نام وادی است اول غزوه از غزوات
مسجد بدر در انجا بود و در انجا از برای آنحضرت عریشی ساخته بودند و عریش خانه را گویند که او را
بشاخهای خرما و امثال ان پوشیده باشند بعد از ان در انمکان مسجدی بنا کرده اند
که الان موجود است و از مقامات متبرکه انموضع قبور شهدا است که درین غزوه بشرف
شهادت رسیدند و از غرایب اسرار که درین مکان مشهور و معروف است که از جانب بالای
قبور شهدا که تل ریگ است آواز نقاره و مانند آن چیزی مسموع میگردد مسجد خلیص بضم خا
مسجد خلیص که بر مسافت سه روزه از مکه معظمه است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی نماز گذارده است
مسجد سرف مسجد سرف بفتح سین و کسر راء بر ده میل یک مرحله از مکه معظمه مسجد التنعیم تنعیم نام محلی است که از
مسجد التنعیم مکه معظمه احرام عمره از انجا میبندند در انجا درختی بود و چاه ها و در وی مسجدی بود مر
پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم و الان مسجد مشهور در وی مسجد عایشه است رضی الله عنها که با امر آنحضرت
مسجد ذی طوی در حج وداع احرام عمره از انجا بسته بودند مسجد ذی طوی جاهی است متصل بیوت خارج مکه
در حدیث آمده که آنحضرت در حین قدوم مکه انجا نزول فرموده بود و بیتوتت نموده و نزد حج
بمکه در آمده و مصلی آنحضرت بر اکمه غلیظ بود غیر آن مسجدی که الان بنا یافته است والله اعلم
باب دوازدهم باب دوازدهم در ذکر مقبره شریفه بقیع و بیان فضایل وی و ذکر مقابر متبرکه که در وی مشهور و معروف اند
در صحیح مسلم از عایشه صدیقه رضی الله عنها روایت میآرد که هر شبی که آنحضرت بخانه من تشریف میداشت

چون وقت آخر شب میشد بجانب بقیع بیرون میرفت و بر اهل آن سلام میکرد و برای
ایشان مغفرت میخواست روایت است از ابو موهیبه شبی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا بیدار کرد
و فرمود مرا امر شده است که بر اهل بقیع روم و برای ایشان آمرزش خواهم بعد از ان فرمود
مفاتیح خزائن این دنیا بر من آوردند و مرا مخیر ساختند در انکه دوام و خلود دنیا را اختیار
کنم یا حصول درجات و مراتب در جنت یا بلقای پروردگار مسارعت کنم من همان لقای پروردگار
خود را اختیار کردم ابو موهیبه میگوید گفتم یا رسول الله مفاتیح خزائن دنیا را با ایشان بعد از ان
بهشت در رای فرمود لا والله یا ابا موهیبه من لقای پروردگار خود را خواهم بعد از ان از
بقیع برگشت و درد سری که هم بدان درد ازین دار فنا رحلت فرمود معلوم پیدا کرد صلی الله
علیه و آله و سلم ابو هریره روایت میکند که روزی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجانب مقبره بر آمد و فرمود
السلام علیکم دار قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و فرمود ای کاش برادران خود را میدیدم
گفتند یا رسول الله ما نه برادران توایم فرمود شما اصحاب منید برادران من انها اند که بعد از من بیایند
و الان هنوز باقلیم وجود خود نه نهاده اند من فرط ایشانم بر حوض گفتند یا رسول الله کسیکه بعد از تو
آید از امت تو و تو او را ندیده باشی او را در قیامت چگونه بشناسی فرمود اگر کسی از شما اسپان
باشد سیاه و اسپان دیگر غره دار سفید پا آیا آنکس اسپان خود را از یکدیگر نشناسد و امتان
من در روز قیامت سفید جبهه و سفید پا بر صفت اسپان مذکور برخیزند از آثار وضو در حدیث آمده

که از مقبره بقیع هفتاد هزار کس برخیزند که بیحساب در بهشت در آیند و روی های ایشان مثل ماه
شب چهارده باشند و این جماعه باشند که داغ نمیسوختند و فال بد نمیگرفتند و توکل
بر خدا میکردند و در روایت دیگر صد هزار واقع شده با زیادت آنکه افسون نمیخواندند و
مداوات نمیکردند احادیث و اخبار که در فضائل بقیع و دفن اموات در وی و محبت آنحضرت
و اصحاب او در موت بمدینه و بشارت بشفاعت و شهادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر کسی را که در وی
بمیرد و مقبور گردد بسیار است در حدیث آمده است اول کسیکه از زمین برخیزد سرور انبیا بود
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از ان ابو بکر بعد از ان عمر بعد از ان اهل بقیع بعد از ان اهل مکه و در
حدیث آمده است من مات باحد الحرمین بعث من الامنین یوم القیمة در روایت عمر رضی الله عنه
آمده آنحضرت بدست شریف خود در گور ابراهیم خاک ریخت و آب پاشید و پیش از ان بر هیچ قبری آب
نپاشیده بودند در خبر است که چون رقیه رضی الله عنها فوت کرد جماعت از نسا بر وی گریه آغاز کردند
عمر رضی الله عنه ایشانرا ابتدا منع و زجر و ضرب کرد سرور انبیا صلی الله علیه و آله و سلم دست عمر
بر گرفت و فرمود بگذار تا بگریند هرچه از دست و زبان آید از شیطان است و گریه بی نوحه ممنوع نیست
روایت است که فاطمه زهرا رضی الله عنها بر کنار قبر رقیه گریه میگریست و پیغمبر خدا بطرف جامه خود
اشک از رخسار او پاک میکرد و مشهور آنست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت فوت رقیه حاضر
نبود و آنکه بصحت رسیده است حضور آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم بر دفن ام کلثوم و آنحضرت

صلّی الله علیه وآله وسلم در لحد فاطمه بنت اسد بخفت و قرآن خواند بعد از آن پیراهن از بدن شریف خود
برآورد و فرمود تا داخل کفن او ساختند و هم بنزدیک قبر وی بنه تکبیر نماز گذارد و فرمود که
هیچکس از ضغطه قبر ایمن نبود الا فاطمه بنت اسد گفتند یا رسول الله ولا القاسم یعنی فرزند عزیز آنحضرت
که قاسم نام داشت با آنکه در خورد سن از عالم رفته فرمود ولا ابراهیم یعنی از قاسم چگونه ابراهیم که خوردتر
از وی رفته ایمن نیست روزی آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب نشسته بود که شخصی خبر
آورد که ام علی و جعفر و عقیل فوت کرد فرمود برخیزید تا برویم بمادر خود رویم پس برخاست و اصحاب
نیز برخاستند بصفت خشوع و خضوع چون بر در خانه فاطمه رسید پیراهن از بدن مبارک
خود برکشید و بایشان داد و فرمود بعد از غسل این را شعار کفن او سازند چون جنازه او برآوردند
آنحضرت پایه جنازه بر کتف مبارک خود گرفت و در تمام راه گاهی از مقدم جنازه و گاهی از
موخر آن بر میداشت چون بموضع قبر رسید در قبر و لحد درآمد و بخفت پس برآمد و فرمود بسم الله و بالله
وعلی ملة رسول الله بعد از دفن بر قبر بایستاد فرمود جزاک الله من ام و ربیبة خیرا فنعم الربیبة گفتند یا رسول الله
دو چیز از تو در باب فاطمه بنت اسد دیدیم که هرگز در باب کسی دیگر ندیدیم قمیص خود را برآوردی
و کفن او ساختی و در لحد او درآمدی و بخفتی فرمود غرض از الباس قمیص آن بود که هرگز آتش دوزخ
او را مساس نکند و مقصود از درآمدن لحد آنکه حق سبحانه و تعالی در قبر او توسعه دهد و در
روایت ابن عباس آمده که آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم فرمود هیچ یکی نبود بعد از ابوطالب غیر وی که نکوکار

تر بود بنسبت بمن پیراهن خود را پوشانیدم تا از حلهای بهشت لباس وی گردد و در قبر او خفتم تا از
بلای قبر خلاص یابد و از عبد العزیز بن عمر روایت آمده که آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم در قبر هیچکس
نه درآمد الا پنج نفر سه زن و دو مرد قبر خدیجه در مکه و چهار دیگر در مدینه یکی پسری بود هم خدیجه را در حجر
تربیت آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم پرورش یافته بود و عبد الله بن المزنی که او را ذو البجادین
گویند و قبر ام رومان که مادر عائشه بود و قبر فاطمه بنت اسد رضی الله عنهم اجمعین میگویند که در
حجره آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم موضع یک قبر خالی مانده است و در بعضی روایات آمده که عیسی بن
مریم در انجا مدفون گردد در تعیین قبر فاطمة الزهرا رضی الله عنها اخبار مختلفه و اقوال متنوعه آمده
همچنانکه حلیه کمالش در حیات از چشم اغیار مستور بود جمال عصمتش بعد از ممات نیز نامکشوف ماند و حقیقت
حال آنکه بحکم وصیت آن مستوره جناب عصمت هیچ یکی را از امیر و فقیر از موت و دفن او خبر نکردند
و بر نماز جنازه او حاضر ناوردند الا علی مرتضی و چندی از اهلبیت او و هم در شب دفنش کردند
رضی الله عنها بعضی برآنند که مرقد مطهره او در بقیع است آنجا که سائر اهل بیوت آسوده اند و بعضی
گفته اند که دفن او هم در بیت او است که داخل مسجد نبوی شده است و اقوال دیگر نیز آمده است اما
که مختار بیشتر قوم قول اول است والله اعلم آورده اند که وی رضی الله عنها در وقت رحلت فرمود که شرم
دارم از جلالت جسم خود که مرا در حضور رجال بیرون برند و عادت در آنوقت چنین بود که نعش زنان را
هم بر وضع مردان بیرون می آوردند و فاطمه زهرا رضی الله عنها وصیت کرده بود که متکفل غسل و تجهیز

او همین اسما بنت عمیس و علی مرتضی باشند و دیگری را در انجا مدخلی نبود اسما بنت عمیس زوجه ابوبکر صدیق
رضی الله عنه از جراید نخیل نعشی بر طریق حبشه ساخت و او را نمود و حضرت زهرا بر وی بسیار خوش
حال شد و تبسم کرد و هرگز درین مدت بعد از رحلت پدر خود صلّی الله علیه وآله وسلم کسی او را متبسم ندیده بود و
خوشحال نیافته مرویست که چون وقت رحلت حسن رضی الله عنه نزدیک رسید کسی او را پیش عائشه
رضی الله عنها فرستاد که اگر وی اذن دهد او را در حجره بپهلوی جد وی سرور انبیا صلّی الله علیه وآله وسلم
دفن کنند عائشه قبول کرد و گفت چنین باشد در انجا جای یک قبر خالی است از ان او با بنو امیه
چون این خبر شنیدند سلاح پوشیده بجنگ برآمدند و بنو هاشم نیز برآمده مستعد جنگ شدند چون حسن
رضی الله عنه شنیدند که کار بقتال عالم میکشد بنظر آنکه شیمه ذاتیه خود که در اصلاح و رفع فساد داشت فرمود
اگر کار تا اینجا رسد مرا حاجتی نیست مرا در بقیع بپهلوی مادر من دفن کنید زبیر بن بکار روایت میکند که
امام حسن مجتبی جسد شریف امیر المومنین علی مرتضی را نیز آورده به بقیع دفن کردند در مشهد حسن و عباس
جانب قبله قبری حفر میکردند در زمین تابوتی از چوب برآمد که انرا بپارچه احمر پوشیده بودند
و میخها زده عجب تر آنکه بریق و لمعان مسامیر هنوز بحال خود بود و زنگ نخورده و پوشش تابوت
نیز کهنه نشده میگویند که توانند که آن جسد شریف علی مرتضی باشد رضی الله عنه که زبیر بکار روایت کرده
روایت کرده اند که یزید بن معاویه سر مبارک حضرت امام المومنین حسین بن امیر المومنین علی مرتضی را
بپیش عمرو بن سعید بن العاص که از جانب آن بدبخت عامل مدینه بود فرستاد و وی تکفین کرد و در

بقیع نزدیک بقبر ام او فاطمة الزهرا رضی الله عنها دفن کرد و بعضی محدثان آورده اند که سر مبارک
آنحضرت را بعد از هلاک یزید در خزانه او یافتند تکفین کرده بپنجم در دمشق نزد باب فرادیس دفن
نمودند و چون جمیع امهات المومنین در مدینه است الا خدیجة الکبری رضی الله عنها که در مکه است چون خواستند
که عثمان بن عفان را در حجره آنحضرت صلّی الله علیه وآله وسلم دفن کنند و او از عائشه نیز در زمان
حیات خود در حجره جهت گرفته بود مصریان ازین سخن ابا آوردند و نگذاشتند که او را در انجا دفن
کنند بلکه از نماز گذاردن بروی و دفن کردن نیز مانع آمدند ام حبیبه بنت ابی سفیان که از
امهات المومنین بود بر در مسجد آمده بایستاد و گفت والله مرا اگذارید تا این مرد را دفن کنم و الا
بیرون آیم و کشف ستر رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم بکنم بعد از آن از منع دفن او باز
آمدند در شبانگاه ازو زکه او را قتل کرده بودند جبیر بن مطعم و حکیم بن حزام و عبد الله
بن الزبیر و بعضی دیگر از اصحاب آمدند و او را از آنجا که افتاده بود برداشتند و در بقیع بردند و از
دفن او در یجا نیز از ایشان جماعه باز آمدند تا در حش کوکب که بستانی بود در شرقی بقیع و تعلق
بابان بن عثمان داشت بردند و جبیر بن مطعم و جماعه دیگر با وی نماز گذاردند و درین موضع قبری
حفر کردند و او را در وی نهادند و دیوار را برابر بالای آن افکندند و مدفن او را بان پوشیدند
و برگشتند و این حش کوکب موضعی بود خارج بقیع که مردم از دفن موتی در وی کراهت میداشتند
سنت در زیارت بقیع آنست که چون بباب البقیع آید سلام مشهور که مستحب است نزد زیارت قبور بکند

واین دعا خواند اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقد اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم واغفر لنا ولهم بعد ازان یا بیش ازان یازده بار سورهٔ اخلاص بخواند که خواندن آن نزد مقبره سنت
موکده است و در خبر آمده است که هر که در مقبره اید و یازده بار سورهٔ اخلاص بخواند و ثواب ان را
باهل مقبره هدیه فرستد او را اجر آن بدهند بعدد هر مرده که در مقبره است باب سیزدهم باب سیزدهم
در بیان فضل جبل احد که محب و محبوب سید الانبیا است و مشهد و منزل سید الشهدا صلی الله علیه
واله وسلم در صحیحین آمده که انحضرت صلی الله علیه واله وسلم اشارت بجبل احد کرده فرمود که این
کوهیست که دوست دارد ما را و دوست داریم ما او را وصدور این کلمه انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
در اوقات متعدده بثبوت یافته و کوهیست در مقابل احد در طریق مکه که جبل عیر او را
دشمن داشته علماء گفته اند که از ینجا معلوم گردد که حب و بغض و سعادت و شقاوت در جمادات
نیز سیرایت است و محققین علما بر آنند که انحضرت مبعوث است بکافه مخلوقات و سایر موجودات
نه بر مخصوص جن و انس و ملائک بلکه وی رسول کل عالم است حتی نباتات و جمادات همچنانکه اهل
مدینه در زمان انحضرت صلی الله علیه واله وسلم دو قسم آمدند مخلص و منافق بقاع و اماکن مدینه
نیز همان ویتره قسمت پذیر شدند و لهذا جبل عیر که مقابل احد است در جانب منافقان از
اهل مسجد ضرار افتاد و در آخرت نیز با ایشان در دوزخ باشند انس رضی الله عنه روایت کرده
که انحضرت فرمود صلی الله علیه واله وسلم چون حضرت رب العزت جل جلاله بر جبل طور تجلی فرمود شش

جبل از سطوت و عظمت حضرت باری عز اسمه بپرید سه پاره ازان بمدینهٔ منوره افتاد و سه بمکه
معظمه و انکه بمدینه افتاد احد و ورقان و رضوی است و بمکه حرا و ثبیر و ثور و ورقان چون موسی
و هارون علیهما السلام بقصد حج یا عمره بمکه معظمه آمدند و در وقت رجوع بمدینهٔ مطهره رسیدند نزول
بجبل احد فرموده بودند که ناگاه پیام اجل هارون نبی در رسید و هم در جبل احد دفن یافت و بالای
جبل احد مسجدی است که بعضی از فقرا و در قرون لاحقه بنا نموده در خبر است که انحضرت صلی الله
علیه واله وسلم بر مصعب بن عمیر که از شهداء احد است بالستاد و فرمود که باید بر شهداء احد سلام
کنید بر ایشان تا آسمان و زمین برپاست هر که بر ایشان سلام کند رد سلام وی بر وی بکنند مرویست که چون
انحضرت صلی الله علیه واله وسلم بر عم خود حمزه بن عبد المطلب بالستاد دید که گوش و بینی مبارک سید الشهدا
را بریده اند و شکم پاره کرده و جگر را بریده فرمود هرگز مرا مصیبتی مثل آن نخواهد رسید و هرگز در
در جای غمناک تر ازوی نخواهم ایستاد بعد ازان فرمود تا چادری پوشیدند و نماز گذارد و هفتاد
تکبیر گفت و دفن کرد از ابن عمر منقول است رضی الله عنهما که گفت هر که برین شهدا بگذرد و بر ایشان
سلام فرستد ایشان تا روز قیامت بروی سلام فرستند و عدد شهداء احد بقول صحیح هفتاد است و در
اخبار صحیح آمده است که بعد از مدت چهل و شش سال کشف قبور بعضی از شهداء احد کردند همچنان تر و تازه
مثل غنچهای گل با کفنها بر آمدند گویا که دیروز دفن شان کرده اند و بعضی ازان را دیدند که دست
بر جراحت نهاده مانده اند و چون دست از جراحت بر میگیر فشد خون تازه ازان جراحت بیرون میامد

و چون برسید اشتند هم برموضع جراحت میرسید باب چهاردهم در فضائل زیارت حضرت باب چهاردهم
سید المرسلین که مقتضای قضای ارباب دین و مطلب علماء و اصحاب یقین است و اثبات
حیات انبیا صلواة الله علیهم اجمعین حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی فرمود کسیکه زیارت
قبر شریف من کند واجب و لازم میگردد شفاعت من مر او را اگر او شفاعتی خاص بود که
موجب حصول مرتبه مخصوص گردد که غیر ایشان را وصول بدان درجه با وجود زیادت اعمال و کثرت
فضائل میسر نباشد حدیث میفرماید انحضرت صلی الله علیه واله وسلم زیارت قبر من بعد از وفات
حکم صحبت من دارد در حین حیات مبنای این حدیث بر ثبوت وصحت حیات حضرت سید کائنات است
صلی الله علیه واله وسلم و لیکن ازین تشبیه لازم نیاید که زایر را حکم صحابی بود در جمیع وجوه فضل و تمام
احکام و هر که در مکه یا مدینه بمیرد او از عذاب روز قیامت در امان باشد قصد زیارت انحضرت
صلی الله علیه واله وسلم و مشرف شدن بمسجد شریف وی صلی الله علیه واله وسلم برابر حج مبرور و مقبول
است بلکه بسبب قبولیت حجی است که گذارده است در حدیث آمده که حق سبحانه و تعالی بحبیب خود صلی الله
علیه واله وسلم فرمود که هر که از امت تو یکبار بر تو سلام فرستد من ده بار بر وی رحمت فرستم و نیز
در حدیث آمده که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را خلق فرموده که سیاح اند در زمین و سلام امت
مرا بمن میرسانند و این در حق غایبست و نیز در حدیث آمده هیچ احدی بقبر برادر مومن خود که او را
در دنیا میشناخت نگذرد و بر وی سلام نکند مگر آنکه آن برادر وی او را بشناسد و رد سلام وی

بکند سلیمان بن سحیم انحضرت را صلی الله علیه واله وسلم در خواب دید پرسید یا رسول الله اینها که بزیارت
تو میآیند و بر تو سلام میکنند سلام ایشان میشنوی فرمود نعم و ارد علیهم گفت اری میشنوم
و جواب سلام ایشان نیز میگویم ابراهیم بن شیبان در سالی از سالها حج کرد و بزیارت سید المرسلین
صلی الله علیه واله وسلم بمدینه آمد و چون بقبر شریف رسید و سلام کرد از داخل آواز شنید که میگویند
وعلیک السلام و باتفاق علما در حیات انحضرت صلی الله علیه واله وسلم بعد از وفات هیچ شبهه نیست
و همچنین سائر انبیا علیهم الصلواة والسلام در قبور زنده اند بحیاتی کامل تر در حدیث صحیح آمده که
افضل ایام یوم جمعه است بسیار گوئید درین روز صلواة بر من زیرا که صلواة شما معروض
میگردد بر من گفتند یا رسول الله چگونه معروض گردد صلواة ما بر تو و تو پوسیده شده باشی
فرمود حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است بر زمین که اجساد انبیا را بخورد و صاحب تلخیص از
شافعیه گفته که مالی که از انحضرت مانده هم بر ملک او باقیست چنانچه در حالت حیات بود و انتقال نکند
بملک ورثه چنانکه اموات را باشد و سبیل او آنست که بر اهل و عیال او انفاق نموده شود بی
اعتبار قسمتی که میراث کنند و این را از خصایص انحضرت شمرده از احادیث ثابت شده که
اموات را ادراک و سماع حاصل است و شک نیست که سمع از اعراض است که مشروط است بحیات
پس همه حی اند و لیکن حیات ایشان در مرتبه کمتر از حیات شهدا است و حیات انبیا صلواة الله علیهم
کاملتر از حیات شهدا است باب پانزدهم در بیان حکم زیارت قبر مکرم سید المرسلین از وجوب باب پانزدهم

واستحباب و قصد سلف بدریافت این سعادت و تشرف بآنجناب جنت مآب و توسل و استمداد بآن حضرت
منقبت قباب صلی الله علیه و آله و سلم بزیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم باجماع
علمای دین قولاً و فعلاً از افضل سنن و اوکد مستحبات است و بعضی از علماء مالکیه رحمهم الله
بوجوب آن رفته و دیگران تاویل این قول السنن واجبه کرده و گویا که مراد السنن واجبه
سنن موکده است غایت تاکید راوی ابن امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه است که بعد از
دفن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسه روز اعرابی آمد و خود را بر قبر انداخت و خاک پاک او را
بر سر خود ریخت و گفت یا رسول الله آنچه تو از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و آنچه تو از خدا
یاد گرفتی ما از تو یاد گرفتیم و از جمله آنچه بر تو آمده این آیت است ولو انهم اذ ظلموا انفسهم
جاوک فاستغفروا الله و من بر خود ظلم کردم و نزد تو آمده تا برای من استغفار کنی از قبر
ندا آمد قد غفر لک زنان نیز از زیارت قبور جایز نیست از جهت ورود نهی از این و صحیح آنست که
زیارت آنسرور و صاحبیه مستحب است مر رجال و نساء را عموماً زیارت قبر شریف آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم و تعظیم او و تبرک بوی و التماس رحمت و استفاضه خیر بصلوات و سلام که بر آنحضرت
بحضور ملایک حافین جناب عرش مآب فرستند مندوب و مستحب است امام حجة الاسلام گفته است که
بوی در حالت حیات تبرک جویند بعد از مماتش نیز بوی استشفاع گیرند امام شافعی گفته است که
قبر موسی کاظم سلام الله علیه تریاق اکبر است مر قبول زیارت و اجابت دعا را بعضی از مشایخ

عظام گفته اند که یافتیم چهار کس را از اولیاء الله که تصرف میکنند در قبور مثل تصرف ایشان
که در حالت حیات داشتند یا زیاده از آن شیخ معروف کرخی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی هر
و دو کس دیگر را ذکر کرده از مشایخ و بعضی از علماء مذهب در استمداد بقبور و قصد انتفاع
بدان خلافی است چنانچه شیخ کمال الدین ابن همام نقل کرده است و الله اعلم ابو محمد
مالکی گوید که قصد انتفاع بمیت بدعت است مگر در زیارت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
و زیارت قبور سایر مرسلین علیهم السلام و وجوب وفای نذر بزیارت حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله و سلم خلافی نیست و در نذر بزیارت غیر وی صلی الله علیه و آله و سلم خلاف
است اختیار مسافرت سلف از جهت زیارت سید کاینات بسیار آمده بلال آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دید که میفرماید این چه جفا است ای بلال که هیچ بزیارت
ما نمی آئی بلال هم در ساعت راحله خود را سوار شد و قاصد مدینه مطیبه برآمد چون بقبر
شریف رسید گریه کرد و روی نیاز بخاک مالید و حسن و حسین را دید که از حجره برآمدند ایشان را
در کنار گرفت و بر سر و روی مبارک ایشان بوسه داد و همدران قریب فاطمه زهرا رضی الله عنها
بدار بقا رحلت فرموده بود خواستند که از بلال اذان شنوند گفتند که اگر حسن و حسین
بفرمایند او را از آن چاره نخواهد بود و الا وی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
برای کسی اذان نگفت چون امام حسن و حسین رضی الله عنهما باوی فرمودند که اذان گوید

وی رضی الله عنه بر سطح مسجد بر محلی که در زمان آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم می ایستاد برآمد
چون گفت الله اکبر الله اکبر غریو از خلق و مردم برخاست و گویا که تمام مدینه بجنبش
درآمد و چون گفت اشهد ان لا اله الا الله تزلزل زیاده شد و گریه و زاری و فریاد مردم
زیاده تر شد و چون فرمود اشهد ان محمد الرسول الله دیگر قیامتی قایم شد هیچ مرد و زن
صغیر و کبیر در مدینه نماند که بر نیامد و در گریه نشد گویا که روز رحلت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم
تازه شد چون عمر رضی الله عنه بعد فتح شام بمدینه مطهره آمد اول کاری که ابتدا کرد سلام
پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم سنت است که بقبر شریف نبوی از قبل قبله بیای و پشت بقبله کنی
و بگوی السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته توسل و استشفا بحضرت سید رسل صلی الله
علیه و آله و سلم و استعانت و استمداد بجاه و جلال جناب او صلی الله علیه و آله و سلم فعل انبیا
و مرسلین و سیرت سلف و خلف صالحین است ابدا آنکه حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از
موت مثل حرمت اوست در حیات اخبار آنچه در باب توسل و استمداد ارباب حاجات بجناب سید کاینات
صلی الله علیه و آله و سلم مثل سعت رزق و حصول اولاد و نزول مطر و رخای عیش و امثال آن
بسیار است و بعد از وفات نیز آثار وارد یافته ابن الجلا میگوید که بمدینه رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم درآمدم و یکدو فاقه بر من گذشته بود بقبر شریف ایستادم و گفت انا ضیفک یا رسول الله
و بخواب رفتم پیغمبر خدا را دیدم صلی الله علیه و آله و سلم رغیفی یعنی نان گرده بدست من داد نصفی را هم

در خواب خوردم چون بیدار شدم نصف دیگر در دست باقی بود و ابوبکر اقطع گوید که بمدینه درآمدم
پنج روز بر من گذشت که طعام نچشیدم روز ششم بر قبر شریف رفتم و گفتم انا ضیفک یا رسول الله
بعد از آن در خواب می بینم که سرور انبیا می آید و ابوبکر بر یمین و عمر بر شمال و علی بن ابی طالب در پیش
علی رضی الله عنه مرا میگوید برخیز که پیغمبر آمد رفتم و بوسه در میان دو چشم مبارک او دادم رغیفی
بمن داد خوردم چون بیدار شدم هنوز پاره از وی در دست من بود در حقیقت معنی توسل سوال و دعا
از جناب صمدیت بواسطه محبتی و کرمی که بدین بنده خاص دارد و در رد لفظ صحیح در دو جانب نیست
از جهت وجود بقای ذات متوسل باب شانزدهم در آداب زیارت فیض اثبات خیر الانام
و اقامت مدینه مطیبه سید الکرم علیه الصلاة و السلام و رجوع بوطن بالخیر و السلام نیت در زیارت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تقرب الی الله است عز و جل و کدام تقرب و توسل اعلا و اکمل خواهد بود
از وصول بحضرت حبیب رب العالمین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در خبر است که حق سبحانه و تعالی
طایفه از ملائکه را خلق فرموده که تحف صلواتی که یکی از قاصدان زیارت آنحضرت بنوت ارسال نماید
میبرند و میگویند فلان بن فلان بزیارت شریف میاید و این تحفه را تقدیم مینماید کدام سعادت
فوق آنکه نام وی و نام پدر وی در حضور مجلس پر نور سید المرسلین مذکور گردد در خبر است که چون قاصد
بزیارت قریب مدینه منوره میرسد ملائکه با هدایای رحمت باستقبال آن میایند و انواع بشارت و سعادت
سمات شامل احوال او میگردانند و اطباق انوار حضور و سرور نثار وقت وی میکنند و ادنی فاطمه

باب شانزدهم

که قریب بیت سیده فاطمه زهراست رضی الله عنها چون مدینهٔ منوره و منابر و قبابها نمایان شود باعث اجلال و تعظیم که از باطن سر برزند فرود آید و خود را از مرکب بزمین افکند و اگر تواند تا مسجد شریف پیاده رود در خزانه است که چون نظر و فد عبد القیس بر جمال الشرور افتاد پیش از خوابانیدن اشتر خود را بر زمین زدند و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از آن منع نفرمود چون بحرم شریف مدینهٔ منوره مشرف گردد در غایت استغراق ظاهر و باطن بصلواة و سلام بحضرت سید انام و تصور عظمت و جلالت آن مقام و برای در آمدن طیبه مطیبه غسل تمام بر آرد و مسواک کند و جامهٔ لطیف بپوشد و اگر سفید باشد بهتر باشد که محبوبترین ثیاب پیش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامهای سفید بود و لباس احرام چنانچه بعضی جهله عوام کنند اجتناب باید زیرا که آن خصوصیات مکه مکرمه است و باستحضار معانی عظمت و کبریا و استغراق مراقبه و حضور و تصور عظم شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که باعث خضوع و خشوع ظاهر و باطن است درین بلدهٔ معظمه در آید زیارت آنحضرت بعد از ممات حکم ملازمت او دارد در حالت حیات صلی الله علیه و آله و سلم بداند که این مکان مهبط وحی و منزل رحمت و مقام عزت است این مسجد خاتم الانبیاست و مقام سید المرسلین و حضرت حبیب العالمین است صلی الله علیه و آله و سلم و آزاد است که نزد در آمدن مسجد شریف اندکی وقفه کند گویا که طلب اذن میکند در دخول جابر رضی الله عنه روایت میکند وقتیکه از سفری قدوم آورده بودم و در ملازمت آنحضرت رسیدم پرسید در مسجد در آمده و نماز گذارده گفتم لا یا رسول الله فرمود برو

و در مسجد در آی و نماز کن و بعد از آن بیا و بر من سلام کن در وقت سلام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوف در آنجا باب عظمت دست راست را بر دست چپ بنهد و بر بنهد چنانچه در حالت نماز میکنند و وقوف از قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حضر باید که در حالت حیات در حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وقوف بدان لایق طریق ادب باشد و یقین داند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حضور وی و قیام او و زیارت او آگاه است و بصوت معتدل نه در غایت بلندی و نه در غایت نهایت پستی بصفت حیا و وقار سلام گوید السلام علیک ایها النبی الکریم و رحمة الله و برکاته سه بار گوید بعد از آن گوید السلام علیک یا سید المرسلین السلام علیک یا خاتم النبیین تا آخر عبارتیکه در رسایل زیارت نوشته اند و معلمان زیارت تعلیم آن میکنند و اختیار بعضی سلف مثل ابن عمر و غیر او رضی الله عنهم اقتصار است و اختصار بر مقدار السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منقول است از ابن عمر رضی الله عنهما که چون بزیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میآمد السلام علیک یا رسول الله السلام علیک یا ابا بکر السلام یا ابتاه و از امام مالک منقول است که گوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته اگر کسی از دوستان تحیت و سلام بحضرت سید الانام علیه افضل الصلواة و اکمل السلام وصیت کرده باشد بگوید السلام علیک یا رسول الله من فلان بن فلان یا گوید فلان بن فلان یسلم علیک یا رسول الله و در توسل و تشفع و استمداد و استعانت غایت ذلت و انکسار و خضوع و خشوع بجا آورد و مدت

اقامت مدینهٔ منوره را غنیمت داند و همگی همت حرص بر ملازمت مسجد شریف و اعتکاف در وی و حضور در وی بانواع خیرات و صدقات و تعمیر اوقات بطاعات از صلواة و سلام و درود بر سید انام لازم بدارد و تا آنکه در مسجد شریف بود نظر از حجرهٔ شریف بر ندارد و اگر بیرون مسجد باشد بقبهٔ شریف نظر دارد و حکم آن در استحباب حکم نظر کردن بجانب کعبه است و تا تواند اگر چه یک شب باشد احیا لیل در مسجد شریف از دست ندهد که قدر این شب از شب قدر کمتر نیست بلکه زیاده است آداب انداختن براق در جمیع احوال آنست که در جای پای چپ بیندازد و از استقبال گفته و جانب یمین احتراز کند و ختم قرآن در مسجد شریف که محل تنزیل و مهبط جبرئیل است اگر چه خود یکبار بود تقصیر نکند و اگر تواند قراة و مطالعهٔ کتابی که در شمایل و فضایل حضرت سید کاینات بود علیه افضل الصلواة و اشرف التسلیمات بان ختم کند و در زیارت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بپای پس رفتن را در وقت وداع در اداب شمرده اند بخلاف وداع بیت الله که سنت در آنجا در وقت وداع بپای پس رفتن است تا بیرون مسجد باب شانزدهم در ذکر فضایل و اداب صلواة بر سید کاینات علیه افضل الصلواة و اکمل التحیات التسلیمات که افضل صلواة و اعظم وسایل است از برای نیل برکات و رفع درجات در حدیث آمده است که هر که نزد ذکر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صلواة نفرستد بخیل است و گویا که جفا کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و محروم ماند از مصافحهٔ آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز قیامت و باید که ورد درود هر روز از هزار کمتر نبود و اگر نه بیان تفصیل

باب شانزدهم

اکتفا کند و اگر آن نیز میسر نگردد از صد خود نگذارد و اختیار بعضی سه صد است محمد بن سعید بن مطرف را عددی معین از صلواة پیش از وقت منام ورد بود شبی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب میبیند که در خانه او در آمده و خانه را بنور جمال با کمالی خود روشن گردانیده است و میفرماید بیار این دهن خود را که درود بسیار میخواند تا بوسه دهم بروی میگوید که من شرم داشتم که دهان خود را پیش دهان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم برم رخسار خود را گردانیدم و پیش دهان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داشتم پس بوسه داد بر رخسار من چون بیدار شدم خانه را تمام رایحهٔ مشک در گرفته بود و تا هشت روز بوی مشک از رخسار من میآمد روزی ابو بکر شبلی بر ابو بکر مجاهد آمد ابو بکر بجهت اکرام او برپای ایستاد و با وی معانقه کرد و میان هر دو چشم او بوسه داد من گفتم یا سیدی این را که شبلی میکنی و حال آنکه تو و هر که در بغداد است میگویند که وی مجنون است گفت من نکردم مگر آنچه از پیغمبر آن دیدم صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم که شبلی پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و او ایستاد و او را در کنار گرفت و میان هر دو چشم او بوسه داد پس گفتم یا رسول الله این شبلی چه میکرده بود فرمود که وی بعد از نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم الآیه و عقب آن صلواة بر من میفرستید از شبلی قدس سره نقل میکنند که گفت مردی از همسایگان من مرده بود او را در خواب دیدم گفتم خدای تعالی با تو چه معامله کرد گفت چه پرسی که عجایب هولهای عظیم بر من گذشت

و در وقت سوال منکر و نکیر وقت بر من بغایت تنگ شد با دل خود گفتم مگر من بر دین اسلام
نمرده ام ندا آمد که این عقوبت بیکار گذاشتن لسانت زبان است در دنیا چون فرشتگان عذاب
قصد من کردند مردی جمیل الشخص طیب الرایحه میان من و ایشان حایل شد و حجت ایمان یاد من داد گفتم
حق تعالی رحمت کند مر ترا بگو که تو کیستی گفت من شخصی ام که از کثرت صلواة که بر رسول خدا میفرستادی
مخلوق شده ام و مامورم که در هر شدت و کربت اعانت و نصرت تو کنم علی مرتضی از ابو بکر
صدیق رضی الله عنهما روایت میکند که درود فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم محو کننده
ترست مر ذنوب را از کشتن آب مر آتش را و سلام دادن بر آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم افضل است
از عتق رقاب و حب آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم افضل است از ضرب سیف فی سبیل الله حق سبحانه و تعالی
وحی فرستاد بر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم هر که بر تو درود فرستد ثواب او چهار صد غزا بود
و هر غزوه بچهار صد حج برابر مردی از شام بخدمت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بیامد و عرض
کرد یا رسول الله پدر من مردی و نابینا و بسیار ضعیف است دوست دارد که ترا ببیند ولیکن
قدرت آمدن ندارد فرمود پدر خود را بگو در هفت هفته یعنی در هفت شب بگوید صلی الله علی محمد
مرا بخواب ببیند آورده اند که مردی را دیدند که در طواف و سعی بیابان موقف و مناسک حج خبر صلواة
بر سید کاینات صلی الله علیه و اله و سلم بهیچ کاری دیگر نمی پرداخت گفتند چرا از ادعیه ماثوره نخوانی گفت
من عهد کرده ام که با صلواة نبوی دعای دیگر شریک نسازم در جنس آنست که چون والدین فات

یافته روی وی را دیدم که بر شکل حمار شده است از مشاهده انجال اندوه بر من غلبه کرد در بی خواب
رفتم و پیغمبر خدا را دیدم و دست بدامان او زدم و شفاعت والد کردم و از موجب انجال پرسیدم
فرمودند که ای آکل ربا بود و هر که آکل ربا باشد جزای وی در دنیا و اخرة این باشد ولیکن
والد تو هر شب در دیک خواب صد بار بر من درود میفرستاد و بدانچه هست او را شفاعت کردم
قبول افتاد پس بیدار شدم و روی پدر دیدم مثل ماه شب چهاردهم شده در آن وقت دمی نیز از
هاتف شنیدم که میگوید بسبب عتاب و امر زش الهی جل و علا بوالد تو صلواة و سلام فرستادن او شد
بر رسول صلی الله علیه و اله و سلم حفص بن عبد الله ابو ذرعه را بعد از موت در خواب دیدند که در سماء دنیا
با ملایک در نماز امامت میکند گفتم این رتبه بچه یافتی گفت که بدست خود هزار هزار حدیث نبوی نوشته ام
فضیلت و استجابت صلواة بر سید کاینات صلی الله علیه و اله و سلم شامل کل احوال و جمیع اوقات است ولیکن در
شب جمعه افضل و احب است از جهت شرف این شب و این روز و از امام احمد حنبل رحمة الله علیه نقل
کرده اند که شب جمعه افضل است از شب قدر زیرا که نطفه طاهره که اصل کل خیرات و ماده جمیع برکات
است در بطن آمنه درین شب قرار یافته بود فرمود آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم روز جمعه درود
بر من بسیار فرستید که این روز فضیلتی خاص دارد و هر درود که درین روز میفرستید او را
بر من عرض میکنند پس من شما را دعای خیر میکنم و مرگناهان شما را امرزش میخواهم و روز جمعه
روزی است که فرشتگان که مقربان درگاه عزت اند درود حاضر میایند و صلواة مصطفی را

میشنوند و بمن میرسانند فرمود آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم هر که بر من در شب جمعه صد بار درود
فرستد صد حاجت او بر آید هفتاد از انجمله حاجتهای دنیاوی و سی از ان حوایج اخرة و نیز در
حدیث شریف آمده که هر که روز جمعه هزار کرت درود گوید تا جای نشست خود را در بهشت نه بیند از
دنیا نرود و ابن مسعود رضی الله عنه مر زید بن وهب را گفت که ترک مکن درود را روز جمعه هزار
کرت اللهم صل علی محمد النبی الامی در خبر است که در زیر خلاء ابن کثیر پیش از انتزاع روح او
کاغذ پاره یافتند که در وی نوشته بود براة من النار خلاء بن کثیر از اهل وی پرسیدند که وی
چه عمل میکرد که این کرامت یافت گفتند که عمل او این بود که هر روز جمعه هزار مرتبه صلواة بر سید المرسلین
میفرمایید صلی الله علیه و اله و سلم همچنانکه کثرت صلواة بر سید المرسلین علیه افضل الصلوات و التسلیمات در شب
جمعه فضیلت دارد شب دوشنبه نیز درین حکم باوی شریک است زیرا که دوشنبه از ایام خاص است که در وی
عرض اعمال بندگان در درگاه عزت میکنند و لهذا سید کاینات صلواة الله و سلامه علیه درین روز اکثر
احوال التزام صیام میفرمود و میگفت که درین روز اعمال عباد در حضرت ذو الجلال معروض میگردد
پس من دوست میدارم که اعمال من عرض میکنند در حالتیکه من صایم باشم و در حدیث آمده است که من
صلی علی فی کتاب لم تزل الملایکة یستغفر له ما دام اسمی فی الکتاب و این حدیث را لسیاری از
علما حدیث روایت کرده اند آورده اند که یکی بود که از جهت بخل ورق لفظ صلواة بر سید کاینات را
صلی الله علیه و اله و سلم نمی نوشت در دست او اکله افتاد و دیگری بود که صلی الله علیه مینوشت و سلم

با وی ختم نمیکرد و در منام از حضرت خیر الانام علیه الصلواة و السلام معاتب شد فرمود که چرا
از چهل حسنه خود را محروم میگردانی یعنی لفظ وسلم چهار حرف است و هر حرفی بده حسنه پس بدین
حساب ثواب این لفظ اربعین حسنات باشد مردی را در خواب پرسیدند که حق تعالی ترا بچه چیز بخشید گفت
بسبب کتابت من نزد کتابت اسم رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و شرف رویت سید الانام علیه
صلواة الله الملک العلام ملازمت صلواة نبویست صلی الله علیه و اله و سلم سبحان ربک رب العزت
عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین ۞ مرقوم پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ هجری نبوی

بمقام پیارم ست

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوات و السلام علی رسوله محمد و اله و اصحابه و من تبعهم اجمعین اما بعد
بدانکه اسعد الله تعالی فی الدارین که اینجند احادیث و فواید از کتاب منهاج العابدین تصنیف ابو حامد
محمد بن محمد بن محمد الغزالی ملقب بحجة الاسلام در سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری بنده
درگاه اله محمد عبد الله بنا بر فواید خلق الله تالیف نموده بمصباح القلوب مسمی ساخت و الله ولی التوفیق
حدیث الجنة حفت بالمکاره و النار حفت بالشهوات ای بهشت بمکروهات و دشواریها گرد
گرفته است و دوزخ باسانی و شهوات فایده بدانکه علم شریف تر است از عمل و ازین است که رسول فرمود

صلی الله علیه واله وسلم فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من است بر امت من و فرمود که یک نظر سوی عالم
کردن دوستتر است نزدیک خدا تعالی از عبادت یک سال صیام و قیام و فرمود که راه نمونی کنم شما را بر
شریفترین اهل بهشت گفتند بلی یا رسول الله فرمود که ایشان علما امت من اند پس از ینجا ظاهر شد
که علم شریفتر است از عبادت فایده علم بمنزله درخت و عمل بمنزله ثمر است و شرف مر درخت را باشد از انکه
اصل است لیکن نفع از ثمر است و از ینست که فرمود رسول صلی الله علیه واله وسلم که علم امام عمل است
و عمل تابع اوست و نیز فرمود آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل
فایده بر تو باد که چیزی عقیده نکنی مادام که در قرآن یا در حدیث نیابی و دانستن علم توحید
انقدر که با مبتدعان جدل کنی و ایشان را ملزم کنی علم فقه واجبست که جمیع امورات فقه از بیوع و شرا
و اجارات و نکاح و طلاق بدانی که دانستن آن همه فرض کفایه است فایده در خبر است که خدا تعالی
وحی کرد براود علیه السلام ای داود علم نافع اموز گفت الهی نافع کدام است گفت آن علم است
که بدان جلال و عظمت و کبریا و کمال قدرت من بر همه چیز بدانی اینست علمی نافع که ترا نزدیک گرداند
بمن فایده هر که علم را طلب کند تا مر دنیا بدو توجه کند و مجالس ملوک را حاصل کند و در مجالس بدان
مباهات کند و مال حرام دنیا بدان کند او از جمله زیانکاران است رسول فرمود صلی الله علیه واله وسلم شب
معراج مطلع دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان فقرا بودند گفتند یا رسول الله فقرا از مال فرمود نه از علم
یعنی کسی که علم را نیاموزد و نه تواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آرد و اگر مردی که خداوند سبحانه و تعالی

عبادت کند همچو عبادت ملایکه هفت آسمان او را علم نباشد از جمله زیانکاران باشد فایده رسول صلی الله
علیه واله وسلم فرموده است دو رکعت نماز از مرد عالم تارک دنیا بهتر است و دوستر است نزدیک خدا تعالی
از عبادت جمله عابدان تا قیام قیامت پس چون عبادت بترک دنیا اینچنین مرتبه می یابد واجب است بر طالب
عبادت که ترک دنیا گیرد فایده در خبر است از رسول صلی الله علیه واله وسلم که گفت بنده چون دروغ گوید

دروغ

هر دو فرشته ازو جدا شوند از تباهی و گندگی که از دهن آن بنده بیرون آید پس اینچنین زبان را
چگونه صلاحیت ذکر خدا تعالی باشد فایده رسول علیه السلام در دروغ رخصت داده است سه جای یکی
در حرب که عزم خود با خصم راست نتوان گفت دیگر چون میان دو کس صلح افکنی سخن نیکو گوی از هر یکی فرا
دیگری اگرچه وی گفته نباشد دیگر کسی دو زن دارد فرا هر یکی گوید ترا دوستر دارم فایده بدانکه توبه

توبه

عملی است از عملهای دل و حاصل او بقول علما رحمهم الله پاک کردن دل است از گناهان و شیخ رضی الله عنه
در حد توبه گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه ازوی منزلت نه ازوی صورت
ازو در وجود آمده باشد و انکه ترک کرد از عظمت و خوف خدا تعالی ترک گیرد فایده نبی صلی الله علیه واله وسلم
نتوان گفت که تایب بود از کفر بلکه متقی بود از کفر از انکه کفر سابق نداشت و عمر رضی الله عنه را توان گفت
که تایب بود از کفر از انکه کفر سابق داشت فایده رسول صلی الله علیه واله وسلم فرموده است بهترین شما کسی است
که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند یعنی باز گردد دل او با خدا تعالی به پشیمانی و استغفار فایده یکی از صلحا گفته است

سیاهی دل

که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آنست که از گناهان کردن نترسی و از طاعت کردن لذت

نیابی و اگر نصیحت شنوی در دل اثر نکند فایده فتنه ها و فضیحتها و خواری و هلاکت و گناهان
و آفت که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول افرینش تا روز قیامت باعث بران نفس را یابی
گناه پدر آدم علیه السلام آن بود که شهوت نفس و حرص بر بقا و حیات او را در آن بلا انداخت و حکایات
هابیل و قابیل و هاروت و ماروت یاد کن که بر ایشان شهوت و حسد و بخل بود پس همچنین میان تا روز
قیامت نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحتی و معصیتی مگر از نفس و هوای او و الاهمه خلق در خیر و سلامتی
بوده اند حیله نرم کردن نفس آنست که شهوتها و لذتها را ازو بکلی باز داری که دابه سرکش چون
علف نیابد نرم شود دوم انکه بر و بار گران از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بسیار کنند
نرم شود و نیز رو گردد خاصه که در علفش کم کرده باشند سیوم انکه یاری خواهی از خدا تعالی
بر نفس او بنالی تا یاری تراکند و الا از شر او خلاص نیست فایده نرمی دل و صفای او یاد کردن
مرگ و گور و ثواب و عقاب و احوال اخرت باشد فایده بدانکه حسد و غضب عداوت و عاقبت بر گناهان تا انکه
بسبب این دو در دوزخ روند شنیده قول رسول صلی الله علیه واله وسلم که شش گروه در دوزخ در آیند
بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت عصبیت و آن نفسیت قوم خود است بر ظلم و امرا بسبب جور و ظلم و دهقانان
بسبب تکبر و بازرگانان بسبب خیانت و روستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد پس بلای که علما را در دوزخ
افکند و اجب است از وی پرهیزند و بدانکه از حسد پنج چیز می خیزد یکی تباه شدن طاعتها رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم فرمود حسد بخورد نیکیها را چنانکه بخورد آتش هیزم را دوم فعلها و تباه

و گناهان چنانکه وهب گفت رضی الله عنه حاسد را سه علامت است چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت کند
چون غایب شود و خوش شود چون مصیبتی رسد گفتم من بسنده است مر ترا در مذمت حسد امر کردن خدا تعالی
پناه طلبیدن از شر حاسد چنانکه گفت و من شر حاسد اذا حسد چنانکه امر کرد ما را به پناه طلبیدن
از شر شیطان و ساحر پس نظر کن مر حاسد چندان شر و فتنها است که در شمار شیطان و ساحر افتاده
است و نیست خلاص ایشان مگر بعنایت و استعاذت حق تعالی و یاری خواستن ازو حسد ارادت زایل
شدن نعمت خداوندیست از برادر مسلمان نعمتی که در ان خیر و صلاح اوست اما اگر کسی را ارادت
زایل نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد که او را نیز باشد آن حسد نیست انرا غبطه گویند

گریه بسیار کردن از گناه

فایده از کهمش بن حسن که یکی از ابدالان بود روایت کرده اند که گفت یکی گناه کردم که چهل سال است
که بدان میگریم گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای او ماهی خریدم وقت دست شستن
پاره گل از دیوار خانه همسایه بستدم و دست شستم از امروز پشیمانم که بی اجازت خصم بستدم و تصرف
کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقعه مینوشت در خانه که بکرایه گرفته بود خواست که
ترتیب کند رقعه را بخاک دیوار ان خانه و در خاطر او گذشت که اینخانه کرایه است ترتیب کردن خوب نیست
پس باز گفت سهل است و این را مقداری نیست پس ترتیب کرد هاتفی آواز داد سرانجام است که بدانند

آدم علیه السلام

حلال پندارنده تراب بچه یابد در روز قیامت از دشواری حساب فایده حال پدر خویش آدم
صلوات الله علیه یاد کن که خدا تعالی او را بدست قدرت خود آفریده و روح خود درو نفخ کرد

وبرکردهای فرشتکان کرده در بهشت آورد نکرد مکر یک کناه کرد باد انچه کرد تا روزان
روایت کرده اند که خدا تعالی کفت ای ادم چکونه بودم من ترا کفت نیکو همسایه بودی
یارب کفت ای آدم برون رو از جوار من و تاج کرامت را دور کن کسیکه بیفرمانی من کند
در همسایکی من نباشد کفته اند که بر کناه خود دویست سال بکریست تا خدا تعالی توبه او
قبول کرد و آن یک کناه او بود مر زید انحال با کسی است که او خلیفه او است و پیغمبر او است
وبرکزیده او است و از یک کناه بیش نکرده است پس چکونه باشد حال دیگری با کناهان بسیار و بیشمار
وانحال کسی است که دویست توبه کرد چکونه باشد حال کسیکه او مقر است بر کناهان فائده
روایت کرده اند از ابو درداء رضی الله عنه که کفت خواستم که جمع کنم و میان عبادت و تجارت جمع نشدند
روی بعبادت آوردم و ترک تجارت کرفتم و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که کفت اکر دنیا
واخرت کسی را جمع شدی مرا جمع شدی بسبب قوتی که مرا خدا تعالی داده است پس اکر چنین باشد زبان
بغایت اوال است و اما انکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادت است از این است که چون دل بخواست او
مشغول باشد بعبادت مشغول نتواند شد چنانچه روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که کفت هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد آخرت را و هر که دوست داشت آخرة را زیان کرد دنیا را
پس بر کزینید انچه باقی است بر انچه فانی است فائده شیخ من کفته است طعام برای لذت خوردن طالب
عبادت را محض حرام است مکر به نیت قوام بنیه و اکر متابع این لذت باشد باکی نیست فائده

عبادت

١٧٣

بدان ای برادر دینی که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم وصف کرده است زمان عزلت را و شرح داده
است اهل او را و فرموده است در ان زمان بعید بودن از خلق و درین شکی نیست که او داناتر بود
بمصالح ما و نصیحت کننده تر بود مارا از ما پس چون بزمانه خود رسیدی بدین صفتها که کفته است
فرمان او بجا آر و نصیحت او قبول کن و اکر نه بهلاک خود مستعد باش و درین هیچ شکی مکن که رسول
صلی الله علیه و آله و سلم داناترین مردمان بود و بدانچه صلاح است در زمان است در زمانه تو و بعذر
های عقیم خود را در زیان میار که از جمله هلاک شدکان باشی و انچه فرموده است که عبد الله
عمرو بن العاص رضی الله عنهما کفت که روزی نزدیک رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودیم
که ذکر فتنه میکرد و فرمود که چون به بینید مردمان را از عهدهای خود در کذشتند و امانتها را
خیانت کردند کفتم چه کنم در ان زمان ای رسول خدا کفت لازم کیر خانه خود را و نکاهدار زبان
خود را بکیر و بکیر انچه دانی و ترک کیر انچه ندانی و بر تو باد کار خود و ترک کرفتن کار دیکران و در
خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آن روزها هرج است کفتند یا رسول الله روزهای
هرج چه باشد کفت روزکاریکه مردم از همنشین خود ایمن نباشند و ابن مسعود رضی الله عنه
در خبر دیکر روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله و سلم مر حارث بن عمیره را کفت اکر عمر دراز
داده شوی زمانی خواهد آمد بر تو که بسیار باشند در ان زمان خطیبان پر خطا و اندک باشند عالمان
و بسیار باشند سایلان و اندک باشند کان در ان زمان هوا کشنده علم عالمان باشد کفتم کی باشد

عزلت

آن کفت آن روز که نمازها فوت کنند و رشوتها قبول کنند و دین را بمتاع اندک از دنیا بفروشند
دور باش ای نیک بخت از ان زمان دور باش فائده روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که کفت چون بدعتها ظاهر شود و عالم ساکت ماند لعنت خدا بران عالم باد فائده عمر رضی الله عنه
کفته است و اکر شب خسپم دین خود را ضایع کرده باشم و اکر روز خسپم رعیت را ضایع کرده باشم پس
چکونه خواب کنم میان این دو چیز ابن مسعود رضی الله عنه کفته است مخالطت با مردمان چنان
کن که دین ترا زیانی نرسد رسول صلی الله علیه و آله و سلم مر ابو هریره رضی الله عنه را کفته است ای
زیارت کن کاه کاه تا دوستی با تو زیادت شود فائده در خبر است که موسی علیه السلام چون از
مناجات و شنیدن کلام خدا تعالی باز کشتی از مردمان بکریختی و انکشت در هر دو کوش کردی تا سخن
مردمان نشنود در ان وقت سخن مردمان نزدیک او همچو آواز دراز کوش کریه بودی فائده روز
قیامت از خدا تعالی خطاب شود که ای فرزند آدم با شما عهد نکرده بودم در دنیا که نپرستید و پیروی
نکنید شیطان را که او شمارا دشمن است آشکارا و نیز خدا تعالی میفرماید شیطان مر شمارا دشمنی است
پس شما نیز بکیرید او را دشمن تدبیر در دفع شیطان همین استعاذه است یعنی باز داشتن خواستن از
خدا تعالی چیز دیکر نیست زیرا که شیطان سکی است خدا تعالی بر تو مسلط کردانیده است پس اکر
بمحاربه او مشغول شوی وقت خود را ضایع کرده باشی و زحمت دیده و لباس‌ها که بر تو ظفر یابد
و ترا بکزد و مجروح سازد پس باز کشت بصاحب سک اولیتر تا او را از تو باز دارد در خبر است که ذکر

بدعت

احتراز حضرت عمر از خواب

زیاد شنیدن دوستی

سبب ... ازمردم کریختن موسی علیه السلام

شیطان

١٧٤

خدا تعالی در جنب شیطان بمنزله اکله است در جنب بنی آدم و اکله علتی است که کوشت را میخورد
اطبا ان را آخره میکویند یعنی خارشی است که بکلوی آدمی پیدا میشود و هلاک میکند فائده
بدانکه خدا تعالی بر دل بنی آدم فرشته موکل کرده است که دایما سوی خیر میخواهد که او را ملهم کویند
و دعوت او را الهام خوانند و در مقابله آن فرشته شیطان نیز مسلط کرده است که دایما سوی
شر میخواند و او را وسواس میکویند و دعوت او را وسوسه خوانند روایت کرده اند که چون
برآید فرزند قرین سازد خدا تعالی با او فرشته را و قرین سازد با او شیطان پس شیطان
استاده باشد بر کوش چپین دل او و فرشته استاده باشد بر کوش راستین دل او پس هر دو
خوانند او را یکی بخیر و یکی بشر و جز این دو داعی خدا تعالی در خلقت آدمی طبیعی نیز مرکب کردانیده
است که میل آن طبیعت دایما بشهوات و لذات است نیک و یا بد فائده بدانکه جمله خواطر که در دل
بنده حادث میشود و او را بر فعل و یا بر ترک باعث میباشد الهو با آنکه بحقیقت همه از خدا تعالی است عارفی
کفته است که مثل هوای نفس همچو شیر است که بسهل و محال به دفع نشود و مثل شیطان همچو کرک است هر کاه که از
جانبی برانی از جانب دیکر درآید فائده هر که بهمچو نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد
از وسوسه شیطان و نفس ایمن نتواند شد صدیق اکبر رضی الله عنه فائده آهستگی کار در همه جا ستوده
است مکر در مواضع معدوده که تعجیل نیز باید کرد چنانچه در نکاح کردن دختر چون رسیده باشد و کذاردن
وام و دفن کردن مرده و طعام دادن مهمان و توبه کردن از کناهان فائده در بیان فضیلت

فرشته خیر و شر

خطره

آهستگی کار

فضیلت تقوی

تقوی خدا تعالی در دوازده جا ست در باب عمل تقوی حکم فرموده است و آن این است که عائشه گفت
رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه و آله و سلم را هیچ چیز خوش نیامدی از دنیا چنانکه متقی قتادة
رضی الله عنه گفته است که در توریت است که ای فرزند آدم تقوی کن و هر جا که خواهی بخسب بدانکه تقوی در
قول مشایخ ما پاک کردن دل است از گناهی که مثل آن از تو در وجود نه آمده است و تقوی را در قرآن
سه چیز اطلاق کرده اند یکی بمعنی ترس و هیبت خدای عز و جل دوم بمعنی طاعت و عبادت سیوم بمعنی پاک
کردن دل است از گناهان و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه چیز است تقوی از شرک و تقوی از
بدعت و تقوی از معاصی فرعیه و این هر سه را خدا تعالی در یک آیت کرده است میگویم تقوی پرهیز کردن
است از هر چیزی که می ترسی از مضرت آن در دین خویش یعنی که مرد بخود پرهیز کننده را گویند متقی است
فائده بر تو باد به نگاهداشتن چشم که اوست سبب همه فتنها و آفتها در معنی عیسی علیه السلام گفته است بپرهیز
از نظر که نظر شهوت را در دل میکارد و بسنده است همین فتنه مر صاحب نظر را ذو النون گفته است رحمة الله علیه — پنجم
نیکو حجابی است آرزوها را چشم بسته گردانیدن رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است که نظر کردن سوی محاسن
زن تیری است زهرآلوده از تیرهای شیطان هر که ترک کند از خوف خدا تعالی بچشاند او را مزه عبادت که بدان
خوش شود آدمی را باید که نظر کند در هر عضوی از اعضای خویش که هر یک از برای چه آفریده اند هر یک را — نظر کردن در اعضا
برای چیزها نگاهدارد پای رفتن طلب علم و عبادت و زیارت مادر و پدر و عیادت بیمار و آنچه تعلق
دارد در دنیا و در آخرة برای رفتن در باغها و قصرهای بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن مصحف

و خدمت مادر و پدر و کارها را در ماندهٔ کردن در دنیا و در آخرة برای گرفتن قدح شراب
طهور و گرفتن میوه های بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضای تو پس چشم برای نظر کردن سوی بزرگان
جهانیان آفریده اند و در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر و قوی تر ازین سعادت نیست پس
واجب است نگاهداشتن چشم برای اینچنین کرامتی فائده نگاهداشتن گوش از شنیدن
فحش و فضولی و غیبت و غیر آن روایت کرده اند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت شنونده
شریک است با گوینده فائده نگاهداشتن زبان و ضبط او و قید او که اوست سخت ترین اعضا در
بفرمانی و فساد او بسیار است سفیان بن عبد الله گفته است رضی الله عنهم گفتم یا رسول الله چه چیز است که
آنچه بیشتر ترسی تو بر من از آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم زبان خود را بگرفت و گفت اینست ابو سعید
خدری رحمة الله علیه روایت کرده است که آدمی چون صبح برخیزد جمیع اعضا مر زبان را گویند که ترا گویند بخدای تعالی
میدهیم و از تو میخواهیم که راست باشی که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم و اگر تو کج شدی ما همه کج شدیم
یعنی سخن زبان در جمیع اعضای آدمی اثر میکند حسان بن ابی سنان رضی الله عنه بر غرفه که نو بنا کرده
بود بگذشت گفت این غرفه را که بنا کرده است و بنفس خود باز گشت و گفت ای نفس مغرور چه می پرسی از
چیزیکه ترا بکار نیاید و بروزه یکساله او را عقوبت کرد نگاهداشتن زبان نگاهداشتن عمل صالح است
هر که زبان را نگاه ندارد سخن بسیار گوید لا محاله در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید
خطا بسیار کند و غیبت سائقه است هلاک کننده مر جمیع طاعات را رسول فرمود صلی الله علیه و آله و سلم

من کثر کلامه کثر ذنوبه و من کثر ذنوبه مات قلبه و من مات قلبه دخل النار فائده آفت زبان
بدانکه چون
بسیار است خویشتن را از آن نگاهداشتن دشوار است هیچ تدبیر بهتر از خاموشی نیست چندانکه بتواند
معاذ پرسید یا رسول الله کدام عمل فاضلتر زبان از دهان بیرون کرد و انگشت بر وی نهاد یعنی خاموشی
عیسی علیه السلام گفت عبادت ده جزء است نه خاموشی و یکی گریختن از مردم فائده روایت است از ابو سعید یعنی — عیب
حسن بصری رحمة الله علیه را گفتند که فلان ترا غیبت کرد او طبقی پر از خرما بوی فرستاد و گفت شنیدم که
نیکی های خود را بمن هدیه فرستاد بجهت مکافات آن این تبو فرستادم و در مجلس عبد الله بن مبارک
سخنی در غیبت افتاد گفت اگر من کسی را غیبت کنم مادر خود را کنم از آنکه او اولی است که بر آنچه نیکی های من
بستاند و گفته اند حاتم اصم را شبی قیام شب فوت شد زنش او را تعزیت کرد که حاتم گفت طائفه
شب را قیام کردند چون صبح بجا آمد شد مرا غیبت کردند آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواهد بود
رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است در شب معراج طائفه را دیدم در دوزخ که مردار میخوردند گفتم یا اخی
جبرئیل ایشان کیستند گفت اینها کسانی اند که گوشتهای مردمان میخوردند یعنی غیبت میکردند و آن سخن اگر مباح است در آن
چهار چیز است یکی آنکه کراما کاتبین را مشغول کردی بچیزیکه در آن فائده نیست و واجب است مر آدمی را که از
کراما کاتبین شرم دارد و ایشان را نرنجاند دوم آنکه سخن بسیار گفتن همچون املا کردن نامه است سوی
خدا تعالی از لغو و هزل الیس بمر ها از لغو و هزل و بهذا یکی از بزرگان مردی را دید که فحش میگفت گفت ای
غافل سوی خدا تعالی نامه املا میکنی نیکو باندیش و هوش دار با آنچه املا میکنی سیوم آنکه هر چه میگوی

روز قیامت آنرا در نامه اعمال خود پیش پادشاه جبار جمله عالم میباید خواند چهارم آنکه ملامت
و عیب کردن که برای چه گفتی و شرم نداشتی از پروردگار خود و بریده شدن از حجتهای او
و گفته اند که نگاهدار خود را از فضول که هر سخن را حساب در از است و بسنده است این امل ها
کسی که تامل نیکو کند رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت خدا تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهای شما — نظر خدا بدلهای بندگان
و لیکن نظر کند بسوی دلها و نیتهای شما پس چون نظرگاه پروردگار دل است عجب است کسیکه بشوید
روی را و پاک دارد از پلیدیها روی خود را که نظرگاه خلق است و پاره اید او را آنچه میتواند تا مخلوق
مطلع نشود و دل را که نظرگاه پروردگار است پلید بگذارد و پاک کردن و آراستن او مشغول نشود
و نترسد از آنکه نباید که خدا تعالی بر تباهی و عیب آن مطلع شود که اگر بر یکی از آن تباهی خلق مطلع شوند
همه بیزار شوند و او را از میان خود دور کنند فائده بدانکه کبر خصلتی مهلک است نشنیدهٔ که خدا تعالی — کبر
فرموده است ابی و استکبر و کان من الکافرین ای بیفرمانی کرد و کبر کرد و از جمله کافران شد
پس بدانکه این خصلت همچون خصلتهای دیگر نیست که زیان آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد بلکه منفعر
این خصلت در اصل ایمان است و چون قوی گردد و غالب شود نعوذ بالله منها قابل تدارک نماند
و کمترین چیزها که ازین خصلت برخیزد چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات
خدا تعالی و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق
ای بگردانم از آیات خویش کسانی را که در زمین تکبر میکنند بغیر حق و نیز خدا تعالی میفرماید انه

لا یحب المتکبرین ای خداوند تعالی دوست ندارد متکبران را و روایت کرده اند که موسی علیه السلام
گفته یا رب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل او تکبر باشد و زبان او درشت بود
و چشم بسته باشد از حق و دست او بخیل باشد و خلق او بد باشد حاتم گفته است رحمة الله علیه بپرهیز
از مردمان بر سه خصلت بر کبر و حرص و خرامیدن از انکه متکبر از دنیا بیرون نرود تا خواری خود را از خوارترین
مردمان نه بیند در دنیا و حریص از دنیا نرود تا محتاج پاره نان و شربت آب نشود و خرامنده
از دنیا نرود تا ببول و نجاست خود آلوده نشود و خدا تعالی گفته است کبریای ردای من است
و عظمت ازار من است هر که در این با من نزاع کند در آتش دوزخش در آرم فایده عمل دو نوع است عمل دو نوع است
عمل عوام و عمل خواص عمل عوام آنست که حیات و بقا برای جمع کردن دنیا و تمتع بران خواهند
و این معصیت محض است و کوتاهی امل ضد اینست و عمل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل خیر
خواهند نه عملی که در و خیر و صلاح متیقن نیست و دور باشی از تضییع اوقات در قیل و قال و ملاقات
الرجال فایده تواضع عامی آنست اول حال خود و میانه حال خود و آخر حال خود بیندیشد که اول تواضع
آب منی است پلید و میان او آنست که کمال نجاست است دایما و آخر او مردار است تواضع خواص ذکر کرد
عقوبت خدای است عز و جل و کسانی را که ترک حق گیرند و بباطل مشغول شوند و در تواضع حسنه است
و در تکبر عذاب پس باید که هیچ کس تکبر و تفاخر نکند که کار در آخرت باز بسته است و از اجر خدا تعالی
کسی اندر درجه که بلندتر خواهد بود و دنیا را بقای نیست و در اصل پیدایش همه کس برابرند و از یک گوهر

آفریده شده اند اگر تفاخر بجهت فرزندان و مال کنی یاد کن انکه خدا تعالی فرموده است یوم لا ینفع
مال و لا بنون ای در روز قیامت نفع نکند مال و فرزندان و اگر تکبر و تفاخر به نسب است یاد کن
آیت فلا انساب بینهم یومئذ ای پس نیست نسبها میان مردمان در روز قیامت پس اکرام آدمی
نزدیک خدا تعالی بعمل صالح است و آن تقوی و پرهیزکاری است از این خصال فایده بدانکه اصلاح اصلاح شکم
شکم دشوار است و دشوارترین کارها است برمرید بلکه ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از انکه
منبع و معدن جمله معصیتها اوست و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت از شکم میخیزد پس
بر تو باد که نگاه داشتن شکم اول از حرام و شبه پس از آن فضول و حلال اگر در عبادت کردن همتی
داری و پرهیز کردن از حرام و شبه رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است هر گوشتیکه از حرام
روید آتش دوزخ بدان اولی تر است فایده انکه خورند حرام و شبه از جمله آنند که لانت توفیق
بر عبادت نیابد از انکه لایق خدمت خدا تعالی نباشد مگر انکه پاک باشد نگفتم من نه انکه خدا تعالی
جنب را از در آمدن در خانه خود منع کرده است و محدث را از گرفتن کتاب خود منع کرده است با انکه
جنابت و حدث از امری مباح است پس چگونه خواند کسی را بخدمت خدا تعالی که در نجاست حرام
و شبه غرق باشد و چگونه توفیق دهند زبانی را بذکر کردن خدا تعالی که به نجاست حرام و شبه ملوث
باشد هرگز اینچنین نباشد یحیی ابن معاذ رازی گفته است رضی الله عنه که طاعت در خزینه خدا تعالی
است عز و جل و کلید آن خزانه دعا است و دندانهای آن کلید خوردن حلال است و چون کلید

دندان نباشد قفل از در گشاده و چون در خزانه نگشاید طاعتی که در خزانه است چگونه بدست
آید خورنده حرام و شبه از فعلها خیر محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز
برو رد کنند پس از آن فعل حاصل نباشد او را مگر زحمتی چنانکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که بسا قایمی که نیست او را فایده از قیام شب مگر بیداری و بسا روزه دارنده که
نیست او را فایده از روزه مگر گرسنگی و تشنگی و ابن عباس رضی الله عنه گفته است که
قبول نکند خدا تعالی نماز کسیکه در شکم او حرام است فایده در بسیار خوردن حلال سختی دل است
و رفتن نور او و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت دلها را به بسیار خوردن و آشامیدن نمیرانید که
دل چون زرع است که باران بسیار بمیرد و بسیار خوردن فتنه جمله اعضا است و باعث بر فضول و فساد
از انکه چون آدمی سیر شود چشمش آرزوی دیدن لایعنی و زبانش آرزوی گفتن لایعنی کند و همچنین
فرج و دست و پای غیر آن همه بلایعنی مشغول شوند بلکه در فساد افتند اما اگر گرسنه باشند جمیع اعضا او
پر ساکن باشد استاد ابو جعفر گفته است شکم عضوی است اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از
معصیت اگر سیر باشد همه اعضا او گرسنه گردند بمعصیت حاصل سخن انکه اقوال و افعال آدمی
برحسب طعام و شراب است اگر در شکم حرام درود اقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول
حلال در رود اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گوی طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال
و افعال گیاهیست که از و روید و در بسیار خوردن گم شدن عقل و فهم و علم است که پری شکم طبعیت

و زیرکی را ببرد ابو سلیمان دارانی رضی الله عنه گفته است اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا
مشغول شوی طعام مخور تا آن زمان که از و فارغ شوی که اکل طعام باطل کننده عقل است
و کم شدن عبادت است از انکه چون آدمی بسیار خورد و اندامش گران شود و خواب کند
و هر چند جهد کند نتواند که عبادت کند مگر خواب که همچون مرداری افتاده باشد و اگر بنا در عبادت
کند حلاوت و لذت آن نیابد یحیی علیه السلام ابلیس را دید بدست او معالیقها پرسید که این چیست گفت
این شهوتهاست که بدان آدمیان را صید میکنم یحیی علیه السلام گفت هست درین چیزی که بدان مرا
صید کنی گفت نه مگر انکه شبی سیر خورده بودی و بدان گران شده بودی از نماز باز داشتم ترا
یحیی علیه السلام گفت لاجرم که بعد ازین هرگز سیر نخورم ابلیس گفت لاجرم من کسی را نصیحت کنم پس اینحال کسی است
که در جمیع عمر خود یک شب سیر خورد چگونه باشد حال کسیکه در همه عمر یک شب گرسنه نباشد و در عبادت
کردن طمع کند و ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است و دکان او خلوت است و دست
افزار او گرسنگی است و نیز در بسیار خوردن رفتن حلاوت عبادت است حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفته است از آن روز که مسلمان شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم و آب سیر نخورده ام
از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم و نیز در بسیار خوردن خطر افتادن است در شبه
و حرام از انکه حلال حاصل نشود مگر بمقدار قوتی و رسول فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم که حلال
نیابی مگر بمقدار قوتی و حرام بسیار یابی و نیز رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که اصل درد

ناگوار طعام است و اصل بردار و گرسنگی است و نیز در بسیار خوردن سختی سکرات موت
بر قدر لذت حیات است چنانچه در اخبار آمده است هر که را لذت در ایام حیات بسیار است سکرات
موت بر او سخت تر و نیز در کثرت اکل نقصان ثواب است در عقبی و ازین است چون دنیا را بر رسول
صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند و گفتند بدین شرط قبول کن که از مرتبه چیزی نقصان نشود
پس روی اختیار کرد فقر را این سخن دلیل است مر غیر او را که به سبب دنیا در آخرة نقصان باشد و روایت
کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید مردی حلاوهٔ آب خود که در وی خرما انداخته بود
و سرد شده بر او داد و چون عمر رضی الله عنه آب بچشید شیرین و سرد یافت از دهن دور
انداخت و گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین است حضرت عمر گفت رضی الله عنه همین مرا باز داشت
از خوردن ای نیکبخت اگر ترس آخرة نبودی ما نیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک می بودیم
و از حلال انیقدر اختیار کن که قوام عبادت باشد تا نیفتی در حرص فایده و طمع صله که پادشاهان
میدهند درین اختلاف کرده اند پس قومی گفته اند هر چیزی که یقین ندانی که آن حرام است روا است
گرفتن ستانی و بعضی گفته اند که حلال نیست گرفتن هر چیزی را الا بیقین بدانی که حلال است از انکه غالب در
زمان ما مال پادشاهان حرام است در دست ایشان نادر است یا معدوم و بعضی گفته اند که صله سلاطین
حلال است مر غنی را و فقیر را چون بعین ندانند که حرام است و بره کاری بر دهند مانند است و تمسک
بدین کرده اند که رسول صلی الله علیه و آله و سلم هدیه مقوقس پادشاه اسکندریه قبول کرده اند و از یهود

وام گرفته با آنکه خدا تعالی در حق یهودان گفت اکالون للسحت ای خورندگان اند مر حرام را
و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی از اصحاب پادشاهان ظالم را دریافته اند و صله از ایشان
قبول کرده اند چنانکه ابو هریره و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم اجمعین و بعضی دیگر
گفته اند که مال پادشاهان اصلا حلال نیست نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب در مال
ایشان سحت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجب است اجتناب کردن از مال ایشان
اگر از غنیمت یا خراج و یا عشر است خود مر فقیر را در آن حق است و هم چنین مر اهل علم را روایت
کرده اند حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود برای او شیر آورد و چون بیاشامید غلام
گفت اگر بر تو چیزی پیش ازین بیاوردمی کیفیت آن از من می پرسیدی اینچگونه است که از حال
شیر هیچ نپرسیدی ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت چیست قصه او گفت افسون کردم قومی را با فسون
جاهلیت و آن شیر یافتم امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه انگشت در گلو انداخت و قی کرد
پس گفت بار خدایا این مقدور من و آنچه در رگها ماند و پوست باقیمانده با تو سپردم به عفو کردن فایده
احکام شرع مخالف تقوی نیست
احکام شرع مخالف تقوی نیست بلکه وضع شرع بر آسانی است و وضع تقوی بر دشواری بدانکه احکام شرع را
دو حکم است یکی حکم جواز دوم حکم افضل جایز را حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی پس این
هر دو در اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند بدانکه طریق تقوی دشوار است و هر که
خواهد تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشواریهای دل بنهد و الا هرگز تقوی میسر نشود

و اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود باز آنجا که ایشان هیچ خورند بخورد باید که خوردن او
چون خوردن مردار باشد که دست فراز نکنند مگر وقت ضرورت و بخورد از آن مگر مقداری که
از آن طاعت تواند کرد و بدین مقدار معذور و معاف است و زیان ندارد اگر چه در اصل او
شبهتی باشد روایت کرده اند که وهب ورد رحمة الله علیه یکروز دو روز سه روز گرسنه
بودی پس نانی بستدی و با آب تر کردی و بخوردی و گفتی یا رب تو میدانی اگر این بخورم
عبادت نتوانم کرد و الا نخوردمی یا رب اگر این حرام یا شبهه است بدان مگیری رسول گفت صلی الله
علیه و آله و سلم هر که طلب دنیا حلال کند برای مفاخرت و مباهات و مکاثرات و مرائیات ببیند
خدا تعالی را بر خود خشمگین پس وعید بر قصد دل است و اگر حلال بگیرد برای آرزوهای نفس خود دان
نیز شر است و موجب حبس و حساب است و پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم حلالها حساب و حرامها عذاب
و از حلال آن مقدار بگیرد که او را بر عبادت معین شود و زیادت از آن نگیرد این چنین گرفتن جزا است
و حسنه و ادب را و حساب و عتابی نیست بلکه موجب اجر و مدح است پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که
طلب کند دنیا حلال از برای دست کوتاه کردن از سوال و نیکوئی بر همسایه و سعی کردن بر عیال باید
در روز قیامت همچو ماه تابان درخشان در شب چهاردهم و این بسبب نیکو نیت که برای خدا تعالی کرده
بود فایده بدانی که دنیا دشمن داشته خداست عز و جل و خدا تعالی دوست تو است پس دشمن دوست
دوست دشمن تو باشد باید که دشمن را بگذاری و بدوست بپیوندی و دنیا عقل ترا نقصان میکند دنیا

و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی در عبادت و اجتهاد پس بسنده است مر ترا که بدانی که شومی دنیا
تا این حد است که ترا از عبادت بکلی باز دارد بلکه از ارادت عبادت باز میدارد و مقصود از آفرینش تو
عبادت است پس باید که آنچه ترا از مقصود اصلی باز دارد و میدارد ترک او کنی تا بمقصود برسی و اگر از
غافلی بسنده است مر ترا بدانی که دنیا فانی است یا تو جدا خواهی شد و یا از تو جدا خواهد شد چه
فایده باشد در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز را یاد کن حال خود را بعد از آنکه در گور نهند
بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند و ذکر تو بر زبان نرانند گویی که هرگز ترا ندیده بودند
و تو ایشان را ندیده بودی و در گور تنها باشد با تو مگر کرم خدا تعالی پس این زیادتی بزرگ باشد که روز
کار خود با این خلق بیوفا ضایع کنی و بسبب ایشان ترک خدمت خدا تعالی کنی که باز گشت تو در آخر کار
بدوست و کار نفس مشاهده میکنی در حالت شهوة بهیمه است و در حالت غضب درنده و در حالت معصیت و حیلت شیطان است
و در حالت نعمت فرعونی و در حالت گرسنگی دیوانه و در حالت سیری خرامنده و اگر سیرش کنی همه بی فرمانی
کند و اگر گرسنه داری هم فریاد و شور و جزع و فزع کند همچو دراز گوشی که اگر جو بیابد مردمان را بزند
و اگر گرسنه داری فریاد کند بدانکه عبادت دو نیمه است یک نیمه کسب کردن و یک نیمه پرهیز نمودن یعنی کسب
کردن طاعت است و پرهیز نمودن از معاصی و تسیا عابدی گفت مر یونس علیه السلام ای یونس بعضی از
مردمان نماز را دوست دارند و بعضی روزه را و بعضی صدقه را تو روزه گیر از سخن بد گفتن و حق قدم
ده از پرهیز نمودن بر خانیدن که هیچ صدقه و روزه فاضلتر و امیدوارتر ازین نیست فایده

علی رضی الله عنه گفت دنیا شش چیز است خوردنی و آشامیدنی و بوییدنی و برنشستنی و پوشیدنی
و به نکاح خواستنی و شریفترین خوردنیها انگبین است و آن قی مگسی است و شریفترین آشامیدنی
آب است و همه جهانیان با تو در آن برابر اند و شریفترین پوشیدنی حریر است و لعاب کرمیست
و شریفترین بوییدنی مشک است و آن خونی خشک است و شریفترین مرکبی اسب است و همه مردمان را بر پشت وی
کشند و عظیم شهوتی شهوت زنان است و حاصل آن شاشه دان است که بشاشه دانی رسد
فائده رسول گفت علیه السلام ابن آدم را در دنیا هیچ حق نیست مگر در سه چیز طعامی که پشت وی راست دارد
و جامه که عورت وی پوشیده دارد و مسکنی که وی را از رنج سرما و گرما محافظت کند فائده بیست
مدار کار جمله دین و دنیا بر دل است و فساد و خلل دل مشغولی او در اکثر اوقات و احوال از چشم است
و از زبان است که امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک او دل را
قیمتی نیست بدانکه سود و قیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت از زبان است و خطر
عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب احوال از قبل زبان است لقمه و تزیین و غیبت و دروغ
و مثل آن که زبان بیک لفظ باطل میکند رنج یک ساله را بلکه پنجاه ساله و ده ساله را باطل شد که موافق
شود که طاعت عزیز و پاکیزه تر از خدای تعالی و پایانی سود بزرگ یا گوی لا اله الا الله لیس پیاپی اجر
و ذخیره که در وهم و خیال نمیگنجد در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت است و طعام و آب تخم است
که عمل از او روید پس چون تخم نیکو باشد زرعت نیکوتر باشد و نیکو بر دهد و چون تخم تباه باشد زراعت

چشم زبان شکم دل

۱۸۱

بر نیاید بلکه تباه کند بر تو زمین ترا که هرگز تا بصلاح نیاید و الیقین دانستم بلکه بچشم خود دیدم که
چون شکم پر شود حلاوت از عبادت نیاید و اگر باکراه نفس عبادتی کنی در آن لذتی و حلاوتی
نباشد و السبب یعنی ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردمان خدا را در کوه لبنان
دیدم و همه مرا وصیت کردند که چون بابنای دنیا باز گردی چهار نصیحت ایشان را کن یکی آنکه
هر که بسیار خورد لذت عبادت نیابد دوم آنکه هر که بسیار خسپد در عمر خود برکت نیابد سیوم آنکه هر که
رضای مردمان طلبد رضای خدای تعالی حاصل تواند کرد چهارم آنکه هر که سخن بسیار گوید و لا یعنی و غیبت
افتد و از دنیا بر دین سلامت برون نرود و سهل تستری رحمة الله علیه گفته است که جمیع خیرات در این
چهار خصلت است و ابدالان که ابدال شده اند بدین چهار خصلت شده اند کم خفتن و کم
خوردن و کم گفتن و کم با خلق مخالطت کردن و بدانکه اصل همه اعضا دل است اگر او فاسد
شود جمیع اعضا فاسد شوند اگر او صالح شود همه صالح شوند از آنکه او بمنزله درختی است و جمیع
اعضا بمنزله شاخها و شاخها از آن درخت خورند و صلاح و فساد شاخها بصلاح و فساد درخت باشد
و نیز او بمنزله پادشاهی است و سایر اعضا بمنزله رعیت او و چون ملک صالح شد رعیت نیز صالح باشند و اگر
ملک فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشند پس صلاح چشم و زبان و شکم و غیر آن دلیل است بر صلاح دل
و چون در این اعضا خلل و فسادی بینی بدانکه از خلل و فساد دل است ابو یزید رحمة الله علیه گفت که علاج
کردم دل خود را ده سال در تهذیب شریفه الله است هر کرا خوش آید که بزرگترین مردمان باشد گو تقوی

و هر کرا خوش آید که قوی ترین مردمان باشد گو بر خدای توکل کن و هر کرا خوش آید که او توانگر
ترین مردمان باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خدایست بیشتر از آنکه در دست اوست فائده در
حسن بصری رحمة الله علیه گفته است لعنت خدای تعالی بر قومی باد که پروردگار ایشان برسانیدن رزق
ایشان سوگند خورده و ایشان سوگند خورنده ایشان را استوار نمیدارند اویس قرنی رحمة الله علیه گفته
است اگر عبادت کنی خدا را عبادت همه اهل آسمانها و زمین هرگز قبول نکند از تو تا استوار نداری وعدهای او را
در رسانیدن رزق گفتند چگونه استوار نداریم گفت بدانچه ایمن باشید از رسیدن رزق و فارغ دارید
تن خود را برای عبادت او و روایت کرده اند که کفن دزدی بر دست ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه توبه کرد
ابو یزید او را از حال او پرسید گفت هزار گور کشادم بجز دو کس روی طرف قبله ندیدم مگر از دو کس را ابو یزید گفت
کردید روی ایشان از آنست که ایشان خدای را در کار رزق استوار نداشتند رسول صلی الله علیه
و سلم فرموده است رزق قسمت کرده شده است و از آن فرع حاصل شده اند است نه بتقوی زیاده
شود و نه بتباهی تبه کار کرد بدانکه توکل اعتماد کردن است بر خدای تعالی به بریدن و نا امید شدن
از غیر خدای تعالی بدانکه رزق بطلب و ترک طلب زیاده و کم نگردد که رزق هر یک را در لوح محفوظ
مقدر و موقت نوشته اند و حکم خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیر نشود و اینست قول صحیح و از اینست
که رسول صلی الله علیه و آله و سلم درویشی را چون پاره نان داد و گفت ای بگیر این را اگر تو نیامدی
این بر تو آمدی بی سوال اگر گوی ثواب و عقاب نیز در لوح محفوظ نوشته اند و با این همه بر ما واجب است

توکل

۱۸۲

طلب کردن آن و زیاده میشود بطلب و نقصان میشود بترک طلب جواب طلب ثواب از آن واجب است
که خدای تعالی طلب آن بر ما واجب گردانیده است و بر ترک آن وعید و ثواب به آنکه عمل صالح
کنیم ضامن شده است و رزق میان کار رزق و میان ثواب و عقاب در یک نکته است و آن
آنست که علما ما گفته اند که هرچه در لوح محفوظ نوشته اند دو قسم است مطلق است و منشرط
و معلق بفعل بنده نیست و آن رزقها و اجلهاست نه بینی که خدای تعالی هر دو را بی تعلق در قرآن
مطلق ذکر کرده است و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ای نیست هیچ جنبنده
بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای تعالی است و چنانکه گفت فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون
ساعة و لا یستقدمون ای اجلهای ایشان تمام سپری شود و پس و پیش نشود و مراد از
اجل لساعتی قومی در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان می خواستند و ایذا میکردند امر کرده
شده است بتوشه برگرفتن بر سبیل تنبیه ان خیر الزاد التقوی یعنی توشه گرفتن از مال خود
بهتر است از سوال کردن پیش مردمان و تکیه کردن بر ایشان فائده خدای تعالی با بنده در
چیزی کند که آن صلاح است نه افضل به سبب حکمتی که در آن کار داند نه بینی که رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و اصحاب او را رضی الله عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز
شب و نماز بامداد از ایشان فوت شده و نماز افضل است از خواب و بسیار باشد
مر بندگان را توانگری و نعمت در دنیا بدهد اگرچه درویشی افضل است مر او را و بزن و فرزند مشغول کند

اگرچه مجرد بودن برای عبادت خدای تعالی افضل است و اوست دانا به بندگان خود و این
بدان ماند که طبیب حاذق دانا و ناصح مریضی را ماء الشعیر خوردن فرماید اگرچه شربت
افضل باشد از انکه میداند که صلاح او در ماء الشعیر است و مقصود بنده نجات اوست از
هلاکت نه فضل و شربت با فساد و هلاک فایده اگر بقضای من راضی نباشی و ایمان گلیمی نباشی قضای
و عمر درین بگذرانی که چرا این نباشد و چرا این باشد و چرا این باشد و چرا این نباشد
و این خود تمام خرابی دل است پس چون دل تو بدینها مشغول باشد چگونه عبادت توانی
کرد روایت کرده است که پیغمبران صلی الله علیهم وسلامه بسبب گرسنگی که بدو رسیده بود پیش
خدای تعالی شکایت کرد وحی شد که مرا خدایی می آموزی که از من شکایت میکنی و من از عتاب خدای تعالی بر پیغمبری
اهل شکایت نیستم اینچنین بود اول کار تو در علم غیب پس چرا بقضای من راضی نمیشوی میخواهی
که دنیا را از بهر تو بگردانم یا لوح محفوظ را از بهر تو بدل کنم تا ان شود که تو خواهی و نشود آنچه
ما خواهیم و آن شود که تو دوست داری نه آنکه من دوست دارم بعزت من که اگر بار دیگر این در
خاطر تو بگذرد خلعت پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ در آرم و باک ندارم گفتم ای
غافل درین سیاستهای عظیم و وعیدهای الیم نیک نظر کن که با انبیا و اصفیا هرگاه که حال
اینچنین باشد با دیگران چه حال باشد و اندیشه کن که اینحال با کسیست که در دل او خاطری
بگذرد پس چگونه باشد حال کسیکه فریاد و شکایت میکند و داد و بیداد اظهار میکند و این

با کسیست که در همه عمر خود یکبار در سخط یعنی در ناخوشی آمده و سوی او شکایت کرده بود
پس چگونه باشد حال کسیکه در همه عمر خود در ناخوشی است و شکایت بسوی غیر او میکند می
پناهم بخدای تعالی از شر نفس و از بدی اعمال خود و میخواهم از خدای تعالی که عفو کند از من
و بیامرزد مرا گناهان من و بی ادبیهای من و در صلاح آورد مارا بحسن نظر خود که اوست
رضا جواد کریم فایده رضا ترک خشم است و خشم آنست که بر آنچه خدای قضا کرده است او [illegible]
داند بی آنکه صلاح و فساد او بیقین بداند چنانچه شیر پیش رسول صلی الله علیه وآله وسلم آوردندی
گفتی یارب درین برکت کن مارا و زیادت گردان ازین مارا و دیگر شیر گفتی روزی
کن مارا چیزی بهتر ازین در هر دو جا چیزی بر عدم رضا بقضا دلیل نمیکند فایده
صبر بدانکه چون صبر کنی بعبادت توانی رسید از آنکه بنای کار همه عبادتها بر صبر و تحمل مشقت است
هرکه صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت ازو نیاید و هرکه قصد عبادت خدای تعالی کند و برای
آن مجرد شود او را مصیبتها و محنتها از چهار وجه پیش خواهد آمد یکی آنکه هیچ عبادتی نیست
که در آن مشقت نیست و ازین سبب است آنجمله ترغیبات و وعدههای ثواب بزرگ که در کار
عبادت می بینند از آنکه عبادت نشوا کرد مگر بمخالفت هوای نفس از آنکه نفس از خیرات مانع
است و مخالفت نفس کردن سخت ترین کارهاست بر آدمی دوم آنکه چون بنده خیری بکند
با مشقت واجب است احتیاط کردن مر او را تا فاسد نشود آن و صبر کردن بر نگاهداشتن

عمل سخت ترست از صبر کردن بر عمل سوم آنکه دنیا دار محنت است پس هرکه در و باشد چاره نیست
مر او را از بلاها و محنتها و مصیبتها و این بر انواع است مصیبت در اهل و قرابتان و
و برادران و یاران باشد بمردن و رفتن و در فقر و فاقه و در نفس باشد بانواع مرض و درد
و در عرض باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن و غیبت کردن و تهمت نهادن گفتن
و در مال باشد برفتن و نقصان شدن و هر یکی را ازین مصیبتها و محنتها و عذابیست نوع
دیگر و بنده محتاج است بصبر کردن بر اینهمه و الا جزع و فزع و تاسف او را از عبادت باز دارد
بلکه آن جمله معصیت باشد از آنکه مأمورست بصبر کردن چهارم آنکه طالب آخرة را البته بلا
و محنت بیشتر باشد و هرکه بخدای تعالی نزدیکتر مصیبتها مر او را در دنیا بیشتر و بلاها بر او سخت تر
نشنیده که پیغمبر گفت صلی الله علیه وآله وسلم سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد پس از آن بر اولیا
پس از آن بر شهدا پس از آن هرکه بعد از ایشان باشد پس هرکه قصد خیر کند و برای سلوک راه
آخرة مجرد شود او را این مصیبتها پیش خواهد آمد اگر بران صبر نکند و بران التفات نماید از راه
رفتن بریده گردد و از عبادت محروم ماند و هر آینه تحقیق تعلیم کرده است مارا خدای تعالی بر سیدن
محن و مصیبتها پس معلوم شد که هرکه عزم کند بر عبادت خدای تعالی واجب است او را اولا که عزم کند بر صبر
دراز و قرار دهد نفس خود را بر داشتن مشقتهای بزرگ تا یابی تا برگ از فضیل عیاض رحمة الله علیه
روایت کرده است که گفت هرکه خواهد که در راه آخرة قدم زند بر خود چهار گونه مرگ قبول کند مرگ

سفید و سیاه و سرخ و سبز اما مرگ سفید گرسنگی است و مرگ سیاه بد گفتن مردمانست
و مرگ سرخ مخالفت کردن شیطانست و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد دوم صبر یکدیگر را
سبب آن صبر با بدیگر دانست خیر دنیا و آخرة در صبر نهاده اند چنانکه گفت و تمت کلمة ربک الحسنی
علی بنی اسرائیل بما صبروا ای حکم کرده پروردگار تو بر بنی اسرائیل بهشت بصبر کردن ایشان
رزق بدانکه حقیقت صبر از روی لغت حبس است فایده صدیق اکبر رضی الله عنه گفته است شک در کار رزق
و شک در کار توحید هر دو یک اند فایده رسول صلی الله علیه وآله وسلم فرموده بر پشت دانه غله
و میوه و هسته خرما بر پشتهای گاو و گوسپند نوشته اند که این رزق فلان است پسر فلان
و خدای تعالی قادرست اگر خواهد بنده خود را بطعام و شراب قایم دارد و اگر خواهد بگل و خاک
قایم دارد و اگر خواهد بگیاه و نبات و اگر خواهد به تهلیل و تسبیح و ذکر قایم دارد چنانکه ملایکه را
و اگر خواهد بی اینهمه قایم دارد و مطلوب بنده قوام و قوت است برای عبادت نه اکل و شرب برای
لذت شهوة و سبب اینمعنی است که زاهدان و عابدان بقوت تمام سفرها کردند و روزها و شبها هیچ
نخوردند و نیاشامیدند تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوردندی و بعضی سی روز و بعضی
از ایشان چهل روز بعضی زیاده از ده ماه چیزی نخوردندی و بعضی از ایشان ریگ
خوردندی چنانچه از سفیان ثوری رحمة الله علیه روایت کرده اند که در راه مکه نفقه ام گم شد
پانزده روز ریگ خوردم و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که بیست روز گل

میخورد و اما آنکه از گرسنگی بمیرد آن از آنست که عمر او تمام شد همچو کسیکه از بسیار خوردن بمیرد
چون بنده به بیند که خدا تعالی اسباب رزق بر وی حبس کرده است و او متوکل است بیقین بداند که
خدا تعالی میخواهد که بی سببی او را قوت دهد چنانکه ملایکه را داده است پس نباید که از این تنگی نالد
بلکه شکر بسیار گوید که آنچه اصل و مقصود است او را روزی کرده است حکایت کرده اند بر یکی از
صالحان که خدا تعالی او را گفت بخواه تا هرچه میخواهی ترا داده شود گفت یارب تو همه چیز عالمی و من
بهمه چیز جاهل چه دانم که مرا چه باید خواست ولیکن آنچه مرا شاید و باید آن بده روایت
کرده اند که خدا تعالی گفت هر که راضی نشود بقضاء من و صبر نکند بر بلای من و شکر نکند بر نعمتهای
من پس گو بگیر خدای دیگر جز من و این غایت وعید و تهدید است فایده غمها که قربت غم طاعت
که قبول کنند یا نکنند و غم معصیت که آمرزیده شود یا نه و غم معرفت که سلب کنند یا نکنند فایده در
روایت آمده که رسول صلی الله علیه و اله و سلم گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای کار عملی بکند
و احمق کسیست که پیرو نفس کند و از خدا تعالی امید مغفرت دارد فایده روایت کرده اند رسول
صلی الله علیه و اله و سلم که گفت از کلام خدا تعالی است که من توانگرترین توانگرانم از شرک یعنی هر که
عمل کند و در آن کسی را جز من شریک کند یعنی من بیزارم و او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای من
فایده ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است از رسول صلی الله علیه و اله و سلم که گفت روز قیامت
مردی را بیارند که خوانده و مردی را بیارند که در راه خدا تعالی کشته شده باشد و مردی را که مال

غمر
عاقل
بشارت
ریا

بسیار داشت پس خدا تعالی گوید مر خواننده قرآن را نه ترا آموختم آنچه بر رسول صلی الله علیه و اله و سلم
گوید بلی یارب خدا تعالی گوید چه کردی در آنچه دانستی گوید یارب شب و روز قرآن خواندم برای رضای
تو خدا تعالی گوید دروغ میگوئی ملایکه گویند دروغ میگوئی خدا تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود
که بگویند فلان قرآن خوان است پس صاحب مال را بیارند خدا تعالی گوید نه آنکه نعمت بر تو فراخ
کردم و بکس محتاج نگردانیدم گوید بلی یارب خدا تعالی گوید چه کردی در آنچه دادم گوید صله رحم
بجا آوردم و صدقه دادم خدا تعالی گوید دروغ میگوئی و ملایکه گویند میگوئی خدا تعالی گوید
بلکه مقصود تو این بود که فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا که در راه خدا تعالی کشته شده
است بیارند خدا تعالی گوید چه کردی گوید مرا جهاد کردن فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
شدم خدا تعالی گوید دروغ میگوئی و ملایکه گویند دروغ میگوئی خدا تعالی گوید بلکه مقصود تو
این بود که گویند فلان دلیر است و آن خود گفتند و ابوهریره رضی الله عنه میگوید رسول صلی الله
علیه و اله و سلم اینجا رسید دست بر زانوی من زد و گفت ای ابوهریره ایشانند از خلق خدا تعالی
که اول آتش دوزخ بر ایشان برافروزند فایده بدانکه من از بعضی مشایخ را پرسیدم که اولیا
در ایام عسرت سورهٔ واقعه خوانده اند و مراد ایشان از خواندن این سوره این بود که خدا تعالی
از ایشان سختی دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه باشد که متاع دنیا
بعمل خیر میخواهد مرا جواب گفت که مراد ایشان آن بود که خدا تعالی ایشان را قناعت دهد یا تقویه

سورهٔ واقعه

بدان عبادت توانند کرد و علم توانند خواند و این از جمله ارادت خیر است نه از ارادهٔ
دنیا و بدانکه خواندن این سوره سختی در کار رزق از جمله سنتهای سلف است و در باب اخبار
و آثار از رسول صلی الله علیه و اله و سلم و اصحاب او آمده است تا روایت کرده اند که ابن مسعود را چون
عتاب کردند در کار فرزندان او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت جواب
گفت که سورهٔ واقعه برای ایشان گذاشته ام و چنانکه علما و مشایخ سلف خوانده اند
فایده عجب مفسد عمل صالح است و از این است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا
چراغ که او را باد بمیرانیده اند و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است بحقیقت عجب بزرگ دشمن
عمل صالح است فایده کبر بزرگ منشی خصلتی مذموم است و بحقیقت خصومت با حق تعالی که اگر با حق
باویست و وی را استرد و بدین سبب مذمت بسیار است رسول علیه السلام پرسیدند که کبر چیست گفت
آنکه حق را گردن نرم نداند و بچشم حقارت نگرد فایده رسول علیه السلام که نان بر زمین چیزی خوردی
و بکنیز ندی گفتی من بنده ام چنان خورم که بندگان خورند پس باید که هرچه کبر فرماید خلاف آن
کند به تکلف تا طبع گردد و آثار کبر بسیار است یکی تنها فرا نرود تا کسی با وی نباشد و دیگر آنکه خواهد
مردم پیش وی بایستند و از هر روی بر پای خیزند و رسول علیه السلام کراهیت داشتی که کسی
پیش بر خواستی و علی رضی الله عنه گوید هر که خواهد دوزخی بیند گو در مردی نگر نشسته و دیگری
پیش وی بر پای و دیگر آنکه بزیارت کسی نرود و دیگر آنکه نخواهد که درویشی نزدیک وی بنشیند دیگر آنکه

عجب

در خانه خود کار نکند و پیغمبر علیه السلام همه کاری بکردی و دیگر آنکه هیچ بار برنگیرد و ابوهریره
هیزم بر سر نهاده بود و در بازار میشد و میگفت امیر را راه دهید در آن وقت که امیر بود
در حمص و دیگر آنکه بیرون نشود تا جامه تجمل نبود و عمر را رضی الله عنه دیدند در بازار یازده
و چهارده پاره بر جامه زده بود و بعضی از آدمیان گمان برند که جامه نیکو لبس از تکبر بود
که گاهی باشد که نیکوئی در همه چیز دوست دارد و نشان آنست که در خلوت نیز دوست دارد فایده
رسول گفت صلی الله علیه و اله و سلم که خدا تعالی بعمل آخرت دنیا بدهد و لیکن بعمل دنیا آخرت ندهد پس اگر
نیت را برای خدا تعالی خالص کنی و همت را برای آخرت مجرد کنی دنیا و آخرت ترا هر دو حاصل شود
و اگر همین دنیا طلبی آخرت از تو در حال فوت شود و بسا باشد که دنیا نیز نباشد چنانچه
میطلبی و اگر بیابی خود با تو وفا نکند و باقی نماند پس دنیا و آخرت هر دو را زیان کرده باشی
فایده بدانی که اگر مخلوقی برای او عملی کنی و رضای او میطلبی اگر بداند که تو برای او عمل میکنی ترا
دشمن بگیرد و خشمگین گردد و اهانت و استخفاف کند پس چگونه کند عاقل برای کسیکه اگر بداند
که عمل کننده رضای او میطلبد او را دشمن گیرد پس عمل کن ای مسکین برای کسیکه چون برای او
عمل کنی و رضای او میطلبی ترا دوست گیرد و از همه مستغنی گرداند و این اصلی است مفید برای کسیکه
فهم کند فایده روایت کرده اند از ابن مبارک رحمة الله علیه که او روایت کرد از مردی که او را
خالد بن سعد گفتندی که مردی معاذ را گفت رضی الله عنه بگو پیش من حدیثی از رسول صلی الله علیه و سلم

نیت

که شنیده و بلرزه گرفتم هر دو از آن حوالی به سبب شدتی و دقتی که در آنست معاذ گفت
بگویم پس بگریست گریستن دراز پس گفت وقتی نزدیک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بودم
سوار شد و مرا پس خود سوار کرد چون قدری رفت سر سوی آسمان کرد و گفت حمد مر خدایرا که حکم
کند در مخلوقات خویش هر چه خواهد پس گفت یا معاذ گفتم لبیک یا سید المرسلین گفت حدیثی
میگویم ترا اگر آنرا نگاه داری ترا نفع کند و اگر ضایع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده
گردد ای معاذ خدای تعالی پیش از آنکه آسمانها بیافرید و هر یک از آسمانها دربانی یکی را از ایشان
دربان کرد چون کراما کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگان اند عمل بنده که از بامداد تا
شبانگاه عبادت کرده باشد بآسمان برند همچو نور رخشنده چون آسمان اول رسد بر کردار آن
بنده ثنا بسیار گویند فرشته که در آسمان اول است گوید این عمل برروی آن بنده باز زنید که من
فرشته غیبتم مرا خداوند من فرموده است که هر که مردمانرا غیبت کرده باشد مگذار عمل او را
و راه مده که از تو درگذرد پس گروهی دیگر از کراما کاتبین عمل بنده دیگر برند که غیبت نکرده
باشد تا به آسمان دوم رسند فرشته که موکل است بر آسمان دوم گوید آن عمل برروی آن بنده باز
زنید که مراد او ازین عمل دنیاوی بود مرا فرموده اند که عمل او را راه مده که او بدین عمل
طلب کرده پس کراما کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و صله و روزه و نماز و حج و زکوة و طاعات
و عبادات فرشته هر دو آسمان بر آن عمل ثنا گویند چون به آسمان سیوم رسند فرشته آسمان سیوم گوید بایستید

و این عمل برروی او باز زنید که من فرشته کبرم که او در میان مردمان بدین تکبر کردی مرا
دستوری نیست که عمل او را راه دهم پس عمل بنده دیگر همچو ستاره درخشنده از تسبیح و تهلیل
و نماز و حج و زکوة و عمره ببرند چون به آسمان چهارم رسند گویند بایستید و این عمل برروی
او باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که او هیچ کاری نکردی که نه عجب
در میان آوردی پس عمل بنده دیگر ببرند تا به آسمان پنجم همچون عروس آراسته که او را جلوه کنند
از حج و جهاد که مر او را روشنای همچون آفتاب باشد فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل برروی
او باز زنید که من فرشته حسدم که او حسد کردی بر خلق خدای تعالی به نعمت دادن خدای تعالی
و حسد کردی بر کسیکه علم آموختی عمل او را راه ندهم که از من بگذرد پس عمل بنده دیگر ببرند تا به آسمان
ششم که در وی نماز و روزه و زکوة و حج و ذکر و تسبیح بود در روشنای تمام بود فرشته آسمان
ششم گوید آن عمل برروی آن بنده باز زنید که او بر هیچکس رحمت نکردی و بر تشویش خلق شاد
بودی و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل او از من درگذرد پس عمل بنده دیگر ببرند تا به آسمان هفتم از
نماز و روزه و صدقه و زهد و تقوی و مجاهده و ریاضت و فرشتگان آسمان ششم با آن یک
موافقت نموده بر آن عمل ثنا میگویند و این عمل همچو آفتاب روشن میدرخشید چون به آسمان
هفتم رسند گوید بایستید و این برروی وی باز زنید که من فرشته ام و صاحب این عمل را مراد ازین
عمل جاه بود و نزدیک مردمان نگذارم که این عمل از من بگذرد که مرا فرموده اند هر عملی که خالص

برای خدای تعالی نباشد آنرا راه مده پس عمل بنده ببرند از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره
و خلق حسن و خاموشی و ذکر خدای تعالی چون اینچنین عمل ملائکه بگذارند و از هفت آسمان ببرند
همه حجابها را تا برسند بخدای تعالی و پیش خدای تعالی بایستند و گواهی دهند بر این بنده بعمل صالح
خدای تعالی گوید که شما نگاهبان ظاهر بودید بر عمل بنده من و من نگاهبانم بر آنچه در دل
اوست مراد او ازین عمل من نبوده خالص برای من نکرده و من میدانم که مراد او ازین عمل
چه بود بر وی باد لعنت من که آدمیانرا و شما را مغرور گردانید که مرا مغرور نتواند کرد که من
غیب دانم و بر آنچه در دلهاست مطلع ام با نهان و آشکار بدانم بر وی باد لعنت من و ملائکه هفت
آسمان و زمین و سه هزار ملائکه با او بوده اند بگویند یا رب لعنت تو و لعنت ما و لعنت همه لعنت
کنندگان پس معاذ بگریست و نعره بزد که سخت و گفت یا رسول الله چگونه نجات یابد از آنکه
گفتی گفت یا معاذ پس روی به پیغمبر خود کن در یقین معاذ گفت تو رسول خدای و من معاذ مرا چگونه
نجات و خلاص باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاهدار از غیبت
گفتن و بعیبی که در آن مبتلا باشی دیگر برا غیبت مکن و بخود بر کردن دیگری خود را عزیز مکن
و بعمل خود ریا مکن تا شناخته شوی در مردمان و در دنیا چنان مشغول که آخر کار فراموش
کنی و راز مگو با دیگری که نزد او دیگری باشد و خود را از مردمان بزرگ مدان که از خیرات
دنیا و آخره بریده مانی و در مجلسها فحش مگوی تا مردمان از خلق بد تو پرهیز کنند و تنهای

مردمانرا بزبان پاره مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یا رسول الله که طاقت دارد این
خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من گفتم آسانست بر کسیکه خدای تعالی بر او آسان کند بسنده است
مر ترا یک خصلت که مردمانرا همچون خواهی که خود را خواهد و آنچه خود را نخواهی مردمانرا
مخواه پس چون چنین کردی سلامت ماندی و آورده اند که معاذ بعد از شنیدن اینحدیث
چندان قرآن را نخوانده که اینحدیث را پس آورده اند چون اینحدیث صعب و بیم ناک گذارنده
دلها و شکسته پشت و پهلو باشد شنیدی بجنگ بخدای تعالی خویش زن و تضرع و زاری
ملازم در او باش که ازین کار نجات نیست مگر رحمت او و سلامت نیست مگر بتوفیق و عبادت او
پس بیدار شو از خواب غفلت فائده حکما گفته اند که نظر کردیم مصیبت سخت در عالم پنج چیز است
یکی رنجوری در غربت دوم درویشی در پیری سیوم مرگ در جوانی چهارم کوری بعد از
بینائی پنجم فراق بعد از وصال فائده رابعه بصری کنیزکی بود عمر برآمده در بازار بصری
میفروختند هیچکس در وی رغبت نمیکرد بسبب آنکه عمرش برآمده بود یکی از بازرگانان بمقدار
صد درم بخرید و آزاد کرد و رابعه این راه را اختیار کرد و عبادت در پیش گرفت یکسال تمام نشده
بود که عابدان بصره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی منزلت او فائده رسول
صلی الله علیه و آله و سلم اگر بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید و اندک بخندید و آورده اند که گفت ابوبکر
صدیق رضی الله عنه کاشکی من سبزه بودمی که تا دواب بخوردی فوائد کیمیای سعادت

پنج چیز سخت

رابعه

فائده ضرر آخرت از سه چیز میشود اعتقاد بد و خصلت بد و عمل بد فائده در خبر است که
دوسترین نامها نزد حق تعالی عبدالله و عبدالرحمن و چنین نامهاست و کودک اگر چه از شکم
بیافتد سنت وی را نام نهادن در عقیقه سنت موکده است دختر را یک گوسپند و پسر را دو
گوسفند و اگر یکی دهد رخصت است و عائشه رضی الله عنها گفته که استخوان عقیقه نباید
شکست و سنت است که چون کودک برآید شیرینی بکام وی برآید کند و در روز هفتم موی وی
ستردن و هم سنگ آن زر یا سیم بصدقه دهند فائده قومی گله کردند از زشتی فرزندان
بر رسول روزگار وحی آمد که بگو تا زنان ایشان در آبستنی بهی خورند بهی خوردند فرزندان
نیکو شدند پس در آبستنی بهی خوردندی و در نفاس رطب پس از این جمله معلوم شد که دارو سبب
شفاست چنانچه تر نان و آب سبب سیری است و همیشه تدبیر مسبب الاسباب است پس توکل و یقین
نیز بعلم و حال است که اعتماد بر آفریدگار داند و کند نه بر دارو که بسیار کس بدارو هلاک شود
فائده حسبت یعنی پند دادن و ترسانیدن از خدای تعالی بر همه مسلمانان واجب است فائده
رسول علیه السلام فرمود هر که گوش فرا دارد تا سخن مرد ناگاهی وی همی گوید ارزیز کرده در روز قیامت
سرب گداخته در گوش او ریزند فائده بدانکه علما و غیر علما نزدیک سلاطین شوند و بر ایشان
سلام کنند و این در شریعت مذموم است عظیم مگر ضرورتی باشد که رسول علیه السلام صفت امیری ظالم
میگفت پس گفت هر که ایشان دوری جوید رست و هر که از ایشان هم در دنیا افتد هم از

ضرر آخرة
نام و عقیقه
خوردن بهی
پند دادن
رفتن علما نزد سلاطین

ایشان است و گفت بهترین امرا آنانند که نزد علما شوند و گفت علما امانت داران بر
پیغامبران اند تا با سلاطین مخالطت کنند چون کنند خیانت کردند اندر امانت و از ایشان
حذر کنید و دور باشید و فضیل میگوید چندانکه عالم بسلطان نزدیک میشود از حق تعالی دور میشود
و محمد بن مسلمه گوید مگس بر نجاست آدمی نیکوتر از آنکه از علما بر درگاه سلطان فائده بزرگان
دین بوسه بر دست وی دادن است اما رسول علیه السلام پای خواستن و پشت خم کردن را دوست
نداشته و انس میگوید رضی الله عنه هیچکس را دوستر از رسول نداشتیم و وی را برپا نخواستیم که دانستیم
که این کاره باشد پس اگر بر سبیل اکرام کنند جانکه عادت شده باشد باکی نبود اما برپا استادن
بر پرستش کسی نهی است فائده رسول علیه السلام میفرماید هر که بر پیران رحمت نکند و بر کودکان نه بخشاید
از ما نیست فائده در خبر است که بهترین تجارتها بزازی است و بهترین پیشه خرازی بالفتح
و تشدید را مشک دوز و موزه دوز و جز آن فائده در خبر است که هر که کاسه پاک بلیسد کاسه
گوید یا رب او را از آتش آزاد کن چنانچه او مرا از دست دیو آزاد کرد فائده در آداب
قضاء حاجت عورت پیش از نشستن برهنه نکند و روی فرا آفتاب و ماه نکند و در نشستن اعتماد بر پای
چپ کنند و هر چیز که نام خدای تعالی بر وی نبشته باشد با خود نداند و سر برهنه بقضاء حاجت نشود و در
فائده در خبر است که بر سه چیز بنده حساب نکنند آنچه بسحور خورد و آنچه بدان افطار کند و آنچه
با دوستان خورد فائده بدانکه هر که ابله تر بخود نیکو گمان تر بود و هر که عاقل تر بد گمان تر بود

بوسه بر دست دادن
رحمت
بزازی
کاسه لیسیدن
قضاء حاجت
حساب سه چیز
ربعه

فائده بدانکه چهار چیز اختیار کند یکی خلوة دوم خاموشی سیوم گرسنگی چهارم بیخوابی که گرسنگی
راه شیطان بسته گرداند و خواب اندک دل را روشن کند و خاموشی پراکندگی حدیث از دل باز دارد
و خلوت ظلمت و مشغله خلق از وی بگرداند و راه چشم و گوش بسته دارد سهل تستری گوید ابدال
که ابدال شدند بعزلت و گرسنگی و خاموشی و بیخوابی فائده سهل تستری گوید بزرگان هیچ چیز
نافع تر در دنیا و دین از گرسنگی ندیدند و هیچ چیز زیانکارتر در آخرت از سیری ندیدند در خبر است
که موسی علیه السلام در چهل روز مناجات هیچ نخورد تا حق تعالی با وی سخن گفت فائده بدانکه لعنت کردن
مذموم است ستور را و جماد را و هر چه بود رسول علیه السلام گفت مومن از لعنت احتراز کند تو در دا گوید
هر گاه که آدمی چیزی را لعنت کند آن چیز گوید لعنت بر آن باد که در حق تعالی عاصی تر است از ما بدانکه
لعنت نشاید کرد بکسی الا بر جمله کسانی که مذموم اند چنانکه گوی لعنت بر ظالمان و بر کافران و مبتدعان
و فاسقان باد اما شخصی را گفتن که لعنت بر تو باد یا لعنت بر فلان باد که این کسی را روا باشد که در
شرع داند که بر کفر مرده است چون فرعون و ابو جهل و اگر کسی گوید لعنت بر یزید باد روا باشد
گوئیم این قدر روا باشد که گوئیم لعنت بر کشنده حسین باد اگر بمیرد پیش از توبه نا کرده که کفش از کفر
بیشتر بود و چون توبه کند لعنت نشاید کرد که وحشی حمزه را بکشت رضی الله عنه و مسلمان شد
و لعنت از وی بیفتاد اگر در همه عمر کسی ابلیس را لعنت نکند و یاد در قیامت نگویند چرا ابلیس را لعنت
نکردی اما چون لعنت کرد در خطر سوال بود تا چرا کرد و از کجا گفت فائده رسول میگوید علیه السلام

چهار چیز اختیار کند
گرسنگی و سیری
لعنت
سه چیز نفاق

سه چیز که در هر که از آن یکی در بود منافق بود اگر چه نماز کند و روزه دارد چون سخن گوید
دروغ گوید و چون وعده دهد خلاف کند و در امانت خیانت کند گفت علیه السلام وعده وام است
یعنی خلاف نشاید کرد که حق تعالی بر اسمعیل علیه السلام ثنا کرد و گفت انه کان صادق الوعد
فائده رسول علیه السلام گفت دور باشید از غیبت کردن که غیبت از زنا بدتر باشد تو به از
زنا فرا پذیرند و از غیبت نپذیرند تا آنکس بحل کند گفت علیه السلام شب معراج بر قومی بگذشتم
که گوشت روی خود بناخن فرو می آوردند گفتم این کیستند گفتند آنند که غیبت مردم کنند
و جابر ابن سلیم گفت چون رسول را علیه السلام گفتم مرا چیزی بیاموز که مرا دست گیرد گفت کار خیر
دریغ مدار اگر همه آن بود که از دلو خویش پاره در کوزه کسی کنی و با برادر مسلمان روی گشاده
دار و چون از نزدیک تو برخیزد غیبت مکن قتاده گوید عذاب گور سه قسم است یکی از غیبت
دیگر از سخن چینی دیگر از جامه نگاه نداشتن از بول بدانکه غیبت آن بود که گوئی در غیبت وی
چنانکه اگر بشنود وی را کراهیت آید اگر چه راست گفته باشی این غیبت بود فائده بدانکه غیبت
نه همه بزبان باشد بلکه بچشم و بدست و باشاره و نوشتن همه حرام بود عائشه رضی الله عنها میگوید
بدست اشاره کردم که زنی کوتاه است رسول علیه السلام گفت غیبت کردی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما
با هم میشدند یکی دیگر را گفت فلان کس بسیار خسپد از رسول علیه السلام نان خورش خواستند گفت نان
خورش خوردید گفتند چه خوردیم گفت گوشت برادر خویش خوردید مرده و را فراهم کرفت یکی

غیبت

کفته بود و یکی شنیده بود فایده رسول میگوید علیه السلام غیبت حسنات پذیرفته را چنان بسوزد که
آتش هیزم خشک را فایده رسول گفت علیه السلام دو خلق است که خدای تعالی دوست دارد
سخا و خوی نیکو و دو خلق است که از آن دشمن دارد بخیلی و بدخوی فایده عسل همچنانکه از (دو خلق)
صبر تلخ و خراب میشود ایمان از غضب تلخ و ضایع میگردد فایده رسول علیه السلام فرمود چون (غضب)
فاسق را مدح گویند خدای تعالی خشم گیرد بر آنکس اما ثنا بر خود گفتن مذموم است حق تعالی
نهی کرده است و لا تزکوا انفسکم اما اگر کسی مقتدای خلق بود و حال خویش تعریف کند تا ایشان (مدح و ثنای خود)
توفیق اقتدا یابند روا بود چنانکه رسول علیه السلام گفت انا سید ولد آدم یعنی بدین سیادت فخر
نمیکنم بدان فخر کنم که مرا این داد و این برای این گفت تا همه متابعت وی کنند فایده رسول
علیه السلام قومی را در غزا اسیر گرفت همه را بکشت مگر یک تن را علی کرم الله وجهه گفت همه را (سخی)
دین یکیست و گناه یکی و خدای چرا این را نکشتی گفت جبرئیل علیه السلام مرا خبر داد که
ویرا مکش که وی سخی است فایده چون این آیه فرود آمد که و انذر عشیرتک الاقربین فاطمه را
رضی الله عنها گفت یا دختر محمد تدبیر خویش کن که فردا من سود ندارم اما در جمله قرابت (شفاعت)
زیاده کاری کند است تا شفاعت وی اما باشد که گناه چنان بود که شفاعت پذیرد چنانکه
حق تعالی گفت و لا یشفعون الا لمن ارتضی و فراخ رفتن بر امید شفاعت همچنان بود که
بیمار اعتماد نکند بر اغذیه و آنکه پدرش طبیبی استاد است نزاد آخرت فایده زاد و بود رفته

آخرت علم و عمل است فایده عبدالله مبارک روایت کند از کسی وی از معاذ جبل درخواست (احوال هفت فرشته)
تا ویرا حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده باشد معاذ بگریست گریستنی
که حاضران پنداشتند که هرگز خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله و سلم
که مرا گفت یا معاذ ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا
حجت و عذر نزد خدای تعالی بریده شود یا معاذ خدای عز و جل هفت فرشته اند که ایشان را
بیافریده است پیش از آفریدن آسمانها و هر یک را بدربانی آسمانی دیگر موکل کرده چون کراما
کاتبین که ایشان رقیبند بر عمل بندگان که از بامداد تا شبانگاه کرده شود با آسمان برند
و نوری از وی میتابد چون بآسمان اول رسند برگذارند بنده ثنای بسیار گویند آن
فرشته که دربان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته غیبتم مرا
خدای تعالی فرموده که عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد مگذار که از تو بگذرد پس گروه
دیگر از کراما کاتبین عمل بنده دیگر میبرند که غیبت نکرده باشد تا با آسمان دوم پس آن فرشته که
موکل است بآسمان دوم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که مراد وی ازین عمل دنیا بود
مرا فرموده اند که عمل ویرا راه ندهم که در میان مردمان فخر آورد پس عمل بنده دیگر که
نوری از آن میتابد از صدقه و روزه و نماز با آسمان سوم برند فرشته آسمان سوم گوید باستید
این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته کبرم وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی مرا دستوری

نیست که عمل ویرا راه دهم پس عمل بنده دیگر گروهی دیگر همچون ستاره درخشان از
تسبیح و نماز و حج و عمره بآسمان چهارم برند آن فرشته گوید باستید و این عمل بر روی
وی باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که وی هیچکاری نکردی که عجب
در میان نبودی پس عمل بنده دیگر بآسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکوی
فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باز زنید و بر گردن وی نهید که من فرشته حسدم
حسد کردی کسی را که علم آموختی باطل کردی یا کار خوب کردی یا کسی نیکوی کردی زبان در
ایشان دراز کردی من عمل ویرا راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بنده دیگر بآسمان ششم برند
که در وی نماز و روزه و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که وی
بر هیچکس که ویرا بلای و رنجی رسید رحمت نکردی لیکن شادی کردی و من فرشته رحمتم نگذارم
که عمل وی از من درگذرد پس عمل بنده دیگر میبرند بآسمان هفتم رسد از نماز و روزه و زکوة
و جهاد چنانکه بانگ ازو در آسمان هفتم در افتاده باشد و روشنای آن چون روشنای آفتاب بود
و سه هزار فرشته در متابعت آن میروند فرشته آسمان هفتم میگوید که این عمل بر روی وی باز
زنید و قفل بر دل وی زنید که من باز دارم از خداوند خویش هر عملی که خالص برای وی
نباشد و وی بعمل خویش رضای خدای را نخواسته است بلکه بدین بزرگی خویش جسته است در
میان فقها و بانگ و آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جل شانه که عمل ویرا

راه ندهم و هر عمل که خالص خدای را نباشد آن ریا بود و خدای تعالی عمل مرائی نپذیرد
پس عمل بنده دیگر میبرند تا بآسمان هفتم درگذرد و از نماز و روزه و حج و زکوة و عمره
و خلق نیکوی و ذکر خدای و همه ملائکه آسمانها موافقت با ایشان میروند تا همه حجابها
بردارند و بحضرت حق تعالی رسانند و همه گواهی میدهند که این عمل خالص است خدای تعالی گوید
شما رقیب و نگاهبانان که بر بنده منید و من مطلع بر دل ویم این عمل برای من نکرده
است بر روی باد لعنت من پس فرشتگان گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانها
است بر وی لعنت کنند پس معاذ گفت رضی الله عنه که من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ
یعنی این چون توانم کردن گفت یا معاذ بمن اقتدا کن اگرچه تو عمر کوتاه است یا معاذ
زبان نگاه دار از برادران خویش و از خوانندگان قرآن باش و گناه خود بر دیگران
حواله مکن و بزرگ خویشتن مکن با مردمان و نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را
از ایشان برتر مدار و کار دنیا میان کار آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن و خویشتن را
از ایشان برتر مدار و کار دنیا میان کار آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوی
تو حذر کنند و در پیش کسی با دیگری راز مگوی و پوستین مردمان مدر که آنگاه سگان
دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله تعالی و الناشطات نشطا دانی که آن چیست معاذ
گفت که آن چیست یا رسول الله گفت سگانند در دوزخ که پوست و گوشت از استخوان باز کنند

معاذ گفت یا رسول الله ازین خصلتها که رهای یابد رسول صلی الله علیه واله وسلم گفت
یا معاذ این آسان است بر هر که خدای تعالی آسان کند زبان نگاه دار از انکه هر دهان دراز
کنی و از خواندن کلام قران باشی انگاه یاد کنند که هیچکس از معاذ مشغول تر نبود بتعلم
خواندن ازیم انجو حدیث فایده در خبر است که هر که بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب برآید
فاضلتر از آنست که هشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه السلام آزاد کرده باشی فائده
پیش از فریضه ظهر چهار رکعت سنت نماز کنی که رسول صلی الله علیه واله وسلم این چهار رکعت نماز
دراز بکشیدی و گفتی این وقت درهای آسمان گشاده باشد خواهم که عمل من بآسمان برند و در
خبر است که هر که این چهار رکعت بکند و رکوع و سجود نیکو تمام بجا آرد هفتاد هزار فرشته با وی
این نماز میکنند و ویرا استغفار میکنند تا شب فائده احمق آن باشد که بار زیادتی مال
بکاستگی عمر خویش میپاشند و عاقل آن باشد که بار زیادتی علم و عمل بکاستگی عمر خویش میباشد
فائده در خبر است که هر که در ساعت اول بمسجد جامع شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده
باشد و در دوم ساعت چنان باشد که گاوی قربان کرده باشد و در سیوم ساعت گوسفندی
و در چهارم ساعت ماکیانی و در پنجم بیضه و در شب آدینه و روز آدینه در هر وقت قل هو الله بسیار
بخواند و بعد سلام صلواة جمعه الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار برخواند که ان حصاری
و حرزی بود از شیطان تا جمعه دیگر فائده هر عملی که ترا از دنیا باخرة نخواند جهل از ان علم بهتر

ذکر تسبیح ... بعد از نماز صبح

نماز سنت ظهر

احمق

روز جمعه

روزه

بخدا پناه کن از علمی که سودمند نباشد فائده روزهای فاضلتر روزه داشتن را عرفه است
و عاشورا و ده پیشتر از ذی الحجه و ده پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان و از جمله ماههای حرام
روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و آن رجب است تنها و ذی القعده و ذی الحجه و محرم اما در ماه
اول روزه و آخر ماه ایام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه
و آدینه تا این روزها کفارت جمله سال و ماه شود و گمان مبر که روزه آن باشد که از
طعام و شراب و مباشرت دست بداری و بس که سید عالم صلی الله علیه واله وسلم گفته است بسا
روزه دار که نصیب وی از روزه جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه آن بود که جمله
اندام ها از ناشایست نگاه داری چشم از نگریستن نه بجای خویش و زبان از سخن گفتن
بیهوده که فرشته ازان بگریزد و گوش از شنیدن بیهوده که شنونده انباز گوینده است
بلکه هفت اندام نگاه باید داشت همچون شکم و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را بشکند
دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند دروغ و بشهوت نگریستن و رسول صلی الله علیه واله وسلم
فرموده که روزه حصاریست چون روزه دار چنان باشد که بیهوده بگوید و ناهمواری نکند
و اگر کسی با وی جنگ کند گوید که من روزه دارم انگاه جهد کن تا روزه بطعام حلال گشای
و زیادت ازان نخوری فائده در خبر است که هیچ چیز نزد خدای تعالی دشمن تر از شکم پر نیست
اگر چه از حلال بود فائده هیچکس نیست از بندگان که نه رعیت دار است و نه ویرا از رعیت وی

شکم
احوال بندگان

نخواهد رسید و بیقین بدانکه جمله اندامها پوست و گوشت در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند
داد بهر چه کرده باشی و بر سر جمله خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه خدای تعالی گفت یوم
تشهد السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون آن روز عظیم که زبان ایشان و دست ایشان بدان گواهی
دهند بهر چه کرده باشند در خبر است که بنده باشد که یک سخن بگوید و آن سخن ویرا هفتاد ساله راه بقعر دوزخ فرو
می افکند و یکی را از یاران رسول صلی الله علیه واله وسلم در کارزار کشته شد یکی گفت خوشا بوی که ببهشت رسید صلوات الله
علیه گفت تو چه دانی که وقتی سخن گفته باشد ناگفتنی یا بخیلی داده از مال خویش بخیل کرده باشد و بدانکه
خدای تعالی در قرآن غیبت کننده را بمردارخوار مانند کرده است و گفته ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه بدانکه حق گفتن نیکو است لیکن باک کسی فرا پذیرد یکی از حکما پرسیدند که هیچ سخن راست بود که زشت بود گفت
ثنای خویش اگر چه راست بود زشت بود و از آفتها زبان نرهی الا به تنها نشستن و از اوکردن هر که خویشتن را
بصورت پارسایان وا نماید تا ویرا بدان سبب چیزی دهند هر چه بستاند حرام بود و از پیغمبر گفت رسول صلی الله
علیه واله وسلم که حلال تر چیزی که مرد خورد آن بود که از کسب دست وی بود فائده زنهار تا خویشتن را غره
نکنی و گوی خدای تعالی رحیم است و کریم و گناه بندگان بیامرزد و این سخن حق است و شیرین ولیکن در زیر وی
زهر قاتل تعبیه دارد و گوینده این را لقب احمق است از حضرت نبوت که رسول صلی الله علیه واله وسلم گفته است که
زیرک آنست که حساب خویش کند و کار چنان کند که پس از مرگ ویرا سود دارد و احمق آن باشد که هر چه خواهد میکند
و آنگاه بخدای تعالی تحکم میکند و آرزو میخواهد یا مغفرت و بدانکه این سخن که خدای تعالی کریم و رحیم است همچنان باشد

غیبت

سخن حق

نیکی

مال حرام

شفاعت

کرکسی خواهد که فقیه شود و هیچ جهد نکند و باموختن علم مشغول نشود و گوید خدای تعالی کریم است باشد که مرا همه علم
بنما کند بی آموختن چنانکه دل پیغمبر علیه الصلوة والسلام و کسی که توانگری خواهد و از تجارت و حراثت و کسب
دست بدارد و گوید که خدای تعالی کریم است باشد که بی رنج گنجی بمن نماید و اگر تو این سخن ازو شنوی ایشان را
احمق دانی و بر ایشان بخندی و اگر چه از کرم و قدرت خدای تعالی میگویند و راست میگویند همچنین بزرگان
دین بر تو خندند چون آمرزش طمع داری جهد و کردار نیکی کن و خدای تعالی میگوید و ان لیس للانسان
الا ما سعی هیچکس نبرد مگر آنچه بکارد و میگوید حق تعالی جزاء بما کانوا یعملون جزای کار شما خواهد بود
و میگوید ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم نیکوکاران در بهشت آیند و بدکرداران در دوزخ و چون
از جهد خویش دست بر نمیداری در طلب سیم و زر در طلب علم و در طلب سعادت آخرت نیز دست مدار
و زاد آخرت برگیر که سفر دراز است فائده هر کرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گوی که وی معصیت نکرده
است و من کرده ام بیشک وی از من بهتر است و اگر بزرگتر را بینی گوی که وی خداوند تعالی را بیش از من
عبادتها کرده است من چون وی نباشم و اگر عالمی را بینی گوی که وی چیزها داند که من ندانم وی بهتر و اگر
جاهلی را بینی گوی که وی معصیت خدای تعالی بجهل کرده و من بعلم عقوبت من بسبب علم عظیم تر باشد و اگر
کافری را بینی گوی ندانم که خاتمت کار چون خواهد بود بسیار از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن الخطاب می
نگریستند در آن وقت که مسلمان نبود و ندانستند که کار عمر بکجا خواهد رسید فائده بزرگی گفته است که خدای تعالی سه چیز
در سه چیز نهان کرده است سخط خویش در معصیتها نهان کرده است پس هیچ صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدای تعالی

بهتر دانستن غیر

سه چیز پوشیده است

دران باشد و خوشنودی خود در طاعتها نهان کرده است هیچ طاعت را خرد مدار که باشد که رضای در آن
باشد و دوست خود را در بندگان خود نهان کرده است هیچ بنده وی را حقیر مدار باشد که وی از
اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده سه اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید داشت و هیچکس را بسبب دنیا
بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدا تعالی بس حقیر است هر که وی را از برکت او نزد خدا تعالی حقیر باشد هر که
برای خشنودی خلق خشم خدا تعالی اختیار کند خدا تعالی بر سر وی خشم گیرد و خلق را بر وی خشمگین گرداند هر که برای رضای
خدا تعالی از خشم خلق باک ندارد خدا تعالی از وی خوشنود باشد و خلق را از وی خوشنود کند و اگر
کسی با تو دشمنی کند با وی بخصومت مشغول مشو که عمر در آن شود و رنج خصمی دراز شود و ثمرهٔ طمع جز
رنج نباشد و طامع خوار و حقیر باشد و هیچکس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی بینی که اگر نه چنان
بود نصیحت نشنود و دشمن تو شود فوائد خلاصة التصانیف حدیث نشانی رو گردانی خدا تعالی
از بنده مشغول شدن او بکارهای بیهوده و بدرستیکه مردیکه ساعتی گذشت از عمر او در غیر عبادتیکه
مخلوق شد برای آن هر آینه سزاوار است که دراز گردد بر او حسرت و کسیکه تجاوز شود عمر او از چهل سال
و غالب نشد نیکی او بر بدی پس باید که مهیا شود داخل آتش دوزخ حدیث بدرستیکه سخت ترین مردم از روی
عذاب دوزخ در روز قیامت عالمیکه نفع ندهد او را خدا تعالی بعلم او فائده اگر ترا در خاطر آید که من
میگویم که بنده بعمل خود به بهشت خواهد رسید نه برحمت و فضل خدای عز و جل این بخیال سخن من فهم نکرده برا
چنین نمیگویم بلکه میگویم که بنده بفضل و کرم و رحمت خدا تعالی به بهشت میرسد اما نیکان و عبادت خود را مستعد

فوائد خلاصة التصانیف

حدیث

۱۹۵

و شایسته رحمت نگرداند رحمت بوی نرسد من نمیگویم خدا تعالی میگوید ان رحمة الله قریب من المحسنین
و چون رحمت بوی نرسد به بهشت نرسد و اگر کسی گوید بمجرد ایمان به بهشت رسد من نیز میگویم رسد ولیکن تا کی
برسد بسی عقبها در پیش است تا آنگاه که برسد و چون برسد بهشتی مفلس باشد ای فرزند یقین دان که تا کار نکنی
مزد نیابی فائده علم بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم بیگانگیست علم امروز ترا از معاصی باز ندارد و در
طاعت نیارد و فردا ترا هم از آتش دوزخ باز ندارد حرکت کرد عرش بموت سعد بن معاذ رضی الله عنه
فائده ای فرزند اگر ترا علم مجرد کفایت بودی و بعمل حاجت نبودی ندای هل من سائل هل من تائب
هل من مستغفر بیکار بودی زیرا که در اخبار صحیح آمده است که چون نیم شب بگذرد حق تعالی بیارامد خداوند
سبحانه و تعالی بجودی خود ندا کند هل من تائب هل من سائل هل من مستغفر فائده عبادت متابعت شارع است
صلوات الله علیه هم در اوامر و هم در نواهی هم بقول و هم بفعل یعنی آنچه کنی و آنچه نکنی و آنچه گوی و آنچه نگوی
باید که همه بفرمان باشد اگر نگوی بفرمان گوی و اگر نگوی بفرمان نگوی و اگر تو کاری کنی که صورت عبادت
داشته و نه فرمان کنی آن نه عبادت باشد بلکه از عصیان بود و اگر خود نماز و روزه بود نه بینی که اگر کسی روز
عید و ایام تشریق بروزه باشد عاصی گردد و با آنکه روزه صورت عبادت دارد اما چون نه بفرمان میکند
عاصی میشود و اگر کسی در اوقات مکروهه یا در مواضع مغصوبه نماز میکند باثم میگردد و اگر چه صورت
عبادت دارد زیرا که نه بفرمان میکند و همچنین اگر کسی با زن حلال مزاحی میکند بدان ماجور است اگر چه صورت
لعب دارد زیرا که این بازی بفرمان است پس معلوم شد که عبادت فرمان بردنست نه مجرد نماز و روزه زیرا که

عمل

عبادت

و روزه نیز آنگاه عبادت میباشد که بفرمان میکند فائده از علم شریعت چندان حاصل کردن که امر
خدای عز و جل بدان بگذارد و از نهی باز ایستد و از علم شریعت بیش ازین بر تو واجب نیست و از علمهای
دیگر چندان بداند که خلاص و نجات وی در آنست فائده شبلی رحمة الله علیه چهار صد استاد را خدمت کرده اند
و از ایشان چهار هزار حدیث خوانده و از آنها یک حدیث برای عمل خود اختیار کرده ترجمه حدیث عمل
کن ای انسان برای دنیای خود بقدر ماندن تو در او و کار کن برای آخرت خود بقدر بقای تو در او و کار
کن برای خدا تعالی بقدر حاجت تو بسوی او تعالی و کار کن برای آتش بقدر صبر تو بران فائده بدانکه تصوف
دو چیز است یکی راستی با خدا تعالی و نیکو خوی با خلق هر که با خدا تعالی راست کار است و با خلق نیکو خوی
و بردبار است او صوفی است و راستی با خدا تعالی آنست که حظ خود بفدای امر وی کن و نیکو خوی
با خلق آنست که رای افراد را بر خود نه دارد بلکه خود را فدای افراد ایشان دارد مادام که مراد ایشان موافق
شرع بود زیرا که هر که خلاف شرع کند و یا بخلاف شرع رضا دهد او صوفی نباشد و اگر دعوی تصوف
کند مدعی کذاب باشد ترجمه حدیث بدرستیکه الله تعالی نمی بیند بسوی صورتهای شما و نه اعمال شما ولیکن
می بیند بدلها و نیتهای شما فوائد سورة البقرة باید دانست که اصول احکام دین چهار چیز است
کتاب و سنت و اجماع و قیاس زیرا که بعض احکام دین از کتاب ثابت شد مثل نماز و روزه و حرمت خنزیر
و حلت گاو و مانند آن و بعضی از قول و فعل پیغمبر که از سنت باشد مثل نماز جنازه و حرمت خر
و مانند آن و بعضی باجماع مجتهدین است مثل حرمت بیع کنیز که از مالک خود فرزندی آورده باشد

علم شریعت

حدیث اختیار کرده شبلی

نظر خدا تعالی بر دل

فوائد سورة البقرة

۱۹۶

و حرمت جمع در میان دو خواهر در وطی بملک یمین و بعضی بقیاس ظاهر که غیر منصوص را بر منصوص قیاس
کرده باشند مثل حرمت سود گرفتن در فلوس و تنکه ها که صریح ملحق بزر و سیم میشود در باب ربا لیکن
اصلیکه لازم و محکم است غیر از کتاب دیگری نیست زیرا که قیاس را مستندی میباید که در اصل بموجب آن حکم
شرع ثابت شده باشد و مستندش یا کتاب است فائده باید دانست که هیچکس در عالم نیست که برای خدا تعالی
در وجوب وجود و علم و قدرت و حکمت اعتقاد کند اما فرقه های بسیار در چیزهای دیگر از راه غفلت برای
او تعالی شرکا مقرر کرده اند و چون نیک تامل کنند شرکت در آن چیزها منجر باعتقاد شرکت است درین صفات
چهارگانه میگردد ولی در حقیقت اعتقاد مناقض و منافی اعتقاد تو درین چهار صفت است که آنرا
عند التفتیش و التحقیق هر کس مسلم میدارد پس مشرکین خود بزبان خود ملزم میشوند و تفصیل انواع شرکت
که در عالم واقع است اینست که جماعه پرستان گویند که چون مرد بزرگی که بسبب کمال ریاضت و مجاهده مستجاب
الدعوات و مقبول الشفاعة عند الله شده بود ازین جهان میگذرد روح او را قوتی عظیم و وسعتی بسیار
بهم میرسد هر که صورت او را برزخ ساخته یا در مکان نشست و برخاست او یا بر گور او سجود و تذلل تمام نماید
روح او بسبب همون وسعت و اطلاق بران مطلع شود و در دنیا و آخرت در حق او شفاعت نماید لهذا
همسر کنندگان در غیر عبادات بسیار اند از آنجمله کسانیکه در ذکر آنرا با خدا همسر میکنند و نام دیگران را مانند نام
خدا بطریق تقرب ذکر می نمایند و از آنجمله کسانیکه در نام نهادن خود را بندهٔ فلان و عبد فلان میگویند
و این شرک در تسمیه است و از آنجمله کسانیکه در ذبح و نذر و قربانیها با خدا دیگران را همسر میکنند و از آنجمله اند

اصول احکام دین

شرک

کسانیکه در دفع بلاها دیگرانرا میخوانند و هم چنین در تحصیل منافع دیگرانرا رجوع می نمایند بالاستقلال
نه آنکه توسل میکنند بان دیگران نمایند فوائد ترجمه شرح مشکاة فائده منع نکند قبرا
بلند و بوسیدن آنرا و منحنی نشود در رکوع نماز که این عادت نصاری است من رساله مالا بد
سجده کردن برای قبور انبیا و اولیا و طواف نمودن و دعا از انها خواستن و نذر برای ایشان
قبول کردن حرام است بلکه بعضی چیزها ازان بکفر میرسانند من مدارج النبوة بوسه دادن قبر را
و سجده کردن آنرا و گل نهادن حرام است و ممنوع و در بوسه دادن قبر والدین روایت فقهی نقل
میکنند و صحیح آنست که لا یجوز است من فیروز شاهی عوام گورهای بوسند و سر بر مقابر نهند و بر مقابر
گذرند اینجمله حرام است حدیث از سفینة النجات من سجد لغیر الله فقد کفر هر که سجده کند به آدمیان
پس بتحقیق کافر گردد پس سجده کردن عوام بمرشدان خود یا به بستر خویش یا بهر کسی که تعظیمش واجب باشد
چون مادر و پدر کفر بود و هر چیکه کند اگر چه جبهه بزمین نرسد و ایضا از کتاب سفینة النجات استخفاف
معاصی و استحلال آن کفر است من شرح مشکات لعنت کند خدا کسی را که جای دهد و پناه دهد و حمایت کند
مبتدع را که در دین چیزی پیدا کند که در اصل نبوده است و خلاف سنت و مغیر آنست من شرح مشکات
زیرک و فرزانه و توانا کسی است که مطیع و فرمانبردار و زبون گرداند نفس خود را و کار کند ثواب و جزا که بعد از
موت میاید و احمق و نادان و ناتوان کسیست که پیروی گرداند نفس خود را و هوای نفس را یعنی بر خلاف نفس خود
از محرمات و شهوات بدر آید و با نفس بر نیاید و در دست شهوت وی عاجز بود و اسیر هوای نفس گردد فائده

فواید ترجمه شرح مشکات
سجده کردن قبر
بوسه دادن قبر
حدیث از سفینة النجات
سبک شمردن و خوار داشتن و سبک کردن گناه کفر است
لعنت بر بدعتی و پناه دهندگان بدعتی
عقلمند و نادان

شیخ ابن عباد شاذلی رحمة الله علیه در شرح حکم میگوید که علما بالله گفته اند رجای کاذب مغرور
گرداند و حجاب آن بدن دو باز ماند از عمل و دلیر گرداند او را بر گناهان بحقیقت رجا نیست بلکه آن آرزو
و فریب شیطان است معروف کرخی رحمة الله علیه گوید که گفته اند طلب بهشت بی عمل گناه است از گناهان و امید
شفاعت بی سبب و علاقه نوعیست از فریب و امید داشتن رحمت از کسی که فرمان برداری نکند او را از حمق و جهالت
است یکی گفت رسول علیه السلام مرا وصیت کن گفت هر کجا باشی از خدا بپرهیز دیگر گفت از پی بدی نیکی
کن تا آنرا محو کند دیگر گفت مخالطت با خلق بخلق نیکو کن هر کرا خدا ایتعالی خلق نیکو و روی نیکو ارزانی
داشت او را خورش آتش نکند در خبر است که عاقل بود که ویرا چهار ساعت بود ساعتی که حساب خویش بکند
و ساعتی که با خالق جل جلاله مناجات کند و ساعتی که تدبیر معاد خویش کند و ساعتی که بدانچه ویرا از
دنیا مباح کرده اند بیاساید من سلسلة الذهب ابیات قول صادر ز فاعل مختار ،، چار نوعست
گوش با من دار ،، یا بود خیر و سامع و قایل ،، که ازان قرب حق شود حاصل ،، قایل از هر دو ی
بر رفعت درجات ،، رسد و مستمع بفوز و نجات ،، همچو قول رسول با اصحاب ،، که گرفتند از و طریق
ثواب ،، یا گذارنده را بود نافع ،، گرچه باشد وبال بر سامع ،، همچو تبلیغ وحی بر کفار ،، که بود در
برجهود احرار ،، اجر تبلیغ هست پیغمبر را ،، کافرانرا فزود کفر و بطر ،، یا بود خیر مستمع را لیک ،، مر گذارنده
را نیفتد نیک ،، همچو وعظ مرائیان زمان ،، که رسند از خیال و گمان ،، ماند واعظ بوزر و عجب و
ریا ،، مستمع کار رست و یافت جزا ،، یا نه گوینده نی نیوشنده ،، باشد از وی بخیر کوشنده ،، چون

فریب شیطان
چهار ساعت

مقالات خاص و عام امروزه ،، که بود زین قبیل تمام امروزه ،، نکند بر زبان شان جریان ،،
غیر قلماقش و هرزه و هذیان ،، بلکه کذب و نمیمه و غیبت ،، هزل با مش کنند بی طبت ،، هست زین
چار جزو و قسم نخست ،، کاید از مرد هوشیار درست ،، زان دو قسم دگر ببند زبان ،، ور نه
بنی ادب حج بی ادبان ،، حدیث من سکت سلم و من سلم نجا یعنی هر که ساکت ماند نجات یابد من کتاب
اداب الصالحین فاسق و بی نماز را به طعام نخواند و ظالم را طعام ندهد زیرا که ان اعانت بر فسق و ظلم است
و در دعوت اغنیا را تخصیص نکند و حاجت اقربا را در صحبت ضیافت فرو نگذارد و کسی را که داند که نخواهد آمد
نه طلبد که درین تکلف است نظم علم غیب کس نمیداند بجز پروردگار ،، هر که گوید بر یقین دانم ازو باور مدار ،،
مصطفی هرگز نگفتی تا نگفتی جبرئیل ،، جبرئیل هرگز نگفتی تا نگفتی کردگار ،، ترجمه حدیث که در مشکوة
شریف است اگر جمعه تهاون و ناداده نماید بر دل وی الله تعالی مهر کند و اگر بی عذر جمعه ترک کند باید که یک دینار
صدقه دهد و اگر نیابد نصف دینار بدهد و فرمود که قصد کردم که نایب بجای خود برای نماز جمعه گذاشته خانه متخلفان
و واپس ماندگان را خود در فتنه بسوزم و سه مرتبه فرمود که کسیکه ترک جمعه از غیر ضرورت نماید منافق نوشته
میشود که محو و مبدل کرده نشود دانکه کسیکه ازان بی نیاز کرد بسبب لهو یا تجارت الله تعالی از و بی نیازی نماید
والله غنی حمید فائده ابی داود از ابی موسی اشعری رضی الله عنه آورده که گفت رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم عظیم ترین گناهان نزد خدا ایتعالی بعد از گناه کبیره که نهی کرده شده است ازان اینست
که بمیرد مردی و بر وی دین باشد و نگذارد چیزی که بوی قضای آن تواند کرد مرویست از انس بن مالک

دعوت
علم غیب
فضیلت نماز جمعه
دین
تعظیم

رضی الله تعالی عنه که چون گفتم یا رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ایا خم شویم در وقت سلام فرمودند لا گفتیم
ایا مصافحه کنیم فرمودند نعم و میتوان کرد که مراد ازین بوسه بر دست غیر باشد والله اعلم و اکرام و تقبیل
نزد قدوم وارد شده است و معانقه مکروه است و صحابه قیام نمیکردند برای انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
زیرا که انحضرت را صلی الله علیه واله وسلم خوش نمی آمد و میفرمودند که این تکلیفات اعاجم است فائده حاتم
رحمة الله علیه گوید که شتاب از شیطان است مگر در پنج چیز طعام مهمانان و تجهیز مردگان و نکاح دختران
و گذاردن وام و توبه از گناهان و در ولیمه تعجیل سنت است از کتاب مأة المسایل مسئله بلند ساختن قبر
در مذهب امام اعظم رحمة الله علیه بقدر یک شبر یا بقدر چهار انگشت جایز است و زیاده ازین غیر جایز است چنانچه
از کتاب بحر الرائق شرح کنز الدقائق و دیگر کتب فقه معلوم میشود و بلند کردن قبر از قدر چهار انگشت یا از
قدر شبر غیر جایز و ادنی جایز گناه صغیره است و اصرار بر صغیره کبیره میشود کذا هو مرقوم فی کتب الفقه
والکلام مسئله طواف کردن قبر یکبار یا زیاده بار شرعا غیر جایز و حرام است مرتکب حرام که اصرار برآن
سازد فاسق میشود و اگر جایز و مستحب دانسته طواف نموده باشد موجب کفر است مسئله قبر پوش در شرع غیر
مشروع و منهی عنه است و ادنی غیر مشروع مکروه است کذا فی نصاب الاحتساب مسئله شامیانه و خیمه استاده
کردن بر قبر مکروه است و ممنوع و بنا عام است که عمارت نموده شود بران یا خیمه استاده کرده شود و
کسیکه مرتکب نهی تحریمی باشد گنهگار میشود و اصرار بر گناه صغیره کبیره است مسئله روشنی کردن برای
تعظیم میت غیر جایز بلکه مستوجب لعن است در ترجمه شیخ عبد الحق مرقوم است لعنت کرده است رسول خدا صلی الله

تعجیل
از کتاب مأة المسایل
قبر
طواف قبر
قبر پوش
روشنی نزد قبر

علیه و اله وسلم کسی نیز اگر میگیرند قبور را مسجد یعنی سجده بزرگان بجانب قبور بقصد تعظیم خیالکرد کرده است کسی و نیز ا
کر میکردند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم نزد بعضی حرام است اگرچه نه بقصد تعظیم باشد از جهت اسراف و تضییع
مال مسئله چادر و گل بر قبر اگر برای تقرب میت میداشتی انداختند بحر جایز است و حرام کما هو نص
من الدر المختار و اگر برای تزئین قبر و تجمل آن باشد هم مکروه است زیرا که قبر محل تجمل و زینت نیست بلکه نزد تدبر
فعل باید کرد که فائده آخرت شود پس امر یکه خلاف زهد و تذکر آخرت خواهد شد مطلوب از زیارت قبور نیست
پس زینت و تجمل قبر خلاف مطلوب شارع خواهد شد و کسانیکه انداختن سبزه و گل بر قبر جایز داشته اند
تمسک کرده اند بحدیثی که در مشکوة وغیره است شیخ عبد الحق می نویسند تمسک کنند جماعه باین حدیث در انداختن
سبزه و گل و ریحان بر قبور خطابی که از ائمه اهل علم و قدوه شراح حدیث است این قول را رد کرده است
و انداختن سبزه و گل را بر قبور تمسک باین حدیث اظهار نموده کفته که این سخن اصلی ندارد در صدر اول نبود
و بعضی گفته اند بنای این بجرید و توقیت بر آنست که آنحضرت شفاعت خواست در تخفیف عذاب
پس قبول کرده شد از وی تا مدت خشک شدن آن شاخ و گل و کرمانی گفته در جریده خاصیتی نیست
در دفع عذاب و بود آن مگر برکت دست مبارک جناب سید انبیا علیه الصلوة والسلام مسئله سوره تبارک
خواندن نفع درست است فاتحه دادن بر زمانهای که مشهور است در حدیث و در روایتی از مجتهدین ثابت
نشده و تخصیص کردن و اصرار نمودن بر امر مباح باینده و نیز ضعیفه از امور که دانند و بر رخصت
عمل نکردن پس اضلال از شیطان است مسئله طعام عرس انبیا و اولیا و شهدا و صلحا چند حالت دارد

چادر و گل بر قبر

سوره تبارک خواندن

طعام عرس

۱۹۹

اگر بطریق نذر و تقرب ایشان میزنند پس آن طعام کردن هم حرام و خوردن هم حرام از برای آنکه نذر بغیر الله
درست نیست و اگر نذر خدا کنند و ثواب آن بارواح ایشان رسانند پس فقرا را خوردن آن درست است و اغنیا
و بنی هاشم را خوردن درست نیست و نیز در فتاوی در باب کراهیت و استحسان مذکور است اتخاذ کردن طعام
بعد از مرده ساختن باشند مکروه است سه روزه و ماهیانه و سالیانه وغیر آن این طعام مر فضلا و علما و اکابر را
خوردن مکروه است انتهی و اگر برای نام و تفاخر میپزند پس خوردن آن طعام هم ممنوع است و اگر محض برای
ایصال ثواب بارواح ایشان میخورانند پس فقرا را باید که خورانید لیکن در خورانیدن فقرا و صالحین زیاده ثواب
خواهد شد اگر بطریق ضیافت میپزند اغنیا و فقرا هر دو را روا باشد چنانچه شیخ عبد الحق در جامع البرکات مینویسند
طعامیکه بنیت تصدق فقرا از اموات میپزند تا ثواب آن بایشان برسد جز فقیر را روا نبود چه تصدق
بر فقرا میباشد هم هدیه مر اغنیا را و آنچه بنیت ضیافت مسلمین تیار کنند هر که باشد خواه غنی باشد یا فقیر چنانچه
در اعراس مشایخ که درین دیار متعارف است عام باشد مر فقرا و اغنیا را و لا بد آنچه فقرا و محتاجان بخورند
موجب ثواب زاید خواهد بود و آنچه غیر فقرا خورند نیز موجب عقاب نخواهد شد مگر ظالم را نخورانند که بقوی کردن آن
طعام در بدن او حال میشود و ستم بر مردم کند مسئله اجابت دعوت ولیمه وغیر آن جائیکه منکرات باشند جایز است
و هم چنین رفتن و شریک شدن در آن محفل درست نیست تفصیلش اینست اگر او میداند پیش از حاضر شدن که در آن
محفل ملاهی و مزامیر منکرات حاضر خواهد شد اجابت دعوة لازم نمیشود خواه مقتدا باشد خواه غیر مقتدا
و اگر او را معلوم میشود که در آنجا محفل منکرات میشود و در آن مکان حاضر شد اگر این شخص مقتدا است در آنجا نشیند

رفتن بدعوت ولیمه

و بیرون آید و اگر قدرت بمنع کردن نداشته و اگر قدرت بمنع کردن دارد پس بنشیند و منع کند و اگر غیر مقتدا است
و منکر در آن مجلس موجود است باید که بیرون آید و نه نشیند و اگر در آن مکان حاضر شد و منکر در دیگر طرف است و این
در دیگر مکان است و غیر مقتدا است پس خوردن طعام در آنجا باشد پس استبلیس معلوم شد که هر محفل و مجلسی که در آن بدعات
و منکرات و آلات لهو وغیره باشد در آن مجلس حاضر نباید شد و حق اجابت دعوة لازم نمیشود با وجود یکه تاکید اجابت
دعوة ولیمه در حدیث شریف بسیار وارد شده است پس وقتیکه بر مزارات اولیاء الله قدس الله اسرارهم و دیگران
حضور منکرات و هر آلات لهو مثل معازف و مزامیر باشد آنوقت برای زیارت قبور نباید رفت زیرا که در رفتن آنوقت
ادای مستحب میشود و ارتکاب منهیات لازم می آید و از آن احتراز واجب جائیکه ادای مستحب و ارتکاب منهیات
جمع شود آنوقت مستحب را ترک باید نمود و ادای مستحب موقوف بر آنوقت نیست دیگر وقت هم ادا میشود و کسیکه در آن
وقت درین مجلس شریک خواهد شد در وعید این حدیث که صاحب هدایه نقل نموده داخل خواهد شد حدیث اینست
من کثر سواد قوم فهو منهم والله اعلم بالصواب فواید چند از کتاب اربعین فائده علماء حنفیه باستحباب عقیقه رفته اند
فائده استحباب اذان و اقامت در هر دو گوش مولود به سنت رسول صلی الله علیه و اله وسلم ثابت است رسول خدا
صلی الله علیه و اله وسلم اذان داد در گوش حسن بن علی رضی الله عنه و دیگر زاده او را فاطمه زهرا رضی الله عنها و در
مفتاح النجات بتصریح آورده که هر گاه پیدا شد هر یکی از حسنین رضی الله عنهما اذان داد نبی صلی الله علیه و اله وسلم
در گوش راست وی و اقامت فرمود در گوش چپ وی خبر کنند او را مرض ام الصبیان و نام نهادن باسم محمد
یا احمد مستحب است و بزرگ خاندان مولود اذان و اقامت گوید و اگر کسی دیگر غیر بزرگ وی اذان دهد نیز جایز است

فواید اربعین

۲۰۰

برای ادای سنت مروی است از عائشه رضی الله عنها که آورده میشدند نزد آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم طفلان
یعنی بعد پیدا شدن پس دعا برکت میفرمودند آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم بر این طفل کان و خرما
خائیده بحنک او میمالیدند و مراد از تحنیک خائیدن تمر مالیدن آنست بحنک مولود و هم چنین هر چیز شیرین
در حکم تمر است برای تحنیک مولود ولیکن تمر افضل است دادن پارچه و نقد در مقابله تهنیت حجام جایز
است مکتب اطفال که در عمر چهار سال و چهار ماه و چهار روز مقرر کرده اند از اصول شرع که کتاب و سنت
و اجماع است و قیاس مجتهدین است ثابت نشده مگر این قدر ثابت شده است که چون طفل از اولاد عبد المطلب
گویا میشد آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم او را کلمه توحید و آیه قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً الی آخره سوره تعلیم
مینمودند و گویائی طفل را حدی و سنی مقرر نیست بعضی در دو سال و بعضی در کم و زیاده گویا میشوند و وقتیکه
هفت ساله شود دخته نموده شود و سزاوار است که رنگ نموده شود از هفت سالگی و حکم کرده شود به ادای نماز
برای تادیب و عادت انداختن در شادی ختان طفلان دعوت نمودن و تقسیم طعام کردن جایز بلکه مستحب است
سوراخ کردن گوش خوردسالان دختران باکی نیست چرا که صحابه این فعل می نمودند در زمان آنحضرت
صلی الله علیه و اله وسلم بلا انکار سوراخ کردن گوش خوردسالان از مردان مکروه است نوشانیدن دوای مسکر
طفلان نابالغ را ذکور باشند یا اناث حرام است و خضاب بستن درست و پای طفل صغیر از ذکور حرام است
پوشانیدن زیور و حریر ذکور صبیان را مکروه تحریمی است ساختن طعام ولیمه برای مردمان برادری وغیره
بعد از نکاح مسنون است حدیث بدترین طعام طعام ولیمه است طلب نموده میشود برای او اغنیا و گذاشته میشوند

مکتب

شادی ختان طفلان

سوراخ گوش

نوشانیدن مسکرات

زیور و حریر

طعام ولیمه

فقرا و هر که گذاشت دعوت را نافرمانی نمود الله و رسول را هر گاه که هست منکرات شرعیه بل ملاهی خوف

خوف زوال ایمان

زوال ایمان است دوسترین رنگها سفید است نظر کردن بسوی سبزه زیاده میکند روشنای و تحقیق پوشید
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چادر سبز را حدیث فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دور باشید از رنگ

رنگ

سرخ پس تحقیق رنگ سرخ از زینت شیطان است پس تحقیق شیطان دوست میدارد رنگ سرخ را بستن مهره

رنگ سرخ

مردان را حرام است و استعمال نقره کمتر از وزن مثقال برای انگشتری مردان را جایز است و مهره گل
هم به سبب مشابهت کفار جایز نیست و کنگن بستن حرام است از برای آنکه رسم کفار است نواختن نقاره

مهره

برای اعلان نکاح حرام است سر کردن آتش بازی قلیل باشد یا کثیر اسراف است و اسراف در شرع ممنوع است

نقاره

قال الله تعالی ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین و کان الشیطان لربه کفورا ترجمه یعنی بتحقیق خرج
کنندگان بیجا هستند برادران شیطان و هست شیطان برای پروردگار خود ناشکر انتهی عبد الله بن عمرو بن عاص

آتش بازی

میگوید که دید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من دو پارچه برنگ معصفر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
تحقیق این از لباس کفار است پس مپوش این هر دو پارچه را و در روایتی است گفتم که بشویم این هر دو را

پارچه سرخ

فرمودند بلکه بسوزان این هر دو را انتهی قاضیان و نایبان ایشان که بعد نکاح مبلغی که از جبر میگیرند
حرام است برای قاضی و نکاح کننده و اگر بخوشی چیزی بدهند مباح است زدن دف بی تغنی برای اعلان

مبلغ که بجا جبرا میدهند

نکاح مباح است وقتیکه دف جلاجل دار نباشد و در نواختن آن نیت لعب و سرود نباشد و نشستن

دف

در ملاهی و شنیدن آن فسق است فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق خدا تعالی مکروه داشت

برای شما شراب و قمار و مزامیر و آلات سرود و طبل و دف پس سوال نمودم از ابو المهاجر که چگونه بودند
آنکه می نواختند دف را در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت بود دیگر زن وقتیکه میشد شادی
میگرفت غربال را و میشنوانید مردمان را که بتحقیق شادی است و اما سرود نمودن قوم نی ها با دف اگرچه
در محل زنان باشد جایز نیست زیرا که درین صورت جمع کردن است در مباح و حرام و جاییکه مباح و حرام جمع شوند
حرام را ترجیح دهند فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که کاری کرد برای شنوانیدن مردمان می شنواند
او را الله تعالی و هر که کاری برای نمایش مردمان کند نمایش خواهد نمود الله تعالی او را و مراد از هر دو

تعزیت

جمله رسوا نمودن و فضیحت کردن است در روز قیامت نعوذ بالله تعزیت نمودن از وقت تا سه روز جایز است
و بعد سه روز تعزیت کردن مکروه است اجتماع نمودن روز سیوم از موت نزد قبر و چیزی خواندن

زیارت

در آن روز با اجتماع صلحا و قراء برای ختم قرآن یا برای ختم یک سوره از آن مکروه است طعامیکه برای ایصال
ثواب بمیت روز سیوم و هفتم و چهلم وغیره می پزند خوردن آن اغنیا را مکروه است پخته ساختن قبر و تعمیر نمودن

طعام

گنبد و چهار دیواری و چبوتره نزد قبر جایز نیست بلکه حرام است در حدیث امیر المومنین علی رضی الله عنه

قبر و گنبد بستن

آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد او را تا هر جا صورتی و تمثالی ببیند محو نماید و هر جا قبری بلند

کلمه طیب

ببیند پست و هموار کند چنانچه بزمین نزدیک باشد خواندن کلمه طیب همراه جنازه بطریق جهر مکروه است گستر

گستردن در قبر

فرش زیر میت در قبر مکروه است و انداختن چادر زیر جسد مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر شریف

نماز هول

پس آن مخصوص است بذات مقدس وی صلی الله علیه و آله و سلم نماز هول که بعد دفن میخوانند از حدیث و فقه معتبر

ثابت نشده لیکن در بعضی وظایف و رسایل صوفیه نوشته است و برای تمسک روایات حدیث و فقه

فاتحه بعد دفن

کافی است و بر قول و فعل مشایخ صوفیه جاری نمیشود فاتحه خواندن بر قبر بشمار چهل قدم بعد از دفن
از حدیث و فقه ثابت نیست ظاهرا از قسم بدعت باشد و از شارع علیه السلام تاکید شده است که از امور شرک

زیارت قبور مردان و زنان

و بدعت پرهیز نمایند زیارت قبور مردان را جایز است و مخانه زنان را و ایشان را زیارت قبور بقول
اصح مکروه تحریمی است ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده است بتحقیق نبی علیه الصلوة و السلام فرمود که
لعنت کرد الله زنان زیارت کنندگان قبور را و روایت است از ابن عباس رضی الله عنه که گفت لعنت کرد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زنان زیارت کنندگان قبور را و آنان را که میگیرند قبور را سجده گاه و چراغان
روشن کنندگان را بر قبور و در حدیث است هر زنیکه بر آید بسوی مقبره لعنت میکنند او را ملائکه هفت آسمان
و هفت زمین پس میرود در لعنت الله تعالی و هر زنیکه دعای خیر کند برای میت بخانه خود میدهد او را الله تعالی
ثواب حج و عمره و روایت کرده شده از سلمان و ابی هریره که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزی برآمدند
از مسجد پس توقف فرمودند بر دروازه خانه خود پس آمدند دختر ایشان فاطمه رضی الله عنها پس فرمود حضرت
بایشان که از کجا آمدی پس گفت فاطمه رضی الله عنها که رفته بودم بسوی تعزیت فلان زن که مرده است پس فرمود
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا رفته بودی بر قبر او پس گفت فاطمه پناه میطلبم از خدا از اینکه کنم این
بعد از آنکه شنیده ام یعنی گناه این پس فرمود حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اگر میرفتی بر قبر او نمی

استعانت

شمیدی بوی جنت استعانت و امداد از اهل قبور بهر نهجیکه باشد جایز نیست چنانچه شیخ عبد الحق دهلوی

در شرح مشکوة شریف نوشته مدد خواستن از اهل قبور سوای نبی علیه السلام و دیگر انبیا علیهم السلام پس تحقیق
انکار نموده اند این را بسیار فقها و گفته اند که نیست زیارت مگر برای دعا بر موتی و استغفار برای ایشان

طواف قبر

و برای رسانیدن نفع بسوی ایشان بدعا و تلاوت قرآن طواف نماید یعنی گرد گرد روضه شریفه حضرت
زیرا که طواف از خصوصیات کعبه بزرگ است پس حرام است طواف کرد قبور انبیا و اولیا و اعتبار نیست با آنچه

پوشش قبر

میکنند عام جاهل اگرچه باشند در صورت مشایخ و علما پوشش قبر غیر مشروع است و زمانیکه گذشت
علی رضی الله عنه بر قبر شخصی که بتحقیق غلاف انداخته شده بود بر او پس منع کرد از آن و هم برین قیاس

گل و چادر

انداختن چادر و گل بر قبر تقربا جایز نیست زیرا که تقرب الی غیر الله حرام و ممنوع است و چادر گل بر جنازه

خیمه و شامیانه

انداختن بدعت است و مکروه تحریمی و نیز استاده کردن خیمه و شامیانه بر قبر مکروه است و نذر کردن
برای غیر خدا و شیرینی و طعام آوردن نزد قبور بطریق نذر یا بطریق تقرب نیز جایز نیست بلکه بدعت

نذر کردن

و مکروه تحریمی است و عادت کفار است بیت تبیان فوائد از کتاب آداب لباس تصنیف عبد الحق

فواید آداب لباس

بن سیف الدین دهلوی بخاری لباس حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم اکثر از پارچه سفید بود
و لباس سفید را بسیار دوست میداشتند در کتب دستار سنت است که سفید باشد یا بسیار آمیزش رنگ دیگر دستار آنحضرت

لباس

صلی الله علیه و آله و سلم در اکثر اوقات سفید بودی و گاهی دستار سیاه و احیانا سبز اما بعضی گفته اند در وقت

دستار

جنگ و غزا بر سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستار سیاه بود و بعضی گفته اند که از سبب مغفر یعنی خود
رنگ سیاه دستار مبارک سیاه و تیره شده بود و الا نه آن دستار سفید بود اما مقرر است که گاه گاه

دستار سیاه رنگ آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم بسته اند و دستار خاکی رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلم
هفت گز یا هشت گز گفته اند و وقت نماز پنج وقت دوازده گز و روز عیدین و جمعه چهارده گز
و وقت جنگ و حرب پانزده گز و علماء متاخرین تجویز کرده اند که سلطان و قاضی و مفتی و فقیه
و مشایخ و غازی تا سی و یک گز دستار بر سر بندند جایز است برای وقار و تمکین و شهامت و عرض
دستار هم گز باشد یا کمتر کم یا زیاده در ین قصور و فتوری نیست و اقل درازی آن هفت گز باشد
و گزی بیست و چهار انگشت که شش قبضه باشد و سنت است که دستار با طهارت بندد و روی بجانب قبله کند
و ایستاده بندد و هرگاه که گشاید کور کور و عقد عقد گشاید و یک دفعه نگشاید و بعد از بستن
در آینه یا در آب و مانند آن دیده درست کند و با فشش به بندد یعنی با شمله و در شمله اختلاف است اکثر
شمله
و اغلب اوقات پس پشت آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم بودی و احیاناً جانب یمین است در جانب چپ عادت
است و مقدار شمله چهار انگشت است و اکثر یک وجب و تخصیص ارسال شمله بوقت نماز نیز موافق سنت نیست
و ارسال شمله مستحب است و از سنن زوائد است ازار ایستاده نپوشد چنانچه در خبر است و اگر معذور باشد
زرار
جایز و روا است کلاه بر دو قسم است لاطیه و ناشره لاطیه آنرا گویند که بر سر متصل باشد و آنحضرت صلّی الله
سلاه
علیه و آله وسلم آنرا بر سر نهاده اند و ناشره آنست که متصل بسر نباشد بلکه او فراشته و آن طاقیه سیاه
است او را رسول خدا صلّی الله علیه و آله وسلم کمتر بر سر نهاده اند و طاقی لبس عمامه آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم
گرد بودی و گنبدی نما چنانچه علما و شرفاء عربیان دستور می بندند و آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم
قمیص

اگر قمیص پوشیده اند یعنی پیراهن و گاه حله حمرا پوشیده و حله عبارت است از دو جامه یعنی دو توی
و حمرا از خطوط سرخ که در آن بوده و مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص باشد چه سرخ خالص منهی عنه است
و لبوختن فرموده و ابن عباس رضی الله عنهما گفت پیغمبر را صلّی الله علیه و آله وسلم دیدم که بهترین حلها
پوشیده و فرموده اگر جامه تجمل در بر پوشد برای اظهار نعمت حق ثواب است و اگر برای تکبر و افتخار پوشد
معاتب گردد و اصل در پوشیدن جامه و غیره آنست که از وجه حلال باشد که در جامه وجه حرام نماز
جامه
فریضه و نفل قبول نیست جامه که در خلق متعارف است و مشهور چنین است که دو مرتبه آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم
پوشیده اند یکمرتبه نجاشی یعنی پادشاه حبشه بطریق هدیه بجناب آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم ارسال داشته
بود آنرا پوشیده بجعفر طیار بخشیدند و مرتبه ثانی دو تو از تحف و هدایای یمن آمده بود آنرا پوشیده
گریبان
بدحیه الکلبی دادند گریبان انجام از جانب بغل چپ یعنی جیب دوخته بودند و در زمان سابق چون غازیان
بجنگ کفار میرفتند و فرصت وقت از دست غنیم نمی یافتند نان و خرما و غیره ماکولات را در جیب
و گریبان نگاه داشته در راه میرفتند و لجام اسپ بدست چپ گرفته لقمه لقمه نان را و یکان یکان خرما را
از دست راست بر آورده میخوردند و آنها که بدعت جدیده میگویند از راه نافهمیدگی است و در پوشیدن
جامه و غیره سنت است که اول دست راست با آستین درست در آید و در پیراهن و جبه و خرقه
آستین فراخ کردن سنت است ازار آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم از بالای ناف تا فوق کعبین بوده و در
زرار
قد سنت است و از ناف تا زانو ستر فرض است و بعضی ناف را در عورت گرفته اند چرا که ناف حسنین آنحضرت

آستین
صلّی الله علیه و آله وسلم پوشیده اند آستین پیراهن و جامه و غیره آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم گاهی
تا بند دست بودی و گاهی تا سر انگشتان موافق ایام حرارت و برودت مقرر شده لباس ابریشم
لباس حریر و ابریشم
پوشیدن حرام است مر مردان را و لباس حریر مر دان را و جمیعا حرام است موزه سیاه داشتن سنت است
موزه
و زرد رخصت و سرخ بدعت نعل پوشیدن سنت است و بیشی از نبوت آنحضرت صلّی الله علیه و آله وسلم در ایام
نعل
عسرت برهنه پا سیر و گشت کرده اند و از ابتدا نبوت تا انتها و مرض الموت برهنه پا گاهی نگشته اند
مگر در صحن کعبه و یا جاء عبادت و سنت است بر جامه که نو بپوشد مبارکباد گفتن و سنت است هر وقتی
جامه نو
که جامه را از وجود فرود آورد به پیچد و ته کند و نگاهدارد و اگر نه او را شیطان میپوشد فواید چند از
فوائد انتباه و الغافلین
کتاب ایقاظ الغافلین و ارشاد الجاهلین تصنیف مولوی محمد باقر صاحب مرحوم المتخلص به آگاه خاتمه در
احادیث و آثار بسیار بصحه بطرق مختلفه به ثبوت پیوسته که هرچه در کتاب آسمانی است در قرآن مجید است و هرچه
فضیلت بسم الله
در فرقان حمید است در سوره فاتحه است و هرچه در سوره فاتحه است در بسمله است و هرچه در بسمله است در
باء بسمله است و جناب امیر المؤمنین ابو الاولیاء علی مرتضی رضی الله عنه و کرم الله وجهه فرموده اگر بخواهم که بار کنم
هفتاد شتر را از تفسیر سوره فاتحه هر آینه بکنم شیخ عبد الکریم جیلانی قادری قدس سره در شرح بسمله کتابی ضخیم
نوزده جلد نوشته و کهف الرقیم فی شرح بسم الله الرحمن الرحیم مسمی گردانیده فائده علوم طریقت و رموز
احوال طریقت و حقیقت
حقیقت بصفت کثرت و الوهیت در اعلام صحابه و تابعین و تبع تابعین ثابت است و متحقق بود اگرچه به لقب
تصوف مشتهر نبودند و لقب مذکور در اواخر ثانی اشتهار یافت حدیث یؤذینی ابن آدم یسب الدهر

و انا الدهر ایذا میدهد مرا ابن آدم دشنام میدهد دهر را و حال آنکه من دهرم این حدیث متعدد در فتوح ...
از کتاب تذکرة الاولیا بایزید بسطامی قدس سره اکبر مشایخ و اعظم اولیاست ریاضات و کرامات او بسیار است
در سال دو صد و شصت و یک از دنیا گذشت جنید میگوید بایزید در میان ما چون جبرئیل در ملائکه است فرمود یکی زیارت
از کتاب تذکرة الاولیا ذکر بایزید بسطامی
من باید بجهت لقب او شود و یکی بزیارت من باید لعنت لقب او کی دیدیم بچگونه گفت هرکه مرا از حالتی بیند و معذور ندارد
لعنت لقب او است و آنکه معذور دارد و حمت لقب او باشد فرمود سوار دل اولی بس پیاده ذلیل حق فرمود نفیه
صحبت مولی است و سنت ترک دنیا فرمود بنده بدرجه کمال آنگه رسد که چون عیب خود را شناسد و همت از خلق
بر دارد
فرمود خدا تعالی را در خواب دیدم گفتم راه بتو چونست گفت از خود بگذر رسیدی شیخ سهل بن عبد الله تستری قدس سره
ذکر سهل بن عبد الله تستری
شاگرد ذو النون مصری است و از اقران جنید بسال دو صد و هشتاد و سه وفات یافت فرمود روحی که کتاب و سنت
گواه آن نبود باطل بود فرمود اوقات را و چیزهای که اند طلب عزت و خوف درویشی پرسیدند چه چیز سخت تر
بود بر نفس گفت اخلاص زیرا که نفس را در اخلاص هیچ نصیب نیست

فواید گفته بهشت فایده دوازدهم شهر ربیع الاول روزه داشتن مستحب است فایده ذکر آل و اصحاب و امت و احباب و مقامات آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمیع انبیا دیده بزاری برگاه حق جل و علا گفتند که یا رب مرا این سالت بما کرامت حضرت محمد آخر الزمان بما کرامت فایده منظور سلطان شام در ایام ماه ربیع الاول مبلغ بسیار در کتب و بر طعام و غیره صرف میکرد و جشن بسیار می نمود از ایام عیدین میشود روزی بر سفره او گفت و یازده هزار مرغ و پنجهزار گوسفند و هفتاد و یک هزار جام حلوی و ملای و دو دو و غیره دیده اند عالم علامه موصوف شیخ ابو الخطاب نسخه در احوال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسمی به تنویر جهت خواندن سلطان مذکور نوشتند سلطان مذکور در صلهٔ آن هزار دینار با بیت داد فایده روزی حضرت عباس رضی الله عنه بو لهب برادر خود را در خواب دید پرسید احوالت چگونه است گفت در دوزخ بعذابم اما شب دو روز شنبه عذابم کم میشود و از میان دو انگشتانم آب سرد میخورم و جهش آنست که چون شب دوشنبه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تولد شد و این خبر و جه ثویبه کنیز ابو لهب با بو لهب رسانیدند ابو لهب خوش شد تمام بدو انگشت اشاره کرد گفت که ترا آزاد کردم انگشتان سوخته بر اند که هر کاه چنین دشمن حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که حکایت او در سورهٔ تبت یدا آمده بخوشی اشاره انگشتها از انگشتها جا جا سیراب میشود و تخفیف عذاب میباید هر که در ولادت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داخل شده بشارت و خوشی نماید چگونه مغفرت نخواهند شد فاهم والله ولی التوفیق فایده گفته اند که روز نکاح حضرت عبد الله پدر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

فواید گفته بهشت بلد الحرم خواب با جرحاس مرحوم تصنیف مولف

تفصیل رسایل بهشت

۱ من دیدیک ۶۱۰	۲ من بهران ۶۵۱
۳ من موهن ۷۰۷	۴ جک سوهن ۸۷۰
۵ آرام دل ۱۲۵۰	۶ راحت جان ۶۰۲
۷ من ورن ۲۱۶۱	۸ من جیون ۸۱۸

مجموعاً در بین رساله موسر جی

سه هزار بیت

آیات	سرخی
۸۶۶۹	۵۳۱

۹۲۰۰

مفتاح الحج

فایده ارسطالیس حکیم گوید که سه چیز خورد است اما بزرگ مینماید یکی آتش دوم دشمن سیوم بیماری حضرت ذو النون مصری رضی الله عنه گویند که چهار چیز رفته باز نیاید یکی سخن گفته دوم قضا رفته سیوم تیر انداخته چهارم عمر گذشته و حضرت بهاء الدین رضی الله عنه میگوید که ده چیز مرد را ضعیف کند اول مجامعت بسیار کردن دوم دریم بیت الخلا بودن سیوم با بیتین روغن خشک کردن چهارم عورت نحو باد بگر برادید پنجم سر در گریبان انداختن در خواب رفتن ششم غم کردن هفتم بسیار فکر کردن نهم بکلاب نشستن دهم بسیار خوابیدن و حکیم بو علی سینه گوید که راز خویش با هیچکس نگوید اول پیش زبان دوم پیش کودکان سیوم پیش ابلهان چهارم پیش بندگان پنجم پیش دوستان الزموده اگر راز خویش با زنان بگوی مثل آن باشد که بنده در آتش انداخت در آتش را گویند سوزان و اگر راز خویش با کودکان گوید مثل آن باشد که کلوخ خشک در آب انداخت و گویند کمتر بکس و اگر راز خویش با بندگان گوید مثل آن باشد که پیش گربه گوشت دادن و گویند محفوظ و اگر راز خویش با ابلهان گوید مثل آن باشد که خود را در آب انداخت و بگوید غرق کن و اگر راز خویش پیش دوستان الزموده گوید مثل آن باشد که کاغذ را در بارگی انداخت و بگوید مبر اگر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه و من تبعهم اجمعین اما بعد بدانکه اسعدک الله تعالی فی الدارین که این چند فواید از کتاب حیات القلوب فی زیارت المحبوب تصنیف محمد هاشم ابن عبد الغفور سندی در سنه یکهزار و دو صد و شصت و چهار هجری بندهٔ درگاه الهی خیر خواه خلق الله محمد عبد الله تالیف نموده بمفتاح الحج مسمی ساخت والله ولی التوفیق و این کتاب مشتمل است بر یک مقدمه و چهارده باب و چند فصل فصل اول در بیان شمه از فضایل حج و غیره بدانکه حج خاص ارکان دین است و از اعاظم طاعات حضرت رب العالمین است جل ذکره و از شمایل انبیا و مرسلین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و سایر عباد الله الصالحین است چه وارد شده است که نبود هیچ پیغمبری از آدم علیه الصلوة والسلام و از اولاد او الا که حج کرد خانه کعبه را و در روایتی آمده که مگر حضرت هود و حضرت صالح علیهما السلام که ایشان حج نکرده بودند و صحیح آنست که ایشان نیز حج کرده بودند فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

فصل اول در بیان شمه از فضایل حج و غیره

که هر کسیکه حج کند این بیت حرام را و رفث و فسوق ننماید در وی بیرون آید او از گناهان خود مثل روزی که زاده بود مادر او را در وجود رواه البخاری و مسلم و مراد برفث لغو است در کلام و بفسوق جمیع معاصی و آثام فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم عمره تا عمره کفارت است برای میان اینهاست از گناهان و حج مبرور جزای حج مبرور جنت است حج مبرور آنست که کرده نشود در وی گناهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که حاج و معتمر طایفه خدای تعالی هستند اگر خواهند از وی تعالی دعا را اجابت نماید و اگر استغفار کنند مغفرت فرماید فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر که بیرون آید بقصد حج یا عمره یا غزا بعد از آن بمیرد در راه بنویسد حق سبحانه و تعالی برای او اجر غازی و حاج فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بدرستی حاج چون تمام کند طواف اجر خود را در حوالی بیت الله الشریف بیرون آید از گناهان خود مثل روزی که زاده بود او را مادر او فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که جهاد صغیر و کبیر و ضعیف و زن و مرد حج و عمره است فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم ای بار خدایا بیامرز مر حجاج را و مر کسی را که مغفرت خواهند حجاج برای او فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بدرستی شخصیکه بیرون آید از خانه خود بقصد بیت الحرام پس بدرستیکه عطا کرده شود او را بهر قدمی که بنهد حسنه و محو کرده شود از وی بهر قدمی سیئه شک نیست در آنکه طاعات محو میکنند خطیات را قال الله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات اتفاق کرده اند جمهور علما بر آنکه سایر طاعات غیر حج چنانکه وضو و صلوة

وصوم وغیر آن محو نمیکنند کبایر را بلکه صغایر را واما در حج دو روایت است یکی روایت
آنست که او محو میکند صغایر و کبایر جمیعا و همین روایت را ترجیح داده اند بسیاری از علما
بدانکه حج رفع میکند حقوق الهی را الا مظالم که بدرستی بستانم آنها را برای مظلوم از ظالم
چون دعا کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعلما که یارب اگر خواهی بدهی مظلوم را از جنت بیامرز
ظالم را چون حج بیت تو کرد پس جواب نداده شد او را صلی الله علیه وسلم در عشیه عرفه و چون
رسید در مزدلفه اعاده کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعا را در وقت صبح پس اجابت کرده شد
او را پس ضحک فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس گفتند حضرت صدیق و فاروق رضی الله عنهما
که یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این ساعتی است که ضحک نمی نمای تو دران پس سبب ضحک
چه بود فرمود که بدرستی عدو الله ابلیس چون دید که قبول کرده شد دعای من و مغفور
گشت امت من گرفت بسته خاک را و می انداز دا از بر سر و فریاد میکند بویل و ثبور
پس ضحک کردم من از جزع او تنبیه بدانکه اختلاف کرده اند علما در سال ابتداء فرضیت
حج بعضی گفته اند که در سال ششم بود و بعضی گفته اند که در سال پنجم و بعضی گفته اند که در سال نهم
ولیکن قول اول همون است مشهور و هو الصحیح و اختلاف است در آنکه حج پیشتر از ما واجب بود
بر امم سابقه یا نه و علامه ابن خلیل گفته که صحیح آنست که واجب نشد مگر بر همین امت مرحومه و اما
مشروعیت حج پس آن مستمره بود در جمیع امم سابقه از زمان حضرت آدم علی نبینا و علیهم الصلوة
والسلام

والسلام بلکه پیشتر از زمان او و لهذا حج کردند ملایکه کرام علیهم الصلوة والسلام
و بمقدار مدت دو هزار سال قبل از خلق حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام و حج کرد
هر یکی از پیغمبران کرام علیهم الصلوة والسلام و حج کرد پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم دو مرتبه
یا سه مرتبه قبل الهجرت و یک مرتبه بعد از هجرت که آن حج وداع بوده و آن در سنه عاشره
از هجرت واقع گشته و معلوم نیست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چند بار عمره کرد قبل از
هجرت و اما عمره های او صلی الله علیه وسلم بعد از هجرت پس آن چهار عدد عمره بود واقع
در چهار سال که بود سه اول از آنها در شهر ذیقعده و چهارم از آنها در شهر ذیحجه
و بود عمره اولی از آنها در سال ششم از هجرت که احرام بست درین سال او
صلی الله علیه وسلم برای عمره پس مانع آمدند کفار مکه او را از آن عمره پس صلح واقع شد
میان او و میان کفار مکه بر آنکه قضا کند او صلی الله علیه وسلم عمره را در سال آینده
و بیرون آیند کفار مکه مقدار سه روز از مکه انگه قضا فرماید او صلی الله علیه وسلم
عمره را در آنها و عدد کردن این عمره در عمره های او صلی الله علیه وسلم باعتبار شروع
کردن در وی و احرام بستن بوی است اگرچه تمام نشده بود فصل دوم در بیان شرایط
حج بدانکه شرایط وجوب حج آنها را گویند که چون موجود شوند جمیع آنها در شخصی فرض
گردد حج بروی و چون مفقود شوند کل آنها یا بعض آنها در شخصی فرض نگردد حج بروی اصلا

فصل دوم در بیان شرایط حج

نه بنفس خود و نه بنایب خود و این شرایط وجوب هفت شرط اند شرط اول اسلام است
شرط دوم بلوغ است و اگر حج کرد صبی ممیز آن حج نفل باشد و واجب نگردد
بروی چیزی بارتکاب محظورات احرام شرط سیوم عقل است حج مجنون صحیح نشود اصلا اگر
ادا کند آنرا بنفس خود بلکه حج کند از وی ولی او و اگر حج کرد از وی ولی او و بعد از
فراغ از حج جنون او زایل شد جایز نباشد حج سابق از حج فرض شرط چهارم حریت است
و اگر حج کرد بنده آن حج نفل باشد و فرض بوی ساقط نگردد و اگرچه باذن مولی
گزارده باشد و اگر آزاد گشت و بعد از آن حج بروی فرض شد پس حج را باز اعاده
کند و حج سابق از فرض کفایت نکند شرط پنجم استطاعت است اگر تکلف کرد
فقیری و حج کرد در حال فقر و نیت کرد مر حج فرض را یا آنکه نیت کرد مطلق حج را جایز
گردد حج او و ساقط گردد از وی فرض او بخلاف آنکه نیت کرد فقیری حج نفل را
یا حج نذر را که ساقط نمیشود از وی بان حج مفروض تنبیه مسئله چون داخل گردد فقیر
در مکه معظمه و رسد بکعبه معظمه متعین گردد بروی فرضیت حج خواه احرام بسته باشد یا نه
مسئله نفقه لازم در حج از مال حلال باید اما اگر نفقه کرد از مال حرام ساقط گردد فرضیت
از وی پس عقاب کرده نشود او را در روز قیامت عقاب تارک حج ولیکن حج او مقبول
نباشد یعنی مثوبات اخرویه بروی منقطع گردند الم شرط ششم از شرایط وجوب
امن

وقت است و مراد بآن اشهر حج است در حق کسی که ساکن باشد قریب بمکه مبارکه و در بلدی
که خروج میکنند اهل آن بلد در اشهر حج و وقت خروج اهل بلد است در حق کسی که مسکن داشته
باشد در مکانی که خروج میکنند اهل آن مکان قبل از اشهر حج بواسطه بعد مسافت پس واجب
نگردد حج مگر بر شخصی که قدرت داشته باشد بر زاد و راحله در وقت مذکور شرط هفتم سلامت
بدن است از امراض و علل و آن شرط وجوب است بر قول صحیح نوع دوم در ذکر شرایط
وجوب ادای حج شرایط وجوب ادای حج آنها را گویند که موقوف نباشد وجوب حج بر آنها
بلکه موقوف باشد بر آنها وجوب ادای حج پس اگر موجود گشتند در شخصی شرایط این نوع مع
شرایط نوع اول واجب گردد بروی ادای حج بنفس خود و اگر مفقود شد در شخصی یک
شرط از شرایط این نوع مع تحقق جمیع شرایط نوع اول واجب نگردد بروی
ادای حج بنفس خود بلکه واجب گردد بروی یکی از دو چیز که حج کنانیدن بنایب خود یا وصیت کند
بان از مال خود در وقت وفات و این شرایط وجوب ادا پنج شرط اند شرط اول
امن طریق است در حق نفس و مال از دزدان و قطاع الطریق و ظلمه و اعداء و غرق و قتال
و ذلک و معتبر در وی امر غالب است خواه طریق بر باشد خواه طریق بحر پس اگر غالب در وی
امن است لازم است بروی که حج کند بنفس خود و اگر غالب خوف قتل و هلاک است پس واجب نباشد
حج بروی بر قول صحیح شرط دوم عدم حبس و منع و خوف است از سلطانی که مانع میشود مردم را

از خروج بسوی حج و این از شرایط وجوب اداست بر قول صحیح شرط سیوم از شرایط
وجوب ادا وجود محرم امین است یا زوج در حق زن حره چون در میان آن زن و میان
مکه معظمه مقدار مسافت سه روزه راه یا زیاده از ان باشد و اگر مسافت کمتر از سه روز
باشد واجب گردد حج بر زن بدون محرم و زوج زیرا که جایز است مر زن را در مقدار مسافت
کم از سه روز که خروج کند بغیر محرم و زوج مگر آنکه معتده باشد و روایت کرده شد از امام
اجل ابو حنیفه و ابو یوسف رحمهما الله تعالی که مکروه است خروج زن بغیر محرم و زوج
در مسافت یکروزه یا زیاده از ان و ملا علی قاری گفته که باید که فتوی بر همین قول باشد
بواسطه فساد اهل زمان انتهی شرط چهارم از شرایط وجوب ادا در حق زن عدم عدت است خواه
عدت از طلاق رجعی باشد یا از باین یا از وفات یا از فسخ پس اگر زن معتده باشد
در وقت از خروج اهل بلد خود واجب نگردد بر آن زن حج بنفس خود و اختلاف است در
وجوب حج بر صبی و مجنون و اظهر آنست که حج کردن بمال بروی واجب است شرایط حج شش اند
اول اسلام دوم احرام پس صحیح نشود چیزی از افعال حج بدون احرام سیوم زمان و آن اشهر
حج است برای طواف قدوم و برای سعی و از ابتدای زوال الشمس روز عرفه است تا طلوع فجر از شب
عید برای وقوف عرفات و از روز نحر است تا آخر برای طواف زیارت و برای طواف وداع
پس صحیح نشود طواف قدوم و سعی قبل اشهر حج و نه وقوف در عرفات قبل از زوال الشمس از روز

ذو

عرفه و نه بعد از طلوع فجر از روز عید مگر برای ضرورت اشتباه هلال و نه طواف زیارت و وداع
قبل از روز نحر چهارم مکان اعنی مسجد حرام برای طواف و ما بین صفا و مروه برای سعی و عرفات
برای وقوف و برای جمع در میان نماز ظهر و عصر و مزدلفه برای وقوف ایضا و برای جمع در میان
نماز مغرب و عشا و منا برای رمی جمار و حرم برای ذبح هدایا و مانند آن پس صحیح نباشد
چیزی از امور مذکوره در غیر مکانیکه خاص کرده شده است او را برای آن پنجم عدم تحلل جماع
بعد از احرام قبل از وقوف بعرفات تا آنکه کسی که جماع کرد قبل الوقوف حج در آن سال
صحیح نباشد اگر چه لازم باشد برو اتمام او و قضاء او ششم آنکه ادا کند حج را در سالی که
در آن احرام بر حج بسته باشد بدون تاخیر بسوی سال آینده تا آنکه اگر شخصی احرام در یک سال
بسته و بعد از ان وقوف عرفات در آن سال از وی فوت شده پس او را درست نباشد که بر آن
احرام سابق در سال دوم حج کند کذا فی ... بلکه لازم است برو که در سال اول اتیان کند بفعل
عمره بعد از ان حلال شود از احرام بعد از ان در سال دوم احرام جدید بسته آن حج فایت را
قضا کند شرایط وقوع حج نه اند اول صحت ادا اند که بفقدان آنها حج صحیح نشود اصلا
نه فرضا و نه نفلا و هشت دیگر از انها شرط وقوع از فرض اند فقط که بفقدان آنها واقع
نمیگردد حج از فرض بلکه از نفل شرط اول اسلام دوم بقای شخص بر اسلام تا بوقت موت سیوم
عقل چهارم بلوغ پنجم حریت ششم ادا بنفس خود اگر قادر باشد برو فرایض حج و ...

مذکوره ترک جماع قبل از وقوف عرفات زیرا که آن مفسد حج است و ترک مفسد فرض است
مسئله حکم فرایض آنست که اگر ترک کند یکی را از انها صحیح نباشد حج او و فائده نمیکند او را
ادای دم قطعا و بیرون نمیاید محرم از احرام بالکلیه مادام که باقی باشد برو یکی از فرایض
و لهذا باقی میماند احرام او بعد از حلق در حق زن مادام که طواف زیارت نکند اگر چه بیرون
میاید از احرام فی الجمله بعد از حلق فایده این بیان حج بود و اما عمره پس شرط او احرام است
و رکن او اکثر طواف عمره است و از فرایض اوست رعایت ترتیب میان احرام عمره و طواف
آن و ادای طواف در مکان طواف اعنی مسجد حرام و لیکن طواف عمره از ان را زمان معین
نیست و جمیع عمر وقت او است واجبات حج ... است و نه عدد اند اول احرام سبق از مواقیت احرام یعنی
تاخیر نمودن احرام را از ان اماکن اما تقدیم او بر انها پس جایز است بلکه افضل است اگر طاقت
داشته باشد دوم سعی بین الصفا و المروة و آن واجب است نزد ما و نزد شافعی سعی از ارکان
حج و عمره است سیوم ابتدا کردن بصفا که آن واجب است بر قول ارجح و این از واجبات سعی
نه از واجبات حج مگر بواسطه چهارم رفتن در وقت سعی بپا پیاده نه سوار پنجم دوام کردن در
وقوف عرفات تا بوقت غروب در حق کسی که وقوف نمود در روز و اما اگر وقوف در شب باشد پس
واجب ادا میشود به وقوف جزوی از شب اگر چه قلیل باشد ششم بیتوته در مزدلفه اعنی بودن
شب عید نحر در وی اگر چه بقدر ساعت باشد و اما بودن اکثر شب که در اینجا پس سنت است نزد ما

واجبات حج

بهفت چیز است یکی از انها نفس شرط است و دو از انها رکن است و سه فرض دیگر غیر شرط و رکن اند
اول از ان شش فرایض احرام است و آن شرط حج است نزد ما و لهذا جایز است تقدیم او بر اشهر
حج خلافا للشافعی که نزد او احرام رکن حج است پس جایز نباشد نزد وی تقدیم او بر اشهر
حج و احرام عبارت است از نیت و تلبیه یا انچه قائم شود مقام تلبیه از تقلید هدی یا سوق آن دوم
وقوف بعرفات سیوم طواف زیارت و این هر دو رکن حج اند بالاتفاق و لیکن در مذهب حنفیه
رکن در طواف زیارت حنفیه رکن در طواف زیارت اکثر اوست یعنی چهار شوط لذا و اما بقیه
سه شوط دیگر از طواف زیارت پس از واجبات حج است نه از فرایض و نزد شافعیه فرض است جمیع
اشواط سبعه چهارم رعایت ترتیب میان فرایض ثلاثه متقدمه بآنکه واقع شود اولا احرام
و بعد از ان وقوف عرفات و بعد از ان طواف پنجم نیت کردن برای طواف اگر چه بر وجه
اطلاق باشد و این نیت از شروط صحت طواف است خواه طواف حج باشد یا غیر آن ششم
ادای هر یکی از رکنین مذکورین در وقت آن و وقت وقوف از زوال الشمس از روز عرفه است
تا طلوع فجر از شب عید نحر و وقت طواف زیارت از طلوع فجر شب نحر است تا آخر عمر هفتم
ادای هر یکی از رکنین مذکورین در مکان آن و مکان وقوف ارض عرفات است
و مکان طواف مسجد حرام است و اما احرام حج پس نیست برای او زمانی و مکانی معین بطریق
فرضیت اگر چه معین است برای او مکان بطریق وجوب و زمان بطریق سنیت ملحق است بفرایض

مذکوره

ووم واجب است نزد شافعی هفتم وقوف در مزدلفه بعد از طلوع فجر از روز نحر اگرچه مقدار
یک ساعت باشد هشتم تاخیر کردن نماز مغرب را بسوی عشا تا جمع کند ان را با عشا در وقت عشا
در مزدلفه نهم رمی جمار در سه روز اعنی روز نحر و دو روز بعد از آن و اما رمی در روز
چهارم پس واجب نیست زیرا که جایز نیست است اورا که نفر کند قبل طلوع فجر از روز چهارم لقوله تعالی
فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه ومن تاخر فلا اثم علیه و معنی قوله فی یومین ای سوی یوم النحر
دهم رعایت ترتیب میان رمی اول و حلق اعنی بودن رمی اول که رمی جمره عقبی در
روز نحر است قبل از حلق نزد امام ابی حنیفه رح برابر است که شخص مذکور مفرد باشد بحج یا غیر
یا غیر مفرد و اما رعایت ترتیب میان حلق و طوف پس آن واجب نیست بلکه سنت است تا آنکه اگر
حلق کرد بعد طوف زیارت واجب نگردد بر او چیزی از دم یا صدقه و همچنین ترتیب میان رمی
جمار هر روزی را در آن روز تا آنکه اگر تاخیر کرد رمی یک روز را تا روز دیگر آن رمی
قضا باشد نه ادا و اثم گردد و یازدهم حلق یا تقصیر ربع راس در وقت اراده تحلل از
احرام سیزدهم بودن حلق یا تقصیر در ایام نحر چهاردهم بودن آن در ارض حرم اگرچه غیر
منا باشد پانزدهم بودن اکثر طوف زیارت در ایام نحر بر قول امام ابی حنیفه رحمة الله تعالی
شانزدهم فعل الجز زائد است بر اکثر طوف زیارت یعنی اداء اشواط ثلاثه اخیره
از جمله اشواط سبعه اگرچه در ایام غیر نحر باشد هفدهم طوف کردن خارج از حطیم

هجدهم ابتداء طوف از حجر اسود که آن نیز واجب است علی ما ذکره فی الوجیزه و صاحب بحر الرائق
گفته که همون است اقول اوجه بواسطه ثبوت مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ابتداء
طوف از حجر اسود انتهی و لیکن در محیط گفته که الاصح انه سنة نوزدهم طهارت بدن
در حال طوف یعنی از نجاست حقیقیه و حکمیه معا کذا قال المرشدی بیستم ستر عورت در حال
طوف و آن در اصل خود اگرچه فرض است مطلقا و لیکن در حق طوف از واجبات است
بیست و یکم طهارت مقداری از جامه که ستر کند بآن عورت خود را بیست و دوم رفتن در
طوف بپا پیاده نه سوار اگرچه قادر باشد بیست و سیوم تیامن در طوف یعنی رفتن در روی
بجانب راست خود و راستی باعتبار استقبال کعبه معتبر است نه باعتبار استدبار آن بیست و
چهارم ادا کردن دو رکعت نماز بعد از طوف و این هشت واجب اخیر از مبداء هفدهم
تا بیست و چهارم از واجبات طوف اند مطلقا خواه طواف حج باشد یا غیر آن نه از واجبات
حج خصوصا پس باعتبار همین عموم داخل کرده شده است انها را در واجبات حج و نیز این همه
واجبات بیست و چهار عدد که مذکور شدند واجبات عامه اند که شامل اند مر مکی را و مر غیر او را اما
واجبات خاصه پس بعد ازین مذکور میشوند بیست و پنجم طوف وداع که آن واجب است در حق غیر مکی
وقتیکه متوطن نشود در مکه مبارک قبل از نفر اول بخلاف طواف قدوم که آن سنت است در حق
غیر مکی نه واجب بیست و ششم تقدیم رمی جمار بر ذبح در حق قارن و متمتع بیست و هفتم ذبح

کردن هدی در حق اینها ایضا و اما مفرد بحج یا عمره پس واجب نیست ذبح هدی بر او بلکه بر او
مستحب است بیست و هشتم تقدیم ذبح هدی بر حلق در حق قارن و متمتع ایضا بیست و نهم بودن
ذبح این هدی در ایام نحر و شیخ رحمة الله سندی در منسک کبیر گفته از واجبات است بودن
ذبح هدی در ارض حرم و لیکن در وی نظر است از جهة آنکه این شرط صحت است تا آنکه ذبح
در غیر حرم جایز نشود اصلا کذا قال الملا علی قاری سنن حج پس از آنها است طواف قدوم
که آن سنت است بر قول صحیح و قیل واجب و هو ضعیف و سنیت آن در حق آفاقی است که مفرد باشد
بحج یا قارن هو باشد پس سنت نباشد در حق مکی و هر که در حکم اوست و نه در حق مفرد
بعمره و نه در متمتع زیرا که متمتع در حکم مفرد بعمره است اولا و در حکم مکی یا مفرد بحج است
ثانیا و اما قارن پس بواسطه بودن او محرم به حج و عمره معا بیارد طواف عمره و سعی او را
اولا بعد از آن بیارد طواف قدوم را و بعد از آن بیارد سایر افعال حج را و از آنها است
ابتداء طواف از حجر اسود علی الاصح و قیل واجب است و از آنها است خطبه امام در سه موضع
یکی در مکه مبارک در روز هفتم دوم در عرفات روز نهم سیوم در منا در روز یازدهم و از آنها است
خروج از مکه مبارک بسوی عرفات در روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجه بعد نماز فجر و از آنها است
ادا کردن پنج نماز را در منا اعنی ظهر و عصر و مغرب و عشا و فجر که آن فجر روز عرفه است
و از آنها است بیتوتت نمودن اکثر شب عرفه در منا در مکه و نه در عرفات مگر آنکه بضرورت

سنن حج

باشد و از آنها است خروج نمودن از منا بسوی عرفات بعد طلوع شمس از روز عرفه و از آنها است
غسل نمودن در روز عرفه و لیکن اختلاف است در آنکه این غسل برای روز است یا برای
وقوف عرفات و اصح آنست که برای وقوف است و از آنها است بیتوتت نمودن اکثر
شب عید در مزدلفه و از آنها است خروج نمودن از مزدلفه برای رجوع بسوی منا قبل
طلوع شمس و از آنها است بیتوتت نمودن اکثر شب در منا در شب یازدهم و دوازدهم
و همچنین در شب سیزدهم نیز در حق کسی که تاخیر کند نفر را تا روز چهارم که سیزدهم است و از آنها است
نزول در الطبح که انرا محصب نیز گویند در وقت رجوع از منا بسوی مکه مبارک اگرچه آن
نزول مقدار یک ساعت باشد مشکله این سنت ها که مذکور شدند همه سنت موکده اند و سنت
موکده بسیار اند از آنچه مذکور شدند و درینجا اکتفا بر همین قدر نموده شد و بقیه سنت موکده
ذکر انها در ابواب آینده خواهد آمد ان شاء الله تعالی مشکله لزوم سنت موکده لزوم اساءت
است بر ترک یکی از آنها عمدا و عدم وجوب چیزی از دم و صدقه بر تارک آن مستحبات حج
بدانکه مستحبات آن اکثر اند از حد و شمار و حصر مگر آنکه ذکر کرده میشود از آنها قدری
قلیل درینجا از آنها است رفع صوت به تلبیه در حق مردم اما زن پس او را باید که با آواز پست
بگوید و از آنها است ذبح هدی در حق مفرد و از آنها است غسل برای دخول مکه مبارک
در حق آفاقی و از آنها است غسل برای دخول مزدلفه در حق مکی و غیر او و از آنها است

مستحبات حج

نزول در عرفات بقرب جبل رحمت اعنی در محلی که موقف شریف انحضرت صلی الله علیه وسلم
در انجا بوده واما صعود در جبل رحمت پس نیست آن از سنت چنانکه مفصل در باب وقوف خواهد
آمد واز انهاست جمع کردن میان نماز ظهر و عصر در وقت ظهر بشرطیکه ذکر انها هم در باب مذکور
خواهد آمد وجواز این جمع نزد ما عام است در حق مسافر و مقیم و نزد شافعی رحمة الله علیه
مخصوص است بمسافر واز انهاست اکثار کردن در تلبیه چنانکه در باب احرام خواهد آمد
واز انهاست اکثار کردن در دعا در وقت وقوف بعرفات واز انهاست وقوف
کردن در عرفات در پشت امام یا در قرب او اگر میسر آمد واز انهاست وقوف کردن در وقت
فجر از روز نحر در مشعر حرام که موضعی است معروف از مزدلفه اگر مزدلفه تمامها موقف است
ماسوای بطن محسر واز انهاست ادای نماز فجر روز نحر در مشعر الحرام ایضا واز انهاست
ادا نمودن آن نماز فجر را در وقت غلس یعنی تاریکی اول فجر واز انهاست رمی نمودن
جمرهٔ عقبه را بعد طلوع شمس اگرچه جایز است بعد از فجر واز انهاست رمی نمودن جمرهٔ
عقبه را علی الفور اعنی بمجرد وصول در منا اگر بعد طلوع شمس باشد واز انهاست ادا نمودن
طواف زیارت را در روز عید نحر اگرچه حاصل میشود خروج از عهده و جوب در ایام ثلثه نحر
مکروهات حج پس انها نیز بسیار اند از انهاست خطبه خواندن امام در عرفات قبل از زوال
زیرا که سنت است وقوع آن خطبه بعد از زوال واز انهاست تاخیر وقوف بعرفات بعد فراغ

از جمع

مکروهات حج

از جمع بین صلوة الظهر والعصر در مسجد نمره زیرا که سنت است مبادرت کردن بسوی
وقوف بعرفات بعد جمع الصلاتین واز انهاست تقدیم کردن خروج را از عرفات
از وقت غروب در حق کسی که وقوف او در روز شده باشد واین کراهت تحریم است زیرا که
تطویل کردن وقوف را تا بوقت غروب واجب است کما تقدم واز انهاست رمی کردن
جمار را به سنگریزهای که پیشتر مردم دیگر انهارا زده اند و در مقام رمی جمار افتاده
اند زیرا که انها غیر مقبول اند چنانکه تصریح واقع شده است بان در بعضی روایات واز انها
رمی کردن بسنگریزهای مسجد زیرا که سنگریزهای مسجد معظم است وگرفتن انهارا برای
بیرون بردن مکروه است خصوصا که ~~[illegible]~~ در زدن بانها جمار را اهانت است
بانها واز انهاست زدن جمار را بسنگریزهای بزرگ که زیاده باشد از مقدار باقلا
یا خسته خرما و هم چنین مکروه است شکستن سنگ بزرگ را برای حاصل نمودن سنگریزهای
کوچک از وی واز انهاست اقتصار کردن بر حلق بعض سر یا بر تقصیر بعض آن در وقت
خروج از احرام بلکه در جمیع احوال حلق زیرا که حلق بعض سر و ترک بعض ان منهی است واز انها
بیتوتت کردن در شب عرفه در غیر منا اگرچه در مکه باشد واز انهاست بیتوتت کردن
در شبهای رمی جمار در غیر منا واز انهاست ترک نمودن هریکی را از واجبات که ان
کراهت تحریم است واز انهاست ترک نمودن هریکی را از سنتهای موکده که ان کراهت

ست زیست و بعضی گفته اند که از انهاست وقوف نمودن روز عرفه در بطن عرنه بفتح
عین و فتح رای مهملتین و نون که ان وادی است در میان حرم و عرفات واز انهاست
وقوف کردن در روز مزدلفه در بطن محسر بکسر میم و سین مهمله مشدده که ان وادی است
میان مزدلفه و منا و بعضی گفته اند که وقوف در عرنه و محسر جایز نمیشود از وقوف اصلا
وهذا القول هو الصحیح در بیان احرام که اول فرایض حج وعمره است بدانکه احرام شرط صحت
حج وعمره است وان مشتمل است بر فرایض و واجبات و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات
و مباحات و مفسدات پس لابد است از بیان و تفصیل جمیع انها واین باب مشتمل است بر ده فصل
فصل اول در بیان ذکر فرایض احرام حج وعمره و واجبات و سنن و مستحبات آن اما فرایض
احرام پس دو چیز اند یکی نیت و کافیست در وی که نیت کند بقلب خود چیزیرا که احرام
می بندد و به آن از حج یا عمره یا قران یا انکی غیر معین چنانکه گوید احرمت بما احرم به
فلان و تعیین انکی شرط نیست دوم تلبیه بهر لفظی که در وی تعظیم ذات باریتعالی خالص بود
اگرچه سنت است بودن آن بر وجه ماثور لبیک اللهم لبیک الی آخره واین فرضیت
تلبیه مذهب ماست و نزدیک شافعی تلبیه فرض نیست بلکه محرم گردد بمجرد نیت پس اگر نیت نکرد
احرام را و تلبیه بگفت احرام او صحیح نشود نزد ما خلافا للشافعی واگر تلبیه گفت و نیت نکرد
احرام صحیح نشود اجماعا واجبات احرام پس آن نیز دو چیز است یکی انکه احرام بندد از

میقات

در بیان احرام که اول فرایض حج وعمره است

واجبات احرام

میقات اعنی از مکانی که معین کرده شده است انرا برای احرام و تفصیل مواقیت
احرام در فصل دوم ازین باب خواهد آمد انشاء الله تعالی دوم انکه دور دارد
خود را از ارتکاب محظورات احرام و تفصیل محظورات احرام در فصل ششم ازین باب خواهد
آمد انشاء الله تعالی سنت های احرام پس سه چیز است یکی بودن احرام حج در اشهر حج
نه قبل از ان پس تقدیم آن از انها مکروه است واین نزد ماست واما نزد شافعی
پس جایز نیست تقدیم احرام حج قبل از اشهر حج اصلا بخلاف احرام عمره که آن
موقوف نیست بوقتی معین علی التفصیل فیه وذکر ان تفصیل در نوع دوم از فصل دوم
ازین باب خواهد آمد انشاء الله تعالی دوم بستن احرام از میقات بلد خود یا طریق
خود اما اگر احرام بست از میقات دیگر غیر میقات طریق خود جایز باشد مع
الاساءت چنانکه تفصیل مسئله در نوع اول از فصل دوم ازین باب خواهد آمد
انشاء الله تعالی سیوم غسل کردن برای احرام چهارم پوشیدن دو جامه یکی ازار و دوم
ردا پنجم استعمال طیب قبل از احرام در بدن خود برابر است که آن طیب از ان قسم
باشد که باقی نماند عین آن یا اثر آن بعد از احرام یا انکه باقی نماند واین
مذهب ماست و نزد امام محمد مکروه است استعمال طیبی که باقی ماند عین او یا اثر او بعد الاحرام
و تقیید نمودیم به بدن از برای احتراز از جامه زیرا که در جواز استعمال طیبی که باقی ماند

سنت های احرام

علیه بعین او یا اثر او دچار ماه شیخین دو روایت است و صحیح آنست که جایز نیست نزد ایشان چنانکه نزد محمد و هو الماخوذ به کذا فی النهر الفایق و به ناخذ کذا فی البحر الرایق بخلاف طیبی که باقی نماند اثر آن بعد احرام که جایز است استعمال آن در بدن و در جامه باتفاق ششم ادا دو رکعت سنت احرام مگر در اوقات مکروهه هفتم تعیین تلبیه که وارد شده است در روایات حدیث و ترک دادن نقصان را ازوی و ترک دادن زیادت را در اثنا وی هشتم تکرار کردن تلبیه را سه بار هر وقتی که بود نهم رفع صوت در تلبیه در حق مرد بخلاف زن و تفصیل مسایل این هفت سنن اخیره در فصل چهارم ازین باب خواهد آمد و اما مستحبات احرام پس بسیار اند ذکر کرده میشود درینجا بعضی را از انها یکی آنکه قبل از غسل احرام ازاله کند موی بغل و موی زهار را و ایت کند سبلت را و بگیرد ناخن را دوم آنکه نیت کند غسل را از برای احرام اگرچه نیت مطلق غسل را کافی بود برای حصول اصل سنت کذا قال الملا علی قاری سیوم آنکه ازار و ردای هر دو جدید باشد یا غسیل و اما لبس نفس ازار و ردا پس سنت است کما تقدم چهارم لبس نعلین اگرچه جایز است محرم را لبس کفش عربی و هندی که فروتر باشد از استخوان مرتفع در میان پشت قدم پنجم آنکه نیت کند در احرام بلسان و قلب یکجا ششم آنکه نیت او متصل باشد بعد فراغ از سنت احرام مادام که نشسته است مستقبل قبله در مکان نماز خود هفتم آنکه بسیار گوید تلبیه را در هر حال و وقت

اوان

و مکان خصوصا عند تغیر الاحوال و الامکنة و الازمنة هشتم آنکه تقدیم کند آفاقی احرام را بر میقات مکانی بشرطیکه قادر باشد بر حمایت نفس خود از ارتکاب محظورات و اگر نه پس تقدیم مکروه باشد در حق او و تفصیل مسایل بعضی ازین مستحبات مع بعض مستحبات دیگر در فصل چهارم ازین باب خواهد آمد ان شاء الله تعالی فصل دوم در بیان مواقیت احرام حج و عمره بدانکه مواقیت احرام بر دو قسم است یکی مواقیت مکانیه احرام دوم مواقیت زمانیه آن پس بیان کرده میشود انها را در دو نوع نوع اول در بیان مواقیت مکانیه احرام بدانکه حاج و معتمر بر سه قسم است یا آفاقی است یا میقاتی و یا مکی اما آفاقی آنست که خارج مواقیت خمسه متعارفه سکونت دارد و اما میقاتی است که در نفس مواقیت خمسه یا در حل اعنی مابین مواقیت خمسه یا در حل اعنی مواقیت خمسه و حرم سکونت دارد و اما مکی آنست که در مکه معظمه یا در داخل حرم سکونت دارد و مختلف میگردد مکان احرام در حق این هر سه صنف پس لابد است از بیان مکان احرام و در حق هر سه بیان مکان احرام در حق آفاقی بدانکه برای آفاقی پنج میقات است از پنج جا برابر است که احرام او برای حج باشد یا برای عمره اما اهل مدینه و هر که عبور کند بر ان نیز از غیر ایشان پس مکان احرام در حق انها ذو الحلیفه است و آن موضعی است بیرون از مدینه بر مسافت شش میل یا چهار میل از مدینه که عوام تسمیه میکنند اورا

[illegible]

بر ابیار علی و میگویند که درین مکان قتال کرده بود حضرت علی کرم الله وجهه با جنیان در بعض چاههای ذو الحلیفه و لیکن این امر ثابت نیست در کتب بلکه تکذیب کرده اند علما قایل او را کما ذکره ابن امیر الحاج و سید نور الدین علی سمهودی در تاریخ مدینه منوره گفته که مساحت نموده ام من از آستانه باب السلام از مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم تا آستانه باب مسجد شجره که در ذو الحلیفه است پس یافتم آنرا نوزده هزار و هفتصد و سی و دو و نیم ذراع بذراع دست که بیست و چهار انگشت است انتهی و از ذو الحلیفه تا مکه معظمه یکصد و نود و هشت میل است کما صرح به الحافظ ابن حجر فی فتح الباری شرح البخاری و در در مختار شرح تنویر الابصار گفته که مابین ذو الحلیفه و مکه معظمه مقدار ده مرحله است انتهی و اما اهل مصر و شام و مغرب که عبور نمایند بر طریق ارض تبوک پس مکان احرام در حق ایشان جحفه است بضم جیم و سکون حاء مهمله و اما اگر مرور کردند بر مدینه منوره پس مکان احرام در حق ایشان همون ذو الحلیفه است که گذشت و اما کسی میان دو میقات سکونت دارد چنانکه اهل بدر و صفرا و اهل خیف و ابوا که سکونت دارند مابین ذو الحلیفه و جحفه پس علما را در حکم ایشان کلام است و معتمد آنست که مکان احرام در حق ایشان نیز جحفه است و در بحر عمیق گفته که کسی سکونت او میان ذو الحلیفه و جحفه است جایز نباشد او را تجاوز از جحفه چنانکه جایز نیست آفاقی بلاد را انتهی و جحفه قریه بود در زمان سابق میان مکه

معظم

معظمه و مدینه منوره بقرب رابغ و از جحفه تا مکه معظمه مسافت پنج مرحله است و اما النووی در شرح مهذب گفته که میان انها مقدار سه مرحله است در نظر است و شیخ عبد الله بن سالم البصری در شرح بخاری گفته که از جحفه تا مکه معظمه پنج مرحله است و ازوی تا مدینه منوره هفت مرحله است و علامه مرشدی در شرح منسک متوسط گفته که مابین جحفه و مکه معظمه هشتاد و دو میل است و الان موضع جحفه ویرانه است حالی بلکه معلوم نیست موضع او بطریق یقین پس مقرر کرده اند علما برای احرام رابغ را و گفته اند هر که احرام بندد از رابغ پس درستیکه محرم است قبل از جحفه زیرا که رابغ بیشتر است از جحفه بالیقین احرام از مکان جایز است نه تاخیر آن و رابغ بکسر بای موحده وادی است معروف مابین مکه معظمه و مدینه منوره و اورا بالتی تعاف نیز گویند و الان در آن وادی قریه است که در زمان سابق نبود و اما اهل نجد یمن و نجد حجاز و نجد تهامه و هر کسی که عبور کند بر ایشان یا از غیر ایشان پس مکان احرام در حق انها قرن است و آن بفتح قاف و سکون راء قریب به ایست نزد طایف و در نهایه شرح هدایه گفته که از قرن تا مکه معظمه دو مرحله راه است و باقانی گفته که از قرن تا مکه معظمه پنجاه میل است و اما باقی اهل یمن و اهل تهامه و هر که بر ایشان عبور کند پس مکان احرام در حق ایشان یلملم است و آن جبلی است بر دو مرحله از مکه معظمه که مشهور گشته است آن جبل درین زمان بسعدیه و در شرح بخاری گفته اند که از یلملم تا مکه معظمه سی میل است و اما اهل عراق چنانکه اهل بصره و کوفه و اهل خراسان و امثال ایشان پس مکان احرام در حق ایشان

ذات عرق است و آن بکسر عین و سکون رای مهملتین موضعی است بر چهل و دو میل از مکه
معظمه علی ما فی فتح الباری و امام نووی گفته که از ذات عرق تا مکه معظمه دو مرحله
راه است چنانکه از یلملم و قرن و علامه قلقشندی گفته که هیچ شک نیست در آنکه ابعد جمیع مواقیت است
از مکه معظمه ذوالحلیفه است و اما اقرب اینها از مکه بسوی مکه معظمه پس قرن است و افضل در حق
اهل عراق و امثال ایشان آنست که احرام بندند از وادی عقیق احتیاطاً بسبب آنکه گفته شده است
که ذات عرق قریه بود در زمان سابق که خراب شده بود و نقل کرده شده بود بناهای او را
بسوی جانب اقرب بمکه معظمه پس احتیاط همین باشد که احرام بسته شود از عقیق که آن بیشتر است از
ذات عرق بمقدار یک مرحله و این وادی عقیق غیر وادی عقیق است که وارد شده است در حق وی
که العقیق وادٍ مبارک زیرا که این واقع است بقرب مدینه منوره بر مسافت چند میل از وی
افضل در حق کسی که مرور نماید برین مواقیت خمسه آنست که احرام بندد از اول میقات تا واقع
گردد مرور او بر جمیع اجزاء میقات مع الاحرام در ذوالحلیفه که افضل مواضع احرام در وی
مسجد شجره است که واقع است در ذوالحلیفه بسبب آنکه احرام بسته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از آن
مسجد و آن باقی است تا امروز و این مواقیت خمسه که مذکور کردیم عین اینها واجب نیست در حق احرام بلکه
واجب محاذات اینها است پس جایز است که احرام بندد از عین اینها یا از محاذات اینها اگر ترک کند
میقاتی را که در راه او باشد و برود بسوی میقاتی دیگر برای احرام مکروه باشد پس بستن احرام از میقات

بلد خود و از میقات طریق خود سنت است و این شخص ترک سنت کرده است هر کسیکه بر راه خود دو میقات
دارد چنانچه اهل مدینه که ذوالحلیفه و جحفه هر دو در راه دارند پس جایز است که تجاوز کند ذوالحلیفه را
و احرام بندد از جحفه و لازم نیاید بروی دم یعنی ذبح شاة ولیکن فعل مکروه کرده باشد زیرا که احرام
بست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ذوالحلیفه پس مخالفت آن مکروه باشد و این مذهب ما است و اما
نزد مالک و شافعی و احمد پس لازم است دم بروی اگر آفاقی عبور کند برین مواقیت مذکوره و اراده داشته
باشد دخول مکه یا دخول ارض حرم را واجب گردد بروی ادای احد النسکین اعنی حج یا عمره
و واجب شود بروی احرام برای آن پس اگر تجاوز کند از آنجا بغیر احرام اثم کرد بسبب آنکه ترک کرد واجب را
و ارتکاب کرد فعل را و واجب باشد بروی که عود کند بسوی یکی از مواقیت مذکوره تا احرام بندد از آنجا
و لازم نیست که عود کند بسوی بالخصوص میقاتی که تجاوز کرده است از او پس اگر عود نکرد بسوی هیچ یکی از
مواقیت مذکوره واجب گردد دم بروی برابر است که عبور او بقصد حج یا عمره باشد یا بقصد غیر آن چنانکه
بیع یا شری یا حاجتی دیگر و این مذهب ما است و اما نزد شافعی پس هر کس که عبور کند بر میقات حالانکه
اراده دارد در دخول مکه یا حرم را برای غیر حج و عمره چنانکه تجاوز و مانند آن لازم نباشد احرام
بروی و اما اگر کسی تجاوز کرد میقاتی را از مواقیت مذکوره و اراده میدارد در دخول ارض حل را نه
دخول مکه و نه ارض حرم را پس لازم نباشد احرام بروی اتفاقاً بیننا و بین الشافعی بیان مکان احرام
در حق میقاتی بدانکه کسیکه در نفس میقاتی از مواقیت متقدمه یا در مابین مواقیت و حرم سکونت

داشته باشد مکان احرام در حق او جمیع ارض حل است اعنی مابین مواقیت و حرم برابر است
که احرام حج بندد یا احرام عمره و افضل در حق ایشان آنست که از دروازه خانه خود احرام بندند
و جایز است مر ایشان را دخول مکه و دخول ارض حرم بغیر احرام چون اراده نداشته باشند حج
و عمره را اما چون اراده داشته باشند اینها را واجب است احرام بر ایشان برای دخول حرم
پس اگر ترک کردند اثم کردند و لازم شد بر ایشان که عود نمایند بسوی حل و احرام بندند از آنجا و اگر عود
نکنند واجب گردد دم بر ایشان بیان مکان احرام در حق مکی بدانکه هر کسیکه منزل او داخل
حرم است چنانکه سکان مکه و منا و مانند آن پس مکان احرام در حق ایشان مختلف است برای حج
و عمره اما مکان احرام ایشان برای حج پس جمیع ارض حرم است و افضل آنست که از دروازه
خانه خود احرام بندند و همین است افضل در حق اهل مکه و قیل افضل در حق اهل مکه از مسجد حرام است
و اکمل مواضع مسجد مذکور محل حطیم است خصوصاً تحت المیزاب و اما مکان احرام ایشان برای
عمره پس جمیع ارض حل است تا حاصل گردد ایشان را در عمره نوعی از سفر که موجب مشقت است تا
یابند مزید اجر را و افضل مواضع حل برای عمره در حق ایشان نزد ابی حنیفه تنعیم است و نزد
شافعی جعرانه است زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عمره بنفس نفیس خود از جعرانه بسته بودند
و امر فرموده بودند مر عائشه صدیقه را رضی الله عنها تا عمره به بندد از تنعیم پس نزد شافعی دلیل
فعلی اقوی است از قولی و نزد ما قولی قوی تر است از فعلی و نیز ما میگوییم که احرام پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم از جعرانه واقع شده بود بطریق قصد بلکه بسبب مرور بروی در وقت رجوع از طائف
پس لازم نیاید افضلیت او بر تنعیم و نیز روایت کرده شده است بطریق مرسل از محمد بن سیرین که
گفت توقیت نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای اهل مکه تنعیم را پس این نیز تقویت میکند فضیلت
تنعیم را و تنعیم مکانی است مشهور بر سه میل از مکه معظمه بر طریق مدینه منوره که هستند نزد وی دو مسجد
که منسوب اند بسوی عائشه رضی الله عنها و اختلاف کرده اند علما در تعیین مکان احرام عائشه
رضی الله تعالی عنها از تنعیم بر دو قول بعضی گفته اند که مکان او مسجدی است که قریب است بسوی حرم و نیکی
و همین است منقول از ابن جریج و همین است متعارف نزد اهل مکه و بعضی بر آنند که مکان او مسجدی
است که بعید است از حرم بقرب شجره بلند در مکان نخل از آن نشسته و در هر یکی از این هر دو مسجد احجار
قدیم هستند که مکتوب است بر اینها آنچه اقتصار میکند که احرام بست عائشه رضی الله تعالی عنها از وی
و احسن آنست که جمع کرده شود بین القولین بآنکه احرام بست وی رضی الله تعالی عنها از یکجا
و از انجام نیت دیگر و نبودند این مساجد در عهد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بلکه بنا کرده شده بود
اینها را بعد از وی برای آنکه علامت باشد بر مکان احرام عائشه رضی الله تعالی عنها از تنعیم
و گفته اند که در میان این هر دو مسجد قریب و بعید مسافت هشتصد و هفتاد و دو گز است بذراع جدید
و واقع است در مابین اینها چاهی و تعمیر کرده شد این مسجد بعید و حفر کرده شد این چاه را در سنه
خمس و اربعین و ستمائة و تعمیر کرده شده است مسجد قریب بعد از وی دو مرتبه و اما جعرانه بکسر جیم و سکون

عین وتخفیف رای مهملتین بر لغت افصح وبکسر عین وتشدید را نیز پس آن موضعی است در طریق
طایف بر هژده میل از مکه معظمه واما احرام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از جعرانه پس آن مسجدیست
که واقع است بر پشت وادی برکناره که دورتر است از طرف مکه ومجاوزه نه نموده بود او صلی الله
علیه وسلم وادی مذکور را مگر به احرام واما مسجدی دیگر که قریب تر است بجانب مکه پس بنا کرده بود او را
مردی از قریش واتخاذ کرده او را مسجد ونیست آن مسجد مکان احرام پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
وهستند تنعیم وجعرانه هر دو در ارض حل وخارج از ارض حرم کسیکه داخل حرم است اگر احرام است
از حل برای حج یا از حرم برای عمره اثم گردد ولازم باشد بروی که عود کند بسوی مکان مشروع
برای احرام واگر عود نکرد لازم گردد دم بر وی در بیان موافقت زمانیه احرام اما زمان
احرام حج پس ابتدا آنکه زمان احرام حج اشهر حج است وآن شوال و ذیقعده وعشره ذی حجه است
تا انتهای عرفه ایشان روز نحر نزد ما وتا انتهای فجر از شب عید نحر نزد شافعی چه نزد شافعی
روز عید داخل اشهر حج نیست زمان احرام عمره پس اگر معتبر غیر مکی است زمان عمره او تمام سال
الا ایام خمسه اعنی روز عرفه وروز عید نحر وسه روز تشریق بعد از روز نحر که ابتدا احرام عمره
درین پنج روز مکروه است تحریما پس اگر اختیار کرد کراهیت را وابتدا کرد احرام او درین ایام خمسه
امر کرده شود او را بر رفض عمره پس اگر رفض کرد باید قضا کند آن عمره را لازم گردد بر وی دم رفض
واگر رفض نکرد وادا نمود عمره را بعد از ایام حج گردد عمره او مع الکراهیت ولازم نباشد

دم

دم بر وی برای ترک رفض وهمچنین اگر رفض نکرد وتوقف نمود تا مضی ایام تشریق بعد از آن طواف
عمره کرد لازم نیاید دم بر وی واما اگر احرام عمره پیشتر از ایام مذکوره بسته بود در بطلان شد نه بر وی
این ایام لازم نباشد بر وی رفض عمره پس اگر ادا کرد عمره را در ان ایام باحرام سابق لا باس است
افضل اوقات عمره موافق فرموده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در شهر رمضان است در بیان کیفیت
احرام حج بتمام مع رعایت شرایط وواجبات وسنن ومستحبات باید دانست که چون خواهد که احرام
بندد برای حج یا عمره یا برای هر دو معا پس مستحب است که قبل از احرام قص شارب کند وناخن بچیند وموی
بغل بگیرد بنوره یا بحلق یا به نتف واخیر افضل است اگر تواند وبگیرد موی زهار او واما موی سر
پس گفته شیخ علی قاری در شرح مناسک ودر شرح مشکوة گفته که گرفتن موی سر مستحب نیست بلکه
مستحب است ابقاء آنها در وقت احرام بواسطه آنکه وزن کرده شود در روز قیامت در میزان
اعمال موی سر اگر حلق کرده شوند در وقت فراغ از احرام پس ابقاء آنها موجب تثقیل میزان
باشد وبواسطه آنکه مسنون قبل از حال احرام نیز ابقاء موی سر است وحلق آن مباح است چه
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واصحاب رضی الله عنهم حلق نکردندی سرهای خود را مگر در وقت
فراغ از مناسک حج ومگر حضرت علی کرم الله وجهه که او حلق میکردی سر خود را علی الدوام پس فعل
حضرت علی کرم الله تعالی وجهه چون مخالف است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم وسایر صحابه را اجمع
محمول باشد بر بیان جواز نه بر سنت پس معلوم شد که آنچه میکنند بعض عوام از اهل مکه وسایر انام از

حلق راس وقت عقد احرام هر چند که مدت احرام قلیل باشد آن اعتباری ندارد وسنت موکده
است که قبل از احرام غسل بکند اگر تواند والا وضو بکند ونیت کند غسل را برای احرام واگر
جنابت داشته باشد هم کند نیت جنابت را نیز با نیت احرام تا حاصل گردد او را اجر تمام اما
اصل سنت پس حاصل میگردد بفعل غسل بغیر نیت وبمطلق نیت وبه نیت غسل جنابت اگر غسل
ووضو نکرد هر حال احرام جایز باشد ولیکن مکروه است بواسطه ترک سنت لازم است بر محرم
که متجرد گردد از ثیاب مخیطه ومصبوغه بعصفر یا بزعفران ومانند آن از اشیاء طیبه الریح
ومتجرد گردد از عمامه وکلاه ومانند آن ولیکن بهتر آنست که سر برهنه نکند قبل از ادای رکعتین
احرام زیرا اگر کشف راس در حال نماز مکروه است با مر غیر محرم مگر آنکه بقصد تذلل نموده باشد سنت است
محرم را که بپوشد دو جامه یکی ازار که به بندد آنرا بر نصف اسفل برای ستر عورت دوم ردا
که بپوشد آنرا بر کتفین برای ستر کتفین چه نماز کردن بکشف کتفین یا بکشف یکی از آنها
مکروه است تنزیها واما سنت اضطباع پس مخصوص بحال طواف است فقط نه در جمیع احوال احرام
چنانکه توهم کرده اند بعض عوام مستحب است که ازار ورداء هر دو طاهر وجدید وسفید باشند ومخیط
نباشند که پوشیدن لبس مخیط بر محرم حرام است جایز است محرم را پوشیدن کفش عربی وکفش هندی
چون فرودتر باشند از استخوان مرتفع که بر میان پشت قدم است ولیکن مستحب در حق او لبس نعلین است
چون فارغ شد از لبس رداء وازار واز تطیب سنت است که بگذارد دو رکعت نماز ومستحب است

که

که نیت کند آنها را سنت احرام تا بیابد فضل تمام والا اطلاق نیت کافی بود در حصول سنت مستحب است
که بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه سورة الکافرون ودر ثانیه سورة الاخلاص کذا ورد فی الحدیث
عن النبی صلی الله علیه وسلم اگر احرام بست ونماز احرام ترک نمود جایز باشد ولیکن مکروه بود برای
ترک سنت مگر آنکه وقت مکروه باشد گذاردن این هر دو رکعت سنت است چون وقت مکروه
نباشد چون فارغ شود از نماز احرام برهنه نماید سر خود را وشروع کند در احرام واحرام عبارت
از نیت وتلبیه است چون خواهد که شروع کند در احرام پس نیت کند که در تلبیه گوید وطریقه نیت آنست
که بگوید بزبان خود مع استحضار قلب که اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْهُ لِیْ
وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ وَاَعِنِّیْ عَلَیْهِ وَبَارِکْ لِیْ فِیْهِ نَوَیْتُ الْحَجَّ وَاَ
حْرَمْتُ بِهٖ لِلّٰهِ تَعَالٰی این وقتی است که احرام بحج باشد واگر احرام بعمره باشد
بگوید اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی واعنی علیهما
وبارک لی فیها نویت العمرة واحرمت بها لله تعالی واگر احرام بحج
وعمره معا باشد بگوید اللهم انی ارید العمرة والحج ونویت العمرة والحج ودر
جای لفظها هما بگوید ومستحب است در قران تقدیم ذکر عمره بر حج در دعا ونیت وتلبیه واگر تقدیم
کرد ذکر حج را جایز بود چون از نیت فارغ شد متصل بآن بلا توقف تلبیه بگوید بلکه شرط است
اقتران نیت قلب با تلبیه وبدون اقتران آنها احرام صحیح نمیشود وتلبیه یکبار فرض است نزد ما در حال

شروع در احرام و تکرار ان سنت است و فرضیت ادا میشود بهر ذکری که قصد کند که ذکر شود
بان تعظیم حضرت حق سبحانه و تعالی را هر چند که مخلوط باشد بمعنی دعا علی القول الصحیح پس اگر
گفت لبیک اللهم یا سبحان الله یا الحمد لله یا الله اکبر یا
اللهم اغفر لی یا غیر ان از الفاظ ثنا فرض ادا میشود اما بهر زبان جواز بود و اما مسنون
در تلبیه انست که انچه مروی شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از ابتدا تا انتها بعربیت بگوید
وان اینست لَبَّيْكَ اللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ
اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ فرض احرام نیت
و تلبیه است پس چون ادا کرد هر دو را محرم شد و حرام گشت بر وی جمیع محظورات احرام
سنت است که تکرار کند تلبیه مسنونه را سه بار در وقت ابتداء احرام و در سایر حالات مستحب است
در حق مرد که رفع کند صوت خود را در تلبیه و هر چند از دیاد کند در رفع آن بهتر است تا گواه شود
بر تلبیه او هر چیزی که بشنود آواز او از انس و جن و احجار و اشجار و اراضی و نباتات ان و سایر
اشیا و لیکن رفع صوت نکند چندانکه مضرت میرسد بحلق او و بلفظ میفتد از ان
نفر او که آن منهی است و شیخ علی قاری گفته که معتمد انست که رفع صوت در تلبیه در حق مرد سنت است
نه مستحب پس اگر اخفا کرد صوت را مسیی شد و لازم نباشد چیزی در وی مگر در مسجد مکه که انجا
رفع صوت نباید چه رفع صوت در مسجد نباید کرد اگر چه بذکر باشد و اما زن پس اخفا کند

صوت

صوت خود را مطلقا بلکه اسماع کند نفس خود را فقط و ممنوع است جهر در حق وی
و شیخ علی گفته که این وقتی است که حاضر باشد رجال اجانب نزد وی انتهی آیین
حکم تلبیه بود و اما غیر تلبیه از اذکار چنانکه صلواة و غیر آن پس افضل در انها اخفاست چون
فارغ شد از تلبیه مستحب است که صلواة بگوید بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله وسلم هر مرتبه که فارغ
شود از گفتن تلبیه سه بار ختم کند اورا بصلواة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و بدعا خیر اکثر
اکتفا کند بر گفتن صلواة و دعا بعد تلبیه اولی فقط مسنون در تلبیه رفع صوت است و در
صلواة و دعا افضل اخفاست که گفته احرام لسته است او تلبیه گوید در جمیع احوال خود تا انکه
شروع کند در رمی جمار بعد از ان برمی اول جمره قطع کند تلبیه را پس تلبیه گوید وی در
مسجد مکه و در حال طواف قدوم الا انکه اشتغال بدعوات ماثوره در حال طواف
افضل است از اشتغال به تلبیه و نیز تلبیه گوید در وقت سعی حج چون وصل کرده باشد اورا
بطواف قدوم و در منا و عرفات و در مزدلفه تا انکه شروع کند در رمی و نگوید تلبیه در
طواف زیارت و نه در سعی حج اگرچه وصل کرد اورا بطواف زیارت کسی که احرام عمره
بسته است او تلبیه قطع کند باول شروع در طواف عمره پس تلبیه نگوید در طواف عمره و نه در
سعی آن احرام زن مثل احرام مرد است در جمیع کیفیات و احکام مگر در ده چیز
یکی انکه جایز است زن محرمه را لبس مخیط که حرام است بر لبس بر مرد محرم چنانکه قمیص و جبه

احرام زن

و قبا و عبا و سراویل و خفین و غیر ان بشرطیکه مصبوغ نباشد بچیزی طیب الرایحه مانند
زعفران و عصفر و ورس چه در حق حرمت طیب مرد و زن برابر اند دوم انکه بپوشد
زن محرمه سر خود را بخلاف مرد محرم و اما پوشیدن روی بعد از احرام پس جایز نیست زن را
چنانکه جایز نیست مرد را پس اگر بپوشد زنی روی خود را ببرقع لازم اید بر وی اثم
و کفاره و لیکن اگر بپوشد زنی روی خود را ببرقع و مانند ان و دور دارد انرا
از مساس روی خود را بچوبی یا بغیر ان جایز بود بلکه مستحب باشد و در نهایه حکم بوجوب ان
کرده بحکم گفته که انداختن چیزی ساتر روی بر وجه خود که دور باشد از مساس وجه بر وی واجب است
سیوم انکه رفع نکند زن صوت خود را به تلبیه بخلاف مرد چنانکه پیشتر در فصل سابق گذشت
چهارم و پنجم انکه زن رمل و اضطباع نکند در طواف بخلاف مرد که مسنون است رمل
و اضطباع در طواف در حق او ششم انکه زن استلام حجر را ترک کند چون در انجا
ازدحام مردان باشد و استلام رکن یمانی نیز حکم استلام حجر اسود دارد هفتم انکه
زن ادا نکند دو رکعت طواف را نزد مقام ابراهیم علیه السلام وقتیکه در انجا
ازدحام مردان باشد بلکه ادا کند انها را در جای دیگر هشتم انکه زن در وقت سعی ما بین
الصفا و المروه اسراع نکند ما بین المیلین بخلاف مرد که سنت است در حق وی اسراع ما بینهما
چنانکه در باب سعی مفصلا خواهد آمد نهم انکه زن بر صفا و مروه صعود نه نماید اگر انجا

ازدحام

اداء از زیر بغل راست آوردن
و بر دوش چپ انداختن بود

ازدحام مردم باشد بخلاف مرد که سنت است در حق وی صعود بر صفا و مروه کما سیاتی
دهم انکه حلق نکند زن سر خود را در تحلل از احرام بلکه قصر نماید موی سر خود را بخلاف مرد
که سنت در حق وی حلق است اگرچه جایز است او را قصر نیز یازدهم انکه اگر زن حائض یا نفسا
گشت در ایام نحر قبل از ادای طواف زیارت یا انکه مریض یا مجروح گشت در انها قبل از
وی پس تاخیر کند این زن طواف زیارت را از ایام نحر و لازم نباشد بر وی چیزی بسبب این
تاخیر زیرا که تاخیر نموده است بعذری و لیکن این وقتی است که نیافته باشد در ایام نحر
مقداری از وقت که ادا نماید در وی چهار شوط را اما اگر یافت در ایام نحر مقدار مذکور
و مع ذلک تاخیر کرد لازم آید دم بر وی کما صرح به فی البحر الزاخر و المنسک الکبیر و غیرهما
دوازدهم انکه اگر زن حایض گشت قبل از ادای طواف وداع و هنوز پاک نشده است
که رفقای او قصد رجوع بلده او کردند و تا طهارت این زن فرصت نمیکنند پس ساقط
گردد طواف وداع ازین زن و لازم نمی اید چیزی بر وی بترک آن مگر انکه پاک گردد قبل از
مفارقت بنیان مکه که انگاه واجب گردد بر وی اداء طواف وداع و اگر ترک کرد لازم
گردد دم و اما پاکی بعد از مفارقت مکه پس معتبر نباشد و لازم نگردد بان رجوع برای
طواف و نه چیزی از دم و صدقه جایز است مر زن حائض را ادای جمیع افعال حج و عمره
از احرام و وقوف عرفات و سعی مابین الصفا و المروه و غیر ان الا طواف کعبه که آن

جایز نیست و مراد بعدم جواز طواف مر حائض را حرمت فعل اوست نه عدم صحت او چه
واگر طواف زیارت کرد زنی در حالت حیض صحیح کرد طواف او و در حق سقوط فرض
و لازم اید بر وی ذبح بدنه و عاصی کردد به سبب دخول در مسجد و همچنین طواف بغیر طهارت و جنب
باشد بر وی اعاده آن مع الطهارت پس اگر اعاده کرد ساقط کردد بدنه از وی و واجب باشد
بر وی توبه از معصیت اگرچه بدنه دهد انتهی و نفسا در جمیع این مسائل حکم حائض دارد و جایز نیست
مر زن را که بپوشد در حال احرام حریر و ذهب را و بپوشد هر زیوری را که خواهد چنانکه در غیر احرام
و واجبات احرام دو چیز است یکی لبس احرام از میقات دوم احتراز از ارتکاب محظورات چون
احرام بست لازم است بر وی که اجتناب کند از رفث و از فسوق و از جدال و در معنی رفث
جمهور بر آنند که مراد باو جماع است و بعضی گفته اند که مراد باو ذکر جماع و ذکر دواعی اوست
اگرچه نزد رجال باشد یا نزد نسا و واجب است بر محرم که احتراز کند از جماع و همچنین واز
دواعی جماع چون قبله و لمس و معانقه و تفخیذ لیکن حرمت دواعی مقید است بشهوة و که
لا باس است اگر در حلیله خود باشد چنانکه زوجه و مملوکه و اما در اجنبیه پس حرام باشد
مطلقا بشهوة و بغیر شهوة در حال احرام و غیر آن و همین حکم دارد نظر کردن بسوی اجنبیه
بشهوة و واجب است بر محرم که احتراز کند از ازاله موی بدن به هیچ وجه و واجب است بر محرم که احتراز
کند از حلق سر خود و حلق سر غیر خود اگرچه آن غیر حلال باشد یا محرم و قصر لحیه و شارب کرفتن

ناخن

ناخنها اگرچه یکی یا خمس باشد نیز جایز نیست اگر محرم بخارید یا مسح کرد سر خود را یا لحیه خود را یا
تخلیل کرد لحیه را در وقت وضو یا غیر آن پس ساقط گشت موی از وی پس اگر یک دو موی باشد
واجب شود یک کف از گندم و یا بدهد بر آن برای هر موی یک خرمه و اگر زاید شدند بر سه تا تصدق صاع گندم
بدهد مادام که نرسد بربع راس یا ربع لحیه و چون بربع رسیدند ذبح شات لازم کردد و از این
گفته اند که مستحب نیست در حق محرم تخلیل لحیه در وقت وضو جایز نیست مرد محرم را لبس مخیطی که
حاصل میکردد در وی بواسطه خیاطت احاطه بدن جایز نیست مر محرم را لبس خف و جورب
و هر چیزی که بپوشد کعب قدم را اگرچه بپوشد ازار در یک قدم و کفش هائی که فروتر باشد از کعب
پس جایز است محرم را پوشیدن آن نزد ما خلافا للشافعی پس افضل نزد ما آن باشد که بپوشد
ازار بلکه بپوشد نعلین را جایز نیست محرم را اگر مرد باشد پوشیدن تمام سر یا بعض آن برابر است
و اگر زن محرمه پس واجب باشد بر وی کشف راس بلکه واجب باشد بر وی ستر آن جایز نیست
مر محرم را پوشیدن تمام روی یا بعض آن اگرچه محرم مرد باشد یا زن و محرم را تطیب جایز نیست
و احتراز کند از بستن طیب در طرف جامه خود چون از آن طیب بوی خوش فائح میشود
بنفس خود و اکتحال بکحل مطیب نیز جایز نیست و غیر مطیب جایز است لیکن ترک افضل است
زیرا که کحل از موجبات زینت است و محرم خارج است از امور زینت و خوردن طیب منفرد
مثل قرنفل و زنجبیل و دارچینی و الاچی هم جایز نیست اگر طیب رسید به بدن محرم خود نشوید بلکه

امر کند کسی دیگر غیر محرم را که بشوید محرم را جامه رنگین مثل معصفر و زعفران و غیره
پوشیدن جایز نیست اما اگر جامه که رنگ کرده شده است از آن چیزی که طیب است نبود او چنانکه
طین و مانند آن پس باکی نیست محرم را به لبس او اگرچه ناشسته باشد محرم را تدهین بدن به مطیب
و یا غیر مطیب جایز نیست از برای آنکه زینت ممنوع است جایز نیست محرم را که قتل کند صید
بری را یا امر کند غیر خود را بقتل او و نیز جایز نیست تنفیر صید بری یعنی آنکه اخراج کند او را
از محل او و نیز بیع و شرای صید بری جایز نیست و نیز جایز نیست که بدوشد شیر صید بری را
اگر آن صید بحری باشد جایز است محرم را اخذ او و قتل او و اکل او چون ماکول باشد
مراد به صید حیوانی است که ممتنع باشد بقوائم خود و جناح خود و متوحش باشد از مردم در
اصل خلقت و اما توحش عارضی معتبر نباشد پس آهو و فیل و کبوتر جایز نیست اخذ آنها
اگرچه مستانس شوند زیرا که اینها صید اند و شتر و گاو و گوسفند جایز است ذبح اینها اگرچه متوحش
کردند زیرا که صید نیستند باکی نباشد در قتل موذیات از حشرات ارض چنانکه مار و کژدم
و موش خانگی و دشتی و خنافس و جعلان و مورچه که ایذا میکنند و خارپشت و سنگ پشت
و کفش و راسو اما گربه وحشیه در او اختلاف است و گربه اهلی لازم نشود جزاء در قتل او
اصلا زیرا که ملک صید نیست قطعا جایز نیست محرم را کشتن شپشی که در بدن او یا در جامه او
باشد و همچنین جایز نیست دور انداختن او از خود اگرچه در آفتاب انداخته یا در سایه نیز جایز نیست

اورا

او را که دفع کند شپش را بسوی غیر خود و یا امر کند غیر خود را بقتل آن و جزای شپش آنست که اگر قتل
کرد یا جدا ساخت از خود یک شپش را لازم اید که پاره نان یا مثل آن بدهد و اگر دو یا سه باشند
لازم آید یک کف از گندم و در زیاده از سه تا هر چند که شوند لازم آید نصف صاع گندم جایز
نیست محرم را که بیندازد جامه خود را در آفتاب جهت آنکه از بدن خود برای مردن شپش و همچنین شستن
جامه خود برای مردن شپش اگر انداخت جامه را در آفتاب یا شست آن را بالقصد هلاک شپش
لازم آید بر وی نصف صاع گندم اگر قتل کرد شپش را که در جامه غیر او بود چیزی لازم نباشد
بر وی و همچنین اگر قتل کرد شپشی را که در غیر بدن و جامه او بود چنانکه بر زمین یا مانند آن لازم
نباشد چیزی بر وی این همه حکم شپش بود اما پشه و کیک و زنبور و مگس و غیره پس جایز است محرم و حلال را
قتل آنها در حل و حرم و همچنین جایز است مر حلال را قتل شپش حرم جایز نیست محرم را که خضاب کند
و نیز جایز نیست او را که بشوید ریش و سر خود را به خطمی جایز نیست محرم را که تلبید کند موی سر خود را
بچیزی غلیظ غیر مایع چنانکه صمغ و مانند آن اگرچه مطیب نباشد زیرا که لازم میآید در وی تغطیه راس
جایز نیست محرم را قطع شجر حرم و گیاه آن و بر کندن آنها از بیخ و چرانیدن آنها بهایم را و عدم جواز
این مخصوص نیست بمحرم بلکه برابر است در وی محرم و حلال اشجار حرم و نباتات آن بر چهار قسم اند
و حرام است قطع و قلع قسم رابع مکروهات احرام بر دو قسم اند یکی آنکه مکروه است در نفس احرام دوم
آنکه مکروه است فعل آن بعد تحقق احرام مکروه بنفس احرام تقدیم احرام حج بر میقات زمانی

اعنی بر شهر حج برابر است که قدرت داشته باشد بر رعایت نفس خود یا نه تقدیم احرام حج یا عمره
بر میقات مکانی آن اعنی مواقیت خمسه مذکوره چون قدرت نداشته باشد بر رعایت نفس
در حق قادر افضل آنست که تقدیم کند احرام را بر مواقیت بر قدر که تواند بستن احرام بی غسل
اگرچه محرم حایض یا نفسا باشد بستن احرام مع ترک سنتی از سنن احرام که مذکور شدند تقدیم
کردن قارن احرام حج را بر عمره چرا که سنت قارن آنست که جمع کند بوقت احرام در میان عمره
و حج معاً یا آنکه تقدیم کند احرام عمره را بر احرام حج اما آنچه مکروه است فعل آن بعد تحقق احرام
پس از اینهاست ازاله تفث بعد از احرام یعنی دور کردن چرک از بدن زیرا که مناسب بحال آنست
که چرکین و غبار آلوده باشد شستن سر و ریش و سایر جسد بعد از تحقق احرام ببرگ درخت کنار
یا بصابون و اشنان و هم از اینهاست شستن جامه بقصد زینت شستن آن بقصد طهارت
و نظافت مباح باشد شانه دادن موی سر و ریش خود را بعد از تحقق احرام زیرا که آن
از قسم زینت است و نیز در وی است احتمال قطع شدن مویها و همچنین است که بخارد سر را یا ریش را
یا سایر جسد خاریدنی سخت که در وی باشد خوف انقطاع موی و قتل شپش و هم از اینهاست [illegible]
که طیلسان بر گردن خود و بستن تکمه طیلسان بر گردن اما اگر بپوشد طیلسان را بغیر تکمه و بغیر گره
باکی ندارد و هم از اینهاست اندوختن قبا یا عبا یا جبه یا قمیص یا مانند آن بر دو کتف خود بطریق
ردا بغیر آنکه ادخال کند هر دو دست را در آستینهای خود و بغیر آنکه ببندد تکمه او اما اگر ادخال

کرد

کرد دستها را در آستینها یا تکمه بست داخل محرمات گردد زیرا که حاصل گشت لبس مخیط حرام
ادخال یکی بسته حکم ادخال هر دو دست دارد در تحریم و هم از اینهاست مس طیب چون متفرق
نگشت چیزی از طیب ببدن او یا آنکه متفرق گشت بوی رایحه او فقط نه جرم او و هم از اینهاست
نشستن در دکان عطار یا نشستن نزد عطار به نیت تحصیل رایحه طیبه از وی و هم از اینهاست
تزئین محرم بدن خود را زیرا که وارد شده است در حدیث شریف حاج کامل کسیست که موی ژولیده
و چرک آلوده باشد و هم از اینهاست خرقه بستن بر عضوی از اعضا تمام جسد خود ماسوای سر و روی
مگر آنکه بعذر باشد چنانکه آن عضو مجروح یا مکسور باشد [illegible] خرقه مباح باشد و اما بستن خرقه
بر سر و روی پس داخل محرمات باشد لازم آید جزای بآن اگرچه بعذر باشد یا بغیر آن در صورت
عذر اثم نباشد تغطیه دهن یا بینی یا زنخ یا عارض گردد بجامه اما تغطیه آنها بدست باکی ندارد
و هم از اینهاست خوردن طعامی غیر مطبوخ که موجود میشود از وی رایحه طیب بخلاف آنکه موجود
میشود رایحه طیب از طعام مطبوخ که خوردن آن مکروه نباشد مباحات احرام اغتسال
با خطمی اگرچه گرم کرده شده باشد و آبی که اندوخته باشد در وی برگ کنار یا صابون یا
مکروه است مستحب است که نیت نکند ازاله وسخ را اگرچه با خطمی باشد بلکه قصد کند طهارت را
یا دفع حرارت را لبس خاتم زیرا که لبس آن سنت است در حق کسیکه احتیاج دارد بسوی لبس او و کسیکه
احتیاج ندارد بآن پس اولی ترک خاتم است در حق وی در حال احرام و غیر آن و هم از اینهاست

مباحات احرام

بستن شمشیر و مانند آن از اسلحه بستن همیان در کمر خود برابر است که باشد در همیان نفقه او
یا نفقه غیر او سایه گرفتن بخانه یا بدیوار یا بخیمه یا بمحمل یا بعماریه یا بجامه که مرفوع کرده است
او را بالای سر خود بچوبها یا بدستها چون نمیرسد بسر او سقف این اشیا از اینهاست اکتحال
بکحلی که طیب نداشته بود به نیت متابعت سنت و تقویت باصره اما بقصد زینت مکروه باشد و از اینهاست
نظر کردن در آینه و از اینهاست مسواک کردن بلکه آن سنت است در حال احرام بر کندن
دندان از بیخ مطلقاً خواه شکسته باشد یا نه قطع ناخن شکسته قطع ناخن ناشکسته پس داخل
محرمات است فصد و حجامت چون ممکن باشند اینها بغیر ازاله موی از مکان هر دو ختنه کردن
و بریدن رگی از رگها و بدن و چاک کردن سر دنبل و قروح و بستن جبیره بر عضو مکسور و بستن
عصابه بر آن بجز قرح چون در غیر روی و سر باشند نهادن دست خود یا دست غیر خود بر سر خود
یا بر بینی خود زیرا که ستر کرده نمیشود او را در عرف لابس مع نه بر ساتر بینی لبس کفش عربی
و لبس مکعب اعنی کفش هندی چون فروتر باشند از کعب افضل لبس نعلین است پوشیدن هر دو
گوش زیرا که نیستند اینها از وجه و نه از راس پوشیدن قفاز زیرا که آن عضو علحده است
جز در راس پوشیدن دست بمندیل و مانند آن بخلاف آنکه بپوشد از آنها مخیط چنانکه
انگشتانه چرمینه که آن حرام است بر محرم و محرمه نزد ایراد(؟) بر داشتن کاسه و دیگ
و لوح و امثال آن بر داشتن ثیاب بر سر مکروه است اگرچه دباغی باشند ذبح اشتر و گاو و گوسپند

و مانند

و ماکیان و بط اهلی را بخلاف بط وحشی که آن داخل صید است قتل مار و کژدم و کرفش و مگس و پشه
و کیک و مانند آن فصد و حجامت مفسد احرام یک چیز است و همون است مفسد حج و عمره
و آن جماع است در احد السبیلین قبل از وقوف بعرفات در حج و قبل از اکثر طواف عمره
در عمره حکم فاسد حج آنست که واجب شوند بر وی سه چیز یکی ذبح شاة دوم مضی کردن در این سال
در بقیه افعال حج پس ادا کند جمیع افعال را چنانکه ادا کرده شود آنها را در حج صحیح مثل
وقوف بعرفات و بمزدلفه و رمی جمار و حلق و طواف و سعی بین الصفا و المروة و اکتفا
نکند بر اتیان ارکان فقط بلکه بیارد واجبات حج را نیز و اجتناب نماید در وی از جمیع
محظورات چنانکه اجتناب نموده شود از آنها در حج صحیح پس اگر ارتکاب کرد محظوری را لازم
آید بر وی آنچه لازم گردد از اجزاء در حج صحیح بغیر تفاوت سیوم قضا کردن آن حج را
در سال آینده باحرام جدید کیفیت خروج از احرام خروج از احرام حج مفرد و عمره
حلق ربع سر یا قصر ربع اوست در وقت حلق پس اگر حلق و قصر نه نمود بیرون نیاید از
احرام اگرچه بگذرند بروی سالها بسیار و هر باری که ارتکاب کند محظوری را لازم شود بر وی
جزاء علحده مگر آنکه ارتکاب محظورات متعدد به نیت ترک احرام بوده باشد که آنگاه جزاء
واحد لازم آید ابتداء وقت صحت حلق در حج از طلوع فجر روز نحر است و در عمره بعد از اتیان
اکثر طواف اوست و لیکن آخر ندارد در حق صحت بلکه جمیع عمر وقت اوست بروفقی که حلق

مفسد احرام

کیفیت خروج احرام

نماید از احرام بیرون آید اگرچه واجب است وقوع حلق حج در ایام نحر بعد از رمی جمره
و واجب است وقوع حلق عمره بعد از سعی بین الصفا والمروة در عمره ذکر دخول مکه
و ذکر مسنونات و مستحبات آن سنت موکده است در حق کسیکه قصد حج داشته باشد که داخل گردد
در مکه معظمه قبل از وقوف بعرفات متابعة النبی علیه الصلوة والسلام پس اگر ترک نماید دخول
مکه را قبل از وقوف بلکه متوجه گردد اولا بسوی عرفات مکروه باشد بسبب مخالفت سنت چنانچه
حضور خطبه امام در روز هفتم از ذی الحجه و طواف قدوم و خروج از مکه بسوی منا و اندراختن
شب عرفه در منا و گذاردن پنج نماز از ابتداء ظهر روز ترویه تا فجر روز عرفه در منا
و این کراهت وقتی باشد که ترک نماید بغیر ضرورت و اما اگر ترک نمود بسبب تنگی وقت یا مانند
آن کراهت نباشد چون محرم رسد باول حدود حرم از هر جانبی که باشد پس لازم شود
به سکینت و وقار و دعا خواهد برای قضاء حوایج و او طار و بسیار کند استغفار
برای تکفیر جرایم و اوزار و افضل انست که در حین دخول حرم اگر تواند از مرکب فرود آمده
پیاده شود و نعلین دور کرده برهنه پا رود و مثل بنده گناه کار که عرض کرده شود
او را در حضرت ملک جبار و اگر در حین دخول بمکه حرم شوانند پس پیاده شود و پا برهنه کند
چون برسد به ذی طوی و آن نه در وقت دخول مکه زیرا که روایت کرده شده است از
حضرت عبد الله بن عباس رضی الله عنهما که گفت بود رسیکه انبیاء سابقین صلوات الله

والسلام

والسلام علیهم اجمعین داخل شدندی در حرم پیاده برهنه پا روایت کرده شده است از
حضرت عبد الله بن زبیر رضی الله تعالی عنهما که گفت حج کردند هزار مرد از انبیاء بنی اسرائیل
و داخل نشدندی در مکه تا آنکه نه بستندی ستوران خود را در ذی طوی و اما دخول
پیغمبر ما صلی الله علیه واله وسلم در مکه بسواری پس بود بواسطه اظهار شوکت اسلام در نظر
خاص و عام و نیز بواسطه تعلیم جواز و رفع حرج از امت بود و هو رحمة للعالمین مستحب است
که در حین دخول حرم این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا حَرَمُكَ وَحَرَمُ
رَسُوْلِكَ فَحَرِّمْ لَحْمِیْ وَدَمِیْ وَعَظْمِیْ عَلَی النَّارِ اَللّٰهُمَّ اٰمِنِّیْ
مِنْ عَذَابِكَ یَوْمَ تَبْعَثُ عِبَادَكَ وَاجْعَلْنِیْ مِنْ اَوْ
لِیَائِكَ وَاَهْلِ طَاعَتِكَ وَتُبْ عَلَیَّ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ
بعد از آن تلبیه گوید چنانکه پیشتر میگفت و ثنا گوید بر خدای تعالی به تسبیح و تحمید و تکبیر و
تمجید پس صلوات فرستد بر سید عالم صلی الله علیه واله وسلم پس دعای خیر خواهد برای خود
و برای والدین و مشایخ و اقارب و اصحاب و معارف و سایر مومنین چون برسد
بر سر آبی بقرب مکه معظمه پس آنجا غسل کند برای دخول مکه و این غسل مستحب است در
حق هر داخل مکه اگرچه حایض باشد یا نفسا و برابر است که محرم باشد یا حلال و افضل
مواضع این غسل در حق کسیکه از جانب مدینه منوره می آید ذی طوی است و افضل

مواضع این غسل در حق کسیکه از جانب عراق می آید بیر میمون است و هر کسیکه غیر
این دو طریق می آید غسل کند از هر جا که تواند در قرب مکه و اما ذی طوی به تثلیث
طاء مهمله پس آن چاهی است بقرب مکه در جانب شامی از مکه در راه عمره تنعیم که آن
چاه مبنی بود به سنگها و آن تمام وادی را نیز ذی طوی می نامند و ثابت شده است
که پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم چون بمکه قدوم نمودی شب اندراختی در ذی طوی
تا صباح و غسل کردی باب چاه ذی طوی پس داخل شدی در روز در مکه و بیر میمون
پس آن چاهی است در بطحاء مکه محاذات جبل حرا که معروف گشته است آن جبل
الان باسم جبل نور و افضل انست که داخل شود در مکه در روز و اگر داخل شود
در شب هم جایز است مستحب است نزد ایمه اربعه که داخل شود در مکه از ثنیه کداء اگرچه
آمدن او از طریقی دیگر باشد مثل اهل یمن و عراق و کداء بفتحتین کاف و دال مهمله
و در آخر الف ممدوده عقبه ایست علیا در جانب اعلی از مکه نزد مقبره معلاة و این
ثنیه مقابل باب کعبه است و آمدن در خانه از جانب باب است و محل استحباب نیز وقتی
است که بر ثنیه مذکوره تنگی و ازدحام نباشد چون که به چیند مکه معظمه را مستحب است که در آن
وقت دعا خواهد بهر چه خوش آید از امور خیر روایت کرده است حضرت جعفر صادق از جد خود
حضرت محمد باقر از پدر او حضرت زین العابدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین که گفت چون

البلدی

رسیدی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بمکه میگفتی که اَللّٰهُمَّ الْبَلَدُ بَلَدُكَ
وَالْبَیْتُ بَیْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَاَؤُمُّ طَاعَتَكَ مُتَّبِعًا
لِاَمْرِكَ رَاضِیًا بِقَدَرِكَ مُسَلِّمًا لِاَمْرِكَ اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ
الْمُضْطَرِّ اِلَیْكَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَذَابِكَ اَنْ تَسْتَقْبِلَنِیْ
بِعَفْوِكَ وَاَنْ تَجَاوَزَ عَنِّیْ بِرَحْمَتِكَ وَاَنْ تُدْخِلَنِیْ
جَنَّتَكَ بهتر انست که بخواند در وقت وصول مکه دعائی را که خوانده بود در وقت
دخول حرم اللهم ان هذا حرمك و حرم رسولك الخ چون برسد در مکه درون مکان مدعی
پس مستحب باشد که بایستد در آنجا و دعا خواهد بهر چه خوش آید از اقسام دعا و مدعی
موضعی است معروف میان مسجد حرام و میان مقبره معلاة که نظر می افتادی
از آنجا در زمان سابق بر بیت شریف هر کسی را که می آمدی از جانب معلاة بسوی مسجد
حرام گویند که مرتفع نموده بود حضرت عمر بن خطاب رضی الله تعالی عنه مکان مدعی را از
زمین تا آنکه دیده میشدی بیت شریف از آنجا پس می ایستادندی مردم در آنجا برای دعا
بسبب آنچه وارد شده است که ان الدعاء عند رؤیة الکعبة مستجاب و احسن دعوات
این موضع و سایر مواضع انست که بگوید رَبَّنَا اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَةً وَّفِی
الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ مِنْ

خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَعُوذُ
بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَكَ مِنْهُ نَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ مستحب است که مشتغل باشد در وقت دخول مکه به تلبیه و دعا تا آنکه داخل گردد
به مسجد حرام مستحب است داخل مکه را که ابتدا کند به دخول مسجد حرام برای طواف بیت الله
العلام تعظیماً للبیت و متابعة للنبی علیه الصلوة والسلام زنی که عادت ندارد به بیرون
آمدن میان مردان پس مستحب در حق او آنست که تاخیر کند دخول مسجد و طواف را تا شب
مستحب است که داخل شود در مسجد حرام از بابی که موسوم است الآن به باب السلام جدید در
جانب شرقی از کعبه اگرچه داخل شده باشد در مکه از طرفی دیگر زیرا که داخل شده بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد حرام از باب بنی شیبه که معروف است الآن به
باب السلام قدیم لیقصد آنکه باشد دخول او از جانب وجه کعبه مستحب است تقدیم قدم یمنی
بر یسری در وقت دخول مسجد حرام وکذا فی سایر المساجد مستحب است در وقت دخول مسجد که
دعا خواهد و صلوات فرستد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون نظر او افتد بر کعبه
معظمه تهلیل و تکبیر بگوید بر یکی سه بار و بخواند آنچه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وقت
رویت بیت اَللّٰهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ فَحَيِّنَا رَبَّنَا بِالسَّلَامِ
در وقت رویت بیت صلوات فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و دعا خواهد با نچه

فاولی

خاطرش بخواهد زیرا که دعا در وقت رویت بیت مستجاب است از اهم ادعیه است
که سوال کند جنت را بغیر حساب چرا که این مستلزم است مر خلاصی و نجات از عقاب
و نیز از اهم ادعیه آنست که طلب کند مغفرت و رضوان و منقول است که آمد مردی
بخدمت امام اعظم ابی حنیفه رحمة الله تعالی و گفت که مرا وصیت کن بدعائیکه بخواهم
از از خدا تعالی در وقت مشاهده کعبه فرمود که باید که بخواهی در آن وقت از وی
تعالی استجابت این دعا را زیرا که این دعا از تو قبول افتد مستجاب الدعاء شوی
در سایر اوقات دست نه بر دارد در وقت رویت بیت شریف و نه در وقت
دعا خواستن در آن زمان بلکه رفع یدین درین وقت مکروه است نزد ابی حنیفه
و صاحبیه رحمهم الله تعالی زیرا که وارد نشده است رفع یدین درین وقت بلکه نقل کرده
شده است از حضرت جابر رضی الله تعالی عنه که این فعل یهود است چون
داخل شد در مسجد متوجه گردد اولاً بسوی رکن حجر اسود و شروع نماید در طواف اگرچه
قدوم باشد یا غیر آن و اشتغال نه نماید قبل از طواف به تحیت مسجد و نه به نفلی دیگر زیرا که
تحیت این مسجد طواف است مگر آنکه بترسد از فوات نماز فریضه یا فوات وتر یا فوات
سنتی از سنن موکده قبلیه یا بعدیه یا فوات جماعت در صلوات خمسه در صلوات جنازه
پس تقدیم کند اینهمه اشیا را بر طواف بخلاف سنن غیر موکده چنانکه صلوات ضحی

وصلوات الاشراق و نماز تهجد و امثال اینها انواع طواف هفت اند سه از اینها
مخصوص بحج اند و یکی مخصوص بعمره و سه دیگر خصوصیت ندارند با اینها سه طواف که مخصوص اند
بحج یکی طواف قدوم است که او را طواف تحیت نیز گویند و آن سنت موکده است در حق
آفاقی که مفرد باشد به حج یا قارن نه در حق مفرد بعمره و متمتع و نه در حق مکی
و میقاتی اگرچه مفرد به حج باشند و مر طواف قدوم را وقت صحت است و وقت فضیلت
اما وقت صحت پس اول او وقت دخول مکه است مع الاحرام چون در شهر حج باشد و آخر
وقت آن منتهی است تا وقت بعرفات و چون وقوف کرد فائت گشت وقت او و اما
وقت فضیلت پس وقوع آن در حین اول قدوم مکه است دوم طواف زیارت است که او را
طواف رکن و طواف افاضه نیز گویند و آن رکن است که حج صحیح نمیشود مگر با دا او و مر
طواف زیارت را وقت جواز است و وقت وجوب اما وقت جواز پس اول آن طلوع
فجر از روز نحر است و نیست آخر برای او در حق جواز بلکه جمیع عمر وقت اوست و اما وقت
وجوب پس بدانکه واجب است ادای طواف زیارت در ایام نحر و اگر تاخیر کرد او را از
ایام نحر آثم گردد و لازم آید دم بر وی سیوم طواف وداع است که او را طواف صدر نیز
گویند و صدر بفتحتین بمعنی رجوع است و آن واجب است بر آفاقی که مفرد بحج باشد
یا متمتع یا قارن نه بر مفرد بعمره و نه بر مکی و میقاتی و اول وقت جواز طواف وداع

ج

بعد طواف زیارت است و نیست آخر برای او در حق جواز بلکه جمیع عمر وقت اوست
و مستحب آنست که ایقاع کند او را در حالت خروج برای سفر در وقت اراده رجوع
بسوی اهل خود و اما یک طواف که مخصوص بعمره است پس آن طواف عمره است و آن
رکن است در عمره اول وقت صحت او ما بعد احرام و عمره است و نیست او را آخر در حق
صحت ادا بلکه جمیع عمر وقت اوست و اما آن سه طواف دیگر که خصوصیت ندارند بحج
و نه عمره پس یکی از اینها طواف نذر است و آن واجب است و اختصاص ندارد بوقتی معین
مگر آنکه تعیین کند ناذر وقتی را برای وی دوم از اینها طواف تحیت مسجد است و آن
مستحب است در حق کسی که داخل شود در مسجد حرام زیرا که تحیت این مسجد شریف طواف است
مگر آنکه باشد بروی طوافی مفروض مثل طواف عمره یا مسنون مثل طواف قدوم
که الحال ادا میشود تحیت مسجد با تیان همون طواف سیوم طواف نافله غیر تحیت مسجد است
و آن اختصاص ندارد بوقتی بلکه جمیع اوقات وقت اوست تا آنکه جایز است طواف
نافله در اوقاتی که مکروه است نماز در اینها طواف خارج مسجد حرام جایز نباشد هر چند
که طواف فرض باشد یا نفل نیت طواف چون تعیین نیت شرط نیست در طواف پس
هر شخصی که بر وی است طوافی مفروض یا واجب یا مسنون چون طواف کرد به نیت مطلقه
واقع گرد از آنچه بر وی است طواف وداع واجب است و طواف عمره فرض واجبات

در انواع طواف

نیت طواف

واجبات در طواف هفت چیز اند

در طواف هفت چیز اند یکی طهارت بدن از نجاست حکمیه اعنی از حدث اکبر و اصغر برابر است
دوم ستر عورت سیوم از واجبات طواف ایتان هر هفت شوط اجزا از وی است و اما ایتان چهار
شوط اول از طواف پس آن فرض است که صحیح نشود اصلا بدون انها کما تقدم چهارم مشی بر اقدام
است در حق قادر بران اگرچه طواف تطوع باشد پنجم تیامن است در طواف و قیل تیامن
سنت است و طریق تیامن آنست که گرداند بیت شریف را بسوی یسار خود و میرود در پی روی خود
وخلاف این حرام است و واجب است اعاده آن طواف ... و بر تقدیر عدم اعاده
لازم آید دم بر وی ششم طواف خارج حطیم بدانکه حطیم نام موضعی است متصل به دیوار کعبه
معظمه از جانب مغرب که بنا و دیوار کعبه در وی است و حطیم در اصل اعنی وقت بناء حضرت
ابراهیم علی خلیل علی نبینا علیه الصلوة والسلام داخل کعبه بود ولیکن وقتی قریش مکه
بناء کعبه می نمودند و نفقه طیبه که برای بناء آن آماده نموده بودند در تعمیر تمام بیت
شریف وفا نکرد پس در بناء بیت شریف اختصار نموده موضع حطیم را از جانب غربی کعبه
بیرون داشتند و الان مردم گرداگرد موضع حطیم دیواری داده اند لیکن جمله آنچه
درون دیوار است داخل بیت شریف نبود بلکه الموضع مقدار شش ذراع و یک شبر است تقریبا
یا مقدار هفت ذراع هفتم بعد از فراغ طواف دو رکعت طواف بگذارد اگرچه طواف فرض
باشد یا واجب یا سنت یا نفل سنن طواف پس آنها نه چیز اند یکی استلام حجر اسود اگرچه

سنن طواف

طواف حج باشد یا عمره و اما استلام آن ما بین کل شوطین پس مستحب است و قیل آن
نیز سنت است و مراد باستلام تقبیل است فقط یا مع السجود دوم استلام آن در حال
اراده سعی بین الصفا والمروة سیوم اضطباع در جمیع اشواط اگرچه طواف حج یا عمره
باشد چهارم رمل در سه شوط اول از اشواط سبعه و مشی کردن در سکینت در بقیه
اشواط اربعه از انها اگرچه طواف حج یا عمره باشد پنجم رفع یدین در وقت گفتن
تکبیر مقابله حجر اسود در ابتداء طواف ششم شروع کردن از حجر اسود که آن سنت است
بدانکه حجر اسود سنگی است مرکوز در رکن کعبه که واقع است بقرب باب کعبه و طول حجر مذکور
در اصل مقدار سه ذراع است و بعضی گویند مقدار یک ذراع و چهار انگشت است کم و لیکن
آنچه دیده میشود از وی مقدار یک شبر و چهار انگشت معمور است و آورده بودند این
سنگ را ملائکه علیهم السلام از جنت و بود در آن وقت سفید تر از شیر و روشنی میکرد میان
مشرق و مغرب بعد از ان سیاه گشته است بسبب مس مشرکین و عصات و سیاهی او نیز
همین قدر است که بارز است از وی و اما بقیه او که داخل دیوار است لغایت سفید است
و وضع کرده او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود در رکن دیوار کعبه در حین
بناء قریش کعبه را و باقی مانده است در انجا الی یومنا هذا اگرچه متجدد گشته اند
در تجدیدات بناهای کعبه معظمه مقدار سه مرتبه و ارتفاع او از زمین مقدار سه ذراع است

مگر هفت انگشت فلیتذکر هفتم استقبال حجر اسود در ابتداء طواف و اما استقبال
آن در حین محاذات ان در اثناء طواف پس مستحب است هشتم موالات کردن
در میان اشواط طواف و اجزاء اشواط و همچنین سنت است موالات در میان
اشواط سعی و در میان طواف و سعی برابر است که سعی حج یا عمره باشد اما آنکه در حج مجیز
است که بعد طواف قدوم بجا آورد یا بعد طواف زیارت پس هرجا که بجا آورد موالات
سنت باشد موالات متابعت عرفیه است پس فاصله قلیله باکی ندارد و حیا نکرد شرح و مانند
آن در اثناء طواف نهم طهارت بدن و ثیاب ملبوسه و مکان طواف از انجاست
حقیقه که آن سنت است در اکثر و قیل واجب است مستحبات طواف یازده چیز اند یکی
استلام رکن یمانی بغیر تقبیل و وضع جبهه دوم شروع کردن در طواف قبل از حجر اسود بمقدار آنکه
مرور کند جمیع بدن او بر حجر سیوم سه بار دادن قبله بر حجر اسود چهارم سجود کردن بر حجر اسود
و تکرار کردن آن سه بار پنجم خواندن در وقت طواف اذکار و ادعیه ماثوره ششم طواف
کردن قریب به کعبه معظمه در حق مردان مگر آنکه در قربت اذیت دیگران باشد آنگاه قرب ممنوع
باشد هفتم طواف کردن بعید از کعبه معظمه در حق زنان وقتی که ازدحام مردان باشد و نباشد
طواف زنان جدا از مردان هشتم آنکه مستحب است در حق زن چون مستوره باشد هر چند که
عجوزه بود که طواف کند در شب چه در روز زیادتی ستر است نهم طواف کردن خارج شاذروان

مستحبات طواف

بدانکه شاذروان بفتح ذال معجمه قدری است از عرض دیوار کعبه معظمه که بیرون گذاشته
بودند او را از دیوار کعبه قریش مکه در حین بناء کعبه و عرض شاذروان مقدار ذراع است
بذراع دست که یک شبر و چهار انگشت است و نزد شافعی شاذروان داخل بیت الشریف
است تا آنکه اگر مرور کرد به بعضی بدن خود بلکه به بعضی ثوب خود بر شاذروان صحیح نباشد طواف
او نزد شافعی و شاذروان در زمان نبی برابر بود در زمین پس شکل می آید بر شافعیه بواسطه عدم
اتیان شاذروان از غیران پس مرتفع ساختند در زمان محب الدین طبری از شافعیه قدر
شاذروان را از زمین پس ... وکردند ارتفاع او را بسوی آسمان قدر شانزده انگشت و ثلث
ذراع و نمودند عرض او را مقدار ذراع و باقی مانده است آن الی یومنا و نزد ابی حنیفه رح
شاذروان داخل بیت دهم طواف است از سر گرفتن طواف را یازدهم ترک کردن هر عملی
که منافی خشوع است چنانکه کلام مباح و التفات کردن بروی خود بسوی مردم بغیر ضرورت
چنانکه نهادن دستها بر کمر یا قفا یا بر دهن و تشبیک اصابع و امثال آن دست بستن در
حال طواف بر هیئت نماز مستحب نیست چرا که ثابت نشده است بستن دست در حالت طواف
از حضرت سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم و نه از صحابه و تابعین و نه از ائمه اربعه رضی الله تعالی
عنهم اجمعین اگر به نیت رعایت ادب و تعظیم و احضار قلب دست بسته باکی نباشد
دوازدهم که اخفا کند با اذکار و ادعیه که میخوانند انها را در حالت طواف سیزدهم که حفظ نماید

کیفیت ادای طواف

نظر خود را از هر چیزی که مخل گردد از حضور قلب و از جمع خاطر و جایز نیست نظر بسوی زن اجنبیه و امرد مع الشهوت در جمیع احوال عموماً و در حال طواف خصوصاً کیفیت ادای طواف سعی سنت است در وی که اولا اضطباع کند قبل از شروع در وی و اگر بعد از این طواف سعی نیست مسنون نباشد اضطباع در وی پس مسنون باشد اضطباع در طواف عمره مطلقاً و در طواف قدوم وقتی که وصل کند سعی حج را با وی چه در سعی حج مخیر است که بجا آورد او را بعد طواف قدوم یا طواف زیارت پس اگر ادا کرد او را بعد طواف قدوم مسنون باشد اضطباع در طواف قدوم و الا فلا و اما اضطباع در طواف زیارت پس اداکرده میشود بعد از تحلل بحلق راس و در آن وقت جایز میشود او را لبس مخیط پس اگر لبس مخیط کرد چنانکه قمیص و جبه و مانند آن ممکن نباشد اضطباع و اگر لبس مخیط نکرد پس اگر تقدیم نموده است سعی را متصل بطواف قدوم بلکه وصل نمود سعی را با طواف زیارت مسنون باشد اضطباع در وی و اگر وصل نموده بود سعی را بطواف قدوم مسنون نباشد اضطباع در طواف زیارت و اما اضطباع در طواف وداع و طواف نذر و تطوع پس مسنون نباشد قطعاً زیراکه در عقب اینها نیست سعی است اضطباع در جمیع اشواط طواف پس اگر ترک کرد او را در بعض اشواط مکروه باشد اضطباع آنست که گرداند میانه رداء خود را در زیر بغل راست خود و بیندازد هر دو طرف او را بر کتف چپ خود و بگذارد کتف راست خود را برهنه و حکمت در

اضطباع آنست که این هیئت اصحاب شجاعت است در میان مبارزت پس اتیان کرده میشود او را برای اظهار جلادت در میدان عبادت چون فارغ شد از اضطباع استاده شود مستقبل کعبه بجانب حجر اسود از جهة رکن یمانی بحیثی که واقع گردد جمیع حجر بر یمین او و باشد کتف راست وی نزد طرف حجر اسود پس نیت کند در آن وقت طواف را و این نیت نفس خود فرض است و اتیان آن به مجموع این کیفیت مستحب است بواسطه خروج از خلاف کسیکه نزد او مرور بجمیع بدن بر حجر اسود فرض است و اما ابتدا استقبال کعبه در ابتداء طواف پس آن سنت نیست نزد ما نه واجب ابتدا کنند در طواف از ما قبل الحجر بزیادت از قدر سابق زیراکه ابتدا از حجر سنت است پس خلاف او مکروه باشد و آنچه میکنند بعضی جهال از ابتداء طواف از ما بین الرکن الیمانی و الحجر پس آن خلاف سنت بلکه مخالف اجماع امت است افضل آنست که جمع کند در نیت بقلب و لسان و احسن در لفظ نیت طواف آنست که بگوید اللهم انی ارید ان اطوف بهذا البیت الحرام سبعة اشواط لوجهک الکریم فیسره لی و تقبله منی و اکمل آنست که تعیین کند نوع طواف را نیز چنانکه بگوید طواف القدوم یا طواف الزیارة یا طواف الوداع یا طواف العمرة یا طواف التطوع بعد از نیت مشی کند بسوی یمین خود مع بقاء استقبال کعبه تا آنکه برسد بمقابل حجر اسود پس بایستد در برابر او و قریب شود از او و مستقبل گردد بسوی او پس بگوید بسمله و تحمید و صلواة بر پیغمبر صلی الله علیه و اله وسلم و دعا خواند با مور خیر بدین طریق

که بسم الله و الله اکبر و الحمد لله و الصلواة و السلام علی رسول الله و بگوید اللهم ایماناً بک الی اخره مستحب است گفتن این الفاظ در وقت محاذات حجر اسود در هر شوطی از اشواط سبعه سنت است که رفع یدین کند در وقت گفتن تکبیر بمقابله حجر اسود و کیفیت رفع آنست که بردارد هر دو دست را تا دو گوش خود چنانکه در نماز بحیثی که استقبال کند بر باطن کفین را بسوی حجر و بعد فراغ از رفع ارسال کند هر دو دست را و اما رفع یدین در وقت نیت سابقه بر محاذات حجر بلکه در جمیع احوال طواف غیر حال محاذات حجر پس آن بدعت مکروه است نزد ائمه اربعه تاخیر کرده باشد نیت را در وقت تکبیر که آنگاه رفع یدین مسنون بود اگرچه تاخیر نیت تا وقت تکبیر خلاف افضل بود و صواب آنست که رفع کند یدین را در شوط اول فقط بعد از آنکه محاذی گشت به حجر اسود و فارغ شد از تکبیر و رفع یدین استیلام کند حجر را که آن سنت است و صفت استلام بروجه کمال آن است که بنهد هر دو کف خود را بر حجر اسود نه یک کف را که آن هیئت متکبر است و بنهد دهان خود را در میان دو کف خود پس قبله دهد بر حجر چنانکه مسموع نشود صوت قبله و مستحب است تکرار قبله تا سه بار و نیز مستحب است که سجده کند بر حجر بوضع جبهه بر روی و مستحب است تکرار سجده سه بار و علامه قوام الدین کاکی گفته که اولی آنست که سجده نکند نزد ما زیراکه مروی نگشته است آن در شاهیر اگر میسر نشود تقبیل بر حجر پس مسح کند حجر را بباطن هر دو کف خود و تقبیل کند آن هر دو کف را یا یکی از آنها بعد

تقبیل حجر اگر میسر نشود مسح حجر بدست بسبب ازدحام خلق یا بسبب بودن حجر ملطخ بطیب و این شخص محرم است پس امساس کند حجر را بچیزی دیگر از عصا یا مانند آن و تقبیل کند آن چیز را و اگر میسر نشود امساس بعصا نیز پس استاده شود بمحاذات حجر مستقبل آن و بهر دو دست اشاره کند بسوی وی بدان کیفیت که گویا نهاده است هر دو دست را بر حجر و تقبیل کند هر دو کف را بعد از اشارت در وقت ازدحام مردم در حالت استلام حجر وقوف نکند برای زوال ازدحام بلکه اشارت کند بهر طریق که تواند و در طواف مرور نماید زیراکه موالاة در طواف سنت است بلا بدل و استلام حجر سنت است مع البدل بخلاف ابتداء طواف و انتهای آن که در آن اوقات وقوف نماید برای زوال ازدحام بواسطه استلام اشارت نکند به بینی خود و نه بر خود بسوی حجر در وقت تعذر تقبیل سنت است استلام حجر و ما یقوم مقامه در وقت محاذاة حجر در هر شوطی از اشواط طواف و بعد تمام طواف استلام در اول طواف و اخر آن سنت است و فیما بین الاشواط مستحب است چون فارغ گردد از استلام حجر مشی کند بسوی یمین خود و بگرداند دست چپ را بسوی کعبه پس طواف کند هفت شوط از پس حطیم و از ابتداء حجر اسود تا انتهاء بسوی او مرة ثانیه یک شوط است چون مرور کند بر رکن یمانی مستحب باشد که استلام کند او را در هر شوط و مراد به استلام در این مقام آنست که لمس کند او را بهر دو دست خود یا بدست راست خود یا بدست راست فقط بغیر تقبیل و بغیر سجود بر وی و اما لمس او بدست چپ فقط چنانکه میکنند بعضی

جاهلان و منکران پس مکروه باشد واما چون عاجز گشت از لمس آن بسبب ازدحام یا مانند آن قایم نگردد اشارت در مقام لمس حکم رکن یمانی مثل حجر اسود است استلام رکن عراقی و شامی و اشاره کردن بسوی اینها پس مستحب نباشد بلکه بدعت مکروه بود دست است
که رمل کند در سه شوط اول از اشواط سبعه در حوالی جمیع بیت شریف و مشی کند با طمانینه در بقیه اشواط اربعه و مراد برمل انست که اسراع کند در مشی مع تقارب خطوات نه بر طریق جهیدن و دویدن و تحریک کند هر دو کتف را چنانکه تحریک کنند اینها را مرد شجاع در میدان مبارزت به نیت اظهار شجاعت در میدان عبادت اگر فراموش کرد رمل را در اشواط ثلثه یا در بعض آن قضا نکند انرا در اربعه اخیره ولیکن در صورت نسیان در بعض اشواط ثلثه ترک نکند اورا در بعض باقی از اشواط ثلثه ترک نکند رمل را اگر بجا آورد کرمی و مانند آن رمل سنت موکده است بدانکه سبب مشروعیت رمل و اضطباع آن بود که چون حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود در عمره قضا داخل مکه شد شروع در طواف نمودند و در آن وقت آهسته آهسته در طواف میرفتند بعضی مشرکان که از جانب حطیم کعبه نشسته بودند گفتند ضعیف ساخته است ایشان را تب مدینه پس امر فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به رمل در اشواط ثلثه اولی و به اضطباع در جمیع اشواط طواف تا ظاهر گردد بر مشرکان قوت و شجاعت مسلمان و جلادت

ابدان

ابدان ایشان و امر کرد باهسته رفتن در اشواط اربعه اخیره بواسطه رفع حرج از امت مع حصول المقصود و باقی مانده اند این هر دو سنت بعد از خراب مشرکان نیز بر آنکه رمل و اضطباع نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سال حج الوداع با وجود آنکه در آن زمان هیچ مشرک نمانده بود اصلا و حکمت در ابقای این سنت تذکیر نعمت حقتعالی است در جمیع احوال که او سبحانه و تعالی دین اسلام را چگونه غالب کرد بعد از آنکه غلبه کفر بسیار بود و نیز یاد میآرد رمل و اضطباع تعظیم کرام را و صدق و استقامت ایشان را که چگونه تحمل میکردند شقت ها را در دین و اجتهاد مینمودند در طاعت رب العالمین جل و علا
فتبدبر طواف هر چند که قریب باشد به بیت افضل باشد نزد ائمه اربعه ولیکن مستحب است که مرور نماید جهت بدن خود و نه بجامه خود بر شاذروان خروجا عن خلاف الشافعی رح که نزد او شاذروان نیز از بیت است و افضلیت قرب نیز وقتی باشد که میگردد بغیر زحمت و مدافعت مردم و الا ابعد افضل باشد زیرا که قرب فضیلت است و ایذا رسانیدن به مدافعت معصیت است و همچنین اگر ممکن نباشد طواف قریب بیت مع الرمل و ممکن باشد رمل در بعید از آن پس طواف بعید مع الرمل افضل باشد از قریب بغیر رمل زیرا که رمل موکده است و قرب فضیلت مستحب است تقریب خطوات مشی در حالت طواف تا بسیار شوند گامها او و متکاثر گردد اجراو متساوی در یک شوط از طواف یکصد و ده گام گفته و علامه

فارسی در یک شوط طواف یکصد و هفت ذراع باید که مشغول باشد در جمیع اشواط بذکر و ثنای خدا تعالی و صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دعوات ماثوره یا غیر ماثوره برابر است که طواف فرض باشد یا واجب یا مسنون یا مستحب خواندن دعاهای ماثوره افضل است از دعاهای غیر ماثوره چون فارغ گشت از هفت اشواط طواف سنت موکده است که استلام کند حجر را و ختم کند طواف خود را باستلام آن و چون فارغ گشت از استلام بیاید بسوی ملتزم و آن موضعی است بین حجر اسود و باب کعبه معظمه که عرض او بمقدار چهار ذراع است پس تعلق نماید بملتزم و بر استار بیت معظم و بنهد بر وی سینه خود و شکم خود و می نهد بر وی گاهی رخسار راست خود و گاهی رخسار چپ خود و گاهی روی خود و دراز کند هر دو دست خود را بالای سر خود چنانکه مبسوط باشند بر دیوار بیت معظم پس دعا خواهد بهر چه پسند افتد او را از امور خیر مع غایت تضرع و ابتهال خضوع و الحاح و بگوید صلوات بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اول و آخر دعا مع الحمد و الثناء چون فارغ شود از دعا در ملتزم بیاید بسوی مقام اعنی مقام ابراهیم علیه السلام و بگذارد دو رکعت طواف را در پشت آن هر چند که طواف حج یا عمره باشد یا غیر آن گذاردن این دو رکعت عقب طواف واجب است نزد ما و سنت است نزد شافعی رح پس باید که حنفی را که نیت کند او را دو رکعت طواف یا دو رکعت واجب نیت نکند او را سنت طواف اگر نیت سنت کند نیز جایز باشد

از

نزد ائمه اربعه مستحب است که در رکعت اولی بعد از فاتحه سوره کافرون و در دوم بعد فاتحه سوره اخلاص استلام نکند مقام ابراهیم را بدست و تقبیل نکند بدهن زیرا که این فعل مکروه است مقام سنگی است که نهاده شده است از در مسجد حرام بسوی مواجه کعبه و طول او مقدار ده شبر است و عرض او مقدار هفت شبر و میان او و میان حجر اسود مسافت هفت گز است و تغییر کرده شود او را بمقام ابراهیم به سبب آنکه در وی است اثر قدم حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام از وقتی که استاده بود بر او برای بنای کعبه یا برای خواندن خلایق بسوی حج و شیخ ابن حجر مکی در تحفه خود گفته که آورده بودند سنگ مقام را ملائکه از جنت برای آنکه قیام نماید بر وی حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام در وقت بنای کعبه پس می استادی او بر سنگ و در وقت بنای کعبه پس کوتاه می شدی این سنگ در وقتی که میگرفتی حضرت ابراهیم از زیر خود حضرت اسمعیل علیهما السلام سنگها را کعبه را و باز دراز میشدی تا در هنگام عتبت تا می نهادی آن سنگها را در دیوار کعبه بعد از آن باقی ماند سنگ مقام در قرب کعبه مع طول زمان و کثرت اعدا و خصام تا زمان پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم پس نهاد او صلی الله علیه و آله و سلم او را درین موضع که موجود است الان چون فارغ شود از دو رکعت طواف و از دعای عقب آن بیاید بسوی چاه زمزم و بنوشد از وی آب را و باشد در وقت نوشیدن آن مستقبل کعبه اگرچه استاده باشد یا نشسته و افضل

سخیف است زیرا بر

اول است و بگردد طرف ابرا برابر دست راست زیرا که اکل و شرب بدست چپ مکروه است اگرچه
از غیر زمزم باشد و بنوشد به سه نفس و چشم بردارد در هر مرتبه تا نظر کند بسوی بیت و بگوید
هرگاه هر مرتبه در اول نوشیدن بسم الله و در آخر آن الحمد لله و بخواند در ابتداء شرب و بعد
فراغ از وی ادعیه را و تضلع کند از آب زمزم یعنی مبالغه کند در نوشیدن آن وی تا آنکه
برخواهند پر شوند از آب اضلاع او یعنی پهلوهای او چه وارد شده است در حدیث که
علامت فارقه میان ما و میان منافقان است که ایشان تضلع نمیکنند از آب زمزم و مستحب است
که بیرون آرد دلوی از زمزم بنفس خود اگر قدرت داشته باشد و بنوشد از وی
و هرچه باقی ماند بر جسد خود بریزد و اکثار شرب آب زمزم مستحب است در جمیع اوقات از
حال طواف و غیر آن زیرا که وارد شده است در حق زمزم که هی مبارکة و نیز وارد شده
در حق وی که زمزم طعام طعم و شفاء سقم رواه الطبرانی و غیره و نیز وارد شده است
در حق وی که ماء زمزم لما شرب له یعنی آب زمزم نفع میکند بر چیزی که نوشیده شود
او را برای آن پس اگر نوشیده شود او را برای دفع جوع دفع کند آن را و اگر نوشیده
شود برای ازاله عطش ازاله کند او را و اگر نوشیده شود برای شفاء مرضی
شفا حاصل گردد و بتحقیق که فایز گشتند بمطالب خود بسیاری از مردم که
نوشیدند آب زمزم را برای مطالب جلیله و مقاصد جمیله نظر کردن در چاه زمزم

او

فرو می نهد خطیات و معاصی را و نیز وارد شده است که النظر الی زمزم عبادة
رواه الفاکهی بسنده عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و مستحب است در وقت نظر
کردن در وی سه بار تکبیر بگوید یا تسمیت در اغتسال و وضو به آب زمزم و قبل مکروه
است اغتسال بوی نه وضو و باید که استعمال نکنند آب زمزم را مگر بر بدن طاهر بطریق
وضو و مانند آن و اما ازاله نجاست چنانکه استنجا و مانند آن پس حرام است نزد
بعضی و مکروه است نزد بعضی دیگر و گویند که استنجا کرد کسی به آب زمزم پس حادث گشت بوی
باسور زمزم چاهی است داخل مسجد حرام و مقابل سیه و سلکه کز از کعبه معظمه و عرض
سر آن چهار گز در چهار گز است مرکزی بیت و چهار انگشت و عمق آن شصت و نه گز
است و مستحب است شرب آب زمزم بعد فراغ طواف پس آن مستحب است در جمیع طوافها اگرچه طواف
حج و عمره باشد یا غیر آن بعد شرب زمزم استلام کند حجر اسود را اگر تواند و الا اشاره
کند مع البسملة و التکبیر و الحمد و الصلوة علی ما تقدم پس برجوع بلا توقف بسوی صفا
و شروع نماید در سعی بین الصفا و المروة بدانکه امام محمد رحمه الله تعالی معین نکرده
است برای مشاهد حج و نه برای طواف چیزی از دعوات و اذکار زیرا که تعیین ابنا می برد
رقت قلب و حضور دل را گویا که او تکرار مینماید محفوظ خود را پس مستحب باشد که دعا خواهد با آنچه
حاضر آید در آنحال تا باشد اقرب بسوی خشوع و گفته اند بعضی مشایخ متاخرین که

و بیان ادعیه و اذکار

حفظ دعوات افضل است از جهت آنکه مبادا جاری گردد بر زبان او خطای که موجب
اثم باشد و گفته اند که خواندن دعوات ماثوره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
حالت طواف مستحب است و اشتغال بآنچه مروی است از سلف چنانکه از صحابه و تابعین
مستحسن است و اکتفا بغیر آنها جایز است پس ذکر کرده میشود درین مقام قدری را از
دعوات ماثوره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از صحابه و تابعین اگرچه مروی
شده باشد بسند ضعیف زیرا که ضعف سند مانع نمیشود از عمل در فضایل اعمال چون
متوجه گردد بسوی حجر اسود بگوید از بسمله و تکبیر و حمد و صلواة اللّٰهمّ ایمانًا بك
وتصدیقًا بکتابك ووفاءً بعهدك واتباعًا لسنة
نبیّك محمّدٍ صلّی الله علیه وسلّم چون بعد فراغ از استلام شروع نمود
در طواف و رسید در محاذات ملتزم بگوید اللّٰهمّ انّ لك علیّ حقوقًا
فتصدّق بها علیّ وللناس قبلی تبعات فتحمّلها عنّی
اللّٰهمّ انّك قد اوجبت لکلّ ضیفٍ قِری وانا ضیفك
فاجعل قِرای منك الجنّة و چون در محاذات باب کعبه آید بگوید
اللّٰهمّ هذا البیت بیتك وهذا الحرم حرمك وهذا
الامن امنك وهذا المقام مقام العائذ بك من

النار

النار و بگوید در وقت محاذات میزاب اللّٰهمّ انّی اسئلك ایمانًا
لا یزول ویقینًا لا ینفد ومرافقة نبیّك محمّد صلی الله
علیه و آله و سلم و چون بمقابله رکن شامی آید بگوید اللّٰهمّ اجعله حجًّا
مبرورًا وذنبًا مغفورًا وسعیًا مشکورًا وعملًا
مقبولًا وتجارةً لن تبور یا عزیز یا غفور و در
چهار شوط دیگر که در آنها رمل نیست بگوید ربّ اغفر وارحم وتجاوز
عمّا تعلم فانّك انت الاعزّ الاکرم و چون برسد برکن یمانی
بگوید قبل از استلام یا بعد از آن که اللّٰهمّ انّی اسئلك العفو والعافیة
فی الدین والدنیا والآخرة ربّنا آتنا فی الدنیا حسنةً
وفی الآخرة حسنةً وقنا عذاب النار زیرا که روایت کرده است
حضرت ابوهریره رضی الله تعالی عنه از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود موکل
کرده است هفتاد فرشته را بر رکن یمانی پس هر کسی که بگوید در وقت مرور خود بر وی
این دعا را گویند این فرشتگان آمین و چون برسد مابین رکن یمانی و رکن حجر
اسود بگوید ربّنا آتنا فی الدنیا حسنةً الخ زیرا که صحیح شده است که میگفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در میان رکنین مذکورین پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و بیان ادعیه طواف

فرمود هر کسی طواف کند به نیت هفت بار و کلام نکند در وی مگر به سُبْحَانَ اللهِ
وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللهِ محو کرده شود از وی ده عدد سیئه و نوشته شود برای او ده عدد
حسنه را و رفع کرده شود برای او ده عدد درجه را نه ایستد در اثناء طواف برای
خواندن دعوات نیز در ارکان و نه در غیر آن از سایر مطاف زیرا که موالات مابین اشواط
طواف و اجزاء اشواط سنت است و خواندن دعوات مستحب پس از اینجا معلوم شد که انچه
میکنند بعض عوام که چون میشوند در اثناء طواف از امامی شافعی المذهب یا از غیر آن که
میخواند دعا را بعد الفراغ من الصلوة ایستاده میشوند در میانه طواف و میگویند
آمین آمین تا آنکه فارغ میشود امام از دعا پس این مکروه باشد بواسطه فوات موالات
و از ماثورات است بعد رکعتین طواف دعاء حضرت آدم علیه السلام و آن اینست اَللّٰهُمَّ
اِنَّكَ تَعْلَمُ سِرِّيْ وَعَلَانِيَتِيْ فَاقْبَلْ مَعْذِرَتِيْ وَتَعْلَمُ حَاجَتِيْ
فَاَعْطِنِيْ سُؤْلِيْ وَتَعْلَمُ مَا فِيْ نَفْسِيْ فَاغْفِرْ لِيْ ذُنُوْبِيْ
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ اِيْمَانًا يُبَاشِرُ قَلْبِيْ وَيَقِيْنًا صَادِقًا
حَتّٰى اَعْلَمَ اَنَّهُ لَا يُصِيْبُنِيْ اِلَّا مَا كَتَبْتَ لِيْ وَرِضًا بِمَا قَسَمْتَ
لِيْ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ و روایت کرده شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

کرد

که فرمود چون فرود آورده شد حضرت آدم را علیه السلام از بهشت بسوی زمین
پس طواف کرد به کعبه هفت بار و نماز کرد در خلف مقام دو رکعت پس دعا خواست
بهمین دعا که گذشت پس وحی فرستاد حق سبحانه و تعالی بسوی وی با آدم علیه السلام بدرستیکه
تو دعا خواستی از من بدعائیکه استجابت کردم من آن را برای تو و بیامرزیدم گناهان
ترا و کشاده کردم از تو از هموم و غموم ترا و دعا نخواهد باین دعا هیچ یکی از ذریت تو
بعد از تو که قضا کنم برای او همین حوایج را و بیرون آرم فقر را از میان دو چشم او
و تجارت دهم برای او بغیر تاجری و بیاید بسوی او دنیا اگرچه اراده نداشته باشد
او را چون خواهد که بنوشد از آب زمزم مستقبل قبله شده بایستد یا بنشیند و ایستاده
اولی تر است و قصد کند در شرب آن امر برا از امور خیر چنانکه مغفرت گناهان یا حصول
علم نافع یا شفاء مرض یا غیر آن زیرا که وارد شده است که ماء زمزم لما شرب له
و بنوشد او را سه نفس و بگوید در اول هر مرتبه بسم الله و در آخر هر یکی الحمد لله و بگوید
بعد از فراغ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَرِزْقًا حَلَالًا
وَاسِعًا وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسَقَمٍ همچنین میگفت ابن عباس رضی الله عنهما
بعد از فراغ از شرب آب زمزم در طواف هفت چیز حرام اند یکی آنکه طواف کند با جنابت
یا حیض یا نفاس دوم آنکه طواف کند با حدث اصغر و این فروتر است از سابق در

زمزم

محرمات طواف هفت چیز اند

حرمت سیوم آنکه طواف کند برهنه بمقدار ربع عضوی از اعضاء عورت یا زیاده
از آن چهارم آنکه طواف کند بغیر مشی اقدام چنانکه طواف کند بر ستوری یا بر کتف
انسانی یا بطریق رفتن بر شکم چون بغیر عذر باشد پنجم آنکه طواف کند بطریق معکوس
یا مقلوب ششم آنکه طواف کند داخل حطیم هفتم آنکه ترک کند چیزی را از اشواط
طواف لیکن ترک چهار از آن حرام است و ترک سه شوط باقی کراهت تحریمیه است
مر طواف را هیچ مفسدی مخصوص الا آنکه ردت ابطال میکند او را چنانکه ابطال میکند
جمیع عبادت را در طواف سیزده چیز مکروه است یکی از آنها است کلام فضول اعنی سخنی زاید
بر حاجات دوم عقد بیع و شراء که آن مکروه است در مسجد مطلقا خصوصا در وقت طواف
که اشد الکراهت است سیوم خواندن شعری که خالی باشد از حمد و ثنا و افاده علم و موعظه
و ترغیب و ترهیب چهارم رفع صوت در حالت طواف اگرچه بقران یا ذکر یا دعا باشد
پنجم طواف کردن در جامه نجس چون باشد نجاست قدر غیر معفو عنها ششم ترک رمل
و اضطباع در طوافی که مسنون باشد اینها در وی هفتم ترک استلام حجر اسود هشتم تفریق
کردن در میان اشواط طواف تفریق کثیر بمثل اکل و غیر آن نهم جمع کردن میان دو یا
اسبوع طواف بغیر اداء رکعتین طواف در میان دهم رفع یدین در حالت نیت یازدهم طواف
در حالت خطبه هر خطبه که باشد دوازدهم طواف کردن مع مدافعه اخبثین و مدافعه باد بهیمه

که

مکروهات طواف

مباحات طواف

حکم دارد چنانکه در نماز سیزدهم طواف کردن با نعل چون بغیر عذر باشد طواف با موزه
مباح است در طواف ده چیز مباح است یکی آنکه کلام مباح قدر ما یحتاج الیه دوم
ابتداء سلام و انتواء احد نیز دعط اما جواب سلام و عطس پس کفایت است در حال
طواف چنانکه در غیر آن سیوم و چهارم افتاد و استفتاء در مسایل علمیه و دینیه پنجم
قطع کردن طواف برای حاجتی ضروریه یا برای امر قلیل چنانکه شرب یا مانند آن
ششم طواف کردن با موزه چون پاک باشد هفتم ترک کردن اذکار و ادعیه طواف
اگرچه اتیان با آنها افضل است هشتم خواندن قران بغیر رفع صوت نهم خواندن شعری که
مشتمل باشد بر حمد و ثنا و امثال آن دهم طواف کردن بر ستوری یا بر کتف ها
انسان بسبب عذری مکروه نیست طواف در هیچ وقتی از اوقات که مکروه است نماز در آن
الا در وقت خطبه هر خطبه که باشد علی الخصوص وقت خطبه جمعه و نیز مکروه است ابتداء
طواف در وقت اقامت مکتوبه اگر شک افتاد در عدد اشواط پس اگر طواف فرض است
چنانکه طواف زیارت و طواف عمره یا واجب است چنانکه طواف وداع اعاده کند
او را از سر و بنا کند بر غالب ظن بر خلاف نماز و اگر طواف غیر فرض و واجب است اعاده
نکند او را بلکه بنا کند بر غالب ظن خود محاذات زن در طواف مفسد طواف نباشد
بخلاف نماز تنحنح کردن در اثناء نماز طواف بچیزی که فائده ندارد غلطی است عظیم

اقل واجب این نماز طواف دو رکعت است مستقله برای هر هفت شوط طواف لیکن اگر
بچهار رکعت گذارد نیز جایز بود اگر ترک داد دو رکعت طواف را عمدا کرده باشد ولیکن لازم
نیاید دم بر وی بدانکه سعی از واجبات حج و عمره است نزد ما خلافا للشافعی رح که نزد او رکن
است و مراو را شرایط صحت است و واجبات و سنن و مستحبات شش چیز صحت سعی اند
یکی آنکه واقع باشد سعی مابین صفا و مروه دوم آنکه واقع گردد سعی بعد از طوافی
کامل یا بعد از اکثر آن اگرچه طواف نفل باشد سیوم از شرایط است تقدیم احرام حج یا عمره
بر سعی پس اگر سعی نمود قبل از احرام صحیح نیفتد اگرچه بعد الطواف باشد چهارم از شرایط
صحت سعی وقت است اعنی وجود اشهر حج برای سعی حج زیرا که سعی از واجبات حج است
و وقت شرط است برای جمیع افعال حج غیر احرام کما تقدم بخلاف سعی عمره که شرط نیست
وقوع او در اشهر حج مگر آنکه معتمر قارن یا متمتع باشد پنجم از شرایط صحت سعی اتیان
اکثر اشواط است اعنی چهار شوط از جمله هفت اشواط اوپس کسیکه سعی کرد سه شوط فقط
گویا که سعی نکرده است اصلا ششم از شرایط صحت سعی قطع اکثر است از مسافتی که واقع است
میان صفا و مروه تا آنکه اگر از مسافت مذکوره قدر ثلث برفت و مقدار ثلثین باقی گذاشت
صحیح نباشد در سعی پنج چیز واجب است یکی اتیان آنچه زاید است بر اکثر سعی اعنی سه شوط
اخیره او پس اگر ترک کرد آن سه شوط اخیره را لازم گردد بر وی بمقابله هر شوطی نصف صاع

شرایط صحت سعی

واجبات سعی

از کنند

از کنند دوم مشی نمودن مستطیع بر اقدام در حالت سعی سیوم بقاء احرام در وقت
سعی عمره چهارم قطع کردن جمیع مسافت واقع بین الصفا والمروه پنجم ابتدا
کردن از صفا که آن نیز واجب است اگر ابتدا کرد از مروه تا آنکه اتمام کرد هفت شوط
را لازم آید بر وی اعاده آن شوط اول فقط و اگر اعاده نکند لازم آید بر وی نصف
صاع گندم سنن سعی شش چیز اند یکی موالات بین الطواف والسعی دوم موالات میان
اشواط سعی و میان اجزاء اشواط آن سیوم نیت سعی که آن سنت است نه شرط چنانکه
شرط نیست نیت در سعی همچنین شرط نیست نیت در وقوف و رمی و حمار و حلق چهارم
صعود کردن است بر صفا و مروه پنجم هروله نمودن در میان دو میل سبز و آن نیز
شعار بقیه فهمی است ششم ستر عورت که آن سنت است در حق سعی اگرچه فرض است بنفس خود در
مستحبات سعی هفت اند یکی تکرار است یکی اشتغال بقرائت ادعیه و اذکار ماثوره در وقت
سعی دوم طهارت بدن و ثیاب است سیوم خشوع ظاهر و باطن چهارم تطویل قیام بر صفا
و مروه پنجم تکرار اذکار و ادعیه سه بار ششم از سر گرفتن اوراد وقتیکه توقف کرد از شرط
او را بعضی اوراد هفتم اداء دو رکعت نماز در مسجد حرام بعد فراغ از سعی تمام از کعبه معظمه تا صفا
مسافت یکصد و شصت و دو گز است چون برسد صفا را مستحب است که بگوید ابدا بما بدا الله
تعالی به ان الصفا والمروة من شعائر الله فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح

سنن سعی

مستحبات سعی

علیه ان یطوف بهما و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم همچنین گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه اراده کرد صعود صفا را این صعود و استقبال سنت است
چون بالستاد بر صفا مستقبل کعبه سنت است که نیت سعی کند بدل و افضل آنست که بزبان
نیز بگوید اللهم انی ارید ان اسعی بین الصفا والمروه سبعة اشواط لوجهک
الکریم فیسره لی و تقبله منی پس بردارد هر دو دست خود را تا دو کتف خود و گرداند هر
باطن آنها را بسوی آسمان و این رفع یدین سنت است تطویل کند قیام را بر صفا تا مقدار
قرائت سوره از مفصل و بعضی تا مقدار بیست و پنج آیه گفته اند و تعجیل نکند در نزول
از صفا چرا که او مقام اجابت دعا و قضاء حوایج دین و دنیا است چون خواهد که از
مکه معظمه بیرون رود پس اگر او مکث نموده است بغیر احرام ببندد احرام برای حج در روز
ترویه و یا قبل از آن و اگر مکث نموده است با احرام پس احتیاج بتجدید نباشد و کیفیت
بستن احرام در حق اهل مکه سنت که غسل کند و تطیب نماید پس داخل شود در مسجد حرام
و طواف کند به بیت شریف هفت بار به نیت تحیة المسجد پس ادا کند رکعتین طواف را
بعد از آن ادا کند رکعتین احرام پس احرام ببندد بعد ازین دو رکعت در همه حال
قبل القیام و احرام عبارت است از تلبیه مع نیت حج یا عمره خروج کردن از
مکه بسوی منا در روز ترویه سنت است بودن شب عرفه در منا سنت است تا آنکه وقوف

بعرفات

بعرفات اعظم ارکان حج است که فوت میکرد حج بفوات او و قدر مفروض از
وقوف توقف کردن مقدار یک لحظه است برابر است که آن وقوف در شب باشد یا در
روز شرایط صحت وقوف سه چیز است یکی تقدیم احرام حج دوم مکان آن ارض
عرفات است سیوم وقت است و اول آن زوال شمس است از روز عرفه نزد ائمه
ثلثه خلافا للامام احمد رح که نزد او تمام روز عرفه وقت وقوف است و آخر وقت وقوف
تا طلوع فجر ثانی است از شب عید نحر باتفاق ائمه اربعه و واجب در وقوف یک چیز است و آن
آنست که دراز کند وقوف را از ابتداء آن تا وقت غروب شمس و وقوف هفت چیز اند
یکی غسل دوم خواندن خطبه در مسجد نمره سیوم بودن آن خطبه بعد الزوال قبل
صلواة الظهر چهارم جمع کردن میان نماز ظهر و عصر پنجم آنکه چون فارغ شد از غسل و خطبه
و جمع بین الصلاتین متوجه گردد بسوی وقوف در عرفات بغیر تاخیر ششم آنکه رجوع کند
همراه امام نه قبل از آن هفتم رجوع کردن فی الحال بعد تحقق جزئی از وقوف در شب اگر
تاخیر کرد امام رجوع را مستحبات وقوف پس پانزده چیز اند یکی بسیار گفتن تلبیه و اذکار
مع التضرع و خشوع دوم وقوف کردن بقرب امام اگر ممکن باشد بغیر ایذاء سیوم سوار بودن
در حالت وقوف چهارم وقوف کردن همراه مردم نه متفرد از ایشان پنجم روی آوردن
بسوی قبله در وقت وقوف ششم استعداد کردن برای وقوف قبل از زوال هفتم نیت

سنن وقوف

مستحبات وقوف

کردن
وقوف را در وقت آن هشتم رفع یدین کردن بسوی آسمان در وقت دعا نهم تکرار نمودن
دعا را سه بار دهم افتتاح کردن دعا به الحمد و صلواة و ختم کردن او را با نها و به آمین
یازدهم طهارت کردن ظاهر و باطن خود را دوازدهم روزه داشتن در روز عرفه در حق
کسی که قدرت داشته باشد بران بغیر مشقت چه وارد شده است که صوم عرفه کفارت دو
سال است سال گذشته و سال آینده سیزدهم ظاهر بودن در آفتاب در وقت وقوف و سایه
نا گرفتن از وی مگر بعذری چهاردهم ترک کردن مجادله در مخاصمه با شتربانان و سایر فقاد
پانزدهم بسیار کردن از اعمال خیر در وقت وقوف از اطعام طعام و نوشانیدن آب و تصدق
بر فقرا و رحم کردن بر یتیمان و رحمت بر مسکینان و اعتاق بنده و امثال آن مکروهات
وقوف وان یکی چیزیست که لازم ایدار تکاب او اثم مع الدم و آن است که خروج نماید از
حدود عرفات قبل از غروب شمس هفت چیز مکروه اند یکی تاخیر کردن وقوف را بعد
فراغ از جمع بین الصلاتین دوم نزول نمودن بر سر راه سیوم خواندن خطبه قبل الزوال
چهارم وقوف کردن با غفلت و عدم حضور قلب پنجم تاکردن رجوع را بعد الغروب بغیر
ضرورت ششم گزاردن نماز مغرب با نماز عشاء در عرفات یا در جای دیگر غیر مزدلفه که ادا
نماز مغرب یکی نمودن با عشاء در عرفات در غیر مزدلفه حرام است زیرا که جمع کردن بین المغرب
والعشاء در مزدلفه واجب است هفتم اسراع کردن در وقت رجوع چون حاصل کرد

مکروهات وقوف

ابداء

243 — 39 — 262

بیان ترتیب نزول بعرفات

ابداء بردم موبیان ترتیب نزول بعرفات و کیفیت جمع بین الظهر و العصر قبل الوقوف
چون رسید بعرفات نزول کند در جایی که خواهد اگر چه داخل عرفات باشد ولیکن افضل است
که نزول او خارج عرفات باشد بقرب مسجد نمره و در اینجا مشتغل باشد به تلبیه و ذکر و تسبیح
و صلواة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دعا خواهد و استغفار کند برای خود و والدین
و اقارب و اصحاب خود و برای جمیع مسلمین و مسلمات از احیاء و اموات و غسل کند برای وقوف
عرفه و این غسل سنت موکده است در حق واقفان عرفه اگر چه حایض یا نفسا باشند و اگر غسل
کردن نتوانند وضو سازد و غسل کند قبل از زوال و بعد زوال شمس باید بلا توقف بسوی مسجد نمره
چون داخل شدند مردم در مسجد نمره صعود کند بر منبر بعد زوال سلطان یا نایب او و اذان گفته شود
در پیش وی چنانکه در خطبه جمعه و چون فارغ شدند از فریضه ظهر جمع کند با وی فریضه عصر را
بلا توقف جایز باشد نماز جمعه در عرفات زیرا که آن مصریست در اصل و آنکه اتفاق نکرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جمعه را در عرفات با آنکه واقع گشت در حج وداع روز
عرفه در روز جمعه بخلاف منا که اگر واقع شود روز جمعه در روی صحیح کرد ادا نماز جمعه در آن
ترتیب وقوف بعرفات افضل و اکمل در حق مرد و قف است که اجتهاد کند در آنکه
واقع کرد وقوف او در موقف حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم و آن موضعی است بقرب
جبل الرحمة و از علامات آن موضع آنکه مفروش اند درو سنگهای بزرگ که سیه رنگ دارند

ترتیب وقوف بعرفات

و مرتفع است آن موضع بنسبت سایر ارض عرفات و واقع است آن موضع در میان جبل الرحمة
و وقت وقوف رفع کند یدین را و بسط نماید آنها را چنانکه بسط مینمایند آنها را در وقت
دعا و اشتغال نماید به تکبیر و تهلیل و تسبیح و تلبیه و حمد و صلواة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
دعوات مخصوصه بوقوف عرفات باید که بگوید در وقت وقوف بعرفات اللهم انی
اسئلک من خیر ما سألک منه نبیک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اعوذ بک من شر ما استعاذک
منه نبیک محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز بگوید ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا
و ترحمنا لنکونن من الخاسرین ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و تب علینا انک انت
التواب الرحیم و روایت کرد طبرانی بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون وقوف
کرد بعرفات گفت که لبیک اللهم لبیک الخ بعد از آن گفت که انما الخیر خیر الاخرة روایت
کرد بیهقی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نباشد مسلمی که وقوف کند در عشیه
عرفه در موقف مستقبل قبله پس بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد
و هو علی کل شیء قدیر مراد به عشیه ما بعد الزوال است در بیان مزدلفه و احکام آن
چون قریب شود به مزدلفه مستحب است که فرود آید از مرکب و داخل شود در مزدلفه پیاده
چون داخل شد در مزدلفه مستحب است که تعجیل کند در جمع بین المغرب و العشاء قبل از آنکه فرود آید
از رخت خود را از اشتر خود بلکه بنشانند اشتر خود را یا ببندد پای او را پس

دعوات مخصوصه بوقوف

صد بار بخواند سوره
قل هو الله احد صد بار پس بگوید
اللهم صل علی محمد و علی آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم انک حمید مجید و علینا
معهم صد بار ص

وقف

244 — 40

بیان چیدن سنگ ریزه

وقف نماید شب عید نحر بمزدلفه تا طلوع فجر و بودن این شب در آنجا سنت موکده است
شرایط صحت این وقوف چهار چیز اند یکی تقدیم احرام حج دوم تقدیم وقوف عرفات
سیوم وقت او اول آن طلوع فجر ثانی است از روز عید نحر و آخر آن طلوع شمس از وی
چهارم مکان اعنی مزدلفه اگر ترک کرد وقوف مزدلفه را یا آنکه بیرون آمد از وی
قبل از فجر لازم آید دم بر وی بواسطه ترک واجب بیان چیدن سنگ ریزه ها چون رجوع نماید
از مزدلفه بسوی منا بردارد هفت عدد سنگ ریزه ها از مزدلفه برای رمی جمره
عقبه و باید که سنگ ریزه ها بمقدار خسته خرما یا مقدار دانه باقلا باشند و این سنگ ریزه ها
برای رمی جمره عقبه در روز نحر است و اما جمله سنگ ریزه ها که در جمار رمی کرده شوند
هفتاد عدد باشند هفت عدد همین و شصت و سه عدد دیگر و مستحب است که بردارد این
شصت و سه سنگ ریزه دیگر را از مزدلفه اگر چه جایز است بلا کراهت برداشتن آنها بلکه
برداشتن جمله هفتاد عدد سنگ ریزه از وی و از جایی که خواهد غیر مواضع ثلاثه که خواهند آمد
و همچنین جایز است بلا کراهت برداشتن هفت سنگ ریزه مذکوره از غیر مزدلفه مکروه است
که بگیرد سنگی بزرگ را پس پاره پاره کند آنرا و لیکن از وی سنگ ریزه های خورد
مستحب است شستن جمله سنگ ریزه ها قبل از انداختن آنها فروی است از حضرت علی بن
ابیطالب رضی الله تعالی عنه که او میگفتی در رمی هر سنگ ریزه اللهم اهدنی بالهدی و قونی

بالتقوی واجل الآخرة خیر الی من الاولی کیفیت مستحبه در رمی آنست که بنهد
سنگریزه ها را بر پشت ابهام راست خود و استعانت گیرد بر رمی آن بمسبحه این اختیار صاحب هدایه است
و اختیار صاحب شارع الجمع آنکه بگیرد سنگریزه را بطرف ابهام و مسبحه خود پس بیندازد اورا
این بیان اولیت است واما جایز پس مقید نیست بهیچ هیئتی وکیفیتی بلکه جایز شود بهر وجهی که باشد
سنت آنست که رمی کند از بطن وادی از جانب اسفل عقبه ایستادن از جمره عقبه بمقدار اکثر
از پنج گز مکروه است چرا که اقل قدر مسنون پنج گزست که عفتن بکنند بهر سنگریزه سنت است اوقات
رمی از طلوع صبح صادق از روز نحرست و آخر آن تا طلوع صبح صادق از شب یازدهم وقت
مسنون و آن از طلوع شمس از روز عید نحرست تا زوال الشمس ازوی و وقت جواز که نیست در وی سنت
و نه کراهت و آن از زوال الشمس از روز عید نحرست تا غروب شمس ازو و وقت کراهت است که آن از
غروب شمس از روز عید نحرست تا طلوع صبح صادق از شب یازدهم و وقت صحت قضا است و آن از
طلوع صبح صادق از شب یازدهم تا غروب شمس از روز سیزدهم پس اگر تاخیر کرد رمی جمره عقبه را تا
دخول روز یازدهم فوت گشت وقت ادا او واجب آید بروی دم و قضاء آن رمی در آنکه عمر
باقی است تا غروب شمس از روز سیزدهم پس اگر قضا نکرد در این ایام فوت گشت وقت قضا و واجب
باشد بروی دم واجب اتفاقا تقدیم رمی جمره عقبه بر ذبح واجب است در حق قارن و متمتع و سنت
است در حق مفرد نزد ابی حنیفه رح و نزد صاحبیه رحمهما الله سنت است در حق جمیع حاجیان فی هدی

بیان ذبح هدی

چون

چون فارغ شود از رمی جمره عقبه در روز نحر باز گردد بسوی منزل خود بلا توقف و ذبح کند
هدی را پس اگر محرم قارن یا متمتع است واجب باشد ذبح بروی و اگر مفرد بحج یا بعمره است
مستحب باشد ذبح در وی مگر آنکه جنایت کرده باشد در احرام که موجب دم باشد آنگاه واجب گردد
ذبح بر مفرد نیز احتیاج نیست بسوی نیت برای ذبح و کافی باشد نیت سابقه که کرده است در وقت
احرام مکان ذبح هدایا و زمان آن هر دمی که واجب شده است ذبح آن در حج و عمره
چنانکه دم قران و تمتع و دم جنایت و دم مجاوزه از میقات و دم احصار پس مکان او حرم است
هر جا که باشد از حرم و همین است حکم دم تطوع و افضل مواضع حرم منا است بلکه سنت است
ذبح در وی چون ذبح در ایام نحر باشد و اما در غیر ایام نحر پس ذبح در مکه افضل باشد و ذبح
در مواضع مکه مکروه است حرم شرط صحت ذبح است خارج حدود حرم جایز نیفتد این ذبح
اصلا و لازم باشد بروی اعاده ذبح در حرم اما اگر دم نذرست یا اضحیه است پس ذبح
آن در غیر حرم نیز جایز باشد مگر آنکه نیت کرده باشد در دم نذر در وقت نذر او که ذبح
خواهد او را در حرم مگر آنگاه لازم باشد ذبح او در مکه هدی متعه و قران جایز نیست
ذبح او قبل از روز نحر اصلا و اما وقوع آن در ایام نحر پس واجب است نه شرط صحت تا آنکه
اگر تاخیر کرد ذبح هدی متعه و قران را از ایام نحر لازم آید دم بروی و اما اضحیه پس
جایز نیست ذبح او در غیر ایام نحر اصلا اگرچه واجب میشود التصدق بقیمت اضحیه بعد مضی آن ایام

مکان ذبح

جواز اکل ذابح از هدی خود و عدم جواز آن جایز نیست ذابح را که بخورد چیزی از هدی خود
چون هدی جنایت یا مجاوزه یا نذر یا احصار باشد اما اگر هدی قران یا متعه یا تطوع
باشد پس جایز است او را خوردن از وی بلکه مستحب است بخورد از وی بعضی او را چنانکه
در اضحیه تقدیم ذبح بر حلق در حق قارن و متمتع واجب است و در حق مفرد مستحب است مسایل
حلق و قصر چون فارغ شود از ذبح حلق کند سر خود را یا قصر کند او را مستحب است که مستقبل
قبله باشد در حلق وقت حلق و قصر مستحب است که ابتدا کرده شود در حلق از جانب یمین محلوق
در وقت حلق تکبیر بگوید مستحب است که دفن کند موی را بعد فراغ از حلق یا از قصر حلق یا قصر واجب است
الا آنکه فعل نفس حلق مسنون است در حق مردان و قصر مباح است برای ایشان و اما زنان
پس حلق حرام است برای ایشان و قصر مسنون بلکه واجب است بر ایشان ادنی واجب در حلق و قصر
مقدار ربع سر است پس اگر حلق نمود کمتر از ربع بیرون نمی آید از احرام و سنت آنست که حلق
یا قصر کند تمام سر خود را و این نزد ماست و نزد مالک بیرون نیاید از احرام مگر بحلق یا قصر تمام
سر ادنی قصر که منتهی مقدار سر انگشت است از طول موی هر که بر سر موی نداشته باشد او نیز
اجرا کند استره را بر سر خود وجوبا حکم حلق و قصر آنست که بیرون می آید بوی محرم از احرام
پس مباح میشود وی را هر چیز که ممنوع گشته بود بروی بسبب احرام از طیب و صید و لبس مخیط
و ستر راس و وجه و غیر ذلک مگر نساء که ایشان حلال نمیشوند الا بعد طواف زیارت پس حرام باشد

جواز اکل ذابح

مسایل حلق

جماع

جماع و قبله و لمس بعد الحلق قبل الطواف و این وقتی است که محرم بحج باشد اما اگر محرم
بعمره باشد مباح گردد او را بحلق اشیاء اگرچه نساء باشند زمان حلق و مکان آن
بدانکه حلق یا در حج است و یا در عمره و مر هریکی را از اینها وقت صحت است و وقت واجب
اما وقت صحت حلق در حج پس ابتداء او از طلوع فجر روز نحرست تا آنکه اگر حلق کرد قبل از
وی معتبر نباشد و حلال نگردد از احرام و ابتداء وقت واجب برای حلق در عمره
بعد فراغ از سعی عمره است و وقوع حلق در منا سنت است شرایط صحت زیارت و واجبات
آن این طواف که رکن حج است یا جماع و قدر فرض از آن چهار شوط است و باقی واجب
چون فارغ شد از طواف زیارت حلال گشتند برای وی نساء نیز پس جایز باشد او را
جماع و لمس و تقبیل و نحو ذلک وقت صحت طواف ابتداء آن از طلوع صبح صادق
از روز نحرست پس صحیح نباشد طواف قبل ازوی وقت واجب پس بر آنکه اداء طواف
مذکور در ایام ثلاثه نحر و در شبهای اینها واجب است نزد ابی حنیفه رح و سنت است نزد
صاحبیه رحمهما الله پس اگر تاخیر کرد طواف زیارت را از ایام نحر لازم آید دم بروی نزد
ابی حنیفه خلافا لهما نیت مر طواف را هیچ مفسد غیر ردت که ابطال میکند او را جمیع
اعمال را فوت نمیشود طواف زیارت قبل از موت و جایز نمیشود بدل از وی زیرا که این
طواف رکن حج است و بدل جایز نمیشود از رکن الا در مسئله واحده که فوت نمود شخص بعد از

زمان حلق

شرایط صحت طواف زیارت و واجبات آن

وتوقف بعرفات قبل طواف الزیارة پس وجیست که با تمام خود واجب کرده بود از
بقیه اعمال حج مناسک مشروعه در روز نحر چهار اند یکی رمی جمره عقبه دوم ذبح هدی سیوم
حلق سر یا تقصیر چهارم طواف زیارت طواف زیارت از مکه بسوی منا برای رمی جمار
طواف زیارت از مکه بسوی منا
چون فارغ شد از طواف زیارت رجوع نماید بسوی منا بعد از نماز ظهر یا قبل از آن
و ادای نماز این ظهر در مکه افضل است چون برسد در منا شب اندازی در روی شب اضحی
شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم اگر تاخیر کرد در رجوع بسوی مکه والا در شب هم جایز است
و انداختن این شبها در منا سنت است در شبهای منا مواظبت نماید بر ادای هر نمازی
بجماعت خصوصا در مسجد خیف که اوست محل انبیاء کرام علی نبینا وعلیهم الصلوة والسلام و افضل
آنست که بسیار کند نماز را در موضع مصلی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایام رمی و مواضع
ایام رمی و مواضع رمی
رمی بدانکه رمی جمار واجب است و مواضع رمی سه است یکی جمره اولی که قریب است بسوی منا
و بعید است از جانب مکه دوم جمره وسطی سیوم جمره عقبه که قریب است بمکه و بعید است از جانب
مزدلفه و عرفات ایام رمی چهار است یکی روز عید نحر و سه روز تشریق که بعد از روز
نحر اند و واجب نیست در روز اول الا رمی جمره عقبه فقط و در سه روز باقی واجب است
رمی هر سه جمره شرایط صحت رمی هفت چیز اند یکی آنکه واقع شوند سنگریزه ها در نفس جمره
شرایط صحت رمی
یا در موضع قریب با آن پس اگر واقع شوند بعید از جمره جایز نباشد و مقدار قریب سه ذراع است

وما فوق آن داخل بعید است دوم آنکه رمی نماید سنگریزه ها را پس اگر وضع کرد
آنها را بر زمین جایز نباشد زیرا که تسمیه نکرده شود او را برمی اما اگر طرح کرد
آنها را جایز باشد زیرا که این نوعی است از رمی ولیکن مکروه باشد بواسطه ترک
طریق مسنونه سیوم تفریق رمی است برای هر هفت سنگریزه پس اگر رمی کرد هر هفت سنگریزه را
بدفعه واحده جایز نیفتد مگر از یک سنگریزه و واجب باشد بروی اعاده شش
سنگریزه چهارم آنکه رمی نماید بنفس خود پس جایز نباشد در وی نیابت با وجود قدرت
و جایز است در وقت عجز پس مغمی علیه و مریض که استطاعت رمی ندارند جایز است رمی
دیگری برای ایشان بطریق نیابت پنجم آنکه مرمی به از جنس زمین باشد اگرچه اطلاق
نکرده شود بر آن اسم سنگریزه پس جایز باشد رمی بریزه کلوخ و پاره خشت خام و پخته
و نوره و مغره و کحل و نمک جبلی و زرنیخ و مردار سنگ سنج و زبرجد و بلور و عقیق
و قبضه از خاک ولیکن افضل آنست که رمی کند بقسم سنگریزه و جایز نباشد رمی بچیزی
که از جنس زمین نباشد چنانکه زر و نقره و لولو و عنبر و مرجان و پشک گوسفند یا مانند
آن ششم وجود وقت رمی اعنی وقتی که صحیح نیفتد رمی در غیر وی و تفصیل آن در فصل
هفتم آینده است اگر از رمی جمار سهو پس اگر ترک کرد اکثر را چنانکه رمی کرد سه سنگریزه یا کمتر
از آن پس صحیح نشد این رمی گویا که رمی نکرد اصلا پس واجب باید دم بروی چنانکه در ترک

جمیع و اگر ترک کرد اقل را چنانکه رمی کرد چهار سنگریزه یا پنج یا شش صحیح اداء رمی و واجب
باشد متروک بهر سنگریزه نصف صاع گندم واجبات رمی سه چیز اند یکی رمی آنچه
واجبات رمی
زاید است بر اکثر یعنی انداختن سنگریزه اخیره دوم تقدیم رمی جمره عقبه بر حلق اگرچه مفرد
باشد یا غیر او سیوم محل رمی در وقت ادا و تاخیر نکردن او را تا طرف آن وقت قضا
و تفصیل وقت ادای رمی سنن رمی شش چیز اند یکی موالات در میان رمی سنگریزه ها و همچنین
موالات در میان جمرات پس اگر فصل کرد در میان رمی فصل کثیر مکروه باشد دوم ایستادن از
سنن رمی
مکان جمره بمقدار پنج ذراع یا زیاده از آن و اما ایستادن بر کمتر از آن پس مکروه باشد
سیوم ترتیب در رمی جمرات در ایام ثلثه اخیره چهارم رعایت وقت مسنون در رمی جمار
پنجم بودن سنگریزه بقدر خسته خرما یا باقلاء بزرگ ششم وقوف نمودن برای دعا بعد فراغ از
رمی جمره اولی و وسطی نه بعد فراغ از جمره عقبه مستحبات رمی شش چیز اند یکی استقبال قبله
مستحبات رمی
در وقت رمی جمرات ثلثه دوم طهارت از حدث اصغر و اکبر سیوم آنکه راکب باشد در وقت
رمی جمره عقبه چهارم آنکه رمی کند بدست راست پنجم آنکه رمی کند بر طریق کیفیت مستحبه در رمی
ششم آنکه رمی کند در هر چهار روز اعنی روز نحر و سه روز دیگر بعد از وی محرمات رمی
محرمات رمی
و مکروهات آن محرمات رمی سه چیز اند یکی ترک آنچه زاید است بر اکثر اعنی بر چهار سنگریزه
دوم تقدیم حلق از رمی اول اعنی از رمی جمره عقبه سیوم تاخیر رمی از وقت ادا او

چنانکه

چنانکه بیفتد در وقت قضاء محرمات رمی سه چیز اند یکی ترک آنچه زاید است بر اکثر
اعنی بر چهار سنگریزه دوم تقدیم حلق از رمی اول اعنی از رمی جمره عقبه سیوم تاخیر
رمی از وقت ادا او چنانکه بیفتد در وقت قضاء مکروهات رمی سیزده چیز اند
یکی رمی کردن در روز عید نحر بعد از زوال دوم رمی در سایر ایام قبل از زوال
علی احدی الروایتین سیوم رمی کردن بسنگ بزرگ چهارم آنکه بشکند سنگ بزرگ را
و سازد از آن سنگهای خورد پس رمی نماید با آنها پنجم آنکه رمی نماید بر سنگریزه های
مسجد یا به سنگریزه های نجس یا بسنگریزه های که برداشته باشند از نفس جمره ششم آنکه
رمی نماید بزیاده از هفت سنگریزه هفتم ترک جهت مسنونه در وقت رمی هشتم رمی
کردن در وقت غیر مسنون نهم ایستادن از مکان جمره بر کمتر از مقدار پنج گز دهم
ترک ترتیب ما بین جمرات یازدهم ترک موالات در میان سنگریزه ها و در میان جمرات دوازدهم
طرح سنگریزه ها اعنی انداختن آنها از دست نه بر طریق رمی سیزدهم ترک وقوف برای دعا
بعد فراغ از رمی جمره اولی و وسطی وقت رمی جمار برای رمی جمرات ثلثه در روز
وقت رمی جمار
ثانی و ثالث از ایام نحر ابتداء آن بعد از زوال است پس جایز نیفتد رمی قبل از وی در این
هر دو روز بر قول صحیح مشهور و در روایتی آمده که جایز است رمی در این دو روز قبل از
زوال نزد ابی حنیفه رح اگرچه افضل بعد الزوال است و وقت مسنون آن در این هر دو روز

مندوبست از زوال تا غروب شمس و وقت مکروه آن درین هر دو روز از غروب شمس تا طلوع
فجر است مرد و زن در رمی جمار برابر اند افضل در حق زن آنست که رمی نماید در شب زیاده المستر
و جایز نیست زیرا که نایب فرستد بعوض خود برای رمی جمار مگر آنکه عذری داشته باشد که
مانع گردد از رمی بنفس خود چنانکه مرض و مانند آن و در رمی وقت انداختن هر سنگریزه بگوید
بسم الله الله اکبر رغماً للشیطان ورضیً للرحمن اللهم اجعله حجاً مبروراً وسعیاً مشکوراً
و ذنباً مغفوراً چون فارغ شد از رمی هر هفت سنگریزه متقدم شود از جمره اندکی
و انحراف نماید اندکی از وی بسوی یسار خود و کمی توقف کند مستقبل قبله برای دعا و رفع
نماید یدین تا برابر دو کتف خود و متوجه سازد انها را بسوی آسمان چنانکه سنت است
در مطلق دعا افضل آنست که رمی نماید جمره اولی و وسطی را در حال مشی و جمره عقبه را
در حال رکوب زیرا که در وی است متابعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد فراغ رمی جمار
از منا بسوی مکه چون فارغ شد از رمی جمار و پس چون برسد به محصب سنت موکده باشد
که نزول نماید در وی اگرچه بقدر یک ساعت باشد و دعا خواهد در انجا با مور خیر و افضل
آنست که ادا کند در محصب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را و خواب کند در وی اندکی
بعد از ان داخل شود در مکه چون داخل گشت در مکه بعد فراغ اعمال حج و منی ایام
تشریق باید که بجا آرد عمره ها را هر چند که تواند به نیت بنفس خود و به نیت والدین خود

بعد فراغ رمی جمار

برادر

ذکر طواف وداع

و به نیت برادران خود و اقارب خود ذکر طواف وداع بدانکه طواف وداع واجب است در حق
حاج آفاقی اگرچه مفرد باشد یا متمتع یا قارن پس واجب نباشد این طواف بر معتمر غیر
متمتع اگرچه آفاقی باشد و نه بر اهل مکه و حرم و نه بر اهل حل نیست در طواف وداع رمل و نه
اضطباع و نه سعی بین الصفا والمروه بعد از وی پس از ان ادا کند دو رکعت طواف را خلف
مقام یا در موضعی دیگر از مسجد حرام پس از ان بیاید بسوی زمزم و بنوشد از وی آب مستقبل
قبله مع رعایت آداب آن و بریزد از ان آب قدری بر سر و روی و سایر جسد خود به نیت استشفا
بعده تبرک پس از ان بیاید در ملتزم و التزام نماید او را صفت التزام آنست که بنهد سینه و رخسار
راست خود را بر دیوار کعبه مشرفه و بالا سازد دست راست خود را بسوی آستانه باب کعبه
و تعلق نماید به استار کعبه مشرفه مقدار ساعتی و اشتغال نماید درین وقت بحمد و ثنا خدای تعالی
و به تهلیل و تکبیر و صلواة بر سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم و استغفار کند و دعا خواهد برای
خود و والدین و مشایخ و سایر مسلمین مع التضرع والخشوع والبکا بعد از ان استلام نماید
حجر اسود را مستحب است که بیرون آید از مسجد حرام از باب حزوره زیرا که خروج نموده بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از وی و باب حزوره درین زمان باب الوداع معروف است ذکر عمره
بدانکه عمره یکبار در عمر سنت موکده است نزد ما بر قول مختار و هو الصحیح و قیل واجب است خلافاً
للشافعی رح که نزد او فرض است در عمر یکبار مثل حج و اما زیاده از یکبار پس مستحب است بالاجماع

ذکر عمره

فضایل عمره

بین الائمة الاربعة فضایل عمره آنست که روایت کرد حضرت ابن عباس رضی الله تعالی که
بدرستی فرمود حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما
یعنی عمره تا عمره کفارت است برای آنچه واقع شده است در میان انها از معاصی و آثام
و در ماه رمضان یک عمره مثل حج است عمره روز عرفه و روز عید نحر و ایام تشریق ثلاثه مکروه
تحریمی است افضل مکان احرام برای عمره در حق اهل مکه تنعیم است زیرا که امر کرده بود حضرت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مر عائشه صدیقه را رضی الله تعالی عنها به بستن احرام از تنعیم
و بعد از ان جعرانه است فرض از طواف اکثر اشواط اوست فقط یعنی اشواط اربعه اولی
و واجبات عمره سه شوط اخیر از طواف عمره و سعی بین الصفا والمروة و حلق یا تقصیر است آداب
اقامت نمودن در مکه معظمه چون لطف کرد حق تعالی شخصی را اقامت مکه مبارکه بعد فراغ
از حج یا قبل از ان پس باید که غنیمت داند ایام اقامت را در وی و بسیار کند در انجا طواف
بیت شریف هر وقتی که باشد از اوقات زیرا که طواف عبادتی است مستقل چنانکه نماز
الا آنکه نماز در اوقات منهیه مکروه باشد نه طواف و اما سعی بین الصفا والمروه پس آن
نیست عبادت مستقل و لهذا مشروع نشده است تنفل به او در غیر حج و عمره و باید که
نماز بسیار گزارد در مسجد حرام و اکثار نماید در صدقه و صیام و سایر اعمال خیر و دخول در
بیت شریف و در حطیم و شرب آب زمزم و گفته اند که هر کسی باشد در مکه معظمه و فوت شوند

خواه در روز باشد و خواه در شب

آداب اقامت نمودن در مکه معظمه

از وی

از وی سه چیز پس او محروم است هر کسی که بگذارند بر وی دو روز و طواف نکند در انها کعبه را
و هر کس که حلق نکند سر خود را بغیر عمره و هر که روزه دارد و افطار نکند انرا با زمزم
ملا علی قاری در شرح مشکوة گفته که سنت آنست که افطار کند صوم را بخرما اگرچه در مکه باشد
و بیرون نیاید از مکه معظمه تا آنکه ختم نماید قرآن کریم را در مسجد وی اگرچه یکمرتبه باشد زیرا که
ختم مستحب است در مساجد ثلثه اعنی مسجد حرام و مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم و مسجد مقدس
و ختم آن در مسجد حرام اکد و اکمل باشد باید که مجاور مکه و زایر او را اگر احتیاط نماید از فعل
بسیاری مباحات در مسجد حرام زیرا که آن مکان عبادت است فتوی داده اند بعضی علما
بر آنکه طواف بعد از صبح افضل است از جلوس مع الذکر تا طلوع شمس و دو رکعت نماز
وارد شده است در حدیث که فرمود حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که بدرستی
نازل میکند حق سبحانه و تعالی در شبانه روزی بر بیت شریف یکصد و بیست عدد رحمت را از انها
شصت رحمت برای طواف کنندگان است و چهل برای نماز کنندگان و بیست برای
ناظران بسوی بیت مخفی نماند که حدیث ضعیف حجت است در فضایل اعمال بالاتفاق
طواف بیت الله با کثرت بهتر است از طواف تنها چنانکه در نماز روایت کرده شده است
از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود بدرستی که وعده کرده است حق سبحانه
و تعالی به این بیت شریف که حج کنند بوی در هر سالی ششصد هزار کس پس اگر ناقص شود

فضیلت مکه معظمه

چیزی از انها از جنس بشر اکمال نماید خدا تعالی او را بملایکه و همین است حکم حجره رسول خدا
صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم که می آیند بسوی او از مشارق زمین و مغارب آن در هر سالی
هفتصد هزار کس و اگر ناقص میشود این عدد از بشر کامل میکند حق تعالی او را بملایکه امام
ابوبکر محمد بن حسن نقاش گفته که اکثر عدد حجاج که میایند برای حج کعبه معظمه بانفوذ لک
مردم است این است غایت کثرت که زیادتی نمیشود بر ان چنانکه کمتر نمیشوند از حد غایت
قلت کران شش لک از حجاج است طواف کردن در حال باران فضیلت بسیار زیاده
دارد زیرا که روایت کرده شده است از ابی عقال که گفت طواف کردم من
بهمراه حضرت انس بن مالک رضی الله تعالی عنه در وقت باران پس چون تمام کردیم طواف را
آمدیم بسوی مقام و ادا کردیم دو رکعت طواف را پس گفت ما را انس که از سر گیرید عمل را
که بدرستی آمرزیده شد شما را و گفت که همچنین گفت ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
در وقتی که طواف کردیم ما بهمراه آنحضرت علیه السلام یعنی در وقت باران و روایت
کرده شده است از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هر کسی که طواف کند بر کعبه
در روز باران بنویسد خدا تعالی برای او بهر قطره که برسد بتن او یک حسنه و محو کند
از وی بقطره دیگر یک سیئه طواف کردن در حال شدة گرمی فضیلت زیاده دارد زیرا که
روایت کرده شده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود هر که طواف کند در حوالی

بیت

بیت هفت شوط در روز سخت گرم و استلام حجر کند در هر شوطی چنانکه ایذا نرساند
بکسی و کمتر کند کلام خود را مگر بذکر خدا تعالی پس باشد برای او بهر قدمی که بر دارد و باز
نهد هفتاد هزار حسنه و محو کرده شود از وی بهر قدمی که بر دارد و باز نهد هفتاد هزار سیئه
و رفع کرده شود برای او هفتاد هزار درجه روایت کرده است از عایشه صدیقه رضی الله
تعالی عنها که نظر کردن بسوی کعبه عبادت است فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
هر که نظر کند بسوی بیت شریف یکبار بغیر طواف و بغیر نماز باشد آن نزد خدا تعالی بهتر
از عبادت یک سال در غیر مکه اگر چه استلام نماید حجر اسود را و طواف نکند بکعبه باکی نباشد
زیرا که استلام حجر عبادتی است که تعلق دارد بکعبه از حضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
که او بیرون نیامدی از مسجد حرام تا آنکه استلام نه نمودی حجر را اگر چه بودی در
طواف یا در غیر طواف روایت نموده است فاکهی از حدیث ابن عمر رضی الله تعالی عنهما
که هر که داخل شود در بیت شریف پس نماز گذارد در وی بیرون آید از گناهان خود مثل روزی
که زاده بود او را مادر او و چون برسد بدروازه کعبه تقبیل کند آستانه او را و تقدیم نماید
پای راست را در وقت دخول و پای چپ را در وقت خروج باید که در وقت دخول مستحضر
دارد خضوع و خشوع کثیر را و شرم دارد از سیئات خود و رعایت کند تعظیم و ادب بسیار را
و بر ندارد چشم خود را بسوی سقف بیت شریف و نه بسوی قنادیل معلقه در وی چه روایت

کرده شده است از ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که گفت عجب باشد
از شخص مسلم که داخل شود در کعبه چگونه بر دارد چشم خود را بسوی سقف بیت چرا که در وی
است ترک تعظیم و ادب خدا تعالی و بدرستی که داخل شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در کعبه
و تجاوز نمود نظر او از موضع سجود تا آنکه بیرون آمد از وی و دعا خواهد نزد هر ستونی
از ستونهای کعبه همچنین ثابت شده است از قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایز
نیست اخذ اجرة بر دخول بیت حرام و نه بر زیارت مقام ابراهیم علیه السلام و نیست خلافی
در تحریم اخذ اجرة انها در میان علماء اسلام مستحب است که بسیار داخل شود در حطیم در جمیع
ایامی که مقیم باشد بمکه و بسیار کند در حطیم عبادت را از نماز و تلاوت قران و غیر آن را
زیرا که حطیم از بیت است و دخول او احسان است و نیز دعا در حطیم تحت المیزاب مستجاب است
استلام نکند مقام ابراهیم را یعنی لمس نماید او را بدست و تقبیل نکند او را بدهن
زیرا که لمس و تقبیل او مکروه است و این کراهت خصوصی بمقام ابراهیم نیست بلکه استلام نکند
و تقبیل نماید سایر احجار را که در مکه معظمه یا در غیر آن هستند ما سوی حجر اسود و رکن یمانی
علامه عینی از حنفیه در شرح بخاری آورده که گفته است شیخ زین الدین رحمة الله تعالی
که اما تقبیل اماکن شریفه بقصد تبرک و تقبیل دستهای صالحان و پایهای ایشان بقصد تبرک
جایز و محمود است باعتبار قصد و نیت و بدرستیکه طلب کرد ابو هریره از حسن بن علی رضی الله تعالی عنهم

در احوال تقبیل اماکن

تا مکشوف

تا مکشوف سازد برای او مکانی را که تقبیل کرده بود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم و آن ناف بود پس کشف کرد حسن ناف خود را و تقبیل نمود او را ابو هریره تبرکا
و لهذا بعض صالحین چون دیدندی مصحف را تقبیل کردندی او را و چون دیدندی
اجزای حدیث را تقبیل نمودندی او را بنای مکه معظمه از ابتدای دنیا الی یومنا هذا ده
عدد مرتبه اول کسیکه بنا کرد او را ملایکه بودند علیهم السلام دوم بار بنا کرد او را حضرت
آدم علی نبینا و علیه الصلواة و السلام و سنگها آورده بود برای وی از پنج جبل لبنان
و طور سینا و طور زیتا و جودی و حرا او وضع کرد اساس کعبه از حراء سیوم بار بنا
کرد او را شیث بن آدم علیهما الصلواة و السلام بعد وفات پدر خود چهارم بار بنا کرد او را
حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلواة و السلام بر قواعد سابقه و سقف نکرد او را
حضرت ابراهیم علیه السلام بلکه اول کسیکه سقف نمود بیت شریف را قصی بن کلاب بوده
پنجم بار بنا کردند او را عمالقه یعنی اولاد عملیق بن لاوذ بن ارم بن سام بن نوح
علیه السلام که این عمالقه اول کنان مکه بودند ششم بار بنا کردند او را جرهم یعنی اولاد
جرهم بضم جیم و سکون راء مهمله و ضم ها بن قحطان بن عامر بن شالخ بن ارفخشذ بن
سام بن نوح علیه السلام هفتم بار بنا کرد او را قصی بن کلاب که اب خامس حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس سقف کرد او را به شاخهای نخل و به چوبهای درخت

بنای مکه معظمه

دوم هشتم بار بنا کردند او را قریش مکه که در وقتی که عمر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
سی و پنج سال بود و حاضر بود او صلی الله علیه و آله و سلم در وقت این بنا و عمل کرد
به نفس نفیس خود و درین بنا مخالفت کردند با بنای حضرت ابراهیم علیه السلام در چهار
چیز یکی آنکه زیاده کردند ارتفاع او را به قدر اشتعاله کرد سوای نه گز سابقه دوم آنکه
نقصان کردند از طول او مقدار شش گز و بیرون گذاشتند آن را در محل حطیم بواسطه آنکه
نفقه طیبه که آماده ساخته بودند برای بنای بیت وفا نکرد برای اتمام بیت پس اخراج
کردند مقدار مذکور را از بیت سیوم آنکه بند کردند باب غربی را از کعبه که در مقابل باب
شرقی بود چهارم آنکه مرتفع نمودند باب کعبه را از زمین برای آنکه داخل نگردد کسی
در بیت باذن ایشان پس منازعه کردند قبایل قریش در تعیین موضع حجر الاسود و میخواست
هر یکی از ایشان که بنهند او را در جانب خود و بعد از آن راضی گشتند با هم بر آنکه هر شخصی که
داخل شود فردا اولا در مسجد حرام همون شخص وضع کند حجر را در هر جا که خواهد پس منتظر
نشستند در آن شب تا آنکه داخل شد در صباح آن اولا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
پس تفویض نمودند امر حجر را به او صلی الله علیه و آله و سلم پس وضع کرد او صلی الله علیه و سلم
حجر الاسود را در رکن بیت شریف در موضعی که موصوف است الی یومنا هذا نهم بار بنا کرد او را
حضرت عبدالله بن الزبیر رضی الله تعالی عنهما بواسطه آنکه رسیده بود بیت را از ضعف بناء

بسبب

به سبب حریقی و رخنه‌های منجانیق که رسیده بود به بیت شریف را از دست حصین بن
نمیر که امیر شده آمده بود از جانب امیر یزید برای قتال با حضرت عبدالله بن الزبیر
رضی الله تعالی عنهما و التجا آورده بود او به مسجد حرام و لقب کرده حصین منجانیق را که منهدم
گشت به سبب آنها بعضی از دیوارهای کعبه و محترق گشت بعضی از چوبهای او و بعضی کسوت او
پس در بین اتمام حصین را رسید خبر موت یزید پس بازگشت او به لشکر خود پس خواست حضرت
عبدالله بن زبیر رضی الله تعالی عنهما که هدم کند بقیه دیوارهای کعبه معظمه را و باز تجدید کند
بنای او را بر وجه محکم و باز گردانند او را بر قواعد حضرت خلیل علیه السلام پس امر کرد که
ابن الزبیر شکستن تمام دیوارهای بیت تا آنکه رسیدند بر زمین و ظاهر گشت قواعد تحت
ابراهیم علیه السلام پس بنا کرد بیت را بر قواعد او و گردانید باب کعبه را ملاصق بر زمین چنانکه
پیشتر بود و داخل کرد مقدار شش گز را از موضع حطیم در کعبه و فتح کرد در کعبه باب غربی را
مقابل باب شرقی که آن هر دو بنا با باب اصلی بود زیرا که بواسطه سماع او حدیث را که روایت کرد
او را عائشه صدیقه رضی الله عنها از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و زیاده کرد در ارتفاع
بیت نه گز دیگر را تا آنکه گشت جمله ارتفاع او بیست و هفت گز گویند که بود ابتدای ابن الزبیر
رضی الله عنهما در هدم کعبه برای تجدید او به تاریخ پانزدهم از جمادی الآخره سنه اربع و ستین
و تمام گشت بنای او به تاریخ بیست و هفتم رجب سنه مذکور دهم بار بنا کرد او را حجاج بن یوسف

در سنه اربع و سبعین به امر عبدالملک بن مروان و لیکن او نشکست از بنای ابن الزبیر الا ما جهت
حطیم را فقط و بیرون کرد از بیت مقدار شش گز را که ادخال کرده بود آنها را ابن الزبیر
در او پس بعد نقصان آن شش گز باقی ماند طول بیت فتوی داده اند علماء بانکه جایز نیست
هدم دیواری از دیوارهای کعبه برای تجدید بنا بواسطه آنکه عادت نگیرند ملوک مثل این عمل را
بطریق لعب لهذا منع کرد امام مالک رحمة الله تعالی هارون الرشید را وقتیکه اراده نمود تجدید
بنای کعبه را از حضرت ابی سعید خدری رضی الله تعالی عنه که گفت پرسیدیم ما از پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که یا رسول الله که این حجار که رمی کرده میشوند در هر سالی میدانیم که باقی نمیماند
از آنها مگر قدر قلیل فرمود که هر چه قبول کرده میشود از آنها رفع میکنند او را ملائکه و هر چه
قبول نمیشود میماند در اینجا و اگر اینچنین نبودی هر آینه دیده میشد نزدیک آنها مثال جبال
در طریق عمره تنعیم موضعی است که گفته میشود که در اینجا ست قبر ابی لهب و نیست فی الواقع قبر او
در آنجا و رمی میکنند آن موضع را بعضی از جهال از مردم جهال که گذر مینمایند بر آن طریق و میزنند
هر یکی یک عدد سنگ بر تنعیم بصیغه تصغیر گران جایی است مابین کعبه معظمه و بندر جده که گویند
که حد حرم از جانب جده همین جا است در صحیح بخاری و مسلم که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم یک نماز در مسجد من خیر است از هزار نماز در ما سوای او از مساجد مگر مسجد
حرام و لیکن در حدیث صحیحین بیان تفاضل مابین مسجد حرام و مسجد مدینه مذکور نشده و در حدیث

حد حرم

تفاضل مسجد حرام و مسجد مدینه

کرده

کرده است امام احمد و ابن حبان با اسناد صحیح که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک نماز
در مسجد من افضل است از هزار نماز در ما سوای او از مساجد مگر مسجد حرام و یک نماز در مسجد
حرام افضل است از صد نماز در مسجد من و علامه ابن عبدالبر گفته که این حدیث افاده میکند
که مضاعف نماز در مسجد حرام از مسجد مدینه به مقدار صد نماز است و گفت که همین است مذهب عامه
اهل اثر و در روایتی آمده که نماز در مسجد حرام مساوی است به نماز در مسجد مدینه و ترجیح داده اند
او را بعضی و در روایتی آمده که نماز در مسجد مدینه افضل است از نماز در مسجد حرام و همین است
قول امام مالک رحمة الله تعالی بدانکه تضعیف ثواب عمل در مکه معظمه و مدینه منوره
مخصوص نیست به نماز بلکه شامل است جمیع اعمال را از صوم و صدقه و غیر ذلک افضل انام کی
برای مواخذ خانه هاست تضعیف در مکه مخصوص نیست با اعمال خیر بلکه مضاعف میگردد در
وبال معاصی و سیئات نیز الا آنکه تضعیف سیئات وارد شده است در مکه فقط نه در مدینه بخلاف تضعیف حسنات
گران هر دو جا است مروی شده است که بدرستیکه حسنه مضاعف میشود در مکه بالصد هزار و همچنین سیئه
مواضع اجابت دعوات که واقع اند داخل مسجد حرام و المواضع هژده اند و عدد کرده شد یکی از آنها
مطاف و امکانه است معروف که تعیین کرده اند او را در عرف برای طواف دوم ملتزم و آن مکانی
است معروف که واقع است در میان حجر الاسود و باب کعبه معظمه و ملتزم مکانی است مابین رکن یمانی و باب
کعبه که مسدود است در پشت کعبه سیوم تحت المیزاب اعنی زیر ناودان کعبه چهارم داخل بیت شریف

ثواب عمل در مکه

مواضع اجابت دعوات که واقع اند داخل مسجد حرام

پنجم نزد میزاب ششم خلف مقام و معنی مقام هفتم بالای صفا هشتم بالای مروه نهم در
مکانی سعی بین الصفا والمروه خصوصاً بین المیلین دهم در عرفات یازدهم در مزدلفه
خصوصاً در مشعر حرام دوازدهم در منا سیزدهم نزد جمرات و این مقامات نزد اوایل بیشتر
گذشته بود که توقف نماید برای دعا نزد جمره عقبه زیرا که نفی توقف برای دعا مستلزم
نمیکرد نفی نفس دعا را چهاردهم هر مکانی که ببیند در انجا بیت شریف را پانزدهم داخل حطیم تمام
شانزدهم نزد العمود هفدهم نزد رکن یمانی هژدهم در مستجار و این موضعی است در پشت کعبه مابین
رکن یمانی و باب مسدود از کعبه و مقدار مستجار چهار ذراع باشد تقریباً بیان مواضع نماز پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم یازده عدد است یکی از انها داخل بیت شریف دوم خلف مقام ابراهیم
سوم متقابل حجر اسود بر حاشیه مطاف چهارم در قرب رکن عراقی که واقع بین الحطیم و الباب
پنجم مکانی حفره که ملاصق است بر کعبه معظمه در میان باب کعبه و حطیم و همین است مقام امامت حضرت
جبرئیل علیه السلام مر حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در اوایل فرض نماز و در اواخر انها
علی اصح الروایتین و لهذا شیعه گویند این مقام را مقام جبرئیل علیه السلام ششم نزد باب کعبه از
خارج او زیرا که او موضع امامت جبرئیل علیه السلام مر انحضرت را صلی الله علیه واله وسلم هفتم وجه بیت
اعنی جمیع جهت مواضع مواجه کعبه معظمه و بعد از ان جهت میزاب است که ان قبله پیغمبر خدا است صلی الله
علیه واله وسلم هشتم حطیم که جای نماز انحضرت صلی الله علیه واله وسلم تمام حطیم است یا بعض ان که

مواضع نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم از مسجد حرام

مقدار

مواضع متبرکه واقع خارج مسجد حرام

مقدار شش گز یا هفت گز است نهم مابین رکن یمانی و رکن حجر اسود دهم نزد رکن شامی
یازدهم مصلی حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و ان موضعی است که واقع است قریب
احد الجانبین از رکن یمانی مواضع متبرکه واقع خارج مسجد حرام در مکه معظمه و حوالی ان
که مستجاب میگردد دعا در انها و مستحب است زیارت انها مستحب است که زیارت کند مواضع ماثوره
متبرکه را که واقع اند در مکه معظمه و حوالی وی و ان مواضع بیست و هشت عدد اند هشتاد یکی از انها
خانه خدیجه کبری است رضی الله تعالی عنها که سکونت میداشت در وی حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه
واله وسلم مادام که مقیم بود در مکه و متولد گشته بود در وی جمیع اولاد انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
که از خدیجه رضی الله تعالی عنها بودند و همین خانه است موضع کثرت نزول وحی بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم از جمیع مواضع مکه معظمه و همین است افضل مواضع در مکه مبارکه بعد مسجد حرام
بلا خلاف دوم مولد پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و ان سرای است موصوف در مکه معظمه
که متولد گشته بود او صلی الله علیه واله وسلم در وی بر قول صحیح و چون هجرت فرمود از انجا
بسوی مدینه منوره تغلب کرد عقیل بن ابیطالب بر سرای او صلی الله علیه واله وسلم و بعد از ان
چون اسلام آورد عقیل بخشید پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم ان سرا را بوی و چون عقیل
وفات نمود ان سرا به پسران او بطریق ارث رسید و بعد از ان خرید کرد ان سرا را از
پسران او محمد بن یوسف ثقفی بمقابله صد هزار دینار و بعد از انکه آمد خیزران بنت حارث

والده هارون رشید در مکه مبارکه برای حج بیرون کرد وی انرا مسجد ساخت و را برای
تبرک مردم بنوافل و عبادت در وی و باقی ماند ان موضع مسجد الی یومنا سیوم خانه
حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه که ان نیز معروف است در مکه و داخل میشدی در وی پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم بسیار بار در حین ابتدا ایام بعثت و در وی است مولد عایشه
صدیقه رضی الله تعالی عنها چهارم مولد حضرت عمر رضی الله تعالی عنه که ان واقع است در جبلی
مسمی باسم نوی و ان مشهور است در اهل مکه پنجم مولد حضرت علی رضی الله تعالی عنه و ان موضعی
است مشهور در مکه معظمه در تولد او رضی الله تعالی عنه دو روایت است یکی همین و دیگر انکه تولد او
در جوف کعبه معظمه بود ششم سرای حضرت ارقم بن ابی الارقم رضی الله تعالی عنه که از قریش
مخزومی بوده و ان سرای است معروف نزدیک صفا که در وی مستتر گشته بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم مدت مدیده از کفار و در وی اسلام آورده بودند جماعه کثیره از صحابه
که از انها است حضرت حمزه بن عبد المطلب و حضرت عمر بن خطاب و غیر ایشان رضی الله تعالی عنهم
و در وی نازل گشته بود آیه یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المومنین و الان
مشهور گشته است سرای مذکوره باسم دار الخیزران بسبب انکه خریده بود انموضع را خیزران بنت
حارث که والده هارون رشید است و مسجد ساخته بود او را برای تبرک و همین است افضل
مواضع مکه بعد خانه خدیجه کبری رضی الله تعالی عنها هفتم غار جبل ثور که واقع است ذکر او در قران

کریم

کریم در قول حضرت جل شانه که ثانی اثنین اذ هما فی الغار زیرا که مختفی گشته بودند
درین غار پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه از
کفار در وقت هجرت ایشان بسوی مدینه منوره و بودند درین غار مدت سه شب و این
غار واقع است در طرف یمین مکه و علامه فاسی در تاریخ کبیر گفته که ثور جبلی است که واقع است
در جانب اسفل مکه بر مسافت سه میل از وی و ارتفاع او مقدار یک میل است تقریبا و دیده
میشود دریای شور از بالای جبل مذکور و در بالای او غاری است مشهور که داخل شده بود
در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم همراه حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه و طول
این غار هژده شبر است و ارتفاع دهان تنگ او از زمین مقدار یک شبر بود از
میانه و مقدار دو ثلث شبر از هر دو جانب او ولیکن توسیع کرده باشند دهان او را
در سال هشتصد [illegible] قبل از ان بسبب انکه محبوس گشت شخصی در وی در وقت دخول از
وی و گویند که بر بالای جبل ثور درختی است که هر که بر دارد با خود چیزی را از وی قرار نشاند
او را هیچ گزنده و گفته شده است که واقع شده بود قتل قابیل مر هابیل را بر بالای جبل
هشتم غار جبل حرا که عبادت میکردی در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم بطریق خلوت
قبل از ظهور رسالت و نازل گشته بود در غار حرا وحی اول بر انحضرت صلی الله علیه واله وسلم
و گفته اند که ظاهر انست که غار حرا افضل باشد از غار ثور بسبب طول مکث او صلی الله علیه وسلم

در وی از غار ثور و گویند که بود مدت خلوة آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی مقدار
یکماه و در غار ثور مقدار سه شب نهم مسجد الرایه که واقع است در اعلی مکه و گویند که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم نماز کرده بود در وی دهم مسجد الجن یعنی جای که مجتمع گشته بودند در وی
جنیان با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و استماع کرده بودند در انجا قرآن را از وی و این موضع
واقع است در مکه معظمه در جانب شرقی از کعبه مکرمه یازدهم مسجد الشجره که مقابل است مسجد الجن
که موجود است داخل مکه معظمه دوازدهم مسجد الغنم و گویا وجه تسمیه او باین اسم است که
بیکر ذوی غنم را در حوالی وی و علامه مرشدی در شرح منسک متوسط گفته که ظاهر است
که آن مسجد جای است که تسمیه میکنند او را درین زمان بمسجد الاجابه سیزدهم مسجدی است بقرب
مجزره کبیره بر دست راست کسی که هبوط نماید بسوی مکه گویند که بدرستیکه پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گذارده است در وی عشاء نماز مغرب را و طول این مسجد مقدار هفت گز است
چهاردهم مسجدی است در سوق اللیل بقرب محله شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و تسمیه میکنند این مسجد را بمختبی پانزدهم مسجد الاجابه که آن واقع است در اعلی مکه
بر دست راست کسیکه بیرون رود از مکه بسوی منا بقرب ثنیه علیا شانزدهم مسجدی در اجیاد
و آن بفتح همزه جبلی است در مکه معظمه که واقع شده بودند در وی اسباب تبع و قوم او
هفدهم مسجدی است بر جبل ابی قبیس و آن جبلی است در مکه معظمه گویند که همو است اصل

جبال:

جبال زمین و اول انها هجدهم مسجدی است در ذی طوی نوزدهم مسجد عائشه رضی الله عنها
که واقع است در تنعیم بیستم مسجد عقبه که واقع است در قرب منا بیست و یکم قرب منا خارج از منا
بسوی مکه بر مقدار یک تیر پرتاب یا از آن زیاده از آن از جمره عقبه بیست و دوم مسجدی
است داخل منا نزد سرای که معروف است بدار النحر گویند که گذارده بود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم درین مسجد نماز ضحی و نحر نمود در انجا هدی خود را در حجة الوداع
و آن صد شتر بود که نحر نمود از انها آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست مبارک خود
شصت و سه شتر را بعدد سالهای عمر شریف او و اذن کرد مر حضرت علی را رضی الله تعالی
عنه تا نحر کند بقیه را بیست و دوم مسجد الکبش که واقع است در منا بقرب جبل ثبیر
بیست و سیوم مسجد خیف که واقع است در منا روایت کرده شده است از حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود نماز گذارده اند در مسجد خیف هفتاد پیغمبران و نیز فرمود
او صلی الله علیه و آله و سلم که مدفون گشته اند در مسجد خیف هفتاد کس از پیغمبران و گفته اند
که یکی از انها که مدفون شده اند در وی حضرت آدم است علیه السلام و در روایت دیگر
آنست که قبر او در جبل ابی قبیس است بیست و چهارم غار مرسلات و آن غاری است در
جبلی که مسجد خیف بقرب اوست و نازل شده بود سوره مرسلات در همین غار گویند که در ین
غار است اثر راس شریف حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه نشست در زیر و

برای سایه و مساس خود در راس شریف او و آن سنگ از پی نرم گشت آن سنگ
تا آنکه تا ثیر کرد در وی بقدر دایره راس شریف پس می نهند مردم سرهای خود را
در انجا بواسطه تبرک بمکان راس پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا مساس نکند سرهای ایشان را
آتش دوزخ برحمت حق سبحانه و تعالی بیست و پنجم مسجدی است در عرفات از جانب
یمین موقف و آن غیر مسجد نمره است بیست و ششم غاریست مقدار چهار گز یا پنج گز
نزد عرفات در زیر جبل نمره بیست و هفتم مسجد جعرانه و آن بکسر جیم و سکون عین
و تخفیف رای مهملتین و نیز بکسر عین و تشدید را موضعی است در طریق طایف بر
هژده میل از مکه معظمه که احرام بسته بود از وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمره
وقتیکه رجوع کرد از فتح طایف بعد فتح مکه معظمه بیست و هشتم معلاة و آن بفتح میم
و سکون عین مهمله مقبره است معروفه نزدیک مکه معظمه و آن افضل مقابر مسلمین است
بعد از بقیع مدینه و بدرستیکه وارد شده اند در فضل هر دو مقبره احادیث بسیار تقدیر
حد و حرم مکه معظمه آنکه ارض حرم زمینی است در حوالی مکه معظمه که حرام است در وی
قتل صید و قطع شجر و گیاه تر و قلع آن از بیخ و چرانیدن آن بهایم را باختیار خود
پس حد آن از طریق مدینه منوره بقرب تنعیم است بر سه میل از مکه معظمه و از طریق یمن
بر هفت میل است از مکه معظمه و از طریق جعرانه حد حرم در شعب آل عبدالله بن خالد

بر

حدود حرم مکه معظمه

است بر نه میل از مکه معظمه و از طریق جده بر ده میل است و از طریق طایف حد حرم عرفات
است بر بطن نمره بر هفت میل از مکه معظمه و از طریق عراق حد حرم بر ثنیه جبلی است که در مقطع
است بر هفت میل و مواضع حدود حرم علامات منصوبه هست در جمیع جهات مگر از جهت جده
و جعرانه که درین هر دو جانب علامتی نیست و اول کسیکه نصب کرد این علامات را حضرت
ابراهیم خلیل بود علی نبینا و علیه الصلوة و السلام و می نمود حضرت جبرئیل علیه السلام حدود
حرم مر او را و نصب میکرد علامات را ابراهیم پس تجدید نمود این علامات را حضرت اسمعیل علیه السلام
بعد از آن عدنان بعد از آن قصی بن کلاب بعد از آن سایر قریش بعد از آن تجدید کرد
انها را پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم در عهد شریف خود در سال فتح مکه معظمه پس حضرت عمر پس حضرت
عثمان پس حضرت معاویه رضی الله تعالی عنهم و بعد از آن پس عبدالملک بن مروان از
خلفای بنی امیه و بعد از آن مهدی پدر هارون رشید از خلفای عباسیه بعضی گفته اند که چون
نزول نمود آدم علیه السلام از آسمان بسوی زمین ترسید از شیطان پس پناه ایستادند ملائکه در جوانب
مکه برای حراست آدم علیه السلام پس مقداری که ما بین ایشان و مکه بود حرم گشت و بعضی گویند
که چون ابراهیم خلیل علیه السلام وضع کرد حجر اسود را در موضع او در وقت بنای کعبه روشنای کرد حجر
مذکور از جانب شرق و غرب و یمین و شمال پس مقداری که منتهی آن روشنای بود حرم گشت
اختلاف کرده اند در آنکه تحریم کرده شده بود ارض حرم را از ابتدای روز خلقت آسمانها

وزمین ها یا انکه تحریم کرده شد اورا بدعاء حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که کفت
رب اجعل هذا بلدا امنا واصح انست که تحریم کرده شده بود ارض حرم را از روز خلقت اسمانها
وزمین ها بدلیل حدیثی که روایت نموده است انرا البخاری ومسلم وغیر ایشان بطرق متعدده
وجه سیوم تحریم انکه چون حق سبحانه وتعالی آفرید اسمانها وزمین ها را وکفت انها را که ایتیا
طوعا او کرها جواب دادند هردو که اتینا طایعین در ان وقت مقداری از زمین که جواب
داد ارض حرم بود پس بدین سبب تحریم کرده شد انچه کفتیم که حرام است در حرم قطع شجر وکیاه
تر پس مراد بان مطلق شجر وکیاه نیست بلکه اشجار حرم ونباتات آن بر چهار قسم اند یکی انکه نبات
کردند اورا مردم وازجنس چیزی است که انبات کنند اورا مردم در عادت چنانکه مزروعات
دوم انکه انبات کردند اورا مردم ونیست آن ازجنس چیزیکه انبات کنند اورا مردم در عادت
چنانکه اراک سیوم انکه ثابت کشت بنفس خود وهست آن ازجنس انچه انبات کنند مردم اورا
عادة پس این هر سه قسم از نباتات حرم جایز است قطع آن وقلع آن مر حلال ومحرم را چهارم
انکه ثابت کشت بنفس خود ونیست آن ازجنس چیزی که انبات کنند اورا مردم در عادت چنانکه
درخت مغیلان وغیر ان پس این قسم چهارم از نباتات حرم جایز نیست قلع وقطع کل وبعض آن
بر محرم ونه بر حلال مکر انکه خشک کرده شده باشد انکاه جایز بود زیرا که حکم حطب دارد مکر
اذخر که جایز است قلع ان بواسطه ورود استثناء آن در حدیث واذخر بکسر همزه

واخا

وخاء معجمه کیاهی است خوشبو که اهل مکه ستر میکردند سقوف خانه ها را بان ومیانداختندی
انرا در قبور بالای لحدها والان انرا غاسول میسازند جایز نیست محرم وحلال را کرفتن
مسواک انرا اراک حرم واز سایر اشجار آن چون از قسم چهارم باشند وخشک نشده باشند
باکی نیست بکشتن شپش در حرم چون کشنده محرم نباشد هر کسیکه خارج حرم ارتکاب کبیره
کرده موجبه یا قتل را چنانکه زنا کرد یا خمر آشامید یا سرقت کرد یا قتل کرد کسی را یا ارتداد نمود
وبعد از ان التجا آورد بسوی حرم مکه مبارکه ایمنی داخل کشت در ادنی حد از ارض حرم پس
تعرض نکرده شود اورا بضرب ونه بقتل ونه بقطع ید ونه بحبس مادام که در حرم است ولیکن بیع وشرا او
نکرده شود برای او وطعام وآب ومنزل نداده شود تا وقتی تا خارج کرد از حرم پس اقامت
کرده شود حد واجب برا او بعد خروج از حرم وهمچنین اکر کافری حربی التجا آورد بسوی حرم
مباح نیست قتل او در حرم واین همه وقتی است که داخل شده باشد در حرم بطریق عدم مکابره
ومقاتله اما اکر داخل شد در وی بطریق مکابره ومقاتله پس قتل کرده شود اورا در حرم
اکرچه کافر باشد یا مسلم فاجر وتقیید نمودیم بانکه ارتکاب امور مذکوره خارج حرم بوده باشد
برای انکه هرکه ارتکاب کند چیزی را از امور مذکوره درون حرم اقامت کرده شود بروی حد [illegible]
درون حرم اکر بجنبد حایضی یا نفسا یا جنب چیزی را از کسوت کعبه یا بپوشید انرا در حال حیض
یا نفاس یا جنابت لاباس است یعنی باکی نباشد ومع ذلک افضل انست که اجتناب نماید

در پوشیدن کسوت کعبه

وانچه می پوشند بعضی از مدعیان مشیخت کلاه بر سر از کسوت کعبه بکمال تبرک بوی پس این از قلت
عقل وعلم وکثرت جهل ایشان است وانداختن کسوت مذکوره بر جنازه میت بالای کفن
پس ان لاباس به است زیرا که آن داخل وضع است نه لبس انچه مذکور شد حکم کسوت کعبه بود
واما کرفتن چیزی از طیب کعبه پس جایز باشد اکرچه بکیرد انرا برای تبرک برابر است که باشد
آن طیب از وقف بر کعبه یا از غیر ان اکر کرفت شخصی چیزی را از طیب کعبه واجب است بروی بود ان
بسوی کعبه اکر باقی مانده باشد عین ان نزد وی اکر خواهد که حاصل کند تبرک را بطیب کعبه پس باید که
بیارد طیب را از نزد خود پس بمالد انرا بر کعبه بعد از ان بکیرد انرا برای تبرک وهمچنین حکم شمع کعبه
تا انکه جایز نیست کرفتن ان اکرچه وجه تبرک باشد وهرکه اراده داشته باشد تبرک کرفتن را
بان او بیارد شمعی را از نزد خود وبیفروزد انرا بر دروازه کعبه یا مانند آن پس از ان
بکیرد باقی را برای تبرک بوی جایز نیست کرفتن مسواک انرا اراک حرم واز سایر اشجار او
جایز است بیرون آوردن خاک حرم وخاک بیت معظم وکویند که این وقتی است که اخراج
نماید از وی قدری قلیل را برای تبرک وخوردن جایز نباشد مرور در پیش مصلی در
مسجد حرام جایز است نزد علماء ثلثه اعنی مالک وشافعی واحمد رحمهم الله تعالی واما در مذهب حنفیه
پس نیافته ام من اصحاب خود را کلامی در وی نه در منع ونه در اباحت مخفی نماند که مرور
در پیش مصلی در صحرا یا در مسجد کبیر اکر دورتر از مقدار سجود است ممنوع نباشد وظاهر انست که مراد او

دور تر

دورتر از محل سجود باشد هرکه خروج نمود بقصد حج پس از ان وفات نمود در راه واقع کردد
اجر او بر خدا تعالی چنانکه در نص قران مجید واقع است وپیغمبر فرمود صلی الله علیه واله وسلم هرکه بیرون
آید بقصد حج پس فوت نماید بنویسد حق تعالی برای او حج کننده تا روز قیامت وهرکه بیرون آید
بقصد عمره پس فوت نماید بنویسد برای او خدا تعالی اجر عمره تا روز قیامت روایت کرده شده
است از عایشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که کفت هرکه فوت نماید در راه حج یا عمره حساب نکرده
شود با او در روز قیامت بلکه کفته شود اورا که داخل شو در جنت در بیان زیارت
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بدانکه اجماع کردند مسلمانان برانکه زیارت حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم از اعظم قربات وافضل طاعات واکد سنن ومندوبات است بلکه تصریح
کرده است در بعضی کتب بوجوب آن زیارت انحضرت صلی الله علیه واله وسلم در حق انسان مستحب است
چون متوجه کردد بسوی زیارت بسیار التزام نماید در راه خود بصلاة وسلام بر پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم وتتبع کند مود در راه خود مواضعی را که نماز کزارده بود در انها حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم در وقت قدوم از مدینه بسوی مکه چون نظر او افتد بر مدینه مطهره
واشجار معطره او صلاة وسلام فرستد بر انحضرت صلی الله علیه واله وسلم ودعا خواهد بخیریت
دارین واحسن انست که نزول نماید از مرکب خود بقرب مدینه منوره وپیاده روان شود مشتی نماید بر اقدام خود اکر بود ند
وبرهنه نماید پای خود را اکر تواند ومستحب است بکاء در ین حال وهرچند بیشتر شود در قرب بادی

بیان زیارت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم

کند در رعایت ادب و اجلال او و مستحب است که چون برسد در بطحا ذو الحلیفه که از اموکن
بفتح را مهمله مشدده گویند فرود آید در اینجا و نماز گزارد و در و اقتداءً بالنبی صلی الله
علیه و اله و سلم مستحب است که چون بر سر لقرب مدینه منوره غسل نماید در خارج مدینه منوره
قبل از دخول وی و اگر میسر نشود غسل کند در داخل مدینه منوره قبل از دخول مسجد و اگر غسل
ممکن نباشد وضو نماید و غسل افضل است بعد از آن بپوشد پاکیزه جامها خود را و تطیب
کند بدن و جامه خود را چون واقع گردد نظر او بر قبه شریفه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم
مستحضر دارد عظمت او را و فضیلت و شرف او را بر سایر بقاع ارض چه واقع است اجماع
علما بر آنکه موضعی که ضم نموده است جسد شریف آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم افضل است از
جمیع بقاع حتی از کعبه معظمه بلکه گفته اند که موضع مذکور افضل است از عرش عظیم چون اراده
دخول نماید از باب بلده مدینه بگوید بطریق تعجب از رحمت حق سبحانه و تعالی بر بنده خود و شکر
بر نعمت وی که بسم الله ما شاء الله لا قوة الا بالله رب ادخلنی مدخل صدق
و اخرجنی مخرج صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا اللهم هذا حرم رسولک
فاجعله لی وقایة من النار و امانا من العذاب و سوء الحساب اللهم افتح لی ابواب
رحمتک و ارزقنی من زیارة رسولک صلی الله علیه و سلم ما رزقت اولیاءک و اهل
طاعتک و انقذنی من النار و اغفر لی و ارحمنی یا خیر مسئول و نیز بگوید اللهم اجعل لنا

فیها

فیها قرارا و رزقا حسنا بهتر آنست که سواری ننماید در مدینه مطهره الا بضرورتی چنانکه
امام مالک رحمة الله تعالی گاهی سوار نشدی در طرق مدینه در تمام عمر خود چون داخل شد
ادای رکعتین تحیت مسجد در اینجا کند باید که در آنحال ملازمت نماید خضوع و هیبت و تواضع
و سکنت و اشتغال نه نماید بنظر کردن بسوی دیوارها و قندیلها و پردهها و امثال آن
افضل آنست که بخواند در نماز تحیت در رکعت اولی بعد فاتحه سورة الکافرون و در
رکعت دوم سورة اخلاص زیرا که مشتمل اند آنها بر برائت از شرک و اثبات توحید
چون بیاید بسوی قبر شریف آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم مع رعایت غایت ادب و خضوع
و خشوع بسیار و تواضع و انکسار و وقار پس بایستد چشم پوشیده و منع کند اعضا خود را
از حرکت و فارغ نماید قلب خود را از وسواس و علایق و به بندد دست راست بر دست
چپ چنانچه در نماز و بایستد در وقت زیارت مستقبل وجه شریف آنحضرت صلی الله
علیه و اله و سلم مستدبر قبله و وقت قیام مقابل البته مسمار فضه که ایستاده شده است
او را بزر و مرکب شده شده است او را در سنگی از رخام متصل بدیوار حجره مکرمه تا حاصل
گردد او را قیام بمقابله وجه شریف او صلی الله علیه و اله و سلم و وجه حضرت ابی بکر و عمر رضی الله
تعالی عنهما روزنهای سه عدد هستند که موجود اند الان در دیوار قبله از حجره بیرونی از
حجره های ثلثه شریفه که روزن غربی از آنها دلیل است بر مقابله وجه شریف آنحضرت

صلی الله علیه و اله و سلم و اوسط از آنها بر وجه حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه و شرقی از آنها
دلیل است بر وجه فاروق اکبر رضی الله تعالی عنه پس بگوید السلام علیک ایها النبی و رحمة الله
و برکاته و بهتر آنست که با الفاظ سلام لفظ صلواة را نیز ضم نماید و همین تکرار نماید هر قدر که
میسر آید و بعد از آن سوال شفاعت کند پس بگوید اسئلک الشفاعة یا رسول الله سه بار
و اتوسل بک الی الله تعالی ان اموت مسلما علی ملتک و سنتک و سوال کند از خدا تعالی
حاجت خود را بوسیله پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و از اعظم دعوات و اهم آنها سوال حسن
خاتمه و طلب رضوان و مغفرت است اگر گفته شد کسی او را سلامی بسوی حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
پس بگوید که السلام علیک یا رسول الله من فلان بن فلان یا بگوید فلان بن فلان
یسلم علیک یا رسول الله یا بگوید یا رسول الله گفته است مرا فلان بن فلان سلام در جناب
شریف تو و اگر گفته باشد سلام او را مردم بسیار که نسیان کرده است نامهای ایشان را پس بگوید
که السلام علیک یا رسول الله من جمیع من اوصانی بالسلام علیک زایر در وقت زیارت
تقبیل نکند دیوار حجره شریفه را و نه مس نماید او را بدست زیرا که در وی خلاف ادب است و نیز مس
و تقبیل از مختصات بعض ارکان کعبه است اعنی رکن حجر اسود و رکن یمانی پس نیکو نباشد
فعل آن در موضعی دیگر از بقیه ارکان کعبه و غیر آن باید که در وقت زیارت طواف نکند در گرد
حجره شریفه و برین است اتفاق ائمه اربعه زیرا که طواف از مختصات کعبه معظمه است پس جایز

نباشد

نباشد در سایر مواضع اگرچه نزد قبور انبیاء و مرسلین علیهم الصلواة و السلام و سایر اولیاء
صالحین اجتناب باید از انحناء پشت و از بوسیدن زمین در وقت زیارت که هستند
اینها از بدعت مکروهه و اما سجده پس نیست هیچ شکی در بودن آن حرام و معصیت بر کوقوف
نماید نزد قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم پس بخواند ان الله و ملائکته یصلون علی
النبی الخ بعد از آن بگوید هفتاد بار که صلی الله و سلم علیک یا رسول الله ندا کند او را
فرشته که صلواة میگوید بر تو خدا تعالی ای فلان و قضا کرده شوند حاجات او چون فارغ
شود از زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم و شیخین رضی الله تعالی عنهما باید بسوی پشت حجره
شریفه برای زیارت سیدة النساء حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها و سلام گوید بروی
زیرا که قبر او در اینجا است و طریقه گفتن سلام بر سیدة النساء اینست که السلام علیک یا بنت
رسول الله السلام علیک یا بضعة رسول الله السلام علیک یا فاطمة الزهرا السلام
علیک یا سیدة النساء اهل الجنة آمین آمین آمین بعد از آن بیاید بسوی منبر شریف
نبوی صلی الله علیه و اله و سلم و دعا خواهد نزد وی زیرا که آن محل رجاء اجابت دعاست
در بیان کیفیت اقامت مدینه منوره باید که غنیمت داند ایام اقامت خود را در مدینه منوره
زادها الله تعالی شرفا و تعظیما و حرص دارد در ان ایام بر ملازمت مسجد نبوی مع رعایت ادب
و اجتهاد کند در عبادت خصوصا در اداء صلواة خمسه بجماعت و اعتکاف بلکه نیت کند

کیفیت اقامت مدینه منوره

اعتکاف را در هر مرتبه که داخل شود و احیا کند اکثر شبها را در ظاهر چندی که تواند و بسیار آید
بسوی روضهٔ مقدسه برای ادای نوافل و قراءة قران و طلب دعا در وی و نیز بیاید بسوی
ستونهای فاضله که تفصیل مستحب است که ختم کند قران را در مسجد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
اگر چه یکمرتبه باشد باید که بسیار کند نظر بسوی حجرهٔ شریفه حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
زیرا که نظر بسوی او عبادت است چنانکه نظر بسوی کعبه روایت کرده شده است از ابی حازم
که بدرستی آمد مردی بسوی وی پس گفت که من دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
در خواب که میفرمود مرا بگو ای ابی حازم که تو گذر میکنی از پیش ما بطریق اعراض و وقوف
نمیکنی نزد ما برای سلام پس بعد از آن تجاوز نکرد ابو حازم گاهی بغیر سلام بر آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از دیدن این خواب باید که اکثار کند در مدینه منوره اقسام عبادات را
از قیام و صیام و صدقه و بسیار گوید صلواة و سلام بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و بسیار نماز گذارد نزد ستونهای شریفه و سایر اماکن متبرکه و افضل مواضع برای نماز
نافله محراب پیغمبر خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و افضل مواضع صف ما بین منبر نبوی و محراب
نبوی است باید که اهتمام نماید در مسجد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهل نماز را زیرا که فرموده است
او صلی الله علیه و آله و سلم که هر که ادا کند در مسجد من چهل نماز را نوشته شود برای او بیزاری
از آتش و بیزاری از عذاب و بیزاری از نفاق روایت کرده است بخاری و مسلم از حضرت ابی هریره

رضی الله

رضی الله تعالی عنه که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ما بین بیتی و منبری
روضة من ریاض الجنة چه مراد به بیت حجرهٔ عائشه است رضی الله تعالی عنها که در وی
است در وی قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان زیارت اهل بقیع مستحب است که
بیرون آید در هر روزی بعد از زیارت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرات شیخین
و فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنهم بسوی بقیع پس زیارت کند قبور را که هستند در وی و اگر در
هر روز نتواند زیارت کند اهل بقیع را در هر هفته یکبار و افضل ایام هفته روز جمعه است
خصوصا اول او همین است متعارف در حرمین شریفین و اما آنچه روایت کرده شود
در کراهت زیارت در اول روز جمعه پس اصلی ندارد از امام مالک رحمة الله تعالی
از عدد صحابه که فوت ~~شده بودند~~ نموده اند در مدینه منوره برسیده شده و نمودند که مقدار
ده هزار صحابه اند که فوت شده بودند در مدینه منوره بعض ایشان در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و بعض دیگر بعد از وفات او و قبر حضرت خدیجه ~~میمونه~~ رضی الله تعالی
عنها در مکه معظمه و قبر میمونه رضی الله تعالی عنها در سرف است بر ده میل از مکه معظمه باید
دانست که باقیماندند از مشاهد مدینه سه مشهد دیگر که داخل نیستند در بقیع و لیکن باید که
زیارت کرده شود آنها را نیز در وقت رجوع از زیارت بقیع یکی از آنها است مشهد
سیدنا اسمعیل پسر حضرت جعفر صادق رضی الله تعالی عنهما که واقع است در داخل ربض

زیارت اهل بقیع

مدینه منوره در جانب شرقی از مدینه دوم از آنها است مشهد حضرت مالک بن سنان
که پدر حضرت ابن سعید خدری است رضی الله تعالی عنهما و او از شهدای احد است و مشهد
او در جانب غربی از مدینه است متصل بربض غربی سیوم از آنها است مشهد نفس زکیه
اعنی سید محمد بن عبد الله بن حسن بن حسین بن علی مرتضی رضی الله تعالی عنهم که شهید کشته بودند
در ایام ابی جعفر منصور است این مشهد در جانب شامی از مدینه و اما مشهد سید الشهداء
حضرت حمزه بن عبد المطلب رضی الله تعالی عنه عم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس در جبل
احد است مستحب است زیارت قبور در هر هفته یکبار و افضل ایام زیارت روز جمعه و شنبه
و دوشنبه و خمیس است مستحب است که داخل گردد در مقابر برهنه و احادیث در نهی از
دخول مقابر بالنعلین بسیار اند چون برسد بسوی قبر افضل آنست که بیاید از جانب قدمهای
میت نه از جانب سر او پس بایستد مستقبل وجه میت مستدبر قبله و بگوید که السلام علیکم
دار قوم مومنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون اسئال الله لی و لکم العافیة
باید که ایستادن و نشستن نزد میت بر مقداری باشد از قرب و بعد مسافت که می ایستاد
نزد وی در حال حیات او بیان مساجد مدینه منوره و نواحی او که منسوب اند بسوی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و آن بیست و دو مسجد اند مسجد قبا بضم قاف و آن مسجدیست که بنا کرده شده است بعد از
بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بنا کرده بود او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل

کرده

زیارت قبور

بیان مساجد مدینه منوره

مسجد قبا

کرده بود در وی بنفس نفیس خود قبل از قدوم بمدینه منوره و همین است افضل مساجد
زمین بعد از مساجد ثلثه اعنی مسجد حرام و مسجد مدینه و مسجد اقصی و آمده است
در حدیث صحیح از حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بدرستی گزاردن نماز در مسجد قبا
مثل عمره است در ثواب و اختلاف کرده اند در مقدار نمازی که قایم میشود مقام عمره
بعض گفته اند دو رکعت و بعضی گفته اند چهار رکعت چون بمسجد قبا برسد باید که طلب نماید
مصلی آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم از این مسجد و مصلی او درین مسجد در دو موضع است
که نماز گذارده بود در یکی از آنها قبل از تحویل قبله و در دوم بعد از تحویل آن اما
مصلی او قبل التحویل پس نزد محراب اول است که واقع است آن محراب مقابله محراب
ثانی از مسجد نزد استوانه ثالثه در صحن مسجد گویند که این اول موضعی است که نماز گذارده
بود در وی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد قبا و اما مصلی او بعد التحویل پس نزد
محراب ثانی است که واقع است نزد دیوار قبله از مسجد و اما دکه که مرتفع که در محراب
او سنگی است که مکتوب است بروی که هذا مقام النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس مقام
مصلی نیست بلکه بود دندان دکه و سنگ که در موضع محراب اول که مصلی قبل التحویل است
بعد از آن منهدم گشتند پس نهاده شد آنها را در غیر محل خود پس اعتماد نباید کرد بر آن
بلکه اعاده باید کرد آنها را بسوی محل سابق و اما حجره که در صحن مسجد قبا است

بس گویند که آن محل نشستن ناقه آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم در وقت قدوم او
بقبا در ابتدای هجرت او بسوی مدینه منوره و نیز باید که زیارت کنند بیر اریس و
که بقرب مسجد قبا است مسجد الجمعه روایت کرده شده است که گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله
مسجد الجمعه
علیه و آله و سلم اول نماز جمعه را در وی مسجد الفضیخ بفتح فا و کسر ضاد معجمه و سکون تحتانیه
مسجد الفضیخ
و در آخر شین حاء مهمله فعیل است از فضخ بمعنی روشنای روایت کرده است که نماز
گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وی مدت شش شب و مشهور است این مسجد
مسجد بنی قریظه
باسم مسجد الشمس مسجد بنی قریظه روایت کرده شده است که نماز گزارده بود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم در وی در موضع مناره که شکسته است مسجد ابراهیم که در عوالی است روایت
مسجد ابراهیم
کرده شده است که نماز گزارده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکان این مسجد و متولد
مسجد بنی ظفر
گشته بود در آنجا سیدنا ابراهیم پسر او مسجد بنی ظفر بفتح ظاء معجمه و فاء منسوب است ابی الظفر
از انصار و مشهور گشته است باسم مسجد البغله روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نماز گزارده است در وی و جلوس نموده است بسنگی که بود در وی گویند که بودن
آن سنگ در کتف باب مسجد بر دست چپ کسیکه داخل گردد در مسجد و حالا مفقود است آن سنگ
و هستند نزد این مسجد آثار سم بغله و اثر مرفق و انگشتان که نسبت کنند اهل آنجا بسوی بغله آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و بسوی مرفق او و انگشتان او و مردم تبرک مسجد میجویند بآنها و ...

۹۴

مسجد الاجابه
وجه اشتهار او بمسجد البغله مسجد الاجابه روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم نماز گزارد در این مسجد دو رکعت نماز و دعا کرد در وی به دعای طویل در حالی
مسجد المنارتین
که قایم بود در جانب یمین از محراب بر مقدار دو ذراع پس باید که طلب نماید دعا را
در آن مقام مسجد المنارتین مدرسته که نماز گزارده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
مسجد الفتح
در آن مسجد بقرب اصل مناره آن مسجد الفتح واقع است بر قطعه از جبل سلع و سلع
بفتح سین مهمله و سکون لام جبلی است خارج مدینه منوره روایت کرده شده است
که نماز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد و دعا کرد در وی میان نماز ظهر و عصر
و سه مسجد دیگر واقع اند به قرب مسجد الفتح که روایت کرده شده است نماز آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم در آنها هر سه مسجد و تسمیه کرده شده است یکی را از آنها به مسجد سلمان
مسجد بنی حرام
فارسی و دوم را به مسجد علی و سیوم را به مسجد ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنهم مسجد بنی حرام
غار واقع جبل سلع
و بنو حرام قبیله ایست از انصار کرام و در نماز گزاردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
مسجد اختلاف است و نیز باید که تبرک گویند بکهف سلع اعنی بغاری که واقع است در جبل سلع
نزد مسجد بنی حرام و تسمیه کنند او را به کهف بنی حرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جلوس
فرمود در این غار و سجده نمود در آن و نازل گشت وحی بر او در روز و شب اندر حق او
مسجد القبلتین
صلی الله علیه و آله و سلم در وی در شبهای غزوه خندق مسجد القبلتین گویند که ادا کرد پیغمبر خدا

صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد نماز ظهر را با اصحاب خویش چون دو رکعت گزارد آمد جبرئیل
علیه السلام بوحی و آورد آیت تحویل قبله را پس بازگشت او صلی الله علیه و آله و سلم مع اصحاب
مسجد السقیا
خود در اثنای نماز و اتمام کرد دو رکعت باقی را بسوی کعبه مسجد السقیا بضم سین مهمله و سکون قاف
روایت کرده شده است که نماز گزارد و دعا خواست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این مسجد
سقیا موضعی است بمدینه منوره مسجد ذباب معروف است باسم مسجد الرایه ذباب بضم ذال
مسجد ذباب
معجمه باسم همون جبل است روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز گزارد
در این مسجد و خرگه قبه را در وی مسجد ابی ذر غفاری که واقع است در طریق جبل احد روایت
مسجد ابی ذر غفاری
کرده شده است که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ادا کرد در این مسجد دو رکعت نماز و سجده
کرد در وی سجده طویله و نازل گشت در وی وحی بر او مسجد البقیع گویند که ظاهر آنست
مسجد البقیع
که این مسجد حضرت ابی بن کعب است رضی الله تعالی عنه روایت کرده شده است که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم آمدی بسوی مسجد ابی بن کعب و نماز کردی در وی نه یکبار و نه دو بار بلکه
بسیار بار مسجد فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها که واقع است در بقیع مسجد مصلی العید که آن
مسجد فاطمه زهرا
معروف است و بیگزارده شود در وی در این زمان صلوات خمسه را و بیگزاردی در وی پیغمبر خدا
مسجد مصلی العید
صلی الله علیه و آله و سلم نماز عیدین را در اکثر ایام عمر خود تا آنکه وفات نمود مسجد ابی بکر رضی الله تعالی عنه
مسجد ابی بکر
مسجد علی
که واقع است در میان باغچه در جانب شمالی از مصلی عید و مایل است بسوی مغرب مسجد علی

رضی الله

زیارت جبل احد و اهل او
رضی الله عنه که واقع است در میان جانب شامی از مصلی عید مفهوم میگردد از کلام بعضی
علما که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عید گزارده بود اولا در این هر دو
مسجد بواسطه قلت مردم زیارت جبل احد و اهل او و مساجد او مستحب است که باید
بسوی احد پس زیارت کند شهدای احد را و ثابت گشته است زیارت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم مر شهدای احد را و زیارت کردی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها شهدای
احد را در هر هفته یکبار و نماز کردی نزد قبر حمزه رضی الله تعالی عنه و بگریستی نزد وی
باید که زایر نیت کند زیارت نفس جبل احد را نیز زیرا که فرموده است پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در حق او که احد جبل یحبنا و نحبه کما رواه البخاری و غیره و واقع شده
است در حدیثی دیگر که احد رکنی است از ارکان جنت مستحب است که زیارت کند احد را
و اهل او را در روز خمیس باید که خروج او بسوی احد در اول نهار باشد تا باز گردد از
زیارت قبل از ظهر و ادا نماید نماز ظهر را در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مع الجماعة
چه وارد شده اند احادیث و آثار بسیار در فضیلت نماز در وی چون رسید بقرب احد
باید که ابتدا کند بزیارت سید الشهدا حضرت حمزه بن عبد المطلب عم پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم پس سلام گوید بر وی بخشوع بسیار و خضوع و وقار و رعایت تادب و انکسار
و بگوید السلام علیک یا حمزه یا عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سلام گوید نزد

شهدا حمزه رضی الله تعالی عنه بر حضرت عبد الله بن جحش رضی الله تعالی عنه که پسر صفیه
خواهر حمزه و پسر عمه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برادر بی بی زینب بنت جحش است
که از امهات المومنین بوده و نیز سلام گوید بر حضرت مصعب بن عمیر رضی الله تعالی
عنه زیرا که مروی شده است که این هر دو صحابی کرام اعنی عبد الله و مصعب مذکورین
مدفون گشته اند همراه حمزه در قبر وی رضی الله تعالی عنهم شهدای احد هفتاد کس
بودند چهار کس از مهاجرین و بقیه از انصار رضی الله تعالی عنهم مسجد الفتح بفتح فاء
و سکون سین مهمله گویند که ادا کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز ظهر و عصر را درین — مسجد واقع احد
مسجد بعد فراغ او از قتال در روز غزوهٔ احد و در جانب قبله ازین مسجد موضعی است
که کافته شده است در جبل بمقدار سر آدمی گویند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
نشسته بود بر سنگی که در زیر این موضع است و از آنهاست مسجد جبل عینین که واقع
است در جانب کوی شرقی از جبل عینین بر قطعهٔ از جبل و گفته شده است که نماز کرده پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین موضع و از آنهاست مسجد وادی که واقع است بر کناره
وادی در جانب شامی از جبل عینین بقرب مسجد سابق بیان آبار که جملهٔ آنها نوزده اند
ولیکن درست میشوند از آنها بطریق تعیین یکی یازده بیر بیر اریس که آن چاهی است بقرب — بیان آبار
مسجد قبا که مشهور گشته است به بیر الخاتم و مروی گشته است که نقل کرده بود پیغمبر خدا
صلی

صلی الله علیه و آله و سلم در وی و نشسته بود او بر کناره های وی و گفته شده است که
غسل نیز داده شده بود او را صلی الله علیه و آله و سلم از وفات او با آب وی باید که
مرد زائر بیر اریس را که وضو سازد و یا شامد از وی گویند که آب چاه اریس نفع میکند
مر جیر نیز اگر شرب کند تشنه او را برای وی پس اگر بنوشد که او را برای جوع سیر گردد
یا برای عطش تشنگی او دفع شود یا برای مرض شفا یابد بیر غرس روایت کرده شده است — بیر غرس
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد و شرب نمود ازین چاه و لعاب شریف انداخت
در وی و بریخت بقیه آب وضو و غسل خود در وی و نیز فرمود او صلی الله علیه و آله و سلم
در حق وی که بیر غرس چشمه است از چشمهای بهشت بیر عهن و همین است بیر یسیره و بدرستی — بیر عهن
که روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد از بیر یسیره و لعاب
شریف انداخت در وی و دعا کرد به برکت در حق وی بیر بضاعه و قریب به بقیع روایت
کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شست سر مبارک خود را در قصعه
پس بریخت درین چاه غساله را اعنی آب را که سر شسته بود و نیز بریخت در وی آنچه
جدا شد از موی سر مبارک او و بیفشاند قصعه و سندی گفته که در انتقام دو بیر موجود اند
بعضی گفته اند که آن بیر کبری است که در جانب قبله است از باغ مذکوره و بعضی گفته اند — بیر بضاعه
که آن بیر صغری است که در جه تا داده و مرجح قول اول است بیر بضاعه که واقع است در

بپهلوی مدینه منوره داخل باغ نخل روایت کرده شده است که بدرستی حضرت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم وضو کرد از وی و لعاب شریف خود انداخت در وی و دعا کرد در حق
وی و بودندی مردم در زمان او صلی الله علیه و آله و سلم که غسل میدادندی مریضان
خود را از آب این چاه سه روز پس شفا یافتندی بیر حاء که قریب است به بیر بضاعه روایت — بیر حاء
کرده شده است شرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب را از وی بیر رومه فرمود حضرت
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق وی که من اشتری بیر رومه فله الجنة پس — بیر رومه
شرا کرد او را حضرت عثمان بن عفان رضی الله تعالی عنه از یهودی که مالک او بود بمقابله
سی و پنج هزار دراهم و وقف کردانید او را بر جمیع مومنین بیر اهاب بکسر همزه واقع
است بقرب مدینه منوره و معروف است این چاه نزد اهل مدینه باسم زمزم روایت — بیر اهاب
کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعاب مبارک خود انداخت در وی
بیر ابی عنبة بکسر عین مهمله و فتح نون و باء یک نقطه واقع است بر یک میل از مدینه — بیر ابی عنبة
منوره روایت کرده شده است که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لشکر خود
انداخته بود به بیر ابی عنبة در ایام خروج نبوی غزوهٔ بدر بیر انس بن مالک رضی الله — بیر انس بن مالک
تعالی عنه که واقع است داخل مدینه منوره مابین طرف شامی و غربی از مسجد نبوی و معروف
است باسم زناطیه بکسر زاء معجمه و نون است منسوب است بمعنی ازدحام روایت کرده شده است

که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرب نمود ازین چاه آب او را خالص و مخلوط با شیر و نیز
آب انداخت در وی بیر سقیا بضم سین مهمله و سکون قاف واقع است بقرب مدینه منوره — بیر سقیا
بر دست چپ کسیکه میرود بسوی بیر علی روایت کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
شرب نمود از وی مساجد در طریق مابین مکه معظمه و مدینه منوره که منسوب اند بسوی — مساجد طریق مابین مکه و مدینه
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مسجد ذو الحلیفه روایت کرده شده است نزول پیغمبر خدا — مسجد ذو الحلیفه
صلی الله علیه و آله و سلم و نماز او در وی و لبس احرام او از وی و تلبیه کردن او را به
مسجد الشجره نیز بسبب آنکه بنا کرده شده است او را در موضع شجره که بود درانجا و نماز
کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد آن شجره قبل از بناء این مسجد گویند
که آن شجره سمره بود یعنی درخت مغیلان مسجد معرس بفتح راء مهمله شده واقع — مسجد معرس
است در ذو الحلیفه بمقدار شش میل یا چهار میل از مدینه منوره وجه تسمیه او بدانست
که تعریس کرده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین مسجد اعنی نزول نموده در وی
در آخر شب برای اجل استراحت و نماز گذارده بود در وی مسجد عرق الظبیة روایت — مسجد عرق الظبیة
کرده است ترمذی که بدرستی نماز کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم درین مسجد و بدرستی
که نماز گذارده اند در وی هفتاد کس از پیغمبران در قاموس گفته که عرق الظبیة بضم ظاء معجمه — مسجد شرف الروحاء
نام موضعی است مسجد شرف الروحاء واقع است بقرب روحاء و آن بفتح راء مهمله جایی

است ملمین جایی است مابین مدینه منوره و مکه معظمه بر مسافت سه میل یا چهل میل
از مدینه منوره و در انجا دو مسجد است یکی صغیر دوم کبیر روایت کرده است که پیغمبر خدا صلی الله
علیه واله وسلم در مسجد صغیر نماز کرده و هستند نزد این مسجد صغیر قبور شهدا و ایشان کسانی
اند که مقتول شده بودند از اهل بیت در سویقه و سویقه نام موضعی است که واقع است
در نواحی مدینه منوره و سکونت داشتند در وی آل علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه روایت
کرده شده است که بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم نماز کرد نزدیک روحا و مسجد

مسجد الغزاله

الغزاله روایت کرده شده است نزول آنحضرت را صلی الله علیه واله وسلم درین مسجد
و وضو و ادرار وی و نیز مروی گشته است نماز در وی وجه تسمیه این مسجد این باشد
که روایت کرده شده است از ام سلمه رضی الله تعالی عنها که گفت در میان اینکه
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در صحرای از زمین که آواز داده هاتفی که یا رسول الله
همچنین گفت سه بار پس التفات نمود او صلی الله علیه واله وسلم پس دید غزاله را یعنی
ماده آهو را که بسته است در دام و نزد او اعرابی است که پیچیده است خود را در
جامه و خفته است در گرمای آفتاب پس پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم مران غزاله
که چیست حاجت تو گفت که صید کرده است مرا این اعرابی و من دو بچه صغیر دارم درین جبل
پس خلاص کن مرا ازین دام تا بروم و شیر دهم من آن هر دو را پس باز بیایم و خود

پیغمبر

پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم که آیا بجا آوری تو وعده خود را گفت عذاب کند
مرا خدا عذاب سخت اگر باز نیایم بسوی تو پس خلاص نمود او را پیغمبر خدا
صلی الله علیه واله وسلم پس رفت پس بیدار گشت اعرابی و بر سید او را صلی الله
علیه واله وسلم از خبر غزاله پس خبر میداد او را وی صلی الله علیه واله وسلم از حال
غزاله تا اینکه باز گشت غزاله مذکوره پس بست او را پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
در دام پس گفت اعرابی که یا رسول الله هست شما را حاجتی فرمود که حاجت
من است که رها بکنی این غزاله را پس رها کرد اعرابی او را پس بیرون آمد
این غزاله و می دوید دران صحرا از شادی و میزد پایهای خود بر زمین
و میگفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله مسجد الصفرا و صفرا

مسجد الصفرا

بفتح صاد مهمله وادی است معروف مابین مکه معظمه و مدینه منوره بر مسافت سه روز از

مسجد بدر

مدینه منوره مسجد بدر و بدر قریه است معروف در میان مکه معظمه و مدینه منوره و واقع است نزد
مسجد بدر عریش پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم یعنی سقفی بر هیئت خیمه که بنا کرده بودند
او را برای آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم از شاخهای نخل در وقت غزوه بدر برای
دفع حرارت آفتاب و مکان آن عریش معروف است تا امروز نزد درختان نخیل

مسجد جحفه

مساجد جحفه و انجا دو مسجد هستند یکی در اول جحفه است از جانب مدینه منوره دوم در آخر

جحفه است نزد دو علامت که الحال کرده شده اند برای بیان حد میقات دوم مسجد یست

مسجد غدیر خم

که واقع است بر مقدار سه میل از جحفه در طرف چپ کسیکه میاید از مدینه منوره بسوی مکه
معظمه و علامه سمهودی همین مسجد را مسجد غدیر خم گفته روایت نموده است که نزول
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم در غدیر خم و ادا کرد نماز ظهر را در قرب وی در زیر
درخت پس ازان گرفت دست حضرت علی مرتضی را رضی الله تعالی عنه و گفت من کنت
مولاه فعلی مولاه مسجد دیگر که واقع است نزد عقبه خلیص و واقع است آن عقبه بر سر

مسجد دیگر

راه قبل از خلیص بجانب مدینه منوره بمقدار سه میل مسجد دیگر که واقع است در خلیص و خلیص

مسجد خلیص

بضم خاء معجمه بصیغه تصغیر قریه است مابین عسفان و قدید که واقع است آن قریه
بر مسافت سه روز از مکه معظمه مسجد مر الظهران و آن بفتح میم و تشدید راء مهمله و فتح

مسجد مر الظهران

ظاء معجمه وادی است بقرب مکه معظمه بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه بر دست چپ از راه و قتیکه
میروی تو از مدینه منوره بسوی مکه معظمه و مشهور گشته است آن وادی امروز بنام وادی
فاطمه و نیست نسبت او بسوی فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها بلکه بسوی زنیه دیگر فاطمه
نام و تسمیه کرده میشود این مسجد را مسجد الفتح روایت کرده شده است که آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم نماز گذارده است درین مسجد مسجد سرف و آن بفتح سین و کسر راء مهملتین

مسجد سرف

موضعی است بر ده میل از مکه معظمه و در وی است قبر ام المومنین میمونه رضی الله تعالی عنها

بوقت

بوقت مسجد مذکور و واقع شده بود نکاح نمودن پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم مر میمونه
را رضی الله تعالی عنها و زفاف او در سرف در خانه میمونه و نیز وقوع یافت
وفات میمونه و دفن او در سرف در خانه مذکوره مسجد تنعیم و تنعیم موضعی است نزد

مسجد تنعیم

سرف بر سه میل از مکه معظمه و تسمیه کنند این مسجد را به مسجد عائشه زیرا که احرام بسته بود
او رضی الله تعالی عنها از انجا برای عمره باذن آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
مستحب است زیارت مساجد و آبار و آثار که منسوب اند بسوی آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم
و حضرت ابن عمر رضی الله تعالی عنهما اجتهاد می نمودی در نماز و نزول و مرور خود
در جای که نماز یا نزول یا مرور نموده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم و قاضی
الحکم عیاض در شفا که از اعظام و اکرام آنحضرت است صلی الله علیه واله وسلم اعظام
جمیع اشیاء او و اجزاء او و اکرام جمیع اماکن او و از انچه سکونت کرد یا نزول
نمود در انها و تعظیم هر چیزی که مساس کرده باشد بدست او و یا پهلوی او و یا قدوم او

رجوع از مدینه بسوی وطن خود

یا عضوی دیگر از اعضاء او برابر است آداب رجوع از مدینه منوره بسوی وطن
خود چون فارغ گشت زایر از زیارت حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم
و مساجد و مشاهد مدینه منوره و خواهد که رجوع نماید بسوی اهل خود مستحب باشد که
وداع نماید مسجد نبوی را به نماز بعوض طواف وداع در مکه معظمه پس دعا خواهد

باچه دوست داشته از امور خیر وافضل انکه برای نماز و دعا در مصلا آنحضرت است صلی الله علیه وآله وسلم اعنی مقام نماز او از روضه کریمه اگر میسر اید و بعد از ان هر مکانی که قریب باشد بان از روضه و چون فارغ شود از نماز و دعا پاید سوی قبر شریف پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس سلام بر او و بر صاحبین او و زیارت نماید بر نهجی که سابقا گذشته بود و دعا خواهد باچه دوست داشته از امور خیر برای خود و والدین و برادران و اولاد و اهل و اقارب و معارف و جیران و تصدق کند بر مساکین مدینه در وقت خروج خود هر قدری که میسر اید و روا جایز است که بر دارد باخود قدری خاک از حرم مدینه مطهره و حوالی ان و یا چیزی از سنگریزه های ان بقصد تبرک و این نوع حنیفه است خلافا للشافعی

فائده از فقه شافعی است که بیع افیون جایز است و خوردن او مباح است نزد ابی حنیفه و شافعی و ابو یوسف رح و نزدیک امام محمد رح مکروه است پس حجت امام محمد انست که افیون مثل سم است و خوردن سم حرام است پس خوردن افیون حرام باشد و حجت ابو حنیفه و امام شافعی و ابو یوسف رح انست که افیون مثل کافور است و خوردن کافور مباح است پس خوردن افیون مباح باشد و در فتاوی شافعی از نصاب الاحتساب ذکر کرده که دو کون از بنگ و خمر

افیون

و دیگر از شراب حرام مثل سیندی و پوست خشخاش یا شی حرام دیگر در صورتیکه یقین نباشد از شفا از خوردن جایز نیست زیرا که حرمت ان ثابت است از یقین و یقین زایل نشود از شکی و ان عمل متحقق بضرورت است و در صورتیکه یقین باشد از شفا از خوردن ان و نیز دوا سوای آن نباشد پس در انوقت بعضی گفته اند جایز است قیاس که بر شرب خمر در حالت تشنگی از روی اتفاق فقها برانکه یقین از تجربه است یا از گفته حکیم حاذق

اسقاط

فایده طریق اسقاط موجب اشاره مخدوم مکرم محمد هاشم تتوی عفی عنه انکه چون تا هنوز میت مدفون نشده باشد افضل است که ترتیب اسقاط کنند چنین کنند که مصحف مجید در دست وارث باشد و جمیع اوقات عمر میت کرده غله ان که نصف صاع از غله گندم و یا صاع از جو یا بتر یا زبیب باشد جمع کند یا قیمت ان جمع کرده مقرر نمایند مثلا یکهزار قیمت جمیع غله شد که بر ذمه وارث دادنی به مسکینان است پس به مسکین گوید که این مصحف مجید که در دست من است بمقابله یکهزار میفروشم مسکین گوید که من بمقابله یکهزار خریده ام و مصحف را قبض کرد پس مبلغ یکهزار روپیه بهاء مصحف بر ذمه مسکین دادنی به وارث شد پس وارث گوید که انچه قیمت مصحف یکهزار که بر ذمه تو مسکین است در عوض ان مبلغ یکهزار که موجب اسقاط میت بر ذمه من است بتو مجرا داده ام و بتو بخشیده ام بعد از ان مصحف به مسکین رسید و اگر مصحف ملک کسی دیگر باشد باز بوارث بخشد و در عوض بخشش مصحف قدری

انچه قدرت داشته به مسکین دهد و این وجه اسهل و اوفق است من سایر الوجوه کاعارة النقود والحلی وغیره من الفاس فقط فایده از پرنده دو چیز حرام اند یکی انکه همیشه حرام منخوله فقط و هیچ شی از حلال غذا انها نیست ثانی انکه انها درنده اند وغیره را بچنگال و منقاره ها میدرند ۱۲ محمد هاشم عفی عنه فقط

سوال

اگر کسی بعد ادای تحیه سلام مسنون عشق الله فقرای الله گوید جایز است یا نه بینوا توجروا

جواب بحکم جایز بلکه مستحسن است هیچ وجه عدم جواز نیست بلکه تحریض و ترغیب است بورزیدن عشق و محبت الهی که نتیجه افرینش بنی ادم است و معنی است که سلام باد بر شما اختیار کنید عشق و محبت خدا را ای فقرای خدا و بقول جمهور علما این بدعت حسنه است و بقول شیخ احمد مجدد سرهندی رح داخل سنت مستحبه بود چه وی میفرماید که بدعت را قسمت حسنه و سیئه بلکه بحکم حدیث هر بدعت ضلالت است و امور یکه در شریعت مطهره منع از ان وارد نشده و هادم هیچ قاعده از قواعد شرع نگردد داخل سنت است پس چونکه این تحیه نیز بعد ادای تحیه سلام هادم هیچ قاعده شرع نیست و منع از ان وارد نشده بقول وی از قبیل سنت مستحبه بود والله تعالی اعلم بنیات عباده فقط

ابو علی محمد
ارتضا الفقو

سوال سمرن در دست داشتن که عادت فقیران است جایز است یا نه بینوا توجروا
الجواب سمرن در دست داشتن مثل تسبیح اگر برای تذکر اسم الهی تعالی است مستحسن دارد لما روی السیوطی عن امیر المومنین علی کرم الله وجهه السبحة نعم المذکر و اگر منجمله نشان فقر است هیچ منع شرعی بدان لاحق نیست فقط

ابو علی محمد
ارتضا الفقو

نیاز

فایده اب جاننا چاہیے کہ اللہ کی نیاز دینی کہ اسکی راہ میں جسکو دلوایا اسکو دنیا اسکا فایدہ اسکو نہیں پہنچتا مگر اسکی حکم برداری ہوی اور فقیر سے فائدہ فقیر کو اور ثواب سے فائدہ دینے والے کو پھر جو کسی بزرگ کے واسطے کچھ دی اگر ایسے وضع پر دی تو شریک ہی جس پر اللہ نے الزام دیا مگر اتنی غرض کہ اپنی جگہ ٹھہراوے اور اسکی طرف سے اللہ کی راہ میں جسکو کہا انکو دی تو حکم برداری ہی اللہ کی اور چیز فقیر کو اور ثواب اس شخص کے بدلے اس نے کر کے یا اسکو فقیر کی جگہ ٹھہرا دی کہ چیز اسکی کر دی پھر اسکی چیز لوگوں کے کام آئی تو اسکو ثواب ہوا یہ صورت منکو کہتے ہی پہلی صورت بیشک ہی فقط موضح القران
فایدہ رب جو کری سو ظلم نہیں سب اسیکا مال ہی ظاہر میں جو ظلم نظر آوی وہ بھی کر نہیں کرتا بے گناہ دوزخ میں نہیں ڈالتا اور نیکی ضایع نہیں کرتا

اور جو کوی کسے گناہ مین ہمارا اختیار ہی سو بات نہین اپنے دل سے یو چہے جب
گناہ پر دوڑتا ہی اپنے قصد سے دوڑتا ہی اور جو کوی کسے قصد ہی اسے بہی کسے
نے دیا سو قصد دونوں طرف لگ سکتا ہی اور جو کوی کہے اسے نے ایک طرف
لگا دیا سو بندے کی دریافت سے باہر ہی بندے سے معاملہ ہوتا ہی اسکی
سمجہ پر بندہ بہی پکڑ لگا اسیکو جو اس سے بدی کری یہہ کہیگا کہ اسکا کیا قصور
اللہ نے کرا فایدہ آدمی کی بنیاد بگری پرتی ہی اور بعضے کی بہلی جیسے لکری
کہیرا کوی میٹہا ہی اکوی کرتوا اگر چہ اصل میں لگرتی کہیرا میٹہا ہی اسیطرح
آدمی کی بنیاد بہی اصل ہتر ہی بگر کوی بہل کروا لکلتا ہی اسکا علم اللہ
کو ہی پیغمبر نے فرمایا ہر آدمی کی بنیاد مسلمانی پر ہی یہی معنی سمجہنے چاہئین
فایدہ در سلام پشت خم کردن خم کردن بمقدار رکوع روا نیست اگر خم کم از
مقدار رکوع بود روا ہست و معانقہ با کسیکہ از سفر آمدہ سنت ہست چنانچہ سرور
عالم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از جعفر طیار رضی اللہ عنہ چونکہ از حبشہ آمدہ معانقہ
کردہ و در غیر آن بدعت ہست و در امر د حرام واللہ اعلم بالصواب ۱۲ سلام
فایدہ وعن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ علیہ و آلہ وسلم لا یقولن احدکم جواب سلام بغیر ...
باید کہ نگوید یکی از شما مملوک خود را عبدی و امتی بندہ من و کنیزک من

کلکم

کلکم عبید اللہ ہمہ مردان شما بندگان خدا اند و کل نساءکم اماء اللہ و ہمہ
زنان شما کنیزکان خدا اند زیرا کہ در عبودیت غایت تذلل و نہایت خواری
ہست مستحق نیست از امثال آن کسی کہ در غایت عزت و کبریاست و آن نیست مگر پروردگار
رب العزت والکبریا و لکن لیقل و لیکن باید کہ گوید غلامی و جاریتی فتای
و فتاتی چہ غلام بمعنی کودک و جاریہ بمعنی دختر کست و فتی مرد جوان و فتاۃ
زن جوان و در اطلاق غلام و جاریہ معنی شفقت و مہربانی ہست و فتی
و فتاۃ از جہت آن گویند کہ داہ و غلام ہر چند پیر باشند با ایشان معاملہ
جوانان میکنند و حرمت پیری نگاہ ندارند و تواند کہ بجہت قوت و جلادت
ایشان در خدمتگاری گویند و بالجملہ این الفاظ ہر ممالیک اطلاق می یابد
پس میفرماید اطلاق اینہا بہتر از اطلاق عبدی و امتی ہست و گفتہ اند کہ منع
و نہی از اطلاق الفاظ عبد و امۃ بر تقدیریست کہ بروجہ تطاول و تحقیر
و تصغیر باشد و الا اطلاق عبد و امۃ در قرآن و احادیث آمدہ و لا یقل
العبد ربی و لکن سیدی و فی روایۃ لیقل سیدی و مولای و فی روایۃ لا یقل
العبد سیدہ و مولای فان مولیکم اللہ رواہ مسلم ۱۲ شرح مشکوۃ الدہلوی

فایدہ باید دانست کہ نیت کار دل ہست بزبان گفتن حاجت نبود اگر بزبان گوید نیت
و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر فرضا نیت در دل حاصل گردد و بزبان نیاید
یا بزبان خلاف آن رود ضرر ندارد و اختلاف کردہ اند علما در نیت نماز
بعد از آن اتفاق ہمہ بر آن کہ بجہر گفتن آن نامشروع ہست کہ تلفظ بہ نیت
شرط صحت نماز ہست یا نہ صحیح آنست کہ شرط نیت و شرط داشتن آن خطاست
و لیکن فقہا گفتہ کہ اگر بزبان نیز گوید بہتر ہست و مستحب ہست تا زبان با دل موافق
و ظاہر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ
آسان باشد و محدثان گویند کہ در ہیچ جا روایت آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
نیامدہ کہ نیت بزبان گفتی ہمین قدر آمدہ کہ چون بنماز برخاستی اللہ اکبر گفتی
اگر چیزی دیگر خواندہ بودی ہر آینہ روایت نمودندی پس طریقہ سنت و اتباع
آنست کہ نیت بدل اقتصار کند و اتباع ہمچنانکہ در فعل واجب ہست در ترک نیز میباید
پس اگر مواظبت نماید بر فعل آنچہ شارع نکردہ باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون ۱۲
شرح مشکوۃ سوال دست نہادن بر سر فقط برای سلام بدون لفظ سلام بزبان گفتن سلام
جایز ہست یا نہ جواب مخدوم صاحب دست نہادن بر سر نزد سلام دادن بزبان
یا رد کردن آن یعنی جواب سلام دادن جایز ہست و دست نہادن فقط بر سر بدون

سلام

سلام بزبان گفتن یا بدون جواب بزبان گفتن بدعت ہست منتخبہ ۱۲ مکتوب صد و ایام سعد و نحس
پنجاہ و ششم از مکتوبات مجدد الف ثانی امام ربانی پرسیدہ بودند کہ در ہر ماہی
ارباب حدیث ایام نہی قرار دادہ اند و حدیثی در بیان نقل میفرمایند چہ باید گفت
والد فقیر قدس سرہ میفرمودند کہ شیخ عبد اللہ و شیخ رحمۃ اللہ کہ از اکابر محدثین
بودند و در حرمین ایشان ملقب بہ شیخین بودند بتقریبی بہ ہندوستان آمدہ
بودند میفرمودند کہ این حدیث را کرمانی شارح بخاری نقل کردہ ہست اما ضعیف ہست
حدیث صحیح درین باب الایام ایام اللہ والعباد عباد اللہ ہست و نیز میفرمودند
کہ نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیہ و علی آلہ الصلوۃ والتسلیمات زایل
گشتہ ہست ایام نحس البتہ باعتبار ما تقدم بودہ و عمل فقیر نیز بر ہمین ہست و ہیچ
روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدہد تا آنکہ ترجیح آنہا را از شارع معلوم نکند تقدیر سعد ...
کالجمعۃ و رمضان و نحوہما فقط مکتوب دویست و ہفدہم مجدد الف ثانی منقول ہست کہ
روزی حضرت جبرئیل علی نبینا و علیہ الصلوۃ والسلام پیش حضرت پیغمبر ما صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم آمدہ اخبار کرد کہ در حق شخصی کہ این جوان فردا علی الصباح خواہد مرد
حضرت پیغمبر ما را علیہ الصلوۃ والسلام بر حال آن جوان رحم آمد پرسیدند کہ از دنیا
چہ آرزو داری گفت دو چیز آرزو دارم منکوحہ بکر و حلوا فرمودند ہر دو مہیا

ساختند آن جوان شب با اهلیهٔ خود در خلوة خانهٔ خود نشسته بود و طبق حلوا در پیش
اتفاقاً سایل محتاج بر در آمده اظهار احتیاج نمود این جوان آن طبق حلوا را
در دست و بر داشته بآن فقیر داد چون صباح شد حضرت پیغامبر علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام انتظار خبر فوت آن جوان بودند چون دیر شد فرمودند که خبر بیارید
که آن جوان چه حال دارد خبر آوردند که خوش و خرم است متحیر ماندند درین اثنا
حضرت جبرئیل علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام آمده گفت که تصدق حلوا دفع بلای
آن جوان نمود زیر بستر او مار کلان یافتند که مرده است و در دهن مار آن قدر حلوا
فرو کوفته اند که از بیماری حلوا جان داده است و این فقیر این نقل را نمی
پسندد و تجویز خطا بر جبرئیل امین نمی نماید که حامل وحی قطعی است و احتمال خطا
بر حامل وحی تجویز نمودن مستقبح میدانند مگر آنکه گویم که عصمت و امانت و عدم
احتمال خطای او مخصوص بوحی است که تبلیغ است از قبل حق سبحانه و این از قسم وحی
نیست بلکه اخبار از علمی است که مستفاد از لوح محفوظ است که محل محو و اثبات است
پس خطا را درین محل مجال پیدا شد بخلاف وحی که مجرد تبلیغ است تخافرقا کالفرق
بین الشهادت والاخبار فان الاول معتبر فی الشرع الثانی بدان ارشدک الله
سبحانه که قضا بر دو قسم است قضای معلق و قضای مبرم در قضای معلق احتمال

تغیر و تبدیل است و در قضای مبرم تغیر و تبدیل را مجال نیست قال الله سبحانه و تعالی
و ما یبدل القول لدی این در قضای مبرم است و در قضای معلق میفرماید
یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب حضرت قبله گاهی ام قدس سره
فرموده اند که حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره در بعضی رسایل خود نوشته اند
که در قضای مبرم هیچکس را مجال که تبدیل نیست مگر مرا که اگر خواهم آنجا تصرف کنم و ازین
سخن تعجب بسیار میکردند و استبعاد میفرمودند و این نقل مدتها در خزینهٔ ذهن
این فقیر بود تا آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی باین دولت عظمی مشرف ساخت
روزی در صدد دفع بلیه بودم که به بعضی از دوستان نامزد شده بود و در آن
وقت التجا و تضرع و نیاز و خشوع تمام داشتم ظاهر شد که در لوح محفوظ قضای
این امر معلق بامری نیست و مشروط بشرطی نه یک گونه یاس و نا امیدی دست
داد و آن سخن حضرت سید محی الدین قدس سره بیاد آمد مرة ثانیاً باز ملتجی و متضرع
گشت و راه عجز و نیاز پیش گرفته متوجه شد بفضل محض و کرم ظاهر ساختند که
قضای معلق بر دو گونه است قضائیست که تعلق او را در لوح محفوظ ظاهر ساخته
اند و ملایکه را بر آن اطلاع داده و قضای که تعلیق او نزد خداست جل شانه
و بس در لوح محفوظ صورت قضای مبرم دارد و این قسم اخیر از قضای معلق

نیز احتمال تبدیل دارد در رنگ قسم اول از آنجا معلوم شد که سخن سید معروف باین
قسم اخیر است که صورت قضای مبرم دارد نه بقضای که بحقیقت مبرم است که
تصرف به تبدیل درین محال است عقلا و شرعا کما لا یخفی والحق که کم کسی را بحقیقت
آن قضا اطلاع است چکیفی که درانجا تصرف نماید و بلیه که متوجه دوست شده
بود درین قسم اخیر یافت و معلوم شد که حضرت حق سبحانه و تعالی دفع آن بلیه فرمود
فایده اعلان النکاح والخطبة .. والشرط اعلان آشکارا کردن و اعلان — نکاح
بنکاح مستحب است و وارد شده است که اعلان بکنند به نکاح اگر بدف زدن
باشد و در ضرب دف اختلاف است و بعضی گفته اند که حرام است یا مکروه است
مطلقاً و نزد بعضی مباح است مطلقاً و صحیح آنست که مباح است در بعضی احیان
چنانچه عید و قدوم و نکاح و حرام است در غیر آن و بعضی گفته اند که مستحب است
در نکاح ۱۲ شرح مشکوة مکتوب صد و هشتاد و ششم بخواجه عبد الرحمن مفتی کابلی
صدور یافته در تحریص بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و در بیان آنکه هر بدعت — بدعت حسنه و سیئه
که باشد ضلالت است از حق سبحانه و تعالی به تضرع و زاری و التجا و افتقار و ذل
و انکسار در سر و جهار مسالت مینماید که هرچه در دین محدث شده است و مبتدع گشته
که در زمان خیر البشر و خلفاء راشدین او نبوده علیه و علیهم الصلوٰة والتسلیمات

اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعی که باو مستند اند گرفتار
عمل آن محدث مگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع مکناد بحرمة سید المختار و آله
الابرار علیه و علیهم الصلوٰة والسلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه و سیئه
حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آن سرور و خلفاء راشدین علیه و علیهم
من الصلوٰة اتمها و من التحیات اکملها پیدا شده باشد و رافع سنت نبود و سیئه
آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده
نمیکند و جز ظلمت و کدورت احساس نمینماید اگر فرضاً عمل مبتدع را امروز بواسطه
ضعف بصارت بطراوت و نضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که
جز خسارت و ندامت نتیجه نداشته است بوقت صبح شود همچو روز معلومت
که با که باخته عشق در شب دیجور سید البشر میفرماید علیه و علی آله الصلوٰة والتسلیمات
من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزی که مردود باشد حسن از کجا پیدا کند و قال
علیه الصلوٰة والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر
الامور محدثاتها و کل بدعة ضلالة و قال علیه الصلوٰة والسلام اوصیکم بتقوی الله
والسمع والطاعة وان کان عبداً حبشیاً فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا
کثیرا فعلیکم بسنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین ایها و عضوا علیها

بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة هرگاه
هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و الفاظ این
از احادیث مفهوم میگردانند که هر بدعت رافع سنت است تحقیق بعض نزد اولیس هر بدعتی
بسیئه بود قال علیه السلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسک بسنة
خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم الا نزع الله
من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیمة باید دانست که بعضی از بدعتها که علما
و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده میاید معلوم میشود که رافع
سنت اند مثلا در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه همین بدعت
رافع سنت است چه زیادتی بر عدد مسنون که سه ثوب باشد نسخ است والنسخ عین رفع
و همچنین مشایخ ارسال فش را بجانب دست چپ مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال
بین الکتفین است پر ظاهر است که این بدعت رافع سنت است و همچنین است الخ در نیت
نماز مستحسن داشته اند که با وجود قلب بزبان نیز باید گفت و حال آنکه از آنسرور علیه
وعلی آله الصلاة والسلام ثابت نشده است نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از
اصحاب کرام و تابعین عظام بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت میگفتند تکبیر
تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه گفته اند و این فقیر

میداند

میداند که این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم
بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرایض
نماز که نیت قلبی باشد متروک میگردد و بفساد نماز میرسانند علی هذا القیاس سایر
المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة
النسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه
وعلی آله من الصلاة اکملها ومن التسلیمات اکملها والاکتفاء علی اقتداء اصحاب الکرام فانهم
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم فاما القیاس والاجتهاد فلیس من البدعة فی شیء فانه
مظهر لمعنی النصوص لا مثبت امر زاید فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی من اتبع
الهدی والتزام متابعة المصطفی علیه وعلی آله الصلاة والتسلیمات دارقطنی و دیلمی
از جابر آورده که چون روز قیامت شود بگوید حق سبحانه و تعالی کجا اند آنها که منزه داشتند
چشم و گوش خود را از مزامیر شیطان جدا کنید ایشانرا در بقعهای مشک و عنبر و بگوید
مر فرشتگان را که بشنوانند ایشانرا تسبیح و تحمید من پس بشنوند بآوازهای خوش
که هرگز مثل آن نشنیده در شرح صراط المستقیم و طبرانی و ابن ماجه از صفوان ابن امیه آورده
که در مدینه عمر ابن قرة مردی بود که کسب وی دف زنی بود چون کریمه و من الناس من یشتری
لهو الحدیث نازل شد نزد آنحضرت آمد صلی الله علیه وآله وسلم و عرض کرد که او را بدبختی

بیان مزامیر

بیان دف

پیش آمد کار وی دف زنی بود و آن حرام شد اکنون رزق وی از کجا رسد و جز این
کاری از دست وی نمی برآید اذن میکنی که دف زنم بیفاحشه یا رسول الله فرمود نه
اذن است و نه کرامت دروغ گفتی ای دشمن خدا خدا ترا قدرت بر رزق حلال طیب داده
و تو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد ازین اینکار کردی ترا چنین و چنان کنم برخیز
از پیش من و توبه کن الحدیث در شرح صراط المستقیم سوگند میدهید بغیر خدا مجوزید که موجب تعظیم
غیر است لوجه الله سوال نکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای این کار نکن و بمن
چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی المکی نور الله مرقده و قدس روحه و فاض
علینا فیوضه و فتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر یکی از دیگری لوجه الله
سوال کند اگر شخص با وجود قدرت و استطاعت ندهد ملعون گردد و اگر گنجایش دادن استطاعت
نداشته باشد لعنت راجع بسایل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر
خضر علیه السلام چیزی لوجه الله درخواست خضر فرمود چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش
و ثمن آن درکار خود کن آنمرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی آن غنی
که خضر را خریده بود بسفری رفت و مهم عمارت را بخضر سپردی در اندک مدت که از مجرای
عادت بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد و تعرض نمود
که لابد این مرد از اهل خصوص و مظهر خارق عادت است گفت بگوی که تو کیستی فرمود بنده

احوال سوگند

خدایم

خدایم و خدمت کار تو گفت لوجه الله بگوی تو کیستی فرمود همین لوجه الله است که مرا بنده
تو ساخته است پس قصه را باز گفت اعز دعذر خواست و او را از قید خدمت خود آزاد
گردانید در شرح صراط المستقیم دشنام بخروس مدهید که وی فرشته را می بیند و آواز میکند دعا
در وقت آواز وی مستجاب و دشنام بباد مدهید که موهم عدم رضا بقول الهی و فعل اوست
و همین حکم دارد شکایت از گرمی هوا و باد و باران و امثال آن از حوادث که مکروه
طبیعت افتند و ازان خرابی عاجل متوقع هم گردد هیچ زنی محاسن زن دیگر با شوهر خود نگویند تا سبب
میلان آن مرد بزن بیگانه و باعث فتنه نگردد و کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آنرا
قوس قزح مخوانید که قزح نام شیطان است که کفار آنرا بوی نسبت دهند در حدیث آمده است
که هر میتی که بر وی صد کس و بروایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده شود و در روایتی سه صف
در شرح صراط المستقیم روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی
و تعلق و اتصال روحانی نظر و مثال باتصالی که به بدن داشته و زایرانرا که نزدیک بقبور آیند
می شناسند خود همیشه می شناسند و لیکن درین روز می شناسند شناختن زیادت
بر شناختن سایر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لابد شناخت از نزدیک بیشتر
و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعضی روایات آمده که این شناخت در اول روز
بیشتر است از آخر روز و لهذا زیارت قبور درین وقت مستحب است و عادت در حرمین شریفین

کیفیت دشنام خروس

زن حوال زن دیگر

قوس قزح

آمرزش میت

زیارت قبور

بالهم برین است قال منه فواید چند از کتاب ابواب الفتح والسعادة فی شرح الفتوح الغیب از
حضرت ذوقی فایده گفته است خدای عز و جل ای دنیا کسیکه خدمت کند مرا پس خدمت
کن او را و هر که خدمت کند ترا پس در تعب انداز او را قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم حمی یوم
کفارة سنة فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم تب یک روز کفاره گناهان یک سال است فایده
پس طلب مکن الخیر را که در دست خلق است و متعلق مدار دل خود را به آن و امید مدار از خلق و مترس
از ایشان و بگیر از فضل خدا و آن چیز لیست که در تنگی انداز ترا فاقه حدیث پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم ما گروه انبیاییم سخت ترین مردم از روی بلا بود ما هر که فاضلتر
بلای او سخت تر و بیشتر مقاله ۴۷ فرمود نبی صلی الله علیه و سلم داخل نشوند بهشت را هیچ
یکی به عمل خود گفته شد مر انحضرت را صلی الله علیه و سلم تو نیز داخل نشوی بهشت را به عمل خود
فرمود انحضرت و من نیز داخل نخواهم شد به عمل خود مگر آنکه بپوشد مرا خدای تعالی به رحمت خود
و در کشد مرا در رحمت چنانکه شمشیر را در نیام در آرند پس انحضرت دست مبارک خود بر سر شریف
خود نهادند بجهت تعظیم و امتثال امر الهی و تسلیم احکام وی عز و جل چنانکه عایشه روایت کرده
شده است آن در حدیث عایشه رضی الله عنها فرمود نبی صلی الله علیه و سلم ما گروه پیغمبران سخت
ترین آدمیانیم اندر دوستی از روی بلا پس مر فاضلتر و فرمود نبی صلی الله علیه و سلم
من شناساترین شما ام به خدای تعالی و سخت ترین شما ام مر او را از روی خوف حدیث

شرح فتوح الغیب

حمی یک روز کفاره یکسال

داخل نشوند بهشت به عمل خود مگر به رحمت خدای تعالی

حدیث

کلاه

کاد الفقر ان یکون کفرا فرمود انحضرت صلی الله علیه و سلم نزدیک است فقر که باشد در
افتادن در کفر مقاله سی ام فرمود نبی صلی الله علیه و سلم چرا از ایشان نمی ترسید اجتناب
حدیث فرمود رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون دوست دارد خدای تعالی بنده را ابتلا میگرداند
او را پس اگر صبر کرد و نگاه میدارد او را برای خود نمیگذارد او مر بنده را نه مال و نه ولد و ناهم
از وی استانند فقیر و مجرد میگرداند حدیث فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم هر که خاموشی
گزید نجات یافت از آفتها چنانکه فرموده است بدرستیکه عبادت ده جزو است و نه جزو
از آن در خاموشی است حدیث فرمود انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصل و مدار دین
پرهیزکاری است و باعث هلاک شدن طمع است که باعث میشود بر خروج از حد تقوی حدیث فرمود
رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه الله تعالی میدهد دنیا را به نیت آخرة حدیث فرمود
نبی صلی الله علیه و آله و سلم کسب کردن سنت ظاهر منست و توکل حال منست پس ای طالب آخرت
قایمی در میان سنت وی و حال وی اگر ضعیف ایمانی تو پس طریقه تو وظیفه تو کسب کردن
است که آن سنت اوست و اگر قوی است ایمان تو پس طریقه تو حال است که آن توکل است
حدیث فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه خدای تعالی میگوید حسود دشمن نعمت من است
مقاله چهل و دوم روایت کرده است از عطا از ابن عباس بدرستیکه گفت در اثنای
آنکه من سوار بودم در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ناگاه گفت انحضرت صلی الله علیه و سلم

فضیلت صبر

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

حدیث

مرا ای کودک نگاهدار حق خدا را با امتثال اوامر و نواهی وی و تسلیم قضا و قدر تا نگاه
دارد وی ترا از جهت نگاهداشت خدا را بمراقبه علم و معیت بیابی تو نصرت و مدد او را
پیش تو پس چون خواهی که سوال کنی حاجتهای ترا سوال کن از خدای تعالی و چون خواهی
که یاری جویی در کارها پس یاری جو به خدا خشک شد قلم بانچه او کاین است و خشک
شد قلم کنایت از فارغ شدن و پرداختن کار و بار عالم و تقدیرات و تدبیرات
آن و اگر کوشش کنند همه بندگان برای آنکه سود رسانند ترا بخیری که قضا نکرده است
آنرا خدای تعالی برای تو قدرت نیابند بر آن و اگر کوشش بندگان که زیان برسانند
ترا بچیزی که تقدیر نکرده است آنرا خدای تعالی بر تو قدرت نیابند بر آن پس اگر میتوانی
که کار کنی برای خدا براستی در یقین پس بکن آن کار را و اگر نتوانی که ببینی از
موانع که خلل در ایمان و یقین نیابد پس نا امید مباش بدرستیکه در صبر کردن بر آنچه
ناخوش داری بحکم طبیعت آنرا از مصایب نیکی بسیار است و بدانکه بدرستیکه نصرت
حق تعالی اوست بر بلا و کشادگی کار با غم و اندوه و بدرستیکه با هر دشواری آسانی است
حدیث فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم نعمت بمنزله جانور وحشی است پس قید کنید آنرا
بشکر مقاله چهل و ششم سزاوار است مر مؤمن را که مشغول شود اول بفرایض پس چون فارغ
شود از فرایض مشغول گردد به سنتهای موکده بعد از آن مشغول گردد به نوافل و فضایل

حدیث

وفضایل

و فضایل که زیاده است بر آن پس مادام که فارغ نشود از فرایض پس اشتغال به سنتها حماقت
و سبکی عقل است پس اگر مشغول گردد به سنتها و نوافل پیش از فرایض قبول کرده
نمیشود از وی بلکه خوار کرده میشود پس مثل او مثل آنکس است که میخواهد او را پادشاه
بجانب خدمت خود السید الشخص در خدمت امیری که او غلام پادشاه غلام و خادم
اوست و زیر دست او و ولایت اوست مروی از علی ابن ابیطالب رضی الله
که فرمود فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه مثل گذارنده نوافل
با وجود آنکه بر ذمه او فرض است مثل زنی باردار است که تمام شده است مدت حمل او
پس گاه که نزدیک شد وقت زاییدن او افکند بچه را نا تمام از شکم و جهت شبیه
درین مثال رنج دیدن و محنت کشیدن مبالغه است پس آنزن خداوند
حمل است بجهت اسقاط آن و همچنین مصلی مذکور قبول نمیکند الله تعالی مر او را نماز
نفل تا آنکه ادا کند فریضه را پس از جمله فرایض ترک حرام است و ترک شریک
گردانیدن بخدای عز و جل خلق را و ترک اعتراض بر وی در قدر او و قضای او
و اجابت کردن خلق و اطاعت ایشان و اعراض از فرموده الله تعالی
و طاعت او فرمود نبی صلی الله علیه و آله و سلم نیست طاعت مخلوق را در معصیت الله تعالی
مقاله پنجاه و نهم مر بهمت و حاجت خود را الی هیچ یکی از خلق خدا در دفع کردن بلا

حدیث

اعانت از غیر خدا نخواهد

از تو و آن ترک آوردن است از تو بخدای عز و جل یک منیت با خدای عز و جل در
ملک او هیچ یک چیز را نیست ضرر رسانند و منفعت و نه دفع کننده بلا و نه کشنده عطا و نه
بیمار کننده و نه بلا رساننده و نه تندرستی دهنده و نه بسا زنده مگر او عز و جل
حدیث فرمود نبی صلی الله علیه وآله وسلم دوست گردانیده شده است بجانب من از دنیای حدیث
شما سه چیز بوی خوش و زنان و گردانیده شده است خنکی چشم من در نماز مقاله
هفت و پنجم اگر آلوی من ازادم و در عمل حکم کی بیتم لیکن تو کافری ۱۶۶ مقاله حدیث
بود رستیکه مومن به بیند در صحیفه خود در روز قیامت نیکیهای که نکرده است از او نمیداند از ان
پس میگوید مومن نمی شناسم اینها را که از کجا است مرا این نیکیهای پس گفته شود مر او را حدیث
این نیکیهای عوض بد گفتن لست که کرده بودی از او در سرای دنیا حدیث
فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رجعنا من جهاد الاصغر الی جهاد الاکبر حدیث
ترجمه رجوع کردیم از جهاد اصغر که مراد مجاهده کفار است بجانب جهاد اکبر که مراد از ان
مجاهده نفس است حدیث فرمود نبی صلی الله علیه وآله وسلم ما گروه پیغمبران سخت ترین مردم ایم حدیث
از روی بلا پس هر که فاضلتر و گرامی تر بلا و محنت سخت تر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
من شناساترین شما ام بخداوند سخت ترین شما از روی خوف بعلت خیالکم موفقت من بخدا
از شما زیاده تر است همچنان از شما خوف من از روی زیاده تر مقاله ۵ در تصوف تصوف

منی

منی بر ترتیب خصلت است سخاوت که ثابت بود مر ابراهیم علیه السلام و رضا انقضا که
اسحاق را بود علیه السلام خصوصًا بقولی که گویند مر اسحاق ذبیح الله بود و صبر ایوب را
علیه السلام خصوصًا بر قولی که گویند اسحاق ذبیح الله بود و صبر ایوب را علیه السلام و مستتر
بودن مر ذکریا را علیه السلام که یا مراد بان مناجات و خفض شکستگی حال خود و قبول
اقتادن است بدرگاه حق تنهای و دوری از وطن و تجرد و اتصال و کر و زاری که یحیی
علیه السلام را بود و لباس صوف مر موسی علیه السلام منقول است که همیشه لباس پشمینه پوشیدی
و سیاحت مر عیسی علیه السلام و درویشی و درکوشش از جمیع ما سوی محمد را صلی الله علیه وآله وسلم
فواید چند از کتاب فواید بدریه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم کی ولادت فواید بدریه
کون سے سال ہوی اسمین اختلاف ہی مگر مشہور یہہ ہی کہ ابرہہ کے فوج
غارت ہوی سو پچاس روز کے بعد ربیع الاول کے بارہوین دوشنبہ کے روز
پیش از طلوع آفتاب پیدا ہوی کہتے ہین کہ نیسان کا مہینا تہا اور آفتاب
بیچ حمل کے برج کے بیسوین درجہ مین تہا اور عقرب ستارہ طالع تہا کہتے
ہین وہ اپریل کا مہینا ۵۷۱ عیسوی تہا خلق ادم کا اور معرفت شیث
کی اور شجاعت نوح کی اور خلت ابراہیم کی اور زبان اسمعیل کی اور رضامندی
اسحاق کی اور فصاحت صالح کی اور حکمت لوط کی اور بشارت یعقوب کی اور جمال

یوسف کا اور شدت موسی اور صبر ایوب کا اور طاعت یونس کی اور جہاد یوشع کا اور
اواز داود کا اور حب دانیال کا اور وقار الیاس کا اور عصمت یحیی کی اور زہد عیسی کا
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کو حاصل تہا ہجرت کے معنے لغت مین وطن
چہوڑنا ہی رسول صلی الله علیه وآله وسلم اپنا وطن مکہ کو چہوڑ کے مدینہ کو تشریف
لیگئے سو اسکو ہجرت کہتے ہین بعضے کہتے ہین رسول صلی الله علیه وآله وسلم اپنا
وطن مدینہ کو پہنچے بعد تاریخ لکہنا ربیع الاول کے مہینے سے شروع کئے لیکن
مشہور یہہ ہی کہ عمر رضی الله عنہ کے خلافت مین سن مقرر ہوا اور ہجرت کے
باعث اسلام کو ترقی ہوی کر کر سن کو ہجرت سے شروع کئے اگرچہ ہجرت
ربیع الاول کے مہینے مین ہوی پر عرب محرم کو شروع سال لیتے اور مدینہ کے
روانگی کا ہتیہ بہی تدبیر تہا اس لئے سال ہجری محرم سے مقرر کئے
پہلا سال ہجری اسے سال نماز کے واسطے اذان دینا مقرر ہوا حقیقت اسکا
یہہ ہی کہ پہلے لوگ نماز کو شمار سے اتے تہے لوگو کو نماز وقت معلوم نہ ہونے کے باعث
وقت پر نہ پہنچتے تہے رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صحابہ سے پوچہے وقت معلوم
ہونے کیا کرنا بعضے کہے نقارا کے سر بجانا و ترئی بجانا بعضے بولے نرسنگا پہونکنا
ہو گی مانند بعضے کہے اتش روشن کرنا لیکن ان سبہو مین کفار سے مشابہت

ہوتی ہی کر کر حضرت صلی الله علیه وسلم پسند نہ فرمای سو ایک صحابی جنکا نام
عبد الله بن زید بن ثعلبہ خواب مین دیکہے کہ ایک شخص ناقوس لیجاتا ہی اسکو
کہے یہہ ناقوس مجہے بیچ انہنے پوچہا تو اسے لیکے کیا کریگا کہے نماز کے وقت
اسکو ہم بجایا کرینگے وہ کہا نماز کے واسطے اس سے بہتر ایک چیز تجہے سکہاتا ہوں
وہ اذان اور اقامت بہی سکہا یا عبد الله خواب سے ہوشیار ہو کے حضور مین
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کے گئے اور یہہ خواب بیان کئے حضرت فرمای یہہ خوب
احق ہی اور بلال کا اواز بہت بلند ہی تم بلال کے ساتہہ کہڑے ہو کے اسکو ان
الفاظ کی تلقین کرو تو بلال اذان دے اور اسی سال ربیع الاخر کے بارہوین کو
سہ شنبہ کے روز نماز ظہر اور عصر اور عشا کی نماز چار رکعت فرض ہوی اور اسی سال
جہاد کا حکم ہوا چوتہے سال ہجر مین شراب حرام ہوی اور تیمم کرنے کا حکم ہوا
اور عورتو نکو چہپنے کا حکم ہوا اور اسے سال ایک یہودی زنا کری سو انکو حضرت کے
خدمت مین حاضر کئے حضرت نے یہود سے پوچہے تو ریت مین زنا کا کیا حکم ہی کہے
یہہ منہہ کالا کر کر اونٹ کے دم طرف منہہ کئے بٹہلا کر شہر مین پہرانا حضرت
فرمای تم جہوٹ کہتے ہو توریت مین یہہ حکم نہین اور توریت منگوا کے دیکہے تو
اسمین لکہا ہی کہ رجم کرنا ہی تب ان دونو کو سنگسار کر کے مارے اور اسے

سال زید بن ثابت کو یہود کا خط سیکھنے کے واسطے حکم فرمائے انہوں نے پندرہ
روز میں وہ خط لکھنا سیکھے   ساتوین سال مین ہجرت کے فتح قلعہ
وطیح وسلالم کے جو متعلق شہر خیبر کے تھے ہوا وہاں کے یہودیونکو حضرت نے وہان سے
نکالنا چاہی تو عرض کئے اس زمینوں کی زراعت کا ڈھب ہمکو معلوم ہے اگر ہمارے
سپرد کریں تو ادھا محصول تمکو دیا کرینگے حضرت اسکو قبول فرماکے انہیں کو
باقی رکھے اور یہہ فرمای کہ ہم جبتک چاہیں تمکو رکھینگے بعد نکال دینگے خیبر کے در
قلعو نکا یہہ احوال سنکر فدک کے یہود صلح کا پیغام محیصہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کے
وسطے سے کئے حضرت انسے صلح کئے کہ ادھا محصول ہمکو دینا اور ہم جب چاہیں تو
تمکو نکال دینگے اور اس سال کو نچلی والے درندونکو کہانے سے منع کئے اور اسی
سال حجاج بن علاط اسلام لاکے اور حضرت کے حکم سے اپنی تجارت کا پیسا جو
مکے کے لوگوں پر باقی تہا اسکو وصول کرنیکے واسطے مکے کو ائی اور اسلام
لائے سو کیفیت لوگونکو معلوم نہ تہی اسواسطے مکے کے لوگ حجاج پاس ائے اور
پوچھے محمد خیبر کو جو گئے تہے سو کیا ہوا حجاج کہے انکی کیفیت مجہکو خوب معلوم ہی
تم سنو تو بہت خوش ہوگے پہر یہہ کہے انکے ہمراہ ہوی حجاج کہے محمد کے تمام لوگ
مارے گئے اور محمد اسیر ہوی وہاں کے لوگ اسکو اپنے مارکے تمہارے پاس

بانچواں

بہیجنے کا ارادہ کئے ہیں تا اسکو تمہارے قتل کریں قریش سنکر بہت خوش ہوئی
اور تمام مکے میں اسکی منادی کئے پہر حجاج انکو کہا میرا مال لوگوں پر ہی سو
جلد وصول کرکے میرے حوالے کرو مین خیبر جلد جا کے محمد کا مال وہاں حراج
ہوتا ہی سو خرید کروںگا تا میرے قبل دوسرے تاجران نہ لیویں یہہ سبب ملکے
انکا مال دئے یہہ خبر عباس کو معلوم ہوی انکو نہایت غم ہوا یہتے جگہ سے اٹھنا
دشوار ہوا عباس اپنے غلام کو حجاج پاس بہیجے حجاج کہا مال وصول کرکر
تمہارے تخلیہ میں ملاقات کرکے مفصل کیفیت بیان کرونگا جاتے وقت
عباس سے ملاقات کرکر کہے حضرت خیبر کو فتح کئے تمام غنیمتان انکے حضرت کے
ہاتھ لگے اور انکے سردار کی بیٹی اپنے نکاح میں لائے اور میرا مال یہاں تہا
سو وصول کرنے میں حضرت سے اجازت لیکے ایا ہوں میں گئے بعد تین روز تک
یہہ کیفیت کسے مت کہو حجاج مدینے کو روانہ ہوے سو تیسرے روز حضرت عباس
بہتر کپڑے پہنکر اور خوشبو لگاکر ہاتھ میں عصا لیکر کعبے کا طواف کرنے ائے
قریش دیکہ کر کہنے لگے ابو الفضل کیا مصیبت کا غم نہ معلوم ہوتا کرکے اکہور
نکلا ہو عباس کہے تم جہوٹ بولتے ہو محمد خیبر کو فتح کئے اور انکا سب اسباب غنیمت
ملا اور خیبر کا تمام ملک انکے اختیار میں ایا اور وہاں کے حاکم کی بیٹی کو نکاح کئے

قریش پوچہے تمکو یہہ کون کہا فرمای تمکو جسنے خبر دیا تہا وہی شخص مجہکو کہا اور وہ
مسلمان ہو کے اپنا مال لینے ایا تہا سو لیکے محمد کے سات ملنے کیا قریش سنکر کہے دیکہو
ہمسے کیا دغا کیا اور وہ رہتا سو اسکو اسکا مزہ بتاتے بعد پانچ سات روز کے
فتح کے خبر عباس کی کہے کے موافق ائی   اٹہواں سال ہجری جعفر طیار شہید
ہوے کے بعد حضرت انکے گہر کو تشریف لیگئے اور اپنے لوگونکو فرمائے جعفر کے لوگونکو
یاد سے کہانا پکاکر بہیجو کیونکہ وہ اپنے مصیبت میں ہیں اسی سال ابو سفیان
مدینہ کو اکے اپنی بیٹی ام المومنین ام حبیبہ رضی اللہ عنہا کے یہاں گیا اور اپنے
حضرت کے بچہونے پر بیٹہنا چاہا ام حبیبہ اسکو اسپر بیٹہنے نہ دیکر لپیٹ دی ابو سفیان کہا اس
بچہونے کو کیا تو میرے سے دریغ کری ام حبیبہ کہے یہہ بچہونا حضرت کا ہی اور تو ناپاک کافر
ہی اسپر بیٹہنے کا لائق نہیں خفا ہوکے کہا میرے یہاں سے گئے بعد تو بگر گئی   حضرت کی
عادت شریف ایسی تہی جنگ کو ایکطرف جاتے ہیں تو دوسرے طرف کی شہرت دیتے ایک روز
حضرت کا اونٹ گم ہوا لوگ ڈہونڈنے نکلے ایک منافق عمارہ بن حزم کے اسباب کے رو
ساتہہ تہا سو کہا محمد آپ نبی ہونے کا دعوی کرتے ہیں اور اسمان کے خبر دیتے ہیں کیا
اپنا اونٹ کہاں ہی سو معلوم نہیں یہہ کہتے وقت عمارہ حضرت کے پاس حاضر تہے سو
حضرت فرمای ایک شخص ایسے کہا خدا کی قسم مجہے غیب کے سب باتوں کی خبر نہیں وہی

بات

بات معلوم ہوتی ہی جو اللہ تعالی معلوم کروایا اور اب اس اونٹ کی خبر دیا فلانی
مقام پر فلانی جگہہ ہی اسکی مہار درخت میں اٹکی ہی سو جاکے وہاں سے لائی
عمارہ وہاں سے اٹہکر اپنے جگہہ میں ائے اور اپنے پاس کے لوگونکو کہے حضرت ایسے
کہے انکے لوگ بولے وہ بات ابہی فلانہ کہا عمارہ اسپر غصہ ہوکر اپنے پاس سے نکال
دئے   ذی اوران مدینہ سے ایک کوس کے فاصلہ پر ہی وہاں منافقاں
ایک مسجد بنا کے حضرت تبوک کے جانیکے اگے عرض کئے کہ اپ وہاں تشریف لائیکے در
ایکبار نماز پڑہنا تا کہ ہم اپنے معذور لوگوں کے ساتہہ نماز پڑہا کریں حضرت انکو
جواب دئے اب تو جنگ در پیش ہی لیکن پہر کے اتے وقت وہاں نماز پڑہونگا
اور منافقاں وہاں مسجد جو بنائے تہے سو محض مسلمانوں کے درمیان پہوٹ ڈالنا
اور دشمنوں کو وہاں جمع کرکر منصوبے کرنا مقرر کئے تہے حضرت یہاں مقام کئے تو
اللہ تعالی انکے اراد ے ظاہر کر دیا حضرت اسکو توڑ ڈالنے کے جلا دئے   گیارویں سال ہجری
جب حضرت کو نزع شروع ہوی تب حضرت کٹہوریمیں پانی ڈالکے اپنے پاس
رکہے تہے اور پانے میں پر پہراتے تہے اور فرماتے تہے لا الہ الا اللہ موت کی بڑی
سختی ہی یا اللہ تو موت کی سختی پر مجہے مدد کر   حضرت کو دفن کئے
بعد حضرت کی قبر شریف پر بلال پانی پہر کے سرہانے سے شروع کرکر پٹینے طرف لیگئے

ہیں بردی ماہیں کے اتھہ جانیکا سبب اولیا کیہو حضرت کو قبر شریف ہیں دیکھتے اور بات
ہیں اگرچہ دیار انکے دور ہوویں جا

عادت شریف حضرت کے یہی تہی کہ جس چیز میں خداتعالیٰ کے یہاں کچھ حکم نہوتا تو
اہل کتاب کے موافقت کیا کرتے حضرت نے اپنی ذات کے واسطے کسی سے بدلا
نہ لئے مگر جبکہ اللہ تعالیٰ کے حرمتوں کو کوئی توڑتا اللہ کے واسطے بدلا لیتے
عوام میں جو مشہور ہی کہ چاند گریبان میں حضرت کے جاکر آستین سے نکلا ہے اصل اور
غلط ہی حضرت بلی کے پانی پینے کے واسطے باسن جھکاتے اور بلی پیتے
بعد وہی جھوٹے پانی سے وضو کرتے حضرت نے عبادت شاقہ سے کہ
آیندہ جسکا نباہ دشوار ہو منع فرماتے حضرت رسول خدا وفات پائی
وقت حضرت کا بکتر ایک یہودی کے یہاں بیت صاع اناج پر گرو تہا
نماز میں رسول کو جواب دینے سے نماز باطل نہیں ہوتی حدیث من حلف
بغیر اللہ فقد اشرک یعنی جسنے ماسوی اللہ کے سوگند کہایا تو بیشک خدا کا
شریک ٹہرایا عبد الحق دہلوی شرح صراط المستقیم میں لکہتے ہیں یعنی صوفیہ
کہتے ہیں آدمیکو انا بولنا مکروہ ہی کیونکہ ہستی اذنانیت سے منع ہی
شرع شریف میں طلوع اور زوال اور غروب کے نزدیک نماز ناروا ہی تاخدا پرستان
شباہت سے آفتاب پرستونکے بچیں شرح صراط المستقیم میں دہلوی لکہتے ہیں
عاشورہ کا روزہ یکساتھ روز نویں اور گیارہوین کا یا نوین کا فقط اور بعض ۲

آداب الحرمین تالیف کیا عالم علوم حقانی واقف رموز ربانی حضرت مولانا
مولوی خرم علی صاحب بلہوری دام برکاتہ نے واسطے فواید حاجیون کے تمام حج کی شرائط
و واجبات و ارکان و سنت و مستحبات اور ادعیات ماثورہ زبان اردو میں جمع کرکے چہپوایا

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلواۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد والہ واصحابہ اجمعین اما بعد
یہہ رسالہ ہی آداب الحرمین اسمیں مسایل ضروری حج کے اور زیارت مدینہ منورہ کے
اردو میں صاف صاف بیان ہی شرح وقایہ اور در المختار وغیرہ سے حق تعالیٰ مسلمین کو
اس سے فائدہ بخشے آمین مقدمہ صحیح بخاری اور مسلم میں ابوہریرہ رضی اللہ عنہ سے
روایت ہی کہ حضرت نے فرمایا کہ ایک عمرہ دوسرے عمرے تک درمیان کے گناہون
کو مٹاتا ہی اور مقبول حج کا تو سوا بہشت کے کوئی بدلا نہیں اور صحیح مسلم میں
ابوہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ حضرت نے فرمایا کہ جو بیت المقدس میں آیا
اسطرح کہ نہ اپنے عورت سے صحبت کی اور نہ گناہ کیا تو ایسا بیگناہ ہو جاتا ہی
جیسے کہ اوسکو اوسکی ماں نے جنا اور صحیح مسلم میں عمرو بن عاص رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ
حضرت نے فرمایا کہ اسلام اگلی گناہون کو ڈہاتا ہی اور ہجرت اگلی گناہونکو ڈہاتی

ہی اور حج اگلی گناہونکو ڈہاتا ہی باب پہلا حج کے بیان میں اسمیں
نو فصلیں ہیں فصل حج فرض ہی جو اوسکو نمانے وہ کافر ہی حج اس
مسلمان عاقل بالغ پر فرض ہی جو آزاد اور تندرست اور مقدور والا ہو یعنی آتے
جاتے اہل و عیال کے خرچ کے سوا اوسکے پاس خرچ اور سواری میسر ہو اور راہ میں
امن ہو اور عورت پر اوسوقت فرض ہی کہ اوسکے ساتھ خاوند یا محرم ہو تمام عمر میں
ایکبار حج فوراً فرض ہی یعنی مقدور ہو کر سستی کرنا سخت گناہ ہی فرائض حج
حج میں تین چیزیں فرض ہیں ایک احرام دوسرے وقوف عرفہ یعنی عرفہ کے
دن عرفات میں ٹھیرنا اگرچہ ایک ساعت ہی ہو تیسرے طواف الزیارت ان تینوں سے
اگر کوئی ترک ہو تو حج نہو واجبات حج وقوف مزدلفہ یعنی وہانکا ٹھیرنا اور
صفا مروے کے درمیان دوڑنا اور کنکریان مارنا اور طواف الصدر یعنی طواف رخصت میقات
کو کرنا اور سر منڈوانا یا بال کترنا اور میقات سے احرام باندہنا اور عرفات میں
غروب تک ٹھیرنا اور طواف حجر اسود سے شروع کرنا اور طواف داہنے طرف سے کرنا
اور طواف پیادہ کرنا اور طواف اگر عذر نہوا اور طواف میں باطہارت ہونا لیکن اکثر
اسکو سنت کہتے ہیں اور طواف میں ستر عورت کرنا اور صفا مروے کی دوڑ صفا سے
شروع کرنا اور اس دوڑ میں پیادہ پا ہونا اگر عذر نہوا اور قران اور تمتع کرنیوالے کو

باب حج کے بیان میں

فرائض حج

واجبات حج

ایک بکری ذبح کرنا اور سات بار طواف کرکے دو رکعت پڑہنا اور کنکریان مارنی
اور سر منڈانا اور ذبح میں ترتیب کرنا یعنی قربانی کے دن اول کنکریان مارے
پھر سر منڈاوے بعد ذبح کے اور طواف الزیارت قربانی کے دلونمیں کرنا اور طواف
بیت اللہ کا سو حطیم کے کرنا اور قاعدہ واجب پہچاننے کا یہ ہی کہ جسکا ترک کرنے سے
ذبح کرنا لازم ہو وہ واجب ہی چنانچہ اسکی تفصیل آگے مذکور ہو گی فرض واجب کے
سوا جو کام ہی سو سنت ہی یا ادب جیسی خرچ میں کشایش کرنا اور طہارت سے
رہنا اور زبان کو گالی اور غیبت سے روکنا اور ماباپ اور بیٹے اور ضامن سے اجازت
سفر کی لینا اور مسجد میں دو رکعت پڑہکے دوستوں سے رخصت ہونا اون سے قصور معاف
کروانا اپنے حق میں دعا منگوانا جمعرات کے دن سفر کرنا چلنے کے وقت کچھ خیرات
دینا فصل حج کے ایام شوال اور ذیقعدہ اور عشرہ ذیحجہ ہیں ان دنون سے پہلے
احرام باندہنا مکروہ ہی اور عمرہ کرنا سنت موکدہ ہی عمرہ یہہ کہ احرام سے طواف اور
سعی ادا کرے اور تمام سال درست ہی مگر عرفہ سے تیرہوین تاریخ تک مکروہ تحریمی
ہی اور مواقیت احرام کے پانچ ہیں یعنی وہ مکان جہانسے مکہ جانیوالیکو بدون
احرام جانا درست نہیں مدینہ والون کا میقات ذو الحلیفہ ہی اور عراق والون کا ذات
عرق اور شام والون کا جحفہ اور نجد والون کا قرن اور یمن والون کا یلملم ہندوستان کے

لوگ بھی یلملم سے احرام باندھتے ہیں ان مکانوں سے احرام کی تاخیر کرنا حرام ہی
لیکن تقدیم درست ہی اور مکہ والے حج کا احرام حرم سے کریں اور عمرہ کا احرام
تنعیم سے فصل احرام کا طریقہ یہ ہی کہ وضو کرے اور اگر غسل کرے تو مستحب ہی اور سر
منڈوانا مونچھ کترانا ناخن کاٹنا پاکی لینا بھی مستحب ہی اور اگر سر پر بال ہوں
کنگھی کرے پھر نیا تہبند باندھے اور چادر اوڑھے اور اگر تہبند اور چادر پرانی ہو تو
دھو ڈالے پھر بدن میں خوشبو لگاوے اگر میسر ہو اور دو رکعت نماز پڑھے پھر حرف
حج کا کرنیوالا یوں کہے کہ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ فَیَسِّرْہُ لِیْ وَتَقَبَّلْہُ
مِنِّیْ پھر حج کی نیت کر اسطرح لبیک کہے لَبَّیْکَ اللّٰھُمَّ لَبَّیْکَ لَبَّیْکَ لَا
شَرِیْکَ لَکَ لَبَّیْکَ اِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَۃَ لَکَ وَالْمُلْکَ
لَا شَرِیْکَ لَکَ یعنے میں حاضر ہوں الٰہی خداوند میں حاضر ہوں میں حاضر
ہوں تیرے حضور میں کوئی تیرا شریک نہیں میں حاضر ہوں مقرر سب تعریفیں اور نعمتیں
تیری ہی ہیں اور بادشاہی تیری ہی ہی کوئی تیرا شریک نہیں اس لبیک سے
کوئی لفظ کم کرنا درست نہیں اور اگر زیادہ کچھ کہے تو درست ہی پھر جب نیت
کرکے لبیک کہا تو محرم ہوگیا سو اسکو بچنا چاہئے جماع سے اور عورتوں کے
روبرو جماع کی بات چیت اور گناہ سے اور فسقوں سے نہ لڑے جھگڑے اور خشکی

میں شکار نہ مارے اور نہ اوسکی طرف اشارہ کرے نہ کسیکو شکار بتلاوے لیکن
دریا کا شکار درست ہی اور نہ خوشبو لگاوے اور نہ ناخن کاٹے اور منہ کو اور
سر کو نہ چھپاوے اور داڑھی اور سر کو خطمی سے نہ دھووے اور تمام بدن کے بال نہ مونڈے
نہ کترے نہ اکھاڑے اور کرتہ اور پاجامہ اور قبا اور پگڑی اور موزے اور رنگین
خوشبودار کپڑے کو نہ پہنے لیکن حمام کرنا اور گھر اور عماری کے سایہ میں ہونا
درست ہی اور سلی ہوئی ہمیانی کو کمر پر باندھنا جائز ہی اسیطرح ہتیار باندھنا اور
انگوٹھی پہننا فصد لینا مرہم پٹی کرنا بے خوشبو کا سرمہ لگانا اور سر اور بدن کو
کھجلانا اسطرح سے کہ بال نہ ٹوٹے نہ جوں جھڑے تو درست ہی محرم کو چاہئے
کہ ہمیشہ لبیک کہا کرے جب نماز پڑھے اور جب بلندی پر چڑھے اور جب پستی
میں اترے اور جب سوار اور پیادوں سے ملے اور جب فجر ہووے

فصل جب مکہ میں

جب مکہ
میں داخل ہو تو اول مسجد الحرام جاوے اوسکو باب السلام سے کمال عاجزی کرتا
لبیک پکارتا اور سنت ہی کہ غسل کرلیوے اور جب بیت اللہ پر نظر پڑے تو
تین بار اللہ اکبر کہے اور کلمہ توحید پڑھے پھر سیدھا حجر اسود کی طرف جاوے
اور اللہ اکبر کہے اور کلمہ پڑھے اور نماز کیطرح رفع الیدین کرے یعنے دونو ہاتھ
اٹھاوے اور حجر اسود کو ہتیلی سے ملے یا چومے بشرطیکہ کسیکو تکلیف نہ دے اور

نہیں تو کسی چیز سے اوسکو چھوئے پھر اوسکو چومے اور اگر کثرت ہجوم سے یہ بھی
نہو سکے تو حجر اسود کے سامنے ہو کر اللہ اکبر کہے اور کلمہ پڑھے اور حمد خدا کرے
اور درود پڑھے پھر طواف القدوم شروع کرے کہ مسافر کو سنت ہی اسطرح
کہ حجر اسود سے اپنی داہنی طرف کو جدہر بیت اللہ کا دروازہ ہی طواف شروع
کرے اسطور سے کہ اپنی چادر کو داہنے بغل کے نیچے سے نکال کر بائیں مونڈھے پر
ڈال کے بیت اللہ کا مع حطیم کے طواف کرے سات بار اور اول تین طواف
میں اکڑ کے دونو مونڈھے ہلاوے جیسے لڑنے والے صف جنگ میں چلتے ہیں اور
جب طواف میں حجر اسود پاس آوے تو اوسیطرح کرے یعنے اوسکو ہاتھ لگاوے
یا چومے اور طواف میں رکن یمانی کو چھونا مستحب ہی اور طواف ختم کرے
حجر اسود کو چوم کر یا چھو کر پھر دوگانہ طواف کا مقام ابراہیم کے پاس یا کہیں اور
حرم میں ادا کرے کہ یہ نماز ساتھ طواف کے بعد واجب ہے پھر نماز کے بعد حجر اسود کو
چومے پھر مسجد سے باہر نکلے اور صفا پر چڑھے اور بیت اللہ کے سامنے ہو کر اللہ اکبر
اور کلمہ کہے اور درود پڑھے اور جو دل چاہے سو دعا کرے اور رفع الیدین کرے
پھر مروہ کو چلا راہ میں دو سبز میناروں کے درمیان دوڑے جب مروہ پر چڑھے
تو جو صفا پر کر چکا سو وہاں بھی کرے اسیطرح سات بار کرے صفا سے شروع

کرے مروہ پر ختم کرے مستحب ہی کہ اوسکے بعد مسجد الحرام میں جاکر دو رکعت نماز پڑھے
پھر مکہ میں جاکر رہے احرام باندھے اور نفل طواف کیا کرے جتنا اوسکا جی
چاہے مسافر کے حق میں نفل نماز سے نفل طواف بیت اللہ کا افضل ہی

فصل ترویجہ

فصل ذیحجہ کی ساتویں تاریخ امام خطبہ پڑھے اور منا کا جانا اور عرفات کی
نماز اور وہاں کا ٹھہرنا اور پھرنا لوگوں کو تعلیم کرے پھر نویں تاریخ عرفات
میں اور گیارویں تاریخ منا میں خطبہ پڑھے اور احکام تعلیم کرے پھر آٹھویں
تاریخ فجر کی نماز کے بعد مکہ سے منا کو جاوے اور ایک رات اور دن وہاں
رہے پھر عرفے کی فجر کو آفتاب نکلے عرفات میں جاوے سوا بطن عرنہ کے تمام
عرفات ٹھہرنے کا مقام ہی پھر جب ڈہلے تو امام دو خطبے جمعہ کی طرح پڑھے
اور احکام تعلیم کرے اور ظہر کے وقت ظہر اور عصر کی نماز ملا کر پڑھاوے ایک
اذان اور دو اقامت سے لیکن بدون امام اور احرام کے ظہر اور عصر ملانا
درست نہیں پھر غسل کرکے ٹھہرنے کے مقام میں جاکر ٹھہرے اور امام اونٹ پر
سوار جبل رحمت پاس قبلہ رو کھڑا ہوکر دعا کرے اور لوگ اوسکے پیچھے رہ اوسکی آواز
سنیں اور عاجزی سے روئیں اور دعا کریں پھر جب آفتاب ڈوب جاوے تو مزدلفہ
میں آوے وہاں سوا وادی محسر کے تمام جگہ ٹہرنے کا مقام ہی اور وہاں امام

جبل قزح کے پاس اترے اور مغرب اور عشا کو ایک اذان اور ایک اقامت سے عشا کے
وقت پڑھے مغرب کی نماز راہ میں یا عرفات میں پڑھنا درست نہیں پھر رات کو
وہاں رہے فجر کو اول وقت تاریکی میں نماز پڑھے پھر وہاں ٹھہرے اور دعا کرے
کہ واجب ہی اور اللہ اکبر کہے اور کلمہ پڑھے اور لبیک کہے اور درود پڑھے پھر جب صبح
کی سفیدی خوب ظاہر ہو جاوے تو منیٰ میں آوے اور جمرۃ العقبہ کو نالے کے اندر سے سات
کنکریاں مارے اوپر سے مارنا مکروہ ہی اور ہر کنکر کے ساتھ اللہ اکبر کہے اور پہلے
کنکر سے لبیک کہنا موقوف کرے پھر اگر چاہے تو ذبح کرے پھر سر کے بال کتراوے
یا منڈواوے لیکن منڈانا افضل ہی اس وقت سے ہر چیز حلال ہو گئی لیکن عورت
سے صحبت درست نہیں پھر منیٰ کے دنوں میں یعنی دسویں گیارہویں بارہویں
جب چاہے تو مکے میں طواف الزیارت کے واسطے آوے لیکن دسویں تاریخ
طواف کرنا افضل ہی سات بار طواف کرے اگر طواف القدوم میں اکڑ چکا ہو
تو اب دوڑے اور اگر طواف القدوم نہ کیا ہو تو ضرور اکڑے اور دوڑے پھر طواف
الزیارت کر کے منیٰ میں آوے اور گیارہویں تاریخ تینوں جگہ کنکریاں مارے اول
خیف کی مسجد پاس پھر جو اس سے قریب ہی پھر جمرۃ العقبہ کو سات بار کنکریاں مارے
اور ہر کنکری پر اللہ اکبر کہے اور پہلے دو مقام پر کنکریاں مارکے ٹھہرا رہے اتنی

دیر جتنی دیر میں سورۂ بقر ختم ہو سو وہاں اللہ اکبر کہے اور کلمہ پڑھے اور خدا کا شکر
کرے اور درود پڑھے اور دعا مانگے لیکن دسویں تاریخ اور تیرہویں تاریخ
کنکریاں مارکے توقف نہ کرے پھر بارہویں تاریخ اور تیرہویں تاریخ اسیطرح کرے
اگر تیرہویں تاریخ وہاں رہے کیونکہ یہ مستحب ہی اور اگر تیرہویں تاریخ دوپہر
ڈھلنے سے پہلے کنکریاں مارے تو بھی درست ہی اور یہ بھی درست ہی کہ تیرہویں
تاریخ کو فجر ہونے کے قبل منیٰ سے کوچ کرے اور اگر صبح ہو گئی تو کنکریاں
مارنا واجب ہو گیا پھر جب مکے میں آوے تو سنت ہی کہ اول محصب میں اترے
اگرچہ ایک ہی ساعت سہی پھر جب مکے سے سفر کا ارادہ کرے تو طواف الصدر یعنی
رخصت کا طواف کرے سات بار اسمیں نہ اکڑے نہ دوڑے پھر زمزم کا پانی
پیوے اور بیت اللہ کا آستانہ چومے اور اپنا سینہ اور منہ ملتزم میں لگاوے
ملتزم اس مکان کا نام ہی جو حجر اسود کے درمیان میں ہی اور بیت اللہ کے پردے پکڑ کے
چمٹے فریادی کی طرح اور خوب کوشش سے دعا کرے اور روے اور پچھلے قدم
چلے بیت اللہ کو دیکھتے ہوے مسجد الحرام سے باہر نکلے اور عورت بھی مرد کی طرح کرے
لیکن سب کو نہ کھولے صرف منہ کھولے رہے اور لبیک پکار کے نہ کہے اور دو سبز میناروں کے
اندر بیچ نہ دوڑے اور سر کو نہ منڈاوے بلکہ تھوڑے بال کترواوے اور سیا کپڑا

منح الغفار

اوسکو درست ہی اور ہجوم میں حجر اسود پاس نہ جاوے اور حیض کی حالت میں سب کرے
لیکن طواف نہ کرے فصل قران تمتع سے افضل ہی اسواسطے کہ پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نے قران ہی کیا تھا اور اسواسطے کہ اسمیں مشقت بھی زیادہ ہی قران
یہ ہی کہ حج اور عمرہ کی میقات سے ساتھ ہی نیت کرے یعنی دو رکعت احرام کی بعد یوں
کہے کہ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اُرِیْدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَۃَ فَیَسِّرْ ھُمَا لِیْ وَتَقَبَّلْھُمَا
مِنِّیْ پھر لبیک کہے اور جب مکے میں پہنچے تو عمرے کا طواف کرے اور تین بار طواف
میں اکڑے اور چھے اور صفا مروے کے درمیان دوڑے جس طرح کہ طواف القدوم
میں مذکور ہو چکا لیکن سر نہ منڈاوے پھر طواف کے بعد احرام باندھے رہے اور حج
ایام میں حج کرے جو قران کرے وہ طواف القدوم نہ کرے کہ مکروہ ہی اور دسویں
تاریخ کنکریوں کے مارنے کے بعد قربان کرے اور اگر مقدور نہ ہو تو ساتویں آٹھویں
نویں روزہ رکھے اور سات روزے ایام تشریق کے بعد رکھے اگر پہلے تین روزے
نہ رکھے تو اسپر ذبح کرنا لازم ہو گیا اور اگر بدون عمرہ کئے عرفات کا وقوف کرے
تو عمرہ باطل ہو گیا اوسکی قضا کرے اور عمرہ چھوڑنے کے بدلے ذبح کرے اور تمتع
افضل ہی نری حج سے تمتع کا یہ طریق ہی کہ میقات سے حج کے ایام میں عمرے کی نیت سے
احرام کرے اور عمرے کا طواف اور سعی کر کے سر منڈاوے یا بال کتراوے اور اول طواف سے

فصل قران تمتع سے افضل ہی

لبیک کہنا موقوف کرے پھر جب آٹھویں تاریخ ذی الحجہ کی آوے حج کا احرام کرے مفرد
کی طرح یعنی نرے حج کرنیوالے کی طرح لیکن اوسکو لازم ہی کہ طواف الزیارت میں
تین طواف میں اکڑے اور چھے اور صفا مروہ کے اندر دوڑے اور دسویں تاریخ
ذبح کرے اور اگر عاجز ہو تو قران والے کیطرح روزے رکھے فصل جنایات
یعنی قصور کے کفاریکا بیان اگر احرام والا کسی عضو کو خوشبو لگاوے یا سر پر مہندی کا خضاب
کرے یا تیل لگاوے یا سیا کپڑا پہنے یا ایکدن بھر سر کو اوڑھے رہے یا چوتھای سر
یا ایک بغل یا ناف کے نیچے کے بال منڈاوے یا ناخن کاٹے دونوں ہاتھوں کے یا دونوں
پاؤں کے یا ایک ہاتھ یا پاؤں کے ایک مجلس میں یا طواف القدوم یا طواف الصدر ناپاکی کی
حالت میں کرے یا امام سے پہلے عرفات سے چلا آوے یا طواف الزیارۃ سے تین
پھیرے یا کم ترک کرے یا منیٰ اور حرم سوا کہیں اور سر منڈاوے یا بوسہ لیوے یا شہوت سے
عورت کو چھوئے یا حلق اور طواف الزیارت کو قربانی کے دنوں سے تاخیر کرے یا کسی عبادت
میں تقدیم یا تاخیر کرے جیسے کنکریاں مارنے سے پہلے سر کو منڈاوے تو اسپر ذبح کرنا واجب ہوا
خواہ بکری ذبح کرے خواہ گای اور اگر عضو سے کم میں خوشبو لگاوے یا سر کو ڈھانکے
یا سیا کپڑا ایک دن سے کم پہنے یا چوتھای سر سے کم منڈاوے یا پانچ انگلیوں سے کم کے
ناخن ترشے یا کسی اور محرم یا حلال کا سر مونڈے یا طواف القدوم بے وضو کرے یا طواف الصدر

فصل جنایات

حلال وہ شخص ہی جو احرام کے ... ۱۲

يں تين شوط کرے يا تين مقام مونسے کسی مقام کی کنکرياں مارنا ترک کرے تو نصف
صاع گيہوں صدقہ ديوے اور اگر بيماری کے سبب سے يا کسی اور عذر سے خوشبو دار چيز
لگاوے يا چوتھائی سر کو منڈواوے تو ذبح کرے يا تين صاع گيہوں چھہ
فقيروں کو ديوے يا تين روزے رکھے اور اگر قبل وقوف عرفات کے جماع کرے تو
حج باطل ہوا ذبح کرے اور دوسرے سال اوسکو قضا کرے اور اگر احرام والا
شکار کرے يا کسيکو شکار بتلاوے قصداً يا بھولکر تو اوپر اسکا بدلا ہی خواہ
شکار کا جانور درندہ ہو خواہ کچھ اور اوسکا بدلا يہ ہی کہ جو وہاں کے
دو عادل اسکی قيمت اٹکل کريں پھر اوس قيمت کا جانور مول ليکر مکہ ميں ذبح
کرے خواہ گيہوں صدقہ ديوے ہر مسکين کو نصف صاع اور اگر شکار کو زخمی
کرے يا اوسکا رواں نوچے يا اوسکا عضو کاٹے تو بقدر نقصان کے کفارہ
ديوے اور اگر جانور کے پر اکھاڑے يا اوسکے پاؤں کاٹے تو اوسکی قيمت ديوے
اور اگر انڈا توڑے تو اوسکی قيمت ديوے اور اگر انڈا توڑنے سے مردہ بچہ
نکلے تو زندہ بچے کی قيمت ديوے اور اگر حرم کی گھاس کاٹے يا خودرو درخت کو
کہ کسيکی ملک ميں نہيں کاٹے تو اوسکی قيمت ديوے اور اگر خشک ہو تو کچھ مضائقہ
نہيں اور گھاس کو نہ چراوے نہ کاٹے مگر اذخر کا کاٹنا درست ہی اور اگر جوں

مارے يا کپڑا جوؤں کی تکليف سے دھوپ ميں ڈالے کہ جوں مرجاوے يا ٹڈے کو مارے
تو کچھ صدقہ ديوے جتنا اوسکا جی چاہی اور اگر کوا اور چيل اور بچھو اور سانپ اور
چوہا اور باؤلا کتا مارے تو کچھ مضائقہ نہيں اور مچھر اور پسو اور چيونٹے اور کچھوا اور
درندہ جانور جو حملہ کرے تو اوسکا مارنا درست ہی اور محرم کو درست ہی کہ گائی اور
بکری اور اونٹ اور پالو مرغی اور بط کو ذبح کرے اور اگر غير محرم نے شکار کيا ہووے
اسکے اشارہ بغير تو محرم کو اسکا گوشت کھانا درست ہی فصل اگر احرام باندہ کے
بيماری کے سبب يا دشمن کے خوف سے حج نکرسکے تو اپنی طرف سے کسيکے ساتھ قربانی
مکہ ميں روانہ کرے اور ذبح کا دن مقرر کرديوے اگر نری حج کی نيت کی ہو تو ايک
قربانی اور اگر قران کی نيت کی ہو تو دو قربانياں بھيجے پھر جسدن قربانی ذبح ہو اسی
دن اپنا احرام اتارے اور اگر قربانی نہ بھيجے اور گھر پلٹ آوے اور احرام باندھے
رہ سکے تو بھی درست ہی پھر دوسرے برس قضا کرے اور اگر قربانی روانہ کرنے کے
بعد صحت پاوے يا خوف دور ہو تو حج کرنيکو روانہ ہووے فصل مواضع قبول دعا کعبہ
اندر اور ملتزم اور حجر اسود اور طواف اور صفا مروہ کے درميان اور زمزم اور مقام ابراہيم
اور اول کعبہ نظر آتے ہيں اور رکن يمانی اور حطيم اور ميزاب رحمت کے تلے اور منا ميں جو دو تين
رات کی آدھی رات ميں اور عرفات اور مزدلفہ کے قيام تک ہيں دعا مقبول ہوتی ہی

فصل اگر احرام باندہ کے

فصل مواضع قبول دعا

فصل بيت اللہ پر نظر پڑتے وقت

ان مکانوں ميں بالقصد دعا کرے فصل سفر السعادة ميں ہے کہ جو حضرت صلی اللہ عليہ
وسلم کی نظر بيت اللہ پر پڑتی تو رفع اليدين کرتے اور اللہ اکبر کہتے اور يہہ دعا پڑھتے
اللّٰهم انت السلام ومنك السلام حيّنا ربّنا بالسلام زد
هذا البيت تشريفا وتعظيما وتكريما ومهابة وزد
من حجّه واعتمره تكريما وتشريفا وتعظيما وبرّا
اور رکن يمانی اور حجر اسود کے درميان يہہ دعا پڑھے ربّنا آتنا فی الدنيا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اور مقام
ابراہيم کے پاس يہہ آيت پڑھے واتّخذوا من مقام ابراهيم
مصلّى اور صفا کے نزديک يہہ آيت پڑھے انّ الصفا والمروة
من شعائر الله اور جب صفا پر چڑھے تو اللہ اکبر کہتے اور يوں
فرماتے لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك
وله الحمد وهو على كل شیء قدير لا اله الا الله
وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم
الاحزاب وحده اور وہاں يہہ دعا فرماتے اللّٰهمّ انّا
نسئلك موجبات رحمتك وعزائم مغفرتك والغنيمة

من كلّ برّ والسلامة من كلّ اثم لا تدع لی ذنبا
الا غفرته ولا همّا الا فرّجته ولا كربا الا كشفته
ولا حاجة الا قضيتها اور عرفات ميں ہاتھ اٹھاکر عاجزی مسکين کی
طرح يہہ دعا فرماتے اللّٰهمّ لك الحمد كالذی تقول وخيرا
ممّا نقول اللّٰهمّ لك صلوتی ونسكی ومحياى ومماتی
واليك مآبی ولك ربّ تراثی اللّٰهمّ انّی اعوذ بك
من عذاب القبر ووسوسة الصدر وشتات
الامر اللّٰهمّ انّی اعوذ بك من شرّ ما تجیء به
الريح اللّٰهمّ انّك تسمع كلامی وترى مكانی وتعلم
سرّی وعلانيتی ولا يخفى عليك من امری انا
البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق
المقرّ المعترف بذنوبه اسئلك مسئلة المساكين
وابتهل اليك ابتهال المذنب الذليل وادعوك دعاء
الخائف الضرير من خضعت لك رقبته وفاضت
لك عيناه وذلّ جسده ورغم انفه لك اللّٰهمّ

لَا تَجْعَلْنِی بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِیًّا وَكُنْ بِی رَؤُوْفًا رَحِیْمًا
یَا خَیْرَ الْمَسْئُوْلِیْنَ وَیَا خَیْرَ الْمُعْطِیْنَ اور عرفہ کے دن اکثر
اوسکو فرماتے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ
الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ بِیَدِهِ الْخَیْرُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ
حدیث میں آیا ہی کہ حضرت نے فرمایا کہ میری دعا اور پیغمبروں کی دعا عرفات میں
یہہ ہی لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ لَهٗ لَهُ الْمُلْكُ
وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ فِیْ
قَلْبِیْ نُوْرًا وَفِیْ سَمْعِیْ نُوْرًا وَفِیْ بَصَرِیْ نُوْرًا اَللّٰهُمَّ
اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ وَیَسِّرْ لِیْ اَمْرِیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنْ
وَسْوَاسِ الصَّدْرِ وَشَتَاتِ الْاَمْرِ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ
بِكَ مِنْ شَرِّ مَا یَلِجُ فِی اللَّیْلِ وَشَرِّ مَا یَلِجُ فِی النَّهَارِ
وَشَرِّ مَا تَهُبُّ بِهِ الرِّیْحُ وَمِنْ شَرِّ بَوَائِقِ الدَّهْرِ

باب دوسرا مدینہ کی زیارت میں

باب دوسرا مدینہ کی زیارت میں اسمیں چار فصل ہیں فصل جذب
القلوب میں وارد ہی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ جسنے میری
قبر کی زیارت کی اوسکو میری شفاعت واجب ہوگئی اور جسنے حج کے بعد میری

قبر کی زیارت کی گویا اسنے میری زندگی میں ملاقات کی اور جسنے حج کیا
اور میری زیارت نہ کی اسنے مجھ پر ستم کیا

فصل زیارت

فصل سب علما کے نزدیک قولاً
وفعلاً حضرت کی زیارت افضل سنت ہی حج کے بعد اسواسطے کہ جب قبور
مسلمین کی زیارت مستحب ہی تو حضرت کی زیارت بطریق اولی افضل ہوی اور
ثابت ہی کہ حضرت اپنی قبر میں زندہ ہیں زیارت کرنے والے کی سلام کا جواب
دیتے ہیں تو ایسی نعمت سے محروم رہنا بڑی بے نصیبی ہی

فصل آداب زیارت

فصل آداب زیارت
بعد حج کے خالص نیت سے مدینہ منورہ کا قصد کرے اور راہ میں کثرت درود
کی کرے جب مدینہ کے قریب پہنچے تو زیارت کی نیت سے غسل کرے اور سفید
کپڑے پہنے اگر عطر میسر ہو تو بدن میں لگاوے اور جب مدینہ نمودار ہو تو سواری سے
اترے اگر ہو سکے تو مسجد شریف تک پیادہ آوے اور جب حرم شریف میں
پہنچے تو حضرت کو سلام کرکے یہہ دعا پڑہے اَللّٰهُمَّ هٰذَا حَرَمُ رَسُوْلِكَ
فَاجْعَلْهُ لِیْ وِقَایَةً مِّنَ النَّارِ وَاَمَانًا مِّنَ الْعَذَابِ
وَسُوْءِ الْحِسَابِ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَارْ
زُقْنِیْ فِیْ زِیَارَةِ نَبِیِّكَ مَا رَزَقْتَهٗ اَوْلِیَائَكَ
وَاَهْلَ طَاعَتِكَ وَاغْفِرْ لِیْ وَارْحَمْنِیْ یَا خَیْرَ مَسْئُوْلٍ

اور کمال ادب اور شوق سے حرم شریف میں داخل ہو درود پڑھتا ہوا اور جب مسجد
شریف میں داخل ہو تو اول داہنا قدم اندر رکہے اور یہہ دعا پڑہے اَللّٰهُمَّ
افْتَحْ لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ ~~اور یہہ دعا پڑہے~~ اور درود پڑہے اور
حضرت کے مصلی پر دو رکعت تحیۃ المسجد پڑہے اور بعد نماز کے شکر الٰہی بجالاوے
کہ ایسی عمدہ نعمت اوسکو نصیب ہوی اوسکے بعد روضہ منورہ پاس زیارت کے
واسطے کمال شوق اور ادب سے حاضر ہو اور اسطرح سے تین بار سلام کرے کہ
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ اَیُّهَا النَّبِیُّ الْكَرِیْمُ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهٗ
پھر یوں کہے اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا رَسُوْلَ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا
نَبِیَّ اللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ
یَا خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ پھر ایک ہاتھ داہنے طرف ہٹ جاوے اور یوں کہے
اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ یَا اَبَا بَكْرِ نِ الصِّدِّیْقُ یَا صَفِیَّ رَسُوْلِ اللّٰهِ
وَثَانِیَهٗ فِی الْغَارِ جَزَاكَ اللّٰهُ عَنْ اُمَّتِكَ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ
صلی اللہ علیہ والہ وسلم خیرًا اور اسطرح فاروق اعظم کی زیارت کرے جیسا کہ
معلم بتلا دے

فصل مدینہ میں رہنیکو غنیمت جانے

فصل جب تک مدینہ میں رہے اوسکو غنیمت جانے اکثر اوقات
مسجد شریف میں حاضر رہے اور عبادات پر حریص رہے اور اعتکاف کرے اور درود

پڑہتا رہے اور نفل نماز اکثر پڑہا کرے خصوصًا اس مقام میں جو حضرت کی
قبر اور منبر کے درمیان ہی کہ وہاں کی نماز اور دعا قبول ہی اسواسطے کہ
صحیح حدیث میں آیا ہی کہ میرے منبر اور قبر کے درمیان بہشت کی کیاری ہی اور
دوسری حدیث میں آیا ہی کہ سوا بیت اللہ کے حضرت کی مسجد کی نماز اور
مسجد والوں سے ہزار حصہ افضل ہی اور کعبہ کی نماز مدینہ کی مسجد سے سو حصہ زیادہ
ہی تو اور مسجد والوں سے لاکہ حصہ افضل ہوی اور جب بقیع کی زیارت کو جاوے تو یہہ
دعا کرے اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِاَهْلِ بَقِیْعِ الْغَرْقَدِ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا
اَجْرَهُمْ وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهُمْ وَاغْفِرْ لَنَا وَلَهُمْ پھر ہر ایک قبر پر
جاوے اصحاب اور اہل بیت کی اور سلام کرے چنانچہ مشہور ہی اور مستحب ہی
کہ مدینہ کی اور مساجد میں نماز پڑہے خصوصًا مسجد قبا میں اور جبل احد کی اور
وہاں کے شہیدوں کی زیارت کرے اور وہاں اپنے واسطے خدا سے دعا
خیر کرے باقی آداب اور دعائیں وہاں کے معلم بتلا دیتے ہیں زیادہ تفصیل کی
حاجت نہیں الٰہی اپنے کرم اور فضل سے ہمکو بھی حرمین شریفین کی زیارت
نصیب کر آمین یا رب العالمین وصلی اللہ علی سیدنا وشفیعنا محمد واٰلہ واصحابہ اجمعین
بعد تمام کرنے اس رسالہ کے عاجز محمد حسین لکھنوی مہتمم مطبع محمدی کو یہہ
مناسب معلوم ہوا کہ احرام سے طواف حضرت تک ترتیب ہر مقام کی دعائیں لباب المناسک

ملخص مجمع المناسک ملا رحمة اللہ سے جسکے شارح ملا علی قاری ہیں لکھ دیجئے
تا ہر مقام کی دعاوٴں کے شائق کو بھی جو اس مختصر قدر ضرورت پر اکتفا کرے
یہہ رسالہ فائدہ بخشے اور جو کچھ اسپر زیادہ مسائل حج کی تفصیل درکار ہو کی تو اس
عاجز کے رسالہ زاد الحرمین میں پاویگا خدا نے چاہا تو قریب اوسکا بھی چھاپہ ہوتا ہی
آغاز ادعیہ احرام کا دوگانہ مسجد میں مستحب ہی اگر میقات میں مسجد ہو تو غیر
مکروہ وقت میں کپڑے احرام کے پہن کے دو رکعت نماز سنت احرام کی نیت کری
پہلی رکعت میں بعد سورہ فاتحہ کے سورۃ الکافرون اور ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ ھدیتنا وھب لنا من لدنک رحمۃ انک
انت الوھاب پڑھے اور دوسری رکعت میں بعد سورہ اخلاص کے ربنا
اٰتنا من لدنک رحمۃ وھیئ لنا من امرنا رشدا
پڑھے اور بعد سلام کے حج کے مطابق یوں زبان سے فقط حج کا کرنے والا کہے
اللھم انی ارید الحج فیسرہ لی وتقبلہ منی اور بعضوں
نے یہہ بھی بڑھایا ہی واعنی علیہ بارک لی فیہ نویت
الحج واحرمت بہ للہ تعالیٰ اور متمتع یعنی جو عمرہ کر کے حلال ہوجاتا
اور پھر مکہ سے حج کے وقت حج کی نیت کریگا وہ یوں کہے اللھم انی ارید
العمرۃ فیسرھا لی وتقبلھا منی اور جو پہلا لفظ یہاں بھی

آغاز ادعیہ

زیادہ کرے تو اعنی علیھا وبارک لی فیھا نویت الحج
واحرمت بھا اللہ تعالیٰ کہے اور قارن یوں نیت کرے اللھم
انی ارید العمرۃ والحج فیسرھما لی وتقبلھما منی
واعنی علیھما وبارک لی فیھما نویت العمرۃ والحج
واحرمت بھما اللہ تعالیٰ پھر لبیک پکارے لبیک اللھم
لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمۃ
لک والملک لا شریک لک لبیک اور اس سے زیادہ کہنا
مستحب ہی جیسے لبیک وسعدیک والخیر کلہ بیدیک
والرغباء الیک والعمل لبیک الہ الحق لبیک اور
حج یا عمرہ جسکی نیت کی ہی اوسکا بھی ذکر لبیک میں کرے تو بہتر ہی جیسے
لبیک بحجۃ حقا یا لبیک بعمرۃ حقا یا لبیک
بعمرۃ وحجۃ حقا اور لبیک کے بعد دعا بھی مستحب ہی جیسے
اللھم اعنی علی فرض الحج وتقبل منی واجعلنی
من وفدک الذین رضیت عنھم وارتضیت وقبلت
اللھم احرم لک شعری وبشری ودمی وعظامی

من النار وکل شیئ حرمتہ علی المحرم ابتغی بذالک
وجھک الکریم پھر لبیک اواز سے درود پڑھے اور جو چاہی سو
دعا مانگے جیسے اللھم انی اسئلک رضاک والجنۃ
واعوذبک من غضبک والنار جب حرم محترم کی سرحد پر
پہنچے تو اطمینان قلب اور ظاہر باطن عظمت اور وقار سے ننگے پاوں
استغفار کرتا دعائیں مانگتا پیادہ پا جیسے قیدی پادشاہ باجبروت
اور غفار کے سامھنے جاتا ہی داخل ہو اور پڑھے اللھم ان ھذا
حرمک وحرم رسولک فحرم لحمی ودمی وعظمی
وبشری علی النار اللھم اٰمنی من عذابک یوم
تبعث عبادک اور ابو الفضل کرمانی نے اتنا زیادہ کیا ہی اسئلک
بانک انت اللہ الذی لا الہ الا انت الرحمٰن الرحیم
ان تصلی علی محمد وعلی اٰلہ جب شہر مکہ پر نظر پڑے تو یہہ کہے اللھم
اجعل لی بھا قرارا وارزقنی بھا رزقا حلالا جب
بیت اللہ کی پاس پہنچے تو وہاں ٹھیرے اور یہہ دعا پڑھے ربنا اٰتنا
فی الدنیا حسنۃ وفی الاٰخرۃ حسنۃ وقنا عذاب النار

اور یہہ بھی دعا ائی ہی اللھم انی اسئلک بنبیک محمد صلی اللہ
علیہ وسلم واعوذبک من شر ما استعاذ منک
نبیک محمد صلی اللہ علیہ وسلم اور دخول بیت اللہ کا باب السلام سے مستحب ہی
درود پڑھتا دعا مانگتا پہلے داہنا قدم اگے بڑھاوے اور کہے
اعوذ باللہ العظیم وبوجھہ الکریم وسلطانہ
القدیم من الشیطان الرجیم بسم اللہ والصلوٰۃ
والسلام علی رسول اللہ اللھم اغفر لی جمیع ذنوبی
وافتح لی ابواب رحمتک اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ واللہ
اکبر لا الہ الا اللہ واللہ اکبر لا الہ الا اللہ واللہ اکبر پھر یوں دعا مانگے اور حجر
اسود کے پاس اوے اللھم انت السلام ومنک السلام والیک یرجع السلام
حینا ربنا دار السلام اللھم زد بیتک ھذا تشریفا وتعظیما وتکریما وبرا
ومھابۃ باوجود دعا اس مقام کی رسالہ کے اندر لکھی ہی وہ پڑھے اور حجر
اسود کو جوم کے یہہ کہتا ہو بسم اللہ واللہ اکبر وللہ الحمد والصلوٰۃ علی رسول اللہ
اللھم ایمانا بک وتصدیقا بکتابک ووفاء بعھدک واتباعا لسنۃ نبیک
محمد صلی اللہ علیہ واٰلہ وسلم علیہ واٰلہ وسلم طواف شروع کرے ملتزم کے پاس یہہ کہے

ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار سبحان الله والحمد
لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اور
باب کعبہ کی دعا یہ ہی اللهم هذا البيت بيتك وهذا الحرم حرمك وهذا الامن امنك
وهذا المقام مقام العائذ بك من النار اللهم قنعني بما رزقتني وبارك لي فيه
واخلف على كل غائبة لي بخير لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك
وله الحمد وهو على كل شئ قدير اور رکن عراقی کے سامنے یا پاس یہ پڑھے اللهم
اني اعوذ بك من الشك والنفاق والشقاق وسوء الاخلاق وسوء
المنقلب في الاهل والمال والولد اور میزاب کی دعا یہ ہی اللهم اظلني تحت
ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك ولا باقي الا وجهك واسقني بكاس محمد
صلى الله عليه وآله وسلم شربة لا اظماء بعدها ابدا پھر رکن شامی کے پاس یہ
پڑھے اللهم اجعل حجا مبرورا وسعيا مشكورا وذنبا مغفورا وتجارة لن
تبور يا عزيز يا غفور رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم
يا عالم ما في الصدور اخرجني من الظلمات الى النور رکن یمانی پر یہ پڑھے
اللهم اني اسئلك العفو والعافية في الدين والدنيا والاخرة رکن یمانی اور
حجر اسود کے درمیان یہ کہے اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة

فائده رکن یمانی کو دا ہنے ہاتھ سے چھونا مستحب ہی اور طواف میں دعا ... کی تبدیل کرتے نہ کہنا ... طواف میں برابر ... جو پڑھا جاسو پڑھی ہاں ... ۱۲

وقنا عذاب النار یہہ ایک پھیرا ہوا ساتوں پھیرے اسیطرح کرکے جسکو طواف
کے بعد سعی کرنی ہو وہ حجر اسود کو چوے مقام ابراہیم میں دو رکعت نماز
واجب طواف پڑھے اور یہہ کہے واتخذوا من مقام ابراهيم مصلى پھر حضرت
آدم علیہ السلام کی دعا مانگے اللهم انك تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي
وتعلم حاجتي فاعطني سؤلي وتعلم ما في نفسي فاغفر لي ذنوبي اللهم اني
اسئلك ايمانا يباشر قلبي ويقينا صادقا حتى اعلم انه لا يصيبني الا
ما كتب لي ورضني بما قسمت لي يا ارحم الراحمين پھر ملتزم سے چپٹ کر
خشوع خضوع کے ساتھ روتا درود پڑھتا یہہ دعا مانگے اللهم يا واحد
يا ماجد لا تزل على نعمة انعمت بها علي اللهم اني وقفت على بابك العالي
والتزمت باعتابك وارجو رحمتك واخشى عقابك اللهم حرم شعري
وجسدي على النار اللهم كما صنت وجهي عن سجود غيرك فصن وجهي عن
مسئلة غيرك اللهم يا رب البيت العتيق اعتق رقابنا ورقاب آبائنا
وامهاتنا واخواننا واحبابنا من النار يا كريم يا غفار يا عزيز يا جبار
ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم وتب علينا انك انت التواب الرحيم
اللهم رب البيت العتيق فكني من النار واعذني من كل سوء وقنعني
او ایکیلین ۱۲

فائده طواف کے دوگانہ میں پہلی رکعت میں بعد فاتحہ کے قل یا ایها الکافرون اور دوسری میں بعد سورہ فاتحہ اخلاص ۱۲ فائده حضرت آدم ... یہ دعا مانگی ... اور ... کا ...

بما رزقتني وبارك لي فيما اتيتني پھر زمزم پینے کے وقت یہہ پڑھے اللهم اني اسئلك
علما نافعا ورزقا واسعا وعملا صالحا وشفاء من كل داء پھر زمزم پیکے
حجر اسود کو چومے اور باب الصفا سے نکلکے یہہ پڑھتا ہوا صفا پر آوے
ابدء بما بدء الله به بسم الله الرحمن الرحيم ان الصفا والمروة من شعائر الله
فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه ان يطوف بهما ومن تطوع خيرا فان الله
شاكر عليم اور جب صفا پر چڑھے تو یہہ دعا پڑھے الله اكبر الله اكبر الله اكبر ولله الحمد
الحمد لله على ما هدانا الحمد لله على ما اولانا الحمد لله على ما الهمنا الحمد لله الذي هدانا لهذا
وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على كل شئ قدير لا اله الا الله وحده
وصدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله
ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون اللهم انك قلت وقولك
الحق ادعوني استجب لكم وانك لا تخلف الميعاد واني اسئلك كما هديتني للاسلام
ان لا تنزعه مني حتى توفاني وانا مسلم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم صل وسلم على سيدنا محمد وعلى آله
وصحبه واتباعه الى يوم الدين اللهم اغفر لي ولوالدي وللمشائخ وللمسلمين اجمعين والسلام

فائده طواف کے بعد سعی کرے و دہ پہلے ملتزم کے پاس اور پھر مقام ابراہیم میں دوگانہ طواف کا ادا کرے اور جسکو طواف کے بعد سعی کرنی ہو سے ... زمزم ... کعبہ ... شوق ... خشوع اور خضوع سے جو چاہے دعا مانگے ۱۲

على المرسلين والحمد لله رب العالمين پھر دونوں منارہ میں دوڑتے وقت یہہ کہے
رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك تعلم ما لا نعلم انك انت الاعز الاكرم
واهدني للتي هي اقوم اللهم اجعله حجا مبرورا وسعيا مشكورا وذنبا مغفورا اللهم
اغفر لي ولوالدي وللمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات يا مجيب الدعوات ربنا
اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة حسنة وقنا عذاب النار طبرانی اور بیہقی نے ابن
مسعود سے روایت کی ہی کہ نبی نے کہا عرفات میں جو شخص اسکو ہزار بار پڑھے جو مانگے پاوے
وہ دعا یہہ ہی سبحان الذي في السماء عرشه سبحان الذي في الارض موطئه
سبحان الذي في البحر سبيله سبحان الذي في النار سلطانه سبحان الذي في الجنة
رحمته سبحان الذي في القبر قضاؤه سبحان الذي في الهواء روحه سبحان الذي
رفع السماء سبحان الذي وضع الارض سبحان الذي لا ملجاء ولا منجاء منه الا اليه
دعاء وقوف عرفہ کی اس رسالہ میں ہم کو ذکر ہو چکی یہاں کچھ حاجت نہیں غروب آفتاب
تک آمین کہتا اور دعائیں مانگتا بسر کرے اور حضرت علی کرم الله وجہہ سے روایت ہی کہ
اس دن یہہ دعا بہت مانگے اللهم اعتق رقبتي واوسع لي من الرزق الحلال واصرف
عني فسقة الجن والانس بیہقی نے شعب الایمان میں جابر بن عبد الله رضی الله عنہ سے
روایت کی ہی لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير

فائده صفا سے ... اور ... مروہ پر جائے ... صفا پر ... سات چکر ... ۱۲

پڑہے اور سورہ قل ہو اللہ احد او سو بار اللہم صل علی محمد و علی ال محمد کما صلیت علی
ابراہیم و علی ال ابراہیم انک حمید مجید و علینا معہم مزدلفہ سے منی کو چلا وادی
محسر میں دوڑتا جاوے اور یہ کہے اللہم لا تقتلنا بغضبک ولا تہلکنا بعذابک
وعافنا قبل ذالک منی جاوے میں ہر کنکر سے پر یہ پڑہے بسم اللہ اللہ اکبر رغما
للشیطان و حزبہ و رضی للرحمن و لطفہ اللہم اجعلہ حجا مبرورا و سعیا مشکورا
و ذنبا مغفورا اور قربانی کے وقت یہ دعا پڑہے انی وجہت وجہی للذی فطر
السموت و الارض حنیفا وما انا من المشرکین ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی
للہ رب العالمین لا شریک لہ و بذالک امرت و انا من المسلمین اللہم تقبل منی ہذا النسک
واجعلہا قربانا لوجہک و عظم اجری علیہا اور جب سر منڈا کے حلال ہو قبلہ رو ہو کر
یہ دعا پڑہے الحمد للہ علی ما ہدانا و انعم علینا و قضی عنا نسکنا اللہم ہذہ ناصیتی
بیدک فاجعلنی بکل شعرۃ نورا یوم القیمۃ و امح عنی بہا سیئۃ وارفع لی درجۃ
فی الجنۃ العالیۃ اللہم بارک لی فی نفسی و تقبل منی اللہم اغفر لی وللمحلقین یا واسع المغفرۃ
امین بسم اللہ اللہ اکبر اور جب بیت اللہ کی داخل کریں تو یہ دعا پڑہے رب ادخلنی
مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا اللہم
ادخلنی کما ادخلتنی بیتک وارزقنی رؤیتک اللہم یا رب البیت العتیق اعتق

رقابنا و رقاب ابائنا و امہاتنا من النار یا عزیز یا غفار اللہم یا خفی الالطاف امنا
مما نخاف اللہم انی اسئلک من خیر ما سالک نبیک محمد صلی اللہ علیہ و الہ وسلم
و اعوذ بک من شر ما استعاذ منہ نبیک محمد علیہ السلام ربنا تقبل منا انک
انت السمیع العلیم و تب علینا انک انت التواب الرحیم جب گھر کے پھرنیکا ارادہ
کرے تو طواف الوداع جیسا کہ معلوم ہوا ادا کرے مگر اس طواف میں اکڑنا یعنی
بغل میں سے چادر نکالنا جسکو اضطباع کہتے ہیں سعی کرنا نہیں ہی اور بعد طواف
کے جیسا کہ معلوم ہوا تین دم میں زمزم پئے اور ہر دم میں بسم اللہ والحمد للہ
والصلوات علی رسول اللہ پڑہے اور اخیر مرتبہ اللہم انی اسئلک رزقا واسعا و علما
نافعا و شفاء من کل داء پڑہے اور ہر کام تبرک کا پانی سے نہاے یا سر پر ڈالے
اور اوسکی طرف دیکھے جیسا کعبہ کو دیکھنا عبادت ہی ویسا زمزم کو بھی دیکھنا
عبادت ہی اور تبرک کے واسطے پانی گھر کو لے انا بھی درست ہی شمع اور عطر کعبہ کا
خادموں سے مول لینا درست ہی نہیں غلاف کعبہ کا مول لینا درست ہی پھر ملتزم سے
لگکر روے اور دعا مانگے باب کعبہ کو چومے دعا مانگنا رونا اوسکی جدائی پر افسوس
کرنا الٹے پاؤں اہستہ اہستہ تعظیم اور توقیر کے ساتھ کعبہ کو دیکھتا باب الوداع سے
باہر آوے اور جو کچھ ہو سکے خیرات کرے کہ وہاں ایک روپے کا ثواب لاکھ روپے
کے برابر ہی خاتمہ وللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلا حاجیان

سیف طواف وداع

بیت الحرام اور زوار روضہ خیر الانام پر روشن ہووے کہ جسطرح حج بیت اللہ کا فرض عین
ہی اوسیطرح اوسکی شرائط اور واجبات جو ضروری ہیں سیکھنا لازم اسواسطے ہر ایک حاجی کو
چاہئے کہ جب حج کا ارادہ کرے تو پہلے اس رسالہ مختصر کو ہر بار دیکھ کے واقف ہو جاوے
تا بکمال خشوع ارکان حج ادا ہوں اللہ تعالی جمیع مسلمانوں کو توفیق نصیب کرے
آمین یا خیر المسئولین تاریخ ۲۱ شہر رجب المرجب ۱۲۶۶ ہجری نبوی اتمام یافت

فوائد چند از کتاب قوت الایمان تصنیف کرامت علی جونپوری فایدہ
الدین النصیحۃ یعنی دین کیا ہی خیر خواہی مسلمانوں کی فائدہ امام ابو حنیفہ رحمۃ اللہ نے
رفع یدین ترک میں عبد اللہ ابن مسعود رضی اللہ عنہ کی پیروی کی ہی اور امام شافعی رحمۃ اللہ نے
رفع یدین کرنے میں عبد اللہ ابن عمر رضی اللہ عنہ کی پیروی کی ہی فائدہ مشکوۃ مصابیح
میں باب مناقب صحابہ کی پہلی فصل میں حضرت کے اصحاب عمران ابن حصین رضی اللہ عنہ سے
روایت ہی کہ انہوں نے کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ وسلم نے سب سے بہتر امت میری زمانہ
کے لوگ یعنی میرے اصحاب ہیں پھر انکے بعد سب سے بھلی امت وہ لوگ ہیں جو ملے ہیں میرے
اصحاب سے یعنی تابعین پھر بعد انکے سب سے بھلی امت وہ لوگ ہیں جو ملے ہیں تابعین سے
یعنی تبع تابعین ... اب جاننا چاہئے کہ صحابہ کا زمانہ سنہ ایک سو بیس برس ہجری تک باقی رہا
اور تابعین کا زمانہ سنہ ایک سو سے ایک سو ستر برس تک باقی رہا اور تبع تابعین کا زمانہ
سنہ ایک سو ستر سے دو سو بیس تک باقی رہا پھر اوسکے بعد بدعتیں ظاہر ہوئیں اور معتزلہ
... کو لازم ہی کہ بہت کے مقام سے بچے اور جب کوئی ایسا شبہ پیدا کرے تو اس شبہ کو اپنے اوپر سے

اور فلسفی مذہبوں نے سر اٹھایا اور روز بروز احکام سنت میں نقصان ظاہر ہوتا گیا
جیسا کہ مخبر صادق نے خبر دی ہی کہ پھر بیشک ان تین زمانہ کے لوگوں کے
بعد ایک گروہ ایسے ہونگے کہ گواہی دینگے اور انسے کوئی گواہی نہ چاہیگا فائدہ امام
اعظم ابو حنیفہ نعمان ابن ثابت کوفی رحمۃ اللہ علیہ سنہ اسی ہجری میں پیدا ہوئے اور
وفات پائی سنہ ایک سو پچاس میں فائدہ بعد امام اعظم کے امام ابو عبد اللہ مالک بن
انس بن مالک اصبحی ہیں کہ سنہ پچانوے میں پیدا ہوئے اور سنہ ایک سو اناسی میں وفات
پائی اور امام مالک تبع تابعین میں ہیں اسمیں سبکا اتفاق ہی اور فقہ اور حدیث میں امام ہیں
اور امام شافعی انکے شاگرد ہیں امام مالک نے ابو حنیفہ سے ملاقات کیا ہی اور
انکی فہم اور ذہن کی تیزی پر بہت تعریف فرمایا ہی مغرب کے ملک کے لوگ تمام انہیں کے مذہب
پر ہیں اور دوسرے شہروں میں بھی ملے جلے بعد امام مالک کے ابو عبد اللہ محمد بن ادریس شافعی ہیں
اور انکے دادوں میں سے ایک شخص کا نام شافع تھا انہیں کی طرف انکی نسبت کرنے سے شافعی
کہتے ہیں سنہ ایک سو پچاس میں جس سال ابو حنیفہ کا وفات ہوا وہ پیدا ہوئے اور سنہ
دو سو چار میں انکا وفات ہوا انکی صفت بیشمار ہیں امام احمد بن حنبل انکے شاگرد
ہیں امام مالک احمد بن حنبل اگرچہ حدیث کے حفظ اور جمع کرنے میں امام شافعی سے
زیادہ ہیں مگر حدیث کے معنوں کے تغیر اور اس سے مسئلہ نکالنا امام شافعی سے

سکتے تھے امام احمد حنبل کہتے ہیں کہ شافعی مثل آفتاب کے ہیں خلق کے واسطے اور مثل
تندرستی کے ہیں لوگونکے لئے بعد امام شافعی کے جو تھے امام ابو عبد اللہ احمد بن حنبل ہیں
سنہ ایک سو چونسٹھ میں وہ پیدا ہوا اور سنہ دو سو اکتالیس میں وفات پا فقہ اور حدیث
اور زہد اور تقوی اور عبادت میں اللہ کی قدرت کی ایک نشانی تھے صحیح اور ضعیف حدیثونکا
پہچاننے میں اور راویونکی ضعف اور قوت دریافت کرنے میں انکے زمانہ میں کوئی انکے مانند نہ تھا
رحمۃ اللہ علیہم اجمعین فائدہ جامع ترمذی میں باب ما جاء فی القاضی میں معاذ ابن
جبل رضی اللہ عنہ سے روایت کیا ہے کہ انہوں نے کہا بیشک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بھیجا
معاذ کو یمن کیطرف یعنی قاضی کر کے اور فرمایا کسطرح اور کس موجب تو حکم کریگا عرض کیا حکم کرونگا
اسکے موافق جو کتاب اللہ میں ہے فرمایا پھر اگر نہو وہ حکم کتاب اللہ میں عرض کیا پھر تب حکم کرونگا
موافق سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کے فرمایا اگر وہ حکم نہو رسول اللہ کی سنت میں
عرض کیا کہ کام میں لگاؤنگا اپنی عقل اور فکر کو یعنی کتاب اللہ اور سنت رسول اللہ پر اپنی
عقل سے قیاس کر کے حکم کرونگا فرمایا سب تعریف اللہ کو جسنے توفیق دی اللہ کے قاصد کے
قاصد کو حضرت نے اس بات سے نہایت خوش ہو کے یہہ فرمایا فائدہ اللہ تعالی سورہ قمر میں
فرماتا ہے وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ اور بیشک
ہمنے آسان کیا قرآن سمجھنے کو پھر ہے کوئی سوچنے والا جب اللہ تعالی نے قرآن شریف
آسان کہا تو اب قرآن شریف کو مشکل زیادہ کہنا اس آیت کا منکر ہونا ہے فائدہ عبد الحی

مِفْتاحُ الفَوائِد

برای سیاه کردن زنگ لب وغیره

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد واله واصحابه اجمعين
اما بعد بدانکه اسعدک اللہ تعالی فی الدارین که این چند فواید از کتب متعدده در یکهزار و
دو صد و شصت و چهار هجری بنده درگاه اله محمد عبد اللہ بنابر فواید خلق اللہ تالیف
نموده بمفتاح الفواید مسمی ساخت واللہ ولی التوفیق لقمان که بروایتی پیغمبر ام
گویند غلام زرخریدی از اسرائیلیان بود روزی خداوندش فرمود که از اعضا گوسفند
هرچه بهتر باشد بیار لقمان دل گوسپند حاضر ساخت گفت هرچه بدتر است نیز بیار باز همان
دل بنمود چون خواجه مستفسر گردید وا ز باعث آن پرسید گفت همین دل بهتر اعضا
است وقتیکه حکمت در آن جای گیرد و بدترین آنوقت که از حکمت بهره نداشته باشد
مالکش بپسندید و اینمعنی موجب آزادی دانش گردید گویند که شاگردی حضرت داود علیه السلام

اختیار ساخت و در چندی علم انا ولا غیری در میدان حکمت و معرفت برافراشت اقوال او
هزار ها کلمات فراهم آوردم و چهار از آن برگزیدم دو را باید گرفت و دو را فراموش
باید کرد . خدا و احسان کسی را یاد باید داشت . نیکی که با مردم کنی ؛ و بدی که با تو
کنند . فراموش باید نمود . ثروتی چون صحت بدن نیست . و نعمتی چون زندگانی نه
سه کس در سه حال شناخته میشوند حلیم وقت غضب شجاع بهنگام غلبه حرب برادر
عند الحاجت . پناه جوی از مکر زنان . بر حذر باش از شر ایشان اسقلینوس
از اکابر حکماء متقدمین و شاگرد ادریس علیه السلام و واضع علم طب است اقوال احسان
بر آن کس لایق که کافر نعمت نبود . عابد بی معرفت سنگ آسیا است زاهد بی علم مسخره
شیطان فیثاغورس اول کسی است که حکمت را فلسفه نام نهاد و علم موسیقی و هندسه
وطب پدید آورد اقوال سخنی را دیدم که لباس فاخره پوشیده و نا سخن با صواب نگفته
گفتم که یا سخن را چون لباس خود ساز یا لباس را چون سخن ظاهر مکن دزدی کسی را که از
فقر مرتکب آن شد که دزد حقیقی نیست سوگند پیوفت ایشان دروغ گوی است . و مدح
خود هجو خود . بدترین مردم آنکه مال فراهم آورد و بدیگری بگذاشت . و بهترین پادشاهان
آنکه حاجت ضعفا بر آورد و در مملکت خود اهل فضل و دانش را بهره مند داشت سقراط
از اکابر فلاسفه و شاگرد فیثاغورس بود گویند که افلاطون به سقراط نوشت که آن چه چیز

از تو میپرسم اگر جواب گویی شاگرد تو باشم اول آنکه سزاوار ترحم کیست دوم کار مردم کی ضایع
شود سیوم انسان از چه چیز بنعمت رسد جواب داد که لایق ترحم سه کس اند مردی نیک که
محکوم مردی بد باشد. عاقلی که تابع جاهلی بود. کریمی که محتاج لئیمی گردد. کار مردم سه وقت
ضایع باشد وقتیکه رای نیک بکسی داد و او نپذیرفت. هنگامی که آلات حرب با او بود و کار
نتوانست کرد. زمانیکه مال میداشت و فایده از آن بمردم نرسید و انسان از سه چیز به نعمت رسد
یکی شکر. دوم طاعت. سیوم پرهیزگاری. افلاطون برگزید و شاگردی سقراط بگزید قوله
کسیکه علم نداند چون تنی است که روح ندارد دیوجانس کلبی بسبب ملقب بودن او بکلبی آنکه
با یکجان بتملق پیش میآمد و بر بدان بانگ میزد اقواله در که خدای را رحمت اندک است و دو قت
بسیار مال زیاده تر از عقل نیست. و فقری سخت از جهل نی. همنشینی بهتر از سیرت نیک نیست
و پشتیبانی خویش تر از رای نیک نی. رهبری نیکوتر از توفیق کو. و میزانی بهتر از ادب
کجا. اگر توانگری با مفلس دعوی دوستی کند باور نباید کرد. چه اگر دوست بودی چرا او را توانگر
نگردانیدی. فضل و کمال مردم موجب غمگینی دشمنش باشد سولون حکیمی از کبار حکمای
یونان است و از کاهنان مصر علم آموخته اقواله دوست آنست که در هوا و هوس مخالف باشد
و در پیروی عقل مطیع. جواد آنکه مال خود بدهد و بمال دیگران ننگرد. جاهل در قصور خود مذمت
دیگری کند. و عالم در خطای خود مذمت خویش. نکاح کردن موجب پشیمانی است. و نکردن

حسرت

حسرت زندگانی بمقراطیس هم عصر بهمن و از اکابر حکماست که ارسطو او را بر استاد
خود فلاطون ترجیح میداد قوله چنان شیرین مباش که ترا فرو برند و چندان تلخ
مباش که از دهانت بیرون افکنند دلیس ملیطی از اکابر علما و اول کسی است که در
ملیطه فلسفه ظاهر ساخت قوله از دشمن انتقام به بدی مکش تا منفعت نرساند یاری کردن
با بدان کفر است بحق تعالی زینون اکبر قوله خواب مرگی است کوتاه. و مرگ خوابیست دراز
افلاطون از متاخرین حکماء اشراق و حکیم الهی است شخصی دشنامش داد گفت چون
کار تست بگو و مکن هر چه بتوانی. جاهلی به تماشایش بر در آمد بنگریست. پرسیدند چرا رنج
رسید که موجب گریه و بکایت گردید گفت ازین چه تعجب باشد که جاهلی ستاید ندانم چه کاری بکرده ام
که بطبع او نزدیک باشد تا باعث مدح و ثنایش نسبت بمن کرده. سوال کردند از او که جاهل ترین
مردم در کردار خود کیست. و سالم ترین مردم از عیوب ناپسندیده کو. و ضایع کننده قدر
و منزلت خود کدام جواب داد جاهل تر آنکه تابع تدبیر خود باشد. و بغرور و متانت رای
خویش ترک رای دیگر عقلا نماید. سالم تر آنکه عقل را امیر و بر هنر را وزیر و موعظت را مهار
و جرار هبر و ترس خدا را دوست دیا دمرگ را مصاحب کرده باشد. و ضایع کننده قدر و منزلت
آن که تواضع کنندگان کسی که او بتواضعش نپردازد. و قبول ستایش کند از کسی که او را نشناسد
بوقت مرگ او شاگردانش عرضه داشتند که خیری از نصایح باید فرمود که بر آن عمل کنیم. گفت در دنیا

آمدم بضرورت زیستم بحیرت می روم بکراهت انیقدر دانستم که هیچ ندانستم اقواله طلب زیادت
موجب رنج و کلفت است. و اکتفا بر انعام حضرت احدیت باعث آرام و راحت. پادشاه
آنست که مالک ازادگان باشد. نه آن که مالک بندگان. مردن سه کس بهتر از زیستن باشد
مالداری که محتاج گردد. عزیزی که ذلیل شود. حکیمی که جاهل برو مسلط گردد. دردی چون
نادانی نیست. و ذلی چون سوال نی. بدترین جراحت آنکه کریم از لئیم حاجت خود خواهد و نیابد
و سخت ترین مذلت آنکه بزرگی بر در سفله رود و باز آید. دوست دوست را دوست باید داشت
و دشمن دوست را دشمن داشتن لازم نی. جود آنست که پیش از طلب داده شود. و بعد از طلب
مکافات طلب باشد. مردن و مال بدشمنان گذاشتن بهتر است از زیستن و محتاج بدوستان
شدن. و کمال مردم بآن باید شناخت که اگر رای صوابی و سرزند بافتخار آن نپردازد. و دوقت
مدح نخوت با او راه نیابد. و کار خیر به تکلیف نکند. بل بمجرد اطلاع در انجام آن مستعد گردد
قبیح است عیب کسی اگرچه راست باشد. حریص ترین جانوران مگس است. و قانع ترین آنها عنکبوت
بس حق تعالی روزی حریص ترین را که مگس است طعمه عنکبوت که قانع ترین است ساخت. باری مکن باکسی که از
مقصد خویش ندانی. و بعد از تحقیق اگر بدانی که مقصود محبت است تو هم گرمجوشی نمای. و اگر غرض دیگر
پس دامن دل را ناحق بغبار الفت میالای. باشد که حاجت خود برآرد و پیرامون خانه ات نگردد
خبر دادن از خبریکه نپرسند موجب کم عقلی است. جاحت امروز بفردا مینداز چه دانی که فردا چه شود

اداره

گردد. انقای وعده موجب احراز دو فضیلت است یکی جود دوم صدق. شخصی که در حالت رضا
بوصفی که ترا نیست بستاید یقینکه در حالت خشم بذمی که نداری زبان بغیبت بگشاید. سعید ترین پادشاه
آنکه ریاست آبا و اجداد خود بحد کمال رسانید. و شقی ترین ایشان آنکه ریاست بزرگانش باو
منقطع گردید. تاسف مکن بر چیزیکه از دست دادی که اگر ترا بودی بغیر تو انتقال نکردی ضعیف
ترین مردم آنکه خفای راز خود نتواند کرد. و قوی ترین انسان آنکه بر غضب خود قادر باشد.
صابرترین مردم آنکه حال فاقه خود اخفا دارد. و غنی ترین انسان آنکه بر ماحضر قناعت ورزد
ارسطاطالیس شیخ حکماء مشائین و واضع منطق است اقواله سلطان همچو رود بزرگ است
و ارکان مانند جویهای رنگ و طعمی که آب در رود را بود آن جویها همچنان باشد پس پادشاه رعیت
نیک باید تا دیگران نیز نیکو باشند. توانگری بقناعت است نه بمال. غلبه سگ کسی هر سگ که کسی خیره سری
آرد غلبه زن بر خاوند. غلبه فرزند بر پدر. غلبه بنده بر خواجه. کسیکه قناعت گزید نمرد و کسیکه
محبت دنیا با فراط رسانید با فقر و افلاس خود را بگور سپرد. بزرگی پادشاه بهیبت است
و مهتری او به نصفت. محبت پادشاه بتواضع و انکساری است و پاکیزگی عمل بعفت و پرهیزگاری
غلبه پادشاه بر دشمن بعدل و انصاف است. و آبادانی ملک او با خراز طریق جور و اعتساف.
اقلیدس
سعادت نفس عبارت است از معرفت و حکمت. و سعادت بدن مراد از صحت و قوت اقلیدس
در هندسه نظیر نداشت قوله میان دو دوست خصومت و نزاع میفکن که اگر صلح کنند ترا بجز ندامت

حاصل نباشد بقراط طبی از مشاهیر حکماء یونان بود اقوال او چهار چیز باجره را زیان دارد
طعام شور خوردن . آب گرم بسیار بر سر ریختن . در آفتاب نگریستن . روی دشمن دیدن
سه چیز لاغری میزاید . آب ناشتا نوشیدن . بر زمین سخت خوابیدن . با آواز بلند سخن گفتن . چهار چیز
بدن را خوب سازد دیر ماندن در حمام . جماع کردن در خلای معده از طعام . خوردن
گوشت قدید خشک آشامیدن آب یخ بستا . شش چیز بیماری آرد کثرت غذا . افراط جماع .
کم خوابی شب زیاده خوابی روز . بسیار خوردن آب . تا دیر بند داشتن پیشاب
کم خوردن چیز مضر بهتر است از زیاده خوردن چیز فائده مند اودیمس از اکابر
مشائین و اصحاب ارسطو بود اقوال او تیریکه بسنگ رسد باز گردد . سخن نیک به که بد
نیک گوینده کار شود جالینوس شیخ حکماء عصر خود بود اقوال او آن کسیست که قدرت
ظلم دارد و نکند عاقل کسیست که بشناسد هر چیز که در طبیعت زن باشد غریغوریوس عالم
و حکیمی مسلّم بود اقوال او سخن حکمت بحرکت آرد علم را . و سخن زنان بجوش آرد شهوت را جلم
جمع گرداند کرامت را . و ادب فرو نشاند حسد را بطلیموس از مشاهیر حکماء یونان بود
اقوال او حاسد آنست که زوال دیگر را نعمت خود داند . شش چیز موجب زوال سلطنت باشد
سختی روزگار کمی خزانه . کثرت خرج . انقطاع باران . مداومت سلطان بلهو و لعب . سوء اخلاق
پادشاه بزرجمهر از اعاظم حکماء و وزیر نوشیروان بود اقوال او بزرگترین پادشاهان

انکه بیگناه از و ایمن باشد و گناه کار ترسان . پادشاه را دوازده چیز ضرورست پرهیز
از شهوت مفرط گفتار صادق . مشورت با عقلا . تکریم علماء تفحص زندانیان . تعهد بازپرسان
تادیب عاملان . جمع الاطراف . اکرام اولاد و اقارب ارسال جواسیس تفقد بر وزرا و امرا
خبرگیری خیل و سپاه . کریم آنست که به بخشد و شاد شود . و لئیم انکه نه بخشد و از بخشیدن
دیگری ناشاد باشد . عاقل ترین مردم آنست که بسیار داند و کم گوید . نیکوی با عاقل باید کرد
و خداوند حسب با اهل ابله و بد فعل . قاضی زین الدین ساوجی اقوال او
کسیکه از خدا بترسد همه کس بترسد . و شخصیکه از خدا نترسد از کسی نترسد شیخ ابو علی سینا
وصفش خارج از حوصله تحریر و تقریرست در شهر منو کشه سنه سیصد و هفتاد و سه هجری متولد
شده و غره شهر رمضان سنه چهار صد و بیست و هشت هجری روز جمعه وفات یافت
وزیر امیر نوح بود . نقل است که روزی در همدان با شکوه وزارت میرفت کناسی را دید که بکار
خود مشغول بود و میگفت گرامی داشتم ای نفس از آنت . که آسان بگذرد بر دل جهانت
شیخ بخندید و گفت افتخار همین که کناسی کنی . جواب داد که نان بشغل خسیس خوردن به که بار منت
رئیس بردن . شیخ آفرین کرد و گفت که در عمر خود از هیچ کس ملزم نشدم مگر ازین کناس و چنانکه
او را فقهای اصفهان تکفیر کردند این رباعی نوشت رباعی کفر چو منی گزاف آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود . در دهر چو من یکی و آن هم کافر . پس در همه دهر یک مسلمان نبود

دوستان زمانه بجو رعد اند که بغو دآیند و غایب شوند . و نهایت گرم جوشی اگر گشتند بسوزانند
عاقلی گفته کسیکه بتعلیم امر خیر پردازد و خود بران عمل نکند همچون کوریست که چراغ در
دست دارد و خود از آن بهره مند نیست . مالداران بخیل چون استر و حمار اند که زر و سیم بردارند
و خود به علف و کاه بگذرانند . غایت مروت آنست که از نفس خود حیا دارد اعرابی
را پرسیدند که سر و حیت گفت گذاردن در او طان نشستن با برادران اگر کسی گفته دروغ و قتی
پسندیده باشد که جامع منقاطعین بود . صدق بهنگامی مذموم بود که مشعر بر غیبت باشد
خاموشی بوقتی سزد که خرخشه و جدال روی دهد عقلمندی گفته اگر قصد سوال داری از
کسی بخواه که غنی بوده و فقیر گردیده چه لذت غنا در دلش تا چهل سال مقر بود نه کسیکه فقیر بوده
و بثروت رسید چرا که مذلت فقر در دلش تا چهل سال جاری داشته باشد عامر ابن
ابو القیس گوید سخنی که از دل بر آید در دل جا گیرد . و حرفیکه از زبان سر زند از گوش تجاوز نکند
حکیمی گفته عالم را نباید که با جاهل مخاطب شود چنانکه هوشیار را نسزد که با مست هم سخن گردد
ابن معتز گوید دنیاداران چون سواران کشتی اند که در سیر است و آنها بخواب مسیح ابن مریم
فرموده بمعالجه ابرص و اکمه پرداختم و از علاج احمق عاجز آمدم ابن مقنع گوید وقتیکه
بمناظره پردازی در غضب مشو که غضب خصومت آرد و حجت را قطع گرداند قول بعضی حکما است
اعراض شاهان از نصفت و عدالت موجب انحراف رعایا از فرمانبرداری و طاعت محمد صلی الله

علیه و اله وسلم فرموده عدل یک ساعت بهترست از عبادت شصت سال عمر ابن العاص گفته
رونق پادشاه بمردم است و رونق مردم بمال جعفر ابن یحیی نوشته رزق مقسوم است
و حریص محروم و بخیل مذموم است حسود مغموم علی کرم الله وجهه فرموده ادب زیور است
در وقت ثروت و کریست عند الحاجت یاری است در مجلس جلوت و مونس است در تنهای و خلوت
عبد الله بن معتبر گوید ادب صاحب ادب را بشرافت رساند اگرچه دنی باشد و نبوت فایز گرداند
هر چند که ذلیل بود . قرب و منزلت بیفزاید اگرچه بعید باشد و رعب و مهابت فراهم آرد هرچند که
حقیر بود کسی گفته بر عاقل واجب است که خود را از دو چیز محفوظ دارد یکی حسد دوستان دوم
مکر دشمنان عمر ابن الخطاب فرموده سه چیز اند که محبت ترا در دل برادر ثابت گرداند
یکی انکه بسلام سبقت کنی . دوم در مجلس با او بکشاده دلی پیش آیی سیوم به نیکوترین نام
ثانیش بخوانی مامون گفته عاقلی را نمی باید که بر سه چیز اقدام کند نوشیدن زهر برای تجربه
افشای راز بذی قرابت حاسد . سواری دریا اگرچه اندیشیده باشد در آن ثروت و غنا
کسی گفته انس و غمخواری در سه کس میتوان یافت دوست صافی فرزند نیکوکار زوجه
صالحه مال سه عیب دارد یکی انکه حاصل نمیشود مگر به بخت . دوم محفوظ نباشد مگر به بخل سیوم تلف
میگردد بجود اعرابی گفته سه خصال موجب رضامندی امیر بود یکی عشوه . دوم رشوه
سیوم رشوه یعنی انکه حکم بنا دانستگی دهد و مدام مست و مدهوش باشد و رشوت ستانی را

شعار خود دارد رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم فرموده چهار چیز بی چهار چیز صورت
نمی بندد. حسب بغیر تواضع و فروتنی. کرم بی تقوی و پرهیزکاری. عمل بلا نیت. عبادت بغیر
یقین و عقیدت. قول حکما. نفس خود را متحمل چیزی مکن که طاقتش ندارد. کاری مکن که
نفعت نه بخشد. اعتماد مدار بر زنی هر چند که پارسا باشد. واثق مشو بر مال دنیا اگرچه بسیار بود.
عاقلی گفته عاقل را نباید که سکونت ورزد بشهری که درآن پنج چیز نباشد سلطان حازم. قاضی
عادل. طبیب عالم. نهر جاری. بازار قایم. محمد صلی الله علیه و اله وسلم ایما فرموده ضامن
شوید شما از نفس خود بشش چیز پس ضامن شوم برای شما بدخول جنت. صدق گفتار
ایفای وعده. ادای امانت. حفظ فرج. اغماض چشم. باز ماندن از ایذا. در
کتاب کلیله و دمنه نوشته شش چیز را ثبات نبود سایه ابر. دوستی اشرار. مال حرام.
عشق زنان. سلطان جابر. ثنای کاذب. رسول صلی الله علیه و اله وسلم فرموده هفت
چیز است که بعد از موت بنده ثواب آن بنام او نوشته شود نشاندن درخت. کندن
چاه. اجرای نهر. بنای مسجد. نوشتن مصحف. توریث علم. گذاشتن خلف صالح.
در گلستان نوشته دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بیفایده کردند یکی آنکه مال اندوخت
و نخورد دیگر آنکه علم آموخت و عمل نکرد. رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان. بر عجز
دشمن رحم مکن که اگر قادر شود بر تو نه بخشاید بخشم بجد وحشت آرد. و لطف بهمه بوقت

بالر

بهیبت برد. نه چندان درشتی کن که از تو سیر شوند. و نه چندان نرمی کن که با تو دلیر کردند
پادشاه را بر خیانت کسی واقف مگردان مگر آنگاه که به کلی واقف باشی و گرنه در هلاک خود
کوشی. هر چه زود آید دیر نپاید. مشک آنست که خود ببوید. نه که عطار بگوید. هر که در
زندگانی نانش نخورند چون بمیرد نامش نبرند. هر که تبادیب دنیا راه صواب نگیرد به تعذیب عقبی
گرفتار آید. متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد. هر که با بزرگان ستیزد خون خود
بریزد. هر که را دشمن در پیش است که نه کشد دشمن خویش است. حکیمی که با جاهل در افتد
باید که توقع عزت خود ندارد. حق جل و علا می بیند و می پوشد. همسایه نمی بیند و می
خروشد. در انجیل آمده که ای فرزند آدم اگر توانگری دهمت مشتغل شوی از من بمال
و اگر درویش کنمت تنگدل نشینی پس حلاوت ذکر من کجا دریابی و بعبادت من کی پردازی
و نماز چگونه بشتابی. قطعه گاه اندر نعمتی مغرور و غافل. گاه اندر تنگدستی خسته و ریش.
چو در سرا و ضرا حالت اینست. ندانم کی بحق پردازی از خویش. ترتیب پادشاه
صاحب رای باید که در استحقاق مردم نظر فرماید. و هر یکی را بقدر او دلداری کند. خدمتگاران
قدیم را که قوت خدمت نداشته باشند اسباب قوت مهیا دارد. و خدمت از ایشان نخواهد
که دعای سحری به از خدمت در گاه باشد. ترتیب جلیس شاهان کسی شاید که عاقل و شیرین
زبان باشد. و امر وزارت کسی را باید که حیف عیب بر سلطان از آن آسان ترگردد که حیف

سلطان بر رعیت. ترتیب کارکنان دولت و اعیان حضرت را باید که مشرف پنهانی بر گمارند
تا نیک و بد مردم معلوم شود و تخلیطی که رود پنهان نماند. هنرمندان را نیکو دارند تا بی
هنران راغب بر هنر شوند. اهل قلم را از عملی بعملی و از جایی بجایی بفرستند تا اگر فساد
راه یافته باشد پنهان نماند. ترتیب رای قوی آنکه دخل فردا امروز بر آرد. و رای
ضعیف آنکه کار امروز بفردا گذارد. ترتیب مردی نه جهان گرفتن است بل جهانداری. دانا
جهان گیرد و بدارد. و نادان بگیرد و بگذارد. ترتیب طعام آنکه باید خورد که اشتها باقی
غالب بود. و سخن آنگاه باید گفت که ضرور باشد. سر آنگاه باید نهاد که خواب آید. صحبت آنگاه
باید کرد که شوق بنهایت رسد. نظم سخن آنکه کند حکیم آغاز. یا سر انگشت سوی لقمه دراز.
که ز ناگفتنش خلل زاید. یا ز ناگفتنش بجان آید. ذکر اختراع صنعت کتابت در
بعضی کتب نوشته که آغاز صنعت کتابت از آدم صفی علیه الصلوة والسلام است و از عروة بن
زبیر مرویست که حضرت آدم بهر گروهی از فرزندان خود لغتی معین کرده و صفایح
بشکل الواح از گل ساخت و شبیه بهر لغت خطی بیرون آورد و از اثر آتش مطبوخ کرده هر
صفحه که بران لغت مندرج بود در طوفان نوح علیه السلام غرق گردید و تا مدت
مدید خط لغت عرب نا پدید ماند چون اسمعیل علیه السلام در مکه معظمه وطن ساخت و بکرامت
رسالت لوای اقتدار بر افراخت شبی در عالم رویا دید که در جبل ابوقبیس مدفون است بامداد

اقلم

برخاسته بود باطراف کوه مذکور طواف کرد در طلب گنج رنجها کشیده صحیفه مرقوم را بدست
آورد و بموجب وحی بر مرقومات آن که لغت عرب بود مطلع گردید و بعضی میگویند که اول
کسیکه بلفظ عربی متکلم شد قحطان بن هود علیه السلام بوده و در بعضی نسخه مذکور است که چون
جناب رسالت مآب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم فرموده که اول من کتب بالقلم ادریس
علمای فن تاریخ متفق اند بر این که صنعت کتابت بقلم از مخترعات ادریس علیه السلام است
فایده مخفی نماند که شیطان از انسان جدا میشود باستعاذه و ذکر اما نفس اماره
جدا نمیشود از انسان باستعاذه و ذکر پس طریق دفع شر نفس اماره سه چیز است
یکی منع از شهوات دوم ببرداشتن ثقیل ترین عبادت بر خود سیوم استعاذه
جستن بسوی حق تعالی از شر آن همچنانکه ملا علی قاری در شرح عین العلم آورده و آنچه
روایت کرده شده یعنی دشمن ترین دشمنان نفس تست که میان دو پهلوی
تست و شیخ عبدالحق دهلوی در شرح سفر السعادة در فصل جهاد آورده که جهاد نفس را
چهار مرتبه است یکی جهاد بر تعلیم دین حق دوم جهاد عمل بدان سیوم جهاد بر دعوت
تعلم و تعلیم آن علم با دیگران چهارم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذی
یعنی رنج و محنت از خلق و هر که این مراتب چهارگانه بجا آورد او را در ملکوت آسمان
عظیم خوانند فایده از حذیفه رضی الله عنه که گفت گفتند آنحضرت صلی الله علیه و اله وسلم

نیظر تربت زہر آلودہ شدہ از تیرہای ابلیس کسیکہ باز داشت آن نظر را
برای خوف از حق تعالی میدہد خدا تعالی اورا ایمان کہ می یابد حلاوت ازا در دل
فایدہ درخبرست کہ صدقہ در پنج وجہ است یکی را لکیست چنانچہ بہ بغی یا ظالمی دہد یکی را
دہ است چنانچہ بفقرا و مساکین دہد یکی را صد است چنانچہ بخویشان دہد و یکی را نہ صد است
چنانچہ بزنی کہ شوہر مردہ باشد و یکی را ہزار و چہار صد دہد چنانچہ بعالم یا حافظ کلام ربانی را
دہد ٭ فوائد چند از کتاب معدن الجواہر فائدہ فتوی ایسی ہی
کہ گوشت گہوڑیکا حرام نہیں اور اسکے دودہ پینیکا بہی کچہ مضائقہ نہیں فایدہ انحضرت
صلے اللہ علیہ وسلم نے فرمایا جو کوئی پیتا ہی باسن سونے اور چاندیکے سے ہلاتا ہی اپنی پیٹ
میں آگ دوزخ کی اسمین حرمت پینے کی صریح ہی فائدہ مکروہ ہی کہانا پیچ تابنے یا
پیتل کے اور افضل مٹی کا باسن ہی اس لئے کہ فرمایا رسول صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بنا دی
اپنی گہر کی باسن مٹی کے زیارت کرتے ہیں اسکا فرشتے اور ہیں فایدہ فرمایا رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی بوسہ لیوی اپنی ماکی پاؤنکا وُن کا ایسی کو پایا کہ بوسہ لیا جنت
کی چوکٹ کا فایدہ اگر ارادہ کرے ایک عورت سے کہ جو نکاح کا تو جایز ہی چہونا
اسکا اون اعضا کا کہ حلال ہی دیکہنا انکا اگرچہ خوف ہو شہوت کا فائدہ افضل
کسب جہاد ہی پہر تجارت پہر زراعت پہر حرفہ اور کسب کی قسمین ہین فرض اور مستحب ۔

فوائد معدن الجواہر

زاد آخرت

تصنیف ابو حامد محمد بن محمد بن محمد الغزالی کہ ولادتش در سنہ چہار صد و پنجاہ بود
و وفاتش در شہر جمادی الاخر سنہ پانصد و پنج ہجری
نوح علیہ السلام کی دعا انکے بیٹے کنعان کے حق مین قبول نہوی اور موسی علیہ السلام کی دعا انکے خادم کے حق مین جو اپنے دین
بیچ کے دنیا کہاتا تہی جسکا قصہ احیاء العلوم اور قوت القلوب اور حیاۃ الحیوان مین یون مذکور ہی کہ ایک شخص موسی
علیہ السلام کی خدمت کیا کرتا تہا پہر لوگون سے کہنے لگا کہ مجہسے موسی اللہ کے خاص دوست نے یون فرمایا مجہسے موسی کلیم راز دار نے
یون فرمایا مجہسے موسی اللہ سے بات چیت کرنیوالے نے یون فرمایا یہان تک کہ لوگون کو ایسی روایتین سنا سنا کے
بیدا کیا اور اسکا مال بہت ہوا پہر یکایک گم ہوگیا سو موسی اوسکی تلاش کرنے لگے او لوگون سے اوسکی خبر پوچہنے
لگے اوسکا نشان کہین نہین پاتے تہے اوسوقت تنگ ہوگے ایک روز کسی شخص نے اونکے پاس ایک سور کو لایا جسکے گلا
مین کالی رسی بندہی تہی سو کہنے لگا کہ ای موسی فلانے شخص کو پہچانتے ہو کیا آپنے فرمایا کہ ہان اسنے عرض
کی کہ وہ شخص یہی سور ہی تب موسی کہنے لگے کہ خداوندا مین تجہسے مانگتا ہون کہ اسکو اوسکی حال طرف پہیر لا تا کہ مین
پوچہون کہ اسپر یہ مصیبت کیون پڑی پہر اللہ نے انکی طرف وحی بہیجی کہ اگر تو جن جن باتون سے آدم اور آدم سے
وری انبیا مجہکو پکارے ہین اون اون باتون سے پکاریگا تو بہی تیری دعا اوسکے بابمین قبول نکرونگا لیکن
ہین جس سبب سے اوسکی ساتہ یہہ سلوک کیا ہی تجہکو اوسکی خبر سنا دیتا ہون کیونکہ وہ دین سے دنیا کو پیدا کیا کرتا تہا

فایدہ جنازیکے پچہلی صف میں اور بیگانہ
کی اول صف میں ثواب زیادہ ہی فائدہ
لوگ اپنے وقت کے بادشاہ
اسلام حکم سے بہکر گئی ہوں اور راستہ
لوٹنے والونکو اور زر کو ہتیار باندہ کر شہر
مین چوری کرنے والونکو اور اگر فرحت
کرتو اسکے مار ڈالنے مین وحیل نہیں
کرنے والونکو اور لوگ کو فریب دیکر
پہانسی ڈالکر مارنے والونکو اور قاتل
والدین کو غسل دینا اور انکے جنازہ کی
نماز پڑہنا درست نہیں ہے سا التجہیز و تکفین
مسلمانی

زاد الآخرت

١

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والصلوۃ علی رسولہ محمد المصطفی وآلہ اجمعین ورضی اللہ عنا وعنکم
وعن جمیع المسلمین بدان ای غافل مسکین کہ تو مسافری و از زاد راہ و از
بادیہ کہ بر راہ داری غافلی و منزلگاہ اول تو درین بادیہ پشت پدر است پس رحم مادر
بعد فضای این عالم پس گورستان چون بلحد رسیدی بابادیہ رسیدی کہ ہیچ او را نہایت
آن نشناختہ چون این بادیہ بگذاشتی بمنزلگاہ پنجم رسیدی و آن صحرای قیامت است
و از آن منزلگاہ رو بوطن و قرارگاہ خویش آوری اما بہشت و اما دوزخ حال اول
و آخر تو این است و تو درین دنیا غافل نشستہ و ہمہ دل در تدبیر وی بستہ گوی ہرگز
از وی رحلت نخواہی کرد و مقیم خواہی بود و نمیدانی کہ عمر تو اگرچہ دراز باشد اضافت با ازل

و ابد مختصر است و ازل آن مدتست کہ نبودی و آنرا اول نہ و ابد آن مدتست کہ تو خواہی بودن
و آنرا آخر نہ و تو میان ازل و ابد چندین کار بر ساختہ و اگر خواہی کہ درازی ابد ببینی این
عالم را پر از گاورس تقدیر کن و مرغی کہ بر صد ہزار سال یکدانہ بر دارد این جملہ گاورسہا باخر
رسد و از درازی ابد ہیچ کم نشود کہ ہنوز آنجا ماندہ باشد نہایت ندارد و اگر خواہی کہ مختصر عمر
خویش در میان ازل و ابد بدانی این سخن نوح پیغمبر صلوۃ اللہ علیہ بشنو کہ وی را گفتند این دنیا را
چون دیدی گفت چون خانہ کہ وی را دو در باشد از یکدر در آمدم و بدیگر در بیرون شدم و وی
ہزار سال پنجاہ سال کم بزیست و پنج ہزار سال است کہ برفتہ پس چہ تو راز آن متناہی بود اگرچہ دراز گشتہ
سپری باشدہ گیر کار آخرت ابدی دارد کہ سپری نشود اگر کسی را مملکت دنیا صافی و مسلم شود از
مشرق تا مغرب چون بوقت مرگ رسد آنہمہ تخم حسرت باشد گوید کاشکی از دنیا مرا قدر قوتی
بیش نبودی پس عاقل چون بود کسی کہ مملکت جاوید را باین چنین کار مختصر بفروشد با آنکہ ہیچکس
را از دنیا ہیچ چیز صافی و مسلم نباشد بلکہ منغص و مکدر بود و آخرت را بدنیای مختصر فروختن کار ہیچ
عاقل نبود بلکہ عاقل داند کہ جملہ زمین و آنچہ بر ویست در جنب سعادت ابدی و جز از قدرت
خدا تعالی کلوخی است و ہر لذت و دولت و شادی کہ بر روی زمین است گردی است از آن کلوخ
کہ از برخاستن آن غبار تا نشستن و ناچیز شدن وی بس تفاوتی نبود بلکہ بزرگان گفتہ اند اگر دنیا
نبودی الا کوزہ زرین فانی و آخرت نبودی الا کوزہ سفالین باقی عاقل آن بودی کہ سفالین

ازل
ابد
سخن نوح علیہ السلام
عاقل
بزرگان گفتہ اند
عاقل

باقی را اختیار کردی بر زرین فانی پس چون دنیا سفالین فانی است و آخرت زرین
باقی بی عقلی باشد فانی خسیس را بر باقی شریف اختیار کردن (فصل) پس حق تعالی دنیا را رباطی
دان کرا ایزد سبحانه و تعالی آفریده است برای مسافرانی که بحضرت الوهیت قصد دارند
و این رباط بر سر بادیهٔ قیامت نهاده تا چون مسافران رخت از پشت پدر و رحم مادر
برگیرند و بدین رباط رسند زاد راه برگیرند و بهیچ چیز دیگر مشغول نشوند که هر که بی زاد
و بدرقه ببادیهٔ قیامت فرو شود هلاک شود هلاکی که هرگز از عذاب آن خلاص نشود (فصل)
اگر گوئی زاد آخرت و بدرقه چیست تا بدان مشغول شوم و دست از دنیا بدارم بدانکه
آخرت را هیچ زاد نیست مگر تقوی و هیچ بدرقه نیست مگر ایمان که ترجمان کلمه لا اله الا
الله محمد رسول الله است چنانکه حق تعالی فرموده و تزودوا فان خیر الزاد التقوی
و گفت و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین فمن آمن و اصلح
فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون و گفت لا اله الا الله حصنی فمن دخل
حصنی امن من عذابی پس زاد و بدرقه آخرت علم و عمل است یعنی ایمان و تقوی
پس ما این کتاب مختصر تصنیف کردیم و وی را زاد آخرت نام کردیم بسبب آنکه گروهی
از اهل دین درخواستند برای قومی از عوام که ایشان را قوت آن نبود که بکتاب
کیمیای سعادت رسند لیکن آن قدر که در بدایه گفته‌ایم بتازی ایشان را کافی نبود

بی عقلی

دنیا

زاد آخرت و بدرقه

تا پارسی کتاب بدایه بشناسند و راه تقوی بدان بدانند و نخواستیم که این کتاب از فایده
تو خالی بود اعتقادی که ایمان بدان درست شود درین کتاب بیاوردیم تا جامع بود میان
علم و عمل و ایمان و تقوی و تمامی زاد آخرت بدان حاصل آید امیدواریم که هر که این کتاب
برخواند مصنف و نویسنده را از خدای عز و جل آمرزش خواهد انه ولی الاجابة للدعاء
المسلمین (فصل) در پیدا کردن معنی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله که ایمان
بدان درست آید بدانکه تو آفریده و ترا آفریدگاریست که آفریدگار همه عالم است و هر چه
در عالم است و یکی است که او را شریک نیست و یگانه است که او را همتا نیست و همیشه بوده است
و هستی او را ابتدا نیست و همیشه باشد و وجود وی را آخر نیست و وجود وی در ازل و ابد
واجب است که نیستی را بوی راه نیست و هستی وی بذات خود است که وی را بهیچ سبب نیاز نیست
و هیچ چیز از وی بی نیاز نیست بلکه قیام وی بذات خود است و قیام همه چیز بوی است و معنی
قیوم اینست و وی در ذات خود جوهر نیست و عرض نیست و وی را در هیچ کالبد فرود
آمدن نیست و هیچ چیز مانند وی نیست و وی را صورت نیست و چونی و چگونگی را بوی راه نیست
و هر چه در خیال و خاطر آید از کمیت و کیفیت از همه پاک است که آن همه صفت آفریده‌ها و
وی بصفت هیچ آفریده نیست بلکه هر چه در وهم و خیال صورت کند وی آفریدگار آنست
و خردی و بزرگی و مقدار را بوی راه نیست که این همه صفات اجسام عالم است و وی جسم نیست

معنی لا اله الا الله محمد رسول الله

معنی قیوم

و وی را هیچ جسم پیوند نیست و بر جای و در جای نیست بلکه خود همه جا را جای گیر و جای پذیر نیست و هر چه در عالم
است زیر قهر و تسخیر وی است نه چنانکه جسمی فوق جسمی باشد که وی جسم نیست و عرش حامل و بردارنده وی
نیست بلکه عرش و حمله عرش جمله برداشته لطف و قدرت وی اند امروز بدان صفت است که در ازل بود
و پیش از آنکه عرش آفرید و تا ابد همچنان باشد که تغیر و گردش را بوی راه نیست که اگر گردش
بصفت نقصان بود ناقص خدائی را نشاید و اگر بصفت کمال باشد از پیش ناقص بوده و حاجتمند
این کمال بوده باشد و محتاج آفریده باشد نه آفریدگار و آنکه بدین صفت باشد خدائی را نشاید و با آنکه
ازین همه منزه است درین جهان دانستنی است و در آن جهان دیدنی و چنانکه درین جهان وی را بی چون و بی چگونه
دانند در آن جهان نیز بی چون و بی چگونه بینند که آن دیدار از جنس دیدار این جهان نیست با آنکه قدرت
وی مانند هیچ چیز نیست بر همه چیز قادر است و قدرت و توانائی وی بر کمال است که هیچ عجز و نقصان
و ضعف را بدان راه نیست بلکه هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند و هفت آسمان و زمین و عرش
و کرسی و هر چه هست همه در قبضه قدرت وی مقهور و مسخر است و بدست هیچ کس جز وی هیچ چیز نیست و وی را در
آفرینش یار و انباز نیست و داناست و علم وی بهمه چیز محیط است و از علی تا ثری هیچ چیز از دانش وی
نرود و هر چه هست از وی رود و از قدرت وی پدید آید که عدد ریگ بیابان و برگ درختان و ستاره آسمان
و قطره باران و اندیشه دلها و ذره‌های هوا در علم وی همچنان مکشوف است که عدد آسمانها و هر چه در عالم
هست همه بخواست و ارادت اوست و هیچ چیز از اندک و بسیار و خرد و بزرگ و خیر و شر و طاعت و معصیت و کفر

همه زیر عرش است و عرش زیر قدرت وی مسخر است و وی فوق عرش است

بخواست

و ایمان

و ایمان و سود و زیان و زیادت و نقصان و رنج و راحت و بیماری و تندرستی نرود الا بتقدیر و مشیت
وی و بقضا و حکم وی اگر همه عالم فراآیند از جن و انس و شیاطین و ملایکه تا یک ذره از عالم بجنبانند
یا بر جا دارند یا بیش کنند یا کم کنند بی خواست وی همه عاجز باشند و نتوانند بلکه جز آنکه وی خواهد
در وجود نیاید و هر چه وی خواهد بباشد و هیچ کس دفع آن نتواند کرد و هر چه هست و هر چه بود
و هر چه باشد همه بتدبیر و تقدیر وی است و چنانکه داناست بهر چه دانستنی است بینا و شنواست
بهر چه دیدنی و شنیدنی است و دور و نزدیک در شنوائی وی و تاریکی و روشنی در بینائی
وی برابر بود و آواز پای مورچه که در شب تاریک برود از شنوائی وی بیرون نبود و رنگ و صورت
کرمی که در تحت الثری بود از دیدن وی بیرون نبود و دیدن وی بچشم نبود و شنوائی
وی بگوش نبود و چنانچه دانش وی باندیشه نبود و آفریدن وی بآلت نبود و بدانکه خدای تعالی متکلم
است و فرمان وی بر همه خلق واجب است و خبر وی هر چه خبر داده است راست است و وعده و وعید وی
حق است و فرمان و وعده و وعید همه سخن وی است و چنانکه زنده و توانا و دانا و شنوا و بیناست
گویاست با موسی صلوات الرحمن علیه سخن گفت بی واسطه و سخن وی بکام و زبان و لب و دهان نیست
و چنانکه سخن در دل آدمی حرف و صوت نیست سخن خدای تعالی پاکیزه و منزه است ازین صفت
قرآن و توریت و انجیل و زبور و همه کتب پیغمبران علیهم السلام سخن وی است و سخن صفت وی است
و همه صفات وی قدیم است و همیشه بوده است و چنانچه ذات ایزد تعالی و تقدس در دل ما معلوم است

متکلم

در زبان ما مذکورست و علم ما آفریده و معلوم قدیم و ذکر ما آفریده و مذکور قدیم همچنان کلام او در
دل ما محفوظ و بر زبان ما مقروء و در مصحف مکتوب محفوظ نا مخلوق و حفظ و کتابت مخلوق و مقروء نا مخلوق
و قراءت مخلوق عالم و هرچه در عالمست همه آفریده ویست و هرچه آفرید چنان آفرید که از آن بهتر
و نیکوتر نباشد و اگر عقل همه عقلا در هم زنند و اندیشه کنند تا این مملکت را صورتی نیکوتر ازین بنهند
یا بهتر از حق تدبیر دیگر کنند یا چیزی نقصان کنند یا زیادت کنند نتوانند و آنچه می‌پندارند که بهتر ازین
می‌بایست خطا کنند و از سر حکمت و مصلحت وی غافل باشند بلکه مثل ایشان چون نابینای باشد که در سرای
شود و هر قماشی برجای خود نهاده و نمی‌بیند چون بر آنجا افتد می‌گوید این چرا بر راه نهاده اند
و آن خود بر راه نباشد لیکن او خود نابیناست راه را نمی‌بیند پس هرچه بیافرید بعدل و حکمت آفرید
و چنانکه می‌بایست هرچه آفرید از رنج و بیماری و درویشی و عجز و جهل همه بعدلست و ظلم از وی
خود ممکن نیست که ظلم آن بود که در مملکت دیگری تصرف کند و از وی تصرف کردن در مملکت دیگری
ممکن نیست که با وی مالکی محال باشد و هرچه هست و بود و باشد و خواهد بود همه مملوک وی است و مالک ویست
و بی انباز و همتا صفت آخرت پس آنکه این سرا مزرعهٔ آخرتست و آن سرا عالم ابدیست صفت آخرت
و سرای جزاست و این منزلگاهیست که او را ازینجا زاد بر دارند و با آخرت برند و هر کسی را از بندگان
مدتی تقدیر کرده است که در این منزل باشند و آخر آن مدت اجل وی باشد که زیادت و نقصان را
بوی راه نبود و چون اجل در آید جان از تن وی جدا کنند و در قیامت که روز حساب و مکافات باشد
جانرا

جانرا با کالبد دهند و هر را بر انگیزاند و بر کسی کردارهای خویش بینند در نامه نوشته که کرده باشد یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را هم
همه را یاد وی دهند و مقدار طاعت و معصیت وی را با دید کردانند بترازوی که شایستهٔ آن کار باشد و آن ترازو
بترازوی اینجهان نماند و سؤال گور حق است روح با قالب آرند و قالب را بدست باز نشانند و از سوال گور
وی از پیغمبر وی سؤال کنند کافرانرا عذاب کنند و دری از دوزخ در گور ایشان گشایند و مومنانرا چون
عروسان خوش بخوابانند و دری از بهشت در گور ایشان باز گشایند و بدانکه هر خلق را گذر
و باید بر صراط و صراط باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر بود و هر که در ینعالم بر صراط مستقیم
راست ایستاده باشد بآسانی بران صراط بگذرد و هر که راه راست نداشته باشد بر صراط راه نیابد
بدوزخ افتد و بدانکه همه خلق را بر صراط بدارند و بپرسند از هرچه کرده باشند و حقیقت صدق
از صادقان طلب کنند و منافقان و مرائیان را تشویر دهند و فضیحت کنند و گروهی را بی حساب
به بهشت برند و گروهی را حساب کنند بآسانی و گروهی را بدشواری و با خر همه کافرانرا بدوزخ
فرستند که هرگز خلاص نیابند و مطیعان مسلمانانرا به بهشت فرستند و عاصیانرا بدوزخ فرستند
و از ایشان هر کرا شفاعت انبیا و اولیا دریابد عفو کنند و هر کرا شفاعت نبود بدوزخ
فرستند و بمقدار دنیا عقوبت کنند و باخرت به بهشت برند برحمت خویش و شفاعت پیغمبر علیه السلام
نبوت و چون ایزد سبحانه و تعالی اینقدر تقدیر کرده بود که احوال و اعمال آدمی بعضی سبب شقاوت
وی باشد و بعضی سبب سعادت و آدمی از خود آن نتواند شناخت بحکم فضل و رحمت خویش

پیغمبرانرا علیهم السلام بفرستاد به بندگان خویش تا خبر دهند ایشانرا از سعادت و شقاوت
و بشارت دهند مومنانرا به بهشت و کافرانرا بدوزخ و نیز آن راه سعادت و شقاوت اشکارا
بکنند تا هیچکس را بر خدای تعالی حجت نماند و امر و نهی شریعت برایشان پیدا کنند تا هر که فرمان بردار بود
داند که علامت سعادتست و هر که بی فرمانی کند داند که علامت شقاوتست تا هیچکس را بر خداوند تعالی حجت نماند
پس باخر همه رسولان رسول ما را محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم بخلق فرستاد و نبوت وی را درجه
کمال رسانید که هیچ زیادت را بوی راه نبود و بدان سبب او را خاتم انبیا کرد که پس از وی هیچ پیغمبر نباشد
و جملهٔ خلق را از جن و انس بمتابعت وی فرمود و وی را سید همه انبیا کرد و یاران و اصحاب او را
بهترین یاران و اصحاب دیگر پیغمبران کرد صلی الله علیهم اجمعین فصل اینقدر اعتقادی که گفته ایم
ایمان بدین درست شود و هر کرا اینجمله باور داشت و بی شک و شبهت قبول کرد ایمان وی درست
اگرچه دلیل آن بتمامی نداند و بر وی واجب نیست آنهمه حجت پس باید که بطلب زاد راه مشغول شود تا نجات
دو جهان حاصل شود و آن تقوی است و معنی وی پرهیز کاریست و فرمانبرداری حق تعالی و آنکه
آدمی بحکم هوا و شهوت خویش نباشد بحکم فرمان باشد که سعادت بنده در فرمانبرداری خداوند تقوی
بود و این تقوی دو قسم بود یکی آنکه هرچه بفرمود بجای آورد و دیگر آنکه هرچه از آن نهی کرد
از آن دور باشد و ما این هر دو قسم را بر آن اندازه که در کتاب هدایه بتازی گفته ایم بیان
کنیم ان شاء الله تعالی عز و جل قسم اول در طاعات داشتن فرمان بدانکه فرمان حق تعالی بر دو جنس است
یکی

یکی فریضه و دیگر نافله که از آن سنت گویند فریضه اصل است و سرمایه رستگاری بوی حاصل شود
و سنت چون سود است و درجات بلند بوی توان یافت رسول گفت صلی الله علیه و آله و سلم که خدای تعالی بوی برد
میگوید که هیچ تقرب نکنند بندگان من بمن مانند گذاردن فریضها بندهٔ من از تقرب کردن
بمن بنوافل نیاساید تا آنگاه که او را دوست گیرم و همگی وی من باشم چشم وی باشم تا بمن بیند
و گوش وی باشم تا بمن شنود و دست وی باشم که بمن گیرد و زبان وی باشم که بمن گوید و بدانکه تو نتوانی
رسید مگر بگزاردن فرمانها و رفتن راه تقوی الا بدانکه پیوسته بمراقبه و نگاهبانی دل و اندامها
مشغول باشی و یک نفس و یک لحظه از خویشتن غافل نباشی و بدانکه در هر لحظه حق سبحانه و تعالی
مطلع است بر ظاهر و باطن تو و آگاه است از اندیشهٔ خاطر تو و داناست بهرچه میرود بر زبان
و چشم و دل و جمله اندامهای تو که در جملهٔ عالم یک ذره بجنبد و آرام بگیرد الا که حق تعالی از آن می‌بیند
و میداند چون این بدانستی پیوسته با ادب باشی در حضرت خداوند خویش و جهد کنی تا ترا نبیند
الا مشغول بدانچه فرموده است و دور از آنچه نهی کرده است و نتوانی بدین صفت بودن الا
بدانکه اوقات خویش از آنوقت که بیدار شوی تا آنگاه که باز بخواب شوی جمله نگاه داری
و هر ساعتی را وردی جداگانه که داری در آن ساعت بدان مشغول باشی تا هیچ غافل و بیکار نباشی
فصل چون از خواب بیدار شوی جهد آن کن که بیداری پیش از صبح بود که هر که ترا صبح خفته
یابد برکت از روز بتمامی در نیابد که برکات در یکهد شهش بگاه خاستن است و باید که اول

چیزی که بر دل و زبان تو رود ذکر خداوند تعالی بود و بگوی الحمد لله الذي احيانا
بعد ما اماتنا واليه النشور اصبحنا واصبح الملك لله والعظمة والسلطان
لله والعزة والقدرة لله اصبحنا على فطرة الاسلام وعلى كلمة
الاخلاص وعلى دين نبينا محمد صلى الله عليه وسلم وعلى ملة ابينا
ابراهيم حنيفا وما كان من المشركين اللهم انا نسالك ان
تبعثنا في هذا اليوم الى كل خير ونعوذ بك ان نجترح فيه سوء
او نجرّه الى مسلم نسالك خير هذا اليوم وخير ما فيه ونعوذ بك
من شره وشر ما فيه ومعنی این دعا را معلوم کن بپارسی انگاه تبازی
میخوان و همچنین دعوات دیگر که خواهی شنیدن چون در پوشی جامه را نیت کن که فرمان
خدای تعالی را بجای میاوری در پوشیدن عورت و حذر کن از انکه جامه بر کرا ریا و خلق در پوشی
که هر کاری که جز برای خدای تعالی کنی ضایع باشد چون جامه پوشیدی قصد طهارت جای کنی پیم
چپ پیش دار تا پای چپ نخست در طهارت جای نهی و چون بیرون آئی
پای راست فرا پیش دار و چیزی که نام خدای تعالی بران نوشته باشد از انگشتری و کاغذ و درم
در طهارت جای مبر و سر برهنه بطهارت جای مشو و چون در طهارت جای خواهی شدن بگوی
بسم الله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبيث المخبث من الشيطان الرجيم

ابجان

وچنان کن که بسم الله و اعوذ بالله پیش از ان گوی که در طهارت جای شوی باقی اگر در
طهارت جای بود روا بود و وقت بیرون آمدن بگوی الحمد لله الذي اذهب
عني ما يوذيني وابقى علي ما ينفعني و پیش از قضای حاجت باید که کلوخ پاک
نهاده داری و بران جایگاه که قضای حاجت کرده باشی باب استنجا مکن و پس از بول سه گام
برگیر و سه بار تنحنح کن و سه بار قضیب بیفشان و سه بار دست بزیر قضیب بیرون آورد
در استبرا بیش ازین میفزا که آن بوسوسه کشد و اگر در صحرا طهارت کنی دور شو از دیدار مردمان
و اگر توانی در پس چیزی شو و عورت پیش از نشستن برهنه مکن و روی فرا افتاب و ماه مکن
و روی و پشت فرا قبله مکن لیکن قبله باید که بر یکدست بود و در اب ایستاده و در زیر درخت
میوه دار بول مکن و حذر کن از جای که مردمان انجا بحدیث بنشینند و از زمینی که سخت
بود و از جای که در وقت باد بشد و از سوراخی که در زمین باشد و در نشستن اعتماد بر پای
چپ کن و بی ضرورتی بر پای بول مکن و چون کلوخ بکار داری کم از سه کلوخ بکار مدار
و هر یکی باید که پاک بود و درشت چنانکه پلیدی برباید و فراتر برد از انجا که باشد اگر بسه پاک
نشود پنج یا هفت که پاک کردن واجبست و عدد طاق سنت است و چون کلوخ بکار داشتی
و فراتر بردی و پنج اثر نگذاشتی اگر آب بکار بنداری روا بود لیکن اولی ان بود که میان
کلوخ و اب جمع کنی و استنجا جز بدست چپ مکن و بگوی اللهم طهر قلبي من النفاق

وحصن فرجي من الفواحش و چون از استنجا باب فارغ شوی دست بر زمین
یا بر دیوار در مال انگاه بشوی که هیچ بوی نماند چون از شستن فارغ شدی بگوی
غفرانك یعنی آمرزش میخواهم و خویشتن بخرقه خشک کن تا تمام اداب بجای آورده
باشی اداب وضو چون از استنجا فارغ شدی اداب مسواک از دست مده که ان سبب پاکی
دهان و خوشنود بودن خدای تعالی است و یک نماز با مسواک فاضل تر است از هفتاد نماز
بی مسواک و چون وضو را ابتدا خواهی کرد بر بالا نشین و روی بقبله آر و بگوی بسم الله
الرحمن الرحيم اللهم اني اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ
بك رب ان يحضرون پس هر دو دست سه بار بشوی و بگوی اللهم اني اسالك
اليمن والبركة واعوذ بك من الشوم والهلكة پس بدل بگوی نیت کردم
که طهارت کنم برای نماز یا نیت کردم که حدث برگیرم و چنان باید که این نیت از دل غایب نشود
تا بوقت روی شستن و یک کف اب برگیر و سه بار در دهان کن و حلق برگیر که روزه دار باشی
و بگوی اللهم اعني على تلاوة كتابك وكثرة ذكرك و یک کف آب دیگر
برگیر و سه بار بینی برکش و درون بینی پاک بکن بانگشت چپ و بگوی اللهم ارحني رايحة
الجنة وانت عني راض واعوذ بك من روايح النار ومن
سوء الدار انگاه هر دو دست اب برگیر و جبهه روی بشوی و از سر گوش تا گوش و پیشانی

خط

خط راست بکش و هر قدر موی که سوی روی امده باشد از ان خط ابتدا را با اصل آن
موی برسان و همچنین آب با اصل چهار موی برسان ابرو و موی لب و مژگان و موی که میان
روی و گوش باشد و محاسن و چون محاسن بزرگ شده باشد چنانکه پوست بتوان دید اب
بپوست باید رسانید و اگر پوست تمام پوشیده باشد اب بر روی فرو گذاری کفایت بود
و بوقت روی شستن بگوی اللهم بيض وجهي بنورك يوم تبيض وجوه اوليائك
ولا تسود وجهي بظلماتك يوم تسود وجوه اعدائك و خلال
کن موی را بانگشتان انگاه دست راست بشوی تا ارنج و بگوی اللهم اعطني
كتابي بيميني وحاسبني حسابا يسيرا انگاه از ان دست بشوی و بگوی
اللهم اني اعوذ بك ان تعطيني كتابي بشمالي او من وراء ظهري
پس هر دو دست تر بکن و سر انگشتان بهم باز نه و به پیش سر نه و می کش تا پس قفا انگاه
بجای خویش آور تا جمله سر و هر دو روی موی سر مسح کشیده شود همچنین سه بار بکن
همچنین هر اندام که بشوی سه بار بشوی و بوقت مسح بگوی اللهم غشني برحمتك
وانزل علي من بركاتك واظلني تحت عرشك يوم لا ظل الا ظل
عرشك انگاه گوش را مسح کش و دو انگشت شهادت در درون دو گوش کن و پس
گوش و شکم گوش را مسح تر کن و گذشت بر جمله گوش تا جمله مسح کشیده اید و بگوی

اللهم اجعلني من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اللهم
اسمعني منادي الجنة مع الابرار انگاه گردن را مسح کن و بگوی اللهم
اعتق رقبتي من النار واعوذ بك من السلاسل والاغلال
پس پای راست بشوی تا میان ساق تا هر جای که اب برسد برابر در بهشت تا بانجا برسد
و میان انگشتان خلال کن بانگشت کهین دست چپ که خنصر گویند و ابتدا بانگشت کهین
پای راست کن و ختم بکهین پای چپ کن و بگوی اللهم ثبت قدمي على الصراط
يوم تزل الاقدام في النار و بوقت پای چپ شستن بگوی اللهم اني اعوذ
بك ان تزل قدمي على الصراط يوم تزل اقدام المنافقين
چون فارغ شوی روی بقبله کن و بگوی اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحانك اللهم
وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت عملت سوء وظلمت نفسي
استغفرك واتوب عليك فاغفر لي ذنوبي انك انت التواب الرحيم
اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني
من عبادك الصالحين هر که این دعاها در میان بگوید همه خطاها و گناها — طهارت
از اندامهای وی بیرون شود و مهر بر وضوی وی نهند و پیوسته در زیر عرش طواف میکنند

اد

و مزد آن تا قیامت میبرای او نویسند فصل از هفت چیز خویشتن را نگاه دار
و در طهارت آز دست افشاندن و از آب اسراف کردن و در روی شستن
طبانچه سخت بر روی زدن و در میان وضو سخن بگوی و هیچ جای سه بار بیش مشو که ..
مقتضی بار چهارم شیطان است و موسوسان در طهارت شیطانی است که بر آن ..
خندد و برا و لهان گویند و بابی که افتاب گرم بود باشد طهارت مکن و از کوزه
سفالین طهارت کن نه از روئین که این بتواضع نزدیکتر بود و در میان
طهارت هیچ از ذکر خداوند تعالی خالی مباش که در خبر است که هر طهارت که با ذکر
بود گناه را از همه اندامها ببرد و چون بی ذکر بود بیش از ان نبرد که اب بوی رسد
ادب غسل چون جنابتی رسد از احتلام یا از صحبت اول دست بشوی و هر جای که
الوده باشد از تن باب پاک کن انگاه وضو بکن چنانکه گفته آمد و پای شستن
تاخیر کن تا از غسل فارغ شوی تا اب ضایع نشود چون وضو کردی سه بار
اب بر جانب راست ریز و سه بار بر جانب چپ و سه بار بر میان سر و نیت رفع
جنابت یاد دار با اول غسل و جمله اندامها بدست بمال و جای که از تن پوشیده
است در سکن گوشت یا پوست چون بغل و ناف و سوراخ گوش اب بوی برسان
و ابا صل همه موها برسان و دست از عورت نگاه دار تا وضو شکسته نشود اما در غسل

واجب و چیز بیش سنت نیت کردن و جمله پوست اندام شستن و در وضو واجب
شش چیز است روی شستن و هر دو دست تا ارنج و مسح سر انقدر که بود و هر دو
پای شستن و نیت و ترتیب نگاه داشتن و دیگر همه سنت است لیکن فضل وی بزرگ
است و ثواب وی بسیار است و دست بداشتن از سنتها زنان کار است بلکه اصل فریضه
بدان تمام شود که نقصان فرایض را در توان یافت الا بسنتها ادب تیمم اگر عاجز آیی از
استعمال اب بکار داشتن اب در سفر بسبب آنکه اب طلب کنی نیابی و اگر یابی از تشنگی بر تنی
تو یا بر جان تو یا میان تو و اب مانعی بود چون سبعی یا دشمنی یا اب ملک دیگری باشد
و دستوری نمیدهد و نمیفروشد الا به بهای گران تر از انکه بهای ویست در ان موضع
یا جراحتی است بر تن تو که بکار داشتن آب هم هلاک تست یا هلاک اندامی از اندامها
تو صبر کن تا وقت فریضه درآید انگاه خاک پاک و خالص و نرم طلب کن و هر دو کف
خویش بروی زن انگشتان جفت بهم باز نهاده نیت استباحت نماز کن و روی
خویش را بدان دو کف کرد الو دیک بار مسح کن چنانکه خاک بهمه روی برسد و شاید که
باصل موی نرسد و انگشتری را بیرون کن و انگشتها گشاده بدار و یکبار دیگر بر خاک
زن و هر دو دست تا ارنج بدان مسح کن چنانکه اندک بهمه برسد پس هر دو بیکدیگر
بیکدیگر فرو مال و میان انگشتان خلال کن و بهم در مال و بدین تیمم یک فریضه بیش مکن و چندانی

که خواهی

که خواهی سنت بکن چون فریضه دیگر خواهی گزاردن تیمم باز کن والله اعلم ادب
رفتن بمسجد چون بامداد طهارت کردی دو رکعت سنت نماز بامداد در خانه بکن
اگر صبح بر آمده باشد که رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنین کردی انگاه بمسجد رو و از
نماز جماعت دست باز مدار خاصه بامداد که نماز جماعت بیست و هفت درجه فضل
دارد بر نماز تنها و هر که دین در دل وی قدر دارد ترک چنین سود و چندین درجات
نتواند گفت در راه مسجد اهسته رو و بگوی اللهم اني اسالك بحق السائلين
عليك وبحق ممشاى هذا اليك لم اخرج اشرا ولا بطرا
ولا رياء ولا سمعة خرجت اتقاء سخطك وابتغاء
مرضاتك فاسئلك ان تنقذني من النار وان تغفر لي ذنوبي
فانه لا يغفر الذنوب الا انت ادب در شدن بمسجد و بیرون آمدن چون
بدر مسجد رسیدی پای راست فراپیش دار و بگوی اللهم صل على محمد وعلى
آل محمد وبارك وسلم اللهم اغفر لي ذنوبي وافتح لي ابواب
فضلك وابواب رحمتك و اگر کسی بینی در مسجد که چیزی میخرد یا میفروشد
بگو سود مکناد بدین تجارت و اگر کسی چیزی میجوید و ندا میکند بگو باز میابیاد
رسول صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده و گفته است که مسجد نه برای این است و چون

در مسجد شدی منشین تا دو رکعت تحیت مسجد نکنی و اگر سنت نکرده باشی بکن که ان
بجای تحیت نیز بایستد چون سلام دادی نیت اعتکاف کن و بدعا و ذکر مشغول
باش و هیچ غافل بکار مباش و چون بانگ نماز شنوی در ینحالت و در حالت که باشی
جز در نماز بجواب موذن مشغول باش و همانها میگوی و چون بحی علی الصلواة رسد بگوی
لاحول ولا قوت الا بالله العلی العظیم و چون حی علی الفلاح گوید
بگوی ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن چون الصلواة خیر من النوم گوید بگو
صدق و بررت و چون قد قامت الصلواة بگوید بگو اقامها الله وادامها
ما دامت السموات والارض و چون فارغ شدی بگوی اللهم انی اسئلك
عند حضور صلواتك واصوات دعائك وادبار ليلك واقبال
نهارك ان تؤتی محمدا صلی الله علیه واله الوصيلة والفضيلة
وابعثه المقام المحمود الذي وعدته و اگر بانگ نماز شنوی و تو در نماز
باشی چون سلام دهی جواب تدارک کنی و جمله باز گوی و چون امام در نماز ایستاد جز
بفرایض به هیچ چیز مشغول شو و چون سلام فرایض دادی اللهم صل علی محمد وعلی
ال محمد اللهم انت السلام ومنك السلام واليك يعود السلام
حينا ربنا بالسلام وادخلنا دار السلام برحمتك يا ذو الجلال

والاكرام

والاكرام سبحان ربي العلي الاعلى الوهاب لا اله الا الله وحده
لا شريك له له الملك وله الحمد يحي ويميت وهو على كل
شئ قدير لا اله الا الله اهل النعمة والفضل والثناء الحسن
لا اله الا الله ولا نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو
كره الكافرون پس این دعا بگو که سید عالم محمد صلی الله علیه وسلم کلمات انرا
جامع و کامل خوانده است و عائشه را رضی الله عنها بیاموخته است اللهم اني
اسئلك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم
اعلم واعوذ بك من شر كله عاجله واجله ما علمت
منه وما لم اعلم اسئلك الجنة وما يقرب اليها من قول
او عمل واعوذ بك من النار وما يقرب اليها من قول
او عمل واعوذ بك من النار وما يقرب اليها من قول او
عمل اسئلك من خير ما سئلك عبدك ونبيك محمد صلى الله
عليه واله واستعيذ بك مما استعاذ منه عبدك ونبيك
صلى الله عليه واله اللهم وما قضيت لی من امر فاجعل
عاقبة رشدا برحمتك يا ارحم الراحمين الخاه ان دعا بگو که رسول

صلی الله علیه واله وسلم فاطمه را رضی الله عنها وصیت کرده است یا حی یا قیوم برحمتك
استغيث اصلح لي شاني كله ولا تكلني الى نفسي طرفة عين
پس دعای عیسی صلواة الله علیه را بگو اللهم اني اصبحت لا استطيع دفع ما
اكره ولا املك نفع ما ارجوا واصبح الامر بيد غيري واصبحت
مرتهنا بعملي فلا فقير افقر مني اللهم لا تشمت بي عدوي ولا
تسوء بي صديقي ولا تجعل مصيبتي في ديني ولا تجعل الدنيا
اكبر همي ولا تسلط علي من لا يرحمني پس دعاها که یاد گرفته باشی میگوی
باید که کار تو تا آفتاب بر آمدن از چهار رو بیرون نباشد یکی دعا و دیگر تسبیح و دیگر
قرآن خواندن و چهارم تفکر که در گناهان لیسار اندیشه کنی و در تقصیر خویش در فرمانهای
حق تعالی که بدان مستحق عقاب شده باشی اگر تدارک آن و عذر خواستن بموجب شرع مشغول
نشوی پس در طریقه تدارک اندیشه کنی و چیزی که آن روز از طاعات از تو ممکن است که در وجود
اید اندیشه آن بکنی و از هرچه بدان مستحق عقاب خواهی شدن از آن حذر کنی و عزم درست
بکنی که امروز جز بطاعات حق تعالی مشغول نشوم و گرد هیچ معصیت نگردم و بهترین اندیشها
آن بود که در نزدیکی اجل تفکر کنی که ممکن است که نزدیک رسیده باشد و اگر فرا رسد
و ترا نا ساخته یابد هیچ مهلت ندهد و حسرت سود ندارد و چنان باید که هر بامداد ده کلمه

عادت

عادت کنی اول لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله
الحمد يحي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو
على كل شئ قدير دوم لا اله الا الله الملك الحق المبين سوم
لا اله الا الله الواحد القهار رب السموات والارض وما بينهما
العزيز الغفار چهارم سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اكبر ولا حول ولا قوت الا بالله العلي العظيم پنجم
سبوح قدوس رب الملائكة والروح ششم سبحان الله
وبحمده سبحان الله العظيم وبحمده هفتم استغفر الله
الذي لا اله الا هو الحي القيوم واسأله التوبه هشتم
اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا راد
لما قضيت ولا ينفع ذا الجد منك الجد نهم اللهم صلي على
محمد وعلى ال محمد دهم بسم الله الذي لا يضر مع اسمه
شئ في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم این کلمات
هر یک صد بار بگوید یا هفتاد بار یا ده بار و این کمترین باشد تا جمله صد بار شود
و این وردها را ملازم باش که هر روزی بامداد بگوی و سخن مگوی تا آفتاب بر نیاید

علامت

که در خبرست که هرکه بذکر مشغول باشد و سخن نگوید تا آفتاب برآمدن فاضلتر از انست که هشت بنده را از فرزندان اسمعیل پیغمبر علیه الصلوة والسلام آزاد کرده باشی

برآمدن آفتاب وقت دوم چون آفتاب برآمد و مقدار یک نیزه بالا گرفت دو رکعت نماز کن که تا اینوقت نماز مکروه باشد از وقت برآمدن و چو بمقدار چهار یکی از روز برفت نماز چاشت بکن دو رکعت یا چهار رکعت یا هشت و در هر دو رکعت سلام ده و تا نماز پیشین هیچ نماز دیگر راتبه نیامده است و اوقات دیگر از بامداد تا وقت زوال خیر کیرات که دستگیر تو باشد با خرت صرف مکن و آن خیرات بر چهار درجه است

درجه اول که فاضل ترین ست انست که طلب علم کنی نه هر علمی که مردمان آنرا علم گویند لیکن علم دستگیر و سودمند که رسول صلی الله و اله وسلم گفته است نعوذ بالله من علم لا ینفع و علم نافع لابد آن بود که بیم خداوند تعالی در دل زیادت کند و چشم دل ترا گشاده کند تا عیب خویش و صفات خویش ببینی و تقصیر خود در طاعت بدانی دیگر علم نافع آن بود که دنیا را بر دل تو سرد کند و رغبت تو در اخرت صادق کند و دیده دل ترا بینا کند تا بظاهر علم و عمل غره نشوی بلکه اخلاص و نیت درست طلب کنی و بدین علم که درین کتاب و کتاب کیمیای سعادت است مشغول شوی و بدان کار کنی و خلق را بدان ره نمای که عیسی صلوات الله علیه چنین میگوید که هرکه این علم

براند و برود و خلق را بدین دعوت کند و یرا در ملکوت آسمان عظیم خوانند اگر این برداری و از اوقات تو چیزی بسر اید آنگاه اگر علم فقه برخوانی تا مردمان را در وقایع ایشان فتوی کنی و آن نیز از فرض کفایت است و فضل این بزرگ است لیکن بدو شرط یکی آنکه از فرض عین پرداخته باشی و علم این کتاب حاصل کرده باشی و بکار داشته دیگر آنکه نیت تو از طلب علم جاه و قبول خلق و کسب مال نباشد بلکه قصد تو آن باشد که نزد خدای تعالی ترا درجه و منزلتی باشد و منزلت علما حاصل آید و در آخرت بثواب آن برسی و بیشتر خلق را آن بود که شیطان تلبیس در علم کشد و گوید قصد و اندیشه تو نیست که برای خدای تعالی میخوانی و ایزد تعالی از سر دل ایشان میداند که از برای قبول خلق و حشمت است

درجه دوم آنکه قوت علم نداری لیکن بذکر و عبادت مشغول باشی چون نماز بسیار و قرآن خواندن و تسبیح کردن و این درجه پارسایان است و ثواب این بزرگ است

درجه سوم آنکه بکاری مشغول شوی که راحت مسلمانان در آن باشد و خلق بدان آسوده شوند چون خدمت صوفیان و درویشان و اهل علم بتن و مال یا عیادت بیماران و تشییع جنازها که این هم عبادت است و هم راحت خلق و ثواب این از عبادتی که کسی را راحتی نباشد زیادت است

درجه چهارم آنکه اگر ازین هر سه هیچ چیز از تو نیاید الا آنکه بکسب و تجارت مشغول باشی و کفایت خود و عیال خود حاصل

کنی این نیز چون شرط شرع در آن نگاه داری و از حلال کسب کنی و مقصود تو آن بود که رنج خویش از مسلمانان باز داری و عیال تو نیاز مند روی خلق نباشند از جمله عبادتست و ثواب این نیز بزرگ است اما هرچه ازین چهار بگذشت چون لهو و غفلت و کارهای بیفایده همه ضایع کردن عمرست و سبب حسرت است و اگر العیاذ بالله بمعصیتی مشغول باشی یا بکاری که اندران رنج مسلمانان بود این خود سبب هلاک باشد و بدانکه بنده از سه حال خالی نباشد در تجارت آخرت یا بر سود است یا بر زیان یا بسر بر هر که بطاعت مشغولست و از معصیت دورست بر سودست و هر که اندرین هر دو مقصرست بر زیانست اگر خیانت کرد و بطلب سود مشغول نیستی جهد آن کن که بسر بجهی و حذر کن از آنکه سرمایه خویش بزیان آوری و همچنین بنده در حق خلق بر سه حالت است یا سبب راحت ایشانست و بدان مانند فرشتگان است و یا سبب رنج ایشانست تا بدان مانند مار و کژدمست و دوکان و یا کسی راازوی نه راحتیست لیکن رنج نیز نیست و او همچون مردگانست اگر نتوانی که مانند فرشتگان باشی باری جهد کن تا مانند ددکان نباشی لیکن مانند باشی بمردگان و رنج خویش از خلق دور داری و جهد آن کن تا وقت ضایع نکنی و در هیچ وقت بکاری مشغول نباشی که از ان منفعت دینی نباشد یا منفعت دنیائی که آن یاور تو باشد در دین اگر

چنان باشد که با مخالطت مردمان خویش از معصیت نگاه نمیتوانی داشت اولی آنبود که طریق عزلت گیری و در زاویه روی پس اگر در زاویه دل تو وسوسه پراکنده خالی نباشد و بذکر حق تعالی بر دوام مشغول نتوانی بود با وراد و عبادت و خواندن قرآن وسوسه از خود دور نتوانی کرد آن بهتر که بیشتر خفته باشی که خواب سبب سلامت است اگرچه سبب غنیمت نیست و چون سود نمیتوانی کرد کمتر از آن نبود که از زیان حذر کنی و بجهی تا یا مرده برابر باشی و خسیس تر مرده باشد که نیکوترین احوال وی آن بود که با مرده برابر بود

آداب گزاردن نماز دیگر باید که پیش از زوال استعداد نماز پیشین را بسازی و از پیش قیلوله کنی که نماز شب بقیلوله میسر شود چنانکه روزه روز بسحور میسر شود و قیلوله بروز بی بیداری شب همچون سحور باشد بی روزه جهد کن تا بیدار شوی و طهارت پیش از زوال کنی و وقت زوال را بمسجد حاضر شوی و تحیت مسجد بکنی و موذن را منتظر باشی و جواب موذن را بدهی آنگاه پیش از فریضه چهار رکعت نماز کنی که رسول صلی الله علیه و اله وسلم این چهار رکعت نماز دراز بکشیدی و گفتی اینوقت درهای آسمان گشاده باشد خواهم که عمل من باسمان برند و در خبرست که هرکه این چهار رکعت بکند و رکوع و سجود نیکو تمام بجا آرد هفتاد هزار فرشته با وی این نماز بکنند و ویرا استغفار میکنند تا شب آنگاه فریضه بکنی با امام و دو رکعت نماز سنت پس از آن بکن و تا نماز دیگر مشغول شو

مگر بعلم آموختن یا یاری دادن مسلمانی را یا بخواندن قرآن یا حاجت دنیای
خویش که بدان کفایه خویش و عیال خویش راست کنی پس چهار رکعت سنت بکن
پیش از نماز دیگر که رسول صلی الله علیه وسلم گفته است خدای تعالی رحمت کناد بر آنکس
این چهار رکعت بکند جهد کن تا دعای رسول صلی الله علیه وآله وسلم برحمت ترا دریابد
و پس از نماز دیگر بهیچ شغل بیهوده مشغول مشو مگر بهمین که گفته آمد اگر سعادت آخرت
طلب میکنی و هیچ وقت نباید که غافل باشی و بیکار بلکه هر وقت را وردی داری
نه چنانکه اوقات تو گذاشته بود تا هرچه اتفاق افتد ترتیب میکنی لیکن هر وقتی را
شغلی باید معین که بدان نه اوفتد چه برکات اوقات بدین پدید آید و هر که چنین نکند
عمر خویش ضایع کرده باشد و سرمایه تو عمر است و بازرگانی آخرت بوی تو انکرد
و سعادت ابدی توان رسید و هر نفسی از انفاس تو گوهریست که آنرا قیمت نیست و اگر
ضایع شود آنرا بدل نیست و هرگز باز نیاید چون احمقان مباش که هر روز بر ایشان
میگذرد و مال ایشان می افزاید شادی شوند و نمیدانند که مال می افزاید و عمر می
کاهد زیادت مال را با نقصان عمر چه قیمت باشد و عاقل شاد نباشد الا بزیادت علم
و عمل که این دو رفیق وی باشند در گور و شحنه وی باشند در آخرت بدان وقت
که مال و اهل و فرزندان و استاد همه از وی باز گردند پس چون آفتاب زرد شود

جهد کن تا باز بمسجد آمده باشی از پیش و بتسبیح و استغفار مشغول شده که فضل این
وقت همچون فضل بامداد است پیش از آفتاب که خدای تعالی میگوید و سبح بحمد ربك
قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و نزدیک آفتاب فرو شدن و الشمس
و الضحها و اللیل اذا یغشی و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
بخوان چنانکه در وقت آفتاب فرو شدن در ذکر و استغفار باشی چون بانگ نماز
شنوی جواب مؤذن باز ده آنگاه بگوی اللهم انی اسئلك عند اقبال
لیلك و ادبار نهارك و اصوات دعائك ان تؤتی محمدا
صلی الله علیه و آله الوسیلة و الفضیلة و المقام المحمود الذی وعدته
پس چون اقامت گویند جواب اقامت باز ده فریضه با امام بکن و پیش از آنکه سخن گوی
دو رکعت سنت بکن و اگر چهار رکعت دیگر بکنی تا سنت شش رکعت شود اولی تر و اگر
توانی معتکف باشی در مسجد تا نماز خفتن بکنی و میان این دو نماز زنده داری
فضل این بزرگ باشد و درین اخبار بسیار آمده است و این را ناشئة اللیل گویند
و صلوٰة الاوابین و در خبر است که نماز درین وقت لغو اول روز را کفایت بود
و آخر روز را پاک کند پس چون بانگ نماز خفتن گویند اگر چهار رکعت بکنی
پیش از فریضه نیکو بود که میان هر بانگ نمازی و اقامتی نماز سنت کرده اند دیگر

بیش از نماز نیز دو رکعت بشتاب کرده اند که در خبر است که دعا میان بانگ نماز و اقامت
رد نکنند آنگاه فریضه بکن و دو رکعت سنت بکن پس از آن دو رکعت دیگر بکن و در وی
الم تنزیل و تبارك بخوان یا یس و حم الدخان که این روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم
پس چهار رکعت دیگر بکن تا از جمله نماز شب زیاده اندر این به محبوب باشد و فضل بزرگست آنرا
پس سه رکعت وتر بکن بیک سلام یا بدو سلام و رسول صلی الله علیه وسلم درین سه رکعت
سبح اسم ربك الاعلی و قل یا ایها الکافرون و اخلاص خوانده است و اگر عزم آن داری
که نماز شب کنی وتر تاخیر کن تا با آخر نماز شب بکنی و چون نماز خفتن بکردی که بعد بیت و فسانه
مشغول مشو که خاتمت اعمال باید که بهتر بود و باید که بمذاکرهٔ علم یا بمطالعهٔ کتابی یا بچیزی که بخیر
تعلق دارد مشغول باشی تا خاتمت بخیر باشد چون بخواهی خفت در جامه خواب روی بقبله کن
و بر دست راست خسپ که چون بر دست راست خسپی روی و جمله تن فرا قبله بود چنانکه در لحد و خواب ما نند
و یاد کن در نیوفت مرگ را که خواب مانند مرگ است و بیداری از وی مانند حشر و شاید که از
خواب بر نخیزی باید که مرگ را ساخته باشی و بر طهارت خفتی و وصیت در زیر بالین نوشته
داری و بر توبه خفتی و عزم کنی که چون بیدار شوی مباشر هیچ معصیت نشوی و هیچ کس را
بمسلمانان تا توانی رسانیدن برسانی و بدانکه آنگاه چنین که خفته ترا در لحد خواب مانند تنها و بیکس
و هیچکس یار تو نه مگر عمل تو و جامهای نرم فرو میفکن چنانکه بجهد خواب فرا خویشتن کشی که خواب زندگی

١٢

ترا باطل و بیفایده کند مگر که بیداری بر تو وبال بود و خواب سبب سلامت تو بود و بدانکه
روز و شب بیست و چهار ساعت بود و باید که خواب تو بروز و شب بیشتر از هشت ساعت نبود چه اگر
شصت سال عمر تو بود کفایت بود که بیست سال ضایع کنی بخواب یعنی که یکی از عمر بود و چهار یکی
خود از اول عمر تو کی ضایع شده باشد و باید که بوقت خواب طهارت و مسواک نهاده باشی
و عزم آن کنی که بشب برخیزی یا پیش از صبح برخیزی که هر رکعت نماز در میان شب گنجی بود از
گنجهای خیر ازین گنجها چندان که توانی بنه روز درماندگی و مفلسی را که گنجهای دنیا آنروز
هیچ سود نکند و چون پهلو بر زمین نهادی بگوی ربی باسمك وضعت جنبی
و باسمك ارفعه هذه نفسی فاغفر لی ذنبی اللهم قنی عذابك یوم
تجمع عبادك اللهم باسمك احیا و اموات و اعوذ بك من شر کل
ذی شر و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها انت الاول فلیس
قبلك شیء و انت الاخر فلیس بعدك شیء اللهم انت خلقت نفسی
و انت تتوفیها لك مماتها و محیاها ان امتها فاغفر لها و ارحمها
و ان احییتها فاحفظها اللهم انی اسئلك العافیة اللهم ایقظنی
فی احب الاوقات الیك و استعملنی باحب الاعمال لدیك لیقربنی
الیك ولقی و یبعد لی عن سخطك بعدا اسالك فتعطینی

واستغفرك فتغفر لي وادعوك فتجيب لي آنگاه آية الكرسي و آمن الرسول
و معوذتین و سورهٔ تبارک برخوان و چنان باید که خواب فرو گیردت و تو در میان ذکر
خداوند تعالی باشی و بر طهارت باشی که هر که چنین کند روح او را بالعرش برند و از جمله
نمازکنندگان نویسند تا آنگاه که بیدار شود و چون از خواب بیدار شوی هم بران ترتیب شوی
که گفته آمد و ملازمت کن که هم بدین در باقی عمر و اگر دشوار آیدت صبر کن چون بیمار که
بر تلخی دارو صبر کند بر امید تندرستی و اندیشه کن که عمر تو هرچند بسیار بود صد سال بیش نبود
و این چه قدر دارد با مدت مقام در آخرت که هیچ نهایت ندارد و بر تو دشوار نیست
که ده سال رنج کشی در بازرگانی و طالب علمی و سفر تا باشد که باقی عمر بیاسایی بیست سال یا کمال
پس چند سالی که مدت عمر تست چرا صبر نتوانی کردن بر مشقت تا جاودان بیاسایی و امید
دراز فرا پیش مگیر که آنگاه صبر بر تو دشوار شود لیکن با خویشتن بگوی که امروز صبر کن باشد
که امشب بمیری و امشب صبر کن شاید که فردا بمیری که هیچ علت نیست که نه ممکن است که آخر عمر تو باشد
که اجل را هیچ وقت معین نیست ناچار ناگاه در خواهد رسید پس ساز مرگ کردن اولیتر باشد
از ساز دنیا که بهیچ حال در نخواهی ماند باشد که از عمر تو یک نفس یا یک روز یا یک سال بیش نمانده
بود پس این اندیشه بر دل خویش تازه میدار و نفس خویش را روز بروز فرا صبر میدار اگر
عمر دراز پیش گیری و با خویشتن گوی مثلا پنجاه سال نخواهم زیست نفس تن در صبر ندهد و از

گرانی

آداب نماز

شهوت و لهو باز نایستد اگر این را که بتو نموده آمد پیش گرفتی بوقت مرگ شادی
بینی که از آن آخر نبود و گرنه حسرتی بینی که از آن آخر نبود و شاد کسی است که راه رود
و بامداد بود که بمنزل رسیده بود و بیاسوده **آداب نماز** اکنون که ترتیب اوراد او
نگاهداشتن اوقات دانستی باید که چگونگی نماز و روزه بدانی و ابتدا بنماز کنیم چون
فارغ شدی از طهارت و جامه و جایگاه نماز کردی و عورت از زانو تا ناف بپوشیدی
بر پای خیز و روی بقبله آر میان دو قدم بمقدار یک چهار یکی گز از گز گشاده دار
و پشت و تن راست کن و قل اعوذ برب الناس برخوان تا شیطان از پیش دل تو
دور شود و دل حاضر کن و از وسوسه خالی کن که در خدمت که می ایستی و با که مناجات
میکنی و خواهی کرد و شرم دار که با دل غافل پیش خداوند بایستی و با سینه پر وسوسه
و شهوات دنیا فرا پیش وی شوی و بدانکه وی بر درون تو مطلع است و نظر وی بدل
تست و نماز تو که بپذیرد بزاری و خشوع و فروتنی و شکستگی و بیچارگی تو بپذیرد
باید که در پیش وی چنان ایستی که ویرا بینی اگر او را نمی بینی وی ترا می بیند اگر ترا
دل حاضر نمیشود بدانکه چشم دل تو نابیناست از دریافتن عظمت و جلال وی و تقدیر
کن که یکی از مصلحان اهل بیت تو چشم میدارد و ترا تا نماز چگونه میکنی تا به بینی
که دل تو چگونه میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و بادب می ایستی پس با خود

بگو شرم نداری از خداوند خویش که چون بندهٔ از بندگان وی که بدست وی هیچ نیست
ترا بیند و تو نگرد دل تو حاضر میشود و اندامهای تو آرام میگیرد و تو میدانی که او بر کار تو
ترا می بیند و هیچ خوف در ظاهر و باطن تو پدید نمی آید از عظمت وی مگر قدر وی کمتر است
از دل تو از قدر بندهٔ از بندگان وی و این غایت نگونساری و نابینایی باشد
و هیچ دشمن با خویشتن ترا ازین نبود پس این معانی با خویشتن باید که گوی در اول نماز
تا بود که دل تو حاضر شود که هر نماز که دل در وی حاضر نبود آن نماز پذیرفته نبود و چون
دل حاضر کردی و از غوغا و اندیشه دنیا رستی اگر تنها باشی اقامت بگوی و اگر
منتظر جماعت باشی از بانگ نماز دست بدار پیش از اقامت آنگاه نیت کن و در
دل صورت آن نماز که خواهی کرد حاضر کن و بگو که ادای فریضه نماز پیشین میکنم خدای را
عز و جل و تا تکبیر تمام نکنی هیچ نباید که غافل باشی از نیت و بوقت تکبیر دو دست بردار
چنانکه کف دست برابر دوش تو و سر انگشت برابر گوش و هر دو دست گشاده دار و در
وقت بر آوردن دست و فرو گذاشتن از جانب راست و چپ مبر و از پس و پیش مبر و
میار و چون تکبیر کردی هر دو دست با سینه آور نه چنانکه فرو گذاری آنگاه با سینه بری
چون با سینه بری کف دست راست بر پشت دست چپ نه و انگشتان راست بر چپ گذار
پس از تکبیر بگوی الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا پس وجهت

وجهی

وجهی تا آخر بخوان آنگاه سبحانک اللهم تا آخر برخوان و بگوی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم و آنگاه الحمد برخوان و همه تشدید بجا آور و فرق میان ضاد و ظا بیاموز
و آمین پیوسته باخر سوره بگو باید که از وی گسسته داری و قرآن بلند خوان و نماز
بامداد و دو رکعت پیشین از نماز شام و خفتن و آمین نیز با واز بلند بگوی در نماز
بامداد سورهای که در آخر قرآن دراز تر است برخوان و در نماز شام آنکه کوتاه تر است
و در نماز پیشین و دیگر و خفتن آنکه میانه است چون والسماء ذات البروج و مانند آن
و در نماز بامداد در سفر قل یا ایها الکافرون و سورة الاخلاص و آخر سورة تکبیر
رکوع پیوسته مکن لیکن چندان خاموش باش که سبحان الله بتوان گفت پس تکبیر
رکوع آغاز کن و تا بر پای باشی پشت راست دار و سر در پیش دار و چشم بر جایگاه سجود
دار و بهیچ گونه از راست و چپ منگر پس تکبیر کن و دست بردار و برکوع شو و دو کف دست
بر دو زانو نه و انگشتها را همه گشاده دار و بر زانو فرو گذار و زانو با ران و ساق
راست دار و زانو را اندر مییاور و روی پشت و گردن و سر نیز راست دار چنانکه جمله تن تو
بر صورت لامی باشد راست و میان پهلو و بازو و پهلو گشاده دار و زنان گشاده ندارند
لیکن خویشتن را جمع فراهم دارند و آنگاه سه بار سبحان ربی العظیم بگوی و اگر
امام نباشی هفت بار بگوی یا ده بار نیکوتر بود و آنگاه پشت راست باز کن تا جمله

بالای تو چون الفی باشد راست و دست بردار بوقت برآمدن و در بر آمدن میگوی
سمع الله لمن حمده و چون راست باز استادی بگوی ربنا لک الحمد ملاء السماوات
والسماء و ملاء الارض و ملاء ما شئت من شی بعده در نماز بامداد قنوت برخوان
بعد از رکوع دوم رکعت چون فارغ شوی تکبیر کن و بسجود شو و دست بر ملا ره باید که
اول چیزی که از تو بزمین رسد آن باشد که بزمین نزدیکتر باشد نخست دو زانو پس دو
دست پس پیشانی برهنه با بینی بزمین نه و همه اندامها خویش گشاده دار در سجود
و زانو از پهلوها دور دار و شکم از ران دور دار و زنان جمله اندامها فراهم دارند
و دو کف دست با انگشتان راست بزمین نه در مقابله دو دوش و ساعد دست بزمین
بگستر و سه بار سبحان ربی الاعلی و بحمده بگو و اگر امام نباشی هفت بار یا یازده بار آنگاه
تکبیر گوی و راست باز نشین و بر پای چپ نشین و سر انگشتان راست بزمین نه بسوی
قبله و هر دو دست بر ران نه و بگوی رب اغفرلی و ارحمنی و ارزقنی و اهدنی و عافنی
واعف عنی آنگاه ذکر سجود همچنان بکن و راست باز نشین و سبک از نشستگی باز
بر پای خیز و دو دست بزمین منه مشت فراکرده چون کسی که خمیر کند چنانکه به پشت
انگشتان بزمین اعتماد کنی و در حال برخاستن بیکپای فرا پیش مدار و تکبیر
ابتدا کن و از آن وقت که بنشستن نزدیک رسی تا آن وقت که بقیام نزدیک رسی بپیوسته

میدار تا هیچ حال از ذکر زبان خالی نباشد آنگاه اعوذ بالله یکبار بگوی و دیگر
رکعت همچنین بکن پس رکوع دوم به تشهد بنشین و دست راست در وقت تشهد
بر ران راست نه فراکرده مگر انگشت مسبحه که بدان اشارت کنی با بشمار در نیوقت که بگوی
اشهد ان لا اله الا الله نه بوقت گفتن لا اله الا الله و دست و انگشتان چپ
باز کرده بر ران چپ و بر پای چپ نشین چنانکه میان دو سجود در تشهد باز
پسین سرین چپ بزمین نه و هر دو ساق بجانب راست از زیر خود بیرون
کن و سر انگشتان پای راست بزمین نه نه از سوی قبله و التحیات که معروفست
برخوان تا با اللهم صل علی محمد با اولین تشهد و باخرین تمام برخوان و فریضه تا با
اللهم صل علی محمد است و دعا که پس از التحیات معروفست برخوان و آن اینست
اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک اللهم انی اعوذ بک من فتنة المحیی
والممات و اعوذ بک من فتنة المسیح الدجال و اعوذ بک من جهد البلاء و درک
الشقاء و شماتة الاعداء و سوء القضاء اللهم انی اعوذ بک من فتنة الدنیا و فتنة
القبر و عذاب النار برحمتک یا ارحم الراحمین آنگاه روی بسوی راست کن و بگوی السلام
علیکم و رحمة الله و از جانب چپ یکبار دیگر بگوی در نیوقت نیت کن از نماز
برون آمدن را و در سلام دادن نیت کن به فرشتگان و کسانی که حاضر باشند اینست

صورت نماز کسی را که تنها بود روح نماز خشوع و حضور دلست با هر چه بر زبان میرود و حسن
بصری رحمة الله علیه میگوید که هر نماز که دل در آن حاضر نیست بعقوبت نزدیکتر است
و رسول صلی الله علیه و سلم گفت کس باشد که نماز از وی از ده یکی نوشته و هر کسی را
آنقدر نویسند که داند که چه میکند و دل او حاضر بود و السلام آداب امامت و اقتدا سنت امام
آنست که نماز سبک کند که انس رضی الله عنه میگوید هیچکس را ندیدم که نماز وی بدان
سبکی و بدان تمامی بودی که نماز مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و باید که تکبیر افتتاح
نکند تا اقامت تمام نشود و تا صف راست نکنند و آواز بردارد در تکبیر و مأموم آواز
برندارد مگر آنقدر که خود بشنود و نیت امامت کند تا فضل امامت یابد اگر نکند
ثواب امامت نیابد و جماعتیان ثواب جماعت یابند چون نیت اقتدا کرده باشند
و باید که وجهت و اعوذ آهسته گوید و الحمد و سوره باواز بخواند در دو رکعت پیش مگر
در نماز پیشین و دیگر که آهسته خواند و آمین نیز باواز گوید با فاتحه و مأموم نیز آمین
گوید باواز با آمین امام بهم نه پیش و نه پس و امام پس از فاتحه آنقدر خاموش باشد
که جماعتیان فاتحه بخوانند تا سوره تمام از وی بتوانند شنید و مأموم جز فاتحه نخواند
مگر در نماز پیشین و دیگر و در نمازی که دور افتاده باشند و آواز امام نشنوند و امام
تسبیح رکوع و سجود سه بار بیش نگوید و در تشهد اول چون اللهم صل علی محمد و علی آل محمد

آداب امامت و اقتدا

بگفت برخیزد و برین نیفزاید و در وقت سلام نیت سلام کند بر قوم و قوم سلام
خویش نیت جواب کنند و چون سلام داد سبک برخیزد و روی با قوم کند و دعا کند
و اگر در جماعت زنان باشند روی باز نکنند تا ایشان بگذرند و باز گردند و از
جماعتیان هیچ کس برنخیزد تا دل امام برخیزد و امام چون باز گردد خواه از
جانب راست باز گردد و خواه از جانب چپ اما از جانب راست اولیتر و امام
در دعا خویشتن را تخصیص نکند لیکن گوید اللهم اهدنا اللهم اغفرلنا و قنوت
باواز گوید و قوم آمین میکنند و دست بر ندارند که این درست نشده است از رسول
صلی الله علیه و سلم بر دوام مگر یکبار که واقعه افتاده بود و بر قومی دعا میکرد چون
واقعه نباشد بران قیاس نتوان کرد و چون امام گوید انک تقضی و لا یقضی
علیک مأموم نیز همان میگوید تا باخر قنوت و هیچکس از جماعتیان تنها نایستد
مگر در صف و اگر جا نیابد یکی را باز پس کشد تا نزدیک خویش و آنکس را باز پس باید
آمد برای وی و در هیچ عمل نباید که در پیش امام شود و نه نیز با وی بهم کند لیکن از
پس وی میشود و چون پیشانی امام در سجود بزمین رسد آنگاه وی قصد
سجده کند و تا امام راست نه نشیند وی اندر سر از سجود بر نیارد آداب نماز آدینه
بدانکه آدینه عید مؤمنانست و روز بزرگوار است که بدین امت ارزانی داشته اند

آداب نماز آدینه

واندر وی ساعتیست که هر دعای که دران ساعت افتد مستجاب میشود باید که از روز پنجشنبه
بازساز این روز کند بدانکه جامه بشوید و به تسبیح و استغفار مشغول باشد و شبانگاه
روز پنجشنبه که این ساعت فضل همچون ساعت روز ادینه است و نیت روزه روز ادینه
کن لیکن با پنجشنبه هم باز و شنبه که نهی است از روزه روز ادینه تنها و چون صبح روز
ادینه براید غسل کن در نیر وز سنتی هم است پس جامه سفید در پوش که خداوند تعالی
جامه سفید را دوست دارد و بوی خوش بکار دارد و جمله تن پاک کن بدانکه موی لب
و زیر دست و زیر ناف التعهد کنی و ناخن برچینی و مسواک کنی پس بگاه بمسجد جامع
شوی و در راه آهسته و بحرمت روی که در خبر است که هر که در ساعت اول بمسجد جامع
شود همچنان باشد که اشتری قربان کرده باشد و در دوم ساعت چنان باشد که گاوی
قربان کرده باشد و در سیوم ساعت گوسفندی و در چهارم ماکیانی و در پنجم بیضه چون امام
بر منبر شد صحایف در نوردند و قلمها برگیرند و فرشتگان بسماع خطبه مشغول شوند
و در خبر است که نزدیکی خلق در نگریستن بحق سبحانه و تعالی بوقت دیدار بر اندازه
بگاه خاستن بود در روز آدینه چون در جامع شدی صف اول طلب کن و اگر مردمان
امده باشند پای در گردن مردمان در منه و در پیش ایشان فرا مشو نزدیک دیوار
یا ستونی بنشین تا کسی پیش تو نگذرد و منشین تا تحیت مسجد نکنی اگرچه خطیب

ادای

در میان خطبه بود و جهد کن تا پیش از انکه خطیب بیرون آید چهار رکعت نماز کنی
و در وی سورت الانعام و سورة الکهف و طه و یس برخوانی و اگر نتوانی
الم تنزیل و یس و حم الدخان و تبارک الذی بیده الملک برخوانی و اگر نتوانی
در هر رکعتی پنجاه بار اخلاص بخوان که در خبر است که هر که این بکند نمیرد تا انگاه که
جایگاه خویش در بهشت نه بیند یا کسی دیگر از برای او نه بیند و این سورها اگر شب ادینه
بخواند ثواب بسیار دارد و چون نتواند قل هو الله بسیار بخواند و شب ادینه و روز ادینه
صلواة بسیار فرستادن بر رسول صلی الله علیه و سلم فضلی بزرگ دارد و چون خطیب
بر منبر آید سخن نشاید گفت و نماز نشاید کرد الا التحیت لیکن جواب موذن باز دهد
و بسماع خطبه مشغول شود و پندهای خطبه بپذیرد و البته هیچ سخن نگوید که در خبر است
که هر که مر کسی را گوید در میان خطبه که خاموش باش هیهوده گفته باشد و یرا جمعه
نبود یعنی که دیگران را باشارت خاموش کند چون خطبه تمام شد جواب اقامت
بدهد و اقتدا کند بامام چون سلام داد الحمد و اخلاص و معوذتین هر یکی هفت بار
برخواند که ان حصاری و حرزی بود و یرا از شیطان تا بدیگر جمعه و بگوید پس از ان
اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید یا رحیم یا ودود اغننی بحلالک عن حرامک
و بفضلک عمن سواک پس دو رکعت یا چهار رکعت یا شش رکعت بکند که این هم

روایت کرده اند باوقات مختلف پس معتکف میباشد در مسجد تا شب یا نماز دیگر
و باید که منتظر آن ساعت شریف میبوده باشد و هیچ غافل نباشد تا بود که دران
وقت شریف برسد و بخشوع و حضور دل باشد و مجلس قصه گویان و حلقه هنگامه نشود
البته و لیکن بمجلس علم شود که در آن علم سودمند باشد که از وی بیم و هراس حق در دل
زیادت گردد و رغبت دنیا از تو کمتر شود و هر علمی که ترا از دنیا باخرت نخواند
جهل از ان علم بهتر بخدا پناه کن از علمی که سودمند نباشد و دعا و زاری بسیار کن
بوقت برامدن افتاب و وقت زوال و وقت بر شدن خطیب بر منبر و وقت
اقامت و وقت استادن امام در نماز که ممکن است که آن ساعت شریف در یکی
ازین اوقات بود و جهد کن تا درین روز صدقه دهی آن قدر که توانی داد
و درین روز جمع کن میان نماز و روزه و اعتکاف و صدقه و ذکر و خواندن
قران و شنیدن علم و عیادت بیمار و متابعت جنازه تا همه خیرات درین روز
شریف جمع شود و این یکروز از جمله هفته بر آخرت وقف کن و چیزی دیگر بدان
میامیز تا بود که کفارت جمله هفته شود

اداب روزه

بهیچ حال نباید که روزه
در جمله سال پیش از رمضان نبود که چون از تجارت و بازرگانی بر روزه سنت دست
بداشتی از درجات بلند در فردوس اعلی محروم مانی و حسرت بسیار خوری چون

آداب روزه

اوازه

روزه داران را درجهای بلند بینی و تو در ایشان می نگری چنانکه کسی از زمین
بستارهای درخشنده نگرد و در میان سالها روزهای فاضلتر مر روزه داشتن
را عرفه است و عاشوره و ده پیشتر از ذی الحجه و ده پیشتر از محرم و جمله رجب و شعبان
و در جمله ماههای حرام روزه داشتن ثوابی عظیم دارد و ان رجب است و
ذی القعده و ذی الحجه و محرم هم این در جمله سال بود اما در ماه اول روزه
و اخر ایام بیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و در هفته دوشنبه و پنجشنبه و ادینه
تا این روزها کفاره جمله سال و ماه شود و گمان مبر که روزه ان باشد که از
طعام و شراب و مباشرت دست بداری و لیکن سید عالم صلی الله علیه و سلم گفته است
ای بسا روزه دار که نصیب وی از روزه جز تشنگی و گرسنگی نیست بلکه تمامی روزه
ان بود که جمله اندامها از ناشایست نگاه داری چشم از نگریستن نه بجای
خویش و زبان از سخن گفتن بیهوده که فرشته از ان بگریزد و گوش از شنیدن
بیهوده که شنونده انباز گوینده است بلکه هفت اندام نگاه باید داشت همچون شکم
و فرج که در خبر است که پنج چیز روزه را بگشاید دروغ و غیبت و سخن چینی و سوگند
دروغ و بشهوت نگریستن و رسول صلی الله علیه و السلام فرموده که روزه حصاریست
چون روزه دار چنان باشد که بیهوده نگوید و ناهمواری نکند و اگر کسی با وی

جنگ کند گوید من روزه دارم الغا جهد کن تا روزه بطعام حلال گشائی و زیادت
ازان نخوری که هر شبی که روزه نداشتی خوردی چه یکبار چه دو بار همه چون
یکبار بود معده گران بود و نماز شب دشوار بود و شهوت تیز شود و مقصود از
روزه شکستن شهوت و ضعف قوتست و در خبرست که هیچ چیزی نزد خدای تعالی
دشمن تر از شکم پر نیست اگرچه از حلال بود و چنین روزه بسیار داری خدا اگر
توانی که روزه بنیاد عبادتها و کلید طاعتهاست رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگوید
که خدای تعالی میگوید که هر طاعتی که بنده کند یکی بده شود و زیاده میشود تا بهفتصد
مگر روزه که روزه مراست و جزای روزه بهشت و جزای آن من دهم بی اندازه
و رسول صلی الله علیه و سلم گفت بدان خدای که جان من بحکم اوست که بوی دهان
روزه دار نزد خدای تعالی خوشتر است از بوی مشک خدای تعالی گوید بنده
من از طعام و شراب دست بداشته است برای من روزه از منست و جزا من دهم
بران و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت بهشت را دریست جداگانه نام آن
ریانست جز روزه داران بدان در نشوند پیدا کردن معاصی بدانکه یکی نیمه
دین طاعت داشتن است و دیگر نیمه از معصیت دور بودن و هر کسی طاعت بجای
تواند آوردن اما از جمله معصیتها دست نتواند داشتن الا صدیقی و برای این

پیدا کردن معاصی

گفت

گفت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هجرت بحقیقت آنست که کسی از کار بد هجرت کند و جهاد
بحقیقت آنست که با هوای خود جهاد تواند کرد و بدانکه معصیتهای تو بر اندامهای تست که
هر یکی ازان نعمتی است از خدای بر تو و امانتی است نزدیک تو چون نعمت ویرا در معصیت
بکار داری و در امانت وی خیانت کنی از ناسپاسی و نابکاری هیچ چیز باز نگرفته
باشی اندامهای تو همه رعیت تواند نگاه کن که تا ایشانرا چون نگاه میداری و هیچکس نیست
از بندگان که نه رعیت دارست و نه ویرا از رعیت وی بخواهند پرسید و بیقین بدانکه
جمله اندامهای پوست و گوشت تو در عرصات قیامت بزبان فصیح بر تو گواهی خواهند
داد بهرچه کرده باشی و بر سر چند هزار خلق ترا ملامت و فضیحت خواهند کرد چنانکه
خدای تعالی گفت یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون از روز
عظیم که زبان ایشان و دست و پای ایشان بر ایشان گواهی دهند بهرچه کرده باشند
پس جمله تن خویش را نگاه دار خاصه هفت اندام را چشم و گوش و زبان و فرج و دست
و پای و شکم اما چشم بدانکه ویرا برای آن آفریده اند تا چون میروی راه فرا بینی
چشم از پشت پای بر مگیر که میروی تا هرچه ترا بدان حاجت است ببینی و چیزی که بدان
حاجت نیست منگر و در ملکوت آسمان و زمین نظاره کن و عبرت گیر و عجایب صنع بادشاه
ببین و هرچه جز اینست چشم نگاه دار خاصه از چهار چیز از آنکه نامحرم نگاه کنی در شهوت

در صورت نیکو نگری و از آنکه بچشم خرد در مسلمانی نگری و ویرا حقیر داری و از آنکه
چشم را بعیب مسلمانی گشاده داری اما گوش را نگاهدار و از آنکه بوی بدعت و
غیبت و فحش و سخن بیهوده و باطل شنوی که گوش را برای آن آفریده اند تا
سخن خدای تعالی و سخن رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حکمت علما و اولیا شنود و ازان علمی
که ازان حاصل کنی زاد آخرت سازی و بسعادت ابدی رسی چون بدان ناشایست
و بیهوده شنوی آنچه زاد و یاد در تو بود خصم و دشمن تو گردد و آنکه سبب سعادت تو
بود سبب هلاکت تو گردد و هیچ تا کنون ساری و زیانکاری بیش ازین بود و گمان
مبر که بنده کار گوینده بود و بس بلکه شنونده و شریک گوینده باشد در وزر و وبال
اما زبان از برای یاد کردن خدای تعالی آفریده اند و برای خواندن قرآن و گفتن
علم و راه نمودن خلق بخدای عز و جل و پیدا کردن آنچه در دل نهانست از حاجتهای
دین و دنیا چون ویرا بکار داشتی نه دران کفران نعمت خدای تعالی کردی و وی
چیره ترین اندامها آدمیت بروی و هیچ آدمی را چنان بسر در نیفکند که زبان
هر قوت که داری از نگاهداشت وی باز مگیر که ناگاه ترا در قعر دوزخ افکند که در خبرست
که بنده باشد که یک سخن بگوید و آن سخن ویرا هفتاد ساله راه بقعر دوزخ فرو می
افکند و یکی از یاران رسول صلی الله علیه و آله و سلم در کارزار کفار بکشته شد یکی گفت

وی

وی که بهشت رسید سید صلوات الله علیه گفت تو چه دانی باشد که وقتی سخن گفته
باشد ناگفتنی یا حقی دادنی از مال خویش بخیلی کرده باشد پس باید زبان از هشت چیز
نگاهدار اول از دروغ زبان نگاهدار در جد و فراخ و بازی که چون در هزل با زبان
بدروغ عادت کند در جد ازان باز نایستد و دروغ از کبائر گناهان بزرگست و چون
بدروغ معروف شدی کسی نیز بر قول تو اعتماد نکند و جز بچشم حقارت در تو ننگرد
اگر خواهی که بدانی دروغ چگونه زشتست در دیگران نگری که چون دروغ گویند
ترا چگونه زشت آید و آنکس در چشم تو چگونه حقیر و خسیس نماید و در جمله عیبهای خویش همچنان
کن که تو زشتی عیب خویش نه بینی و در دیگران بینی هرچه ترا از دیگران زشت آید
پس خویش را ازان مپسند دوم خلف وعده و وعده خلاف مکن بلکه تا توانی وعده
مکن به نیکوی و لیکن به فعل نیکوی کن بی وعده پس اگر وعده دادی هیچ حال خلف مکن
که این نشان نفاقست مگر عجزی و ضرورتی بود و رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت سه چیز
در هر که باشد منافق است اگرچه نماز میکند و روزه میدارد چون سخن گوید دروغ
گوید و چون وعده دهد خلاف کند و چون امانت بوی دهند خیانت کند سیوم غیبت
است زبان از غیبت نگاهداری که در خبرست که غیبت از زنا بترست چه زانی بتوبه
از زنا برهد و غیبت از تو بر نخیزد تا آنگاه که بحلی نخواهد هر سخنی که از کسی گوی که اگر

خلف وعده

غیبت

بشنو در بکدران غیبت است اگر چه راست بود و دور باش از غیبت مرائیان که ایشان
غیبت کنند بلفظ دعا و لفظ شفقت چنانکه گویند فلان را مرد دلها درین کاری
که وی را افتاد و خدای تعالی ما را از بلاهای نفس خویش نگهدارد و این بیچاره فلان
کس را چنین واقعه افتاد و مقصود ایشان آشکارا کردن غیبت آن کس باشد لیکن در
معرض دعا و اندوه بوی گویند و پندارند که بدین از غیبت برستند و بحقیقت با غیبت
هم دو معصیت دیگر بکردند یکی ریا و خویشتن را فرا نمودن بصلاح و دیگر بر خویشتن
ثنا کردن که من چنین مصلحم غیبت نمیکنم و اندوه بری و تحازم و اگر مقصود دعا بودی
در خلوت گفتی و اگر برنج و عیب وی اندوهگین بودی عیب وی آشکارا نکردی و
و با آشکارا شدن وی اندوهگین بودی و هر که بداند که خدای تعالی در قرآن غیبت
کننده را برادرخوار مانند کرده است و گفته ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا
فکرهتموه هرگز غیبت نکند و حکیمی گفته است که هر که داند که خدای تعالی را در آفریدن
خلق هیچ غلط نبود و میداند که هر کسی را چگونه آفریده است هیچکس را غیبت نکند و اگر در
یک چیز اندیشه کنی هرگز هیچ مسلمانی را غیبت نکنی در خویشتن اندیشه کنی که تا در
خویشتن بظاهر و باطن هیچ معصیت یابی اگر می شناسی و قادر نه بر آنکه خویشتن را
از آن پاک کنی بدانکه عجز مردمان همچون عجز تست و عذر ایشان چون عذر تست

وا

واگر خویشتن را پاک و معصوم شناسی بدانکه هیچ عیب در آدمی چون نادانی
وی بعیب خویشتن نیست و هیچ حماقت ازین زیاده نیست و اگر خدای تعالی بتو خیر
خواستی ترا بعیب خویش بینا کردی کما قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا اراد الله
بعبد خیرا بصره بعیوب نفسه و غایت نادانی این باشد که خویشتن را بچشم رضا
بینی و دیگران را بچشم سخط و اگر راست می پنداری که چنین پاک و بی عیبی بشکر
مشغول شو و خویشتن را بعیب مردارخوردن آلوده مکن که غیبت عیب بزرگ است
و اگر تو نیز از عیبی خالی نیستی و نه پسندی که کسی از آن گوید تا آن آشکارا شود دیگران را
نیز نپسندند که رسوا شوند اگر عیب ایشان بپوشی و نادیده و ناشنوده دار خدای تعالی
نیز عیبهای ترا بپوشد و اگر وی را رسوا کنی خدای تعالی زبانهای دراز بر تو مسلط کند
تا ترا درین جهان رسوا کنند و آنگاه در روز قیامت بر سر خلق نیز رسوا کند
جدل — چهارم جدل است و دور باش از جدل و خصومت کردن در سخن با مردمان و داوری
کردن در هر سخنی که گویند و عیب سخن مردمان جستن که از آن وحشت و جنگ خیزد
و اگر بخیزد در وی دو معصیت باشد یکی ثنا گفتن بر خویشتن بزیرکی و دانش و کمال عقل
و دوم نسبت کردن آن برادر دیگر بجهل و حماقت و نادانی و این رنجانیدن باشد
و رنجانیدن مسلمانان حرام است و هر که با وی داوری کنی در سخنی اگر سفیه بود ترا

برنجاند و اگر دانا بود ترا دشمن گیرد و از برای این گفت سید عالم صلوات الله علیه که
هر که از داوری در سخن دست بدارد اگر داوری وی باطل بود وی را در ربض بهشت
خانه بنا کنند و اگر محق بود وی را در اعلی بهشت خانه بنا کنند و کوشش دار که باشد شیطان
گوید خاموش مباش و حق بگوی و شیطان همیشه احمقان را بهانه خیر فرا پیش دارد
نباید که شیطان بر تو خندد و بدانکه حق گفتن نیکو است لیکن با کسی که فرا پذیرد و شرط
آن باشد که نصیحت برفق گوید و نهفته گوید نه بر ملا چه اگر بعنف گوی و بر ملا فضیحت بود
نه نصیحت و رفق گوید و فساد آن بیش از صلاح بود پنجم بر خود ثنا گفتن است ثنا — برخود ثنا گفتن
گفتن بر خویشتن بصلاح و نیکوخوی و خواجگی که من چنین و من چنان و خدای تعالی
ازین نهی کرده است قوله تعالی فلا تزکوا انفسکم و یکی را از حکما پرسیدند که هیچ
سخن راست بود که زشت بود گفت باشد ثنای خویش اگر چه راست بود زشت بود
زنهار تا عادت نکنی ثنای خویشتن خویش گفتن که آن آب حشمت را از چشم مردمان
ببرد و حماقت و نادانی تو بدان آشکارا شود و نزدیک خدای تعالی و نزدیک خلق
نکوهیده گردد و اگر خواهی که بدانی که در آن هیچ زیادتی حشمت نیست بلکه نقصان
است کوشش ار یاران خویش که ایشان خویش را بالا دهند و ثنا گویند بر خویشتن
چگونه در دل تو حقیر و گران گردند اگر در حال خاموش باشی چون غایب شوند ترا

رشتی

لعنت کردن — بگوی پس دیگران در حق تو همچنین باشند آنچه از دیگران ترا زشت آید تو مکن ششم لعنت کردن
است زبان از لعنت نگاهدار هیچ آفریده را از مردم و جانور و طعام لعنت مکن و بر هیچ
آدمی حکم مکن که وی منافق است و یا ملعون است که بر بندگان خدای تعالی داند که منافق ملعون
کیست و بدانکه روز قیامت هیچکس را نپرسند که چرا ابلیس را لعنت نکردی و زبان بلعنت وی
مشغول نکردی و زبان بلعنت ما بکسی دیگر چه رسد و چون لعنت کنند بپرسند که چرا لعنت
کردی و چنانکه لعنت نشاید کردن نکوهیدن نیز نشاید که آفریده را عیب کردن بی حرمتی بود
در حق آفریدگار و رسول صلوات الله علیه هیچ طعام را نگفتی که بد است لیکن اگر بایستی بخوردی
نفرین کردن — و گرنه دست بداشتی هفتم نفرین کردن بر هیچکس دعای بد مکن اگر چه بر تو ظلم کند لیکن
سر و کار وی بخدای تعالی افکن در خبر است که مظلوم دعا میکند ظالم را تا آنگاه که مکافات
کند و زیادتی ظلم بر وی بماند در قیامت و یرا ظالم بدان بگیرد و یکی زبان در حجاج دراز
مزاح و تماخره کردن — کرد یکی از بزرگان سلف گفت که خدای تعالی انصاف حجاج بستاند از کسی که وی را بزبان تعرض
کند چنانکه انصاف مظلومان حجاج از وی بستاند هشتم مزاح و تماخره کردن زبان از آن
نگاهدار و بر هیچکس مخند و بر کس افسوس مکن که مزاح آبروی ببرد و کس ببرد و هیبت وی از
دلها ببرد و کین در دلها بکارد و با هیچکس مزاح مکن و اگر کسی با تو مزاح کند جواب مده
و روی از اهل مزاح و بیهوده بگردان تا آنگاه که با حدیث دیگر شوند امنت جملة آفت

ناي زبان و نهي ازوي الا بتنها نشستن و زاويه كردن كه در ميان مردمان زبان
نگاهداشتن ممكن نباشد مگر چنانكه ابوبكر صديق رضي الله عنه كه سنگي در دهان نهاده
بودي پيوسته تا سخن نگويد مگر بضرورت و اشارة بزبان كردي و گفتي كه اين مرا در كارها
افكنده است پس زبان سبب هلاكت است در دنيا و اخرت ازوي حذر بايد كرد چون
افت گوش و چشم و زبان و علم گفتيم افت معظم افت شكم است كه همه بلاها ازوي
خيزد اما شكم نگاه بايد داشت از حرام و شبهت و جز حلال نبايد خورد و از حلال اندك
بايد خورد نه چنانكه شكم پر شود و پيش از سيري بايد كه دست از طعام باز گيرد كه چون
معده سير شود دل سياه و حفظ تباه گردد و اندامها از عبادت گران شود و شهوتها كه
لشكر شيطانست قوي گردد و سيري از طعام حلال كليد همه شرهاست پس اگر از حرام بود چگونه
بود و حلال فريضه است بر همه مسلمانان و عبادت با خورش حرام چون بنا نهادنست
بر سر آب بزرگان دين گفته اند و گمان مبر كه حلال نايافت است كه چون بگذاري خلق و نان
بي نانخورش قناعت كني از حلال در نماني اما تجمل و تنعم كه از حلال بود دشوار بود و حلال بسيارست
بر تو نيست كه باطن كارها بشناسي بلكه هرچه بيقين داني كه حرامست ازان دور باش
و هرچه بر حرامي دل گواهي دهد كه حرامي او بسبب دليلي و نشاني كه بر حرامي ان مال دليل كند
ازان نيز دور باش و هرچه بر حرامي ان نشان نباشد ان حلالست نشان چون ال..

افت گوش | افت شكم

كه در دست سلطان بوده اگر داني كه از ميراث حلالست يا ضياع حلال خود حلال
روشن بود و اگر داني كه از كسي بظلم بستده است حرام روشن بود و اگر نداني كه از
كجاست و غالب مال وي حرام است ازان دور باش كه ظلم وي دليل حرامي است
بظاهر اگرچه بيقين نيست و همچنين مال آلوده كرد و مطرب و خمر فروش و كسي كه كسب وي
بيشتر از حرام است چون نداني كه ان مال بعينه از كجاست لغالب اگير و از ان دور
باش و مال ديگر مسلمانان همه حلال دان مگر انكه داني كه از وجه حرامي است روشن
و از جمله حرام روشن مال وقف بود كه كسي بخلاف شرط واقف بستاند چنانكه وقف
صوفيان خورد و صوفي نباشد بصفت و سيرت ليكن بمرقع و سجاده صوفي باشد
و لبس و يا در مدرسه وقف طلبه علم خورد و وي بطلب علمي مشغول نباشد و هر كه بر وي معصيتي رود
كه اگر اشكارا شود گواهي وي بدان رد كنند هرچه از وقف صوفيان خورد حرام خورد
كه صوفي مرد عدل بود كه زيادت از عدالت در وي خصال ديگر بود كه كم از وصف عدالت
خود نباشد و هر كه خويشتن بصورت پارسايان فرا نمايد تا وي را بدان سبب چيزي بدهند
هرچه بستاند حرام بود و اگر در باطن وي چيزي بود كه اگر دهنده بدانستي ندادي و ازين
معني گفت رسول صلي الله عليه و سلم كه حلال تر چيزي كه مرد خورد آن بود كه از كسب دست وي
بود اما فرج را از حرام نگاه بايد داشت و اين نتواني تا انگاه كه چشم از نامحرم نگاه نداري

فرج از حرام نگاهدار

و دل از انديشه آن نگاه نداري و شكم از شبهت و بسيار خوردن نگاه نداري كه بسيار
خوردن شهوت انگيزد و شهوت انديشه آورد و انديشه فرا نگرستن دارد پس بيخ
همه شهوتها سير خوردنست خاصه از شبهت اما دست نگاه دار از انكه كسي را بزني يا حرامي
فراگيري يا در وديعتي و امانتي خيانت كني و بقلم چيزي نويسي كه بزبان نشايد گفتن
از بهر انكه قلم همچون زبان است بلكه عظيمتر كه نوشته بماند و گفته نماند اما پاي نگاهدار از انكه
بخانه ظالمي روي يا از پس نامحرمي فرا شوي يا بهيچ كار ناشايست فرا شوي و بخانه سلطان
و وزير و عامل ظالم شدن معصيت است الا بضرورت كه مصطفي صلي الله عليه و سلم ميگويد
كه هر كه توانگري را تواضع كند براي توانگري وي دو بهره از دين شود معلومست كه چون
توانگر ظالم باشد بتر باشد كه تواضع توانگر بتر از تواضع ظالم است اينست نگاه داشتن اندامها
فصل بدانكه حركت و سكون تو باندامهاي تست هيچ يك در معصيت بكار مدار و پيوسته
بطاعتها مشغول ميباش بدانكه اگر تقصير كني رنج و وبال ان با تو گردد و اگر در طاعت
و شكر بكار برده باشي راحت و فايده ان با تو آيد و خدايتعالي از تو و عمل تو بي نيازست
و زنهار تا خويشتن را غشوه ندهي و گوئي خدايتعالي رحيم است و كريم و گناه بندگان بيامرزد
و اين سخن حق است و شيرين وليكن در زير وي زهر قاتل تعبيه دارد و گوينده اين لقب
احمق است از حضرت نبوت كه رسول صلي الله عليه و سلم گفته است كه زيرك آنست كه حساب خويش كند

دست نگاهدار | پاي نگاهدار

و كار چنان كند كه پس از مرگ سود وي را سود دارد و احمق آن باشد كه هرچه خواهد ميكند
و انگاه بخدايتعالي تحكم ميكند و آرزو ميخواهد با مرزش و بدانكه اين سخن كه خدايتعالي
كريم و رحيم است همچنان باشد كه كسي خواهد كه فقيه شود و هيچ جهد نكند و باموختن علم مشغول
نشود و گويد خدايتعالي كريم است باشد كه مرا همه علم پيدا كند بي اموختن چنانكه دل
پيغمبرا عليه الصلاة و السلام و كسي توانگري خواهد و از تجارت و حراثت و كسب كردن
دست بدارد و گويد كه خدايتعالي كريم است باشد كه بي رنج گنجي بمن نمايد و اگر تو اين
سخن را از گروهي بشنوي ايشان را احمق داني و بر ايشان خندي و اگرچه از كرم
و قدرت خدايتعالي ميگويند و راست ميگويند همچنين بزرگان دين بر تو خندند چون
امرزش و رحمت چشم داري جهد و كردار نيك و خدايتعالي ميگويد و ان ليس للانسان
الا ما سعي هيچكس ندرود مگر انچه بكارد و ميگويد حق تعالي جزاء بما كانوا يعملون
جزا بر كار شما خواهد بود و ميگويد ان الابرار لفي نعيم و ان الفجار لفي جحيم نيكو
كاران در بهشت آيند و بدكرداران در دوزخ و چون از جهد خويش دست بر نميداري
در طلب سيم و زر در طلب علم و در طلب سعادت اخرت نيز دست مدار و زاد اخرت
بر گير كه سفر دراز است و عقبه بلند و غره مشو و خويشتن را غشوه مده كه چون پشيمان
شوي سود ندارد و معني كرم و رحمت خدايتعالي كه مملكت اخرت و سعادت ابد بدهد برنجي

اندک که روزی چند بکشی پس آن کن که بزرگان و عاقلان کرده اند که راه احتیاط
وحزم پیش گرفتند نه چنانکه ابلهان غافل که غره شدند و خویشتن را عشوه دادند
تا هلاک شدند و کاشکی هرکه نماز و روزه و صدقه و جهد و تقوی بجا آورد با این همه
نجات یابد که همه بجای آورده خطرها در راه است چنانکه معلوم است که هرکه بکارد و نه
رود و کارش که آنکه زمین نرم کند و آب دهد و تخم بپراکند و بر برگیرد که با اینهمه خطرها
و آفتها در راه است کار آخرت نیز همچنین میدان پیدا کردن معصیت دل بدانکه اندامها را از
معصیت کردن چنانکه گفتیم نگاه نتوانی داشتن تا پیشتر دل از نجاست و پلیدی صفات
نکوهیده پاک نکنی که اصل دلست و امیر تن ولیست اگر وی پاک و شایسته بود بر اندامها
جز پاکی و شایستگی نرود و اگر پلید بود و با صفات ناپسندیده آلوده بود از وی جز پلیدی
نزاود که از کوزه آن بیرون آید که در وی بود و صفات نکوهیده بسیارست چون شره طعام
و شره نگاه و شره سخن بیهوده و غیبت و مانند آن اگر ازین همه پاک شده باشد سه صفت
است که بیشتر پادشاهان از آن خلاص نیابند و تا دل از آن پاک نکنند پارسای اصل
ندارد و آن حسدست و ریا و عجب رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است سه چیز هلاک کنند
مردست بخیلی که چنان قوت دارد که حکم وی بر بخیل روان بود و هوای دل که بنده از
پی آن فرا شود و عجب یعنی پندار نیکو خویشتن اما حسد شاخی است از بخیلی که بخیل آن بود

بلای

که آنچه در دست ولیست از دیگران دریغ دارد پس آنکه نعمتی که در خزانه خدایست تبارک
و تعالی از بندگان دریغ دارد بخیلی وی عظیمتر و زشت تر و حسود آن بود که ویرا
دشوار بود که خدای تعالی از خزانه قدرت خود بنده را نعمتی دهد چون مال یا علم یا جاه
یا قبول در دل خلق یا چیزی دیگر یا خواهان آن باشد که آن نعمت را حق سبحانه و تعالی
بر این بنده زوال آرد اگرچه بوی نخواهد رسید و این نهایت پلیدی باطن بود و ازین
گفت رسول صلی الله علیه و سلم که حسد طاعتها بنده را چنان خورد که آتش هیزم را و حسود
و همیشه در عذاب بود از دوستان و آشنایان وی که خدای تعالی بر ایشان نعمتی باشد
بمال یا جاه یا علم و ورع و وی پیوسته در عذاب و اندوه باشد و عذاب آخرة عظیمتر
بلکه بنده بحقیقت ایمان نرسد تا آنگاه که خلق را همان خواهد که خویشتن را و با همه مسلمانان
انباز باشد در شادی و اندوه و ایشان که مسلمانان همچون یک بنا اند یکدیگر را نگاه
میدارند و چون یک تن که اگر اندک اندامی دردمند شود همه تن آگاهی یابد چون
دل خویش بدین صفت نیابی فرض عین تو آنست در راه دین که این صفت حاصل
کنی و دل از پلیدی پاک کنی اما ریا شرک نهانیست که بیشتر خلق از آن نشناسند
از پوشیدگی و معنی ریا آن بود که خواهی که ترا بسبب طاعت و علم و زهد منزلتی باشد
در دل مردمان و جاهی و قبولی و دوستی جاه چون غالب شد بدان جای رسد

که بپارسای جاه طلب کنند و بیشتر خلق اگر انصاف دهند دانند که بیشتر کارها که میکنند از علم و عبادت
برای رو و ریا مردمان میکنند و نشان این ریا آن باشد که چون عبادتی کنند بگویند که من
چنین کردم اگر نگوید چون مردمان شنوند شاد گردد و اگر نشنود و این سخت عزیز بود دلیل کر
چنان بود که اگر در حق وی تقصیری کنند و حرمت وی نگاه ندارند و پای و در معاملت مسامحت نکنند
و ویرا برابر دیگر نهند و جای وی ننهند در خاطر خود خشم بیند و اگر خشم نه بیند تعجبی بیند اگر در سر این
عبادت نکرده بود تعجب نکردی پس گوئی منتی از عبادت بر مردمان نهاده است و از اجرای جوید این
اخلاص باطل کند که از دیگری جزای عمل خویش چشم دارد و این از آن ریا باشد که در خبرست
که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود الشرک اخفی من دبیب النمل یعنی شرک پوشیده ترست از آواز
پای مور که بشب تاریک برود اما عجب و کبر از جمله بیماریهای دل است و بیماری عظیم است و دشوار علاج
و معنی وی آنست که ویرا در دل قدری بود و بچشم بزرگی اشت بخویش نگرد و بچشم خردی بدیگران
نگرد و چون این صفت در باطن بجنبد ثمرة وی بر زبان آن بود که گوید من چنین و من
چنانم و بر خویش ثنای کند یا دوست دارد که برو ثنای کنند چنانکه ابلیس گفت انا خیر منه
من از آدم بهترم و ثمرۀ دیگر وی آن بود که در مجمعی که شود پیشگاه جوید و در راه که گذرد
در پیش دیگران رود و اگر کسی را پند دهد یا بروی عیبی کند کی تنگ دارد که قبول کند و اگر
وی کسی را پند دهد بعنف و بزرگ خویشتنی گوید و هرکه اعتقاد کرد بقطع که وی از کسی دیگر بهترست

وی متکبرست بلکه باید که بداند که بهتر آنست که نزد یک خدای تعالی بهترست و این در آخرة
پیدا آید بلکه باید که هرکرا بینی ویرا بهتر دانی اگر کودکی را بینی گوئی که وی هرگز معصیت نکرده
است و من کرده ام پس شک وی از من بهترست و اگر بزرگ تر را بینی گوئی که وی خدای
تعالی را پیش از من عبادت کرده است من چون وی باشم و اگر عالمی را بینی گوئی که وی
چیزها داند که من ندانم وی بهتر و اگر جاهلی را بینی گوئی که وی معصیت خدای تعالی بجهل کرده
و من بعلم عقوبت من بسبب علم عظیمتر باشد و اگر کافر را بینی گوئی ندانم که خاتمت کار
چون خواهد بود بسیار از مسلمانان بچشم حقارت بعمر بن الخطاب می نگریستند در آن وقت که
مسلمان نبود و ندانستند که کار عمر بکجا خواهد رسید آخر پس کبر از دل تو بیرون نشود تا آنگاه
که بحقیقت ندانی که کار خاتمت دارد و آن در غیبست باشد که آنرا که بهتر میدانی خاتمه وی
بدتر باشد و آنرا که بدتر میدانند درجه اولیا ویرا روزی کنند پس چون بیم خاتمت و نفس باز
پسین بر دل غالب شود هیچ عجب و کبر نماند و اخبار در حسد و کبر و ریا بسیارست و ترا از آن
جمله یک خبر کفایتست که عبدالله مبارک روایت کند که اگر از کسی وی از معاذ جبل در خواست
تا ویرا حدیثی روایت کند که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده با معاذ بگریست گریستنی که گمان
برداشتند که مگر خاموش نخواهد شد پس گفت شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم که مرا گفت یا معاذ
ترا چیزی بیاموزم که اگر نگاهداری ترا سود دارد و اگر ضایع کنی ترا حجت و عذر نزد خدای

احوال فرشته

بریده شود یا معاذ خدای عز و جل هفت فرشته اند که ایشانرا بیافریده است پیش از
آفریدن آسمانها و هر یکی را بدربانی آسمانی دیگر موکل کرده چون کراماً کاتبین کرا این
رقیبند بر عمل بندگان عمل بنده که از بامداد تا شبانگاه کرده شود با آسمان برند و نوری
از وی میتابد چون بآسمان اول رسند بر کردار آن بنده ثنای بسیار گویند آن فرشته که
دربان آسمان اول است گوید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته غیبتم مرا خدا تعالی
فرموده که عمل کسی که مردمان را غیبت کرده باشد مگذار که از تو بگذرد پس کرون دیگر از
کراماً کاتبین عمل بنده دیگر میبرند که غیبت نکرده باشد تا بآسمان دوم پس آن فرشته که
موکل است بآسمان دوم گوید که این عمل بر روی وی باز زنید که مراد وی ازین عمل غرض
دنیا بود مرا فرموده اند که عمل ویرا راه ندهم که در میان مردمان فخر آورد پس عمل بنده
دیگر که نوری از آن میتابد از صدقه و روزه و نماز بآسمان سیوم برند فرشته آسمان سیوم گوید
بایستید این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته کبرم و وی در مجلسها بجای نشستن تکبر کردی
مرا دستوری نیست که عمل ویرا راه دهم پس عمل بنده دیگر که همی درخشد همچون ستاره درخشان
از تسبیح و نماز و حج و عمره بآسمان چهارم برند آن فرشته گوید بایستید و این عمل بر روی وی
باز زنید که من فرشته عجبم نگذارم که عمل وی از من درگذرد که وی هیچ کاری نکردی که عجب
درمیان نبودی پس عمل بنده دیگر بآسمان پنجم برند همچون عروسی که او را جلوه کنند از نیکوی

از نیکوی

فرشته آسمان پنجم گوید که این عمل را بر روی وی باز زنید و بر گردن وی نهید که من فرشته حسدم
وی حسد کردی کسی را که علم آموختی یا عمل کردی یا کار خوب کردی یا بکسی نیکوی کردی
زبان درایشان دراز کردی من عمل ویرا راه ندهم که از من درگذرد پس عمل بنده دیگر
بآسمان ششم برند که در وی نماز و روزه و حج و عمره بود آن فرشته گوید که این عمل بر روی
وی باز زنید که وی بر هیچکس که ویرا بلای و رنجی رسیدی رحمت نکردی لیکن شادی
کردی و من فرشته رحمتم نگذارم که عمل وی از من درگذرد پس عمل بنده دیگر همی برند
بآسمان هفتم رسد از نماز و روزه و زکواة و جهاد چنانکه بانگ آن در آسمان هفتم در افتاده
باشد و روشنای آن چون روشنای آفتاب بود و سه هزار فرشته در مشایعت آن میروند
فرشته آسمان هفتم میگوید که این عمل بر روی وی باز زنید و قفل بر دل وی زنید که
من باز دارم از خداوند خویش هر عملی که خالص برای وی نباشد و وی بجمع خویش
رضای خدای را نخواسته است بلکه مر بزرگی خویش جسته است در میان فقها و بانگ
و آوازه جسته است در شهرها مرا فرموده است خداوند جل شانه که عمل ویرا راه ندهم
و هر عملی که خالص خدای را نباشد آن ریا بود و خدا تعالی عمل مرائی نپذیرد پس
عمل بنده دیگر میبرند تا از آسمان هفتم درگذرد و از نماز و روزه و زکواة و حج و عمره و خلق
نیکوی و ذکر خدای و همه ملائکه آسمانها بموافقت با ایشان میروند تا همه حجابها فرا زند

بخدا تعالی رسانند و همه گواهی میدهند که این عمل خالص است خدا تعالی گوید شما رقیب
و نگاه بانان کردار بنده میبودید و من مطلع بر دل ویم این عمل برای من نکرده است
بر وی باد لعنت من پس فرشتگان گویند لعنت ما و لعنت تو و آسمانها و هر که در آسمانهاست
بر وی لعنت کنند پس معاذ گفت رضی الله عنه که من گفتم یا رسول الله تو رسولی و من معاذ
یعنی این چون توانم کردن گفت یا معاذ بمن اقتدا کن اگرچه تو عمر تو کوتاه است یا معنی
زبان نگاه دار از برادران خویش و از خوانندگان قرآن باش و گناه خود در دیگران
حواله مکن و بزرگ خویشتن مکن با مردمان و نکوهیدن ایشان بر خود ثنا مکن و خویشتن را
از ایشان برتر مدار و کار دنیا میان کار آخرت میفکن و در نشستن تکبر مکن چنانکه از بدخوی
تو حذر کنند و در پیش کسی با دیگری راز مگوی و بر سنتیز مردمان مدر که انگاه سگان
دوزخ ترا بدرند روز قیامت قال الله تعالی والناشطات نشطاً دانی که این
چیست معاذ گفت که آن چیست یا رسول الله گفت سگانند در دوزخ که پوست و گوشت
از استخوان باز کنند معاذ گفت یا رسول الله ازین خصلتها که رهای یابد رسول صلی الله علیه وسلم
گفت یا معاذ این بر آن آسان است بر هر که خدا تعالی آسان کند زبان نگاه دار
از آنکه بر مردمان دراز کنی و از خوانندگان قرآن باش انگاه روایت کنند که هیچکس
از معاذ مشغول تر نبودی بقرآن خواندن از بیم این حدیث فصل بدانکه این صفات

بدانکه

آفت دنیا

که درین حدیث است از عجب و ریا و تکبر و حسد و غیبت و غیر آن بر هیچکس غالبتر از آن نیست
که بر کسی که وی پارسای کند یا علم آموزد از برای جاه و قبول خلق پس علما میان از این صفت
ترا اندر از قرایان و عالمان و پارسایان است که بطهارت دل مشغول باشند تا باطن از این
پلیدیها پاک کنند و این صفتها همه شاخهای یک اصل است و آن دوستی دنیاست و ازین
گفت رسول صلی الله علیه وسلم که دوستی دنیا سر همه خطاهاست آفت دنیا اینست
و با این همه دنیا کشت زار آخرت است که زاد آخرت از دنیا بر توان گرفت لیکن هر که
از دنیا بقدر حاجت قناعت کند تا زاد آخرت برگیرد دنیا کشت زار آخرت وی است
و هر که از دنیا تنعم جوید هلاکت گاه وی است والله اعلم فصل اینقدار که گفته آمد از علم
تقوی اول زاد آخرت است و بدایة الهدایة خویش را درین بیاز مای انگاه
آنچه در کتاب کیمیای سعادت است و در کتاب احیاء علوم الدین حاصل کن تا سر و باطن تقوی
بشناسی چون باطن بتقوی آبادان کردی و از صفتهای ناپسندیده پاک کردی
امیدوار که حجاب برخیزد میان دل تو و میان ملکوت آسمانها و حضرت الهیت تا رازهای
ملکوت ترا آشکارا شدن گیرد و علمها بر دل تو گشاده شود که این علمهای رسمی در آن
حقیر و مختصر نماید پس اگر خیال است که حقیقت کارها از علمهای رسمی جوی و بقال
و قیل و جدال مشغول با نفسی شوی چشم سر تو از حقیقت کار دینی نابینا شود و طلب دنیا

تقوی

بر تو غالب شود آنگاه از دنیا آنچه میجوی ترا مسلم نشود و در طلب او عمر صرف کنی
و نیابی و آخرت باقی از تو فوت شود و در خسر الدنیا والاخرة بمانی هر که بدین دنیا
جوید از هر دو بیفتد و هر که از دنیا بر آدین دست بدارد هر دو بوی دهند اینست بدرقه
راه و زاد آخرت در معاملتی که ترا با حق تعالی است اکنون آداب صحبت با خالق
و خلق بگویم بیدا کردن آداب صحبت با خالق و مخلوق بدانکه آداب صحبت با یاری
که ملازم تواند آموختن مهم است و آنکه همیشه با تست در سفر و حضر و خواب و بیداری
و مردگی و زندگی و خداوند و آفریدگار تست هر که ویرا یاد کنی وی با تست که گفته است
انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام مرا یاد کند و هر گه دل تو شکسته شود بسبب التقصیر
تو در حق وی او نزد تست که انا عند المنکسرة قلوبهم من اجلی هر که ویرا بشناختی
چنانکه حق شناختن است جز وی هیچ یار و همراه نداشتی و پشت در همه خلق گذاشتی
اگر در همه اوقات نتوانی که با وی باشی جهد کن تا در شب و روز یک ساعت بخلوة
با وی نشینی و با وی مناجات کنی و باید که ادب خلوت با خدای تعالی بشناسی و ادب خلوت
با خدای تعالی است که نیکو بنشینی چنانکه در تشهد نشینی و چشم در پیش داری و بزبان
خاموش باشی و بدل با حق تعالی حاضر باشی و نگذاری که هیچ جزوی در دل تو بگذرد
و اندامها ساکن داری و ملازم فرمان باشی بهمه اوقات و در هر چه پیش آید بدل

الفقیر

آداب صحبت با یاران

آداب خلوت با خدای تعالی

بر تقدیر وی اعتراض نکنی و بقضای وی راضی باشی و کار حق تعالی را بر همه کار
فرا پیش داری و از خلق امید ببری و تکیه بر فضل وی کنی و توکل بر وی کنی بدانی
که هر چه در حق تو تقدیر کند خیر تو در آن باشد و همیشه از شرم تقصیر خود و از هیبت
جلال وی شکسته و گرفته دل باشی این احوال باید که پیوسته ملازم تو باشد در ظاهر
و باطن که این آداب صحبت است با آنکه همیشه با تست و از تو جدا نیست و دیگران
باشند که از تو جدا شوند آداب عالم اگر انست از اهل علم باشد ادب او آنکه
فراخ حوصله و بردبار باشد و نیکو خوی و نشست و خاست وی با وقار و حرمت
و آهستگی بود و پیوسته سر در پیش افکنده باشد نه بر سبیل تکبر لیکن بر سبیل هیبت و حرمت
و بر هیچکس از خلق تکبر نکند مگر بر ظالمان تا ایشان را در چشمها خوار کند و در مجامع صدر نجوید
و از تکبر بود و هزل و بازی عادت نکند که هیبت وی از دلها بشود و با شاگردان
رفق کند و کسی که از وی سوالی بکند زجر نکند و اگر در سوال وی خللی باشد آنرا با صلاح
آورد و با وی خشم نکند و اگر چیزی نداند ننگ ندارد از آنکه گوید ندانم و اگر کسی خطای
با وی دهد حجت قبول کند و عیب نگیرد و از گفت خویش باز گردد و شاگرد را منع کند
از علمی که او را زیان دارد و اول ویرا بعلم سودمند مشغول کند و آن فرض عین است
علم تقویست که ظاهر و باطن ویرا از ناشایست پاک کند و بفرمانها آراسته کند و ویرا

آداب صحبت با اهل علم

از دنیا باخرت خواند و از حرص بزهد خواند و باید که هر چه فرماید نخست بدان کار کند که گفتار
بی کردار اثر نکند آداب متعلم ادب متعلم با استاد آن بود که سلام ابتدا کند و در
پیش وی سخن کمتر گوید و خود سخن نگوید و مسئله نپرسد تا اول دستوری نخواهد و چون
جواب اعتراض نکند و نگوید فلان کس خلاف این گفته است و نگوید که خلاف این صواب است
و در پیش او با هیچکس راز نگوید و چشم در پیش دارد و اگر سخن میگوید چشم بروی میدارد
و از جانب ننگرد و لیکن بحرمت بنشیند چنانکه در نماز نشیند و چون استاد را ملال
گرفت پرسیدن و خواندن در باقی کند و چون برپا خواست سخن قطع کند و با وی هم برپای
خیزد و در راه سوال نکند تا بخانه رسد و اگر از وی چیزی بیند که ویرا نیکو نیاید اعتقاد
بد نکند که وی بهتر داند و از آن نزدیک ما چیزی باشد که علم شاگرد بدان نرسد و از قصه خضر و موسی صلوات الله
علیهما یاد کند که سوراخ کردن کشتی موسی را علیه السلام منکر نمود پس از آنجا که علم خضر بود منکر
نبود پس هر چه از بزرگان بیند باید که همچنان داند آداب فرزند با پدر و مادر انست که هر چه گویند نیکو
بشنود و با ایشان هم برپای خیزد و در پیش ایشان برود و هر چه فرمایند که معصیت نباشد
بجای آورد و آواز از ایشان بلندتر ندارد و چون او را آواز دهند برود و لبیک گوید و بخشنودی ایشان
حریص باشد و خویشتن در پیش ایشان افکنده دارد و یاد کند که اسیری بوده در گهواره که ایشان
بنازش میپروردند و شبها بیداری بردند تا او را بدین روز رسانیدند و بر ایشان منت ننهد اگر عاقی

الی

آداب متعلم با استاد

آداب فرزند با پدر و مادر

گر کند و تیز در روی ایشان ننگرد و پیشانی فراهم نکند و بی دستوری ایشان سفر نکند
فصل بدانکه مردمان که بیرون این قوم اند در حق تو سه گروه اند دوستان و دشمنان یا
آداب صحبت با مردمان مجهول و بیگانه و کسی که نه آشنا بود و نه دوست و از عامه مردمان باشد
انست که در حدیث ایشان خویشتن در نیفکنی و آنچه در زبان رود گوش بداری و حکایت
نکنی و خویشتن را از سخنهای ناهموار ایشان غافل سازی و جهد کنی تا بدیشان محتاج نشوی
و ایشان را کم بینی و اگر از ایشان ناشایستی بینی یا شنوی نصیحت کنی بلطف اگر امید قبول
بینی آداب برادران و دوستان باید که با کسی که عقد برادری و دوستی نکنی تا شرط
دوستی در وی نه بینی که رسول صلی الله علیه و آله وسلم میفرماید که هر کس بر دین دوست خویش بود گوش
داری تا دوستی با که میکنی که چون دوستی خواهی گرفت باید که در وی پنج خصلت موجود باشد
اول عقل که در صحبت احمق هیچ خیر نبود و عاقبت وحشت و قطیعت بود و نیکوترا احوال احمق
آن بود که خواهد که نیکوی بتو رساند کاری کند که ترا زیان دارد و وی نداند بلکه گفته اند که
دشمن عاقل به از دوست احمق دوم باید که نیکو خوی باشد باید خو صحبت دشوار بود و بد نشود
و بدخوی آن بود که در وقت حرص و غضب با خویشتن بر نیاید و چنین گفته اند که دوستی
با کسی کن که بوقت نشستن آسایش تو بود و بوقت کار افتادن شحنه تو بود و بوقت
حاجت خزانه تو بود و صحبت با کسی کن که اگر دست فرا کاری کنی یاوری کند و اگر از تو نیکوی

آداب صحبت با مردمان بیگانه

آداب برادران و دوستان

چند بر دل تو نیسد و اگر زشتی چند بپوشاند و صحبت با کسی کن که اگر سخن گویی ترا راست گوی دارد و اگر کاری پیش اید ترا امیر خود سازد و اگر رنجی پیش اید خویشتن سپر تو سازد و اگر راحتی پیش اید بر تو ایثار کند و علی مرتضی رضی الله عنه میگوید برادر حقیقی ان بود که در همه کارها با تو بود و رنج خویش از برای منفعت تو اختیار کند و اگر ترا کاری افتد با کی ندارد که کار خویش شولیده کند تا کار تو راست شود سیوم خصلت صلاحست با هیچ مفسد و فاسق دوستی نباید گرفت که هرکه از خدا تعالی نترسد از شر وی ایمن نتوان بود که چون غرض وی بگردد وی نیز بگردد و هرکه از خدا تعالی بترسد بر هیچ کبیره اصرار نکند بلکه دیدن معصیت زیان کار اگرچه بدل بدان انکار کند که چون معصیت بسیار بینی دل رنگ ان معصیت فرا گیرد و قدر ان معصیت بر تو اسان شود و ازین سبب است که غیبت بر دل پارسایان اسانتر از دیدن جامه دیبا و انگشترین زرین پوشیدنست با انکه غیبت عظیم ترست لیکن از بس که شنیده اند و دیده اند بر دل ایشان اسان شده است چهارم انکه بر دنیا حریص نباشد که صحبت با کسی که دنیا دوست بود زهر قاتل است هرکه با زاهدان نشیند دنیا بر دل وی سرد شود و چون با اهل دنیا نشیند دنیا در دل وی شیرین شود و طبع آدمی مانند کی جستنست با دیگران و گفته اند دستار بر یکی اخر ببندی اگر همرنگ نشود همخوی شوند و طبع خوی از یار بیار همچنان شود که هیش اتش بگیری کر با تش نزدیک بود پنجم خصلت انکه راست گوی بود که

بجز

صحبت دروغ گوی هیچ راحت ندارد که هرچه گوید اعتماد نباشد **فصل** بدانکه این جمله خصلتها در یک تن کمتر جمع شود و اگر این همه شره کنی هیچ دوست نیابی مگر زمرکانی تنها کنی پس بر هر کسی دوستی بقدر خصلت وی کنی و دوست سه است یکی دوست اخرت باید که در وی هیچ چیز نگاه نداری مگر دین و ورع و یکی برای دنیا در وی خلق نیکو نگاه باید داشت و سیوم برای انس و در کار که داشتن با وی تا دل بگیرد و روی ان نگاه باید داشتن که از شر وی سلامت یابی و گفته اند مردم سه است یکی همچون غذاست که از وی چاره نیست و یکی همچون داروست که گاه گاه بوی حاجت افتد و یکی همچون علت است که هیچ کار نباید لیکن چون کار افتاد با وی جر باید کردن و مدارا تا فرا گذارد و صحبت با وی نیز از فایده خالی نیست مرد عاقل را هرچه بد بیند از وی خود ازان حذر میکند که نیکبخت آن بود که پند از دیگران گیرد و مومن اینه مومن بود یعنی نیک و بد خویش از دیگران بداند و عیسی صلوات الله علیه گفتند ترا ادب که امرخت گفت هیچکس لیکن هرچه مرا بد نمود از دیگران ازان دور بودم و بتحقیق اگر مردمان چیزی کنند از همه دیگران بد دانند دست بدارند ادب ایشان تمامتر باشد والسلام

پیدا کردن حق صحبت خلق بدانکه چون با کسی صحبت افتاد بدان سبب حقوق واجب شد رسول صلی الله علیه وسلم میگوید مثل دو دوست همچون دو دست است که یکدیگر را می شویند و رسول صلی الله علیه و اله و سلم در بیشه شد و مسواک باز کرد یکی راست و یکی کج یکی از صحابه

نعم صحبت خلق

با وی بود راست بوی داد و کج خویش باز گرفت آن یار گفت یا رسول الله این راست بتو اولی بود که بهتر بود رسول صلی الله علیه و اله وسلم گفت هیچکس نیست که با کسی صحبت نکند الا که وی را سوال کنند از حق ان صحبت که تا بجا اورد یا ضایع گذاشت رسول صلی الله علیه وسلم گفت هیچ دو تن با یکدیگر صحبت نکنند که نه دوسترین ایشان نزد خدا تعالی رفیق ترین ایشان بود و یار خویش پس اداب صحبت بباید امرخت و اول ادب است که مال خویش از دوست و برادر دریغ نداری اگر اصل مال دریغ داری باری ان مقدار که حاجت وی بود دریغ نداری اگر اصل و چون دوست را بمعاونت و مددی حاجت افتد معاونت و مدد بکنی پی انکه وی را بزبان فرا باید خواست و باید که از وی کار نداری و با هیچکس نگوی و عیب وی بپوشانی و هرچه در حق وی شنوی از زشتی با او نگوی تا از ان رنجور نشود و هرچه از نیکی شنوی بگوی تا شاد شود و چون سخن گوید بهمه دل فرا شنوی و گوش داری و بر سخن وی عیب نگویی و اعتراض نکنی و چون بخوانی بنام نیکوتر بخوانی و چون خطاب خوانی که وی دوستتر دارد و انچه از خصال نیکوتر بود در وی بر وی ثنا گوی و چون از وی نیکویی بینی شکر گوی و بکار دی بکشی و کین وی از دیگران بخواهی در غیبت وی چون سخن وی گوید همچنانکه بکار خویش کشی و چون بنصیحت آید بتعریض و لطف گوی و اگر از وی خطای و تقصیری باشد نا دیده و ناشنیده داری و عتاب نکنی لیکن

عفو

عفو کنی و در نماز وی را دعای خیر کنی در حیوة وی و چون بمیرد اهل او را نیکو داری و تا توانی هیچ بار خویش بر وی ننهی و همه بارهای بکشی و بشادی وی شاد باشی و اظهار کنی و باندوه وی اندوهگین باشی و چون فرا وی رسی بسلام ابتدا کنی و وی را تقدیم کنی و جای نیکوتر تسلیم کنی و چون برخیزد با وی بر پای برخیزی و در پی روی و خویشتن در میان حدیث وی در نیفکنی و در جمله زندگانی با وی چنان کنی که خواهی که دیگران با تو زندگانی کنند و هرکه برادر و دوست خویش را نه آن پسندد که خویشتن را ان دوستی وی نفاق بود و در دنیا و اخرت بر وی وبال باشد اینست اداب دوستان و برادران اما اشنایان و دست نماکه دوست نباشند از ایشان حذر باید کرد که بیشتر شر بتو از ایشان رسد که هرکه دوست بود خیر تو خواهد و هرکه ترا نداند با تو کاری ندارد اما رنج از ایشان آن باشد بزبان دوستی نمایند و بدل مخالف باشند لیکن چون با ایشان مبتلا شدی در محله یا در مسجدی یا در مدرسه یا در بازار ادب زندگانی با ایشان ان باشد که هیچکس را بچشم خرد ننگری که باشد که با خدا تعالی از تو بهتر باشد بزرگی گفته است خدا تعالی سه چیز در سه چیز پنهان کرده است سخط خویش در معصیتها پنهان کرده است پس هیچ صغیره را خرد مدار که باشد سخط خدا تعالی در ان باشد و خوشنودی خود در طاعت پنهان کرده است هیچ

طاعت را خرد مدار که باشد که رضای در آن باشد و دوست خود را در بندگان خود پنهان کرده است هیچ بنده را حقیر مدار که باشد که وی از اولیا باشد و تو ندانی و این سه قاعده است اصل بزرگ است همیشه در پیش دل باید داشت و هیچ کس را به سبب دنیا بزرگ نباید داشت که دنیا نزد خدای تعالی بس حقیر است و هر که وی را بزرگ دارد در نزد خدای تعالی حقیر باشد و دین خویش را فدای دنیای خلق مکن که هیچ کس احمق تر از آن نبود که خرده خویش بهای دیگری بفروشد و با آنکه خشم خدای تعالی وی را حاصل آید در چشم مردمان نیز حقیر باشد و از آن طمع که کرده باشد محروم ماند و هر که برای خوشنودی خلق خشم خدای تعالی اختیار کند خدای تعالی نیز بر وی خلق را خشمگین گرداند و هر که برای رضای خدای تعالی از خشم خلق باک ندارد خدای تعالی از وی خشنود باشد و خلق را از وی خشنود کند و اگر کسی با تو دشمنی کند با وی به خصومت مشغول مشو که عمر در آن شود و رنج خصمی دراز شود و دین در میانه تباه شود و غره مشو که به دوستی ظاهری که فرا نمایند و به ثنای که بزبان گویند که اغلب بی اصل بود و اگر حقیقت آن طالب کنی از صد یکی نیابی و طمع مدار که در سر با تو همچنان باشند که آشکارا و بس عجب مدار که در غیبت زبان بتو دراز کنند که اگر تو انصاف دهی خویشتن را نیز در حق دیگران همچنان بینی بلکه سخن تو در پیش دوستان و خویشان بلکه در پیش پدر و مادر نه چنان بود که در غیبت ایشان و طمع از مال و جاه

وطمع

و معاونت خلق بریده دار که ثمره طمع جز رنج نباشد و طامع خوار و حقیر باشد و هر که طمع از خلق برید در چشم ایشان عزیز بود و نزدیک خدای تعالی پسندیده بود و هر که حاجت روا کند شکر کن و اگر تقصیر کند شکایت مکن و عذر وی در خویشتن بخواه چون مومن باشی که عذر جوی باشد چون منافق مباش که عیب جوی بود و هیچ کس را نصیحت مکن تا آنگاه که اثر قبول در وی نبینی که اگر نه چنان بود نصیحت نشنود و دشمن تو شود و اگر در مسئله خطا کنند و دانی که از تو فایده نخواهند گرفت میاموز که از تو فایده نگیرند و به دشمنی تو برخیزند مگر چیزی که به معصیت تعلق دارد و ایشان نمی دانند آنگاه بلطف با ایشان بگوی که این نشاید و چون از خلق آسوده باشی شکر کن خدای تعالی عز و جل را که ایشان را مسخر تو گرد و شر ایشان از تو دفع کرد و اگر رنجی بتو رسد از ایشان سر و کار ایشان با خدای تعالی گذار و به مکافات مشغول مشو و مگوی چرا حق من نشناختی و مرا بزرگ نداشتی و من چنین و چنینم در فضل و نسب که خویشتن ستودن نشان حماقت است و هر که احمق تر بود خویشتن بیشتر ستاید و خود را بزرگ تر بیند و حق خویش بر مردمان واجب تر شناسد و بدانکه خدای تعالی کسی را بر تو بدان مسلط کند که تو گناهی کرده که بدان مستوجب عقوبت باشی تا آن رنج کفارت گناه تو کند و تا در میان مردمان باشی هر چه حق گویند بشنود و هر چه باطل گویند خود را

کر ساز و هر نیکوی که از ایشان دانی زبان بدان گویا دار و هر بدی که دانی زبان از آن گنگ دار که هر که چنین نکند در میان خلق سلامت نیابد و مسلمانان باید که انصاف بدهد و انصاف نخواهد یکی را از مشایخ مریدی پرسید که مرا نشانی ده که از این مریدان تو با کسی که صحبت بشاید گفت اگر کسی میجوی که باز تو کشد این دشوار بود و اگر کسی میجوی که بار وی تو بکشی همگنان بشایند فصل یکی از حکما وصیت کرده است و پیامو خته شاگرد خود را که چون صحبت کنی با دوست و دشمن ابرو گشاده دار و مراعات کن نه چنانکه خویش را خوار داری لیکن با وقار باشی بی تکبر و فروتن باشی بی مذلت در همه کارها میانه باشی نه چنانکه مبالغه کنی تا از حد شود و نه چنانکه تقصیر کنی تا بحد شود و چون راه روی بخویشتن فرو منگر و از آن سو و از این سو منگر و هر جا که جماعتی از مردم بینی با ایشان مایست و چون بنشینی ساکن بنشین و بر سر و پای منشین و انگشتهای دست بهم مگذار و با محاسن بازی مکن بدست و با انگشترین همچنین و در پیش مردمان انگشت در بینی مکن و دندان خلال مکن و آب دهان میانداز و بر آن انداز مکس از خویشتن بسیار دست مجنبان و در پیش مردمان اسار بر مکش و سخن آهسته گوی و بر ترتیب بشولیده و پراکنده و سخن نیک نیکو بشنود و تعجب باندازه اظهار کن دیگر باره باز گفتن سخن درمخواه و از سخنی که از آن خنده آید حذر کن و ثنای خویش

و از ان

و فرزندان خویش مکن و به شعر و تصنیف که تو کرده باشی و گفته باشی فخر مکن و چون خویشتن زنان را میارای و چون بندگان خویش خاک آلوده مدار و چون زنان خویشتن را میارای و چون بندگان خویش خاک آلوده مدار و در حاجت که از کسی خواهی الحاح بسیار مکن و هیچ کس را بر ظلم و معصیت دلیر مکن و مقدار مال خویش با هیچ کس مگوی نه پیر یا اهل و فرزند که اگر اندک بود در چشم ایشان حقیر شوی و اگر بسیار بود هرگز خشنودی ایشان نرسی با ایشان به هیبت زندگانی کن بی عنف و رفق کن بی ضعف و مذلت و با بنده و شاگرد هزل مکن و مزاح مکن که در چشم ایشان حقیر شوی و چون با کسی خصومت کنی آهسته باش و زبان نگاه دار و بر در و سخن بحجت گوی و بر زانو در منشین و تا خشمت فرو ننشیند در سخن میا و اگر سلطان ترا نزدیک دارد غره مشو و از وی بحذر باش و اعتماد مکن و مال خویشتن را از خود عزیز تر مدار و از دوست روز عافیت حذر کن که تا مال و حشمت داری با تو دوست بود و برو و رنج از تو بر گردد والله اعلم فصل اینقدار که گفته آمد درین کتاب زاد آخرت را بشاید که جامع است شرح طاعات و معاصی را و شرط صحبت و معاملت با خالق و خلق هر که این جمله بجای آرد و از این فارغ شود و زیادتی خواهد که بستاند از کتاب کیمیای سعادت طلب کند و اگر زیادت از آن خواهد از کتاب احیاء العلوم و علوم الدین طلب کند که ثمره

عبادتہا بر قدر معرفت و علم باشد و عابد بی علم دستخوش شیطان بود و اگر
اندک علم بود و بیشتر از انکہ میکند نداند رنج وی بسیار بود و ثواب اندک بچون
مزدوری کہ ہر روز بیل زند و تا وہ کشد تا درمی بوی دہند و مثل عالم
چون مہندسی بود کہ بیک عشت خطی چند بر جای کشد دہ دینار بوی دہند
ہر چند علم و معرفت بیش میشود رنج کمتر و ثواب بیش میشود دلیل اصل کار در شناختن
زاد اخرت علم است و حاصل باید کہ این جہان دار باطلی دانی و خود را
مسافری شناسی در این رباط از بہران آمدہ تا تعجیل توشہ بر گیری کہ راہ دراز
در پیش است باید کہ برین رباط چندان دل نہ نبندی کہ از مقصد و سفر باز مانی و ہمہ را
فراموش کنی و ہر حالی از غم و شادی کہ بتو رسد بگوی انا للہ و انا الیہ
راجعون بدل نہ بزبان و درستی این اپہ از خود طلب کنی کہ چون بدانی کہ
بازگشت تو بپادشاہ خواہد بود خیال ہابتی کہ چون بحضرت ان پادشاہ رسی
از وی شرم داری و این کتاب نمودار لیست از ظاہر علم تقوی و تمامی این علم
اندران او کتاب دیگر یاد باید جست تمت بتاریخ بستم محرم الحرام ۱۲۶۵ ہجری الاتمام یافتہ

مفتاح عبرت

تالیف کیے ہوئے شیخ محمد عبد اللہ کی ۱۲۶۵ ہجری نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مین لکھی ہوئی

مشکات کے باب القنوت کے پہلی فصل مین ہی ابی ہریرہ سے روایت ہی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جب چاہتے کہ کسیکو
دعا یا بد دعا کرین تو قنوت پڑہتے بعد رکوع کے کبھی کہتے سمع اللہ لمن حمدہ ربنا لک الحمد کہکے کہ یا الہی بچا ولید
ابن ولید کو اور سلمہ بن ہشام کو اور عیاش ابن ابی ربیعہ کو الہی شدت کر اپنے پامالی کی مضر کے قبیلے پر اور کر
اسپر پامالی کو قحط سالیان یوسف کے قحط سالیون کی سی اور پکار کے فرماتے اسکو اور بعضے نماز مین فرماتے کہ الہی
لعنت کر فلانے اور فلانے کو عرب کے کئی قبیلون کو اس وقت تک کہ اتارا اللہ تعالی نے لیس لک من الامر شی او یتوب علیہم
او یعذبہم فانہم ظالمون کی آیت کو روایت کی اسکی بخاری اور مسلم نے شیخ عبد الحق نے مشکوۃ کے بیچ باب القنوب مین اس
ایک مضمون یون لکھے ہین تبتہ الی محمد العرفی در کارخانہ خداوندی واعترافی بر کاری جل وعلا و لقرف واختیار
انکہ بقدرت اوست و دست اوست مالک اعرافی کہ ہلاک گرداند طایفہ الزینان و رجوع کند بفضل و رحمت خود اگر
مسلمان شوند یا عذاب کنند ایشانرا اگر ہم بر کفر و ظلم خود بمانند نیستی تو مگر بندہ مامور بانذار و جہاد ترا الخ
مامور بودایم و حکم کردہ ایم بکن قتی اہر جہاد ایم بکین شیخ عبد الحق دہلوی نے شرح مشکوۃ کے ترجمے مین لکھا ہی کہ شیخ
ابن الہمام نے سنن ابی داود سے یہ روایت لکھی ہی کہ جس تسبیح مین کہ انحضرت مضر کی قوم کے حق مین بددعا فرماتے

[illegible]

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ابتدا مین نام سے حق کے کیا — جسنے یک سر نیست کو ہستی دیا
ہی خدا کو خاص حمد بے شمار — جو دیا ایمان بہ یک مشت غبار
آدم اس سے پای ہین جسم و حیات — نوح کو طوفان سے وہ بخشا نجات
قہر سی باریکو جب فرما دیا — بادِ قوم عاد کو غارت کیا
دشمن اُسکا نیل مین ڈوبا دینے — وہ کیا پیدا ابتھر سے اُو نٹنی
مہربانی جب کی رب الجلیل — آتش نمرود تھی باغ خلیل
لوط کے اُمت جو بس مغرور تھے — ایک پل مین سب کے سب مقہور تھے
تیر مارا جو عدو حق کے طرف — ایک مچھر کر دیا اُسکو تلف

وہ پرندون کو کبھی ماہی کھلا یے — خادمان کو دولت و شاہی دلا یے
جب عنایت وہ کیا داؤد پر — آہن اُنکو موم سے تھا نرم تر
وہ سلیمان کو دیا ملک و سریر — تا ہوی دیو پری فرمان پذیر
پیٹ مین مچھلے کی یونس کو بچا — سب تن ایوب کیڑون کو دیا
وہ کسیکے سر اُپر ارّہ بھرای — کسکو بخشی تخت و ملک و سرای
مالک مطلق ہی وہ پروردگار — جو کری وہ سو اُسی ہو سازوار
بادشاہی خاص ہی اُسکو سزا — نین کسیکو طاقت چون و چرا
ایک کو دیتا ہی گنج شایگان — ایک دلوی نان کے حسرت مین جان
ایک بیٹھا تخت پر باکام و ناز — دوسریکو ہی دہن فاقی سے باز
ایک کو بستر ہی سنجاب و سمور — بستر نین دوسریکو غیر از خاک گور
ایک پل مین سو کری عالم عدم — کسکو نین طاقت جو ماری ایک دم
بے پدر فرزند وہ پیدا کرے — طفل یکروزہ کو وہ گویا کرے
گل گئی سو ہاڑ کو دیتا ہی جان — جز خدا زندہ کری کون اُستخوان
خشک مٹی سی اُو گاوی تر گیاہ — آسمان بے ستون رکھا نگاہ
خاک سی سلطان خاور وہ بنای — اُمی مطلق فصیح اُسکا کھایے

زینت افلاک تاروں سی کیا | رجم شیطان کو شراروں سی کی
لینے پہ دالت بنایا کاینات | سیے دہن پیے صوت وہ کرتا ہی بات
ملک مین اُسکے نھین دسرا شریک | ہی خداوند کریم والا شر یک

نعت حضرت سید المرسلین خاتم المرسلین خاتم انبیا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ والہ واصحابہ وسلم

کون کرسکتا ہی نعت مصطفی | نور سی جسکے دو عالم جھگجھگا
لاکھا صلواہ رب العالمین | انگی وہ سب آل و یاران کے قرین
سید الکونین ختم انبیا | اولین و آخرین کیے پیشوا
دین کی دعوت کئے ثقلین کو | نور بخشے نور نور عین کو
لی مع اللہ انکی سر کا تاج ہی | تو فلک یک پایۂ معراج ہی
لامکان مین وہ سنی حق کا کلام | قاب قوسین انکا ہی ادنی مقام
ذات انکی رحمت اللعالمین | مسجد امت سبھی روی زمین
انگی یک انگلی سے ہی شق القمر | خاص انکی یار صدیق و عمر
صاحب یک رنگ عثمان و علی | معدن فیض نبی حق کے ولی
ایک اُنکی ہین نبی کے یار غار | دوسری کفار کو تھلای مار
تیسری کان حیا و حلم ہین | شہر حق چوتھی جو باب علم ہین

سرور ارض و سما خیر الورا | حمزہ و عباس دو اُسکے چچا
ہم سے ہو صلواۃ لاکھان یا نبی | آپ پر پھر آل و یاران پر سبھی

فائدہ اب جانچنا بھی کہ یہہ کتے صحیح حسن ہیں اور قصی اور فایدی لوگونکی فایدی
اور عبرت کی واسطے تفسیر عزیزی … سے جو تصنیف کی
گی خاتم المحدثین حافظ عبد الحلیم المعروف بہ شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ کے ہین
سنہ بارا سو نتیسہ ہجری نبوی صلی اللہ علیہ وسلم مین بندہ درگاہ اللہ عبد
اللہ … اور نام اسکا … تصنیف کیا … حدیث دنیا کی محبت جڑ ہی سب خطا کی
حدیث سلام و علیک ترک کرنا اندہی سے اسلام حق مین خیانت ہی کیونکہ اگرچہ
وہ سلام علیک کے ترک کرنے سے رنجیدہ ہوا لیکن اسلام کا حق تو تلف ہوا حدیث
آفتاب اور مہتاب دو پتھر کے دو چکیونکی مانند بے نور بڑے ہونگے قیامت کے دن
حدیث جانورونمین بھی قصاص جاری ہوگا یہان تک کہ منڈی بکری سینگون
والی بکری سے اپنا بدلا لیگی حدیث ملکیان دوزخمین رہینگی حدیث جس عورت نے
کہ اپنی بیٹی جیتے گاڑدی وہ اور اسکی بیٹی دونو دوزخمین جاینگے ماباپ پر
عذاب اسواسطے ہی کہ خون ناحق کیا ہی اور بیٹی پر عذاب اس جہت سے ہی کہ کفر
مین ماباپکے تابع ہی اسواسطے اہل سنت کے نزدیک کافرونکے لڑکون کو عذاب ہونا اعتبار

مفتاح عبرت ۱۲۲۰
خیر خواہ خلق اللہ
دنیا کی محبت
سلام کا حق
آفتاب و مہتاب
قصاص
ملکیان
بیٹی جیتی گاڑنا

شریعت کے قاعدیکے ظاہر ہی کیونکہ نفس طفل کا خصوصا وہ طفل کہ ایسی
چھوٹی عمر مین اس جہان سے گیا ہو تو گویا ماباپکے وجود کا ایک ٹکرا ہی
جب والدین عذاب کیے جاینگے تو یہہ نفس سادہ بھی انکی تبعیت سے عذاب کیے جایگا
حدیث اسدن زمین سفید مانندہ کی روٹی کی مانند ہو جاوگی کہ محشر والونکی اس
میدان مین غذا ہوگی حدیث جو اگلے بھجایگی اور پیچھے اوپر جو پیچھے چھوڑا طریقہ
نیک سے جسکو لوگون نے اختیار کرلیا بعد اسکے پس اسکو اجر ہی اپنے کئے کا اور اجر ہی
ان لوگونکا جنہون نے پیروی کی اسکی بغیر اسکے کہ کم ہو انکے اجر سے اور جسنے رسم
بری ڈالی اور اسکو لوگون نے اختیار کیا بعد اسکے تو اسپر ہی اس شخص پر بھی گناہ اسکا
کئے کا اور گناہ ان لوگونکا جو اسی رسم بد چلین اسکے بعد بدون اسبات کے کہ کم کیا
جاوے گناہ ان لوگونکے کچھہ حدیث لوگ قیامت کے روز پسینے مین کھڑے ہونگے
اور انکا پسینا انکے کانونکے لونک پہنچیگا حدیث قیامت کے روز آفتاب آدمیونکے
سر سے ایک میل دو کوس کے فاصلے پر کھڑا ہوگا تو اسکے گرمی سے لوگونکے بدن پگھل لگینگے
اور پسینا بہنا شروع ہوگا لیکن ہر شخص کے برے عملونکے موافق حدیث جب بندہ ایک
گناہ کرتا ہی تو ایک سیاہ داغ اسکے دل پر پیدا ہوتا ہی اگر اسنے توبہ کی تو اہستہ اسکے دل کا
صاف اور روشن ہو جاتا ہی ورنہ وہ خال سیاہ اسمین رہجاتا ہی پھر جب دوسرا گناہ

کیا

زمین مانندہ روٹی
نیک یا برے کام شروع کا احوال
لوگ قیامت کے روز
قیامت کے روز آفتاب
بندہ گناہ کرنے سے

کیا تو ایک نقطہ پیدا ہوا اسطرح سے ہر گناہ کے سبب پیدا ہونے سیاہی کا ہوتا ہی یہان
تک کہ تمام دل سیاہ ہو جاتا ہی اور اندھیری چھپا جاتی ہی اور دل مانند اینے
کہ ہی جسقدر صاف ہوگا اتنی اسمین صورت نمود ہوگی اور جب زنگ آلودہ ہوگیا تو کوئی صورت
اسمین نقش پذیر نہین ہوتی حدیث ادنا اور کم سے کم درجے کا وہ بہشتی ہوگا کہ اسکو
دنیا کی برابر مکان نعمتون سے بھرا ہوا ملیگا حدیث بہتر دن جسمین سورج نکلا جمعہ کا
دن ہی اسی دن پیدا کئے گئے حضرت آدم علیہ السلام اور اسی دن داخل کئے گئے
جنت مین اور اسی دن نکالے گئے تھے اور اسی دن قیامت قایم ہوگی اور اسی دن
توبہ قبول کی اللہ تعالی نے آدم علیہ السلام کی اور یہہ بھی وارد ہی کہ جمعہ کے دنمین ایک ساعت
ہی کہ اگر بندہ مسلمان اس ساعت کو ساتھ دعا اور التجا کے جناب الہی مین مطلب حاصل ہونیکے
واسطے اچھی طرح سے گذاری تو مطلب اسکا حاصل ہوتا ہی اور کچھ بھی وارد ہی بہت بیجو
مجھ پر درود جمعہ کے دن کہ وہ دن متبرک ہی اور کہیہ بھی وارد ہی کہ حق تعالی عرفے
کے روز فرشتونکو فرماتا ہی کہ دیکھو میرے بندونکو کہ کسی ہولو نہین آتے ہوئے بال
بکھرے ہوئے کہان کہان سے میرے گھر کا حج کرنیکو آئے ہین گواہ رہو کہ مینے
انکو بخش دیا اور اسی روز شیطان عام مغفرت الہی کو دیکھہ کر واویلا مچاتا ہی اور
خاک سر پر اڑاتا ہی اور اسی دن کا روزہ دو سال اگلا اور دو سال پچھلے گناہونکی کفارہ ہی

بہشت کا گھر
جمعہ کا دن
عرفہ کا روز
روز عرفہ کا

اور یہہ بھی وارد ہی کہ ہفتے کے دنونمین بہتر دن جمعہ کا ہی اور سال کے دنونمین بہتر دن عرفہ کا
ہی یعنے نوین ذیحجہ کی اور اگر دونون جمع ہون تو نور علی نور ہو جاوے حدیث مقرر
کئے گئے ہر مسلمان پر ایکسو ساٹھہ فرشتے کہ ہانکتے ہین اسے شیطانونکو جیسے شہد کے
پیالے سے مکہیونکو ہانکتے ہین اور اگر بندیکو بندے پر ایک پلک مارنے برابر چہوڑ دین
تو شیطان اسکی بوٹی بوٹی توڑ کے لیجاوین حدیث ترمذی نے عقبہ بن عامر سے
روایت کی ہی کہ مین نے انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ نجات کس چیز مین
ہی فرمایا کہ اپنی زبانکو بند کر اور گہر مین بیٹہہ رہ اور اپنے گناہون پر رو حدیث
جب آدمی صبح کو اٹھتا ہی تو تمام اعضا اور جوارح اسکے زبان کے اگے عاجزی اور زاری
کرتے ہین اور کہتے ہین کہ ای ظالم انصاف کر اسلئے کہ ہم سب تیری اچھائی اور برائی کے ساتھہ
متعلق ہین اگر تو سیدہی راہ پر رہیگی تو نجات پاوینگے اور نہین تو تیری کئے پر ہم بھی
گرفتار ہونگے حدیث انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ سب سے بہتر کام اسلام کا
کونسا ہی فرمایا کہ کہانا کہلانا اور جو ملے اسے سلام علیک کرنا اور نماز پڑہنا
رات کو جب لوگ سوتے ہون حدیث حکیم بن حزام نے جو بھتیجا حضرت خدیجہ رضی اللہ
عنہا کا تہا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سے بعد اسلام کے سوال کیا کہ یا رسول اللہ مین نے
کفر کی حالتین بہت نیک کام کئے ہین فرمایا کہ تیرے اسلام نے ان سب کامونکو نیک

جب اسلام بر ایکسو ساٹھہ فرشتے مقرر ہین

زبانکو بند کرنا

کہانا کہلانا سلام کرنا نماز پڑہنا

نیک ہم

کردیا

کردیا اور مقبول ہو گئے حدیث جبر حرام سے فرض ہی اور مکروہ سے نفل اور دین مین
جبر سے بہتر کوئی چیز نہین ہی اسواسطے کہ بنا عبادت کی جبر ہی کیونکہ داخل ہونا عبادت
مین نفس کی مرضی کے مخالف ہی اور تمام کرنا عبادت کا زیادہ تر نفس کے مخالف پڑتا ہی
اگر جبر نہو تو کوئی عبادت سر انجام نہو یعنے تمامی کو نہ پہنچے حدیث حضرت عائشہ
صدیقہ رضی اللہ عنہا ایک چور کو کہ انکا عذاب چرالیگیا تہا بد دعا کرتی تہین
انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے سنکر ارشاد فرمایا کہ کیا تو چاہتی ہی کہ اس چور کا
عذاب کم ہو جاوے اور بوجہہ اور وبال اسکا خفیف ہو جاوے اور تیرا اجر
بھی گہٹ جاوے اسکو بد دعا نکر تاکہ وبال اسکا سخت اور اجر تیرا زیادہ ہو
حدیث رحم کرنیوالے اپنر رحمت کرتا ہی رحمان رحم کرو اپنر جو زمین مین ہین
رحم کرے تم پر جو آسمان پر ہی حدیث ابن عدی نے کامل مین حضرت امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہی کہ انحضرت صلی اللہ علیہ واٰلہ وسلم
نے فرمایا کہ حضرت حق جل شانہ فرماتا ہی کہ اگر تم میری رحمت چاہتے ہو تو میری
خلق پر رحمت کرو اور طبرانی نے روایت کی ہی کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
فرمایا کہ مسلمانون کو چاہئے کہ شفقت اور دوستی اور حسن سلوک آپسمین کیا
کرین اور مانند ایک تن کے ہون کہ اگر ایک عضو بدنمین درد کرتا ہی تو تمام بدن

جبر نہیں

چور کو بد دعا نکرنی

رحم

اسکی رفاقت مین بے چین رہتا ہی اور تپ مین گرفتار ہو جاتا ہی اور طبرانی
اس حدیث کی روایت کرنے کے بعد کہتا ہی کہ مین نے انحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم کو ایک روز خوابمین دیکہا اور اس حدیث کو پوچھا آپنے اپنے دست
مبارک سے اشارہ کرکے فرمایا صحیح صحیح صحیح اور ایک دن ایک عامل عاملون
حضرت امیر المومنین عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ کے انکی ملاقات کے واسطے ایا
تو کیا دیکہتا ہی کہ وہ لبنے چیت لیتے ہین اور غریبونکے بچے انکے پیٹ پر
چڑہتے ہین اور کہیلتے ہین عرض کی کہ یہہ حرکت خلافت کی شوکت کے لایق
نہین ہی فرمایا کہ کیا تو اپنی رعیت کے ساتھہ ایسا سلوک نہین کرتا اسنے
عرض کی کہ مین جسوقت دربار مین بیٹہتا ہون تو بڑے بڑے گردن کش اس جگہ
میری ہیبت سے دم نہین مار سکتے ہین نہ یہہ کہ فقیرون غریبونکے بچے میرے
پیٹ پر کہیلین فرمایا کہ تو ہمارے کام کا نہین معزول ہو کہ ہمکو محبت اور شفقت
اپنے پیغمبر کی امت پر منظور ہی ریاست کی ہیبت اور شوکت دکہانا منظور
نہین اور بعضی حدیثونمین یہی مذکور ہی کہ میری امت کے ابدالونکو یہہ منصب اعلیٰ کچہہ
زور سے حاصل نہین ہوتا بلکہ نفس کی سخاوت اور سینے کی صفائی سے اور
مہربانی کرنے سے اللہ تعالی کی مخلوق پر اس مرتبے کو پہنچتے ہین حدیث

حضرت

حضرت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ ایک روز مجلس مقدس نبوی صلی اللہ
علیہ وسلم سے اٹھکر اپنے گہر کو تشریف لیجاتے تہے کہ ناگاہ ایک شخص صحابہ کرام سے
کہ انکا نام حنظلہ تہا راستے مین ملے اور پکار کر بولے کہ حنظلہ منافق ہو گیا حضرت
امیر المومنین صدیق رضی اللہ عنہ نے فرمایا کہ کیا حال ہی کہنے لگے کہ جس وقت
حضور پر نور مین انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے حاضر ہوتا ہون تو مجہکو غیب کا
عالم ایسا منکشف ہو جاتا ہی کہ گویا ان انکہون سے دیکہتا ہون اور جب اس
مجلس مقدس سے اٹھکر گہر کو آتا ہون اور جورو بچون کے ساتھہ مشغول
ہوتا ہون تو وہ کیفیت باقی نہین رہتی حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
نے فرمایا کہ سبکا حال یہی حال ہی آؤ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور مین جاکر
عرض کرین دونون انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے حضور مین حاضر ہوے پہر حنظلہ
نے اسیطور سے پکار کر کہا کہ حنظلہ منافق ہو گیا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
پوچہا کہ کیا ماجرا ہی انہون نے سارا احوال اپنا عرض کیا فرمایا کہ اگر تم کو
ہمیشہ یہی حالت رہے جو میرے حضور مین یا ذکر اللہ کی مجلس مین ہوتی ہی تو ہرگز
تم لوگ اپنی عورتون سے حظ اٹھاؤ اور بچونکو بوسے مارتے ہوے اور فریاد کرتے
ہوے جنگلونکو چلے جاؤ اور فرشتے تم سے مصافحہ کرین لیکن یہہ حالت

منافق معلوم ہونا حنظلہ صحابی کا

کسی کو ہمیشہ نہین رہتی بلکہ ایکساعت اسی حالتمین گذرتی ہی اور ایکساعت
غفلت مین تا توجہ حق اور توجہ بخلق ملی ہوی ہین حدیث بنی آدم کی دل
دو انگلیون میں ہین اللہ تعالی کی انگلیون سے پھرتا ہی ان دلونکو جسطرف
چاہتا ہی حدیث جب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غزوۂ تبوک کے سفر مین شہر حجر کے
دروازے پر پہنچے صحابہ سے ارشاد فرمایا کہ تم مین سے کوئی شخص اس شہر
مین نہ جاتے اور پانی نہ پیتے مگر یہ کہ روتا ہوا اور ڈرتا ہوا اسواسطے کہ
روحین ان کافرونکی اسی شہر مین عذاب الہی مین گرفتار ہین اور جس جگہ
پر عذاب الہی نازل ہوتا ہی وہانسے دور رہنا خوب ہی اور یہہ بھی حدیث
شریف مین آیا ہی کہ ثمود کے قوم کے کافرونسے کوئی آدمی نہین بچا مگر ایک شخص
جسکا ابو رغال نام تہا کسی کام کے واسطے مکہ معظمہ مین آیا تہا سو جبتک حرم
شریف کے اندر رہا تب تک عذاب الہی سے محفوظ رہا جو نہین حرم سے باہر نکلا
اور طائف کی طرف چلا راستے مین اسی عذاب مین جسمین اسکی قوم ہلاک
ہو گئی تہی یہہ بھی ہلاک ہوا چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم طائف کی مہم پر
جانیکے وقت جب اسکی قبر پر پہنچے اور عادت وہانکے لوگونکی یہہ تہی کہ اس
قبر کے نزدیک پہنچتے تو اسکو سنگسار کرتے تہے تب آپنے فرمایا کہ تم جانتے ہو

کہ یہہ

دل ہی آدمی کا

عذاب نازل ہونیکی جگہ سے

کہ یہہ قبر کسکی ہی صحابہ نے جوابمین عرض کیا کہ اللہ اور اسکا رسول خوب جانتا ہی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے سب قصہ اسکا مفصل اپنی زبان فیض ترجمان سے
ارشاد فرمایا اور کہا کہ اس میری بات کی سچائی کی نشانی یہہ ہی کہ اس
شخص کی چہڑی سونیکی اسکے ساتھی دفن ہوی ہی صحابہ نے جو یہہ کلام سنا
دوڑی اور اسکی قبر کو تلوارونسے کہودا اور وہ سونیکی چہڑی اسمین سے نکال لائے
اور اسکی قبر کو پھر اسی طرح بند کر دیا حدیث جو وقت زمین پر کوئی گناہ
ہوتا ہی پھر جو کوئی اس مجلس مین حاضر ہو لیکن دل سے بیزار ہو اور اسکو برا جانتا ہو
تو وہ شخص گویا اس گناہ سے کوسون دور رہا کچہہ گناہ کی برائی اسکو نہ لگیگی
اور جو اس مجلس سے دور ہو اور دل سے راضی اور خوش ہو گناہ کے کرنے سے وہ ایسا ہی
کہ گویا اس مجلس مین موجود ہی اور اسی گناہ مین شریک حدیث بیت اللہ کا
دیکہنا عبادت ہی دیکہنا قرآن کی حرفونکی طرف اور حضرت علی کی منہہ کی طرف
عبادت ہی حدیث حضرت علی رضی اللہ عنہ سے وارد ہی کہ آپنے کہا ہم آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کے ہمراہ ایک شخص کے جنازے کے ساتہہ گئے تہے اور آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم قبر کے تیار ہونیکے انتظار مین بیٹہہ گئے اور ہم سب آپکے گرداگرد بیٹہے آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم نے زبان فیض ترجمان سے ارشاد فرمایا کہ تم مین سے کوئی شخص نہین

گناہ سے دور رہنا

بیت اللہ کا دیکھنا اور قرآنکا اور علی کا

دیکھنا عمل نیک ہو یا بد

ہی مگر اسکا مکان اللہ تعالی کے علم مین مقرر ہی بہشت مین ہو یا دوزخ مین
اور لوح محفوظ مین لکہہ جا چکا ہی اور تغیر اور تبدیل یعنی مٹنا اور مٹانا اسکا
کسی طور سے ممکن نہین ہی ہمنے کہا یا رسول اللہ اگر یہی بات ہی تو تقدیر پر بہروسا کرکے
کیون نہ بیٹھہ رہین اور عمل کو کیون نہ چھوڑین اسواسطے کہ جب بات ایسی ہوی
کہ جو لکہا ہی وہی ہوتا ہی اسکا خلاف کسیطرح سے ممکن نہین ہی تو عمل کرنا بے فائدہ
ہی جو کچہہ ہونا ہی سو ہو گا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا عمل کئے جاو اسواسطے
کہ ہر شخص کو توفیق اسی کام کی دے جاتی ہی جسکے واسطے وہ پیدا کیا گیا ہی سو
اگر اسکو نیکبخت پیدا کیا ہی تو کام بھی نیکبختونکا اس سے کراتے ہین اور اگر
بدبخت پیدا کیا ہی تو کام بھی بدبختونکے اس سے کراتے ہین سو جسطرح سے کہ مکان
ہر شخص کا بہشت مین مقرر ہی یا دوزخ مین اسیطرح سے عمل بہی نیک اور بد ہر شخص کے
واسطے مقرر ہوری ہین حدیث کسیکا احسان اور سلوک مجہپر ایسا نہین جسکا
عوض اور بدلا دنیا مین مین نے اسکے ساتہہ نکیا ہو سواے ابوبکر کے کہ اسکے
احسان اور سلوک کا عوض مین نے نہین کیا اسکا عوض اللہ تعالی اسکو قیامت کے
دن عنایت فرمایگا حدیث آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کئی دن پہلے اپنی وفات
سے خطبہ پڑہا اور اسمین تعریف حضرت ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ کی بہت ارشاد

فرمای

حضرت ابوبکر کی سلوک

فرمای اسمین سے یہہ بہی فرمایا کہ کسیکا احسان مالکا اور سلوک اور خدمت
بدنکا اور جانکا مجہپر اس قدر نہین ہی جس قدر ابوبکر کا ہی اپنی بیٹی میری نکاح مین
دی اور مجہہ سے مہر نہ لیا اور بلال اپنے خالص مال سے مول لیکر آزاد کیا اور مکے سے
مدینے کو ہجرت سفر مین سب اسباب زاد اور راحلہ کا درست کرکے مجہکو پہنچایا اور
جان اور مال سے ہمیشہ میری غمخواری کرتا رہا سو اب سبکے دروازے مسجد کی طرف
سے بند کر دو سواے ابوبکر کے دروازے کے کہ اسکو کہلا رہنے دو حدیث جو کوئی یتیم کے
یتیم کے سر پر ہاتہہ پھیرتا اسکے واسطے جتنے اس یتیم کے سر پر بال ہونگے اتنے ہر بال کے
حساب سے ایک ایک نیکی لکہی جاویگی حدیث ایک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے واسطے
ایک طبق بہرا ہوا انجیرونکا بطور ہدیے کے لا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کچہہ اسمین
سے نوش جان فرمائے اور یارونکو بہی ارشاد فرمایا کہ کہاو کیونکہ یہہ میوہ گٹہلی
نہین رکہتا اور بہشت کے میوے بہی ایسے ہی ہین سو اسکو کہاو کہ بواسیر کا دیکو
دفع کرتا ہی اور نقرس کے درد کو نہایت مفید ہی حدیث جو مر اسکے بیچ اتہارویگا
اسکو اللہ تعالی قیامت کو امن والونمین اور یہہ بہی حدیث شریف مین وارد ہی جو کوئی
مر اسکے بیچ مکہ معظمہ مین تو گویا کہ مر ا دنیا کے آسمان پر حدیث جو مسلمان بندہ اپنے دین
چلن اور طریق پر ہوتا ہی اور وہ طریقہ اسکے بڑہاپے یا مسافری یا بیمار ہونیکے

یتیم کو پیار کرنا

انجیر کا فائدہ

مکے مین مرنا

نماز حسنات کا بدلہ پانے مین

سبب سے چھوٹ جاوے حق تعالی کاتب الحسنات یعنے نیکی کے لکھنے والے فرشتونکو فرماتا ہی
کہ نامہ اعمال میں اس شخص کے ثواب ان طاعتوں اور نیکیونکا کہ ہمیشہ کرتا تھا لکہہ دو اور
اسکا ثواب اسے رو کو مت حدیث کیا اچھا مال نیک ہی جو نیکبخت آدمی پاس ہی
کہ وہ نیک کام میں خرچ کرتا ہی حدیث بندیکو سجدیکی حالت میں اپنے پروردگار سے
بہت نزدیکی حاصل ہوتی ہی سو اس حالت میں اسکو چاہئے کہ دعا بہت مانگے
تاکہ بہت جلد قبول ہووے حدیث کہ ابو جہل نے لوگوں سے کہہ رکھا تھا کہ محمد صلی اللہ
علیہ وسلم جس وقت بیت اللہ شریف کے سامہنے سجدہ کرتے ہوں اسوقت مجھے خبر دینا
کہ میں انکی گردن پر اپنا پانوں رکہونگا اور گردنکو توڑ ڈالونگا چنانچہ ایک روز
الخضرت صلی اللہ علیہ وسلم بیت اللہ کے سامہنے کہڑی نماز پڑہتے تھے بعضے لوگوں
نے اس مردود کو خبر پہنچای وہ ملعون موافق اپنے وعدے کے آیا اور انحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کے نزدیک پہنچا چاہا کہ بے ادبی کرے کہ خود بخود اپنے دونوں ہاتھ
سپر کی طرح منہ کے سامہنے کئے ہوے پیچھے ہٹا جسطرح کہ کبھی چیز سے کوی ڈر کے
اپنے تئیں بچاتا ہی دو تین مرتبہ اسیطرح قصد کیا اور اسیطرح پیچھے ہٹا لوگ
جو یہہ تماشا دیکھنے کو جمع ہوتے تھے یہہ بات کے دیکھ کے حیران ہوے اور اسے پوچھا
کہ کیا ماجرا تہا تو اسطرح سے پہرا اسنے کہا کہ میرے اور محمد صلی اللہ علیہ وسلم کے درمیانمیں

نیک مال

سجدیکی حالت

سجدے کی حالت میں دعا کا جلد قبول ہونا

ابو جہل کا رسول خدا کے ایذا کا قصد کرنا

ایک

ایک خندق آگ سے بہری ہوی ہی ظاہر ہوی اور اسکی کنارو پر فرشتونکے
پر مجھے معلوم ہوے اور ایک بڑا اژدہا میری طرف لپکا اسے نہایت مجھکو دہشت معلوم
ہوی اور میں ہرگز وہاں ٹہر نا سکتا اگر ذرا بہی ٹہرتا تو جل ہی جاتا اور اژدہا
مجھکو نگل ہی لیتا لوگوں نے پوچھا کہ پھر یہہ کیا بات ہی اسکا فراز لیتے کیا کہ یہہ
شخص ہزار برس جادوگری میں اسے بہت بہیں پاتا ہوں اور یہہ بہی حدیث
شریف میں آیا ہی کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے یہہ بات سنکے فرمایا کہ اگر یہہ مردود
میرے نزدیک آتا تو فرشتے اسکا ٹکڑے ٹکڑے کرکے لیجاتے اور ہرگز جیتا نہ پہرتا
حدیث حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا نے رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم سے
پوچھا کہ میں شب قدر کو پانوں تو کیا دعا مانگوں انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
فرمایا کہ یہہ دعا مانگو اللہم انک عفو تحب العفو فاعف عنی یعنے یا اللہ تیرا نام
عفو ہی اور بخشنے کو دوست رکھتا ہی بخش دے مجھکو اپنے کرم سے حدیث ایک فقیر
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس آیا اور عرض کی کہ یا رسول اللہ کونسی نعمت مجھکو دنیا میں
ملی ہی کہ اسے سوال کیا جاویگا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمایا کہ جوتیاں
اور ٹہنڈا پانی اور سایا اور یہہ بہی حدیث میں آیا ہی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
اور امیر المومنین ابو بکر صدیق اور امیر المومنین حضرت عمر ابن الخطاب اور دو چار یار رضی اللہ تعالی

دعا

نعمت کی سوال

عنہم ابو الہیثم کے گہر مہمان گئے تھے گرم روٹیاں کھجوروں کے ساتھ کہائیں اور ٹہنڈا
پانی پیا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ یہہ وہ نعمت ہی کہ جس سے سوال کئے جاوینگے واللہ
اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب حدیث جسکی عصر کی نماز قضا ہوگئی تو ایسا ہوا کہ
گویا گہر اوسکا برباد ہو گیا حدیث جب رات آوے تو اپنے بچونکو باہر نکلنے نہ دو کہ وہ
شیطانوں کے منتشر ہونیکا وقت ہی دوسرے درندے جانوروں کا نکل پڑنا اور موذی
کیڑوں کا بلوں سے باہر آنے کا وقت ہی جیسے سانپ اور بچہو تیسرے چوروں کا پہیل پڑنا
لوگوں کے گہر بار لوٹنے کو چوتھے جادوگروں اور طلسم والوں کی قوت کا وقت ہی کہ آفتاب کے
نور قاہرہ کے سبب سے انکے عملونکو تاثیر کم کرتے ہیں پانچویں فسق اور فجور والونکا مشغول
ہونا گناہوں میں حدیث تحقیق شیطان خون کی طرح آدمی کے رگ اور پوست میں دوڑتا
تا ہی اور شیطانکے وسوسونکی حد اور نہایت نہیں ہی اکثر شیطان بدی اور فسق اور
فجور کی طرف بلاتا ہی اور اگر کبھی بہولے سے طاعت اور نیکی کی طرف رغبت دلاتا ہی تو اسکا
نیکی کی طرف بلانا دو حال سے خالی نہیں ہی یا تو بڑی طاعت سے جسکا ثواب بہت ہی پھیر کے
چہوٹی طاعت کی طرف جسکا ثواب بہت تہوڑا ہی رغبت دلاتا ہی جیسے عیادت کی یعنے
بیمار کے دیکھنے کی رغبت دلا کر نماز کو چہوڑا دیا یا تہوڑی سی نیکی کو بڑی بدی کا سبب کر دیتا ہی
جیسے ایک ٹکڑا روٹی کا فقیر کو دینا اور اسپر احسان رکھنا اور اسے نہایت مسخری کرنا حدیث

نماز عصر

بچونکو رات کو باہر نکلنے دینا

شیطان کا وسوسہ

جن

جسنے ماسوی اللہ کی سوگند کہایا تو بیشک خدا کا شریک ٹہرایا حدیث کسی
کاہن پاس گیا اور دروغ جانتے ہوے سوال کیا تو نماز چالیس روز تک مقبول نہیں
ہوتی حدیث حضرت علی سے اور سعد بن ابی وقاص سے اور عبد اللہ بن عمر سے اور انس
بن مالک سے اور جابر سے اور عبد اللہ بن مسعود سے اور عوف بن مالک سے اور واثلہ سے
اور عویمر سے اور ابی الدرداء سے اور ابو ہریرہ سے اور عمرو بن عوف سے اور معاویہ بن
ابی سفیان سے اور عمرو بن العاص انکے سوا اور صحابیوں سے بہی صحیح سندونکے ساتھ اور
حسن سندونکے ساتھ اور ضعیف سندونکے ساتھ اور ابو داود اور ترمذی اور ابن ماجہ
اور ابن حبان اور حاکم اور ابن عدی اس حدیث کی روایت کرتے ہیں کہ حضرت فرماتے
ہیں کہ یہود اکہتر گروہ ہوے اور نصاری بہتر فرقے اور میری امت تہتر فرقے ہوگی
سب کے سب دوزخ میں پڑینگے ایک فرقہ جنت اصحاب کہنے لگے وہ کون ہی یا رسول اللہ
بولے کہ وے لوگ جو اس بات پر رہیں جس بات پر میں اور میرے اصحاب ہیں حدیث
شیخ ابو طالب مکی نے اپنی کتاب قوت القلوب میں کہا کہ ہمکو روایت پہنچی ہی پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم سے کہ جسنے میری امت سے دغا کی سو اسپر اللہ کی لعنت لوگوں نے عرض کی کہ اسکی
امت کو دغا دینا کیا ہی فرمایا انکے لئے بدعت نکالنی کہ اسکی پیروی کریں پھر جب کسی نے
ایسا کیا تو مقرر انسے دغا بازی کی حدیث ترمذی اور مستدرک میں عائشہ صدیقہ سے

سوگند غیر خدا کی

کاہن سے دروغ جانکر سوال کرنی

امت تہتر فرقے ہوگی

بدعت نکالنا

جو شخص بدعت کرے اسکی لعنت ہی

اور مستدرک مین علی مرتضی سے یہہ حدیث ہی سیوطی کی جامع صغیر مین لکھی ہی کہ
چھ شخص ہین کہ مین نے لعنت کی ہی اپر اور اللہ نے بھی اور ہر مقبول دعا والے نبی نے
بھی ایک تو اللہ کی کتاب مین بڑہانیوالا دوسرا اللہ کی تقدیر کو جھٹلانے والا تیسرا زبردستی
سے حاکم بنے والا تا اس تحت حکومت عزت دے اسکو جسے اللہ نے ذلیل کیا ہی چوتھا اللہ کے
حلال کئے ہوئے کو حرام کرنیوالا پانچوان میرے خاص لوگو ہین سے اللہ کے حرام ٹھہرائے ہوئے کو حلال
کرنیوالا چھٹا میری سنت کو چھوڑنے والا حدیث سیوطی کی جامع صغیر مین ابو امامہ کی
روایت سے یہہ حدیث ہی کہ بدعتی لوگ دوزخیونکے کتے ہین حدیث ابن ماجہ کی کتاب
اور دوسری کتابو ہین ای ہی حذیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
نے کہ قبول نا ہین اللہ تعالی بدعت والے کے روزے کو نہ نماز کو نہ صدقے کو نہ حج کو نہ عمرہ کو
نہ جہاد کو نہ کسی حرف کو نہ کسی عدل کو مسلمانی سے نکلتا نکل جاتا ہی جیسا خمیر سے بال نکلے
حرف کے بتن معنے ہین توبہ اور نفل اور کمائی اور عدل کے معنے تن چھڑائی یعنے کچھ دیکے اپکو
قید یا عذاب سے چھڑالینا حدیث سیوطی کی جامع صغیر مین صحیح بخاری سے یہہ روایت ابن عباس
کی ہی کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ اللہ کے پاس بہت ناپسند ہین سو تین شخص
ہین حرم مین گناہ کرنیوالا مسلمانی مین جاہلیت کے رسم و عادت چاہنے والا ناحق کسی مسلمان کے
خون کرنے کی گہات مین لگا رہنے والا تا اسکا خون کرے حدیث طبرانی کے معجم اوسط

بدعتی لوگ دوزخ کے کتے

بدعتی کا روزہ نماز وغیرہ قبول نہین

اللہ کے پاس ناپسند ہین تین شخص

شہید کا اجر

سیوطی کی جامع صغیر مین ابوہریرہ کی یہہ روایت ہی کہ حضرت نے فرمایا میری امت کے
فساد کے وقت مین میری سنت کو دستاویز کو کرنیوالا ہو سو اسکو شہید کا اجر ہی
حدیث مشکوۃ باب الاعتصام بالکتاب والسنہ کی تیسری فصل مین ہی کہ میسرہ نے کہا کہ فرمایا
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جسنے بزرگی کی کسی بدعتی کی سو مقرر اسنے مدد کی مسلمانی کے
ڈہانے پر روایت کی اسکی بیہقی نے شعب الایمان کی کتاب مین مرسل حدیث کر کے یعنے تابعی
سے اس حدیث کو لایا ہی حدیث مشکوۃ کی باب الولیمہ کی دوسرے فصل مین عکرمہ کی روایت
ہے ابن عباس سے ہی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے منع فرمایا ان دو شخصو کا کہانا کہانے
سے کہ ضدا ضدی سے کیا کرین حدیث عمران بن حصین سے روایت ہی کہ منع کیا منع فرمایا
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے بدکار و نکے کہانا نیکی دعوت قبول کرنے سے حدیث مشکوۃ
کے باب اللباس کی دوسرے فصل مین ترمذی اور ابوداود کی کتابوں سے عبد اللہ بن عمر
کی یہہ روایت ہی کہ ایک شخص جسکے بدن پر دو لال کپڑے تھے سو گذر کرکے نبی صلی اللہ
علیہ وسلم پر سلام بولا تو آپنے اسکے سلام کا جواب نہ دیا حدیث صواعق محرقہ سے خطیب
بغدادی کی کتاب جامع وغیرہ کی یہہ حدیث لکھی گئی ہی کہ فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ
جب فتنے یا بدعتین ظاہر ہووین اور میرے اصحاب کو گالی دی جاوے تو چاہئے کہ عالم اپنا علم
ظاہر کرے پھر جو کوئی نہ کرے تو اپر لعنت اللہ کی اور فرشتونکی اور سب لوگونکی قبولے

بدعتی کی بزرگی کرنیکا عذاب

ضدا ضدی کا کہانا منع ہی

بدکار و نکی دعوت

دو لال کپڑے

عالم اپنا علم ظاہر کرے

اللہ اس سے کسی حرف کو نہ کسی عدل کو یعنے اللہ تعالی نہ قبولے اسکی نفل اور فرض توبہ
اور تن چھڑائی حدیث جب مرجاے بدعت والا تو مقرر اسلام کے درمیان فتح اور کشائش
اور جیت حاصل ہوئی قصہ موسی علیہ السلام قصے کا بیان کیفیت اس قصے کی جسطرح سورۂ
طہ اور سورۂ قصص اور دوسرے سورتو ہین مذکور ہی وہ یہہ ہی کہ حضرت موسی علیہ السلام شہر
مصر سے کہ جگہ پیدائش اور سکونت اپکی تہی ایک قبطی ظالم کے خون کے سبب سے کہ اپکے ہاتہ
سے بے قصد ہوہی مین ہوگیا تہا اور فرعون اپکی قتل کی فکر مین ہوا تہا بہاگ
کر شہر مدین کی طرف گئے اور اس شہر مین حضرت شعیب علیہ السلام کا مکان تہا انکا
قصہ بہی قرآن شریف مین کئی جگہ بیان فرمایا ہی وہان جاکر اترے اور حضرت
شعیب کی خدمت مین مشغول ہوے اور حضرت شعیب علیہ السلام نے اپنی بیٹی کو اپکے نکاح مین
دیا جب دس برس یا اٹہہ برس اسمین اختلاف ہی وہان گذرے تب حضرت شعیب سے
رخصت چاہے کہ اگر حکم ہو تو مین اپنے وطن کو جاون اور اپنے قبیلہ کو ساتھ لے
جاؤن اور اپنی ما کی زیارت کرون اور اپنے بڑے بہائی حضرت ہارون سے ملاقات
کرون اسواسطے کہ اتنی مدت گذرنے مین فرعون اور اسکی لوگ قبطی کے خون کو
بہول گئے ہونگے حضرت شعیب نے راضی ہوکر اپکو رخصت کیا اور اپکی بی بی کو بہی اپکے
ساتہہ کر دیا اور اپنے دو غلامونکو اپکے ساتہہ کیا کہ مصر مین پہنچا کر پہر اوین

مرا بدعتی کا

قصہ موسی علیہ السلام کا

حضرت موسی علیہ السلام اپنی بی بی کو ساتہہ لیکر وہان سے روانہ ہوے اور اپکے
مزاج مین غیرت بہت تہی اپنی بی بی کو لے چلنا قافلہ کے ساتہہ گوارا نکیا
کہ شاید سواری پر چڑہتے اترتے یا نکلتے بیٹہتے کسی نامحرم کی نظر اپر پڑجاوے
اسواسطے وہان سے تنہا اپ اپنی بی بی کو لیکر روانہ ہوے اور شام سیدہی راہ کو
چہوڑ کر دریا کے کنارے کی راہ لی اس لحاظ سے کہ ایسا نہو کوئی فرعون کی طرف کا
حاکم پہچانے اور خون کی علت سے گرفتار کرے یا کچھ ایذا پہنچاوے اور اپکے
ہمراہ یک خچر تہا اسپر خورجی اپنے اسباب کی لاد کے ایک غلام اسپر مقرر کیا اور کچھ
بکریان اپکے ساتہہ تہین دوسرے غلام کو انکی نگہبانی اور ہانکنے پر مقرر
کیا اور اپ اپنے بی بی کی سواری کے ساتہہ ہو لئے چلتے چلتے یک دن راہ
بہول گئے اور کوہ طور کی طرف جا نکلے کتنا ہی راہ ڈہونڈہتے تہکا نا نہ ملا
اور دن اخر ہوا اور رات نمودار ہوئی وہ رات جمعہ کی تہی ذی قعدہ کی
اٹہاروین تاریخ اور موسم جاڑے کا اتفاقًا بکریان جنگل مین متفرق ہو گئین
دونو غلام انکے جمع کرنے مین مشغول ہوے اور حضرت موسی علیہ السلام اپنی بی بی
کے پاس ایک جگہ پر بیٹہہ گئے کہ یکایک اپکی بی بی کو راہ چلنے کی سختی اور
سواری کی حرکت سے درد زہ شروع ہوا اور حمل کی مدت بہی تمام ہو چکی تہی

تب ایکی بی بی نے ایسے اس حال کو ظاہر کیا اور کہا کہ اگر کہین اگ ملے تو خوب ہی
کرتا پینے کے کام آوے اور روشنی ہی ہووے حضرت موسی علیہ السلام نے غلامون سے
فرمایا کہ دیکہو تو کہین اس جنگل مین اگ کا بہی نشان ہی غلامون نے چارون طرف دور تک
دیکہا کچہہ پتا اگ کا اور آبادی کا معلوم نہوا تب حضرت موسی علیہ السلام آپ اپنی اگ کی
تلاش کو تشریف لیگئے ایکو ایک پہار نیر کہ اگے آیکے سیدہے ہاتہہ کی طرف تہا اور
کچہہ روشنی معلوم ہوئی آپنے بی بی اور غلامون سے فرمایا کہ تم اسی جگہہ پر ٹہرو کہ مین نے
پہار پر روشنی دیکہی ہی وہان جاکر اگ لے اتا ہون اور جو وہان ہوگا اس سے رستے کا
پتا بہی پوچہتا اون تاکہ منزل پہنچے یہہ کہکے اپ چلے جون ہی حضرت موسی علیہ السلام
قریب اس مکانکے پہنچے دیکہا کہ وہ اگ نہین ہی بلکہ تجلی قدرت الہی کی ہی کہ دور سے
مثل اگ کے معلوم ہوئی تہی اور حقیقت مین وہ ایک نور ہی بہت بڑا کہ عوسج کے
درخت کو گہیر لیا ہی عوسج ایک درخت ہی عناب کے درخت کے مشابہ شام کی طرف
پہارون مین بہت ہوتا ہی اور وہ درخت جڑ سے چوٹی تک ترو تازہ ہو رہا ہی
اور اس روشنی مین اسقدر چمک اور تابندگی ہی کہ اسپر انکہہ ٹہر نہین سکتی اور
گرد اگرد اسکے اواز فرشتونکی تسبیح کی آرہی ہی حضرت موسی علیہ السلام با وجود
دیکہنے ان سب چیزونکے کہاس پہوس اس میدان مین سے جمع کرکے ایک پولہ سا بنا کر

ہا

کے چاہا کہ اس اتشی رنگ سے جلالیوین یہہ ارادہ کرکے جون ہی اسکا نزدیک ہوے
کہ یکایک وہ اگ انکی طرف لپکی گویا چاہتی تہی کہ انکو جلادے حضرت موسی علیہ السلام
یہہ حالت دیکہکر خوف کہا کے پیچہے ہتے اگ بہی درخت پر ہٹ گئی پہر حضرت موسی علیہ السلام
نے ارادہ کیا جلانے کا پہر وہ اگ انکی طرف دوڑی پہر پیچہے ہتے اسی طرح کئی مرتبہ ایسا
اتفاق ہوا حضرت موسی علیہ السلام اس طرح کے ماجرے کو دیکہکر حیران و متحیر کہڑے
ہو گئے اور اس اعجوبہ کارخانہ الہی کا تماشا دیکہنے لگے کہ یکایک ایک نور بڑا اس سے
بلند ہوا اور زمین اسمان تک سبکو روشن کر دیا اور روشنی اس نور کی یہان تک
غالب ہوئی کہ حضرت موسی کی انکہہ مین تاریکی اگئی اور انکہہ دیکہنے سے رہ گئی اور
انہون نے اپنے ہاتہہ اپنی انکہہ پر رکہہ لئے اور آواز فرشتونکا تسبیح کرنے کی بہت بلند
ہوئی اور حضرت موسی نے اوسوقت اس اگ سے ایک آواز سنی کہ یا موسی انی انا
ربک فاخلع نعلیک یعنی ای موسی مین ہون پروردگار تیرا کہ اگ کی مانند تجلی کی
ہی مین نے اور دونون جوتیون کو پاون سے اپنے دور کرو اسواسطے کہ اس مکان نے
تجلی الہی اور حاضر ہونے فرشتونکا سبب سے کہ اس تجلی کے خادم ہی حکم کعبہ اور مسجد الحرام
کا پیدا کیا ہی پہر کلام یعنے بات کرنا شروع ہوا اور ان سے پوچہا کہ تمہارے
سیدہے ہاتہہ مین کیا ہی انہون نے عرض کی کہ لاٹہی ہی مین اپنے ہاتہہ مین رکہتا ہون

حکم ہوا کہ اسکو زمین پر ڈال دے انہون نے زمین پر ڈال دیا پہر بمجرد گرنے کے
زمین پر ایک اژدہا ہو کے دوڑنے لگا حضرت موسی علیہ السلام اس سے ڈرکے
بہاگے ارشاد ہوا کہ ڈرو مت اور اس اژدہے کو اپنے ہاتہہ سے پکڑلو وہی لکڑی
ہو جاویگی پہر حکم ہوا کہ اپنے ہاتہہ کو اپنے بغل مین رکہو اور پہر نکالو انہون نے اسی
طرح کیا انکا ہاتہہ مانند افتاب کے روشن ہوگیا کہ انکہہ اسکی روشنی پر ٹہر نہین
سکتی تہی حضرت موسی علیہ السلام نے فرمایا کہ مین نے بمجرد سننے اس اواز کے معلوم کیا کہ
یہہ آواز حق تعالی کی ہی اسواسطے کہ چہو طرف سے سنتا تہا مین اور سب جسم اپنے
سے سنتا تہا مین یہان تک کہ ہر ہر عضو اور جوڑ بند میرا کان ہو گیا تہا حاصل کلام کا
یہہ ہی کہ بعد دکہلانے اس کرشمے کے اور تعلیم کرنے توحید کی حقیقتین اور عبادت کے
اداب کے اور بیان قیامت کے اینکے سوا اسکے جو جو ضرور رسالت کے واسطے تہے سب
تعلیم کرکے حکم ہوا اِذْهَبْ اِلٰی فِرْعَوْنَ جا فرعونکی طرف تا اسکی بہتری کی
تدبیر کر اور مرتبہ سابقین اور مقربین کا کہ تجہکو اسوقت حاصل ہوا ہی اس سے اور آگے
بڑہکے مدبرات امر کے مقام کو پہنچ اور بچہے واسطے تدبیر اصلاح فرعونکی اس سبب سے
بہیجتے ہین ہم کریم کے معنونکا بیان اسمین اختلاف ہی بعضے کہتے ہین کہ
کریم وہ ہی کہ جسکے ہر کام مین انعام و احسان ہووے اور اسکی ہر ہر حرکت اور

سکون

کریم کے معنونکا بیان

سکون مین چہپی خیر منظور ہو اور بعضونے کہا ہی جو احسان اور انعام کرنے مین اپنا
نفع یا اپنے نقصان کا دفع منظور نرکہے وہ کریم ہی اور بعضون نے کہا ہی کہ کریم
وہ ہی کہ دوسرونکا حق اپنے اوپر نرکہے بلکہ جو انکو چاہئے دے اور جو اسکا حق
دوسرونپر ہو اسکو طلب نکرے اور بعضونے کہا ہی کہ کریم وہ ہی جو دوسرے سے تہوڑی
خیر قبول کرے اور اسپر عوض بہت دیوے اور یہہ اللہ تعالی کے کرم کا مقتضا ہی کہ
گنا ہگارونکے گناہونکو بہی بخشتا ہی اور اسی پر کفایت نہین کرتا باوجود اس تمام
نا فرمانی بندونکے دمبدم احسان اور تربیت اور پردہ پوشی اپنے بندے گناہگارون
پر کئے جاتا ہی نقل کرتے ہین کہ سلیمان بن عبد الملک حج کے واسطے ملک شام سے
اتا تہا مدینہ منورہ مین حضرت ابو حازم سے ملاقات ہوئی ان سے پوچہا کہ قیامت
کے دن بندونکی ملاقات پروردکار سے کس طرح پر ہوگی ابو حازم نے کہا اگر بندہ
نیک ہی کہ دنیا مین نیکی کرکے گیا ہی اسکی ملاقات اسطرح پر ہوگی جیسا کوئی
شخص بہت دنونمین سفر سے پہرکر اپنے گہر مین آوے اور بہت سا مال اور اسباب کما کر
اپنے ساتہہ لاوے اسوقت خیال کیا چاہئے کہ اسکے گہر والے اس سے کسطرح سے خوش
ہونگے اور اسکی کسطرح سے خاطر داری کرینگے اور اگر بندہ بدکار ہی کہ دنیا مین بہت
برائیان کرکے گیا ہی اسکا سامنا ویسا ہوگا جیسا کسی کا غلام چوری کرکے بہاگ جاوے

قصہ سلیمان بن عبد الملک

بھاگا ہو اور اسکے خاوند نے اسکے پیچھے پیادے اسکو پکڑنے کو دوڑائے ہوں اور وہ
پیادے اسکو پکڑ کے ہاتھوں ہتکڑیاں اور پیروں میں بیڑیاں اور گلے میں طوق
ڈال کے اسکے خاوند کے حضور میں لاویں اسوقت کی حالت کو خیال کیا چاہیے کہ
کیسا اپنے دلمیں شرمندہ ہوگا اور اپنے خاوند کے نزدیک کسطرح سے لائق لعنت
اور نفرین کے ہوگا سلیمان کو اسبات کے سننے سے رقت غالب ہوئی بہت رویا اور
کہا کہ کیا اچھی بات ہوتی کہ میں اپنا حال جانتا کہ مجھکو ان دونوں صورتوں میں سے
کونسی طرح پر اس مالک مطلق کے سامنے لیجاینگے ابو حازم نے کہا کہ اسبات کا معلوم
کرنا بہت آسان ہی اور قران شریف میں خوب کھول کے بیان فرمایا ہی سلیمان
نے پوچھا کس آیت میں ابو حازم نے کہا حق تعالی فرماتا ہی ان الابرار لفی
نعیم وان الفجار لفی جحیم اب اپنے عملونکا جایزہ دیکھو کہ ابرار میں ہو یا فجار
میں سلیمان نے کہا کہ اگر ہمارے عمل پر انجام کار کا ٹھہرا تو رحمت الہی کہاں ہی ابو حازم
نے کہا کہ اسکا بھی پتا قران مجید میں بتا دیا ہی سلیمان نے کہا کس آیت میں
ابو حازم نے کہا ان رحمة اللہ قریب من المحسنین میں سلیمانکو اسبات کے
سنتے ہی خوف غالب ہوا اور روتے روتے حالت متغیر ہو گئی انکے پاس سے چلا گیا
اور کہا کہ اس قسم کی تمہاری باتیں سننی کی مجھکو طاقت نہیں ہی کہ میرا کلیجا پھٹا

جاتاہی

کراما کاتبین کا بیان

جاتاہی اور جب اس آیت میں آدمی پر توبیخ اور سرزنش متوجہ فرمائی اسپر کوئی
اللہ تعالی کے کرم پر مغرور نہوا چاہیے کراما کاتبین وے چوکیدار ہیں
حق تعالی کی صفت کے موافق تم سے کرم کا معاملہ کرتے ہیں سو انکے کرموں میں سے جو تم
کرتے ہیں ایک یہہ ہی کہ تم سے چھپے ہیں اور اپنے تئیں تم پر ظاہر نہیں کرتے
تاکہ نہیں تم شرمندہ ہو عورتوں کی صحبت اور جاضرور پیشاب اور اپنی مزیداریاں
اور لذتیں چھوڑ ندو اور انکے کرموں میں سے یہہ ہی کہ باوجود تمہارے سب کام جاننے کے
تم کو فضیحت اور رسوا نہیں کرتے ہیں اور کسی آدمی کے سامنے تمہارے بھیدونکو نہیں
کھولتے اور انکے کرموں میں سے یہہ ہی کہ جب کوئی نیکی تم سے ہوتی ہی اسکو دس گنے
کر کے لکھتے ہیں جیسا کہ اگر ایک روپیہ اللہ کی راہ میں تم نے دیا ہو اسکو دس روپے
لکھتے ہیں اسی پر اور خیر کو بھی قیاس کیا کرو اور کسی نیکی کا تم نے قصد کیا اور کسی سبب سے
وہ نیکی تم سے ہونے نپائی تو تمہارے اس نیک ارادے کو بھی نیکیوں میں گنتے ہیں اور
ایک نیکی اسکی عوض میں لکھہ لیتے ہیں اور اگر کسی گناہ کا تم نے ارادہ کیا اور پھر
اسے چھوڑ دیا یعنے نکیا تو اس چھوڑ دینے کو بھی نیکیوں میں گنتے ہیں اور ایک
نیکی لکھہ لیتے ہیں اور اگر کوئی گناہ تم سے ہوتا ہی تو چھہ ساعت تک تمکو مہلت
دیتے ہیں اور اتنی دیر تک اس گناہ کو نہیں لکھتے کہ شاید اسی عرصہ میں تم توبہ

یا استغفار کرو یا اسکے کرنے پر شرمندہ ہو یا اسکے بعد اسی عرصہ میں کوئی ایسی نیکی
تم سے ہو کہ اوسکے سبب سے برائی تمہاری مٹا ہو جاوے اور اگر اتنی دیر میں ان باتوں
میں سے تم سے کچھہ نہوا تو ایک گناہ لکھتے ہیں اور پھر جب توبہ اور استغفار تم
کرتے ہو یا کوئی اور نیکی تو اس لکھے ہوکو مٹا دیتے ہیں اور وہ چوکیدار تمہارے
کاموں کے یاد رکھنے میں بہت احتیاط کرتے ہیں اور باوجود فرشتے ہونیکے کہ انہیں
نسیان اور فراموشی ہرگز نہیں ہوتی اپنی یاد پر اعتماد نہیں کرتے بلکہ لکھہ رکھتے
ہیں اور ہر کام کے واسطے دفتر تیار کر رکھتے ہیں اور صحیح روایتوں کے موافق یہہ ہی
کہ ہر آدمی کے واسطے یہہ لکھنے والے چار نفر ہیں دو دن کو آتے ہیں اور دو رات کو
اور ہر دن اور رات کے دونوں دفتر علحدہ علحدہ رکھہ چھوڑتے ہیں اور بعضی روایتوں
میں وارد ہوا ہی کہ انکی بیٹھنے کی جگہ آدمی کے دونو کندھے ہیں اور بعضوں نے
کہا ہی کہ ہر آدمی کے اوپر کے دونو بڑے دانت انکے بیٹھنے کی جگہ ہی اور آدمی کی زبان
انکا قلم ہی اور تھوک آدمی کا انکی سیاہی ہی اور جب یہہ دفتر رات اور دن کا حق تعالی
کی حضور میں لیجاتے ہیں باوجود اسبات کے کہ حق تعالی اپنے بندے سے جان کی رگ سے بھی
زیادہ نزدیک ہی لیکن احتیاط کے واسطے حکم ہوتا ہی کہ اس دفتر لکھے ہوئے کا لوح محفوظ
سے مقابلہ کرو اسواسطے کہ اسمیں جو کچھہ کہ بندہ کریگا پہلے ہی اور پیشی کے لکھا ہی بعد

مقابلہ

قصہ عاد کا

مقابلہ کے حکم ہوتا ہی کہ بندگی اور گناہ کے سوا جو کچھہ ہی اسکو مٹا ڈالو اور صرف
بندگی اور گناہ رہنے دو کہ اسپر ثواب اور عذاب ہوگا اور ان چوکیداروں کی طرح
پر تمہارے احوال سے پردہ اور پوشیدگی نہیں ہی اور یہہ بھی گمان مت کرو کہ جس طرح
دنیا کے اخبار نویسوں اور خفیہ نویسوں سے کسی حیلہ اور مکر سے اپنے کام چھپا رکھتے
ہو انسے بھی چھپا رکھو گے اسواسطے کہ وہ چوکیدار جانتے ہیں جو کچھہ تم کرتے ہو
اگرچہ ہزار پردے میں کرو قصہ عاد کا عاد دو فرقوں کا نام ہی ایک تھے عاد اولی کہ انکو
عاد قدیمہ بھی کہتے ہیں اور وہ اولاد میں عاد بن عوص بن ارم بن سام بن نوح
علیہ السلام کے تھے اور انکو عاد ارم بھی کہتے ہیں کہ ارم انکا دادا تھا اور شہر ارم کو
بھی اپنے دادا کے نام پر نام رکھا تھا اور وطن انکا عدن کے متصل تھا اور دوسرے
عاد وے اور شخص کی اولاد ہیں کہ اسکا نام بھی عاد تھا اور انہیں عاد اولی میں کا
تھا کہ احقاف کی سرزمین میں متصل حضرموت کے وطن اختیار کیا تھا اور اسکی اولاد
اس ملک میں بہت پھیل گئی تھی اور انکا یعنے عاد دوم کا قصہ اپنے پیغمبر کے ساتھہ کہ حضرت
صالح علیہ السلام تھے قران مجید میں مکرر وارد ہوا ہی چنانچہ اپنے مقام پر مذکور ہی اور عاد اولی کا
قصہ قران مجید میں دو جا سے زیادہ نہیں آیا سو وہ بھی اجمال کے طور پر ایک تو اس
جائے پر اور دوسرے سورہ نجم میں کہ اہلک عادا الاولی اسیکی طرف اشارہ ہی

حق تعالے نے اس قرنے کو قدو قامت اور قوت بے حد عنایت فرمائی تہی اور
زمانیکہ سب لوگون سے اسمین ممتاز تہے کم سے کم قد کا آدمی انمین بارہ گز کا ہوتا
تہا اور ہر شخص انمین کا بڑے بڑے پتہر و نکو جو بہت لوگ اوٹہا نہ سکین ایک ہاتہ سے
اوٹہا کر پہینک دیتا تہا اور تمام یمن کے ملک پر اپنے زور اور قوت کے سبب سے قابض اور
متصرف تہے یہان تک کہ انمین دو بادشاہ عظیم القدر پیدا ہوے ایکا نام شدید اور دوسرا
شداد اور یے دونو بادشاہ تمام روے زمین پر متصرف ہوے تہے اور لشکر اور
خزانے بے نہایت جمع کیئے تہے لیکن شداد نے اپنے بہائی شدید کے مرنے کے بعد
سلطنت کو کمال رونق اور عروج بخشا تہا کہ چار سو کئی بادشاہ اسکے مطیع اور فرمان
بردار تہے اور کسی روے زمین کے بادشاہ کو طاقت اسکے مقابلہ کی نہ تہی پس
اس غرور اور تکبر کے سبب سے دعوی خدائی کا کیا تو واعظون نے اور عالمون نے اسی
زمانیکہ کہ علم اور عمل انبیا کا بطور میراث کے رکہتے تہے اس ملعون کو پند اور نصیحت کے
طور سے حق تعالے کے خوف اور اسکی عبادت کی طرف رغبت دلانے لگے اسنے کہا کہ دولت
اور حکومت اور جاہ اور ثروت جو اب مجہکو موجود ہی اس سے زیادہ اللہ کی عبادت
مین کیا حاصل ہوگا اور جو کوئی کہ کسی کی خدمت کرتا ہی یا تو منصب کی ترقی کے
واسطے یا دولت کے واسطے سو یہہ سب میرے پاس موجود ہی مجہکو کیا پرواہی کہ
کی کی

کسی کی خدمت گذاری کرون انہون نے کہا کہ یہہ سب ملک اور دولت دنیا کی فانی ہی
اور اللہ تعالے اپنی عبادت کی تواب مین بہشت عنایت کریگا کہ تمام دنیا سے بہتر
ہی اسنے پوچہا کہ اسمین کیا خوبی ہی واعظون نے جو کچہہ کہ تعریف اور خوبی اسکی
اگلے انبیاؤن سے منقول تہی اسکے سامنے بیان کی اسنے کہا مجہکو اس بہشت کی کچہ حاجت
نہین ہی کیونکہ مین دنیا مین ویسی بنا سکتا ہون پس اپنے معتبر سردار و نمین سے
سو آدمیونکو مقرر کیا اور ہر ایک کے ساتہہ ہزار ہزار آدمی متعین کیئے کہ جیسا کچہہ کہ وہ
کہین انکے حکم کے موافق عمارت کے کام مین مشغول رہین اور ہر ایک سردار کو
اپنا اپنا کام سونپا اور تمام ربع مسکون مین حکم بہیجا کہ چاندی سونے کے معدنو نمین
سے جہان کہین کہ ہون گنگا جمنی اینٹین بنوا کر بہیجو اور گذرے ہوے خزانے
نکلواے اور متصل کوہ عدن کے ایک شہر مربع یعنے چوکہنٹا دس کوس کا لنبا اور
دس کوس کا چوڑا کہ ملکر اوسکا چالیس کوس کا ہو بنا کرنیکو حکم دیا اور اسکی نیو اس قدر
کہودی کہ پانی کی قریب جا پہنچی اور اسکو سنگ سلیمانی سے بہروایا جب نیو بہر چکی
اور برابر زمین کے پہنچی تب اسپر سونے روپے کی اینٹون سے دیوارین چنا
شروع کیا بلندی ان دیوار و نکی اس زمانیکے گز سے پانچ سو گز کی مقرر کی جس وقت
کہ آفتاب نکلتا تہا تو اسکی چمک سے دیوار و نکی روشنی پر نگاہ نہ ٹہرتی تہی پہر

چہار دیواری کے اندر ہزار محل تیار کیئے اور ہر محل ہزار ستون کا اور ہر ستون جواہرات مین
جڑا ہوا اور درمیان مین شہر کے ایک نہر بنائی اور ہر ہر مکانمین حوضین اور چوبچے
تیار کیئے اور اس نہر سے ہر ہر مکانکو ایک ایک نہر دوڑائی تہی کہ ہر مکانمین ہمیشہ فوارے
اڑا کرتے تہے اور چادرین چہوٹا کرتے تہین اور حوضین اور چوبچین لبالب بہرے رہتے
تہے اور صحن ان نہرونکے یاقوت اور زمرد اور مرجان و نیلم سے بہرے تہے اور دونو کناروں
پران نہرونکے درخت بناے تہے کہ جڑین انکی سونے کی اور شاخین اور پتے زمرد
کے اور پہول پہل انکے موتی اور یاقوت کے اور دوسرے جواہرات کے بنا کر لٹکاے تہے
اور دکانون اور دیوارونکو مشک اور زعفران اور عنبر کو گلاب سے گہگل کر کے استر
کاری کروا کے مطلا اور مذہب کیا تہا اور خوبصورت خوش آواز جانور یاقوت
اور جواہر کے بنوا کر درختو نپر بٹہاے تہے اور گرداگرد شہر کے ہزار منارے سونے روپے
کے جڑاو بناے تہے کہ چوکی پہرے والے لوگ اپنی باری سے انمین رہتے چوکی دیا
کرین جب اندازکا شہر بن کر تیار ہوا تو حکم کیا کہ سارے شہر مین قالین اور فرش
ریشمین زر دوزی کے بچہاوین اور برتن سونے روپے کے سب مکانو نمین ترتیب سے
چن دین اور کسی نہر مین میٹہا پانی اور کسی مین شراب اور کسی مین دودہ اور کسی مین شہد
اور شربت کر دیا اور بازار اور دکانونکو بہی کمخواب اور زربفت کے پردون سے آراستہ کیا
اور

اور ہر پیشے اور ہنر والے کو حکم دیا کہ اپنے اپنے کام مین مشغول ہون اور حکم دیا
کہ انواع انواع قسم کے میوے اور طرح طرح کے عمدہ کہانے ہمیشہ سب شہر والونکو
بہیجا کرین بارہ برس کے عرصہ مین یہہ شہر اس سجاوٹ کے ساتہہ تیار ہوا بعد اسکے حکم کیا
تمام امرا اور ارکان کمال تجمل اور زینت کے ساتہہ اس شہر مین جا کر رہین اور خود
بہی اپنی فوج اور لشکر کو ہمراہ لیکر کمال غرور اور تکبر سے کوچ کیا اور راستے مین بطور
جہل اور ٹہٹہول کے ان واعظون اور نصیحت کرنیوالونکو کہنے لگا کہ تم اسی بہشت کے
واسطے مجہکو کہتے تہے کسی دوسرے کے روبرو سر جہکانے اور ذلیل ہونے کو اب تم نے
میری قدرت اور ثروت دیکہی اور بے پروائی اور بے نیازی کو میرے معلوم کیا
کہتے ہین جب قریب اوس شہر کے پہنچا تو اس شہر کے لوگ غول کے غول استقبال کے
واسطے شہر کے دروازے سے باہر آکر زر و جواہر اوسپر نچہاور کرنے لگے اور تحفے تحائف
نذر گذرانے اسیطرح جب وہ بدبخت شہر کے پہنچا اور ایک قدم اسکا دروازے کے باہر اور
ایک قدم اندر تہا کہ آسمان کی طرف سے ایک ایسی کڑک آواز سخت ہوئی کہ تمام مخلوق ہلاک
ہوگئی اور بادشاہ بہی وہین دروازے مین گر پڑا اور مر گیا اور اس شہر کی دیکہنے کی
حسرت کہ کس محنت اور مشقت سے اسکو تیار کیا تہا دلمین لیگیا اور بعضی کتابو نمین
دیکہنے مین آیا ہی کہ ملک الموت سے حق تعالی نے پوچہا کہ تجہہ کو کسی بندیکی جان

ملک الموت کا حال

نکالنے کے وقت کبھی رحم بھی آیا ہی یا نہین ملک الموت نے عرض کیا کہ بار خدایا مجھکو
دو شخصونکی جان نکالنے مین کمال رقت ہوی اگر تیرا حکم نہوتا تو مین ہرگز انکی
جان نہ نکالتا ایک تو ایک بچہ تہا نیا پیدا ہوا اپنی ماکے ساتھہ کشتی کے تختے پر رہ
گیا تہا حکم ہوا کہ اسکی ماکی جان قبض کرلے اسوقت مجھکو اس بچے پر نہایت رحم آیا
کہ اس بچیکا اسکی ماکے سوا کوی خبرگیر نہ تہا دوسرا ایک پادشاہ تہا کہ اسنے ایک شہر کمال
آرزو سے بنایا تہا کہ ویسا کہین دنیا مین نہین تہا جب تیار ہوچکا اور وہ اسکے
دیکہنے کو آیا جسوقت کہ قدم دروازے مین رکہا حکم ہوا کہ اسکی جان قبض کرلے اسوقت
بہی مجھکو نہایت رقت آئی کہ وہ کیا کچہہ حسرتین اپنے دلمین لیگیا ہوگا جناب الہی
ارشاد ہوا کہ یہہ پادشاہ وہی لڑکا تہا کہ ہمنے اسکو بغیر ماباپکے پرورش کیا اور اس
حشمت اور ثروت کو پہنچایا تو ہماری تابعداری سے منہہ موڑا اور تکبر کرنے لگا آخر اپنی
سزا کو پہنچا کہتے ہین کہ کشتی کا تختہ کہ یہہ بچہ اسپر رہ گیا تہا بہتا بہتا دریا کے
کنارے الگا اس گاونکے دہوبی وہان دہوتے تہے جو دیکہا کہ ایک بچہ ماکے لاش کے
پاس تختے پر پڑا ہی تو اس تختے کو کہینچ لاے اودہر دیکہو مہترون کو دیا اور بچے کو اپنے
مہتر پاس لیگئے مہتر اسکا حسن و جمال دیکہہ کر ہزار جان سے عاشق ہوگیا اور اس مہتر کی
اولاد نہ تہی بس اس بچے کو فرزند مین لیا اور پرورش کرنے لگا یہان تک کہ سات

لڑکا

برس کا ہوا لیکن اسکی عقل اور دانای اور چالاکی اسیوقت سے کچھہ اور طرح کی نظر
آتی تہی ایک روز گاؤنکے باہر بچونکے ساتہہ کہیلتا تہا کہ ایک بارگی شور ہوا
کہ پادشاہ کی سواری آتی ہی اور لوگونکا گذرنا شروع ہوا سارے لڑکے ہیبت سے
بہاگ گئے اور یہہ شوخ ایک ٹیکرے پر کہڑا پادشاہ کی سواری کا اور لشکر کا تماشا
دیکہتا تہا یہانتک کہ سارا لشکر چلا گیا اور چند ڈولی کے پیادے کہ گرے پڑیکی
خبرگیری کے واسطے لشکر کے پیچہے پیچہے آتے تہے گذرنی شروع ہوے ایک پیادے نے
ان پیادون مین سے ایک پوٹلی پای اسمین دانی اور سلای تہی اپنے
یارون سے کہنے لگا کہ مین نے سرمہ پایا ہی اگر تمہاری صلاح ہو تو مین اسکو
لگاؤن کہ میری بینای مین فرق ہوگیا ہی شاید کہ فائدہ کرے انہون نے
کہا کہ اول تو رستے کی پڑی ہوی چیز اٹہانا نہ چاہئے خیر اگر تونے اٹہای تو
بغیر آزمای ہوی آنکہون مین لگانا ہرگز مناسب نہین پہلے کسی اور کے آنکہون مین لگا
جب اسکو فائدہ کرے تو تو بہی استعمال مین لا اس پیادے نے ادہر ادہر
دیکہا تو کوی وہان نہ تہا مگر یہہ لڑکا ایک ٹیلے پر کہڑا تہا اسنے کہا لڑکے آ ہم
تیری آنکہون مین سرمہ لگادین کہ تیری آنکہین اچہی ہوجائین یہہ لڑکا دوڑتا ہوا
اس پیادے کے پاس گیا اور سرمہ دانی اور سلای پیادے سے لیکر اپنی آنکہہ مین لگای

لگانیکے ساتہہ ہی تمام زمین کے خزانے اسکو نظر آنے لگے جیسے صاف پانی مین چیز نظر
آتی ہی لڑکا اپنی لیاقت اور دانای سے چلایا اور فریاد کرنے لگا کہ اے خانہ
خرابو ظالمون تم نے میری آنکہین پہوڑ ڈالین مین پادشاہ کے پاس فریاد کرونگا
اور تمکو سزا دلواؤنگا پیادون نے جو یہہ بات سنی سرمہ تو وہین چہوڑا
اور گرتے پڑتے اپنی جان لیکر بہاگے یہہ لڑکا سرمہ دانی لئے ہوے اپنے گہر آیا
اور یہہ حقیقت مہتر سے بیان کی مہتر نے کہا اپنے گدہی خچرین موجود ہین رات کو
جب سب لوگ سوجاوین تو پہاوڑے کدالیان لیکر جو جو مزدور کہ اپنے اعتباری
ہین انکو ساتہہ لے جس جس جگہہ خزانہ نظر آوے وہان سے کہود کے اپنی گدہون
خچرون پر لادلا اس لڑکے نے اسی طور سے کیا آخر لالا کر بہت سامان جمع کیا اور سب
گاؤن والونکو اپنا رفیق کرلیا اور اس گاؤنکے سردار کو مار ڈالا اور اسکی جانے پر
آپ ہو بیٹہا ہوتے ہوتے یہہ خبر حاکمون فوجدارونکو پہنچی تو انہون نے ارادہ اسکے
سزا دینے کا کیا اس لڑکے نے بہی فوج رکہہ کر مقابلہ کیا اور ان سبکو مار دیا آخر
چند روز کے بعد وہ پادشاہ مرگیا تو اسی لڑکے نے فوج کشی کی آخر ہوتے ہوتے
پادشاہ ہوگیا اسیطرح سے بڑہتے بڑہتے تمام روے زمین کا پادشاہ ہوا اور سارے
جہان کے پادشاہ اسکے مطیع اور فرمان بردار ہوے اب سنا چاہئے کہ وہ شہر

کیا ہوا

شہر ارم کہ بہشت کے عجائب نمونہ کا حال

کیا ہوا معتبر تفسیرون مین لکہا ہی کہ اس پادشاہ اور لشکر کے ہلاک ہونیکے
بعد اللہ تعالی نے اس شہر کو لوگون کی نظرون سے پوشیدہ کردیا مگر کبہی
کبہی راتکو عدن کے گرد و نواح کے لوگونکو اسکی جہلک اور روشنی اسطرح سے
پر معلوم ہوتی ہی کہتے ہین کہ یہہ روشنی اسی شہر کے دیوارونکی ہی اور عبد اللہ
بن قلابہ کہ ہمارے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کے اصحابونمین سے تہے اتفاقا اس
نواح مین وارد ہوے کہ ناگاہ ایک اونٹ انکے اونٹونمین سے چہوٹکر بہاگ
گیا وہ اسکے ڈہونڈنے کو نکلے جب اس شہر کے نزدیک پہنچے تو ان مینارون اور
دیوارونکو دیکہہ کر بیہوش ہوگئے اور اپنے دلمین کہنے لگے کہ شہر کی تو صاف یہی
بہشت کی صورت ہی جسکا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے ہمسے وعدہ فرمایا ہی شاید کہ یہہ
معاملہ مین خواب مین دیکہتا ہون جب اس شہر کے دروازے پر پہنچے اور اندر گئے
تو کیا دیکہا کہ تمام مکانات اور نہرین اور درخت وہانکے سب بعینہ جنت کے
سے ہین لیکن شہر مین کوی آدمی نہین تہوڑے سے جواہر اور یاقوت کہ
مکانات کے صحن مین سنگریزونکی جاے پر بکہرے پڑے تہے اپنے چادر مین
لے لئے اور تنہای کے خوف سے جلد نکل بہاگے اور دمشق کو گئے جب حضرت معاویہ
رضی اللہ عنہ سے ملاقات ہوی تو یہہ سارا احوال بیان کیا تو حضرت معاویہ نے

اسنے پوچہا کہ یہہ شہر تمنے خواب مین دیکہا ہی یا بیداری مین اہنون نے کہا بیداری مین
اور نشانیان اس شہر کی خوب ملین یادر کہی ہین کہ عدنکے پہار سے فلانے
جانب کو اس قدر مفاصلہ رکہتا ہی اور دوسرے طرف فلانے درخت کی نشانی
ہی اور ایک طرف کو فلانا کنوان ہی اور یہہ جواہر اور یاقوت سے لایا ہون
میرے پاس موجود ہین حضرت معاویہ اسباکہ سننے سے نہایت متعجب ہوے اور
اس وقت کے عالمونکے پاس آدمی بہیجا کہ دنیا مین کوئی شہر ایسا بہی ہی کہ سونے
روپے سے بنا ہوا اور ویسا ایسا ہو اس وقت کے علمانے کہا کہ ہان قران
مجید مین اسکا مذکور آگیا ہی ارم ذات العماد مگر اس شہر کو اللہ تعالی
لوگونکی نگاہ سے پوشیدہ کردیا ہی اور انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہی
کہ میری امت مین سے ایک شخص اسمین جاویگا اور وہ شخص کوتاہ قد سرخ
رنگ اور ابرو اور گردن پر اسکی دو خال ہونگے اور اپنے اونٹ کو ڈہونڈتا
ڈہونڈتا اس شہر مین جا پہنچیگا اور وہانکے عجایبات دیکہیگا جب حضرت معاویہ
نے یہہ سب نشانیان انمین دیکہین تو برابر نکلین فرمایا واللہ یہہ وہی شخص ہی
حاصل کلام کا یہہ تہا کہ اس شہر کی اسسے زیادہ کوئی کیا تعریف کریگا کہ خود
رب العزت باوجود احاطہ علم کے تمام معلومات پر اسکے حق مین ارشاد فرماتا

ہیں

نفس امارہ اور لوامہ اور مطمئنہ کی احوال

ہین کہ اَلَّتِیْ لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُهَا فِی الْبِلَادِ وہ شہر کہ ہرگز پیدا نہین کیا
گیا ویسا روے زمین کے شہرونمین فایدہ سمجہہ لیا چاہئے کہ نفس انسانی کو
قران مجید مین تین صفتون سے موصوف کیا ہی امارہ اور لوامہ اور مطمئنہ
امارہ کی صفت ہی کافرون اور فاسقون کے نفس کی کہ کفر اور فسق سے منہہ
نہین پہیرتے اور انکا نفس انکو ہر وقت انہی کامون کی طرف رغبت دلاتا ہی اور
لوامگی ان گنہگارونکے نفس کی تعریف ہی کہ وہ اپنی بدی پر ندامت کہینچتے
ہین اور گناہ ہو جانیکے بعد اپنے کو آپ ملامت کرتے ہین کہ یہہ کام مین
نے کیون کیا اور بہت برا کیا اور مطمئنہ ہونا انبیا اور اولیا اور اصحاب کے
نفسونکی صفت ہی کہ ایمان اور اطاعت اور فکر اور ذکر مین حق کی اطمینان
رکہتے ہین اور کشمکش سے خواہشونکے اور خطرات سے گناہونکے انکے احوال
پراگندہ اور انکے اوقات مکدر نہین ہوسکتے اور بعضے کہتے ہین کہ امارگی
ہر نفس کی صفت ذاتی ہی کہ شہوت اور غضب کے وقت اور عقل اور شرع کے حکم پر
ظہور کرتی ہی اور لوامگی بہی ہر نفس کی صفت ہی مگر جس وقت کہ عقل اور
شرع کی طرف رجوع کرے اور خیر و شر کو پہچانے اور اطمینان بہی ہر نفس کی
صفت ہی مگر جب ذکر کا نور تمام بدن کے اجزا پر غالب ہو جاتا ہی اور حضرت

امام حسن بصری رضی اللہ عنہ نے فرمایا ہی کہ سارے نفس قیامت کے دن لوام
ہونگے اور اپکو ملامت کرینگے کہ طاعت تونے زیادہ کیون نہ کی اور گناہ کیون
کیا اور ہرچند کہ اصل مین وقت اسکا اور بشارت کا وقت نزع اکبر کا ہی
کہ قیامت کے روز ہوگا لیکن نمونہ اسکا وقت نزع کے ہر مومن کو ظاہر ہوتا ہی
چنانچہ عبداللہ ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہ سے روایت ہی کہ انحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم سے مین نے سنا ہی کہ جب باایمان آدمی کو اجل اتی ہی تو ہر
سرہانے اسکے فرشتے خوبصورت خوش لباس معطر اتے ہین اور کہتے ہین
ای جان جلد آرمیدہ خوشی اور اسانی سے نکل آ کہ تیرا پروردگار تجہسے خوش
ہی یہہ بات سنکر مسلمان کی جان کمال خوشی سے نکل اتی ہی اور ایک عالم اسکی
خوشبوی سے معطر ہو جاتا ہی اور فرشتے اسکو ریشمی کپڑے معطر کرتے ہین
لیجاتے ہین اور دروازے اسمانکے کہل جاتے ہین اور وہانکے دربان
مرحبا کہتے ہوے استقبال کرتے ہین اور اسکے واسطے بخشش طلب کرتے ہین
اور اسکو خوش عرش معلی کے نیچے لیجاتے ہین کہ اللہ تعالی کو سجدہ کرے
اور حضرت میکائیل کو حکم ہوتا ہی کہ اس جانکو مسلمان اور نیکوکارونکی
ارواح کے مقام مین داخل کرو اور اسکی قبر کو فراخ کردو کہ آرام اور

راحت

تین قوت کی احوال

راحت اسکو پہنچتی رہے اور اسکو کہدو کہ ارام سے سوئی نئی دلہن کی مانند کہ اسکو کوئی
بدخواب نہین کرتا اور کافرونکے ساتہہ اسکے برعکس معاملہ واقع ہوتا ہی فائدہ آدمیکو
اللہ تعالی نے تین قوتین عنایت کی ہین ایک قوت عقلی ہی جسکے سبب سے نیک اور بدکو دریافت
کرتا ہی اور دوسری قوت شہوی یعنے خواہش کی ہی جسکے سبب سے چیزونکی طرف خواہش
کرتا ہی اور اپنی لذتونکو حاصل کرتا ہی اور تیسری قوت غضبی ہی کہ اسکے سبب سے اپنے مخالف اور
مزاحم کو دفع اور دور کرتا ہی سو آدمی کی جب یہہ دونون قوتین یعنے شہوی اور غضبی اسکی
عقلی قوت کے تابعدار ہو جاوین اور بے اسکی صلاح کے کوئی کام نکرین جس چیز کو حکم کرے وہی
کام کرین اور جس سے منع کرے اس سے دور رہین اور جس سے کہے اُنکو تو نہین اور جسکو
منع کرے اسکو وہہ دین اور وہ شخص اپنی قوت عقلیہ کو شریعت کے نور سے روشن کرے
اور انبیا کے طریقے پر چلاوے اور نیک کو نیک اور بد کو بد پہچانے کہ ان دونون قوتونکو
کام مین لگاوے تب مرتبہ تقوی کا حاصل ہوتا ہی اور اگر خدا نخواستہ قوت عقلیہ اسکی نور
شرع سے منور نہووے اور نیک کو بد اور بد کو نیک جانا یا باوجود منور ہونے شریعت کے نور سے
حکم قوت عقلیہ کا ان دونون قوتون پر جاری نہوا اور یہ دونون قوتین اسکے کہنے پر نہ چلین
بلکہ اس قوت عقلیہ کو بہی اپنا تابعدار کرلیا اور جس طرف چاہا خواہش کی اور جس سے چاہا لڑ بہڑین
اسوقت مرتبہ فجور کا حاصل ہوتا ہی پس حقیقت فجور کی غالب ہو جانا قوت شہویہ کا اور غضبیہ کا ہی

قصہ ثمود کا

قوت بخشیدیہ قصہ ثمود کا ثمود نام ہی یک شخص کا حضرت نوح علیہ السلام کی اولاد سے یعنے بیٹا
عامر بن ارم بن سام بن نوح علیہ السلام کا ہی کہ جو تہی پشت مین حضرت نوح علیہ السلام کی
ملتا ہی سو اس شخص کی اولاد بعد ہلاک ہونے عاد کی قوم کے ملکونمین پہیل گئی تہی اور ان
ملکونکے مالک ہو گئی تہی اور انکا ملک اصلی یعنے وطن شام اور حجاز کے درمیان مین تھا اور انکے
شہر وہین سے جو شہر شام کے قریب تھا نام اسکا حجر تھا اور جو شہر حجاز سے ملا ہوا تھا نام اسکا وادی
القری تھا اور ان دونوں کے درمیان مین ایک ہزار سات سو بستیان چہوٹی بڑی ملا کے
یعنے گانون اور قصبے اور شہر انکے تصرف مین تہے اور بستی مین سنگین عمارتین بنائی
تہین اور کہیتی کرتے تہے اور کنوئین تالاب کہودتے تہے لیکن اسمین پانی کم تھا اور پتہر کے
سبب سے کنوا اور تالاب دشواری سے کہودا جاتا تھا اور اکثر مال انکا عمارت کے بنانے مین اور
باغونکے لگانے مین اور پتہر تراش کے مکان بنانے مین اور کنوا اور تالاب پہاڑونکے
اندر کہدانے مین خرچ ہوتا تھا یہان تک کہ بڑے بڑے سنگتراش کاریگر پہاڑونپر
عمارتین منقش تراشتے تہے آخر کو ہوتے ہوتے پتہرونکی صورتین عجیب اور غریب تراشنے لگے
اور انکو پوجنا شروع کیا اور یہہ رسم اونمین رائج ہوئی یہان تک کہ بالکل بت پرستی اونمین
پہیل گئی اور حق تعالی سے بالکل غافل اور بیخبر ہو گئے تب حق تعالی نے حضرت صالح بن عبید
علیہ السلام کو صورت اور شکل مین سب سے بہتر تہے اور حسب مین بہی سب سے اعلی اور خوبتر اور

الہٰی

الہٰین سے نیک بختی اور صلاحیت کی نشانیان اونمین پائی جاتی تہین مرتبہ رسالت کا
عنایت فرما کے وحی نازل فرمائی اور حکم الہی انکو ہوا کہ اپنی قوم کو سمجہا کے بتونکی عبادت سے
بازرکہو اور منع کرو اور عبادت رب الارباب کی طرف انکو رغبت دلاؤ اور مشغول کرو اور یہہ
حکم الہی انکو پہنچاؤ اور خوب اچہی طرح سے سمجہاؤ کہ یہ سب نعمتین کہ تمکو حاصل ہین اللہ تعالی
کی عنایت کی ہوئی ہین ان نعمتونکا شکر ادا کرو اور ان نعمتونکو غیر خدا کیطرف منسوب
نکرو اور سرکشی اور تکبر کو چہوڑو حضرت علیہ السلام نے بموجب حکم الہی کے تبلیغ احکام اور دعوت
اسلام اپنی قوم کو کرنا شروع کی اور قوم نے انکار پر اصرار کیا اور حضرت صالح علیہ السلام سے
معجزہ طلب کیا اپنے فرمایا کہ اگر مین بموجب تمہاری خواہش کے معجزہ تمکو دکہلاؤن اور
پہر تم نے میرا کہا نہ مانا اور ایمان نہ لائے تو تم سب عذاب الہی مین گرفتار ہوگے ان لوگون نے
اسبات کو یقین نکیا اور کہا کہ ہم سب فلانی تاریخ ہر سال شہر کے باہر جاتے ہین اور بتونکو پوشاک
اور زیور سے آراستہ کرکے باہر نکالتے ہین اور حاجتین تمام سال کی ان بتون سے اسدن مانگتے
ہین اور وے ہمکو دیتے ہین تو بہی اسدن ہمارے ساتھ چل اور اپنے خدا سے اپنا مطلب طلب کر
دیکہین تو تیرا خدا کیا دیتا ہی حضرت صالح علیہ السلام نے اسبات کو قبول کیا اور اسدن جسکا
وعدہ ہوا تھا اسبکے ساتھ باہر نکلا اور تہوڑے دنون سے لوگ جو ایمان اونپر لائے تہے وے بہی
انکے ساتھ ہوئے اور جب عیدگاہ کو پہنچے دیکہا کہ بتونکو نہایت زیب و زینت سے آراستہ کرکے

اپنے سامہنے تختون پر بٹہایا اور نہایت ادب اور ملاحظے سے قوم انکے سامنے کہڑے ہوئے
اپنی اپنی حاجتین مانگتے ہی ہین حضرت صالح نے فرمایا کہ تم اپنے بتون سے کوئی چیز
انوکہی مانگو تاکہ ہم بہی دیکہین کہ یہ تمہارے بت کیسی قدرت رکہتے ہین ان لوگون نے
کہا اچہا پہر ان بتون سے ایک چیز انوکہی مانگنا شروع کیا اور نالہ و فریاد اور عاجزی اور
چاپلوسی حد سے زیادہ کی لیکن سوا محنت بیفائدہ کے کچہہ بہی حاصل ہوا آخر کو عاجز ہو
بیٹہہ رہے تب حضرت صالح علیہ السلام نے فرمایا کہ اب جو تم کہو مین بہی اپنے اس مالک الملک
اور قادر علی الاطلاق کے سامنے ہاتھ پہیلا کر مانگون اور اسکی قدرت کاملہ کا بہی دیکہو کہ کیسا اپنے
بندۂ خاص کی فریاد رسی کو پہنچتا ہی اور جو مانگون سو دیتا ہی جندع بن عمرو کہ انکے
سردارون مین بڑا سردار تہا دوسرون سے کہا کہ انسے ایسی چیز طلب کیا چاہئے کہ عقل کے
نزدیک محال ہو تاکہ انسے لائے نہ جائے اور ہمارے بتونکی بہی عزت اور آبرو باقی رہ جائے اور الا ہم
خفیف اور ذلیل ہو جاینگے سبنے کہا کہ تو ہمارا سردار ہی اور عقل اور دانائی مین بہی سب سے
زیادہ ہوشیار تو کوئی ایسی چیز تجویز کر کہ کہ وے عاجز ہو جاوین اور لا نہ سکین تب جندع نے
حضرت صالح علیہ السلام سے کہا کہ اس پہاڑ کے پشتے سے کہ عیدگاہ کے سامہنے ہی اور اس پشتے کو انکے
عرف مین کاثبہ کہتے تہے ایک اونٹنی ہمارے واسطے نکال کہ اسکی پیشانی سیاہ ہو اور سارا بدن
اسکا سفید اور بال اسکے بڑے ہون اور نرم اور اسکو دس مہینے کا حمل بہی ہو اور ڈیل اسکا بہت بڑا

قصہ حضرت صالح کی اونٹنی کا

ہو

ہو کہ سبکو اس پتہر کے برابر معلوم ہووے اور اس پتہر نکلنے کے بعد ہمارے سامنے بچہ جنے اور وہ
بچہ بہی اسی کی مانند ہو شکل اور ڈیل مین حضرت صالح علیہ السلام نے فرمایا کہ اگر مین اسیطرح کی
اونٹنی اس پتہر سے نکالون تو تم ایمان لاؤگے اور حق تعالی کے دین اور حکم کے فرمان بردار ہوگے
سبنے اقرار کیا کہ اگر یہہ امر ظہور مین آویگا تو ہم سب ایمان لاوینگے حضرت صالح علیہ السلام نے
اسبات پر عہد اور پیمان کیا اور قول اور قرار انسے مضبوط لیا پہر ان لوگونکو جو اونپر ایمان لائے
تہے اپنے ساتھ لیکر اس پتہر کے نزدیک تشریف لیگئے اور دو رکعت نماز ادا کی اور درگاہ مین
جناب الہی کے دعا مین مشغول ہوئے اور ان مسلمانون کو کہا کہ تم سب میرے پیچہے کہڑے ہو کر
آمین کہو اس قوم ثمود کے سردار مع فوج اور لشکر گرداگرد انکے گہیر کے کہڑے ہوئے اور تماشا
دیکہنے لگے کہ کیا ہوتا ہی کہ یکایک قدرت سے اس قادر توانا کی اس پہاڑ کے پشتے سے آواز
جانور کے چلانے کی آنے لگی جسطرح جانور جننے کے وقت آواز کرتا ہی یہان تک وہ پشتہ پہٹا
اور ایک اونٹنی جیسے انہنے طلب کی تہی ویسی ہی نکلی اور جنگل مین چلنے لگی اور بعد ایک
ساعت کے اسکے بہی درد زہ شروع ہوا اور وہ بہی ایک بچہ جنی اپنے برابر قد و قامت مین اور صورت
اور شکل مین اس ماجرا کو دیکہہ کر لوگ ایک آواز کر اٹہے اور اسبات کے قائل ہوئے کہ حضرت
صالح کا معبود بڑی قدرت رکہتا ہی اسی پر ایمان لایا چاہئے اور جندع بن عمرو چہہ ہزار آدمیون
ایمان لایا اور اسلام سے مشرف ہوا اور حضرت صالح علیہ السلام قدمون پر گر پڑا اور پہلی تقصیرون سے نادم

اور شرمندہ ہوا اور اسکی بخشش کی طلب کی اور دوسرے سردار اپنے نفس کی شامت کی اسی
انکار پر قایم رہے اور اپنے تابعدارونکو بھی ایچھاناا اور بھڑکانا شروع کیا کہ ایسے جادو
فریفتہ مت ہوا اور اپنے دین اور مذہب کو مت چھوڑو اور اسی پر مضبوط رہو کہ یہہ وقت آزمایش
اور امتحان کا ہی وہ بدبخت اپنے رئیسونکے بھڑکانے سے کفر کے کلمے کہنا شروع کئے اور
حضرت صالح کو جادوگر قرار دیکر پھر گئے تب حضرت صالح علیہ السلام نے فرمایا کہ یہہ تمنے
خلاف عہد کے کیا اور مجھہ پر ایمان نہ لائے اب تمہارے بچاو کی عذاب الہی سے یہہ صورت ہی کہ اس
اونٹنی اور اسکے بچے کو نہایت تعظیم سے اپنے ملک مین رکھو اور کسیطرح سے اسکو رنج مت دو
اور بری طرح سے مت چھیڑو کہ تمہارے امن اور بچاو کی سبب یہی ہی اور جب تک یہہ اونٹنی اور اسکا
بچہ تم مین رہیگا عذاب الہی تمپر نہ آویگا اور جو کسی طور سے تمنے اسکو برائی پہنچائی تو عذاب
الہی مین گرفتار ہوگے اب اس جگہ پر جاننا چاہئے کہ اس معجزیکا خاص ہونا اس قوم کے
واسطے بعید بھی تھا کہ انکو پتھر تراشنے اور تصویر بنانے مین بڑا دخل تھا اور انکام مین
بڑی بڑی باریکیان اور کاریگریان کرتے تھے تو اس معجزیکا خاص کرنا اس گروہ کے
واسطے اشارہ اسبات کیطرف ہی کہ ہر چند کہ تم لوگ پتھر کی تصویرین عجیب اور غریب بناتے
ہو لیکن جان اسمین نہین ڈال سکتے اور ہم پتھر سے ایک جانور جاندار کہ اس ملک کے
جانورون سے بڑا ہو نکال سکتے ہین ع کافران از بت بیجان چہ توقع دارید بیاری

ان بت

آن بت بہ پرستید کہ جانے دارد ، اور اسمین اشارہ اسبات کی طرف بھی ہوا
کہ حق تعالی کی ہدایت پتھر کے دلونکو نرم کرسکتی ہی اور اس سے روح کے وصف ظاہر
کرسکتی ہی آب ای ہم باقی رہے قصے کے بیان پر کہ اونٹنی قد اور قامت اور
ڈیل اور ڈول مین بہت بڑی تھی چنانچہ حضرت ابو موسی اشعری رضی اللہ تعالی عنہ
کہ بڑے جلیل القدر صحابی مومنین ہین وے فرماتے ہین کہ مین ثمود کے شہر مین جسکا
حجر نام ہی گیا تھا اوس اونٹنی کے بیٹھنے کی جگہ کہ مشہور ہی اور لوگ اسکی زیارت
کرتے ہین اپنے ہاتھہ سے مینے ناپی تھی تو ساٹھہ گز دور اسکا ہوا تھا اور اس
اونٹنی کی خاصیت یہہ تھی کہ سب جانور اہلی اور جنگلی اسکے دیکھنے سے خوف کہا کر
بھاگتے تھے اور جس جنگل مین وہ چرتی تھی کوی دوسرا جانور قدم نہین رکھہ سکتا تھا
اور جس کنوین اور تالاب اور ندی پر وہ پانی پینے کو جاتی تھی تو سب پانی اسکا پی لیتی
تھی اور جس چراگاہ مین وہ چرتی تھی اسمین گھاس کا نام بھی نہین رہتا تھا اور
شام کے وقت جو شہر مین آتی تھی تب شہر والے اپنے اپنے برتن لا کے اسکے دودھہ سے
بھر لیتے تھے اور تمام شہر والونکو اسکا دودھہ کفایت کرتا تھا جب کہ ایک مدت اس
طور سے گذری تو مواشی اور جانورون والے اسکے پھرنے اور سیر کرنے سے عاجز ہوے
اور حضرت صالح علیہ السلام سے فریاد کی اپنے مصالحہ طور پر الیا ٹھہرا دیا کہ ایکدن

تم سب اپنے جانور چرایا کرو اسدن اونٹنی کو ہم اپنے گھر مین بند رکھینگے اور دوسرے
روز ہم اس اونٹنی کو چھوڑ دینگے اسدن تم اپنے جانورونکو بند رکھو اسی قول
اور اقرار پر ایک مدت تک گذران کرتے رہی لیکن اکثر شہر والون پر جو جانورونکی
پرورش کا ذوق اور شوق رکھتے تھے یہہ قسمت بہی گران گذری اور اپنے دلو مین
کہتے تھے کہ کسی حیلہ اور تدبیر سے اس اونٹنی کو یہان سے دور کیا چاہئے تاکہ ہمارے
جانور اچھی طرح فراغت سے پانی اور چارہ کہایا کرین لیکن عہد کے توڑنے اور
قول اور اقرار کے خلاف ہونے سے خوف کہاتے تھے اس درمیان مین ایک نوجوان
اسی قوم کا کہ نہایت شورہ پشت اور دنگئی تھا اور اسکا نام قدار بن سالف تھا
کوتہ گردن چار شانہ ماباپ کو ایذا دینے والا زبان دراز اور وہ ایک عورت فاحشہ
پر عاشق ہوا اور اس عورت کا نام عنیزہ تھا کہ خوبصورتی اور خوش اسلوبی اور
لطیفہ گوی اور نزاکت طبع مین وہان مشہور تھی اور اس فاحشہ کے گھر مین آٹھ
شخصون سے جو اسکے ہم مشرب اور ہم وضع تھے اور انمین سے ایک کا نام مصدع بن
دہر تھا کہ اسکے چچا کا بیٹا تھا جانا تھا اور اس سے حظ نفسانی حاصل کرکے روسیاہی
دونون جہان کی کمایا کرتا تھا اور اسکے یار اور ہم نشین شراب خوری کرکے اسکے گھر کی لونڈیون
اور باندیون سے اپنا منہہ کالا کیا کرتے تھے ایک روز اس جوان نے یعنی قدار نے اس

فاحشہ

فاحشہ سے کہا کہ کب تک یہہ آشنای چوری چھپی کی رہیگی کیون کہ مجھہ سے نکاح کیون
نہین کرلیتی ہی کہ عمر بھر ہنسی خوشی سے گذران کرین اس قحبہ نے کہا کہ اگر اسبات کا
تجھہ کو خیال ہی تو ایک فرمایش میری ہی اگر تو اسکو بجالاوے تو مین سب مال اور
اسباب اور لونڈیونکے تیری تابعدار ہوکر رہون اور وہ کام یہہ ہی کہ اس اونٹنی کو
جسنے مجھکو اور تمام شہر کو ایک رنج اور بلا مین ڈال رکہا ہی اور تمام جانورون
بے زبانکو بھوکہ اور پیاس کے عذاب مین گرفتار کر رکہا ہی کسیطرح مار ڈال اور اسکی
کونچین کاٹ کہ ہم سب اس بلا سے نجات پاوین اور اس قحبہ کے جو جانور بہت تھے
اس سبب سے اور لوگون سے زیادہ اسکو اس اونٹنی سے دشمنی تھی غرض کہ قدار نابکار
نے اس ادنی اور خسیس کام کے واسطے ایسے بڑے گناہ کے کرنیکا اقرار کیا اور اس اونٹنی
کے مارنے کی تدبیر مین پڑا اور اپنے یارون اور آشناؤن کو بھی اس کام مین اپنا رفیق
کیا اور ایک روز تنگ گلی مین جو اس اونٹنی کے آنے جانیکی راہ تھی اسکی راہ روک کے
کھات مین بیٹھا اور اپنے یارونکو بھی کوچے مین گھات کے جگہو مین بٹھایا جس وقت
وہ اونٹنی چراگاہ سے پھری اور اس کوچے مین پہنچی تو پہلے مصدع نے تیر اسکی پنڈلی
پر مارا اور دوسرے ساتون شخص تلوارین کھینچ کے غل مچاتے ہوے اونٹنی تک پہنچے
لیکن وہ اونٹنی باوجود زخمی ہونیکے کسیکو اپنے پاس آنے نہین دیتی تھی اور جسطرف

حملہ کرتی ہتی سبکو بہگا دیتی ہتی اخر کو قدار نابکار نے اسکے پیچھے پہنچکر ایک تلوار
اسکی کونچونمین ماری کونچونکے کٹتے ہی وہ اونٹنی زمین پر گری زمین پر گرتے
ہی سب اسکے یار گرد سے کھینچے اور تلوارون سے اسکو پرزے پرزے کر ڈالا اسبات کو
سنکر شہر والے سب سنکر خوش ہوئے اور اسکا گوشت کو تقسیم کرکے سب شہر والے اپنے اپنے
گھر کو لیگئے اسکا بچہ جو پیچھے سے آیا اور اپنی ماکا یہ حال دیکھا تو وہان سے بہاگکر اسی
پہاڑ کے پشتے پر جاکر کہڑا ہوا جو یہ خبر حضرت صالح علیہ السلام کو پہنچی تو افسوس کرتے
ہوے باہر نکلے اور شہر کے لوگون سے فرمایا کہ یہ تم نے اچھی بات نکی بلکہ خدا کے
عذاب کو قصد کرکے اپنے واسطے منگوایا اب بہی ایک بچاوکی صورت ہی کہ میرے
ساتھ اوو اور اسکے بچے کو اپنے شہر مین لاو تاکہ اسکے سبب سے حق تعالی کے عذاب سے
بچ جاو قدار نابکار اور دوسرے کافرون نے اسبات کو نہ سنا اور اسبات کی کچھہ
حقیقت نجانی تب تو حضرت صالح علیہ السلام مسلمانونکے ساتھہ اس بچے کے لانیکو جنگل کی
طرف گئے جو ہین بچے نے حضرت صالح علیہ السلام کو دیکھا تین مرتبہ اواز کی اور وہ
پشتہ پہاڑ کا پہٹا اور وہ بچہ اسکے اندر گہس گیا تب حضرت صالح علیہ السلام اس
حال کو دیکھکر افسوس کرتے ہوے پھر آئے اور شہر والون سے کہا کہ تم نے اپنی خرابی آپ اپنے
ہاتھہ سے کی اور اس بچے کیتین مرتبے آواز کرنے کی تعبیر یہ ہی کہ تمکو تین

دنکی

دنکی مہلت ہی عذاب الہی سے پہلے دن منہ تمہارے زرد ہو جائینگے اور دوسرے
دن سرخ ہو جائینگے اور تیسرے دن سیاہ اور یہ ماجرا بحضور ارہی بدہ کو
ہوا تہا جمعرات کے صبح کو شہر والے جو سوکے اٹھے تو دیکھا کہ سبکا منہ زرد ہوگیا
ہین تب سبکو یقین ہوا کہ جو کچھہ حضرت صالح علیہ السلام نے کہا تہا سب سچ اور واقع
ہونیوالا ہی لیکن اسوقت انکی قوت غضبیہ نے جوش کیا اور قوت عقلیہ بالکل
معزول ہوگئی بعد قدار نے اپنے آٹھون یارون سے مشورہ کرکے یہ بات ٹھرائی
کہ قبل انے تیسرے دنکے حضرت صالح علیہ السلام کا کام تمام کیجئے یہ ارادہ دلمین
ٹہانکر اسی رات کو یے نو آدمی حضرت صالح علیہ السلام سے بے ادبی کرنیکو چلے اس
وقت حضرت صالح علیہ السلام اپنی مسجد مین تھے ایک درخت اس مسجد مین تہا وہ بلند
آواز سے بولا کہ قدار اپنے یارونکے ساتھہ آپکے مارنے کو آتا ہی سو آپ اپنے گہر
مین تشریف لیجائے اور دروازہ بندکر لیجئے حضرت صالح علیہ السلام نے اسکے کہنے کے
بموجب عمل کیا اور گہر مین دروازہ بند کرکے جا بیٹھے جب قدار نابکار اپنے یارونکے
ساتھہ مسجد مین آیا اور حضرت صالح علیہ السلام کو وہان نپایا تو ارادہ کیا کہ آپکے
مکان کا دروازہ توڑکر اندر گہس کے آپ سے بے ادبی کرین وے اسی سوچ مین تھے
کہ ایک فرشتے بموجب حکم الہی کے آپ کی حمایت اور مدد کو پہنچے اور اپنے پرونکو

ان بدبختونکے منہ پر مارا بموجب اس مارنیکے وہ سب اندہے ہو گئے اور حیران اور پریشان
گرتے پڑتے بے تحاشا وہان سے بہاگے اور اس بہاگنے مین کسیکا سر دیوار مین لگ
پھٹ گیا اور کوئی کنوے مین گرکر مر گیا یہان تک کہ سبکے سب مرگئے اور خسر الدنیا
والاخرہ ہوگئے دوسرے دن شہر والے جو اٹھے تب سبکے منہ سرخ پائے اور قدار وغیرہ کے
وارثون نے جو انکی تلاش کی تو حضرت صالح علیہ السلام کے گہر کے قریب ان سبکو مرا ہوا پایا
پھر اس حال کو شہر کے رئیسون اور سردارون سے جوکا فرتھے ظاہر کیا تو سردار اور سب شہر
والے حضرت صالح علیہ السلام کے گہر چڑھہ آئے اور گہر کو گھیر لیا اور کہا کہ تم نے اوس اونٹنی
کے عوض مین ہمارے نو آدمی رات کو مار ڈالے ہین ہم ان آدمیونکی عوض مین تمکو
اور تمہارے سب گہر والونکو مار ڈالینگے حضرت صالح علیہ السلام نے فرمایا کہ ہم ان لوگونکو
گہر مین مارنے کو نہین گئے تھے وے خود ہمارے گہر کو بیچ رات کو چڑھہ کے آئے تھے اللہ تعالی
نے غیب سے انکو سزا دی وہ سب اسی جواب اور سوال مین تھے کہ جنیدع بن عمرو اس شہر کا
بڑا رئیس کہ مع اپنی فوج اپنے کے اسلام سے مشرف ہوا تہا اور بڑا معتقد اور دوست حضرت صالح
علیہ السلام کا تہا اس حال کی خبر پاکے مع اپنی فوج حضرت صالح علیہ السلام کی مدد کو پہنچا اور
ان رئیسون اور شہر والون سے مقابلہ کیا اخر کو چند آدمی درمیان مین اکے اسبات پر
صلح ٹھرائے کہ حضرت صالح علیہ السلام اس شہر سے باہر جاوین حضرت صالح علیہ السلام نے

اسبات

اسباتکو غنیمت جانا اور جنیدع بن عمرو اور دوسرے مسلمانونکو اپنے ساتھہ لیکر شہر سے
باہر چلے گئے تیسرے دن کہ سنیچر کا دن تھا صبح کو شہر کے لوگ جو اٹھے سبکا منہ
کالے پائے اسدن پھر نہایت تشویش مین رہے کہ کیا ہونے والا ہی آخر یہ
بات سوچی کہ سنگین مکانات خالی کیجئے اور خدا کا عذاب جب آویگا تو ان
مکانون مین چہپ رہینگے کیونکہ عذاب الہی یا آسمان سے آویگا جیسے پانی یا پتہر کا برسنا
یا زمین سے ہوگا جیسے زلزلہ اور ان چیزون سے ان مکانون مین بچاو ہی اسواسطے کہ یے مکان
پہاڑ کو تراش کے بنائے ہین ایسی چیزونسے ان مکانونمین کچھ دہشت نہین ہی یہ
نہ سمجھے کہ حق تعالی کے غضب سے کوئی چیز بچا نہین سکتی حاصل کلام کا یکشنبہ کی صبح کو
حضرت جبرئیل السلام بموجب حکم الہی کے درمیان مین آسمان اور زمین کے ایک بڑی
صورت دہشتناک سے ظاہر ہوے اور ایک ایسی سخت آواز کی کہ اسکے سبب سے پہاڑ جنبش مین
اگئے اور شدہ ہوا اندہی کے طور سے چلنا شروع ہوئی تب شہر والے دہشت کہا کے
انہین سنگین مکانون مین گہسے پھر حضرت جبرئیل علیہ السلام نے ایک آواز پہلے سے بہی
زیادہ سخت کی کہ اسکے سبب سے سب شہر والے اوندہے اپنے اپنے زانوون پر گر پڑے
اور انکے پتے پھٹ گئے اور سب جہنم واصل ہوے ایک بہی انمین سے باقی نرہا حضرت صالح
علیہ السلام نے جو یہ ماجرا سنا تو مسلمانون سے فرمایا کہ یہ شہر غضب الہی کے نازل ہونیکی

جگہ ہوی یہاں پر رہنا ہرگز مناسب نہیں ہی اسکو چہوڑو اور مکہ معظمہ کے حرم کا احرام باندہو
اور وہین چل کر رہو خیانچہ وے سب حضرت صالح علیہ السلام کے فرمانیکے بموجب عمل مین لاۓ اور
نجات دارین کی حاصل کی فایدہ حدیث صحیح مین جو مسند امام احمد وغیرہ معتبر کتابونمین پائی
جاتی ہی وارد ہی کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے بارہا حضرت علی رضی اللہ عنہ سے ارشاد فرمایا
کہ کچھ تمکو معلوم ہی کہ سب سے زیادہ بدبخت پہلی امتونکا کون شخص ہی اور اس امت مین زیادہ بدبخت
کون ہی حضرت علی نے عرض کی کہ مجہکو معلوم نہین ہی انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ بڑا
بدبخت اگلی امتونکا ایک سرخ رنگ ثمود کی قوم سے تھا یعنے قدار بن سالف کہ حق تعالی کی اونٹنی
کی کوچین کاٹین اور اس امت کا بڑا بدبخت وہ شخص ہی جو تیرے سر پر تلوار ماریگا اور تیری
داڑہی اس خون سے رنگین ہوگی اور اسی تلوار سے تو شہید ہوگا اب یہان پر ضرور ہوا کہ اگلی
امتون کے قدار کے زیادہ بدبخت ہونیکی وجہ اور امت مین حضرت علی رضی اللہ عنہ کی قاتل
کی زیادہ بدبخت ہونیکی وجہ بیانکی جاوے اور اسکا بیان موقوف ہی کئی مقدمونکی تمہید پر پہلا
مقدمہ یہہ ہی کہ فرج کی شہوت سب شہوتون سے خسیس اور بدتر ہی اس واسطے کہ اس حالت مین آدمی
عقل سے بہت دور ہو جاتا ہی اور جانور کی سی حرکتین آدمی سے اسوقت ظاہر ہوتی ہین اور اس
شہوت کی جگہین نجاست اور ناپاکیون سے بہری ہوتی ہی اور عورت کی جگہ کا کہلنا اس شہوت
کو لازم ہی جسکا تمام بنی آدم کے نزدیک چہپانا واجب ہی اسیواسطے عادت پیدایشی آدمی
کہی

کہی کہ اس شہوت کے نکالنے کے وقت بہت پردہ کرتا ہی اور سب سے چہپاتا ہی اور اسکا
نام مجلس اور محفل مین کہولکر نہیں لیتا سواۓ اشارے اور کناۓ کے اور جو گالی دنیا مین
سنی جاوے سو اسی شہوت سے کچھ کمتی زیادتی کرکے نکلی ہوگی دوسرا مقدمہ یہہ ہی کہ شہوت کسی
طرح کی سوا اس قسم کی مذکور کی ہو خواہ دوسری قسم کی جیسے کہانے کی ہو یا پینے کی یا پہننے کی ہو
یا مکانات کی سواریکی ہو یا سیر باغ اور بہار کی گانے بجانے سننے کی ہو یا خوشبو لونکے سونگہنے
کی اور جو سواۓ اسکے ہین وے سب کمتر اور خسیس غضب اور غیرت سے ہین اسیواسطے عرف مین
ان لوگونکو جو ان شہوتون کے مغلوب ہوتے ہیں بدتر جانتے ہین ان لوگون سے جو غضب اور
غیرت کی شہوت سے مغلوب ہوتے ہین جیسے بادشاہ عیاش اور تماشبین کو برا جانتے
ہین بادشاہ سفاک خونریز سے اور اسکا بہید یہہ ہی کہ غضبیہ قوت سبب ہی غلبے اور
قہر اور ریاست کی اور شہویہ قوت باعث ہی تملق اور چاپلوسی اور خوشامد کی اور سب کے
نزدیک فاعلیہ قوت بہتر ہی اسواسطے کہ یہہ زبردست ہی منفعلہ قوت سے اسواسطے
کہ یہہ زبردست ہی تیسرا مقدمہ یہہ ہی کہ جب شہوت اور غضب کے سبب سے واجب حق تلف
ہونے لگین تو سب لوگونکے نزدیک وہ شخص معیوب اور مطعون ہو جاتا ہی اور جسقدر وہ حق
بزرگ ہوگا اسیقدر طعن اور تشنیع زیادہ لاحق ہوگی تو اول بدبخت وہ شخص ہی جو اپنے
حق یا نفس کے حق پر شہوت اور غضب کو مقدم رکہے اور اپنے نفس کے حق کو تلف کرے

اُسے بدبخت وہ شخص ہی کہ اپنی لذت شہوی اور غضبی کے سبب سے دوسرونکا حق تلف کری اور
اسسے بہی زیادہ بدبخت وہ شخص ہی کہ ان دونو لذتونکے سبب سے بہت آدمیونکے حقونکو
تلف کرے پہر حق اپسمین بہی مختلف ہین جیسے دنیا کا حق کہ اسکا تلف ہونا سہل اور آسان
ہی آخرت کے حق تلف ہونے سے کہ اسکا دفعیہ بہت مشکل ہوتا ہی چوتہا مقدمہ یہہ
ہی کہ آدمی پر تین حق بڑے اور عمدہ ثابت ہین پہلا حق تعالی کا حق ہی کہ اسکا
پیدا کرنیوالا اور نعمت دینے والا اور سب کام کا درست کرنیوالا وہی ہی اور کسی وقت
اور کسی دم آدمی اسکے احسان سے باہر نہین ہو سکتا اور ہر کام مین آدمی اسکی مدد اور
مہربانی کا محتاج ہی اسیواسطے کوی حق اور کسی کا حق اس حق کے برابری کر نہین سکتا
دوسرا حق اپنی قوم اور برادری کا ہی کہ اپنی زندگی اور موت مین انکا محتاج ہی اور
ہر طرح کی مدد کا انسے امیدوار تیسرا حق اپنے نفس کا اور اس حق کی حقیقت خود ظاہر ہی
کچھ حاجت بیانکی نہین ہی پس سب بدبختون سے بدبخت وہ شخص ہی کہ ان تینون حقونکو
ایک خسیس شہوت کے عوض مین تلف کرے سو یہہ وصف اگلی امتونمین سے قدار بن سالف
مین تہا کہ ادنی اور خسیس کام کے واسطے ان تینون حقونکو تلف کر ڈالا اول اپنے نفس کے
حق کو تلف کیا کہ کافر مرا اور دوزخ کا کندہ ہوا اور اپنی زندگی کو برباد کیا دوسرے اپنے
قوم کے حق کو تلف کیا کہ اسکے سبب سے حق تعالی کے عذاب مین گرفتار ہوۓ اور کسی کا نشان نہی
باقی

باقی نرہا تیسرے حق تعالی کا حق تلف کیا یعنے اوس اونٹنی کو جسکو اللہ تعالی نے اپنی
طرف منسوب کیا تہا اور اللہ تعالی کے ہدایت کی صورت تہی اور رحمت اور عنایت الہی کے
نزول کا سبب تہی اور بیت اللہ کی سی بزرگی پیدا کی تہی اسکی کوچین کاٹین اور ہلاک کیا
اور اس امت مین حضرت علی رضی اللہ تعالی کا قاتل یعنے ابن ملجم ویسا ہی بدبخت ہی
توضیح اس ابہام کی اور تشریح اس مقام کی یہہ ہی کہ وہ اللہ تعالی کی اونٹنی جسطرح
حضرت صالح علیہ السلام کے کمال کی صورت تہی اور انکی نبوت پر گواہ صادق تہی اور قوم
ثمود کی ہدایت کے واسطے جو حق تعالی کی ~~ہدایت کے واسطے~~ عنایت متوجہ ہوی تہی اور حضرت
صالح علیہ السلام کو مرتبہ رسالت کا مرحمت کرکے اس قوم کیطرف مبعوث کیا تہا اور وہی ہدایت
انکے سوال کے بموجب ناقہ کی شکل ہوکے اینٹ پتہری تہی اور قرار کیا تہا یہانتک کہ اس
ناقہ کی تعظیم اور اسکے حق کو ادا کرنا گویا حضرت صالح علیہ السلام کی شریعت کا قبول کرنا
تہا اور عذاب الہی کے دفع کرنے کے واسطے انکے دین قبول کرنیکا قائم مقام تہی گویا حضرت
صالح علیہ السلام کی ولایت کا نور اس راہ سے جلوہ گر اور ظاہر ہوتا تہا اور اللہ تعالی کے
نزدیک انکے مرتبے کی بزرگی اور انکی دعا کی قبولیت اس جہروکے سے ظاہر ہوتی تہی اسیطرح
وجود جسمانی حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ کا کہ ختم کرنیوالے خلافت حقہ کے تہے
اور خاتم نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کی ولایت کے کمال کی صورت تہے اور انحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم کی ہدایت کا نور اس راہ سے جلوہ گر تھا اور اس جناب کے قرب معنوی کی
روشنی اسی راہ سے ظاہر تھی اور پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کی خلافت اور نیابت اسوقت
مین اسی ذات قابل الصفات مین منحصر تھی اسیواسطے حدیث شریف مین جسطرح بیت اللہ
کے حق مین وارد ہی کہ النظر الی الکعبۃ عبادۃ یعنے دیکھنا بیت اللہ کا عبادت ہی
اور قرآن شریف کے حق مین وارد ہی کہ النظر الی المصحف عبادۃ یعنے دیکھنا قرآن
کے طرف عبادت ہی اسیطرح حضرت علی رضی اللہ عنہ کے حق مین آپ نے فرمایا ہی کہ النظر
الی وجہ علی عبادۃ یعنے دیکھنا حضرت علی کے مہہ کی طرف عبادت ہی سو اسوقت
مین وجود شریف حضرت علی رضی اللہ عنہ کا مثل وجود شریف حضرت نبوت صلی اللہ
علیہ وسلم کے تھا اسواسطے کہ اسوقتمین تشنگان امت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے
اسی چشمہ خاص سے سیراب ہوتے تھے اور ہر حاجت ظاہری اور باطنی کو اسوقت مین
بسبب جمع ہونے تمام صفات کمال البشری کے وہ ذات مبارک کفایت کرتی تھی ایسے وقتمین
اس وجود باوجود کو اس بدبخت ترین بدبختون نے شہید کیا تو گویا ہدایت کے شمع کو گل کر دیا
اور اللہ تعالی کے حق کو تلف کیا اور تمام امت کے حق کو بھی تلف کیا یعنے ایسی ذات کو کہ اسوقت
مین اپنا ثانی اور قائم مقام فضیلت اور بزرگی مین نرکہتے تھے ہلاک کر کے تمام امت کو
جہارو بے رسی کی مانند شتر اور فوج بے سردار کی طرح پریشان کر دیا اور اپنے نفس کے

حق کو بھی تلف کیا اور کندہ دوزخ کا ہوا اور اپنی زندگانی کو برباد کیا اور یہہ سب برائی
اس بدبخت کو اسی شہوت کے سبب سے حاصل ہوی تھی چنانچہ روایات صحیح مین وارد ہوئی
کہ حضرت علی رضی اللہ عنہ کا قاتل عبد اللہ بن ملجم مرادی تھا خارجی مذہب کوفی مین آیا
او ناکہان اسکی نظر ایک عورت خوبصورت پر جسکا نام قطام تہا پڑی اور دل اور
جان سے اسپر فریفتہ ہوا اور وہ عورت بھی مذہب باطل رکھتی تھی اور باپ بھائی اسکے
نہروان کی لڑائی مین حضرت علی رضی اللہ عنہ کے ہاتھہ مبارک سے جہنم واصل ہوے
ہوے تھے جب ابن ملجم کو اسکے ملاقات کا خیال دلمین پڑا اور خط کتابت اس مقدمے
مین اس سے شروع کی اور آدمیونکو درمیان مین ڈالا تب اس عورت نے جواب مین یہہ
کہا کہ ایک میرا کام ہی اگر وہ تجہہ سے ہو سکے اور تو اسکے کرنے کا اقرار کرے تو البتہ میں
تجہکو قبول کرون اور اپنے تئین تیرے نکاح مین دون اور وہ کام یہہ ہی کہ حضرت علی
رضی اللہ عنہ کو تو شہید کر اس ملعون نے کہ مغلوب شہوت کا تہا اسبات کو قبول کیا اور اس
کام کی تدبیر مین پڑا ایک تلوار ہزار درم کو خریدی اور اسکو زہر کے پانی سے بجھایا اور
اپنے یارون سے اسکام کی تدبیر پوچھی اسکے یارون نے کہا کہ یہہ کام کچہہ مشکل نہین ہی
بہت آسان ہی اسواسطے کہ وے کوئی نگہبان اپنے ساتھہ نہین رکہتے ہین اور اکیلی رات
کو اندہیرے مین مسجد کو جاتے ہین کسی دن مسجد مین اندہیرے مین چھپ رہ اور اپنے کام

کو انجام کو پہنچا اینسوین رمضان کو دن مبارک کی صبح صادق کہ وقت ہنوز تاریکی باقی
تھی حضرت علی رضی اللہ عنہ گہر سے تشریف مسجد شریف مین لائے اور یہہ ملعون ایک ستون کی
آڑ مین مستعد اسی کام پر کہڑا تہا اور آپکی عادت شریف ایسی تھی کہ مسجد مین سوئے
ہوے آدمیونکو تکبیر کی آواز سے بیدار کرتے تھے تاکہ وے سب اٹھہ کے طہارت کرین اسی
ارادے سے جوہین آپنے مسجد شریف مین قدم مبارک رکہا وہین اس ملعون نے
پیچہے سے غفلت مین ایک تلوار کا ضربہ آپکے سر مبارک پر مارا اور بھاگا آدمی ہر
طرف سے دوڑے اور اسکو پکڑ کے قید کیا ہر چند کہ زخم چندان کاری نہ تھا لیکن
زہر کی تاثیر سے آپکا کام تمام ہوا اور اس خاکدان ظلمانی سے فردوس برین کو انتقال
فرمایا اکیسوین تاریخ کو رمضان کی جسد مبارک کو آپکے نجف الحیرۃ مین کہ ایک جگہ کا نام
ہی کوفے سے نزدیک مسجد سے ایک فرسنگ پر حیرۃ النعمانی کی راہ مین وہان
مدفون کیا اور آپکی قبر کو بلند نکیا بلکہ بالکل بے نشان رکھا تہا تا خارجی کہ اس
زمانہ مین کوفے کی نواح مین بہت منتشر تھے کچہہ بے ادبی آپکے جسد مبارک سے نکرین
اور یہہ قصہ چالیس ہجری مین واقع ہوا اور آپکی شہادت سے نبوت کی خلافت منقطع
ہوگئی اور کوئی قائم مقام آپکے ہونے کا نرہا یہی بات صحابی سمجہہ کے نہایت افسوس کیا
چنانچہ حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا سے روایت ہی کہ جب خبر شہادت حضرت علی

رضی اللہ عنہ کی سنی تو فرمایا کہ اب عرب جو چاہین سو کرین اب ایسا کوئی نرہا کہ انکو
کسی کام سے روکے منع کریگا اسلئے ناچاہئے کہ صحابہ مین بعد وفات حضرت علی رضی اللہ عنہ
کے علما اور وعظ بہت موجود تھے اور آدمیونکو بد کامون سے بے محابا یعنے بے دہشت
منع کرتے تھے اور کسی کی بہی ایسے بادشاہون یا دوسرے سردارون سے لحاظ اور خاطر
داری سچی بات کہدینے مین نہین کرتے تھے لیکن انکی امر و نہی مانند سمجہانے علما کے
اور رہنمائی اولیا ہی تھی نہ پیغمبرونکے حکم کی مانند کہ وہ بات حضرت علی رضی اللہ عنہ پر ختم
ہوگئی اسیواسطے حضرت عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا نے یہہ کلمہ ارشاد فرمایا اسی جگہ
سے قاتل حضرت علی رضی اللہ عنہ کے اشقی ہونے کی وجہ ظاہر ہوگئی کہ اس وقت مین تمام
کمالات اس ولایت کے جو قائم مقام نبوت کہ ہی آپکی ذات مبارک مین منحصر تھے
دوسرا کوئی اس وقتمین ویسا نہ تہا بخلاف خلفاے سابقین کے کہ انکے زمانہ مین دوسرے
مین بہی جو لیاقت اس امر کی رکہتے تھے موجود تھے کہ انکے معدوم ہونیکے بعد اس امر کو
سنبہال لیا اور انکے قتل ہونے سے دین مین خلل نپایا گیا بخلاف قتل حضرت علی رضی اللہ عنہ
کے کہ خاتم الخلفا تھے تو انکا قتل گویا اللہ تعالی کے گہر کو بالکل ڈہا دینا تھا اور
ہدایت کے شمع کو گل کر دینا اسیواسطے انکے قتل سے ایسی خرابی دین مین ہوئی کہ پھر
تدارک اسکا نہو سکا اور اگر کسی کو یہہ شبہہ خاطر مین گذرے کہ اس بدبخت ترین کی

حرکت سے ثمود کی قوم سب ہلاک ہوی اور امت کے بدبخت ترین کی حرکت سے باقی
ماندہ کو کچھ اسیب بھی نہ پہنچا اسکا کیا سبب ہی جواب اسکا یہہ ہی کہ ان دونون مین
فرق دو وجہ سے ہی اور اول وجہ یہہ ہی کہ اونٹنی کے مارے جانے سے تمام ثمود کی
قوم راضی اور خوش ہوی تھی اور امت مین اکثر لوگ حضرت علی رضی اللہ عنہ کے قتل
ہونے سے راضی نہوے تھے بلکہ اس حرکت کرنیوالے پر لعنت اور نفرین کرتے رہی
دوسری وجہ یہہ ہی کہ اونٹنی کے مارے جانے کے بعد اسکا بچہ بھی غایب ہو گیا
تھا اور بالکل اوسکا نام اور نشان نرہا تھا اور حضرت علی رضی اللہ عنہ کے
وفات کے بعد اپکی اولاد امجاد باقی رہی اور آپکا نام اور نشان قایم رہا
اور نور اس ولایت کا جسکے آپ حامل تھے نسلا بعد نسل انکا حامل آپکی اولاد مین
پیدا ہوتا رہا اور امام اپنے وقت کا ہوتا رہا ہر چند کہ وہ ہیئت اجتماعی مٹ
گی لیکن وہ نور متفرق اور منتشر ہو گیا موافق استعداد کے ہر یک فرقے مین اہل
خیر سے قایم رہا ان سببون سے یہہ امت اسطرح عذاب سے بچ رہی اور ایک نوادر
عجیبہ سے آپکے شہادت کے یہہ ہی کہ ان دنون بیت المقدس مین کوی پتھر نہ تھا جسکے
نیچے سے خون جوش نہ مارتا تھا واللہ اعلم فایدہ اہل شرع کے اصطلاح مین تقوی تقوی کی تعریف
اسے کہتے ہین جو کفر سے اور گناہ کبیرہ اور صغیرہ سے بچا رہی اور کبھی کوی گناہ اس سے

ہو جاوے

ہو جاوے تو اس سے اسیوقت نادم ہو کے توبہ اور استغفار کرے تاکہ اس گناہ کا
اثر اور نشان دل پر باقی نرہے اور گناہ دل مین گھر کرنے نپاوے اور اتقی کا
مرتبہ اس سے بھی برتر ہی یعنے شریعت اور طریقت کے آداب کو ہی بجا لاوے
اور گناہ کا خطرہ اور بری نیت کا خیال بھی دلمین نہ آنے دے اور اپنے ظاہر
اور باطن کو ایکسان رکھے سوے باتین بہت نادر اور کمیاب ہین اللہ تعالی
جسکو اپنے کرم اور فضل سے یہہ رتبہ نصیب کرے اسیکو ملتا ہی فایدہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کو جو خصوصیتین جناب اقدس الہی سے حاصل ہوئی ہین سو وہ
دو قسم کی ہین پہلی قسم او ہی جسمین اور پیغمبر بھی شریک ہین لیکن آنحضرت
صلی اللہ علیہ و الہ وسلم کو وہ نعمت سبکے سے اگے اور ان سب سے زیادہ دی ہی اور
اس سبب سے انکو ان سب سے ممتاز فرمایا ہی اور دوسری قسم وہ ہی جو انہین کو
مخصوص ہی اور خاصہ انہی کا ہی دوسرے کسیکو اسمین شراکت اور بہرہ
نہین اور یہان مختصر کرنیکے سبب ان دونو قسمون سے باہم ملا کے کچھ تھوڑا سا بیان
کرتا ہون تاکہ اس ان خصوصیتون سے جو رسول اکرم صلی اللہ علیہ و الہ وسلم کی ذات
مبارک مین تہین ایک یہہ ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اپنے پیٹھ کے پیچھے
ایسا دیکھتے تھے جیسے روبرو اور رات کے وقت اور اندہیرے مین ایسا دیکھتے تھے

ان خصوصیتون کا بیان جو آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ذات مین تھین

چاندنکو اور روشنی مین اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے مہہ مبارک کا لعاب پانیکو
میٹھا کرتا تہا اور شیر خوار بچوے بچونکو اپنے مہہ کے لعاب کے ایک قطرہ چکھاتے ہتے تو
وہ بچے سارا دن پیٹ بھرے رہتے ہتے دن بھر دودھ طلب نکرتے ہتے چنانچہ
عاشوریکے دن اہلبیت کے بچون سے تجربہ ہوا ہی اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کی نعلین سفید رنگ اجلی شفاف تہین انمین اصلا بال کا نام نہ تہا اور آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم کی آواز اتنی دور جاتی ہتی جو اور ونکی آواز اسکے دسوین
حصے تک نجاتی ہتی اور ایکی آواز اتنی دور سے سنتے تھے جو اور ونکی آواز
اس پاس سے سن نہ سکتے ہتے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی انکھین سو جاتے ہتین
اور دل جاگتا رہتا تہا اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو ساری عمر مین جماہی نہ آتی
اور کبھی احتلام نہوا اور انکے بدن مبارک کا پسینا مشک سے بہت خوشبودار تہا
یہان تک کہ اگر کسی رستے سے تشریف لیجاتے تو لوگ انکے پسینے کی خوشبو کے سبب سے
جو اس ہوا مین پھیل رہتی ہتی معلوم کرتے ہتے کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اس رستے
سے تشریف لیگئے ہین اور کسی آدمی نے انکا پایخانے کو زمین پر نہ دیکھا زمین
پھٹ کر نگل لیتی ہتی اور اس جگہ سے مشک کی خوشبو نکلی ہتی اور آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم تولد کے وقت ختنہ کیئے ہوے ناف کٹتے ہوے اور پاک صاف

کہ اصلا

کہ اصلا انکے بدن مبارک پر پلیدیکا اثر نہ تہا پیدا ہوے اور زمین پر سجدہ
کرتے ہوے اور اپنی شہادت کی انگلی آسمانکی طرف اٹھای ہوے اے اور
انکے تولد کے وقت ایک نور چمکا اور ایسی روشنی ہوی جو انکی ماکو اس روشنی
کے سبب سے شام کے شہر نظر آئے اور فرشتے انکا جھولا جھولاتے ہتے اور چاند
انکے ساتھ بچپن کے وقت جھولین مین باتین کرتا تہا اور جب اسکو اشارہ
کرتے تو انکی طرف جھکتا تہا اور بارہا جھولے مین جھولتے کلام کیا ہی اور
بادل ابنیر ہمیشہ دہوپ کے وقت سایہ کرتا تہا اور اگر جہاز کے تلے آتے جہاز کا
سایہ انکی طرف متوجہ ہوتا تہا اور انکا سایہ زمین پر گرتا نتہا اور انکی
پوشاک پر مکھی بیٹھتی نہ ہتی اور اگر آپ کسی جانور پر سوار ہوتے تو وہ جانور
انکی سواریکی مدت تک لید اور پیشاب نکرتا تہا اور عالم ارواح مین جو اول
پیدا ہوا سو آپ تھے اور پہلا جسنے الست بربکم کے جواب مین بلی کہا سو بھی آپ تھے
اور معراج اور براق کی سواری بھی مخصوص انکو ہتی اور آسمان پر جانا اور
قاب قوسین تک پہنچنا اور دیدار الہی سے مشرف ہونا اور فرشتونکو انکی فوج اور
سپاہ بنانا کہ لشکر کی طرح انکی ہمراہ ہو کر لڑے یہہ بھی خاصہ انہین کا ہی
اور چاند کا دو ٹکڑے کرنا اور دوسرے عجایب معجزے بھی انہین کے ساتھ

مخصوص ہین اور قیامت کے دن جتنا کچھ ملیگا اتنا اَور کسی اور کو نہ ملیگا اور جو
پہلا قبر سے اٹھیگا سو آپ ہونگے اور جو پہلا بیہوشی سے ہوشیار ہوگا سو
ہی آپ ہونگے اور انھین کو حشر مین براق پر لاوینگے اور ستر ہزار فرشتے
انکے گرد ہونگے اور انہین کو عرش عظیم کے داہنے طرف کرسی پر بٹھاوینگے
اور مقام محمود سے مشرف کرینگے اور لواء الحمد یعنے حمد کا جھنڈا انکے ہاتھ دینگے
کہ حضرت آدم اور انکی تمام اولاد اسی جھنڈے کے تلے ہونگے اور سارے انبیا اپنی
امتون سمیت انہی کے پیچھے چلینگے اور پروردگار کا دیدار دیکھنا پہلے انہین سے
شروع ہوگا اور انہین کو شفاعت عظمی سے مخصوص کرینگے اور پلصراط پر جو پہلے
گذر کریگا سو آپ ہی ہونگے اور محشر کے خدایق سارے خلایق کو حکم ہوگا کہ اپنی
آنکھین بند کرلو تا انکی بیٹی حضرت بی بی فاطمہ رضی اللہ عنہا پلصراط پر سے تشریف
لیجاوین اور پہلا جو بہشت کا دروازہ کھولے گا سو آپ ہونگے اور انہین کو قیامت
کے وسیلے کے مرتبے سے مشرف کرینگے اور وہ وسیلہ ایک ایسا نہایت بلند
مرتبہ ہی جو مخلوقات سے کسیکو میسر نہوا اور اسکی حقیقت یہہ ہی کہ انحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم قیامت کے دن جناب الٰہی کے قرب و منزلت مین ایسے ہونگے جیسا وزیر
پادشاہ سے اور انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سب شریعتون مین جن چیزون سے مخصوص

ہی

ہین سو بہت ہین انہکی گنتی طول طویل ہی انہین سے ایک یہہ ہی کہ انکو
کافرونکی غنیمت مال حلال کیا اور انکے واسطے زمین کو مسجد بنا دیا
یعنے جس جگہ چاہین نماز پڑہین اور انکے واسطے زمین کی مٹی کو پاک اور
پاک کرنیوالی کیا اور پانچ وقتونکی نماز اور وضو اس طریق سے اور اذان
اور اقامت اور سورۂ الحمد اور آمین اور جمعہ کا روز اور قبولیت کی ساعت
جو جمعہ کے روز مین ہی اور رمضان شریف اور شب قدر کی برکتین کہ یے
سب انہین کے واسطے مخصوص ہین اور یے خصوصیتین دریافت کرنیکو ظاہر
نظر پہنچتی ہی اور آپ کی وے خصوصیتین جو باطنی مراتب کے بموجب ہین
اور وہ تجلیہ انوار اور تجلیات جو روز بروز بڑہتے اور زیادہ ہوتے جاتے
ہین اور وہ احوالات اور مقامات جو انکے امتیونکو انکی پیروی اور تابعداری
کرنے کے طفیل سے حاصل ہوئے اور ہوتے ہین اور قیامت تلک حاصل ہونگے
اور وہ علوم اور عرفان جو انکو عطا ہوے ہین سو بے انتہا ہین فائدہ قصہ
ابرہا کا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی ولادت مبارک کے قریب ہوا تہا پس گویا
کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی نبوت کے ارہاصات یعنے علامات سے اس قصے کو
اس صورت مین یاد دلایا ہی تاکہ اسے عبرت پکڑین اور ہتک حرمت مین

قصہ ابرہہ کا

رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ جنکی برکت سے عالم غیب سے تائید الٰہی انکی مدد کے واسطے پہنچی
پیش قدمی کرین اور اس قصے واقع ہونیکا سبب یہہ تہا کہ ابرہہ نام ایک حبشی نجاشی
طرف سے جو تمام حبشے کے ملک کا پادشاہ تہا یمن کا صوبہ ہوکر آیا اور یمن کے لوگونکو دیکہا
کہ حج کے موسم مین ہر اطراف اور جوانب سے نذر اور نیازین لیکر مکہ معظمہ کو جاتے ہین
پوچہا کہ یہہ لوگ کیا ارادہ رکہتے ہین اور کہانکو جاتے ہین لوگون نے سارا احوال بیان
کیا تو نخوت اور سرکشی کی رگ اس مردود کے دل مین جوش مارا اور حکم کیا کہ اس گہر کے
مقابلے مین اس شہر مین بہی ایک گہر تیار کرو پہر صنعا مین کہ یمن کے ملک کا پایۂ تخت ہی
اچہے خوش رنگ پتہر ونکا ایک کلیسا بنایا اور اسکا قلیس نام رکہا اور اسکے در و دیوار کو
زر اور جواہر مرصع اور مزین کیا اور بتونکو اچہے اچہے لباس پہناکر خوب زیور سے
اراستہ کرکے اس گہر مین بٹہلایا اور عطر اور گلاب اسکے در و دیوار پر چہڑکا یا اور انگیٹہیان
عود اور عنبر کی روشن گردائین اور گرداگرد اسکے مکانات بہت عمدہ مسافرونکے
واسطے تیار کئے اور اپنے تمام ملکو مین حکم کردیا کہ سب لوگ اس گہر کے طواف کے واسطے
حاضر ہوا کرین یہہ بات قریشیون اور سب مکہ معظمہ کے رہنے والون پر شاق
گذری اسی عرصے مین ایک شخص بنی کنانہ کی قوم کا یمن مین جاکر پادشاہ سے
ملکر اس گہر کی فراشی اور جاروب کشی کی خدمت پر معین ہوا جب چند روز گذرے

تو بہ

تو بے تکلف ہر وقت آنے جانے لگا ایک رات اس گہر مین جا پاخانہ پہر کر بہاگ گیا
صبح کو جو لوگ اس ناپاک گہر کے طواف کے واسطے آئے اور یہہ معاملہ دیکہا تو
الٹے پہرے اور یہہ خبر پادشاہ کو پہنچائی اسنے حکم کیا کہ اسکو تحقیق کرو کہ یہہ کام کسنے
کیا ہی آخر ثابت ہوا کہ یہہ کام اس مکے کے رہنے والے نے کیا ہی اس بات سے وہ مردود
نہایت غصے ہوا اور چاہا کہ اسکی عوض مین مکہ معظمہ کی ہتک حرمت کرے وہ اسی خیال
مین تہا کہ ایک اور نیا شگوفہ کہلا کہ ایک قافلہ حرم کے رہنے والون کا اس گہر کے
متصل شب باش ہوا صبح کو چلنے کے وقت آگ جلائی تہی کہ کوئی چنگاری پڑی ہو نظر
آجاوے اتفاقا اسوقت ہوا تیز چلنی شروع ہوئی اور آگ اڑکر اس گہر کے اسباب اور
سامان مین جا لگی اور تمام فرش فروش اور زیور اور جواہر اس گہر کا سب جل گیا اور در
دیوار اور نقش و نگار دہوئین سے سب خاک سیاہ ہوگئے قافلے والون نے جو یہہ معاملہ
دیکہا ڈرکر بہاگ گئے پھر پادشاہ نے پہر حکم کیا کہ اسکا تحقیق کرو کہ یہہ حرکت کس سے
ہوئی ہی جب اسکی خوب چہان ہوئی تو آخر کو معلوم ہوا کہ یہہ کام حرکت بہی مکے والون
سے ہوئی ہی یہہ بات سنکر پادشاہ غصے مین آیا اور بہت سی فوج اور بارہ ہاتہی
کہ انمین ایک کا نام محمود تہا نہایت قد و قامت مین بڑا اور قوی تہا اور سب
ہاتہیون سے آگے چلاکر تا تہا ساتہہ لیکر خانہ کعبہ کے توڑنے کو چلا پہر راہ مین جو شہر

اورجو قوم کہ ملی تہی تواس شہر اور قوم کے لوگ عاجزی اور زاری کرتے تھے کہ اس گھر کو
نہ چہیڑ اور جو تجہکو چاہئے بدلے مین اسکا ہم لے اس مردود نے ہرگز قبول نکیا یہانتک
تک کہ مکہ معظمہ کے متصل پہنچا اور مکے والے یہہ خبر سنکر اپنے لڑکے بالے مال اسباب
لیکر پہاڑون پر چلے گئے مگر انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے دادا عبد المطلب تنہا مکہ معظمہ
مین رہ گئے تھے جب یہہ حال دیکہا تو وہ بہی حیران اور پریشان ہوکر مدد غیبی کے منتظر
تھے کہ یکایک سبز چڑیان جو بکی طرف سے کہ دریاے شور کا بندر ہی اور مکہ معظمہ کے
مغرب کی جانب کو واقع ہی غول کے غول جمع ہوکر ابرہہ کے لشکر کی طرف متوجہ ہوئین
اور ہر ہر چڑیا کے پاس ان چڑیون مین سے تین تین کنکریان تہین مسور سے بڑی اور
چنے سے چہوٹی ایک تو چونچ مین اور دو دو پنجون مین پہر جب برابر اس لشکر کے پہنچین تو
اس ان کنکرون کو ڈالنا شروع کیا اور خاصیت ان کنکرون کی یہہ تہی کہ جسکے
سر پر لگتی تہی تو اسکے پاخانہ کی راہ سے نکل جاتی تہی اور اندر اسکا سب جلا دیتی
تہی اور یہہ حادثہ وادی محشر مین ہوا تہا جو مکہ معظمہ سے جاتے کو منٰی اور عرفات کے
راستے مین ہی اور اسی حال مین وہ لشکر اسی جنگل مین تہا اور ہاتہی اسکا
جسکا نام محمود تہا اس جنگل مین گہتنے ٹیک دیتے تہے اور بیٹہ رہتا تہا اور
ہرگز قدم آگے نرکہتا تہا اور دوسرے ہاتہی بہی اسکے تابع ہی تہے اور جب ہاتہی کو

علی کی

مین کی طرف لے چلتے تہے تو جلد جلد چلتے تہے اور جب کعبہ شریفہ کی طرف کو ہانکتے تہے تو
گہتنے ٹیک کر بیٹہ جاتے تہے اور قدم آگے نرکہتے تہے بادشاہ نے فیلبانون کو دہمکی
دی اور غصہ کیا کہ یہہ سب تمہاری شرارت ہی تم جانتے ہو کہ یہہ اس گہر کا معتقد ہو گیا
سو مین ایسی باتون پر اعتقاد نہین رکہتا یہہ تو اسی گفتگو مین تہا کہ چڑیونکی
غول آپہنچے اور تمام لشکر انکو کو ہاتہیون سمیت غضب الہی کا پامال کر ڈالا اور مال
اور متاع کہ انکے پاس تہا اسی جنگل مین پڑا رہ گیا مکے لوگون نے جو پہاڑون پر
بہاگ گئے تہے تباہی اور خرابی انکی دیکہی تو ایکبارگی اتر کر لوٹنا شروع کر دیا
اور خوب دولت دنیا اور اسباب جمع کر لیا اور قریشو نمین جو دولت تہی تو یہی
دولت تہی اور وہ کنکرے نبوت کے وقت تک بلکہ بعد اسکے بہی لوگو نکے
گہرو نمین تہین حیرت کے واسطے لوگون نے رکہہ چہوڑی تہین اور صحابہ مین بہت
لوگون نے وہ کنکرے دیکہین تہین اور ولادت باسعادت انحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم کی اوس قصے کے پچپن روز کے بعد ہوی حدیث حضرت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم نے فرمایا ہی کہ تحقیق شیطان خون کی طرح ادمی کے رگ اور پوست مین دوڑ
تا ہی اعاذنا اللہ منہ اور شیطانکے وسوسونکی حد اور نہایت نہین ہی اکثر شیطان
بدی اور فسق اور فجور کی طرف بلاتا ہی اور اگر کبہی نیکی کی طرف رغبت دلاتا ہی تو

شیطانکے وسوسونکی صورتین

اسکا نیکی کی طرف بلانا دو حال سے خالی نہین ہی یا تو بڑی طاعت سے جسکا
ثواب بہت ہی بعیر کے چہوٹی طاعت کی طرف جسکا ثواب بہت تہوڑا ہی رغبت
دلاتا ہی جیسے عیادت کی یعنے بیمار کے دیکہنی کی رغبت دلاکر نماز کو چہڑا دے
یا تہوڑی سی نیکی کو بڑی بدیکا سبب کر دیتا ہی جیسے ایک ٹکڑا روٹی کا فقیر کو
دینا اور اسپر احسان رکہنا اور اسے ہنسی اور مسخری کرنا اب یہانپر تہوڑے شیطانی
وسوسے جو آدمیونکے دلونکو اکثر خراب کرتے ہین بیان کئے جاتے ہین انہی شیطانی
وسوسون سے ایک یہہ بات ہی کہ عوام لوگونکے دلونمین سے باتین جو انکی بوجہ اور
فہمید سے باہر ہین ڈالتا ہی جیسے ذات اور صفات الہی کی تحقیق کا اور نبوت کے
بہید و نکا اور اخرت کے کامون کا خطرہ اور جبر اور اختیار کے مسئلے کی تحقیق اور
قضا اور قدر کے بہید اور صحابہ کے اپسکی لڑای جہگڑے مین حق بات کی تفتیش کرنا یعنے حق
کس کی طرف ہی سب شیطانی وسوسے ہین تاکہ رفتہ رفتہ عین تحقیق مین ان حقیقتو نکا
انکار کر بیٹہین اسواسطے کہ ان باتونکی حقیقت کو لوگ بوجہ نہین سکتے اور بعضو نکے دلون
مین واہی شبہے ڈالتا ہی جیسے بزرگون سے شفاعت کی امید رکہنا اور تہوڑی سی
طاعت پر بڑے ثواب کی امید رکہنا اور اللہ تعالی کی بخشش عام پر غرہ کرنا
اور اسکے عذاب سے نڈر ہونا اور بعضونکے دلونمین اسکا عکس ڈالتا ہی یعنے اللہ تعالی

ملا

کے کرم اور بخشش اور ثواب سے بالکل ناامید ہونا اور بت پرستون کو اللہ تعالی
کی نزدیکی کے سبب قریب دیتا ہی کہ اسمین اللہ تعالی کی نزدیکی ہی اور دیو اور
پری اور جنات کی عبادت چہوڑنے مین دنیا کی نقصان سے خوف ڈالتا ہی اور
دلمین ڈالتا ہی کہ اگر انکی طرف نہ جہکوگے اور انسے التجا نکروگے تو تمہاری اولاد
مر جائیگی یا مال مین نقصان ہو جائیگا اور نماز پڑہنے والون کو پہلے ریا اور دکہلانا
انکی نیت مین ملاتا ہی پہر رکعتون اور رکنونکے شمار کو بہلاتا ہی اور بعضون
کو نیت کے اچہا جاننے مین اور قرات کو راگ سے پڑہنے مین اور حرفونکو مخرج
سے نکالنے مین گرفتار کو مشغول کرتا ہی اور زکوۃ کے دینے مین فقیر ہو جانے
سے ڈراتا ہی اور کبہی زکوۃ دیتا ہی تو ریا اور سمعہ اور تکبر سے اور فقیر پر احسان
رکہنے سے اسکے ثواب کو باطل کر دیتا ہی اور حرام چیزون مین مال خرچ کرنے کو
نیک اور اچہا دکہاتا ہی اور ایسا خیال مین ڈالتا ہی کہ شہوت اور جاہ
مین جو لذت ہی وہ کسی مین نہین ہی اور غصے کے وقت ایسا دلمین ڈالتا ہی
کہ اگر تو غصہ نکریگا تو عاجز اور ذلیل ہو جائیگا اور اللہ تعالی کی عبادت مین
اگر کسی طرح کی محنت یا مشقت ہوئی تو اسکو دونا تگنا کر کے دکہاتا ہی اور تہوڑی
عبادت کرنے مین بڑی بڑی مشقتین کا فرونکو اسان اور سہل دکہلاتا ہی اور اللہ تعالی

کی راہ مین مرنے کو حرام اور برا دکہاتا ہی اور یہان پر جانکی محافظت کا خیال انکا
دلو مین ڈالتا ہی اور کافرونکو اپنی جان دینا بتونکے واسطے بیتے اور خاوندکی
محبت مین جلنا اشنا دکہاتا ہی اور اسپر ابتا کہڑا کرتا ہی اور کسی کو اپنی عورت
خوبصورت زیور لباس سے اراستہ جو حلال وجہ سے موجود ہی اسکی طرف سے دلکو اسکا
پھیرتا ہی اور بداصل بدخلق بخس یا پاک عورتون سے زنا کرنے کی طرف رغبت
دلاتا ہی اور امیرونکو لوگونکے مال زبردستی سے لینے کی طرف حرص دلاتا ہی باوجود
اسکے کہ انکے پاس مال اور اسباب بہت سا موجود ہوتا ہی اور انکو آدمی کو مار
ڈالنا تہورے سے قصور کرنے مین اسان دکہاتا ہی آنچنانا چاہئے کہ جو کچھہ
شیطانکے وسوسون سے مذکور ہوا ہی ایک نمونہ ہی اسکے فریبون سے اور اسکے سب فساد
اور برائیونکی شرح کی جاوے تو ایک بڑا دفتر چاہئے لیکن ان سب کی علاج تین
چیزین ہین پہلی یہہ کہ اسکے مکر او حیلونکو پہچاننا اسواسطے کہ جب کسی کو معلوم ہوا
کہ یہہ عمل شیطانی ہی تو اسکا زور گہٹ جاتا ہی اور اسکی برائی کم ہو جاتی ہے
جیسے چور کہ جب گہر والونکو جاگتا پاتا ہی تو بہاگتا ہی اور جیسے مکار فریبی آدمی کہ جب
کسیکو جانتا ہی کہ یہہ میرے مکر اور فریب سے خوب واقف ہی تو اس سے ناامید ہوتا ہی
دوسری یہہ کہ اسکے وسوسونکو سہل جاننا اور اسکی طرف ہرگز التفات نکرنا

اس صورت مین بہی اسکا اثر کم ہو جاتا ہے جیسے کتا بہونکتا ہوا کہ جسقدر اسکی
طرف التفات کیجئے بہونکنا اسکا زیادہ ہوگا اور اگر کچھہ بہی نہ بولئے تو آپ ہی
آپ چپ رہیگا تیسرے یہہ کہ ذکر قلبی اور لسانی پر ہمیشگی کرنا اور بری صفتون سے
جیسے شہوت اور غضب سے اپنے دلکو پاک رکہنا اسواسطے کہ شہوت اور غضب کے غلبہ کی
حالتمین ذکر کا اثر دلکے کنارونکی طرف بہاگ جاتا ہی اور شیطانی وسواس
بیچ دلمین آجاتا ہی اور اپنا کام کرجاتا ہی اور خواہ وہ وسواس ڈالنے والا
لوگونکی قوت متخیلہ ہو جو فاسد اعتقاد اور شہوت اور غضب کے غلبے سے جہوٹے
خیال تمام روحون اور قوتونمین بکہیر کے بگاڑنیوالا طبیعت یا نفس کی تدبیر کا یا عبادت
اور تقرب کے سببونمین سستی کا یا معرفتمین خطا کا سبب ہوتا ہی فایدہ حقیقت جبر کی — جبر کی حقیقت
یہہ ہی کہ ادمی اپنے دین پر طمع اور نفس کی کشمکش کے وقت ثابت رہی اور بے
پروائی کرے اور یہہ استقلال اور اثبات کبہی تو جسم سے ہوتا ہی اور وہ دو قسم ہی
ایک یہ کہ عبادات شاقہ سے تکاسل اور سستی نکرنا اور دل نہ چرانا اور تکلیف اور ایذا کے
اجانے سے ہراسا نہونا اور وضع دینی کو اپنی نچہوڑنا اور کبہی ساتہہ نفس کے ہوتا ہی اسکی اگر
دونو شہوتون سے کہ شہوت بطن کی اور شہوت فرج کی ہی نفس اوسکا نہ بہتکا
اور خلاف دین کے کوئی حرکت اور خواہش اس سے صادر نہوی تو اسکو عفت کہتے ہین

اور مقابل اسکے مجانت اور فجور ہی اور اگر پرہیز کرنمین مکروہات سے اور طبیعت
اور نفس کی ناخوشیون پر تحمل اور استقلال کرے تو اسکو صبر مطلق کہتے ہین اور ضد
اوسکی اضطرار اور بے باکی ہی اور اگر مالداری اور دولتمندیکی حالتمین اپنے
نفسکو حکم شرع کے ضبط مین رکہے اور تکبر اور خودپسندی کو دخل نہ دے اور بڑائی
اور فخر نکرے تو اسکو حوصلے کی وسعت کہتے ہین اور اسکی ضد تنگی حوصلہ کی ہی اور
اگر لڑائی مین بہاگنے سے اور سستی کرنے سے اپنے کو بچاوے تو اسکو شجاعت کہتے ہین
اور ضد اسکی جبن ہی یعنے نامردی اور اگر غصہ پی جانے کے وقت استقلال کرے تو
اسکو حلم کہتے ہین اور ضد اسکی طیش ہی اور اگر سرانجام مین مہمون کے تنگدل ہووے
تو اسکو کشادگی سینے اور حوصلگی کہتے ہین اور ضد اسکی تنگدلی ہی اور اگر رازدار
ہین اور چہپانے مین بہید و نکے بچا ہوجاوے تو اسکو کتمان کہتے ہین اور ضد اسکی
اظہار ہی اور اگر انکار رکہنے مین حقوق کے جیسے امانتداری اور قرض مین احتیاط
کرے تو اسکو امانت کہتے ہین اور ضد اسکی خیانت ہی اور اگر لذتون پر دنیا کی
رغبت نکری اور ضروریات پر اکتفا کرے تو اسکو زہد اور قناعت کہتے ہین اور ضد
اسکی حرص ہی حاصل کلام کا یہہ ہی کہ اکثر اخلاق ایمان کے صبر مین داخل ہین اسیواسطے
صحیح حدیث مین وارد ہی کہ الصبر نصف الایمان اور صبر حرام سے فرض ہی اور مکروہ سے

نفل اور دین مین صبر سے بہتر کوئی چیز نہین ہی اسواسطے کہ بنا عبادت کی صبر پر ہی
کیونکہ داخل ہونا عبادتمین نفس کی مرضی کے مخالف ہی اور تمام کرنا عبادت کا
زیادہ تر نفس کے مخالف پڑتا ہی اگر صبر نہو تو کوئی عبادت سرانجام نہو یعنے تمامی کو
نہ پہنچے اور یہہ بہی ہی کہ دنیا محنت اور بلا کا گہر ہی اور شاغل کے جزع اور فزع طاعتون
سے اگر صبر نہو تو دنیا کی محنتین ہمیشہ آدمیکو جزع اور فزع مین گرفتار رکہین اور
کبہی اسکو فراغت عبادت کے واسطے میسر نہو اور یہان سے وجہ صبر کی تقدیم کی نماز پر
واضح ہوگئی ہی اور صبر کے درجے مختلف اور گوناگون ہین اور شرع مین ہر رنگ سے مطلوب
پس صبر کہ مقابلہ مین لذتون اور دنیا کے بیہودہ کامونکے چاہئے وہ یہہ ہی کہ میل
اور التفات اس جانب کو نکرے اور عنایت حق تعالی کی منظور رکہے اور صبر کہ طاعتون
مین چاہئے سو اسمین اول نیت کو بچانا ہی ریا سے اور دوسری چیزون سے کہ اخلاص
کی منافی ہین پہر اس عبادت کے ادا کرنے کی محافظت فساد اور ابطال سے
پہر محافظت اسکے ثواب کی ہی ضایع ہونے سے اور محافظت عبادت کی تکاسل سے
اور وقتون اور شرطونکی رعایت معدوم ہونے سے اور صبر کہ گناہونکے مقابلے
مین چاہئے سو یہہ ہی کہ ریاضت سے نفس کو ان گناہونکی طرف رغبت کرنے سے روکے
اور ورع کا قصد کرے اور ورع کہتے ہین گناہ کے اسباب اور وسیلون سے پرہیز

کرنے کو اور جو مرکے مصیبت مین ہوتا ہی وہ دو قسم پر ہی اسواسطے کہ مصیبت
دو قسم کی ہی اول مصیبت کہ انتقام اور بدلا لینا اسکا بندیکی قدرت مین ہی تو ایسی
اسی قسم کی مصیبت پر صبر یہہ ہی کہ تحمل کرے اور اسکا بدلا نہ لے نہ زبان سے نہ ہاتہ سے
اور اس مقدمے مین سلف کے صالح لوگون نے ظالم پر بد دعا کرنے سے بہی احتراز
کیا ہی اور اسکو موجب کے نقصان کا جانا ہی چنانچہ حدیث صحیح مین وارد ہی کہ حضرت
عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا ایک چور کو کہ انکا اسباب چرا لیگیا تہا بد دعا کرتی تہین
انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نے سنکر ارشاد فرمایا کہ کیا تو چاہتی ہی کہ اس چور کا
عذاب کم ہو جاوے اور بوجہ اور وبال اسکا خفیف ہو جاوے اور تیرا اجر بہی
گہٹ جاوے اسکو بد دعا نکر تا کہ وبال اسکا سخت اور اجر تیرا زیادہ ہو دوسری
وہ کہ تدارک اسکا بندیکے ہاتہ مین نہو اور جو اس قسم کی مصیبت پر وہ ہی کہ فریاد نکرے اور
اور شکایت اصلا قولا اور فعلا نکرے فایدہ بدبختی کئی قسم کی ہوتی ہی کسیکو
دنیا کے ظاہر کا مومنین بدبخت کرتے ہین کہ بدن اسکا سخت بیماریوں مین گرفتار رہتا ہی
اور ہر کاروبار دہندے مین مال پیدا کرنے سے محروم رہتا ہی یہان تک کہ آدمیونکی نظرون
سے گر پڑتا ہی اور سبکے نزدیک ذلیل اور بیقدر ہو جاتا ہی اور کسیکو اخرت کے کامون مین
بدبخت اور بے نصیب کرتے ہین اور اسکا بہت مرتبے ہین کسیکو گناہ صغیرہ کے اصرار پر

اور

اور عبادت مین سستی کرنے پر مبتلا کرتے ہین اور کسیکو گناہ کبیرہ کا مرتکب کرکے توبہ کی
توفیق سے دور رکہتے ہین اور کسیکو شرک اور کفر مین کہ بڑے درجے کی
بدبختی کے مرتبے مین گرفتار کرتے ہین پہر جو دنیا کے کام ایک دن نیست اور
نابود ہونے والے ہین یہانکی بدبختی چندان اعتبار نہین رکہتی ہی حقیقت مین
بدبخت عند اللہ وہ شخص ہی جو اخرت کے کامو مین بدبخت ہی اسمین بہی
دو قسم ہین ایک قسم کے بدبخت ہین کہ بختیونکے دیکہنے اور عذاب کے چکہنے سے
عالم برزخ مین اور حشر اور نشر کا ہول اور حساب اور میزان کا رنج اور مشقت
کہینچنے سے قیامت کے میدان مین اور انبیا اور اولیا کی شفاعت سے انکی بدبختی
بالکل جاتی رہیگی جیسے گنہ گار صغیرہ پر اصرار کرنے والے اور کبیرہ کرکے
بے توبہ مرنے والے اور دوسری قسم کے وہ بدبخت ہین جنکی بدبختی ہرگز
ان سے جدا ہونے والی نہین ہی جیسے کافر اور مشرک کہ کسی کی شفاعت انکے
حق مین کام نہ آویگی اور قبول نہو گی سو جو پہلی قسم مین مبتلا ہین وے
شقی ہین اور جو دوسری قسم کے گرفتار ہین وے اشقی ہین اسیواسطے
اشقی کی تفسیر مین یہہ ارشاد ہوا اَلَّذِیْ كَذَّبَ وَتَوَلّٰی یعنے سب
بدبختون سے بڑا بدبخت وہ ہی جسنے دین کو جہٹلایا اور اللہ تعالی کے

قطعہ ہر کہ بر خود در سوال کشاد، تا بمیرد نیاز مند بود
از بجا رو پادشاہی کن، کردن بی طمع بلند بود

حکم سے منہ کو موڑا اور یہہ تفسیر مطابق نہین ہوتی مگر کافر پر اسواسطے کہ مسلمان
کتنا ہی بڑا گناہ کرے لیکن دین کی تصدیق مین اسکی کچہ فرق نہین آتا یعنے
دین کو ہرگز جہوٹا نہین جانتا اور اللہ تعالی کے حکم کے قبول کرنے سے کبہی
منہ نہین موڑتا یعنے یہہ نہین کہتا ہی کہ یے حکم جہوٹے ہین بلکہ یہی کہتا ہی
کہ یے حکم برحق ہین مگر نفس کی شامت سے مجہ سے ہو نہین سکتے اب یہان پر
باقی رہا ایک سوال اور وہ سوال یہہ ہی کہ جب اشقی سے مراد کافر ہوا تو
اگ مین جانے کا انحصار کافر ہی کے واسطے ہونا اسکے کیا معنے ہونگے اور اسواسطے
گنہ گار ایماندار کا اگ مین جانا اسکے گناہ کی قدر ثابت ہی اسکا جواب یہہ ہی
کہ پہلے بیان ہو چکا ہی کہ یہان وہ لوگ مراد ہی جنکی لیک دو برس کی راہ سے
کافرونکو کہینچ لیگی اور یہہ اگ خاص ہی کافرونکے واسطے اور مومن گنہ گار اگرچہ
بقدر گناہ کے اگ مین رہیگا لیکن وہ اگ اور ہی یہہ اگ نہین ہی جو کافرونکے
واسطے خاص ہی تو اس صورت مین حصر درست ہو گیا اور بعضے مفسرون نے اس شبہہ کے
جواب مین ایسا کہا ہی جو کہ مسلمان گنہ گار کا دوزخ مین جانا چشم نمائی یعنے
گہر کی اور ادب دینے کے طور پر ہوگا تو گویا اگ مین جانا نہوا اگ مین جانا
وہی جسکے بعد کبہی نکلنا نہوا ایسا جانا خاص ہی کافرونکے واسطے تو حصر اسطرح کا

وہی

داخل ہونا چنانچہ بولتی ہین کہ کوئی نہ لڑا مگر زید اور غنیمت نپائی مگر عمرو نے
یعنے لڑنا جیسا چاہئے ویسا کوئی نہ لڑا مگر زید اور غنیمت مال بہت کسی نے
نپایا مگر عمرو نے اسہر فایدہ اہل شرع کی اصطلاح مین تقوی اسے کہتے ہین
جو کفر سے اور گناہ کبیرہ اور صغیرہ سے بچا رہے اور اگر کبہی کوئی گناہ اس
ہو جاوے تو اسی وقت نادم ہو توبہ اور استغفار کرے تا کہ اس گناہ کا اثر
اور نشان دل پر باقی نرہے اور گناہ دل مین گہر نپاوے اور اتقی کا
مرتبہ اس سے بہی بڑہ کر یعنے شریعت اور طریقت کے اداب بہی نچہوڑے اور
گناہ کا خطرہ اور بری نیت کا خیال بہی دلمین نہ انے دے اور اپنے ظاہر
اور باطن کو ایسا رکہے سوے باتین بہت نادر اور کمیاب ہین اللہ تعالی
جسکو اپنے کرم اور فضل سے یہہ مرتبہ نصیب کرے اسیکو ملتا ہی فائدہ حدیث
شریف مین حضرت علی رضی اللہ عنہ سے وارد ہی کہ اپنے کہا ہم انحضرت صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم کے ہمراہ ایک شخص کے جنازے کے ساتھ گئے تہے اور انحضرت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم قبر کے تیار ہونیکے انتظار مین بیٹہ گئے اور ہم لوگ سب اپکے گرداگرد
بیٹہے انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نے زبان فیض ترجمان سے ارشاد فرمایا کہ تم مین
سے کوئی شخص نہین ہی مگر اسکا مکان اللہ تعالی کے علم مین مقرر ہی بہشت مین یا

یا دوزخ میں اور لوح محفوظ میں لکھا جا چکا ہی اور تغیر او ر تبدیل یعنے متنا میتنا
اسکا کسی طور سے ممکن نہیں ہی ہمنے کہا یا رسول اللہ اگر یہی بات ہی تو تقدیر پر
بھروسا کرکے کیون نہ بیٹھہ رہیں اور عمل کو کیون نہ چہوڑ دین اسواسطے کہ جب بات
ایسی ہوی کہ جو لکھا ہی وہی ہوتا ہی اسکا خلاف کسی طرح ممکن نہیں ہی تو عمل کرنا
بے فائدہ ہی جو کچھہ ہوتا ہی سو ہوگا انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا عمل کیے جاؤ
اسواسطے کہ ہر شخص کو توفیق اسی کام کی دی جاتی ہی جسکے واسطے وہ پیدا کیا گیا ہی
سو اگر اسکو نیک بخت پیدا کیا ہی تو کام بہی نیکبختونکے اس سے کراتے ہین اور
اگر بدبخت پیدا کیا ہی تو کام بہی بدبختونکے اس سے کراتے ہین سو جسطرح سے کہ مکان
ہر شخص کا بہشت مین مقرر ہی یا دوزخ مین اسیطرح عمل بہی نیک اور بد ہر شخص کے
واسطے مقرر ہو رہے ہین پھر اس ایت کو اخر تک پڑھا کہ فاما من اعطی
واتقی لیکن اس مقام پر پڑہنے سے اس آیت کے معنے دوسرے بوجہے جاتے
ہین یعنے اللہ تعالی کے علم مین تمہارے کام مختلف اور رنگارنگ ہین کیونکہ کسی کی
بہلا اور کسی کو برا تقدیر مین لکہا ہی اور اسی سرنوشت کے موافق ہر یک سے بھلای
اور برای دنیا مین ہوتی ہی تو مرا اعطی واتقی وصدق بالحسنی سے یہ
ہی کہ اللہ تعالی کے علم مین یے عمل اسکے مقدر ہین ہین خواہ مخواہ کریگا اور مراد

فسنیسرہ

فسنیسرہ للیسری سے یہہ ہی کہ ان کامونکی توفیق دنیا مین ضرور پاویگا
حاصل کلام کا یہہ ہی کہ عملونکو جس مرتبے مین لحاظ کیجیے خواہ علم الہی مین
خواہ دنیا کے پائے جانے مین ہر طرح سے یک ثمرہ رکھتے ہین اس واسطے کہ
عمل خیر اور شر کے علم الہی مین مقدر ہین اور ثمرہ انکا حاصل ہونا توفیق کا ہی
خیر مین اور حاصل ہونا خذلان اور رسوای کا ہی شر مین دنیا کے پائے
جانے مین اسواسطے کہ دنیا سایہ ہی تقدیر کا کے عالم کا اور دنیا کی
نسبت تقدیر کے عالم سے ایسی ہی جیسے ڈھلی ہوی چیز کی نسبت اسکے سانچے
ہوتی ہی کہ اس سانچے سے وہ چیز کم اور زیادہ نہین ہو سکتی اور اگر انہین
عملونکو صادر ہونے اور کرنیکے بعد ملا کیجیے تو اسکا پھل جزای اخرت کی
اسواسطے کہ اخرت اس کھیتی کے کاتنے کا وقت ہی جو دنیا مین بو گئے ہین
جیسا کہ کسی شاعر نے کہا ہی ؎ از مکافات عمل غافل مشو ؞ گندم از گندم بروید
جو ز جو ؞ ایچنین گفت پیر معنوی ؞ کای برادر ہر چہ کاری بدروی ؞
یعنے عمل کے بدلے سے غافل نہو گیہون بونے سے گیہون پیدا ہوتے ہین اور جو سے
جو ایسا کہا ہی پیر معنوی نے کہ ای بھای جو کچھہ بووگے وہی کاٹوگے
~~مسئلے مین اسباب کا شبہہ ہی اگر نیکی اور بدی کی توفیق جناب الہی کی~~

از منہاج العابدین تصنیف امام غزالی عقبہ دوم و آن عقبہ توبہ ست پس ازین واجب ست بر تو ای طالب عبادت
که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز ست سبب اول آنکه تا ترا توفیق شود بر طاعت کردن که شومیت گناهان آدمی
از طاعت محروم کند و خذلان بار آورد و از آنکه قید گناهان از رفتن آدمی را سوی طاعت مانع ست و سر بودن بر گناهان
سبب سیاهی دل است که دل را تاریک گرداند که هرگز حلاوت و لذت عبادت نیابد القلب اذا قسی لا یبالی اذا عصی یعنی چون
دل سخت شود باک ندارد چون گناه کند و گرنه آنگاه رحمت خدا بودی گناهان آدمی را بکفر کشیدی پس چگونه توفیق
طاعت شود مر کسی که او در شومی گناه و قصاوت و چگونه راه یابد سوی خدمت کسی که او بر معاصی مصر است و بر جفا
مقیم و چگونه نزدیک کند بمناجات کسی که او بنجاست معاصی ملوث ست در خبر ست از رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
که گفت بنده چون دروغ گوید هر دو فرشته از وی جدا شوند از بوی گندگی که از دهن آن بنده بر
آید پس انچنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدا تعالی باشد لاجرم آنکه مصر ست بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی
توفیق شود و اگر بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند زحمت بسیار کند و در آن حلاوتی نیابد و آن همه
بشومیت گناهان و ترک توبه ست کفته آنکه گفت که چون بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد
بدانکه تو محبوس گناهان تو ترا حبس کرده است سبب دوم برای وجوب توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه
خداوند دین هدیه قبول نکند و این از آنست که توبه از معاصی و خشنود کردن خصمان فرض عین ست و جمله عبادت
که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند از تو نفل و فرض عین در کردن تو بود و چگونه روا باشد
که ترک گیری حلال و مباحی را و مصر باشی بر حرامی و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و خواهش کند او
حدیث شریف اذا مدح الفاسق اهتز عرش الرحمان چون ستوده شود فاسق بلرزد عرش رحمان جل جلاله
از مثنوی شریف

بر افتند و سکین ست اینست حال گناه کار را که مصر باشند بر گناهان سوال اگر گوی چیست توبه نصوح و حد او
چیست وی چه باید کرد مر بنده را تا از جمله گناهان بیرون آید جواب بدانکه توبه عملی ست از عملهای دل و حاصل
پاک کردن دل است از گناهان و شیخ رضی اللہ عنہ در حد توبه گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که
مثل آن گناه از وی صادر شده در منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و این که ترک کرد
از عظمت و خوف خدا تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرط است اول ترک اختیار کند بعزم کردن و جزم دل
که هرگز اصلا بار دیگر گناهی نخواهد کرد اما ترک کند گیرد و در خاطر او این باشد که شاید که این گناه
بار دیگر کرده شود تایب نباشد بلکه پرهیز کننده باشد از گناه دوم توبه کند از گناهی که مثل آن
گناه از وی در وجود آمده باشد از آنکه اگر مثل آن گناه وقتی گناه نکرده است تایب نباشد متقی باشد
نه بینی که رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را نتوان گفت که تایب بود از کفر بلکه متقی بود از کفر از آنکه کفر سابقا
نداشت و عمر رضی اللہ عنہ را توان گفت که تایب بود از کفر از آنکه کفر سابق داشت سیوم آنکه گناهی که از او
در وجود آمده باشد مثل آن گناه که ترک اختیار او میکند بود و آن مماثلت از روی منزلت و درجت او
باشد نه از روی صورت نه بینی که اگر پیری از کار مانده باشد که زنا کرده بود و قطع طریق کرده بود چون خواهد
اراده توبه کند توبه از وی درست باشد زیرا که در توبه بسته نشده است تا آنکه وقت توبه بر زنا و قطع طریق
قادر نیست و او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان قادر نیست بر آن پس
صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است بر زنا و قطع طریق را بلکه عاجز است ولیکن آنکه

قادرست بر گناهی که مثل آن زنا و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانکه قذف و غیبت و غماز بی ایذا
اینهمه گناهان اند اگرچه در بزرگی تفاوت است ولیکن جمیع اینها در حکم یک منزلت اند
پس کسی که از زنا و قطع طریق و جمیع گناهانی که از کردن آن امروز عاجز است در صورت توبه کند توبه او
درست باشد چهارم آنکه توبه کردن برای تعظیم خدا تعالی باشد و حذر کردن از عذاب و دنیا که او در عقبت بنا
و ترس از غم دنیا و طلب مدح و بخصوص و خفقر و حذر آن است شرطهای توبه در کنهای او چون حاصل شد توبه درست
باشد اما مقدمات توبه سه چیز است اول آنکه بنای گناهان خود را یاد کند دوم سختی عقوبت خدا تعالی که
طاقت آن ندارد یاد کند سیوم آنکه ضعیفی و عدم حیله خود یاد کند که آنکه از گرمای آفتاب و طپانچه سرهنگ قاضی و زندان
صبر و طاقت ندارد عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه و گزیدن ماران که همچون کردن اشتر اند و کژدمانی
که همچون اشتر اند چگونه طاقت آرد چون برین چیزها مواظبت نمائی و شب و روز بار بار در دل گذرانی ترا
برین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان والله الموفق سؤال اگر گوئی که رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
که الندم توبة یعنی پشیمانی توبه است و مثل این شرطها توبه که تو گفتی نگفته است جواب آنکه اول
پشیمانی مقدور بنده نیست نمی بینی که بنده از بسیار چیزها میخواهد که پشیمان شود و نمیتواند شد و توبه
مقدور بنده است و ما یقین میدانیم که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود و نمیتواند شد
ازان سبب که جاهش میان مردمان رفت و یا مالش بسبب حرف در معاصی کم شد اینچنین ندامت توبه نباشد
بلکه آن گناه محض است پس اینجا دانستی که در حدیث معنی است که تو میخواهی از ظاهر او فهم نکرده و آن است

وآن فروتر از منزل بدعت است
و منزل بدعت فروتر از منزل کفر است

که ندامت برای تعظیم خدا تعالی و خوف عقاب او باشد و بر انگیزد آدمی را بر توبه نصوح این ندامت موجب
توبه است و از صفات و احوال تایبان است چون تایب یاد آورد که مقدم توبه را ندامت کند این ندامت
باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقیماند این ندامت در دل و زبان مستقبل و باعث شود بر عجز و زاری
و از پس یی رو که او باعث است بر توبه وی را نام توبه ذکر کرده سؤال اگر گوئی چگونه ممکن است مر آدمی را
که اصلا از وی گناهی از صغیره و کبیره در وجود نیاید و انبیا که اشرف خلق بوده اند در ایشان خلاف است
که ایشان این درجه یافته اند جواب میگوئیم که این کار لیست ممکن غیر مستحیل که اگر خدا تعالی او را روزی کند
و نیز شرط توبه آنست که گناهی بالقصد و عمد نکنی اما اگر بسهو یا خطا گناهی کنی آن از تو عفو است و این نیک
آسان است بر کسی که خداوند او را توفیق دهد سؤال اگر گوئی که مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم
باز گناهی خواهم کرد و بر توبه ثابت نخواهم ماند پس در توبه کردن چه فایده جواب آنجمله غرور شیطان است از
کجا دانستی که با اثر مان که باز گناه کنی زنده خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناه کنی بمیری اما این که
خایفی از باز افتادن در گناه بر تو داریست که العبوق توبه کنی و تمام گردانیدن آن بر خداست اگر تمام
گردانید فهو المطلوب و اگر تمام نکردانید باری گناهان گذشته تو آمرزیده شده و از آن بکلی پاک شدی
تا من نماز تو مگر همین گناهان که تجدید کرده و این چیزی است بزرگ و فایده است بسیار پس تو باید که از
خوف باز افتادن در گناه از توبه امتناع نکنی که ترا قطعا توبه کردن از دو فایده یکی حاصل است و الموفق
اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن از خصمان آنکه گناهان همه بر سه نوع است یکی ترک

(right-hand page, bottom spread)

کردن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کن ازین جمله بقدر امکان آنچه
توانی نوع دوم گناهی است میان تو و میان خدای تعالی همچنین که خوردن شراب و شنیدن مزامیر
و خوردن ربا و مانند آن بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی
که پیش نخواهی کرد نوع سیوم گناهی است که میان تو و میان بندگان است و آن دشوار است و صعب است و بر
انواع است در مال باشد و در دین باشد و در نفس باشد و در تن باشد و در زن باشد و در دیگر باشد اما آنچه در مال
واجب است بر تو که باز بخصم رد کنی اگر ممکن باشد و اگر ازین عاجز باشی از خصم بحلی بخواه و اگر غایب باشد یا مرده
بروح او صدقه کن و اگر نتوانی نیکی بسیار کن و اگر نتوانی بخدا تعالی باز گرد بتضرع تا او را بکرم خویش
خشنود گرداند در روز قیامت و آنچه در نفس است بر او و اولیاش بگو تا قصاص کنند تا از سر آن بگذرند
و اگر عاجز باشی بخدا تعالی باز گرد تا خصم را خشنود کند و آنچه در تن است یعنی بگفتن غیبت و بهتان و دشنام
واجب است که خود را پیش آنکس که او را غیبت کرده و یا بهتان گفته و یا ظلم کرده و دروغ زن کنی و از
بحلی بخواهی اگر ممکن باشد و این جایست که از زیاده شدن غضب او ایمن باشی و اگر از ایشان ترسی که
چون بگوئی خشم زیاده شود بخدا تعالی باز گرد و برای او امرزش بسیار خواه و آنچه در زن است و دیگر که
ازان سبب که بحلی بخواهی و ظاهر کنی بلکه طریق آنست که بخدا تعالی باز گردی تا روز قیامت او را از تو
خشنود گرداند و اگر ایمن باشی از زیاده شدن خشم و آن نادر است بحلی خواه و آنچه در دین است چنانکه
کسی را تکفیر کرده باشی و لعنت به بدعت یا گمراهی کرده باشی این نیز دشوار است باید که پیش آنکس خود را

دروغ زن کنی و اگر ممکن شود از وی بحلی خواه و الا بخدا تعالی باز گردی و پشیمانی بسیار خوری تا
خدا تعالی او را از تو خشنود گرداند حاصل کلام آنست بدانچه ممکن گردد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی
بخدا تعالی بتضرع و زاری و صدق دل باز گردی تا روز قیامت ایشان را از تو خشنود گرداند و امید بفضل
آنست چون صدق بنده بداند خصمان او را از خزینه رحمت خود خشنود گرداند پس آنچه گفته شد چون
عمل کردی و بر ترک گناهان بکلی دل نهادی از همه گناهان بیرون آمدی و اگر بر ترک گناهان عزم
توبه کردی و لیکن گذشته ها را قضا نکردی و خصمان را خشنود نکرده پس بعقاب برسیده شود و باقی گناهان
امرزیده گردد و در ایقاظ الغافلین و ارشاد الجاهلین تصنیف مولوی با قرجان محمد خوم الحنفی
صوفی آنرا گویند که حفظ انفاس کند با خدا تعالی و نگهدارد دل را از راه غفلت که آنها بعد دو صد سال
از هجرت باین لقب التصوف مشتهر شدند و قول ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه کل حقیقة
رد تها الشریعة فهی زندقة هر حقیقت که شریعت ردان بکند زندقه است و اسلاف قرون
ثلثه سابقه قاطبة اتفاق دارند که باعتقاد آنکه خلاق عالم بوجه من الوجوه با خلق مشابهت
ندارد و به تاویل ایمان بدان باید آورد و به تاویل بطرف عقلی قاصر است و بعض که تاویل کرده اند بنابر
تسکین نایره فتنه اهل بدعت است و فایده آنکه باید که وجود او تعالی محیط است بهر چیز باحاطه
که مدرک افهام نگردد و شیخ ابو تراب نخشبی رضی الله عنه فرمود وقتیکه الفت گرفت دل با اعراض
از خدا همراه شود او را در افتادن باولیاء خدا تعالی موقع باهل خدا هر که در افتاد بر افتاد

ایقاظ الغافلین و ارشاد الجاهلین

صوفی

سلطان العارفین ابو یزید بسطامی رضی الله عنه یکی از اصحاب خود وقت خفت و صیت کرد و فیکر
ملاقات کنی با کسی که ایمان و تقیدی با این طایفه علیه صوفیه صفیه دارد پس سوال کن از وی دعا را
زیرا که او مستجاب الدعوات است امام غزالی رضی الله عنه در احیاء العلوم در باب ثانی از کتاب العلم
از بعضی اکابر عارفین آورده هر که نباشد او را بهره ازین علم می ترسم بر و عاقبت بد را و
و کمترین بهره مندی ازان تصدیق است و تسلیم کردن با هل آن و مطلع انوار اسرار بعضی
از عالم نمایان جاهل و عاقل صورتان غافل که بطن فاسد و زعم کاسد خود و از جهل بسیط
از آدمی دانند و در عین این تخیل بجهل مرکب او ها م رکیکه و شکوک ردیه گرفتار اند میگویند
که علم حقیقت اصل و علم شریعت فرع است و بعض ازانها میگویند که بعد حصول الیقین احتیاج بالتزام
احکام دین نیست و برخی میگویند که گواهی حضرت امیر المومنین علی مرتضی کرم الله وجهه اصحاب دیگر
از علم حقایق آشنا نبوده اند و بدستور مجتهدین ازین رموز بیخبر گشتند و این خیال خام از القای
شیطان و وسوسه نفس سراسر البطلان است و حقیقت چگونه اصل خواهد بود حال الحال آنکه از متابعت
ظواهر کتاب و سنت حاصل میشود شیخ عبد الکریم جیلی قدس سره در مقدمه انسان کامل فرموده شریعت
اصل است و حقیقت فرع آن اگر بالعکس می بود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم علی العموم دعوت بحقیقت
میکرد و هر حقیقت که از شریعت بیرون بود ضلال است و همچنان الطائفه ابو القاسم قشیری رضی الله عنه
در اخر رساله در باب صحبت مریدین فرموده بنا این امر یعنی حقیقت و التصوف بحفظ آداب است

انغز

علم حقیقت اصل
و علم شریعت فرع

مثنوی شریف
هر که باشد از شریعت سرخ رو
او محمد خوست با او گر خو
هر که باشد از شریعت خشک لب
دشمنش همدار از بوجهل گوتیب

شریعت است قول شیخ احمد زروق فقیه صوفی باش نه صوفی فقیه و امام دار الهجرت مقتدای
اهل حضرت مالک بن انس رضی الله عنه فرموده من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم
یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق هر که صوفی شد و علم فقه ندانست پس تحقیق زندیق
گردید و هر که فقیه شد و تصوف ندانست پس تحقیق با نک بمعنی زد و هر که جمع کرد در میان هر دو پس
بدرستیکه محقق شد و در صورت عدم حصول التصوف کمال ایمان منتفی است و در صورت عدم حصول شریعت
ایمان و اسلام منتفی بحضور سید الطائفه جنید رضی الله عنه نقل کردند اینجا جماعتی هستند که میگویند ما حق
و اهل شدیم ما را العبادت حاجت نیست فرموداری واصل شده اند لیکن بسقر ابو محمد سهل تستری
رضی الله عنه فرمود هر کاریکه میکند بنده بغیر اقتدای شرعی خواه طاعت باشد خواه معصیت پس آن
عیش نفس است روزی ابو یزید بسطامی رضی الله عنه با اصحاب خود بقصد ملاقات بزرگی که بولایت معروف
بود رفت چون بمسجد او رسید انتظار کرد تا از وظایف خود فارغ شده بیاید چون بیرون آمد آن
بزرگ بجانب قبله رمی بزاق کرد سلطان العارفین برگشت و با و ملاقات نکرد همراهان پرسیدند که باین
مشقت دراز آمدن و ملاقات نکردن بنا بر چیست فرمود بر ادبی از آداب رسول صلی الله علیه و آله وسلم
او را امین نبودم پس بر اسرار الهی چگونه امین خواهد بود ابو القاسم نصرآبادی رضی الله عنه فرمود
اصل تصوف ملازمت کتاب و سنت و ترک هوا و بدعت و تعظیم حرمات مشایخ و رویت عذرهای خلق
و مداومت بر اوراد و ترک ارتکاب رخصتها و تاویلات است عبد الله بن عمر رضی الله عنهما از جناب

سید البشر صلی الله علیه و آله وسلم تا هشت سال درس سوره بقر میگرفت و پیداست که وجوه بلاغت و فصاحت
و فنون نحو و صرف و لغت و شان و نزول و احکام ملت بفیض صحبت آنحضرت مشاهده وحی و سلیقه
طبیعت اوبرا خبان بعلوم مستحضر بود که اکابر علما را دریافت آن متعذر است پس تحقق اوی رضی الله عنه بر تعلم درس
آن محض برای استقصای بطون اسرار خواهد بود و عبد الله ابن مسعود رضی الله عنه فرمود هر که بخواهد علم
اولین و آخرین را پس تفتیش کند قرآن را تا بدانکه تعلید حقیقت که فرموده است شیخ عبد الوهاب شعرانی
قدس سره در میزان القاصرین و دیگر کتب خود فرموده است از اکابر مشایخ خود مثل سیدی
شیخ افضل الدین و شطوطی و سیدی علی الخواص و سیدی محمد الشاذلی و سیدی محمد بن عنان و دیگر
اساتذه خود شنیده ام که میفرمودند در اواخر قرن عاشر دست بیعت دادن و مرید شدن
جایز نیست زیرا که نه شروط پیری یافته میشود و نه شروط مریدی و این بزرگان نیز کسیرا
مرید نمیگردند و میگفتند بنزول بلایا بر قلوب اهل زمان بزرگی هجوم میکند که از الآن متعذر
کشتی بود و ارادت برای قطع حجابها و هر گاه مرتفع نشود بیعت فائده ندارد
شیخ الاسلام الشیخ سراج الدین المخزومی مدرسه الثانیه ان فی ذلک اشارة لطالب هذا الفن
ان یکون متبحراً فی العلوم مداوما علی اداب طریق القوم

مرید باشد برن در اواخر
قرن عاشر

در احوال سهل تستری رضی الله عنه
شیخ فرید الدین عطار میفرماید
حقیقت روغن شریعت است
و شریعت شیر ان

قول ابو الحسن نوری التصوف
ترک کل حظ النفس التصوف و دست
باز داشتن جمله حظوظ نفس
بود و نیز فرموده اند الصوفی
لا یملک و لا یملک صوفی آن بود که هیچ چیز اندر بند وی نباشد و او هم در بند هیچ چیز نباشد

الاحباب

فواید تحفه تصنیف مولوی باقر مرحوم فایده طول صحبت صحابه نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعضی هفت ماه
و بعضی شش ماه و بعضی ده ماه و بعضی گویند که در یک جنگ با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یک بار شدند در جنگ تبوک سی هزار اصحاب
همراه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بودند حین رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابی زیاده از لک بودند و اصحاب که در حدیبیه زیر درخت کیکر
بهزار و پانصد بودند
با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیعت اسلام نمودند [illegible] در قرآن مجید فرموده گفته حسنین رضی الله عنهم در صحابه داخل اند
نام پاک خلیفه اول عبدالله کنیت ابوبکر لقب صدیق و عتیق برای خرچ خانه آنحضرت رضی الله عنه سالیانه دو هزار و پانصد درم
مقرر بود و حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه دو سال و دو ماه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم عمر خورد اند و در عمر شصت و سه سال [illegible]
و دو سال و سه ماه خلافت فرمودند و در عمر شصت و سه سال سیزده هجری در جمادی الاخر روز دوشنبه انتقال فرمودند و حین انتقال از
اسباب البیت یک ماده شتر و یک غلام و یک چادر بود کنیت حضرت عمر رضی الله عنه ابوحفص است در سنه شش هجری حضرت عمر ایمان
آوردند و بعضی آنحضرت [illegible] پیوند بودند و دو پارچه باهم پوشیدند و یکهزار و ده صد و چهل شهر فتح فرمودند و در آن شهرها
قریب چهار هزار مسجد تیار شدند و چهار هزار دیول ویران فرمودند و آنحضرت [illegible] سنه بیست و سیوم هجری شهید شدند و عمر [illegible]
و ده سال چند ماه خلافت فرمودند در جنگ تبوک حضرت عثمان رضی الله عنه هفتاد اسپ و یک هزار شتر [illegible]
اعلام بآنحضرت صلی الله علیه وسلم رسانیدند و چاه بئر رومه از نزد یهودی [illegible] و چهار هزار درم خریده وقف کردند و قبل از خریدن
چاه [illegible] آب [illegible] طعام میفروخت و آنحضرت رضی الله عنه هفت قرآن نوشته یکی قرآن بمدینه منوره
داشتند و یکی قرآن بمکه معظمه فرستادند و یکی قرآن به بصره و یکی قرآن بکوفه و یکی قرآن بیمن و یکی قرآن بشام و یکی قرآن
[illegible] بحرین فرستادند و دوازده سال خلافت کردند و شهرهای [illegible] و آذربایجان و طرابلس و مازندران

[illegible]

[illegible]

لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

قیامت نامہ

تصنیف کیا ہوا زبان فارسی میں حضرت بابرکت قطب العارفین مولانا رفیع الدین صاحب دہلوی علیہ الرحمہ کا جو برادر حقیقی غفران مآب سردفتر علامہ محققین وعمدۃ المفسرین والمحدثین مولانا ومرشدنا شاہ عبد العزیز صاحب نفعنا اللہ ببرکاتہم کے تھے اسکا ترجمہ زبان ریختہ ہندی میں سعادت پناہ مولوی عبد القادر صاحب ابن جناب بابا در علیصاحب مرحوم نے کیا
اور نام اسکا دار الاخرت معہ تاریخ رکھکر
شہر کلکتہ میں چھپایا

تاریخ

جب ہوا التمیر سے اس قصہ کے فارغ قلم	جسمیں ہر جانب کو ہی مفتوح باب الاخرۃ
عقل نے دیکھہ اسمیں آئین قیامت آشکار	رکھہ دیا نام اسکا تاریخ دار الاخرۃ

سو حسب الامر جلیل القدر جناب عمی مکرمی محمد عبد الحکیم صاحب ولد مولانا محمد انس صاحب نور اللہ مرقدہ کے عاصی عبد الملک خلف المرحوم مولوی محمد صادق عرف میان جان غفر اللہ المنان نے اہتمام

وتصحیح سے خاک نعلین رسول الثقلین محمد حسین ابن المرحوم منشی محمد سلیم صاحب سقی اللہ ثراہ کے چھاپہ خانہ میں تاریخ بارہوین شہر ربیع الاول سنہ ۱۲۷۱ بارہسو اکہتر ہجری مقدس نبوی کو
بندہ معمورہ ممبئی میں چھپایا

هُوَ الْعَدْلُ الْمُبِيْنُ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ. يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰى وَمَا هُمْ بِسُكَارٰى وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِيْدٌ

ترجمہ

اے لوگو ڈرو اپنے رب سے بیشک بھونچال قیامت کا ایک بڑی چیز ہی جس دن اسکو دیکھو گے بھول جاویگی ہر دودھ پلانے والی اپنے دودھ پلائے کو اور ڈالدیگی ہر پیٹ والی اپنا پیٹ اور دیکھے تو لوگوں پر نشہ اور ان پر نشہ نہیں پر آفت اللہ کی سخت ہی حد سے

رباعی

حد سے باہر ہینگے انعام خدا	کس سے ہو سکتا ہی شکر اسکا ادا
کی عطا جسنے ہی اپنے لطف سے	کل شیٔ خلقہ ثم ھدیٰ

لطفا و احسان اس رب الناس کا حد و قیاس سے کہ جسنے ہماری ہدایت کے لئے اپنے حبیب خاص محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ والہ وسلم کو بھیجا اور اپنی رضامندی کے اوامر سے انہیں مامور و مکلف فرمایا پھر اس رسول پاک صاحب لولاک نے انواع ضلالت و بطلانکے خارستان سے ایمان و ارکان کے گلستان میں ہمکو پہنچایا اور ہم عاصیان گمراہ کی بہتری کے لئے آثار قیامت اور نفخ صور کو قبل ظہور کے جتایا کہ ہم مسلمان صاحب ایمان افضال الٰہی سے امیدوار رہیں اور عذاب آخرت سے ڈرین اور حضرت حق سبحانہ تعالیٰ کی خوشنودی کو ہر ایک عبادت وعادت کا جزو اعظم جانیں اور سب اعمال و اقوال پر مقدم سمجھیں ایک روز خاکسار ذرہ بمقدار محمد عبد اللہ عفی اللہ عنہ کی خاطر فاتر میں یوں گزرا کہ یہہ قیامت نامہ

مولانا

کہ جسکو شاہ رفیع الدین مبرور دہلوی نے عبارت فارسی مین تالیف کیا ہی زبان
ریختہ ہندیہ مین ترجمہ ہو تو ہر ایک خاص و عام کی سمجھ مین آوے اور جسے خدا تعالی توفیق
بخشے وہ قیامت کے حال سے خوف واقف ہو کر راہ ہدایت کی پاوے ہر چند اس
کم استعداد کو محاورہ ہندیہ مین مہارت تمام نہین ہی لیکن خدا کی توفیق و اعانت پر
نظر کر کر موافق حوصلہ ناتمام و فہم ناقص کے لکھتا ہی اور صاحبان زبان دان کی خدمت
شریف مین یہہ التماس رکھتا ہی کہ اسکے سہو کو صحیح فرماوین اور بلحاظ فائدہ عام کے
عبارت خام کی خطا کو دامن عطا سے چھپاوین اے مسلمانون دیندار و ذرا دل سے
متوجہ ہو اور گوش یقین سے اسکو سنو اور شکوک و شبہات نفسانی کو کہ یہی خطرات شیطانی
ہی اپنی خاطر سے دور کرو کیونکہ مسلمان با ایمان اور مومن مخلص وہی شخص ہی کہ اللہ و رسول کے
کلام صدق انجام کو برحق جانے اور اپنی عقل ناقص مین خطرے اور واہمے کو دخل نہ دے
اسبات کو خوب یقین جانئے کہ قیامت بے شک ہوگی پر اسکے ہونیکا روز معین اور وقت
مقرر سوا ذات باری کے اور کسیکو معلوم نہین الغیب عند اللہ لیکن پہلی علامت اسکی
وجود برکت آمود جناب خاتم النبین کا آنا اور پھر انتقال فرمانا اس حضرت کا اس دنیا کے
دار فانی سے ہی کیونکہ نبوت اور رسالت اسی حضرت کے وجود باوجود پر ختم ہوئی اور بعد
انکے علم وحی بالکل اٹھ گیا اور خبر آسمانی موقوف ہوگئی اور حکم جہاد کا مخصوص اسی حضرت کو

نازل ہوا تھا یہ سب نشان قیامت صغری کے ہین اور جناب رسالت مآب صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم سے علامات قیامت کے باب مین بہت سے روایتین مروی ہین دو
طور پر علامات صغری اور علامات کبری علامات صغری عہد سے اس جناب کے ظہور تک حضرت امام
مہدی رضی اللہ عنہ کے اور علامات کبری ایام ظہور سے اس حضرت کے نفخ صور تک اور ابتدا
قیامت نفخ صور سے ہی علامات صغری کے بیان مین حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ
نے جناب نبوت مآب صلوات اللہ علیہ وسلم سے یون روایت کی ہی کہ جب لوگ
محصول ملک و دولت اور زکوۃ کو تاوان اور امانت کو غنیمت جانینگے یعنے جس طرح
جہاد کے وقت مال کافرونکا لوٹتے ہین اور اسی حلال و پاک جانتے ہین اسی طرح
امانت کی چیزونکو با خوب و خطر کھا جائینگے اور مرد اطاعت جورو کی کرینگے اور ماں کی
نافرمانی اور باپ سے قطع الفت اور اپنے ہم صحبتون سے گرم جوشی کرینگے اور علم دین کو
محض امور دنیا کے واسطے مثل کسب ہنر کے سیکھینگے اور کمینہ ہر ایک قوم کا سردار
قوم کا ہوگا اور کج فہم نالایق کو بڑی بڑی خدمتین دی جائینگی اور خوف ایذا کی
جہت سے لوگونکی تعظیم و تکریم کی جائیگی اور ظاہر ہوگی شراب خواری اور رواج
پائیگی بازی گر بھانڈ بھگتے اور اسباب لہو و طرب کے اور کثرت ہوگی فسق و
فجور کی و زنا کی اور لعنت کرینگے متاخرین امت متقدمین پر تب اسوقت انتظار قیامت کی

اور علامات عذاب کا کرنا مثلا زمین دھسنا آسمان سے پتھرونکا برسنا صورتونکی تبدیل ہونی
اور علامتونکا پیہم ظاہر ہونا جس طرح ٹوٹتے ہوئے ہار کے دانے پے در پے گرتے ہین
اور دوسری حدیثونمین وارد ہی کہ اولاد کی کثرت لونڈیونکی طرف سے اور نمود دولت
بے علم و ادب کی ریاست اور شہوت رانی مردونکی مردون سے اور عورتونکی عورتون سے اور مسجد
مین لہو لعب کا ہونا اور وقت ملاقات سلام کی جاگہ دشنام کہنا اور بازی کرنی
اور علم کا کم ہونا اور جھوٹ بولنے کو ہنر جاننا اور امانت دار کو دلون سے بھلانا اور
فاسقون کا علم سیکھنا اور شرم و حیا اٹھ جانا اور کافرونکا ہر طرف سے مسلمانون
پر بلوا کرنا اور علم کا لوگونمین اسقدر شایع ہونا کہ کہین جا امن باقی نرہی اور باطل
مذہبونکا رواج پانا اور جھوٹی حدیثونکا مشہور ہونا اور بے شرع باتونکو برملا
کرنا یہ سب علامتین جب ظاہر ہونگی تب نصاری غلبہ کرینگے اور اکثر ملکونپر انکا
تسلط ہوگا اور بعد مدت کے ایک شخص ابو سفیان کی اولاد سے شام مین پیدا ہوگا کہ
سیدونکو قتل ہوگا کریگا اور اسکے احکام و قوانین اطراف مین شام اور مصر کے
جاری ہونگے اسی عرصہ مین شام روم کو ایک فرقہ نصاری سے جنگ در پیش ہوگی
اور دوسرے فرقہ سے صلح فرقہ مخالفین شہر قسطنطنیہ پر اپنا عمل و دخل کرینگے
اور روم بادشاہ اپنا شہر چھوڑ فرقہ مخالفین نصاری کو اپنے ساتھ لیکر ملک شام مین

آنکا اور گروہ مخالفین نصاری کے ساتھ جنگ عظیم برپا ہوگی لشکر اسلام کی فتح اسلام
کی فتح ہو کی اور مخالفونکی شکست تب ایک شخص نصاری موافق مین کہیگا کہ صلیبا غالب
آیا اور اسی نے فتح دی یہہ سنتے ہی ایک شخص اسلام مین سے اسکو ماریگا اور کہیگا نہین
بلکہ دین اسلام غالب آیا تب وہ نصرانی طیش کھا کر اپنی قوم کو بلائیگا اور اہل اسلام اپنی
قوم کو پھر ان دونون قومونمین خانہ جنگی ہوگی اور بادشاہ اسلام شہید ہوگا اور تمام
نصاری ملک شام پر مسلط ہونگے اور نصاری مخالفین سے جنگ صلح کرینگے اور بقیۃ السیف
مسلمان مدینے کی طرف بھاگینگے اور عمل کفار نصاری کا قلعہ خیبر کے قریب تک پہنچیگا
پھر اسوقت اہل اسلام جناب حضرت امام مہدی علیہ السلام کو ڈھونڈھینگے کہ دفعیہ
اس بلا کا انکے دست مبارک سے ہو جناب امام علیہ السلام اسوقت مدینہ منورہ مین تشریف
رکھتے ہونگے اور پھر خوف سے اس بات کے کہ شاید لوگ مجھ ضعیف کو تکلیف اسی امر
عظیم کی دین مکہ معظمہ مین رونق افزا ہونگے اور ابدال و اولیا اس عصر کے سب انکی
جستجو مین رہینگے اور بعض جھوٹے بے ایمان اپنے اپنے دعوی باطل سے مہدی کہلاوینگے
آخر جسوقت حضرت امام علیہ السلام درمیان رکن و مقام بیت الحرام طواف مین ہونگے چند
اشخاص کو پہچانکر جبرا بیعت خلافت کی اس جناب سے کرینگے اور نشان اس ماجرا کا یہہ ہی کہ قبل
اس واردات کے جو ماہ مبارک رمضان ہوگا اسمین دو گہن سورج اور چاند کے واقع

ہونگا اور وقت بیعت کے ایک آواز آسمانکی طرف سے باین عبارت آئیگی کہ ھذا
خلیفۃ اللہ المھدی فاسمعوا واطیعوا یعنے یہہ مہدی خلیفہ خدا کا
ہی تم اسکی بات سنو اور عمل کرو اور یہہ آواز وہانکے خاص و عام کانونمین پڑیگی اور
حضرت امام علیہ السلام سید بنی فاطمہ ہین قد مبارک دراز اور جسم مطہر فربہ اور چہرہ
نورانی شباہت رکھے منور کی انکے اگرچہ چہرہ مبارک جناب پیغمبر علیہ السلام سے مشابہہ ہوگی
پر اخلاق اس حضرت کے عین اخلاق نبوی ہونگے نام حضرت کا محمد اور نام باپکا عبد اللہ
اور نام والدہ کا انکی آمنہ ہوگا اور زبان مبارک مین حضرت کے کچھ لکنت سی ہوگی
حتی کہ بات کرنیکے وقت کبھی دق ہوکر زانو پر ہاتھ مارینگے اور علم انکا علم لدنی ہوگا
اور سن شریف انکا حضرت کا اسوقت چالیس برس کا ہوگا جب بیعت اس جنابکی مشہور ہوگی
اہل مدینہ فوج فوج مکہ مین آئینگے اور ابدال و اولیا شام و عراق و یمن کے انکی
خدمتمین آکر حاضر ہونگے پھر فوج عرب کی مجتمع ہوگی اور حضرت اس خزانے کو کہ کعبے کے
دروازیکے سامھنے مدفون ہی اور اسکو تاج الکعبہ کہتے ہین نکالکر مسلمانونکو
تقسیم کرینگے جب یہہ خبر مشہور ہوگی ایک شخص خراسانی کو کہ اسکا سپہ سالار منصور نامی ہوگا
بڑی فوج لیکر حضرت کی کمک کو چلیگا اور راہ مین اکثر نصاری اور اعدا کو قتل کریگا
پھر وہی سفیانی سید کش دشمن اہل بیت جسکا نانا قبیلہ بنو کلب سے ہی حضرت امام علیہ السلام پر

اپنی فوج بھیجیگا جب وہ فوج مابین مکے اور مدینے کے میدان مین ان پہنچیگی اور پہاڑ کے
کنارے مقام کریگی انکا پچھلا سب کے سب زمین مین دھس جائینگے اور پھر صف محشر مین
موافق اپنے اپنے عقیدے کے محشور ہونگے اور اس بلا سے کوئی محفوظ نرہیگا مگر دو شخص
ایک تو یہہ خبر جناب حضرت امام علیہ السلام کی خدمتمین جاکر عرض کریگا اور دوسرا اس
سفیانی بیجا اور نصاری کو پہنچا لیگا پھر تو ہر طرف سے فوجین مخالفونکی مگر حضرت
امام سے ارادہ جنگ کا کرینگے نصاری کی سپاہ مین اسی نشان ہونگے اور ہر ایک کے نیچے
بارہ بارہ ہزار لشکر پھر حضرت امام ہی مکے سے مدینہ منورہ مین تشریف لائینگے
اور وہان زیارت روضۂ مطہرہ مقدسہ جناب پیغمبر علیہ السلام کی کرکر شام کی طرف
ہونگے اور شہر دمشق مین آکر ٹھہرینگے دوسری طرف سے فوج نصاری کی مقابل ہوگی
اسوقت لشکر اسلام کا تین فرقے ہو جائیگا وہ گروہ کہ نصاری کے خوف سے بھاگینگے
اور جناب امام کی فوج سے جدا ہونگے حق تعالی انکی توبہ ہرگز قبول نکریگا اور جو گروہ کہ رفاقت
مین جناب امام کے رہینگے بعض انمین سے شہید ہونگے اور رتبے مین شہدای بدر کے اور احد کے
پہنچینگے اور بعض فتحیاب ہوکر توفیق ایزدی سے سعادت دارین کی حاصل کرینگے اور ہمیشہ
فتنہ و ضلالت سے محفوظ رہینگے پھر حضرت امام رضی اللہ عنہ نصاری سے لڑنیکو اپنی
فوج تیار کرینگے اکثر فرقے اہل اسلام کے آپسمین قسمین کھاینگے کہ ہم آج بے فتح کیے

پھر نہ آئینگے اکثر شہید ہو جائینگے اور حضرت امام رضی اللہ عنہ جماعت قلیل کے ساتھ
لشکرگاہ مین تشریف لائینگے اور صبح کو پھر باہم قسمیہ ہوکر صف نبرد مین داد شجاعت
کی دینگے اور درجۂ شہادت مین پہنچینگے اور حضرت امام عالیمقام رضی اللہ عنہ وقت
شام کے با جمع قلیل اپنے خیام مین مراجعت فرمائینگے پھر تیسرے روز بھی اسیطرح
غازیان شجاع متوجہ کارزار کے ہوکر اپنی دلاوریکو کام فرماکر درجۂ شہادت
حاصل کرینگے اور حضرت امام رضی اللہ عنہ تھوڑے لوگون سمیت خیمہ گاہ مین معاودت فرمائینگے
آخر الامر چوتھے روز ایک گروہ قلیل کہ خیمونکی حفاظت کے لیے متعین ہوئے ہمراہ امام
عالیمقام کے جاکر لڑینگے بارے اس روز جناب حق سبحانہ فتح کامل عطا فرمائیگا
اور فرقہ نصاری یہانتک مارے جائینگے کہ بو ریاست کی دماغ مین باقی ماندونکے
باقی نرہیگی اور بڑی ذلت و قلت سے بھاگینگے اور منتشر ہوجائینگے بعد اسکے حضرت امام
عالیمقام غازیان نصرت فرجام کو انعام بیشمار عنایت فرمائینگے لیکن لوگونکو بسبب مارے
جانے خویش اقارب و دوست آشنا اس مال و دولت سے کچھ خوشی نہوگی کیونکہ اسمین
اکثر خاندان ایسے تباہ ہوجائینگے کہ سو آدمیکی جاگہہ ایک شخص باقی رہیگا پھر بعد
اسکے جناب امام رضی اللہ عنہ بندوبست بلاد اسلام اور انتظام مین حقوق نظام کے
مشغول ہونگے اور ہر طرف کو افواج بیشمار اور لشکر جرار روانہ فرمائینگے اور خزانہ

بار حساب انعام کرینگے اور خود بنفس نفیس بعد فراغ اس مہمات کے متوجہ فتح
قسطنطینیہ کے ہونگے اور دریائے روم کے کنارے پہنچکر وہ بنو اسحاق کو کہ ستر ہزار تن
ہونگے کشتیون پر سوار کرکے استنبول پر متعین کرینگے جب یہہ گروہ نزدیک اس شہر کے
جا پہنچینگے با آواز بلند تکبیر کہینگے تب دیوارین اطراف شہر کی خدا کے نام پاک
کی برکت سے گر پڑینگی اور غازیان اسلام شہر مین داخل ہو کر کفار نابکار کو واصل
جہنم کرینگے اور نظم و نسق اس ملک کا بقاعدہ عدل و احسان کے ہوگا ابتدائے بعث سے
حضرت امام عالیمقام رضی اللہ عنہ کے اس فتح تک چھ سات برس کا عرصہ گذریگا
حضرت امام بخوبی تمام بندوبست مین بلاد اسلام کے مشغول رہینگے کہ اتنے مین ایک
خبر وحشت اثر مشتہر ہوگی کہ پیچھے ہو دجال نکلا اور تمہارے پر خانمان فتنہ ہی
و آشوب آیا تب حضرت امام بارادہ مراجعت شام کی طرف کوچ فرمائینگے اور پہلے
کوچ مین نو شخص سوار کو اس خبر کے تحقیقات کے لیے آگے آگے لشکر کے روانہ
کرینگے جب وے بموجب فرمان صدق ترجمان حضرت رسالت پناہ علیہ الصلوۃ والسلام
کہ مین نام انکا اور انکے جد و آبا کا اور انکی قوم کا اور رنگ انکے گھوڑونکا خوب
جانتا ہون بہترین مردمان روی زمین سے ہین تحقیق کرینگے تب معلوم ہوگا
کہ یہہ خبر جھوٹھی تھی ہنوز دجال بدمآل نے خروج نہین کیا پھر حضرت امام رضی اللہ عنہ

شتاب روی کو چھوڑ کر باہستگی خبرگیری ملک کی کرتے ہوے روانہ ہونگے
چند روز نگذرینگا کہ دجال بدفعال خروج کریگا دجال ایکمرد قوم یہود سے
ہی لقب اسکا لوگونمین مسیح ہوگا داہنی انکھ اسکی پھوٹی ہوی اور بال اسکے
گھونگر بالے اور ایک گدھا بہت بڑا اسکی سواریمین اور پہلے ظہور اسکا شام
اور عراق کے مابین ہوگا اور وہان سے دعوی نبوت کا کرتا ہوا اصفہان مین اٰیگا
وہان ستر ہزار یہود اصفہان کے اسکے ہمراہ ہونگے پھر وہ ملعون نعوذ باللہ
دعوا خدای کا اور اطراف جہانمین انواع ظلم و فساد برپا کریگا اور اکثر
دیار و بلاد مین گذر کر ہر ایک شہر کو اپنی الوہیت کے اقرار کی دعوت کریگا اور بحکم
حضرت رب رحیم خرق عادات عظیم بندونکے امتحان کے لئے اس سے ظاہر ہونگے اور
ساتھ اسکے اسکی پیشانی پر حروف ک ف ر آشکار رہینگے
کہ ہر یک خواندے اور ناخواندے معلوم کرینگے مگر اسکو سوا اہل ایمانکے اور کوئی
پہچان نہ سکیگا اور اسکے ساتھ بہت بڑی اگ ہوگی بنام دوزخ اور ایک
بڑا سا باغ بنام بہشت اپنے مخالفونکو اگ مین ڈالیگا اور دوستونکو بہشت مین
اما فی الحقیقت وہ اگ صفت باغ ہوا کی رکھتی ہوگی اور بہشت صفت اگ کی اور
ہمراہ اسکے روٹیونکا ڈھیر اور بہت سا پانی رہیگا جسکو چاہیگا دیگا اور جسے

اس ملعون کو ۲ م

چاہیگا نہ دیگا جو زیق بطریق ابتلا خدا کہیگا جب یہ ابر کو زمینگا لئے زمین کو کہیگا
کھیت پیدا کر اور پیڑونکو کہیگا پھل اور دودھیل جانورونکو حکم کریگا دودھ دے
اور موٹا پر گوشت ہو پس خدا کے حکم سے سب کچھ ویسا ہی ہوگا اور جو شخص اس ملعون کو
نابکار کی مخالفت کریگا اس پر ان چیزونکی مناہی کر دیگا اور دجال کے خروج کے
اگے دو برس قحط سالی ہوگی اور تیسرے برس خشک سالی اور جو دولت زمین کے
نیچے ہو وہ اسکے نکلنے کا حکم کریگا تب وہ دولت خودبخود نکل کر اس ملعون کے
پیچھے پیچھے روان ہوگی اور بعضونکو کہیگا کہ اگر مین تمہارے ماں باپونکو جلاؤن تو
تم ہمکو خدا جانوگے پھر شیاطین علیہ اللعنہ اس ملعونکے اگے ہر ایک کے ماں باپ خویش
اقارب کی صورتین بن بن کر ظاہر ہونگے یون بھی یہ علیہ اللعنہ اکثر سست ایمانونکو
گمراہ کریگا پر جو مضبوط ایمان والے خدا کے مقبول بندے ہونگے انکو حافظ حقیقی [illegible]
اس آفت سے بچا ہی رکھیگا وے اپنے ایمان سے کبھو نہ پھرینگے بلکہ یاد الٰہی و ذکر ایزدی
سے اپنی بھوک پیاس بھول جاینگے غرض اسی طرح وہ ملعون اکثر ملکون کی سیر کرتا
ہوا اور بہت سے مرتدونکو اپنے ساتھ لئے ہوے یمن کی سرحد مین آن پہنچیگا
اور پھر وہان سے مکہ معظمہ کی طرف راہی ہوگا جب فرشتونکی حفاظت کے سبب اس مکان
دار الامان مومنان کے اندر جا نسکیگا تب وہ سیاہ رو وہان سے اپنا سا منہ لیکر

جناب امام رضی اللہ عنہ وہان اسباب جنگ کا درست کئے ہشیار و تیار ہو رہینگے
جو نہین موذن نماز کا عصر کی اذان کہیگا اور لوگ ٹھٹے مین نماز کے رہینگے کہ
اتنے مین حضرت عیسے نبینا و علیہ السلام آسمان سے دو فرشتونکے کاندھے پر ہاتھ
دہرے ہوے مسجد کے مینار پر نزول فرماینگے اور وہان سے پکارینگے سیڑھی لاو پھر سب
سیڑھی لیکر حاضر ہونگے حضرت سیڑھی پر اترینگے اور جناب امام رضی اللہ عنہ سے ملاقات
کرینگے حضرت امام بعد از اعزاز و اکرام و تواضع و احترام کے مخاطب ہونگے یا نبی اللہ
چلئے امامت کیجئے حضرت عیسے علیہ السلام فرماینگے نہین آپ ہی امامت کرین
غرض حضرت امام رضی اللہ عنہ امامت کرینگے اور حضرت عیسے علیہ السلام اقتدا پھر
بعد فراغ نماز کے حضرت امام کہینگے یا نبی اللہ اب انتظام لشکر اسلام کا جسطرح
مبارک میں آوے کیجئے حضرت عیسے علیہ السلام فرماینگے نہین نہین یہ کام
اپکا ہی مین صرف دجال بدمال کے قتل کرنیکو آیا ہون کیونکہ موت اسکی [illegible]
کی میرے ہی ہاتھ سے مقدر ہی پھر جب رات گذریگی اور صبح ہوگی جناب امام رضی اللہ عنہ
اپنے لشکر کی تیاری مین مشغول ہونگے اور حضرت عیسے علیہ السلام گھوڑے پر سوار نیزا ہاتھ
مین لئے دجال پر حملہ کرینگے اور غازیان دین بھی چارون طرف سے اس ملعون
اور اسکے تابعین ملاعین پر اجھکینگے مقابلہ عظیم درمیان انیگا اس وقت [illegible]

دم عیسویمین ایسی تاثیر بخشیگا کہ نظر حضرت کی دجال کے ساتھ موافق ہوکر جس کافر
پر پڑیگی فوراً مر جاویگا پھر دجال بدمال تاب مقابلے کی نہ لا کر وہان سے بھاگیگا اور
اور آپ تعاقب کرینگے غرض ایک مکانمین جسکا نام لد ہی اس مردود کو گھیرینگے اور زخم
نیزے کے کام اس بدانجام کا کرینگے اور خون اس ملعون کا سبکو دکھاینگے لطف تو یہ ہے
کہ اگر حضرت عیسی علیہ السلام دجال لعین کے قتل مین اتنی جلدی کو کام نفرماتے تو بھی وہ مردود
نابکار حضرت کے دم کی تاثیر سے خودبخود گل جاتا جسطرح سے نمک پانیمین گھل جاتا ہی القصہ
پھر غازیان دین قتل مین تابعین ملاعین دجال لعین کے فاقتلوہم حیث وجد
تموہم پر عمل کرینگے پھر جب یہودیونکو کہین بھاگنے کی جاگہ نہ ملیگی اور قافیہ تنگ وقت
انپر تنگ ہوگا تو ایسے مضطر ہونگے کہ بعضے کسی پتھر یا جہاڑ کی آڑ او جہل جا چھپینگے پر
تماشا تو یہ کہ اس پتھر سے آواز نکلیگی کہ ای بندۂ خدا دیکھ یہ یہودی یہان
چھپا بیٹھا ہی سنتے ہی اہل اسلام دوڑ پڑینگے اور اس ملعون مرجوم کو واصل جہنم
کرینگے کہتے ہین کہ دجال بدمال اس فتنہ و فساد کے ساتھ چالیس دن ملک روے زمین پر
رہیگا ایک روز برابر ایک برس کی اور ایک روز برابر ایک مہینے کے اور ایک دن برابر ایک
ہفتے کے اور باقی سب دن موافق عادت کے اور بعضی روایت مین یون آیا ہی کہ [illegible]
ان روزونکا بسبب استدراج دجال کے ہوگا کیونکہ وہ ملعون جس اقتاب کا قصد کریگا

اور اللہ تعالیٰ اپنی قدرت کاملہ سے آفتاب کو بند رکھیگا اصحاب نے جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم سے پوچھا کہ یا رسول اللہ اس دن کہ وہ برابر ایک سال کے ہوگا آیا نماز ایکدن کی پڑھی جائیگی یا ایک برس کی آپنے فرمایا کہ اندازے ایک برس کے اور شیخ محی الدین ابن عربی نے کہ بڑے اہل باطن اور صاحب کشف تھے کہا ہی کہ تصور اس روز کا اپنی تصدیق میں تو یوں آتا ہی کہ آسمان پر ایک ابر غلیظ سا ہر طرف سے محیط رہیگا اور روشنی روز کی دھندلی سی ہو جائیگی آفتاب ظاہر نہو گا پھر لوگ موافق شرع قدیم کے قیاس اور انداز سے ہر ایک کام کیا کرینگے آگے حقیقت اسکی خدا کو بہتر معلوم ہی قصہ کوتاہ جب ہنگامہ دجال لعین کا بالکل جاتا رہیگا حضرت امام عالیمقام اور حضرت عیسی علیہما السلام اس ولایت کی سیر کو نکلینگے اور بلا کشیدگان دجال علیہ اللعن کو انکے مراتب و مدارج جو اللہ تعالے کے نزدیک متحقق ہونگے بیان فرما کر بہت سی تسلیان دینگے اور اپنی عنایت و شفقت سے انکے نقصان دنیاوی کا بھی تدارک کرینگے پھر عیسی علیہ السلام خنزیروں کا قتل کا اور چلیپا کے توڑنے کا اور کافروں سے جزیہ قبول نکرنیکا حکم عام دینگے اور سبکو اسلام کی طرف دعوت اور قوانین شرعی پر مامور و مکلف فرمائینگے الحمد للہ پھر تو اسوقت عنایت ایزدی اور توفیق الٰہی سے سب کے سب مسلمان ہونگے پردہ زمین پر وجود کسی کافر کا موجود نہو گا بلکہ انکا مفہوم بھی باقی نرہیگا اور تمام روی زمین عدالت امیر و انصاف سے جناب امام کے معمور و آباد ہو گی اور ظلم و بدعت یکقلم

دور

دفع ہو گا اور سب کے سب طاعت و عبادت میں مشغول رہینگے کہتے ہیں کہ مدت خلافت جناب امام رضی اللہ عنہ کی نو برس کی ہی اس میں سات برس تو بہت فراغت اور چین کے ساتھ گذرینگے اور آٹھواں برس تدبیر میں محاربہ دجال کی اور نواں برس صحبت میں حضرت عیسی علیہ السلام کی گذریگا اس حساب سے عمر آپکی انچاس برس کی ہو گی پھر بعد اسکے حضرت امام مہدی رضی اللہ عنہ دنیا سے انتقال فرمائینگے اور حضرت عیسی علیہ السلام جنازہ کی نماز پڑھکر نعش مطہر کو مدفون کر دینگے پھر انتظام کافہ انام اور نظم و نسق بلاد اسلام کا تمام حضرت عیسی علیہ السلام سے متعلق ہو گا اب لوگ باعیش و آرام عبادت میں حضرت ملک العلام کی ذاکر و شاغل رہینگے کہ اتنے میں جناب احدیت سے وحی نازل ہو گی کہ اے عیسی ابہین قوم یاجوج و ماجوج کو دنیا میں ظاہر کرونگا تو میرے بندگان مخلص کو کوہ طور پر لیجا وہاں ایک قلعہ عظیم ہی حضرت عیسی علیہ السلام اپنے تابعین کو اسباب خورد و نوش سمیت ہمراہ لیکر اس قلعے میں جا رہینگے اتنے میں یاجوج و ماجوج سکندر کو توڑ سارے روے زمین پر مور و ملخ کی طرح سے ہجوم کرینگے اور سوا اس قلعہ طور کے کوئی جاگہ انکی طاقت و تاراج اور غارت سے محفوظ نرہیگی اور وے فرزند آدم ہیں اولاد میں حضرت یافث کی جو بیٹے حضرت نوح علیہ السلام کے تھے ملک انکا ولایت شمال کی اطراف میں ہفت اقلیم سے باہر ہے اور اسکی اتر طرف دریاے شور ہی کہ اسکا پانی مارے

برودت کے برف کیطرح سے جما رہتا ہی کشتیوں کا اسمین گذرنا متعذر ہی اور پورب و پچھم کی طرف دو پہاڑ پانی سے نکلے ہیں اونچے اونچے دیوار کی شکل ہیں کہ نہیں انسان کو چڑھنے کا او اترنے کی راہ مسدود ہی اور دکھن کی طرف سے وے دونوں آہستہ آہستہ نزدیک ہوتے جاتے تھے کچھ تھوڑا سا فاصلہ رہگیا تھا کہ سکندر ذوالقرنین نے دیوار آہنی سے جسکی اونچان دونوں پہاڑوں کے برابر اور عرض ساٹھ گز کا ہی بند کر دیا اگرچہ اجنتے ہر روز اس دیوار کی شکست و ریخت میں مشغول رہتے ہیں مگر حق سبحانہ تعالی کی قدرت اور حفاظت سے رات کی راتمیں جیسی کی تیسی درست ہو جاتی ہی کہتے ہیں کہ عہد میں جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وسلم کے اس دیوار میں ایک سوراخ اس انداز کا کہ جتنا فاصلہ انگوٹھے اور انگشت شہادت کے درمیان میں ہی ہو گیا تھا مگر ہنوز آدمی کے آنے جانیکے قابل نہیں قصہ مختصر اس دن یہہ دیوار ٹوٹ جائیگی اور یاجوج و ماجوج اپنی قوم سمیت نکلینگے کثرت انکی اتنی ہو گی کہ ملک طبرستان میں بحیرہ طبریہ نام ایک چشمہ عظیم الشان ہی جو گوشہ ہر یکجانب اسکی سات کوس کی مسافت رکھتی ہی اور گہرا بھی اسی قدر جب گروہ اول انکی وہاں جا پہنچیگی انکی اتنی پانی اس چشمے کا سب پی جائیگی بوند بھر پانی نام کو نرہیگا حتے کہ گروہ آخرین ان ملاعین کے اس چشمے پر گذر کر کہیگا شاید یہاں کسی وقت پانی ہو گا الغرض ساتھ اس

کثرت

کثرت اور نہایت کے انواع طرح کے ظلم اور فساد برپا کرینگے بندۂ خدا کو قتل و تاراج بلا عزت کرینگے بعضوں کو پکڑ کر کھا جائینگے اسیطرح سے ملک شام میں آئینگے جب وہان کے لوگوں کو بھی فنا کر چکینگے تب کہینگے کہ زمین میں تو ہمنے کسیکو نچھوڑا اب خلقت آسمانی کو بھی فنا کیا چاہئے پھر تیر آسمان کی طرف پھینکینگے فرشتے حکم الٰہی سے انکے تیروں کو خون آلودہ کرکے نیچے گرا دینگے تب بکمال خوشی ہونگے کہ اب کوئی سوا ہمارے نرہا اتنے میں حضرت عیسی علیہ السلام کو غلے کی تنگی ہو گی جناب باری میں مناجات کرینگے اور اصحاب انکے آمین کہینگے تب حق سبحانہ تعالی ایک مرض پیدا کریگا جسکو عربی زبان میں نغف کہتے ہیں اور وہ ایک دانہ ہی کہ بکری اور بھیڑیوں کی گردنوں میں نکلتا ہی اور جلد طاعون کی طرح سے ہلاک کر ڈالتا ہی پھر ے ملاعین راتکی راتمیں اس مرض کے سبب مر جائینگے حضرت عیسی علیہ السلام کو یہہ احوال معلوم ہو گا دروازہ قلعے کا کھولکر لوگوں کو تحقیقات کے لئے بھیجینگے لیکن مارے تعفن کے کوئی باہر نکل نہ سکیگا پھر حضرت دعا کرینگے اور اصحاب آمین تب اللہ تعالی بڑے بڑے جانوروں کو جنکو عربی میں عنقا کہتے ہیں حکم کریگا وے انکی بعضے لاشوں کو کھا جائینگے بعضی کو دریا میں ڈال دینگے اور ان لاشوں کی نجاسات زمین دہونیکے لئے چالیس دن تک پانی برسیگا اور اسی سبب بہت سی برکت دنیا میں ظاہر ہو گی اور لوگوں کو نہایت آرام

حاصل ہوگا پھر تو تمام روے زمین مین سوا اہل ایمان کے اور کوی فرقہ نرہیگا یعنے سب کے
سب مسلمان ہونگے اور بغض عداوت کینہ حسد کی بو بھی کسی کو مین نرہیگی اور سارے
زن و مرد طاعات و عبادت مین خالق برحق کی معروف رہینگے اور صلاحیت ایسی ظاہر ہوگی
کہ درندے جیسے شیر ریچ اور حشرات مثلا سانپ بچھو اصلا کسی کی ایذا نہ دینگے اسطرح کی
صلاحیت اور درستی سات برس تک رہیگی بعد اسکے باوجود حسنات اور طاعات کے کچھ
کچھ کچھ شرارت اور نفسانیت اسمین ظاہر ہونے لگیگی یہ باتین عہد مین حضرت
عیسے علیہ السلام کے ہونگی یہ حضرت دنیا مین پینتالیس برس رہینگے اور نکاح کرینگے اور انکے
اولاد بھی ہوگی پھر جب آپ رحلت فرماینگے اور قریب مزار منور مطہر جناب رسالت
مآب صلے اللہ علیہ وسلم کے مدفون ہونگے تب ایک مرد یمنی جہجاہ نام قوم قحطان سے خلیفہ
ہوگا اور وہ بھی بڑی خوبی اور نیک نیتی سے امر سلطنت کو بجا لاویگا پھر بعد اسکے
کئی بادشاہ ہونگے اخر کو لوگون مین کفر و بطلان ظاہر ہونے لگیگا اور علم کم ہو جائیگا
انہین دنون ایک جگہ پورب کے ملکون مین سے اور ایک پچھم کے ملکون مین سے غارت
ہوگی اور اسکے ساتھ کتنے انسان بے ایمان بھی تحت الثری مین چلے جاینگے بعد اسکے
ایک بڑا سا دھوان آسمان سے زمین پر اتریگا اور لوگون کو بہت تنگ کریگا مومنون کو
کھانسی اور بدحواسی ہوگی اور کافرون اور منافقون کو بیہوشی یہان تک کہ کوئی

ایکدن

ایکدن کوئی دو دن کوئی تین دنکے عرصے مین ہوش مین آئینگے اور یہ دھوان چالیس
دن تلک رہیگا بعد اوسکے آسمان صاف ہو جائیگا پھر عید الضحی کے چاند مین بعد یوم النحر کے
ایک بڑی سی رات ہوگی کہ لوگ اکتا اور گھبرا جاینگے اور حیوانات مارے بھوک کے بے اختیار
چلائینگے پر صبح نہوگی اکثر لوگ ہیبت زدے بے قرار ہوکر رونا پیٹنا بلبلانا شروع کرینگے
اور اپنے اپنے گناہون سے توبہ دھار مچائینگے جب وہ رات تین چار راتونکے انداز
دراز ہوگی تب سب کے سب مضطر ہونگے اتنے مین آفتاب تھوڑی سی روشنی کے ساتھ
گہن کی صورت مغرب کی طرف سے طلوع ہوگا تب اوسوقت سب کے سب واحد حقیقی کی وحدانیت
اور الوہیت پر اقرار کرینگے مگر دروازہ توبہ اسیوقت بجلے سے بند ہو جائیگا کسی کی توبہ
قبول نہوگی پھر آفتاب چار گھڑی دن کے انداز اوپر آکر مغرب کی طرف غروب ہو جائیگا
اور بعد اوسدن کے مشرق کیطرف سے بطور معمول کے نکلا کریگا دوسرے روز ایک زلزلہ
عظیم برپا ہوگا کہ کوہ صفا جو کعبے کی پورب طرف ہے پھٹ جائیگا اور اسمین سے
ایک جانور عجیب شکل کا نکلیگا اگرچہ یہ جانور ایکبار ملک یمن اور ایکبار ملک نجد مین
ظاہر ہوکر جلد غایب ہوگیا ہوگا پر یہ تیسرے مرتبے اپنی ساری شکل و شباہت کے ساتھ
پیدا ہوگا او صورت کذائی اسکی سات جانورونکی صورت سے مشابہ ہوگی چہرہ آدمی کا
سا اور پاؤن اونٹ کے سے اور ایال گھوڑے کی سی اور دم بیل کی سی اور سینگ ہرن کی

طرح اور سینگ گورخر کے سے اور ہاتھ بندر کے سے اور بڑی فصاحت و بلاغت سے گفتگو
کریگا ایک ہاتھ مین عصا حضرت موسے علیہ السلام کا اور دوسرے ہاتھ مین انگوٹھی
حضرت سلیمان علیہ السلام کی ہوگی اور جلد تھوڑے دنون مین تمام ملکون کی سیر کریگا جو لوگ
صاحب ایمان ہونگے انکی پیشانی پر عصا سے ایک لکیر کھینچیگا کہ تمام چہرہ نورانی ہو جائیگا اور کافر کی
ناک یا گردن پر انگوٹھی سے ایک مہر کریگا کہ سارا منہ کالا ہوگا اوسوقت ایمان اور کفر
ہر ایک کا ہر ایک کو معلوم ہو جائیگا اسی جانور کا نام دابۃ الارض ہے پھر وہ ان کامون سے
فارغ ہوکر غایب ہو جائیگا کہتے ہین کہ آفتاب کے طلوع ہونے سے مغرب کی طرف سے اور
دابۃ الارض کے نکلنے سے صور کے پھکنے تلک ایک سو بیس برس کا عرصہ ہوگا قصہ مختصر
دابۃ الارض کے غایب ہونیکے بعد ایک ہوا سے تند و گرند دکہن کی طرف سے پیدا ہوگی کہ اسکے
سبب سے ہر ایک مسلمان کی بغلون مین درد ہوگا کہ افضل آگے فاضل کے اور فاضل آگے ناقص کے
اور ناقص آگے فاسق کے مرنے لگینگے اور قریب قیامت کے حیوانات اور جمادات گویا ہونگے
اور سب گھرونکے احوال او بعض بعض امور سے خبر دینگے جب تمام اہل ایمان جہان سے اٹھ جاینگے
جبشیون کا غلبہ ہوگا اور سب ملکون پر عمل کرینگے پھر وے ملاعین بد آئین کعبے کو ڈھا کر
نشان مٹا دینگے حج موقوف ہوگا اور قرآن شریف دلون اور زبانون اور کاغذون سے
اٹھ جائیگا خدا شناسی حق پرستی خوف آخرت مطلق لوگون مین نرہیگا حیا شرم اسقدر

کم جاتی رہیگی کہ لوگ علانیہ سر راہ و بازار حیوانونکی طرح سے مجامعت کرینگے اخر رفتہ رفتہ جہل
اور ظلم حاکمون کا رعایا پر اور رعایا کا آپسمین حد سے زیادہ ہوگا پھر گانون شہر ملک قصبے
سب ویران ہو جاینگے اور قحط و باغارت لوٹ تاراج باہم ہونے لگینگے لوگ جماع بہت
کرینگے اولاد کم ہوگی اور خدا فراموشی یہان تک کہ نام اللہ کا کوئی اپنی زبان پر نہ لائیگا
انہین دنون ملک شام مین بہت سے ارزانی ہوگی ہر ایک ملک کی خلقت روزگار کے لیے
وہان مجتمع ہوگی پھر چند مدت کے بعد ایک بڑی سی آگ دکہن کی طرف سے نمود ہوکر لوگون
پر حملہ کریگی اور وے بھاگینگے اور آگ پیچھا کریگی جب تمام لوگ تھک جاینگے دوپہر کو جا
بجا رہینگے آگ بھی ایک جاگہ ٹھہر جائیگی پھر جب آفتاب گرم کم ہوگا لوگ اٹھ اٹھ بھاگینگے
اور آگ انکو دوڑائیگی شام کو آگ ایک جاگہ اور سارے لوگ ایک جاگہ مقام کرینگے صبح کو پھر
وہی حالت غرض اسیطرح سے وہ آگ لوگونکو گھیر کر ملک شام مین لے آئیگی بعد اسکے وہ
غایب ہو جائیگی پھر لوگ اپنے اپنے ملک کا ارادہ کرینگے پر سوا ملک شام کے کہین آبادی
نرہیگی اور قریب قیامت کی علامتین ہی مگر ابتدای قیامت کا نشان یہہ ہے کہ ان علامتونکے
بعد تین چار برس تک لوگ غافل محض رہینگے اور نعمتین دنیا کی بہت میسر آئینگی باران خوب
برسیگا دولت اور شہوت کی زیادتی ہوگی اتنے مین یکایک دسوین محرم کو جمعے کے دن
بعد از صبح سب لوگ اپنے اپنے کام مین مشغول رہینگے کہ ایک آواز نرم و طویل کہ وہی نفخ صور

سب کے کانونمین ایگی اور تمام عالم اسکو یکبارگی سنینگی اور سب متعجب ہونگے پھر بڑہتی وہ آواز
بجلی کیطرح ہوگی تب تو سب لوگ ہراسان ہونگے اور زمین کانپنے لگینگی بعضے مارے
ڈر کے مرجاینگے اور اکثر اپنے گھرون سے نکل میدانمین بھاگینگے اور وحشی جانور بھی گھبرا کر
آدمیون مین گھسنے لگینگے زمین پھٹ جایگی دریا کی موجون سے کنارے ٹوٹ جاینگے
ہر طرف پانی رواں ہوگا پہاڑ مارے گرمیکے آگ ہو جاینگے اور ہوا تند بہنے سے ریت
کیطرح اڑنے لگینگی پھر غبار اور ابر اور ہوا سے تمام زمین تاریکی سے ہو جایگی اور وہ آواز
دمبدم اونچی ہوگی اور آسمان پھٹ جایگا ستارے ٹکرے ٹکرے ہو کر ٹپک پڑینگے اور
خلقت جہانکی آگے پیچھے مرتی چلی جایگی یہان تلک کوئی متنفس باقی نرہیگا تب خدا کے
حکم سے ملک الموت ابلیس کی روح نکالنے کو متوجہ ہوگا پہلا تو وہ ملعون بھاگتا پھریگا
آخر فرشتے گرز آتشین مار مار کر پکڑینگے اور جتنی سختی کہ تمام بنی آدم کی روح نکالنے
مین ہوئی ہوگی اتنی شدت سے اکیلے اس ملعون کی روح نکالینگے اور بعد نفخ صور کے جسکی
آواز برابر چھ مہینے تک رہیگی نہ آسمان رہیگا نہ زمین نہ ستارے رہینگے بلکہ ملایک بھی فنا ہو
جاینگے مگر کہتے ہیں کہ آٹھ چیزونکو اللہ تعالی فنا نہیں کریگا عرش کرسی لوح
قلم بہشت دوزخ ارواح پر ارواح کو کچھ غشی اور بیہوشی سی ہوگی اور بعض کہتے ہیں
کہ ان آٹھ چیزونکو بھی کوئی عرصہ وآن کے لئے فنا ہوگی بعد اسکے وہ واحد لاشریک

فرمائیگا کہ ایک اب کہان ہین وے بادشاہ دعوی ملک کا کرنے والے اور مالک
کہلانے والے اور آج کون مالک ہی اور کس کی بادشاہی ہی پھر آپ ہی اسکا
جواب دیگا کہ آج خدا ئی واحد قہار کا ملک ہی پھر بعد ایک مدت کے کہ اسکی حد خدا ہی کو
معلوم ہی آسمان اور زمین اور فرشتونکو پیدا کریگا مگر زمین اسطور ہوگی کہ آثار عمارات
اور ملک اور نباتات اور پہاڑ اور دریا کے کچھ نرہینگے پھر اس حکیم قدیم کو جسکا جہان پیدا
کرنا منظور ہوگا اسکے عجب الذنب کو وہان رکھیگا اور باقی اجزا کہ جنکو ترکیب مین
دخل ہی اسکے متصل رکھے جاینگے عجب الذنب ایک ہڈی ہی کہ ان کی پیٹھ سے مقعد تلک
لگی ہوئی ہی اور ساری ہڈیون کی پیدایش کی بنا وہی ہی اور حکم خدا سے فرشتے اس
جزو استخوانی سڑنے اور گلنے اور جلنے سے محفوظ رکھتے ہین جب ے اجزا اکٹھے ہونگے
تب حق تعالی کی قدرت کاملہ سے عرش کے نیچے سے پانی برسیگا کہ اس سے منی پیدا ہوگی پھر
ہر ایک اجزا کو گوشت پوست رگ وپی ہڈی و مغز دے دے کر ایک ایک قالب بنائیگا
اور ارواح سب ساری صور مین بھری جاینگی کہتے ہین کہ جتنے روح اللہ نے پیدا کی ہی
اتنا ہی سوراخ صور مین ہوگا پھر حضرت اسرافیل کو حکم ہوگا کہ زور سے صور کو پھونکو
اور ارواحونکو یہ ندا ہوگی کہ مجکو میری عزت اور عظمت کی قسم ہی کہ روح اپنے قالب
سے تجاوز نکرے سب اپنے اپنے قالب مین داخل ہو جائین غرض صور کے پھونکتے ہی

ہر ایک روح اپنے اپنے قالبمین داخل ہو جایگی اور زمین پھٹ جایگی پھر ہر ایک
بشر جیتا جاگتا اپنی اپنی قبر سے نکل کر اسی آواز کی طرف دوڑیگا اور صور کا ر
پھکنا بیت المقدس مین جہان ایک پتھر معلق ہی ہوگا اور صور کے دونو نفخون مین
چالیس برس کی مہلت ہوگی القصہ سب لوگ ننگے مادر زاد بے ختنے اور بے داڑہی مونچھون
کے نکلینگے مگر انکے سرونکے بال اور مونہہ کے دانت ویسے ہی ہونگے اور ہر ایک لڑکے جوان
بوڑہے اپنے قد وقامت کے موافق جیسے مرگئے ہونگے ویسے ہی اپنی اپنی گور سے
اٹھینگے مگر سبکے پہلے جناب حضرت خاتم النبین علیہ الصلواۃ والسلام اور انکے بعد
حضرت عیسی علیہ السلام پھر سارے انبیا پھر صدیق پھر شہدا پھر صلحا پھر عوام مومنین
اور سبکے پیچھے فاسق اور کفار سب کے سب تھوڑے عرصے مین زندے ہو کر
قبرون سے نکلینگے اور حضرت ابوبکر صدیق اور حضرت عمر ابن الخطاب حضرت سید المرسلین اور
حضرت عیسی علیہما السلام کے بیچ مین رہینگے باقی ہر ایک پیغمبر کی امت اپنے اپنے پیغمبر کے
پیچھے رہینگے اور قیامت کے ڈر سے سبھو نکی نگاہ فلک پر ہوگی کوئی کسیکے ستر کو ندیکھیگا
اور دیکھا تو کیا اسوقت تو سبکے سب لڑکے معصوم کی طرح سے شہوت سے پاک بیباک
رہینگے پھر جب لوگ جا بجا ٹھہرینگے آفتاب ایک کوس فاصلے پر تابان ہوگا اور آواز مہیب ہر جانب
طرف سے آنے لگینگی اور آفتاب کی گرمی سے لوگ پسینے پسینے ہونگے آخر اس پسینے سے انبیا

وصلحا و مومنین کے پانونکے تلوے تر ہو جاینگے باقی عوام مین سے کسی کی ایڑیون
کسیکے زانو کسیکی کمر کسیکے سینے گلے تک ڈوب جاویگا اور کفار کے مونہہ اور
دونو کانون تک لگام کی مانند لگجایگا اور انکو بڑی ایذا ہوگی اور لوگ بھوکھ پیاس کی
شدت سے بیتاب ہو کر مٹی کھانے لگینگے اور خاکمین اوسوقت نا امید کیا سا ہوگا
پھر مارے پیاس کے حوض کوثر پر دوڑینگے روایت حصہ مختصر آفتاب کی تپش
اور قیامت کا دغدغہ اور آواز خوفناک علاوہ اسکے اور اقسام طرح کی صعوبتین
ہونگی قریب ہزار برس تک اس رنج ومصیبت مین گرفتار رہینگے لاکن اسوقت سات
گروہون پر ایسی عنایت الہی ہوگی کہ وے خود سایے مین رہینگے اور جنکو چاہینگے
سایے مین رکھینگے ذکر انکا خدا چاہی تو پیچھے آویگا اور بالاتفاق روایتو مین
آیا ہی کہ چالیس گروہ کو چھاؤن ملیگی حاصل کلام تب کوئی مضطرب ہو کر حضرت آدم علیہ السلام
کے حضور مین اینگے اور کہینگے یا ابا البشر صفی اللہ تمکو خدا نے اپنے ہاتھ سے بنایا اور
ملایکون سے سجدہ کروایا اور سب چیزونکا نام سکھایا آج آپ جناب ایزد مین ہم گنہگارونکی
شفاعت کیجیے کہ اس رنج ومصیبت سے ہم چھوٹین وے حضرت فرمائینگے کہ آج حق تعالی
ایسا غضبناک ہی کہ نہ کبھو ہوا ہی نہ ہوگا مین خود اپنی گناہ کے مواخذے سے ڈرتا ہون
کہ بہشت مین خدا کی نافرمانی کر کے مین نے گندم کھایا مجکو رتبہ شفاعت کا کہان ہی

تم حضرت نوح علیہ السلام کے پاس جاؤ کہ پہلا پیغمبر خدا کے وے ہی ہین پھر جب
لوگ حضرت نوح علیہ السلام کے حضور مین اینگے اور درخواست شفاعت کی کرینگے تب اپنا
حضرت بھی خدا کے قہر او جلال کا حال بیانکر کے فرمائینگے کہ ہمنے بھی ایک تقصیر کی ہی کہ
جب میرا لڑکا دوبتا تھا اسوقت مین نے جناب احدیت سے سوال بے ادبانہ کیا
تھا آج اسکا مواخذے سے خوف کرتا ہون مجھکو لیاقت شفاعت کی نہین ہی تم
حضرت ابراہیم علیہ السلام کی خدمتمین کہ وے خلیل اللہ ہین جاو اور انسے عرض
احوال کرو تب وے مصیبت زدے انکی خدمتمین پہنچکر عرض کرینگے کہ یا حضرت
ابراہیم حق تعالی نے اپکو اپنا خلیل فرمایا ہی اور اپنی بڑی عنایت سے آگ کو اپ پر
گلزار کردیا آپ کچہ جناب الٰہی مین ہماری شفاعت کیجئے کہ ہمکو اس آفت و بلا سے
رہائی ملے تب حضرت علیہ السلام بھی فرمائینگے آج حق تعالی کا غضب شدید ہی اور ہم
تین تقصیرین صادر ہوئین یعنے تین مرتبے ہم نے تین باتین جھوٹ کہکر لوگونکو تب
اور چل دیا تھا ہم آپ ہی مارے ڈرکے تھراتے ہین بھلا ہم مین تاب بخشوانیکی
کب ہی مناسب یون ہی کہ تم حضرت موسی علیہ السلام پاس کہ جنکو اللہ تعالی نے کلیم خطاب
دیا ہی اور وے بہت پیارے چاہنے خدا سے کالون کان بات کرنے والے
ہین جاکر سوال شفاعت کا کرو اب اسی تقریب پر وہ تین باتین جو حضرت ابراہیم

خلیل اللہ علیہ السلام سے وقوع مین آئین محققین مولف اسکو بتفصیل لکھتا ہی فرا
دل لگاکر گوش عبرت سے سنا چاہئے پہلی بات کا ماجرا یون کرہی کہ ایک بار عید کے
دن حضرت کی قوم نے طرح بطرح کی کھانے پکواکر بتونکے سامہنے چنوا دئے اور آپ
دروازہ بتخانے کا بند کرکر بڑی شان و شوکت سے میدانکی طرف چلے پھر حضرت کو بھی
تکلیف ہمراہی کی دی پر اپنے بیمار لگا بہانہ کرکے انکی رفاقت نکی ایک تبا تو یہہ ہی
دوسری بات اسطرح پڑی کہ جب اس قوم گمراہ نے میدانکی راہ لی اور حضرت اکیلے
رہ گئے تب وہ کہانے جو بتونکے روبرو رکھے تھے اپنے دست مبارک مین لیکر دیر تک
انسے خطاب کرتے رہے کہ کیون تم یہ کہانے لذیذ نہین کھاتے بت کیا خاک پتھر
بولینگے وے بت کے بت بنے بیٹھے رہے اور کچھ نبولے تب حضرت نے فرمایا کہ بولتے
کیون نہین اسکا ہی کچھ جواب نپایا پھر تو حضرت نے ان سب بتونکی ہڈی پسلی
چورکر ڈالی اور جو ان مین بڑا بت تھا اسکے کان اور ناک توڑکر ایک تبر اسکے ہاتھ
مین پکڑا دیا اور دروازہ جونکا تون بندکرکے اپنے گھر مین آ بیٹھے جب کفار نابکار
ادہر سے پھرے اور بتخانے مین آکر ان پتھرونکی یہہ حالت دیکھی مارے غصے کے آگ
ہوگئے اور بر سر تحقیق آئے کہ ایسی حرکت کسنے کی کہ بال مین غلغلا لگا اسوقت جنسی
کافرنے کہ حضرت کی زبان صدق بیان سے مذمت بتونکی سنی تھی وہ کہنے لگا کہ یہہ

جوان ابراہیم نام اکثر بتونکی شان مین برا بھلا کہا کرتا ہی ہونہو یہہ کام اسکا
ہی تب کفار بدکار نے حضرت سے اسکا پوچھا اپنے انکار کیا اور فرمایا کہ شاید
اس بڑے بت نے جسکے ہاتھ مین تبر ہی انکو توڑا ہوگا نہین تو انہین ٹوٹے
پھوٹون سے پوچھو کہ کسنے انکو توڑا ہے آپ بیان کرینگے دوسرا جھل یہہ تہا اب
تیسرے امر کی تفصیل سنا چاہئے کہ جب حضرت ابراہیم علیہ السلام نے اپنا شہر چھوڑا اور
چچا کے پاس جا پہنچے تب وہان اپنے چچا کی بیٹی حضرت سارہ علیہا السلام کو
نکاح کیا پھر اختلاف دین کی جہت سے چچا کی صحبت چہوڑکر اپنے شہر کو راہی
ہوئے چلتے چلتے مصر مین ورود فرمایا بادشاہ وہانکا بڑا ظالم تہا جس
عورت کو خوبصورت دیکھتا زبردستی پکڑ رکھتا اگر وہ اپنے شوہر کے ساتھ ہوتی
سو اسکے شوہر کو مار ڈالتا اور اگر کسی دوسرے والی وارث کے ہمراہ ہوتی تو
اسے کچھ دے دلا کر راضی کرلیتا حضرت ابراہیم و حضرت سارہ علیہما السلام سمیت
جب وہان جا پہنچے اور یہہ ماجرا سنا بہت مضطر ہوئے کہ اتنے مین یکایک اس
ظالم کے لوگ آ پہنچے اور انسے پوچھا کہ یہہ عورت تیری کون ہی اپنے فرمایا کہ میری
بہن ہی اور سچ ہی کہ چچیری بہن بھی بہن ہوتی ہی اور انما المومنون اخوۃ
کے مقتضا سے بھی معلوم ہوتا ہی کہ جتنے مومن اور جتنی مومنہ ہین سبھون مین

نسب بھائی بہن کی متحقق ہی پھر حضرت نے حضرت سارہ کو بھی سمجھا دیا کہ اگر
کوئی تمسے پوچھے کہ یہہ مرد تیرا کون ہی تو کہنا میرا بھائی ہی پھر بیشتر ادہر کھا
ہی قصہ کوتاہ جب ظالم کے لوگ حضرت سارہ علیہا السلام کو لے گئے تب حضرت ابراہیم
علیہ السلام نے بعد نماز کے بہت سی توبہ کی اور جناب احدیت مین مناجات کرنے
لگی خدا کے فضل و کرم سے وے دیوارین اور حویلیان جو مابین حضرت ابراہیم
اور حضرت سارہ کے حائل تھین انکے روک کا پردا اٹھہ گیا حتی کہ حضرت سارہ
علیہا السلام کو وی آن حضرت ابراہیم علیہ السلام کی نظر و نگاہ اوجھل نرہتی تھین
دونونکی انکھین ہردم چار رہا کرتین اور وہان اس ظالم ملعونکی عجب حالت
ہوی کہ جب ام المومنین حضرت سارہ علیہا السلام سے کچھ بیہ کا لاکرنیکا ارادہ
کرتا اسی دم اسکی دم بند ہوجاتی دم مین دم نرہتا بیدم ہوکر تو بہ دھاڑ رر
کہاتا پھر جب انسے پناہ مانگتا انکی دعا سے بھلا چنگا ہوجاتا جب تین مرتبے
اسطرح کا ماجرا پیش آیا تب وہ کافر ملعون سخت ڈرا اور یہہ کہا کہ یہہ عورت
جادوگر ہی جلد اسکو لیجاو تب لوگ انکو حضرت ابراہیم علیہ السلام کے پاس پہنچا گئے اور
حضرت نے آکر ملک شام مین سکونت کی وے تین ماجرا یہی تھے جو بیان کئے گئے
حاصل کلام کا یہہ ہی کہ جب حضرت علیہ السلام بھی ایسے ایسے عذرون سے اقدام شفاعت سے

نکرینگے تب لوگ حضرت موسی علیہ السلام کی خدمت مین پہنچکر عرض کرینگے کہ یا حضرت
موسی حق تعالی نے تم سے کلام بیواسطہ کیا اور تمکو کتاب توریت بھیجی آج
ہماری شفاعت درگاہ ایزدی مین کیجئے کہ ہم اس صعوبت سے چھوٹین حضرت
جواب دینگے کہ مین نے بے حکم خدا کے قوم قبطی کے ایک کو قتل کیا تھا اسکے مواخذے
سے ڈرتا ہون مجھے مقدور بخشوانے کا کہان ہی تم حضرت عیسی علیہ السلام کے پاس جاو
پھر جب لوگ حضرت عیسی کے حضور مین اکر التماس کرینگے کہ یا حضرت عیسی آپ کو اللہ تعالی
روح اللہ خطاب فرمایا اور روح الامین کو آپکا رفیق کیا آج آپ ہماری
شفاعت کیجئے اور اس عذاب سے ہمکو چھڑائے حضرت فرماینگے کہ آج حق سبحانہ
سخت غضبناک ہی اور میری قوم نے کبھو مجھے خدا اور کبھی خدا کا بیٹا کہا اور انہے
کلمون کو میری طرف نسبت کی ہی مین اپ ہی مواخذے سے ڈرتا ہون مجھے کیا
تاب ہی کہ کسی کی شفاعت کرواؤن تم سبکے سب حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم
کے حضور مین حاضر ہوکر درخواست کرو شفاعت کی الغرض وے اسبات کے سنتے ہی
وے سب خدمت عالی درجت مین جناب سید انبیا و شافع روز جزا کی آئینگے
اور بتری الحاح وزاری سے عرض کرینگے یا محمد اپ محبوب خدا اور خاتم انبیا ہین
اور حق تعالی نے اپکو اول و اخر کا مژدہ دیا ہی اور خاتم النبین پیدا کیا اور اپ کسی

رکھا

طرح کا مواخذہ نہین کریگا اگر اب ہم گنہگارون کی شفاعت کرو اس عذاب سے نہ چھڑاؤگے
تو اب ہم کسکے پاس جائینگے اور کیونکر ان مصیبتون سے نجات پاوینگے تب جناب مستطاب
حضرت رسالتماب سے یہہ ارشاد ہوگا کہ البتہ اج ہم تمکو بخشوائینگے کیونکہ شفاعت میرای
حق ہے یہہ فرماکر جناب احدیت مین جانیکا ارادہ کرینگے کہ حق سبحانہ وتعالی کے حکم سے حضرت
جبرئیل علیہ السلام براق لیکر حاضر ہونگے پھر حضرت رسول علیہ السلام سوار ہوکر آسمان پر جائینگے
وہان یک مکان روشن مین جسکا نام مقام محمود ہی داخل ہونگے ایکبار تجلی ذات
باری عرش پر سے ایسی نمودار ہوگی کہ اسکے دیکھتے ہی سات دن تک حضرت سجدہ مین رہینگے
جب ندا ہوگی کہ ای محمد اب سجدے سے سر اٹھاو تم جو کہوگے سو مین سنونگا جو مانگوگے
دونگا اور تمہاری شفاعت قبول کرونگا تب حضرت سر مبارک کو سجدے سے اٹھا کر پہلے تو
بہت حمد الہی زبان شکر فشانی سے بیان فرماینگے بعد اسکے جناب احدیت مین عرض
پرداز ہونگے اور کہینگے یا رب العالمین جبرئیل امین اکثر جناب کبریا سے یہہ مژدہ ہمکو پہنچایا
کرتا تھا کہ قیامت کے دن مین جسطرح مین راضی ہونگا جناب اقدس الہی اپنی عنایات سے
مجھے راضی کریگا سو اج وفاے وعدہ چاہتا ہون تب حکم ہوگا کہ سچ ہی مجھکو تمھاری
رضامندی اور خوشنودی بہر صورت منظور ہی اب تم یہان سے جاو اور مین بھی روے
زمین پر اپنی تجلی کا جلوہ کرتا ہون اور حساب بندون کا لیکر ہر یک کو موافق عمل کے جزا

دیتا ہون پھر حضرت شفیع المذنبین علیہ السلام زمین پر تشریف لائینگے اور لوگ جاکر
پوچھینگے کہ یا حضرت حق جل وعلا نے ہم عاصیون کے حق مین کیا فرمایا اپ بیان کرینگے
کہ حق سبحانہ وتعالی اب تجلی فرمایگا اور ہر یک کا حساب لیکر جزاے عمل دیگا یہہ گفتگو
ہوگی کہ ایک نور عظیم بڑی اواز ہیبت کے ساتھ اسمان کی طرف سے زمین پر نازل
ہوگا جب ملایکون کی تسبیح اور تہلیل کی بھنک کانون مین پڑیگی لوگ انسے پوچھینگے کہ آیا
ہمارا پروردگار بھی اس گروہ مین ہی وے کہینگے نہین ہم سبکے سب فرشتے اسمان
اول کے ہین اور زمین کے کنارے پر بڑی دو صف باندھکر کھڑے ہوجاینگے پھر ایک
نور اس سے زیادہ بڑی اواز سے اتریگا لوگ دوڑ کر وہی بات پوچھینگے اخر معلوم ہوگا
کہ دوسرے اسمان کے فرشتے ہین پھر وے بھی صف اولین کے قریب جا کھڑے ہونگے غرض
اسیطرح ہر یک فلک کے فرشتے روی زمین پر اترینگے اور ایک کے سامنے یک قطار
بقطار کھڑے ہونگے بعد ان اطراف عرش کے فرشتے اترینگے اور کھڑے ہونگے تب حضرت
اسرافیل کو صور پھونکنے کا حکم ہوگا اواز صور کی سنتے ہی سبکے سب بیہوش ہوجاینگے
پھر حق تعالی یک تخت پر تجلی فرمایگا اور اٹھہ فرشتے ملک اس تخت کو زمین پر اتارینگے
اگلا پایہ اسکا بیت المقدس کے صحرا مین رہیگا حدیث مین وارد ہی کہ اس تخت کے نیچے
سات گروہ کو جاگہ ملیگی ایک تو بادشاہ عادل دوسرا جوان صالح تیسرا وہ شخص کہ نماز

حدیث سات گروہ کی جو

اور

اور ذکر الہی کے لئے مسجد مین دلکو لگاے رہتا ہی چوتھا جو اکیلا خوف خدا سے رویا
کیا ہی پانچوین وے دو شخص کہ اپسمین للہ دوستی رکھتے اور امور دینی کو باہم
بجالاتے ہونگے چھٹا جسکے صدقہ دینے والا سوا عالم الغیب کے کوی دوسرا نجانتا ہو
ساتوان وہ شخص کہ عورت صاحب جمال اور صاحب مال اسکو اپنی طرف مایل کیا چاہے لیکن
وہ بسبب خوف خدا کے اپنے تئین اس بلا ناگہانی سے بچاے جسطرح اوایل مین معاملہ حضرت
یوسف علیہ السلام کا زلیخا کے ساتھ ہوا تھا اور بعضی روایتون مین ان سات کے سوا اورکا
بھی ذکر ہی غرض مثل مشہور ہی پیا جسے چاہے وہی سہاگن پھر بعد نزول عرش الہی اور
انتظام سلطنت حضرت نامتناہی کے عظمت و جلال کی قناتین گرداگرد عرش معلی کے
کھینچ جائینگے پھر حضرت اسرافیل نرسنگھا پھونکینگے اور سبکے سب بیہوش مین آئینگے مگر
جناب رسالتماب علیہ السلام سب سے پہلے بعد انکے سب اگلے پچھلے ہوشیار ہوتے جائینگے اور اس اواز کی
تاثیر سے پردا عالم اور غیب شہادت کا اٹھ جائیگا ظاہر و باطن ایک ہوگا جن اور تمام
بہشت اور دوزخ عرش اور تجلی سبحانی وہان نظر آئینگے اور اعمال و اقوال کی
شکلین دکھلای دینگی اور اسوقت چاند و سورج کی روشنی بیکار ہوگی ظاہر باطن زمین
اسمان نور الہی کی تجلی سے بھر جائیگا تب فرشتون کو پہلے یہی حکم ہوگا کہ میرے بندونکو خاموش
کرو جب سبکے سب چپ ہو جائینگے تب جناب احدیت سے ارشاد ہوگا کہ ای بندو تمنے"

دنیا مین ادم کے وقت سے اخر دم تک بہت سی بھلی بری باتین کین اور ہم سنا کئے اور
فرشتے لکہا کئے اسوقت میری یک بات سنو آج سو اعدالت کے کسی پر ظلم اور ستم نہین ہی
اعمال ہر یکے ہر یک کو دکھاے جاینگے اور اسکے موافق جزا ملیگی پر اتنا لازم ہی کہ جنکو جزا
بھلی ملے وے میری حمد و ثنا اور جنکو بری ملے وے اپنے نفس کو ملامت کرین یہہ حکم ہوگا
کہ بہشت اور دوزخ کو حاضر کرو تا کہ سے ان دونو کی کیفیت معلوم کرین تب فرشتے بہشت کو
بڑی ارایش اور تزئین کے ساتھ لاکر اس تجلی کی داہنی طرف رکھینگے اور دوزخ کو
ایک بری بھیانک شکل سے کہ بڑے بڑے شعلے اونتو کی قطار کی طرح پیہم مچر کتے ہوی
اور آواز شدید سے یاد الہی کرتا اور اپنی خوراک کے لئے آدمی جن پری جتو کو مانگتا ہوا بایئن
طرف لا حاضر کرینگے کہتے ہین کہ لوگ دوزخ کی صدا ہولناک سنتے ہی تھرا کر گھٹنون
کی بھل بیتھہ جاینگے اور جسنے دنیا مین ستر نبیونکے برابر عمل نیک کیا ہوگا وہ اسوقت یہہ
جانیگا کہ مینے اسدن کے لئے کچھ نکیا اگ دوزخ ستر برس کی راہ تک دوڑیگی اور اسکی
حرارت اور بدبو حد سے باہر ہوگی غرض جب دے تو حاضر ہونگے تب حکم ہوگا کہ یکشخص کو دوزخیون
مین سے جسنے دنیا مین بہت عیش و آرام کیا ہو اور ایکشخص کو بہشتیو مین سے جن نے اپنی
ساری عمر دکھ محنت بیماری اور فقر و فاقے مین کاٹی ہو جلد حاضر کرو جسوقت ہی کرو پھر
حاضر ہوتے ہی فرشتونکو حکم ہوگا کہ دوزخی کو دوزخ کے دروازے پر اور بہشتی کو بہشت کے

براہ

دروازے یک ساعت کے لئے پھرا کر لے آو جب کہ وے دونو پھر صف محشر مین اکہڑے
ہونگے اس جنتی سے پوچھا جایگا کہ تمنے دنیا مین کبھو کسی طرح کی محنت ایذا اتھائی
تھی کہیگا نہین اسوقت میرے جسم مین موبمو اسقدر لذتین اور خوشیان سمائین
ہین کہ مو برابر سختی اذیت دنیا مین کبھی نہین اتی ہی پھر اس جہنمی سے سوال کیا جاےگا
کہ تونے عمر بہر مین کبھو کچھ عیش و آرام کیا تھا وہ جواب دیگا کہ اسدم میرا تن
بدن مصیبتون سے ایسا معمور ہی کہ راحت و آرام کا مفہوم بہی تصور مین نہین اتا بعد اسکے
ہر یکے اعمال بشکل خاص مشکل ہو کر حاضر ہونگے چنانچہ کہینگی مین نماز ہون روزہ
کہیگا مین روزہ ہون اسطرح سے زکوۃ حج جہاد اعتکاف تلاوت قرآن اور ذکر
و اوراد سب کے سب کہینگے الہی ہم حاضر ہین امر ہوگا اپنی جاگہ پر حاضر رہو کبھو کام
اوگے پھر اسلام اکر کہیگا خداوندا تو سلام ہی اور مین اسلام ہون اسکو حکم ہوگا کہ میرے
نزدیک حاضر رہ اج تجھ سے مواخذہ کرونگا ظاہرا معلوم ہوتا ہی کہ اسلام سے کلمہ طیب کے
مفہوم کا اقرار مراد ہی لگے اسکی حقیقت کو خدا بہتر جانتا ہی پھر امر الہی فرشتونپر
صادر ہوگا کہ ہر یکے نامہ اعمال کو اڑا دو پر کسیکا نامہ کسی کے ہاتھ سے تجاوز نکرے یعنے
جسکا نامہ اسکے تب مومنونکا نامہ اعمال سامہنے کی طرف سے داہنے ہاتھ مین اویگا
اور کافرونکا نامہ پیچھے سے بائین ہاتھ مین جب اپنے اپنے نامے پر نظر کرینگے

بمضمون اس ایت کے کہ ان اللہ سریع الحساب دیکہتے ہی سارا احوال نیک و بد کا معلوم ہو
جایگا لیکن حساب چون حکمت الہی بمصداق فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمۃ متقضی
اس امر کو ہی کہ ایکے اعمال کے مدارج ہر یک پر منکشف ہون اس لیئے نوبت پرسش کی
ایگی پہلے کفار سے سوال توحید کا اور شرک کا ہوگا یہ صاف منکر ہو جاینگے کہ ہمنے کبھو
شرک نہین کیا تب شہادت کیلئے وہ قطعہ زمین کہ جسپر کفر کرتے تھے اور وہ قطعہ
اسمان کہ جسکے نیچے شرک کیا ہوگا اور وہ دن اور رات اور مہینا اور حضرت ادم علیہ السلام
کہ حال اپنی اولاد کا انکو خوب معلوم ہی اور وے فرشتے جو انکے قول و فعل لکہا کرتے
تھے بلوائے جاینگے اور یہ سب حاضر ہو کر انکے شرک اور کفر پر گواہیان دینگے جب اسمین
بھی وے قایل نہونگے اور تقریرین واہی تباہی کیا کرینگے تب انکی زبانون پر مہر ہو
کی جاینگی اور انکے اعضا یعنے ہاتھہ پانو ناک کان الغرض انکی بدچالیونپر گواہی دینگے اسوقت
اپنے اعضا پر خفا ہونگے اور لعنت کرینگے کہ ہمنے تو یہہ سب کام تمہارے لئے کئے تہے اعضا انکے
جواب دینگے کہ ہم مجبور تمہارے اختیار مین تھے تمنے اپنی بیوقوفی سے اپنی نفس پر ظلم
کیا اور مالک حقیقی سے منحرف ہوے ہماری اعانت کا شکر نکیا اور اسکی تابعداری کی
منفعت کو نہ سمجھا آج اللہ تعالی نے ہمکو گویا کیا ہم سوا سچ باتونکے اور کچھ کہہ نہین سکتے
تب سب کے سب کفار ملزم ہونگے اور نادم ہو کر اپنے شرک و بطلان کا اقرار کرینگے مگر پھر بہی

ناامید

ہوتے عذر پیش کرینگے اور کہینگے ہم تیرے احکامون سے بیخبر تھے کسینے ہمکو نہ سنایا نجتایا
تب حکم الہی ہوگا کہ ہمنے نبیون اور رسولونکو معجزات باہرہ کے ساتھہ بھیجا اور انہون نے
تمکو میری طرف سے پیام پہنچاے دین کی دعوت کی پر تمنے نہ مانا اور جہوٹھہ سمجھا غافل
رہا اور بچا نا تمہارا کہان سے ثابت ہی تمنے کیون حضرت اور حضرت شعیب اور حضرت موسی
وغیرہم کے اگے میری وحدانیت کا اقرار نکیا پھر کفار کہینگے کہ خداوندا کوی پیغمبر ہم تک نہ آیا
اور کچھہ خبر نہ سمجھای تب حضرت نوح علیہ السلام حکم خدا سے کفارونکو خطاب کرینگے کہ ای منکرو
جہوٹھہ بولنے والو کیا تمکو یاد نہین ہی کہ ہمنے تمہارے لئے کیا کیا دکھ اٹھائے اور
کسطرح کی دلیلون سے اللہ تعالی کی وحدانیت اور اپنی نبوت کو ثابت کیا نو سو پچاس
برس تلک احکام الہی پہنچایا کئے اور عذاب الاخرۃ سے ڈرایا پھر سارا قصہ اپنی ہدایت
کرینگا اور ان مکانونکے نام جہان جہان یہ باتین درپیش آئی ہوگی بیان فرماینگے اور ان گمراہونکو
نشان دینگے جب اسپر بھی وے اپنے انکار سے باز نہ اینگے تب حضرت نوح علیہ السلام کو
جناب باری سے امر ہوگا کہ اب تم اپنی تبلیغ یعنے احکام الہی کے پہنچانے پر شہادت لاو وے
عرض کرینگے کہ بار خدایا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کی امت گواہ ہی پھر علما فضلا اور صدیق
اور شہدا اس بہترین امت کے حاضر ہونگے حکم ہوگا کہ تم جانتے ہو نوح علیہ السلام نے باب توحید
کے احکام اور نبوت کے پیام ان گروہ بے سرانجام کو پہنچاے تھے سب کہینگے کہ البتہ اور

یہہ کلام الہی اسبات کی دلیل قاطع ہی وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا نُوْحًا اِلٰی قَوْمِهٖ
فَلَبِثَ فِیْهِمْ اَلْفَ سَنَةٍ اِلَّا خَمْسِیْنَ عَامًا فَاَخَذَهُمُ الطُّوْفَانُ
وَهُمْ ظٰلِمُوْنَ یہہ سنکے ہی کفار کو حجت کرینگے کہ ہمارا زمانہ تمہارے زمانے
سے پہلا تھا تمکو ہمارے افعال اور اقوال کیا معلوم ہین اور تمنے ہمارے اعمال
کیونکر دیکھے پس تمہاری گواہی ہمارے حق مین کب درست ہی اسوقت حضرت
سید المرسلین صلوات اللہ علیہ و آلہ اجمعین زبان مبارک سے فرماینگے کہ میری امت
صادق ہی کیونکہ انھون نے اخبار الہی سے ان امور کو تحقیق کیا اور دیکھنے سے زیادہ
انکو یقین حاصل ہوا اب کفار لاجواب ہو جاینگے پھر اسیطرح سے حضرت ہود اور حضرت
صالح اور حضرت ابراہیم اور حضرت انبیا علیہم السلام کی امتین پہلا بہت سا عذر اور حیلہ
درپیش لاینگے پیچھے لاجواب اور اپنی نادانی کے مقر ہونگے اور جناب باری سے سوال
عفو کا کرینگے کہ فی الواقع ہم نہ سمجھے اور خطا کی لیکن اسکا باعث اور بانی اور لوگ
ہین کہ وے ہمارے پیشوا اور ہم انکے پیرو تھے انکے دیکھے دکھائے سنے سب کام کئے
جاتے تھے ہمارے بدلے انپر عذاب ہو اور ہمکو یہہ حکم ملے کہ دنیا مین جا کر تیرے
احکام بخوبی تمام بجا لاوین حکم ہوگا کہ یہہ عذر تمہارا قابل سننے کے نہین ہی جتنے
مراتب دینا ہدایت اور تعلیم کے ہی وے سب دنیا مین طے ہو چکے اب یہان پھر جانا

محال

عمل نیک کافرونکا حبط ہوگا

محال ہی بعد اسکے اعمال نیک کافرونکے حبط یعنے محض بے اجر کئے جاینگے اور اعمال بد
سب بحال و برقرار وجہ اسکی یہہ ہی کہ عمل نیک اگر تھا جو بتونکی خوشنودی کے واسطے
ہوگا وہ تو اصلا محسوب نہین اور جو عمل نیک للہ کیا ہوگا خدا پر ایمان نہ لانے کے سبب
وہ بھی حساب آخرت کے قابل نرہیگا پر عوض اسکا دنیا کے عیش و آرام مین محسوب ہوگا بعد اسکے
حضرت آدم علیہ السلام کو جناب کبریا سے حکم ہوگا کہ اپنی اولاد مین سے دوزخیونکو
جدا کرو وے عرض کرینگے بار خدایا مین کس حساب سے انتخاب کرون حکم ہوگا کہ ہزار مین سے
ایک جنتی باقی سب کے سب جہنمی اسوقت صحراے محشر مین ایسی کھلبلی سی پڑجائیگی کہ بیان
سے باہر ہی پھر امر الہی صادر ہوگا کہ جسنے جسکی پرستش کی ہی وہ اسکے ساتھ اپنی جزا مانگے
ہر ہر گروہ اپنے اپنے معبود کو ڈھونڈینگے ارواح شیاطین جو بتونکے قالبمین حلول کرکے
طرح بطرح کے کرشمے دکہاتے اور لوگونکو فریب دیا کرتے تھے وے بت پرستونکے سامنے
الکھڑے ہونگے اور وے انکے پیچھے اور وے گروہ کہ حضرت عیسیٰ یا اور ملایک یا کسی اور
نبی یا ولی کی پرستش کرتے ہونگے اور حال یہہ کہ وے بزرگوار اس امر سے راضی نہ تھے
پس حقیقت مین یہہ بھی ارواح شیاطین کی عبادت ہوئی پس وے بھی انھین شیاطین کی
زمرہ مین داخل ہو جاینگے تب اسوقت ملایک ان سے پوچھینگے کہ یہی تمہارے معبود ہین
یہ بڑے کشش و اعتقاد سے کہینگے البتہ فرشتے جواب دینگے کہ بہتر اب تم انہین کے پیچھے

لگے رہو کہ انسے تمہارے اعمال کی جزا ملیگی پھر کفار پر پیاس کی شدت ہوگی اپنے معبودون سے پانی
مانگینگے اور انکی نظرون مین ایک سراب دکہائی دیگا جب قریب اسکے جاینگے اگ ہر سمت سے
انکو گھیر لیگی اور ایک گروہ کو اگ جہنم کی بشکل جانور مہیب کی گردن نکال کر چکجائیگی اور بعضے
جو اگ کے کنارے پر کھڑے رویا کرینگے فرشتے غضب کے کسی کے بال کسیکے کان کسیکی ٹانگ پکڑ کر
دوزخ مین ڈالدینگے پھر جب سارے کفار دوزخ مین داخل ہو جاینگے شیطان علیہ اللعنۃ جہنم کے
ایک شعلے پر کھڑا ہو کر سب کو اپنے پاس بلاویگا تب سب اس گمان پر کہ یہہ ہمارا سردار ہی
شاید کوئی وجہ ہماری رہائی کی ٹھہرائی ہوگی جلد اسکے سامنے جا کر کھڑے ہونگے تب وہ ملعون
کہیگا کہ تم نہین جانتے تھے کہ پروردگار تمہارا خدای واحد قہار ہی اور اسکے احکام سب حق
ہین اور مین تمہارا دشمن قوی ہون لیکن ہم نے تمپر کچھ زبردستی نہین کی تم آپ اپنی بیوقوفی سے
دھوکے مین پڑ گئے اور خدا سے منحرف ہو کر ہمارے پیرو بنے اب لازم ہی کہ اپنے نفس کو ملامت
کرو اور ہم سے امید بھلائی کی نرکھو یہہ کلمے یاس کے سنتے ہی سب کے سب آپس مین ایک دوسرے کو لعن
طعن کریگا اور تابع اپنے مطبوع سے لڑنے لگیگا اور اپنی آفت اسکے سر ڈالیگا اگرچہ یہہ خیالات
خام اسوقت کچھ سود نہوگا پھر فرشتے عذاب کے انکو اور جسکے لئے جو مقام مناسب ہی وہان
پہنچا دینگے کہتے ہین کہ آتش جہنم کی دنیا کی اگ سے ستر درجے حرارت زیادہ رکھتی ہی پہلے
رنگ اسکا سفید تھا پھر سرخ ہوا بعد ہزار برس کے بعد سیاہ اب ہی کالی کالی ہی اور دوزخ

کے

کے سات طبقے ہین جہنم جحیم سعیر سقر لظی ہاویہ حطمہ اور ہر ہر طبقے کا ایک ایک
دروازہ پہلا مسلمان گنہگار اور کافر نیک کردار کے لئے اور باقی کوئی مشرکون کوئی مجوسیون
کوئی دہریے اور ملحدون کوئی یہود کوئی نصارا کے لئے ہین پر سب سے نیچے کا طبقہ مقام منافقونکا
ہی اور پھر ہر ایک طبقے مین انواع سیات اور عذاب کے مکان معین ہین مثلا ایک مکان کا نام
لم ہی کہ جسکے عذاب سے دوزخ مین چار سو بار جناب الہی سے پناہ مانگتا ہی اور ایک مکان
زمہریر ہی جسکے سردی کا ایک شمہ کشمیر ہی اور دو کوے ہین جب الحزن اور طینۃ الخبال اور
ایک پہاڑ ہی صعود نام اسم بامسمی ستر برس کے عرصہ مین چڑھنے کا فرشتے کافرونکو اسکے اوپر چڑھا کر
نیچے گرا دینگے کہ وے غریب دوزخ مین جاینگے اور ایک تالاب ہی اسکو حمیم کہتے ہین پانی
اسکا گرم کھولتا ہوا جب قریب منہ کے پہنچیگا جل بل کے اوپر کا ہونٹھ انکے ناک تک لٹکیگا
اور نیچے کا سینے کے نیچے تک پہنچیگا زبان پھول کر منہ کو بند کر دیگی منہ پھول کر کیا سا بن جائیگا
ایک ہی بوند جو حلق کے پار ہوگی پیٹ مین گرکر انتریونکو ٹکڑے ٹکڑے کر کر براز کی راہ سے نکال
دیگی دوسرا تالاب غساق ہی کہ وہین کافرونکا لہو اور پیپ جمع ہوگی اور تیسرا چشمہ غسلین ہی
کہ وہان میل اور بعضی بعضی الایش رہیگی دوزخیونکو پانی کی جگہ پیلیگی اور کبھی وہی خوش
گوار پانی کہ جسکا ذکر ہوا پلایا جاویگا اور ایک مکان خاص متکبرونکے لئے ہی جسکا ہیبت اسکا عذاب
اسکے نام سے زیادہ خوب صورت ہی غرض اسیطرح بہتیرے مکان ہین سوا اسکے بعض بعض دوزخیونکو

ہاتھ پاؤں نہایت چوڑے کئے جاینگے اور ہر ہر قسم کے عذاب ہونگے کبھی جلانا کبھی گرزوں سے
ہتھونکنا کبھی سانپ بچھو سے کٹوانا کانٹے چبوانا چمڑے پھاڑنا بدن پر کیڑوں کا بھنکنا
آپسمین جھگڑنا دشمنوں کے طعن تشنیع سب طرف سے یاس کی صورت نظر آتی اور علی ہذا القیاس کی
عذاب شدید کہ جسکا بیان نہیں سکتا اور بعضے دوزخیوں کے بدن کا چمڑا بیالیس گز کا اور دانت
پہاڑ کے سے پھر اسمین آگ لگتے ہی گھاس کی طرح جل جائیگا اور دوسرا پیدا ہوگا اسی قسم سے
انا فانا تبدیل ہوا کریگی پر بدن اصلی زایل نہوگا بعد مدت دراز کے اینر ایک عذاب بھوک کا
ایسا ہوگا کہ سب عذابونکے برابر اور بڑے خلق سے کہانیکو مانگینگے تب حکم ہوگا انکو زقوم جو نہایت
اور خاردار ہی وہ کہاتے ہی گلمین پھنس جائیگا تب پانی طلب کرینگے حمیم ملیگا پینے کے ساتھ
ہونٹھ پھول جاینگے حلق پھٹ جائیگا انتڑیاں کٹ کٹ کے چیچڑوں کی طرح نکل پڑینگی
پھر سخت مضطر ہو کر مالک دوزخ کے روبرو جو انکے موکلوں کا سردار ہی گڑگڑائینگے کہ اگر تم ہمکو
جان سے مار ڈالو تو اس عذاب سے چھوٹیں ہزار برس کے بعد وہ اسکا جواب دیگا کہ اب تم ہمیشہ اسی
مصیبت میں گرفتار ہوگے تمکو کہاں ہی تمہاری موت کو موت آئی پھر بھی ہزار برس تک جناب
اقدس الہی میں دعائیں کیا کرینگے ارشاد ہوگا کہ چپکے ہو رہو اب تمہاری مخلصی اور عذاب سے
چھوٹنے کی کوئی وجہ نہیں ہی اسبات کے سنتے ہی سبکے سب صبر اختیار کرینگے کہ شاید کچھ اسمین
کچھ بہتری ہو اسیطرح بھی ہزار برس گذر ینگا آخر کو پھر وہی جواب صاف سنینگے تب تو اسمین بھی کہینگے

لبار

کہ اب ہمارا جزع کرنا اور صبر کرنا برابر ہی کسی قسم سے رہائی نظر نہیں آتی کہتے ہیں کہ دوزخیوں کا پاؤں
اوپر اور سر نیچے ہونگے اور سر کے بل چلا کرینگے اور شکلیں بھی انکی شکل انسانی سی متغیر ہو جائینگی
بعض کا چہرہ کتے کا سا بعض کا بھیڑئے کا سا بعض کی صورت چوہی کی سی بعضے کی بندروں کی سی بعضے
کی شکل گدہے کی سی بعض سانپ کی صورت بڑے بڑے پھر ینگے یہ وہ جو دنیا میں بڑے مغرور سرکش
تھے اونکو چیونٹی کیطرح پامال رہا کرینگے یہ احوال کفار کے تھے جو لکھے ہیں اب آگے مدارج
اہل اسلام تحریر میں آتے ہیں ذرا گوش اعتبار سے سنا چاہئے مجمل تو یہ ہی کہ انکے مراتب جناب
قدس الہی میں گوناگوں ہونگے اور اپنے رب کی بڑی بڑی عنایتیں دیکھینگے چنانچہ وے گروہ
جنہوں نے دنیا میں خالصًا للہ آپسمیں محبت اور الفت کی ہوگی روز محشر میں نور کے
منبروں پر تجلی حق کی داہنے طرف رہینگے اور جنہوں نے لوگوں کا انتظار کیا تھا چہرہ انکا چودھویں
کے چاند کا سا تاباں ہوگا اور صف محشر سے بے حساب انکا سیدھی راہ بہشت کو چلے
جائینگے اور جس گروہ نے مارے فاقوں کے پیٹ پتھر باندھ کر جہاد کیا ہوگا وے بھی
پانسو برس جنت میں داخل ہونگے اور جس قوم نے راتکو عبادت کی ہوگی انکا خطاب سادات
الناس ہوگا اور وے بھی بہشت میں گنے جائینگے اور جو ہر روز رات کو بکمال جانکر کبھو کوئی آن
یاد الہی اور شکر ایزدی سے غافل نرہے ہونگے انکا نام اشرف الناس ہوگا اور وے
جنتونمیں بہت ممتاز رہینگے باقی مومنین اور مصلی اور منافقین کلہم اجمعین الگ الگ

جائینگے یعنے نمازی کہیں اور روزہ دار کہیں صدقہ دینے والے کدہر ہی اور حج کرنیوالے
کدہر ہی اہل جہاد کسیطرف اور اہل تواضع کسیطرف صاحب احسان کسی جانب کو اور صاحب ذکر
کسی جانب کو خوف الہی رکہنے والے اور سمت اور عدالت کرنیوالے اور سمت شہدا کسی مقام
میں علما کسی مقام میں اہل مروت وفادار اور ہی طرف کو زاہدان خاکسار اور ہی طرف کو
صادق الکلام اور کسی مکانمیں عوام کالانعام کسی اور مکانمیں حاکمان ظالم ایک جاگہ خونیان
بے رحم ایک جاگہ زانی اور جہت کو ماں باپ کے ستانے والے اور جہت کو حق تلف کرنیوالے
کہیں شراب پینے والے کہیں سود خور کہیں رشوت خور کہیں مال یتیم کے غاصب جدے اور زکوۃ
نہ دینے والے جدے نماز نہ پڑہنے والے الگ اور امانت میں خیانت کرنیوالے الگ عہد
شکن کہیں بدظن کہیں غرض اسیطرح کے سیکڑوں ہزاروں گروہ الگ الگ بن جائینگے اور
ہر ایک امت اپنے اپنے امت پیغمبر کے ساتھ رہینگے اور جن گروہوں میں دو تین وصف مجتمع ہونگے
وے جدے کئے جائینگے اور جو اوصاف نیک و بد میں مختلف رہینگے وے جدے بعد اسکے
زکوۃ نہ دینے والوں کو جانوروں کی پیٹھ پر چڑہائینگے وے انکو زمین پر گرا گرا کر اپنے پاؤں سے
خرمن کی طرح مل ڈالینگے اور دانت سے کاٹینگے سینگوں سے سارا بدن چھیدینگے اور سود خوروں
کو دیوانوں کی شکل سے کھڑا کر کے انکے پیٹ میں سانپ بچھو بھرے جائینگے اور مصوروں کو تکلیف دے
جائیگی کہ اپنی اپنی تصویروں میں جان پھونکو بولنے والوں کو حکم ہوگا کہ دو جو کو ملا کر گانٹھ دو

اور

اور چغل خوروں کے کانوں میں آتش گیلا ہوئی ڈالے جائینگے پھر فاسقوں پر عتاب شدید ہوگا
بعد اسکے جب زمین محشر کی کافروں سے خالی ہو جائیگی اور سب کے سب کفار واصل جہنم ہونگے
اسوقت حق تعالی اپنی عنایت و رحمت سے جمیع ادیان کے مومنین و مسلمین پر تجلی خاص کا
جلوہ کریگا اور آواز ہوگی کہ سب ملت اور مذہب کے لوگ اپنے اپنے مقام مناسب میں چلے گئے
تم کیوں میدان میں اب تلک کھڑے ہو وے عرض کرینگے کہ سب فرقے اپنے معبود کے پیچھے چلے گئے
جب ہمارا معبود بھی ہمکو اپنے ساتھ لے چلیگا تب ہم بھی چلے جائینگے ارشاد ہوگا کہ ہم
تمہارے معبود ہیں ہمارے ساتھ چلے آؤ یہ اس تجلی الہی کو پہچانکر جواب دینگے کہ معاذ اللہ
تو کب ہمارا معبود ہی پھر خطاب ہوگا کہ تم اپنے معبود کو پہچانتے ہو یہ کہینگے استغفر اللہ اتنی
طاقت ہم میں کہاں ہی کہ اسے پہچانیں پھر حکم ہوگا کہ کچھ نشان اسکے پہچاننے کا تمکو معلوم ہی
کہینگے ہاں تب اسوقت وہ تجلی چھپ جائیگی اور دوسری ظاہر ہوگی دیکھتے ہی سبکے سب بول
اٹھینگے کہ واقعی تو ہمارا پروردگار اور معبود برحق ہی اور سب سجدہ میں آئینگے پر منافقونکی پیٹھ
کی ہڈی سیخ سی سخت ہو جائیگی جھکنے کے ساتھ چت گر پڑینگے اور پھر بڑے مشکلوں سے اٹھینگے
اسوقت وہ تجلی وہاں سے روان ہوگی اور حکم ہوگا کہ بہشت کو سامہنے لاؤ اور دوزخ کو
زمین محشر اور عرصہ بہشت کے بیچ میں رکہو پھر ایک اندھیرا سا ہو جائیگا اور ہر ایک پیغمبر اپنی
امت کو ساتھ لیکر روان ہونگے اہل ایمان کے لئے دو دو مشعلیں عنایت ہونگیں انکے آگے

دوسری داہنی طرف اور جو اُنسے کم ہین انکو ایک ملیگی اور جنکا رتبہ اُنسے بھی گھٹ کم ہی وے
ایک ایک مشعل اپنے ہاتھ مین پکڑے چلے جائینگے اور نافرمانونکے انگوٹھون پر کچھ روشنی
ہوگی اور النقص کہ اس سبب ہی کم جسطرح اندھیری راتین جگنے چمکتے ہین پر منافقونکے لئے
خاک بہی روشنی نہوگی وے دیئے چبپے ہوے طفیلیونکی طرح سے برای روشنی کے اسکے پر
تتولتے چلے جائینگے پھر جب سب دوزخ کے کنارے پہنچینگے وہان ایک پل بال سے باریک اور تلوار
کی دہار سے تیز رکہا جائگا اور حکم ہوگا کہ سب اسی پل پر سے بہشت کی طرف چلین کہتے ہین کہ اس
پل کی راہ پندرہ ہزار برس کی ہوگی پانچ ہزار برس چڑہاو پانچ ہزار اُتار پانچ ہزار برابر ہموار اور
اُسپر سات میدان عظیم الشان ہونگے اور ان میدانون مین بڑے بڑے ترازو لگتے
رہینگے جب سب وہان مجتمع ہونگے پہلے میدان مین نماز روزہ وغیرہ اعمال بدنی کا حساب
ہوگا کہ کسنے ساری عمر بہر مین کتنی نمازین فرض اور کتنی نفل پڑہین ہین اور اداب ظاہر
و باطن کے کیونکر بجا لایا پھر اگر کسی سے ایک فرض ترک ہوا ہوگا تو ستر نفل اسکے بدلے محسوب ہونگے
اور نماز وہان بصورت انسان کی کہڑے رہینگی جسکی نماز پوری ہوی ہوگی اسکی ساری شکل
شباہت اچھی بے عیب اور جسکی ناقص اسکی صورت بہی ویسی ہی ناقص ہوگی اور جسنے ذکر
و اذکار ورد و وظائف کے ساتھ عبادت کی ہوگی اسکی نماز بڑی زینت اور اچھی پوشاک
و زیور سے کہڑی رہیگی اور اسیطرح روزہ اور عبادت مالی کا حساب ہوگا اور دوسرے میدان مین

عبادت

عبادات مرکبہ مثل حج اور جہاد کا محاسبہ لیا جائیگا تیسرے میدان مین اخلاق اور زہد اور
حرص اور حلم اور علم کا چوتہے میدان مین قتل اور جراحت کا حساب ہوگا پانچوین اکل حلال اور
حرام و عفو و فساد کا چھٹے میدان مین حقوق عباد کا ساتوین میدان مین اعمال کی کمی اور
زیادتی اور ہر ایک کے بدلے اور ایک کی دعا سے دوسرے کو فائدہ پہنچے اور ظالمون کی حسنات
کو مظلومون کی طرف نقل کرنے کا محاسبہ ہوگا پھر سارے حساب کتاب کے کاغذ درست ہو کر پل پر روانہ
کئے جائینگے تاکہ ہر ایک بشر اپنے حساب کے موافق وہان سے راہی ہو اور ظالم کی بہلائیان مظلوم
کو دی جائینگی اور اگر اسکے اعمال نیک نہون تو مظلوم کی برائیان بہی اسکو ملینگی مگر
اسمیر پہیر مین اعمال دلی کو اصلا دخل نہین صرف اعمال بدنی ایک کے دوسرے کی طرف
منتقل ہونگے اور اغاز انتقال نفل سے ہی اگر اس سے پورا نہ پڑیگا تو بعض بعض فرض مین
بہی یہہ حکم جاری ہوگا اور بعضے خدا کے بندے عالی ہمت ایسے بہی ہونگے کہ اللہ تعالی کی
عنایت پر نظر کر کر اپنی نیکیان محتاجونکو بخشینگے اور پھر اسکا اجر درگاہ الہی سے پاوینگے
چنانچہ ایک روایت ہی کہ ایک شخص کا پلہ حسنات اور پلہ سیات دونون برابر ہوگا اگر ایک
عمل حسنہ اور ہو تو پلہ حسنات جہک جاے اور وہ شخص بہشت مین داخل ہو اور دوسرے کے
ایک پلے مین سارا سیات اور دوسرے مین ایک حسنہ تب اسوقت شخص اول کو حکم ہوگا
کہ تو اپنے دوست اشنا سے ایک حسنہ لے انو قابل بہشت کے ہوگا وہ بیچارہ بہتیرا جستجو

کریگا لیکن اسوقت یا نفسی یا نفسی ہوگی کون کسکو پوچہتا ہی اور کب کوی کبہی یہ احسان کرتا ہی
تب وہ دوسرا شخص اسکی ناامیدی پر رحم رکہا کر کہیگا تیری اتنی نیکیان ہین پر تو لایق
بہشت کے نہوا تو ہمکو اتنی برائیونکے ساتھ ایک نیکی سے کیا ہوتا ہی جا مین نے اپنی یہہ ایک
نیکی بہی تجہکو دی بہلا تو تو بہشت مین ارام کر میرا خدا ہی آخر دونونکو اللہ تعالی اپنے فضل و کرم سے
جنت مین داخل کریگا اور بتہ دونو کا ایک ہوگا اور یہہ وزن سب بطور اعمال مین لکہے
جائینگے بعد اسکے جتنے چیزین کہ مرتبہ الی اللہ استعمال مین ائین ہونگی مثلا وضو کا پانی قربانی
کا خون اور گوشت جہاد کے گہوڑونکی لید اور پیشاب اور وے چہوٹے چہوٹے معصوم بچے
جنکی موت پر ماں باپ نے صبر اور شکر کئے ہونگے یہ سب پلہ حسنات مین تولے جائینگے
غرض پلہ اعمال کا بہاری ہونا اور جہکنا باعتبار قوت اخلاص اور تصدیق کے ہوگا چنانچہ روایت
ہی کہ ایک شخص کا طومار سیات ایک کم سو ہوگا اور ہر ایک طومار مشرق سے مغرب تک جب وہ شخص ان
طومارونکو دیکہہ کر امید نجات کی اپنے دل سے منقطع کریگا تب فرشتے کہینگے کہ تیری ایک نیکی
ہی یہہ کہکر ایک پرزہ کاغذ کا چہوٹا سا لائینگے وہ غریب دیکہتے ہی کہیگا خداوندا ان طومارونکے
مقابل مین اس پرزے کیا حقیقت ہی عبث کیون اسمین مجہکو رسوا کرتا ہی مین لاکلام
سزاوار دوزخ کے ہون اگے جو تیری مرضی حکم ہوگا کہ سب تیرا ظالم نہین ہی غرض جب وہ
پرزہ ملیگا تو ان طومارونسے کہین جہکتا رہیگا راقم کی عقل ناقص مین یہہ بات گذرتی ہی

[illegible]

ان

کہ شاید وہ پرزہ حضرت خاتم النبین علیہ الصلوٰۃ والسلام کی شہادت کا ہوگا کہ جو
عمر بہر کے گناہونکو ایکدم مین مٹا دیتی ہی اگے خدا اسکو بہتر معلوم ہی مگر علما کا اختلاف
اس امر مین ہی کہ میزان اور ترازو ایک ایک ہین یا ہر نوع کے لئے جدے جدے
یا ہر فرد فرد کے واسطے الگ الگ یا ایک ہی ہی لاکن اسکے افراد اکثر ہین اور یہہ
آیت کریمہ ونضع الموازین القسط لیوم القیامۃ صریح دلالت کرتی ہی میزانکی کثرت
پر پہر صراط کو اسی پر قیاس کیا چاہئے اگے خدا دانا تر ہی حاصل کلام جب زمین محشر سے
سبکے سب اس پل پر پہنچ جائینگے ایک آواز ہوگی کہ ای اہل محشر جلد جلد اپنی انکہین
بند کر لو فاطمہ زہرا ابنت رسول اللہ پل پر سے گذرتی ہین بعد ایک گروہ بجلی کی طرح گذر
جائینگے اور دوسرے طوفان کی طرح باقی علی قدر مراتب کوی گہوڑے کی چال کوی اونٹ
کی کوی اپنی چال معتاد سے پار ہو جائینگے اور بعضے جو اہستہ چلینگے بڑے بڑے زنبور جیسے
اگ مین سے نکل کر انمین سے بعضونکو اگ مین ڈال دینگے جن جن کی حق تلفی کی ہوگی
بعضونکو وے آتشین گرا دینگے باقی ماندے نماز روزہ درود کی دستگیری سے بچ جائینگے
خیرات اگ بیچ مین حایل ہوگی اور اگ سے بچا لیگی اسوقت خوف الہی سے سبکے سب ہکا بکا
دم بخود رہ جائینگے کسی کے منہ سے آواز نہ نکلیگی مگر انبیا علیہ السلام اپنی اپنی امتون کے
لئے درگاہ کبریا مین دعا کرینگے اور کہینگے رب سلم سلم خداوندا انکو بچا لے کہتے ہین کہ جب مومنین

پلصراط کے پار ہو جائینگے تب منافقین تب اندہیرے مین شور و فریاد مچائینگے کہ ای یارو
ذرا ٹہرجاو بھلا ہم بہی تمہاری روشنی کے سبب سے اتنی راہ چلے ائین وے جواب دینگے
کہ ذرا پیچہے ہٹ جاو اور جہان سے ہمکو یہہ روشنی ملی ہی تم بھی وہین سے لے آو جب وے
پیچہے کو رخ کرینگے اس سے زیادہ اندہیرے مین جا پڑینگے سخت گہبرا کر ادہر ادہر ٹٹولنے
لگینگے پھر پلکے کنارے ایک بڑی سی دیوار حائل ہوگی اور دروازہ اسکا بند رہیگا
تب تو وے رو رو کر چلائینگے کیا یارو ہم تمہارے ساتہی نہ تھے کہ اسطرح کی مصیبت مین
ہمکو چہوڑے چلے جاتے ہو اہل اسلام کہینگے تم بظاہر ہمارے ہمراہ تھے پر دلمین شک شبہ
بغض دین کی عداوت ہمارے حق مین برائی کا ارادہ رکہتے تہے اور کفار کی عزت تعظیم
اطاعت خوشامد کیا کرتے تھے اب انہین جا ملو اتنے مین دوزخ کی اگ انکو کہینچ کر نیچے کے
طبقے مین ڈال دیگی پھر وے گروہ جو پل پر سے برق اور طوفان کی طرح گذر جائینگے
آپسمین یہہ کہینگے کہ ہم سنا کرتے تھے کہ بہشت اور دوزخ کے مابین ایک بڑا سا پل ہوگا
وہ تو کچہہ نہ دیکہا اتنے مین وے پیچہے آنے والے بہی جب انہین آملینگے سب کے سب اکٹہے
ہو کر پل سے پرے ایک میدان مین جا کہڑے رہینگے اسوقت حضرت سید المرسلین خاتم
النبین اپنے دست مبارک سے بہشت کے دروازے کہولکر ان لوگونکو داخل کرینگے کہتے
ہین کہ جو تمہارے بہشت کی حضرت کی امت سے معمور ہوگی پہر آپ انکو بہت سی تسلیان

اور مہربانیان فرما کر باقی امت دوزخی کے لئے جناب اقدس الہی مین التجا کرینگے
اور انبیا علیہم السلام بہی اپنی امتونکے واسطے بتبعیت حضرت کی کرینگے پھر ایک رات
روز تلک سر بسجدہ اللہ تعالی کی حمد و ثنا مین رہینگے تب حکم ہوگا کہ اجا جن کے
دلمین جو برابر ایمان بھی رہا ہو انکو جہنم سے نکالو پہر حضرت فرشتون اور اصحاب اور
اولیا اور شہدا اور علما امت کو ساتہ لئے دوزخ کے کنارے تشریف لائینگے اور ان
سبہونکو فرمائینگے کہ تم اپنے دوست اشنا خویش اقارب کے نشان بتلا دو کہ فرشتے
انکو نکالین کہتے ہین کہ اسوقت شہیدونکو ستر تن تلک کی شفاعت کا اختیار ہوگا
اور حافظونکو دس تک باقی اولیا اور علماے دین کو بقدر مراتب سیکڑون ہزارون
کی شفاعت کا اختیار ہوگا پھر فرشتے اگ مین ڈوب ڈوب کر سبہونکو نکالینگے مگر سب سے
پہلے عاصیان اہلبیت کی شفاعت ہوگی بعد انکے درجہ بدرجہ سب نکلینگے تب تہائی
جنت کی حضرت کی امتون سے بھر جائیگی بعد اسکے جب حضرت شافع روز جزا کو معلوم ہوگا
کہ ابہی بہت امت میری دوزخ مین ہی پھر بدستور جناب باری مین ملتجی ہونگے حکم
ہوگا کہ بہتر جسکے دلمین آدہے سرسون برابر ایمان ہو انکو بہی دوزخ سے نکالو پھر حضرت
سید الکونین اصحاب اور اولیا اور علماء راسخین کو ہمراہ لیکر دوزخ کے کنارے پر اکہڑے ہونگے
اور بدستور سابق اپنی امتونکو نکلوائینگے اسوقت ادہا بہشت معمور ہو جائیگا پھر تیسرے

سو مرتبے کی شفاعت مین امر الہی ہوگا کہ جس جسکے ادہی رتی کے برابر ایمان ہو اسے بہی
دوزخ مین نرہنے دو پھر اسیطرح برابر اپنے سامنے سبکو اگ سے نکلوائینگے اس تیسرے شفاعت
مین امت اپکی سب امتونمین سے دونی ہو جائیگی اور کوئی اہل توحید دوزخ مین نرہیگا مگر
ایک گروہ کہ وے دنیا مین کسی پیغمبر کا واسطہ نرکہتے ہونگے سو وہ بہی اسبب دریافت کرنے
احکام کے نہ بسبب انکار کے حضرت جب انکے لئے شفاعت کرینگے تب حکم ہوگا کہ وے تمہارا
واسطہ نہین رکہتے انکی نجات فقط ہم سے متعلق ہی اتنے مین دوزخ کے درمیان ایک شور
وہنگام برپا ہوگا یعنے مشرکین لعین ان موحدونکو طعنے دینگے کہ تم دنیا مین اکثر
ہم سے بات توحید کی بحث اپنی حقانیت کا اثبات کیا کرتے تھے سو وہ فقط بات ہی تہی آج تو
تمہاری توحید کچہہ مفید نہوئی بلکہ ہم اور تم ایک مقام کے مقیم ہین ان باتون سے حمیت خداوندی
اور غیرت ایزدی جوش مین ائیگی کہ مشرک موحد کو اپنے برابر سمجہتے ہین قسم ہی مجہکو اپنی
عظمت کی کہ ایک موحد کو بہی آتش جہنم مین نرہنے دونگا غرض اسیوقت سبکے سب موحدین
کی نجات ہوگی کہتے ہین کہ جسوقت یہہ گروہ اگ سے نکلینگے رنگ انکا کوئلے سا سیاہ پڑا ہوگا
اور جب فرشتے انکو نہر مین الحیات کی جو بہشت کے در پر ہی نہلائینگے اور پھر جنت مین
لا بٹہائینگے تب بدن انکا کندن کا سا چمکنے لگیگا ایک داغ انکی گردنون پر بہت دن
تلک رہیگا اور جنتیون مین انکا لقب جہنمی ہوگا بعد مدت کے یے پہر جناب کبریا مین عرض کرینگے

کہ خداوندا جسطرح تو نے ہمکو اگ سے نجات دی یہہ داغ اور یہہ لقب مٹا دے تب اسکی عنایات
سے یہہ نرہیگا سبکے سب گورے بے عیب ہو جائینگے روایت ہی کہ ایک شخص سبکے پیچہے دوزخ
سے نکالا جائیگا اسکی عجیب حرکات ہوگی یعنے پہلے اسے اگ سے نکال کر دوزخ کے کنارے پر
بٹہائینگے بعد مدت کے جب اسے بہت سی راحت ملیگی ہوش مین ائیگا اور بہت سی فریاد
کر کر فرشتونسے کہیگا کہ میرا منہہ دوزخ کے باہر کی طرف پہیر دو تب اس سے اقرار لیا جائیگا
کہ سوا اسکے پھر کچہہ اور ہوس نکیجو جب راضی ہوگا منہہ پہیر دینگے پھر جب اسے اچہے اچہے
درخت سایہ دار خوش ہوا بہشت کے قریب نظر ائینگے رونے لگیگا اور عہد سے تجاوز کے
ان درختون تک پہنچیگا بعد اسکے وے مکانات عالیشان جنگلے پاکیزے جنکے دیکہنے سے
فرشتے نظر ائین جب اسکی نگاہ مین ائینگے انکہین کہل جائینگی بہت سا مشتاق ہوگا
پھر کسی عہد و پیمان کا دہیان ہی آپ نظر بچا کے دبے پاون وہان تک بہی اپنی رسائی
کریگا غرض اسی طرح چیونٹی کی طرح رینگتا ہوا قریب بہشت کے جو سچ مچ کا بہشت ہی
آن پہنچیگا تب اسکی لطائف اور خوبیان دیکہہ کر بہت بیقرار ہوگا پھر بڑی منت و زاری کے
بعد حکم اندر جانیکا ملیگا وہان جا کر وہ عزیز بہشت کو معمور دیکہیگا تب جناب باری مین تنگی
مکان کی شکایت کریگا اسوقت حکم ہوگا کہ تو اپنی سب خواہشون اور مرادون دینی
و دنیاوی کو تعین کر جب وہ اپنی تمناے دلی سبکی سب مشخص کر چکیگا تب درگاہ خداوندی

بے نیاز سے یہہ مژدہ سنیگا کہ مین نے تیری سب مرادین دین بلکہ اس سے وہ چند نعمتین
اور بخشین سبحان اللہ یہہ عنایت الہی ایک ادنا بہشتی کے حق مین ہوگی ظاہر اس راقم کم فہم
کے فہم مین یہہ بات آتی ہی کہ یہہ شخص دنیا مین حریص تھا اور حقوق و نفقہ والدین کی ادا مین
سستی اور تاخیر کرتا تھا اسلیئے اللہ تعالی اول آتش جہنم سے نجات دیکر بتدریج ترسا ترسا
کر بہشت مین داخل کیا بر حقیقت اس امر کی خدا ہی کو معلوم ہی قصہ مختصر جب ہر ایک اہل
بہشت اپنے اپنے مکانون مین متمکن ہونگے تب دنیا کی ملاقاتین اور صحبتین یاد آئینگی
آپسمین تذکرہ کرینگے کہ فلانا دوزخی اکثر ہم سے تکرار مباحثہ کیا کرتا تھا اب نہین
معلوم اسکا کیا حال ہی پس حکم الہی سے ایک کھڑکی دوزخ کی طرف کھل جائیگی اور انکی
بصارت مین تیزی بہت ہوگی وہین بیٹھے بیٹھے سب دوزخیون کا احوال دیکھینگے
دوزخی انکو دیکھتے ہی رو رو کر کچھہ میوے کچھہ پانی بہشت کا طلب کرینگے تب یے جواب
دینگے کہ بہشت کی نعمتین تمپر حرام ہین پر کچھہ یاد کرو کہ اللہ تعالی کے وعدونکو جسکا تم
انکار کیا کرتے تھے کیسا سچ پایا جہنمی نادم ہونگے اور جنتی کھڑکی بند کر لینگے بعد اسکے
بہشتیونکو اپنی آل و عیال کا خیال آئیگا ملائکہ کہدینگے کہ سب اپنے اپنے اعمال کے موافق
مقامات مناسب مین ہین پھر یہہ کہینگے کہ اے انکے ہمکو اس بخشش و آرام سے کچھہ لذت
حاصل نہین ہی ہماری طرف سے جناب اقدس الہی مین عرض کرو کہ خداوندا ہم دنیا مین

کسب معاش اور مزدوری کی خدمت کر کر آل و عیال کو پالتے اور اپنی آنکھین ٹھنڈی کیا کرتے تھے
اب ہمنے بخشیش سے اکرم الاکرمین کرکے بندگی کی سبب یہہ نعمتین حاصل کین اسوقت انکو
کیونکر محروم رکھین تیری عنایات سے امیدوار ہین کہ یہہ آرزو بھی ہماری بر آئے
پھر حکم الہی سے جنکے زن و فرزند کی نجات ہوی ہوگی وے اپنے اپنے وارثون پاس
پہنچ جائینگے اور انکی بدولت جزائے اعمال سے زیادہ نعمتین بہشت کی پائینگے اور ملائکونکو
امر ہوگا کہ ہر یک کے اسباب ضروری مہیا کردو کہ کسی امر کی تکلیف نہو پھر جناب رسالتمآب صلی اللہ
علیہ وسلم کی امت خاص کے مدارج استحقاق سے علاوہ ترقی کرینگے بعد اسکے درمیان بہشت
اور دوزخ کے منادی کھڑا کر ندا دیگا کہ بہشتیو بہشت کے کنارے اور دوزخیو دوزخ کے
کنارے آکھڑے ہو بہشتی ڈرتے ڈرتے کہ مبادا پھر کچھ رنج درپیش آوے اور دوزخی خوش
ہو ہو کر کہ شاید اب ہماری رہائی ہو آکر حاضر ہونگے اسوقت فرشتے موت کو ایک کالی
بکری کی شکل سے لا کھڑے کرینگے اور سب سے پوچھینگے کہ تم اسے پہچانتے ہو سب جواب دینگے
کہ البتہ وہ کون شخص ہی جو اسے نہ پہچانتا ہو بعد اسکے اس بکریکو ذبح کر کر کہینگے کہ اب موت
خود مر گئی اسدم سے بہشتی بہشت مین اور دوزخی دوزخ مین ابد الاباد کے لئے رہینگے پھر
موت کسیکو نہ آئیگی اسکے سنتے ہی جنتیونکو ایسی خوشی ہوگی کہ اگر موت کو موت نہ آئی
تو انکو شادی مرگ ہو جاتی اور دوزخیونکو اتنا غم کہ اگر موت زندہ رہتے تو بے مارے

غم کے مر جاتے بعد اسکے دروازے دوزخ کے بڑے بڑے لمبے ستونون سے بند کئے جائینگے
کہ پھر دوزخیونکے نکلنے کا خطرہ باقی نہ رہے کہتے ہین کہ وہ موت کی بکری حضرت یحیی علیہ السلام
کے ہاتھ سے ذبح ہوگی اب چند کلمے توصیف مین جنت کی بیان کئے جاتے ہین ذرا گوش
یقین سے سنا چاہئے کہتے ہین کہ سونے روپے کی اینٹون سے بہشت کی نیونی ہوی ہی اور گلونکی
جا مشک و زعفران چبوترے بلور شفاف کے روشین زمرد اور یاقوت کی چمن پاکیزہ مصفا
جابجا جواہر روز وکی شکل پڑے ہوے موتی زمرد لعل بچھے ہوے درختونکی سونے
روپیکی ڈال شاخین بے خار میوے میٹھے مزیدار نہرین لبالب کسی مین آب شیرین
کسے مین شیر شکر بعضی مین شراب خوش رنگ خوشبو اور امیں کیفیت کے ساتھہ بے کیف
اور ایک نہر شہد خالص کی لبالب جسکا نام لیتے ہی لب سے لب ملجاتین علاوہ اور
تین چشمے ہین ایک کا نام کافور دوسرے کا زنجبیل تیسرا سلسبیل کہ وہ ہتھونکی شکل
کھولتا ہی اور ایک نہر لطیف معلق ہوا پر جاری ہی اسے تسنیم کہتے ہین اور ان
تین چشمونکا پانی حوضونمین بھرے ہوے خاص خاص جنتیونکے مکانونمین موجود
رہینگے کہ جب چاہین پئین پر اصحاب میمنہ کو کہ رتبہ انکا بہ نسبت اورونکے کم ہوگا
شیشے سر بمہر ان پانیون سے بھرے ہوے ملینگے اور شربتونمین عرقیات مثلاً
گلاب کیتکی کیوڑا عرق بہار ڈال کر پیا کرینگے اور جنتی وقت دیدار الہی سے مشرف ہونگے

ایک نعمت بے بدل سب نعمتونمین افضل شراب طہور عنایت ہوگی درخت بہشت کے اگرچہ بڑے
بڑے ہین پر با تمیز اور شعوردار کہ جب کسی کو کوی میوہ توڑنا منظور ہوگا شاخین اسکی
اپنے جھک جائینگی کہ بلا بے تکلف بیٹھے بیٹھے یا لیٹے لیٹے میوے توڑے اور نوش کیجے
اور پھولونکے اندر سے فرش و فروش اور نفیس اور لباس لطیف قطع درست نہ دھلا نہ جٹ
ہر یک کی پسند کے موافق نکلا کرینگے پھر انواع طرح کے انمین نقش و رنگ اور نرالے ڈھنگ کا یہہ
ڈھنگ کے ستر کپڑون سے رنگت بدنکی پھوٹ نکلے سوا اسکے نہ وہان گرمی نہ سردی نہ چاند
وسورج کی روشنی نہ اندھیرا نہ اجالا ہمیشہ عرش کے نور سے صبح صادق کا سا عالم اگر ایک
عورت بہشت کی روے زمین پر مونہہ دکھلاوے تو چاند و سورج اپنا مونہہ چھپائین اور انکی
روشنی پھیکی پڑ جاوے کہتے ہین کہ بہشتیونکو بول و براز منی تھوک نیٹ میل سے کچھہ سروکار
نہین ہوگا اور داڑہی مونچھہ یا اور موضعونکے بال بھی نہین مگر وہان سرکے بال ہونگے
علاوہ روگ بیماری بغض عداوت غیبت چغلی فخر غرور اصلا نہونگے یون آرام ہر طرح کا
حاصل رہیگا مگر نیند نہ آئیگی مکانونکی سیر آشناون کی ملاقات یے ساری باتین میسر ہونگی
اور جب کچھہ کھائینگے بدہضمی نہوگی ڈکار خوشبو ایک فی الفور ہضم ہو جائیگا عورتونکی
صحبت سے لذتین بہت سی حاصل ہونگی پر انزال کی کیا جاگہ ایک ہوا نکلیگی عورتین ہمیشہ
پاکیزہ رہینگی سواری کے لئے تخت رواں ایسے موجود ہونگے کہ مہینے راہ ایکدم مین طی ہو

اور بہشت مین جتنے برج یاقوت زمرد اور طرح طرح کے جواہر و نکے بلندی سا تھ گز کی بھوویت
بھی اسیقدر ہر ایک کی خاطر جدا جدا حجرے بکلف محفوظ ہونگے خادم حاضر رہینگے کسی کام کی
تکلیف نہوگی اور بہشت کل مین آٹھ ہین سات بہشتیونکی سکونت کے لیئے اور ایک خاص
دیدار الہی کے واسطے نام بہشتونکے یہہ ہین جنت الماوی دار المقام دار السلام جنت الخلد
جنت النعیم جنت الفردوس جنت العدن جنت الفردوس سب سے اوپر ہی اور اسکا اوپر جنت العدن
کہ ہر شب جناب القدس الہی وہان اپنی تجلی کا جلوہ فرماتا ہی اور انواع نعمتین موجود رہتی
ہین مگر آٹھوین بہشت کے نام مین اختلاف ہی ابن عباس کہتے ہین کہ نام اسکا علیین ہی
اور نص قرانی سے یہہ معلوم ہوتا ہی کہ علیین بہشتیون کا دفتر خانہ ہی اور ملایک اور انسان
کے مجرے کی جا ہی نہ طبقہ جنت اور بعض علما کہتے ہین کہ اسکا نام جنت الکثیب ہی اور ماخذ
اس کلام کا یہہ حدیث ہی کہ اہل اسلام مشک کے کثیبون پر مجتمع ہونگے کہ اس کی یکبار ہوا کے
بہتے ہی انکے کپڑے اور چہرے مشک افشان ہو جاینگے اور وہین نور الہی کی تجلی
نظر اٰیگی اور ہر ایک کو بقدر استعداد روشنی اور برکت حاصل ہوگی اور جناب باری سے
ہمکلام ہونگے مگر عاجز کے اعتقاد مین تو یہہ ہی کہ اسکا نام مقعد الصدق ہی چنانچہ
اٰیت قرانی ان المتقین فی جنات ونھر فی مقعد صدق عند ملیك
مقتدر دال اس امر پر ہی اگے الغیب عند اللہ روایت ہی کہ جتنی اٰیتین قران شریف

مین ہین اتنے ہی درجے بہشت کے بھی ہین اور سب درجون سے اوپر ایک درجہ
وسیلہ خاص جناب پیغمبر خدا علیہ الصلواۃ والسلام کے لیئے ہی کمین اس مکان کا رتبہ وزیر اعظم کا
رکھتا ہی یعنے لغت بہشت کی بے وسیلہ اسکے کسیکو نملیگی طبقے بہشت کے تلے اوپر ہونگے
اور عرش الہی سبکے اوپر نیچے والے اوپر والونکو ستارونکی شکل دیکھینگے اور ادنا بہشتی
کو آرزو سے دنیا سے دہ چند مراد ملیگی اور ملک اسکا اسقدر وسیع ہوگا کہ باغات اور
چشمے اور حشم و خدم اور سواریان اور اسباب عیش و ارام کے سب اسمین رہینگے اور بعض
میوے بہشت کے بڑے بڑے پر لطف یہہ کہ جب اسکو کوی توڑیگا ایک عورت نوجوان
حسین خوش انداز خوش لباس اسمین سے نکل کر اس شخص کی خادمہ ہوگی اور قامت
بہشتیونکی حضرت اٰدم علیہ السلام برابر یعنے ان ہاتھونکے ساتھ ہاتھ باقی سب
اعضا اسکے موافق اور سبکے سب خوش وضع تیس برس کے جوان دمبدم ذکر الہی مین
شاغل ہونگے اور بدن اسکے طرح لذت ظاہری سے مالامال ہونگے باطن بھی اسیقدر
نور الہی سے معمور ہوگا سبحان اللہ ایک درخت بہشت مین ہی کہ اسکا پھل ذایقے کو
حلاوت اور جانکو تجلی باری کی لذت بخشتا ہی الغرض جتنی انواع کی طرح کی نعمتون
سے متلذذ ہونگے پران سبھون سے بڑھ کر مین دیدار الہی عجب کی لذت اور افضل نعمت ہی مگر
اسکے چار درجے ہین کہ گویا وہ کہ ہر سمین ایکبار دیدار الہی حاصل ہوگا اور کسی کو ہر جمعے

کے دن اور خاص بندونین نکو دینین دو مرتبے چنانچہ حدیث مین اٰیا ہی کہ
نماز فجر اور عصر کی خشوع کے ساتھ پڑھتی ان دو وقتونکے دیدار کو مفید ہی پردے
جو خاص الخاص ہین درزات حضور اعلی مین لونڈی غلامونکی طرح حاضر رہینگے اور انسے
کسی بیچ کا پردہ نہوگا پھر مخبر دیدار الہی کے حاصل ہونیکا طور یہہ ہی کہ بہشت کے
سب طبقون سے اوپر جو اٰٹھوان طبقہ ہی اسمین ایک میدان وسیع عرش کے نیچے ہوگا
کہ وہان نہ حور ہی نہ قصور فقط ایک عالم نور ہی اسی میدان مین کرسیان نور اور زمرد
و یاقوت کی ہر ایک کے رتبے کے موافق رکھی جاینگی اور ان پر لوگ اٰ بیٹھینگے اور بعضے
عنبر یا مشک کے چبوترون پر بیٹھے رہینگے مگر اسوقت کسیکو رتبے کی پست و بلند کا
لحاظ ہوگا اپنے اپنے مقام پر خوش محظوظ تنے مطلوب بیٹھے رہینگے وہان اور
سے اٹھنے کو جی نچاہیگا اتنے مین ایک ہوا ٹھنڈی ٹھنڈی خوشبو بہشت کی ہوا سے
کہین بہتر ایگی اسکے ساتھ ہی حق تعالی اس مکانمین اپنی تجلی فرماویگا اسوقت
کوی کسیکا حایل نہوگا اور ہر ایک شخص اپنے مطالب دلی کو بطور راز نہانی کے عرض
کریگا اور جواب اسکا جناب باری سے عیاں و اشکار سنیگا پھر فرشتونکو حکم ہوگا
کہ انکو شراب طہور دو اور طرح بطرح کی نعمتون سے محظوظ کرو پھر تو دیدار الہی کے دیکھنے
والے ایسی ایسی لذتون اور نعمتونمین مستغرق ہونگے کہ سارے مزے بہشت کے

انکی نظرونمین پھیکے پڑجاینگے اور جب وہانسے رخصت ہونگے رستے مین ایک بازار ملیگا اچھی
اچھی خوبصورت چیزین نفیس موجود رہینگے جسپر انکی رغبت ہوگی ملایک لا حاضر کرینگے پھر جسوقت
یہ اپنے اپنے مکانونمین اٰ داخل ہونگے حورین انکی شکل و شباہت دیکھتے ہی بھچک سی رہ
جاینگی غرض بہت سی مبارکبادیان دے دے کر پوچھینگی کہ چشم بد دور آج تو اپکا جمال
بہت باکمال نظر اٰتا ہی اسکا کچھ سبب تو بتلائیے یہ جواب دینگے کہ دیدار جناب اقدس باری
باعث ہمارے حسن و جمال کا ہی نہین تو ہیبت ذریکو کیا ہی تاب کہ ہو مثل افتاب خورشید
بیزوال سے یہہ کچھ ہی اٰب و تاب پھر کبھی کبھی جناب اقدس الہی بہشتیونکے مکانونکو اپنی
تجلی سے متجلی اور کلام عنایت انجام سے انکو مشرف کیا کریگا کہتے ہین کہ جنت مین راگ رنگ کے
چرچے بھی ہوا کرینگے مگر بتین طور پر ایک درخت طوبی کی ایک شاخ ہر مکانونمین رہیگی اور
اسکے پتون سے ایسی اٰواز لطیف نکلا کریگی کہ سننے والے غش کر جاینگے دوسرا یہہ کہ حورین بعض بعض
مقامون پر جمع ہوکر حسن و شمایل کے بیانونمین جسطرح شادیکے وقت دولہ دلہن کے اگے گاتے
ہین شہانی راگنیان بہتر سے بہتر ہی ناتونکے ساتھ گایا کرینگی کہ جسکے سننے ہی اہل جنت بیتاب
ہوکر وجد مین ائینگے تیسرا طور یہہ ہی کہ بعض بندے خاص الخاص مقرب مثلا حضرت اسرافیل اور
حضرت داود علیہما السلام اپنی اپنی خوش اواز بولنے اللہ تعالی کی صفت و ثنا بیان کرکر
حضار کو محظوظ و متلذذ فرماینگے روایت ہی کہ بہشت مین کوی شخص بے زن نہین رہنے کا

بلکہ ہر یک بہشتی کے پاس دو دو عورتین ہونگی ان عورتون سے کہ جو بچاریان دنیا سے بے
شوہر مر گئے بہلا سے ناواقف یا دختر نابالغہ مرگیان ہونگی اور وے جو کثیر الزوج ہونگی
جس شوہر سے بہت سی الفت اور امور دین مین موافقت ہونگی اسکے پاس رہینگی اسی ہزار
برس اس انتظام مین گذرینگا بعد اسکے ایکروز عین تجلی کے وقت حکم الہی ہوگا کہ اے بندو ابا
اب اور کسی طرح کی آرزو تمہارے دلو نمین باقی ہی سبکے سب عرض کرینگے خداوندا تیری
عنایات سے سب مطالب برائے بلکہ ہم اپنے استحقاق سے زیادہ کامیاب ہوئے حکم ہوگا کہ سارے
نعمتون سے افضل ایک نعمت اپنی خوشنودی کی تمکو عطا کرتا ہون کہ پہر مین کبہو تم سے ناراض
نہین ہونگا اس نعمت کے ملتے ہی انکے احوال ارواح مین ایسی برکت اور فرحت اور قسام
طرح کی لذت سرایت کریگی کہ بہشت کی نعمتونکو اسکے کیا نسبت اور غبار کو پہاڑ سے کیا مناسبت
بیت مطلب بہشت سے ہی نہ حور و قصور سے ،، مولا ہی مجہ کو کام رضائے حضور سے ،،
اور خادم اہل بہشت کے تین طور پر ہین اول تو ملائکہ بہشتیونکو پیغام جناب الہی مین اور
و ماتحکم الحکام بہشتیونکو بطور قاصد کے پہنچایا کرینگے اور اسیطرح انبیا و مقربین مین سے
ایکا حال دوسرے کو جتایا کرینگے دوسرے غلمان کہ وے بہشت کی خلقت مین اور رسول
الکامیہ ایکا اغلا زیری میتر ے اولاد مغر مشرکونکی کہ جنکو جناب پیمبر خدا صلواۃ اللہ
علیہ و آلہ وسلم نے درگاہ الہی مین درخواست کر کر خاص اپنی امت کی خدمت کے لئے مانگ لیا ہی

وفس یہ چند اوراق بہشت و دوزخ کی تفصیل مین مرقوم ہوئے اب خاتمہ کتاب یا بہین
چند امور ضروریکہ لکہا جاتا ہی اسکو بہی ذرا جی لگا کر سن لیا چاہئے روایت ہی کہ
جس گروہ کی نیکی بدی برابر ہوگی وے پلصراط سے پار ہوکر دوزخ کے کنارے محبوس رہینگے
اور وے گروہ کہ جنکو پیمبر وقت کی دعوت نہ پہنچی اور انہون نے شرک یا اعمال بد یا افعال
نیک نکئے مثل حیوانونکے طرح تپاک غم کہاتے ہین تلاش معیشت مین اپنی اوقات گذار گئے ہونگے
ہونگے اور جو سن بلوغ کو پہنچے لاکن بہ سبب نادانی اور بیہوشی یا جنون و بیماری کے امور شرعی
بجا لاتے اور حق و باطل کے پہچاننے مین سعی نکر سکے یے دونون گروہ بہین بہشت و
دوزخ کے ایک مکان مین جسکا نام اعراف ہی رہینگے پہر جب کفار ونکا عذاب دیکہ دیکہہ
کر انکو بہی الم روحانی لاحق ہوگا تب کچہ عبرت سی آجاگی اور بہشت کی کیفیتونکو دیکہہ کر
ترسنا اور اندر جانے نپانا موجب قلق و اضطراب کا ہوگا مگر بہشتیونکو مبارکبادیان اور
دوزخیونکو شرم دیا کرینگے پہر چند ایام کے بعد اللہ تعالی اپنی عنایات بیغایات سے انکو بہی
بہشتیونکی خدمت و متابعت کے بہانے سے بہشت مین داخل کریگا اور بعضی روایت مین یون
آیا ہی کہ ایکے وہ جو سن تکلیف کو نہین پہنچے مگر حق و باطل کا فرق نہ سمجہا یا سمجہا لیکن انبیا
علیہم السلام کی دعوتون اور معجزات باہرات سے بسبب دوری مکان یا باعث عدم شہرت پیغمبر
زمانکے انکو اصلا اطلاع نہوی اور نہ کسی کی زبان سے دلایل شرعی اور احکام الہی سنے یے سبکے

سب ایک مکان پر آتش کے متصل جمع ہونگے اسوقت حق سبحانہ تعالی فرمائیگا کہ ای بندو تم کچہ
جانتے ہو مین تمہارا کون ہون سبکے سب گواہی دینگے کہ تو میرا پروردگار اور خالق اور مالک ہی
حکم ہوگا کہ اچہا اگر تم مجہکو اپنا پروردگار حق جانتے ہو میرا کہا مانو اور اس پہڑکی ہوی آگ مین
کود پڑو ایک گروہ تو سنتے ہی آگ مین کود پڑینگے اور دوسرے عذر کرینگے کہ خداوندا ہم
بندۂ ضعیف مین اتنی سکت کہان ہی کہ یہ مشکل کام ہم سے انجام ہو بہرحال تیری رحمت کا امیدوار ہون
اسوقت حق تعالی گروہ اولین پر آگکو گلزار کریگا اور فرمائیگا کہ اگر دنیا مین ہمارے احکام سے
واقف ہوتے تو البتہ صدق دل سے اس پر عمل کرتے کیونکہ اقرار توحید اس آگ سے مشکل نہ تہا اور گروہ
آخرین پر عتاب ہوگا کہ تمکو اگر ہمارے امر و نہی سے روئے زمین پر اطلاع ہوتی تو بہی تم ہرگز
اسے نمانتے اور بہت سی باتین بنایا کرتے جب روبرو تم نے حکم نمانا تو غیبت مین تم کب تصدیق
کرتے بیشک تم کا ہوا اپنے زمرے مین داخل ہوا اور جہنم مین ابد الاباد رہا کرو کہتے ہین
کہ جسطرح سے انسان اللہ تعالی کی عبادت پر مامور و مکلف ہین اسیطرح جن کو بہی تکلیف اس امر کی ہی چنانچہ سورۂ
رحمن ناطق ہی کہ جن و انسان ثواب و عقاب مین شریک ہین مگر علماء دین کے نزدیک یہ مسئلہ
مختلف فیہ ہی کہ آیا بعد حشر و حساب کے جنات کا کیا حال ہوگا بعض کہتے ہین کہ کفار جن مثل کفار
بشر کے ہمیشہ جہنم مین رہینگے اور صلحا جن بہشت مین داخل نہونگے بلکہ بہایم کی طرح سے خاک مین
ملجائینگے اور بعض کہتے ہین کہ صلحا جن بہی بہشتی ہونگے مگر انکی کچہ مالکیت وہان نہوگی کیونکہ

اللہ تعالی نے بہشت کی مالکیت آدم علیہ السلام کو بخشی ہے رعایا کی شکل سے متصل بہشت کے
رہینگے اور وہان آیا جایا کرینگے اور دہقانونکی طرح جنت کی نعمتون سے بہرہ مند ہونگے یہ
قول قریب بقیاس ہی اور بعض کا قول یہہ ہی کہ یے بہی بطور بنی آدم کے بہشت مین داخل ہوکر اپنے
مکانون کے مالک ہونگے اجبنا چاہئے کہ آیت کریمہ و من دابتہ فی الارض ولا
طائر یطیر بجناحیہ الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شئ ثم
الی ربہم یحشرون دلالت کرتا ہی اسبات پر کہ جانورونکے لئے بہی حشر اور مکافات
عمل ہی مگر اسطور پر مثلا دنیا مین ایک بیل تر ے سینگو نکا دوسرے بیل بے سینگہ کو
یا موتے نے دبلے کو ستایا او رایذا دی قیامت کے دن بے سینگہ کو سینگہ دیکر فر کو روز
اللہ تعالی دیگا کہ وے دونون اپنی اپنی بیداد کی داد اس حاکم دادگر کے حضور مین حسب المراد
بہر لینگے مگر حیوانونکے لئے دوزخ بہشت خاک نہین ہی بلکہ سبکے سب جنت کی بن رہینگے
وے جو خدا کی راہ بر ذبح ہوئے ہونگے مقام عالی کی خاک بنینگے اور پہر ہر یک خاک لذت پایا کرے
حاصل کریگی اسمین سے کچہ تہوڑی سی خاک خاک دنیا کے ساتہ ملجائیگی چنانچہ روایت ہی
کہ جب لوگ پلصراط گذرینگے اور زمین خالی ہوگی تب آسمان ٹوٹ کر بہشتیونکی سر کب بنی گی
اور زمین مائدۂ شیرین بنکر انکی غذا مین صرف ہوگی اور صحاح مین کوری کہ جب لوگ
پلصراط سے گذر کر ایک میدان مین محبوس رہینگے اور وہان شکایت اور حقوق ضعیفہ سے

باک و صاف ہوکر جنت کو راہی ہونگے اسوقت ایک بیل اور ایک مچھلی دونو اسمین
یہان تک لڑینگے کہ ہر یک ہلاک ہو جاویگا بعد اسکے مچھلی کلیجا کباب کرکر بہشتیونکو
بہتے کا اور پھر ان دونو کا کباب مایدہ زمین سے ملکر انکی غذا کے مصرف مین لگا
اسطرح خاک دنیا خاک مین ملجاویگی مگر کہتے ہین کہ اشیاء دنیاوی مین سے چند شی کو
فنا نہین اور بہشت مین ہمیشہ رہینگے جانور و مین دنبہ حضرت اسمعیل علیہ السلام کا
ناقہ حضرت صالح علیہ السلام کی کتا اصحاب کہف کا اور مکانو مین کعبہ اور کوہ طور اور بیت المقدس کا
پتھر اور نباتات مین استوانہ حنانہ اور منبر حضرت خاتم النبین علیہ السلام بلکہ ان سبکا
سبکو اچھی اچھی صورتونکے ساتھ بہشت مین لاکر موقع سے رکہدینگے اور نصوص قرانی
و احادیث متواترہ سے ثابت و تحقیق ہی کہ جنتیونکو دن بدن نعمت و قربت کی کثرت
اور جہنمیونکو دمبدم عذاب اور قیامت کی شدت ابد الاباد رہا کریگی اللہ تعالی جمیع مومنین
و مومنات و مسلمین و مسلمات کا خاتمہ بالخیر کرے اور عذاب قبر و دغدغہ حشر سے محفوظ
رکہکر جنت مین بھیجاوے اور وہان اپنے دیدار لایدرکہ الابصار سے مشرف کرکر مقام
رضا مین ابد الاباد مستقر و برقرار رکھے صدقہ صاحب لولاک اور اسکی آل پاک کا آمین ثم
آمین و آخر دعوانا الحمد للہ رب العالمین والصلوٰۃ علی خیر خلقہ محمد و آلہ و اصحابہ و اتباعہ
اجمعین تاریخ ہفدہم شہر صفر المظفر ۱۲۶۰ ہجری در مقام دار السرور رای ویلور اتمام یافت

اجوبہ مولانا و امامنا حضرت مولوی حافظ عبد الحلیم صاحب المعروف نبیرہ حضرت شاہ عبد العزیز دہلوی قدس سرہ
جواب در کتب فقہ مسطور است کہ ہر کہ انکار خلافت حضرت صدیق اکبر کند منکر اجماع قطعی شدہ کافر گشت در ملاقات
ایشان حکم ملاقات کفار جاریست یعنی ابتدا بسلام نباید کرد الا عند خوف الضرر العظیم الملاحق منہم و رد جواب
نیز بقدر ضرورت اکتفا باید نمود ہمچنین در عیادت و تعزیت و تہنیت و اجابت دعوات مکافات منظور باید داشت
خلیج حکم سایر کفار بمون است جواب قاذف عائشہ رضی اللہ عنہا و ساب صحابہ رضی اللہ عنہم بلا شبہ مرتد است
و حاکم اورا القتل باید ساند لیکن چون شخصی کو رتش خود این را بشنود متکلم را بکشد عند اللہ ما خوذ نمیشود و اما
عند القاضی اگر شہود معتبر نزد او متوجب قصاص خواہد گشت جواب تفضیل شیخین بر حضرت مرتضی علی بعد من کل الوجوہ سنت
جواب اقتدای تفضیلیہ جایز نیست جواب مروان علیہ اللعنہ را بد گفتن و بدل از و بیزار بودن از
لوازم سنت و محبت اہلبیت است کہ از جملہ فرایض ایمان است جواب حنفی المذہب بمذہب شافعی عمل نماید در بعضی
الکلام یکی از سہ وجہ جایز است اول آنکہ دلایل کتاب و سنت در نظر او در آن مسئلہ مذہب شافعی را ترجیح دہد دوم آنکہ
در حقی مبتلا شود کہ گذارہ بدون مذہب شافعی نماند مثل الکام میاہ یعنی آبہا سیوم آنکہ شخصی باشد صاحب تقوی
عمل باحتیاط منظور افتد و احتیاط در مذہب شافعی باید مثل قصد دادن را باید از قدر دو انار یا گوشت طاوس نخوردن
لیکن درین ہر سہ صورت شرط دیگر ہم ہست و آن اینست کہ تلفیق واقع نشود یعنی بترکیب مذہبین امری متحقق نشود کہ ہرگز در ہیچ مذہب
روا نباشد مانند آنکہ فصد داد یا نقض وضو ہو اند باز ہمان وضو نماز بعقب امام بقرات فاتحہ بگذارد کہ در ہیچ مذہب روا نشد
وضو بر مذہب حنفی باطل گشت و نماز بر مذہب شافعی و اگر سوای این وجوہ نظر بر ترک اقتدای حنفی نماید تقلید

منکر خلافت صدیق اکبر کافر است
قاذف عائشہ و ساب صحابہ بلا شبہ مرتد است
اقتدای تفضیلیہ جایز نیست
مروان را بد گفتن جایز است
حنفی مذہب در بعضی احکام بمذہب شافعی عمل نماید جایز و حرام
کسے در وضو و نماز بین بمذہب حنفی و شافعی ...

قول امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ ما شغلک عن الحق فہو طاغوتک خاید دنیا ہمچو سایہ است و آخرت ہمچو آفتاب
ہر چند کہ جانب سایہ روی گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب روی سایہ خود برابر او رود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

اسولہ مومنین و مسلمین و اجوبہ آن از امام العلماء

بیان نماز

قدوۃ الفضلا ہادی الخلق الی سواء السبیل مصداق علماء امتی کانبیاء بنی
اسرائیل کاشف سرایر طریقت بیضاد مورد حدیث العلماء ورثۃ الانبیاء رموز دان
اسرار فرقان قدوۃ الاوتاد ذو التصانیف والارشاد مولانا و امامنا
حضرت مولوی حافظ حاجی سید شاہ محی الدین صاحب قادری مد ظلہ العالی ویلوری
سوال تارک الصلوٰۃ کسکو کہتے ہین اور اسکا حکم کیا جواب تارک الصلوٰۃ
نماز کے چھوڑنے والے کو کہتے ہین اگرچہ یک نماز کو بھی چھوڑ دے پھر جنے بغیر
عذر شرعی کے نماز کو عمداً سستی کی راہ سے بغیر انکار وجوب کے چھوڑ دے تو وہ امام
اعظم کے پاس فاسق ہی اور اسکو قید مین رکھا چاہئے نماز پڑھنے لگے تک اور بعضے
کہتے ہین اسکو مارنا ہی لہو بہنے تک اور امام شافعی پاس قتل کرنا ہی ایک وقت کی
نماز بھی چھوڑ دے تو بعد طلب کرنے توبہ کے جب توبہ نکرے اور امام احمد پاس ایک
وقت کی نماز چھوڑنے پر بھی قتل کرنا ہی اور وہ اس چھوڑنے کے سبب مرتد
ہوجاتا ہی چنانچہ یہہ حکم در مختار او میزان شعرانی مین مذکور ہی اور ارشاد العباد

میں لکھاہی کہ کے جلیل القدر اصحاب اور تابعین تارک الصلواۃ کے کفر پر گئے ہیں
جیسے حضرت عمر اور ابن عباس اور ابن مسعود اور معاذ بن جبل اور عبداللہ بن مبارک
اور احمد بن حنبل اور اسحاق بن راہویہ وغیرہم اور حضرت عمر کا یہ قول لایا ہی کہ
من ترک صلواۃ واحدۃ حتی یخرج وقتہا فہو کافر مرتد یعنی جو چھوڑدے ایک نماز
کو یہاں تک کہ وقت اسکا نکل جاوے تو وہ کافر او مرتد ہی سوال در بلاد میت
بعد یکسال یا دو سال دفن میکنند بعدہ بجای بعید نقل میکنند اینچنین دفن و نقل
درست یا نہ بینوا و توجروا الجواب بعد از دفن اخراج میت و نقل آن مطلق تزد است
اما پیش از دفن نقل میت در بلد بقدر میلی یا دو میل باکی ندارد و در غیر بلد ترک نقل
مستحب بود و اگر بسوی بلد دیگر نقل باکی ندارد سوال بیعت طریقت علی الاصح فرض است یا واجب
یا سنت و حکم ناکث بیعت از شیخ کامل چیست الجواب بیعت طریقت علی الاصح سنت است
و ملوک ظلمہ باندیشہ بیعت خلافت و امامت مزاحم بیعت طریقت بودند بایں جہت
بیعت طریقت پیش از خلفای اربعہ متروک بود و لسبب تمادی ایام و ارتفاع اندیشہ
ظلمہ صوفیہ اشتہار بیعت یافتند و اجرای بیعت سنت نمودند اگر فرض بودی سلف
ہرگز نکردی و ہر کہ بیعت شیخ کامل نکث نماید مرتد طریقت باشد و در شریعت حکم او
تارک سنت بود و کیکن از غیر کامل حکم چنین بود کذا فی الخاتمہ سید محمد گیسو دراز و فی الاولہ

(margin: بعد از دفن اخراج میت و نقل آن)

الخوفیہ

(margin: زن پیش پسر پروردہ خود بی گوشہ شدن)

الغوثیہ شیخ محمد غوث گوالیری وغیرہا واللہ اعلم سوال زن را پیش پسر پروردہ خود بی گوشہ
شدن والیضا پیش غلام بی پردہ شدن جایز است یا نہ بینوا و توجروا الجواب
زن را پیش پسر پروردہ خود بی گوشہ شدن جایز نیست مگر غلام زن نزد اکثری از
علمای مخدوم نزد است و صاحب تفسیر حسینی منسوب کردہ صاحب احقاق از بعض علما
نقل میکنند کہ مغرور نگردانند شمار الفاظ و ما ملکت ایمانکم ایمانہن کہ آن در باب
امامت نہ عبید عبد زن حکم مرد اجنبی ندارد و جایز نیست نظر او بسوی مولاۃ و نہ
بعضی از مواضع زینت وی واللہ اعلم و امانت ضعیفہ بلکہ غیر ضعیفہ پیش شیخ فانی
عدیم الشہوۃ بی گوشہ شدن درست است اما پیش رجال شہوت دار بی ضرورت شرعی
درست نیست بلکہ اگر زنی نظر با جنبی کند یا مردی نظر با جنبیہ نماید یا اجنبیہ خود را
بزینت در نظر اجنبی آورد نا جایز و با استحلال کافر است تا آنکہ بی ضرورت شرعی بقصد
و شہوت شنیدن آواز اجنبیہ و شنوانیدن اجنبیہ آواز خود را با جنبی جایز نیست
برای ہمین زنان از اذان و اقامت و جہر در نماز ممنوع اند و تلاوت قرآن
شریف باواز بلند بقصد استماع اجنبی و استحلال آن کافر میشوند بلکہ شنوانیدن
آواز خلخال و زنگولہ و دیگر زیور زن را حرام و استحلال آن کفر است قال اللہ تعالی
ولا یضربن بارجلہن لیعلم ما یخفین من زینتہن و مردان

شہوت دار را شرم گاہ خود و شرم گاہ زوجہ و کنیز خود نظر کردن روا است و فی
ابراہیم شاہی ناقلا عن الکنز ینظر الرجل الی فرج امتہ و زوجتہ و وجہ محرمہ و راسہا
و صدرہا و ساقیہا و عضدیہا انتہی و ایضا بضرورت شرعی نظر شرمگاہ غیر منکوحہ و غیر
مملوکہ جایز است و فی ابراہیم شاہی من السراجیہ یجوز النظر الی الفرج للخاتن و القابلۃ
و الطبیب عند المعالجۃ ولیغض بصرہ ما استطاع انتہی خلاصہ آنکہ از دامہای شیطان و دامی
برابر زن نیست بی ضرورت شرعی از نظر بسوی زن و شنیدن آواز وی بلکہ آواز
زیور وی محترز باشد و مس بدن زن بلکہ موہای وی مقطوعہ وی نکنند و زنان تا ممکن محترز
باشند از بیجا است کہ زنان را عورات و مستورات گویند صرح بہ الفقہا واللہ اعلم سوال حسن بصری
و حسنین کریمین با جناب مرتضوی کرم اللہ وجہہ و ائمہ مجتہدین با شیوخ طریقت بیعت نمودہ اند
یا نہ بینوا توجروا وقول من لیس لہ شیخ فشیخہ الشیطان و قول الشیخ فی قومہ کالنبی
فی امتہ حدیث است یا نہ و حکم منکر بیعت چیست الجواب بیعت حسن بصری و حسنین رضی اللہ عنہما
کتب اکابر صوفیہ از قادریہ و نقشبندیہ و چشتیہ و شطاریہ وغیرہ و سلاسل ایشان شاہد است
حاجت بیان ندارد و در تذکرۃ الاولیا و معدن الجواہر و غیرہما مذکور است کہ امام
اعظم رحمۃ اللہ علیہ از امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ اخذ فیض باطن نمودہ اند و در میزان
العقاید مسطور است کہ مجتہدان نیز اخذ خلافت از اولیا شدہ اند و از این دیگران

(margin: احوال بیعت)

چنانچہ

چنانچہ در مخزن السلاسل منقول است کہ از امام الہمام امام جعفر صادق امام اعظم رضی اللہ عنہ
خلافت اخذ نمودہ اند و از وی امام محمد و از وی ابو سلیمان دارانی رحمۃ اللہ علیہم
انتہی و حدیث من لیس لہ الشیخ فشیخہ الشیطان بعض از مشایخ طریقہ در کتب خود آوردہ اند
ولیکن محدثان آنرا معتبر نمیدانند و قول الشیخ فی قومہ کالنبی فی امتہ از مقولات
صوفیہ است و ثبوت بیعت از سنت است پس منکران منکر سنت باشد سوال
جناب غوث الاعظم رضی اللہ عنہ مجتہد بودند یا نہ الجواب مجتہد بودند چنانچہ نور الدین
شطنوفی رحمۃ اللہ علیہ در بہجۃ الاسرار و دیگر علمای اعلام نوشتہ اند کہ حضرت شیخ
عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ مجتہد بودند و فتوی بیشتر بر مذہب شافعی و احمد حنبل
رضی اللہ عنہما میدادند و مولوی محمد باقر آگاہ رحمۃ اللہ علیہ نیز در محبوب القلوب خود
از بعضی ایمای نمودہ اند سوال بعضی از مشایخ یازدہ اسم مکرم غوث الاعظم رضی اللہ عنہ
با موکل میخوانند حکمش چیست الجواب در باب رقی و افسون شرح مشکوۃ دہلوی در
شرح حدیث لا باس بالرقی الی آخرہ مذکور است کہ در افسون نامہای جن و شیاطین
نبود و معانی آن کفر لازم نیاید از بیجا است کہ گفتہ اند معنی ہر افسون کہ معلوم نباشد
آنرا نخوانند مگر آنکہ بنقل صحیح از شارع منقول بود و ایضا فیہ نقوش تکسیر جملہ ہا
کہ در شرف آفتاب و دیگر اوقات میسازند مکروہ است و ایضا فیہ بالجملہ علمای امت

(margin: غوث الاعظم مجتہد بودند یا نہ)

(margin: بیان افسون)

اجماع دارند بر کراهیت افسونی که از کتاب الله و اسما و صفات الهی نبود و در شرح صراط المستقیم
دهلوی مینویسند که بر جواز افسون علما اجماع کرده اند بسه شرط یکی آنکه از کلام خدا
و اسما و صفات وی باشد دیگر آنکه بزبان عربی بود یا زبان دیگر و لیکن معنی آن معلوم
باشد سیوم آنکه خدای جل شانه را موثر حقیقی اعتقاد کنند انتهی والله اعلم سوال ایمان
مخلوق است یا غیر مخلوق الجواب بعضی غیر مخلوق است زیرا که ایمان عطای رب است و عطای
رب مخلوق نیست پس ایمان چگونه مخلوق باشد و نزد بعضی مخلوق است زیرا که ایمان
عبارت است در شرع از اقرار و تصدیق و این فعل بنده است و فعل بنده مخلوق بود
والله خلقکم وما تعملون پس ایمان مخلوق باشد و بهترین قول همین است کذا فی منافع الخلوب
سوال شدی بتهانا ہمیں جایز نا دالون نے کہتے ہیں امام کا علم کر کر بتہاتے
ہیں یہ کیونکر غیر جایز ہوویگا اسکو توڑنا امام کے بے ادبی کرنا ہی الجواب اسکا
یہہ ہی کہ مشرکان تبانکو خدا کو بتہاتے او رخدا کے نام سو پکارتے سب انبیا اولیا
ان تبانکو توڑتے آئے اور امام خدا سو زیادہ تو نہیں جب تبان کو یہہ بزرگان توڑنا
خدا کے ساتہہ بے ادبی نہیں جانے بلکہ ثواب سمجھے شد تو نکو توڑنا کیونکر امام کے سات
بے ادبی ہوئیگی سوال مسجد کے اندر سلام علیک کہنا درست ہی یا نہیں الجواب درست ہی
جنانچہ شیخ عبد الحق دہلوی رحمة الله علیہ شرح سفر السعادة میں لکہے ہیں کہ آنحضرت

ایمان مخلوق است یا غیر مخلوق
شدی بتهانا توڑنا
سلام کہنا اندر مسجد کے

صلی الله علیه وسلم مسجد کو تشریف لائے اور پہلا تحیت مسجد ادا کر کہ حاضرین پر سلام کیے
انتهی پر آنحضر جو مسجد میں قراة قران اور تسبیح اور انتظار نماز میں ہیں سلام
نکریں چنانکہ عالم گیریہ میں ہی سوال در ماه ربیع الثانی بتاریخ یازدهم علم را به تجمل تمام در کوچها
عام می برند و پیش آن سرود میخوانند و در مکان بزرگی و یا فقیری بر درخت
می نشانند و پیش علم فاتحه بنام حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه می دهند جایز
یا لا یجوز یا گناه یا کفر است الجواب مفتی بدر الدوله در داستان غم می نگارند
بعضی بلایان عجب بدشعار قبایح را از شعائر اسلام قرار داده جهال را بر آن
تحریص می نمایند نخستین بدعتی که آن شرک و عبادت انصاب است آنکه صورتی
بر مثال پنجه آدمی از سیم و زر و مانندان تیار کرده و لباس های فاخره بر و بسته
و گل در گلویش انداخته نصب میکنند و بانواع تبجیل و تعظیم با وی پیش می آیند
و نذر و نیاز نزد یکش میگذارند و انجاح حوایج از و میخواهند حتی که بعضی با وجود
سجده هم میکنند و فی الحقیقت این بت پرستی است و بت را الصور ان سے یا جوانی
بودن ضرور نیست چه تبان جاهلیت بر سه نوع بودند یکی آنکه جثه بر مثال صورت
انسان و مانندان خشتنا نصب میکردند دیگر فقط صورت بلا جثه می ساختند و این
هر دو را صنم میگویند سیوم جسمی می بود بلا صورت که انرا نصب می نامند و شده علم

احوال جهنڈا و علم

ونشان قادر ولی وغیره که در هند مروج است از قبیل انصاب است اگرچه معتقد
ایشان بالوهیت این اشیا نباشد چه تعظیم و توسل اکثر کفار با نصاب خود باین
معنی نبود که این اله است بلکه ایشان در زمان سلف مردانی بودند بصلاح و تقوی
موصوف و بزهد و ورع معروف و تصور ایشان موجب تقرب جناب بارگاه الهی است بس
بفحوای ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی بایشان توسل
می جستند و نذر و نیاز بایشان می گذرانیدند انتهی و مولوی اسلمی صاحب در سفینة
النجات از شرح اربعین شیخ ابن حجر نقل مینمایند که درین زمان بلوای عام
در مردم عوام بتسویلات شیطانیه ظاهر و باهر گشته که عمود یرا نصب کنند بنام بزرگی
یا دیواریرا حلقه و اراز نند و تعظیمش کنند و همچنان شجر و حجر و چشمه را بامید حصول
صحت و شفا یا قضای حاجات خود قرار دهند و قبایح ایشان در امور مذکوره غنی تر
از بیان است و همچنان است در ملک هند جهنڈه مولا علی و قادر ولی و نقش کربلا
و مدینه منوره و کعبه معظمه و چشمه لیلی و کوه مرتضی علی رضی الله عنه و قدم جعلی که منسوب
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که همه اش از منکرات و بدعات دینیه شمرده شوند
پس مومن را احتراز ازان لازم است انتهی ازینجا ثابت شد که نصب جهنڈه کمو بنام
بزرگی درست نیست پس فاتحه دراینجا چگونه درست باشد اما نفس فاتحه بنام بزرگان بدون

بعضها موجب اجر و ثواب و خوبی دینی و دنیویست سوال زنان قوم کفار این بلاد
خریدن و بی نکاح درینجا در تصرف آوردن درست است یا نه الجواب بر قول
کسانیکه این بلاد را دار الحرب نمیگویند درست نباشد و بر قول قایلان دار الحرب
جایز خواهد بود و لیکن چون ملکیت زنان حربیه بلاد از جهت عدم رضای حکام
وقت ثابت نمیگردد صورت جواز امکان ندارد سوال اجرت ذبح طلبیدن ذابح را
دادن و ذابح را گرفتن جایز است یا نه و ذابح را مطالبه اجرت ذبح میرسد یا نه
الجواب اجرت ذبح دادن و گرفتن و مطالبه کردن جایز است کذا استفاد
من العالمگیریه والدر المختار و غیرهما سوال برخاستن برای تعظیم قران مجید جایز است
یا نه الجواب جایز است لیکن در صدر اول یعنی زمان صحابه نبود چنانچه جلال الدین
سیوطی رحمة الله در اتقان مینویسد که سلطان العلما عز الدین عبد السلام رحمة الله
بدعت میگوید و تعظیم قرانرا جایز نمیداند زیرا که این امر در صدر اول نبود سوال
اشاره بدست وقت سلام جایز است یا نه الجواب دست نهادن بر سر نزد سلام دادن
بزبان یاد کردن آن یعنی جواب سلام دادن جایز است و دست نهادن فقط
بر سر بدون سلام بزبان گفتن یا بدون جواب بزبان گفتن بدعت است قبیحه
سوال شخصی جانوریرا نام زد بزرگی کند و وقت ذبح نام خدا گفته ذبح کند حرام است یا نه

احوال کنیز زنان
بیان اجرت ذبح
بیان تعظیم قران
بیان سلام از دست
احوال نذر جانور

الجواب مولوی ارتضا علیخان درجواب بعض از سوالات ہجرہ کانہ درجواب این سوال نوشتہ اند و مولوی محمد سعید اسلمی و مولوی حسن علی لکہنوی و مولوی حبیب اللہ پشوری و دیگر علمای مدراس بر ثبوت ان مواہیر خود ثبت کردہ اند اگر شافی یا مالکی برای نذر بزرگی معین کند بعد از ان اگرچہ بتسمیہ ذبح کند حرام است خوردن اکی ان لما فی در المختار ذبح لقدوم الامیر ونحوہ کواحد من العظما وحیثا کان او میتا یحرم لانہ اہل لغیر اللہ ولو ذکر اسم اللہ تعالی علیہ انتہی وانچہ مولوی اسلمی صاحب نوشتہ اند کہ جانور زیرا چون بنام بزرگی نامزد نمایند حرام نمیشود نزاع لفظی است نہ معنوی و معارض قول صاحب در المختار نیست چہ بمجرد نامزد کردن نذر نمیشود داری اگر بہ نیت نذر نامزد کند و جانور نامزد را در خرج خود اوردن روا اندارند حرام بود

سوال رمضان شریف میں روزہ رکہنا اور تسبیح کرنا اور نماز پڑہنا اور افطار کرانا بہوکہ لیے اور پیٹ بہر کر کہلانا کہانا کانے میں کیا ثواب ہی الجواب نخعی رضی اللہ عنہ بولتے ہین کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایسا فرماے کہ رمضان کا ایک روزہ افضل ہی ہزار روزے سے اور رمضان کے ایک تسبیح افضل ہی ہزار تسبیح سے اور رمضان میں یک رکعت افضل ہی ہزار رکعت سے اور روزہ دار کو رمضان میں اللہ کے واسطے افطار کرایا نہ لوگ کو دکہانے اور سنانے اور دنیا کے غرضان پر بات مارنے تو

احوال روزہ رمضان

اللہ اسکو دنیا ہی آخرت میں جنت الفردوس اور جنۃ الماوی اور جنۃ العدن اور کوی آدمی رمضان میں یک روزہ دار کو بہی افطار نین کرایا تو اللہ اسپر یک نظر رحمت کی کرنے پر راضی نہیں رہتا ہی اور رمضان میں روزہ دار کو پیٹ بہر کر کہلانا کہلانا ایسا ثواب ہی کہ گویا سب دنیا کو سونا روپا خدا کی راہ مین خیرات دیا سوال بعد دفن موتی نزد قبر فاتحہ خواندن سنت است و بعد مرور و معاودت از قبور تا چہل قدم فاتحہ خواندن سنت است یا مستحب یا بدعت یا گناہ کدام گناہ الجواب زیارت قبور سنت است بدلیل حدیث شریف کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور الا فزوروہا و بموجب حکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن فاتحہ باشد یا غیر فاتحہ ہرچہ بخواند مستحب و موجب ثواب است اما نیت تخصیص خلاف سنت بود و ہرچہ خلاف سنت باشد بدعت و مکروہ پس فاتحہ ہم بے نیت تخصیص موجب ثواب است و مولوی بخش صدیقی بہاری در زاد الاخرۃ از سفر السعادۃ شیخ عبد الحق دہلوی نقل میکند کہ از علی کرم اللہ وجہہ مرویست کہ آنحضرت بعد فراغ از دفن میت میگفت اللہم ہذا عبدك نزل بك وانت خير منزول به فاغفر له ووسع مدخله انتہی وہم در وی می نگارد بعد از دفن چہل قدم از قبر برگردیدن و باز بر سر گور رفتہ فاتحہ

بعد دفن میت و بعد چہل قدم رفتہ فاتحہ خواندن

خواندن از ہیچ یک کتب معتبرہ مشہورہ مستنبط نشدہ انتہی و مولوی محمد باقر آگاہ در روضۃ الاسلام میفرماید سہ فاتحہ پڑہنا چہل قدم بعد از ان ہا چنگا بدعت سیئہ ہے پہ بای معتبر ماہا سوال شیخ دہلوی در شرح سفر السعادہ می نگارد جای کہ شرایط جمعہ موجود نباشد پیش از جمعہ چہار رکعت احتیاط گذارند و بعضی گویند کہ بعد الجمعہ گذارند و نیز بعضی اعتراض میکنند کہ اگر بعد جمعہ گذارند اسائت ظن علما بمسلمانان لازم اید انتہی پس این چہار رکعت کی باید گذارد الجواب در ادای چہار رکعت احتیاط علما را اختلاف است عند البعض قبل الجمعہ و عند البعض بعد الجمعہ و عند البعض ہر کدام را کہ مقدم سازند روا است و ہر یکی را دلیلہا و علتہا است چون جواب این مقدمہ را واکثر مسایل متعلقہ این مقدمہ را کتاب جامع الرموز متضمن بود سوال در انیس الواعظین و تنبیہ الغافلین و غیرہما مسطور است و فی الحدیث من قال لا الہ الا اللہ ماتہ الف مرۃ و یجعل ثوابہا للمیت غفر اللہ لہ وان کان مستوجبا للعقوبۃ والقضا و در شرع بجای بسیار بے اعتنا لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ آمدہ سبب ان چیست الجواب ہر دو جزء کلمہ اند و موقوف علیہ ایمان اما لا الہ الا اللہ جزء اول است و محمد رسول اللہ جزء ثانی قرات ہر دو عبادت است و در شرع بہر طور کہ آمدہ عمل باید کرد حکمت ان شارع میداند مارا امیر شکر در آخر

در بیان چہار رکعت احتیاط قبل جمعہ

بیان لا الہ الا اللہ

اذان چرا محمد رسول اللہ منضم نشدہ و در ینجا کلام دیگر است کہ جز مشاہدہ است نیاید سوال عامی کو حدیث صحیح پر عمل کرنا درست ہی یا نہیں الجواب اس مسئلے میں اختلاف ہی امام اعظم اور محمد رحمہما اللہ کے پاس عامی کو حدیث پر عمل کرنا جائز ہی اور امام ابو یوسف کے پاس غیر جائز سوال حق سبحانہ و تعالی کو جمع کے صیغے سو پکارنا درست ہی یا نہیں الجواب یہہ مسئلہ فی الوقت صریح نظر میں نہیں ایا مگر تفاسیر میں اکثر مفرد اور بعضے جمع کے صیغے سو پرتے ہیں واللہ اعلم سوال بائیسکل پر سوار ہونا درست ہی یا نہیں الجواب یہہ مسئلہ بہی کسی کتاب میں دیکہنے میں نہیں آیا مگر تواریخ سے معلوم ہوتا ہی کہ اوکیا کبار اور علماء نا مدار سوار ہوتے ائے ہیں

عمل کردن عامی بر حدیث جائز است یا نہ

بیان بائیسکل پر سوار ہونیکا

در احوال معیت حق با خلق

مکتوب شیخ حسین مرید شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره خلیفه شیخ مظفر قدس سره که یکی از مریدان خود
نوشته بود نور مقرر برادر شمس الدین و دستان باد دیدها تیره سری از اسرار الوهیت بیان میکنم در بیان معیت
حق با خلق هر که متابع قدم شیخ الاسلام شیخ مظفر قدم زند محقق بهر معطل در حجره دل این راز خوش
مطور العوه دل خود بلوث زندقه الوده نکرد اعوذ باللہ تو و تیجاه هو معکم اینما کنتم ظاهر معنا
چنین است که خدا تعالی با شماست هر جا که باشید و لیکن چیز را با چیز مامعیت خوانند و این بود
یا مجاز است یا بحقیقت علما ظاهر را مذهب است که این بودن بمجاز است نه بحقیقت و گویند خداوند با هم
ذرات عالم است نه بذات بلکه بعلم و بر همه ذرات قادر است و مذهب عام متکلمین همچنین اما صوفیان
بعض ظاهر قناعت نمیکنند حقیقت چیز را طلب کنند و مذهب ایشان این است که مامعیت حق با جمیع ذرات
حقیقت است ای او بذات بجمیع اشیاست حقیقتاً لا المجاز الکن معیت او نه چون مامعیت جسم است
با جسم که او جسم نیست و نه چون مامعیت جوهر است با اجسام که او جوهر نیست و نه چون مامعیت عرض است
با جوهر یا اجسام که او عرض نیست ما پس معیتی که معلوم و مفهوم متکلمان است این معیت ثم معیت است
لیکن صوفیان آن معیت را که معیت رابع گویند جز این معیت که مفهوم متکلمان است گویند مثال
روح با جسد مثال بودن حق تعالی با کل کائنات است زیرا که نه در قالب است نه بیرون قالب
نه متصل بقالب و نه منفصل بلکه روح از عالم دیگر و بر روح از لوازم اجسام از دخول و خروج و اتصال
و انفصال و جز آن هیچ نسبت نداد و با این هر ذره از ذرات قالب نیست که روح بحقیقت با آن است

او لیکن

با او نیست معیت حق سبحانه تعالی با ذرات عالم همین مثال است من عرف نفسه فقد عرف ربه اشارة
برین است سوال اینجا وارد میکنند بر ایشان که ازینجا لازم میاید که حق سبحانه تعالی بذات خود با هم
مواضع قذر باشد و این ممتنع و منکر است جواب میگویند که اتفاق جمله اهل اسلام است که هر انواع
نجاسات و قاذورات را حق تعالی آفریند و نگاه میدارد که بی حفظ و بقاء محال است
و اندرین هیچ عیبی و نقصانی لازم نمیاید ازین معیت نیز هیچ عیبی لازم نیاید با آنکه معلوم است
که فعل بی فاعل و صفت بی موصوف هرگز نبود و دیگری گویند روح متصرف است در همه اجزای قالب
مرجوست با هر ذره های قالب زندگی همه بدوست و با اینهمه از چیزها نیکه در باطن قالب است
از خون و جز آن هیچ خلل و نقصانی در طهارت و پاکی روح نه و متکلم معیت ذات احد حقیقی
با هر ذرات نا متناهی فهم نتوانکه بی تقدیر تجزی و تقسیم و حلول در انکه لاجرم تاویل کو
واللہ اعلم الی الصواب سه کفت تو کی دیدی آن رخسار را، چشم مجنون باید آن
دیدار را، تا نباید عشق محبوبی بدیده، کی تو دلیلی کجا توانی بدید، گر بجنیم من به بینی
روی او، تو نیاسازی زجا کوی او، چون مرا از اهت ها برای طلب کارها عالی
خاطر گشت این فقیر برای تحریض شان بقلم آورد تا چون از نعمت لقیفه قلب محروم افتند باری
از سر مراقبه با مولی محروم نمانند و خود را با او واو را با خود دانند و دور شمر ند که بیشتر
حرمان که نجلی دامن گیر شد ازین شد که خود را از شرف معیت حق دور دانسته اند و بی ادبی فار

قدم بر خلاف رضا نهاده اند والسلام شیخ شرف الدین یحیی منیری قدس سره از مشایخ مشاهیر هندوستان است
چه احتیاج که در مناقب او کند مرید خواجه نجیب الدین فردوسی است و از معاصران شیخ نظام الدین اولیا
قدس سره است این انوار از مکتوبات مشهور مکتوبات بحریست که بجانب شیخ مظفر بلخی که خلیفه او بود
نوشته است و این موجب وصیت شیخ جمله در گور برده مگر چند مکتوبات که از ان باقی مانده بود
نقل آن مسطور میکرد و مکتوب بلاکین قوم بحق داده است، زیران گنج اکرام نهاده است
برادر اعزامام مظفر سلام و دعای کاتب حروف مطالعه نماید باید که در کار خود مردانه باشد از
شداید امور از کثرت ابتلاء و از امتحانات گوناگون که در راه سالک است نباید که دل را فتور
و فتور راه یابد ای برادر در غلطه الدنیا آورده است که کار خداوند جل علا بر یک نمط نیست
دولت که اقبال و فتوح حق سبحانه و تعالی بنده را از کدام راه پدید آید از راه نعمت یا از راه عطا
یا از راه بلا موسی پیغامبر را صلوات اللہ وسلامه علیه بعد از زادن در تنور آتش افکندند پس در
تابوت افکندند پس در یا انداختند پس در دشمن افکندند پس در دست او کرد قبطی داد پس از
خون کشتن در غربت افکندند پس ده سال در شبانی افکندند شبی تاریک شد و ابر تیره بر آمد
و برق جستن گرفت و گرگان در رسیدند و گوسفندان برمیدند و راه را گم کرد و زن دردزه
درد زادن گرفت سرما سخت فرو گرفت و آتش نه هر چند چقماق زد هیچ آتش بر نیامد چون
بهمه وجوه درماند و عاجز گشت ناگاه خوج عیب برآمد تا گفت انی آنست نارا چون

عنه صلی اللہ علیه وآله وسلم انه قال من صام ثلثة ایام من شعبان بعثه اللہ یوم القیمة علی ناقة من نوق الجنة ثم
قال النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم من زار قبری وجبت له شفاعتی رواه الدارقطنی
وعنه صلی اللہ علیه وآله وسلم من زارنی بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی ثم
بسم اللہ الرحمن الرحیم هجری
مکتوب امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سره مرقوم هشتم شهر جمادی الثانی سنه ۱۲۶۵
مکتوب چهل و یکم یکی از صالحات در نکاح مرزا بنساء در جمع تاویل کریمه یا ایها النبی
اذا جاءک المومنات الخ قال اللہ تبارک و تعالی یا ایها النبی اذا جاءک المومنات
یبایعنک علی ان لا یشرکن باللہ شیئا ولا یسرقن ولا یزنین ولا یقتلن اولادهن
ولا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن وارجلهن ولا یعصینک فی معروف فبایعهن
واستغفر لهن اللہ ان اللہ غفور رحیم این کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و ان سرور
علیه وعلی آله الصلوة والسلام چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء
فرمود بیعت آنحضرت علیه وعلی آله الصلوات والسلام بنساء بمجرد قول بوده است و هرگز دست آنحضرت
علیه وعلی آله الصلوة والسلام بدست نساء با لغات نرسیده است و چون مراسم و اخلاق
ردیه در نساء نسبت برجال بسیار است بنابر آن در وقت بیعت نساء شرائط زائده بر بیعت رجال
در میان آورده است و از جهت امتثال امر خداوندی جل سلطانه و را در نساء وقت نهی از آن
ذمایم فرموده است شرط اول آنکه هیچ چیز را با او تعالی شریک نباید ساخت چه در وجوب وجود و چه
در استحقاق عبادت که همه اعمال او از شائبه ریا و سمعه پاک نباشد و از منظنه طلب اجر
از غیر او تعالی ولو بالقول و ذکر الجمیل مبرا نبود آنکس از دائره شرک بیرون نباید و موحد
قال علی بن ابی طالب رضی اللہ عنه افضل اعمالکم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر ثم

صح

ومخلص شده قال علیه وعلی اله الصلواة والسلام اتقوا الشرک الاصغر قالوا اما الشرک الا
صغر قال علیه واله الصلواة والسلام الریاء وتعظیم مراسم شرک و مواسم کفر همه رایج است در
شرک مصدق و ملبس از اهل شرک است و مثبت مجموع احکام اسلام و کفر مشرک بتری از کفر
شرط اسلام است و بیزاری از شایبه شرک شرط توحید و استمداد از اصنام و طاغوت
در دفع امراض و اسقام که در جهله اهل اسلام شایع گشته است عین شرک و ضلالت است و طلب
حوایج از سنگهای تراشیده ناتراشیده نفی کفر و انکار از وجوب الوجود تعالی و تقدس قال الله
تبارک و تعالی شکایة عن حال بعض اهل الضلال یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
وقد امروا ان یکفروا به ویرید الشیطان ان یضلهم ضلالاً بعیداً اکثر زنان بواسطه کمال
جهل که دارند باین استمداد ممنوع امور مبتلا اند و طلب دفع بلیه ازین اسماء بی مسمی مینمایند
و باداء مراسم شرک و اهل شرک گرفتار اند علی الخصوص یعنی از نیک و بد ایشان در
وقت عروض جدری که در زبان هندی بستیله معروف است مشهور و محسوس است که زنی باشد
که از دقایق این شرک خالی بود و رسمی از رسوم ان اقدام ننماید الا من عصمها الله تعالی
و تعظیم نمودن ایام معظمه هنود را و بجا آوردن در آن ایام رسوم متعارفه هنود در ایشان مستلزم
شرک و متوجب کفر است چنانچه در ایام دوالی کفار جهله اهل اسلام علی الخصوص زنان ایشان
رسوم اهل کفر را بجا میارند و عید خود میسازند و هدایای شبیه بهدایای اهل کفر بجا بهانه

دختران

دختران و خواهران در رنگ اهل شرک میفرستند و ظرفهای خود را در رنگ کفار
دران موسم رنگ میکنند و بر برنج سرخ انهارا پر کرده میفرستند و آن موسم را
اعتنا و اعتبار میدهند هم از شرکت و کفر در دین اسلام قال الله تبارک و تعالی و ما یؤمن اکثرهم
بالله الا وهم مشرکون و حیوانات را که نذر مشایخ میکنند و بر سر قبرهای ایشان
رفته آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقهیه این عمل را نیز داخل شرک ساخته اند
و درین باب مبالغه نموده و این ذبح را از جنس ذبایح جن الکاشته اند که ممنوع شرعیت
و داخل دایره شرک است ازین عمل نیز اجتناب باید نمود که شایبه شرک دارد و جوه
نظر بسیار است چه در کارست که نذر ذبح حیوانی کنند و ارتکاب ذبح آن نمایند و بذبایح
جن ملحق سازند و تشبیه بعیده پیدا کنند و ازین عالمست صیام نساء که بنیت پیران
و بیبیان نگاهدارند و اکثر نامهای ایشان را از نزد خود تراشیده روزها را
خود را بنام انها نیت کنند و در وقت افطار از برای هر روزه طعام خاص بوضع
مخصوص تعیین مینمایند و تعیین ایام از برای صیام نیز میکنند و مطالب و مقاصد خود را
باین روزها مربوط میسازند و بتوسل این روزها از انها حوایج خود میخواهند و روای
حاجات خود را از انها میدانند این شرکت در عبادت است و بتوسل عبادت عزی حاجات
خود را از غیر خواهش است شناعت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکه در حدیث

قدسی آمده است که او تعالی فرموده الصوم لی وانا اجزی به یعنی صوم مخصوص از برای
من است و غیر مراد در عبادت صوم شرکت نیست هرچند در هیچ عبادت شرکت با و
تعالی جایز نیست اما تخصیص صوم از برای اهتمام این عبادت نحوست کردن است و حیله است
آنچه بعضی از زنان در وقت اظهار شناعت این فعل گویند که ما این روزها را برای خدا
نگاه میداریم و ثواب آن به پیران می بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از
برای صیام چه در کار است و تخصیص طعام و تعیین اوضاع شنیعه مختلفه در افطار برای
چیست بسیار است که در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار بامر حرام کنند و بحاجت
سوال گدای کنند و بآن افطار نمایند و قضای حوایج خود را مخصوص بارتکاب این
محرم دانند این خود عین ضلالت است و تسویل شیطان لعین الله سبحانه العاصم و شر دوم
که در وقت بیعت نساء در میان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبایر سیئات است و چون
این ذمیمه در اکثر افراد زنان متحقق است و کم زنی باشد که از دقایق این ذمیمه
خالی بود نهی این ذمیمه شرط بیعت شان آمد زنان که در اموال شوهران بی اذن
شان متصرف شوند و بی تحاشی تلف و خرج آن نمایند داخل سارقان گردند و بکبیره
سرقه متحقق باشند یعنی در عموم نساء توان گفت که ثابت باشد و این خیانت در
جمیع افراد شان نزدیک است که متحقق شود الا من عصمها الله سبحانه کاش یعنی راسیه

کرنه

شوند و بد تصور نمایندیم استحلال نسبت باین سیه در حق شان غالبست و خوف کفر از راه
این استحلال در باب ایشان بیشتر حکیم مطلق جل شانه بعد از نهی شرک زنا نرا نهی از
سرقه فرمود که این ذمیمه در حق شان بواسطه شیوع استحلال آن از ایشان راسخ قدری
در کفر دارد و از سایر کبایر سیئات در حق ایشان منکر تر است و چون زنان را بواسطه
تکرار اخذ اموال شوهران ملکه خیانت پیدا میشود قبح تصرف در اموال غیر از نظر شان
زایل میگردد و دور نبود که در املاک غیر شوهران نیز بتعدی تصرف نمایند و بی تحاشی
در اموال دیگران خیانت و سرقه کنند و نزدیک است که یعنی باید که تامل واضح و لایح گردد
پس متحقق شد که نهی سرقه در حق زنان از اهم مهام اسلام آمد و بعد از شرک نسبت
بایشان قبح آن متعین گشت روزی حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و علی اله وسلم از اصحاب خود
پرسیدند که میدانید که اسرق السارقین کیست یعنی بدترین دزدان کدام است عرض
کردند نمیدانیم فرمایند آنحضرت فرمود علیه و علی اله الصلواة والتسلیمات که اسرق السارقین
کسی است که از نماز خود بدزدد و ارکان نماز را اتمام و کمال ادا ننماید ازین سرقه نیز اجتناب
ضروری آمد تا از بدترین دزدان نباشد بحضور دل نیت نماز باید کرد که بی حصول نیت عمل
صحیح نبود و قرات را نیز درست باید خواند در رکوع و سجود باطمینان بجا آورد و قومه
و جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید استاد و بمقدار یک تسبیح در

استادن در زنگ باید کرد و در میان دو سجده درست باید نشست و بمقدار یک تسبیح
در نشستن مکث باید نمود تا در قومه و جلسه اطمینان میسر شود و هر که چنین نکند خود را در
قطار سارقان داخل سازد و مورد وعید گرداند شرط ثالث انکه در بیعت نسا منصوص است
نهی از زنا است تخصیص بیعت نسا باین شرط بواسطه انست که حصول زنا در اغلب حصول است
از زنان باین عمل و عرض کردن انها نفوس خود را بر مردان یعنی زنان درین عمل سابق باشند
و رضای انها در حصول این عمل معتبر باشد یعنی ازین عمل در حق زنان اگر باشد و مردان
در عمل تابع زنان باشند ازینجاست که حضرت حق سبحانه در کتاب مجید حد زدن زانیه را
بر زانی تقدیم فرموده و فرموده الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة این
ذمیمه خسارت بخش دنیا و اخرة است و در جمیع ادیان مستقبح و منکر است ابو حذیفه رضی الله
تعالی عنه از حضرت پیغامبر روایت کند که فرموده علیه و علی اله الصلوة والسلام ای گروه مردمان
از زنان پرهیز نمائید که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرة اما سه خصلت که در
دنیا است یکی انست که بهاء نور اینست وضعا از زنان کننده زایل میگرداند دوم انکه زنا است
مورث فقر است سیوم انکه نقصان در عمر میاورد و ان سه خصلت زنا را در اخرة است یکی سخط
و غضب حق است جل جلاله دوم سوء حساب است سیوم عذاب بد انکه در حدیث نبوی آمده است علیه   بالفم و بالعینین و بفحیتین ختم کردن و ناخوشنود شدن از شخص
و علی اله الصلوة والسلام زنای چشمان نظر بسوی محرمات است و زنای دستان گرفتن محرمات است

وزنای پاها رفتن بسوی محرمات است قال الله تبارک و تعالی قل للمؤمنین یغضوا من
ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم و قال الله قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن
و یحفظن فروجهن بگوای محمد مر مومنان را که بپوشند چشمان خود را از محارم خدا و نگاه دارند
فرجهای خود را از محرمات و بگو مر زنان مومنات را که چشمهای خود را بپوشند از محرمات
و محافظت کنند فرجهای خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانیکه چشم از محرمات
پوشیده نشود محافظت دل مشکل است و چون دل گرفتار محافظت فرج متعسر پس پوشیدن
چشم از محرمات ضروری آمد تا محافظت فرج میسر آید و بخسارت دینی و دنیوی نرساند و در قران
مجید نهی فرموده است از انکه زنان بیگانه با مردان بیگانه کلام نرم و ملایم گویند در زنگ زنان
بدکار بنحوی که مردان را در وهم سوء اندازند و طمع برد در دل انها افتد و بگویند زنان مردان
قول حروف و حسن اگر خالی ازین طمع بود و نیز نهی امده است از انکه زنان اظهار زینت و محاسن
خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواهش ها اندازند و الفها نهی شده است از انکه پاهای خود را
بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه خلخال و امثال آن در حرکت آید
و اواز نماید که این مستلزم میل رجال است به نساء و بالجمله هرچه منجر بفسق است و مستقبح است
احتیاط باید نمود که ارتکاب مقدمات مساوی محرمات است نموده نشود تا سلامتی از نفس
محرمات میسر آید والله سبحانه اعلم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب نوع شده نماند که زنان اجنبیه

زنرا در زنگ مرد اجنبی است در حق نظر و مس بشهوة روا نیست که زن خود را برای غیر شوهر خود
بیاراید و خود را زینت دهد و مزین سازد و غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر
بشهوت با مردان حرام است و مساس مردان نیز ایشان را بشهوة محرم از زنان را نظر نیز بشهوت
بر زنان محرم است و مساس بشهوة ایشان را حرام لیکن این دقیقه را رعایت باید کرد که منشاء
خسارت دنیا و اخرت است وصول مرد بزن بواسطه تباین صنفین تعذر دارد و موانع در
میان است بخلاف وصول زن بزن بواسطه اتحاد صنف در کمال تیسر و اسانی است احتیاط
اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساس نساء به نساء مبالغه از نظر مرد بزن و نظر
زن بمرد باید اداء تبلیغ و ابلاغ مبین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نساء فرموده است نهی از
قتل اولاد است که زنان ایشان دختران خود را می کشتند از جهت ترس فقر بیشتر این عمل شنیع
چنانچه متضمن قتل نفس بغیر حق است متضمن قطع رحم است نیز که از کبایر سیئات است و شرط پنجم
که در بیعت نساء فرموده است نهی از بهتان و افتراست و چون این صفت در نساء بیشتر
بوده است تخصیص نهی با نساء فرموده است این صفت از اشد ذمایم صفات است و از اراذل
اخلاق که متضمن کذب است که در جمیع ادیان حرام و مستنکر است و نیز متضمن ایذاء مومن است که
نسبت باو بهتان و افترا نموده است و ایذاء مومن حرام است و مستلزم فساد فی الارض است که بنص
قرآنی ممنوع و محظور است و محرم مستلزم شرط ششم نهی از معصیت و نافرمانی برداری پیغمبر است علیه

و علی اله الصلوة والسلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع اوامر و انتهاء
از جمیع نواهی شرعیه است چه صلوة و چه زکوة و چه صوم و چه حج که بنای اسلام بعد از ایمان بالله
و بما جاء من عنده بالضرورت برین چهار رکن است نماز پنجگانه را بی کسل و بی فتور بجد و جهد
ادا باید نمود و زکوة مال برغبت و منت بمصارف زکوة ادا باید کرد و صوم رمضان که بکفر
سیئات سالیانه است نگاه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن مخبر صادق فرموده است
علیه و علی اله الصلوة والسلام الحج یهدم ما کان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را بر پا داشته اید
همچنین از ورع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغامبر فرموده است علیه و علی اله الصلوة
والسلام ملاک دینکم الورع یعنی بر پا دارنده دین شما ورع است و ان عبارت از
ترک منهیات شرعیه است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود و انرا در زنگ خمر باید دانست
و محرم و مستنکر باید داشت و از غنا نیز اجتناب ضروری است که داخل لهو و لعب است که حرام است
و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زنا است و از غیبت گفتن و سخن چینی نمودن   بالفم و تشدید الیاء فتوی و مسخره و منع
نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذاء مومن بناحق بهر وجه که باشد
منهی عنه است اجتناب ازان ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و انرا تاثیر نداننده و نیز
مرض یکی بدیگری نداننده که تجاوز کند و از مرغی لعیصی بر سر که مخبر صادق علیه و علی اله الصلوة
والسلام ازین هر دو منع فرموده است لا هجرة ولا عدوی یعنی شگون بد را اصلی ثابت

ینت و مرضی یکی بدیگری رسید مطلق و متحقق نه و سخن کاهن و منجم را اعتبار نکنند و امور
غیبیه از ایشان استفسار ننمایند و ایشان را عالم بامور غیبیه ندانند که در شریعت مبالغه در منع آن آمده
است و سحر نکنند و ساحران را کار نفرمایند که حرام قطعیست و متمم رسنح از کفر دانسته و هیچ
کبیره از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقایق آن بفعل
نیاید که آمده است که مسلم تا زمانی که اسلام دارد سحر از وی در وجود نیاید و چون ایمان
از وی جدا گردد اعاذنا الله سبحانه آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیض
یکدیگراند اگر سحر است ایمان نیست رعایت این دقیقه باید کرد تا خللی در کارخانه ایمان نیفتد
و بشومی این عمل دولت اسلام از دست نرود بالجمله مخبر صادق فرموده است علیه و علی آله
الصلوة والسلام و علما در کتب شرعیه از ایشان فرموده اند بجان و دل در امتثال آن باید
کوشید و خلاف آن را سم باید اندیشید که بموت ابدی رسانند و بعذابهای گوناگون مبتلا گردانند
و چون بایعات نسا این همه شرط را قبول نمودند آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام
بمجرد قول با ایشان بیعت فرمود و بامر حق تعالی جل شانه ایشان را طلب مغفرت نمود استغفاری
که از آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام بامر حق جل و علا در حق جماعه بوقوع آید امیدواری
تمام است که باجابت رسد و آن جماعه مغفور گردند هنده زوجه ابوسفیان نیز داخل این بیعت
بوده است بلکه سرور ایشان بود و از زبان ایشان سخن میگفت و از این بیعت و از این استغفار

در حق او

در حق او امیدواری عظیم است پس از زنان هر که باین شرایط اعتراف نماید و بمقتضای آنها
عمل کند حکما درین بیعت داخل شود و امیدوار برکات آن استغفار گردد فالله تبارک
و تعالی ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم یعنی چه در کار دارد خدای بعذاب شما اگر شکر
او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر بجا آوردن عبارتست از قبول کردن احکام شرعیه است
و بمقتضای آن عمل نمودن است طریق نجات و راه رستگاری اینست همین متابعت صاحب شریعت
است علیه و علی آله الصلوة والسلام در اعتقاد و عمل استاد و پیر برای آن عرض میکردند
که دلالت بشریعت نمایند و به برکت ایشان تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود
نه آنکه مریدان هر چه دانند کنند و هر چه خواهند خورند و پیران سپر ایشان گردند و از عذاب نگاه
دارند که این غیر تمنای محض است آنجا کسی شفاعت نتواند کرد تا مرتضی نبود شفاعت او نکنند
مرتضی وقتی شود که بمقتضای شریعت عامل باشد و بموجب بشریت زلتی اگر از وی واقع شود
بشفاعت تدارک آن ممکن بود سوال مذنب را بکدام اعتبار مرتضی توان گفت جواب چون
حضرت حق سبحانه و تعالی مغفرت او میخواهد و وسیله از برای عفو او در میان می آرد آن شخص
فی الحقیقت مرتضی است اگرچه بظاهر مذنب است والله سبحانه الموفق ربنا آتنا من لدنک
رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام ۞ مکتوب [illegible] بشیخ محمد
بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بتقدیم میرساند که صحیفه شریفه که بمصحوب شیخ مصطفی

از تقاپسندیدن و خوشنود شدن ۱۲ منتخب

درباب عزا و مصیبتها ارسال داشته بودند بمصحوب آن مشرف گشت انا لله و انا الیه راجعون
این مصیبتها بظاهر جراحتها بوده است و فی الحقیقت ترقیات و مراحم بعنایة الله سبحانه
نتایج و ثمرات که درین نشاء بر آنها مترتب شده است عشر عشیر آن ثمرات نیست که از
عنایات او تعالی در آخرت متوقع و مأمول است پس وجود فرزندان عین رحمت است هم در
حیوة شان منافع و فواید است و هم بر ممات شان ثمرات و نتایج مترتب امام اجل
محی السنة در حلیة الابرار می نویسد که در زمان عبدالله بن زبیر سه روز طاعون
واقع شد و در آن طاعون هشتاد و سه پسر از حضرت انس که خادم حضرت پیغمبر ما بوده
علیه و علی آله الصلوة والتسلیمات و آن سرور در حق او دعاء برکت فرموده فوت گردیدند
و چهل پسر از حضرت عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله تعالی عنهم فوت شدند هرگاه با اصحاب
کرام خیر الانام علیه و علی آله الصلوة والسلام این معامله فرمایند ما عاجزان در کدام حساب
در خبر آمده است که طاعون امتان سابق را عذاب بوده است و این امت را شهادت است
والحق جماعتی که درین دیار میمیرند عجب حاضر و متوجه میروند هوس می آید که کسی درین ایام
باین جماعه از ارباب بلا ملحق شود و رخت از دنیا باخرت بکشد این بلا در صورت بظاهر
غضب است و بباطن رحمت میان شیخ طاهر نقل میکردند که در لاهور در ایام طاعون شخص دیده
بود که میگوید هر که درین ایام نمرد حسرت خواهد کشید هرگاه که نظر باحوال این کشتگان

کرده میشود احوال غریبه و معاملات عجیبه مشاهده میگردد که مگر شهدا فی سبیل الله باین
خصایص متمیز باشند مخدوما مفارقت فرزندی اعزی قدس سره از اعظم مصائب است
معلوم نیست که کسی بمثل این مصیبت این ضعیف قلب را گرفته فرموده از اجل نعم اعظم العطیات
از حضرت حق سبحانه مسئلت مینماید که جزاء این مصیبت معد با آخرت باشد و بجز در آخرت
هیچ از آن جزا ظاهر نشود هر چند میداند که این مسئلت از غایت تنگی سینه است و الا
او تعالی واسع الرحمة فرد الاخرة والاولی المسئول من الله المنان الامداد والاغاثة
و دوام سلامة الخاتمة والعفو من الزلات اللازمة الانسانية والتجاوز من
المقصرات الناشیة من البشریة ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا
وانصرنا علی القوم الکافرین والسلام علیکم و علی سایر من اتبع الهدی ۞ ۞
منجمله مکتوب آن سرور فرموده است علیه و علی آله الصلوات والسلام کسیکه سنت مرا احیا
نماید بعد از آن که آن سنت مرده باشد اورا ثواب صد شهید بود و نیز ندا کنند که در نماز جماعت
صفها را برابر باید کرد تا هیچکس از مصلیان پیش و پس استد و سعی باید نمود که همه برابر یکدیگر
باشند آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام اول تسویه صفوف میفرمود بعد از آن تحریمه
می بست و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام تسویه صفوف از اقامت صلوة است ۞

بالفتح تازه و تر ۱۲ منتخب

احیا کردن سنت و تسویه صفوف نماز

حدیث شریف میں آیا ہی کہ جسنے کاہن کے پاس گیا اور دروغ گو جانتے ہوئی سوال کیا تو نماز سایل کی چالیس روز تک مقبول نہیں فایدہ عبدالحق دہلوی شرح مشکاۃ میں کہتے ہیں بیماری یکیکے دوسرے کیطرف تجاوز نہیں کرتی اعتقاد جاہلیت یہہ تہا کہ پہلو میں بیمار کے کوی بیٹہے یا سات اسکے کہاوی بیٹہنے والے اور کہانے والے کیطرف بیماری سرایت کرتی ہی اور زعم اطبا کا یہہ ہی کہ جذام اور خارش اور چیچک اور گوہری وغیرہم جملہ سات مرض ہیں سرایت ہی اس اعتقاد اور زعم کو شارع ردکیا اور بیماری ایک سے دوسرے طرف تجاوز کرنا بے اصل کیا بلکہ فاعل مطلق جیسا اسکو بیمار کیا اسکو بہی کیا

من فواید بدریہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم شروع اللہ کے نام سے جو بڑا مہربان ہی رحم والا مِنْ مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ اللّٰهِ اِلٰی هِرَقْلَ عَظِیْمِ الرُّوْمِ محمد رسول اللہ کے طرف سے ہرقل کو روم کا بڑا سَلَامٌ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی سلام اسپر جو قبول کیا ہدایت کو اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّیْ اَدْعُوْكَ بِدِعَايَةِ الْاِسْلَامِ اسکے بعد پہر میں تجہے دعوۃ کرتا ہون اسلام کی

اَسْلِمْ تَسْلَمْ تو اسلام لا بچیگا اَسْلِمْ يُؤْتِكَ اللّٰهُ اَجْرَكَ مَرَّتَيْنِ اسلام لا دیگا تجہکو اللہ تعالی دونا ثواب فَاِنْ تَوَلَّيْتَ فَاِنَّ عَلَيْكَ اِثْمَ الْاَرِيْسِيِّيْنَ پہر اگر تو مہہ موڑیگا تو ہوگا تجہپر گناہ تمام رعایا کا وَيَا اَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا اِلٰی كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ اور ای کتاب والو آؤ ایک سیدہی بات پر ہماری تمہاری درمیان کے بندگی نکرین ہم مگر اللہ کو وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا اور شریک نٹہراوین اسکا کسیچیز کو وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اور نہ پکڑین آپسمین ایک ایک کو رب سوای اللہ کے فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُوْلُوا اشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ پہر اگر وہ وی قبول نکرین تو کہو شاہد رہو کہ ہم تو حکم کے تابع ہیں

فایدہ در شب عاشورہ صد رکعت در ہر رکعت بعد فاتحہ قل ہو اللہ سہ بار و بعد نماز صد بار استغفار بگوید تفصیل نیز روزہ ہزار که دہشتہ ان افضل است بیت کب بود ماہ محرم سیب ۱۲ ربیع الاول ۲۲ از رجب ۲۷ و ذیقعدہ ۲۵ ذیحجہ ۱۸ ... صلوۃ حفظ الایمان بعد مغرب ... دو رکعت در رکعت اول بعد فاتحہ اخلاص ده بار فلق یکبار و در رکعت دوم اخلاص ده بار ناس یکبار بعد فراغ سر بسجدہ نہد و بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان تحی قولک يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ برحمتک یا ارحم الراحمین

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عجلوا بالتوبة قبل الموت وعجلوا بالصدقة قبل حول الحال وعجلوا بتزويج البنات قبل الفضيحة وعجلوا بدفن الميت قبل الحدث وعجلوا بالصلوة قبل الفوت وعجلوا باستعداد الموت قبل نزول ملك الموت وعجلوا بالاعمال الصالحة قبل فناء العمر وعجلوا بارضاء الخصومة قبل الندامة قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم افضل الصلوة وازكى السلام من واظب على تكبيرة الاحرام مع الامام اربعين يوما كتب الله له براءتين براءة من النار وبراءة من النفاق وعنه صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من داوم على صلوة الجماعة اعطاه الله عز وجل خمس خصال اولها يرفع عنه ضيق المعيشة ويرفع عنه عذاب القبر ويعطى كتابه بيمينه ويمر على الصراط كالبرق الخاطف ويدخل الجنة بغير حساب ومن تهاون بالصلوة الخمس مع الجماعة عاقبه الله تعالى تسع خصال ثلثة في الدنيا وثلثة في القبر وثلثة يوم القيامة فاما الثلثة التي في الدنيا يرفع البركة من كسبه ورزقه

قول ذوالنون مصری ... فایدہ توبہ عوام از گناہ است و توبہ خواص از غفلت ... فایدہ توکل از کلمات خدا ... و از ...

فواید چند از کتاب مرج البحرین تصنیف عبدالحق بن سیف الدین القادری الدہلوی عن ابی هريرة رضي الله عنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ستفترق امتي ثلثا وسبعين فرقة كلهم في النار الا واحدة منهم قيل ومن هم يا رسول الله قال الذين على ما انا عليه واصحابي رواه الترمذي ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ سید انبیا و سند اصفیا محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم فرمود امت من از انہا کہ ایمان آوردہ اند و بدین اسلام گرویدہ اند ... بقیہ دارند ہفتاد و سہ گروہ شوند و ہر گروہ اعتقادی دیگر و رای دیگر باشند ہفتاد و دو فرقہ از انجملہ بدوزخ روند و بعلت ضلالت و فساد اعتقاد و شومی بدعت بعذاب آتش گرفتار آیند تا وقتی کہ حاکم مطلق خواہد ایشانرا از ان آلایش ها وکنا فیها پاک سازد و بہشت درآرد و یک گروہ ازین ہفتاد و سہ گروہ کہ روی آتش در روز ... و از جہت عقیدہ مستحق عذاب گردد ... پرسیدند یا رسول اللہ این فرقہ کہ بر مذہب باشند و بدوزخ در روند چہ کسان ... مانند ایشان کہ در مذہب و اعتقاد طریقہ من و اصحاب من باشند و این فرقہ ناجیہ کہ سید کائنات صلی اللہ علیہ وسلم بدان اشارہ کردہ است اہل سنت و جماعت خوانند کہ در دین و اعتقاد در پی سنت رسول اللہ و جماعت اصحاب وی صلی اللہ علیہ وسلم روند و اعتقاد بر عقل خود نکنند و تابع نقل باشند و آن ہفتاد و دو فرقہ را اہل بدعت و ضلالت و اہل ہوا گویند و اہل قبلہ نیز گویند اہل قبلہ را کافر نباید گفت و خارج از دایرہ نباید شمرد و مخالفت ایشان با فرقہ ایشان در بعض مسایل و عقاید کہ در انجا خطا کردہ و بتاویل و تغییر ظواہر نصوص از جادہ مستقیم منحرف گشتہ اند ...

ابوتراب نخشبی قدس سره بسال دوصد وچهل وپنج هجری وفات یافته ومنقولست در بادیه می رفتم شخصی
سیاهی حبشی آمد وشب بسیار تاریک بود رسیدم وگفتم تو پری یا آدمی گفت تو مسلمانی یا کافری گفتم
موجب کفر وضلالت جز محبت دنیا واتباع هوای نفس واعتماد بر عقل نباشد حدیث حب الدنیا راس کل
خطیئة فائده کفر کافران در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جهت شک وتردد نبود بلکه
بعلت حسد وعناد وسابقه شقاوت ازلی وتقدیر لم یزلی بود ابوجهل لعنة الله علیه که سرگروه اشقیا
ورانده درگاه بود بارها قرآن شنیدی وبگریستی وگفتی بیقین دانم که این نه کلام بشر وسابقه ادمی
ست طرز وطرح این سخن از عالم دیگر ست ان له الحلاوة وان له الطراوة این کلام را سر بنی
وتازگی ست که هیچ کلام دیگر را نیست اما چه کنم که با وسوسه دیو ونفس کافر شدت نتوان اند فائده
بعد از قرن صحابه دو قرن دیگر ایشانرا تابعین وتبع تابعین گویند ومصدق ومحکوم حدیث خیر القرون
اند بحکم سیاق حدیث که فرموده است فائده بعضی از ارباب کشف که بصحبت معنوی حضرت سید کائنات
صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شدند واز حقیقت حال فخر الدین رازی از حضرتش استفسار نموده فرمودند
ذالک رجل معاتبه وچون از حال ابوعلی بن سینا پرسیدند فرمودند رجل اضله الله علی علم ودر شان
شهاب الدین مقتول فرمودند هو من متبعیه وامام غزالی رحمة الله علیه نیز در اوایل عمر بر طریقه فقها ومتکلمین
بوده ودر آخر راه ترک وتجرید در آمد در طریقه تصوف قدم نهاد واز محققین علما این طایفه شد
وملقب بحجة الاسلام گشته وکتب بسیار در علم تصوف تصنیف کرده چون از حقیقت حال وی پرسیدند
فرمودند ذلک رجل وصل الی مقصوده فائده امام علی حکیم ترمذی میگوید من آنچه در جوانی از انوار واثار
یافتم در وقت پیری با وجود دیانت وعلم وعمل ومجاهده نیافتم در معرفت سبب آن حیران بودم در سر من فرو خوانند
که گفت بنده اختم ابلیس از من برمید وقوت در من از عیب پیدا شد

یحیی بن معاذ رازی قدس سره در علم وعمل شانی داشته وبحکم بعض از مشایخ این طایفه بعد از خلفای اربعه بر منبر نشسته
وا رسال دوصد وپنجاه وهشت از دنیا گذشته مشایخ میگفتند که خداوند عزوجل را دو یحیی است یکی از انبیا ویکی از اولیا
که کمال حال چو اینجهت قرب تمامی بحضرت سید کائنات بود صلی الله علیه وسلم تعالی الله چون قرب تمام را
این خاصیت است عین انزمانرا چه اثر خواهد بود که بر ده از جمال حقیقت برانداخته بود فائده آورده اند
که روزی شبلی قدس سره نزد ابوبکر مجاهد که یکی از علما اخر عصر خود بود در آمد ابوبکر را چون نظر بروی
افتاد برخواست ودر میان دو چشم او بوسه داد وبه تعظیم هر چه تمامتر در پهلوی خود نشانید جماعه از
فقها که درگاه ابوبکر بودند گفتند تو این را با شبلی میکنی وحال آنکه هر که در بغداد است او را
مجنون میخوانند ابوبکر گفت من نکردم الا آنچه از رسول خدا صلی الله علیه وسلم دیدم امشب در خواب می بینم
که شبلی قدس سره در حضرت رسالت در آمد آنحضرت بدیدن وی برخواست ودر میان دو چشم او بوسه داد
ودر پهلوی خود نشاند پرسیدم یا رسول الله این با شبلی میکنی وی بچه چیز مستحق این اکرام وتعظیم شد
فرمود که وی بعد از نماز این آیت میخواند لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم
حریص علیکم بالمومنین رؤف رحیم اللهم اجعلنا من المومنین بعد از آن درود بر من میفرستد
فائده عبدالله یافعی رحمة الله علیه در نشر المحاسن از ابوحمزه خراسانی قدس سره نقل میکند که
وی گفته است که در راه حج میرفتم ناگاه در چاهی افتادم نفس با من بمنازعت برآمد که فریاد
کن تا کسی بشنود واز چاه برآید گفتم لا والله هرگز فریاد نکنم واستعانت بغیر حق ننمایم تا وی تعالی
بقدرت خود از بیرون برده اسباب اعانت برآورده برایم ناگاه دو مرد بر سر چاه رسیدند وبا یکدیگر
مصلحت کردند که این چاه بر سر راه واقع شده است که او را بپوشیم تا کسی در وی نیفتد سر چاه را بپوشیدند

ونشان آنرا گم ساختند در اثنای آن که سر چاه را میپوشیدند قصد کردم که فریاد کنم واز حال خود
آن پوشیدگان چاه را آگاه گردانم باز با خود گفتم که بعبدی که با پروردگار رابطه کردم هرگز نشکنم
جبر کردم بعد از آن جماعه دیگر رسیدند وسر چاه بگشادند این بار نیز خواستم که فریاد کنم باز گفتم
پروردگار من با من قریب تر است از ایشان اکر هم بعلم وی اکتفا کنم بس است ساعتی خاموش ماندم
ناگاه شیری پیدا شد وپاهای خود را در چاه آویخت گویا اشاره میکند ومیگوید تا پاهای
متعلق شدم چون وجود آن از مجرای عادت بیرون بود دانستم که از جانب حق است پس پاهای او
گرفتم وبرآمدم هاتف آواز داد که یا ابا حمزه لیس هذا احسن نجیناک من التلف بالتلف فائده انکار
صوفی بر فقیه صحیح نه وصوفی را رجوع بفقه ضروریست در احکام تا بدان عمل کند ودر احوال وحقایق
تا مخالف شریعت نیفتد وفقیه را در احکام رجوع بصوفی نه پس تصوف بفقه محتاج است وفقه
از تصوف مستغنی اگرچه تصوف اعلی وارفع است از فقه در مرتبه ولیکن فقه اسلم واعم است در مصلحت
واز اینجا گفته اند کن فقیها صوفیا ولا تکن صوفیا فقیها یعنی اول داد فقاهت وعمل شریعت
وحفظ ظاهر بده بعد از آن بمقام تصوف که اتصاف حقیقت ولطیفه باطن عروج کن زیرا که این
اکمل واتم واسلم است فائده مرید را باید که باطن حقیقت را بر ظاهر شریعت مقدم نداند تا بمذهب باطنیه
نرفته وبالحاد نکشد معاذ الله وبظاهر از باطن اکتفا نکند تا اهل قشر ونقشف نشود وبر فقاهت
صرف متوقف نماند واز انوار واسرار محروم نگردد وبی رجوع از فقه بتوصف با غنة طلب مزید وشوق ترقی

ونقطس کمال اسالت ولیکن رجوع از تصوف به فقه بعد از استیلای ذوق باطن وغلبه
حقیقت دشوار است پس اول تمسک بعروه وثقی شریعت وفقاهت کند بعد از آن بذروه علیای
حقیقت وتصوف برآید فقهاست مرتبه اسلام است وکمال درجه ایمان وتصوف مقام احسان فائده
قال الامام مالک رضی الله عنه من تصوف ولم یتفقه فقد تزندق ومن تفقه ولم یتصوف فقد تفسق
ومن جمع بینهما فقد تحقق بالجمله مرتبه کمال فقه صحیح وذوق صحیح است وانفراد هر یک از دیگری
موجب انحطاط ونقصان چنانچه علم طب بی تجربه بان کفایت نکند وتجربه بی علم بی علم ان
صورت نه بندد والله اعلم فائده واز فقها آنکه بر طایفه صوفیه براه رد وانکار رفته وتشدید
وتغلیظ نموده است ابن جوزیست که از اکابر علما فقه وحدیث است وگفته اند که معتقدی وی نیز بسید
درایج است بدلیل نظر برو وتوشیح وی کتب خود را بذکر حکایات وکلمات مشایخ واستشهاد باقوال
واقوال ایشان با وجود رد وانکار وی بر ایشان در بعضی مواضع ودر چند موضع از کتاب تلبیس ابلیس
که از تصانیف مشهور اوست کفته است ومبالغه نموده وقیم یاد کرده است که مقصود من اظهار علم
وتحقیق سنت وتنبیه وتحذیر از مواقع بدعت نه طعن رجال وتنقیص اهل کمال ولیکن از شدت
وغلظت وخشونت کلام وی که در کتاب مذکور کرده است ظاهر شود که انکار وی قوی ونزاع وی
معنوی است ودر نظر انصاف آن کتاب در معرفت مداخل شیطان وجسم ماده بدعت وجهالت بی
نظیر است غیر آنکه خشونت الفاظ وتشدید انکار وتغلیظ طعن وتشنیع وی موحش ومشوش است

[illegible]

وہذا محققان از ارباب بصیرت از خواندن این کتاب و امثال آن منع و تحذیر کرده و لعوام خوض و فہم
در ان وصیت فرموده تا از بی تسلط و تعیفص مشایخ ارباب احوال گرفتار نگردند ہمچنانکہ این کتاب و امثال آن
منع کردند در بعضی کتب قوم مثل فصوص و اشباه آن کہ اسرار حقایق و مواجید اوشان بیجا بے توقف و تحاشی
نوشتہ اند نیز نہی فرموده اند فائدہ اعتقاد در جناب نبوة و جز آن از اثبات نبوة و اعتقاد عصمت انبیا
علیہم السلام و تنزیہ جناب عز و کمال ایشان است از ہر علم و عمل و حالی کہ نہ لایق مرتبہ کمال بود یا تقویض آنچہ
مشکل بود و مشتبہ شود و اگر از جانب حق بایشان عتاب و خطاب رفتہ باشد بود جرأت بکار آید
و یا از ایشان بجناب کبریا سخن بر طریق تواضع و اظہار بندگی و مسکنت رفتہ باشد باید کہ در ان مشارکت
جوئیم و سخن جز بطریق ادب و ملاحظہ علو شان و حفظ مرتبہ ایشان گوئیم خواجہ را میرسد کہ با بنده خود
ہر چہ خواہد گوید و بنده نیز ہر چہ خواہد از عجز و مسکنت گوید دیگری را چہ مجال است کہ دم زند و مجمل
اعتقاد در حق سید کائنات صلی اللہ تعالی علیہ و آلہ وسلم آنست کہ ہر چہ جز مرتبہ الوہیت است از کمالات
و کرامات اثبات کند کائنا ما کان یعنی ہست چنانکہ نکتہ ایست از مکتوبات حضرت دہلوی معروف
سالک از غیر حق بعید بود از جناب وی تعالی و تبعید و بیان غیر بعبارت دیگر بکنیم و بگوئیم احوال جہت
کرما نعند از حصول حق چہار اند دنیا و خلق و نفس و شیطان و طریق ازالت اینہا در کتاب منہاج العابدین
وغیره مذکور است فائدہ فقیہ صوفی باش نہ صوفی فقیہ معنی اول عمل شریعت و نقاہت رابیت
آورد و اداں بود از ان بدوره حقیقت برآید روش سلامت نزدیکتر و اساس ان محکمتر است
و تو بدنیا آرام گرفتہ لیس آمد تو باشی نہ من فرمود ہر کہ در صحبت جمع کند ہمچنانست کہ نیزه بر گرفتہ
است و با خدا و رسول جنگ میکند و در خلوت عبادت دہ جزوست و نہ جزو گزیدن است از خلق و یکجز خاموش بوده

[illegible]

٤٤٨

ہو از کرامت است بقسمت خدا بیقا راضی باشد و در رویش آنست کہ درویش طلب بیادی نبود و بخیل آنست کہ حق بگذارد و از حق باز دارد
و ہمراہ صحبت با خلق چنان دار کہ بہ آتش ہیمہ داری منفعت خود گیر و از سوختن ترسان باش

فائدہ فردای قیامت حسرت مالا ترا زین نباشد کہ چرا عمل در دنیا نکردند و اگر کرده اند چرا
زیاده تر از ان نکردند کہ در حدیث لا یاتی علی العبد ساعۃ لا یذکر اللہ فیہا الا کانت حسرۃ
یوم القیمۃ فائدہ حقیقت روح شریعت است و شریعت بمعنی صورت او شریعت اعتقاد کردن
بود بدانچہ خبر داده اند و کار کردن بانچہ فرموده و حقیقت مشاہده کردن و بچشم
اعیان انرا دریافتن بود و حقیقت حقیقت شریعت و کنہ اوست فائدہ در حدیث
احمد و ابو داود آمده است کہ نافع گفت ابن عمر در راہی میگذشت ناگاه آواز
مزماری بگوش وی رسید پس در آورد انگشتان خود را در سوراخہای گوش خود و بر گشت
از ان راه بجانب دیگر و گفت ای نافع میشنوی یا نا فع آواز مزمار گفتم نہ پس بر داشت انگشتان
از گوش و گفت ہمچنین دیدم از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ کرد نزد شنیدن آواز نی
نافع کہ میدی در انزمان صغیر بودم یعنی ازین جہت منع نکرد مرا از شنیدن آن و از امام
شافعی آرند کہ غنا لہویست مکروه و مشابہ باطل و گفتہ است ہر کہ استکثار کند از ان سفیہ باشد
و نیز دست و مردود الشہادت و گفتہ کہ استماع از زن نا محرم جایز نبود ہر چند در پرده
فائدہ ملفوظ شریف سے غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کے اسئلوا اللہ و لا تسئلوا غیره
و استعینوا بہ و لا تستعینوا الغیره یعنی مانگو تم اللہ ہی سے اور مت مانگو اسکے غیر سے اور
مدد چاہو اسی ایک ذات واحد مطلق سے اور مت کمک چاہو اسکے غیر سے بجان تعلم

استعانت از خدا

ان احدا لا یفرک و لا ینفعک یعنے واجب ہی کہ جانے تو کہ کوی ایک ضرر نہیں دے سکتا ہی
تجھکو اور نہ نفع پہنچا سکتا ہی تجھے فائدہ قول ابن جوزی من کتاب تلبیس ابلیس معلم
صبیان و حامل ذرت فلا لہما عقل بمثقال ذرۃ بچے پڑھانے والا اور شکره پالنے والا بالکل عقل
ذره [illegible] بہره نہیں فائدہ از کتاب قواطع الاسلام و من ذلک ان یجعل بینہ و بین اللہ
تعالی یتوکل علیہم و یدعوہم و یسئلہم یعنے کفر کے کاموں میں سے ہی اللہ تعالی کے درمیان واسطے
ٹھرانا اور ان پر بھروسا کرنا اور انکو پکارنا اور انسے مراد مانگنا کذا از ہدایت ٤ صفحہ
شدی ایسا کرنا حرام بلکہ اندیشہ کفر کا ہی ٢٠ صفحہ تابوت بنانا اور بت پرستوں کی مانند
محرم نہیں
انصاب اور نعل استاده کرنا اور انکی تعظیم اور توقیر کرنی کفر کا شیخ ہی دوسرا چراغ و مشعل
میں مال بیجا صرف کرنا اور بے حیا اور بے آبرو فاسقوں کو پیسے دینا سخت حرام ہی تیسرا ہرے
کالے کپڑے پہننا اور سینہ پر دم مارنا باندھنا اور لال ہرے آتیان ہاتھ و گلی میں
ڈالنا چوتھا اقسام کی شکلیں اور صورتیں بنانی اور ہزار دن طرح کی لہو و لعب میں مشغول ہی
ہونا اور دین و کتاب اور سنت و مسلمانوں کی مسخری کرنی اور صلحا کی مذمت و اہانت کرنی
اور فسق و فجور اور فحش اور بدکام کا مرتکب ہونا دین و ایمان سے بالکل ہاتھ دھونا ہی ان کاموں سے
دین و ایمان بالکلیہ جاتا رہتا ہی ١٢ صفحہ جھنڈہ مولا علی او پیر دستگیر اور شیخ احمد رفاعی
او قادر ولی اور کاتب او انکے نام سے جھنڈے کھڑا کرتے ہیں مہندی نکالتے ہیں اور انکی

قول ابن جوزی

کذا از ہدایت

محرم او انضاب

جھنڈہ مولا علی

٤٤٩

٩

تعظیم و توقیر کرتے ہیں پھرے گھوارے لاکے چڑھاتے ہیں نذر لاکے گذارتے ہیں یہ سب
حرام اور یہ جھنڈے ہی انصاب میں داخل ہیں شدو نکی حرمت کی جو دلیل ہی انکی
حرمت میں بھی وہی دلیل جاری ہوتی ہی ٢٦ صفحہ سب انبیا علیہ الصلوۃ والسلام کا
اتفاق ہوچکا کہ اللہ کے غیر کی عبادت کرنی کفر ہی خواه اس غیر کو تمام عالم کا الہ
و معبود ہی کرکے اعتقاد کرے خواه اسکی عبادت کرنیکو اللہ تعالی کے تقرب کا سبب جانے القوض
شدے جھنڈے کھڑے کرنا اور انکی تعظیم و توقیر کرنی اور حضرت بی بی کا چشمہ اور میلے کا
تہوار مقرر کرنا اور اسکو زیارت گاه ٹھرانا اور مرد و زن وہاں ہجوم کرنا یہ سب کام
بدعت ہے اور حرام ہیں اگر انکی عبادت کریں اور اللہ کے تقرب کا سبب سمجھیں تو کافر ہونگے ٢٦
نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے جو آثار و مشاہد ہیں اسکو تبرک کرنا اور ایسا ہی دوسرے صلحا و بزرگوں کا
آثار کو تبرک کرنا منع نہیں بلکہ مستحب ہی مگر فتنے کا یا عقیده فاسد ہونیکا اندیشہ ہو تو
اسوقت منع ہی پہنچا ہی ٢٨ روایت ہی کہ انس رضی اللہ عنہ کے پاس ایک قدح تھا کہ
جس سے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم پانی دودھ وغیره پیا کرتے تھے سو اس سے لوگ تبرک کے
واسطے پانی پیتے تھے بخاری نے اس قدح کو نضر بن انس کی میراث سے آٹھ لاکھ
درم کو خرید کئے ٣٣ صفحہ شب برات میں ہاتیان یعنے مٹی کی جو کی بنا کے اور مٹی
کے ہاتیان تیار کرکے انپر چراغ روشن کرتے ہیں اور اسکے گرد منکر کے کنگر باندھتے

آثار کا تبرک

شب برات کے ہاتیان

۱۰

ہیں کوی گھوڑیر چراغ لگاتے ہیں یا روٹ چھوڑتے ہیں یہ سب کام بدعت ہیں اور قبیح ہیں
جاندار چیز کی صورت بنانے سے بڑی گناہ ہوتی ہی اللہ تعالی صورت بنانیوالون پر
لعنت کیا ہی اور جس گھر میں صورت ہو وہاں رحمت کے فرشتے نہیں آتے اور چراغین حاجت
سے زیادہ روشن کرنا حرام ہی بارود پھانوڑہ جلانے سے مال کو ضایع کرنا ہی
جبکے ہو متین جمع ہون اور ایسا کرنے سے اپنی نفع کی توقع رکہے اور نکرنیمیں ضرر
سمجھے تو ایمان میں خلل ہو گا ہمہ صفحہ خواجہ بندہ نواز قدس سرہ کی مشعل و چراغ
لوگ ذی القعدہ کے مہینے میں بچونکے ہاتھ میں منت کی مشعل دیکے اسکو جلاتے ہیں
اور چراغیں روشن کرتے ہیں مری پہناتے ہیں بیتریان ڈالتے ہیں یہ سب افعال بدعت
اور حرام ہیں اس سے نفع یا ضرر کا اعتقاد ہو تو اندیشہ کفر کا ہی از انجملہ شاہ مدار قدس سرہ
کے چراغ ہیں سو یہ بھی اثار وغیرہ ڈالکے اسمین چراغ روشن کرنا اور جھنڈے کہڑے
کرنا اور رسمیں ہیں کو دنا جسکو دہمال کہتے ہیں بدعت قبیح ہی از انجملہ شادی کے رسوم جو
مروج ہیں اکثر حرام اور بدعت ہیں جیسا کہ مرد زرین لباس اور ریشم کا لباس پہننا
اور مہندی مسی لگانا زرکا سہرہ اور کنگن باندھنا اور کہوڑے اور ہاتھی سے بہت سی رسمیں
راجپوت مرہٹے برہمن وغیرہ کفار کے ہیں مسلمان اسکو اختیار کرلئے ۹۳
۹۳ صفحہ بچونکے سر میں چوٹی رکھنا کلے میں کڑی اور کان میں بالی اور پاؤں میں بیڑی

چوٹی کا احوال

۱۱

ڈالنے اور بدی پہنانا اور انکی نسبت بزرگونکی طرف کرنی بدعت و حرام ہیں اگر اس
نعل کے ساتھ اعتقاد یہہ ہی کہ ایسا کرنے سے بچہ جیئیگا اور تندرست رہیگا نہیں تو بچے
کو ضرر ہوگا چنانچہ اکثر عوام کا ایسا ہی اعتقاد ہوا کرتا ہی تو ایسکا کفر ہوگا ۹۴ صفحہ
لوگ بزرگونکی قبر کو بوسہ دیتے ہیں مجرا کرتے ہیں سجدہ کرتے ہیں غلاف اوڑھاتے ہیں
شامیانہ باندھتے ہیں مورچل جھیلتے ہیں چراغیں روشن کرتے ہیں طواف کرتے
ہیں سہرے گھوارے چڑھاتے ہیں بچونکو لاکے بال اتارتے ہیں یہ تمام بدعت کے کام
ہیں ۱۰۰ صفحہ قبر کو گچ لگانا اور اس پر قبہ گمبند بنانا یا گرد دیوار باندھنا مکروہ ہی
لیکن درندی یا چور قبر کو کھودنیکا اندیشہ ہی یا پانی کی کیسل سے بہجانیکا اندیشہ ہو تو
اسوقت مکروہ نہیں بنانا وغیرہ مکروہ ہونا اپنی ملک کی زمین میں ہی اگر زمین وقف
کی ہو تو وہان قبر کو گچ کرنا اور قبہ وغیرہ بنانا حرام ہی لیکن اگر کوی بناوے تو اسکو
توڑ ڈالنا واجب ہی اور قبر پر شامیانہ سایبان باندھنا حرام ہی اور قبر پر گلاب چھڑکنا
یا ارگجہ لگانا مکروہ ہی بعضے کہتے ہیں حرام ہی ۱۰۵ عرس بزرگوں کا اور دولتمند وں کا
جو اس زمانہ میں رواج پایا ہی چراغیں بہت سے لگانا نوبت باجا بجوانا صندل و غلاف
بڑے طمطراق سے لیجانا عورتیں مرد ناچ تماشے کے لئے سب ملکی جمع ہونا اور فسق و فجور
کرنا سخت بد اور قبیح ہی ایسے وقتیں اس قبر کی زیارت کے واسطے جانا بھی حرام ہی ۱۰۳ صفحہ

قبروں کا احوال

عرس

۱۲

مولود کرنا یعنے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے پیدایش کے دن جو خوشی کرتے ہیں کہانا
پکا کے لوگونکو کھلانا اور حضرت کے ولادت کا بیان پڑھنا یہہ بھی بدعت ہی بڑی حسنہ
۱۰۸ صفحہ بعضے لوگ اس زمانیکے کہتے ہیں فاتحہ کا کہانا کہانا مطلق جایز نہیں یہہ بات
معتبر نہیں حرمت کی علت اسمیں کچھ پائی نہیں جاتی کہانا پکانیوالونکی نیت یہی رہتی
ہی کہ اس کہانیکو ہم کچھ کہائینگے اور کچھ اپنے دوستونکو بانٹینگے یا کھلاوینگے اور کچھ فقرا کو
خیرات کرینگے اس نیت سے کہانا جو پکاتے ہیں اسکو کہانا کچھ قباحت نہیں یہہ معروف بعینہ
اضحی کے گوشت کا معروف ہی کہ کچھ آپ کہاوے اور ہدیہ بھیجے اور کچھ فقرا کو دیوے جب فاتحہ
کے اکثر کہانوں کو عرف میں یہی معروف ٹھرا تو کسیکے پکانیکے وقت معروف کی کچھ نیت
نکرے تو بھی اسیطرف رجوع کریگا ۱۱۰ صفحہ سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ روایت کئے ہیں
انھوں نے کہے یا رسول اللہ میری ما انتقال کی اسکی نام سے کون صدقہ دینا افضل ہی نبی
صلی اللہ علیہ وسلم فرمائے پانی صدقہ دینا افضل ہی پھر سعد نے کوا کھدوا دے اور کہے یہہ سعد کی
ما کا ہی سعد نے اپنے والدہ کی نام سے کوا کھدوے تا لوگ اسکا پانی اپنے استعمال میں
لاویں اور اسکا ثواب اپنی والدہ کو پہنچے اور ظاہر ہی کوے کا پانی غنی ہو یا فقیر سب کوئی
پیوینگے تو میت کے نام سے پانی جو صدقہ کرتے ہیں اسکو غنی لینا جایز ہوا پانی لینا
جب جایز ہو تو کہانیکو بھی اسی پر قیاس کر لیجئے ۱۱۶ اس زمانیکے مشایخ مرید کرتے ہیں

مولود کا احوال

کہانے کا احوال

۱۳

تو اس سے سجدہ کرواتے ہیں اور فقیر بناویں تو چار ابرو کی صفای کرواتے ہیں یعنے سر داڑھی
مونچھ بہوں پلک وغیرہ مونڈواکے بکریکا بہونے سر کی سی صورت بناتے ہیں یہ حرام اور
بہت بری بدعت ہی سلام کے وقت جھکنا سجدہ ہی اللہ تعالی ہمیں فرماتا ہی فادخلوا
ٱلْبَابَ سُجَّدًا یعنے داخل ہو دروازہ میں سجدہ کرتے یعنے خم ہو کر رکوع کی حالت
جاسے یہتو ۹۹ صفحہ امام احمد نے زیاد ابن زیاد سے جو مولی بنی مخزوم کا ہی روایت
کیا ہی کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم کا خادم مجھے خبر دیا کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم اکثر خادم کو کہا
کرتے تجکو کچھ حاجت ہو تو کہدے ایک دن خادم نے عرض کیا یا رسول اللہ میری
یہہ حاجت ہی کہ قیامت کے دن آپ میری شفاعت کریں رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فرمائے تجکے یہہ غرض ہو تو بہت سجدو سے تو میری اعانت کر یعنے نفل نماز بہت
پڑھا کر تا میں تیری شفاعت کروں ۔ فایدہ اگر کسی بد کردار وح جکو نہ چیز ست
جواب ان بود کہ چکونکہ را بوی راہ نیست واگر آدمی در تن خود طلب کند نر از خیر بیند بجون و بیچکون
چہ دخود ختم بیند دو دلو و عشق بیند ولذت بیند واگر خواہد کہ چون و چکونکی ان طلب کنند نتواند کہ
چون این چیزہا را شکل و لون نبود این کی آن این راہ نباشد فایدہ عمر رضی اللہ عنہ اہل بازار را
درہ میزد و بطلب علم میفرستاد ومیگفت کہ ہر کہ فقہ بیع بنداند نباید کہ در بازار آید کہ آنکاہ ربوا و حرام
خورد و ویرا خبر نباشد فایدہ عوام در خانہ بازاریان طعام کہنہ خورند و بر جامہ ایشان نماز

شفاعت کا احوال

فایده در بعضی احادیث صحیحه آمده است خبر بود که آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم ترک نمیکرد چهار را که
وحضر سنت فجر روزه عاشورا و سه روزه در هر ماه [illegible] المستقیم
نکنند و این نیز نشان صدق بود در این کار فایده در بحر القضا حاجت روا و لیست تقبیل
بکنند مگر که در بنای باشد که آن روا بود ولیکن اولی ترک آن بود که قبله برجیب و راست بود فایده
محاسن چون دراز شود روا بود که مقدار یک قبضه بگذارد و باقی فرا زند تا از حد بیرون نرود و ابن
عمر رضی الله عنهما و جمع از تابعین چنین بوده اند و کروهی گفته اند بگذارد گذاشتن فایده روز
آدینه با اهل صحبت کول سنت است تا آن نیز متقاضی غسل باشد بر دو را در روز آدینه
فایده خدای تعالی جامه سفید را دوست دارد فایده ابن عباس رضی الله عنهما روز آدینه
از نماز تسبیح دست نداشتی و آن نمازی معروف است فایده بیع مصحف و خوک و سرگین و استخوان
پیل و خمر و گوشت مردار و روغن مردار باطل بود اما روغن پاک که نجاست در آن افتد بیع آن
حرام شود و جامه پلید همچنین اما نافه مشک و تخم کرم قز روا بود فروختن آن که درست
آنست که این هر دو پاک است فایده صورتها که از گل کرده باشند تا کودکان با آن بازی کنند
هرچه بر صورت جانوران کرده باشند بهای آن حرام و شکستن آن واجب اما صورت و نبات که بر طبق
و جامه بود بیع آن درست بود و از آن جامه فرش و بالش کردن روا بود و پوشیدن روا نبود
فایده اگر خلق را بدعت کند اظهار دشمنی بکند با او مهم باشد تا خلق را از وی نفرت افتد
و اولی آن بود که بر وی سلام نکنند و با وی سلام سخن نگویند و سلام او را جواب ندهند و بدعت او رزند
فایده کسی که بخیر اصرار خوبود و فسق کردن مشغول بود او را نصیحت اولیتر اگر امید قبول بود اما

فی لبشوق
فایده [illegible]
جواب سلام باید داد و لعنت نباید کرد فایده یکی از بزرگان بود که همیشه از گورستان و قبری
خالی مجور و تنها نشستی گفتند چرا چنین کنی گفت هیچ کجا سلامت تر از تنهایی ندیدم و هیچ
واعظ چون گور ندیدیم و هیچ مونسی بر از دفتر ندیدم فایده بسیاری باشد که بدعت نیکو باشد که شافعی
میگوید که جماعت در تراویح وضع امیر المومنین عمر است و این بدعتی نیکوست پس بدعتی که مذموم
است آن بود که مخالف سنتی باشد فایده امر معروف و نهی منکر واجب است و هر که بعذر
دست از آن بدارد عاصی بود فایده سهل تستری گفت که هیچ معصیت عظیم تر از جهل نیست و جهل
بجهل بدتر از جهل عظیم تر ها اوراد فایده ۲ آنکه تسبیحات هر شب نزد هم کرم
بهترین تسبیحات پیغمبر فرمود صلی الله علیه واله وسلم که در آن شب چهار رکعت نماز بیک سلام بخواند در هر رکعت
بعد از فاتحه قل هو الله ده بار و چهار بخواند از گناهان پاک شود از آنروز در آمد خلاصه الاولیا
فایده هر که هر شب هزار بار بگوید لا اله الا الله و نیت از آن خود بکند کبر از آتش دوزخ کند آن
از آن فتح خود کند تا که وقت فایده فرمود امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیه دیدم
پروردگار عزت را نود و نه بار در خواب پس از آن یک بار سوال کردم که بکدام چیز نجات خلایق از او
خواهد بود فرمود پروردگار عالم که بعد از نماز صبح و عشا بخواند این دعا را سبحان الله الابد
سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد سبحان الله رافع السموات بلا عمد سبحان الله الذی
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سبحان الله لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد وصلی الله علی محمد و علی اله
فایده قل هو الله احد دو صد بار برای آسانی ضغطه قبر افضل است روز جمعه و شب جمعه هزار بار سوره کهف و سوره قیامت یک
یکبار بخواند بعد نماز عشا قل هو الله سه بار سوره کافرون چهار الحمد [illegible] چهار بار تبارک یکبار [illegible] یکبار بخواند

فایده لرن لسانی و ابو داود و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده که روزه ماه
شعبان افضل است
۳۱
و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد نماز فریضه هر قوم که خواهد بخواند از رسالة مکیه فایده
هر که شب جمعه دو رکعت نماز ادا کند در هر دو رکعت بعد فاتحه قل یا ایها الکافرون
و قل هو الله احد خوانده بگوید خداوند ثواب این نماز با اهل قبر مومنان عطا فرما خدا
بر جمیع مومنان از مشرق تا مغرب نور در گور ایشان میفرستد شرح صدور فایده از ابی هریره
رضی الله عنه روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم کسیکه بگورستان برود و الحمد و قل هو الله
احد و الهکم التکاثر بخواند و بگوید ثواب این را بمومنین و مومنات بخشیدم در روز قیامت برای
او شفیع میباشند شرح صحیح از امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه مروی است گفت کسیکه بر مقابر رفته
و یازده بار قل هو الله احد بخواند بعد از آن اجر او با موتی بخشد خدا تعالی بعدد اموات ثواب
شرح الصدور فایده فرمود جنید بغدادی رضی الله عنه دیدم پروردگار خود را نود و نه بار پس
گفتم بکدام چیز نجات یابم گفت پروردگار عالم که بخواند این دعا را اللهم صغر الدنیا
باعیننا و عظم جلالک فی قلوبنا و وفقنا لمرضاتک وثبتنا علی دینک یا ذا الجلال والاکرام
برحمتک یا ارحم الراحمین پیر دستگیر را عادت بود که بعد فریضه میخوانند فایده
حاجت هزاری گفت دیدم رسول الله صلی الله علیه واله وسلم را در خواب و صحابه حاضر بودند در آن مقام گفت
رسول علیه السلام میرفت و هزار و دو هزار مومنان او لیکن غیر از هیچ یکی با ایشان دیدم و به آن خواهش
بر ایشان کرم انسان پس گفتم حیرت حیله و تدبیر از شکل ایمان از پس گفت رسول علیه السلام نگاه دار

مصباح اکبر
آنحضرت صلی الله علیه واله وسلم مستحق حکم شرب ابوال است و نزد امام ابی یوسف
حلال است شرب بول مایوکل لحمه از جهت تداوی نه غیر تداوی و نزد امام محمد حلال است مطلقا
زیرا که نزد وی حرام نبود چنانکه احادیث صحیحه در باب ابل و چون ثابت است شفا در آن ثابت
شد که حلال است و امام ابو حنیفه گوید که حرام است مطلقا چه برای تداوی و چه برای غیر تداوی
لقوله صلی الله علیه واله وسلم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه ومن تبعهم اجمعین بدانکه پاره
از احوال محی الدین محمد بن العربی رضی الله عنه در سنه هزار و دو صد و شصت هجری بنده درگاه
الله محمد عبد الله نابر تنبیه خلق الله ارقام نمود و این مسمی بمصباح اکبر در مدح شیخ اکبر
کرد فایده اعلم این مصباح را بر چهار سراج مرتب سراج اول در ذکر احوال شیخ قدس سره
سراج دوم در بیان اعتقادات ایشان سراج اول مر انکه شیخ قدس سره العزیز خاتم ولایت
محمدیت صلی الله علیه واله وسلم که بعد از وی هیچ ولی بر قلب محمد علیه الصلوة والسلام موجود نشود
و این منقبت اعظم مناقب است نزد اهل معرفت و از آنجمله آنست که مصنفات او در علم توحید و حقیقت
و فقه نظما و نثرا قریب بدو صد تصنیف است منها الفتوحات المکیه قریب از دو ربابات و تفسیر
قرآن در مقدار فتوحات است و نام او الجمع والتفصیل فی التنزیل نهاده و غیر آن از
مصنفات است و از آنجمله آنست که نه ماه طعام نخورده و آنجا نشسته و خوابگرده و یک

علت بیگانه و مخالفت ... صلی الله علیه وسلم ... آن از توجه خاص غافل نشده چون نه ماه تمام شد حتی تعارف و جانیا منازل قربت

و هشت گانه را در عالم مثال مطلق متمثل و مجرد دیده و بصورت بیت و هشت دختر

بکر ظاهر ساخته و بحضرت شیخ ارزانی فرموده که ملک او شدند و شیخ بکارت همه را برداز الجمله

آنست که شیخ قدس سره در شهر تونس بوده و خلف امام با جماعت نماز ادا میکرد از وی صیحه

بی اختیار بر آمد و بیخود افتاد و هر که صیحه او را شنید از امام و مصلیان دیگر نا آنکه زنانی

چند که بر بالای بام بودند افتادند و تموج میکردند همه بیخود شدند و بر زمین افتادند و آن

زنان که بالای بام بودند و قریب کناره بام بودند از بام افتادند میان صحن مسجد

و هیچ ضرری بایشان نرسید و چون شیخ بخود آمد همه بخود آمدند و از الجمله آنست که شیخ فرمود

که مجنونم یعنی در خارج متحیر میشد از برای من الحیانکه جبرئیل علیه السلام متجسم میشد از برای

رسول علیه الصلوة والسلام و نمیتوانستم که در وی نگاه کنم و او بمن مخاطبه میکرد و من سخن

او را میشنیدم و فهم میکردم و مرا چند روز چنان کرد که مطلقا طعام نخوردم و هر بار که

مائده را میاوردم بر کنار مائده وقف میشد و بمن میگفت بزبانی که من از او میشنیدم

که تاکل وانت تشاهدنی پس از خوردن ممتنع میشدم و در خود جوع نمیدیدم و از

وی ممتلی میشدم چنانکه فربه شدم و سیر شدم از نظر من بآن و آن قایم مقام غذا او

من شد و اصحاب من و اهلبیت من متعجب میشدند از فربهی من با وجود عدم غذا

حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم و طاعون عذابی است که فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل

و آن گروهی است که امر کرده شدند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شده

بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعتی بیست و چهار هزار کس

زیرا که من روزهای بسیار میماندم و هیچ چیزی نمیچشیدم و هیچ جوعی و عطشی در خود

نمییافتم فاما محجوب من از مقابله چشم من بدر نمیرفت اگر بر میخاستم او هم با من

میخاست و اگر می نشستم او نیز می نشست از الجمله آنست که شیخ قدس سره در مدینه

قرطبه بود و حق تعالی او را مطلع کردانید بر اعیان سایر انبیا و رسل از آدم تا محمد علیهما

الصلوة والسلام حاضر شدند و هیچ کس از ایشان با شیخ متکلم نشد الا هود علیه الصلوة

والسلام و با او گفت که انبیا از برای تهنیت تو جمع‌اند و لایت محمدیه علیه الصلوة والسلام جمع

شوند و از الجمله آنست که تا شیخ قدس سره بجوار حق منتقل شد بعد از چند روز روح مطهر او

مجسم شد و بخانه درآمد یکی از کنیزکان شیخ را با او تعلق عاشقی بود و شیخ را دید و گفت

و گفت ستیدی ستید شیخ با او سخن آمد و از حال او پرسید و از الجمله آنست که شیخ صبی بود

و هنوز شارب او سبز نبود و موی روی او بیرون نیامده بود که بمرتبه کشف و فیض الهی رسیده

بود روزی در سر بها نزد قاضی قرطبه ابو الولید بن رشید رفت و او از اکابر حکما

و اعاظم علما بود و مصنفات او بیشمار بود چون شیخ دید از روی تعظیم برخاست و شیخ را معانقه

کرد آنگاه گفت که نعم قاضی شاد و خرم شد چون شیخ فرح او را دید گفت لا پس قاضی

منقبض شد آنگاه شیخ را گفت که چه بدیدی امر را در کشف و فیض الهی آیا او آنچنانست

که نظر و استدلال بما ارزانی نموده پس شیخ فرمود که نعم لا و بین نعم و لا تطیر الارواح

من موادها والاعناق من اجسادها پس رنگ قاضی زرد شد و او را مرض افکل عارض

شد و معنی اشارت شیخ را دانست و شکر خدا کرد که در زمان خود کسی دیگر در خانه را هم

و او جاهل داده و بجرد دید عالم شد بی درس و مطالعه و بی قراءة و بی مباحثه

و گفت که این حالتی است که ما در کتب او را اثبات کرده بودیم فاما از کسانیکه صاحب

اینحالت بودند ندیده بودیم فالحمد لله الذی انا فی زمان فیه واحد من ارباب‌ها ارباب

الفاتحین مغالیق ابوابها و از الجمله آنست که شیخ الاسلام شهاب الدین عمر السهروردی

صاحب عوارف المعارف چون بشام آمدند ملاقات بشیخ کردند فاما میان ایشان مکالمه

و مخاطبه واقع نشد و ساعتی بخوبی نشستند و برخاستند آنگاه مفارقت کردند بعد از آن

جماعتی از شیخ الاسلام پرسیدند که شیخ محی الدین ابن عربی را چون دیدی شیخ شهاب

الدین فرمود درایت بحر الاساحل له و در روایتی آمده که رایت بحر الحقایق و باز

شیخ محی الدین پرسیدند که شیخ شهاب الدین را چون دیدی فرمود رایت رجلا مملوا

من السنة من قرنه الی قدمه و در روایتی آمده که رایت طشتا من ذهب مملوا

من السنة و از الجملات آنست که یکی از مریدان شیخ الاسلام عز الدین بن عبد السلام التماس

کرد که قطب فرد و غوث جامع را بوی نماید شیخ عز الدین روز بروز حواله میکرد تا آنکه

روزی الحاح مبالغه کلی کرد و در آن ساعت شیخ محی الدین عربی قدس سره در کنار او بود شیخ

عز الدین شیخ محی الدین را اشاره کرد و گفت هذا هو القطب الغوث و از الجمله

آنست که شیخ در شام سالهای بسیار اقامت نمودند جمیع اهل شام از معتقدین و منکرین

اتفاق کردند و اجماع نمودند که در مدت هرگز تکبیره احرام در جماعت در جامع بنی امیه

در صلوة پنجگانه از شیخ فوت نشد و از الجمله آنست که شیخ ابو الحیی فیروزآبادی که صاحب

قاموس فی اللغة کتابی در مناقب حضرت شیخ تصنیف کرده و نام او اعتباط نهاده گفته

نموده که چون شیخ از مسوده فتوحات مکیه فارغ شد او را در بام بالای کعبه نهاد و بجلد

و بیخره بندی و بکل او را در آنموضع گذاشت بعد از یکسال او را فرود آورد و یک ورق

از جای خود بدر نرفته بود و یک ورق تر نشده بود و بادهای عظیم و بارانهای عظیم بود در مکه

و در بلده دمشق بعضی از جهال بجبار زهر موش را در چیزی نهاده ~~بشیخ و ادخر و زخ~~

در چیزی نهاده برابو الفتح محمد بن مظفر الدین محمد بن حمید الدین عبد الله الصدیقی

المشهور بشیخ مکی دادند و آن قریب بهلاکت شده توجه بحضرت شیخ کرده و روی

بارحم الراحمین آورده در آن ایام بعضی از ارواح با ایشان مکالمه و مخاطبه

نمودند ایشان از آن ارواح احوال شیخ پرسید بعد از قلیلی او از شیخ شنیدند

و مدت ده روز و دو شب تقریبا با ایشان مخاطبه میکرد و برکت آن ایشان

از سم الفار زهر خلاص یافتند و بالجمله حضرت شیخ اکمل ورثه محمدیست و از

فائده قوت باصره از شیرینی زیاده میشود

۶

اعاظم افراد البین و نقوا دحالات و مقامات او از دایرهٔ تقریر و تحریر بیرون است و کرامات و خوارق عادات آنحضرت شیخ لقصاد عظیم است سراج قوم
در ذکر اعتقادات شیخ قدس سره بطریق اجمال اگر عبارت شیخ را در بیان جمیع امر بطول میکشید پس اولی آنست که مهمل آن اجمالا تقریر کنیم والله الموفق اعتقاد
شیخ در باری تعالی آنست که او موجود حقیقی است یعنی از معقولات ثانیه نیست
وجود او عین ذات است او صفتی بذات خود موجود است نه با مر مغایر و کنه ذات
او بدرک نمیشود بیقین او عین ذات اوست و او جزء حقیقی است و صفات ثبوتی دارد
مثل صورة و علم و قدرت و ارادة و سمع و بصر و کلام و الفاظ علی او بند یجب وجود
خارجی غیر او بند بحسب وجود مفهوم صفات سلبی دارد مثل لیس بجوهر و لا جسم و لا
عرض و لا حال و لا محل و لا بغیره و او مختار است و جوب بالذات نیست اگرچه
عالم ازلی بوجود بعضی از اشیا و عدم بعضی از اشیا مستلزم ایجاب علمی است
و معلومات او قدیم است در علم او و غیر متناهی است بالفعل اجمالا و تفصیلا کلیه
و جزئیه اعتقاد شیخ در نبوة آنست که او ختم نبیست و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و جمیع کلام انبیا علیهم الصلوة و السلام حق است و بر ظاهر محمول است و مراد از کلام
انبیا علیهم الصلوة و السلام مفهوم اول است نه آنست که مفهوم باطنی دارد که ما فهمی

۷

یقول الملاحدة کمر امثال معروبه که مراد مفهوم نیست اعتقاد شیخ در عالم آنست
که او حادث است لا فی زمان نبود و نشد و هیچ قدیمی نیست مکر ذات باری تعالی
لا غیر و عرش و کرسی و ما فیهما فانی نمیشود زیرا که عرش سقف جنت است
و کرسی ارض جنت و سموات سبع ملک میشوند و صورت ایشان مبدل میشود
و مجموع آن جهنم میشود پس جوف کرسی فلک هشتم است موضع جهنم است
اعتقاد شیخ در حشر و نشر آنست که جسم عنصری که بموت هلاک شد معاد میشود
و بعینه و حقیقته روح باری دیگر با او متعلق میشود و در جنت یا جهنم
ابدا ابدا مخلد است نعیم حسی حقیقی غیر عقلی و غیر خیالیست و عذاب حسی حقیقی
غیر عقلی و خیالی در جنت حسی و حقیقی و نار حسی حقیقی دارد و عذاب عقلی
و عقلی و خیالی آنچنانکه فلاسفه میگویند نیز دارد اعتقاد شیخ در امور اخروی
آنست که صراط و میزان و حوض و صحف و امثالها مما ورد فی الکتاب و السنة
همه حقند و جمیع آن حسی حقیقی و معنوی عقلی و مثالی و خیالی است نه آنست
که معنوی یا خیالی باشد و حسی حقیقی نباشد اعتقاد شیخ در تکلیف آنست که بنده
هرچند که ولی و عارف و صاحب مشاهده و صاحب تجلی باشد هرگز بمرتبه نرسد که
تکلیف از وی قطع شود مگر آنکه عقل او زایل شود و مجنون یا مجذوب گردد

وقت تکلیف از وی مرتفع شود و الا فلا هر که غیر این اعتقاد کند کافر
و زندیق است و جمیع امور شرعیه را النسبة حاکم است که علما ظاهر از فقها
و محدثین و متکلمین گفته اند نه آنست که حکم دیگر دارد و در آن حکم و جمیع اولیا
و علما و عوام در احکام شرعیه الاقدام اند نه آنست که احکام شرعیه نسبت ببعضی
واجب نباشد آنچنانکه اسماعیلیه میگویند در وصیه در تتمة العار فرزانه و العالم
یگانه چون درین رساله سامی و نامه نامی و کتاب گرامی بسیر رسید و طلب شد تفحص
فرمائی و در زوایا و خبایا نامل شافی و وافی کافی نمائی و در سطاوی او
مخالی او خیری دریابی و مخالف نماید لقواعد دینیه و علوم محکمه یقینیه مخالف
مکن فانها من الشیطان رفق رفیق خود سازی تمام شد
فواید شرح حرز المتین مجد شیخ قدس انا جلیس من ذکرنی من هم انشیس کسی ام که یاد کنند
مرا معلوم شود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر است که انسان ما سوی است و هم نشینی کنایت است
از حقیقت خلوت اینجا غیر از کنایت نبود در معنا این حدیث و حقیقت وی این است لا
هر که خدا را یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال از تسبیح و عنایت
وی قرین حال وی گردد و شرط این خلوت حقیقی که بدوام اشارت رفت آنست که ذکر در
نفس و جانی بود نه لفظی و زبانی مراد از نفس اینجا ذات است و از ذکر نفسی ذکر قلبی

۹

۴۵۷

که عبارت از توجه و حضور حق است بی تلفظ بذکر و بعد و تخیل آن چنانکه اثبات با سواه الله
و نقوش اغیار از صفحه ضمیر بر دایره و قید باطل خواه حدیث حق نباشد ذکر
حقیقی نبود ذکر صافی که گفته اند نیست فایده الصوفی لا مذهب له بیان معنی آنست
که او را در دین مذهبی نیست و تابع ائمه مذاهب است هرچه خاطرش خواهش دارد و دلش
بران حکم کند هم بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آنست که وی
بعض مواضع از مذاهب آنچه دران ورع و احتیاط بیشتر باید اختیار کند بر مذهب که باشد
و یا آنکه بمذهب اهل حدیث رود که هرچه حدیث صحیح باید بران عمل کند محققان گویند
که این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آنست که هم از روایات مذهب خود که از اختیار
کرده و وجه اقتدا ساخته است روایتی اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث
صحیح باشد اگرچه ظاهر روایت و مشهور از آن مذهب نبود و الا تفرق مذهب تعدد وجه موجب
تفرق اعمال ظاهر که عوام را انجا رسیده است بتفرق و عدم ضبط احوال باطن کند و فرموده اند
که قید توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق
راسخ گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود در ضبط نفس با اصل مرجع
الیه فقهیا و اصولا و تصوفا لازم بود قصه لیلة التعریس آنست که مسلم از ابو هریره
و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزوه

10

خبر مدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب بکیر ده بود چون خواب
غلبه کرد در وادی نزول کرده بخواب رفت و به بلال گفت امشب تو برای حفظ
وقت بیدار باش و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز
مشغول شد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه رضی الله عنهم همه بخواب رفتند چون
وقت فجر نزدیک رسید بلال بر راحله خود تکیه نمود خوابش در گرفت و هیچ یکی وقت نماز
بیدار نشد نه آنحضرت و نه بلال و نه اصحاب تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول
کسی که بیدار گشت آنحضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم ترسان و هولناک و گفت ای بلال
چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کنم آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود
بار بندید و سوار شوید از این وادی برآیید و در روایتی آمده که فرمود این جای
شیطان است بار بستند و برآمدند جای دیگر نزول کردند پس وضو کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندا کرد برای نماز پس آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بجماعت نماز فجر قضا کرد و گشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود
ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را
بیشتر از این وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند از آن پس بیدار شود
یا آگاه گردد گو بگذارد در آن وقت چنانچه میگذارد در وقتش وقوع این واقعه باعث

458

این شریعت شد که فرمود اکنون میگویند با وجود بیداری دل چه بود که از
طلوع فجر آگاه نشد جواب این آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون
چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است
مثل شخصی بیدار است و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس بیداری
دل بعدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم گشاده باید
تنها بیداری دل کفایت ندارد و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الهام دریافته گویم
این فعل باری تعالی است اگر در آن وقت وحی کشف نکرد چه توان کرد درینجا حکمتی
بود که تشریع قضا فوایت و ادراک شرف اتباع است جواب دیگر آنست که نعم دل
بیدار است و خواب را در وی تاثیری نه ولیکن تواند که او را حالتی و شهودی دست
دهد که در آن مستغرق گردد و از ماسوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل
شود چنانچه در بعضی احیان در حالت وحی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان
و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی عظیم که کنه آن را جز خدای کسی نداند باشد که او
بیداری و هشیاری فراموش گرداند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف
متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لایح گردد و بعضی از مشایخ صوفیه گویند که
این خواب و غفلت منبعث از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابتلای الهی بود بر اخذ

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت و قساوت قلب گردد و در دعاهای بعضی از اعاظم مشایخ قدس الله ارواحهم
آمده که طالب را باید در راه سوگند خوردن نبود اگرچه راست باشد بر خود ببندد که باعث تعظیم حق در دل و مورث عظمت شأن اوست
و بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است ١٣ لوجه الله سوال مکنید یعنی کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای این کار بکن و بمن چیزی

طالب رضی الله عنه که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از فتح خیبر
آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آنحضرت لکم هجرتان شما را ای قوم دو هجرت است
یعنی هجرتی از یمن بسوی ارض حبشه و از ارض حبشه بمدینه و آنحضرت مدح کرد اول
و اصحاب او را و بشارت داد و بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت
بقول خود الایمان یمان و الحکمة یمانیة و دعا کرد مر ابی موسی را خاصه و بشارت داد
بمغفرت و جنت و بایمان و امانت و فرمود و مومن مسیب عبید الله بن قیس و او را
به یمن فرستاد تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقاید و اسلام
میراث است مر این قوم را مروی است که چون ابوموسی با قوم خود بحضرت رسالت آمدند
صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونه بود
فرمود کان الله ولم یکن معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات و الارض
الحدیث حق تعالی ذریه او را از اولاد و احفاد او یاری و رعایت و مناقب ارزانی داشت
و کتب مشهور مذکور است تا نوبت بشیخ ابوالحسن اشعری رسید و توفیق داد او را
حضرت حق سبحانه و تعالی بجمع آثار بدعت و تجدید انوار سنت در اعتقادات تا پس بدو گو
مذاهب و اقوال صحابه و سلف که کار محدثین است و فقهای متقدمین از تابعین
و اتباع ایشان بران بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنکه موافق کتاب و سنت

459

الفاظی که در کراهت آن کسی را خلد خبیث ملک الملوک قاضی القضاة که بحقیقت جز خدای تعالی دیگری نباشد سید الناس سید الکل که جز پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم دیگری را نتوان گفت بنده من پرستار من در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم باید که نگوید یکی از شما
عبدی و امتی که همه شما مردمان بندگان خدائید و همه زنان شما زنان او بیند و بگوید بنده من ...

نهی فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آن که کسی بگوید ما شاء الله و ما شاء فلان و یکبار کسی با آنحضرت گفت ما شاء الله و شئت
هرچه خواهد خدا و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی و از این قبیل است ما در پناه خداییم و در پناه شما
و اعتماد ما بر خداست و بر شما این الفاظ و امثال این منهی عنه است و از آن بوی شرک می آید ١٢ و از منهیات است که اذان منع فرموده اند
و دشنام بخروس نباید کرد که در فرشته را می بیند و آواز میکند و دعا وقت آواز وی مستجاب است و دشنام به باد
نباید که موهوم عدم رضا بفعل الهی و منع اوست و همچنین حکم دارد شکایت از گرمی هوا و باریدن باران و امثال آن از حوادث که مکروه آیند و از آن جزع و ناشکری متوهم گردد

نقولیش بتقدیر اگرچه تمسک با بستانم بتحقیق و تمکین است اما در مقام این اقتصار
کوتاه حال چه بود و این سخن خالی از جرات و سوء ادب نیست بحضرت وی صلی الله علیه
وآله وسلم والله اعلم فایده مرجیه فرقه ایست که قایل اند بآنکه هیچ معصیتی با وجود
ایمان ضرر نکند چنانچه هیچ طاعتی با کفر سود ندارد و میگویند اگر خدا خواهد همه گناهان
ببخشد اگرچه متعرض بتوبه نکنند و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره
است چرا جائز است که مواخذه و عقاب را اصلا راه نهند و بدان قایل نباشند و اکثر
اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت و ارادت حق است تعالی که یغفر لمن یشاء
و یعذب من یشاء عذاب را برای عصاة اثبات میکنند و از خوف ان
خایف میباشند و لکن الایمان بین الخوف و الرجاء فایده در مذهب معتزله و جبریه دو
طرفین افراط و تفریط واقع است و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که
خلق از خداست و کسب از بنده را قدرت کاسبه نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر
و لا قدر و لکن بین الامرین و التحقیق فی الکلام و الاشعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی
اشعری اند و وی از اولاد ابوموسی اشعری است رضی الله عنه که از کبار صحابه رسول
صلی الله علیه وآله وسلم بود و اسم ابی موسی عبد الله بن قیس و اشعر قبیله ایست از یمن و وی
بعد از بعث آنحضرت با پنجاه و چند نفر از قوم هجرت کرد بکشتی و از حبشه با جعفر بن ابی

و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طلوع ...

طعام از دیگر چون بعضی ... بعد ...

بعضی از سلف بر آن‌اند که مصدوق حدیث ان الله یبعث لهذه

الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها امر دینها

آمده کشتند وی و تابعان وی مراد از فرقهٔ ناجیه که صفت ایشان الذین

هم علی ما انا علیه و اصحابی و شیخ ابو الحسن اشعری در فقه بر مذهب

شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذهب سنت و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود

و مناقب و مفاخر وی نیز بسیار از حد حصر و احصا بیرون است و وی حنفی المذهب است

از اینجاست که جماعت شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو

متفق‌اند در عقاید اهل سنت و جماعت که گویند تا بعان ایشان‌اند اکنون سواد اعظم در

جماعت اشعریه و ذم فرقه‌های دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل کرده‌اند

و ما احادیث اشعریه چون نیافتیم اما در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار لطرق

متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز بعضی احادیث آمده حاکم در تاریخ خود از ابی امامه

عذاب الیم مرجیه و قدریه و جهمیه را فیه عقل بمعنی قوت است که بدان در یافت صلاح

مبدأ و معاد و تمیز میان خیر و شر و احتراز و اعتراض از عواقب و آفات

نفس و ابتدا و وصول بمعرفت حق است چنانچه از حدیث انس آورده‌اند که قومی در حضرت

رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ثنا گفتند بر مردی و مبالغه نمودند در آن حضرت فرمود که عقلش

چطور است گفتند یا رسول الله ما از جهاد وی و عبادت وی و از صفات خیرات میگوییم و تو

از عقل وی میپرسی فرمود احمق بحمق خود بیشتر و از ارتکاب میکند عظیم‌تر از فجور فاجر

و بندگان که ترقی در جات مینمایند و قرب الهی حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند

و از حضرت عمر رضی الله عنه آورده‌اند که لوث نزار عابد قایم اللیل و صایم بالنهار است

نزیست از قوت بکند و عاقل اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ما خلق الله العقل

از آن اثبات میدهد و اصل این حکایت مجهول و محدثین در باب عمر خضر و الیاس و درازی

و لقاء ایشان صحیح ناشده ... زمان موسی علیه السلام و صحبت وی

با وی بحدیث بخاری و مسلم ثابت است و در بعضی تواریخ ابتدای بعثت وی را علیه السلام

در زمان ابراهیم خلیل الله علیه الصلوة و السلام و بعد از فوت وی کرده ... و وجود

وی در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از آن در زمان صحابه

و تابعین و مشایخ طریقت نیز اخبار و آثار در وجود یافته و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت

ثم میغفر لهم الحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفا در شهد چیزیست شریف از عسل

در بدیع بحجم و داغ کردن با آتش ه در سایر ادویه و علاجات آن اعتقاد جزم

کنند و شفا را ستند بدان دهند و از امور شیده ... جرام ... بلا شبهه

و الهنا در ... احادیث ... افسون بخوانند ... الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله عنه بسیار است و مقصود شیخ مصنف عدم وجود

و توکل بر پروردگار خود کنند و اتباع شریعت

حدیث صحیح است از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در اینجا مجال مناقشه است و الله اعلم

و آنکه مشهور است از احادیث در نفی حیات خضر در زمان نبی صلی الله علیه و آله و سلم این

قول است که لو کان الخضر حیا لزارنی در مجمع البحار از مقاصد نقل میکند که گفته این

قول مرفوعا ثابت نشده بلکه از کلام کسی است که منکر است حیات او را از سلف انتهی

در کتابی که شیخ احمد بن ابی بکر بن محمد الرداد الصوفی المحدث از شیخ المصنف تالیف

کرده الوجیز که جمله از آن آورده است و جود وی در حق جمعین از مستند که حاکم آورده که بعد از

رحلت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی جسیم صبیح سفید ریش در آمد و بگریست و صحابه

تعزیت کرد و بر گشت ابی ابو بکر و علی رضی الله عنهما فرمودند که این خضر بود علیه السلام

الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیای مرسل است و نام پدرش یسین است و بقول

بعضی از اولاد هارون و بعضی او را از اولاد سام بن نوح داشته‌اند و بعضی عم جد خضر گفته

و گفته‌اند که خضر و الیاس هر سال در مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا یا

هم جمع شوند پس از آن متفرق کردند و در اطراف عالم سیاحت میکنند و امداد و اغاثت خلق خدا

بنمایند کراهت استعمال آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده لیکن سیوطی از جابر

بن منقذ الفارسی آورده که گفت عمر رضی الله عنه لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص

الیاس

کراهت آب گرم شده آفتاب

در باب انشراح صدر حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که سورهٔ الم نشرح لک صدرک برای

احسان آن لعنت منزل شده بباید دانست که بزرگترین اسباب انشراح صدر توحید و ایمان است

و کمال و تمامی قوت و زیادتی آن انشراح صدر زیاده شود و قال الله تعالی افمن شرح الله

صدره للاسلام فهو علی نور من ربه کسیکه کشاده خدا تعالی سینه او را برای قبول اسلام

و صفت اسلام این وی بر نوری است که وارد است از جانب پروردگار وی و قال الله

تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره

ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء هر کرا خواهد که راه نماید کشاده کرداند سینه او را

قبول دین اسلام و هر کرا خواهد گمراه کند تنگ کند سینه او را در قبول اسلام چنان

به تنگ آید و مشقت یابد گویا بر آسمان می بر آید لاجرم توحید و هدایت از اعظم اسباب

انشراح صدر است و شرک و ضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر و تنگدلی و از جمله اسباب

انشراح صدر نوری است که باری تعالی در دل بنده میتاباند و آن نور ایمان است که چون در دل

بنده افتاد فرح و سرور و انشراح و فراخی دل وی پیدا آید و چون این نور مفقود

شد در تنگدلی افتاد و سختی و مشقت گرفتار گشت قال صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل

النور القلب چون در آید نور ایمان و یقین در دل بنده انفسح و انشرح فراخ شود و گشاده

شود دل قالوا و ما علامة ذلک گفتند چه چیز است نشان در آمدن آن نور در دل که بوی

وظلمت محسوس بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نورست ولهذا در خانه روشن خواب بکمتر آید
از جهت خروج روح و میل وی جانب برون و طلب اقبال نور در تاریکی چون میل
بدرون کند و در وجه خواب آید و یکی دیگر از اسباب آنکه علم ست چه علم ودل جان منسع و منشرح
میشود هر کوشته اذان از اشیاء و می فراغ تر و منفسح تر میکند و چندانکه علم زیاده میشود
انشراح صدر نیز زیاده شود مراد ازان هر علمی نیست بلکه علمیست که از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم میراث مانده است ان الانبیاء در حدیثیکه پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما
میراث نگذاشتند دینار و درهم را و انما ورثوا العلم و میراث گذاشتند مگر علم دین
که سبب صلاح دنیا و آخرت و فوز سعادت دارین است فمن اخذه اخذ بحظ وافر یعنی
هر که بگیرد علم را ازانبیاء باید که بگیرد بنصیب تمام اشاره بدان علم است و اهل آن علم فراخ
دل تر و خوش عیش تر و نیکو خلق تر از همه خلق باشند و ازین علم انابت و محبت حق
تولد کند و محبت را در شرح صدر مدخل عظیم است و چندانکه محبت تمام تر و قوی تر شرح صدر
زیاده تر و اکمل و اتم بود و بسط عظیم و موجب اقوی تر تنگدلی را اعراض از حق است
و تعلق دل بغیر الحق و غفلت از ذکر حق و دوستی غیر وی هر که غیر حق را دوست گردانید
معذب شود و در زندان غیر بماند و در عالم ازان کس بدبخت تر تلخ عیش تر نباشد و کمین
تر نباشد ازانکه محبت و دوستی که محبت است انچه اینجا عیش دنیا و سرور نفس و لذت

حوصله وقت و قسمت میدان فاضل حال است که نهایت کمال و غایت جامعیت
آیت چنانکه در اول ضحی مفصل در ضمن کریمه الم نشرح بیان کنیم و این غم و اندوه
و الم و حسرت و ریبت و دهشت که ذکر کرده شد منافات ندارد و منافات بتقدیر
تنگ حوصلگی و تنگ مشربی است که کنجایش یکجانب دارد و نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا و
حوصله فراخ شود و مبدا معرفت وسیع آمد همه را در محل خود جا است و هر یکی جای خود
است ان الفحوک القتل والبشیر النذیر اشاره باین جامعیت و حزن فی قلبه
والبشرات فی وجهه بیان اجمال و برانحضرت نیز صلی الله علیه وآله وسلم در ابتلای کار
بحکم جبلت که القای آن مقتضای حکمت الهی است گاه گاهی ضیق و تنگی طریان می یافت
اخر تربیت و تادیب عزت که در مقام تهذیب و تکمیل وی بود شرح صدر حاصل شد
یعنی که ادای جمیع حقوق و اداب کونی و الهی بروجه کمال و غایت اعتدال می
مزاحمت و معارضت او امتیاز و حصول حالت اعتدالی و هیبت و جدایی مرجوح
نقدس نبوت را صلی الله علیه وآله وسلم بر توجامعیت و حقد ذات اقدس الهی است
و نتیجه محاذات و مراتبیت وی جز ان ذات کامل الصفات المتعالی و عظم برهانه
باشی و صلی الله علیه وآله وسلم میکرد ایشان از ادیم لعوچشوان لیف خرما و فرش
کرده میکردند ازان خرما لیف عمر و خرما پوست وی کرده آنرا کوفته بجای پنبه میانه

تذکرة البدعت

حدیث شریف ان تعبد الله کانک تراه اسکا یہ معنی ہیں کہ تو عبادت کر اللہ تعالی کی اسقدر کہ گویا تو اسکو دیکھتا ہی اور اسمین
کچھ شک نہیں ہی کہ جس شخص کا یہ حال ہو وے گا تو وہ شخص نہایت ہیبت اور تعظیم اور شرم کے ساتھ سر جھکائے
ہو نہایت خوف خوف اور شوق و اور محبت سے کھڑا رہیگا فان لم تکن تراہ
فانه یراک پھر اگر تو اللہ تعالی کو نہیں دیکھتا ہی تو اللہ تعالی تو تجھکو دیکھتا ہی
تو جو شخص یہ جانیگا کہ اللہ تعالی مجھکو دیکھتا ہی تو وہ شخص بھی ایسا خوف اور ہیبت اور احتیاط سے کھڑا
رہیگا اور دہنے بائیں نہ دیکھیگا بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه ومن تبعهم اجمعین اما بعد
جان کہ یہ بندہ نیک بخت کری تری یعنی اللہ تعالی بیچ دونوں جہان کے کہ یہ بات کہتا ہے حدیث اور
اقوال بدعت کے برائی میں سنہ بارہ سو ساٹھ ہجری میں بنده درگاہ اللہ محمد عبد الله
لوگونکی خیر خواہی کے واسطے کتاب شرح مشکات و سفینة النجات وغیرہ کتب
سے جمع کیا اور نام اس رسالہ کا تذکرة البدعت رکھا کہ تا فائدہ خاص و
عام کو بخشے اور وسیلہ اس گنہگار کے نجات کا ہو وے آمین آمین آمین یا رب العالمین
ویا ارحم الراحمین فایده حدیث شریف میں آیا ہی من کثر سواد قوم فهو منهم یعنی
جو شخص کسی قوم کے جماعت کو بڑھاوے تو وہ انہیں میں کا ہی ولیمہ کی دعوت کو
جانا سنت موکدہ ہی یا اس لیے ہیں کہ اگر دعوت کی جگہ میں بدعت اور فسق کا کام
جیسا باجا یا نوبت ستار طنبور ڈھولک اور اسکے مانند بجتے رہیں تو وہاں کا جانا
روا نہیں ہی جیسا ہدایہ میں کہا کہ ولو علم قبل الحضور لا یحضر لو کان مقتدا او لم یکن
حدیث من صلی خلف عالم تقی فکانما صلی خلف نبی یعنی
جو شخص نے نماز پڑھا عالم پرہیزگار کے پیچھے تو گویا کہ اسنے نبی کے پیچھے نماز پڑھا

ازکتاب مفتاح الجنت تصنیف کرامت علی

فائده قیام فرض نماز میں فرض ہی اور نفل اور سنت میں
فرض نہیں اگر نفل یا سنت بیٹھ کے پڑھے تو درست ہی مگر
فجر کی سنت بغیر عذر بیٹھ کے درست نہیں ہی اسواسطے کہ فجر کی
سنت واجب کے قریب ہی فائده اسمین کیا حکمت ہی کہ نماز
میں ایک رکوع فرض ہی اور سجدہ دو جواب اسمین دو وجہ ہی
ایک یہ کہ جب فرشتوں کو حکم ہوا کہ آدم کو سجدہ کرو تب
فرشتوں نے سر اٹھایا اور ابلیس علیه اللعنة نے سجدہ نکیا
پھر جب فرشتوں نے سر اٹھایا اور ابلیس کو دیکھا کہ
لعنت کا طوق اسکے گلے میں پڑا ہی تب شکرانہ کیا
کہ حق تعالی نے ہمکو اپنی فرمانبرداری کی توفیق دیا اور
سبھوں نے پھر سجدہ کیا اسواسطے دو سجدہ فرض ہوا
اور دوسری وجہ یہ ہی کہ پہلے سجدہ میں اشارہ ہی کہ ہم
خاک سے پیدا کئے گئے ہیں اور خاک پر سر رکھتے ہیں
اور دوسرے سجدہ میں یہ اشارہ ہی کہ پھر ہم خاک میں
ملینگے تو خاک پر سر رکھیں اور یہ کافی میں لکھا ہی
فائده پہلے دو رکعت میں فرض کے الحمد پڑھنا افضل
اگر سبحان الله سبحان الله کہے یا چپ کھڑا رہے تو

وکان بین نبالی مید از بلدی بمعنی و بیہقی از عائشہ آمده که گفت در آمد بر من زنی
از انصار و دید فراش رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قطیفه کهنه دو تو کرده پس فرستاد
برمن فراشی که حشو او صوف بود پس در آمد انحضرت و گفت چیست این یا عائشه
گفتم یا رسول الله فلانه انصاریه در آمد و فراش ترا دید و این فراش را فرستاد فرمود
بازگردان این را یا عائشه سوگند بخدا که اگر میخواهم همراه میکرد پروردگار تعالی بامن
کوه های طلا و نقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله
علیه واله وسلم عمر بن الخطاب و انحضرت بر حصیری افتاده بود و باثر آن حصیر پهلوی
مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر برای خود فراشی گیری بهتر ازین فرمود
یا عمر چه کار است مرا با دنیا نیست مثال من و مثال دنیا مگر مثل سواری که سیر میکرد
در روز گرم پس آسایش کرد زیر درختی ساعتی پس برفت و بگذاشت آنرا کرم ...
خوب بکلی دور کردند و بمرقعات و مخرقات اختصار کردند و گروهی افتخار بلباس
و اشرف ثیاب اختیار کردند و جامهای نرم و زیبا با شهرت پوشیدن گرفتند
و این هر دو گروه مخالف سنت نبوی صلی الله علیه واله وسلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم
فرموده که جامهای شهرت پوشند روز قیامت او را جامه مذلت پوشانند پس ازین دو
افروختن کرد در آتش است بایکه چون قصد بکر و افتخار بود منعقد آن امتیاز ...

فرمارپا گر نای کی بی نرانڈ مزامیر جمع ۱۲ منتخب اللغت

۲

لانہ لم یلزم حق الدعوۃ یعنے اگر جانیکے پہلے جا پہنچا کر وہاں ایسے مہلات ہیں تو اس دعوت کو بجا لاؤ برابری کہ وہ لوگونکا پیشوا ہو یا نہو کیونکہ اسپر دعوۃ کا حق لازم نہیں ہوا اور سلطان الاولیا شیخ عبد القادر جیلانی غنیۃ الطالبین میں فرمای ہیں

لزم اذا اجابۃ الدعوۃ اذا کان خالیا عن المنکر احتضان حضرت المنکرات کالطبل والمزمار والعود والنای والرباب والمعازف والطنابیر والشین والشابۃ والجغران الذی یلعب الترک لایجلس ہناک لانہ جمیع ذلک محرم یعنے دعوت کی اجابت لازم ہوتا ہے کہ جب وہ دعوت شریعت کے ناپسند چیزوں سے خالی رہی پھر اگر حاضر رہیں شریعت کے ناپسند چیز جیسا کہ ڈھول اور بانسلی اور ستار اور شہنای اور رباب اور قسم قسم کے ساز اور طنبوری اور شین کھلا ہوا باجا اور جغران کا باجا جیسا بجاتے ہیں ترکیں تو وہاں نہ بیٹھے کیونکہ یہ سب چیزیں حرام ہیں فائدہ حدیث شریف میں فرمای ہیں رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے کہ جب بدعتیاں ظاہر ہوں اور عالم خاموش ہوں تو لعنت خدا کی اس عالم پر ہوتی ہای فائدہ حدیث شریف میں آیا ہی جو کوئی کہ طریقہ نیک رسم کا لوگوں میں رواج دیتا ہای اسکو ثواب تمام عمل کرنیوالوں کا ملتا ہای اسیطرح جو کوئی کہ طریقہ بد رسم لوگوں میں رواج دیتا ہای اسکو عذاب تمام کرنیوالوں کا ملتا ہای فائدہ حدیث شریف میں آیا ہای کہ جس وقت

امام غزالی کہ جو منہاج العابدین بیکے لوبہ کے بیان میں لکھے ہیں اس سے صاف معلوم ہوتا ہای کہ شراب کا پینا اور مزامیر کا سنا اور بیاز کا کہانا سب یکسان حرام ہیں ۱۲

فائدہ حارث بن کلدہ طبیب عرب چند حدیث در طب ضم کرد است ۱۲

۳

زمین پر کوئی گناہ ہوتا ہای پھر جو کوئی اس مجلس میں حاضر ہو لیکن دل سے بیزار ہو اور اسکو برا جانتا ہو تو وہ شخص گویا اس گناہ سے فرلوں دور ہی کچھ گناہ کی برائی اسکو نہ ملیگی اور جو اس مجلس سے دور ہو اور دل سے راضی اور خوش ہو اس گناہ کے کرنے سے وہ ایسا ہای کہ گویا اس مجلس میں موجود ہی اور اس گناہ میں شریک فائدہ حدیث شریف شیخ ابو طالب مکی نے اپنی کتاب قوت القلوب میں کہا کہ ہمکو روایت پہنچی ہی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم سے کہ جنے میری امت سے دغا کی سو اسپر اللہ کی لعنت لوگوں نے عرض کیا کہ ایکی امت کو دغا دینا کیا ہای فرمایا انکے لئے بدعت نکالنی کہ اسکی پیروی کریں پھر جب سنی الکیا تو مقرر اُن سے دغا بازی کی فائدہ حدیث شریف سیوطی کی جامع صغیر میں ابو امامہ کی روایت سے یہہ حدیث ہای کہ بدعتی لوگ دوزخیونکے کتے ہیں فائدہ حدیث شریف ابن ماجہ کی کتاب اور دوسرے کتابوں میں آئی ہی حذیفہ رضی اللہ عنہ سے کہ کہا فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے کہ قبول نہیں اللہ تعالی بدعت والے کے روزے کو نہ نماز کو نہ صدقے کو نہ حج کو نہ عمرہ کو نہ جہاد کو نہ کسی صرف کو نہ کسی عدل کو مسلمانی سے نکلجا نکل جاتا ہی جیسا خمیر سے بال نکلتا صرف کے تین معنے ہیں توبہ اور نفل اور کمای اور عدل کے معنے ...

فائدہ اجماع دارند علما امت بر کراہت رقیہ بغیر کتاب اللہ و اسما و صفات در ...

۴

پھرای یعنے کچھ دیکے اسکو قید یا عذاب سے چھڑالینا فائدہ حدیث شریف مشکوۃ باب الاعتصام بالکتاب والسنہ کی تیسری فصل میں ہای کہ ابراہیم میسرہ نے کہا کہ فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے کہ جنے بزرگی کی کسی بدعتی کی سو مقرر اسنے مدد کی مسلمانی کے ڈھانے پر روایت کی اسکی بیہقی نے شعب الایمان کی کتاب میں مرسل حدیث کر کے یعنے تابعی سے اس حدیث کو لایا ہای فائدہ حدیث شریف عمران بن حصین سے روایت ہای کہ کہا منع فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے بدکاروں کے کھانیکی دعوت قبول کرنے سے فائدہ حدیث شریف مشکوۃ کے باب اللباس کے دوسرے فصل میں ترمذی اور ابو داود کی کتابوں سے عبد اللہ بن عمر کی روایت ہای کہ ایک شخص جسکے بدن پر دو لال کپڑے تھے سو گذرا نبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم پر سلام بولا تو آپنے اسکے سلام کا جواب نہ دیا فائدہ حدیث شریف صواعق محرقہ سے خطیب بغدادی کی کتاب جامع وغیرہ کی یہہ حدیث لکھی گئی ہی کہ فرمایا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے کہ جب فتنے یا بدعتیں ظاہر ہوویں اور میرے اصحاب کو گالی دیجاوے تو چاہئے کہ عالم اپنا علم ظاہر کری پھر جو کوئی یہہ نکرے تو اسپر لعنت اللہ کی اور فرشتوں کی اور سبھی لوگوں کی نہ قبول کرے اللہ اس سے کسی صرف کو نہ کسی عدل کو یعنے اللہ تعالی نہ قبولے اسکی نفل

فائدہ حدیث شریف جو تکمیل الایمان میں وارد ہی اسکی عبارت یہہ ہی در حدیث آمدہ است کہ در آخر زمان جماعت ... بگیرد سنت را ... بر آتش سوزان باشد ... در آن زمان متمسک بسنت من ... اجر شصت کس ... از شما

اور فرض توبہ اور حق چھڑای فائدہ حدیث شریف جب مرجاوے بدعت والا تو مقرر اسلام در میان فتح اور کشایش اور جمعیت حاصل ہوی فائدہ حدیث شریف مسلم سے کہا جابر رضی اللہ عنہ نے فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے یعنے خطبے میں حمد اور صلوٰۃ کے بعد باتوں میں بہتر اللہ کی کتاب ہای یعنے قران شریف اور سب طریقوں میں بہتر طریق محمد کا ہای اور سب کاموں میں برے کام نئی بات دین میں نکالنی اور سب نئی بات گمراہی ہای فائدہ حدیث شریف بخاری کہا ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ نے کہ فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے سب امت میری بہشت میں داخل ہوگی مگر جنے سرکشی کی پوچھا لوگوں نے وہ کون ہی جسنے سرکشی کی فرمایا آپنے جنے فرمان برداری کی میری اور پیروی کی کتاب اور سنت کی داخل ہوگا جنت میں اور جنے نافرمانی کی میری اور بدعتوں کو اختیار کیا اور تابع ہوا نفس کا اور باپ دادے اور لوگوں اشنا دوستوں کی خاطر سنت کو چھوڑا اور بدعت پر چلا پس شبہہ نہی سرکش ہوا ہرگز وہ جنت میں داخل نہوگا فائدہ حدیث شریف بیہقی جو کو فرمایا رسول خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے جو کوئی مضبوط پکڑے اور عمل کرے میری سنت پر جس وقت فساد اور خرابی پڑ جاوے میری امت میں یعنے تمام خلق میں اختلاف پڑ جاوے ہر کوئی ایک نیا مذہب ...

اختیار کرے کفر اور بدعت کی باتیں ظاہر ہونے لگیں جھوٹے مکار اپنے دوکانیں
لگادیں کوئی مسلمان کو کہے بر دین جاہلوں کو بہکا کر عزت اور دولت حاصل
کرے کوئی اس سچے دین میں عیب لگا کر نادانوں کو گمراہ بناوے اس شخص
سنت پر چلنے والا ثواب پاویگا سو شہیدونکا جنھونے اللہ تعالی کی خوشی
چاہ کر اس دین میں اپنے مال و جان کو تصدق کیا مرتے دم اس سیدھی
راستے کو نچھوڑا فائدہ حدیث شریف میں آیا ہی بدترین امور بدعتان ہیں
شیخ مجدد فرماتے ہیں بدعت کوانی ہی اسلام اکھاڑنے کی سوا باطنی ظلمت اور
کدورت کے مجھے اسمیں کچھ نہیں دستا بدعتی کا کام جو بید ولت فقور
بنای سے آجکے روز تر و تازہ دیکھتا ہی سبحان جب معنی فبصرک
الیوم حدید کا کھل تیر ہوگا اور تیز نگاہ ہو ویگا دیکھیگا کہ نتیجہ اسکا
بجز خسارت اور ندامت کے کچھ نہ تھا قاضی عیاض شفا میں لکھتے ہیں کہ
امیر المومنین عمر ذو الحلیفہ میں دو رکعت نماز ادا کئے اور فرمائے میں کرتا ہوں
جیسا کہ پیغمبر کو کرتے ہوے دیکھا اور ایکبار حجر اسود کو بوسہ دیئے اور فرمائے
تو حجر ہی نہ نفع دیتا ہی نہ ضرر اگر سرور کو تجھے بوسہ دیتے نہ دیکھتا میں بھی
ہرگز بوسہ نہ دیتا اور عبد اللہ بن عمر سے حکایت کرتے ہیں کہ کسی مکان پر اپنی

دعای ذی النون

دعای دافع حزن و دین

...ریقیهما فاتحة الکتاب است پیغمبر محمد صلی الله علیه وآله وسلم فرمود حرز الدوا القرآن و فا...
...ان حیاتی در محل آن بیانکرده اند و حدیث ابی سعید خدری رضی الله عنه در صحیح مسلم ثابت است...
...ستد الیشان ضیافت نکردند تا کاد بزرگ ایشان را ماری بگزید و ازان لقمه یعنی ازان...

اونٹنی کو کاوا پھراتے تھے لوگ اسکا سبب پوچھے تو فرمائے میں کچھ نہیں
جانتا مگر پیغمبر کو ایسا کرتے ہوے دیکھا اسواسطے میں بھی کیا فائدہ
حدیث شریف کل بدعۃ ضلالۃ یعنی ہر بدعت گمراہی ہی بھو بدعتان
ایجاد کرنا پورے دین کو ادھورا ٹھہرانا اور پورا ہونے سے احسان کے
منکر ہونا اور اسلام پسندیدہ کو ناپسند کرنا ہی فائدہ امام حجۃ الاسلام
احیاء العلوم میں لکھتے ہیں مخالف خدا کا کافری یا بدعتی یا عاصی کافر
حربی ہی تو مار ڈالے یا بند کرلیوے ذمی ہی تو تحقیر اور روگردانی سے تر بکر
ایذا اسکو نہ دیوے بدعتی بدعت کرنے سے کافر ہوتا ہی تو سختی اوسپر
زیادہ ذمی سے کرے والا خدا کے نزدیک اگرچہ بد بھی برابر کافر کے
ہیں پر مسلمان انکار اس سے کفار سے بڑھکر رکھے کہ بدی کافر کی پھیلتی
نہیں اس لئے کہ مسلمان کفر کو کافر کے خوب جانتے ہیں دغا کا اندیشہ نہیں
بدعتی جو حجر بدعت طرف بلاتا اور حق طرف بلانیکا دعوی کرتا ہی اس بات
سے بہت لوگ دھوکا کھاتے اور گمراہ ہو جاتے ہیں اسلئے بدعتی سے
زیادہ کافر سے دشمنی رکھنا مستحب ہی فائدہ حقایق الترتیل میں
سہل بن عبد اللہ تستری سے روایت کئے ہیں کہ مرد صحیح الایمان کمتر چاہئے کہ
بھی...

حدیث شریف اذا مدح الفاسق اهتز عرش الرحمان
ترجمه چون ستوده شود فاسق در لرزه عرش رحمان جل جلاله
۸

بدعتیوں سے دوستی نکری اور ہم مجلس ہم کاسہ ہم نوالہ نہووے اور جو شخص کہ
بدعتیاں سے دوستی پیدا کریگا اسکے ایمان کا نور اوجلا جاتی رہیگی فائدہ
آداب الصالحین سے فاسق و بے نماز را بطعام نخوانند و ظالم را طعام ندہد کہ ان
اعانت بر فسق و ظلم است فائدہ اربعین سے ہر کہ کراہت منکرات شرعیہ بدل ندارد خوف
زوال ایمان است فائدہ مولوی اسلمی صاحب اپنی کتاب سفینۃ النجات سے جو لکھے
ہیں اس سے صاف معلوم ہوا کہ بدعتی کافر ہی اسکی کیفیت یوں ہی کہ بدعتی دو حال سے
خالی نہیں کہ بدعت کو نیک جانکر کرتا ہی یا بد اگر نیک جانکر کرتا ہی تو کافر ہی اور اگر
بد جانکر اور اس بدعت کے کام کو سہل جانکر کرتا ہی تب بھی کافر ہی عبارت
اس کتاب سفینۃ النجات کی یہ ہی استخفاف معاصی و استحلال آن کفر است
اور یہ بھی اسی کتاب میں لکھی ہی کہ در ملک ہند جھنڈہ مولا علی و تعزیہ و نقشہ
کربلا و مدینہ منورہ و چشمہ بی بی و کوہ مرتضی علی و قدم جعلی کہ منسوب بآنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم میکنند ہمہ اس از منکرات و بدعات سیئہ شمرده شوند پس مومن را
احتراز ازان واجب است احوال قبور کے تعظیم کے منع کا کتاب شرح مشکات
منع نکند قبر را بدست و بوسہ ندہد آنرا و منحنی نشود و روی بخاک نمالد کہ این عادت
نصاری است کتاب بالابد سے سجدہ کردن برای قبور انبیا و اولیا و طواف نمودن

قبور کے تعظیم کی منع ہیں

و بتخانه معتکف ومباهی که درمیت هند برخود و برآمده دون همسان نه نشیند که این اجتناب سنت ... در مجلسی که منکر و نامشروع باشد از فرش دیبا
و ظروف اوانی زر و نقره و تصویر حیوانات و سماع و مزامیر و ملاهی امثال آن پرهیزد و دعوت ظالم و مبتدع و شریر و متکبر و متفاخر نرود و قصد از
اجابت قضای شهوت شکم نکند که این از اعمال دنیاست ص

عادات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقول است که نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانکه نشیند بنده و بخورم مگر چنانکه...
...اکثار طعام خوردن مطلق اقتدار خوردن اگرچه برتقریب بیقاز باشد هم مکروه است مگر قبل ثمره و کاکر...
طعام ... انگشت خوردن و این غایت اعتدال و توسط است ... ازان خوردن صورت...
ازان علامت حرص و نشره و تکبر است و هرگز بتنها نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن...

۹

و دعا از انها حوایج و نذر برای ایشان قبول کردن حرام است بلکه بعضی ازینها
ازان بکفر رساند کتاب مدارج النبوة سے بوسه دادن قبر او سجده کردن
آنرا و گل نهادن حرام است و ممنوع و در کوزه دادن قبر والدین روایت فقهیه
نقل میکنند و صحیح آنست که لا یجوز است کتاب فیروز شاہی سے عوام گورہای انبیا
و سر بر مقابری نهند و بر مقابر گذرند ایخیله حرام است کتاب بحر الرائق شرح کنز الدقائق سے
بلند کردن قبر از قدر چهار انگشت یا از قدر شبر غیر جایز و ادنی جایز گناه صغیره است
و اصرار بر صغیره کبیره میشود کتاب نصاب الاحتساب سے قبر پوش در شرع غیر مشروع
و منع عنه است و ادنی غیر مشروع مکروه است و نیز شامیانه و خیمه استاده کردن
بر قبر مکروه است و ممنوع و بنا عام است که عمارت نموده شود بر آن یا خیمه استاده
کرده شود و کسیکه علم مرتکب نهی تحریمی باشد گنه کار میشود و اصرار بر گناه صغیره
کبیره است و نیز روشنی کردن برای تعظیم حرمت غیر جایز بلکه متوجب لعنت است
کتاب شرح مشکوۃ سے لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسانیرا
که میگیرند قبور را مسجد یعنی سجده برندگان بجانب قبور بقصد تعظیم چنانکه گذشت و نیز آنرا
که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم نزد بعضی حرام است اگرچه نه بقصد تعظیم باشد
از جهت اسراف و تضییع مال کتاب در المختار سے چادر گل بر قبر اگر برای تقرب...

۱۰

بت انداز ند غیر جایز نیست و حرام و نیز اگر برای تزئین قبر و تجمل آن باشد
الم مکروہ است زیرا کہ قبر محل تجمل و زینت نیست بلکہ نزد قبر فنا باید کہ فایدہ
اخرۃ شود پس امر یکہ خلاف زہد و تذکر اخرۃ خواہد شد مطلوب از زیارت قبور
نیست پس زینت و تجمل قبر خلاف مطلوب شارع خواہد شد کتاب جذب القلوب
زیارت قبور مردان را جایز است نہ زنان را و ایشان را از زیارت قبور بقول اصح
مکروہ تحریمی است ابوہریرہ رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ تحقیق نبی صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ لعنت کرد اللہ زنان زیارت کنندگان قبور را و از
ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفت لعنت کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
زیارت کنندگان قبور را و آنان کہ میگیرند قبور را سجدہ گاہ و چراغان روشن
کنند کہ آنرا بر قبور و در حدیث شریف است ہر زنیکہ برای زیارت قبر رود لعنت میکنند
او را ملائکہ ہفت آسمان و ہفت زمین پس میرود در لعنت اللہ تعالی و ہر زنیکہ
دعا خیر میکند برای میت بخانہ خود میدہد او را اللہ تعالی ثواب یک عمرہ
و روایت کردہ شدہ از سلمان و ابی ہریرہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی آمد
از مسجد پس توقف فرمودند بر دروازہ خانہ خود پس آمد دختر شان فاطمہ
رضی اللہ عنہا پس فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ایشان کہ از کجا آمدی ای

۱۱

گفت فاطمہ رضی اللہ عنہا کہ رفتہ بودم بسوی مکان فلان زن کہ مردہ است
پس فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ آیا رفتہ بودی بر قبر او پس گفت
فاطمہ پناہ میطلبم از خدا از اینکہ کنم این چیز را بعد از آنکہ شنیدہ ام یعنی
گناہ این پس فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر میرفتی بر قبر او نمی
شنیدی بوی جنت روزی گذشت علی رضی اللہ عنہ بر قبر شخصی کہ تحقیق
غلاف انداختہ شدہ بود بر او پس منع کرد آنرا داڑھی منڈانے اور
کترانیکی منع میں کتاب معدن الجواہر سے فائدہ منڈانا داڑھیکا حرام ہی
اور چھوڑنا اسکا بقدر یک مٹھی کے واجب ہی اور زیادہ ایک مٹھی سے
جایز ہی بشرطیکہ حد اعتدال سے نہ گذر جاوے اور کترنا لبوں کا کہ بقدر بھووں کے
رہیں سنت ہی اور عالمگیریہ میں ہی کہ بعضے سلف چھوڑ دیتے تھے دونوں طرفین
موچھونکے یعنے انکو نہ کترتے تھے اور کہا طحاوی نے کہ کترنا لبونکا حسن یعنے اچھا
ہی اور کترنا لبونکا سنت ہی اور مونڈنا احسن کتاب تنبیہ العوام سے یہ بیان لکھے گئے

مت بڑا موچھا کو داڑھی مت منڈا / اور اسکو خشخشی بھی مت بنا
یوں حدیث آئی ہی سرور سے یقین / کہ منڈاوے اپنی جو داڑھی کہیں
وہ زنان یاں سے کیا ہی آپنے / آہ ستر بار میت اللہ منے

انداین مسکہ و قبلہ میت در لحد نہادہ شود باید کہ نہندہ آن بگوید بسم اللہ وعلی ملۃ رسول اللہ و ہمچنین گفتہ بود حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در وقتیکہ ابو دجانہ را در قبر نہادہ بود مسئلہ بعد از نہادن خشت ہا یا قصب بجہت بر قبر باید کہ تراب بیندازند در قبر
مسئلہ باید کہ قبر مسنم نمایند یعنی مانند کوہان شتر بسازند و مرتفع نمایند بمقدار وجب یا زیادہ قدر قلیل و مسطح و مربع نسازند
زیرا کہ قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از آن ہمین طور مسنم است
و کسانیکہ مشاہدہ نمودہ اند قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را میگویند
کہ قبر شریف مسنم است واللہ اعلم

اور دسری ای ہی خبر درست / کہ جو داڑھی اپنی قبل ایک مشت
گر کتر ڈالے تو روز حشر میں / آویگا وہ صورت خنزیر میں

شطرنج وغیرہ کھیلنا حرام ہی

ہی کبیرہ کھیلنا شطرنج کا / ہی یہ باعث دو جہان کے رنج کا
دیکھ کیا کہتا ہی خیر المرسلین / چھوے جو شطرنج کے مہرے کہیں
وہ ڈبایا خون میں سور کے ہات / اور دوسری حدیث ای نیک ذات
کہ جو دیکھے مہرہ شطرنج پر / فرج مادر پر کیا گو یا نظر
جو سرو است گنجیفہ ای ہمام / نرد و چیسی بوویں ہنگی حرام
بعضے نادان کہتے ہیں ای باوفا / شافعی کے پاس ہی شطرنج روا
جھوٹ ہی بہتان ہی یہ بر امام / سب اماموں پاس ہی بازی حرام
اور صحابہ تابعین میں بھی کہیں / کوی کسی بھی کیا بازی نہیں
تھا کھیلتے یاد حق وہ ایک دم / فرصت بازی کہاں ای محترم
اور رکھا بین و سارندہ ستار / اور طنبورہ اور سرود ای ہوشیار
اور گھڑا انگری بھی ڈھولک اور چنگ / ہیں کبیرہ یہ تمامی راگ و رنگ
انکا سننا بھی کبیرہ ہی یقین / جس سے خوش ہوتا ہی شیطان لعین

شطرنج وغیرہ کے کھیلنے کا منع

حدیث شریف ترک الدنیا راس کل عبادۃ و طلب الدنیا راس کل خطیئۃ ۱۲

۱۳

ایک دن گذرا کہیں ابن عمر / راگ کا آواز تھا اس جا پر
کانمیں رکھ جلد اپنے انگلیاں / مضطرب ہو کر ہوا وہاں سے رواں
تمام شد

فائدہ در کشف آوردہ کہ ارادہ بر سہ وجہ است اول آنکہ ارادہ دنیای محض کما
قال اللہ تعالی تریدون عرض الدنیا و نشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا بر
نقصان دین راضی بودن و از درویشان اعراض کردن دوم ارادہ اخرۃ کما
قال اللہ تعالی ومن اراد الاخرۃ وسعی لہا و آن نیز دو علامت دارد در سلامتی دین
و نقصان دنیا رضا دادن و در صحبت والفت برابر درویشان کشادن سیوم ارادہ
حق محض کما قال اللہ تعالی یریدون وجہہ و نشان آن آنست کہ از کونین نہادن است
و از خود و خلق ازلہ گشتن ۱۲ فائدہ سورۃ الاعراف انہ لا یحب
المسرفین دوست نمیدارد اسراف کنندگانرا یعنی آنہا کہ زیادہ از سیری بخورند در
کتاب قوۃ القلوب فرمودہ کہ دو بار خوردن در روزی اسراف است و از بعضے سلف
نقل میکنند کہ اسراف انست کہ ہرچہ آدمی آرزو کند بخورد و گویند اسراف آنست کہ
ہمت او تمام مصروف باشد بفکر طعام و شراب ۱۲ از تفسیر حسینی اسراف بی اندازہ
خرج کردن و بر گزاف کاری کردن ۱۲ منتخب

فائدہ حقیقت روح آنست کہ جوہریست نورانی کہ بہر یک از جواہر و اعراض متعلق است ۱۲
من تفسیر عزیزی الخ از تفسیر مذکور فائدہ نزد اہل طریقت مرد وقتی بالغ میشود
کہ از ہوای نفس خلاص شود چنانچہ در عرف عام وقتی بالغ میشود کہ از حب بازی خلاص شود ۱۲

فائده از حضرت ابو در دا رضی الله عنه که از عمده صحابه رسول صلی الله علیه وآله وسلم اند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق ایشان فرموده اند که حکیم امت من ابو درداست منقول است که ایشان خاتون خود را میگفتند که شوربای بسیار میپخته باشی برای گدایان خاتون میپرسید در بسیار کردن شوربا چه فائده است طعام کم لذت میشود میگفتند که نشنیده کافر را برای ترک ایمان و ترک طعام گدایان در سلسله آتشین عذاب خواهند کرد ما الفضل الهی ایمان که از سلسله اول از خود بریدیم لفظ دیگر که باقیست یا طعام مساکین از از خود خلع مینمائیم و حضرت امام شافعی علیه الرحمه باین آیه تمسک کرده اند که کافران بعبادات نیز مکلف می باشند و مخاطب چنانچه بایمان و معرفت هم مکلف اند و آن کفار را در آن روز بر ترک خورانیدن گدایان عذاب نمیشود و امام اعظم رحمة الله علیه میگویند که عذاب کافر به سبب ترک ایمان خواهد بود لیکن اگر بگدایان طعام میخورانید او را در عذاب فی الجمله تخفیف میشد و باین سلسله گرفتار نمیگشت از ترک خورانیدن طعام بگدایان اسباب تخفیف عذاب او حاصل نگشت لاجرم باین سلسله گرفتار گشت پس این آیت دلیل است که کافر را بسبب احسانات که بخلق الله میکند در عذاب فی الجمله تخفیف خواهد شد نه آنکه عبادات بدنی یا مالی بر ذمه او فرض و واجب اند انتهی از تفسیر عزیزیه فایده حضرت بصری رضی الله عنه فرموده اند که هم مذاهب مختلفه دنیا در میان جن هم رواج دارند بعضی از ایشان قدریه اند و بعضی مرجیه و بعضی روافض و بعضی هنود و بعضی یهودی

و بعضی نصرانی و مجوسی و غیر ذلک انتهی عزیزیه فایده در اکثر تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت علیه السلام برای صحابه وصف قیامت میگفت و احوال آن روز شمه بازی نمود ده تن از اصحاب که صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان رضی الله عنهم از آن جمله بودند در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده بر آن اتفاق کردند که بقیة العمر روز بصیام و شب بقیام گذرانند و بر فرش خواب نکنند و گوشت و چربی نخورند و گرد زنان نگردند و ترک دنیا کرده گلیم پوشیده گرد عالم گردند و برین اتفاق سوگند یاد کردند این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید با ایشان گفت من مامور نیستم بر آنچه شما فکر کرده اید مر نیست که نفس شما را بر شما حقی است پس روزه دارید و افطار کنید و در شب قیام نمائید و بخسپید من بر میخیزم و خواب میکنم و روزه میدارم و افطار مینمایم و گوشت و چربی میخورم و با زنان در می آیم فمن رغب عن سنتی فلیس منی از تفسیر حسینی

رسالة فی اللحیة لمولانا شاه عبد العزیز دهلوی رحمة الله تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الانسان من ماء دافق یخرج من بین الصلب والترائب وجعله موضع الحوادث والنوائب و جعل الرجال منه مزینا باللحی والشوارب والنساء مزینة بالضفائر والذوائب ثم جعل الرجال اصنافا فمنهم مولعا بالشهوات و منهم تائبا و آئبا و منهم خائفا و منهم غزاة ملازمة الکتائب والصلوة علی رسوله محمد المختص بطیب النشر و ظل السحائب و علی آله و اصحابه الذین هم فی الخیرات ذوی الرغائب اما بعد فیقول الفقیر الی الله العلی عبد العزیز ابن الولی رزقه الله الرضا و شرفه باللقاء مع الاسلاف فی الاحباء والاخوان والاخلاف فی دار الفناء والبقاء ببرکة حبیبه المصطفی و رسوله المجتبی انی قد سمعت نقل العلماء والصلحاء مختلفا فی حق اللحیة و قدره فرضا و سنة فبعضهم یمیلان الی ان اصل اعفاء اللحیة علی وجه لا یشابه الرجل بالامرد فرض و مقدار القبضة مسنون و بعضهم الی ان مقدار القبضة فرض کاصله و قدیما کان یختلج فی صدری و یخدش

فائده مفسران بر آنند که حق سبحانه در باب خمر چهار آیه نازل کرده آیه اول در مکه و من ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا و در آن روز حلال بود دوم وقتیکه عمر بن خطاب و معاذ بن جبل رضی الله عنهما در باب خمر و میسر پرسیدند از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و جواب آمد قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس قومی نظر بر اثم کبیر کردند و جمعی بلاحظه و منافع الناس بر آن اشتغال می نمودند سوم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان در نماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لام خواند آیه امد که لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری اکثر بزرگان صحابه گفتند که شرب چیزی که میان ما و نماز حایل باشد لائق نیست که یکبارگی ترک فرمودند چهارم در زمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکنده بود و بعضی مسلمانان را که سعد بن وقاص رضی الله عنه از ایشان بود بمهمانی آورده بود بعد از طعام بر شرب خمر اقدام نمودند و در حالت مستی سعد وقاص اشعاری که مشتمل بر هجاء انصار بود خواند یکی از جوانان سر سعد شکست مجلس را منغص کردانید و سعد شکایت این حکایت در مجلس حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم عرض فرمود فاروق اعظم زبان نیاز گشاده دست دعا بر داشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه تحریم فرود آمد یا ایها الذین امنوا ای زمره مومنان انما الخمر جزین نیست

فی تحری ان اجد فی الحدیث والفقه توضیح هذا الحال وتنقیح هذا المقال واحقاقا
القول فیها متعرضا لنسبة المقالة الی ذویها ثم اذکر حال الشوارب وشعور الناس
بطریق التبعیة فیها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی الملک المعبود اذ هو
المقصود وهو المشهود بل هو الموجود فی دار الوجود واسمع الحق من فم العیان
لیس فی الدار غیره دیار واعلم ان المستفاد من کلام القوم فی حق اللحیة
اربعة اقوال احدها ان اصل الابقاء فرض والحلق حرام وقدر القبضة
مسنون وثانیها ان قدر القبضة فرض ثبت فرضیتها بالسنة وهذا
القولان اتفقا علی انه یجب قطع ما زاد علی القبضة وثالثها انه یترک
علی حالها ولا یقطع شیء منها وان زاد علی القبضة ورابعها ان اصل
الابقاء ها سنة والحلق مکروه اشد کراهة والمعول منها هو القول الاول
بالنظر الی الاحادیث واکثر روایات الفقهیة والثانی ضعیف والثالث اضعف
والرابع قول مستفاد من کلام الامام الغزالی فی الاحیاء اما الاحادیث
فمنها ما رواه مسلم عن ام المومنین عائشة رضی الله عنها انها قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عشر من الفطرة قص الشارب واعفاء
اللحیة والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار وغسل البراجم ونتف الابط

نسل کرنا یا کترانا یکبارگی کے سبب سے ... سطح پر ... جس ... یا کتارنا ہی جس مقام میں بالشی یا ... یا نزد رہی

وحلق العانة وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء قال الراوی ونسیت العاشرة الا ان
یکون المضمضة وفی شراح الحدیث الفطرة بالسنة القدیمة التی علیها الانبیاء علیهم
السلام کانه امر جبلی فطروا علیها ومنها ما رواه الشیخان عن ابن عمر رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خالفوا المشرکین اوفروا اللحی واحفوا الشوارب وفی روایة
انهکوا الشوارب واعفوا اللحی الحدیث الاول اورده صاحب المشکوة فی باب السواک
والثانی فی باب الترجل وقص الشارب قطعها واعفاء اللحیة ارسالها لیکثر واوفر
المعنی اترکوا اللحی کثیرا بحالها وفی معناه واعفوا اللحی واحفوا الشوارب ای قصوها
کذا فی الطیبی وغیرها وقد فسر الاحفاء بالاستقصاء ومنها ما رواه الترمذی
عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یاخذ من
لحیته من طولها وعرضها ومنها ما رواه شراح الهدایة عن ابن عمر رضی الله عنه
انه کان یقبض علی اللحیة ویقطع ما وراء القبضة والاحادیث لما کانت فی
بیان سنن الانبیاء وعد منها اعفاء اللحیة کان الاعفاء مسنونا بای معنی
ارید سواء کان بمعنی الترک علی حالها والابقاء ما علی قدر المسنون فلا یدل علی
فرضیة القبضة اصلا واما الروایات الفقهیة فتدل علی ان الحلق حرام فیفید فرضیة
الاصل وان القبضة مسنون اما الاول فقد ذکر فی النوازل فی کتاب النکاح وفی

... نوافض ... ترا ... ب
... جمع فیہا ... بنی ... ب
... ست ... و ... بر ... خضاب

فصل محاسن چون دراز شود
روا بود که مقدار یک قبضه بگذارند
و باقی فرا زند تا از حد بیرون
نرود و ابن عمر رضی الله عنهما
و جمعی از تابعین چنین کرده اند
و گروهی گفته اند باید که گذاشت
و بدانکه در محاسن ده چیز مکروه
اول خضاب سیاه کردن که در خبر
است که این خضاب اهل دوزخ
و خضاب کافران است و اول کسیکه
این کرده فرعون بوده و ابن
عباس رضی الله عنهما روایت کند که رسول
صلی الله علیه وسلم گفت در آخر زمان

قوی باشند که بسیاهی خضاب کنند
و ایشان بوی بهشت نشنوند و در
خبر است که بهترین پیران آنانند
که خود را بجوانان مانند کنند
و بدترین جوانان آنانند که خود را
به پیران مانند کنند و سبب این نهی
آنست که این تلبیس است و غرض فاسد
دوم خضاب سرخی و زردی و این
اگر بجهت غازیان کنند تا کافران
بایشان دلیر نشوند و بچشم ضعف و پیری
بایشان ننگرند این سنت است و با ...
غرض بعضی از علما بسیاهی نیز خضاب
کرده اند اگر این غرض بود و ... تلبیس نبود
روا باشد سوم سفید کردن بگاستن
بگوگرد تا پندارند که پیر شده تا حرمت او

لصاحب الاحتساب فی الثامن من الاحتساب علی النساء سئل الامام ابو بکر عن امراة
قطعت شعرها فقال علیها ان تستغفر الله وتتوب الیه ولا تعود الی مثله قیل
فان فعلت ذلک باذن زوجها قال لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق قیل له
لم لا یجوز ذلک لها قال لانها تشبهت بالرجال ولان الشعر للمراة
بمنزلة اللحیة للرجال فکما لا یحل للرجل ان یقطع لحیته فکذلک لا یحل للمراة
ان تقطع شعرها انتهی والقطع الواقع فی هذه الروایة المراد به الحلق کما هو
مصرح فی روایة اخری من الهدایة والکافی ففی الهدایة ولا تحلق ولکن تقصر
لما روی انه علیه السلام نهی النساء عن الحلق وامرهن بالتقصیر ولان حلق الشعر
فی حقها مثلة کحلق اللحیة فی حق الرجال وهکذا فی الکافی وزاد قوله والمثلة حرام
وشعر الراس زینة لها کاللحیة للرجل انتهی فهذا صریح فی ان الحلق حرام فیکون
الابقاء اصلها فرضا واما الثانی فقد ذکر فی الهدایة فی کتاب الصوم ویستحسن دهن
الشارب اذا لم یکن من قصده الزینة لانه یعمل عمل الخضاب ولا یفعل لتطویل
اللحیة اذا کانت بالقدر المسنون وهو القبضة وفی الحمیدی لان ما یقضی الاخلاق
السنیة تتجافی عنه وفی الکافی ایضا فی ذلک الباب ویستحسن دهن شعر الوجه اذا لم
یکن بقصد الزینة به ورد السنة ولا یفعل ذلک لتطویل اللحیة اذا کانت بالقدر المسنون

وهو القبضة انتهی وهی بضم القاف علی ما صرح به المسافری وفی جوامع النجوم القبضة
اسم ما قبض بالکف ذکر فی الفصل لنجم الفاد وفی التاتارخانیة نقلا عن کراهیة
التجنیس قال علیه السلام احفوا الشوارب واعفوا اللحی ای قصوا الشوارب واترکوا اللحی
کما هی ولا تحلقوها ولا تقطعوها ولا تنقصوها من قدر المسنون وهو القبضة الی
هنا کلامه فی المفصل المذکور من کتاب الکراهیة والاستحسان فهذه الروایات کلها
صریحة فی ان القبضة مسنون لا فرض فیکون الفرض هو الابقاء علی وجه تمیز
صاحبها عن الامرد ولا یتشبه بالمخنث وهذا دلایل القول الاول وهو المشهور الشائع
فی الجمهور ولذا یقع الاحتساب فی الامصار فی جمیع الاعصار علی حلق اللحیة لا علی ترک
القبضة بل یعاتب علی ذلک کما هو شان السنة یعاتب علی ترکها والمشهور من الناس
ان شیخنا واستاذنا شیخ الاسلام والمسلمین الشیخ وجیه الحق والدین نفعنا الله
سبحانه من برکاته ورزقنا من فتوحاته قائل بهذا القول وتبعه بعض الطلبة ان
علماء ما وراء النهر علی ذلک واما القول الثانی القائل بفرضیة القبضة فیدل علیه
بعض عبارات القوم لکن لها محمل اخر توافق به القول الاول وتلک العبارة مثل
ما وقع فی المسافری شرح الهدایة تحت قولها ولا یفعل لتطویل اللحیة
اذا کانت بالقدر المسنون وهو القبضة هکذا فان اللحیة عندنا طولها بقدر

یعنی بوده و این حماقتی بود که
حرمت بعلم و عقل بود نه بپیری
و جوانی انس رضی الله عنه
میگوید که رسول صلی الله علیه وسلم را
یافتم و در همه موی او بیست موی
سفید نبود چهارم آنکه موی سفید را
از محاسن بر کند و از پیری ننگ
دارد و این خیانت است که آن
نوری که خدای تعالی بوی داده
ننگ میدارد و این از جهل بود
پنجم کندن موی بحکم هوس و سودا
در ابتدای جوانی تا آن صورت بی
ریش نماید و این از جهل باشد
که خدا را فرشتگانند که تسبیح
ایشان است که سبحان من

القبضة وما وراء ذلك يجب قطعه هكذا روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
انه كان يأخذ من اللحية طولها وعرضها وكان ابن عمر رضي الله عنه يقبض على اللحية
ويقطع ما وراء القبضة وقيل من سعادة الرجل خفة اللحية هذا كلامه فظاهر قوله ان
اللحية عندنا طولها بقدر القبضة وان كان يوهم ان غير ذلك لا يكون عندنا فيكون
ذلك القدر فرضا لكن وقوع ذلك بيانا للقدر المسنون ينادي على ان المراد ان
اللحية المسنون عندنا طولها بقدر القبضة والا لا يطابق الشرح المشروح ولو كان مخالفا
للصحيح بذلك لا يذكره دليلا له فافهم فان ذلك واضح لا يخفى ومثل ما وقع
في حواشي الهداية في باب جناية الحج حيث وقع لفظ الهداية واذا حلق ربع رأسه
او ربع لحيته فصاعدا فعليه دم وان كان اقل من الربع فعليه صدقة انتهى ذكر في الاصل
لفظة الاخذ وانها تتناول التقصير ثم لفظة الاصل تدل على ان اخذ بعض اللحية
مشروع وبه اخذ بعض اصحابنا فانهم يجوزون ان يوخذ من طولها وعرضها حتى
يبقى قدر القبضة به ورد الاثر عن ابن عمر رضي الله عنه وروى ابو عيسى الترمذي في
جامع ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يقبض من لحيته من طولها وعرضها ولان
لو لم يوخذ منها العظم طولها فيلزم شين وقبح وانما خلقت للزينة انتهى فان قوله
اخذ بعض اللحية مشروع يدل على ان اخذ الجميع ليس بمشروع فيكون حراما وهو يدل على

زين الرجال باللحى والنساء
بالذوائب پاک است آن خدای که
مردان را به محاسن و زنان را
بگیسو بیاراست شستن محاسن را
بناخن بیرا کردن چون دم
کبوتر تا در چشم زنان نیک نماید
و بوی عزبت پیش کنند حرام است آنکه
از موی سر در محاسن افزاید و زلف
از بناگوش فرو گذارد و زیاده آنکه
عادت اهل صلاح بود حرام است آنکه
بچشم اعجاب در سیاهی یا سفیدی
آن نگرد که خدای دوست نداند کسی را
که بچشم عجب در خود نگرد حرام است آنکه
شانه کند برای چشم مردمان
نه برای بجا آوردن سنت حرام است آنکه

ان البقاء مفروض لكن لا يعلم قدرها وقوله فانهم يجوزون ان يوخذ من طولها
وعرضها حتى يبقى قدر القبضة يدل على ان اخذ الزيادة على قدر القبضة لا يجوز وعدم
الجواز يدل على الحرمة فيلزم ان يكون قدر القبضة فرضا على ان يكون التنقيص منه
حراما وهذا ايضا ليس بنص في المقصود اذ هو في مقابلة من لا يجوز الاخذ مطلقا بل
يوجب ترك اللحية على حالها كيف كان فعلى هذا يكون معناه على طريق الامكان العام
الدال على سلب الضرورة عن جانب المخالف فانهم لا يوجبون تركها زايدة على قدر القبضة
فبقي قدر القبضة جايز على وجه المسنون او واجبا وحمل المحتمل على المتيقن شريعتنا لنا
مستمرة وبه يحصل الجمع بين الروايات وانما خص القبضة بالذكر لانها هي المسنون لانه
وترك السنة ايضا يطلق على النهي وعدم الجواز لكن على وجه السنة والاستحسان
لا على وجه المفروض كما وقع في الحميدي شرح الهداية تحت قولها ولا يفعل الذي لتطويل
اللحية اذا كانت بالقدر المسنون وهو القبضة التعليل بقوله لان ما يفضي الى خلاف
السنة يتجافى عنه وانهم قالوا لا يجوز في الشريعة ترك السنة وقد نقل الشيخ السخاوي
في القول البديع في الصلاة على النبي الشفيع عن العلامة القرطبي المفسر انه كان الخلاف
في وجوب الصلاة في العمر مرة وانها واجبة كل حين وجوب السنن الموكدة ونحو
قال وسبقه ابن عطية فقال الصلوة على النبي صلى الله عليه وآله وسلم في كل حال

شولیده بگذارد و برای اظهار
زهد تا مردم پندارند که او خود
بآن نمی پردازد که موی شانه
کند و این مقدار کفایت بود
در احکام طهارت لحی از کتاب
کیمیای سعادت

واجبة وحصول وجوب السنن الموكدة التي لا يسع تركها ولا يفعلها الا من لا خير منه
انتهى على انه لو سلم يدل على ان ذلك غير البعض فلا يدل على الفرضية على الاطلاق
والمختار هو القول الاول واما القول الثالث الحاكم بفرضية اللحية على اي طريق
خرج وعدم جواز الاخذ والقطع اصلا فقد استنبط ذلك من قوله عليه السلام احفوا
الشوارب واعفوا اللحى فان معناه قصوا الشوارب واتركوا اللحى كما هي ولا تحلقوها
ولا تقطعوها ولا تنقصوها وهذا الاستنباط غير صريح في المقصود ولهذا ذهب مثل الحسن
البصري وقتادة الى استحبابها صرح بذلك الامام الغزالي في احياء العلوم اما اولا
فلان الاعفاء وقع مقابلا للاحفاء وهو بمعنى الاستقصاء فيكون المعنى
لا تستقصوا في اخذ اللحى ومعنى الاعفاء كما مر الاكثار كما وقع في رواية الشيخين او
فروا اللحى فقد اورد صاحب المشكوة برواية الشيخين عن ابن عمر رضي الله عنه خالفوا
المشركين اوفروا اللحى واحفوا الشوارب يعني المشركين يقصون اللحى كثيرا ويتركون
الشوارب كثيرا فخالفوهم بان تتركوا اللحى حتى تطول وقصوا الشوارب حتى تقصر
كما وقع في الكافي والسنة في الشارب الاخذ دون الحلق وذا بان يقص حتى يوازي
الاطار وهو الحرف الاعلى من الشفة العليا وفي الهداية الاخذ من الشارب
يدل على انه هو السنة دون الحلق والسنة ان يقص حتى يوازي الاطار فالطاقة

فائده فرمایا الله تعالی نے سوره
حج میں کہ خبر کر دے لوگوں میں حج کی
اے ابراہیم جب انہوں نے اس حکم کو کالانے
لگے ایک پہاڑ پر جسکا نام ابو قبیس ہے مرام کے
پکار دیا کہ اے لوگو تمہارے پروردگار نے
ایک گھر بنوایا ہے اور تم پر اس گھر کا حج
فرض کیا ہے سو تمکو چاہیے کہ اسکا حکم مان
لیکر چلا آؤ اور اسبات کو جو طرف میں پھیر کے
بولدے تو جس کی تقدیر میں حج لکھا تھا
سوا نے باپوں کی پیٹھ میں سے اور ماؤں کے
پیٹوں میں سے جواب دیا کہ لبیک اللهم لبیک
یعنی حاضر ہوتے ہیں اے پروردگار حاضر ہوتے
ہیں اسواسطے الله تعالی نے فرمایا کہ چلا
آویں تیرے پاس لب اور ابیده میں شده
اوسکا نام کعبہ ہو نیکا سبب یہی ہے کہ جو
چیز کہ اونچی ہو یا انجان پر ہو یا اونچی
بنائی گئی ہو اسکو عربی میں کعبہ کہتے
ہیں اسی جہت سے اس مقدس گھر کا نام کعبہ رکھا ہے اور جو چیز چار کونی ہووے اوسکو بھی عربی میں کعبہ کہتے ہیں بعضے لوگ کہتے ہیں
کہ جب ابراہیم علیہ السلام کو بیت الله بنانیکا حکم آیا تو واسطے جبرئیل علیہ السلام سے پوچھا کہ کتنا اونچا بناؤں تب انہوں نے دا پنے ٢٢

نام کعبہ ہونیکا سبب

الشوارب منهية اعفاء اللحى مامورة فلا يدل على تركها على حالها وعدم جواز اخذها
اصلا على ان ما يومر وينهى لاجل مخالفة غير اهل الاسلام لا يكون فرضا ولا
حراما ومثل هذا في الشريعة كثير منها ان صوم يوم عاشوراء نهي عن افراده
لاجل مخالفة اليهود فانهم يفردونه مع ان ذلك ليس بحرام بل مكروه واما
ثانيا فلان هذا الاستنباط مخالف لفعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولفعل
الصحابة رضي الله عنهم اذ قد روى صاحب المشكوة برواية الترمذي عن عمرو بن
شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان ياخذ من لحيته من
طولها وعرضها وهكذا رواه شرح الهداية وصاحب الكافي ايضا وكذا روى عن ابن
عمر رضي الله عنه عن يقبض على اللحية ويقطع ما وراء القبضة انتهى واما القول
الرابع المشعر بسنية اصل اللحية وكراهة حلقها اشد كراهة فهو قول مستفاد من كلام
الائمة الشافعية فقد ذكر الفقيه بافضل في مختصره والشيخ ابن حجر المكي في شرحه
ويكره القزع وهو حلق بعض الراس المنهي عنه ونتف الشيب لانه نور في المجموع لو قيل
بتحريمه لم يبعد ولفظ عليه في الامام ونتف اللحية ايثار المرودة انتهى وقد ذكر الفقيه
الشيخ حسن القدري في كتابه رفع الستور عن احكام الشعور ازالة شعر لحية الرجل غير مندوبة
ثم هل هي مباحة ومكروهة او محرمة قلت اما الاول فلم اره لاحد واما الثاني فهو

٢٢ پاؤں کے گھونٹے تک دبانیکا
اشاره کیا پاؤں کے انگوٹھے کو عربی کو
میں کعبہ کہتے ہیں اسواسطے اس گھر کا
نام کعبہ ہوا والله اعلم بالصواب
حنفی علما کہتے ہیں کہ جو مسلمان ذبح کے
وقت بسم الله الله اکبر کہنے کو بھول کے
ہی نکلے اور ذبح کر ڈالے وہ جانور حلال
کیونکہ اوسکے دلمیں الله کے نام پر ذبح
کرنا کرکے ہی نہ غیر الله کے نام پر اور
شافعی علما کہتے ہیں کہ اگر جانبوجھ کر
بھی نکلے او سکا ذبح کیا ہوا جانور حلال
کیونکہ اسکا دلمیں ہمیشہ الله ہی کے نام
ذبح کرنا کرکے ہی ذکر عرفات اور عرفہ
جو ہی سو حاجیونکے گھر سے رہنے کی
جگہ ہی حج کے لئے مکے سے باره میل پر
اوسکا نام عرفہ ہی جو ہوا سو وہاں

مسئلہ ذبح کا

عرفات

ماجرى عليه الرافعي والنووي لكنهما تورعا في ذلك واما الثالث فهو ما نقله
ابن الرفعة معترضا على الرافعي والنووي في قولهما بالكراهة معتقدا بنص الامام
ونقله الزركشي عن الحليمي في شعب الايمان وعن استاذه القفال في محاسن الشريعة
وصوبه الاذرعي اذا كان لغير علة وقد بسط فيه الامام حجة الاسلام الغزالي
في احياء العلوم وما بال الى كراهة الحلق وسنية الابقاء كما ذهب اليه الشيخان الرافعي
والنووي وقال في الاحياء النوع الثاني مما يحدث في البدن وهو ثمانية الاول
شعر الراس ولا باس بحلقه لمن اراد التنظيف ولا باس بتركه لمن يدهنه ويرجله الثاني
شعر الشارب قال صلى الله عليه وآله وسلم قصوا الشوارب وفي رواية جزوا وفي رواية
حفوا وفي رواية احفوا فقوله احفوا يدل على الاستيصال وحفوا يدل على ما
دون ذلك ومعناه اجعلوها حفاف الشفة اي حولها اذ حفاف الشيء حوله
واما الحلق فلم يرد في الحديث بل كرهه بعض العلماء وراه بدعة وقال المغيرة بن
شعبة نظر الي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد طال شاربي فقال تعالى فقصه لي على
سواك ولا باس بترك سبالته وهما طرفا الشارب فعل ذلك عمر رضي الله عنه لان ذلك
لا يستر الفم ولا يبقى فيه غمر الطعام اذ لا يصل اليه الثالث شعر الابط ويستحب
نتفه في كل اربعين يوما مرة لمن تعود نتفه واما من تعود الحلق فيكفيه الحلق الرابع

آدم و حوا جنت سے نکالے گئے بعد
بچھڑے ہاتھ سوا اللہ کی حکمت سے اس
جگہ آپہنچے کہ ایک نے دوسرے کو پہچانا عربی
میں پہچاننے کو عرف کہتے ہیں اسی سے
عرفہ کا نام ٹھہرا اور بعضے یہ کہتے ہیں
کہ جبرئیل علیہ السلام نے جب ابراہیم علیہ السلام کو
حج کے مناسک کے کام کاج سکھا چکے تو
پوچھا کہ عرفت کیا تم نے پہچانا ابراہیم
علیہ السلام نے کہا کہ عرفت یعنے میں نے
پہچانا اس عرفت لفظ سے عرفہ کا نام
ٹھہرا اور بعضے کہتے ہیں کہ عرفہ کا نام
عرفت سے نکالا ہے یعنے خوشبو بنائی
گئی چیز یہ اسواسطے کہ وہ جگہ مقدس اور
پاکیزہ اور بزرگی والی ہے اور بعضے
کہتے ہیں کہ عرفہ کا نام عرف سے نکالا ہے
اور عرف عربی میں خوشبو کو کہتے ہیں

شعر العانة ويستحب ازالتها اما بالحلق واما بالنورة ولا ينبغي ان يتاخر عن
اربعين الخامس الاظفار وقلمها مستحب لشناعة صورتها اذا طالت ولما
يجتمع تحتها من الوسخ قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة قلم اظفارك
فان الشيطان يقعد على ما طال منها ولو كان تحت الظفر وسخ فلا يمنع ذلك
صحة الوضوء لانه لا يمنع وصول الماء السادس زيادة السرة تقطع في اول الولادة
السابع قلفة الحشفة وقطعها هي الختان فعادة اليهود يوم السابع من
الولادة ومخالفتهم بالتاخير الى ان يثغر الولد احب وابعد عن الخطر قال صلى الله
عليه وسلم الختان سنة للرجال مكرمة للنساء وينبغي ان لا يبالغ في خفض المراة
قال صلى الله عليه وسلم لام عطية وكانت تخفض يا ام عطية اشمي ولا تنهكي فانه اسرى للوجه
واحظى عند الزوج اي اكثر لماء الوجه ودمه واحسن في جماعها فانظر الى جزالة لفظه
رسول الله صلى الله عليه وسلم في الكناية فسبحان من ارسله رحمة للعالمين ليجمع لهم بين بركة
مصالح الدنيا والدين صلى الله عليه وآله اجمعين الثامن اللحية وانما اخرناها لتلحق
بها ما في اللحية من السنن والبدع وقد اختلفوا فيما طال منها فقيل ان قبض الرجل على لحيته
واخذ ما تحت القبضة فلا باس فقد فعله ابن عمر رضي الله عنه وجماعة من التابعين
واستحسنه الشعبي وابن سيرين وكرهه الحسن وقتادة وقالوا تركها عافية احب الينا

اس جگہ کی ہوا پاکیزہ ہی گندگی سے دور
برخلاف جو منی کی ہوا کے کہ وہاں بسبب
جانور ہونیکے بسبب سے عرفہ کی ہوا سے لطیف
ہیں کہتی مزدلفہ ایک جگہ ہی عرفہ
اور منی کے درمیانے مزدلفہ نام ازدلاف
سے بنا ہی جو عربی میں ایک دوسرے کو
نزدیک ہونے کو کہتے ہیں اس جگہ میں
آدم حوا سے نزدیک ہوئے بعضے کہتے
ہیں کہ اس جگہ میں اللہ کی نزدیکی
حاصل ہونیکا کام کرتے ہیں اسواسطے
اوسکا نام مزدلفہ ہوا اور بعضے کہتے
ہیں کہ لوگ جب عرفات سے چل نکلتے
ہیں اس جگہ پہنچتے ہیں منا کے مقام
نزدیک ہوتے ہیں اور بعضے کہتے ہیں
کہ مزدلفہ کا نام زلفا من اللیل سے بنا لیا

مزدلفه

لقوله صلى الله عليه وسلم اعفوا اللحى اي كثروها وفي الخبر ان اليهود يعفون
شواربهم ويقصون لحاهم فخالفوهم وقال النخعي عجبت لرجل عاقل طويل اللحية
كيف لا ياخذ من لحيته فيجعلها بين اللحيتين فان التوسط في كل شيء احسن
قال الامام حجة الاسلام بعد ايراد تمام الكلام فصل في اللحية عشر خصال مكروهة
وبعضها اشد من بعض وهو خضابها بالسواد وتبييضها بالكبريت ونتفها ونتف
الشيب منها والنقصان منها والزيادة فيها وتسريحها تصنعا لاجل الرياء وتركها
شعثة اظهارا للزهد والنظر الى سوادها عجبا بالشباب والى بياضها تكبرا بعلو السن
وخضابها بالحمرة والصفرة من غير نية تشبها بالصالحين اما الاول فهو منهي عنه
قال صلى الله عليه وسلم الخضاب بالسواد خضاب الكفار وفي لفظ هو خضاب اهل النار
ويقال اول من خضب بالسواد فرعون لعنة الله عليه الثاني الخضاب بالصفرة
والحمرة جائز بنية الغزاة والجهاد قال صلى الله عليه وسلم الصفرة
خضاب المسلمين والحمرة خضاب المومنين وخضب بعض العلماء بالسواد لاجل الغزو
وذلك لا باس به اذا صحت النية ولم يكن فيه هوى وشهوة الثالث تبييضها
بالكبريت استعجالا لاظهار علو السن توصلا الى التوقير وقبول الشهادة
والتصديق بالرواية عن الشيوخ وترفعا على الشبان واظهارا لكثرة العلم

ہی عربی کا معنی عربی میں رات کا
ایک ٹکڑا کیونکہ لوگ عرفات سے چل نکلتے
کچھ رات ہو جانے پر اس جگہ پہنچتے ہیں
بعضے کہتے ہیں کہ مزدلفہ کا نام زلفة
سے نکالا گیا ہی کیونکہ زلفہ عربی میں
ہموار بہتر کو اور صاف زمین کو کہا کرتے ہیں
مزدلفہ کی زمین بھی کچھ ایسی ہی ہی
منی جو ہی سو ایک آبادی ہی مکہ میں
کہ وہاں عید اضحی کی قربانی وغیرہ
کیا کرتے ہیں اسکا نام منی ہونیکا
سبب ابن عباس کی روایت میں یوں
آیا ہی کہ جب جبرئیل علیہ السلام یہاں آدم
علیہ السلام کو ساتھ لیکر آئے تو کہنے لگے
تمن یعنے اپنی ارمان خدا سے مانگ لو
آدم علیہ السلام نے کہا اتمنی الجنة

منی

وكل ذلك اغراض فاسدة الرابع نتفها او نتف بعضها بحكم العبث والهوى وذلك
مكروه ومشوه للخلقة ونتف الفنيكين بدعة وهما جنبتا العنفقة شهد عند عمر
بن عبد العزيز رجل ينتف فنيكيه فرد شهادته ورد عمر بن الخطاب رضي الله عنه وابن
ابي ليلى قاضي المدينة شهادة من ينتف لحيته واما نتفها في اول الشباب تشبها
بالمرد فمن المنكرات الكبار فان اللحية زينة الرجال وكيف تكره اللحية وفيها تعظيم
الرجل والنظر اليه بعين العلم والوقار والرفع في المجالس واقبال الوجوه اليه والتقدم
على الجماعة ووقاية العرض فان من يشتم يعرض باللحية اذا كان المشتوم لحية
الخامس نتف بياضها استنكافا من الشيبة وقد نهى رسول الله صلى الله عليه وسلم عن نتف الشيب
وقال هو نور المومن السادس نقصها كالنبعية طاقة على طاقة المتزينين النساء
قال كعب يكون في اخر الزمان اقوام يقصون لحاهم كذنب الحمامة اولئك لا خلاق لهم
السابع الزيادة فيها وهو ان يزيد في شعر العارضين من الصدغين وهو من شعر
الراس حتى يجاوز عظم اللحي او ينتهي الى نصف الذقن وذلك يباين هيئة اهل الصلاح
الثامن تسريحها لاجل الناس قال بشر في اللحية شركان تسريحها لاجل الناس
وتركها منتفشة لاظهار الزهد التاسع والعاشر النظر الى سوادها او بياضها بعين العجب
وذلك مذموم في جميع اجزاء البدن بل في جميع الاخلاق والافعال على ما سياتي هذا

یعنے میری ارمان جنت ہی سو
مانگتا ہوں پھر منی کا نام آدم کی
امنیت سے نکالا امنیة عربی میں
ارمان کو کہا کرتے ہیں صفا و مروہ
جو ہیں سو اللہ کی عبادت کی جگہوں
ہی میں سے ہیں مکے میں دو
پہاڑ ہیں ایک کا نام صفا دوسرے کا
نام مروہ صفا کا نام اسواسطے صفا
ہوا کہ آدم صفی اللہ اسپر بیٹھی اور
مروہ کا نام امراة سے نکالا
گیا امراة عربی میں عورت کو کہتے
ہیں اسپر حوا بیٹھیں اسواسطے اوسکو
مروہ کہنے لگے ایک نے کسی پروہ
نشین عورت سے جھکہ مارا تو
اسکو بیت رما جب دونوں کی

صفا مروہ

نقل عجیب در حق گوربیت

کلام الامام حجة الاسلام مع الاختصار وحكمه على الاقسام بالكراهة والكان بعضها فيها اشد من بعض لا يوجب حرمتها ولا فرضية نقيضها والكانت كراهة تحريم لان الحرمة والفرضية انما يثبتان بدليل قطعي لا شبهة فيه وليس كذلك الكراهة ولما عد نتف اللحية منها وهو اشد من حلقها لا يكون النتف والحلق حراما قطعها ولا ابقاءها فرضا ولم نذكر دليلا على ذلك حتى ينظر فيه فهذا ما وجدنا من الاقوال كلام القوم ولم نجد احدا صرح بازيد من هذا والمعتمد من هذه الاقوال هو القول الاول بالنظر الى الاستدلال بالاحاديث والرواية الفقهية والله سبحانه وتعالى اعلم بحقيقة الحال والكاشف لحقيقة المقال ونرجو الله تعالى ان يبلغها مبلغ الرجال المرتفعين الى ذروة الكمال تمت الكتاب بحمد الله تعالى والصلوة على رسوله راجيا رضاه وقبوله تم بتاريخ بيست ويكم شهر صفر المظفر ۱۲۶۱ هجری نبوی در دهلی تمام شد

رسوای کا بھیا بان بنا ب اس مرد کے
کی استنا نے کہا کہ ای بدبخت اگر تو
ویسی گت کرنی ہی تھی تو باہر کیوں
نہیں اترا کیا بت کہنے لگا کہ میں نے
علماسے سنا ہی کہ یہ کام مکروہ ہے اسکے
استنانے کہا ای خانہ خراب تو نے
علماسے یہ نہیں سنا تھا کہ زنا حرام ہی
حرام تو جان بوجھ کے کیا یہ مکروہ
کرنیکو لیا اندنیشہ تھا اس طرح کو
برستے ہیں کہ فرایض کو چھوڑ بیٹھتے ہیں
پر گور پرستی سے جو نیکو مستحب کے
جانتے ہیں کفر مانتے ہیں

در مفتاح المعارف تصنیف حضرت سید شاه عبد العالم صاحب فخری قدس سره در آخر مفتاح ششم ارقام فرموده اند که شیخ الاسلام ابن تیمیه حنبلی که از کبار ائمه محدثین اهل سنت است فائده آورده اند که حجاج مر بعضی اطبا را گفت که مرا چیزی بگویند که از احتیاج طبیب بیفتد گفتند که از زنان جز جوان نکاح نکنی و از گوشت ها گوشت حلوان بخوری و از مطبوخ آنچه که خیته نشود نخوری و دوا بی علت نخوری میوه تا که پخته و رسیده نباشد نخوری و در خاییدن طعام مبالغه کنی و از هر چه خوش آید بخوری و بر طعام آب نخوری مگر بعد از زمانی و بر سیری چیزی نخوری و بول و غایط را حبس نکنی و اگر روز بخوری بخسپی و اگر شب بخوری راه بروی چهار چیز بدن را قوی سازد خوردن گوشت و بوییدن طیب و کثرت غسل بی جماع و لبس کتان چهار چیز بدن را سست سازد جماع بسیار و غم بسیار و آب خوردن بسیار و نهار ترشی بسیار و چهار چیز بصر را قوی سازد قبله رو نشستن و در وقت خواب سرمه کردن و در سبزه نظر کردن و لباس پاکیزه پوشیدن و چهار چیز بصر را ضعیف کند بر مقذورات نظر کردن و بر مصلوب نظر کردن و فرج عورت کردن و پشت بقبله نشستن و چهار چیز قوت جماع را زیاده کند گوشت گنجشک خوردن و اطریفل کبیر خوردن و پسته و حرجر خوردن و چهار چیز عقل را زیاده کند ترک کلام فضول و مسواک کردن و با علما و صلحا نشستن و خواب بر چهار نوع است بر قفا

سنوز انگار تو جی مس یک انار نو شاه یا وانار برهم سود در کاسه چینی انداخته شیره بابند انود تا تیار شدن در افتاب بی انداخته باشند

خفتن که آن خواب انبیاست که تفکر میکنند در خلق سموات و ارض و بر یمین خفتن خواب علما و عبادست و بر چپ خفتن خواب ملوکست از برای هضم طعام و بر رو خفتن خواب شیاطین است ۱۲ اداب الصالحین فائده نزد عبد الرحمان بن عوف ۳۰۱۲ دینار بود در هدایه

ترکیب خاکستر مس سیر اکو کند که این هر دو را ممزوج نموده بر مس پچیده در آتش بالکل وشتی بسوزد پس تو کهربا چند رس کو تو کافور تو در شیر بز جکه شیر درخت نک
حلیب موافق احتیاج اگر زنگ منظور باشد
قدری زعفران انداز هم در کهرل انداخته
انقدر بخورند که موم کعو ابده مکم
شاد در کپهی تو در غوز انداخته بپزند و وقت
فرود که سکه کر اندخته دم وهند لغضم
کهربا بر خواه سده برای رنگ چشم
نیک گره رنو چوب رس لیمون
خیسانیده تا خشک نمو بعد از ان موی رفته
در سایه نیده و در چشم اباب سایده
و چشم رنو و سود باشیر ماده کاو سایده
و حار چشم ره در رس سایده و غبار چشم
باشیر عورت سایده و برده چشم را
آب درخت مور سایده و زایل چشم
چشم را رس برگ املی سایده
کور شب بکم سایده در چشم کشند

[illegible]

تذکرة الموت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام على رسوله محمد واله واصحابه ومن تبعهم اجمعین اما بعد بدانکه اسعدک الله تعالى فی الدارین که این مقدمه ایست در ذکر موت از کتاب کیمیای سعادت تصنیف امام محمد غزالی رحمة الله علیه در سنه یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری بنده درگاه الهی عبد الباقی تالیف نموده این را به تذکرة الموت موسوم ساخت والله ولی التوفیق وبیده ازمة التحقیق اعلم بدانکه هر که بشناخت که آخر کار او بهر حال مرگ است و قرارگاه او گور است و موکل او منکر و نکیر است و موعد او قیامت و مورد او بهشت یا دوزخ است هیچ اندیشه او را مهمتر از اندیشه مرگ نبود و هیچ تدبیر بر وی غالبتر از تدبیر زاد مرگ نبود اگر عاقل باشد چنانکه رسول صلى الله علیه واله وسلم گفت الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت و هر که یاد مرگ بسیار کند ناچار بساختن زاد آن مشغول شود و گور را روضه یابد از روضهای

فائده مسجد خیف که در منى است
قبرین هین ۷۰ اسیح کانون ہے
تعلق رکھتا ہی اور مسجد بوجه جای
استخاره از حدیث ثابت است ۱۲

عقل مند انکس است که هر چه فرمان برد از کرده نفس خود را و عمل کرد که بعد است بکار آمدنی است ۱۲

بهشت و هر که مرگ را فراموش کند همت او همه دنیا باشد و از زاد آخرت غافل مانده و گور را
غاری یابد از غارهای دوزخ و ازین سبب است که یاد کردن مرگ را فضلی بزرگ است و رسول
صلی الله علیه وسلم گفت اکثروا من ذکر هادم اللذات ای کسانیکه بلذت دنیا مشغول اید
بسیار یاد کنید از آنکه لذت ها را غارت کند و گفت اگر ستوران آنچه از مرگ آن دانند
که شما دانید هرگز هیچ گوشت فربه نخوردی و عائشه رضی الله عنها گفت یا رسول الله هیچ کس
بدرجه شهیدان باشد گفت باشد کسی که در روزی بیست بار از مرگ یاد کند رسول صلی الله
علیه وسلم بقومی بگذشت که آواز خنده ایشان بلند شده بود گفت این مجلس خود را
آمیخته کنید بیاد کردن تیره کننده همه لذتها گفتند آن چیست گفت مرگ و انس میگوید
رسول صلی الله علیه وسلم گفت یاد مرگ بسیار کن که آن ترا در دنیا زاهد گرداند و گناه تو
کفارت کند و گفت صلی الله علیه وسلم کفی بالموت واعظا مرگ بسنده است که خلق را
پند دهد و صحابه کسی یکی را ثنا بسیار گفتند گفت حدیث مرگ بر دل او چون بود
گفتند نشنیده ایم که ~~ازو~~ سخن مرگ از وی گفت نه چنان است که شما می پندارید
و ابن عمر میگوید من با ده کس نزدیک رسول الله صلی الله علیه وسلم شدیم یکی از انصار گفت
زیرک ترین و کریم ترین مردم کدام است گفت آنکه از مرگ بیش یاد کند و ساختن
زاد آن را حریص تر باشد ایشان اند که شرف دنیا و کرامت آخرت بردند ابراهیم تیمی

میگوید دو چیز است که راحت دنیا از من ببرد یکی ذکر مرگ و دیگر خوف ایستادن بین یدی
حق تعالی و عمر بن عبدالعزیز هر شب فقها را گرد کردی و حدیث قیامت و مرگ یاد
کرده کردندی تا چنان بگریستندی که گویی جنازه در پیش ایشان است و حسن بصری
چون بنشستی سخن او همه از مرگ بودی و دوزخ و آخرت و یکی زنی شکوه کرد با
عائشه رضی الله عنها از سختی دل خود گفت یاد مرگ بسیار کن تا تنک دل شوی چنان
کرد آن قسوت از دل او برفت باز آمد و شکر کرد و ربیع خثیم در خانه گوری کنده بود
و هر روز چند بار در آن خفتی تا مرگ را در دل وی تازه گردانیدی و گفتی اگر یک ساعت
مرگ را فراموش کنم دلم سیاه شود و عمر بن عبدالعزیز یکی را گفت یاد مرگ بسیار کن که اگر
در سختی باشی آن سلوت دل تو بود و اگر در نعمت باشی آن بر تو منغص کند و ابو سلیمان
دارانی میگوید ام هارون را گفتم مرگ را دوست داری گفت نه گفت چرا گفت اگر در آدمی
عاصی شوم دیدار او را نخواهم دیدار حق را چون خواهم با معصیت بسیار فصل بدانکه
یاد کردن مرگ بر سه وجه است یکی یاد کردن غافل که بدنیا مشغول بود که یاد کند از آن
کاره باشد از بیم آنکه از شهوت دنیا باز ماند پس مرگ را نکوهش میکند و گوید این بد کاری است
که در پیش است دریغا که این دنیا بدین خوشی میباید گذاشت و این ذکر بدین وجه او را
از خدای تعالی دورتر کند اما اگر در دنیا بوجهی بر وی منغص شود و دل او از دنیا

نفور گردد از فایده خالی نباشد دوم یاد کردن تایب بود که برای آن کند تا خوف
بر وی غالب تر شود و در توبه تایب تر باشد و در تدارک گذشته مجدتر باشد و ثواب این
بزرگ بود و تایب مرگ را کاره نباشد لیکن تعجیل مرگ را کاره باشد از بیم آنکه نا ساخته
باید رفت و کراهت ازین وجه زیان ندارد سیوم یاد کردن عارف بود و آن از آن
بود که وعده دیدار پس از مرگ است و وعده گاه دوست فراموش نشود و همیشه چشم
بر آن دارد بلکه در آرزوی آن باشد چنانکه حذیفه در وقت مرگ گفت حبیب جاء علی
فاقة دوست آمد بوقت حاجت آمد و گفت بار خدایا اگر دانی که درویشی دوستتر دارم
از توانگری و بیماری دوستتر دارم از تندرستی و مرگ دوستتر دارم از زندگانی مرگ بر من
آسان کن تا بدیدار تو بیاسایم و ورای این درجه درجه دیگر است بزرگتر از آن که
مرگ را نه کاره باشد و نه طالب نه تعجیل آن خواهد و نه تاخیر آن بلکه آن دوستتر دارد
که خداوند حکم کرده است و تصرف بالیت او در باقی شده باشد و بمقام رضا و تسلیم
رسیده باشد و این آن وقت بود که او را مرگ یاد آید و بیشترین احوال از مرگ اندیشه
که خود در بهشت در مشاهده باشد و ذکر وی بر دل او غالب بود و مرگ و زندگانی نزد
او هر دو یکی بود که در همه احوال مستغرق خواهد بود بذکر و دوستی حق تعالی علاج اثر
کردن ذکر مرگ در دل بدانکه مرگ کاری عظیم است و خطر آن بزرگ و خلق از آن

غافل اگر یاد کنند نیز در دل ایشان اثری نکند که دل مشغول دنیا چنان مستغرق
بود که چیزی دیگر را جای نمانده باشد و ازین بود که از تسبیح و ذکر حق تعالی نیز لذت
نیابند پس علاج آن بود که خلوتی طلب کنند و یک ساعت دل خود را ازین فارغ کنند
چنانکه کسی که بادیه خواهد گذشت که تدبیر آن را دل از دیگر چیزها فارغ کند و با خود
بگوید که مرگ نزدیک رسید و باشد که هم امروز بود و اگر ترا گویند که در ویرانه تاریک
شو که ندانی که در آن ویرانه چاهی است یا سگی در راه است یا هیچ خلل نیست زهره تو
بر رود آخر نیندیشی که کار تو پس از مرگ خطر تو در گور کم ازین نیست غفلت ازین حال
بچه دلیری است و علاج بهترین آن بود که در اقران خود نگرد که مرده اند
و از صورت ایشان یاد آورد که در دنیا هر یکی در منصب و کار خود چگونه بودند
و شادی ایشان بدنیا بچه مبلغ بود و غفلت ایشان از مرگ چگونه بود و ناگاه
و ناساخته اختلاس مرگ بیامد و ایشان را در ربود و اندیشه کند که اکنون در گور صورت
ایشان چگونه است و اعضای ایشان چگونه از هم ریخته و کرم در پوست و گوشت
و چشم و زبان ایشان چه تفرقه کرده ایشان بدین حال شده اند و وارث
ایشان مال قسمت کرده و خوش میخورند و زن ایشان با شوهری دیگر تمتع
میکند و او را فراموش کرده پس از یک یک اقران خود بیندیشد و از تماشا

وخنده وغفلت ایشان ومشغولی ایشان بتدبیر کارهای که تا بیست سال بآن
نخواستند رسید واز آن رنج بسیار میکشیدند وگفتن ایشان درد کان کار
شسته وایشان از آن بیخبر پس با خود گوید تو نیز همچون ایشانی وغفلت وجهل
وحماقت تو هم چون غفلت ایشان است تا این دولت بر آمد که ایشان از
پیش شدند تا تو از ایشان عبرت گیری فان السعید من وعظ بغیره نیکبخت است
که او را بدیگری پند دهند پس در دست وپای وچشم وانگشتان وزبان خود اندیشه کند که
هر از یکدیگر جدا خواهند شد بر چندر خوت علف کرم وحشرات زمین خواهد بود در
وصورت خود در گور در خیال خود آلوده مرداری گنده وتباه شده واز هم افتاده
واین وامثال این هر روز یک ساعت با خود میگوید تا باشد که باطن او از مرگ
اگاهی یابد که یاد کردن بظاهر در او اثری نکند وآدمی همیشه دیده است که جنازه
می برند وهمیشه خود را نظارگی دیده است پندارد که همیشه نظاره مرگ خواهد کرد
وخود را هرگز مرده ندیده وهرچه ندیده در وهم نیاید ورسول صلی الله علیه وسلم
ازین گفت در خطبه که راست گوی که این مرگ برما نبشته اند واین جنازها که
میبرند راست گوی که مسافرانند که زود باز خواهند آمد ایشان را در خاک میکنند
ومیراث ایشان میخورند واز خود غافل وبیخبر یاد ناکردن مرگ از طول امل است

واصل همه فسادها این است وکسیکه مرگ خود نزدیک پندارد بهمه حال بتدبیر آن
مشغول باشد واین اصل همه سعادتها است ورسول صلی الله علیه وسلم با ابن عمر گفت
بامداد که برخیزی با خود مگوی که شبانگاه زنده باشی وشبانگاه با خود مگوی
که بامداد زنده باشی واز زندگانی زاد مرگ بستانی واز تندرستی زاد بیماری
برادر که ندانی که فردا نام تو نزد حق تعالی چه خواهد بود وگفت از هیچ چیز بر شما
چنان نمی ترسم که از دو خصلت از پی هوا رفتن وامید زندگانی دراز داشتن
ورسول صلی الله علیه وسلم چون قضا حاجت کردی در وقت تیمم کردی گفتندی آب نزدیک
است گفتی باشد که بدان وقت نرسم وزنده نباشم ورسول صلی الله علیه وسلم
گفت خواهید که در بهشت روید گفتند خواهیم گفتند امل کوتاه کنید ومرگ در پیش
چشم خود دارید پیوسته واز خدا شرم دارید چنانچه حق است آدمی زندگانی
دراز در دل خود صورت کند است از دو سبب یکی جهل دیگر دوستی دنیا چنین
وباد امل وفرح از آن سوف است واصل این حب دنیا است وغفلت ازین بود
که رسول صلی الله علیه وسلم گفت هرچه خواهی دوست میدار که از تو باز خواهند ستد
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود پنج چیز را پیش از پنج چیز غنیمت دارید جوانی پیش از
پیری وتندرستی پیش از بیماری وتوانگری پیش از درویشی وفراغت پیش از

شغل دنیا وزندگانی پیش از مرگ ورسول صلی الله علیه وسلم چون از صحابه اثر غفلت
دیدی ندا کردی بیا ایشان وگفتی مرگ آمد عیسی علیه السلام گفت ای حواریان دعا کنید
تا خدای تعالی جان کندن بر من آسان کند که چندان از مرگ میترسم که از بیم مرگ بمیرم ورسول
صلی الله علیه وسلم در آن وقت میفرمود اللهم هون علی محمد سکرات الموت وعایشه
رضی الله عنها میگوید هر که را جان کندن آسان بود هیچ امید بدو ندارم از صعبی جان
کندن رسول صلی الله علیه وسلم که دیدم ودر آن وقت میگفت بار خدایا این روح را
از میان استخوان وپی بیرون می آوری این رنج بر من آسان کردان ورسول صلی الله
علیه وسلم صفت دلو آن کرد وگفت همچون سیصد ضربت است بشمشیر بر جان
کندن ورسول صلی الله علیه وسلم نزد بیماری شد در نزع گفت من دانم که او چیست
هیچ رگی نیست در تن او که نه دردی جدا گانه دیده است وعلی رضی الله عنه میگوید جنگ
کنید تا کشته شوید که هزار ضربت شمشیر بر من آسان تر است از جان کندن در بستر در
خبر است که چون موسی علیه السلام وفات رسید حق تعالی با او گفت که خود را در مرگ
چون یافتی گفت چون مرغ بر آتش زنده که او را بریان کنند که نتواند پرید ونمیرد
تا برهد وعمر رضی الله عنه از کعب الاحبار پرسید جان کندن چگونه است گفت چنانکه شاخی
پر خار در درون کسی کنند وهر خاری در رگی آویزد ومردی قوی آن شاخ را بکشد

در خبر است که دو جانور در گور بر کافر مسلط کنند هردو کر وکور دست هر یکی عمودی
از آهن بر آن چون دلوی که بشتران بآن آب کشند هرگاه زنند او را تا قیامت
نه چشم دارند که او را ببینند تا بروی رحم کنند ونه گوش دارند که آواز او بشنوند
وعایشه رضی الله عنها میگوید که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت گور را فشاردنی
است که مرده را بفشارد واگر کسی از آن برستی سعد بن معاذ برستی وانس
میگوید که زینب دختر رسول صلی الله علیه وسلم رضی الله عنها فرمان یافت او را در گور
نهاد وروی مبارکش زرد شد چون بیرون آمد رنگ او با حال خود رفت
گفتیم یا رسول الله این چه حال بود گفت از فشردن گور وعذاب او یاد کردم پس مرا
خبر دادند که بروی آسان کردند وگفت صلی الله علیه وسلم گور اول منزل
آخرت است اگر آسان گذرد آنچه بعد از آن است آسان تر بود واگر دشوار بود آنچه
بعد از آن است دشوارتر وصحبت رسول صلی الله علیه وسلم گفت هر که مرا بخواب
بیند مرا دیده باشد که شیطان در صورت من نتواند آمد وعمر رضی الله عنه گفت رسول
صلی الله علیه وسلم را بخواب دیدم با من سر گران گفتم چه بوده است گفت تو آنی که در روزه
اهل خود را بوسه دهی گفت دیگر عمر آن نکرد واگرچه این حرام نیست لیکن نا کردن
اولیتر سفیان ثوری را بخواب دیدند گفتند که خدای تعالی با تو چه کرد گفت یک قدم در صراط

صحابه رضوان الله علیهم اجمعین اجابت نمیکردند بر طعام مباهات ١٢ از دلیل العالمین

نهادم و دیگر در بهشت تمام شد فایده مکروه در شرح امراء میگویند که ترکان اولی باشد
برده وی است تحریمی و تنزیهی پس تحریمی آنست که منعش بدلیل ظنی باشد و ترکان واجب چون باختن شطرنج
وفرق در تحریمی و تنزیهی آنست که اگر در اصل وی آن حرمت است که قطع شده باشد بر عموم بلوی پس آن تنزیهی است
و اگر نه تحریمی است مانند سور گربه و گوشت خرما جامع الرموز فواید چند از کتاب زاد الاخرة تالیف مولی
بخش صدیقی بهاوی عفا الله عنه فایده حدیث لا تمرضوا المریض حتی یحم علیکم ایام الحضرت فرمود
صلی الله علیه و سلم هر مسلمی که در ایام مریض هر روز چهل بار این دعا بخواند و اگر بمیرد اجر شهید یابد لا اله
الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و نیز الحضرت فرمود صلی الله علیه و سلم هر که در زمان مرض
قل یا ایها الکافرون هزار بار بخواند بفضل تعالی جل شفا یابد و این ایات شفا را بر طرف چینی سفید یا آبگینه
بنویسید و باب شسته صباح و شام بنوشد و یشف صدور قوم مومنین و شفاء لما فی الصدور و یخرج من بطونها
شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین و اذا مرضت
فهو یشفین قل هو للذین امنوا هدی و شفاء فایده باید دانست که بنده بمجرد گناه ماخوذ نیست بلکه بترک توبه
ماخوذ است اگر بنده گناه کرد و توبه نمود اجماع است که ماخوذ نشود پس بترین گناه کاران آنست که پس از گناه توبه کند
فایده در صلوة مسعودی گفته بر بالین هر بیماری که این حدیث خواند شود جهت یابد البینة علی المدعی
والیمین علی من انکر فایده از رسول خدا صلی الله علیه و سلم پرسیدند که حال محتضر چیست و چگونه است که جان
وی کشیده شود و او ساکت و متحیر ماند و هیچ حرکت نکند و حال آنکه اولاد آدم از بریدن یک موی گرفتن گوشت

مولف مکروه

فواید کتاب زاد الاخرة

تا گذشتن بستر روز علاج بیمار کند

دعای مریض

ایات شفاء

بنده بمجرد گناه ماخوذ نیست

حدیث صحت یافتن بیمار بخواندن آن

احوال بیمار

از گوشتش اضطراب میکنند فرمود فرشتگان او را فرو گرفته و حرکت کردن نمیدهند و اگر چنین نمودی از
شدت سکرات موت در صحراها و بیابانها بدویدی و بگریختی و خاموشی او از بیطاقتی بود که زبانش از
ضعف کنگ و عقلش زایل گردد فایده چون ابراهیم علی نبینا و علیه السلام متوفی گردید حق سبحانه و تعالی از وی پرسید
مرگ را چگونه یافتی گفت مانند سیخ آهنی اندرون شکم من بود و آن سیخ شاخهای بسیار داشت و هر شاخ
آن رگی از رگهای مرا گرفته بکشیده شد بکشیدن سخت حق تعالی گفت با بر تو آسان کردیم و چنانکه حق
سختی و صعوبت باشد بر تو نمودیم مرویست که هرگاه موسی علیه السلام رحلت نمود حق تعالی با او فرمود که ای موسی
چگونه یافتی موت را گفت که من جان خود را مانند مرغی زنده یافتم که قصاب پوست از او بر آورد و چون
مرغی زنده که بریان گرده شود و نمیرد که برهد و نتواند که بپرد فایده سوره عم بعد از نماز ظهر پیوسته خواندن
آسانی موت است و سوره ق نیز همین حکم دارد فایده سکرات موت برای مومنان مکروه
نباید داشت که ام المومنین عایشه رضی الله عنها گفته که قبل از موت رسول صلی الله علیه و سلم گمان می بردم که شدت
موت از کثرت معصیت و صعوبت سکرات از علامات شقاوت و سوء حال است اما بعد مشاهده شدت موت رسول
علیه السلام یقین کردم که سختی جان کردن از اثار شقاوت نیست و نیز آسانی مرگ از سعادت نیست زیرا اگر
این چنان می بود شدت موت با آنحضرت روی نمی نمود بلکه شدت سکرات و صعوبت غمرات در حق انبیا و اولیا
برای سمو مراتب و علو درجات است و در حق دیگران بجهت تطهیر از سائر ذنوب و رفع خطیئات و نیز گفته رضی الله عنها
بعد از آنکه سختی مرگ آنحضرت دیدم بر هیچکس بآسانی موت رشک نبردم و برای کسی صعوبت آنرا مکروه نمیدارم

کیفیت موت ابراهیم علیه السلام

کیفیت موت موسی علیه السلام

آسانی سکرات

احوال سکرات

که مسلمان در هر چیزی که موجب ایذای وی باشد اجر داده شود و مومن هر قدر درد و الم که بوقت موت یابد
کفاره گناه او بمقدار آن بود و نیز گفت رضی الله عنها در وقت احتضار پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
کوزه آب بود و آنحضرت بجهت حرارتی که بود دستهای خود را در آب می در آورده و بان روی مبارک خود
مسح میکرد و میگفت لا اله الا الله بتحقیق مرگ را سکراتست اللهم اعنی علی منکرات الموت و سکرات الموت و در روایتی
اللهم هون علی محمد سکرات الموت منکرات یعنی حالات سخت و سکرات سختی و محنت و بیهوشی است و وقت
نزع تشنگی غالب میشود پس باید که در آن هنگام آب سرد اندک اندک در حلق محتضر چکانند و با قبض روح او
همچنان نمایند فایده خواندن قران نزد میت قبل غسل و پیش از بودن نعش بمغتسل مکروه است
فایده شخصی جوهری یا مالی از آن غیر ابتلاع نموده مرد درین دو قول است مختار آنکه شکمش بدرند
و آن مال را بر آرند زیرا که حق آدمی مقدم بر حق تعالی است فایده گویند ابراهیم و داود و سلیمان
علیهم السلام و اکثر صلحا بمرگ مفاجات وفات یافته اند حدیث رسول علیه السلام فرمود موت فزع است
پس برای میت قبل دفن او صدقه بدهید و آیه از قران و ادعیه بخوانید و برای او بخشید و نیز آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمود صدقه گرمی گور را فرو می نشاند و مرده را نفع میرساند اگر چه پاره از گوشت باشد
و نیز فرمود برای میت قبل از دفن او صدقه کنید اگر چه لقمه از نان باشد فایده غسل میت شریعت مادر آدمست
زیرا که مروی است که هرگاه آدم علی نبینا و علیه السلام رحلت نمود جبرئیل علیه السلام با ملائکه و حنوط و کفن از جنت
نزول فرمود و او را باب سدر سه بار غسل دادند و در غسل سوم کافور بکار بردند و در یک طاق کفن پوشانیدند

خواندن قرآن قبل از غسل میت مکروه

خوردن جوهری

مرگ مفاجات انبیا وغیره

صدقه پیش از دفن افضل است

غسل میت شریعت مادر است

و نماز بر وی گذاردند و لحد کندند و دفن کردند و با اولادش گفتند ای بنی آدم این سنت موتای شماست
تا روز قیامت فایده بسر و ریش میت را شانه نکنند و موی نتراشند و ناخن نبرند فایده نوشتن
اسماء الله یا آیتی از کلام الله بر کفن مرده غیر مشروع است و منهی عنه فایده جنازه بفتح جیم بمعنی
میت است و بکسر آن سریر میت فایده نفس سنت است که پایهای چهارگانه جنازه را بر سبیل تعاقب
برگیرند و از هر جانب ده گام ببرند و ادای این سنت هر کس میسر گردد لائق آنست که جنازه را از هر جانب
ده گام ببرند تا چهل قدم شود که در آن وعده مغفرت است رسول علیه السلام فرمود من حمل جنازة اربعین
خطوات کفرت عنه اربعون کبیرة مرده را بعد از تکفین بسم الله گویان بر دارند و بر سریر مجمر مستقلی بدارند
وقت داشتن میت بر سریر و بر داشتن جنازه از زمین و نهادن آن بر دوش بگویند بسم الله و علی
ملت رسول الله بر جنازه مرد فقط چادر کشند و بر تابوت زن قبه نهند شبیه محافه فایده افضل
حفار باشد اول جنازه را بر دارد زیرا که رسول علیه السلام جنازه سعد بن معاذ را اول خود بر داشته بود
فایده چادر ابریشمین و پارچه رنگین یعنی چادر گل و جز آن بر جنازه نهادن و ورد وغیره بر آن پاشیدن
بدعت است فایده طعام پخته یا خام عقب جنازه در مقبره بردن فعل یهود است حدیث رسول علیه السلام
فرمود اگر چهار کس از اهل خیر و صلاح و ارباب صدق و تقوی به نیکی و مسلمانی مرده گواهی دهند خدای تعالی
او را در بهشت در آرد و همراهان و حاملان جنازه را قران بجهر خواندن و ذکر باواز بلند کردن
مکروه بکراهت تحریمیست فایده اگر ولی میت بر جنازه او نماز گذارد اگر چه تنها خوانده باشد هیچکس را جایز نیست

سر و ریش میت را شانه نکنند

نوشتن اسماء الله بر کفن جایز نیست

معنی لفظ جنازه

ترکیب برداشتن جنازه

برداشتن جنازه

پارچه رنگین وغیره بر جنازه انداختن عبث است

طعام پخته همراه جنازه فعل یهود است

ذکر اهل بهشت

ذکر نماز جنازه

برهر عقی و فاسقی نماز جنازه کرده است

برنماز جنازه متعدده یک نماز بس است

که نماز را اعاده کند سلطان باشد یا کسیکه در استحقاق امامت صلواة جنازه دون آنست فائده اگر میت صاحب بدعت و هوا و مشهور بفسق در دین باشد از جهت توهین و تحقیر نماز بر و مکروه بود فائده اگر جنازه متعدد جمع شوند امام مختار است اگر خواهد بر هر جنازه جداگانه نماز خواند یا بر همه بنیت جمع یک نماز گزارد فائده اگر قوم بنیت صلواة امام تکبیر گویند جایز باشد فائده مروی است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در نماز جنازه بر نجاشی چهار تکبیر گفت و آن آخر صلواة جنازه است که آنحضرت خواند پس ازین بیش ازان بود منسوخ گشت فائده دعا برای میت بعد تکبیر سیوم فرض است و تکبیرات اربعه واجب سوا ان سنت فائده تعزیت هر صاحب مصیبت را حسن است و وقت آن از حین موت تا سه روز و بعد ازان مکروه زیرا که درین تجدید حزن است اما اگر معزی یا معزی الیه درین سه روز غایب بود بعد سه روز هم باکی نیست اگر معزی اطفال اهل میت را گوید بر جاه از جان و عمر او بکاهت در عمر و جان تو بیفزاید کفو است باید دانست که صدقه بر دو نوع است یکی واجبه که محض حق فقرا است و گرفتن آن بر غنی ها شم و اغنیا حرام چون زکوة و کفاره یمین و عشر زمین و منذور آنذر الله تعالی دوم صدقه نافله و تطوع که گرفتن و خوردن آن بر بنی هاشم و اغنیا حلال بود چون هدیه و همچنین چیزها که برای ارواح انبیا علیهم السلام و اولیا و صلحا مهیا سازند بشرطیکه از انها قرب بجناب ایشان منظور باشد و نیز سابق باین چیزها نذر نکرده باشند خواندن قران نزدیک قبر نزد ابو حنیفه مکروه است و نزد محمد ره مکروه نیست و مشایخ حنفیه رحمهم الله قول محمد را اختیار کرده اند و صحیح همین است و فتوی همبرین واستنی است که ترک بر دو نوع است یکی آنکه صورتیکه نام کسی ساخته

ذکر صدقه

خواندن قران نزد قبر جایز است

ذکر شرک

پرستش آن کنند و انرا در عربی صنم میگویند و دیگر آنکه سنگ یا چوب یا کاغذ یا مکان یا درخت را بنام کسی مقرر نموده پرستش آن نمایند و این را در عربی وثن می نامند و در وثن شامل است قبر خواه واقعی بود یا کاذبه و چله و لحد و چتری مزار و سالار و گهواره و تعزیه و علم او شده و چبوتره امام حسین رضی الله عنه و امثال ان و همچنین تهان سیتلا و بهوانی و کالی و مانندان شهید حکمی شخص مسلم است که در وبا و طاعون مرد و لیجر ان جان داد یا در تپ یا بعلت اسهال و اطلاق یا استسقا یا انتفاخ بطن یا سل کشته شد و جران دار غرق شد یا زیر سقف خانه و دیوار یا بنا یا درختی و سنگی یا نزد ولادت و در دزه که ولد او برون نیامد یا عقب ولادت یا در راه حج یا در غربت و سفر یا در طلب علم دین یا در شب جمعه یا در مرض ذات الجنب یا در آتش یا در قحط از گرسنگی یا درنده از شیر و گرگ و مانند آن او را خورد یا مار او را گزید یا ظالمی او را کشت در امر معروف و نهی منکر بجا آوردن یا رهزنان او را کشتند و آنکه قتل او موجب دیت باشد یا کسی او را زهر داد تا هلاک شد یا از برق و صاعقه مرد یا در عشق جان داد رسول علیه السلام فرمود من عشق وعف و کتم فمات مات شهیدا و آنکه با وضو مرد در خبر است من مات مع الوضوء فقد مات شهیدا انتهی مراتب شهیدان حکمی است در روز قیامت ایشانرا اجر شهیدان دهند اگرچه غسل و کفن داده میشوند در شرح برزخ آورده قال علیه السلام اذا تحيرتم في الامور فاستعينوا باهل القبور نزد اصحاب ظواهر معنی حدیث این است که هرگاه امری از امور دنیاوی بر شما مشکل شود و شما در تدبیر ان متحیر شوید باید که زیارت قبور بزرگان کنید و از ایشان دران استعانت خواهید کاش در حضرت حق در حق شما شفاعت کنند اما

شهید حکمی

استعانت باهل قبور

ارباب تاویل انرا عبرت و ترک دنیا و تذکر آخرت ماول کرده اند دانستنی است که اتخاذ طعام در روز سیوم یا چهارم و دهم و بستم و چهلم و ششماهه و سالیانه بطریق ادای رسم و لحاظ حصه برادری و فخر و مباهات میان قبایل و عشایر چنانکه درین دیار رواج دارد حرام است و بدعت سیه در خبر است که هر که مرده را دشنام دهد گویا صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را دشنام داده باشد پیغمبر علیه السلام فرمود مرده که سه صف از مسلمانان نماز برو خوانند مغفرت کرده شود پیغمبر فرمود علیه السلام مردگان خود را از قریبان دور دارید و قریب صالحان دفن کنید زیرا که مرده مانند زنده از جوار اشرار متاذی میگردد و بمجاورت پیران ایذا می یابد اگر کسی زمین خاص خود را برای دفن خود وا قارب خود نامزد کرد و یکی را از ایشان دران دفن ساخت درین صورت آن زمین بر همه مسلمانان مباح و وقف گردد اگر آن کس که از تعین مرده دیگر مانع و مزاحم شود ظالم باشد دیدن زوج روی زوجه را بعد موت او جایز است پاشیدن آب بر قبر پاک میت بعد از دفن چهل قدم از قبر برگردیدن و باز بر گور رفته فاتحه خواندن از هیچیک کتب معتبره مشهوره ثابت نشده مستحب است که مردم بعد فراغ از دفن ساعتی نزدیک قبر بنشینند و قران مجید و سوره ها و کلمه و درود بخوانند و برای میت استغفار و دعا نمایند برای آنکه دو روح است روح فی بعفور و روح فی جسد روح فی بعفور وقت خواب جان رود و روح فی جسد عند الموت خارج شود مردم در خواب غفلت اند چون بمیرند متنبه شوند که بر چنین اعمال در دنیا بودیم قال النبی علیه السلام الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا ١٦ اول سطری که در لوح محفوظ نوشته این بود که من لم یرض بقضائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یصبر علی بلائی فلیطلب ربا سوای

ذکر طعام دهم و بستم و چهلم و غیره و آن حرام است

دشنام مرده

نماز سه صف بر جنازه خوانند

میت را قریب صالحان دفن کنند

زمین ملک بسبب دفن مرده وقف میشود

دیدن زوج روی زوجه بعد موت جایز است

پاشیدن آب بر قبر درست است

بچهل قدم از قبر رفته فاتحه خواندن ثابت نشده

بعد دفن قران خواندن مستحب است

انسانرا دو روح است

مردم و فتیکه بمیرد آگاه شود

مشکات خاص و عام ۔ در مطبع احمدی در سنه ١٢٦٠ هجری طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد حمد خدا و نعت رسول هدا بنده درگاه الهی عبد الباری در سنه یکهزار و دو صد و شصت هجری نبوی جدول حلیت و حرمت مذاهب اربعه حیوانات بری و بحری و چرنده و پرنده و حشرات الارض از کتاب احکام الحیوان تالیف نموده به مشکات خاص و عام موسوم ساخت والله ولی التوفیق العلم والعمل فائده بدانکه هر ذی روح را گویند که حیوان مستقر دارد و انواع حیوانات بسیار اند و نیز در اکثر بعضی مشابهت یکدیگر پیدا است و بیان کل اقسام نکرده احکام هر یک بعنوانیکه اشتباه واقع نشود صراحتاً یا فحته گفته نشود مگر اینقدر ظاهر گردد که در مذهب امام مالک رحمه الله بقول صحیح سوای حیواناتیکه از نص قران حرمت آن ثابت شده باقی همه حلال است و در بعضی کتب کراهیت آن رفته اند شاید مراد تنزیهی باشد و در مذهب امامین شافعی و احمد حنبل رحمة الله علیهما حیوانات بحری سوای بعضی که ذکر ش میآید دیگر همه حلال است و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله در حیوانات بحری بجز قسم ماهی که در عرف انرا ماهی گویند باقی همه حرام است و حشرات مطلقا نزدیک ائمه ثلثه حرام بود و ظاهر از مذهب امام مالک کراهیة است ،، ، ، ،،،

۱۲

فائده

حیوانات بری از قسم درنده و چرنده و پرنده حیوان بری آن بود که زندگانی او در [illegible]

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
انسان بحسب کرامت حرام	حرام	حرام	حرام	حرام
اسد جمیع اقسام	حرام	حرام	حرام	مکروه
ابل اهلی و وحشی	حلال	حلال	حلال	حلال

فایده یک روایت از امام احمد حنبل [illegible] یعنی گوشت او حرام باشد

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ارنب بسم دار و عرم	حلال	حلال	حلال	حلال
ایل یعنی سابنر	حلال	حلال	حلال	حلال
ابن آوی یعنی کول	حرام	حرام	حرام	مکروه
اسقنقور یعنی مگر خشکی	حرام	حرام	حرام	حلال
افعی [illegible]	حرام	حرام	حرام	حرام
بقر شهری یا وحشی	حلال	حلال	حلال	حلال
بغل بفارسی استر	حرام	حرام	حرام	مکروه
[illegible] گربه بری	حرام	حرام	حرام	مکروه
ثعلب بفارسی روباه	حرام	حلال	حلال	مکروه

باگ

ابل بکسرتین شتران واحد ندارد و بمعنی جمع است ۱۲ منتخب اللغت

۴۸۶

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
جاموس بفارسی گاو جنگلی	حلال	حلال	حلال	حلال
حرباء بفارسی آفتاب پرست	حرام	حرام	حرام	حرام
حمار اهلی بفارسی خر	حرام	حرام	حرام	مکروه
حمار وحشی بفارسی گورخر	حلال	حلال	حلال	حلال
[illegible] بقدر جانور مشهور	حلال	حرام	حرام	حلال
حرذون گونه سوسمار	حرام	حرام	حرام	حرام
حیه جمیع اقسام	حرام	حرام	حرام	مکروه
ام حبین شبیه سوسمار	حرام	حلال	حرام	مکروه
خنزیر اهلی و وحشی	حرام	حرام	حرام	حرام
خلد بفارسی موش کور	حرام	حرام	حرام	حرام
درحرج	حرام	حرام	حرام	حرام
دلدل [illegible]	حرام	حلال	حرام	حلال
دب بفارسی خرس	حرام	حرام	حرام	مکروه
ذئب بفارسی گرگ	حرام	حرام	حرام	مکروه
زرافه	حرام	حلال	حلال	حلال

بفتح دو دال خار پشت بزرگ و نوعیست از جانوران و نام استر سفید سیاهی مایل که حاکم اسکندریه بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب بران سوار شد ۱۲ منتخب اللغت

بالضم و الفتح حیوانیست که در نواحی مصر میباشد بفارسی اشتر گاو پلنگ گویند چه گردنش بگردن شتر مانندست و سمش بسم گاو و رنگش برنگ پلنگ و گروه مردم و به تشدید نیز آمده ۱۲ منتخب اللغت

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سمور در ترکستان پیدا میشود	حرام	حلال	حرام	حلال
سناد	حرام	حرام	حرام	مکروه
سنجاب	حرام	حلال	حلال	حلال
سنور بفارسی گربه اهلی و وحشی	حرام	حرام	حرام	مکروه
سام ابرص بفارسی کرفش	حرام	حرام	حرام	حرام
سمع	حرام	حرام	حرام	مکروه
ضب بفارسی سوسمار	حرام	حلال	حلال	حلال
ضبع بفارسی کفتار	حرام	حلال	حلال	مکروه
ظبی بفارسی آهو	حلال	حلال	حلال	حلال
ظربان [illegible] پیدا میشود	حرام	حرام	حرام	حرام
ابن عرس بفارسی راسو در هندی منگوس	حرام	حلال	حرام	حلال
عقرب همه قسم	حرام	حرام	حرام	حرام
غنم اهلی بود یا وحشی	حلال	حلال	حلال	حلال

مگر خون حرام است و ذکر و انثیین و قبل و غده و مراره و مثانه مکروه باشد

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فرس	حرام	حلال	حلال	مکروه

بالکسر بچه گرگ از کفتار ۱۲ منتخب

بالفتح آهو ۱۲ منتخب اللغت

جانوریست که آنرا راسو گویند ۱۲ منتخب اللغت

فائده نزد امام ابو یوسف و محمد رحمهم الله حلال است

۴۸۷

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فنک بفارسی دله	حرام	حلال	حلال	حلال
فهد بفارسی یوز	حرام	حرام	حرام	مکروه
فار بفارسی موش	حرام	حرام	حرام	مکروه
فیل	حرام	حرام	حرام	مکروه
قاقم	حرام	حلال	حلال	حلال
قرد بفارسی بوزینه	حرام	حرام	حرام	مکروه
قنفذ بفارسی خار پشت	حرام	حلال	حرام	حلال
کرگدن بهندی گینڈا	حرام	حلال	حرام	مکروه
کلب بفارسی سگ	حرام	حرام	حرام	مکروه
ابن مقرض	حرام	حلال	حرام	مکروه
نمر بهندی تیندوا	حرام	حرام	حرام	مکروه
نمس	حرام	حرام	حرام	حرام
وبر	حلال	حلال	حلال	حلال
ورل بهندی بهمنی	حرام	حرام	حرام	حرام
وزغ بفارسی چلپاسه	حرام	حرام	حرام	حرام

بالفتح یوز فهود جمع ۱۲ منتخب اللغت

بالکسر بوزینه که آنرا کپی نیز گویند ۱۲ منتخب اللغت

بالفتح و کسر میم پلنگ نمور و نمر بضمتین جمع ۱۲ منتخب اللغت

بالکسر جانوریست که اژدها را میکشد و در زمین مصر میباشد ۱۲ منتخب

بفتحتین جانوریست مشابه بسوسمار و سقنقور ۱۲ منتخب اللغت

۶

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
یربوع بهندی خنگی جوا	حرام	حلال	حلال	حلال
ابابیل	حرام	حرام	حرام	مکروه
اغبر مرغیست آبی دراز گردن	حلال	حلال	حلال	حلال
اثن بفارسی فاخته	حلال	حلال	حلال	حلال
انیس طایریست	حرام	حرام	حرام	حلال
انوق طایریست	حرام	حرام	حرام	مکروه
اوز بفارسی بط	حلال	حلال	حلال	حلال
بازو باشه	حرام	حرام	حرام	مکروه
ببغا و انرا دره و طوطی گویند	حرام	حرام	حرام	مکروه
بغات مرغیست جنگلی کر	حرام	حرام	حرام	مکروه
بوم بهندی گهگو	حلال	حرام	حرام	حلال
بوه	حلال	حرام	حرام	حلال
تدرج بهندی تیتر	حلال	حلال	حلال	حلال
توم مشهور قاز	حلال	حلال	حلال	حلال

موش دشتی و در دستور گوید که آن موش را دو پا شد ۱۲ منتخب اللغت

ابول بالضم و تشدید با و ابیل و ابال بالکسر و تشدید با گروه ابابیل جمع قال الله تعالی طیراً ابابیل ۱۲ منتخب اللغت

از جنید کافی الصراح و المنتخب

۷

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
تنوط	حلال	حلال	حلال	حلال
جراد بفارسی ملخ	حلال	حلال	حلال	حلال
حباری بفارسی ریی فیلمرغ	حلال	حلال	حلال	حلال
حجل بفارسی کبک	حلال	حلال	حلال	حلال
حدات بفارسی غلیواز	حرام	حرام	حرام	مکروه
حمام بفارسی کبوتر	حلال	حلال	حلال	حلال
حمرت	حلال	حلال	حلال	حلال
حواصل	حلال	حلال	حلال	حلال
خطاب بهندی ملکه	حلال	حرام	حلال	حلال
خطاف	حلال	حرام	حلال	حلال
خفاش جمیع اقسام	حرام	حرام	حرام	مکروه
دجاج بفارسی ماکیان	حلال	حلال	حلال	حلال
دراج بهندی تیتر	حلال	حلال	حلال	حلال
دغناش	حلال	حلال	حلال	حلال

فایده
میگویند ماده حیض آرد ۱۲

۸

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دبسی	حلال	حلال	حلال	حلال
رخمه طایر حرام خوار	حرام	حرام	حرام	مکروه
زاغ پای منقار گوشت خوار	حلال	حلال	حلال	حلال
زرزور	حلال	حلال	حلال	حلال
زمج بهندی باهیری	حرام	حرام	حرام	مکروه
ابو زریق بهندی مینه	حلال	حلال	حلال	حلال
زرق از قسم باز	حرام	حرام	حرام	مکروه
سمان ابو اعجر بتیر	حلال	حلال	حلال	حلال
سودانی انگور میخورد	حلال	حلال	حلال	حلال
سلوی فایده	حلال	حلال	حلال	حلال
شاهین	حرام	حرام	حرام	مکروه
شرشور مرغ زنگ	حلال	حلال	حلال	حلال
شفنین	حلال	حلال	حلال	حلال
شقراق فایده	حرام	حرام	حرام	حلال

فایده
طایریست که الله تعالی نازل فرموده بر بنی اسرائیل ۱۲

فایده
مرغیست سبز رنگ بقدر کبوتر و انرا اخیل نامند ۱۲

۹

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
صرد بهندی گرگت مار	حرام	حرام	حرام	مکروه
صقر قسم شاهین	حرام	حرام	حرام	مکروه
صوع یعنی بوم	حلال	حلال	حرام	مکروه
صعوه بهندی ممولا	حلال	حلال	حلال	حلال
طاوس	حلال	حرام	حرام	حلال
طیهوج	حلال	حلال	حلال	حلال
عصفور بفارسی کنجشک	حلال	حلال	حلال	حلال
عقاب	حرام	حرام	حرام	مکروه
عقعق بهندی مهوکر	حلال	حرام	حلال	حلال
عندلیب بهندی بلبل	حلال	حلال	حلال	حلال
غراب حرام خوار	حرام	حرام	حرام	مکروه
غواص طایر آبی	حلال	حلال	حلال	حلال
فاخته	حلال	حلال	حلال	حلال
قارمه	حلال	حلال	حلال	حلال

۱۰

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قاق	حلال	حلال	حلال	حلال
منج	حلال	حلال	حلال	حلال
قیره	حلال	حلال	حلال	حلال
قرلی	حلال	حلال	حلال	حلال
قمری	حلال	حلال	حلال	حلال
قطا	حلال	حلال	حلال	حلال
کرکی	حلال	حلال	حلال	حلال
کروان	حلال	حلال	حلال	حلال
لقلق قسم لک لک	حلال	حرام	حرام	حلال
مالک الحزین یعنی بگله	حلال	حلال	حلال	حلال
مرزم	حلال	حلال	حلال	حلال
مرعه	حلال	حلال	حلال	حلال
نحام ماده او نیخواهد	حلال	حلال	حلال	حلال
نسر یعنی نگمیت	حرام	حرام	حرام	مکروه

طایر لیست که تمام شب در هوا پران باشند ۱۲

۱۱

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
نعام یعنی شترمرغ	حلال	حلال	حلال	حلال
نغر	حلال	حلال	حلال	حلال
نهاس در هندی کاپر	حلال	حرام	حلال	حلال
هدهد	حلال	حرام	حرام	حلال
بومی	حلال	حرام	حرام	حلال
انسان الماء فائده	حرام	حرام	حرام	حرام
ارنب بحری	حرام	حرام	حرام	حرام
بقر الماء	حرام	حلال	حلال	حلال
بنات وردان الماء فائده	حرام	حرام	حرام	حرام
تمساح یعنی نهنگ	حرام	حرام	حرام	حلال
جریت یعنی هندی تنبو	حلال	حرام	حلال	حلال
جراد البحری	حرام	حلال	حلال	حلال
جمل البحر	حرام	حلال	حلال	حلال
حیه	حرام	حرام	حلال	حلال

فائده
بشکل آدمی است وریش سفید نیز بود مگر آنکه دم دارد
و در دریای شام بعضی اوقات نمایان میشود و او را
شیخ البحر میگویند ۱۲

فائده
بصورت آدمی زنان مانند پستان وغیره علامات
او نیست دارند خنده و قهقه مینمایند

۱۲

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خنزیر البحری	حرام	حلال	حلال	حرام
درلفین	حرام	حلال	حلال	حلال
دنیلس	حرام	حلال	حلال	حلال
دود یعنی هندی جنگ فائده	حلال	حلال	حلال	حلال
سرطان	حرام	حرام	حلال	حلال
سلحفات یعنی هندی کچهوا	حرام	حرام	حلال	حلال
سمک طافی یعنی ماهی	حلال	حلال	حلال	حلال

نزد امام ابو حنیفه رحمة الله طافی یعنی ماهی که از خود مرده بر روی آب آید مکروه است و اگر از [illegible]

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سقنقور قسم ماهی	حلال	حلال	حلال	حلال
صدف یعنی سیپی	حرام	حلال	حلال	حلال
ضفدع یعنی غوک	حرام	حرام	حرام	حلال
فرس البحر	حرام	حلال	حلال	حلال
قرش فائده	حرام	حلال	حلال	حلال
کلب الماء	حرام	حرام	حلال	حلال

فائده
در مذهب امام ابو حنیفه رحمة الله علیه بعضی او را
از حشرات شمرده حرام گفته اند و بعضی
که بحلیة آن رفته اند از قسم ماهی قرار
داده اند ۱۲

فائده
حیوانیست وآنقدر بزرگ میشود که سفاین
و مراکب ضایع کرداند و از اسید الدواب
می نامند و قرشی لقب با خود از همین است و در
سواحل [illegible] را [illegible] و موری نامند ۱۲

۱۳

اسما	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
کوسج	حرام	حلال	حرام	حلال
نسناس فائده	حرام	حرام	حرام	حرام

فائده حشرات یعنی کرم ها بری باشند یا بحری پس آن مطلقاً حرام است و در مذهب ثلثه و در مذهب امام مالک رحمة الله مکروه است شاید که مراد تحریمی باشد مگر نزد امام شافعی کرمهای که در اشیاء ماکول مثل فواکه وغیره پیدا میشوند و در آن مرده باشند اگر بتبعه آن شی خورند حلال است بدانکه هر چهار پا یکه ذی ناب باشد یعنی دندان گیر که بدندان شکار میکند و هر پرنده که ذی مخلب بود یعنی چنگل گیر که از چنگال صید مینماید آن حرام است نزد یک ائمه ثلثه و امام مالک رحمة الله مکروه گفته اند و نیز حرام است هر جانور که پیدا شود از جانوران که یکی از آن حرام بود همچنان حرام است هر حیوانیکه زهر دارد و یا نیش دار باشد و یا از خوردن او مرضی و ضرری پیدا شود و یا استخباث و استقذار و عداوت او از جهه درکوزد باید دانست که علامات حلیة پرندگان آنست که دانه خورند و آب از منقار برگیرند نه نوشند و آنکه گوشت از منقار بر دارند و مردار خوارند و آب بکید کی مینوشند حرام است و نیز میگویند که سنگدان و یا خار پس پا داشته باشد و خورونیست که این

فائده
حیوانیست بشکل انسان تولد و تناسل دارند و با ماده عرب نام می نهند و عربی کلام میکنند و پیدایش اینها در جزایر چین و بکناره دریای هند است و میگویند آن بنی آدم اند از اولاد آدم بن سام نسخ کرد اگر بطحی باین شکل که از سر تا پا یک نیمه بدن دارند و دست و پا و چشم یکیک است چنانکه انسان شق و منتصف کرده است واکثر خشکی آمده از یکپای خود جهند علف میخورند ۱۲

یعنی در پا داشته از منقار میکشند ۱۲

برد و بود اگر یکی هم باشد کافی است و نیز گفته اند که هنگام بریدن بال خود را حرکت
دهد و آنکه حرکت نداده مغز سرش می برد حرام است و اگر گاهی حرکت میدهد
و هم نمیدهد اگر هر دو برابر است یا حرکت دادن زیاده باشد حلال است و الا
حرام بود و نشان های الست یعنی زبان ها گفته باشد و مشهور است که خلس
دارد و شکاف یعنی درید که بهر دو جانب حلقوم بود و اگر از آب بیرون نشود
طپیدن کرد تا آنکه بمیرد و باید دانست هر حیوانیکه گوشت او حلال است شیر آن نیز
حلال است و آنکه گوشت او حرام بود شیر او نیز حرام بود و آنچه مکروه است شیر او
کذلک و همین حکم است در تخمهای مرغان اما یک روایت از امام شافعی تخمها
مطلقا حلال است بدانکه استبراء حیوانات ماکول یعنی پاکی حیوانیکه حلال اند
و نجاست هم میخورند چند آنکه گوشت بروید و استخوان سخت کرده و ضرورت است مثلا
شتر که مردار خوار باشد چهل روز ببندد و دانه و علف پاک بدهد و گاو را بیست روز
و گوسپند را ده روز و ماکیان را سه روز ببندد فایده ذبح مجوسی یعنی آتش پرست
و وثنی یعنی مشرکان بت پرست و مرتد یعنی برگشته از دین نعوذ بالله منها
و محرم یعنی کسیکه احرام حج بسته باشد جایز نیست و ذبح مسکر و مجنون و نابینا مکروه است
و ذبح کاهی که میرا ببندد روا است و اگر از دندان و یا ناخن که قایم بعضو باشند ذبح کنند

روا نیست بالاجماع و اگر از بدن جدا شده باشد نزد امام ابوحنیفه رحمه الله جایز است
و نزدیک ائمه ثلثه جایز نیست و مستحب است از جنس محدود چون کارد و غیره که تیز
باشد و حیوان از اغلیظاه کارد تیز بر کردن و پای آن کشیده تا جای ذبح
آوردن و پاک کردن نکنیم پس از آنکه ساکن کرده و از اضطراب آنهم مکروه است
و مستحب است که ذبح بسرعت نماید و جایز نیست که اثنای ذبح دست بردارد اگر احیانا
از اضطراب داشته نشود فورا بنهد و ذبح تمام نماید و اگر دیری کند حلال نشود
اگر تسمیه گفتن ذبح نکند عمدا ترک کرده باشد و یا سهوا نزد امام شافعی رحمه الله
آن مذبوح حلال است و نزد امامین مالک و احمد رحمهم الله حرام است مطلقا و نزد
امام ابوحنیفه رحمه الله اگر سهوا بود حلال است و اگر عمدا بود حرام است و اگر الحمد لله
یا سبحان الله یا الله گفته بعد ذبح نماید حلال است بشرطیکه از اراده تسمیه گفته باشد
و اگر بارادهٔ تسبیح و تحمید و تکبیر گوید حلال نیست و جنین یعنی بچه که از شکم مذبوح
برآید زنده بود بحیوة غیر مستقر و یا مرده در مذاهب ثلثه بدون ذبح حلال است
و نزد امام ابوحنیفه رحمه الله زنده از ذبح کردن حلال میشود و مرده حرام است
مطلقا و در ذبح اگر سر جدا شود مذبوح حلال است بالاتفاق و صید مجوسی
و دشتی و مرتد و محرم خواه بر می باشد یا بارسال حیوانات حرام است بدانکه شکار کردن

هر جانور جایز است ماکول بود یا غیر آن زیرا که در غیر ماکول انتفاع است بپوست
و یا به پشم و یا بپر آن و یا بجهت دفع شر او لیکن این همه کارها مشروع و جایز
است و کشتن گنجشک بی سبب یعنی عبث مکروه است و همچنان تعلیم باز و شاهین
از پرنده که زنده باشد مکروه است و شکار کردن برای لهو و لعب نیز مکروه است
و همچنان شکار را حرفه و پیشه خود گردانیدن نیز مکروه چنانچه گفته اند و الله اعلم
موضع ذبح میان حلق و لبه یعنی سر سینه است پس هر جا که ذبح کند در این موضع
روا است در تجنیس میگوید بیضه که از ماکیان مرده بیرون آید خوردن آن روا باشد

تمام شد

صوفی — از کتاب کشف المحجوب تصنیف علی بن عثمان بن جلابی قدس سره نامی نامیست که مر کاملان ولایت را و محققان
اولیا را بدین نام خوانند و خوانده اند و یکی از مشایخ گوید که من صفاه الحب فهو صاف و من صفاه الحبیب
متصوف — فهو صوفی آنکه بمحبت مصفا شود صافی بود و آنکه مستغرق دوست شود و از غیر دوست بری شود صوفی بود و در
مقتضای لغت اشتقاق این اسم درست نکرد از هیچ چیز از آنکه این معنی عظیم تر از آنست که این را جنسی بود
تا از وی مشتق بود که اشتقاق شیء از شیء مجانست خواهد و هر چه هست ضد صفاست و اشتقاق شیء از ضد
نکنند پس این معنی اشهر من الشمس است عند اهله و چه محتاج عبارت نشود و محتاج اشارت نکرد و لان الصوفی
ممنوع عن العبارة و الاشارة چون صوفی از کل عبادات ممنوع است عالم جمله معبران و باشند اگر دانند
یا ندانند مر این اسم چه خطر باشد در حال حصول معنی پس اهل کمال ایشان را صوفی خوانند و متعلقان
و طالبان ایشان را متصوف و تصوف از تفعل بود و تکلف اقتضا کند و این فرع اصلی باشد و فرق
این معنی از حکم لغت و معنی ظاهر است الصفا ولایة لها آیة و روایة و التصوف حکایة للصفا بلا شکایة
پس صفا معنی متلالی و ظاهر است و تصوف حکایة از آن معنی و اهل آن معنی اندرین درجه بر سه قسم اند
یکی صوفی بود و دیگر متصوف و یکی مستصوف پس صوفی آن بود که از خود فانی بود و بحق باقی و از قبضه
مستصوف — طبایع رسته و بحقیقت حقایق پیوسته و متصوف آنکه بمجاهده این درجه را همی طلبد و اندر طلب خود را بر
معاملت ایشان درست همی کند و مستصوف آنکه از برای مال و منال و جاه و حظ دنیا خود را مانند ایشان

کرده بود وازین هر دو هیچ چیز ندارد تا علی گفته اند المستصوف عند الصوفیة کالذباب و عند غیرهم
کالذیاب مستصوف نزدیک صوفی از حقیری چون مگس بود و آنچه کند نزدیک وی هوس بود و نزدیک
دیگران چون گرگ بی فسار بود که همه همتش لختی مردار بود پس صوفی صاحب وصول بود و متصوف صاحب اصول
و مستصوف صاحب فضول. از اکثر نصیب وصل آمد بیافتن مقصود و برسیدن مراد از مراد و مراد شد و از مقصود
بی مقصود و از اکثر نصیب آمد بر احوال طریقت متمکن شد و اندر لطائف آن عاکف و مستحکم و از اکثر نصیب فضول آمد
از جمله باز ماند و بر درگاه رسم فرو نشست و برسم از معنی محجوب گشت و بحجاب او وصل و اصل معذب شد
و در میانه این صوفیان پوشان که صورت قلندری عبث و پدید آورده است اصلش از جمال الدین ساوجی است
و آن چنان است که جمال الدین امام شیخ عثمان مغربی بود و روزی پیش ابو عثمان مغربی نشسته بود
یک طالب حیدری بملاقات خواجه ابو عثمان آمد شیخ جمال الدین صورتش دید آغاز کرد الکم مرا که صورتی
به این پیدا آرم فاما صورت حیدری مقدم از صورت قلندریست و اول کار قلندری دعوی هم روزی
بجهت آن تفحص کردند جمال نیست بعد از ادای نماز در تفحص شدند تا گاه دیدند در کوی میان بیابان سر
و ریش تراشیده نشسته است بر خواجه عثمان گفتند خواهم پرسید جمال چه حالیست پیش آمد هیچ جواب نداد
گفت لتها سخت کنند همچنان کردند هیچ جواب نداد بعد از آن گفت بگذارید جمال اهل است خود
خلاص دهند اما بسیاران پیروی او کنند همه در دوزخ باشند فخر نام مردی بود شیخ جمال

مردی

شیخ جمال الدین [illegible]

بروی نظر رحمتی بود چون شنیدند که حال شیخ بر چه جملست ریش و سبلت بگذاشت ابرو تراشید
پیش شیخ آمد افتاد شیخ چون فخر را دیده ابرو تراشیده خندید گفت ها فخر این از آن تو باشد
بعد از آن گفت چون فخر صورت جدید اختیار کرد در یک شهر چه مانیم بیا سفر کنیم برون آمدند فخر
گفت این صورت را نامی باید شیخ گفت هم از غیب ببینیم چه نام پیش آید همان نام باشد بیرون
آمدند حرم و کوست و پلاس و برگ و هر چه در بیباره افتاده یافتند لباس بر تن خود کردند در شهری
در آمدند کودکان بازی میکردند چون ایشان را بدین صورت جدید دیدند گفتند قلندر آمد قلندر آمد
جمال گفت بابا فخر این صورت را همین نام باشد رفتند در شهری قرار گرفت بابا جمال مردی با برکت
و باکرامت بود و صاحب قدم و اهل دل پس چند روزی جهانی اتباع او کرد و همین صورت اختیار
کردند بعد چند گاه جمال به فخر گفت که ترا سفری باید فخر طرفی مسافر شد بعد چند گاه آمد چهار آینه
در طرف خویش بسته پیدا شد جمال گفت این آینه ها چیست گفت هر چه در چهار رکن عالم است بر من
روشن است جمال الدین این سخن دعوی خود شنید نام خادم گفت که فخر بعد دیری بکار رسیده است سیاهی
و کند وی باید که پیش صحنک برنج و بالای آن مرغ و پیش فخر فرود مرغ و بالا برنج چون فخر
دید که مرغ بالای برنج نیست چنانکه رسم ایشان است و اگر چند دانه پیش یکی کم باشد بسنجد و سازد

نام زوجه ابلیس [illegible] ۱۲ معتقد

[illegible]

پیش آمدند همچنان بر خادم هیبت زد گفت ای نمی بینی که پیش ما مرغی نیست جمال بخندید گفت
آری هر چه در چهار رکن عالم است بر تو روشن شده اما مرغی زیر چند دانه روشن نیست فخر منفعل
جمال نشسته بود بدین سخن نگشت اتره کشید و در شکم جمال نهاد این جمال اول مرید و اول پیر است
و این شعر در میان ایشان هیچ شبه ندارد چنانکه فقرهای قرا از میان ما هیچ شبهی نیست کذالک این قصه
پیش ایشان هم ظاهر است خدمت سید ابو المعالی پرسید بر این نمط که جمال که او الزام فخر شد و فخر معهود
از کجا مطلوب الزام او نبود مطلوب گشتن او بود اگر نه بگوید هر چه از چهار رکن عالم بر من خدای روشن
کند روشن شود و اگر نکند اگر چه زیر یک دانه باشد از کجا روشن شود چنانکه جمله کشوفات عیون
در بیان آیت و ما منا الا له معلوم تقریر این چنین فرمودند که حق تعالی را با هر یکی رازی و سری و معاملتی
است که با دیگری نیست با مریدی معاملتی باشد که آن با پیر نیست پس این را صورتی و مثالی فرض
کنیم پیر براند مرید شود تا محلی فرض کنیم که سرای چه لطیف کوه بیند که آن نه از دیبا و حریر و نه از جامه
و ابریشم باشد ولیکن چنین نماید و بر در او دربانی چوبی دست کرده ایستاده نماید نه آن دربان
آدمی و نه فرشته و نه جنیه و نه جنی داند و نه دستی دارد و نه قبضی و نه بطشی و نه پایی و نه
قیامی و نه قعودی و کذلک آن چوب نه از زر و نقره و نحاس و از زیر و آهن و نه چوب
درخت است ولیکن چنین نماید که پیر تا آنجا ها برد مرید روشن شود پیش خدا داند و مرید که با او

بجا

[illegible]

چه بود چون از آن باز آید سر از و پرسد مرید بگوید آنچه تواند گفت و آنچه در تقریر نیاید چگونه
گوید و شاید صفت سر پیر هم بگوید و شاید خوف از غیرت پیر کند و لسبب پرسیدن پیر چه
باشد اطلاعی شود زیرا چه جزئیات الوهیات قابل انحصار نیست با هر سری با سری دیگر است
بفروزت پرستها او را از آن علمی باشد سید احمد از بندگی حضرت خواجه فخر الدین پرسید که سر تا بانجا نرسیده
است فرمودند رسیده است اما جزئیات الوهیات را نهایت نیست هیچ کس محیط آن نتواند شد ۱۲ ملفوظات بنده نواز
فواید چند از کتاب معتمد فی المعتقد تصنیف تاج الدین ابو سعید الحسن بن الحسین بن یوسف التورپشتی
فایده از این جمله آنست که بدانند که صفات خدای تعالی نه عین اوست و نه غیر او یعنی نه او و نه جز او زیرا که اگر
صفت موصوف باشد و موصوف صفت نباشد اگر کسی گوید من صفت خدای میپرستم باطل گفته باشد و همچنین
اگر گوید معبود من حیاتست و علم و قدرت آن نیز نشاید بلکه گوید معبود من حی است و حیات صفت او
و عالم است و علم صفت او و قادر است و قدرت صفت او و اگر در دعا گوید یا حیات یا علم باطل گفته باشد پس
درست شد که صفات نه اوست و اما آنکه غیر او هم نیست زیرا که غیریت بر خدای و بر صفات او روا نیست
از بهر آنکه غیریت در دو چیز گویند که فنای یکی از آن با بقای آن دیگر روا باشد یا عدم یکی از آن با وجود آن
دیگر روا باشد و از جمله آنست که بدانند که هیچ صفتی از صفات خدای تعالی غیر آن دیگر نیست از برای آن معنی
که پیش از این گفته شد و عین همان صفت هم نیست زیرا که دو صفت یکی نباشد قدرت تقاضای مقدور کند
نه تقاضای معلوم و علم تقاضای معلوم کند نه تقاضای مقدور و دلیل آنست که هیچ صفتی عین آن صفت دیگر

نیست و غیر ان هم نیست و نشاید گفتن که صفات حق تعالی متغایرست یا متماثل یا متجانس یا متضاد
زیرا که این نشانهای محدثاتست و صفات خدای تعالی محدث نیست تا احوال محدثات بر آن روا باشد
و اینعنی بر خدای تعالی و صفات او روا نباشد و از جمله الست که بدانند که حق تعالی را نام خالق بود
در ازل و ابد نه موصوف و موسوم بود و مخلوق نه و رازق بود و مرزوق نه چنانکه رب بود و مربوب آن
آفریدگار باشند که ایشانرا پیش از فعل فاعل نگویند و بر خدای تعالی قدیم صفتی نو روا نباشد و در ازلیت
فرقی نیست میان صفات ذات و صفات فعل حق تعالی و تقدس چنانکه خود را بصفات ذات مدح کرد و گفت
الله لا اله الا هو الحی القیوم و هو السمیع البصیر خود را بصفات فعل مدح کرد و گفت هو الله الخالق الباری
المصور از ینجا درست شد که وصف او بصفات فعل مدح است و اگر بآفریدن خلق مستوجب این مدح گشتی در
محتاج بوده بودی بخلق و احتیاج نشان حدوث است نه نشان قدم و نیز اگر روا دارند که این صفات
بآفریدن خلق بود روا داشته باشند که پیش از این مستوجب این مدح نبود و این نقص باشد تعالی الله عن ذلک
و چون گویند که خالق نبود و باز خالق بود این مثل صفات باشد و تغیر و زوال و این بر خدای عز و جل
و صفات او روا نیست و آفریدن همیشه صفت او بود و اگر چه آفریده نبود و تا صفت آفریدن نباشد آفریده
چگونه موجود شود و آن آفریدگار نامند که ایشانرا پیش از فعل فاعل نگویند زیرا که قدرت ایشان دمبدم در
ایشان آفریده میشود و پیش از فعل ایشانرا قدرت فعل نیست و حق تعالی بهمه صفات قدیم است اگر نه آفرید
در ازل قدرت آفریدن داشت پس ازین معنی خالق توانا نام قدیم وی بود و خلق از بهر این نام مخلوق

آمدند نه وی از بهر ایشان خالق توانا و اگر آنچه میتواند نکند هم توانا باشد و کردن شرط توانایی نیست
و حق تعالی چون بر آفریدن و روزی دادن و آمرزیدن توانا بود و خالق و رازق و غفور بود
وجود مخلوق و مرزوق و مغفور شرط نه و از جمله الست که بدانند که ترتیب در صفات خدای تعالی
روا نیست یعنی هیچ صفتی از آن وی روا نباشد که بر صفتی دیگر سابق بود زیرا که آن صفت آفریدگان است
که اول زنده باشند پس عالم آفریدگار جل و علا همیشه حی بود و همیشه عالم بود و همیشه همچنین باشند نه علم او
پیش از قدرت بود و نه قدرتش پیش از علم و سخن در اسما همچنین است که در صفات یاد کرده شد الا آنک
مسئله که قول حکما اهل سنت و جماعت در آن بر چند وجه است و آن مسئله علم اسم و مسمی است که در میان اهل
قبله اختلاف هست که حقیقت نام آن ذات است یا غیر آن و آنها که گفته اند که اسم غیر مسمی است قول
ایشان معتقد نباید ساختن که نه قول پسندیده است زیرا که هر چه غیر خدای باشد محدث باشند و نشاید
که خدای را بمحدثات وصف کنند که او از آن منزه است که محل حوادث باشند آنهم بقول علمای
سلف و اما نکه بعد از ایشان بوده اند از اهل سنت و جماعت قرن اول سخن در امثال این مسئله از بدعت شمرده اند
چون اعتقاد ما درست که حق عز و جل را اسمات و صفات از سمات حدوث پاک بر آن وجه که یاد کردیم
که اگر ازین مسئله خاموش شویم باحتیاط نزدیکتر باشد و این طریقی با سلامت است و بحال مسلمانان
ساده دلان که فهم لایق تر و دیگر وجه ما را از برای آن یاد میکنیم که این اختلاف در میان عوام فاش
شده است و چون وجوه آن دانسته باشند اولیتر تا به شبهتی در نیفتند که بدین ایشانرا زیان دارد

اکنون جمعی اند اهل نظر بعد از قرن اول بر آنند که اسم نه مسمی است و نه غیر مسمی همچنانکه در صفت
و موصوف گفته شد و دلیل برین قول همان است که یاد کرده شد در صفت و موصوف و جمعی دیگر
بر آنند که حقیقت اسم و مسمی یکی است و دلیل بر این آنست که خدای تعالی گفت اعبدالله اگر اسم غیر مسمی
بودی معبود اسم بودی نه مسمی و جمعی دیگر بر آنند که آنچه از اسماء ذات است چون موجود و قدیم
اسم و مسمی یکی است و آنچه از اسما و صفات است نه مسمی است و نه غیر مسمی همچنانکه در صفات گفته شد
و هر یکی را ازین سه فرقه از علما دلیلی هست و همه را مقصود تنزیه پروردگار عز و علا بوده است لکن
چون اختلاف آمد و مردمانرا تفهیم تمام نباشد که درین اقوال تامل کنند و از سر یقین یکی از آن
اقاویل را معتقد خود سازند باید که اسم را غیر مسمی نگویند که در آن خلل دین است چنانکه گفته شد
و اسما و صفات خدا را چون ذات او از امارات حدوث منزه دانند و بدانند که در کتاب و سنت
هر کجا که اطلاق اسمی بر خدای تعالی کرده شد مراد از آن مسمی است و چون مراد مسمی باشد اسم و مسمی یکی باشد
و اگر کسی را این سخن بفهم نرسد همان طریق که اول گفته شد نگاه دارد که چون خدا را با همه اسما و صفات
قدیم دانند و بر الحاق در نادانستن این مسئله زیانی ندارد ان شاء الله العزیز و الله الهادی الی
سواء السبیل فائده حدیثی درست است که عبدالله ابن عمر رضی الله عنه گفت که هر چه از پیغمبر علیه السلام
می شنیدم می نوشتم قریش مرا از آن نهی کردند و گفتند پیغمبر علیه السلام بشر است و در حال غضب
و رضا سخن گوید هر چه از وی می شنوی نتوان نوشت و اشاره این گویندگان درین سخن این

بالفم و بفتحتین و فتحتین
خشم گرفتن و ناخوش شدن ۱۲
منتخب

بوده است که بشر چون خشم گیرد افتد که سخنی بگوید که گفتنی نباشد پس چه در همه احوال نبوی منکوس
عبدالله این سخن را با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم باز گفت رسول علیه السلام فرمود که بنویس
که بدان خدای که دارای جان محمد است که جز سخن حق از آن بیرون نیاید و اشاره بدهان
خود کرد که لفظ حدیث اینست اکتب فوالذی نفس محمد بیده ما خرج منه
بنویس که بدان خدای که دارای جان محمد است و خارج از و
الا الحق و اشار الی فمه فائده حق تعالی در اول این سوره قسم یاد کرده که صاحب شما
مگر حق و اشاره کرد بسوی دهن خود
یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گمراه نشد و از هوا سخن نمیگوید ما ضل صاحبکم و ما
غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی فائده بعضی متاخران از علما
در فروع مذهب یاد کرده اند که هر زن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را نظر بروی آمدی بر شوهر
حرام شدی و این سخن را در شرع از کتاب و سنت اصلی نیست و اگر کسی از اهل علم این را در سلک
مسایل شرعی کشیده است در آن مصیب نبوده است بلکه این مفتریات زنادقه است که در حق
پیشوایان خود که دعات ضلالت اند تقریر کرده اند که چون نظر ایشان بر زنی آید بر شوهر واجب
بود که وی را از بهر ایشان بگذارد فلا جزاهم الله عن الاسلام و اهله خیرا آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم چون بمکه باز آمد ریختن خون چند کس در مکه مباح کرد و فرمود که نیز اگر دست بر
استان کعبه زده باشند ایشانرا بکشند و از جمله یکی از ایشان عبدالله ابن سعد ابی سرح
بود روز فتح مکه عثمان رضی الله عنه دست وی گرفت و بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد

گمراه نشد صاحب شما و خطا نکرد
و سخن نمیگوید از هوای نفس
نیست آن سخن مگر وحی که فرستاده میشود ۱۲

و وی برادر رضاعی عثمان بود و چند کرت از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درخواست که دست
بوی دهد تا بیعت کند و رسول علیه السلام خاموش بود بعد از چند نوبت بیعت او قبول کرد
پس روی سوی جمع کرد و کفت من از بهر آن خاموش بودم که تا یکی از شما برخیزد و
وکردنش بزند یکی از صحابه کفت یا رسول الله بچشم اشارة نکردی کفت لم یزد هیچ پیغمبری را
که نظر وی متضمن خیانتی باشد ما کان لنبی ان یکون له خیانة الاعین چون
رسول صلی الله علیه وآله وسلم اشارة بچشم در قضیه که امضای آن آرزوی مصلحت
دین صواب دانست روا نداشت و در حق خود انرا از خیانت نظر شمرد چون از وی صورت
بخیانت مشابهتی داشت مسلمانان را کی روا باشد که نظر نامحرم بران صفت که یاد کرده اند
در حق وی روا دارند فائده در فتاوی علماء ما وراء النهر یافتیم که نماز از کسی که
خلافت ابوبکر را انکار کند روا نیست زیرا که مخالفت اجماع کرده است فائده ابو عبیده جراح
رضی الله عنه که رسول علیه السلام ویرا امین امت خواند و وی روز بدر پدر خود را بکشت
و سر وی نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم آورد و کفت یا رسول الله هذا رأس الشیخ الکافر فائده
حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه هفت کس را از معذبان بمال خود بخرید فائده فرق
میان نبوة و رسالت نبوة آنست که از بنا کرفته اند و بنا خبر است نبوة یعنی از برای بزرکی
و شرف بوی داده باشد تا بانچه از حق بوی میرسد بکار خود بران عمل کند وی نبی باشد

الن

رسول وهر که را حق تعالی نبوة داد و امر بوی آمد که پیغام من بخلق رسان و ایشانرا بحق خوان
وی نبی مرسل باشد پس هر که نبی باشد رسول نباشد و هر که رسول است البته نبی باشد فائده
اعتقاد داشتن که نبوة بکسب حاصل شود کفر است فائده حق تعالی پیغمبران را ابد چیز مخصوص
کرده است یکی تعلیم و دیکر تایید فائده چون علی رضی الله عنه زنادقه را بآتش سوخت ابن
عباس کفت اکر من عقوبت ایشان کردمی باتش نکردمی که رسول صلی الله علیه وآله وسلم کفته
است لا یعذب بالنار الا رب النار بلکه ایشانرا بکشتمی که رسول علیه السلام کفته
است من بدل دینه فاقتلوه و چون این حدیث از وی بسمع امیر المومنین علی رسید از ان
تعجب نمود و کفت ویح ام ابن عباس و مذهب علی آنست که کسی بی وضو نماز میکند روا نیست
که از پس متیمم نماز کند و مذهب ابن عباس خلاف اینست و مذهب علی رضی الله عنه آن بود
که هر حدیثی که از صحابی شنیدی تا ویرا سوکند ندادی قبول نکردی و مذهب ابن عباس
بلکه جمهور صحابه و تابعین خلاف اینست و ازین نوع اختلاف میان ایشان در بسیاری
از مسایل موجود است و استیعاب آن تعذری دارد و اینقدر صحبت را کفایت است فائده
برزخ نه از دنیاست و نه از آخرة بلکه فاصله است میان آن دو واحیا فائده روز حشر
همچنانکه پیدا شده اند و بهمان حالت خواهند برانکیخت نه بانکه بحالت مردکی فائده از قرآن
معلوم شد که بهشت نزد سدرة المنتهی است و از حدیث دانسته شد که سدره بر بالای هفت

عذاب میکنید با بار بکر زنار بار
شتحیکه حدیث تبدیل کند
و دین خود را بکشند
پانتیج کلمه ترحم خیانه و بل
کلمه عذاب

آسمانست و زیر عرش و از قرآن و حدیث معلوم شد که دوزخ تحت این جهانست فائده در بیان
ملائکه خدا تعالی اول باید دانستن که ملائکه کروهی اند از خلق خدا زنده و کویا و دانا از اهل تکلیف
باندازه طاقت کار فرمودن کی را
حق تعالی ایشانرا بچیزها فرموده و از چیزها نهی کرده همچنانکه انس و جن را بعضی از اسلامیان
برانند که مکلفان دو فرقه اند انس و جن اما انکه صلحاء جن اند ملائکه اند و اما انکه کفاراند شیاطین
و وجهی دیکر کفته اند که همبرین پیوسته است و انوجه آنست که از جن اما انکه ساکنان آسمانها اند
ایشانرا ملائکه کویند و ملاء اعلی و اما انکه ساکنان زمین اند ایشانرا مطلقا جن کویند
و ایشان هر دو فرقه اند مومنان و کافران کفار ایشان شیاطین اند و مومنان هر دو صفت آنند
نیکان و بدان و برین دعوی دلیلی چند از قرآن بیرون آورده اند و ظاهرتر از همه دلیلها
ایشان آنست که فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس کفتند خدا تعالی کفت فرشتکان همه سجود
کردند الا ابلیس و درست است که ابلیس از جن است خدا تعالی کفت کان من الجن اکر نه از ملائکه
بودی استثناء او از جمله ملائکه درست نبودی و اکر کسی کوید که آدمیان همه دیدنی اند الا ابلیس این
سخن مستقیم نیست جواب ایشان آنست که حق تعالی در قرآن کفت که فرشتکانرا فرمودیم که
سجود آدم کنند پس سجود کردند الا ابلیس که از جن بود نافرمانی او بدکار خود کرد چون روشن کرد
که بسبب مفارقت ابلیس از ملائکه در سجود و سبب فسق او آن بود که از جن بود و چکونه روا باشد که ملائکه
جن باشند چه اکر همه جنیان بودندی در سر باز زدن از سجود با ابلیس یکسان بودندی فائده

حق تعالی

حق تعالی در قرآن کفت که فرشتکانرا فرمودیم که سجود آدم کنند پس سجود کردند الا ابلیس که از جن بود
نافرمانی او بدکار خود کرد چون روشن کرد که بسبب مفارقت ابلیس از ملائکه در سجود و سبب فسق او آن بود
که از جن بود و چکونه روا باشد که ملائکه جن باشند چه اکر همه جنیان بودندی در سر باز زدن از
سجود با ابلیس یکسان بودندی و اما جواب انکه کویند چون چنین بود چرا ابلیس را در خطاب از زمره
ملائکه آورد آنست که کوییم که مسکن وی در آسمان بود و همسایه و همنشین ملائکه بود و در عبادت
و بسیاری اجتهاد با ایشان یکی شده بود و چون از جنس خود جدا کشت و با فرشتکان
مختلط همچو یکی از ایشان شده و چون ایشانرا بسجده فرمودند وی نیز در عدد ایشان آمد اکرچه
از اصل ایشان نبود یعنی در اصل خلقت نه از ایشان بوده و این همچنان باشد که یکی از عجم میان
عرب رود و زبان ایشان کیرد و زی ایشان در پوشد و بخوی ایشان برآید و چون
جمله عرب بکاری متفق شوند که طریقه ایشان باشد و آن یکی مخالفت ایشان کند کویند جمله
عرب برین متفق کشتند الا فلان که اصلش از عجم بود و این چیزی را بران داشت که مخالفت
کرد برین وجه لازم نیاید که ملائکه جن باشند و دلیل روشن بر انکه ملائکه دیکر اند و جن دیکر در
قرآن آنست که حق تعالی از روز قیامت باز کفت ملائکه را کوییم اینها یعنی مشرکان شما را
می پرستیده اند فرشتکان کویند تو منزهی از انکه با تو دیکری را پرستند بلکه اینها جنیانرا
می پرستیده اند اکر ملائکه جن بودندی راست نبودی که ملائکه کفتندی ما را نه پرستیدند

جنیانرا ارشنیدند و ازینجا درست شد که ملائکه جنسی اند از خلق خدا تعالی جدا از جن و انس فائده
انبیا علیه السلام ازان خبر داده اند که فرشتگان روحانیانند و نیستند مرکب از آب و خاک
و آتش و باد چنانکه با انس و جن و ایشانرا کسی نمی بینند از لطافت نمی بینند و چون حق تعالی خواهد که ایشانرا
بکسی نماید قوت افزونی در بینایی او نهد که وی ایشانرا بیند ایشانرا از انواع روحانیان گفته اند
که دایم در روح عبادت اند در شهر ملکوت الهی نه چون آدمیان در مغاک خاک محبوس اند و ایشان
روحانیان و کروبیان گویند روحانیان فرشتگان رحمت اند و کروبیان فرشتگان عذاب فائده
رسول علیه السلام فرموده اند که امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش اند الا سواد اعظم
گفته اند که سواد اعظم چیست فرمود انچه من بر انم و اصحاب من اگر هر صنفی را فرقی نهند بهفتاد و دو
رسد و اگر شعب ایشانرا برشمارند افزون ازین باشد پس قول درست همین است احتیاط آنست که
گوئیم چون رسول افتراق این امت را بوقت معین موقت نکرد احتمال دارد که هنوز بعضی ازین
هفتاد و دو فرقه ضلالت پیدا نشده اند بعد ازین پیدا شوند فائده اول فرقه ضاله خوارج اند رئیس
ایشان عبدالله و هب ثم قدریه اند رئیس ایشان معبد جهنی سیوم روافض چهارم معتزله در زمان
تابعین پیدا شدند رئیس ایشان واصل عطا غزال بود که از اصحاب حسن بصری بود و حسن ویرا از
حلقه خود بیرون کرد در تکفیر بعضی خوارج و روافض و معتزله اختلافست انچه بر قانون
اصول دین مستقیم است آنست که نظر کنیم که اگر مبتدع تاویلی کند که مقتضی باشد بمخالفت نص ظاهر

از کتاب

محدثات است و احمدیه حدیثیه است و اهل حدیث بر صحت آن متفق اند و در حدیثیست که بیافرید خدا تعالی ارواح را قبل از
آب و بالف عام

٥٠٠

از کتاب یا از سنتی ثابت که عذر با وجود منقطع باشد مارا انچه امت اجماع کرده باشند بتکفیر وی
روا باشد زیرا که وی حق را بعذر از عناد و احتراز بگذاشته است ولی ضلالت گرفته و انچه در
غایت وضوح نباشد و مبتدع دران تمسک بشبهه کند تکفیر روا نباشد غلاة روافض کیسانیان
اند که ایشان علی را خدا میگویند و صنفی هستند که ایشانرا کیسانیان میگویند و هدی و لشمائی
بر ضد روا دارند فائده اگر گویند چون رسول صلی الله علیه و سلم همه را در یک سلک کشیده باید که حکم
همه یکی باشد و شما بعضی با تکفیر جایز میدارید و بعضی را نه جواب آنست که حکم هر یکی ازین مسئله از
اصول دین همین دانستیم چنانکه یاد کرده شد و انچه رسول علیه السلام فرمود کلهم فی النار و همه را در یک
سلک کشید دلیل نشود بر آنکه حکم همه یکیست چون روا است که صاحب کبیره در آتش باشد چنانکه کافر
و ازین وجه همه را در یک سلک کشید اگرچه یکی مخلد است و یکی بعاقبت مخلص و این همچنان باشد که
پادشاهی جمعی را بگیرد و در بعضی حکم کند بقتل و در بعضی بتعزیر و انکه گوید پادشاه از همه رنجیده
است و همه را عقوبت فرموده است حکم فرق ضلالت بر قانون کتاب و سنت و الله اعلم فائده
فتنه درین امت بیشتر از شطاحان منتشر شد و ازان و غلطان بی سر و سامان که احادیث متشابه
و اقاویل مشایخ را که در غلبات احوال ازیشان صادر شده بود باز میگفتند و بوجه خود تقریر میکردند
و معلوم عوام مسلمانان کوتاه نمی اشتند تا سیلاب آن فتنه بیشتر را در ربود و از جمله آن احادیث این
حدیث است که چون بنده را دوست گرفتم میشوم سمع او آن سمع که میشنود بان و میشوم بصر او آن بصر

نقطع بالفتح سخن فراخ
و بی باک و از گفتن ۱۲

ای قران است و وحی که بانبیا میامده است چنانکه در دیگر مواضع یاد کرده است و کذلک اوحینا الیک
روحا من امرنا یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده در صحبت است که روز حنین چون
هزیمت بر صحابه افتاده ابو قتاده عمر خطاب را دید گفت ما قال الناس عمر گفت ان
که می بیند بان و میشوم ید او ان ید که میگیرد بدست و میشوم قدم او ان قدم که میرود با
و حقیقت معنی این کلمات آنست که چون بنده را دوست گرفتم در بینای و شنوائی و داد و ستد
و آمد و شد یار و یاور وی باشم بتوفیق و تایید در دیدن و شنیدن و ستدن و دادن و رفتن و
در یابم و غیر این تصور کردن ضلالت باشد زیرا که حلول و اتحاد از حق تعالی منفیست بهیچ وجه وی را
و دیگر احادیث را که ازین بابست همین مثال فهم کنند و از جمله اقاویل که مظنه فتنه است بعضی
خود افترای محض است چنانکه از بایزید رحمة الله علیه نقل میکنند که لیس فی الجبة سوی الله و درست آنست
که این نحو از مجعولات است و کمالی که از حال وی دانسته ایم و امارتی که از علم وی یافته ایم
اقتضای این نمیکند و اگر درست شدی تاویلش آن بودی که یکی من خدا است و سر جوی
از انچه درین جبه است از وی مختلف نیست فائده ایمان اسلام است و اسلام دین است و اعمال
از دین است فایده حق تعالی آدم علیه السلام فرمود دختر خود را به پسر خود بدهد بزنی و در شریعت اما که بعد
بود حرام کرد و ابراهیم را فرمود که پسر را قربان کن و پس ویرا ازان نهی کرد و جمع میان دو خواهر
در یک نکاح مباح بود در شریعت یعقوب علیه السلام و در زمان موسی علیه السلام حرام شد و حیوانات
جرا کننده بجملگی در شریعت نوح علیه السلام مباح بودند و یعقوب علیه السلام گوشت اشتر بر خود حرام
کرد و در زمان موسی علیه السلام بسیار از حیوانات حرام شد از طریق تنزیه انبیا بر نسخ صحت است
فائده ابو طالب را چهار پسر بودند طالب و عقیل و جعفر و علی میراث وی طالب و عقیل رسید که بر طریق
امرا الله و حق تعالی جبرئیل را روح خوانده و ذوات ارواح جمله درین اطلاق داخل شوند و فرقی نمایند
میان روح کافر و روح مومن ازینجا لازم اید که روح کافر معذب باشد و همچنین روا بودی که روح

٤٠١

١

بسم الله الرحمن الرحیم

صحیح ترین حدیثی که راویان مجالس دین و مدرسان مدارس یقین املا کنند حمد
دانای است که کلمات تامه جامعه بزبان معجز بیان حبیب خود گذرانیده و انرا
تا لی کلام کامل و خطاب شامل خود گردانیده و بنقل روات ثقه بعد ثقه بگوش
محرومان از سعادت صحبت وی رسانیده و بنور علم بان و عمل بموجب علم از
ظلمات ضلالت شان رهانیده صلی الله علیه و اله و سلم بعد این چهل کلمه است
ازان کلمات که بسهولت فهم و حفظ را بنظم فارسی ترجمه کرده میاید امید واری
انرا که ناظم مترجم امروز در شرط مَنْ حَفِظَ عَلَى أُمَّتِي أَرْبَعِينَ
حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهِ داخل شود و فردا السعادة و جزاء
بعثه الله تعالی یوم القیمة عالما و اصل و من الله یکون الکون و العصمة
و العون و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین ~~لا یومن احدکم~~

لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ

هر کسی را لقب مکن مومن | گرچه از سعی جان و تن کاهد
تا نخواهد برادر خود را | انچه از بهر خویشتن خواهد

٢

مَنْ اَعْطَى لِلّٰهِ وَمَنَعَ لِلّٰهِ وَاَبْغَضَ لِلّٰهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ اِيمَانًا

هرکه در حب و بغض و منع و عطا … نبودش دل بغیر حق مایل
نقد ایمان خویش را یابد … بر محک قبول حق کامل

اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَيَدِهِ

مسلم آن کس بود بقول رسول … گرچه عامی بود و گر عالم
که بهر جا بود مسلمانی … باشد از قول و فعل او سالم

خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ اَلْبُخْلُ وَسُوءُ الْخُلْقِ

بزل کن مال و خوی نیکو ورز … راه ایمان اگر ایستان اگر همی پوی
زانکه در هیچ مومنی با هم … نشود جمع بخل و بد خوی

يَشِيبُ ابْنُ آدَمَ وَتَشِبُّ فِيهِ خَصْلَتَانِ الْحِرْصُ وَطُولُ الْاَمَلِ

آدمی را به پیری افزاید … هر زمان در بنای عمر خلل
لیک در وی جمع شود دو صفت … حرص بر جمع مال و طول امل

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللّٰهَ صدق

تو نعمت ز دست هر کو رسد … نه بمیدان شکر کو بی پای
کی بشکر خدا قیام کند … تارک شکر بندگان خدای

٣

مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ لَا يَرْحَمُهُ اللّٰهُ صدق نبي الله

رحم کن رحم زانکه بر رخ تو … در رحمت جز از تو نگشاید
تا تو بر دیگران نه بخشای … ارحم الراحمین نه بخشاید

اَلدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا اِلَّا ذِكْرُ اللّٰهِ تَعَالَى

هدف لعنت خدا آمد … دنیا و هرچه هست در دنیا
غیر ذکر خدا که صاحب ذکر … در دو عالم برحمت است اولی

لُعِنَ عَبْدُ الدِّينَارِ وَلُعِنَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ

گرچه هست آفتاب رحمت حق … شامل ذره ذره عالم
باد از آن دور بنده دینار … باد از آن دور بنده درهم

لَا يُلْدَغُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ وَاحِدٍ مَرَّتَيْنِ

دیگر از وی مدار چشم وفا … هر که شد با تو در جفا گستاخ
زانکه هرگز دو بار مومن را … نگزد مار از یکی سوراخ

دُمْ عَلَى الطَّهَارَةِ يُوسَعْ عَلَيْكَ الرِّزْقُ

ای ز آلودگی تو شب و روز … فاقه و فقر تو زیاده شود
بی طهارت مباش تا بر تو … روزی تنگ تو گشاده شود

٤

وَقَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْعِدَةُ دَيْنٌ

مرد را هرچه بگذرد بزبان … عیب باشد ورای آن کردن
وعده در ذمت کرم قرض است … فرض باشد ادای آن کردن

وَمِنْ كَلَامِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ

هرکه در مشورت امین تو شد … گرچه باشد امین روی زمین
چون نهان دار آنچه مصلحت است … خواهیش تو بحکم دین نه این

اَلْمَجَالِسُ بِالْاَمَانَةِ صدق نبي الله عليه وسلم

ای شده محرم مجالس راز … راز هر مجلس امانت نیست
مکن افشای راز مجلس کس … زانکه افشای آن خیانت نیست

وَقَالَ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّمَاحُ رَبَاحٌ

سودگر بایدت زمانه خویش … دست بخشش گشای و بخشایش
سود اگر نبود ستایش و فردا … در جوار خدای آسایش

وَمِنْ كَلَامِهِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّيْنُ شَيْنُ الدِّينِ

نکشد بهر مال دنیا رنج … هر که خواهد کمال بهره دین
بچهره دین مکن ناخن دین … تا نکاهد جمال چهره دین

٥

وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَهَادُوا تَحَابُّوا

دوستی مغز و پوست دشمنی است … تا کی از مغز سوی پوست شوید
بهدایا کنید داد و ستد … تا بهم زان وسیله دوست شوید

اُطْلُبُوا الْخَيْرَ عِنْدَ حِسَانِ الْوُجُوهِ

بر در خوبروی منزل گیر … چون پی حاجت برون آی
تا از آن بیشتر کرحاجت تو … دهد از دیدنش بیاسای

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عُيُوبِ النَّاسِ

ای خوش آنکو بعیب خویش … پیشوای هنروران باشد
عیب او پیش دیده دل او … پرده عیب دیگران باشد

اَلْغِنَى الْيَاْسُ مِمَّا فِي اَيْدِي النَّاسِ

گر دلت را تو نگری باید … که تونگر دلی نکو هنری است
باز کش دست همت از همه چیز … که بدست تصرف دگری است

مِنْ حُسْنِ اِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ

تا شود در جهان علم و عمل … شاهد دین تو جمال افزای
زانچه در خور نیفتدت باز ایست … زانچه لایق نباشدت باز آی

ومن کلامه صلوات الله علیه زر غبّاً تزدد حبّاً

دیدن دوست دوست را گه گه   بچهرهٔ دوستی بیاراید

زاتفاق دوام صحبت شان   شوق کاهد ملالت افزاید

وقال علیه السلام لیس الشدید بالصرعة انما الشدید الذی یملک نفسه عند الغضب

پهلوان نیست آنکه در کشتی   پهلوانی دگر بیندازد

پهلوان آن بود که گاه غضب   نفس اماره را زبون سازد

لیس الغنی عن کثرة العرض وانما الغنی غنی النفس

نه توانگر کسی بود که بمال   کاربرداز و چاره ساز بود

آن بود کز شهود فضل خدای   آرزو و مال بی نیاز بود

ومن کلامه صلی الله علیه واله الرافة السماح المنّ

کی بنعمت کسی شود دلگرم   چون زمنت کند دمی سردی

عنبر باد خزان منت هست   آفت روضهٔ جوانمردی

وقال علیه السلام القناعة مال لا ینفد

صاحب حرص را زخوان کرم   فیض احسان نمیرسد هرگز

بقناعت گرای کان مالیست   که بپایان نمیرسد هرگز

ومن کلامه صلی الله علیه واله النوم الصبح یمنع الرزق

ای کمربسته کسب روزی را   صبح خیزی دلیل فیروزیست

بهر خواب صباح چشم مبند   زانکه این خواب مانع روزیست

وقال صلوات الله علیه واله السعید من وعظ بغیره

نیکبخت آنکسی که می‌برد   رشک بر نیکبختی دگران

سختی روزگار نادیده   پند گیرد ز سختی دگران

ومن کلامه علیه السلام کفی بالمرء اثماً ان یحدث بکل ما سمع

مرد را بس همین گنه که قدم   از مقام امان نهد بیرون

هرچه آید درون روزن گوش   از ممر زبان دهد بیرون

وقال صلی الله علیه واله کفی بالموت واعظاً

چند گیری به مجلس واعظ   پای منبر پی گرفتن پند

وعظ تو بس مرگ همسایه   نوحهٔ نوحه گر ببانگ بلند

خیر الناس انفعهم للناس صدق نبی الله

ای که پرسی که بهترین کسیست   گویم از قول بهترین کسان

بهترین کسی بود که زخلق   بیش باشد بخلق نفع رسان

ومن کلامه علیه السلام ان الله یحب السهل الطلق

تا خدا دوست گردد با خلق   یکدل و یکزبان و یکرو باش

شاد طبع و شگفته خاطر زی   نرم خوی و گشاده ابرو باش

وقال صلی الله علیه واله الحزم سوء الظن

حزم آنکس بود که در همه وقت   در حق خلق بدگمان باشد

در همه کار احتیاط کند   تا ز هر کید در امان باشد

ومن کلامه صلوات الله علیه العلم لا یحل منعه

ای گرانمایه مرد دانشور   که ترا علم دین بود معلوم

مستعد را از آن مشو مانع   مستحق را از آن مکن محروم

وقال علیه السلام الکلمة الطیبة صدقة

سخن نرم گوی با سایل   گر ز مالش نمیدهی نفقه

زانکه در رای اهل حاجت   قول خوش از مقوله صدقه

ومن کلامه علیه السلام کثرة الضحک تمیت القلب

حزم آنکس که هرزه خنده دلی   زیر لب خنده را بمیراند

خنده کم کن که خندهٔ بسیار   صد دل زنده را بمیراند

ومن کلامه الجنة تحت اقدام الامهات

سر زمادر مکش که تاج شرف   گردی از راه مادران باشد

خاک شو زیر پای او که بهشت   در قدمگاه مادران باشد

البلاء موکل بالمنطق صدق نبی الله

هرکه شد مبتلا به بدگویی   به بلای عجب گرفتارست

هر بلای که میرسد بکسان   بیشتر از ممر گفتارست

النظرة سهم مسموم من سهام ابلیس

دیدن زلف و خال نامحرم   دانهٔ کید و دام تلبیس است

هر نظر ناوکیست زهرآلود   که ز شست و کمان ابلیس است

ومن کلامه صلی الله علیه واله لا یشبع المؤمن دون جاره

هرکه در خطهٔ مسلمانی   باشد از نقد دین گرانمایه

کی پسندد که خود بخسپد سیر   بنشیند گرسنه همسایه

تاریخ بیست و ششم شهر شوال سنه ١٢٦٦ هجری بمقام ویلور بوقت قریب دو پهر روز اتمام یافت

از شرح قصیدهٔ برده تفیض از تفاعلی الحبیب

فواید قرآن مجید و فرقان حمید که از اعظم معجزات و از اظهر دلایل ثبوت نبوت آنحضرتست تا قیام
قیامت بر صفحهٔ اعجاز باقیست که هیچ احد از فصحای دهر و بلغای عصر قدرت اتیان مثل اقصر سوره
ازان که انا اعطیناک الکوثر است ندارند و چنانچه حق جل مجده که علمش محیط عالمست ازان خبر میدهد قل
لو اجتمعت الجن والانس علی ان یاتوا بمثل هذا القران لا یاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا هرگز
کسی دست تصرف دراز کردن نمیتواند کما قال عز مجده نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون و الا از ارباب
مذاهب باطله بسیار تحریف و تصحیف دران واقع میکردند در هر زمان دعوی این دین متین ناسخ الادیان
علی العموم با خطاب مرتکب خصم فاتوا بسورة من مثله موجودست بخلاف معجزات انبیای سابقین که بازمان
شان بودند و بعد ازان منقطع شوند حالا سوای این کلام کریم که مسکت خصم باشد بر حقیقت نبوت بشان
حضرت و چون دیگر کتب منزله را نیز باعتبار الفاظ و معانی صفت اعجاز بود نشنیده و کلام خالق از کلام مخلوق
بدان متمیز نبوده و امم سابقه کتب بهوای نفس بسیار احکام آن را تغیر دادند چنانچه یحرفون الکلم عن مواضعه
بان منسوبست در حدیث شریف آمده که دنیا و آخرت مثل دو منکوحه یکمرد اند که اگر خوشنود کند
یکی را دیگری در غضب آید امام نووی رحمه الله علیه در شرح السیر آورده که سفینه مولی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم در جهاد روم از لشکر اسلام دور افتاده در دست کافران اسیر شده از قید خانه گریخت ناگاه
شیری در اثنای راه حایل آمد او گفت یا اباالحارث من مولی رسول صلعم ام که از لشکر اسلام دور
افتاده ام آن شیر هادی راه شده بلشکر رسانید و همچنین عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در جای
٢ از دحام مردم دیده از سبب آن
استفسار کرد ایشان گفتند که در اینجا شیری
است که بر خلایق راه مسدود ساخته و بسیاری
را هلاک کرده او از مرکب فرود آمده
بر پیش شیر رفته گوش آن مالیده گفت
ترا این سزد که کسی را ازار رسانی باید که
درین بیشه باشی و بر کسی حمله نکنی
آن شیر سر به پیش انداخته در بیشه خزید
در سال پنجم از هجرت ده هزار نفر از
کافران قریش و یهود و دیگر قبایل عرب
بر استیصال اهل اسلام اتفاق کرده باهم
عهد و پیمان بسته متوجه مدینه طیبه شدند
و قریب جبل سلع در مجمع سیول از دول
کوفه انجناب با سه هزار کس از مجاهدین
اصحاب مقابله پیش آمده بحفر خندق

ما بین عسکرین بر داخته تا بیست و چهار روز بمحاربه اشتغال فرمود آخر بسبب کثرت کفار و هجوم اشرار
حال بر مکابه تنگ گردید که ناگاه بشبی حق جل مجده باد صبا را با جماعت ملایکه متعین ساخته تا بکمال شدت
بر کافران وزیده میخهای خیم ایشان را برکنده بر روی های ایشان انداخت و دیگها را سرنگون ساخته
خس و خاشاک بر سرهای آن فجار پاک ریخت و القای هول و خوفی در دلهای ایشان از غلغله تکبیرات
ملایکه و شدت هوا افتاده که تمام مال و متاع را گذاشته شبا شب فراری شدند و طرفه آنکه در لشکر
کفار اینهمه آفت برپا بود و در عسکر مومنین باخوشی عنبر بیزی میوزید چنانچه حق سبحانه ازین واقعه
بر سبیل امتنان خبر میدهد یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جاءتکم جنود فارسلنا
علیهم ریحا و جنودا لم تروها الخ

ورث و العباد

فواید چند از کتاب ارشاد العباد الی احکام الذبح والاصطیاد تصنیف سید احمد صاحب المعروف بتراب
ذبح بالفتح گلو بریدن و قطع کردن اوداج است و ذکات بذال معجمه نیز بمعنی امده و ذبح بکسر
و ذبیحه نام جانوری است که ذبح کرده شود و بدانکه ذبح شرط حلیت حیوان ماکول غیر ماهی و ملخ است لقوله
تعالی الا ما ذکیتم اما اخراج ماهی و ملخ از عموم مفهوم این آیه پس بحدیث ابن ماجه و احمد است احلت
لنا میتتان و الدمان اما المیتتان فالسمک والجراد والدمان فالکبد والطحال اما ذبح کردن ماهی
کلان برای عجلت زهوق روح او پس مستحب است نه شرط حلیت او و بدانکه پاک شود گوشت و پوست جانور
حلال و فقط پوست غیر ماکول بذبح کردن باتفاق علما اما طهارت گوشت غیر ماکول بذبح پس مختلف
فیه است باید دانست که بر روایت طهارت گوشت و پوست غیر ماکول بذبح خوردن ان روا نیست زیراکه
ثبوت طهارت چیزی مستلزم حلیت اکل آن چیز نمیشود چنانچه خاک و طعام فاسد و گوشت متغیره
متنه پاک است بر اصح اگرچه خوردنش روا نیست کذا فی البحر الرائق نقلا عن النهایه طهارت دندان
و شاخ و استخوان و نحوها از ان چیزها که حیات دران سرایت نکرده باشد از اجزای حیوان ماکول باشد
آن حیوان یا غیر ماکول زنده باشد یا مرده لیکن نجس العین نباشد پس موقوف بر ذکات نیست بدون
آن پاک است نزد محمد و دندان فیل و موی مرده نجس است کذا فی المعدن والنهایه خوک نجس العین است
و سگ نجس العین نیست و پاک شود چرم ان بذکات و دباغت در ظاهر الروایه و جلد سگ زنده نیز پاک است
پس اگر سگی در اب رفته بیرون امد و انتفاض کرد بدن را پس رسید ترشح آن بپارچه را نجس نکند و بع

٥٠٧
٥٣١
فواید چند از کتاب ارشاد العباد الی احکام الذبح والاصطیاد تصنیف سید احمد صاحب المعروف بتراب
ذبح بالفتح گلو بریدن و قطع کردن اوداج است و ذکات بذال معجمه نیز بمعنی امده و ذبح بکسر
و ذبیحه نام جانوری است که ذبح کرده شود و بدانکه ذبح شرط حلیت حیوان ماکول غیر ماهی و ملخ است لقوله
تعالی الا ما ذکیتم اما اخراج ماهی و ملخ از عموم مفهوم این آیه پس بحدیث ابن ماجه و احمد است احلت
لنا میتتان و الدمان اما المیتتان فالسمک والجراد والدمان فالکبد والطحال اما ذبح کردن ماهی
کلان برای عجلت زهوق روح او پس مستحب است نه شرط حلیت او و بدانکه پاک شود گوشت و پوست جانور
حلال و فقط پوست غیر ماکول بذبح کردن باتفاق علما اما طهارت گوشت غیر ماکول بذبح پس مختلف
فیه است باید دانست که بر روایت طهارت گوشت و پوست غیر ماکول بذبح خوردن ان روا نیست زیراکه
ثبوت طهارت چیزی مستلزم حلیت اکل آن چیز نمیشود چنانچه خاک و طعام فاسد و گوشت متغیره
متنه پاک است بر اصح اگرچه خوردنش روا نیست کذا فی البحر الرائق نقلا عن النهایه طهارت دندان
و شاخ و استخوان و نحوها از ان چیزها که حیات دران سرایت نکرده باشد از اجزای حیوان ماکول باشد
آن حیوان یا غیر ماکول زنده باشد یا مرده لیکن نجس العین نباشد پس موقوف بر ذکات نیست بدون
آن پاک است نزد محمد و دندان فیل و موی مرده نجس است کذا فی المعدن والنهایه خوک نجس العین است
و سگ نجس العین نیست و پاک شود چرم ان بذکات و دباغت در ظاهر الروایه و جلد سگ زنده نیز پاک است
پس اگر سگی در اب رفته بیرون امد و انتفاض کرد بدن را پس رسید ترشح آن بپارچه را نجس نکند و بع

وتملیک او جایز است کل ذلک من بحر الرایق واذا علم اگر جانوری بعد از قطع عروق مقرره آن
زنده ماند پس اگر یک روز یا کم از آن زنده ماند نزد امام خوردن آن روا است ونزد ابو یوسف در
صورت ثانیه حلال است ودر صورت اول حرام کذا فی الحمادیه هفت چیز اند در ماکول که بعضی از انها حرام است
وبعضی مکروه است بکراهیت تحریمی یکی ذکر دوم فرج سیوم دبر چهارم خصیتین پنجم غدود ششم
مثانه هفتم مراره یعنی زهره هشتم خون روان نهم مغز صلب یعنی سلف کذا فی المعدن والکنز
والخلاصه پوست ماکول مذبوح حلال است مدبوغ باشد یا نه اما پوست مردار اگرچه مدبوغ باشد
حلال نیست خوردن آن زیرا که آن از اجزای مردار است و مردار بنص قطعی حرام است اما فروختن
چرم غیر مدبوغ مردار پس بر صحیح روا نیست کل ذلک فی البحر الرایق حرام است ذبح نمودن بوقت
کندیدن چاه و بنای خانه و آباد ساختن قریه ونشاندن درختان و قدوم امیر زنده عابدان
حضرت سید خواجه حسن مدرس ره در کتاب مفید الانام از فتاوی برهنه نقل کرده اند که هر که جانور را ذبح کند
نزد قبر ولی یا شهید ذابح کافر شود و مذبوح مردار و امردان و اراضی شوند بران نیز کافر شود
ودر فتاوی حمادیه از مختصر ناجیتی آورده و آنچه ذبح کنند برای قدوم بزرگی یا در بنای صدر در
کورستان حرام است قاضی القضات مولوی ارتضا علیخان صاحب در فتوای خود که بران مهر مولوی
محمد سعید اسلمی صاحب و مهر مولوی عبد الرب صاحب و مهر مفتی عبد الودود صاحب و مهر مفتی محمد صبغة الله صاحب
و مهر دیگر علما مثبت است نوشته اند که اگر شاتی یا ماکیانی برای نذر بزرگی معین کند بعد از آن

اصطیاد و شکار کردن

اگرچه بتسمیه ذبح کند حرام است همچنین اگر کسی گوید که این طعام نذر فلان میت است آن طعام
حرام است و خوردن آن کسی را روا نیست مسئله عقاید است استحلال المعصیة صغیرة کانت
او کبیرة کفر یعنی حلال دانستن گناه صغیره باشد یا کبیره کفر است شکار کردن بقصد لهو و لعب مکروه است
و در بزازیه گفته که شکار کردن مباح است مگر برای تلهی و پیشه گرفتن آن پس مباح نیست
و در اشباه النظایر بعد از ذکر این گفته که بنابرین پیشه گرفتن شکار را مانند شکاریان
ماهی فروش پس حرام است شکار کردن برای ضرورتی و احتیاجی بان پس مباح است بلا
کراهیة مرغیر محرم را در غیر حرم اصطیاد که برای بازی نباشد اجماع منعقد شده است کذا فی الدرایه
والذخیره والخلاصه روا است شکار کردن جانوران بری را بارسال جوارح معلمه مانند سگ و یوز
و باز و بحری و شکره و شیر و خرس و زغن معلم نمیشوند اما شیر پس بسبب علو همت و خرس و زغن بسبب خست
طبیعت اگر بالفرض معلم شوند حلال است صید انها نیز کذا فی الهدایه والبحر الرایق اگر چارپایه اهلی در چاهی
یا کوی افتاد و زنده برآوردن او متعذر باشد پس هر جا که جراحت کند از تیر و نیزه و شمشیر بتسمیه
روا است خوردن آن کذا فی قاضیخان و معید الانام مکروه است تعلیم باز به پرنده زنده زیرا که
درین تعذیب حیوان است هکذا فی منح الغفار مقتول مهره بندوق و غلیل حرام است اگر بتسمیه گفته
باشد بر آن زیرا که کشته شدن جانور به تیزی و حدت ما یصطاد به شرط است لهذا گفته اند که اصطیاد
به بندوق و غلیل مکروه است زیرا که درین مظنه هلاک جانور است و هلاک جانور بمهره بندوق

وغلیل موجب حلیت نمیشود بلکه مقتول بان حرام است پس اصطیاد جانوران خورد بان
مکروه گردید هذا خلاصة فی قاضیخان والهدایه والنیشه لیکن بدانکه اگر مهره بندوق را تیزی
باشد جراحت کننده پس خورده گشود همچنین است سنگ سبک تیز اما سنگ گران پس اگرچه تیزی
داشته باشد خورده نشود کشته شده بان برای احتمال آنکه قتل کرده باشد بگرانی خود کذا فی
سراج الوهاج خوردن موش دشتی و اهلی و دراج و کفتار و زنبور و سوسمار و بوزنه و سنگ پشت و یوز
و شیر و پلنگ و خوک و فیل و خارپشت بریه و بحریه و گرگ و شغال و روباه و سگ و مانند آن و سایر
حشرات الارض نیز حرام است کذا فی الهدایه والوقایه والنهایه امام ابو حنیفه رضی الله عنه اول قایل بود
بحرمت گوشت اسپ لیکن قبل از وفات بسه روز قایل شد بحلیت آن و حالا فتوی برهمین است
و همچنین است در در المختار حلال است خوردن خفاش نزد بعضی و روا نیست نزد بعضی کذا فی عالمگیری
نقلا عن المضمرات حلال است خوردن هدهد و طاوس و سارک و طوطی و بلبل و کلنگ و بوتیمار
حرام است خوردن جلاله بفتح جیم و تشدید لام جانوری که عادت کرده بخوردن نجاسات تا آنکه
متغیر گردید گوشت آن پس بدبو شد پس روا نیست خوردن گوشت چنین جانور اما جانوری که هردو میخورد
گاهی نجاست و گاهی علف و دانه و ظاهر نشد اثر نجاست در گوشت آن پس باکی نیست بخوردن آن
لهذا گفته اند که باکی نیست بخوردن ماکیان گو نجاست خورد زیرا که او هردو میخورد و متغیر نمیشود گوشت او
و چیزیکه مروی شده از حبس کردن ماکیان سه روز پیش از ذبح پس این بر سبیل تنزه است نه آنکه این شرط باشد

کذا فی قاضیخان و دیگر کتب معتبره خوردن بوم یعنی جغد کما فی المنتخب والبرهان حلال است
نزدیک ابو حنیفه کذا فی حیوة الحیوان و رحمة الامه و فتاوی عالمگیری و عینی شرح صحیح البخاری
و حسب المفتین خوردن زاغ هردو خوار حلال است تفصیلش چنانکه در چلپی نوشته اینست که زاغ
بر چهار گونه است یکی آنکه شکار کند بچنگل دوم آنکه فقط نجاست خورد و این هردو حرام است
لیکن حرمت اولی اصلی است و حرمت اخری عارضی سیوم آنکه فقط دانه بخورد و این بالاتفاق
حلال است چهارم آنکه گاهی دانه بخورد و گاهی نجاست و این نزد امام ابو حنیفه حلال است مانند
ماکیان و صحیح همین است و این را عقعق میگویند و در فارسی عکه می نامند انتهی و حلیت زاغ
هردو خوار مذکور است در محیط و مضمرات و فتاوی عالمگیری و معدن شرح کنز الدقایق و مفید الانام
و در المختار است که عقعق زاغی است که هردو میخورد و آن بر اصح حلال است در شرح مختصر وقایه گفته که
عقعق زاغی است که دمش دراز باشد و درآن سیاهی و سپیدی می باشد و آنرا در فارسی عکه میگویند
و در برهان قاطع است که آن زاغی است مشهور باید دانست که مدار حرمت در پرنده باتفاق اهل
اصول دو چیز است شکار کردن بچنگل و لیکن اما اعتبار بخوردن نجاست فقط مستلزم کراهیت یا حرمت
عارضی است و چون این عذر برطرف شود این کراهیت هم برطرف گردد و سوای پرنده شکاری
که بچنگل خویش شکار میکند و اختلاطی نماید هیچ پرنده حرام نیست بحرمت اصلی پس متنازع فیه
چگونه حرام باشد حیوان آبی سوای ماهی حرام است اما ماهی پس حلال است جمیع اقسام حیوان بکرآن

کذا فی النهایه و سراج الوهاج و شرح المشکات روا نیست خوردن ماهی خورد که ممکن نباشد دور کردن مراره
ازان کذا فی المعدن منقولا الی النهایه و سیر الکبیر لامام محمد اما در مفید الاسلام از شرح جامع اورده
که حلال است خوردن ماهی خرد بلا شق جوف انتهی راقم السطور میگوید که این روایت قابل فتوی و عمل نیست
چرا که مراره و دیگر نجاست که در شکم ماهی است بالاتفاق نزد علما ما حرام و نجس است پس خوردن
آن چگونه روا گردد و جراد البحر الارمیان و در هندی جهینگا نامند مختلف فیه است نزد بعضی بر
مباح است و نزد بعضی حرام زیرا که مشابه نیست ماهی را و در شرح اورا فتوی بحلیت داده و بعضی
گویند که امام محمد انرا از قسم ماهی شمرده پس در مضمرات خوردن جهینگا نزد امام محمد حلال باشد و در مفید
الانام از مختصر شرح جامع نقل کرده که فتوی برین است که خوردن جهینگه حلال است بکراهیت
تنزیهی والله اعلم خوردن مارماهی که انرا در هندی بتنبو میگویند روا است کذا فی جامع الرموز والمضمرات
والقدوری والعینی شرح الکنز والوقایه و از بعضی کتب فقه حرمت و کراهیت این هر دو قسم ماهی
مستفاد میشود والله اعلم خوردن ماهی طافی مکروه تحریمی است و طافی ماهی که مرده باشد در آب بغیر
آفت و علامت طافی آنست که بر پشت افتاده باشد کذا فی جامع الاصغر اگر کسی ماهیان را در چاه
گذاشت پس بمردند پاکی نیست بخوردن ان زیرا که مردند بسببیکه حادث شد و ان تنگی مکان است
و همچنین حلال است اگر بمیرد ماهی در آب بحرارت آب یا به برودت آن و برین است عامه مشایخ کذا فی
قاضیخان اگر در شکم ماهی ماهی دیگر برآمد پس اگر متغیر نشده باشد پس حلال است خوردن ان و الا

خورده

خورده نشود کذا فی قوة الحیوة اگر یافته شود در ماهی مروارید مالک شود انرا و اگر انگشتری است
یا دینار مضروب پس مالک نشود بلکه ان لقطه است هکذا فی الدر خوردن زنبور و مگس و عنکبوت
و گزدم و موریه و کیک و مانند ان حلال نیست و نیز حلال نیست مار و چلپاسه و جمیع حشرات
الارض و مانند ان از عالم کرم مستفاد میشود کرمی که در بعضی فواکه میباشد مانند گلر و طلبار
یا در سرکه می افتد پس خوردن آن بتبعیت آن میوه و ان سرکه نیز جایز است و اما کرم را
جداگانه ازان میوه و ازان سرکه برآورده خوردن درست نیست کذا فی التفسیر المسمی
بفتح العزیز سهوا در مضمرات نقل کرد از فتاوی حجت که روا است خوردن گندم و جو که برون
آید از پشک شتر و گوسفند بعد از شستن آن سه بار و تخفیف ان در هر بار اما اگر برآید
از سرگین گاو پس خورده نشود انتهی مکروه است خوردن هشت چیز از مذبوح یکی ذکر دوم
خصیه سیوم قبل چهارم غدود پنجم مراره ششم مثانه هفتم حرام مغز که انرا در عرف سلف میگویند
هشتم خون روان و این حرام است بنص قران و در قنیه گفته که کراهت خوردن اشیاء مذکوره
تنزیهی است نه تحریمی اگر پخته شود ذکر گوسفند و غدود همراه گوشت پس مکروه نیست خوردن
شوربا و سوای اشیاء مذکوره هیچ چیز از مذبوح حرام و مکروه نیست از گوشت و استخوان و پی
و پوست و مغز و گرده و پیه این همه از فتاوی حمادیه نوشته شد مگر انکه حرام مغز از معدن
الحقایق شرح کنز الدقایق مذکور گردید خورده شود بیضه که از ماکیان مرده برآید کذا فی مفید الانام

ودر دستور القضات از سراجیه نقل کرده بیضه که برآید از شکم ماکیان مرده خورده شود و همچنین خورده
شود شیری که در پستان گوسفند مرده باشد انتهی روا نیست سوال کردن مر کسی را که نزد او قوت یکروزه
باشد بالفعل یا قادر شد بر کسب حلال تو روا است خوردن چیزی را که حاصل کرد بسوال و گناه کار شود دهنده او
اگر داند حال او بسبب اعانت او بر محرم اما اگر سوال کند برای کسوت یا بسبب باز ماندن او از کسب یا اشتغال
او بجهاد یا طلب علم پس جایز است کذا فی شرح الموطا و شرح المشکات حرام است خوردن چیزیکه پیدا
کرد بکهانت و نجوم و فال رمل و غنا و زنا و رقص و نحوها و حرام است خوردن چیزیکه پیدا کرد بدروغ
گوی چنانکه خود را سید گفته چیزی پیدا کرد و حالانکه سید نبود پس روا نیست خوردن آن کذا فی
مسیح الازهر معزیا الی شرح الصحاوی و کذا فی شرح المشکات و حرام است علم سحر و منطق و کلام
و هیئة و نجوم مگر بقدریکه دانسته شود با او وقت نماز و قبله کذا فی شرح الوقایه ملا علی قاری در
حدیثی وارد است که مال مردم خوار در بهشت در نیاید یا دامیکه گوشت او از مال حرام پیدا شده در
آتش دوزخ سوخته نگردد و خاصه نغم احذر هر بازی مکروه است مگر سه بازی یکی ملاعبت با اهل
خود دوم اسب دوانیدن سیوم تیراندازی باو گی نیست نشستن در کعبه از خوردن طعام بارد
و سوق چنانکه میشوند باشتنان و همین است قول محمد و در ذخیره است که محمد گفته که نزدیک شیخین باکی
نیست بان و همین است قول من زیرا که این عمل متوارث شد در میان مسلمانان بغیر انکار کردن
بران تمت بتاریخ نوزدهم شهر صفر المظفر سنه ۱۲ هجری در مورد تحریر شد تمت تمت تمت تمت

کثیر الفواید

قوله تعالی فان عصوک فقل انی بریء مما تعملون گفت اگر خویشان و عشیره تو در تو عاصی شوند بگوی

بیزارم از عمل شما نگوی بیزارم از شما و ابو الدردا را گفتند که برادرت معصیت کرد چرا او را دشمن نگیری گفت

معصیت او را دشمن دارم اما وی برادر من است کیمیای سعادت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و العاقبة للمتقین و الصلوة و السلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه و من تبعهم اجمعین
اما بعد بدانکه اسعدک الله تعالی فی الدارین که این فواید چند از تفسیر سوره بقره در سنه یکهزار و
دو صد و شصت و پنج هجری بنده درگاه الصمد عبد الله بنا بر فواید خلق الله تألیف نموده به
کثیر الفواید مسمی ساخت والله ولی التوفیق و بیده ازمة التحقیق فائده خواص مجربه سوره
بقره آنست که در هنگام بر آمدن آبله اطفال که از آن چیچک خوانند وقت صبح ناشتا ناشکسته
این سوره را به تجوید و ترتیل بحضور طفلی که خواهند خوانده دم کنند و طفل هم ناشتا ناشکسته باشد
بفضل الهی آن طفل را در آن سال چیچک بر اید و اگر بر آید سهل و آسان گردد و آسیبی باو نرسد
لیکن شرط آنست که وقت شروع قرأة آن دو نیم یا و پنج باشکر و خیرات بعد رجات مستحقی را
در همان مجلس بخوردن دهند و آن مستحق بحضور قاری و طفل بخورد فائده باید دانست که اصول احکام
دین چهار چیز است کتاب و سنت و اجماع و قیاس زیرا که بعض احکام دین از کتاب ثابت شده مثل

نیکو کردن ... شتجب
بجهت گوارا ... و پیدا خواندن
خواص سوره بقره
اصول احکام دین چهار است

نماز و روزه و زکوة و حرمت خنزیر و حلت کاو و مانند آن و بعضی از قول و فعل پیغمبر علیه السلام
که از سنت نامند مثل نماز جنازه و حرمت خر و استر و مانند آن و بعضی باجماع مجتهدین امت
مثل حرمت بیع کنیزک که از مالک خود فرزندی آورده باشد و حرمت جمع در میان دو خواهر در
وطی بملک یمین و بعضی بقیاس ظاهر که غیر منصوص را بر منصوص قیاس کرده باشند مثل حرمت سود که فقط
در طلوس و نقره صریح ملحق بزر و سیم میشود درین باب لیکن اصلیکه لازم و محکم است غیر از کتاب
دیگری نیست زیرا که قیاس را مستندی میباید که در اصل موجب الحکم شرع ثابت شده باشد
و مستندش یا کتاب است یا سنت یا اجماع و اجماع نیز بذاته اصل نیست زیرا که اجماع نام قیاسی
است که جمیع مجتهدین بر آن توارد و قیاس کرده باشند پس او را نیز مستندی خواهد بود از کتاب و سنت
نهم و سنت نام فعل و قول پیغمبر علیه السلام است تا وقتیکه نبوة پیغمبر علیه السلام ثابت نشود قول
و فعل او معتبر نمیگردد و نبوة پیغمبر علیه السلام بقرآن ثابت است که معجزه مستمره است پس در حقیقت
اصل الحکم که هر بر هر کس از پیغمبر علیه السلام و امت و مجتهد و عامی لازم الاتباع است همین قرآن
است و بس و کتاب هر چند در اصل لغت بمعنی مکتوب است که بمعنی نوشته را گویند چنانچه لباس
بمعنی ملبوس اما در اصطلاح شرع خاص بقرآن است حتی که اگر گفته شود که فلان چیز در کتاب است
فهمیده میشود که در قرآن است و قرآن اسم آن و کتاب نامهای بسیار است فائده تقوی را
در شرع سه مرتبه مقرر کرده اند مرتبه اول خود را از عذاب جاویدی نگاهداشتن است و این ادنای

بیان مراتب تقوی

مراتب تقوی است که بسبب داشتن نفس خود از انواع شرک حاصل میشود و همین معنی است در آیه
و الزمهم کلمة التقوی مرتبه دوم خود را از گناهان دور داشتن است و همین معنی است و لو
ان اهل القری امنوا و اتقوا و در اصطلاح اهل شرع همین مرتبه را التقوی نامند مرتبه سوم نگاهداشتن
از شبهات نیز خود را نگاهدارد و از بعض مباحات که منجر بارتکاب گناه میشوند نیز اجتناب نماید
و باطن خود را از میل بغیر حق باز دارد و بالکلیه بجمیع اعضا و جوارح متوجه بجناب خالق خود گردد و این
مرتبه را التقوای حقیقی و مرتبه ولایت نامند و بهمین مرتبه اشاره است در آیه و اتقوا الله
حق تقاته فائده مردم بحسب عاقبت کار خود هفت گروه اند زیرا که آدمی بنص قرآنی یا شقی است
یا سعید قال الله تعالی فمنهم شقی و سعید و اشقیا را در اصطلاح قرآن اصحاب الشمال و اصحاب المشئمة
نامیده اند و اینها دو گروه اند اول مطرودین که در حق اینها فرموده اند که و لقد ذرانا لجهنم کثیرا
من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم اذان لا یسمعون بها اولئک
کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون و این گروه در حقیقت خارج از انسانیت اند
گو بصورت انسان باشند بیت اینکه می بینی خلاف آدم اند نیستند آدم خلاف آدم اند
زیرا که بسبب اصل فطرت و ظلمت نشاوت قابل نور الهی نیستند بیدایش ایشان محض مستعد
قبول نور برای پر کردن آتش دوزخ است که بهؤلاء خلقتهم للنار و لا ابالی گروه دوم منافقین
که در اصل مستعد قبول نور الهی بودند لیکن بسبب ارتکاب رذائل و ارتکاب معاصی و مباشرت اعمال

بیان مردم بحسب عاقبت کار خود هفت گروه

بهیمیه و سبعیه و مزاولت مکاید شیطانیه هیئات خاسقه و ملکات مظلمه در نفوس ایشان
رسوخ پیدا کرده و رفته رفته دلهای ایشان زنگ بسته حالت این گروه بدتر از فریق است
زیرا که مسکه استعداد ایشان منافی حال ایشان واقع شده و لهذا در حق ایشان وارد است
که ان المنافقین فی الدرک الاسفل و سعیدا را در شرع دو قسم فرموده اند یک قسم سابقین
و مقربین و یک قسم اصحاب الیمین و مقتصدین و اصحاب المیمنه و این گروه را سه قسم
نهاده اند یک فرقه اهل فضل و ثواب اند که ایمان و عمل صالح ایشان بامید فضل و ثواب الهی واقع شده
فوجدوا ما عملوا حاضرا و لکل درجات مما عملوا بیان حال ایشان است و یک فرقه اهل عفو اند
که خلطوا عملا صالحا و اخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم و عفو را دو طریق است اول آنکه
بسبب قوت اعتقاد صحیح و عدم تاثیر سیئات در جوهر قلب بی توبه و بی شفاعت و بی تعذیب عفو کنند
دوم آنکه در مقابله هر عمل از ایشان توبه بوقوع اید و بجای آن عمل در صحیفه اعمال حسنه ثبت گردد
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و یک فرقه معذبین اند که بقدر رسوخ معاصی معذب خواهند شد
تا آنکه بشفاعت انبیا و علما و شهدا و ملائکه نجات یابند و اینها را اهل عدل و اهل عقاب
نامند و الذین ظلموا من هؤلاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا بیان حال ایشان است و منهم
ظالم لنفسه نیز عنوان ایشان و سابقین مقربین نیز دو فرقه اند که بعبارت شرع فرقه اول را
مجتبی و فرقه دوم را منیب نامند چنانچه در آیه ان الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب

باین نسبت اشاره فرموده اند و در اصطلاح اهل سلوک این دو فرقه را محبوبین و محبین نامند
و مجذوبین و سالکین دانند کسانی باشند که اول مجاهده و انابت پیش گرفتند بعد از آن
راه معرفت بر ایشان گشاده شد و محبوبین کسانی که اول ایشان را برگزیده آشنای معرفت
کردند بعد از آن ایشان را شوق مجاهده و انابت در دل افتاد و این هر دو فرقه را اهل الله گویند
چنانچه هر سه فرقه اصحاب الیمین را اهل آخرة نامند و هر دو فرقه اشقیا را اهل دنیا فائده
کسانیکه اطاعت ایشان بحکم خدا فرض است شش گروه اند از آنجمله پیغمبران اند و مجتهدین شریعت
و شیوخ طریقت اند و از آنجمله سلاطین و امرا و اهل خدمات اند مثل قضاة و
محتسبین و حکام که اوامر و نواهی ایشان نیز در مصالح جزئیه و ذات یومیه واجب
الاتباع است در حق رعایا و از آنجمله شوهر است در حق زن و از آنجمله والدین اند در حق
اولاد و از آنجمله مالک است در حق مملوک اما اطاعت این پنج فرقه مشروط و مقید است بشرط
عدم مخالفت اوامر و نواهی ایشان با اوامر و نواهی شرعیه و بنابران فرموده اند لا طاعة
لمخلوق فی معصیة الخالق فائده بروایت سدی از ابن عباس و جماعه دیگر از صحابه کرام رضی الله عنهم
چنین منقول شده که قبل از خلقت آسمان و زمین دو چیز موجود بود عرش و آب چون اراده الهی
بخلقت آسمان و زمین متعلق شد از آب دودی بر خاست و بسبب خاستن دود در بعضی روایات چنین آمده
که بادی را بر آن مسلط ساختند و بسبب آن باد در آب تموج و هیجان بهم رسید و از حرکت عنیفه امواج سخت

بیان اطاعت شش گروه بحکم خدا فرض است

بیان پیدایش آسمان و زمین

در جوهر آب پیدا شد و موجب تفخن گردید و آن دود بسمت بالا صعود نمود و همان دود ماده آسمان
است که در آیه دیگر بآن اشارت واقع است ثم استوی الی السماء وهی دخان باز قوری
از آب بخوی بیبس و تحجر پیدا کرد و ماده خلقت زمین گردید پس اول آن زمین را قطعه قطعه کرده هفت
زمین ساختند بعد از آن بسوی ماده آسمان متوجه شدند و از او هفت آسمان کردند و در بعض
روایات خلقت زمین را در چهار روز باین تفصیل ذکر کرده اند که بروز یکشنبه ابتدای پیدایش دود
که ماده آسمانست و طین منجمد که ماده زمین است واقع شد و روز دوشنبه زمین را
هفت قطعه ساختند و روز سه شنبه کوه ها را بر زمین نصب کردند و نهرها را جاری ساختند و روز چهارشنبه
درختها را رویانیدند و قوت جانوران از دانه و کاه در آن پیدا کردند و روز پنجشنبه بسوی ماده آسمان
متوجه شدند و از او هفت آسمان گردانیدند و روز جمعه در هر آسمان ستاره ها پیدا کردند و گردش برای هر ستاره
معین فرمودند و ملائکه را برای کار و بار هر آسمان منصوب ساختند پس تمام خلقت عالم در شش روز باین
تفصیل واقع شد چنانچه در سوره حم السجده باین تفصیل ارشاد فرموده اند فائده از روایات
ربیع بن انس و سلمان فارسی و کعب احبار واقع شده است که آسمان دنیا موج است معلق استاده و آسمان
دوم از نقره سفید است و آسمان سیوم از آهن است و چهارم از مس و پنجم از زر و ششم از زمرد
سبز و هفتم از یاقوت سرخ یا مانند این روایات همه مبنی بر تشبیه است یعنی الجواهر را اگر جواهر دنیا
قیاس کنند این تشبیه میتوانند داد و لهذا در این روایات اختلاف بسیار آمده و همین دلیل است

بیان ماده سما

که کلام مبنی بر تشبیه است فائده حقیقت فرشته که او را در لغت عربی ملک نامند مردم را با وجود اتفاق
بر ثبوت الحقیقت اختلاف بسیار است اکثر مسلمین و یهود و نصاری بآن رفته اند که ملائکه
اجسام لطیفه نورانیه اند و حق تعالی ایشان را قدرتی بخشیده است که بسبب آن میتوانند که خود را
باشکال مختلفه و صورتهای متفاوته ظاهر نمایند و اصحاب مجاهدات از جهت مکاشفه بر آن
صورتها مطلع میشوند و بعضی اوقات اصحاب حاجات و ضروریات را از صور غریبه و آثار عجیبه ایشان برای
حل مشکلات و کفایت مهمات نمودار میگردد چنانچه در تواریخ حکما مسطور است که جالینوس را دردی
در جگر لاحق شد هر چند معالجات گوناگون پرداخت بهتر نشد روزی در خواب دید که گویا شخصی نورانی
شکل او را امر نماید که فصد شریانی که بر پشت دست رسته است در میانه انگشت و سبابه این مرض
ترا مفید خواهد شد از خواب که برخاست از رگ الجسنی فصد کرد و به شد و در شرایع متواتر
ثابت شده است که کثرت ملائکه بحدی است که بر کثرت مخلوقات دیگر آنرا قیاس نتوان کرد و در
حدیث شریف وارد است که آواز میکند آسمان و او را سزاوار است که آواز نماید زیرا که در آن آسمان
هیچ جا موضع قدمی نیست مگر که در او موضع فرشته ایست مشغول بسجود یا برکوع و آنچه از حال اهل سماوات
این فرقه از روی احادیث صحیحه بثبوت پیوسته آنست که بعضی از ایشان حاملان عرش اند و بعضی
از ایشان اکابر ملائکه که کارهای بنده بتدبیر ایشان سپرده است مثل حضرت جبرئیل علیه السلام که صاحب علم
وحی اند و حضرت میکائیل علیه السلام که صاحب رزق و غذا اند و حضرت اسرافیل علیه السلام که صاحب لوح محفوظ

بیان حقیقت فرشتها

و صاحب صور و نفخ ارواح اند و حضرت عزرائیل علیه السلام که ملک الموت اند و از آنجمله خازنان
بهشت اند و از آنجمله زبانیه دوزخ اند و از آنجمله محافظان بنی آدم اند از آفات و بلیات
و از آنجمله نویسندگان اعمال بنی آدم اند و از آنجمله موکلان اند بحفظ نظام این عالم مثل ملک الجبال
و ملک البحار درینجا باید دانست که جمهور علماء دین اجماع دارند بر آنکه فرشتها بالجمیع اصناف خود
از جمیع گناهان محفوظ و معصوم اند و آیات صریحه برین مضمون گواه است فائده علما و حکما در باب
تفضیل علم سخنها گفته اند فقیه ابو اللیث سمرقندی رحمة الله علیه گفته است که حاضر شدن در مجلس
عالم بی آنکه از فائده بردارد یا مسئله یاد دارد موجب هفت کرامت میشود اول آنکه در زمره
متعلمان معدود میگردد و در ثوابی که برای متعلمان موعود است شریک میشود دوم آنکه تا مدت حضور
در آن مجلس از گناهان بندی میباشد سیوم آنکه چون از خانه خود بنیت طلب علم بر میآید در
ثوابیکه برای طالب علمان موجود است داخل میشود چهارم آنکه در حلقه علم در وقت نزول رحمت
شریک میگردد پنجم آنکه تا وقتیکه مذکورات علمی را میشنود در عبادت است ششم آنکه هرگاه مسئله
دقیقه را میشنود و فهم آن بکنهش نمیرسد تنگدل میشود و خاطر منکسر میگردد پس در زمره
منکسرة القلوب شمرده میشود هفتم آنکه عزت علم و ذلت فسق و جهل در خاطر او می نشیند و از
جاهلان و فاسقان تنفری او را پیدا میشود این است حال کسیکه از مجلس علما بی بهره است و حال
کسی که فوائد بیشمار دینی و اخروی از صحبت ایشان بر میدارد قیاس باید کرد از حضرت

بیان فضیلت علم

امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه مرویست که علم را بر مال بهفت وجه فضیلت است اول آنکه
علم میراث پیغمبران است و مال میراث فرعون و هامان و شداد و نمرود دوم آنکه علم بسبب
خرج کردن ناقص نمیشود بلکه افزون میگردد و مال بسبب خرج کردن ناقص میشود سیوم آنکه
مال محتاج نگاهبان است و علم خود نگاهبان آدمیست چهارم چون آدمی میمیرد مال
گذاشته میرود و علم همراه او در قبر او می در آید پنجم آنکه مال نعمتیست خسیس که مومن و کافر را
بدست میاید و علم نافع حاصل نمیشود مگر مرد با ایمان را ششم آنکه هیچ فرقه از ادیان نیست الا که
محتاج بعالم است در امر دین خود و فرقهای بسیار اند که بمالداران محتاج نمی باشند هفتم آنکه روز
قیامت علم بر گذشتن بر پل صراط قوت خواهد داد و مال موجب ضعف خواهد شد و لهذا در حدیث شریف
عالم را بر عابد بار بار بعبارات مختلفه ترجیح داده اند و نیز حق تعالی در مقام تفضیل انبیا علیهم السلام
بعض ایشان بر بعضی بهمین صفت و شعبه های این صفت ترجیح فرموده خصوصا هفت کس را از
انبیا علیهم السلام بهفت علم صراحة تفضیل داده حضرت آدم را علیه السلام بعلم لغت که وعلم
آدم الاسماء کلها و حضرت خضر علیه السلام بعلم فراست که وعلمناه من لدنا علما و حضرت
یوسف علیه السلام بعلم تعبیر که وعلمتنی من تاویل الاحادیث و حضرت داود علیه السلام را بعلم
صنعت که وعلمناه صنعة لبوس لکم و حضرت سلیمان علیه السلام را بعلم شناختن زبان جانوران
که وعلمنا منطق الطیر و حضرت عیسی علیه السلام بعلم توریة و انجیل که ویعلمه الکتاب والحکمة

والتوریة والانجیل و حضرت محمد علیه السلام علم اسرار که وعلمک ما لم تکن تعلم گفته اند که این
هفت علم در حق این هفت پیغمبر علیهم السلام ثمرات عجیب ظاهر نمود حضرت آدم علیه السلام علم را
ایشان مسجود ملائکه ساخت و حضرت خضر علیه السلام را ایشان استاذی مثل حضرت موسی علیه السلام
عنایت فرمود و حضرت یوسف علیه السلام علم ایشان بپادشاهی زمین مصر رسانید و حضرت سلیمان
علیه السلام علم ایشان زنی مانند بلقیس با آن دولت و جاه و ملک و حشم و مال بخشید و حضرت
داود علیه السلام علم ایشان بریاست و پادشاهی رسانید و حضرت عیسی علیه السلام علم ایشان موجب زوال
تهمت از مادر ایشان شد و حضرت محمد رسول الله علیه السلام را علم ایشان بخلافت کبری و شفاعت
عظمی سرفراز ساخت اهل نکات گفته اند که حضرت آدم علیه السلام را دانستن نامها مخلوقات مسجود
ملائکه گردانید دانستن نامهای پروردگار و صفات او بکجا خواهد رسانید و حضرت خضر علیه السلام
علم فراست بصحبت حضرت موسی علیه السلام مشرف ساخت و امت محمد علیه السلام علم حقیقت و نبوت و طریقت را
اگر بصحبت انبیا رساند چه بعید اولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین حضرت یوسف علیه السلام را
دانستن تاویل خوابی از زندان دنیا نجات بخشید اگر مفسران این امت را تاویل کتاب الله از
زندان شبهات نجات بخشد چه استبعاد حکایت کنند که شخصی بوسیله محکم ملازمت پادشاهی حاصل
کرد و از پادشاه درخواست که بدستور دیگر خواصان مرا هم بخدمات حضور مامور فرمایند پادشاه فرمود که اول
برو و علم حاصل کن تا قابل خدمت من شوی آن شخص نزد حضرت امام محمد غزالی رحمة الله آمد و تحصیل علم

شروع نمود بعد از آنکه لذت علم یافت و اخبارات صحبت ملوک را دانست پادشاه او را طلبید و امتحان
کرد و بعد از امتحان گفت که حالا قابل خدمت من شدی از طلب علم بس کن و بخدمت من
مشغول شو آن شخص عرض کرد که وقتیکه قابل خدمت شما بودم شما مرا قبول نکردید و حالا که من
قابل خدمت خدا شدم من شما را قبول نمیکنم گفته اند که فضیلت علم این بس است که سگ معلم
شکارا و حلال است محض برکت تعلیم با آنکه نجس الاصل است مورچه ضعیف را حق تعالی باین برتر
برکت یک نکته علمی آن قدر بلند فرمود که آن نکته را از زبان او در کلام منزل خود نقل
نمود و تمام سوره را مخاطب بان مورچه ساخت و سورة النمل نام نهاد و آن نکته اینست که
لشکریان انبیا علیه السلام دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ظلم نمیکنند چنانچه از زبان
او نقل فرمود که لا یحطمنکم سلیمان و جنوده وهم لا یشعرون پس قدر صحبت انبیا علیهم السلام
را باید دانست که صحبت سرسری ایشان که لشکریان امیر شود العقدر در تنویر باطن و دفع
ظلم تاثیر می نماید که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ستم نمیکنند و از آیات قرآنی که در فضیلت
علم و عالمان وارد شده خیر بسیار است و آنچه در خور انعام است آنست که حق تعالی خوف خود را
خاص بصفت عالمان ساخته و فرموده که انما یخشی الله من عباده العلماء و جای دیگر بهشت را
بصفت خایفان گردانیده و فرموده است که ذلک لمن خشی ربه پس از مجموع آیتین معلوم شد
که بهشت خاص حظ عالمان است و لیکن اینکه علما را حق تعالی بخوف خود مخصوص ساخته است آنست

که هر که چیزی را نماند محال است که از او بترسد باز دانستن ذات چیز موجب ترسیدن از او نمیشود بلکه
سه چیز دیگر را نیز همراه دانستن ذاتش باید دانست تا خوف و ترس حاصل آید اول آنکه او را تا کار توانا
بداند زیرا که هر پادشاه میداند که رعیت من اعمال قبیحه من مطلع اند و آن افعال را مکروه و مبغوض
هم میدارند لیکن از رعیت خود نمیترسد زیرا که میداند که ایشان را قدرت بمقابله و دفع من نیست
دوم آنکه آن چیز را عالم بحال خود پندارد زیرا که هر دزد که از خزانه پادشاهی چیزی میدزدد در
بالیقین میداند که پادشاه را قدرت بر تنبیه من حاصل است لیکن پادشاه بحال من خبردار نیست ازین
جهت نمیترسد سیوم آنکه آن چیز را حکیم نیز اعتقاد کند زیرا که مسخره ها که بحضور پادشاه اعمال شنیعه میکنند
و پادشاه را و دیگر امرای کبار را دشنام ها میدهند بالیقین میدانند که پادشاه و این امرای
کبار قبایح افعال ما را میدانند و بر منع و تنبیه قدرت و اختیار دارند لیکن از راه خست نفس
باین افعال قبیحه و این دشنام بازی راضی و خوشنود اند ازین جهت هرگز نمیترسند تا ثابت شد
که ترسیدن بنده از خدا حاصل نمیشود مگر چون بداند که خدا بهر چیز داناست و بر هر چیز تواناست
و حکیم است سفیه نیست که منکرات و قبایح را پسند فرماید فائده در حدیث شریف وارد است
چون مرد مسلمان برای خدا در سجده میرود شیطان خاک بر سر خود می اندازد و واویلای نماید
و میگوید که این ابن آدم را خدا بسجده فرمود و او بجا آورد و او را بهشت باشد و مرا بسجود
فرمود و من اباء ورزیدم پس مرا آتش نصیب شد و از همین جا معلوم شد که سجود لغیر الله را علامت

بیان آموختن ابلیس [illegible]
بموسی علیه السلام [illegible]

کفر ساخته اند زیرا که آدم زاد را شرافت همین است که فرزند آدم است و آدم را همین شرافت
بهمرسید که بر ترک سجده او ابلیس ملعون شد اگر این فرزندها خلف این فعل را برای دیگری
بجا آرد شرافت پدر خود را برباد داده باشد ابن ابی الدنیا در مکائد الشیطان از ابن عمر
رضی الله عنه روایت آورده که روزی ابلیس با حضرت موسی علیه السلام در خورد و گفت که ای
موسی ترا حق تعالی برسالت خود برگزید و با تو هم کلام شد و من گنهکارم میخواهم که توبه کنم شفاعت
من کن تا حق تعالی توبه مرا قبول فرماید حضرت موسی علیه السلام فرمود که آری من در جناب
الهی دعا میکنم که توبه ترا قبول کنند حضرت موسی علیه السلام در دعا مشغول شدند از جناب الهی
فرمان رسید که حق تعالی توبه او را قبول کرد بشفاعت تو او را بگو که ببوی قبر حضرت آدم علیه السلام
سجده نماید تا عفو تقصیر او کنم حضرت موسی علیه السلام این ماجرا با ابلیس گفتند ابلیس
گفت که من زنده او را سجده نکردم مرده او را چرا سجده کنم باز ابلیس بحضرت موسی علیه السلام
گفت که شما را بر من حقی ثابت شد که شفاعت من کردید من شما را امید هم امت خود را
بگوئید که از من در سه حالت حذر داشته باشند که من در همین سه حالت بنی آدم را خراب میکنم اول در
غضب که من در انحالت بجای خون میدوم و چشم و گوش و زبان و دست و پای آدمی را
از قبضه اختیار او می ربایم و هر چه میخواهم میکنانم دوم در حالت جنگ و قتال که در انوقت
خیال خانه و زن و فرزند در خاطر میگذرانم و او را باین خیالات از میدان جنگ میگریزانم

سیوم حالت خلوة با زن نامحرم که من در انوقت در فن مشاطگی و دلالگی سحرکاریها
مینمایم و در خاطر هر دو لغزش تلبیس بقصد معصیت می اندازم و ابن المنذر از عباده بن ابی
امیه روایت آورده که اول گناهی که در عالم بوجود آمد حسد ابلیس بود که بر آدم داشت که خلاف فرمان
الهی کرد و ملعون شد فائده حضرت آدم علیه السلام چون از بهشت بزمین آمده
تنها میگشتند و هر جانور را بغیر جنس خود میدیدند متوحش میشدند و در دل خود آرزو
میکردند که کاش شخصی همجنس من پیدا شود که بصحبت او انس گیرم حق تعالی برین خواهش
ایشان رحمت فرمود و روز جمعه دیگر در حالت خواب فرشتگان را فرمود تا پهلوی چپ ایشان را
چاک کردند و از انجا زنی خوش شکل بر آوردند که در یک لمحه قد و قامت او درست شد
باز آن پهلوی چاک کرده را وصل نمودند و درین بین المی و دردی بحضرت آدم علیه السلام
محسوس نشد حضرت آدم علیه السلام چون از خواب بیدار شدند دیدند که از جنس من شخصی دیگر بر پهلوی
من نشسته است پرسیدند که تو کیستی فرمان رسید این کنیز تست که حوا نام او و حوا برای انس تو
پیدا کرده ام حضرت آدم علیه السلام خواستند که دست باو رسانند حکم رسید دست باو مرسان تا وقتیکه
مهر او را ادا نکنی حضرت آدم علیه السلام عرض کردند که مهر او چیست حکم شد که مهرش اینست که بر
محمد علیه السلام و آل او ده بار درود فرستی حضرت آدم علیه السلام عرض کردند که محمد کیست حکم
شد که خاتم پیغمبران است از اولاد تو اگر منظور پیدایش او نمی بود ترا پیدا نمیکردم حضرت آدم

بیان پیدایش حضرت حوا علیها السلام و عقد نکاح حضرت آدم علیه السلام بوی و حلال شدن هر دو در بهشت

علیه السلام ده بار بر محمد علیه السلام و آل او درود فرستادند و فرشتگان شاهد
و گواه شدند و عقد نکاح در میان این هر دو منعقد گشت بعد از ان در آخر روز آن جمعه
حق تعالی فرشتگان را فرستاد که حضرت آدم و حضرت حوا علیهم السلام را بانواع زیور
و ارایش از بازوبند و کمربند و خلخال زرین و دستانهای مرصع بیاقوت و مروارید
و دیگر پیرایه ها آراسته و پیراسته بر تختی از زر نشانده بر شانهای خود نهاده ایشان را برای سیر
در بهشت نمایند فائده طبرانی در معجم اوسط از حضرت عائشه رضی الله عنها روایت آورده
که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که چون وقت توبه حضرت آدم علیه السلام در رسید ایشان مقابل کعبه
ایستادند و دو رکعت نماز گذاردند و بالهام الهی این دعا از زبان ایشان جاری شد اللهم
انک تعلم سری و علانیتی فاقبل معذرتی و تعلم حاجتی فاعطنی سؤلی و تعلم ما فی نفسی
فاغفر لی ذنبی اللهم انی اسئلک ایمانا یباشر قلبی و یقینا صادقا حتی اعلم انه لا یصیبنی
الا ما کتبت لی و ارضنی بما قسمت لی حق تعالی بسوی ایشان وحی فرستاد که توبه تو مقبول
شد و دعا تو مستجاب گردید و هر که از ذریت تو باین دعا توسل خواهد نمود مدعای او حاصل خواهد شد
و این حدیث را ازرقی در تاریخ مکه و جندی در فضائل مکه و بیهقی در کتاب الدعوات خود از
بریده اسلمی نیز باسانید متعدده روایت کرده اند و عبد بن حمید بروایت ضحاک از ابن
عباس رضی الله عنه آورده که حضرت آدم علیه السلام تا دو صد سال در فکر توبه خود گریه و زاری میکردند

بیان ادعیه حضرت آدم علیه السلام

روزی که دست خود را بر جبهه نهاده سر خود را در زانو زده مشغول گریه و زاری بودند
که ناگاه حضرت جبرئیل علیه السلام وارد شدند و انقدر از گریه و زاری حضرت آدم علیه السلام
متاثر شدند که ایشان را نیز گریه آمد پرسیدند که اینقدر گریه و زاری شما از چه راه است حضرت
آدم علیه السلام گفتند که من چه قسم گریه نکنم حال آنکه خدا تعالی مرا از بلندی
آسمانها به پستی زمین افکنده و از دار المقامه بدار الزوال آورده است و از خانه نعمت برآورده
بخانه رنج و بلا رسانیده و از مقام جاویدی بمحل فنا آورده ای جبرئیل اگر شما اندازه این
مصیبت را خواهم که بشمارم نتوانم حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت عزت رفته این ماجرا
عرض نمودند حکم شد که پیش آدم برو و بگو که نعمتهای مرا بر خود یاد کن اول آنکه بقدرت خود
ترا آفریدم باز در کالبد تو روح خاص خود را دمیدم باز فرشتگان خود را برای تو ساجد
کردم و تو قدر این نعمتهای مرا ندانستی و فرمان مرا عصیان کردی حضرت آدم علیه السلام
عرض کردند که بلی ای پروردگار از من این تقصیر بوقوع آمده و من نادمم حکم رسید که رحمت
من بر غضب من سبقت دارد و آواز ترا شنیدم و بر تضرع و زاری تو رحم کردم و از تقصیر تو
در گذشتم این کلمات را بگو لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی
فاغفر لی ذنوبی انک انت خیر الغافرین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء
و ظلمت نفسی فارحمنی انک انت خیر الراحمین لا اله الا انت سبحانک و بحمدک

عملت سوء وظلمت نفسی فتب علی انک انت التواب الرحیم و بروایت ابن المنذر از
حضرت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه این الفاظ بازیادت اللهم اسئلک بجاه محمد عبدک
وکرامته علیک ان تغفرلی خطیئتی وارد شده و در ابتدا دعا لا اله الا الله وحده
لا شریک له بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر نیز وارد گردیده و بروایت ابن مسعود و خطیب و ابن عساکر
رضی الله عنهما مرفوعا چنین آورده اند که چون حضرت ادم علیه السلام بشامت این
معصیت از بهشت بر زمین افتادند رنگ ایشان سیاه شده بود چون وقت توبه
ایشان در رسید حکم شد که تاریخ سیزدهم ماه را روزه بگیر ایشان آن روز را روزه
داشتند سیوم حصه بدن ایشان بحالت اصلی آمد باز فرمودند که تاریخ چهاردهم را نیز
روزه بگیر دو حصه رنگ بدن ایشان درست شد باز تاریخ پانزدهم را نیز حکم شد که
روزه بگیر پس تمام بدن ایشان برنگ اصلی بازگشت پس بعد ازین روزه این سه روز
بر ایشان و بر اولاد ایشان فرض شد تا عهد حضرت نوح علیه السلام لیکن روزه این
سه روز ظاهرا برای تکمیل توبه خواهد بود زیرا که در روایات صحیح وارد است که قبول توبه
ایشان در روز عاشورا است و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که حضرت
آدم علیه السلام بعد از آنکه از بهشت بر آمدند و بر زمین افتادند آنقدر بکا و زاری کردند
که اگر گریه و زاری تمام بنی آدم و گریه و زاری حضرت داود علیه السلام را با او برابر کنند گریه

بیان صیام بیض

و زاری حضرت آدم علیه السلام بیشتر آید و امام احمد در کتاب الزهد از حضرت حسن بصری
رحمة الله علیه آورده اند که حضرت ادم علیه السلام را قبل از صدور این گناه این حالت
بود که اجل ایشان پیش چشم ایشان بود و امید ایشان پس پشت ایشان چون مرتکب
این گناه شدند امید ایشان را پیش چشم ایشان ساختند و اجل را پس پشت و ابن
عساکر از مجاهد روایت آورده که چون حضرت ادم علیه السلام حکم باخراج شد حضرت
جبرئیل و حضرت میکائیل علیهم السلام آمدند و تاج را از سر ایشان برداشتند و کمربند را
از کمر ایشان کشادند و ایشان را برهنه ساختند و زبان عربی را از ایشان سلب کردند
و بجای آن زبان سریانی جاری نمودند بعد از قبول توبه باز حکم شد که بزبان عربی
سخن میگفته باشند بالجمله بعد از کد و کاوش بسیار دعا حضرت ادم علیه السلام در جناب
الهی مستجاب شد حقیقت توبه از سه چیز مرکب است اول علم دوم حال سیوم عمل اما علم
پس دانستن ضرر گناه است و آنکه این گناه در میان بنده و رحمت الهی حجاب واقع شد
و چون این دانست در ذهن قرار میگیرد و مستحکم میشود در دل اضطرابی و بیقراری از فوت
محبوب بهم میرسد و تاسفی بر آن کار که سبب این نایافت شده رو میدهد و این تاسف حالتی
است از حالات دل که او را ندامت نامند و این حالت را که تعلق است تعلقی بماضی و آن
تلافی مافات است و کفاره دادن و قضا نمودن اگر قابل کفارت و قضا باشد

بیان ترکیب حقیقت توبه

و تعلقی است بحال و آن ترک آن فعل است فی الفور و تعلقی است به مستقبل و آن تصمیم عزم است
بر آنکه این کار را بار دیگر نکنم پس مجموع این امور آدمی را حاصل نمیتواند شد الا بتوفیق الهی و لطف او
و لهذا بلفظ حصر فرموده اند که انه تواب الرحیم و معنی تاکید در تواب آنست که طبع آدمی از قبول عذر
بار بار مانع میشود بخلاف حضرت حق که هر بار در توبه در جناب او باز است و نیز آدمی از کثرت گناه
کاران بستوه میاید و جواب میدهد بخلاف حضرت حق که هر قدر گنه کاران بسیار باشند جوش رحمت او
افزون تر میگردد از حضرت ذی النون مصری پرسیدند که حقیقت توبه چیست گفتند که توبه از
شش چیز مرکب است اول ندامت بر گناهان گذشته دوم عزم مصمم بر ترک گناه در زمان آینده
سیوم ادای هر فریضه که فوت شده چهارم ادای حقوق مخلوقین خواه حقوق مالی باشند
یا حقوق جانی یا حقوق ناموسی پنجم گداختن هر گوشت و خون که از مال حرام پیدا شده
ششم چشانیدن تلخی طاعات خود را چنانچه حلاوت معصیت را چشانیده بود فائده محل هبوط
حضرت آدم علیه السلام موافق اکثر روایات زمینی است از هند که انرا دجنا میگفتند و حاکم و بیهقی
بروایت ابن عباس رضی الله عنه آورده اند که حضرت امیرالمومنین مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود
هیچ میدانید که زمین هند خوشبوتر از زمینهای دیگر چرا است و تمام خوشبوئیها از عود و جوز
و قرنفل چرا مخصوص آن زمین است وجهش آنست چون حضرت آدم علیه السلام در آن زمین
افتادند برگ درختان بهشت بر بدن ایشان بود آن برگها را باد پراکنده ساخت هر درختی که برگی

بیان نزول حضرت آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس علیهم السلام بر زمین

از آن برگها رسید و بآن درخت متعلق شد بوی خوش پیدا کرد و حضرت حوا علیها السلام
موافق اکثر روایات در جده افتادند و ابلیس در دشت میسان که چند کروه از بصره است
و مار در جائی که حالا اصفهان اباد است چون حضرت آدم علیه السلام برای توبه بحج خانه کعبه
فرمودند و ایشان از حج فارغ شدند با حضرت حوا علیها السلام ملاقات شدند و توالد و تناسل
جاری گشت و از الجمله آنست چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت بروی زمین فرستادند
سی قسم از میوه جنت همراه ایشان دادند که در زمین نمود چنانچه ابن ابی حاتم از ابن
عباس رضی الله عنه روایت نموده که اهبط ادم بثلاثین صنفا من فاکهة الجنة منها ما یوکل
داخله و خارجه و منها ما یوکل داخله ویطرح خارجه و منها ما یوکل خارجه ویطرح داخله و در
بعضی روایات تعیین آن میوه ها نیز آمده که عجوه و ترنج و موز از جمله آنها بود و نیز و ابن جریر
و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه و ابن عساکر در تاریخ خود بسند صحیح از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده که قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان ادم اهبط بالهند ومعه
السندان والکلبتان والمطرقة واهبطت جر الحیرة و بروایت ابن جریج وارد شده که حجر
اسود نیز همراه حضرت آدم علیه السلام از بهشت آمده و عصای موسی علیه السلام همراه ایشان نیز از
بهشت آمده و آن عصا بود از درخت آس بهشت که طول آن ده گز بود موافق قد حضرت
موسی علیه السلام و چون حضرت آدم علیه السلام حج خانه کعبه گزاردند حجر اسود را بر کوه ابوقبیس نهادند

وان سنگ در شبهای تاریک مانند ماهتاب میدرخشید تا جائیکه شعاع او افتاد حد حرم مقرر گشت
و طبرانی و ابو نعیم و ابن عساکر بروایت ابو هریره رضی الله عنه آورده اند که آنحضرت علیه السلام
فرمودند که چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت برآمده بر زمین افتادند کمال توحش
داشتند حضرت جبرئیل علیه السلام آمدند باواز بلند اذان گفتند چون کلمه اشهد ان محمد رسول الله
رسیدند حضرت آدم علیه السلام از شنیدن این نام الفت و اطمینان بهم رسید و وحشت دور شد
و از انجمله آنست که ابن ابی حاتم روایت کرده است که حضرت آدم علیه السلام در وقت فرود آمدن
از بهشت بدنیا هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود نهاده و سر خود را در میان هر دو زانو گذاشته
بر شکل شرمساران گردن را نگون انداخته بودند ابلیس در میان انگشتان هر دو دست خود پنجه کرده
آن هر دو را بر تهیگاه خود نهاده سر خود را باسمان بلند کرده بشکل حیرت زدگان متکبرانه
فرود آمده بود و ابن ابی شیبه در مصنف خود از حمید بن هلال روایت کرده که دست خود را
بر تهیگاه نهادن در نماز از همین جهت مکروه است که ابلیس در وقت هبوط بر زمین بر همین شکل
آمده بود و ابن ابی حاتم از سدی روایت کرده که چون حضرت آدم علیه السلام از بهشت بر زمین اوردند
همراه ایشان تخمهای گوناگون دادند لیکن حضرت آدم علیه السلام بعد از هبوط از هر درخت آن
تخم ها بسبب غم و اندوه و گناه و فکر توبه غافل شدند ابلیس در آن وقت فرصت یافته بران تخمها
دست خود را رسانید هر تخم که بان دست او رسید ازلی منفعت شد و سمیتی پیدا کرد و انچه از دست رسی

محفوظ ماند منفعت او برقرار است و از انجمله آنست که حضرت آدم علیه السلام در بهشت کاهی حاجت
براز نشده بود چون در زمین آمدند اول چیزی که خوردند میوه بهی بود ایشان را حاجت
براز در شکم پیدا شد نهایت حیران شدند چپ و راست میدویدند و عید انستند چه باید کرد
تا این کلفت حادث دفع شود حضرت جبرئیل علیه السلام آمدند و ایشان را طریق قضای حاجت تعلیم کردند
چون از براز خود بوی بد شمیدند گریه و زاری بر ایشان غالب آمد تا هفتاد روز در زمین ناچار
میگریستند کذا رواه ابن ابی الدنیا فی کتاب البکاء عن امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه
و اخرج ابن عساکر من طریق جعفر بن محمد عن ابیه عن جده قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله لما خلق الدنیا لم یخلق فیها ذهبا و لا فضة فلما اهبط آدم و حواء هم انزل معهما
ذهبا و فضة لسلکه ینابیع فی الارض منفعة لا ولادهما من بعدهما و دیلمی در مسند فردوس
بروایت انس بن مالک از آنحضرت علیه السلام آورده که اول من حاک آدم علیه السلام یعنی اول
کسیکه جامه بافت یا بافندگی شروع کرد حضرت آدم علیه السلام اند و حاکم از ابن عباس رضی الله عنه
روایت کرده و ابن عساکر نیز که کان آدم حراثا یعنی حضرت آدم علیه السلام مشغول بزراعت
بودند و معاش خود را از همین حرفت کسب میکردند و حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام نجار بودند
و حضرت ادریس علیه السلام خیاط و حضرت هود و حضرت صالح هر دو تجارت میکردند و حضرت
ابراهیم علیه السلام نیز زراعت میکردند و حضرت شعیب علیه السلام صاحب مواشی بودند و از شیر

و نسل و صوف و پشم مواشی خود معاش می نمودند و حضرت لوط علیه السلام نیز زراعت میکردند و حضرت
موسی علیه السلام چندی شبانی گوسفندان میکردند و حضرت داود علیه السلام زراد بودند یعنی
زره باف و حضرت سلیمان علیه السلام خواص بودند و خواص آنست که از برگ درختان خرما را بافد مثل زنبیل
و بوریا و بادبیزن و جز آن و باوجود آنکه ایشان را ملک تمام زمین داده بودند غیر از کسب دست خود نمیخوردند و از هر ماه سه روز
روزه میداشتند سه روز از اول ماه و سه روز از وسط ماه و سه روز از آخر ماه و با وصف این زهد ایشان را
قوت لشکری باین مرتبه بود که هفتصد کنیزک خواص و سیصد زوجه منکوحه در محل ایشان بود و حضرت عیسی
علیه السلام سیاحی میفرمودند و هیچ حرفت کسب معاش نمیکردند و هیچ چیز را از نقد و جنس برای فردا ذخیره
نمی نمودند و میگفتند هر که مرا طعام چاشت خورانیده است طعام شام نیز خواهد خورانید و هر که مرا طعام
شام خوراند طعام چاشت هم خوراند و با اینهمه سیاحت و سفر تمام شب زنده میداشتند و روزانه روزه دار می
بودند و حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حرفت ایشان جهاد بود حق تعالی در آخر عمر رزق ایشان را
در زیر سایه نیزه ایشان گردانیده بود و از انجمله آنست که چون حضرت آدم علیه السلام مقبول التوبه
شدند حضرت جبرئیل علیه السلام آمدند و ندا کردند که ای جانوران زمین حق تعالی بر شما خلیفه را فرستاده است پس
اطاعت و انقیاد او نمائید جانوران دریا سرهای خود را بر داشتند و اطاعت و انقیاد اظهار نمودند و جانوران
صحرا هم گرد آگرد حضرت آدم علیه السلام آمده ایستادند حضرت آدم علیه السلام هر هر جانور را پیش خود میخواندند
و بر سر و پشت او دست میگردانیدند هر که از جانوران صحرا متصل حضرت آدم علیه السلام آمد و دست ایشان باو رسید

بیان حرفهای جمیع پیغمبران علیهم السلام و تعداد و خانوادهٔ حضرت سلیمان علیه السلام

دعا نمودن حضرت آدم علیه السلام برای اولاد خود

اهلی شد که معاش او در امیان است مثل اسپ و شتر و گاو و گوسپند و گربه و هر که خود را کشیده داشت
و متصل حضرت آدم علیه السلام نیامد و برکت دست ایشان نیافت وحشی ماند که از بنی آدم نفرت
می کنند مثل نیل گاو و گورخر و آهو وغیره و از انجمله آنست که حضرت آدم علیه السلام بعد از توبه در جناب الهی عرض کردند
که بار خدایا این بندهٔ تو که ابلیس است در میان من و او عداوت مستحکم شد اگر اعانت من و اولاد من نکنی
ما را قدرت مقابله او نباشد حق تعالی فرمود که از اولاد تو هیچکس پیدا نشود مگر با وی فرشته را از فرشتگان
خود مقرر کنم تا او را از وسوسه این دشمن منع کند حضرت آدم علیه السلام عرض کردند که بار خدایا ازین زیاده
تر میخواهم حق تعالی فرمود که جزای یک بدی یک بدی و جزای نیکی ده نیکی دهم حضرت آدم علیه السلام عرض کردند
که بار خدایا ازین هم زیاده میخواهم حق تعالی فرمود که دروازهٔ توبه را برای اولاد تو مفتوح داشتم تا
وقتیکه روح در جسد است توبه مقبول است حضرت آدم علیه السلام گفتند حالا مرا کفایت شد چون ابلیس
این معامله را دید در خشیت بکمال تضرع و زاری در جناب الهی عرض کرد که بار خدایا این بندهٔ خود را که
دشمن من است باین مرتبه اعانت کردی حالا مرا قسم قدرت بر اغوای او خواهد بود مرا نیز بود فرما حق تعالی
فرمود که همراه هر یک از اولاد او ترا نیز فرزندی بوجود آید که تمام عمر در گمراه کردن او مصروف باشد
ابلیس عرض کرد که بار خدایا ازین همه زیاده تر مددی میخواهم حق تعالی فرمود که ترا و ذریت ترا قدرت
دادم که بجای خون در رگ و پوست بنی آدم درآیند و در سینه و دلهای ایشان آشیانها سازند ابلیس عرض کرد
که ازین هم زیاده میخواهم حق تعالی فرمود که ترا قدرت دادم که بر هر یک از بنی آدم تمام خیل و حشم و سوار

دعا کردن ابلیس برای اولاد خود

وبیاده خود را جمع کنی و از هر طرف بر ایشان هجوم نمائی و در اموال ایشان و اولاد ایشان نزدیک شوی کذا رواه ابن ابی الدنیا فی مکاید الشیطان و ابن المنذر عن جابر بن عبد الله رضی الله و از آن جمله آنست که امام احمد و بیهقی از سلمان فارسی و ابن عساکر از حضرت حسن بصری رضی الله عنهم روایت کرده اند که حضرت آدم علیه السلام را بعد از توبه وحی شد که چار سخن را محفوظ دار و بهر یک از اولاد خود برسان یکی از آن چار حق من بر ذمه لست و دوم حق تو بر ذمه من و سیوم معامله از میان من و در میان تو و چهارم معامله از در میان تو و در میان خلق اما آنچه حق من بر ذمه لست پس آن است که مرا عبادت کنی و با من شریک نسازی هیچ چیز را و اما آنچه حق تو بر ذمه من است پس آن است که جزای اعمال تو تمام و کمال بتو رسانم و هیچ نوع ظلم و نقصان نکنم و اما معامله که در میان من و تو جاری است پس آن است از طرف تو سوال و دعا و از طرف من اجابت و عطا و اما معامله که در میان تو و در میان خلق است پس آن است که هر چه بر خود نه پسندی بر دیگران مپسند و هر چه را از مردم خواهی که با تو کنند تو نیز مانند آن با ایشان کن و از آنجمله آن است که خطیب و ابن عساکر از انس بن مالک رضی الله عنه مرفوعاً روایت کرده اند که حضرت آدم علیه السلام در آخر عمر چون اولاد و اولاد اولاد و اولاد اولاد ایشان بچهل هزار کس رسیدند سکوت اختیار کردند و قلت کلام الزام نمودند تمام اولاد ایشان نزد ایشان جمع شدند و عرض کردند که ای پدر ما شما را چیست که همراه ما سخن نمیگوئید از ما اگر نسبت بشما تقصیری و گناهی صادر شده باشد ما را خبردار سازید تا توبه کنیم حضرت آدم علیه السلام در آن وقت

تکلم فرمودند و گفتند که ای پسران من مرا حضرت حق تعالی بشامت گناه از بهشت بر روی زمین افگند و مرا همه عمر در همین وقت بیست و تا کنون گذشت که بهیچ حیله خود را باز بهمان مکان برسانم این وقت مرا وحی آمده است که اقل الکلام حتی ترجع الی جواری یعنی سخن کم گو تا باز بهمسایگی من برسی و ابن صلاح در امالی خود از محمد بن المنذر روایت کرده که حضرت آدم علیه السلام در جناب الهی عرض کردند که بارخدایا من میخواهم که انفاس عمر من همه در حمد و تسبیح تو بگذرد لیکن تو مرا مشغول فرمودی بکسب و بیست که در زراعت و حرفت میکنم پس مرا چیزی تعلیم فرما که جامع تسبیح و حمد جمیع خلایق باشد حق تعالی فرستاد که وقت صبح و وقت شام این کلمات را سه بار بگو الحمد لله رب العالمین حمداً یوافی نعمه و یکافی مزید کرمه زیرا که این کلمات شامل جمیع اقسام حمد و تسبیح اند و ابو الشیخ از قتاده روایت کرده که حضرت آدم علیه السلام در تمام عمر آب باران خوردند آب زمین هرگز نخوردند و ابن ابی شیبه از کعب احبار روایت کرده که اول کسیکه روپیه و اشرفی ساخت حضرت آدم علیه السلام بودند و زر و سیم را ایشان در بهای چیزها رواج دادند و ابن سعد و حاکم و دیگر محدثین از ابی بن کعب از آن حضرت علیه السلام روایت کرده اند که چون وفات حضرت آدم علیه السلام نزدیک رسید ایشان را خواهش خوردن میوه های بهشت غلبه کرد و خود بسبب ضعف و سقوط حرکت نتوانستند که در آن خود را گفتند که برویدو برای من از خدا میوه های بهشت بخواهید و در آن وقت بنی آدم را عادت این بود که هر گاه مطلبی را از خدا میخواستند بزمین کعبه معظمه می آمدند و دعا میکردند حاجت روا میشد پس ایشان حضرت آدم علیه السلام

بیان ابتدای ساختن اشرفی و درهم

بهمین مقصد بر آمدند حضرت جبرئیل علیه السلام و دیگر فرشتها با ایشان در خوردند و از مقصد حرکت پرسیدند ایشان ماجرای فرمایش حضرت آدم علیه السلام اظهار کردند فرشتها گفتند که همراه ما برگشته باید که ما خود بجود این مطلب شما را آورده ایم چون نزد حضرت آدم علیه السلام رسیدند حضرت حوا علیه السلام ملایکه موت را بدیدند ترس خوردند و دم بدم متصل تر بحضرت آدم علیه السلام میشدند تا آنکه حضرت آدم علیه السلام ایشان را زجر و تهدید فرمودند که این وقت از من دور شو که هر چه مرا رسید بسبب تو رسید در میان من و فرستادگان پروردگار حایل مشو فرشتها قبض روح حضرت آدم علیه السلام نمودند و گفتند که ای پسران آدم بنگرید که ما با پدر شما چه میکنیم همان قسم با مردگان خود میکرده باشید حضرت جبرئیل علیه السلام خوشبوی مرکب از خوشبوهای بهشت مانند ارگجه و کفنی از حله های بهشت و برگ کنار از کنارهای بهشت آوردند و حضرت آدم علیه السلام را غسل دادند و کفن پوشانیدند و حنوط مالیدند بعد از آن ایشان را برداشته بکعبه بردند و بر ایشان نماز گذاردند و متصل مسجد خیف دفن کردند و دارقطنی در سنن خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که صلی جبرئیل علی آدم و کبر علیه اربعا صلی جبرئیل بالملایکة یومئذ فی مسجد الخیف واخذ من قبل القبلة ولحد له وسنم قبره یعنی حضرت جبرئیل بر جنازه حضرت آدم علیه السلام امام شده نماز گذاردند و چار تکبیر آوردند و جسد ایشان از طرف قبله در قبر درآوردند و قبر ایشان را بغلی ساختند و بعد از دفن قبر ایشان را مسنم بر صورت کوهان شتر گردانیدند و ابن عساکر از

بیان وفات حضرت آدم علیه السلام

ابی بن کعب رضی الله عنه مرفوعاً روایت آورده که برای حضرت آدم علیه السلام قبر بغلی ساختند و بعد طاق ایشان را غسل دادند و ابن عساکر ایضا از عطا خراسانی آورده که حضرت حوا علیه السلام تا هفت روز بر حضرت آدم علیه السلام ماتم داشتند و گریه میکردند و ابو الشیخ و ابن عدی و ابن عساکر از جابر بن عبد الله روایت آورده اند که هیچ کس از اهل بهشت نخواهد بود مگر که او را در آنجا بنام او خواهند خواند مگر حضرت آدم علیه السلام که ایشان را در آنجا بکنیت خواهند خواند و خواهند گفت که ابا محمد و هیچ کس از اهل بهشت نیست که او را در آنجا ریش و بروت باشد مگر حضرت هارون علیه السلام که ایشان را ریش دراز تا ناف خواهد بود و بیهقی در دلایل النبوة از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت آورده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل الجنة لیست لهم کنی الا آدم فانه یکنی ابا محمد تعظیما و توقیرا و ابو الشیخ همین مضمون را از بکر بن عبد الله المزنی روایت کرده و ابن عساکر از غالب بن عبد الله عقیلی آورده که کنیت آدم ابو البشر فی الدنیا و ابو محمد فی الجنة و از ابو الشیخ خالد بن معدان روایت کرده که هبوط حضرت آدم علیه السلام در هند بود و بعد از وفات ایشان را برداشته متصل خانه کعبه آوردند و یکصد و پنجاه کس از اولاد ایشان نوبت بنوبت در حراست بر داشتن مقرر بودند و ابو الشیخ از مجاهد آورده که قبر حضرت آدم علیه السلام در موضع منی است در مقام مسجد الخیف و قبر حضرت حوا علیه السلام در جده است و از آنجمله آنست که چون حضرت آدم علیه السلام فرمودند که فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون ابلیس در جناب الهی عرض کرد که بارخدایا آدم را وعده کرامت فرموده و برای اولاد او کتاب و رسول و علم و حکمت

بود و باش و طعام و شراب و از خورش عنایت فرمودی مرا بفرما که ازین چیزها چه دادی
حق تعالی فرمود که کتاب تو وشم است یعنی نیلگون کردن بدن بسوزن و مانند آن و قرآن تو
شعر است و رسول تو کاهنان و برهمنان و آتش‌پرستان و بر مخوانان و علم تو سحر است و طعام تو
هر مرداری که نام خدا در وقت ذبح آن نبرده باشند و شراب تو هر چه مست کننده بود مثل آب بنگ و آب
پوست و خمر و مانند آن و مسکن تو حمام است و سخن تو افسانهای دروغ و مؤذن تو مزامیر
و بربط است و مسجد تو بازار است و آواز تو آواز جرس است و دام شکار تو زنان بنی آدم اند ابلیس
گفت که ربی حسبی یعنی این همه اسباب در معاش من کفایت میکند و از آنجمله آنست که چون
حضرت آدم علیه السلام از جوار الهی دور افتادند ایشانرا وحشت مفارقت آن قرب و منزلت
لاحق بود حق تعالی ایشانرا آنجای کعبه نشان داد که در آنجا خانه بنا کن بنام بیت المعمور که در
آسمانهاست و ذکر الله را آنجا و طواف کنند چنانچه فرشته‌ها را دیده بودند که بر گرد بیت المعمور طواف
میکردند و بسوی آن خانه نماز میگذارند چنانچه ملائکه بسوی بیت المعمور نماز میگذارند رواه
الطبرانی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه و بیهقی در شعب الایمان از ابن عباس رضی الله عنه روایت
کرده که حضرت آدم علیه السلام از هند چهل حج پیاده گزارده اند و از آنجمله آنست که در صحیحین
و دیگر صحاح سته اصل این قصه وارد شده و بیهقی در اسماء و صفات و لالکائی در کتاب الشریعت
و ابو داود چنین آورده اند از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم

بیان کتاب و قرآن و رسول و مسجد ابلیس ملعون

اعتراض کردن حضرت موسی علیه السلام و جواب حضرت آدم علیه السلام دادن ایشان را

فرمودند که حضرت موسی علیه السلام در جناب رب العزت عرض کردند که بار خدایا مرا با حضرت آدم علیه السلام
ملاقات میسر کن تا از ایشان بپرسم که ایشان ما را و خود را چرا از بهشت بر آورده در دار المحنت
و الابتلا انداختند حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را بحضرت موسی علیه السلام نمود حضرت موسی علیه السلام بطریق
اعتراض گفتند که شما همان حضرت آدم اید که حق تعالی در شما روح خاص خود را دمید و اسماء هر چیز بشما
تعلیم فرمود و فرشته‌ها را فرمود که برای شما سجده کردند و در بهشت خود شما را ساکن ساخت حضرت
آدم علیه السلام گفتند که آری من همانم حضرت موسی علیه السلام گفتند که پس شما را چه باعث شد که خود را و ما را از
بهشت بر آورده بزمین افگندید حضرت آدم علیه السلام چون این اعتراض شنیدند گفتند که باری بگو
تو کیستی حضرت موسی علیه السلام گفتند که من موسی ام حضرت آدم علیه السلام گفتند که همان موسای که خدا با تو
هم کلام شد و ترا برسالت خود برگزید و ترا بمرتبه مناجات ممتاز ساخت و توریت عطا فرمود حضرت موسی
علیه السلام گفتند آری من همانم حضرت آدم علیه السلام گفتند پس راست بگو که توریت قبل از وجود من
بچند مدت نوشته شده بود حضرت موسی علیه السلام گفتند که بدو هزار سال پیش از وجود شما نوشته شده بود
حضرت آدم علیه السلام گفتند که آیا در توریت موجود بود که و عصی آدم ربه یا نه حضرت موسی علیه السلام گفتند
آری موجود بود حضرت آدم علیه السلام گفتند که پس مرا چرا ملامت میکنید بر چیزی که قبل از پیدایش من
بدو هزار سال مقدر و مکتوب بود آنحضرت علیه السلام بعد از نقل این قصه فرمود که حضرت آدم علیه السلام
بر حضرت موسی غالب آمدند و حضرت موسی ساکت شدند و درین قصه عوام الناس را اشکالی عظیم بهم میرسد

که اگر این نوع گفت و گو صحیح باشد لازم آید که هر بدکار نصیحت کننده خود را ساکت کند و باب امر
بالمعروف و نهی عن المنکر مطلق مسدود شود زیرا که هر چه شدنی است از نیک و بد همه قبل از خلقت
نیکان و بدان مقرر و مکتوب است و بر تقدیر نیکی و بدی موجب مجبوری در صدور آنست تا عذر
تواند شد بلکه تقدیر تابع وقوع است هر چه واقع شدنی است مقدر فرموده اند خواه باختیار صادر شود
یا بی اختیار و حل این اشکال آنست که غرض حضرت موسی علیه السلام از آن نبود که انکار گناه حضرت آدم
علیه السلام نمایند زیرا که وقت انکار بر گناه وقت تکلیف است و حضرت آدم علیه السلام در آن وقت نه
مکلف بودند و نه مرتکب گناه و نه راضی به گناه صادر شده از خود و نه عزم خود در آن گناه
داشتند و وجود انکار بر گناه منحصر درهمین امور است بلکه غرض حضرت موسی علیه السلام از آن سوال محض تعییر
بود که از شما این گناه چرا صادر شد پس حضرت آدم علیه السلام این سوال تعییری را بحواله بر تقدیر
دفع نمودند و همین است طریقه مسلوکه شریعت که تائب را بگناه صادر شده از وی تعییری نباید
کرد و صدور گناه را از وی حواله بر تقدیر باید نمود و ظاهر است که امر بالمعروف و نهی عن المنکر در
اوقات تکلیف است نه بعد از موت و نیز تعییر و سرزنش لائق آن گناهگار است که بر گناه خود
نادم نشده باشد و اگر مقدور باشد باز مرتکب آن گناه شود و چون ازین بابت هیچ یک متحقق
نباشد تعییر و سرزنش خطا است و از زبان عارفی شنیده شد که زلات انبیا علیهم السلام هر چند
بصورت گناه می باشند اما مبنی حکمت‌ها و اسرار در آن منطوی و پیچیده میباشد پس تعییر و سرزنش

بر زلات کار کسی است که از آن حکمتها و اسرار بیخبر باشند نه کار مثل حضرت موسی
علیه السلام و لهذا حضرت آدم علیه السلام حضرت موسی علیه السلام را بجمیع مناقب ایشان ستوده
این الزام را بر آن متفرع ساختند که اتلومنی علی امر قد قدر علی قبل ان اخلق
پس حاصل کلام حضرت آدم علیه السلام این است که از مثل شما که باین مرتبه عرفان
داشته باشید بعید است که آن زلت سراسر حکمت را بمن نسبت کنید و از فعل حکیم که در
ضمن آن منطوی و مستور بود غفلت ورزید و ندانید که خلقت من برای خلافت زمین
و جریان کن مکن و احکام تکلیفیه الهیه در ذریت من بود اگر من مرتکب آن گناه
نمیشدم این کارخانه کی صورت می بست و لنعم ما قیل بیت کار پاکان را قیاس از
خود مگیر ؛؛ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ؛؛ و حضرت موسی علیه السلام ازین
جنس مواخذات بسیار است که مقتضای کمال ایشان بود نه دلیل نقصان عرفان ایشان
فائده در صحیحین بروایت ابو موسی اشعری رضی الله عنه وارد است که آنحضرت علیه السلام
فرموده اند که سه کس را ثواب دو باره از جناب الهی عطا خواهد شد اول کسیکه از اهل
کتاب باسلام مشرف شود دوم کسیکه کنیزک خود را آزاد کرده باز در نکاح خود آرد
سیوم مملوکیکه هم بندگی خدا بجا آرد و هم در خدمت خاوند خود قصور نورزد فائده
فرقه اول علما و بد قماش اند که با دنیا داران و ظالمان اختلاط میکنند و برای

سه کس را ثواب دوباره از جناب الهی
عطا خواهد شد

بیان کردن فتنه احرقه بر آنان و اوان تعلیم صبیان نمودن
و مذمت علما بدقماش و قاضیان مرتشی
و مفتیان بیباک و پادشاهان ظالم
و امرای بیداد و کر و معلمان دنیا طلب
و واعظان طماع

لذات وشهوت انها وتصحیح مظالم انها روایات ها دره برمی ارند وحیلها بر می
انگیزند فرقه دوم قاضیان مرتشی ومفتیان بیباک که برای رشوت حکم شرع را تبدیل
میکنند ومدعی را مدعاعلیه وبالعکس قرار میدهند فرقه سیوم بادشاهان ظالم وامرای
بیدادگر که دادِ مظلومان نمیدهند واز احوال عمال خود ومتصدیان وکاربرداران
خود متفحص نمیشوند فرقه چهارم وزیران ومتصدیان دفاتر که در تحصیل اموال
وگرفتن خراج از رعایا ومزارعان خوف اخرة را در خاطر نمی ارند فرقه پنجم معلمان
دنیا طلب واعظان طماع که مرد تعلیم بر تعلیم احکام الهی وتبلیغ مواعظ وپند
چیزی از متاع دنیا درخواست نمایند ونزدیک توقع منفعت متوجه بحال سائل
شوند ودر صورت بی توقعی خشونت ودرشت خوئی نمایند اما فرقه معلم الصبیان
که برای تعلیم اطفال نوکر میشوند داخل درین زمره نمیشوند زیرا که در عوض تعلیم
چیزی نمیگیرند بلکه علوفه انها اجورهٔ محنت انهاست که از صبح تا شام از خانهٔ
خود جدا مانده واز کسب معاش معطل گشته اطفال بی مروبی یارا مانند
غیلها شبان که گوسفندان رم کرده را جمع نماید باحتیاط نگاه میدارند آری اگر
کسی محض تعلیم قران وحدیث وفقه بی تعیین مکانی یا زمانی اجوره درخواست
نماید درین زمره محسوب میشود وعلما را در گرفتن اجرت بر امامت واذان

وخطبه اختلافست جمعی نظر بانکه این چیزها عبادات اند وبر عبادت اجرت گرفتن
مبطل ثواب ان عبادات است جایز نداشته اند وجمعی نظر بانکه اجرت بر نفس
این عبادات نیست بلکه بر ادای عبادات در مکانی خاص یا در زمانی خاص واین
خصوصیت داخل عبادت نیست جایز داشته اند وتحقیق انست که در زمان سابق
ائمه وخطبا وموذنین حسبة لله باین اعمال مشغول میشدند چنانچه قاضیان
ومفتیان ومحتسبان وتحصیل کنندگان خراج وعشر وزکوة نیز بهمین نیت
خالصه باین اعمال مشغول میگشتند وچون خلفاء راشدین وسلاطین
عادلین دیدند که این جماعه خود را مشغول باقامت این عبادات ساخته اند
برای معاش انها از مال مسلمین امدادی مقرر کردند نه بنا بر اجرة بلکه بنا بر
اعانت رفته رفته این صیغه ها صیغهٔ معاش شد واجوره معاش قرار گرفت
درین زمان حال این وجه معاش مشکوک بلکه قریب بحرمت است حتی المقدور
ازان احتراز لازم است باقیماند مسئله دیگر وان گرفتن اجرة است بر تعویذ
ورقیه قران وان بالاجماع وبنص جایز است چنانچه در احادیث صحیحه که در صحیحین ودر
کتب معتبره موجود است بتجویز ان آمده ومحققین علما قاعده مقرر کرده اند
که بسیار نافع است گفته اند که هرچه در حق شخص عبادت باشد خواه فرض

بیان گرفتن اجرة بر تعویذ

عین خواه فرض کفایت خواه سنت موکده بران اجرة گرفتن جایز نیست مثل
تعلیم قران وحدیث وفقه ونماز وروزه وتلاوة وذکر وتسبیح وانچه بهیچ وجه
عبادت نیست مباح محض است بران اجرة گرفتن جایز است مثل کردن دم
بقران یا تعویذ نوشتن وامثال ذلک وعبادات که بسبب تعیین مدت یا تخصیص
مکان مباح میشوند نیز بر انها اجرت گرفتن جایز است مثل تعلیم قران
بطفل کسی در خانه او از صبح تا شام که باین خصوصیت وقیودها از عبادت نیست
ونیز باید دانست که چنانچه بر عبادات وطاعات اجرت گرفتن روا نیست
همچنان بر ترک معاصی واجتناب از محرمات هم اجرت گرفتن روا نیست ودر حکم
اجرت است حفظ منصب وامثال ذلک ودرینجا کسی را از عالمان دیده شد که در وقت
اشتغال بشغل قضا وافتا از سماع مزامیر وملاهی نهایت اجتناب
میکردند بلکه از سماع صوت محض نیز که در شرع مباح است وچون ازان خدمت
معزول میشدند تدارک مافات بوجه احسن می نمودند فائده در حدیث
معراج بروایت انس بن مالک رضی الله عنهم که در جمیع صحاح ستة موجود است وارد شده
که انحضرت علیه السلام فرموده اند که من شب معراج جماعه را دیدم که لبهای
انها را بمقراضهای آتشین می بریدند وهرگاه از بریدن فارغ میشدند لبهای

بیان عدم جواز اجرت بر گرفتن
معاصی

انها باز درست میشد از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این جماعه کدام
کسانند گفت اینها خطیبان امت تواند که مردم را بر نیکی حکم میکردند وخود را فراموش
میساختند ودر صحیحین بروایت اسامه بن زید از انحضرت علیه السلام وارد است که روز
قیامت مردی را آورده در اتش دوزخ خواهند انداخت وروده های
او در بیرون خواهد افتاد ان روده ها را کشیده دور خواهد کرد چنانچه خران
اسیا را کشیده دور میکنند دوزخیان نزد او خواهند آمد وخواهند گفت که ای
فلانی ترا چه بلا زده تو بودی که ما را بکارهای نیک میفرمودی واز کارهای بد
منع میکردی او خواهد گفت که من شما را میفرمودم وخود نمیکردم وشما را
منع میکردم وخود میکردم وخطیب وابن النجار بروایت جابر از ان حضرت علیه السلام
آورده اند که روز قیامت جماعهٔ از بهشتیان بر مردم دوزخ مشرف خواهند شد
وآواز خواهند داد که ای فلانی وفلانی شما را چه شد که در دوزخ افتادید
حال انکه ما بتعلیم شما در بهشت در آمدیم انها در جواب خواهند گفت که ما شما را تعلیم
میکردیم وخود عمل نمیکردیم وطبرانی وخطیب وابن شیبه از جندب بن عبد الله
بجلی واز ابو برزه اسلمی واز سلیک غطفانی باسانید صحیحه روایت کرده اند
که انحضرت علیه السلام میفرمودند عالم بیعمل مانند فتیلهٔ چراغ است که خود را میسوزد

و دیگر از ارزشتنی مبحث رضا آنکه صبر بر سه قسم است اول صبر بر مشقت طاعت
مثل برخاستن از خواب برای نماز و غسل و وضو در وقت سردی و رفتن بمسجد در
وقت گرما و در وقت تاریکی و علی هذا القیاس دوم صبر از لذات گناه که بی اختیار
مرغوب طبع میباشد سیوم صبر بر مصیبت که در جزع و فزع و شکایت و حرکات مخالف
رضامندی خود را بزور باز دارد و چون شخص درین سه حالت نفس خود را بصبر خو
گر کرد یقین است که مجبور در هر حال مالک نفس خود شد و نفس او مغلوب و عقل او
غالب گشت و این همه چیزها بر او آسان شد پس تعلیم بکه صبر نفس را بمنزله ورزش
بهر عزیمت است که سرمایه حفظ صحت و باعث امان از مرض است ولهذا در حدیث شریف
وارد است که الایمان نصفان نصف فی الصبر و نصف فی الشکر رواه البیهقی فی شعب
الایمان عن انس مرفوعا گویا درین حدیث اشاره میفرمایند بآنکه ایمان بمنزله صحت است
و صحت بدو چیز حاصل میشود پرهیز و دوا پرهیز صبر است و دوا شکر و از انجا
که اگر پرهیز نباشد دوا هیچ فائده نمیکند و پرهیز بدون دوا نیز مفید می افتد
حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه صبر را جزو اعظم از ایمان قرار داده اند
چنانچه ابن ابی شیبه در کتاب الایمان و بیهقی از آن حضرت روایت کرده اند که الصبر
من الایمان بمنزلة الراس من الجسد اذا قطع الراس انتن ما فی الجسد لا ایمان لمن لا صبر له

پایان اقسام صبر

ولهذا در حدیث شریف هم بروایت عبید بن عمیر لیثی مطابق قول حضرت امیر المومنین
علی کرم الله وجهه وارد است که روزی شخصی پیش آنحضرت علیه السلام آمده پرسید
که یا رسول الله ما الایمان قال الصبر و السماحة و نیز در صحاح سته مرویست که
ما اعطی احد عطاء خیرا و اوسع من الصبر و ابن ابی الدنیا و بیهقی از حسن بصری
رضی الله عنه روایت کرده که روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خانه
خود بر آمدند و بیاران خود فرمودند که از شما کسی میخواهد که او را خدا بغیر
آموختن علم عطا کند و بغیر هدایت راه یاب کند و از شما کسی میخواهد که
حق تعالی کوری را از وی دور کند و او را بینا سازد یاران عرض کردند که
هر کس از ما همین مطلب دارد فرمودند که هر که در دنیا زهد ورزد و رشته امل خود را
کوتاه کند حق تعالی او را بغیر آموختن علم عطا میفرماید و بغیر هدایت رشدی
میدهد و دانا و آگاه باشید که بعد از من مردمانی پیدا خواهند شد که پادشاهت
ایشان بغیر قتل و تکبر راست نخواهد شد و دولت ایشان بغیر بخل و ظلم برقرار
نخواهد ماند و محبت ایشان بغیر مداهنت در دین و پیروی خواهش نفس ایشان
حاصل نخواهد شد پس هر که از شما آن وقت را ادراک کند و بر فقر خود صبر نماید
و از دولت ایشان خود را باز دارد و بر ناخوشی ایشان صبر نماید و از محبت ایشان دست

بردار شود و بر ذلت خود صبر نماید و عزت را ترک دهد و غرض او درین امور
غیر از رضامندی خدا چیزی دیگر نباشد حق تعالی او را ثواب پنجاه ولی عنایت
کند و حکیم ترمذی در نوادر الاصول بروایت ابن عباس رضی الله عنه آورده اند
که من روزی ردیف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودم یعنی پس آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم سوار بودم فرمودند که من ترا چند چیز نافع تعلیم کنم گفتم آری
فرمودند علیک بالعلم فان العلم خلیل المومن والحلم وزیره والعقل دلیله والرفق
اخوه والصبر امیر جنوده یعنی علم دوست خیرخواه مومن است و حلم بمنزله وزیر او ست
و عقل بمنزله راه بر است و رفق یعنی مدارا و نرم خوئی بمنزله برادر او ست که هر وقت
بکارش می آید و صبر بمنزله امیر الامراء لشکر او ست که هیچ مهم بدون معاونت او فتح
نمیشود و بیهقی از اشعث بن سلامه روایت کرده که او را از ابو حاضره
اسدی شنیده که آنحضرت علیه السلام شخصی را از یاران خود که همیشه در مجلس شریف
حاضر میشد چند روز ندیدند از حال او تفقد فرمودند یاران گفتند که او
در فلان کوه خلوت گزیده است و مشغول بعبادت گردیده فرمودند که او را
پیش من بیارید چون او بحضور رسید فرمودند که ترا چه باعث شد که در کوه
رفته خلوت گزیدی و از صحبت مسلمین کناره کردی او عرض کرد که یا رسول الله

مرا صحبت مردم در عبادت خدا تشویش میدهد فرمودند که صبر کردن آدمی
در صحبتی از صحبتهای مسلمانان بر مکروهات خود بهتر از عبادتی است که در
خلوت تا شصت سال ادا نماید و بخاری در کتاب الادب و ترمذی و ابن ماجه
بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنه از آنحضرت علیه السلام آورده اند که مسلمانی که
با مردم خلط نماید و بر ایذای ایشان صبر کند بهتر است از مسلمانی که صبر بر ایذای مردم
نکرده ترک صحبت ایشان کند و اما نماز پس استعانت بآن دو طریق دارد طریق
اول که نصیب عوام است آن است که چون غرضی در پیش آید که چاره آن از اندازه تدبیر
و سرانجام آن نتوانند برای حصول آن مطلب در مسجد روند و دوگانه بگزارند
و بدعا مشغول شوند و این طریق را ترمذی و دیگر صحاح باین وضع روایت
کرده اند که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من کانت له حاجة الی الله
او الی احد من بنی آدم فلیتوضأ و لیحسن الوضوء ثم لیصل رکعتین ثم لیثن
علی الله و لیصل علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم ثم لیقل لا اله الا الله الحلیم الکریم
سبحان الله رب العرش العظیم الحمد لله رب العالمین اسئلک موجبات رحمتک
و عزائم مغفرتک و الغنیمة من کل بر و السلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا
الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا حاجة هی لک رضی الا قضیتها یا ارحم الراحمین

پایان استعانت بنماز

بیان شفاعت

فائده احادیث متواتره بیان کردند که غیر از کافر در حق همه اهل معاصی
حکم شفاعت خواهد شد پس معلوم شد که محروم مطلق از شفاعت کافر
است و بس و مناسب مقام هم نفی همین شفاعت است زیرا که این کلام برای رد
خیال فاسد اهل کتاب و نیز هم مشرکان ایشان است از اولاد و انبیا و
اولیا و اولیا و متوسلان بزرگان دین که خود را بتوسل بزرگان
مامون از مواخذه و باز پرس میدانند و می فهمند که با وجود کفر و قبایح دیگر
بزرگان ما مارا از عذاب اخروی خلاص خواهند ساخت و طریق رد این خیال
آن است که شفاعتی که شما متوقع آن غره می شوید در انروز واقع نخواهد شد
زیرا که شفاعت هر شفیع در انروز موقوف بر حکم الهی خواهد بود چون شفاعت
موقوف بر حکم الهی شد جای اعتماد نماند چه توسل بان شفیع در حصول آن
کفایت نخواهد کرد بلکه حکم الهی هم در کار است و آن در خطر است شود یا نشود
شما بمحض توسل بکاهلی نازش بکنید که این توسل سبب مستقل نیست فائده

بیان تخصیص چهل روز برای عبادت

عدد چهل را در کارها بسیار اعتبار است و لهذا در حدیث آمده است که من اخلص لله
اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و نیز آمده است که
خمرت طین آدم اربعین صباحا و نیز بچه آدمی در شکم در همین مقدار مدت

بیان شرک مسلمانان که بشیر در دنیا
وران گرفتارند

بیان نعمت فرار از طاعون و وبا

از حالی بحالی انتقال میکند تا چهل روز نطفه میباشد و تا چهل روز دیگر خون
بسته و تا اربعین دیگر گوشت پاره بعد ازان قابل نفخ روح الهی میگردد
و ازینجا است که صوفیه رحمة الله علیهم قاطبة چله را برای ریاضت
و خلوة قرار داده اند زیرا که از قصه موسی علیه السلام معلوم شد که تا این مدت
ریاضت کردن موجب ترقی است از حالی بحال اعلی فائده تحقیق کرده اند
که هر قوم راکو سالهٔ است که در پرستش او مشغول اند گو بظاهر خود را مسلمان
و دین دار پندارند چنانچه در حدیث شریف نیز اشاره باین معنی آمده چنانکه
فرموده اند تعس عبد الدینار و عبد الدرهم و عبد الخمیصة ان اعطی رضی و ان لم
یعط سخط یعنی بد حال است کسی که بندهٔ اشرفی یا بندهٔ روپیه بلکه بندهٔ
شال و جامهٔ بازیب است اگر او را از جانب خدا این چیزها عطا شود خوش
میگذراند و الا ناخوش میماند و بابت شکایت وا میکند فائده در صحیح مسلم
و دیگر صحاح وارد شده که آنحضرت علیه السلام فرمودند که طاعون رجز است
و بقیهٔ عذابی است که پیشینیان بان معذب شده اند پس چون واقع شود در شهری
و ملکی و شما دران شهر و ملک فرار مکنید و اگر بشنوید که در شهری یا ملکی واقع
شده است پس دران شهر و ملک داخل هم نشوید زیرا که در صورت اول فرار از قضای

الهی و مخالف توکل و تسلیم است و در صورت ثانی جرأت بر عذاب الهی
و اقدام بر غضب اوست و نیز در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه وبا در جای
افتد و مردم انجا فرار نکنند و صبر نمایند و از خدا تعالی برین صبر خود متوقع
اجر باشند حق تعالی ایشانرا بمنزله شهیدان رساند گو سلامت مانند و درینجا بخاطر
ظاهر بینان اشکالی رو میدهد که فرار از قحط و دیگر بلیات بلاشبه در شریعت
جایز است چنانچه مشهور است که الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و با
و طاعون که اشد بلیات است چرا فرار را ازین بلاد در شریعت ممنوع داشته اند
جوابش آنکه این را دو جهت است اول آنکه در صورت وبا و طاعون اکثر
اهل شهر خصوصا اقارب و عشائر و اصدقاء و معارف بیمار مبتلا شوند اگر
مردم را حکم بجواز فرار میفرمودند این بیماران را بیمار داری که میکرد و هر بخوف
جان خود که خیلی شیرین است گریخته میرفتند و بیماران بی اجل می مردند
یعنی حرج عظیم میکشیدند پس درانوقت خدمت بیماران و شکستن خاطر انها
و خواطر عاجزان و شکسته پایان که طاقت گریز مطلق ندارند حکم جهاد پیدا کرد
و صبر دران مکان مثل صبر در صف قتال موجب اجر و ثواب گردید بخلاف
بلیات دیگر از قحط و خوف دشمن که این مانع از فرار در انجا متحقق نیست بلکه

بیان فضیلت پوشیدن زر و پاپوش

فقیران و همسایگان درانوقت از همه پیش قدم می باشند در فرار یا مستغنی
می باشند از آنکه مال ندارند تا کسی دنبال انها گردد دوم آنکه طاعون
و وبا از آثار ارواح خبیثه جنیان است که یکبارگی برای ایذای مسلمین
از بنی آدم و غیر مسلمین منتشر شده باین نوع اذیت میرسانند پس
گریختن از مقابله انها دلیل ترسیدن از انهاست و صبر و استقامت
موجب ذلت و انکسار نخوت انهاست پس باین جهت نیز حکم جهاد و صبر در قتال
پیدا کرد و در حدیث نیز اشاره واقع شده باین معنی چانکه فرموده اند
در حق طاعون که فانها وخز اعدائکم من الجن فائده هر رنگ زرد
خالص را خاصیت است که در تفریح خاطر و دفع غموم و احزان نافع میافتد
طبرانی و خطیب و دیلمی از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که هر که جفت
پاپوش زرد میپوشد همیشه در شادمانی باشد مادام که آن جفت را پوشیده باشد
و در تفاسیر از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه روایت کرده اند که این
میفرمودند من لبس نعلا صفراء قل همه و در بعضی از روایات دیده شد که هر که جفت
پاپوش زرد رنگ بی دربی بکار برد غم و اندوه او برود و بالجمله الوان خمسه
یعنی سرخی و زردی و سیاهی و سفیدی و سبزی خواص مختلفه دارند که اهل تجربه

وقیاس آنرا ثابت کرده اند و در عرب مشهور است که الحمرة اجمل والصفرة
اشغل والمخضرة انبل والسواد اهول والبیاض افضل یعنی سرخی جمال
دارد و زردی در نظر خوش می نماید و سبزی موجب بزرگی و وقار است
و سیاهی هولناک است و فضلت و سفیدی فضیلت و خوبی دارد و در لغت
عرب رنگ را برای بیان قوت و صفای او بلفظی تاکید میکنند میگویند
که احمر قانی و اصفر فاقع و اسود حالک و اخضر وارق و ناضر و ابیض
خاصع پس معنی فقوع مفاد تیزی رنگ زرد است خاصه در رنگ دیگر
استعمال آن جایز نیست فَالله وَوَیْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا یَکْسِبُونَ
یعنی و سخت بدحال است ایشانرا از جهت آنچه کسب میکنند باین نوشتن و گفتن
که رشوت دنیوی است و اندک زایل بعضی از ظاهرین مفسرین سلف بظاهر
سیاق این آیه که ذکر تحریف افترا و تعین ثمن قلیل که از کدام جنس است و کدام
چیز است بعوض کاغذ و سیاهی و قلم و محنت کتابت است یا عوض مضمون و حکم
مستنبط آن در آیت موجود نیست تمسک کرده قائل بحرمت بیع و شرای مصاحف
گشته اند عبد الرزاق و ابن ابی داود در مصاحف از ابراهیم نخعی عن الاعمش
روایت کرده اند که میگفت یکره ان تکتب المصاحف بالاجرة و این آیت در مقام

بیان عدم جواز بیع مصاحف و جواز آن

استدلال میخواند فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم الی آخرها و نیز از ابو الضحی
روایت کرده اند که او گفت که من از سه کس از علمای اجلهٔ کوفه از مسئله
خرید کردن مصحف پرسیدم عبد الله بن یزید خطمی و مسروق ابن الاجدع و شریح
هر سه کس گفتند که لا تاخذ علی الکتاب ثمنا و ابن ابی الدنیا من طریق
قتاده عن زرارة بن اوفی عن مطرف روایت نموده که من در فتح
شهر تستر همراه ابو موسی اشعری رضی الله عنه حاضر شدم در ان غنیمت دو دو
بسته کتان یافتم و یک صندوقچهٔ خرد که در وی کتابی از جنس کتاب الله بود
یا توریت یا زبور یا انجیل و در لشکر ما مردی حبر بود از قوم نصاری او گفت
که این صندوقچه را بدست من بفروشید که قدردان و فهم کننده این کتاب منم
و او را الغیم میگفتند پس مسلمانان مکروه داشتند که بدست او کتاب الله را بفروشیم
آن صندوقچه را بدو درم بدست او فروختیم و کتاب ملکو را باو هبه نمودم
قتاده که راوی این قصه است میگفت که از همین جا کراهیت فروختن مصاحف
ثابت شد زیرا که ابو موسی اشعری و یاران ایشان آن کتاب الهی را فروختن
تجویز نکردند و نیز ابن ابی داود از سعید بن مسیب و حسن بصری رضی الله عنهما
روایت کرده که این هر دو بزرگ بیع مصحف را مکروه میداشتند و از حماد بن ابی

سلیمان استاذ حضرت امام اعظم رضی الله عنه رحمة الله علیه آورده که شخصی از ایشان
پرسید در حق فروختن مصحف چه میفرمایند گفتند که ابراهیم نخعی فروختن
و خریدن مصحف را مکروه میداشتند و بروایت سالم آورده که عبد الله بن
عمر رضی الله عنه چون در بازار میگذشتند و میدیدند که کسی مصحف میفروشد
میفرمودند که بد تجارت است این تجارت و بروایت سعد بن جبیر
رضی الله عنه آورده که ابن عمر رضی الله عنه میفرمودند کاشکی در زندگی
من حاکمی پیدا شود و دستهای مردم را بر فروختن مصاحف بریدن
فرماید و کراهت این سودا از حضرت امیر المومنین عمر رضی الله عنه و ابن
مسعود رضی الله عنه نیز مروی شده در کتاب ابن ابی داود که معروف بکتاب
المصاحف است و از عبد الله بن شقیق عقیلی عبد الرزاق و ابن ابی داود روایت
آورده اند که کان اصحاب رسول الله علیه السلام یشددون فی بیع المصاحف
و یرونه عظیما و حضرت امام زین العابدین رضی الله عنه روایت نموده که در
در زمان صحابه فروختن مصاحف رایج نبود عادت چنین بود که هر که نوشتن
مصحف منظور می افتاد اوراق خالی را با دوات و قلم گرفته متصل منبر آمده
می نشست هر مسلمانی که می آمد از وی استدعا نوشتن میکرد و هر که نوشتن میدانست

یک ورق نوشته میداد و بار دیگر مینوشت و بهمین دستور در چند روز
مصحف تمام میشد و از عطا و دیگر تابعین نیز همین مضمون مروی شده
بالجمله انقدر خود صحیح است که مصحف را نوشته فروختن یا اجرت بر نوشتن
او گرفتن معمول در زمان خلفای اربعه نبود و حسبة لله می نوشتند اول این
بدعت در آخر زمان معاویه بن ابی سفیان رایج شده چنانچه از
عمده وغیره از ابو مجلز تابعی شاگرد ابن عباس رضی الله عنه روایت
کرده اند لیکن این بدعت حسنه است بدعت سیئه نیست در اول وهله این را
علمای آنوقت انکار کرده بودند و باین آیت تمسک جسته چون علمای دیگر
غور کردند هیچ وجه حرمت دران نیافتند و اجماع بر جواز آن متحقق گشت
و از این آیت حرمت او ثابت نمیشود زیرا که اگر مراد از لیشتروا به ثمنا
قلیلا گرفتن اجرت کتابت یا قیمت کاغذ و سیاهی میشد لفظ ثم یقولون
هذا من عند الله محض ضایع و لغو میافتاد و لهذا ابن عباس و محمد بن
الحنفیه باباحت آن فتوی دادند ابن ابی داود از ابن عباس رضی الله عنه
روایت نموده که ایشانرا ازین مسئله پرسیدند فرمودند که لا باس
انما یاخذون اجور ایدیهم و از محمد بن الحنفیه آورده که گفتند که لا باس

انما بیع الورق و عمل یدیه و از حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه روایت
نموده که ایشان از حضرت امام محمد باقر رضی الله عنه روایت نمودند که لاباس
بشراء المصاحف و ان یعطی الاجری علی کتابتها و از حسن بصری و مطرف
نیز رجوع ازین خوف مروی است بروایت صحیحه چنانچه در کتاب المصاحف موجود
است و عجب تر آن است که از جابر بن عبد الله و بعض فقهای دیگر رحمة الله علیهم
مروی شده که خرید کردن مصحف را تجویز میکردند و بیع آنرا حرام یا مکروه
میدانستند بجهت آنکه درین آیت لفظ اشترا بمعنی بیع است بدلیل ثمنا قلیلا
لیکن چیزی که بیع او حرام مطلق باشد خریدن آن نیز جایز نیست زیرا که
خریدن باعث شدن است بر بیع بالجمله قول بکراهیت این معامله بیعاً
و شراءً در اول وهله قوی تعمق در سلف صالح ازین رواج یافته بود
آخر ما ساقط از درجهٔ اعتبار شد و اجماع بر صحت آن منعقد گشت فائده
باید دانست که استباحت کفر است و معنی استباحت آن است که در دل خوف
عقاب را آن نماند و قبح آن در اعتقاد زایل شود و گو بداند که این معصیت را
در شرع حرام کرده اند و ازان منع شدید نموده و بزبان هم اقرار نماید که
این معصیت معصیت است زیرا که معنی استباحت مباح دانستن است نه مباح

استباحت معصیت کفر است

گفتن و چون خوف عقاب از معصیت زایل شد و آن معصیت در اعتقاد
هیچ نماند مباح گردید و معامله مباحات با آن معصیت بوقوع آمد ظاهر بیان
فقه می فهمند که انکار ورود حرمت او در شرع نیز لازم استباحت است
و این معنی نادر الوقوع است از روی احادیث و ملاحظهٔ روایات در تحقیق استباحت
همان قدر کافی است انکار ورود حرمت او در شرع بدل یا بزبان ضرور
نیست لب اوقات شخص چنین اعتقاد میکند که در شرع بنا بر مصلحت عام
تا رسم فاسد شیوع نیابد و رفته رفته منجر بقبح دیگر نشود این فعل را
حرام ساخته اند و برای ترهیب و تخویف وعدهٔ عقاب نموده و الا
فی نفسه این فعل وجهی از قبح ندارد و عقاب بر آن مترتب نمیشود و این
فرق را بخاطر نگاه باید داشت که در فهم اکثر احادیث و روایات این باب
بکار خواهد آمد فائده باید دانست که اهل قرابت دو قسم اند یک قسم آنانکه با او قرابت
محرمیت هم دارند مثل عم و خال و عمه و خاله و برادر و خواهر و اولاد برادران و خواهران
و احسان با این قسم فرض است تارک آن گنه گار است قسم دیگر آنانکه محرمیت ندارند
مثل اولاد اعمام و اخوال و اولاد عمات و خالات و احسان با این نسبت موکد است
لیکن بمعنی امداد و اعانت اما احسان بمعنی ترک ایذا پس نسبت بهمه اینها فرض است

اهل قرابت دو قسم اند

بلکه نسبت بسایر مسلمین یتیم در عرف شرع طفلی است نابالغ که پدرش مرده باشد
یا مفقود شده خواه مادرش زنده باشد یا نه و اگر مادر هم ندارند زیاده تر
مستحق احسان میگردد و یتیم در جانوران جانوری است که مادر ندارد گویند داشته
باشد و یتیم در جواهر و امتعهٔ نفیسه چیزی است که ثانی و نظیر نداشته باشد چنانچه
گویند در یتیم است و یتیم را بر یتامی جمع کرده اند حال آنکه جمع فعیل بر فعالی نمیاید
چون یتیم آفت زده است بصورت جمع آفت زدگان جمعش آورده اند مثل وجاعی
و جاطی و حباطی کشاف گفته است که یتیم را هرچند صفت است حکم اسمای غالبه داده اند
مثل صاحب و فارس و بر شکل اینها جمع نموده پس در اصل یتایم بود قلب مکانی نموده
یتامی ساختند و احسان بر یتیم دو قسم است قسم اول آنچه بر وارثان او واجب است مثل
حفظ مال او بنهجی که روز بروز افزون شود به تجارت یا زراعت تا قدر نفقه
او و مئونات ملکیهٔ او ازان برآید و تفقد مصالح یتیم از خوراک و پوشاک
و تعلیم علم و کتابت و تلقین آداب بکمال نرمی و خیرخواهی و قسمی الست که بر عامه
مردم واجب است و آن ترک ایذا است و تلطف و مدارا و در مجالس و محافل نزدیک
خود نشاندن و بر سر یتیم دست مالیدن و او را بر مثال فرزندان در کنار
گرفتن و اظهار محبت نمودن و حق یتامی از اهل بیت تابع حق اقارب و الدین شد

بیان معنی یتیم

بیان حقوق یتیم

که چون شخص یتیم گشت ولی پدر شد حق تعالی جمیع بندگان خود را حکم فرمود که
با او حکم پدری نمایند تا عجز خلقی که بسبب موت پدر او را لاحق شده بود باین قوت
حقیقی که او را هزاران پدر بهم رسید منجبر گشت پس یتیم نیز قرابت شرعی دارد
چنانچه ذوی القربی قرابت عرفی داشته بود مسکین در عرف قرآن شخصی است
که دخل او کمتر از خرج او باشد اگر چه مالی هم داشته باشد و مشغول بحرفتی هم بوده
باشد بدلیل آنکه در سوره کهف مذکور است که کشتی که حضرت خضر علیه السلام
او را شکستند ازان مسکینان بوده و آن مسکینان بآن کشتی کسب میکردند
بدلیل آنکه در سوره لا اقسم در مقام بیان شدت فقر مسکیناً ذا متربة
فرموده اند اگر لفظ مسکین بخودی خود برای چیزی مملک محض دلالت میکرد
حاجت این قید نبود و چون مساکین را مورد احسان ساختند فقیر را
بالاولی محل ترحم و احسان باید شناخت که احتیاج او بیشتر از احتیاج
مسکین است فائده شخصی بعضی احکام شریعت را که موافق طبع و عادت او واقع
شده باشد قبول کند و بجا آرد و آنچه مخالف طبع و عادت او باشد در قبول آنها آن
صوا قصور نماید این موافقت و این عمل هیچ بکار او نخواهد آمد مثلا شخصی است که
شراب را بمزاج خود مضر دانسته یا مخالف وضع خاندان خود دیده ترک نماید و زنا را

بیان مسکین

بیان قبول کردن احکام شریعت طبعی خود
و نه قبول کردن احکام شریعت غیر طبعی خود

بپنهان نهان بعمل آرد پس ترک ثواب حق او موجب ثواب نشد زیراکه از جهت
اتباع شریعت واقع نشد آری اگر باقتضای طبع و رسم و اتباع شریعت بعمل
نیارد البته در اصلاح رسم فائده می
بخشد فائده عیسی در لغت عبرانی بمعنی الیشوع است و معنی الیشوع مبارک است
و مریم در لغت عبرانی بمعنی خادم است چون مادر ایشان را برای خدمت بیت المقدس
نذر کرده بود ایشان را مریم نام گذاشت در حدیث صحیح آمده که آنحضرت علیه السلام
فرموده اند که روح القدس جبرئیل علیه السلام است و در بخاری و دیگر صحاح معتبره موجود
است که آنحضرت علیه السلام برای حسان شاعر منبری در مسجد نهادند و اشعار او را
که در جواب شعرای کفار میگفت می شنیدند و در حق او دعا فرمودند که اللهم ایده
بروح القدس پس معلوم شد که تایید روح القدس بعض امتیان آنجناب علیه السلام را هم
بطفیل متابعت آنجناب و ایمان بحضرت عیسی علیه السلام نصیب میشود لیکن آنحضرت
علیه السلام را بالاولی حاصل خواهد بود و ابن حبان از ابن مسعود روایت کرده که آنحضرت
علیه السلام فرموده اند که روح القدس در سینه من چنین دم میزند که هیچ نفسی نمی میرد
تا آنکه تمام نمی گیرد رزق خود را پس بترسید خدا را و در طلب رزق بسیار کد و کاوش نکنید
و از خصایص صحبت روح القدس آنست که زبیر بن بکار در کتاب اخبار المدینه از حضرت

بیان معنی لفظ عیسی مریم

بیان روح القدس

حسن بصری رحمة الله علیه آورده که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که با هر که روح القدس
هم کلام میشود در زمین را حکم نیست که از گوشت او بخورد فائده امام احمد بسند
صحیح از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت کرده اندکه آنحضرت علیه السلام فرموده اند
که دل چهار قسم است دلی است صاف و در وی چراغی میدرخشد و دلی است در غلاف انداخته
و بالای غلاف بر رشته مضبوط بند کرده و دلی است معکوس منکوس و دلی است دو
رنگ یک صفحه او سفید و یک صفحه او سیاه است دل صاف دل با ایمان است و چراغ
درخشنده او نور ایمان است و دل مغلف دل کافر است و دل منکوس دل منافق است
که بعد از معرفت انکار کرده است و دل دو رنگ دلی است که در وی ایمان و نفاق هر دو
جمع شده و مثال ایمان در آن دل مانند سبزه است که او را آب طیب مدد میدهد
و میرویاند و مثال نفاق در آن دل مانند ناصور است که دمبدم ریم و خون از او
می برآید ازین هر دو جانب هر طرف که غلبه میکند احکام دیگر را مغلوب میسازد
و مضمون این حدیث را ابن ابی شیبه و ابن ابی الدنیا و ابن جریر از حذیفه رضی الله عنه
روایت کرده اند و حاکم بسند صحیح از حذیفه رضی الله عنه روایت کرده که گناهان
و شهوتها بر دلها وارد میشوند پس هر دلی که انکار کرد یک نقطه سفید در آن دل
پیدا میشود و هر دلی که انکار نکرد یک نقطه سیاه در آن دل پیدا میشود باز اگر بار دیگر

در حدیث شریف نصیحت که دل چهار قسم اند

همان گناه یا گناه دیگر پیش آمد و از آن نیز انکار کرد سفیدیش افزون شد تا آنکه
سفیدی خالص گشت بار او را هیچ گناه ضرر نمیکند و اگر بار دیگر هم انکار کرد سیاهی آن
افزون شد تا آنکه رفته رفته تیره میشود و منکوس میگردد پس حق را حق نمی فهمد و باطل را
باطل نمی داند و همین مضمون بیهقی در شعب الایمان از حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه
روایت نموده فائده احادیث بسیار دلالت میکنند بر آنکه آرزوی موت و تمنی
آن حرام است نباید کرد چنانچه حدیث مشهور که در صحاح سته مروی و ثابت است فائده
باید دانست که جبرئیل باجماع اهل عربیت غیر منصرف است بسبب علمیت و عجمه موی شرطها
و معنی این نام موافق روایات اکثر صحابه رضی الله عنهم عبد الله است باین تفصیل که
جبر بمعنی بنده بی اختیار و مجبور در دست خاوند خود است و ایل بمعنی الله است و هکذا
روی عن بن عباس و عکرمه و علقمه و غیرهم رضی الله عنهم فی تفسیر ابن جریر و ابن
ابی حاتم لیکن در دیلمی از ابو امامه رضی الله عنه مرفوعا روایت کرده که قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل عبد الله و میکائیل عبد الله و اسم اسرافیل
عبد الرحمن و بیهقی در شعب الایمان و ابن ابی شیبه از ثابت بنانی روایت کرده اند
و صابونی در کتاب المائتین از جابر بن عبد الله رضی الله عنه مرفوعا روایت آورده
که یکی از خدمات جبرئیل علیه السلام که حق تعالی او را بر عرض حاجات آدمیان داروغه

تمنی موت کردن حرام است

تحقیق لفظ جبرئیل

فرموده است اگر محبوبی از محبوبان خدا تعالی برای حصول مطلبی در جناب الهی دعا
میکند جبرئیل علیه السلام عرض مینمایند که فلان بنده فلان مطلب را میخواهد حکم
میشود که هنوز حاجت او را حبس بکنید و مطلب او نه بر آرید تا دعا بسیار کند که مرا
آواز او و دعا و زاری او خوش می آید و اگر کافری یا فاجری برای مطلبی
دعا میکند حکم میشود که زود مطلب این را بر آرید تا به آواز ناخوش خود مرا
ناخوش نکند فائده بیهقی در کتاب الاسماء والصفات و طبرانی در معجم اوسط و بزار
در مسند خود بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهم آورده که روزی مردم بسیار جمع
شده پیش آنحضرت علیه السلام آمدند و عرض کردند که یا رسول الله حضرت ابوبکر
رضی الله عنه میفرمایند که نیکیها هم از جانب خداست و بدیها همه از جانب بندگان
است و حضرت عمر رضی الله عنه میگویند که نیکی ها و بدی ها هم از جانب خداست
بگفته حضرت ابوبکر رضی الله عنه جماعه قائل شده اند و بقول حضرت عمر رضی الله عنه
جماعه دیگر قایل شده اند و باهم بحث و نزاع مینمایند ما همه پیش شما آمده ایم تا این
مقدمه را فیصل فرمایند آنحضرت علیه السلام خندیدند و فرمودند که طرفه اتفاق است
که در آسمان نیز همین قسم مناقشه رو داده حضرت میکائیل علیه السلام موافق
قول ابوبکر رضی الله عنه گفتند و حضرت جبرئیل علیه السلام موافق قول عمر رضی الله عنه

بکرار حضرت صدیق اکبر
و حضرت عمر فاروق

بیان طلسم شهر بابل

بعد از ان حضرت جبرئیل علیه السلام بحضرت میکائیل علیه السلام گفتند که چون
ما مردم که اهل آسمانیم باهم مختلف باشیم اهل زمین بالا ولی مختلف خواهند ماند
پایئد تا پیش حضرت اسرافیل علیه السلام این قضیه را بریم و فیصل کنیم پیش
اسرافیل علیه السلام بردند حضرت اسرافیل علیه السلام بر ثبات این سر قدر القا نمودند
و گفتند که القدر خیره و شره و حلوه و مره کله من الله بعد از ان انحضرت علیه السلام
بحضرت ابوبکر رضی الله عنه فرمودند که یا ابابکر اگر حق تعالی میخواست که کسی عصیان
او نکند ابلیس را نمی آفرید حضرت ابوبکر رضی الله عنه عرض کردند که صدق الله و رسوله
فائده در تواریخ معتبره نوشته اند که حکمای باطل در عهد نمرود در شهر بابل که
تختگاه او بود شش طلسم ساخته بودند که عقول و اوهام در ادراک انها حیران
بودند اول انکه بطی از مس ساخته بودند که هرگاه جاسوسی یا دزدی دران
شهر آمدی از ان بط آوازی برآمدی که تمام اهل شهر آن آواز را می شنیدند
و میدانستند که مقصود او چیست و آن جاسوس و دزد را میگرفتند دوم
طبلی که هر گاه چیزی کم میشد نزد ان طبل می آمد و چوب نقاره بران میکوفت
ازان طبل آوازی برآمد که فلان چیز تو در فلان جا ست و بعد از تفحص همچنان
می برآمد سیوم اینه که برای معرفت حال غایب ساخته بودند هرگاه دران اینه

صاحب غرض نگاه میکرد خیال غایب او دران اینه نمودار میشد و در شهر یا در صحرا
یا در کشتی یا در کوه صورت او بجائی که ان غایب دران حال می بود مشاهده میکرد
اگر بیمار یا صحیح یا فقیر یا مالدار یا مجروح یا مقتول می بود همچنان نمودار میشد
چهارم حوضی که در هر سال یکروز بر لب ان حوض جشنی ترتیب میدادند و اعیان
و اشراف شهر حاضر میشدند و هر کس هر چه میخواست از شربتها و افشوره ها می آورد
و دران حوض میریخت چون ساقیان بران حوض برای نوشانیدن مردم
می ایستادند و از حوض میکشیدند برای هر کس همان برآمدی که خود آورده بودی
پنجم تالابی که برای قطع خصومات و فیصل قضایا ساخته بودند اگر دو کس را باهم
منازعت درمیان می آمد و حق از باطل جدا معلوم نمیشد بر سر آن تالاب میآمدند
و دران تالاب می درآمدند هر که بر حق می بود اب تالاب پایین ناف او میشد و غرق
نمیگشت و هر که بر باطل می بود اب تالاب بالای سر او می گشت و او را غرق میکرد مگر انکه
برای حق گردن نهادی و از دعوی باطل خود باز آمدی انگاه نجات می یافت
ششم بر در سرای نمرود درختی نشانده بودند که زیر سایه او مردم در بار می نشستند
و هر قدر مردم افزون میشدند سایه آن درخت نیز همچنان بیشتر میشد تا انکه
بعد دیک لکه میرسیدند سایه هم همان قدر افزون میگشت و چون ازین عدد یک کس

بیان مذمت حسد

شش فرقه بی حساب بدوزخ روند

زیاده میشد سایه مطلق نمیماند و همه در افتاب می نشستند و نمرود که پادشاه
آنجا بود نیز درین باب توغل بسیار داشت فائده در حدیث صحیح
وارد است که الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب یعنی حسد نیکیها را میخورد در
چنانچه آتش هیمه را میخورد و نیز در حدیث است که جماعه از بنی آدم دشمن نعمتهای
خدا اند صحابه مردم پرسیدند که یا رسول الله کدام شقی خواهد بود که نعمتهای خدا را دشمن
دارد فرمودند کسانیکه بر مردم حسد میکنند و لطف خدا را که بر بندگان خود
میفرماید مکروه میدارند و اشد قبایح این خصلت ذمیمه انست که در علما و صلحا
زیاده تر این خصلت غلبه میکند سر کش آن است که اینها قدر نعمت خدا را
بیشتر می فهمند و به سبب بودن آن نزد خود و بودن آن نزد غیر خود نهایت
شادی میکردند و طبع ایشان بحسد میگراید و لهذا اهل تجربه گفته اند که شش فرقه
بی حساب بدوزخ خواهند رفت امرا به سبب ظلم و عربان به سبب تعصب و حمیت و دهاقین
به سبب تکبر و نخوت و تاجران به سبب خیانت و اهل صحرا و بادیه نشینان به سبب
جهالت و علما به سبب حسد عبد الله بن الزبیر گفته است که حسد بر هیچکس نباید کرد زیرا که
اگر انکس بهشتی است پس مال و منال و نام و جاه دینا در برابر بهشت چه مقدار است
که بر وی حسد کرده شود و چون او را بهشت خواهند داد این هم اگر داده نداده باشند

حسد چهار مرتبه دارد

و اگر دوزخی است پس حسد بر وی چگونه توان کرد که تمام این نعمتها دوزخ است
علما گفته اند که حسد چهار مرتبه است بعضها فوق بعض اول انکه زوال نعمت را
از کسی خواهد گرچه آن نعمت بخود نرسد و این اعلا مراتب حسد است که در حق مسلمان
صالح این نوع حسد کردن نهایت شنیع و کریه است و در حق کافر و فاسق که بان
نعمت بر کفر و معصیت قوت میگیرد جایز و مباح است دوم انکه انتقال آن
نعمت از کسی بسوی خود خواهد مثلا باغ کسی را خواهد که من مالک شوم و زن کسی را
خواهد که در نکاح من باشد و ریاست کسی بمن برسد درینجا حصول آن نعمت برای خود
غرض اولی و مطلوب بالذات میباشد و زوال آن نعمت ازان کس مقصود بالتبع
و این نوع حسد هم در حق مسلمان حرام است سیوم انکه زوال نعمت را از کسی نخواهد
اما چون از تحصیل مثل آن نعمت برای خود عاجز شود آرزو کند که کاش
این نعمت پیش هم نباشد تا بر من او را فزونی و تفوقی نماند چهارم انکه حصول
مثل آن نعمت برای خود بخواهد و اصلا زوال آن نعمت از غیر خود یا انتقال آن
نعمت بسوی خود در خاطر او نگذرد و این را غبطه و منافسه نامند و این مرتبه از
حسد اگر در امور دینی مثل ایمان و نماز و زکوات و انفاق فی سبیل الله و تعلیم
و تعلم و ارشاد و ولایت متحقق گردد محمود است بلکه بعضی اوقات واجب هم میشود

بیان معنی لفظ یهود و نصاری

و حرام نیست فائده یهود در اصل جمع هاید است و هاید در لغت توبه کننده
را گویند چنانچه در سوره اعراف واقع شده که انا هدنا الیک و از انجا که یهودیان
در باب توبه فعلی شاق بعمل آورده بودند که خود را در بدل گوساله پرستی بر
بکشتن داده ملقب باین لقب شدند و نصاری جمع نصران است که مراد
ناصر است و چون حواریان با حضرت عیسی علیه السلام عهد بستند که ما انصار دین
شما خواهیم بود چنانچه در سوره صف و دیگر سورها مذکور است ملقب باین لقب شدند

بیان اضافت مساجد بسوی خدا

فائده اضافت مساجد بسوی خدا محض برای تشریف و تعظیم است و الا
مساجد بنا کرده آدمیان است و مسکن مؤذنان و امامان و اگر بحقیقت ملک
الهی نظر کرده شود پس همه عالم ملک و خلق اوست چنانچه میفرمایند که
و لله المشرق و المغرب پس این اضافت نیست مگر اضافت تشریف و تعظیم چنانچه
خانه کعبه را بیت الله و ناقه حضرت صالح را ناقة الله فرموده اند و سرش
آنست که ملک ابتدائی و تصرف در همه چیز عالم یکسان است اما درین بقاع متبرکه
آن ملک ابتدائی با ملکی دیگر انضمام پیدا کرده که اول آن بقعه ها را در ملک
آدمیان داخل کردند و آدمیان بحکم او تعالی مالک آنها شده برضا و رغبت خود
برای تقرب الی الله آنها را از ملک خود برآورده برای عبادت و یاد نام او وقف

گردانیدند چنانچه جانور قربانی از میان جانوران پس این بقاع از جمیع اشیای
عالم باین وجه امتیاز تمام پیدا کردند و نسبت الی الله در انها اشد و اقوی
گشت از دیگر مواضع و مکانات و لهذا آن مکانات را بنا بر تشبیه بیوت الله
و خانه های خدا نامیده شد و ازین است که در حدیث صحیحین وارد است که احب البلاد
الی الله مساجدها و ابغض البلاد الی الله اسواقها یعنی دوست ترین مکانات
شهرها نزد خدا مسجدهای آن شهرها است زیرا که خدا را یاد میدهند و دل را
بسوی او تعالی متوجه میسازند و نا خوش ترین مکانات شهرها بازارهای آن
شهرها است که از یاد او مشغول ساخته دل را با مور دنیا مصروف میسازند و رغبت
در شهوات نفسانی از ماکولات و مشروبات و تجارات رایجه و امارد و نسوان
و دکاکین مزخرفه پیدا میکنند در حدیث شریف وارد است که اذا رایتم الرجل
یتعاهد المسجد فاشهدوا له بالایمان یعنی چون ببینید شخصی را که خبرگیری
مسجد میکند و بار بار در انمقام متبرک آمد و رفت می نماید پس برای او گواهی ایمان
دهید در شرع شریف آنچه در باب تعظیم مساجد وارد است چند چیز است مردم مسلمان را
باید که از آن چیزها هرچه در مقدور خود باید دریغ نه دارد تا در محبان مساجد
داخل شود و در سلک آباد کنندگان مساجد معدود گردد اول پیاده بارفتن

برای ادای فرض در مسجد خصوصا در وقت تاریکی که بموجب حدیث صحیح سبب
کفارت گناهان است و نیز در حدیث شریف است که هرکه در خانه خود طهارت
بوجه احسن نماید باز بسوی مسجدی از مسجدها روانه شود محض به نیت ادای فرض
خدا هرگام او کاری میکند یک گام یک گناه او فرو می ریزد و یک گام درجه او
در بهشت بلند میشود دوم مسجد را از خس و خاشاک و آب بینی و آب دهن و دیگر
مکروهات طبعی و نجاسات شرعی پاک دارد و با فروختن مجامر و دود خوشبو
معطر سازد و فرش لطیف پاک بی تکلف دران بگسترانند و در حدیث شریف است
که خس و خاشاک از مسجد دور کردن و جاروب کشی نمودن آن مکان متبرکه
مهر حوران بهشت است اما درین باب احتیاط کند تا نوبت بزینت و طلا
کردن مسجد بآب زر و منقش نمودن بگلها و ریاحین و رنگین ساختن

بیان ممانعت مسجد از نقش و نگار

بلاجورد و امثال ذلک نرسد زیرا که این چیزها مسجد را از حکم مسجد برآورده
در تماشاگاه داخل می سازد و لهذا حضرت امیر المومنین عمر فاروق
رضی الله عنه چون مسجد مقدس نبوی علیه السلام تجدید عمارت فرمودند به معمار ارشاد
کردند که اکن الناس من المطر و ایاک ان تحمر او تصفر فتفتن الناس یعنی
بنای مسجد را آن قدر محکم کن که خوف چکیدن باران دور شود و خبردار باش

تا این مسجد را بسرخی و بزردی رنگین نکنی که مردمان در فتنه خواهند افتاد و در
وقت عبادت بآن رنگ عجیب و نقش پر زیب مصروف خواهند گشت و در عبادات ایشان
قصور واقع خواهد چون در مسجد داخل شود اگر وقت ادای فرض و سنت است
فبها و الا دو رکعت تحیة المسجد ادا نماید بموجب حدیث ابی قتاده که در صحاح ستة موجود
است اذا دخل احدکم المسجد فلیرکع رکعتین قبل ان یجلس و اگر فرض و سنت و نفل دیگر را
ادا نمود تحیة المسجد ازو ساقط گشت آری اگر اوقات ممنوعه نماز باشند مثل
عین استوا و طلوع و غروب بالاجماع یا بعد از نماز فجر و عصر عند الحنفیه پس باید که
مستقبل قبله نشسته بیک ختم خفیفه ذکر و تسبیح مشغول شده باز بحاجت خود متوجه
شود و در آن وقت نماز نکند چون در مسجد داخل شود پای راست را مقدم سازد
و چون برآید پای چپ را مقدم سازد و در روایت حضرت خاتون قیامت فاطمه
زهرا صلی الله علی ابیها و علیها و سلم آمده که در وقت داخل شدن مسجد بگوید صلی الله
علی محمد و سلم رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب رحمتک و در وقت برآمدن بگوید
صلی الله علیه علی محمد و سلم رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک نشستن
در مسجد برای انتظار نماز جماعت عبادت است و همچنین بعد از ادای نماز برای
ذکر و تهلیل در حدیث صحیح وارد است که تا وقتی که مصلی بعد از نماز در مقام خود

نشسته میماند فرشتها در حق او این دعا می کنند اللهم اغفر له وارحمه لیکن این
دعای فرشتها تا وقتی است که وضو شکسته نشود در مسجد جلیل القدر خرید و فروخت
و دیگر معاملات دنیا مثل اجاره و استصناع نکنند و مردم را باید که در مسجد قبل از
نماز جمعه حلقه حلقه نشسته سخنان دنیا و هزلیات بی فائده و ذکر اخبار امرا و سلاطین
مشغول نشوند بلکه بشکل نماز متوجه بقبله نشسته مشغول بذکر باشند و چیز گم شده را
در مسجد باواز بلند نجویند بلکه آواز خود را الا بموجب در مسجد بلند نکنند و اطفال بیهوش را
و مجنونان را در مسجد در آمدن نهند و سلاح در مسجد نیارند و در اثر دحام و اجتماع
مضایقه و مصادمه نکنند و خانه جنگی نه نمایند و فقیر انرا در مسجد سوال کردن
حرام است و دادن فقیران اگر در مسجد سوال کنند مکروه است تا باین فعل خوگر نشوند
و خواندن اشعار در مسجد ممنوع است مگر شعری که متضمن توحید باری تعالی و نعت
پیغمبر علیه السلام یا مشتمل بر وعظ و نصایح باشد و در عین مسجد گناه گار از استیا نباید
کرد و خواب کردن در مسجد بلا ضرورت مکروه است و عند الاحتیاج مضایقه ندارد
و تف انداختن در مسجد گناه است و علاج کفش آنست که زنو اورا ازان مکان
برآرند و آن مکان را پاک کنند و اگر زمین مسجد سخت نباشد آن تف را زیر زمین
کافته دفن کنند و کارگر را در مسجد نشسته کار کردن ممنوع است مگر آنکه معتکف

باشد و اورا بدون حرفت خود قوت میسر نشود و غسل و وضو و حجامت در
مسجد بوجهی که زمین مسجد بآب مستعمل آلوده گردد یا موی و چرک بدن دران افگنند
ممنوع است و پیاز و سیر خام را خورده در مسجد در آمدن یا بوی حقه در دهان
گذاشته بی مسواک در مسجد آمدن مکروه است بقدر مقدور در بنای مساجد در محلی
که احتیاج آن باشد امداد مالی و جانی نمودن ثواب عظیم دارد و هم چنین
در مهیا داشتن اسباب طهارت از بنای غسلخانه و ترمیم چاه مسجد و اجرای
آب نیز و مهیا داشتن فرش بوریا وغیره و روشن کردن چراغ در انجا تا آن
مدت که مردم دران باشند عبادت است و در حدیث صحیح بروایت حضرت ام المومنین
عائشه صدیقه رضی الله عنها وارد شده که امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
ببناء المساجد فی الدور وان تطیب وتنظف یعنی آنحضرت علیه السلام حکم فرموده اند
به بنا کردن مسجدها در محلها و آن مساجد را پاک و صاف باید داشت و خوشبو و معطر
باید نمود درینجا باید دانست که اکثر فقها از لفظ اولئک ما کان لهم ان
یدخلوها الا خائفین استنباط کرده اند که غیر اهل قبله را خواه یهودیان باشند
یا نصاری یا مشرکین مثل هنود و مجوس در مسجد در آمدن نباید داد و وجه این
استنباط آنست که خبر در امثال این مقام مرادف نهی میباشد مانند ما کان لکم

ان تؤذوا رسول الله و ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله و چون نهی
متعلق بکافر شود که حکم تکلیفی را باور ندارد گویا نهی متعلق بقبول کنندگان
تکلیف میگردد که آن کافر را این عمل کردن ندهند پس حاصل کلام چنین شد که شمارا
جایز نیست که این قسم اشخاص را در مساجد داخل شدن دهید مگر در وقتی که مضطر
و بیچاره و ذلیل و ترسان باشند چنانچه در وقت محاکمه و مخاصمه و اثبات
قصاص و حد در صورتی که قاضی در مسجد نشسته باشد و لهذا امام مالک رحمة الله علیه
بر طبق این حکم مستنبط عمل نموده میگویند که هیچ کافر را در هیچ مسجد داخل کردن
جایز نیست و امام شافعی رحمة الله علیه خاص میکنند که اینحکم را به مسجد الحرام و در ان
مسجد هیچ وقت کافر را در آمدن نباید داد و در مساجد دیگر اگر مسلمانان
برای مصلحتی و حکمتی اورا در آمدن دهند مضایقه نیست و امام اعظم رحمة الله علیه
میگویند که در آمدن کافر در همه جا درست است زیرا که در زمان سعادت نشان
آنحضرت علیه السلام مهمانان را گو کافر بودند در مسجد فرود کش میکنانیدند
چنانچه وفد ثقیف را و دیگر وفود را و نیز متواتر معلوم است که برای ملاقات
آنحضرت علیه السلام یهودیان ملعون اکثرا و نصاری و مشرکین بی طلب اذن
و بی روا انگی در مسجد میآمدند و می نشستند و ثمامة بن اثال حنفی را آنحضرت علیه السلام

در حالت کفر بستونی از ستونهای مسجد بسته بگذاشته بودند و ناسخ این عمل
مستمر آنحضرت علیه السلام هیچ وارد نشده فائده ابوبکر بن ابی شیبة
از عبد الرحمن بن سابط روایت کرده که دعا کننده در مسجد آنحضرت
علیه السلام دعا میکرد باین وضع که اللهم انی اسئلک باسمک الذی
لا اله الا انت الرحمن الرحیم بدیع السموات والارض واذا اردت
امرا فانما تقول له کن فیکون آنحضرت علیه السلام این دعای اورا شنیده
فرمودند که این دعا کننده را خبر برسانید که دعای او باسم اعظم واقع شد
و مقرون باجابت گشت فائده حضرت ابراهیم علیه السلام پسر تارخ بن
ناخور و تارخ را آزر نیز لقب بود در قصبه کوثی که از مضافات شهر بابل است
در سنه یکهزار و هفتصد و نه سال از تاریخ طوفان نوح علیه السلام متولد شد
و از طفلی آثار رشد درو ظاهر گشت و با پدر و قوم خود بابت بت پرستی بحثها
و حجتها نمود تا آنکه بتها را شکست و قوم او در مقام کین کشی اورا خواستند
که باتش سوزند آتش را بسیار افروختند و اورا در آن انداختند پروردگار او
اورا هیچ و سالم ازان آتش برآورد و باز پدر و قوم او با او دشمن شدند
تا آنکه خان و مان خود را برای خدا ترک کرده بسمت حران و ازان جا

هر که دعا باین کلمه بکند دعای او مقبول شود

تولد حضرت ابراهیم علیه السلام

بیان ختنه

بسمت شام و فلسطین هجرت کرده و دران سرزمین متوطن شدند و ابو الشیخ
در کتاب العقیقه از طریق موسی بن علی بن رباح عن ابیه روایت کرده
که حضرت ابراهیم علیه السلام را چون حکم ختنه فرمودند ایشان را در انوقت
هشتاد سال بود بعجلت تمام بتیشه که در خانه موجود بود ختنه کردند بعد از ان
درد بسیار کشیدند و در دعای جناب الهی دعا کردند حق تعالی وحی فرستاد که تو شتابی
کردی و قبل از انکه ترا از طریق و آله این کار نشان دهیم خود را در معرض هلاکت
انداختی ایشان عرض کردند که بار خدایا من مکروه داشتم که در بجا آوردن
حکم تو دمی توقف کنم و بیهقی روایت کرده است که حضرت ابراهیم اسحق علیه السلام را
روز هفتم از تولد ایشان ختنه کردند و حضرت اسمعیل علیه السلام را بعد از بلوغ
در سنه سیزده سالگی و آنحضرت علیه السلام نیز حضرات حسنین را روز هفتم از تولد
ختنه فرمودند و بیهقی از زهری روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام فرمودند
هر که اسلام بیارد میباید که ختنه کند و حاکم و بیهقی بطرق صحیحه روایت کرده اند
که حضرت ابراهیم علیه السلام اول کسی است که رسم ختنه آورد و انبیای پیشین
علیهم السلام مختون پیدا میشدند و اول کسیکه موی او سفید شد حضرت ابراهیم علیه السلام
است چون سفیدی در موی خود دیدند عرض کردند بار خدایا این چیست حکم شد که

وقار است عرض کردند رب زدنی وقارا و اول کسیکه موی لب را گرفتن و ناخن را
گرفتن و موی زهار را دور کردن رایج ساخت و التزام نمود نیز حضرت ابراهیم
علیه السلام است و اول کسیکه ازار دوخته پوشید و آنرا سروال نامند نیز حضرت
ابراهیم علیه السلام است قبل از ایشان لنگ معتاد بود و دیلمی بروایت انس رضی الله عنه
آورده که آنحضرت علیه السلام فرمودند که اول کسیکه خضاب حنا و وسمه کرد حضرت

بیان ایجاد ازار و خضاب

ابراهیم علیه السلام است و بزار و طبرانی بروایت معاذ بن جبل رضی الله عنه آورده اند که
آنحضرت علیه السلام میفرمودند که اگر من منبر برای خود بسازم مضایقه نیست که
حضرت ابراهیم علیه السلام نیز برای خود منبر ساخته اند و اگر من عصا در دست بگیرم
نیز مضایقه نیست که حضرت ابراهیم علیه السلام نیز گرفته اند و ابن عساکر روایت
جابر و غیره آورده است که اول کسیکه در راه خدا جهاد کرد حضرت ابراهیم علیه السلام
اند و اول کسیکه لشکر را در جنگ تعبیه نموده و میمنه و میسره و قلب قرار داد حضرت
ابراهیم علیه السلام اند و این واقعه در انوقت بود که رومیان حضرت لوط علیه السلام
را اسیر کرده برده بودند حضرت ابراهیم علیه السلام با انها جهاد فرمودند و حضرت
لوط علیه السلام را خلاص کرده آوردند و بیهقی در شعب الایمان روایت کرده است که حضرت
ابراهیم علیه السلام بجهت کثرت مهمانداری ابو الضیفان لقب شده بود و کنیت

ایشان را چهار دروازه بود تا هر طرف که خواهد مهمان درآید و چون حضرت ابراهیم علیه السلام
میخواستند که طعام چاشت بخورند از هر چهار طرف وطن خود تا فرسخ یک یک گروه تلاش
مهمان میفرمودند و تا وقتیکه مهمان نمیرسید طعام چاشت نمیخوردند زیرا که وقت چاشت وقت آمدن
مهمان است و در مسند امام احمد وارد است که حضرت ابراهیم علیه السلام در جناب الهی عرض
کردند که بار خدایا در زمین کسی نیست سوای من که ترا عبادت کند حق تعالی سه هزار فرشته
را نازل فرمود که با حضرت ابراهیم علیه السلام شریک عبادت شوند حضرت ابراهیم علیه السلام
تا سه روز به امامت فرشتها مشغول ماندند و ابن سعید روایت کرده است که حضرت

بیان موجد شیرمال

ابراهیم علیه السلام را وسعت مال و خادمان بسیار داده بودند اول کسیکه ثرید
ساخت حضرت ابراهیم علیه السلام اند و دیلمی از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که اول
کسیکه نان شیرمال پخت حضرت ابراهیم علیه السلام اند که برای مهمانان خود
می پختند و میخورانیدند و خطیب در تواریخ خود بروایت تمیم داری از آنحضرت علیه السلام
آورده که مردم از انجناب علیه السلام سوال کردند که در حق معانقه مرد با مرد چه

بیان حکم معانقه

میفرمایید فرمودند که معانقه درست است و در پیشینیان هم بوده است و علامت
خلوص دوستی و تمام تحیت ملاقات انها بود و اول کسیکه در وقت اظهار دوستی
معانقه کرده است حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند و قصه آن چنان بود که روزی

ایشان برای طلب چراگاه مواشی خود در کوهستان بیت المقدس سیر
نمودند تا مکانی برای بودن مواشی خود تلاش نمایند در همین اثنا آوازی
حزین و رقیق شنیدند که ذکر کننده خدا را ذکر میکند و او صفات تقدیس و پاکی
آن جناب میخواند بمجرد شنیدن آن آواز مطلب خود را فراموش کرده بسمت
آن آواز متوجه شدند دیدند که پیری دراز قامت که بدن او پر از موی است
استاده توحید خدای عز و جل میخواند پیش او رفتند و پرسیدند که ای شخص شیخ خدای
تو کیست که او را یاد میکنی گفت خدای من در آسمان است پرسیدند که در زمین هم
او خداست یا دیگری گفت که در زمین نیز همان خدا است سوای او دیگری لیاقت
خدائی ندارد و باز پرسیدند که قبله تو کجاست گفت بسوی کعبه باز پرسیدند که از کجا میخوری
گفت که در وقت پخته شدن دانه های خودرو در صحرا که آخر موسم گرما میباشد می
برآیم و از ان دانه ها جمع کرده میگذارم تا در زمستان بکار آید از همان طعام میخورم
باز پرسیدند که کسی از اهل و عیال تو هم باقی مانده است که خدمت تو بجا آرد گفت نی
باز پرسیدند که خانه تو کجاست گفت در غاری از غارهای این کوه می گذرانم پرسیدند
که با ایشان آن غار ده تا همراه تو بخانه تو برویم و سمت قبله ترا ببینیم او گفت
که در میان این مکان و آن غار جوی است که آب عمیق بسیار دارد و آدمی را ان گذشتن

ازان ممکن نیست حضرت ابراهیم علیه السلام پرسیدند که تو چه قسم ازان جوی عمیق عبور میکنی گفت که من بطریق خرق عادت برروی آب میروم وآن آب برای من مسخر میشود که غیر از کف پای من تر نمیشود حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند بیا تا بخانه تو رویم شاید که ابرا برای تو مسخر فرموده اند برای من هم مسخر کند حضرت ابراهیم علیه السلام وآن پیر هر دو روان شدند چون برلب آب آمدند وهر دو برروی آب گذشته رفتند وآن پیر تعجب کرد چون در غار رسیدند سمت قبله مسجد او را موافق سمت کعبه دیدند وبسیار خوش شدند بعد ازان پرسیدند که ای شیخ باری بگو که کدام روز سخت ترین روزهاست آن پیر گفت که آنروز روزی که حضرت عزت رب العرش کرسی خود را برای حساب خلایق نهند ودوزخ را بیفروزند تا آنکه هیچ فرشته مقرب وپیغمبر مرسل نماند مگر برروی خود زاری کنان بیفتد واز حال خود سراسیمه شود حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند که ای پیر نیکبخت برای من وبرای خود دعا کن که حق تعالی ما را از هول آنروز امن واطمینان نصیب فرماید پیر گفت که دعای من بچه کار میاید از من دعا مخواه حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند چرا گفت که من از سه سالی هر وقت وهر لحظه دعا میکنم واصلا مقرون باجابت نمیشود فرمودند که آن دعا چیست گفت

که روزی من در همین صحرا که با تو در آن ملاقات کرده بودم استاده بودم که نوجوانی مواشی را گرفته میرسد وگیسوهای آن نوجوان بر اشفته پرگنده گفتم از کجا می آیی واین مواشی از کیست گفت از خانه دوست خدا ابراهیم علیه السلام می آیم واین مواشی ازان اوست من از انوقت در دعا مشغولم که بارخدایا اگر در زمین کسی هست که دوست تو باشد مرا زیارت آنکس میسر کن وقبل ازانکه ازین جهان بروم بدیدار او مشرف شوم تا حال بدیدار او مشرف نشدم حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند که دعای تو مستجاب شد بیا تا با تو معانقه کنم حضرت ابراهیم علیه السلام آن پیر را کشیده معانقه فرمودند آنحضرت علیه السلام فرمودند که از همانروز معانقه رایج گشت وقبل ازان رسم سجود بود که در مقام تعظیم یکی دیگری را سجده میکرد باز در اسلام مصافحه رایج گشت در بخاری ومسلم ودیگر صحاح مروی شده که روز حشر تمام خلایق برهنه سر وبرهنه بدن وبرهنه پا برخیزند واول کسی جامه پوشانیده شود حضرت ابراهیم علیه السلام باشند ودر مصنف ابن ابی شیبه وکتاب الزهد امام احمد آمده که بعد از ایشان بلافصل جناب خاتم المرسلین علیه السلام را از جامه مخطط که از اجره نامند جامه بپوشانند ودر صحیح مسلم ودیگر صحاح وارد است که شخصی آنحضرت علیه السلام را باین لفظ خطاب کرد که یا خیر البریه آنحضرت علیه السلام فرمودند که لایق

این خطاب حضرت ابراهیم علیه السلام است ودر مصنف ابن ابی شیبه بطریق صحیح مروی است که سالی از سالها در بلاد حضرت ابراهیم علیه السلام محط غله رو داد حضرت ابراهیم علیه السلام برای طلب غله بشهری دیگر رفتند وهر چند تلاش کردند نیافتند مایوس شده باز گشتند در راه بمیدانی رسیدند که ریگ سرخ دران میدان بسیار بود غلامان خود را فرمودند که ازین ریگ سرخ در جوالها بار کنند تا مردم ما را خفیف وحقیر ندانند که جوالها را خالی آوردند آن ریگ را بار کرده آوردند هرگاه مردم می پرسیدند که درین جوالها کدام غله بار کرده آوردید حضرت ابراهیم علیه السلام میفرمودند که گندم سرخ غلامان چون آن جوالها را در خانه کشادند آن ریگ سرخ گندم سرخ شده بود حق تعالی نخواست که کلام خلیل خود را دروغ کند وخاصیت ان گندم سرخ این بود که هرگاه او را می کاشتند از سر تا قدم درخت آن دانه های گندم می رست وهم امام احمد در کتاب زهد وابونعیم در حلیة الاولیا وابن ابی شیبه بروایت سلمان فارسی آورده اند که کافران یکبار بحضرت ابراهیم علیه السلام دو شیر گرسنه را سر دادند آن هر دو شیر چون حضرت ابراهیم علیه السلام را دیدند سر بسجده افگندند ولیسیدن قدم های مبارک آن خلیل الرحمن علیه السلام شروع کردند ونیز از آثار

این امامت مطلقه آنست که حضرت ابراهیم علیه السلام پدر جمیع مسلمین ساخته اند باعتبار ملت چنانچه فرموده اند ملة ابیکم ابراهیم فهو ابو الملة کما ان محمدا علیه السلام ابو الشفقة والرحمة قال علیه السلام انما انا لکم مثل الوالد لولده وقال الله تعالی وازواجه امهاتهم وازین است که در مسند امام احمد وحاکم وبیهقی ودیگر محدثین معتبرین وارد شده که اولاد المومنین فی الجبل فی الجنة یکفلهم ابراهیم وسارة علیهما السلام حتی یردهم الی ابائهم یوم القیمة ودر مسند سعید بن منصور بروایت مکحول شامی مروی است ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان ذراری المسلمین فی عصافیر خضر فی شجر الجنة یکفلهم ابوهم ابراهیم علیه السلام فائده خانه معظمه کعبة الله برای تحصیل ثواب نسخه الیست عجیب زیرا که حج انخانه موجب کفارت جمیع گناهان است بحکم حدیث صحیح که من حج الله فلم یرفث ولم یفسق رجع کیوم ولدته امه وعمره این خانه نیز کفارت بحکم العمرة الی العمرة کفارة لما بینهما ونماز که بهترین اسباب تحصیل ثواب کثیر است صحت آن مشروط باستقبال این خانه است وطواف وقربان که نیز از عمده اسباب تحصیل ثواب الله از خصوصیات همین خانه وجمیع نیکی ها را خواه از جنس روزه باصدقه یا دیگر وجوه خیر باشند در حوالی این خانه ثواب مضاعف است بحدی که یک نیکی در آنجا

بیان فضیلت کعبه معظمه

برابر لک لک یکی درجای دیگرست چنانچه در تاریخ ازرقی و دیگر کتب حدیث
بروایت حضرت ابن عباس رضی الله عنه مرویست و قطع نظر از شغل عبادت
در انجا بمحض مجاورت انمقام متبرک و نظر بسوی انخانه بجلی اشیانه ثواب بیحد حاصل
میشود چنانچه درهمین کتب مرویست که حضرت حق تعالی هر روز برین خانه
صد و بیست رحمت نازل میفرماید شصت ازان برای طواف کنندگان و چهل برای
نماز گزارندگان و بیست برای بینندگان و نیز در حدیث وارد است النظر الی
الکعبة عبادة و چون اینخانه بمکان حصول ثواب شد لابد محل اجتماع و انبوه مردم
نیز خواهد بود زیرا که عقلای بنی آدم در تحصیل ثواب رغبت می نمایند و هر جا که مرغوب
خود را می یابند ازدحام میکنند و لهذا گفته اند بیت هر کجا چشمه بود شیرین
مردم و مرغ و مور گرد آیند، در احادیث صحیحه وارد است که سنگ اسود و سنگ مقام
معین که بران حضرت ابراهیم علیه السلام ده بنای کعبه میفرمودند بعد از ان
برهمان سنگ استاده اذان حج در مردم داده و بر دو قدم مبارک حضرت
ابراهیم علیه السلام دران سنگ منقش گشته این هر دو سنگ از بهشت آمده اند همراه
حضرت آدم علیه السلام و روز قیامت هر دو را چشمان و زبان و لبان خواهند داد
تا با آواز بلند برای کسی که بحق زیارت ایشان کرده گواهی دهند یعنی نماز گاه

بیان قصهٔ بنای کعبهٔ معظمه

که بعد از طواف خانه کعبه دو رکعت تحیة الطواف عقب این سنگ استاده گذاردن
مقررست تا امامت حضرت ابراهیم علیه السلام تا قیام قیامت جاری باشد
و نیز چون حضرت ابراهیم علیه السلام برهمان سنگ استاده اذان حج داده بودند
پس بعد از رحلت حضرت ابراهیم علیه السلام نزد ان سنگ استاده شدن و عبادت خدا
بجا آوردن گویا نزد ایشان حاضر شدن است و بحضور ایشان عبادت خدا
بجا آوردنست فائده سابق در تاریخ ازرقی و کتاب العظمة ابو الشیخ
و تاریخ ابن عساکر و دیگر کتب این فن مذکورست که چون حضرت آدم علیه السلام
از بهشت بزمین افتادند در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا من تسبیح
و تکبیر و تهلیل ملائکه را در زمین نمیشنوم چنانچه در آسمان می شنیدم و نه طواف
گاهی دارم چنانچه فرشتگان را در آسمان طواف گاهی میدیدم که بیت المعمورست
حکم شد که برو و در مکانی که نشان دهیم خانه را بنا کن و گرد او طواف نما
و بسوی او نماز گذار و حضرت جبرئیل علیه السلام را حکم شد که همراه حضرت آدم
علیه السلام بروند و آن نشان ان دهند حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت آدم
علیه السلام بمکان کعبه معظمه آوردند و بران زمین پر خود را زدند که از ته زمین
متصل طبقه هفتم آن بنیادی برآمد و بالای آن بنیاد فرشتها سنگهای کلان

که یک یک سنگ از انها از قوت حمل سی مرد خارج بود انداخته پر کردند و این سنگها
همه از پنج کوه بود کوه لبنان و طور زیتا و طور سینا و جودی و حرا تا انکه
آن بنیاد برابر روی زمین رسید انگاه حق تعالی بیت المعمور را از آسمان نازل
فرموده بالای آن بنیاد او را نهادند و حکم شد که حضرت آدم علیه السلام و اولاد
ایشان گرد این طواف نمایند و بسوی او نماز گذارند و اینخانه تا زمان نوح علیه السلام
موجود بود و وقت طوفان آن خانه را باز بر آسمان بردند بعد از ان مکان
کعبه معظمه مثل تلی بلند از تمام زمین ممتاز می بود لیکن بالای ان بنای نبود و اهل
آفاق همان مکان را قصد میکردند و محل اجابت دعا میدانستند تا انکه حضرت ابراهیم
علیه السلام به بنای کعبه حکم شد و همراه ایشان سکینه بصورت ابری سایه
افگند و بسبب آن سایه حد کعبه معظمه معین گشت و حضرت جبرئیل علیه السلام بر دور
قدر سایه خطی کشیدند و از همان خط حضرت ابراهیم علیه السلام بکندن زمین مشغول
شدند تا انکه بنیاد حضرت آدم علیه السلام نمودار شد و بالای آن بنیاد بنای خانه
بعمل آوردند در وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام اینخانه را عمارت فرمودند ارتفاع ان
نه گز ساخته بودند و درازی از حجر اسود تا رکن شامی سی و دو گز و از رکن شامی
تا رکن غربی بیست و دو گز و از رکن غربی تا رکن یمانی سی و یک گز و از رکن یمانی

حرا بالکسر کوهیست بمکه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوة چند روز در غار آن بعبادت مشغول بودند ۱۲ منتخب

سکینه بالفتح چیزیست که در تابوت بنی اسرائیل بود و سرش چون سر گربه بود و یا از زبرجد و یا قوت بود ۱۲ منتخب

تا حجر اسود بیست که پس شکل کعبه معظمه در انوقت مستطیل بود که طول او از
عرض او زیادتی ظاهر داشت و باهم در طول طرفین که شرقی و غربی است نیز
اختلافی بود اما غیر محسوس و همچنین در هر دو جانب عرض که شمالی و جنوبی است نیز
اختلافی بود غیر محسوس و دروازهٔ ان خانه در انوقت بزمین چسپیده بود و نه بلند
و فضای محض بود مصاریع نداشت تا انکه طبع حمیری برای آن دروازه
مصاریع و زنجیر و قفل ساخت و نیز حضرت ابراهیم علیه السلام اندرون اینخانه جانب
راست در آینده چقری کافته گذاشته بودند تا بمنزلهٔ خزانهٔ اینخانه باشد و هر چه از
نذور و هدایا برای اینخانه بیاید دران خانه بنهند و بانی اینخانه حضرت ابراهیم
علیه السلام بودند و مزدور حضرت اسمعیل علیه السلام که گلابه میکردند و سنگها را
از کوه ابوقبیس و حرا و ورقان میآوردند تا انکه عمارت اینخانه از قدم آدم
بلند شد و محتاج چیزی شدند که بروی استاده بنا نمایند حضرت اسمعیل علیه السلام
را فرمودند که برای من سنگی بیار تا بالای او استاده بکار عمارت پردازم
ایشان بر کوه ابوقبیس برای تلاش سنگی رفتند حضرت جبرئیل علیه السلام در راه
با ایشان درخوردند و گفتند که بیا تا ترا نشان دهم به سنگی بزرگ که همراه
حضرت آدم علیه السلام از بهشت در دنیا آمده و برکت عظیم دارد و حضرت

حمیر بالکسر و سکون میم و فتح یا قبیله ایست از قبایل سباه ۱۲ منتخب اللغت

فائده در صحیح بخاری و دیگر صحاح بروایت ابن عباس رضی الله عنه بحدیث قدسی آمده که حق تعالی فرمود که تهمت دروغ میدهد مرا آدمی و هرگز او را لایق نبود و دشنام میدهد مرا آدمی و هرگز او را لایق نبود اما تهمت دروغ پس ازان جهت که میگوید مرا باز

[illegible]

ادریس علیه السلام آن هر دو سنگ را بخوف آمدن طوفان درین کوه مخفی نموده دفن کرده اند یکی را برای استاده شدن حضرت ابراهیم علیه السلام بر و دیگری را در کنج خانه کعبه از جانب راست دروازه بنه تا هر که طواف اینخانه نماید اول آن سنگ را ببوسد و طواف شروع کند حضرت اسمعیل علیه السلام بفرموده حضرت جبرئیل علیه السلام آن هر دو سنگ را پی یکدیگر آوردند و حضرت جبرئیل علیه السلام همراه حضرت اسمعیل علیه السلام پیش حضرت ابراهیم علیه السلام آمده به نهادن سنگ سیاه در کنج کعبه حکم کردند چون حضرت ابراهیم علیه السلام بریک سنگ استاده بنای عمارت میکردند آن سنگ بقدر بلندی عمارت بلند میشد و تا تمام شدن عمارت حاجت به سنگ دیگر نیفتاد و اثر انگشتان هر دو قدم حضرت ابراهیم علیه السلام دران سنگ منقوش گشت و سنگ دوم که در کنج خانه کعبه نهادند نوری عظیم ازان منتشر شد و در هر چهار جهت کعبه معظمه نور او سرایت کرد تا مسافتی که آن نور میرسید از هر چهار طرف حد حرم مقرر گشت که بعد از فراغ از بنای کعبه حضرت ابراهیم علیه السلام آن حدرا به انصاب حرم معلم فرمودند و در حدیث صحیح بروایت عبد الله بن عمر رضی الله عنه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمودند الرکن والمقام یاقوتتان

دراخرت زنده نخواهد خت گو مرا اول آفریدیست حال آنکه دوباره پیدا کردن بر من دشوارتر از اول بار پیدا کردن نیست تا او را این شبه و تکذیب بخاطر راه یابد اما دشنام پس ازان جهت که میگوید که پروردگار اولاد دارد مانند جانوران و آدمیان حال آنکه من خدای یگانه بی نیازم نمی زایم و نه از کسی زائیده شده ام و نه کسی همسر من تواند شد فائده در بخاری و مسلم و دیگر صحاح مرویست که روز حشر تمام خلایق برهنه سر برهنه بدن و برهنه پا برخیزند و اول کسیکه جامه

۴۵۷

من یاقوت الجنة طمس الله نورهما ولولا ذلک لاضاءا ما بین المشرق والمغرب و نیز در حدیث صحیح وارد است که رنگ سنگ حجر اسود معروف است در ابتدا اینها سفید و نورانی بود بدست رسانیدن گناهگاران بنی آدم باین مرتبه سیاه گشت و از قتاده مرویست که قبل از اسلام عادت نبود که مقام ابراهیم را کسی دست رساند و مسح کند درین امت این امر رایج شد و کسانیکه قبل از اسلام این سنگ را دیده بودند نقل میکردند که اثر هر دو پاشنه حضرت ابراهیم علیه السلام و انگشتان ایشان درین سنگ ظاهر و نمودار بود حالا بسبب دست رسانیدن مردم آن اثر بخوبی ظاهر نیست و ابن ابی شیبه از عبد الله بن الزبیر نقل کرده که ایشان جماعتی را دیدند که مقام ابراهیم را مسح میکنند گفتند شما را خدا تعالی به مسح کردن این سنگ امر نموده بلکه حکم او همین است که نزد این نماز گزارید و بیهقی در سنن خود روایت کرده که این سنگ در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در زمان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه متصل خانه کعبه بود و در زمان حضرت عمر رضی الله عنه بفاصله گذاشته شد و پیش آمدن سیل عظیم بود که از اسیل ام نهشان گویند و این سنگ در زور آب سیل از مکان خود بیجا شده دور افتاده بود حضرت عمر رضی الله عنه

پوشانیده شود حضرت ابراهیم علیه السلام باشد و در مصنف ابن ابی شیبه و کتاب الزهد امام احمد آمده که بعد از ان به بلا فصل جناب خاتم المرسلین علیه السلام را از جامه مخطط که انرا حبره نامند حله پوشانند و در صحیح مسلم و دیگر صحاح وارد است که شخصی آنحضرت علیه السلام را باین لفظ خطاب کرد که یا خیر البریه آنحضرت علیه السلام فرمودند که لائق است این خطاب حضرت ابراهیم علیه السلام

خود تشریف آورده مکانی برای این سنگ تجویز کرده کرد اگرد این سنگ سنگ نشست نموده در میان آن این سنگ را نهادند و ازان باز در همین مقام است این است آنچه اکثر اهل تاریخ روایت میکنند پس اول بنای خانه کعبه از حضرت آدم علیه السلام واقع شد و آنچه مشهور است که اول بنای اینخانه معظمه حضرت ابراهیم علیه السلام فرموده اند پس بنابر آنست که این موضع را بصورت خانه که چهار دیوار و سقف داشته باشد ایشان ساخته اند و در عهد حضرت آدم علیه السلام غیر از بنیاد آن چیزی نبود و بالای آن بنیاد بیت المعمور را نهاده بودند که بصورت خیمه بود از یاقوت مجوف و عمارت گل و سنگ نبود و اما قبل از حضرت آدم علیه السلام پس نیز این مقام محل تعظیم و احترام بود بلکه قبل از خلقت زمین و ماضیها نیز چنانچه فاکهی در اول تاریخ مکه میگوید حدثنی عبد الله بن ابی سلمة قال حدثنا الواقدی قال حدثنا ابن جریج عن بشر بن عاصم الثقفی عن سعید بن المسیب قال قال علی بن ابیطالب رضی الله عنه خلق الله البیت قبل الارض والسموات باربعین سنة فکان غثاء علی الماء و نیز فاکهی بسند خود از ابو هریره رضی الله عنه روایت کرده الکعبة خلقت قبل الارض بالفی عام قیل و کیف خلقت قبل الارض وهی من الارض فقال انه کان علیها

۴۵۸

ملکان یسبحان باللیل والنهار الفی سنة فلما اراد الله ان یخلق الارض دحاها من تحت الکعبة وجعل الکعبة وسط الارض و آنچه بعضی اهل تاریخ گفته اند که پسران حضرت آدم علیه السلام کعبه را بگل و سنگ بنا کرده اند بعد از وفات حضرت آدم علیه السلام و بودن بیت المعمور دران مقام تا حیات حضرت آدم علیه السلام بود پس چندان قابل اعتماد نیست زیرا که منتهای سند این روایت تا وهب بن منبه است که بیشتر از اسرائیلیات نقل میکند و تحقیق همین است که قبل از حضرت ابراهیم علیه السلام کسی این خانه را خانه نساخته است و از روی کتاب و سنت صحیح مشهوره همین ثابت است و لهذا شیخ عماد الدین کثیر در تفسیر خود میگوید که لم یرو عن معصوم ان البیت کان مبنیا قبل الخلیل علیه السلام اما بعد از ابراهیم علیه السلام پس نیز و اهل تاریخ چنین مقرر است که عمالقه و جرهم نیز انرا بنا کرده اند و باز قصی بن کلاب نیز انرا بنا نموده و سقف انرا بچوب دوم که درخت مقل را گویند پوشش ساخته و چوب جرید ما را بجای تختها بکار برده بار دیگر هنگامی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله بودند قریش باز این خانه را بنا کردند و سببش آن بود که زنی دود خوشبو به پوشش کعبه میداد شراره از آتش برجست و اکثر چوبهای سقف خانه سوخت و بسبب سابق

بالفتح درختی که از و میوه مقل پیدا میشود و آن میوه را مقل مکی گویند و درخت کنار را نیز نبق گفته اند

ازان سیل عظیم آمده بود و بعد آن دیوارهای کعبه نیز شق شده بودند سرداران
قریش جمع شده ولید ابن مغیره را امیر عمارت قرار دادند و کعبه را هدم نموده
از سر نو بنا کردند و باهم چنین قرار داده شد که سوای مال حلال صرف درین مصرف
خرج نکنند و چون درانوقت اکثر مال داران سود خوار بودند مال حلال بسیار
کم بهم رسید درین بنا تغیر و تبدیل بسیار واقع شد اول انکه از عرض کعبه چند
گز زمین را گذاشتند و در حطیم داخل کردند دوم انکه دروازهٔ او را از زمین
بسیار بلند ساختند تا هر کرا خواهند درآرند و هر کرا خواهند منع نمایند سیوم انکه اندرون
خانه کعبه ستونهای چوبین دو صف استاده کردند در هر صف سه ستون چهارم انکه
ارتفاع خانه را از بیرون مضاعف نمودند هژده گز بود نه گز بر ارتفاع حضرت
ابراهیم علیه السلام زیاده کردند پنجم انکه اندرون خانه کعبه متصل رکن شامی زینه
پایه ساختند که بربام کعبه ازان توان رسید و این هم سابق نبود باز در اسلام
عبد الله بن زبیر این خانه را بنا کرد و بدعات جاهلیت را موقوف ساخت
برطبق حدیثی که از حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها شنیده بودند و بجای
گلابه ورس که گل خوشبوست درین باگچ محکم نموده مخلوط نموده بکار برد
و حطیم را درخانهٔ کعبه داخل نمود و آن خانه را دو در ساخت یکی در شرقی و یکی در

شرقی و چون از بنا فارغ شدند از سر تا پا از بیرون و درون بمشک و عنبر
کهگل نمود و بدیباج پوشش کرد و فراغت ازین عمارت هجرت نبوی در
سنه شصت و چهار واقع شد باز در وقت حجاج بنای دیگر این خانهٔ معظمه را
واقع شد لیکن همین قدر که جانب شامی کعبه را هدم کرده بر بنیاد قریش بلند
ساخت و زمین کعبه را بسنگهای بزرگ پر کرده دروازهٔ شرقی را بلند
نمود و دروازهٔ غربی را مسدود کرد و دیگر جوانب کعبه را متعرض نشد و این
بنا در سنه هفتاد و چهار واقع شد و ازان باز تا عهد سلطان مراد بن احمد خان
تجدید بنای واقع نشد مگر ملوک و سلاطین ترمیم و اصلاح همان بنای
حجاج میکردند تا انکه سلطان مراد باز تجدید بنا کرد و سوای حجر اسود و آن
کنج تمام کعبه را هدم کرده عمارت ساخت و این عمارت در سنه یکهزار و چهل واقع
شده و تا حال همان عمارت باقی است اما بر وضع بنای حجاج است بحث دوم
انکه از لفظ مثابة بحسب لغت عرب چیز مفهوم میشود اول انکه مجمع باشد دوم
انکه بار بار مردم دران جا بیایند و بیک بار آمدن سیر نشوند از همین جاست
که حضرت ابن عباس و مجاهد و دیگر مفسرین رحمهم الله گفته اند که شوق زیارت
انخانه در دلهای مردم انداخته تا از دیدن و طواف آن سیر نشوند و هر کاه از آن

خانه بر وند دلهای مشتاق بازگشتن بانخانه باشند چنانچه بتجربه رسیده است که
هر که یکبار انخانه می نماید و انخانه را دیده می آید باز بمدت العمر مشتاق مراجعت
بانخانه میماند هر چند در راه شدائد بسیار کشیده باشد و تکلیفات بیشمار چشیده
و تعظیم انخانه بعد از دیدن آن گویا بالاضطرار از ته دل میجوشد و این تعظیم
مانند امور جبلهٔ غریزیه محسوس میشود که مبنی بر تصور نفعی یا دفع ضرری است و ازین
است که حیوانات نیز بتعظیم انخانه قیام نموده اند ازرقی روایت طلق بن حبیب
آورده که روزی ما همراه عبد الله بن عمر رضی الله عنه در سایهٔ کعبه نشسته بودیم
تا انکه سایه بسبب بلند شدن آفتاب معدوم شد و مردم از مجالس برخاستند
ناگاه برقی شدید از جانب دری از درهای مسجد الحرام ظاهر گشت دیدیم که ماری
برمی آید تمام حضار چشمهای خود را بسمت آن مار متوجه کردند آن مار راست
بسوی خانه کعبه آمده هفت شوط طواف ادا نمود و بعد ازان عقب مقام ابراهیم
رفت و دو رکعت نماز گزارد و عبد الله بن عمر رضی الله عنه و دیگر کبرای مجلس نزد
آن مار رفتند و گفتند که ای عزیز طواف تو ادا شد لیکن درین شهر مردم ناواقف
و غلامان و خدمتکاران بسیار اند بهتر آنست که خود را از نظر مردم پوشیده داری که مبادا
بتو ایذای رسانند بمجرد شنیدن کلام سر خود را بر دم خود چسپانیده بسوی آسمان

پریده رفت تا انکه از نظر ما غایب شد و نیز ازرقی از ابو الطفیل آورده که نوجوانی از جنان
جن که در موضع ذی طوی میماند اکثر خود را بصورت مار ساخته برای طواف خانه
کعبه می آمد و عقب مقام ابراهیم نماز می گزارد و مادری داشت از جنیات که او را
ازین کار منع میکرد و می ترسانید که مبادا از آدمیان ماری را آن کشته بکشند او باز نمی آمد
تا انکه جماعه از بنو سهم او را کشتند بمجرد کشتن او در مکه غباری عظیم برخاست و گرد
بادی شدید آمد و آن جماعه را از بنو سهم در خانه های خود مرده یافتند و نیز در تواریخ
مکه حکایت جمل طایف مشهور است و خلاصهٔ آن حکایت انکه در هشتصد و یازده از
هجرت شریفه در ماه جمادی الاخری شتری از شتران جمال طایفی از مالک خود
گریخته قصد مکه معظمه نمود و در مسجد الحرام داخل شد و مردم بسیار گرد او گردیدند
و میخواستند که او را بگیرند او هرگز التفاتی بکسی نمود تا انکه گرد خانه کعبه هفت
شوط طواف بجا آورد و چون اسبوع تمام کرد ناگاه بسوی حجر اسود آمد و آنرا بوسه داد
و بعد ازان بمقام حنفیه متوجه شد و مقابل میزاب الرحمة استاده گریه کردن شروع نمود
تا انکه اشک بسیار از چشم او روان شد و در همین حالت خود را بر زمین انداخت و جان
بجان آفرین سپرد و مردم او را درین حالت تماشا میکردند بعد از مردن او را برداشته
مابین صفا و مروه بردند و دفن کردند و یکی از اسباب رجوع خلایق بانخانه انکه دعا

بالغم بهفت بار منتخب اللغت

در مکه معظمه پانزده مکان است که در اینجا دعا مستجاب میشود

در چند جا از آن مقام مستجاب میشود و مردم تجربه کرده اند و برای حصول مطالب دینی و دنیوی خود دعای آن مقامات را قوی ترین وسایل میدانند چنانچه از حسن بصری رضی الله عنه بروایت صحیح ثابت شده که در مکه معظمه پانزده مکان است که دعاو در اینجا مستجاب میشود نزد ملتزم و زیر میزاب و نزدیک رکن یمانی و بر صفا و مروه و در میان صفا و مروه و در میان رکن و مقام و در جوف کعبه و در منی و در مزدلفه و در عرفات و نزدیک جمرات ثلثه و نزدیک خوردن آب زمزم و در مصنف ابن ابی شیبه مذکور است که ان کانت الامة من بنی اسرائیل لتقدم مکة فاذا بلغت ذا طوی خلعت نعالها تعظیما للحرم و نیز مذکور است کانت الانبیاء اذا اتوا علم الحرم نزعوا النعالهم و ابونعیم در حلیة الاولیا از مجاهد روایت کرده که بعضی اوقات لک لک کس از بنی اسرائیل برای حج می آمدند و چون بحد حرم میرسیدند برهنه پا می شدند و ازرقی و ابن عساکر از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که حواریان نیز حج اینخانه نموده اند و چون در حرم داخل شدند از سواریها فرود آمده پیاده روی اختیار کردند و ازرقی از حویطب بن عبدالعزی روایت کرده است که ما روزی در جاهلیت در سایه کعبه نشسته بودیم ناگاه زنی آمد و پرده کعبه را بدست گرفته فریاد کرد که بارخدایا من از دست شوهر خود نالان ام

که مرا بی موجب می زند بمجرد این دعا دست شوهر او خشک شد من او را در اسلام اشل میدیدم و در تواریخ مقرر است که اساف و نایله هر دو مرد و زن بودند در هنگام درآمدن کعبه مرد و زن را بوسه داده هر دو بصورت سنگ ممسوخ شدند مردم آن هر دو را از کعبه برآورده برای عبرت مردمان بیرون کعبه استاده کردند و ابن ابی شیبه از عبدالرحمان بن سابط روایت کرده است که مردم مکه در موسم حج بیرون برآمده بودند و زدی مکان را خالی دیده قطعه از زر از خانه کسی گرفته آورد و درون کعبه نهاد چون وقت مراجعت در کعبه برای گرفتن آن قطعه زر درآمد هنوز سر او اندرون کعبه بود و باقی اعضای او بیرون که خانه کعبه او را از زور افشرد و سر او از تن جدا شد مردم این واقعه عجیب را دیده سر و تن او را بیرون برآورده پیش سگان انداختند و نیز ازرقی در تاریخ خود بسند صحیح آورده که زنی بود در جاهلیت که طفلی را از قرابتیان خود پرورش کرده بود و آن زن برای کسب معاش از خانه بدر میرفت و آن طفل تنها میماند روزی آن طفل شکایت تنهای خود نمود آن زن گفت که ای پسر اگر ظالمی بر تو در حالت تنهای خود تعدی کند پس بدانکه در مکه خانه هست خود را بآن خانه رسان و فریاد کن که اینخانه را صاحبی است که فریاد رس است اتفاقاً آن طفل را ظالمی تنها یافته اسیر کرده برد و مدتی با خود داشت به تقریب

تجارت در مکه معظمه رسید آن طفل همراه او بود چون اینخانه را دید از مردم پرسید که این خانه کیست گفتند خانه خدا است او گفت مادر با دارم و از دست آن ظالم گریخته نزد خانه کعبه آمد و پرده های اینخانه را محکم گرفت از عقب او مالک او رسید و خواست که او را کشیده همراه خود ببرد و اول دست راست خود را دراز کرد تا آن طفل را بگیرد دست راست او خشک شد باز دست چپ را دراز کرد آنهم خشک شد چون حال برین منوال دید پیش سرداران قریش رفت و گفت که من باین وقت گرفتار شده ام شاهد باشید که من این طفل را گذاشتم باو متعرض نخواهم شد هر جا که خواهد برود لیکن علاج هر دو دست من بفرمایید اکابر قریش فرمودند که از هر دست خود یک یک شتر قربانی کن او همچنان کرد هر دو دست او رها شد و نیز ازرقی از عبدالمطلب بن ربیعه بن حارث روایت کرده که شخصی از بنی کنانه بر عمزاده خود ظلم فراوان میکرد و او هر چند بخدا و بقرابت پناه می جست آن ظالم از ایذای او باز نمیماند ناچار شده بخانه کعبه پناه برد و دعا کرد که بار خدایا فلانی بر من ظلم میکند و من بخانه تو پناه آورده ام او را بدردی مبتلا کن که لا دوا باشد این دعا کرد و بخانه رفت و دید که ظالم او را شکم آماسیده مانند مشک گشته است هر چند دواها میکردند سود نداشت تا آنکه

شکمش شق شد و جان داد عبدالمطلب میگوید که من این قصه را پیش حضرت ابن عباس رضی الله عنه نقل کردم فرمودند که من هم شخصی را دیدم که مقابل خانه کعبه استاده بر ظالم خود دعا کرد که کور شود فی الفور کور شد و او را مردم کشیده بردند و همین کرشمه ها بود که این مکان همیشه جای امن بوده است زیرا که مردم بخوف عقوبت عاجله از تعرض مردم این شهر و هتک حرمت این شهر اجتناب و احتراز مینمودند و باهم درین مکان مناقشه نمیکردند و دیگر آنکه از اسباب امن این شهر آنست که همیشه از قلمرو پادشاهان خارج ماند تا آنکه نوبت اسلام رسید و کسانیکه تعظیم این مکان بوفور میکردند بمرتبه سلطنت و ملک رسیدند از آن باز امن مضاعف درین جا متحقق گشت

بحث سیوم در بیان اضافه مکه معظمه بسوی خدا

بحث سیوم اینخانه را نسبت بخدا کردن چنانچه درین آیت واقع است که ان طهرا بیتی چه معنی دارد اگر نسبت خالقیت این بیت مصحح این اضافت است پس هر بقعه زمین همین حکم دارد و اگر نسبت سکونت و بود و باش است پس ذات پاک باریتعالی منزه است از مکان او را با هیچ مکان این نسبت حاصل نیست و اگر به این نسبت که درین مکان او را عبادت میکنند و نشان معبودیت او در اینجا ظهور فرموده است پس خانه کعبه و معابد کفار مثل هردوار و غیره یکسان باشند که در همه ها نشان معبودیت ظاهر است زیرا که در هر جا طالبان حق شوق

خود را در لباس صورت ظاهر می‌کنند جواب آنکه اختصاص اینخانه بجناب الهی
بآن است که بحکم او تعالی برای عبادت او و قضای شوق طلب او بنا کرده
شده است و هیچگونه علاقه بمخلوقات ندارد و معابد کفار مثل هردوار وغیره
نه بحکم او تعالی برای این کار بنا کرده شده اند و نه از علاقه مخلوقات خالی اند
زیرا که در همه آن معابد نسبتی برام یا کشن یا دیگر ارواح ملحوظ نظر قاصدان
آن جا میباشد پس فرق ازین دو جهت واضح گشت و تحقیق الحق آنست که قبله گرفتن را
این دو چیز لازم است اول آنکه بحکم او تعالی باشد زیرا که نسبت ظهور الهی در هر جا است
لیکن این ظهور عام مصحح توجه در عبادت نمیشود باجماع عقلا پس لابد درین امر
ظهوری خاص می باید و میزان معرفت آن ظهور از حد عقل بشری خارج است بدون
توقیف شرعی فهمیده نمیشود پس نص شارع درین باب ضرور است دوم آنکه آن مکان را
بوجهی از وجوه علاقه با هیچ مخلوق نباشد و الا در وقت توجه بآن مکان شایبه
شرک لازم خواهد آمد و توحید صرف در آن عبادت نخواهد ماند و لهذا از قبله گرفتن صور
انبیا و ستاره و آتش و آب در حدیث منع شدید آمده و معابد کفار عند التفتیش
این هر دو صفت ندارند مثلا هردوار از آن جهت نزد ایشان واجب التعظیم
است که کشن ازین راه بالا رفته و اجهودیا از آن جهت که مسکن رام چندر است

و مقام رسوی ستیا و علی هذا القیاس آری این فرقه که حلولی المذهب اند آن اشخاص
را مظاهر ذات مقدس الهی می انگارند و منسوبات آن اشخاص را در حکم
منسوبات الهی میدانند لیکن چون حلول نسبت بآن جناب باطل است این خیال
از قبیل بنای فاسد بر فاسد است و اگر بالفرض معابد کفار را در اصل از شعایر الهی
اعتقاد کنیم و گوییم که نسبت بمخلوقات کردن در حق این مقامات از تحریفات
این فرقه است و در ابتدا نسبتی بغیر از ذات حق نداشتند و نفی صریح در تعیین
آن مواضع هم در شرائع قدیمه آمده بود باز هم فرق در میان خانه کعبه و این
مکانات ظاهر است زیرا که هم تعبد در آن مکانات منسوخ شد و حکم منسوخ را تبعیت
کردن مخالفت صریحه خداست و سر این آنست که مدار قبله ساختن بر قبول عبادت
است و چون قبول عبادت را منحصر در مکانی یا سمتی گردانیدند دیگر در غیر آن مکان
عبادت بجا آوردن سعی خود را رایگان کردن است بلا تشبیه مانند آنکه پادشاهی
در مکانی از مملکت خود دار الخلافت قرار دهد و بر رعایا فرض گرداند که حوایج خود را
بسوی همان مکان رجوع کنند و نذور و هدایا را در همان مکان برسانند باز بعد چندی
مکان دیگر را دار الخلافت سازد و درباره آن مکان همین قسم حکم ناطق نماید
دیگر مکان اول را هیچ حرمت سلطنت نمیماند و آمد و رفت آنجا هیچ نمیشود و نذور و هدایا

که در آنجا رسانند مقبول نمی افتد بلکه اگر کسی از رعایا اصرار کند و بگوید که دار الخلافت
همان مکان است نه این مکان دوم البته سزاوار تنبیه و عقوبت میگردد
که مخالفت حکم پادشاه نمود و اگر کسی از قاصدان معابد کفار تفتیش نماید که شما
برای چه و برای که میروید البته واضح خواهد شد که اینها در رفتن این مکانات
قصد تقرب بمخلوقی از مخلوقات خواه روحانیه باشند خواه جسمانیه مینمایند و از
توجه بذات خالق غافل محض اند و این قسم مکانی که محض برای توجه الی الله
معین و مقرر باشد در اقطار زمین غیر از خانه کعبه و صخره[2] بیت المقدس یافته
نمیشود و لهذا همین دو مکان را لیاقت قبله بودن حاصل شد و بس آری معابد
کفار اگر مشابهتی دارند با قبور اولیا و صلحا یا چله های ایشان دارند نه با کعبه
و صخره شتان[3] بینهما و از همین جا واضح شد سر تاکیدات بلیغه که در حدیث
شریف در نهی از زیارت قبور و از شد رحال[4] بسوی موضعی غیر از مساجد ثلثه
و از آنکه قبور انبیا را مساجد سازند وارد شده مدعا همین است که درین عمل اکثر
اکثر جهال را اعتقادی که مشرکین را در بزرگان خود بهم رسیده است بهم میرسد و توجه
الی الله صرف و محض باقی نمیماند بلکه در پرده و حجاب آن ارواح و این قدر در آخره
که وقت ظهور صلاح و فساد نفس انسانیه است بکار می آید آمدیم بر آنکه در تخصیص این

[2] بالفتح و بضمتین سنگ بزرگ از منتخب

[3] بضم شین و تشدید تا اسم فعلی است بمعنی بعد یعنی دور شده ۱۲ منتخب

[4] رحل بالفتح رخت و اسباب مسکن و منزل و پالان شتر و پالان برنهادن بر شتر و کوچ کردن ۱۲ منتخب اللغت

مکان به بنای خانه که منسوب بجناب خداوندی باشد و قبله عبادات او و مرجع
خلایق باشد چه حکمت است زیرا که شارع حکیم علی الاطلاق است بی حکمتی به تخصیص
جزای نمیفرماید گوییم در حکمت این تخصیص سه وجه است که بخاطر ناقص افراد بشر
رسیده است اول آنکه اصل نوع انسان از خاک است و اصل کره خاک همین نقطه ارض بیت
چنانچه در روایات سابق گذشت که قبل از خلقت زمین این مکان بر روی
آب مانند کف جرمی پیدا کرده بود و همین بعد زمین تمامها از زیر همین کف منبسط
و فراخ گردید پس اصل جسم آدمی راجع باین نقطه گشت او را میباید که چون جسم
خود را مشغول بعبادت پروردگار خود سازد باصل ترابی او رجوع آرد
و چنانچه بر اصل قریب خود که هر جا میسر است سجده میکند بسوی اصل بعید خود در وقت
عبادت متوجه شود و در عمر یکبار بزیارت آن مقام یعنی توجه الی الله و اشتیاق
الی لقاء الله را جلوه دهد و قضای حق شوق نماید و گرد آن گردد و بگرد او برای
رضای مولای خود و فرمان بجا آرد دوم آنکه در عبادات آدمی خلیفه ملایکه است که در
اصل این شغل کار ایشان است چنانچه در وقت غضب خلیفه سباع است و در
وقت شهوت خلیفه بهایم و در وقت مکر و کید خلیفه شیاطین و عبادتگاه ملایکه
در آسمان بیت المعمور است و آن مقام بر زمین محاذی بیت المعمور چنانچه ازرقی از

بیان وجه تخصیص خانه کعبه منسوب بجناب خداوند است

بیان فرق سهو و نسیان

فائده فرق در سهو و نسیان آن است که در سهو مجرد خبردار کردن کفایت میکند که مدرک ملتفت شده آن آیت را در حافظه مییابد و در نسیان تغیر شدید الفاظ آن آیت و از سر نو یاد گرفتن آن الفاظ کار میشود ۱۲

مذمت حسد

فائده در حدیث شریف وارد است حسد نیکیها را میخورد چنانچه آتش هیمه را میخورد ۱۲

[illegible]

حسن بصری رضی الله عنه و دیگر تابعین بسیار روایت آورده که البیت بحذاء البیت
المعمور و ما بینهما بحذائه الی السماء السابعة و ما اسفل منه بحذائه الی الارض
السابعة حرم کله و بطریق دیگر همین مضمون را بروایت ابن عباس رضی الله عنه
از آنحضرت علیه السلام روایت کرده سیوم آنکه درین مکان عظیم الشان ظهور ربوبیت الهی
حضرت اسمعیل علیه السلام که اکبر اولاد حضرت ابراهیم علیه السلام و مبدء نسبت
خاتم المرسلین علیه السلام موجودند بزرگی عجیب ظهور نمود و متصل آن مکان آب عذبی که
مسمی بزمزم است به پر زدن حضرت جبرئیل علیه السلام جوشید و الی الآن جاری
ماند لیکن گاه اولاد حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیه السلام و تابعان ایشان
خواهند که بحضرت رب العزت متوجه شوند آن مکان را برای توجه اختیار کنند که
ربوبیت او تعالی در انجا برده اسباب در حق اسلاف کرام ایشان که بانعمت
با نهایت مفخر و مباهی اند جلوه نموده و آثار آن ربوبیت الی الآن ظاهر و هویدا است
و در حق حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل علیهم السلام نیز ادای شکر این نعمت
اقتضا فرمود که در انجا برای عبادت خدا مکانی معین سازند تا هرگاه در آن
مقام بعبادت مشغول شوند ربوبیت او تعالی بوجه عیان ملحوظ ایشان شود
که دیدن مکان در تذکیر وقائع گذشته دخلی عظیم دارد این سه چیز است که در

فائده از عبدالله بن عون
مروی است که روزی در مجلس فضل بن
مهلب داخل شد و فضل بن مهلب
دران ایام صوبه دار واسط بود او را
گفت که من میخواهم ترا به چیزی پند دهم
و نصیحت کنم خبردار باش تکبر مکن
زیرا که تکبر اول گناهی است که در عالم
واقع شده و ابلیس بسبب همان گناه
ملعون ابدی گشت چنانچه حق تعالی
در حق او فرموده است فسجد الملائکة
کلهم اجمعون الا ابلیس استکبر و کان
من الکافرین و نیز از حرص و طمع
خود را نگهدار زیرا که حرص همان گناه
است که آدم علیه السلام را از بهشت
برآورد و در محنت سرای دنیا افگند
و نیز از حسد دور باش که قابیل را باعث کشتن هابیل همین خصلت ذمیمه گردید

ابتدای تخصیص این مکان به بنای خانه خدا از وجود حکمت معلوم شده است اما بعد از آنکه این
مکان معبد خلائق و قبله عبادات و مرجع استعانت حاجات و مطاف محبان خاص
گشت پس عمده وجوه تخصیص این مکان ظهور تجلی الهی است درین مقام که این همه تعظیمات
و محبتها بران تجلی واقع میشود و بهام ادعیه گوناگون و اذکار رنگارنگ بر آن
می افتد و آن تجلی است بکمال وسعت که حوالی آن بقعه را بنور عظیم فرو گرفته
و افواج ملائکه را استخدام و استتباع نموده و اشاره بهمان تجلی است در کلام
بعضی از انبیای پیشین علیهم که افراد در کتب بنی اسرائیل روایت میکنند
و هو قوله سبحان الذی تجلی علی طور سیناء و اشرق نوره من ساعیر و
واستعلن من جبال فاران و فاران نام مکه معظمه است چنانچه ساعیر نام
کوه بیت المقدس است و معنی این کلام آن است که پاک است آن خداوندی
که تجلی فرمود بر کوه طور و تابید نور او از ساعیر و بی پرده ظاهر شد از کوهستان
فاران و بسبب همان تجلی الهی هر که از زائران آن خانه معظمه در آنخانه
بتحدیق نظر میکند سکینتی و وقاری و عظمتی مقرون بجلال در می یابد خواه
زکی میباشد خواه بلید دمی نهند که درین جا شانی است عظیم که در هیچ
مکان آن شان نمودار نیست و محبوب بودن آن خانه در دلها و انجذاب

فائده آدمی در وقت عبادت
خلیفه ملائکه است و در وقت غضب
خلیفه سباع است و در وقت
شهوت خلیفه بهایم و در وقت
مکر و کید خلیفه شیطان
فائده عبدالله بن الزبیر گفته است
که حسد بر هیچکس نباید کرد زیرا که
اگر آنکس بهشتی است پس طول و نوال
و نام و جاه دنیا در برابر بهشت
چه مقدار است که بر وی حسد کرده شود
چون او را بهشت خواهند داد
اینهم اگر داد نداده باشند
و اگر دوزخی است پس بر وی حسد
چگونه توان کرد که مآل ایشان بغیر نعیم
دوزخ است

قلوب بسوی آن از آثار همان تجلی است رزقنا الله الفوز بمشاهدة ظاهرا
و باطنا و هرگاه در حق تجلیات خاصه الهیه که بر قلوب اولیا واقع میشود و بنور
شان معبودیت و مسجودیت بهم میرساند مردم چیزها گفته باشند مثل قول حذیفه
بن الیمان رضی الله عنه لمجلس من عمر خیر من عبادة ستین سنة و مثل قول مولانای
روم مثنوی هر که به تبریز یافت یک نظر از شمس دین * طعنه زند بر ده و سخره
کند از دجله * در حق این تجلی عام وسیع که بمرتبه مسجودیت و معبودیت رسیده است
چه توان فهمید آری ابن ابی شیبه و ازرقی و جندی و بیهقی در شعب الایمان از
عطاء بن یسار آورده اند که النظر الی البیت عبادة و الناظر الی البیت
بمنزلة القائم الصائم المخبت المجاهد فی سبیل الله و جندی از عطا آورده که
ان نظرة الی البیت فی غیر طواف و لا صلواة تعدل عبادة سنة قیامها
و رکوعها و سجودها و ابن ابی شیبه و جندی از طاوس نقل کرده اند که النظر
الی البیت افضل من عبادة الصائم القائم الدائم المجاهد فی سبیل الله و ابن
عدی و بیهقی در شعب الایمان مع التضعیف بروایت ابن عباس رضی الله عنه از آن
حضرت علیه السلام آورده اند که ان الله تعالی فی کل یوم و لیلة مائة و عشرین
رحمة ینزل لنا لهذا البیت ستون منها للطائفین و اربعون للمصلین و عشرون

فائده از اهل کتاب فرقه نصاری
شدند که بعد از رفع حضرت عیسی
علیه السلام که بسبب ایذای یهود
و فکر قتل آنجناب که از یهودیان
بوقوع آمده بود این حادثه
رو داده جماعه از نصاری
در پی انتقام گشته پیش طیطوس
رومی رفتند و او را معتقد حضرت
عیسی علیه السلام ساخته بسمت شام
آوردند و یهودیان را قتل کنانیدند
و بجهت تعصب یهودیان مسجد بیت
المقدس را که بلاشبهه بنای حضرت
داود و حضرت سلیمان علیهما السلام
بود و از آن وقت همیشه عبادت
گاه انبیای بنی اسرائیل مانده و مملو

للناظرین و ازرقی از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که هرگاه امت پیغمبری
از پیغمبران پیشین بعذاب الهی هلاک میشد بمکه رجوع میکرد و مشغول العبادت
میگشت مانند آنکه عمده داران و ارباب خدمات پادشاهی چون از کار خود معطل
میشوند بحضور پادشاه رجوع می نمایند و در مجرا و سلام حاضر می باشند و ازینجاست
که هر که دل او از دنیا سیر میشود و میخواهد که رجوع بخدا کند میگوید که من اراده
بیت الله دارم گویا رجوع بخدا همین طریق میداند و ازین جا معنی دیگر برای لفظ
مثابة للناس ظاهر شد و ازرقی از مجاهد روایت کرده که حضرت موسی علیه السلام
برای حج خانه کعبه آمده اند بر شتری سرخ سوار و از روحا احرام بسته و دو گلیم
قسطوانی پوشیده یکی را لنگ کرده و دیگر را چادر و طواف خانه نمودند
و در میان صفا و مروه نیز طواف کردند و در میان صفا و مروه لبیک لبیک
گویان میدویدند که آوازی از غیب بگوش ایشان رسید لبیک عبدی انا معک
حضرت موسی علیه السلام بلذت این آواز بی اختیار بر زمین افتاده اند سجده
کنان و ابن مردویه و اصفهانی در ترغیب و ترهیب و دیلمی بروایت جابر بن عبدالله
رضی الله عنه آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که چون روز قیامت شود کعبه را
فرشتها مانند عروس بزیب و زینت آراسته بحشرگاه برند در اثنا راه بر قبر من

بنو که خدا بوده خراب ساختند
و نجاسات و خس و خاشاک انباشتند
و از آن کناسه و مزبله گردانیدند
و هر جا توریت را یافتند سوختند
و بدل آن مکان متبرک در مکان
شرقی آن که مولد حضرت عیسی
علیه السلام بود عبادتگاه مقرر
کردند و آن مسجد متبرک تا وقت
شیوع اسلام خراب ماند تا آنکه
حضرت امیر المؤمنین عمر بن
الخطاب رضی الله عنه آن شهر را
فتح نمودند و خود بنفس نفیس خود
و دیگر صحابه کرام رضی الله عنهم
آن مکان را از نجاسات پاک
کردند و با شسته مطیب و منظف

گذارافتد پس بزبان فصیح بگوید که السلام علیک یا محمد در جواب گوییم که وعلیک
السلام یا بیت الله با تو امت من چه سلوک کرد و تو با ایشان چه سلوک خواهی کرد
کعبه بگوید که یا محمد علیه السلام هر که از امت تو بزیارت من آمد من او را کفایت
کنم و شفیع او خواهم شد از طرف او خاطر خود را فارغ دار و هر که بزیارت من نرسید
پس تو او را کفایت کن و شفیع او شو نماز متصل مقام ابراهیم بر مذهب امام
اعظم رحمة الله علیه واجب است و عند الشافعی رحمة الله علیه دو قول است یکی
آنکه سنت است دوم آنکه فرض است لیکن گذاردن این نماز باین وضع که عقب
آن سنگ باشد بالاجماع مستحب است باستحباب موکد حتی المقدور از دست نباید داد
و اگر از دحام خلق مانع باشد در موضعی دیگر از مسجد الحرام باید گزارد در حدیث
شریف وارد است هر گاه که شخصی باراده طواف از خانه خود برمی آید چنان است
که در دریای رحمت درآمده میرود و چون در مطاف داخل شد چنان است که در
دریای رحمت غوطه خورد و هر گاه طواف شروع کرد در هر گام او دو چیز او را
حاصل میشود هر گاه قدم برمیدارد پانصد نیکی برای او می نویسند و هر گاه
میگذارد پانصد گناه از وی دور میکنند و چون از طواف فارغ شده بمقام
ابراهیم میرسد و دو رکعت طواف در آنجا میگذارد چنان میشود که گویا از شکم

گردانیده محل عبادت و نماز
قرار دادند

نماز مقام ابراهیم واجب است

فائده در سال نهم حضرت امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه و حضرت
امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه
بفرموده آنجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وسلم در موسم حج منادی دردادند
که من بعد درین مقام مشرکی نیاید
و اگر بیاید او را بکشند و در حق
نصاری در خلافت امیر المومنین
عمر فاروق و امیر المومنین عثمان ذی النورین رضی الله عنهم اجمعین بوقوع آمد که ملک شام را از دست ایشان گرفتند و از بیت المقدس
بکمال اهانت و ذلت اخراج کردند و رفته رفته در نوبت پادشاهان بنی امیه و بنی عباس قسطنطنیه و عموریه و روم نیز از دست ایشان
رفت و در جزایر فرنگ گریخته آواره شدند

مادر امروز زاده است که هیچ گناه ندارد و فرشته مقابل آمده او را میگوید
که از سر گیر عمل خود را در باقی عمر خود که از عمر ماضی خود خاطر خود را فارغ
کردی و او را مرتبه شفاعت در هفتاد کس از عقارب او میدهند فقره بنای
کعبه معظمه حضرت ابراهیم علیه السلام موافق آنچه در احادیث آمده این است
که چون حضرت ابراهیم علیه السلام از آتش نمرود نجات یافتند و از ایمان قوم
و پدر خود مایوس شدند ترک وطن کرده بسمت حران نزد عم خود که هاران
نام داشت رفتند و او دختر خود را که حضرت ساره نام داشتند با ایشان
نکاح کرده داد و ایشان را باستمالت و دلجوئی نزد خود نگاه داشت و غرضش
آن بود که ایشان را بطمع مال و متاع دنیوی و زن و فرزند از دین خود
برگرداند چون حضرت ابراهیم علیه السلام بر توحید اصرار نمودند و حضرت ساره نیز
با حضرت ابراهیم علیه السلام متفق شدند و دین بت پرستان را عیب کردن
گرفتند هاران برآشفت و هر دو را از اثاث و متاع و لباس زیب و زینت
برهنه کرده اخراج کرد و ایشان حضرت ساره را همراه خود گرفتند و حضرت
ساره علیه السلام با ایشان عهد بستند که من هرگز نافرمانی شما نخواهم کرد
بشرطیکه شما نیز نافرمانی من نکنید حضرت ابراهیم علیه السلام درین باب

فائده دارقطنی بروایت
ابن عباس رضی الله عنه آورده
که آنحضرت علیه السلام چون
افطار روزه میفرمودند
میگفتند که اللهم لک صمنا
و علی رزقک افطرنا
فتقبل منا انک انت السمیع العلیم

با ایشان عهد دادند و برآمدند و غیر از حضرت لوط علیه السلام که برادرزاده
این هر دو میشدند دیگری همراه نشد اول قصد مصر کردند اتفاقاً در آنجا
پادشاهی جباری سرکش کافری مسلط بود و عادتش چنان بود که هر زن خوش
رو را از مالک آن غصب میکرد اگر شوهرش میشد او را قتل میکرد و اگر برادر یا دیگر
وارثش می بود قتل نمیکرد و چون حضرت ابراهیم علیه السلام دران شهر داخل شدند
و این ماجرا شنیدند بترسیدند زیرا که حضرت ساره علیه السلام در حسن و جمال از
زنان آن وقت ممتاز بودند چنانچه در حدیث شریف آمده است که حسنی که حضرت
آدم علیه السلام را داده بودند نصفی از آن بحضرت یوسف علیه السلام داده اند
و ششم حصه بحضرت ساره علیه السلام و مابقی در جمیع مردمان مقسوم گشته القصه
حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت ساره علیه السلام گفتند که عادت پادشاه
اینجا این است اگر پیادگان برای بردن شما بیارند شما اظهار نخواهید کرد
که من شوهر شما ام بلکه بگویید که من برادر شمام زیرا که من باعتبار دین و اسلام
برادر شما میشوم و حق تعالی شما را از دست آن ظالم محفوظ خواهد داشت
و ناموس مرا ضایع نخواهد کرد ناگاه مردم آن پادشاه حسن و جمال حضرت ساره
علیه السلام شنیده پیش او عرض کردند که درین شهر زنی وارد شده است که در

فائده بزار ابن نجار و ابن
مردویه و دیلمی از حضرت امیر المومنین
مرتضی علی کرم الله وجهه روایت
کرده که می گفتم آنحضرت علیه السلام
که صورتهای مسخ شده چند صورت
است فرمودند سیزده فیل و خرس
و خوک و بوزنه و مارماهی
و سوسمار و وطواط و کژدم
و دعموص که جانوری خرد در
آبها و دریاها می باشد و انرا در
عرف هندوستان جولاهه گویند
و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره
گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
سبب مسخ اینها چه بود فرمودند
فیل مردی بود سرکش و دولتمند

حسن بی نظیر است آن ظالم گفت که بیارید و اگر شوهری دارد او را بکشید پیادها
پیش حضرت ابراهیم علیه السلام آمدند و پرسیدند که زنی که همراه شما است با شما چه
علاقه دارد گفتند که خواهر دینی من است ایشان حضرت ابراهیم علیه السلام را گذاشتند
و حضرت ساره علیه السلام را بزور بردند چون حضرت ابراهیم علیه السلام حال ترا بدین
منوال دیدند برای نماز استادند و مشغول بدعا شدند و هر گاه حضرت ساره
علیه السلام پیش آن ظالم رسیدند بمجرد دیدن فریفته حسن و جمال ایشان شد
و خواست که بی ادبی نماید حضرت ساره علیه السلام گفتند که مرا مهلتی ده
که هنوز غبار راه بر من نشسته است شستشوی بکنم و رسم عبادت خود بجا آورم
بعد ازان هرچه خواهی بکن آن ظالم فرمود که آفتابه و طشت بیارند و درهمین
مکان شستشو بکنانند حضرت ساره علیه السلام وضو کردند و برای نماز
استادند و نماز را دراز کردند و مشغول بدعا شدند آن ظالم چون دید که از نماز
برنمیگردند خواست تا در عین نماز بر ایشان دست درازی کند و مکان را خلوه
کرد و همین که اراده دست رسانیدن بایشان نمود هر دو دست او بند شدند
و مصروع شده افتاد و نفس او بند شد و کف از دهن او روان گشت چون حضرت
ساره علیه السلام دیدند که این ظالم را این حالت هم رسید بترسیدند که مبادا اگر ابن نفس او

خوک مطلق اطت و بچه بازی میکرد
ازان فعل زمان نمیگذشت که با او
این فعل میکرد و خرس مردی بود
مخنث که خود را مانند زنان
می آراست و مردان را بخود مسلط
میکرد و خوکان جماعه ای از نصاری
بودند که نعمت نزول مائده را
کفران کردند و بوزنه یهودیان
بودند که در روز شنبه شکار ماهی
میکردند و مارماهی مردی بود
دیوث که در میان زن خود و مردان
دیگر دلالی میکرد و سوسمار دهقانی
بادیه نشینی بود که از قافله حجاج
دزدی میکرد و وطواط مردی
بود که میوه ها را از سرای درختان

چوکیداران او خبردار شده بیایند و مرا بقتل او تهمت کنند و بکشند در جناب الهی دعا کردند که بار خدایا این ظالم را بگذار که عبرت گرفته است چون بافاقت آمد بازهمان اراده کرد و باز همین قسم و داد باز اراده کرد و باز همین قسم وداد بعد از بار سیوم گفت که این را ببرید که این آدمی نیست جنیه است یا ساحره است واز شهر من برآرید و همین قسم زنی دیگر دارم که اورا از قبطیان طلبیده بودم و بروی نیز دست یافته‌ام آن زن را با این زن حواله کنید حضرت ساره حضرت هاجر علیهما السلام گرفته آوردند و حضرت ابراهیم علیه السلام درآن وقت مشغول بنماز بودند چون حضرت ساره علیها السلام رسیدند سلام داده پرسیدند که مهیم یعنی چه حال است حضرت ساره علیها السلام گفتند که خیر است حق تعالی دست ظالم را کوتاه کرد و یک خادمی بما داد که نام او هاجر است حضرت ابراهیم علیه السلام خوشحال شدند از آنجا نیز رحلت فرموده بزمین فلسطین که در وسط شام است اقامت گزیدند و مردم آنجا قدوم ایشان را غنیمت دانسته زمین‌های وافر نیاز کردند که محصولات آن زمین‌ها بایشان میرسید و حضرت ابراهیم علیه السلام در آن زمین وسعت بسیار حاصل شد و غلامان بسیار خریدند و قراء بسیار آباد کردند و مواشی بسیار را نگاهداشت شد و رسم ضیافت و دیگر خانه برپا نمودند و حضرت لوط علیه السلام

در خیده می‌آورد و گندم مردی بود دهوا زبان دراز که هیچکس از زبان او سالم نمیماند و عمرو صعصعه مردی بود خجل خور که بسبب خجل خوری خود در میان دوستان جدائی می‌انداخت و عنکبوت زنی بود که شوهر خود را سحر کرد و کشت و خرگوش نیز زنی بود که از حیض غسل طهارت نمیکرد و سهیل چوکیداری بود در یمن که از هر کس چیزی بزور میگرفت و زهره دختر پادشاهی بود که هاروت و ماروت را مفتون ساخته فائده: در حدیث صحیح وارد است در سنن ابن ماجه که آنحضرت علیه السلام

برسم رسالت طرف سدوم و دیگر شهرهای آن ضلع فرستاده بودند درین بین حضرت ساره علیها السلام را اشتیاق اولاد غلبه کرد با حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند که هاجر را من بشما هبه میکنم شاید از شکم او فرزندی بیاید تا با او مشغول شویم حضرت ابراهیم علیه السلام قبول فرمودند که در مزاج شما غیرت و رشک غالب است مبادا چون ازین خادمه فرزندی متولد شود در شما گران آید و شما بروی ظلم و ستم کنید حضرت ساره علیها السلام بر عدم آن اصرار نمودند تا آنکه از شکم حضرت هاجر علیها السلام حضرت اسمعیل علیه السلام متولد شدند و در کنار حضرت ساره علیها السلام پرورش میشدند و حضرت هاجر علیها السلام ایشان را شیر میدادند لیکن حضرت ابراهیم علیه السلام بخوف حضرت ساره علیها السلام بسوی حضرت اسمعیل علیه السلام نظر نمیکردند و اجنبی وار میبودند روزی بحکم جبلت بشری در مکان تنها حضرت اسمعیل را در کنار حضرت هاجر علیها السلام دیدند محبت پدری غلبه کرد و در کنار خود گرفته چند بوسه بر روی ایشان دادند ناگاه حضرت ساره علیها السلام برین امر مطلع شدند و رشک بر ایشان غلبه کرد گفتند که همین وقت این پسر و مادر او را از خانه من برآرید و در صحرائی که آب و سایه و گیاه نداشته باشد گذاشته بیائید حضرت ابراهیم هر چند فهمانیدند پیش نرفت در جناب الهی التجا کردند حکم شد که موافق گفته ساره بعمل آرید حضرت ابراهیم علیه السلام ایشان را دو را

میفرمودند که بهترین سفارشها و صلح کاریها آن است که در میان دو کس صلح شوی در مقدمه نکاح فائده: باید دانست که علم فی نفسه مذموم نیست هر چه که باشد پس علم مذموم میشود در حق عباد مگر بیکی از سه جهت اول آنکه توقع ضرری ازان باشد خود را یا دیگری را مثل علم سحر و طلسمات و نجوم نیز ازین باب است زیرا که اکثر خلق را ضرر است بانیطریق که چون آثار عالم را بعد از اوضاع کواکب و افلاک بر بهجی می‌بینند در خاطرهای ایشان جا میگیرد که این بسبب تاثیر فلان ستاره و فلان برج و فلان

علم فی نفسه مذموم نیست

سوار کرده روان شدند و منزل بمنزل طی کرده میآمدند تا آنکه بمیدانی که خانه کعبه دران واقع است رسیدند حکم الهی در رسید که این هر دو را درهمین مکان گذاشته بروید حضرت ابراهیم علیه السلام حضرت اسمعیل علیه السلام و مادر ایشان را نزدیک خانه کعبه زیر تنه درختی که بر مقام زمزم بود گذاشته شدند و در آن وقت در زمین مکه مسکنی نبود و نه آب موجود بود حضرت ابراهیم علیه السلام انبانی پر از خرما و چند کاک نان و مشکی پر از آب نزد مادر حضرت اسمعیل علیه السلام گذاشته رفتند و فرمودند که این پسر را شیر بده و در همین مقام باش بعد ازان حضرت ابراهیم علیه السلام برگشتند مادر حضرت اسمعیل علیه السلام از عقب ایشان میرفت و میگفت که ما را کجا گذاشته میروید درین صحرا نه آب است و نه انیس و نه مددگار و نه سایه دار حضرت ابراهیم علیه السلام پشت داده میرفتند و بسخن او ملتفت نمیشدند

در جهت امید حصول مطالب و خوف فوات آنها از جهت ستاره و برج در دل جا میگیرد و التفاتی بمالک ضرر و نفع نمیماند و حجابی عظیم بر دل حایل میشود که از نظر الی الله مانع میآید دوم آنکه آن علم اگرچه فی نفسه ضرری ندارد لیکن این کس بسبب قصور استعداد خود دقایق آن علم را نمیتواند دریافت و چون بر دقایق آن نرسید در جهل مرکب گرفتار شد از همین قبیل است بحث از اسرار الهیه و حکم شرعیه و بیشتر علوم فلسفه و علم قضا و قدر و مسئله جبر و اختیار و توحید وجودی و توحید

بسمت موضع کعبه شده دستهای خود را بلند کردند و اینچنین دعا در جناب الهی عرض کردند که ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم تا آن شکر ون و حضرت هاجر تا وقتی که آب در مشک موجود بود و خرما و نان باقی می‌نوشیدند و میخوردند و طفل خود را شیر میخورانیدند و آب می‌نوشانیدند چون آب تمام شد تشنگی بر ایشان غالب آمد و بر پسر ایشان نیز تا آنکه خود را بر زمین میزد و می‌پیچید دیدن اینحالت بر ایشان دشوار آمد و برخاستند و بسمت کوه صفا که نزدیکتر باین مقام بود متوجه شدند و بر آن کوه بر آمدند تا به بینند که اگر جائی آدمی یا جانوری بنظر ایشان آید سراغ آب از وجویند لیکن بر آن کوه همان قدر بالا رفتند که طفل از نظر غایب نشود هر چند چپ و راست دیدند و نظر افکندند هیچ بنظر نیامد مایوس شده ازان کوه فرود آمدند و بسمت مروه متوجه شدند و در اثنای میدان بخاطر ایشان خطور کرد که مبادا درین وقت که من از پسر خود غایب ام درنده بیاید و پسر را ببرد بسبب این خیال در نشیب آن میدان که او را بطن الوادی گویند دویدن آغاز نهادند و دامن خود برداشته سعی شدید کردند تا آنکه از نشیب میدان بر زمین هموار آمدند دویدن موقوف کردند زیرا که مکان ایشان بران زمین چندان مستور نبود و چون متصل مروه رسیدند همان مقدار بالای آن کوه هم برآمده

شهودی و علم مشاجرات صحابه رضی الله عنهم و جنگها که فیما بین آن بزرگان واقع شده و علم شطحیات اولیا مثل کلمه انا الحق و سبحانی و کلمات غیر مفهوم اینها مثل بعضی مواضع فصوص و تاویلات قران مجید بر طبق قواعد تصوف و همچنین است حال علم اشعار و وصف خد و خال که در حق اخلاق عوام و دلهای ایشان بر از زهر است حکم سم دارد و مورث ملکه تخیل و مبالغه در هر چیز میگردد سیوم آنکه در علمهای محموده شرعیه تعمق بیجا نماید و افراط و تفریط بکار برد مثلا در علم عقاید و توحید فلسفیات را دخل دهد و در علم فقه

چپ و راست نظر افکندند هیچ چیز را ندیدند باز طرف صفا متوجه شدند و در نشیب
میدان دویده و در زمین هموار آهستگی رفته بر آمدند و همین قسم هفت بار
ایشان را از صفا بمروه و از مروه بصفا آمد و رفت اتفاق افتاد حضرت ابن عباس
رضی الله عنه در اثنای روایت این قصه از آنحضرت علیه السلام نقل میکردند که سعی در میان
صفا و مروه برای همین مقرر شده است تا مردم الحالت بیکسی و بیچارگی ایشان را
و فریاد در تنگی حق حضرت عز و علا را یاد کنند و خود در الصورت بیچارگی و بیکسی در حضور او تعالی
عرضه دهند تا مورد رحمت او تعالی شوند القصه آخر بار چون بر مروه رسیدند آوازی
بگوش ایشان رسید خود را خطاب کرده گفتند که صه یعنی از اندیشه باز مان و بسمت
آواز گوش دار بعد از ان باز همان آواز شنیدند گفتند که آواز شنوانیده
کاش نزد تو چاره کار ما باشد این بگفتند و دویده نزد لب خود آمدند دیدند
که فرشته نزدیک موضع زمزم پر خود را با پاشنه خود را میزند و آب از زمین
جاری است ایشان آب جاری را خواستند که در حوضی جمع کنند از خاک توده
توده می آوردند و گرداگرد آب مانند حوض می ساختند و مشک خود را از ان
آب پر میکردند و می ترسیدند که مبادا این آب تمام شود و ما تشنه مانیم آنحضرت
علیه الصلوة و السلام ذکر این قصه فرمودند که خدا تعالی بیامرزد مادر اسمعیل علیه السلام اگر

جهل و رد آیات نادره پی اصل را
سر کند و در علم سلوک اشتغال
جوگیر را داخل سازد و در علم
دعوت اسماء قواعد سحر و طلسم را
ممزوج نماید و در علم قصص انبیا
و تواریخ اکاذیب یهود را دو افضل
شنود تا موجب فساد عقاید شود
بالفتح و سکون ها اسم فعل است بمعنی
امر یعنی خاموش باش شخیذ للغت
و علی هذا القیاس و امثال علوم اکثر
خلق را ضرر میکنند و لغو که از ان
علوم متوقع است با ایشان نمیرسد
و یهود یا بهمین جنس علوم متوقف
شده بودند و از علوم محموده
اعراض نموده و این اشتغال

عجلت نمیکرد و آن آب بطور خود مثلی بالطبع میگذاشت زمزم چشمه جاری
القصه آن آب را خود هم نوشیدند و لیسر خود را هم نوشانیدند و آن فرشته ایشان را
تسلی و تشفی داد و گفت که شما مترسید که حق تعالی را درین مکان ضایع نخواهد
خست زیرا که درین مکان خانه خداست که از این طفل جوان شده همراه پدر خود
بنا خواهد کرد و حق تعالی ساکنان این مکان را هیچگاه ضایع نخواهد کرد و در ان وقت
موضع کعبه از زمین بلند و ممتاز مانند تلی نمودار بود و سیلها می آمد از چپ و راست آن
گذشته میرفت مادر حضرت اسمعیل علیه السلام و حضرت اسمعیل علیه السلام در انجا
به تنهای میگذرانیدند که اتفاقا جماعه از قوم جرهم از نواح یمن بتقریبی آواره دشت
غربت شده دران نواح رسید و از جانب کدا عبور نموده در پایین مکه فرود کش میکنند
می بینند که مرغان بسیار محاذی خانه کعبه می پرند با هم گفتند که مرغان جای می باشند
که آبادی و آب باشد و ما همیشه در سفر ما ازین مکان گذشته ایم هیچگاه درین جا
نشان آب ندیده ایم یکی را برای تحقیق این امر فرستادند یک دیده رفت که درین
مکان آبی از غیب جوشیده است و زنی و طفلی در حوالی آن آب سکونت دارند جماعه
مذکور این قصه را شنیده در سکونت این مکان رغبت کرده نزد مادر حضرت اسمعیل
علیه السلام آمدند و از ایشان اجازت سکونت درین مکان درخواستند مادر حضرت

ایشان را از انجهت منع کرده
آن علوم را غیر مفید شمردند و از راه
جهل و نادانی آن علوم را
نافع اعتقاد میکردند که
فائده در زواید مسند امام احمد
و در شعب الایمان بیهقی و دیگر کتب
معتبره حدیث وارد است که شخصی پیش
حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه
آمد و گفت که مرا نصیحتی و وصیتی
بفرمایید گفتند چون قرآن بخوانی
و دران این لفظ را بشنوی که
یا ایها الذین آمنوا پس فی الفور
گوش خود را متوجه کن و ذهن
خود را حاضر آر زیرا که او تعالی
بلا واسطه بتو خطاب مینماید و بخیری نیک

اسمعیل علیه السلام نیز در مجاورت آنها راغب شدند و خواستند که درین
تنهای انیسی بهم رسد آنها را اجازت سکونت دادند لیکن باین شرط
که حقی در آب نداشته باشند آنها این شرط را قبول کرده سکونت آن مکان
اختیار کردند و اهالی و موالی خود را نیز طلبید چند خانه داری آباد شدند
و حضرت اسمعیل علیه السلام از ایشان زبان عربی را آموخته بهایت زکی
و قابل و تیز فهم جوان شدند تا آنکه سرداران جماعه جرهم دختر خود را
بکمال آرزو بایشان نکاح کرده داد و درین بین مادر حضرت اسمعیل علیه السلام
وفات کرد اتفاقا چون حضرت اسمعیل علیه السلام چهارده ساله شدند
حضرت ابراهیم علیه السلام را از انسکه حضرت ساره علیه السلام نیز فرزندی بوجود
آمد که حضرت اسحق اند و حضرت ساره علیه السلام بپرورش آن فرزند مشغول شدند
و فی الجمله رشک ایشان کم شد حضرت ابراهیم علیه السلام از ایشان اجازت خواستند
تا حضرت اسمعیل علیه السلام را دیده بیایند ایشان اجازت دادند اما باین
شرط که از اسپ فرود نیایند و در خانه حضرت اسمعیل علیه السلام باش نشوند و توقف
زاید نکنند حضرت ابراهیم علیه السلام باین شرط روانه شدند چون در مقام رسیدند
تفحص کردند معلوم شد که آن پسر جوان شده خانه دار گشته است و مادرش

میفرماید و یا از چیزی بد منع میکند
و در هر دو صورت جا مو فنا را
باین لفظ خطاب فرموده اند
فائده آیات ناسخ و منسوخ
هر دو خبر اند زیرا که ما ننسخ
من آیه یعنی هر چه را نسخ
میکنیم از جنس آیت قرآن و حکم
او را موقوف میسازیم گو آن
آن آیت در تلاوت برقرار باشد
و در مصاحف مکتوب و در صدور حفاظ
محفوظ مثل آیت و الذین یتوفون
منکم و یذرون ازواجا وصیه
لازواجهم متاعا الی الحول که حکم
آن وجوب عدت یکسال است و به آیت
دیگر که حکم آن وجوب عدت چهار ماه و ده روز است
منسوخ شده حال آنکه این آیت نیز در قرآن مجید موجود است

وفات کرده خانه حضرت اسمعیل علیه السلام تفحص کرده بر دروازه ایشان
آمدند اتفاقا حضرت اسمعیل علیه السلام آنوقت برای شکار بصحرا رفته بودند
و معیشت ایشان همین بود که به تیر و کمان جانوران حلال را شکار کرده
میآوردند و در آب زمزم پخته میخوردند و حق تعالی ایشان را بر همین قدر قناعت
میداد حضرت ابراهیم علیه السلام چون حضرت اسمعیل علیه السلام را ندیدند زن
ایشان را بر دروازه طلبیده پرسیدند که شوهر تو کجا رفته است و کی خواهد آمد
او گفت که به صحرا رفته است برای تلاش معاش ما و تا شام خواهد آمد حضرت
ابراهیم علیه السلام اندیشیدند که اگر من تا شام درینجا توقف کنم و حضرت اسمعیل
علیه السلام بیایند البته مرا نخواهند گذاشت و در خانه ایشان شب باش خواهم شد
پس خلاف شرط و وعده لازم خواهد آمد و مدعا از احوال پرسی است بهتر این
است که از زن ایشان احوال پرسیده مراجعت کنم بر اسپ سوار شده بر سر دروازه
استاده از زن ایشان پرسش احوال آغاز نهادند تا آنکه از گذران معیشت و
ایشان پرسیدند آن زن گفت که حال معاش ما بسیار تباه و خراب است و بکمال
تنگی و مشقت میگذرانیم و شکایت بسیار کرد حضرت ابراهیم علیه السلام این را
شنیده فرمودند چون شوهر تو بیاید مرا از طرف من او را سلام بگو و بگو

فائده طبرانی و خطیب و دیلمی
از حضرت ابن عباس رضی الله عنه
روایت کرده اند که هر که جفت
پاپوش زرد بپوشد همیشه در شادمانی
باشد مادام که آن جفت را
پوشیده باشد و در تفاسیر از
حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه
روایت کرده اند که ایشان میفرمودند
من لبس نعلا صفراء قل همه
و در بعضی از روایات دیده شده که
هر که جفت جفت پاپوش زرد
زنگ پا در پی بکار برد غم و اندوه
او برود

که چوب سر دل دروازهٔ خود را تبدیل کند که این سر دل لایق او نیست این فرمودند
و مراجعت کردند وقت شام که حضرت اسمعیل علیه السلام میآیند چیزی از انوار و برکات
نبوت ایشان را محسوس میشود از زن خود پرسیدند که کسی درینجا آمده بود او گفت که
آری پیرمردی سوار که شکل او چنین بود و رنگ او چنین پرسید دروازه استاده
مرا طلبیدند از احوال شما پرسیدند شد ایشان در دل خود دانستند که این پیرمرد
ابراهیم علیه السلام بودند زیرا که از مادر خود حلیه و شمایل آنجناب را شنیده بودند القصه
زن حضرت اسمعیل علیه السلام تمام ماجرا بیان نمود و گفت که مرا از وجه معیشت ما
پرسیده بودند من گفتم که ما در کمال فقر و تنگی گرفتاریم حضرت اسمعیل علیه السلام
گفتند که باز آن پیر چه فرموده رفت زن گفت که همین فرموده رفت که شوهر خود را
از طرف من سلام بگو و بگو که سر دل خانه خود را تبدیل کند حضرت اسمعیل علیه السلام
گفتند که آن پیرمرد پدر من بود و مرا فرموده رفت که ترا از خود جدا کنم برو بخانه
پدر خود باش و با من سر و کار مدار چون حضرت اسمعیل علیه السلام آن زن را
جدا کردند دیگری از قوم جرهم دختر خود را با ایشان نکاح کرده داد و در خانهٔ
ایشان آن دختر کتخدائی می نمود تا آنکه بعد از مدت دراز حضرت ابراهیم
علیه السلام از حضرت ساره علیها السلام اجازت دیدن حضرت اسمعیل علیه السلام

فائده در حدیث صحیح وارد است
که در زمان آنحضرت علیه السلام
دختری از انصار که زیور نقره
در گلو داشت و یاد داشت برای بازی
برآمده رفت یهودی لعین او را
در خرابه کشت و زیور او را ربود
چون وارثان او را خبر شد
تک و دو کرده آن دختر را
یافتند و هنوز رمقی درو باقی
بود به پیش آنحضرت علیه السلام آوردند
آنحضرت علیه السلام فرمودند که نام
اهل محله پیش او بگیرید که فلان ترا
کشته است یا فلانی تا آنکه نام
یهودی گرفتند او سر جنبانید که آری
آنحضرت علیه السلام آن یهودی را طلبیده

[illegible]

در خواستند و گفتند که من بار اول اسمعیل را ندیدم خاطر من تسلی نیافت حضرت
ساره علیها السلام بهمان شرط اجازت دادند حضرت ابراهیم علیه السلام باز
برای دیدن حضرت اسمعیل علیه السلام روانه شدند و چون بخانه ایشان
رسیدند باز ایشان را نیافتند پرسیدند که اسمعیل کجاست زن جدیدهٔ ایشان
بر سر دروازه برآمد و گفت که مرحبا یا حضرت بیائید و فرود کش کنید و بفرمائید
که من سر مبارک را بشویم که از غبار راه بسیار گرد آلوده است حضرت ابراهیم
علیه السلام فرمودند که مرا حکم فرود آمدن نیست آن زن سنگی کلان
آورد و متصل رکاب ایشان گذاشته بالای آن سنگ برآمد و حضرت ابراهیم
علیه السلام نیز پای خود را بران سنگ زور داده سر خود را خم کردند آن
زن سر ایشان را خوب شسته پاک کرد و شانه نمود حضرت ابراهیم علیه السلام
درین بین از آن زن احوال پرسی حضرت اسمعیل علیه السلام میفرمودند و او
شکرگذاری اخلاق و اوضاع ایشان میکرد تا آنکه حرف از معیشت
و گذران رسید آن زن بسیار شکر حق تعالی نمود و گفت که الحمد لله ما در کمال رفاهیت
و فراخی معیشت میگذرانیم حق تعالی ما را محتاج مخلوقی نساخته است حضرت
اسمعیل علیه السلام از شکار صحرا گوشت می آرند و آب زمزم نزد ما موجود است

قصاص گرفتند و در بعضی روایات
آمده که آن یهودی اقرار هم
کرده ۱۲
فائده چون کسی خواهد که نفعی
از عالم غیب بخود یا بر خاندان
خود نازل کند طریقش آنست
که تقدیم ذبح و قربان و دیگر
مبرات و خیرات نماید تا به برکت
آن مطلب او حاصل شود ۱۲

بالفتح چاهی است نزدیک کعبه
و آب زمزم یعنی آب بسیار و مجتمع

[illegible]

از آن گوشت و ازین آب معیشت ما بخوبی میگذرد حضرت ابراهیم علیه السلام در حق
او دعای خیر فرمودند و گفتند که حق تعالی شما را در گوشت و آب برکت عطا
فرماید و در حدیث شریف است که خاصیت دعای ایشان این شد که هر که در مکهٔ معظمه
بر گوشت و آب اکتفا کند او را احتیاج بحبوب و علاف نمیماند و قوت او برقرار میباشد
و در شهرهای دیگر این خاصیت نیست القصه حضرت ابراهیم علیه السلام بخوف
شیباشی توقف را ابتر نموده قصد مراجعت نمودند و آن زن را گفتند که چون
شوهر تو بیاید او را از طرف سلام رسان و بگو که این سر دل دروازهٔ تو بسیار خوب
واقع شده او را غنیمت دان و بخوبی نگاهدار حضرت اسمعیل علیه السلام که وقت
شام میآیند باز ایشان را انوار و برکات محسوس میشود از زن خود می پرسند
که امروز کسی اینجا آمده بود زن ایشان گفت که آری پیرمردی چنین و چنان
آمده بود من سر او را شستم و تواضع او نمودم لیکن او از پشت اسپ فرود نیامد
و گفت که مرا حکم فرود آمدن نیست و از احوال ما و معیشت ما بسیار پرسید
و برای ما دعای خیر کرده رفت حضرت اسمعیل علیه السلام گفتند که دیگر چه فرموده
رفت زن گفت که این فرمود که شوهر خود را سلام من برسان و بگو که
سر دل دروازهٔ خود را غنیمت دانسته بخوبی نگاهدار حضرت اسمعیل علیه السلام

فائده در حدیث شریف وارد است
که آنچه مرا خدای تعالی از هدایت
و علم داده است مثابه است
به باران بسیار که بر زمینی بارید
پس از جملهٔ آن زمین قطعه بود
پاک و پاکیزه و نرم آب را فرو
برد و کاه و هیمه بسیار را برآورد
و بسبب آن نفع عام متحقق شد و قطعه
دیگر بود سخت و نشیب آب را در خود
جمع کرده نگهداشت و از آنهم نفعی
بمردم رسید که آب خوردند
و زراعات خود را آب دادند و مواشی
خود را سیر کردند و قطعه دیگر بود
که شورزار هموار است نه آب در وی
فرو میرود و نه در آن آب جمع

[illegible]

گفتند که آن پیرمرد پدر من حضرت ابراهیم علیه السلام بودند و در حق تو سفارش
کرده رفتند سر دل دروازهٔ خانهٔ من توئی می باید که ترا بحسن سلوک نگاهدارم
چون برین ماجرا هم مدتی بسر آمد بار دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام را اشتیاق
دیدن حضرت اسمعیل علیه السلام غالب شد با حضرت ساره علیها السلام گفتند
که من دو بار برای دیدن اسمعیل رفته ام و او را ندیده ام اگر اجازت
دهید او را ببینم و چند روز پیش او باشم که تسلی خاطر من شود حضرت ساره
علیها السلام بخوشی اجازت دادند و حضرت ابراهیم علیه السلام روانه شده
رسیدند و دیدند که حضرت اسمعیل علیه السلام زیر درختی که متصل بزمزم بود
نشسته تیرها را درست میکنند بمجرد دیدن حضرت اسمعیل علیه السلام حضرت
ابراهیم علیه السلام را شناختند بی اختیار برخاستند و باهم معانقه فرمودند
وانچه پسر سعادتمند را با پدر بزرگوار حالی مقدار خود باید کردند و معمر
بن راشد یمنی در ذکر این قصه میگفت سمعت رجلا یذکر انهما بکیا حین
التقیا حتی اجابهما الطیر یعنی این هر دو چون باهم ملاقات کردند بقدری
گریستند و آوازهای ایشان بلند شد که جانوران پرنده در هوا نیز
گریه و فغان شروع کردند و بعد از ملاقات حضرت ابراهیم علیه السلام

شده میماند یا بکار کسی باید
یا هیمه و کاه را برویاند همین
است مثال کسی که هدایت را
قبول کرد و خود هم علم حاصل
کرد و دیگران را هم تعلیم نمود
و مثال کسی که سری باین سو
برنداشت و بهیچ وجه تمتع نگرفت ۱۲
فائده در حدیث صحیح آمده که
آنحضرت علیه السلام فرموده اند
که روح القدس جبرئیل علیه السلام
است و در بخاری و دیگر صحاح
معتبره موجود است که آنحضرت
علیه السلام برای حسان شاعر
منبری در مسجد می نهادند و اشعار
او را که در جواب شعرای کفار میگفت

[illegible]

بحضرت اسمعیل علیه السلام فرمودند که مرا حق تعالی فرموده است که درین مکان
خانه برای خدا بنا کنم و واین کار را بدست خود خواهم کرد اگر اعانت
من کنی بهتر باشد که کار کردن تو گویا کار کردن من است حضرت اسمعیل
علیه السلام گفتند که کجا حضرت ابراهیم علیه السلام فرمودند که برین توده
بزرگ بلند حضرت اسمعیل علیه السلام گفتند که حکم شما و حکم خدا هر دو بر چشم
من البته اعانت شما درین کار خواهم نمود حضرت ابراهیم علیه السلام غره
ذی قعده در بنای خانه کعبه شروع فرمودند و بیست و پنجم ماه مذکور آن
بنا تمام شد و درین بین حضرت اسمعیل علیه السلام سنگها را از کوه ها نقل کرده
میآوردند و حضرت ابراهیم علیه السلام بنا میفرمودند حاکم بطریق و بیهقی در
دلایل النبوة از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه روایت آورده
که شخصی از آن ایشان پرسید که خبر دهید مرا از خانه کعبه که این اول خانه ایست
که در زمین بنا شده فرمودند چنین نیست پیش از بنای این خانه خانها
بسیار بود و مردم برای سکونت خود می ساختند لیکن این خانه اول خانه
ایست که برای عبادت خدا در زمین مقرر کرده شده و برکت و نور بران
القا شده باز قصه بنای کعبه را شروع فرمودند و ارشاد کردند که چون

می شنیدند و در حق او دعا
فرمودند که اللهم ایده بروح
القدس ❊
فائده امام احمد رضی الله عنه
در کتاب الزهد از ابو عمران
جونی آورده اند که روزی
حضرت جبرئیل علیه السلام نزد
آنحضرت علیه السلام آمدند و ایشان
گریان بودند آنحضرت علیه السلام
پرسیدند که شما را سبب گریه چیست
حال آنکه شما معصوم اید و از
خوف باز پرس ایمن حضرت
جبرئیل علیه السلام گفتند که چشم مرا
تعالی که چشم من خشک نشده
است از امروز که خدا تعالی

حضرت ابراهیم علیه السلام را از حضور خداوندی حکم شد که این خانه را بنا کنید
مکان آنرا مشخص نمایند ایشان متردد می بودند که مبادا از من درین بنا
زیادتی و کمی بوقوع آید حق تعالی سکینه را بصورت بادی پیچیده وگره
خورده فرستاد و آن قطعه باد را دو سر بود و آن باد مانند ابر بر زمین خانه
کعبه سایه انداخت و مثل سپر در هوا معلق استاد بعد از ان حضرت ابراهیم
علیه السلام را حکم شد که بقدر سایه آن سکینه زمین کعبه را معین سازند حضرت ابراهیم
موافق آن بنا فرمودند و بعد از مدت حضرت ابراهیم علیه السلام تا مدت
دراز آن بنا قایم بود تا آنکه به سبب سیل ها منهدم شد و عمالقه آن را
بر اسلوب حضرت ابراهیم تا مدت علیه السلام بنا کردند باز منهدم شد و فرقه
جرهم بنا کردند باز منهدم شد و قریش بنا کردند و هنگامی که قریش بنا
میکردند چون نوبت بنهادن حجر اسود رسید باهم مناقشه
و منازعت آغاز نهادند هر گروه از فرقهای قریش میخواست که این سنگ را
بدست خود به نهیم برای قطع این نزاع چنین قرار دادند که اول کسی که
بمسجد درآید او را حکم کنند و موافق حکم او بعمل آرند ناگاه اول کسی که درآمد
آنحضرت علیه السلام بودند که از راه دروازه بنی شیبه درآمدند و موافق قرار داد

آتش دوزخ را آفریده است
که مبادا از من عصیانی سر زند
و مستحق دوزخ شوم و در مسند
امام احمد روایت انس رضی الله عنه
وارد است که آنحضرت علیه السلام
از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند
که من گاهی حضرت میکائیل
علیه السلام خندان ندیدم
این را چه باعث است حضرت
جبرئیل علیه السلام گفتند که از
روزیکه دوزخ مخلوق شده است
حضرت میکائیل علیه السلام خنده
نکرده اند ❊
فائده حضرت سفیان ثوری
رحمة الله علیه میفرمودند که بیرون

خود ایشان را حکم ساختند ایشان فرمودند که چادری بیارید آن چادر را
گستردند و حجر اسود را بدست خود درمیانه آن چادر گذاشتند بعد از ان سر
سرداران هر فرقه را از فرقهای خویش فرمودند که یکیک گوشه چادر را گرفته
بردارند چون آن چادر محاذی موضع حجر اسود رسید آنحضرت علیه السلام آن
حجر را بدست خود برداشته در آن موضع نهاده و با سنگهای دیگر وصل کردند و در
صحیح بخاری و دیگر صحاح معتبره مروی است که آنحضرت علیه السلام روزی حضرت
عائشه رضی الله عنها را متصل خانه کعبه بردند و فرمودند که به بین قوم تو که قریش
بودند در وقت بنای کعبه از قواعد ابراهیم علیه السلام اختصار کردند ایشان عرض
کردند یا رسول الله حالا شما آنرا تمام کنید فرمودند که هنوز قوم تو تازه در اسلام
آمده اند اگر من خانه کعبه را هدم کنم و بر قواعد ابراهیم علیه السلام تمام تمام طعن
خواهند کرد و خواهند گفت که این شخص از طرف خود زمین دیگر را در کعبه زیاده
کرد اگر این بیم نبود البته آنرا بر قواعد ابراهیم علیه السلام تمام میکردم و دروازه
آنها بر زمین می چسپاندم و این خانه را دو در می ساختم یک در بجانب
شرق میگذاشتم و یکی در بجانب غرب و درینجا باید دانست که خانه کعبه را چهار کنج
است دو کنج را یمانی میگویند که یکی از آنها کنج حجر اسود است که جانب شرق واقع است

نورتیت را در غلاف ها می دیبا
و حریر میگذاشتند و بزر و اجور
مطلا میکردند لیکن حلال او را
حلال میدانستند و حرام او را حرام
نمی انگاشتند از بهشت حق تعالی
ایشان را به برتافتن کتاب الهی
وصف فرمود مسلمانان را نیز
میباید که از مانند این پرهیزند
و در پی علم بکتاب خود و عمل بمضمون
آن باشند ❊
فائده قصه هاروت و ماروت
را مفسرین متکلمین مثل امام رازی
و قاضی بیضاوی انکار نموده گفته
اند که در نظم قرآن چیزی که مشعر
باین قصه باشد موجود نیست

و یکی از آنها ملقب به کنج یمانی است که جانب واقع است و دو کنج را رکن شامی
میگویند یکی از آنها که جانب شرق است ملقب برکن عراقی است و دوم که بجانب
غرب است معروف برکن غربی است پس قریشیان در وقت بنای کعبه در رکن
شامی را از قواعد حضرت ابراهیم علیه السلام پس گردانیدند و قدری از زمین
کعبه را خارج گذاشتند و آن زمین را داخل حجر نمودند و دیواری که از کنج
حجر اسود تا رکن عراقی است نیز آثار او را از قدر آثار حضرت ابراهیم علیه السلام
کوتاه کردند ازین جهت درین جانب هم قدری از بنیاد حضرت ابراهیم علیه السلام
مانند چبوتره دوکان از زمین بلند مانده و آنرا شاذروان کعبه می نامند
و چون عبد الله بن الزبیر در ریاست خود خانه کعبه را هدم کرده بنا نمود موافق
آنچه آنحضرت علیه السلام در ذهن خود قرار داده بودند و با حضرت عائشه
رضی الله عنها اجتهاد نموده بعمل آورد لیکن حجاج بعد از استیلای خود باز
بهمان صورت جاهلیت اعاده نمود در تواریخ مذکور است که هارون رشید در
سلطنت خود از حضرت امام مالک رحمة الله علیه استفتا نموده بود که اگر بفرمائید
من خانه کعبه را باز بطور ابن الزبیر که موافق خواهش دلی آنحضرت علیه السلام
بود بنا کنم ایشان فرمودند که هر چند این حدیث صحیح است و موافق آن بعمل آوردن

و روایات این کتابها را
در آنچه مخالف اصول عقاید و قواعد
دین باشد معتبر نتوان داشت سبب
نازل کردن این دو فرشته آن
بود که علم سحر نیز از علوم الهیه است
لقای آن علم در نوع انسان
منظور نظر خداوندی بود و شأن
انبیا علیهم السلام که این جنس
علوم ضاره را که بسبب آن علوم
اعتقاد تاثیرات مخلوقات
و غفلت از تاثیر خالق در دلها
جاگیرد تبلیغ نمایند مانند علوم
فلسفه از ریاضیات و طبعیات
که ضرر آنها بیشتر از نفع آنهاست
نیز انبیا علیهم السلام بیان آن نمیکنند

ابتاع مرضی آنحضرت علیه السلام است لیکن مصلحت نیست که بار بار کعبه را هدم کنند و در بنای او تغیر و تبدیل نمایند زیراکه درین صورت بنای کعبه بازیچهٔ پادشاهان خواهد گشته هر پادشاه بطور خود ساختن آنرا از رسوم پادشاهت دانسته بران اقدام خواهد نمود و مفسدهٔ عظیم رو خواهد داد و جای که مصلحت با مفسده تقابل پیدا کند در رعایت رفع مفسده را مقدم باید نمود واز مصلحت دست بردار باید شد در تفسیر ابن جریر و دیگر کتب محدثین بطرق متعدده از حضرت امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه واز حضرت ابن عباس رضی الله عنه مروی است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام این دعا درجناب الهی عرض کردند حضرت جبرئیل علیه السلام را حکم شد که صورت حج حضرت ابراهیم را بنمایند حضرت جبرئیل علیه السلام حضرت ابراهیم علیه السلام را حج کنانیدند واز احرام گرفته تا حلق سر آنچه از ارکان حج وسنن و آداب آن می بایست بجا آورد بایشان نشان دادند اول احرام بعد ازان طواف قدوم بعد ازان دویدن درمیان صفا و مروه بعد ازان در منی مقام کردن روز هشتم از ذی حجه بعد ازان در عرفات استادن و تلبیه کردن گفتن روز نهم ازان ماه بعد ازان بمزدلفه برگشتن و شب گذرانیدن

دیده و دانسته سکوت میفرمایند پس لابد دو نوع نسخه را برای تعلیم این دو نوع علوم در زمان ادریس علیه السلام نازل فرموده

بیان صورت حج و ارکان آن

و وقت صبح از روز دهم وقوف کردن بعد ازان مراجعت بمنی و ذبح و نحر قربانی و موی سر را تراشیده از احرام برآمدن و بعد ازان لباس پوشیده بطواف زیارت رفتن و درین اثنا حضرت ابراهیم علیه السلام را شیطان مثل جمرهٔ عقبه که در حد منی است نمودار شد و سر راه گرفت حضرت جبرئیل علیه السلام فرمودند که بسوی او هفت سنگریزه تکبیر گفته بیندازند تا دفع شود در روز دوم و سیوم و چهارم در هر سه جمره شیطان نمودار شد حضرت جبرئیل علیه السلام ایشان را باز بسنگ اندازی شیطان در هر سه جا امر فرمودند و حضرت اسمعیل علیه السلام هم درین حج شریک بودند و این قصه را بیهقی در شعب الایمان نیز آورده و سعید بن منصور از مجاهد نقل کرده که حج ابراهیم و اسمعیل علیهم السلام رهما ماشیان وچون حضرت ابراهیم علیه السلام از حج فارغ شدند ایشان را از جناب الهی حکم شد که اذان حج در مردم روی زمین دهند حضرت ابراهیم علیه السلام عرض کردند که بار خدایا آواز من بگوش که خواهد رسید آدمیان در اطراف جهان منتشر اند حکم شد که آواز کردن بر ذمهٔ شما است و رسانیدن آن آواز بر ما است حضرت ابراهیم علیه السلام بر سنگی که مشهور بمقام ابراهیم است و بنای کعبه هم بران سنگ استاده کرده بودند

استادند وآن سنگ بحدی بلند که از کوه ابوقبیس و دیگر کوه های بلند نیز مرتفع گشت و حضرت ابراهیم علیه السلام بآواز بلند سه بار گفتند که ای آدمیان خدای شما در زمین برای خود خانه ساخته است و شما را میفرماید که برای حج خانهٔ او بیائید خواه سوار خواه پیاده حق تعالی آن آواز را بگوش همه جهانیان که موجود بودند رسانید و بگوش ارواحی که در شکم مادران و در پشت پدران بودند نیز رسانید کسی یکبار لبیک گفت و کسی دو بار و کسی زیاده ازان و کسی اجابت نکرد هر که اجابت نکرد او را حج خانه میسر نشود و هر که یکبار گفت یکبار حج میکند و علی هذا القیاس هکذا رواه سعید بن منصور فی سننه وابن ابی حاتم فی التفسیر والازرقی فی تاریخ عن مجاهد فائده توبه از انبیا چه معنی دارد که از صدور گناه معصوم اند و توبه بی گناه متصور نیست جواب آنکه بحکم حسنات الابرار سیئات المقربین بسا چیزها است که در حق انبیا حکم گناه دارند و در حقیقت گناه نیستند و این مقتضای علو منصب ایشان است فائده حاکم در مستدرک از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده که ایشان گفتند که من روزی پیش آنحضرت علیه السلام نشسته بودم که ناگاه حضرت عثمان رضی الله عنه آمدند آنحضرت علیه السلام فرمودند که ای عثمان تو کشته خواهی شد درانحالت که سورهٔ بقره میخوانی و یک قطره از خون تو براین آیت خواهد افتاد

توبه از انبیا چه معنی دارد

بیان خبر شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه که جناب حضرت رسالتماب علیه السلام فرموده بودند

فسیکفیکهم الله وابن ابی داود در کتاب المصاحف و دیگر محدثان معتبره روایت کرده اند که چون مصریان در خانه حضرت عثمان رضی الله عنه برای کشتن درآمدند مصحف مجید پیش روی ایشان بود و میخواندند اول آن اشقیا بر هر دو دست ایشان شمشیر زدند و خون ایشان جاری شد و بر همین آیت افتاد ایشان بیکدست خود آن خون را از مصحف دور میکردند و میفرمودند که قسم بخدا که این دست اول دستی است که نوشته است مفصل قرآن را وابن ابی حاتم از نافع بن ابی نعیم آورده که روزی مصحف عثمان رضی الله عنه را پیش یکی از خلیفه ها برای زیارت آورده بودند من درانوقت حاضر بودم بخلیفه گفتم که مردم میگویند که مصحف درکنار ایشان بود در وقت شهادت و خون ایشان بر آیهٔ فسیکفیکهم الله افتاده است این آن خلیفه این آیت را برگشاد و من بچشم خود دیدم که اثر خون براین آیه بود و عبد الله بن احمد در زوائد زهد از عمره بنت ارطات عدویه آورده که من همراه حضرت عائشه رضی الله عنها برای حج دران سال که حضرت عثمان رضی الله عنه شهید شدند رفته بودم چون از مکه بمدینه مراجعت نمودیم آن مصحف را که در وقت شهادت درکنار ایشان بود و اول قطرهٔ خون بران افتاده بود دیدیم که بر همین آیت افتاده بود عمره گوید که اثر این واقعه چنان شد

وجه تسمیهٔ مسجد الحرام بحرام

که هیچ کس از قاتلان ایشان بموت صحیح نمرده همه‌ها بدمرگ شدند فائده
مسجد الحرام از آنجهت نامیده‌اند که اهل کمال را در اینجا نظر بغیر خدا حرام میگردد
و آن و نیز آن مسجد حرمتی دارد که مسجد دیگر در تمام روی زمین آن حرمت

بیان اساف و نائله

حرمت ندارد فائده اساف و نائله مرد و زنی بودند که در عین کعبه بشهوت
یکی دیگر را دست رسانیده و اراده زنا نموده بجوهر سنگ ممسوخ گشته بودند
و عقلای آنوقت برای عبرت مردمان اساف را بر صفا و نائله را بر مروه
نهاده بودند این جاهلان صورت تراشیده آن سنگ را بت خیال کرده
معبود ساختند و باین مرتبه در ضلالت گرفتار شدند که بت ممسوخ را از بت
مصنوع نشناختند در هر سال بود در میان این دو کوه برای پرستش اینها مجمعی

فائده در جواز و عدم جواز براجرت گرفتن علوم دینی

می‌نمودند فائده در ترمذی و ابن ماجه و دیگر معتبرات حدیث بروایت
ابوهریره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود و ابی سعید خدری و دیگر صحابه
رضی الله عنهم این مضمون ثابت شده که هر کرا خدا تعالی علمی داده باشد و کسی
از ان علم او را بپرسد و آنکس آن علم را پنهان کند و نگوید خدا تعالی روز
قیامت لگامی از آتش در دهن او خواهد انداخت و در روایت ابن ماجه
از ابوسعید این قید هم وارد شده که من کتم علما ینفع الناس فی امر الدین

و ازین حدیث بلکه ازین آیت نیز استنباط کرده‌اند که مزدوری و اجرت گرفتن
بر تعلیم علوم دینی حرام است زیرا که ازین آیت و ازین حدیث معلوم میشود که تعلیم علم دین
فرض است و برادای فرض اجرت گرفتن درست نیست مانند نماز و روزهٔ فرض

بیان ممانعت از بد گفتن باد

فائده در حدیث شریف وارد است بروایت مسلم و دیگر معتبران که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
فرمودند که چون از حرکات باد ترسان شوید باد را بد مگوئید زیرا که باد بخودی
خود نمی‌وزد بلکه مأمور است شنیده اید قول خدا تعالی را و تصریف الریاح ولیکن
این طور بگوئید اللهم انا نسألک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و نعوذ بک

بیان محبت خدا عز اسمه چه معنی دارد

من شرها و شر ما فیها فائده محبت خدا چه معنی دارد علماء ظاهر میگویند که محبت
نوعی است از خواهش و خواهش متعلق نمیشود مگر بچیزی که بودن و نبودن او نزد
عقل محتمل باشد و ذات و صفات باری تعالی چون واجب الوجود اند تعلق محبت
بذات و صفات او تعالی معقول نیست پس معنی محبت او تعالی همین است که عبادت و طاعت
او را دوست دارد و با ثواب و رضامندی او را دوست دارد و اهل سلوک و محبت میگویند
که کمال محبت بالذات است و محبت نام میل دل است خواه مبنی بر غرضی باشد یا نی
زیرا که اگر در هر محبت غرضی هم ضرور میشد هر چیز را برای چیزی دوست داشتیم
دور و تسلسل لازم میآمد هرگاه از حاجت و لوجدان و تجربه در می‌یابیم که در بعضی

اوقات مرد عالم را محض برای او بی توقع غرضی از نو دوست میداریم و همچنین
مرد شجاع را محض برای شجاعت او و مرد زاهد را برای زهد او پس ذات
اقدس الهی که هر کمال را جامع است و هر کمال ذاتی اوست چرا محبوب نتواند شد
و هر قدر یاد او بسیار کرده شود و علامات قدرت و حکمت او را بیشتر در نظر آورده
شود و نعمت و احسان او را بر خود و بر تمام مخلوقات زیاده تر ملاحظه نموده آید
آن محبت ترقی و تضاعف می‌پذیرد تا آنکه سلطان حب در دل غالب میاید و التفات
بغیر او نمی‌ماند و از حظوظ نفس فنا دست میدهد و علامت محبت الهیه آنست که محبان
و محبان و محبوبان او را دوست دارد و مبغضان و مبغوضان او را دشمن
و پیرامون معصیت او نگردد و عبادت را بکمال نشاط و شوق ادا نماید و در
و مال را بنهایت خوشدلی در راه او ایثار کند و در آیات و احادیث بیشمار
محبت را منسوب بانجناب ساخته‌اند و در حق حضرت ابراهیم علیه السلام لفظ خلیل ارشاد
فرموده و محبت خدا را بهترین وسایل نجات گردانیده چنانچه در صحیحین وارد است
که بادیه نشینی در حضور آنحضرت علیه السلام رسید که قیامت کی خواهد آمد آنحضرت علیه السلام
فرمودند وای باد ترا چه سامان برای قیامت درست کرده که از آمدنش می‌پرسی
او گفت که یا رسول الله من نه روزه بسیار دارم و نه نماز بسیار اینقدر هست که خدا

و رسول او را از ته دل دوست میدارم فرمودند که خوش باش هر شخص با محبوب خود است

بیان بهترین اکتساب

فائده در حدیث شریف وارد است که ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ان
ولده من کسبه یعنی بسیار پاکتر چیزی که آدمی از آن میخورد چیزی است که از کسب او باشد

بیان احکام ما اهل به لغیر الله

فائده آن جانور که آواز بر آورده شد و شهرت داده شده در حق آن
جانور برای خدا است خواه آن غیر بت باشد یا روح خبیث که بطریق بهوگ بنام او
بدهند و خواه جنی مسلط بر خانه یا سرای که بدون دادن جانور از ایذای سکنهٔ آنجا
دست بردار نشود یا بوت را روانه کردن بدهند و خواه پیری یا پیغمبری را
باین وضع جانوری زنده مقرر کرده دهند که اینهمه حرام است و در حدیث
وارد است که ملعون من ذبح لغیر الله یعنی هر که ذبح جانور تقرب بغیر خدا نماید ملعون
است خواه در وقت ذبح نام خدا بگیرد یا نی زیرا که چون شهرت داد که این جانور
برای فلانی است ذکر نام خدا وقت ذبح فائده نکرد چه آن جانور منسوب بآن
غیر گشت و خبثی در وی پیدا گشت که زیاده از خبث مردار است زیرا که در مردار ذکر
نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا قرار داده کشته اند
و آن عین شرک است و هر گاه این خبث در وی سرایت کرد دیگر بذکر نام خدا
حلال نشود مانند سگ و خوک که اگر بنام خدا مذبوح شوند حلال نمیگردند و کهنه این

فائده در حدیث شریف وارد است که دروغ گفتن در سه جا درست است اول در مقام اصلاح میان دو کس دوم در وقت جنگ برای غافل کردن غنیم سیوم در مقام خوش کردن زن خود لیکن شرط آن است که بسبب دروغ گفتن نقض عهدی و غدری لازم نیاید و الا حرام میگردد ۱۲

مسئله آنست که جان را برای غیر جان آفرین نیاز کردن درست نیست و ماکولات
و مشروبات و دیگر اموال را نیز اگرچه از راه تقرب بغیر الله دادن حرام و شرک
است اما ثواب آن چیزها را که عائد بطور بد بنهده میشد از آن غیر ساختن جایز است
زیرا که آن را میرسد که ثواب عمل خود را بغیر خود بخشد چنانچه میرسد که مال خود را
بغیر خود بدهد و جان جانور مملوک آدمی نیست تا او را کسی تواند بخشید و نیز داد
مال ازین جهت مستوجب ثواب است که آدمیان بوی منتفع میشوند و چون مرده ها
بعد از مفارقت این جهان قابل انتفاع بعین مال نمانده اند طریق نفع رسانیدن
بانها در شرع چنین قرار یافت که ثواب اموال را که بمستحقان برسانند بانها
عاید سازند و چون جان جانور اصلا قابل انتفاع آدمی نیست در زندگی پس از
مردگی نیز قابل انتفاع او نباشد آری انچه از طرف مرده کردن در حدیث
صحیح آمده است لیکن معنیش همین است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد
بان مرده بخشیده شود نه آنکه ذبح برای مرده کرده آید و بعضی جهال مسلمین درین
مقام کج فهمی میکنند و میگویند که گوشت را بجهت نام مرده ها دادن بلا شبهه
جایز است و ما نیز از ذبح کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد مینمائیم
برای فهمانیدن شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که هر گاه شما ذبح

بیان جواب سوال یهودیان از پیغمبر علیه السلام

کردن جانور بنام غیر خدا نذر میکنید اگر عوض آن جانور گوشت بهمان مقدار
خریده و پخته تصدق الجوز اینید در ذهن شما آن نذر ادا میشود یا نی اگر میشود راست
میگوئید که مقصود شما از ذبح غیر از گوشت خورانیدن برای ثواب ان مرده
نبود و الا تقرب بذبح نذر او کرده آید و ترک صریح لازم میاید فائده چون
آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره هجرت فرموده داخل شدند جمعی کثیر از
یهودیان برای تفتیش حال پیش ایشان آمدند سرداران ایشان عبدالله
بن صوریا که از احبار فدک بود متصدی امتحان گشت و پرسید که اول ما را
از کیفیت خواب خود خبر ده که از کیفیت خواب پیغمبر آخر الزمان در کتابهای ما
علامتی را نشان داده اند به بینیم که آن علامت در تو موجود است یا نه
آنحضرت علیه السلام فرمودند که چشمان من خواب میکنند و دل من خواب نمیکند و غافل
نمیشود اگر همین علامت است پس در من موجود است عبدالله بن صوریا گفت
که راست گفتی همین علامت است حالا ما ترا از چند چیزی می پرسیم که آن چیزها
را غیر از پیغمبران کسی نمیداند آنحضرت علیه السلام فرمودند که هرچه خواهید بپرسید لیکن
من از شما عهد خدا میخواهم و آن عهدی طلبم که حضرت یعقوب علیه السلام از
فرزندان خود گرفته بودند که اگر من شما را از آن چیزها خبر دهم شما ایمان آرید

و متابعت من اختیار کنید همه ها گفتند که قبول است بعد از آن عبدالله بن صوریا
گفت که باری بگو مشابهت فرزند گاهی با پدر و گاهی به مادر از چه سبب میشود
آنحضرت علیه السلام فرمودند که در هر دو زن هر دو منی موجود است منی مرد سفید
و غلیظ میباشد و منی زن مائل بزردی و رقیق میباشد هر منی که بالای برآید و منی
دیگر را در ته می نشاند یا در استقرار در رحم سبقت میکند و پیش از منی دیگر
مجتمع میگردد یا باعتبار اجزا و حجم غلبه مینماید فرزند را در مشابهت بخود میکشد
اگر یکی ازین سه چیز در منی مرد متحقق شد فرزند بجانب آن پدر مشابهت پیدا
کرد و اگر در منی زن این چیزها بهم آمدند فرزند بجانب ان مادر مشاکلت
حاصل نمود بعد از آن پرسید که کدام کدام عضو از فرزند از منی مادر پیدا میشود
و کدام کدام از پدر آنحضرت علیه السلام فرمودند که استخوانها و پی و غضروف
همه از پدر میباشد و گوشت و خون و موی و ناخن از مادر گفتند که راست
گفتی همین قسم در کتابهای پیغمبران پیشین مانده است حالا بگو که مهمانی
بهشتیان بمجرد آنکه در بهشت درآیند چه چیز خواهند داد آنحضرت علیه السلام
فرمودند که اول طعام بهشتیان جگر گوشت ماهی خواهد بود و در بعضی روایات
واقع شده که گوشت نرگاو و ماهی خواهد بود گفتند که این هم راست است

نام یعقوب علیه السلام و معنی آن بزبان عبرانی برگزیده خدا و بعضی گفته اند بنده خدا اسرائیل

نام پسر حضرت ابراهیم علیه السلام و او است ذبیح بر قول صحیح نه اسحق چنانکه جمعی بران رفته اند و نام پسر بزرگ امام جعفر صادق که شیعه اسمعیلیه خود را بدو منسوب دانند و معنی اسمعیل بزبان سریانی فرمان بردار خدا ۱۲ منتخب اللغة

بعد از آن پرسیدند که حالا خبر ده ما را از آن طعام که حضرت اسرائیل بر خود
حرام گردانیده بود آنحضرت علیه السلام فرمودند که حضرت اسرائیل را مرض
عرق النسا عارض شد و امتداد کشید در جناب الهی نذر بستند که اگر مرا ازین
مرض صعب شفا حاصل شود آنچه جنس طعام نزد من مرغوب تر است بر خود حرام نمایم
حق تعالی ایشان را شفا داد ایشان گوشت شتر و شیر شتر را که مرغوب
ترین طعام نزد ایشان بود حرام ساختند و من بعد بر همه فرزندان ایشان این
طعام حرام گشت گفتند که این هم راست است آنحضرت علیه السلام فرمودند چون مرا
در جواب این سوالات امتحان کردید و راست گوئی من دانستید پس شما را چه توقف
که در دین من نمی شوید و متابعت من اختیار نمیکنید گفتند که یک چیز باقیمانده
است تا وقتیکه از آن چیز تسلی ما حاصل نمیشود ما متابعت نمیکنیم آنحضرت
علیه السلام فرمودند بگوئید که آن چیز چیست گفتند که ما را خبر ده که کدام فرشته بر تو
وحی میآرد و رفیق تو و غمگسار تو میباشد آنحضرت علیه السلام فرمودند که
رفیق من و غمگسار من از فرشتها حضرت جبرئیل است علیه السلام و او است از
جمله فرشتها که همراه هر نبی میباشد و وحی بسوی او می آرد درین امر من شریک
همه پیغمبرانم گفتند که ما متابعت تو نخواهیم کرد زیرا که جبرئیل دشمن ما است

بیان سبب عداوت یهودیان با حضرت جبرئیل علیه السلام

از جملهٔ فرشتها اگر میکائیل صاحب وحی تو می بود البته متابعت تو میکردیم آنحضرت
علیه السلام فرمودند که جبرئیل را بچه سبب دشمن میدارید گفتند بچند سبب اول آنکه
از قدیم نبوت و رسالت در خاندان ما بود حالا جبرئیل این منصب عمده را در بنی
اسماعیل گردانید و ما را ازین خدمت معزول ساخت دوم آنکه خسف و مسخ و عذاب
و قحط و وبا بر اقوام سابقه او کرده است و میکائیل صاحب باران و ارزانی و
و رفاهیت است سیوم آنکه پیغمبران ما ما را خبر داده بودند که بیت المقدس از
دست شخصی که بخت نصر نام دارد و در زمین بابل و عراق پیدا خواهد شد و وقت
تولد او فلان تاریخ خواهد بود و مسکن او فلان موضع خراب خواهد شد و فرقهٔ
بنی اسرائیل را از دست او تباهی و خرابی حال زاید الوصف رو خواهد داد
چون وقت تولد او رسید بزرگان ما چند کس را از معتبران خود پنهان پنهان
فرستادند که آن طفل را بحیله و تدبیر بکشند هرگاه فرستادهای بزرگان ما
در شهر بخت نصر رسیدند و او را در اطفال بازی کنان یافتند و خواستند که
بکشند جبرئیل بصورت آدمی ظاهر شد و آن طفل را زیر دامن خود پنهان ساخت
و گفت که اگر این طفل همان است که از دست او شما اذیت رسیدنی مقدر
است پس شما را قدرت بر کشتن او نخواهد شد زیرا که تقدیر را تبدیل نیست و اگر

این طفل آن طفل موعود نیست پس چرا طفل بیگناه را میکشید فرستادهای
بزرگان ما برگشته آمدند و بخت نصر چون جوان شد و فوج بر سر شام و
و بیت المقدس کشید و بنی اسرائیل را زیر و زبر ساخت آنحضرت علیه السلام شنیدن
این عذر ایشان سکوت کردند تا آنکه روزی حضرت امیر المومنین عمر
بن الخطاب رضی الله عنه بزمینی که متصل مدرسهٔ یهودیان بود برای خبرگیری
و تفقد حال آن زمین میرفتند و ایشان را عادت چنین بود که هرگاه
ازان راه میگذشتند در مدرسهٔ یهودیان داخل میشدند و از ایشان
بعضی مواعظ و حکمتهای توریت و دیگر کتب پیشین می شنیدند و تعجب
میکردند که کتب الهیه باهم چه قسم مصدق یکدیگر واقع شده اند آنروز
نیز بنا بر همین عادت در بیت المدارس ایشان داخل شدند
دانشمندان یهود در آنروز مجتمع بودند همه ها مرحبا گفتند و گفتند که ما
شما را بسیار دوست میداریم و ظن غالب آنست که شما هم ما را دوست
میدارید زیرا که کسی از یاران پیغمبر شما پیش ما نمیاید غیر از ذات شما که گذر
تشریف می آرید حضرت امیر المومنین فرمودند که آمدورفت من نزد شما
از راه محبت شما نیست و از شما که سوال میکنم و جواب می شنوم نه از آنست

که مرا در دین خود شکی و شبهه باقیمانده بلکه برای تحصیل زیادتی بصیرت در دین
خود پیش شما می آیم و آثار و علامات پیغمبر خود را از روی کتابهای شما معلوم
میکنم و در عمدهٔ ایمان من قوت میگیرد و من تعجب میکنم از شما که با وجود این قدر
معرفت شما را چه بلا زده است که باین قسم پیغمبر ایمان نمی آرید و بشرف متابعت
او مشرف نمیشوید دانشمندان یهود گفتند که انحراف ما از متابعت این
پیغمبر هم وجهی دارد و آن آنست که صاحب وحی این پیغمبر جبرئیل علیه السلام است و جبرئیل
علیه السلام را ما دشمن میداریم زیرا که در عالم هر جا خسف و مسخ و عذاب واقع شده
است بوساطت او واقع شده و نیز جبرئیل جاسوس مخبر است و سخن چینی میکند
هر چه از تدبیرات پوشیده در خلوت میکنیم همه را برملا نزد محمد علیه السلام میرساند
و ما را خفیف میکند و میکائیل صاحب باران و ارزانی و نعمت است و فرشتهٔ
بردبار است که اصلا سخن کسی را بکسی نمیرساند اگر میکائیل صاحب این وحی می بود
البته ما ایمان میآوردیم و متابعت می نمودیم حضرت امیر المومنین عمر فاروق
رضی الله عنه فرمودند که من از شما می پرسم که منزلت و قرب این هر دو فرشته
در حضور جناب خداوندی چیست گفتند که هر دو در کمال قرب و منزلت انجناب اند
هر جا تجلی الهی ظهور میفرماید جبرئیل جانب راست میباشد و میکائیل جانب چپ

حضرت امیر المومنین فرمودند که پس شما از خران پلیدتر و کافرترید زیرا که
این قرب و منزلت ایشان نزد خدای تعالی معلوم شد که هر که دشمن یکی از
ایشان باشد دشمن آن دیگر هم خواهد بود و هر که دشمن این هر دو باشد
دشمن خدا هم خواهد بود این سخن حضرت امیر المومنین بر یهودیان بسیار
شاق و گران آمد و صحبت منغص شد ایشان برخاسته برای اظهار این ماجرا
قصد مجلس مقدس نبوی علیه السلام نمودند قبل ازان که ایشان در مجلس برسند حضرت
جبرئیل علیه السلام این آیت را آورده بودند هرگاه ایشان رسیدند آنحضرت
علیه السلام فرمودند که لقد وافقک ربک یا عمر یعنی موافق تقریر تو الزام داد حضرت
حق تعالی یهودیان را و این آیات تلاوت نمودند حضرت امیر المومنین میفرمودند
که ازان باز مرا در دین و ایمان حالتی بهم رسید که خود را در مقدمات دینی سخت تر
از سنگ می یافتم فائده سلوی نام جانوری است که آنرا سمانی بروزن حباری

بیان حقیقت سلوی

نیز گویند و مسکن این جانور بیشتر سواحل دریای شور است در اطراف مصر و حبشه و طریق
نازل کردن این جانوران آن بود که چون آخر روز می شد باد جنوب را مسلط
میکردند که این جانور را از کنار دریا رانده جوق جوق بر لشکر بنی اسرائیل
می افگند و بنی اسرائیل آن جانوران را بدست و چادر و چوب و غیره شکار کرده

ذبح میکردند و بقدر کفایت خود و عیال خود هر کس فرا میگرفت و حکم ذخیره نبود مگر روز
جمعه که برای روز شنبه ذخیره میکردند و روز شنبه آمدن اینجانور هم موقوف میماند
و بعضی از حریصان بنی اسرائیل که گوشت را سوای روز شنبه ذخیره کردند آن گوشت
بدبو و خراب شد گویند که قبل از آن زمان گوشت به سبب ذخیره کردن بدبو نمیشد
از همان وقت این عادت مستمر ماند چنانچه در حدیث شریف هم باین معنی اشاره واقع
شده چنانکه فرموده اند لولا حواء لم تخن انثی زوجها الدهر و لولا بنی اسرائیل لم
یخنز اللحم و اهل طب در احوال سمانی نوشته اند که جانوری است که از دریا
خیزد و او را قتیل الرعد نیز گویند زیرا که چون آواز رعد می شنود می میرد و این
به سبب کمال ضعف قلب اوست که تحمل شنیدن صدای سخت ندارد و فائده موسی

بیان تحقیق لفظ موسی

در اصل لغت لفظ عبرانی است که معرب شده است گویند که اصلش میشا بود می
بمعنی آب و شا بمعنی درخت چون ایشان را فرعون در نهر زیر درختان یافته بود
این نام برای ایشان مقرر کرده بزبان عربان یا بواو و شین بسین بدل شده
موسی شد و وجه عداوت فرعون و فرعونیان با فرقه بنی اسرائیل آن بود

بیان عداوت فرعون و فرعونیان با فرقه بنی اسرائیل

که چون فرعون که نام او ولید بن مصعب بود او را بجهت افروختگی چهره او
قابوس لقب کرده بودند زیرا که قابوس آنکه را فروزنده را گویند و بجهت آنکه

پادشاه ملک مصر بود او را فرعون میگفتند زیرا که فرعون در لغت قبطیان
پادشاه را گویند چنانچه سلطان در لغت عرب و شاه در لغت فارسی و راجه در
لغت هندی بر ملک مصر دست یاب شد و استیلا و مکنت و جاه او را از هر طرف
بهم رسید نزد خود قرار داد که جمیع ارکان و اعیان مملکت مصر را از وزرا و امرا
گرفته تا ادنی رعایا تکلیف دهد که برای او سجده کرده باشند چنانچه اول کسی که
برای او سجده کرد هامان بود بعد از آن دیگر امرا و اعیان سجده نمودند و آنکه
در دو طرف پایه تخت بودند برای ایشان صورتها شیر خود از زر ساخته بر تختهای
از عاج و آبنوس و سیم نصب کرده و بر دور آن تختها درختهای زرین تنه که برگهای
آنها از زمرد ساخته و بر هر شاخ از آن درختها جانوران از نقره ساخته و
منقار آن جانوران از جواهر نفیس درست کرده و در هر جانور تعبیه نصب کرده بود
که چون ایشان را خادمان آن تخت حرکت دهند از شکم آن جانور آوازی
برآید که ای اهل مصر فرعون خداوند شماست برای او سجده کنید و مردم
قصبات و قریات بشنیدن این صدای اختیار تن بسجود میدادند و هرگاه
تمام اهل مصر بفرعون پرستی گرفتار شدند بنی اسرائیل موافقت ایشان نکردند و
تن بسجود ندادند فرعون سرداران ایشان را بحضور خود طلبیده بتوبیخ گفت که شما

برای من سجده نمیکنید و تصویرات مرا هم نمی پرستید معلوم میشود که زندگانی
بر شما گرانی میکند اگر برای من و برای تصویرات من سجده نکردید شما را
بانواع عذاب معذب خواهیم کرد این گفت و جلادان را با اسباب تعذیب
در حضور خود طلبید و بنی اسرائیل را ترسانید سرداران بنی اسرائیل با فرقه خود
گفتند که عذاب فرعون بیش از ساعتی نخواهد ماند و عذاب خدای تعالی جاودانی
است بهتر این است که بر عذاب فرعون صبر کنید و برای او سجده ننمایید تمام
فرقه بنی اسرائیل بهمین عزم تصمیم نموده آشکارا با فرعون گفتند که سجده
غیر از خدا دیگر را جایز نیست ما هرگز برای تو سجده نخواهیم کرد هر چه خواهی
بکن فرعون دیگهای مسی و آهنی طلبیده و در آن دیگها روغن زیت
و گوگرد انداخته بر آتش نهاده گرم کنانید چون آن دیگها گرم شدند روغن
و گوگرد جوشیدن گرفت بنی اسرائیل را در آن دیگها می انداخت و میسوخت و بنی
اسرائیل هرگز تن بسجود فرعون ندادند و جزع و زاری نکردند و گفتند که پروردگار
همان خداست که پروردگار ابراهیم و اسحق و یعقوب علیهم السلام بود ما بهمان
پروردگار خود ایمان داریم تا آنکه جمعی کثیر از بنی اسرائیل سوخته شدند هامان
که وزیر فرعون بود بشفاعت برخاست و عرض کرد که پادشاه این جماعت را از

مهلت فرماید تا خدمت و سجده فرمان پادشاه را قبول نمایند فرعون از
سوختن بنی اسرائیل باز ماند لیکن برین فرقه بیگارها که سابق مرقوم شد
مقرر کرد تا آنکه فرعون در یک شب متواتر خوابهای موحش و ترسناک دید
گویند که آتشی در خواب او بنظر آمد که تمام شهر مصر و ملک قبطیان را سوخته
بیاید و چون بمحله بنی اسرائیل میگذرد هیچکس را نمیسوزد و از محله بنی اسرائیل
اژدهاهای بزرگ برآمده بر فرعون دویده او را از بالای تخت واژگون
انداختند صبح که برخاست معبران و منجمان را جمع کرده از تعبیر این خواب پرسید
همه گفتند که در بنی اسرائیل پسری پیدا خواهد شد که باعث زوال پادشاهی است
تو گردد فرعون چون این تعبیر شنید کوتوال شهر را طلبیده حکم فرمود که
یک هزار پیاده را خاص بمحله بنی اسرائیل تعیین نماید و هزار قابله را همراه
ایشان دهد تا درون خانهای بنی اسرائیل تفحص نمایند و در هر خانه که پسر متولد شود
او را بکشند و دختر را بگذارند بموجب حکم فرعون تا دو سال همین ظلم و ستم
بر بنی اسرائیل جاری ماند چون سال سوم شد عاند نام زوجه عمران که یکی
از سرداران بنی لاوی بود و لاوی پسر کلان حضرت یعقوب علیه السلام
است بحضرت موسی علیه السلام حامله شد و دایه های فرعون هر روز درون خانه

بیان پیدایش حضرت موسی علیه السلام و دیگر واردات عجیبه

ایشان و پیادگان بر سر دروازه برای تفحص و تجسس می‌آمدند چون تولد حضرت
موسی علیه السلام قریب شد دایه از دایه‌های فرعون برای احتیاط بخانهٔ ایشان
شب باشی اختیار کرد و حضرت موسی علیه السلام ناگاه وقت شب متولد شدند بمجرد
که از شکم برآمدند چشم دایه بر چهرهٔ مبارک ایشان افتاد بی اختیار محبت ایشان
در دل او غلبه کرد و هر چند خواست که ایشانرا بکشد هرگز ممکن نشد آخر با مادر ایشان
گفت که دست من بکشتن این پسر جاری نمیشود تدبیر چیست مادر ایشان گفت که در
همسایهٔ ما شخصی گوسفندی ذبح کرده است پارهٔ از گوسفندان گوسفند آورده در
دیگی انداخته به پیادگان بنما که اینجا پسر پیدا شده بود من او را کشتم و برای
برتافتن بصحرا میروم چه هنگام که پیاده‌ها برای تحقیق آمدند دایه برآمد و پیادگان را
دیگ سربسته نمود که اینک درینجا پسری پیدا شده بود من او را کشته ام و بصحرا می‌برم
پیادگان بنابر آنکه اعتماد کلی بر دایگان داشتند تفحص زاید نکردند و حضرت موسی
علیه السلام در خانه ماندند لیکن فرعون را منجمان و معبران جمع شده خبر رسانیدند
که آن پسر موعود بوجود آمده است و ستارهٔ او طلوع نموده خبردار باید شد و تفحص باید
نمود فرعون کوتوال را تقید کرد و او بر پیادگان تشدد تحکم بسیار نمود پیادگان
گفتند که ما در یکخانه زنان زاییده تحقیق نکرده ایم بر گفتن دایه اعتماد نموده ایم اگر فرمایید

درون آنخانه درآییم و تفحص واجبی کنیم و بر دایگان اعتماد نه نماییم کوتوال
فرمود که بروید ولی پرده درون خانه درآیید تا اگر پسری را پنهان کرده
باشند ظاهر گردد پیادگان بیخبر درخانهٔ عمران درآمدند و حضرت موسی علیه السلام
نزد خواهر کلان خود که مریم نام داشت در کنار بودند خواهر ایشان چون دید که
پیادگان شورکنان درون خانه آمدند ایشانرا در تنور انداخت و تنور در آن
وقت مشتعل بود بجای خود چنین اندیشید که اگر این پسر ظاهر شود ما تمام خانه
کشته شویم و این پسر هم کشته شود و اگر این پسر را در تنور اندازیم جان این پسر برود
ولیکن جان تمام مردم خانه محفوظ ماند پیاده‌ها تمام خانه را تفحص تمام نمودند
هیچ جا نشان آن پسر نیافتند و از حال تنور بنابر آنکه مشتعل بود تفحص نکردند
و برآمده رفتند مادر حضرت موسی علیه السلام که درین واقعهٔ سهمگین از خود رفته بود
از دختر خود بعد از افاقه تفحص حال نمود که آن پسر را کجا انداختی او گفت که باضطرار
در تنور انداختم مادر ایشان بسیار اندوهگین شد و بر سر تنور آمده دید که تنور شعله‌ها
میزند از زندگی حضرت موسی علیه السلام مایوس گشت ناگاه از درون تنور ندا فرمودند
که ای مادر غم مخور که حق تعالی این آتش را بر من سرد کرده است چنانچه بر جد من ابراهیم
علیه السلام کرده بود مادر ایشان متحیر شد و گفت که حالا چه تدبیر است که ترا از تنور

برآرم حضرت موسی علیه السلام فرمودند که دست خود را دراز کن و مرا از تنور
بردار که دست ترا نیز این آتش ضرر نخواهد رسانید و درینوقت عمر حضرت موسی
علیه السلام چهل روز تمام شده بود بعد از آن که مادر ایشان ایشانرا از
تنور برآوردند با اهل خانهٔ خود مشوره نمود که این پسر هر چند از عجایب قدرت
الهی است لیکن آخر طفل است گریه و آواز خواهد کرد و پیادگان فرعون که خانه
بخانه برای تجسس میگردند آواز او را خواهند شنید و ما را و او را خواهند کشت
بهتر اینست که این طفل را در صندوقچه نهاده در دریای نیل سر دهیم تا در دهی
از دیهات بدست کسی افتد و زنده ماند و ما نیز از ترس فرعون نجات یابیم
اهل خانه همه برین مشوره قرار دادند و درودگری را که سانوم نام داشت
بخفیه طلبیده آوردند و گفتند که ما را یک صندوقچه که طول و عرض اینقدر باشد ساخته
بده و بنوعی تخته‌های آن صندوق را وصل کن که جای در آمدن آب نباشد آن درود
گر گفت که این صندوقچه برای چه میسازید از زبان مادر حضرت موسی علیه السلام
برآمد که در خانهٔ ما پسری پیدا شده است میخواهیم که او را در دریای نیل سر دهیم تا نشود
که برباد تباه ظاهر شود و ما را بکشد آن درودگر گفت که بسیار خوب من راز دار
شما ام برای شما ساخته میدهم چون بخانه رسید شنید که منادی فرعون میگردد که هر که ما را

از پسری که درین ایام در بنی اسرائیل پیدا شده است نشان دهد او را چنین
و چنان نوازش فرماییم درودگر را دیگ طمع بجوش آمد و خواست که بحضور
کوتوال این ماجرا را ظاهر کند همینکه قدم از در خانه بیرون نهاد کور گشت و هر دو
پای او تا بشتالنگ در زمین خسف شد و آوازی از غیب شنید که اگر این
راز را بکسی گفتی ترا فی الفور در زمین غرق خواهم کرد درودگر توبهٔ نصوح نمود
و از کوری و خسف نجات یافته بخانهٔ خود آمد و شبا شب صندوقچه موافق
فرمایش مادر حضرت موسی علیه السلام درست ساخته و دریچه دران صندوق
بسوی آسمان کشاده شبا شب پیش مادر حضرت موسی علیه السلام رسانید مادر
حضرت موسی علیه السلام مبلغی خطیر بر سم اجوره باو داد و شکرگزاری نمود او
گفت که من بدل و جان مرید و معتقد این پسر ام من هرگز هرگز بر کار او مزدوری
نخواهم گرفت مگر اینقدر بکنید که مرا بزیارت این پسر مشرف سازید مادر حضرت
موسی علیه السلام حضرت موسی علیه السلام را نمودند او چشمان خود را بر قدم
ایشان مالید و برگشت اول کسی که بحضرت موسی علیه السلام ایمان آورد او
بود مادر حضرت موسی علیه السلام روزانه توقف نموده چون شب دیگر آمد
حضرت موسی علیه السلام را غسل داده خوشبو مالیده و جامه‌های نو پوشانیده و ایشانرا در

صندوقچه نهاده گریان و اندوه کنان بر لب دریای نیل برد ناگاه ابلیس لعین در
صورت اژدهای بزرگ سیاه نمودار شد و گفت که اگر این را در دریا اندازی
یک لقمه او را فرو خواهم برد مادر حضرت موسی علیه السلام خیلی عاقل بود دانست که اگر
این اژدها جانوری بود این گویای از کجا می یافت معلوم میشود که شیطان است
ملتفت نشد و ایشان را در دریا انداخت و گریان و اندوهناک بخانه برگشت
و خواهر ایشان را گفت که اگر زندگی من میخواهی در عقب این صندوقچه برو و نظر کن
که کجا میرود و اگر از محاذات شهر گذشته رفت خاطر ما جمع خواهد شد و اگر از جرم
شهر کسی این صندوقچه را دیده برگرفت بالیقین پیش پادشاه خواهد برد خواهر
حضرت موسی علیه السلام همراه صندوقچه بر کنار دریا میرفت و بیگانه وار از دور
میدید گویند که تا تولد حضرت موسی علیه السلام دوازده هزار پسر از بنی اسرائیل بقتل
آمده بودند و نود هزار حمل بخوف آنکه مبادا پسر شود و او را فرعونیان بکشند زنان
بنی اسرائیل اسقاط کرده بودند و اینهمه تدبیر فرعون در مقابله تقدیر الهی
هیچ کارگر نشد القصه آن صندوقچه از وسط دریای نیل در نهری که آن نهر را
فرعون از دریای نیل کنده بباغ خود که عین الشمس نام داشت برده بود
افتاد و در آن نهر جاری شده در وسط باغ فرعون رسید فرعون در آن وقت

مشغول سیر باغ بود و زن و دختر فرعون و دیگر اهل محل همراه او چون دیدند
که صندوقچه در نهر می آید دویدند و آن صندوقچه را برداشته پیش فرعون
بردند خواهر حضرت موسی علیه السلام چون دید که صندوقچه همراه آب نهر در باغ
در آمده است دویده رفت و بمادر خود خبر کرد مادر ایشان در آنوقت خیلی در
پیچ و تاب شد و قریب بود که بی اختیار شده جزع و فزع کنان از خانه بر آید حق تعالی
در دل او الهام فرستاد که اندوه مکن و تماشای قدرت ما ببین که او را بچه تدبیر
پیش تو میرسانم و آخر از رسولان اولو العزم میکنم آیه القصه چون فرعون دید که
طفلی نو تولد در صندوقچه نهاده اند هامان وزیر خود را طلبیده گفت که این
طفل است که منجمان ما را از وی میترسانند اقبال مرا ببین که بچه طور خود بخود
پیش ما آمده حالا او را بکشید زن فرعون که آسیه نام داشت بمجرد دیدن جمال
جهان آرای حضرت موسی علیه السلام فریفته شد و گفت که این بی گناه را
بگمان فاسد مکشید و زنده بگذارید شاید بکار ما بیاید یا او را پسر خود خوانیم
که ما پسر نداریم فرعون بسبب اصرار زن خود از کشتن حضرت موسی علیه السلام باز
ماند و زن فرعون ایشان را پسر خود گردانید و حکم کرد که دایه ها را برای این
طفل بیارند هر دایه را که می آوردند حضرت موسی علیه السلام شیر او نمیگرفتند تا آنکه

خواهر حضرت موسی علیه السلام که بجستجوی حال ایشان بار بار بر در فرعون میرفت
این ماجرا شنید گفت که من دایه را نشان میدهم که در آیین پرورش اطفال
یگانه است غالب که این طفل شیر آن دایه را خواهد گرفت و مادر حضرت موسی
علیه السلام را طلبیده برد حضرت موسی علیه السلام شیر مادر خود گرفتند فرعون برای مادر حضرت
جواز گرفتن اجرت بر عبادت
موسی علیه السلام یک اشرفی رایج آن دیار روزینه مقرر کرد و فرمود که این طفل را همین دایه
شیر میداده باشد در حدیث شریف وارد است که مثال غازیان امت من که از پادشاه و وزیر
و امرا ماهیانه میگیرند و در تهیه اسباب جهاد صرف میکنند و نیت ایشان خالص است
برای خدا مثال مادر حضرت موسی علیه السلام است که روزینه از فرعون میگرفت و پسر خود را
شیر میداد و درین حدیث اشاره است باصلی عظیم از اصول کلیه فقه یعنی
اجرت بر عبادت گرفتن در الصورت جایز است که نیت خالص محض برای خدا
باشد و بودن و نبودن اجرت برابر گردد و آن عبادت را کار دنی خود داند
خواه کسی آن اجرت بدهد یا ندهد اگر مانند حرفها و مزدوریهای دنیاوی آن
عبادت را معلق بر گرفتن اجرت سازد که اگر اجرت دادند بجا آورد و الا
ترک کرد پس او محض مزدور است از ثواب بهره ندارد بلکه خوف عقاب دارد که کار
دین را برای دنیا کرد و آخرت را بادنی فروخت معاذ الله من ذلک القصه آسیه

زن فرعون برای حضرت موسی علیه السلام گهواره از تخته های زر درست
کرد و ایشان را بکمال عزت و احترام داشت و تا مدت دو سال مادر ایشان ایشان را
در خانه فرعون شیر داده چون بعد از دو سال ایشان را از شیر جدا کردند آسیه
یک خچر بار زر و چند شتر بار از تحف و قماش نفیس داده رخصت کرد و حضرت موسی
علیه السلام در خود تربیت کردن آغاز نهاد چون حضرت موسی علی نبینا و علیه الصلوات
والسلام سه ساله شدند روزی فرعون ایشان را در کنار خود گرفته بازی میکرد که
ناگاه حضرت موسی علیه السلام ریش او را بدست خود گرفته کشیدند و بر روی فرعون
بشدت طپانچه زدند فرعون بر آشفت و آسیه را گفت که من نمیگفتم که این طفل همان
دشمن من است که از وی میترسیدم و تو مرا کشتن نگذاشتی حالا هم از وی دست بردار شو
آسیه گفت تو در چه خیال اطفال را ازین نوع حرکات بی تمیز بسیار می باشد حرکات
اینها را حمل بر عداوت نتوان کرد فرعون گفت این طفل را بر دیگران قیاس مکن از
قیافه این طفل تمیز و عقل زائد بر تمیز و عقل بالغان در یافت میکنم و این حرکت را
با من فهمیده و سنجیده کرده است آسیه گفت که درین عمر تمیز و عقل کجاست به بین که من امتحانش
میکنم فرمود تا طبقی از زر پر از آتش آوردند و طبقی دیگر از سیم پر از مروارید و یاقوت
نیز آوردند بعد از آن حضرت موسی علیه السلام گفت که ازین هر دو طبق هر چه مرغوب تو

باشد برو ارحضرت موسی علیه السلام دست خود را بسوی طبق مروارید و یاقوت دراز
کردند حضرت جبرئیل علیه السلام در رسید و دست ایشان را در طبق آتش انداخت و یک
اخگر آتش را از آن برداشته حضرت موسی علیه السلام بدهان نهادند تا آنکه زبان ایشان سوخته شد
و آن اخگر را بر تافت و لکنت در زبان ایشان از همان وقت پیدا آمد آسیه بفرعون گفت
که تمیز و عقل این طفل را دیدی بعد از آن چون حضرت موسی علیه السلام هشت ساله شدند
روزی پیش فرعون مودب نشسته بودند ناگاه فرعون بر غبان گفت که خروسان
جنگی ما را بکشد اول خروسی برآمد پر و بازوی خود را حرکت داده آوازی کرد موسی
علیه السلام گفتند که راست گفتی فرعون پرسید که این چه گفت حضرت موسی علیه السلام
گفتند که این پروردگار خود را تسبیح کرد باین عبارت که پاک است خداوندی که
شبها نرا تا این مدت دراز بدولت و حشمت نواخت و نعمتهای گوناگون او را
عطا فرمود و با وجود آنکه او در مقابله هر نعمت کفران و ناسپاسی میکند فرعون گفت
که ای موسی خروس را با این سخنان چه کار از طرف خود اینهمه تو ظاهر می نمائی
حضرت موسی علیه السلام خروس را آواز داد که هان بیا و بزبانی که مفهوم خاص و عام
شود سخن کن خروس پیش آمد و بزبان فصیح همان سخن را تفسیر و واضح کرد چهره
فرعون متغیر شد و نهایت شرمنده شد هامان که وزیر او بود حاضر بود عرض کرد که این

خروس مسحور شده است باید که فرمود که این را ذبح کنند چون او را ذبح کردند در
حق تعالی باز در وی اعاده روح فرمود و در هوا پریده رفت و از نظر مردم غایب شد
و چون حضرت موسی علیه السلام نه ساله شدند روزی فرعون ایشان را بر تخت خود
از راه تلطف نشانیده و جمیع امرا و وزرا گرد اگرد تخت او استاده بودند فرعون
موافق عادت خود که سر نخوت و تکبر داشت کلمات کفر گفتن آغاز نهاد حضرت موسی
علیه السلام خشم آلوده شده از تخت او فرود آمدند فرعون گفت کجا میروی حضرت موسی
علیه السلام بپای خود لگدها بر تخت او لگدها زدند که دو پایه تخت شکسته شدند
و تخت واژگون شد و فرعون از بالای تخت افتاد و از بینی او خون بسیار روان
شد و در مردم در بار ولوله افتاد حضرت موسی علیه السلام زود گریخته نزد آسیه
علیها السلام آمدند و برین قصه او را اطلاع دادند فرعون چون اندرون محل آمد و دید که حضرت
موسی علیه السلام نزد آسیه علیها السلام نشسته اند فرعون بر آسیه علیها السلام عتاب شروع
کرد که تو مرا این طفل را کشتن ندادی و حالا این خیلی شوره پشتیها میکند
آسیه علیها السلام گفت که اطفال شوخی که در حالت صغر سن با پدر و مادر خود میکنند جای شکایت
نیست بلکه دلیل است بر آنکه بعد از بلوغ بس تمیز و عقل این همه شوخی و قوت
بر دشمنان مادر و پدر خواهد کرد و وزرا و امرا همه از خوف سطوت این طفل

بحضور تو سر حساب خواهد ماند بعد از آن دستارخوان چیدند و خاصه حاضر کردند فرعون
طعام میخورد و حضرت موسی علیه السلام همراه او میخوردند اتفاقاً بزغاله را تمام و کمال
در تنور دم پخت کرده برای فرعون آورده بودند حضرت موسی علیه السلام آن بزغاله را
فرمودند که قم باذن الله آن بزغاله برخاست و دویدن گرفت فرعون نهایت متعجب شد
آسیه علیها السلام گفت که اینهمه خبرها برای بقای ملک و دولت تو بکار خواهد آمد این طفل را
غنیمت دان ازین بعد فرعون با حضرت موسی علیه السلام ادب سلوک میکرد و با ایشان تعرضی
نمی نمود تا آنکه حضرت موسی علیه السلام بیست و شش ساله شدند روزی ایشان بر کنار نیل
رفته و وضو کرده نماز میخواندند ناگاه شخصی از خواص فرعون در آنجا میگذشت گفت این
نوع عبادت برای که میکنید حضرت موسی علیه السلام گفتند برای آقا و خاوند خود او گفت
که شما را آقا و خاوندی نمی باید عبادت پدر خود بکنید که فرعون است همین کافی
است حضرت موسی علیه السلام فرمودند که بر تو و بر فرعون نیز لعنت خدا باد او گفت که من
فرعون را باین ماجرا خبردار میکنم حضرت موسی علیه السلام فرمودند که ای زمین این را
بگیر زمین او را تا زانو فرو برد و هرگز نگذاشت تا آنکه قسم مغلظ یاد کرد که من هرگز
فرعون را ازین ماجرا آگاه نخواهم کرد بعد از آن از زمین خلاص شده رفت
لیکن حکایت نماز ایشان و عبادت ایشان در خواص فرعون شایع شد و رفته رفته خبر

بفرعون رسید فرعون گفت که هرگاه موسی علیه السلام بنماز و عبادت مشغول شود مرا
خبر کنید یکی از خواص فرعون منتظر وقت ماند چون دید که حضرت موسی علیه السلام شروع
نماز فرموده اند رفته بفرعون خبر کرد فرعون خود آمد و استاده ماند تا آنکه حضرت
موسی علیه السلام از نماز فارغ شدند فرعون پرسید که ای موسی این پرستش برای که بود حضرت
موسی علیه السلام فرمودند که برای همان آقای خود که مرا میخوراند و می نوشاند و می پوشاند
و تربیت میکند فرعون گفت که راست گفتی منم که این کارها کرده ام و میکنم بالجمله
حضرت موسی علیه السلام ازین عمر که نه سالان بنی اسرائیل را پیش خود میخواندند و با
ایشان صحبت میداشتند و با ایشان انس و الفت می نمودند و این امر
فرعونیان بسیار شاق میآمد تا آنکه روزی سرداران بنی اسرائیل را در مجلس خود جمع
فرموده پرسیدند که از کی شما در عذاب فرعون گرفتار شده اید گفتند که از مدت دراز
در همین عذاب گرفتاریم حضرت موسی علیه السلام فرمودند که این عقوبت است از جانب خدا
بر گناهان شما شما را میباید که نذری بر خود لازم بگیرید که اگر حق تعالی این عقوبت را
از شما بردارد ادا نمائید همه گفتند که ما روزه و نماز و اطعام مساکین بسیار خواهیم کرد
فرمودند که یک چیز را بر خود قبول کنید که از همه کفایت میکند و آن اینست که اطاعت
پروردگار خود بکنید و عصیان او نورزید همه گفتند که بجان و دل قبول کردیم بعد از آن حضرت

موسی علیه السلام فرمودند که من شنیده ام که در زمان پیشین جماعهٔ از بت
پرستان را حق تعالی به پیغمبری نواخته بود انها قدر آن پیغمبر ندانستند و برای
آن پیغمبر پشتاره های هیزم جمع کرده آتش افروختند و آن پیغمبر را در آن
آتش انداختند و آن آتش او را هیچ ضرر نکرد این قصه چگونه بوده است گفتند
که آن پیغمبر جد جد شما بوده اند حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه الصلواة والسلام حضرت
موسی علیه السلام فرمودند که پس بطور جد خود باشید و از ایذای فرعون و فرعونیان
نترسید که حق تعالی شر ایشانرا از شما دفع خواهد کرد و چون حضرت موسی علیه السلام
سی ساله شدند روزی در راهی میگذشتند که ناگاه پیاده از پیادگان فرعون که
داروغهٔ مطبخ فرعون بود پشتاره هیزم را از سر اسرائیلی میکشید و میگفت که اگر
این پشتاره را بمطبخ پادشاه نبری اسرائیلی چون حضرت موسی علیه السلام را دید
فریاد آغاز نهاد حضرت موسی علیه السلام چند او را از ظلم منع کردند باز نیامد ناچار یک مشتی
بر پیشانی او زدند آن پیاده مرد و آن اسرائیلی خلاص شده بخانهٔ خود رفت
و این خبر بفرعون رسید فرعون گفت که این دروغ است موسی علیه السلام اسرائیلی
قطعی قبطی را نکشته باشد روز دوم باز همچنین اتفاق افتاد که آن اسرائیلی را
قبطی دیگر ظلم میکرد او باز بحضرت موسی علیه السلام فریاد نمود حضرت موسی علیه السلام اول

آن اسرائیلی را زجر و توبیخ فرمودند یعنی مرا یکبار باعث شدی که قبطی را کشتم
و امروز باز باعث من میشوی بعد از آن خواستند که آن قبطی را دفع نمایند
اسرائیلی دانست که مرا میکشند باواز بلند گفت که ای امروز مرا میخواهی که بکشی حال
انکه دیروز شخصی را کشته مردم باز از همه پیش فرعون گواهی دادند که قاتل قبطی موسی
علیه السلام است او رؤساء قبط همه از فرعون درخواستند که موسی را بما حواله فرما تا ما
او را در بدل قبطی بکشیم فرعون در حکم بقتل حضرت موسی علیه السلام متوقف بود که خرقیل که از
جمله قبطیان بشرف ایمان مشرف شده بود و حال او در سورهٔ حم المومن ان شاء الله تعالی
مذکور خواهد شد از آن مجلس دویده آمد و حضرت موسی علیه السلام را آگاه کرد که رئیسان
و امیران قبط در پی کشتن شما افتاده اند شما را مصلحت اینست که چند روز ازین شهر
بدر روید حضرت موسی علیه السلام بشنیدن این خبر بی زاد و بی راحله از شهر برآمدند
و راه مدین گرفتند در راه با شبانی دچار خوردند پوشاک نفیس خود را که در بر داشتند
بآن شبان دادند و جبهٔ صوف و گلیم آن شبان را پوشیده روانه شدند تا آنکه روز
هفتم بمدین رسیدند و در اثنای راه ایشان هر روزانه دو شیر همراه میشدند و دلالت
بر راه می نمودند و وقت شب بمحافظت ایشان از سباع و هوام قیام می نمودند
و بعد از آنکه بمدین رسیدند در خانهٔ حضرت شعیب علی نبینا و علیه الصلوة والسلام اقامت اختیار نمودند

و با دختر ایشان تزوج نمودند چنانچه در سورهٔ قصص بتفصیل این قصه مسطور است
و بعد از ده سال که در خدمت حضرت شعیب علیه السلام بودند باز متوجه مصر شدند
و در اثنای راه در کوه طور به نبوت و رسالت مشرف شدند و در مصر تا چهل سال با فرعون
و فرعونیان مقابله و مخاصمه و نمودن معجزات قاهره بسر بردند چنانچه در سورهٔ
اعراف مذکور است و چون حضرت موسی علیه السلام از ایمان فرعون و قبطیان
مایوس شدند در جناب الهی عرض نمودند که بار خدایا تدبیری و حیله مرا تعلیم کن که
بنی اسرائیل را از دست قبطیان خلاص کنم تا ترا بی خوف و بی هراس عبادت کنند
حق تعالی بایشان وحی فرستاد که حالا تدبیر این است که بنی اسرائیل را جمع کرده
شبا شب کوچ کنید و اگر فرعون عقب شما خواهد برآمد او را اهلاک خواهم کرد
ایشان با رؤسای بنی اسرائیل این تدبیر را ارشاد فرمودند رئیسان بنی اسرائیل
تمام فرقهٔ خود را که در شهر مصر منتشر بود آگاه ساختند و هر که از بنی اسرائیل
نزد قبطیان بطریق نوکری یا پیشخواندگی و امثال ذلک تعلق داشت و میماند
برخاسته یکجا فراهم آمدند فرعون ازین اجتماع ایشان متوهم شده پرسید که این
حرکت چرا میکنید رئیسان بنی اسرائیل گفتند که ما را روز عاشورا که مولد حضرت
آدم علیه السلام و روز متبرک است عیدی است میخواهیم که همه یکجا جمع شده بیرون شهر

عبادت خدا بجا آریم و رسوم عید خود بر پا نمائیم فرعون اجازت داد و عوام
بنی اسرائیل بتقریب تزئین زیور و پوشاک بسیار از قبطیان بعاریت گرفتند
و به بهانهٔ عید خیمه و خرگاه بیرون شهر برآوردند تا آنکه آخر شب چون همه مجتمع شدند
حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام ایشان را کوچ کنانیدند حضرت موسی علیه السلام
از عقب میرفتند و حضرت هارون علیه السلام پیش تا آنکه در صحرا افتادند و راه گم کردند
هر چند چپ و راست میزدند سراغ راه نمی یافتند و انبوه بنی اسرائیل بقدر ششصد هزار
و هفتاد هزار کس شده بود و حضرت موسی علیه السلام کهنه سالان بنی اسرائیل را طلبیدند
و پرسیدند که باعث چیست که راه معلوم نمیشود حال آنکه این راه مسلوک است بارها
درین راه آمد و رفت کرده آید کهنه سالان بنی اسرائیل عرض کردند که اصل قصه
این است که چون حضرت یوسف علیه السلام قریب بوفات شدند وصیت فرمودند
و از اولاد خود و برادران خود عهد و پیمان گرفتند که هرگاه از مصر بیرون روید تابوت
مرا همراه گرفته روید و بمدفن آبای من مرا برسانید حالا که از مصر برآمده ایم
و تابوت ایشان برنداشته ایم از جانب غیب ما را بند کرده اند که راه معلوم نمیشود
حضرت موسی علیه السلام پرسیدند که قبر مبارک ایشان کجاست تا تابوت ایشان برآریم
و همراه گیریم کهنه سالان بنی اسرائیل گفتند که موضع قبر ایشانرا نمیدانیم اما وصیت

قبط بالکسر اهل مصر که آبا و اجداد ایشان در مصر
بوده اند بخلاف سبط که از اولاد یعقوب در انجا نشو و نما
یافتند ۱۲ منتخب اللغت

ایشانرا از بدن آب خود یاد داشته ایم حضرت موسی علیه السلام برخاستند و لشکر
بنی اسرائیل منادی فرمودند که قسم به خدا هر کرا از موضع قبر حضرت یوسف علیه السلام
آگاهی باشد پیش من بیاید و مرا خبر دار سازد هیچکس اقرار نکرد مگر یک پیرزال فرتوت
گفت که من موضع قبر ایشان را می شناسم لیکن مرا عهد خدا بدهید که اگر من نشان
قبر ایشان بیان نمایم هر چه بخواهم بیابم حضرت موسی علیه السلام توقف فرمودند
وحی آمد که عهد بدهید و هر چه او بخواهد با و حواله نمائید پیرزال گفت که مطلب من دو چیز
است یکی در دنیا و یکی در آخرت مطلب دنیا این است که من پیر فرتوتم طاقت
رفتار ندارم مرا بر سواری نشانید و از مصر همراه خود برآرید و مطلب آخرت این است که در
بهشت همراه شما در درجه شما باشم حضرت موسی علیه السلام هر دو چیز را قبول فرمودند
بعد از آن پیرزال نشان داد که قبر ایشان در عین آب نیل است در فلان جا
حضرت موسی علیه السلام در آن مقام رفتند و صندوق ایشانرا که از سنگ مرمر بود برآوردند
و خود آنرا برداشته پیش پیش لشکر می بردند و راه بر ایشان هویدا شد درین اثنا
طلوع فجر شده بود و جواسیس فرعون با و خبر رسانیدند که بنی اسرائیل از مقامی که
برای عید در آنجا جمع شده بودند شبانه کوچیده رفتند فرعون را آتش غضب
افروخته شد و نقیبان جمع را گرد و نواح شهر و قصبات و قریات فرستاد که سواران

خوش اسپ حاضر شوند و خود را با افواج خود سوار شده وقت اشراق تعاقب نمود
و انبوه بسیار همراه داشت گویند که هفتاد هزار سوار ابلق سوار در مقدمة الجیش
او بود و بقدر صد هزار سوار تیرانداز و همین مقدار نیزه باز و همین مقدار گرز
بردار در رکاب او میرفتند القصه بنی اسرائیل بعجلت تمام روانه شدند و دواده
بر لب دریای قلزم رسیدند و قلزم نام شهری است که بر کنار این دریا واقع است
و متصل آن شهر این دریا منتهی شده لهذا این دریا را منسوب باو میکنند
و الا این دریا در اصل خلیجی است از خلیجان بحر محیط که در مابین بلاد حبش و عرب
میگذرد و او را خلیج احمر نامند چنانچه خلیج دیگر را که در میان فارس و عرب حایل
است خلیج اخضر گویند و طول این خلیج احمر از جنوب بشمال چهار صد و شصت فرسخ
است و عرض او در ابتدا القدر شش فرسخ است و چون قریب بمنتهی میرسد عرض او
کم میشود از فسطاط مصر که شهر دار الملک آنجا است تا طرف این خلیج مسافت سه روزه
راه است در بر و آب نیل بر غربی شهر مصر واقع است و شهر بر جانب شرقی نیل است
و بر ضلع غربی این خلیج اکثر بلاد بربر واقع اند و بعضی از بلاد حبشه و بر ضلع
شرقی این خلیج بیشتر سواحل عرب واقع است از آنجمله است فرضه که ساحل مدینه
منوره است و قوافل مصر و حبشه بحجاز از همین بندر عبور میکنند باز سواحل یمن

بیان مقدار لشکر فرعون و طول
و عرض قلزم که در اصل خلیجی است از بحر محیط

خلیج بالفتح شاخی از دریا و جوی و کرانه جوی آب منتخب

بالضم شهرستان مصر کهنه که عمرو عاص او را بنا
کرده بود و خیمه خرگاه بزرگ و سراپرده و سراپرده
و جماعه انبوه از اهل شهر را منتخب

از جده گرفته تا عدن بر کنار شرقی همین خلیج اند و در وسط این خلیج بعضی
بلاد متعلقه حبش نیز آباد است از آنجمله و میاط که زندان مصر است مانند
قلعه گوالیار در هندوستان غله بر کشتی از مصر در آنجا می برند و مستحفظان بر قلعه
او از طرف حاکم مصر میباشند و شهر قلزم که منتهای این دریا است طول او قدر یعنی
شصت و چار درجه است و عرض او کطل یعنی بیست و نه درجه و سی دقیقه چون
بنی اسرائیل بر کنار این دریا رسیدند و او را در نهایت تموج و از دیاد دیدند
متحیر شدند و گفتند این قدر کشتیها یکدفعه کجا میسر خواهد آمد که ما بعجلت ازین
دریا بگذریم درهمین اثنا که آفتاب برآمد و روز روشن شد از عقب آواز
اسپان شنیدند چون نیک تفحص کردند معلوم کردند که فرعون با جمیع لشکرهای خود
برای تعاقب رسیده و مقدمة الجیش او نمودار شده دست و پا گم کردند و نزد
حضرت موسی علیه السلام آمدند و گفتند که حالا آن وعده های شما کجاست اینک فرعون
از عقب ما و دریای زخار پیش روی ما است نه طاقت آن داریم که از عهده فرعون
برآئیم و نه قوت آنکه از دریا خلاص شویم حضرت موسی علیه السلام فرمودند که مایوس
نشوید الطاف الهی همراه من است گره کشائی خواهد فرمود درین اثنا بحضرت موسی
علیه السلام وحی آمد که عصای خود بر دریا بزنید و بگوئید که انشگاف و ما را راه ده

حضرت موسی علیه السلام یکبار عصا زدند و گفتند دریا بحال خود ماند باز حکم آمد که
دریا را بکنیت یاد کنید حضرت موسی علیه السلام بار دوم عصا زدند و فرمودند
که انشگاف ای ابو خالد بحکم خدا دریا شکافته شد دوازده طور راه خشک
در آن پیدا آمد در حدیث شریف است که حق تعالی آنروز باد و آفتاب بر دریا
مسلط ساخته باد بمثابه زلزله از درون آب درآمد و اجزای دریا را جدا جدا
کرده ایستاده ساخت و آفتاب همین دریا را خشک کرد تا بنی اسرائیل بسهولت
بگذرند بعد از آن حضرت موسی علیه السلام بنی اسرائیل را فرمودند که در دریا
درآئید و بگذرید ایشان بسبب ضعف اعتقاد جرأت نمیکردند و میگفتند که ما را
برین حالت چه اعتماد است که تا گذشتن ما بر یک وضع ایستاده خواهد ماند مبادا
ما در اثناء راه باشیم و دریا باهم آمیخته ما را غرق کند حضرت یوشع علیه السلام
اول اسپ خود را در آوردند و بعد از آن حضرت هارون علیه السلام در اندر
روانه شدند چون بنی اسرائیل دیدند که اینها گذشته میروند ناچار در دریا
درآمدند و هر سبط از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل در راهی از راه
های دوازده گانه داخل شدند تا آنکه از عقب همه حضرت موسی علیه السلام
سبط خود را گرفته داخل دریا شدند سبط حضرت موسی علیه السلام گفتند

فائده در بنی اسرائیل از
ابتدای حضرت یعقوب علیه السلام
تا انتهای حضرت عیسی علیه السلام
چهار هزار پیغمبر مبعوث شده
و بعضی از پیغمبران ایشان
بصورت پادشاهان گذشته اند
مثل حضرت داود و حضرت سلیمان
علیهم السلام و بعضی بصورت علما
و مشایخ مثل حضرت زکریا
و حضرت یحیی علیهم السلام و بعضی
بصورت وزرا و مشیران مملکت
مثل حضرت شمویل علیه السلام و بعضی
بصورت زهاد و رهابین مثل
حضرت یونس علیه السلام ...

در بنی اسرائیل ... هزار پیغمبر مبعوث شده اند [illegible]

کهای موسی علیه السلام ما چه میدانیم که برسر ما دیگر چه گذشت تو که همراه ما هستی از خود اطمینان داریم اما از طرف مرا دران خود تر سانیم که مبادا آب ایشان برهم شده باشند حضرت موسی علیه السلام در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا مرا بر اخلاق بداین گروه مدد فرما حق تعالی باد سخت را فرمود که در دیوارهای آب و زن ها مشبک و ا پیدا کرد هر فرقه از دور دیگرانرا میدیدند که گذشته میروند تا انکه بسلامت بر کنار دریا بر آمدند درین اثنا فرعون با لشکریان خود بر کنار دریا رسید و دید که دریا شکافته شده و مانند کوه ها جابجا استاده متحیر شد و با لشکریان خود گفت که این اقبال من است که در دریا برای من شکافته شده تا بندگان گریخته خود را خود بگیرم و زنده بدست آرم اگر غرق میشدند کارهای من معطل میشد لیکن در دل خوف و هراس داشت که شکافتن دریا محل اعتماد نیست مبادا در وسط عبور و مرور باز ملتئم شود و غرق کند و هامان که وزیر او بود نیز او را از در آمدن دریا مانع بود و عرض میکرد که عجلت نباید کرد کشتیها جمع میکنیم و بسهولت عبور می نمائیم و ایشانرا هر جا که باشند اسیر میکنیم درهمین حالت حضرت جبرئیل علیه السلام بر مادیانی سوار شده بپیش اسپ فرعون که مست بود نمودار شدند و آن مادیانرا در دریا سر دادند اسپ فرعون بی اختیار بسوی مادیان

فائده عصای حضرت موسی علیه السلام از درخت آس بهشت بود طول آن بقدر ده دست آدمی که برابر قد حضرت موسی علیه السلام میشد دو شاخ داشت دران هر دو شاخ بر مثال دو مشعل در وقت تاریکی و شب میدرخشیدند در اصل این عصا را حضرت آدم علیه السلام از بهشت آورده بودند و بطریق توارث در دست انبیاء علیهم السلام میبود تا انکه از حضرت ابراهیم علیه السلام به پسر ایشان که مدین بود رسید و از و بجند واسطه بحضرت شعیب علیه السلام رسید و آنحضرت از آنحضرت موسی علیه السلام داده بودند

اعصای حضرت موسی علیه السلام

در دریا در آمد و لشکریان چون دیدند که پادشاه خود در آمده است از هر طرف هجوم کرده در آمدند و عبور نمودن گرفتند تا انکه فرعون و پیش قدمان لشکریان متصل کناره رسیدند انوقت حکم شد بدریا که زود مختلط شو یک ناگاه دریا تلاطم نمود و همه در آب غرق شدند و بنی اسرائیل این همه ماجرا را بر کناره دوم استاده تماشا میکردند و درینجا که معبر بنی اسرائیل و مهلک فرعون بود عرض این دریا به نهایت قلت انجامیده بقدر چهار فرسنخ عرض اوست که در نیمه روز قطع توان کرد و این قصه روز عاشورا واقع شده چنانچه در حدیث صحیح است بروایت انس بن مالک رضی الله عنه از آنحضرت علیه السلام که فلق البحر لبنی اسرائیل یوم عاشورا و در صحیحین مرویست بروایت ابن عباس رضی الله عنه که چون آنحضرت علیه السلام در مدینه منوره تشریف آوردند دیدند که روزی از روزها یهودیان روزه گرفته اند فرمودند که چیست که امروز روزه داشته اید گفتند که امروز روز عاشورا است درین روز حق تعالی بنی اسرائیل را نجات داد و فرعون را غرق نمود حضرت موسی علیه السلام این روز را بطریق شکرانه روزه میداشتند ما نیز باقتدای ایشان روزه میداریم آنحضرت علیه السلام بیاران خود فرمودند که ما احق ایم باقتدای موسی علیه السلام از ایشان خود هم روزه داشتند و مردم را هم بروزه مامور فرمودند

بالفتح جای عبور و محل گذر و بار کشتی و انچه بدان عبور کنند ۱۲ منتخب

فائده سجده تحیت که مراد از ان سر زمین سائیدن است آن در هیچ امت جایز نبود الا سجده تحیت که در امت سابقه جایز بود در این امت حرام شده

لیکن در آخر عمر میفرمودند که اگر من تا امسال آینده زنده مانم همراه روز عاشورا روز نهم روزه خواهم داشت تا مشابهت یهودیان لازم نیاید حکایت گویند که عورتی از بنی اسرائیل در آخر شب برای آوردن آب بر دریا رفت سبوی خود پر میکرد که ریش فرعون مرصع بجواهر و مروارید در دستها و افتاد مویهای او را از بیخ بر کنده و جواهر را از ریش او بر آورد اتفاقا همین زن در کوشک فرعون بمزدوری خشت می بود و مزدوری نیافته بود هاتفی آواز داد که خذی اجرک این مزد در کوشش او افتاد و در میان مردم آمده حکایت کرد و ریش فرعون و جواهر و مروارید را بایشان نمود مردم را یقین شد که عاقبت ظلم نگونساری است و عاقبت مظلوم رستگاری و چون بنی اسرائیل از خوف فرعون و فرعونیان بالکلیه مطمئن گشتند حضرت موسی علیه السلام ایشانرا یاد دادند که شما نذری کرده اید که اگر حق تعالی ما را از شر فرعون و فرعونیان خلاص کند ما در اطاعت او کوشش کنیم حالا آن نذر را بجا آرید بنی اسرائیل گفتند که ما بجان و دل قبول داریم لیکن ما را اطلاع بر احکام او تعالی از اوامر و نواهی حاصل نیست تا قدم در راه اطاعت او نهیم می باید که کتابی از نزد خدا برای ما بیاری تا موافق آن راه اطاعت را مسلوک سازیم حضرت موسی علیه السلام همین معنی را در جناب خداوندی عرض نمودند حکم آمد که شما در کوه طور که مقام

فائده اعدای راه خدا نفس و شیطان و محبت خلق و دنیا است

اعدای راه خدا

بیان رفتن حضرت موسی علیه السلام برای آوردن کتاب از نزد حق تعالی و قصه سامری

فائده اکثر یهودیان میگویند که آنچه در توریت و زبور و دیگر کتب آسمانی بر گناهان وعید و تخویف مذکور است مخصوص برای غیر فرقه بنی اسرائیل است بنی اسرائیل بسبب شفاعت آبا و اجداد خود که انبیای ذوی قدر گذشته اند از ان وعید هیچ ترس ندارند

عقیده یهودیان در گناهان

عطای رسالت شما است حاضر شوند و تا یکماه که مدت سی روز است سی روز روزه دارید و اعتکاف نمائید من بعد شما را کتابی جامع اوامر و نواهی خواهیم داد حضرت موسی علیه السلام مطابق این ارشاد بنی اسرائیل را گذاشته و حضرت هارون علیه السلام را بر ایشان خلیفه ساخته خود بسمت کوه طور شتافتند و بعد از تطهیر بدن و جامه دران کوه معتکف شدند و ابتدای و ابتدای اعتکاف ایشان غره ذی قعده بود چون اعتکاف ایشان تمام شد و یک روز باقی ماند ایشان بسبب روزه و کمخوری بوی دهان خود متغیر نمود استعمال مسواک فرمودند از جانب غیب حکم آمد که این بوی متغیر نزد ما بهتر از بوی مشک بود و این را چرا ازاله کردید حالا در جریمه این تقصیر ده شب دیگر اعتکاف کنید دهم ذیحجه که روز عید النحر است بشما کتاب خواهم داد و کلام خواهم فرمود حضرت موسی علیه السلام نیت اعتکاف ده روز شب دیگر فرمودند و در انمقام اقامت نمودند اما بعد از آمدن ایشان در بنی اسرائیل حادثه عظیم رو داد و سببش آن بود که در لشکر بنی اسرائیل شخصی بود که نام موسی ابن ظفر از قبیله سامره در صنعت زرگری و قالب تراشی خیلی استاد و ماهر بود روزی که فرعون غرق شد و حضرت جبرئیل علیه السلام بر مادیانی سوار بر کنار دریا میگشتند دیده بود که هر جا که نقش سم آن مادیان میرسید سبز میشد دانسته بود که اثر حیات در نقش سم این مادیان است

فائده عدد چهل را در جاهای بسیار اعتبار است و لهذا در حدیث آمده است که من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه و نیز آمده است که خمرت طین آدم اربعین صباحا و نیز بچه آدمی در شکم در همین مقدار مدت از حالی بحالی انتقال میکند تا چهل روز نطفه میباشد و تا چهل روز دیگر خون بسته و تا اربعین دیگر گوشت پاره بعد از ان قابل نفخ روح الهی میگردد و ازینجاست که صوفیه چله را برای ریاضت و خلوة قرار داده اند زیرا که از اقتدای حضرت موسی علیه السلام است که تا این

فائده اربعین

بنا بران قدری از خاک پای آن مادیان برداشته بطریق تبرک باحتیاط نزد خود
میداشت وهرگاه بنی اسرائیل از دریا عبور کرده بصحرا افتادند گذر ایشان بر قومی افتاد
که گاو پرست بودند وصورتهای از برنج وغیر آن ساخته میپرستیدند بنی اسرائیل را
این صورت پرستی بغایت خوش آمده بود چنانچه از حضرت موسی علیه السلام درخواسته
بودند که برای ما نیز صورت پروردگار ما ساخته بده تا حق عبادت او بوجه احسن بجا
آریم وحضرت موسی علیه السلام ایشان را برین سوال زجر وتوبیخ فرموده بودند لیکن
سامری دریافته بود که این جماعه را صورت پرستی مرغوب طبع است درین هنگام که حضرت
موسی علیه السلام بکوه طور تشریف بردند سرداران بنی اسرائیل بحضور حضرت هارون
علیه السلام حاضر شدند وعرض کردند که ما در وقت برآمدن از مصر زیور بسیاری را از قبطیان
بعاریت گرفته بودیم به بهانه آنکه در عید تزیین خواهیم گفت حالا در حق آن زیور چه
حکم است حضرت هارون علیه السلام فرمودند که آنهمه زیور را در حفره‌ی انداخته آتش
دهید وهرچه بسوزد بسوزد وخاکستر او که باقیماند زیر زمین مدفون باشد زیرا که
آنهمه مال کافران است باید دانست که درینمقام بعضی از متقشفان فقها اشکالی
وارد میکنند ومیگویند که بنی اسرائیل در شهر مصر مستامن بودند وبا قبطیان پناه
میگرفتند مستامنان را مال حربیان گرفتن وبردن جایز نیست واگر بنی اسرائیل بنابر

مت ریاضت کردن موجب
ترقی است از حالی بحالی اعلی

فائده قلب در لغت نام گوشت
صنوبری است که در مکان ... گاو
جانب سینه گذاشته اند وروح
حیوانی در همان گوشت پیدا میشود
وهمان روح است که منشای حس
وحرکت است واز همان گوشت بسوی
سائر اعضا بواسطه شرائین
میرسد ودر اصطلاح اهل شرع
نام لطیفه انسانی است که آن حقیقت
انسان همانست وامتثال اوامر
ونواهی شرع وعمل کردن بموجب
تکلیفات الهیه اوست چنانچه

معصیت اقدام برین امر کرده بودند حضرت موسی وحضرت هارون علیهما السلام نیز
برین ماجرا مطلع شده بودند چرا ایشان را ازین حرکت منع نفرمودند جواب این
اشکال آنست که مستامن بودن بنی اسرائیل در شهر مصر مسلم نیست بلکه ایشان اسیران
بودند که بزور وتعدی ایشان را فرعون از برآمدن محبوس داشته بود وهر روز جفای
قبطیان میکشیدند ورنج وعنا از ایشان میدیدند واسیر را درست است که مال
حربیان را بهر رنگی که دست دهد خواه بگدای خواه بدزدی گرفته برند واگر بالفرض
مستامن هم بودند در بردن زیور ومال ایشان ضرورتی داشتند زیرا که اگر
در وقت گریختن مشغول بر دعاریته میگشتند گرفتار میشدند القصه سامری به بنی
اسرائیل گفت که اینهمه زیور را بمن حواله کنید که من طلسم عجیبی ازین میسازم بهتر از
عصای موسی علیه السلام وبعد ازین شما را با موسی علیه السلام همسری وبرابری باهم رسد
وموسی علیه السلام را بر شما فخری ومرتبتی نماند بنی همه آن زیور را باو حواله کردند
سامری زر را جدا کرد وجواهر ویواقیت را جدا از زر گوساله ساخت بغایت خوش
صورت وجواهر ویواقیت را بجای گوش وچشم وبند دست وزانو وقدم موافق
قرینه نصب نمود وشکم او را کاواک گذاشت ودر آن کاواک آن خاکی را که برداشته
بود انداخت آن گوساله بسبب اثر آن خاک بحرکت آمد وآوازی کرد چون آواز گاوان

در قرآن مجید فرموده اند ان
فی ذلک لذکری لمن کان له
قلب واین لطیفه از عالم امر است
که وجود او بر ماده موقوف نیست
چنانچه فرموده اند انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن
فیکون چنانچه گوشت صنوبری
بلکه تمام بدن از عالم خلق است که
وجود او موقوف بر ماده است
وگاهی ازین لطیفه در قرآن
مجید به نفس هم تعبیر فرموده اند
چنانچه در آیه ونفس وما سویها
فالهمها فجورها وتقویها
وگاهی بروح نیز چنانچه در آیه
قل الروح من امر ربی ونفخت

سامری گفت که ببینید پروردگار شما بصورت این گوساله ظهور فرموده در خیمه‌های شما
آمده است وموسی در جستجوی او کوه بکوه میگشت بنی اسرائیل گفتند که راست
میگوی سی روز بگذشت که میعاد برگشتن موسی بود وموسی باز نیامد معلوم میشود
که خدای خود را در انجا نیافت قریب شش هزار کس از بنی اسرائیل تا سامری عبادت
آن گوساله شروع کردند وبحکم مثل مشهور که آنچه آدم میکند بوزینه هم کند گرد آن گوساله
معتکف شدند وسامری خیمه کلانی بالای آن گوساله استاده کرد وفروش وزینت
مکلف در انجا انداخت وگرد آن خیمه نوبت نوازی آغاز کرد وبحضور آن گوساله لایعقل
سرود وبار رباب وچنگ بنیاد نهاد ومرد وزن برای تماشا میدویدند وبازار شیطان گرم شد
ودر انجا حضرت موسی علیه السلام را روز دهم ذیحجه وقت چاشت دوازده لوح زبرجد که بر آن
توریت منقوش بود عطا شد وکلام مشتمل بر مواعظ وحکم با ایشان درمیان آمد
وبعد از آن ارشاد شد که قوم تو بعد از تو عجب کفران نعمت ورزیده اند وآنچه
فرعون از ایشان درخواست میکرد که مرا سجده کنید بدتر از آن باغوای سامری
برخود لازم گرفته اند زیرا که تعظیم پادشاه صاحب اقتدار که مالک نفع وضرر باشد فی الجمله
وجه معقولیت دارد وگوساله لایعقل که در بلادت وحمق ضرب المثل است بهیچ وجه
شایان تعظیم نیست حضرت موسی علیه السلام چون این خبر وحشت اثر شنیدند بی اختیار

فیمن روحی ودرین مقام از
لفظ قلب همین لطیفه را مراد داشته
اند زیرا که از دلیل استدلال کردن
وحوال برآوردن کار همین لطیفه است
وهمین لطیفه است که او را شعور
الهی ومحل الهام ربانی ساخته اند
وچون برین لطیفه مهر نهادند
راه استدلال وراه الهام وذوق
وکشف همه مسدود شده در حق
ایشان برین قدر اکتفا نیست بلکه
بر دلهای ایشان مهر نهاده اند

فائده در حدیث شریف وارد است
که اصدقکم رؤیا اصدقکم حدیثا
یعنی هرکه در سخن وکلام خود معتاد
بصدق باشد در خواب نیز او را
از عالم غیب خبر راست می نمایند وهرکه در عرف سخن دروغ گوی عادت دارد از انطرف هم بحسب حال او معامله میشود

فضیلت صدق

روانه شدند واول با حضرت هارون علیه السلام خشونت آغاز نهادند که شما
چرا این شنیعه را تجویز کردید حضرت هارون علیه السلام فرمودند که من بارها ایشان را
ازین فعل شنیع منع کرده بودم لیکن ایشان گفتند لن نبرح علیه عاکفین حتی
یرجع الینا موسی یعنی ما هرگز اعتکاف خود را برین گوساله قطع نخواهیم کرد تا آنکه
حضرت موسی علیه السلام پیش ما بیاید وحسن وقبح این فعل را بما نماید بعد از ان حضرت
موسی بسوی آن گوساله متوجه شدند واو را در آتش سوختند وخاکستر او را در دریا
برانیدند گوساله پرستان خفیه خفیه میرفتند وآن آب را بطریق تبرک میآوردند
ومیخوردند گویند که فرقه بنی اسرائیل در مقدمه این گوساله سه گروه شده بودند یک گروه
آنانکه باغوای سامری فریفته شده عبادتش بجا آوردند وگروه دیگر همراه حضرت
هارون علیه السلام وظیفه امر بالمعروف ونهی عن المنکر بجا آوردند وگروه سیوم ساکت
ومتوقف بودند نه انکار میکردند ونه این کار گروه اول وگروه سیوم هردو در بلیه
عتاب آمدند وگروه سیوم سالم ماندند نسب حضرت موسی علیه السلام اینست که ایشان پسر عمران
بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم علیهم السلام بوده اند
ولاوی پسر کلان حضرت یعقوب علیه السلام بوده است پس حضرت موسی علیه السلام در فرقه
بنی اسرائیل هم ریاست حقیقی بود که پیغمبر اولو العزم بودند وهم ریاست عرفی زیرا که در اعمام

فائده از حسن بصری ابن ابی حاتم
در تفسیر خود روایت کرده که نام این
گوساله بهیموت بود وظاهرا درین نام
هم بوی از شرک داده بودند لهذا
حق تعالی میفرماید که کاش شما
گوساله را محض برای بازی ولعب
میگرفتند ومیخواستند ومانند ملاعب
وتصویرات اطفال متبذل
ومهان ومحقر میداشتند لیکن شما
این صورت گوساله را معبود ساخته اید

بیان نسب حضرت موسی علیه السلام

ریاست بکلان ترین اولاد و نسل او تعلق دارد خاتمه ابو الشیخ و دیگر
محدثین رضی الله عنهم از انحضرت علیه السلام روایت کرده اند که چون حق تعالی
خواست که ادم را پیدا کند جبرئیل را فرستاد و فرمود که از تمام روی زمین از
سفید و سیاه و سرخ و شور و شیرین و نرم و سخت قبضه را بر دار که از ان
قبضه مخلوقی را خواهم آفرید چون جبرئیل پیش زمین رفت و خواست که قبضه از ان
بردارد زمین پرسید که چرا از من ناقص میکنی جبرئیل گفت که حق تعالی از تو مخلوقی را
خواهد آفرید که خلافت زمین باو خواهد بخشید و او چنین و چنان خواهد کرد و در ثواب
و عقاب خواهد افتاد زمین گفت که من بعزت خدا پناه میگیرم از انکه از من قبضه
بر داری که بعضی از ان نصیب جهنم شود جبرئیل برگشت و عرض کرد که بار خدایا زمین
بعزت تو پناه گرفت من باد بنام تو و عزت تو برگشتم و تعرض نکردم حق تعالی میکائیل
را فرستاد میکائیل هم باسلوب گشته آمد باز اسرافیل را فرستاد او نیز برگشته آمد
باز ملک الموت را فرستاد زاری زمین را نشنید و گفت که من مطیع فرمان الهی ام
بزاری تو از اطاعت حکم الهی باز نمیتوانم ماند حق تعالی کار قبض ارواح را باو سپرد و فرمود
که این قبضه خاک را در موضع حالا که مکه معظمه در انجا باشد جمع نماید بعد از ان فرشته
ها را حکم شد که خاک مذکور را گلابه کنند و تا چهل روز بر آن خاک باران ها بارید سی و نه روز

فائده نماز جماعت را بر نماز
تنها بیست و هفت درجه در ثواب
زیادتی است و نماز بجماعت شعار
مخصوص این دین است و بمقام
نماز را بر کوع از ان جهت تعبیر
فرموده اند که نماز یهودیان
رکوع نداشت و رکوع خاصه
این امت است پس گویا چنین
ارشاد شد که نماز بطور مسلمانان
بگزارید بارکوع و رکوع را
بخوبی ادا نمائید بدیکه چنان
معلوم شود که مقصود بالذات
رکوع است از جمله افعال نماز
تا امتیاز شما بدین اسلام
متقن گردد

فضیلت نماز جماعت

باران غم و اندوه و یک روز باران خوشی و شادی و از همین است که اوقات غم و اندوه
آدمی را بیشتر از اوقات خوشی و شادی میباشد بعد از ان گلابه را خشک
کردند تا انکه مانند سفال کوزه گران گشت و بجنبش باد ها آواز میکرد چنانچه در دیگر ان
گلابه خشک شده را صلصال کالفخار فرموده اند بعد از ان فرشته ها را حکم شد که ان
گلابه خشک شده را در میان مکه و طائف در وادی نعمان که متصل عرفات است
برده انداختند و حق تعالی بدست قدرت خود از ان سفال قالب ادم را مصور ساخت
فرشتگان چون مانند این صورت گاهی ندیده بودند از راه تعجب گرداو میگشتند و از
خوبی صورت او حیرت میکردند ابلیس نیز برای دیدن آن قالب امد و گرد او بر گردید و گفت
که ازین قالب چه تعجب میکنید که جسدی است مجوف جابجا کاواکی ها دارد بی پر کردن
سیر نشود اگر کاواکی او را پر نکنند لستی بر زمین بیفتد و اگر کاواکی او را پر کنند
اعضا او متمدد شوند و در حرکات کاهلی نماید پس ازین قالب کاواک در هیچ حال کاری
نیاید مگر انکه در سینه او جانب چپ حجره الشت پی در نمیدانم که در وی چه چیز پنهان
است شاید که همان مقام مقام لطیفه ربانی باشد که به سبب ان استحقاق خلافت
بهم رساند بعد از ان روح را حکم شد که در ان قالب در آید و در کاواکیهای آن جسم
پر شود چون روح نزدیک قالب مصور رسید دید که مقامی است تنگ و تاریک از در آمدن

فائده در صحیح بخاری در حدیث
قدسی وارد است که بنده مؤمن بسوی
من نزدیک میشود بادای نوافل
طاعات تا انکه او را محبوب خود میسازم
چون او را محبوب خود ساختم گوش
و چشم او میشوم که بمن می شنود
و می بیند و زبان او میشوم که
بمن سخن میگوید و دست او میشوم
که بمن کار میکند و پای او میشوم
که بمن رفتار میکند
فائده هر که ظاهرا و باطنا
منقاد احکام شرعی شد در ناس
داخل است

فضیلت نوافل

پایان و فوائد ناس

گرفتار مخالفت امر و عصیان فرمان الهی شدند تدارک ان بتوبه و ندامت و استغفار
و بکا و زاری بیش از بیش نمودند لهذا انوار داودی را با نور حضرت آدم علیه السلام
مناسبتی تمام بهم رسید و هر قدر که مناسبت افزون تر شود محبت زیاده گردد حضرت
آدم علیه السلام بدیدن نور داودی عرض کردند که بار خدایا این بنده تو کیست
و چه نام دارد ارشاد شد که این پسر داود است عرض کردند که عمر او چه قدر مقدر فرموده
ارشاد شد که شصت سال عرض کردند که عمر من چه قدر است ارشاد شد که هزار سال
عرض کردند که از عمر من چهل سال کم کرده در عمر او افزون باید فرمود و در
حدیث شریف وارد است که چون از عمر حضرت آدم علیه السلام چهل سال باقیماند ملک
الموت و اعوان او پیش ایشان آمدند و گفتند که وقت وفات شما رسید حضرت آدم
علیه السلام گفتند که هنوز از اجل من چهل سال باقی است فرشتگان گفتند که آن چهل سال را
شما به پسر خود داود علیه السلام داده اید حضرت آدم علیه السلام گفتند که مرا یاد نیست
که من بکسی داده باشم و هیچکس از عمر خود بهیچکس نمیدهد انحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند
که حضرت آدم علیه السلام معامله داد و ستد را فراموش کرده منکر شدند و همین رسم
در اولاد ایشان باقی است و از همان وقت حکم شد که هر که با کسی چیزی بدهد می باید که
هنگام سپردن شاهدی و گواهی طلب نماید تا عند الحاجت بکار آید و امام احمد و ابن ابی

فرقه ایشان را الزام میدهند که
شرک در هر مذهب و در هر دین است
زیرا که اعتقاد غیر الله در جمیع ادیان
مسلم و معتبر است مثل اطاعت
پیغمبر و مرشد و مجتهد و حاکم
و مطاع بودن بدون عظمت
و جاه متصور نیست پس اعتقاد
مشارکت در عظمت لازم آید
و نمی فهمند که مطاع بودن را
عظمت ذاتی لازم نیست و معبود
شدن را عظمت ذاتی لازم
به نهایت خود رسیده لازم است
پس قیاس عبادت بر اطاعت قیاس
مع الفارق است بالجمله چون
عبادت مقتضای ذات حضرت خالق

شیبه از حضرت حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده اند که چون حق تعالی حضرت آدم
علیه السلام و اولاد ایشان نمود ملائکه عرض کردند که بار خدایا این جمع کثیر را زمین
گنجایش نخواهد کرد حق تعالی فرمود که من برای کم کردن اینها چیزی را مقرر کردم
و آن موت است فرشتگان عرض کردند که اگر موت خود را اینها خواهند دید هرگز زندگانی
بر ایشان گوارا نخواهد شد یاد کردن موت عیش ایشان را تلخ خواهد ساخت حق تعالی
فرمود که برای القای غفلت بر ایشان رشته دراز امل و امید با ایشان خواهم داد
که به سبب آن از موت غافل خواهند ماند و در صحاح سته و دیگر کتب معتبره حدیث وارد است که
حق تعالی حضرت آدم علیه السلام از جمیع اجزای زمین مقبوض فرموده پیدا کرده و ازین است
که اولاد آدم در رنگ هم مختلف میباشند سرخ و سفید و سیاه و در طبیعت و خلق نیز
مختلف میباشند نرم و درشت و در نیت نیک و هر چیز میباشند خبیث و طیب و بیهقی در کتاب
الاسماء و الصفات بروایت ابن مسعود رضی الله عنه آورده که فرشتگان از پیدا شدن
این خلیفه نهایت می ترسیدند که چون این خلیفه بر ما حکم رانی کند با او چه معامله واقع
شود ابلیس آمد و قالب آدم علیه السلام عضوا عضوا ملاحظه نمود و گفت لا ترهبوا من هذا
فان ربکم صمد و هذا اجوف لئن سلطت علیه لاهلکنه و دیلمی از ابو هریره رضی الله عنه
مرفوعا روایت آورده که هوا و بلا و شهوت را تا مدت چهل روز در گلابه حضرت آدم

است و نیز مقتضای ذات بنده
و نیز مقتضا انعام و احسان او تعالی
بر بندگان در حکمت الهی از عبادت
چاره نباشد و چون عبادت موقوف
بر امتثال اوامر است و اوامر الهیه
بچهار طریق توان دریافت کتاب الهیه
یا سنت پیغمبران یا اجماع مجتهدان
یا قیاس جلی و اصل همه این
امور کتاب الهی است پس از انزال
کتاب هم ناگزیر شد فائده
استغفار سنت مؤکده جمیع
پیغمبران علیهم السلام است که در
وقت محظ آب از خدا میخواهند
و حقیقت ان استغفار و توبه
و اظهار عجز و احتیاج است

بیان استسقا

علیه السلام خبر کنانیده و در صحیح مسلم و دیگر صحاح مروی است که آنحضرت علیه السلام فرموده
اند که بهترین روزها روز جمعه است زیرا که در همین روز حضرت آدم علیه السلام را پیدا
کرده اند و در همین روز ایشان را در بهشت داخل کردند و در همین روز از بهشت از
بهشت بر زمین افگندند و در همین روز حضرت آدم علیه السلام وفات یافته اند
و در همین روز قیامت قایم خواهد شد و در روایت امام احمد حنبل و طبرانی و دیگر محدثان رضی الله عنهم
فرموده اند که بهشتیان وقتیکه در بهشت در آیند بی ریش و خالی بدن از مو باشند
و رنگهای ایشان سرخ و سفید و موهای سر ایشان پیچ پیچ و چشمهای ایشان
سرمگین گویا که سی و سه ساله اند همه ایشان بصورت حضرت آدم علیه السلام باشند
طول ایشان شصت دست و عرض ایشان مناسب همین طول و ابن سعد و ابن جریر
و ابن ابی حاتم و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس رضی الله عنه روایت آورده اند
که حق تعالی حضرت آدم علیه السلام از جمیع روی زمین پیدا کرده از شور و شیرین هر که از
اولاد ایشان جزو شیرین غالب دارد و آخر به نیکبختی میگراید اگر چه مادر و پدر او
کافر باشند و هر که از اولاد ایشان جزو شور غالب دارد و آخر به بدبختی میگراید
اگر چه فرزند نبی باشد و چون منظور از پیدا کردن حضرت آدم علیه السلام خلافت
روی زمین بود خلافت را دو جز لازم است اول دانستن صفات و افعال کسی که او را

فائده احادیث بسیار دلالت
میکنند بر آنکه آرزوی موت
و تمنای آن حرام است نباید کرد ۵
فائده نامهای جنت جنت
الفردوس جنت عدن جنت
المأوی جنت دار الخلد ،،
دار السلام دار المقام علیین
جنت نعیم ۵
فائده محققان گفته اند که آدمی را
در یافتن سه چیز ضرور است اول مبدا
خود که از کجا آمده ام و چه بوده
ام دوم معاش خود که از کجا
میخورم و کجا میمانم سیوم معاد
که آخر کار من چیست ۵

آرزوی موت و تمنای آن حرام است
نامهای جنت
در یافتن سه چیز ضرور است

خلیفه کنند تا موافق آن صفات و افعال از طرف خود سر انجام تواند کرد دوم دانستن
چیزهای که زیر فرمان خلافت او داخل اند تا با هر چیز آن معامله نماید که با او بایستی
کرد و کلاه را در پا و کفش را در سر ننهد از دو پس حضرت آدم علیه السلام را تعلیم اسمای
الهی و خلقی ضرور افتاد تا باسمای الهی در حقایق کونی تصرف نماید لهذا حق تعالی
بعد از پیدایش حضرت آدم علیه السلام این علم را در دل ایشان انداخت بی آنکه
کلمه و کلامی و حرف و صوتی در میان باشد و تعلیم فرمود آدم علیه السلام را باین نهج
که در دل او انداخت که فلان چیز را فلان نام است و فلان چیز را فلان نام
و آنچه درین مقام بعضی از علما را اشتباه میشود که تعلیم اسما موقوف بر دانستن بعضی
لغات است زیرا که تعلیم اسما عبارت از آن است که گویند که فلان چیز را فلان نام است
و فلان چیز را فلان نام و فهم این کلام بدون دانستن مفهومات مفردات این جمله
ممکن نیست پس میباید که در تعلیم اسما آدم علیه السلام دور لازم آید چه تعلیم اسما موقوف
بر دانستن بعضی از اسما است و دانستن آن اسما موقوف بر تعلیم و در جواب این گفته اند
که تعلیم اسما حضرت آدم علیه السلام بدو وجه بود قدر ضروری را از آن که مخاطب و افاده
و استفاده بر آن موقوف بود بی واسطه حرف و صوت و کلمه و کلام در دل ایشان
انداختند و ما بقی را بواسطه الفاظ معلومه ایشان بیان نمودند پس تطویل لاطائل

فائده در حدیث شریف وارد
است که آواز میکنند آسمانها و او را
سزاوار است که آواز نماید زیرا که
در آن آسمانها هیچ جا موضع قدمی نیست
مگر که در آن موضع فرشته ایست
مشغول بسجود یا برکوع ۵
فائده فضیلت علم این است
که سگ معلم شکار او حلال است
محض برکت تعلیم با آنکه نجس العین است
فائده سبب باز ماندن ابلیس از
سجده حضرت آدم علیه السلام آن
بود که پیش از وجود حضرت آدم
علیه السلام چندین هزار سال اولاد
جان در زمین متصرف بودند
و بحیوانات و نباتات بقدر

آواز کردن آسمان
فضیلت علم
سبب باز ماندن ابلیس

از اول همین باید گفت که این تعلیم بواسطه الفاظ نبود بلکه بطریق القاء فی القلب
و هر چند بهمین وضع تعلیم بعضی اسما حضرت آدم علیه السلام مقارن پیدایش ایشان بود زیرا که
هنوز روح ایشان در پایین بدن نرسیده بود که در شکر عطسه الحمد لله گفتند و در
جواب ایشان یرحمک الله شنیدند اما بعد از پیدایش ایشان را تعلیم علم و شامل شد یعنی
نامهای همه چیزها را چنانچه ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند که علمها اسم کل شیء
حتی القصعة و القصیعة و سعد ابن جبیر گفته است حتی البعیر و البقرة و الشاة
و تعلیم نامها برای آن واقع شد که نام عبارت از لفظی است که دلالت کند بر حقیقتی
و مقصود و منظور افاده علم بحقایق بود تا کار خلافت سر انجام تواند کرد و نام اقل آن
چیز است که بسبب آن امتیاز در میان حقایق میشود و نیز منظور آن بود که خواص جمیع اشیا
و منافع و مضار آن او را تعلیم کرده شود و طریق استعمال آن خواص نیز و مقدمه
این تعلیم آن است که اول نام هر چیز تعلیم کنند تا در وقت بیان آنکه فلان چیز
فلان خاصیت دارد و فلان منفعت را از و بفلان طریق توان گرفت و فلان
مضرت را از و بفلان طریق ازاله توان کرد احتیاج به تطویل مسافت نشود و درینجا
باید دانست که مابه الامتیاز آدم علیه السلام از فرشتگان که بسبب آن بر ایشان تفوق
حاصل کرده محض تعلیم اسما و معرفت حقایق اشیا و خواص و منافع و مضار آن نیست

استعداد حوصله خود منتفع
میگشتند و بر آسمانها نیز سیر و دور داشتند
چون در میان فرقه جن فتنه ،،
و فساد و خونریزی بسیار شد حق تعالی
و فرشتگان آسمان دنیا را حکم
فرمود که جنیان را از روی زمین
دور کنند تا زمین از لوث ایشان
پاک شود و فرشتگان آسمان
دنیا بر زمین آمده بیچاره را از اولاد
جان کشتند و برخی از ایشان گریخته
در جزایر و جبال مختفی شدند ،،
ابلیس از جمله آنها که در آن وقت
عزازیل نام داشت ،،
و بکثرت علم و کوشش در عبادت
از جمله اولاد جان ممتاز بود

زیرا که بالقطع ثابت است که قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام نیز بفرشتگان خطاب
الهی متوجه میشد که فلان چیز را چنین کنید و فلان چیز را چنین چنانچه در همین مقدمه
گذشت که اول جبرئیل علیه السلام برای گرفتن قبضه از روی زمین فرستادند و بعد از آن
ملائکه دیگر را پس اگر فرشتگان را علم بحقایق و اسمای آن حقایق حاصل نمیبود فرمان الهی را
که در حق مخلوقات صدور مییافت چه قسم بجا میتوانستند آورد بلکه امتیاز حضرت
آدم علیه السلام از فرشتگان بدو وجه است اول آنکه قبل از خلقت حضرت آدم علیه السلام
فرشتگان را علم باسمای هر چیز حاصل نبود بلکه علم ایشان منحصر بود در حقایق و اسمای که تعلق
بکار و خدمت ایشان داشته باشد و بار دیگر حقایق و اسمای آنها کاری نداشتند
و اطلاع بر آنها ایشان را حاصل نبود بخلاف حضرت آدم علیه السلام که ایشان را
بجهت استخلاف تعلیم عام واقع شد تا از منفعت هر حقیقت و مضرت آن آگاه
شوند چنانچه حاکم و ابن عساکر مرفوعا روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که
حق تعالی حضرت آدم علیه السلام را در ضمن تعلیم اسما هزار حرفت را از حرفتهای گوناگون
تعلیم فرمود و ارشاد کرد که اولاد و ذریت خود را بگو ای آدم که اگر شما صبر نتوانید
کرد از دنیا پس دنیا را باین حرفتها طلب کنید و دنیا را بدین طلب نکنید زیرا که دین
خالص برای من است و ای بر کسی که دنیا را بدین طلب نماید و دیلمی از ابو نافع روایت

همراه فرشتگان بر آسمان
دنیا رفت و عذر خود بیان نمود
که من درین فساد و خونریزی
با اولاد جان شریک نبودم حق تعالی
او را بشفاعت فرشتگان
آسمان دنیا از اخراج و طرد محفوظ
داشت او طمع آنکه بجای جمیع اولاد
جان متصرف در تمام زمین بشوم
زیاده تر کوشش در عبادت
شروع کرد و هرگاه بفرشتگان
آسمان دنیا حکمی از جناب الهی میرسید
که در فلان مهم چنین و چنان سعی
کنید این لعین از همه بیشتر
و بیشتر در آن مهم میدوید ،،
و سر انجام میکرد تا آنکه در فرشتگان

میکنند که انحضرت علیه السلام فرموده اند که مثلت لی امتی فی الماء و الطین یعنی تصویرات
امت من در آب و گل ساخته بمن نموده اند و علمت الاسماء کلها کما علم ادم الاسماء
کلها و درین آیه لفظ کلها که برای تاکید عموم اسما افزوده اند برای همین نکته است که
اینها را آدم علیه السلام از فرشتگان بهمین تعلیم عام بود نه بتعلیم اسما دوم آنکه این تعلیم علم
هم ابتدا مخصوص بحضرت آدم علیه السلام بود و بعد از انکه حضرت آدم علیه السلام فرشتگان
را از اسمای هر چیز خبر دادند و فرشتگان استعمال نام هر چیز را از حضرت آدم علیه السلام
و آدمیان شنیدند بعضی از ایشان از امثال حضرت جبرئیل علیه السلام و دیگر اکابر ملایکه
علیهما السلام علم نامهای هر چیز حاصل گردید زیرا که بالقطع از شرایع ثابت است که
حضرت جبرئیل علیه السلام و دیگر ملائکه کبار پیش انبیا علیهما السلام میامدند و در هر چیز بحث
و تفتیش میکردند و مذکور امور مختلفه در میان میامد و هیچ گاه در افاده و استفاده
و گفت و شنید در مانده نشده اند و استفسار نکرده اند که فلان نام چه چیز است
و این لفظ چه معنی دارد و حقیقت فلان چیز چیست آری این تعلیم عام ابتدا
بحضرت آدم علیه السلام بالخصوص بود واقع شده تا افزونی علم ایشان بر فرشتگان
خصوصا علمی که متعلق بسیاست و خلافت است ظاهر گردد و لهذا بر محض تعلیم حضرت
ادم علیه السلام اکتفا نشد بلکه باز پیش آورد حق تعالی آن نامها را بر فرشتگان

اسما دنیا او را قدری و جاهی
همه رسید و او در دل خود متوقع منصب
خلافت می بود تا آنکه حکم الهی
بفرشتگان در رسید که انی جاعل
فی الارض خلیفة از انوقت دانست
که این منصب بمن نخواهند داد و آن
همه عبادت و طاعتهای رایگان
خواهد رفت بنابران اعرق حسد و شش
بجنبش آمد و دیگر رشک او جوش
کرد در پی شکستن قدر این خلیفه
می بود چون حکم سجود شنید ابلیس
بی پروه مخالفت نمود تا آنکه ابا
کرد از سجده کردن برای حضرت
ادم علیه السلام

باین طریق که تصویرات ایشان را که نامهای ایشان حضرت آدم علیه السلام تعلیم فرموده بود
بفرشتگان نموده اند فائده در حدیث معراج بروایت انس بن مالک رضی الله عنه که در
جمیع صحاح سته موجود است وارد شده که انحضرت علیه السلام فرموده اند که من در شب
معراج جماعه را دیدم که لبهای ایشان را بمقراضهای آتشین می بریدند و هر گاه از
بریدن فارغ میشدند لبهای ایشان باز درست میشد از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدم
که این جماعه کدام کسانند گفت اینها خطیبان امت تواند که مردم را بر نیکی حکم میکردند
و خود را فراموش میکردند و در صحیحین بروایت اسامة بن زید از انحضرت علیه السلام
وارد است که روز قیامت مردی را آورده در آتش دوزخ خواهند انداخت و روده های
او از شکم بیرون خواهد افتاد آن روده ها را کشیده دور خواهد گردید چنانچه خر آسیا
آسیا را کشیده دور میکند دوزخیان نزد او خواهند آمد و خواهند گفت که ای
فلانی ترا چه بلا زده بود که ما را بکارهای نیک میفرمودی و از کارهای بد منع
میکردی او خواهد گفت که من شما را میفرمودم و خود نمیکردم و شما را منع میکردم و خود
میکردم و خطیب و ابن النجار بروایت جابر از انحضرت علیه السلام آورده اند که روز
قیامت جماعه از بهشتیان بر مردم دوزخ مشرف خواهند شد و آواز خواهند
داد که ای فلانی و فلانی شما را چه شد که در دوزخ افتادید حال آنکه بتعلیم شما

بیان عذاب و غضب و عمل
فائده در حدیث وارد است چون
مرد مسلمان برای خدا در سجده رود
شیطان خاک بر سر خود می اندازد
و واویلای نماید و میگوید که این
آدم را خدا بسجده فرمود و او
بجا آورد و بهشت یافت و بهشت یابند
و مرا بسجده فرمود و من ابا
ورزیدم پس مرا آتش نصیب شد و از
همین جا معلوم شد که سجده لغیر الله
علامت کفر ساخته اند زیرا که
آدم را در این آفت بهمین است
که فرزند آدم است و آدم همین
بهم رسیده تر که او ابلیس ملعون شد

در بهشت در آمدیم ایشان در جواب خواهند گفت که ما شما را تعلیم میکردیم و خود عمل نمیکردیم
و طبرانی و خطیب و ابن ابی شیبه از جندب بن عبدالله بجلی و از ابو برزه اسلمی و از
سلیک غطفانی باسانید صحیحه روایت کرده اند که انحضرت علیه السلام فرموده اند که عالم
بی عمل مانند فتیله چراغ است که خود را میسوزد و دیگران را روشنی می بخشد فائده
در مسند امام احمد و دیگر کتب معتبره حدیث وارد شده که انحضرت علیه السلام فرموده اند
که سوره بقره بمنزله کوهان قران است همراه هر آیت از ان هشتاد هشتاد
فرشته نازل شده و آیت الکرسی که بهترین آیات قران است از زیر عرش آورده درین
سوره گذاشته اند و ازین حدیث معلوم میشود که آیت الکرسی بمنزله دل این سوره است
و فی الواقع از تامل و امعان نظر دریافته میشود که جمیع مطالب این سوره گرد اگرد همین آیت
دوران کنند آنچه بمنزله جان است لفظ الحی القیوم است که در آیت الکرسی واقع
است و جمیع آیات سوره شیون و مظاهر این کلمه اند چنانچه جمیع اعضا ابدان
مظاهر و شیون جان پاک اند و بطریق تواتر از انحضرت صلی الله علیه و سلم
ثابت شده که میفرمودند که سوره بقره را در خانهای خود میخوانده باشید زیرا که
شیطان از انخانه میگریزد که در وی سوره بقره خوانده شود و اصفهانی در کتاب
الترغیب خود از عبدالواحد بن امین روایت آورده که انحضرت علیه السلام فرموده اند

اگر این فرزند ما خلف این فعل
را از ما دیگری بجا آرد شرافت
پدر خود را بر باد داده باشد

بیان فضایل سوره بقره و آیة الکرسی

فائده حیات روح بگرسنه
و تشنه داشتن بدن است
بدن در صوم است

فائده ابن عساکر از مجاهد
روایت آورده که چون حضرت آدم
علیه السلام حکم باخراج شد حضرت
جبرئیل و حضرت میکائیل علیهما السلام
آمدند و تاج را از سر ایشان برداشتند
و کمربند را از کمر ایشان گشادند

که هر که سوره بقره و آل عمران را در شب جمعه بخواند او را اجری میدهند که مابین
بیدا و عروبا را پر میکند بیدا نام زمین هفتم و عروبا نام آسمان هفتم است
ابو عبید از ام الدرداء رضی الله عنه روایت میکند که شخصی از خوانندگان قران کشت
هنگام برهمسایه خود تاخت و او را کشت وقتیکه آن شخص را گرفته بقصاص کشتند
چون او را از خون ساختند تمام سوره های قران سوره سوره از سینه او گریخته میرفت تا آنکه
سوره بقره و آل عمران همراه او تا یک جمعه ماندند و او را از عذاب محافظت کردند
بعد از یک جمعه سوره آل عمران نیز گریخته رفت و سوره بقره تا یک جمعه دیگر محافظت
او قیام نمود و فرشتگان عذاب را آمدن نداد تا آنکه از جناب رب العزت ندا
در رسید که ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید بشنیدن این ندا
سوره بقره نیز بر آمده رفت ام الدرداء میگفت که وقتیکه این سوره بر آمد چنان
نمود که ابر کلانی بر آمد در شعب الایمان از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده که حضرت
امیر المومنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه سوره بقره را با حقایق و دقایق آن در
مدت دوازده سال خوانده فارغ شدند و در روز ختم شتری را کشته طعام وافر
پخته بیاران حضرت پیغمبر علیه السلام خورانیدند فائده نزول قرآن در فهم معنی
آن منحصر نیست بلکه مجرد ایمان مطلوب میشود چنانچه در جمیع متشابهات همین

و ایشان را برهنه ساختند
و زبان عربی را از ایشان
سلب کردند و بجای آن زبان
سریانی جاری نمودند بعد از
قبول توبه باز حکم شد که زبان
عربی سخن میگفته باشند
فائده سوره بقره مدنی است
۲۸۶ دو صد و هشتاد و شش آیت
و شش هزار و بیست و یک کلمه است
و بیست و پنج هزار و پانصد حرف است
اهل تفسیر نوشته اند که پانصد حکم
شرعی درین سوره مندرج است

بیان فهم معنی قران مجید

معنی مطلوبست و موافق نص و ما یعلم تاویله الا الله الی قوله کل من عند ربنا و چنانچه
افعال مکلف بها در شریعت دو قسم آمده اند بعضی ازان قبیل اند که وجه حکمت در ان
ظاهرست مثل نماز که تواضع معبودست و شکر نعم است و روزه که کسر نفس و قهر
شهوتست و زکوة که رفع حاجت مساکین و دفع رذیله بخلست و بعضی ازان
قبیلست که اصلا وجه حکمت دران ظاهر نمیشود مثل اکثر افعال حج و تکلیف
بهر دو قسم واقع شده تا به سبب امتثال آن تکلیف مکلفین در مراتب کمال خود ترقی
نمایند بلکه کمال انقیاد در قسم ثانی بیشتر ظاهر میشود همچنان در کلمات قرآنی نیز بر دو قسم
ورود یافته تا قوت ایمان در قسم ثانی بیشتر ظهور نماید معنی الم الف با خود از
الله است و لام از جبرئیل علیه السلام و میم از محمد علیه السلام یعنی الله این کتاب
بواسطه جبرئیل علیه السلام بر محمد علیه السلام فرستاده است و بعضی از صوفیه گفته اند که
الف انا و لام لی و میم منی یعنی در تمام عالم ظاهر منم و هر چیز ملک و خلق منست
و از من پیدا شده و وجه تسمیه قران بفرقان دو چیزست اول آنکه قرآن
تفرقه میکند در میان حق و باطل دوم آنکه در نزول متفرق آمده و در بیست و سال از
اغاز تا بانجام رسیده فائده تقوی را در شرع سه مرتبه مقرر کرده اند مرتبه اول
خود را از عذاب جاوید نگاه داشتن است و این ادنای مراتب است که بسبب دور داشتن

فائده قران بسبب حیات ارواح
است چنانچه روح بسبب حیات ابدان
است پس قران بمنزله روح
الروح شد

قران بسبب حیات روحست

بیان معنی الم

بیان وجه تسمیه فرقان

بیان مراتب تقوی

نفس خود از انواع شرک حاصل میشود دوم خود را از گناهان دور داشتن است
و در اصطلاح اهل شرع همین مرتبه را تقوی نامند سیوم از مشتبهات نیز خود را نگاه
داشتن و از بعض مباحات که منجر بارتکاب گناه میشود نیز اجتناب نماید و باطن
خود را از میل بغیر حق باز دارد و بالکلیه بجمیع اعضا و جوارح متوجه بجناب خالق
خود گردد و این مرتبه را تقوای حقیقی و مرتبه ولایت نامند و بهمین مرتبه اشاره
است در آیه و اتقوا الله حق تقاته از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت میکند که
مردم را روز قیامت در یک میدان فراخ حبس خواهند کرد باز یک منادی ندا خواهد نمود
که متقیان کجا هستند بشنیدن این ندا متقیان خواهند برخاست و در سایه پروردگار
و بوجهی متصل مقام تجلی الهی خواهند شد که شان آن تجلی یک لمحه از ایشان محتجب
و مستور نخواهد شد مردم پرسیدند که متقیان کدام فرقه اند هستند معاذ بن جبل
رضی الله عنه گفت که اینها کسانی باشند که از انواع شرک و بت پرستی خود را نگاه داشتند
و عبادات خود را خالص برای خدا کردند و امام احمد و ترمذی و دیگر محدثان معتبر
از عطیه سعدی رضی الله عنه که صحابی است روایت کرده اند که آنحضرت علیه السلام میفرمودند
بنده باین درجه نمیرسد که از متقیان شمار کرده شود تا آنکه بگذارد و ترک کند چیزهای را
که هیچ خطره شرعی دران نیست بسبب ترس از وقوع در حرام و رعزی از ابوهریره رضی الله عنه

فائده اسرائیل نام حضرت یعقوب
علیه السلام است و معنی اسرا در لغت
عبرانی بنده است و ئیل بمعنی الله
است پس معنی این کلمه عبد الله شد
و عبد بن حمید از ابو مجاز روایت
کرده که در اصل نام حضرت یعقوب
که حضرت اسحق برای ایشان معین
کرده بودند یعقوب بود بنابر آنکه
حضرت یعقوب و حضرت عیص از یک
شکم توام برآمده بودند حضرت
عیص اول برآمدند و حضرت یعقوب
بعد از ایشان حضرت اسحق
ایشان را به یعقوب مسمی کردند و برای آنکه
بر عقب حضرت عیص پیدا شده بودند
و معنی یعقوب در لغت عبرانی پس آینده است

وجه تسمیه اسرائیل علیه السلام

شخصی معنی تقوی پرسید گفت که گاهی در راهی پر از خار رفته آن شخص گفت آری
پس چه قسم عمل آورده گفت جائیکه خار میدیدم ازان کناره میکردم و راه
دیگر میگرفتم ابوهریره رضی الله عنه گفت همین است حقیقت تقوی چون در مقدمات
دین همین قسم احتیاط بکار بری متقی شوی این حکایت را ابن ابی الدنیا
در کتاب التقوی روایت نموده و نیز در کتاب مسطور از حضرت حسن بصری رضی الله عنه آورده
که ما زالت التقوی بالمتقین حتی ترکوا کثیرا من الحلال مخافة الحرام و نیز
از عبد الله بن المبارک آورده که اگر شخص از صد گناه پرهیز کند و از یک گناه
پرهیز نکند از متقیان نباشد و هم و از عون بن عبد الله آورده که تمام
تقوی آنست که بنده همیشه جویای دانستن شرایط تقوی ماند و بر دانسته خود
اکتفا نکند چنانچه حافظ صحت و خائف مرض همیشه جویای معرفت اسباب مرض
شده میباشد و بر دانسته خود اکتفا نمیکند و از سعید مقبری آورده که شخصی پیش حضرت
عیسی علیه السلام آمده گفت یا معلم الخیر مرا نشان بده که چه قسم متقی توان شد
فرمودند که این امر خیلی آسان است تمام دل خود محبت خدا بجا آرد و بقدر
قوت و استطاعت خود برای او عمل کن و این جنس خود را نیز رحمت فرما
که بر جان خود رحمت میکنی او گفت که این جنس من کیست فرمودند همه بنی آدم و آنچه را

و همین نام بر ایشان جاری بود
تا آنکه ایشان قریب بجوانی رسیدند
روزی حضرت اسحق علیه السلام در
خلوة خانه بودند و ایشانرا
بر دروازه آن خلوت خانه
نشانده تا نامحرمی در آنوقت
خاص نیاید و در مناجات الهی مشغول شدند
ناگاه فرشته از فرشتهای
مقرب درگاه الهی بصورت آدمی شده
برای زیارت حضرت اسحق
علیه السلام آمد و خواست که در خلوة
خانه درآید ایشان با او
و او با ایشان دست و پای
کردند و درآمدن مداد ندند
تا آنکه حضرت اسحق علیه السلام

دوست نداری که با تو کنند با هیچکس مکن اگر این کار نمائی حق تقوی بجا آری
و از سهم بن سنجاب آورده که کمال تقوی آنست که زبان تو همیشه از ذکر
خدا تر باشد و از محمد بن یوسف فریابی آورده که من روزی سفیان ثوری را
گفتم که نام شما در مردم باین مرتبه مشهور است که در هر مقدمه سفیان ثوری
سفیان ثوری میگویند و شما را دیدم که شب در خواب میگذرانید فرمودند که
خاموش باش مدار این امر بر تقوی است آورده اند که شخصی از حکما عمر نزد
عبد الملک بن مروان آمد عبد الملک از وی پرسید که وصف متقی چیست الحکیم گفت که
متقی مردی است که خدا را بر خلق و آخرت را بر دنیا اختیار کرده از مطالب
و مطامع دست شسته باشد و چشم دل بمراتب عالیه روح نظر کرده بسوی او مراتب
متوجه شده مردم خوابیده باشند و او در رغم ترقی بیدار است شنفای او قرآن
و دوای او سخن حکمت و بند دنیا را در عوض آن نمی پسندد و لذتی را سوای آن
عید اند حاضران مجلس که بیشتر گرای تابعین بودند این کلمات را نهایت پسندیدند
از قتاده آورده که چون حق تعالی بهشت را پیدا فرمود ارشاد کرد که چیزی بگو
بهشت گفت طوبی للمتقین و از مالک بن دینار آورده که تمام قیامت شادی کنخدای
متقیان است و ابن ابی حاتم از معاذ بن جبل رضی الله عنه آورده که مدار کار و بار نشست

از درون خلوت خانه برآمدند
و دیدند که ایشان با فرشته
مقرب در افتاده اند با آن فرشته
عذر آغاز نهادند آن فرشته
حضرت یعقوب علیه السلام را تحسین
و آفرین کرد و گفت که حق
خدمت چنین بجا باید آورد
و با حضرت اسحق علیه السلام گفت که نام
این فرزند شما چیست ایشان
گفتند یعقوب فرشته گفت که از
طرف ما نام این فرزند اسرائیل
مقرر کنید زیرا که در زبان ما
اسرا بمعنی مرد برگزیده است و ئیل
بمعنی خدا و این فرزند شما مرد
خداست که اصلا بکسی نمیکند

ازان هنگام نام ایشان کر اسیل جاری شد ولهذا این نام شان نام فرشتگان است مثل جبرئیل و میکائیل

بر چهار فرقه است اول متقیان بعد ازان شکرگزاران بعد ازان ترسندگان بعد ازان اصحاب الیمین و ابن ابی شیبه و ابونعیم در حلیة الاولیا از میمون بن مهران روایت کرده اند که شخص بدرجه متقیان نمیرسد تا آنکه با نفس خود هر روز محاسبه شدید نماید مانند محاسبه که با شریک خود میکند تا بداند که خوردنی من از کجاست و پوشاک از کجاست و نوشیدنی من از کجاست از حلال یا از حرام فائده

بیان هدایت قرآن

هدایت قرآن عام است هر مسلم و کافر را چنانچه در جای دیگر فرموده اند که هدی للناس اما انتفاع هدایت قرآن خاص نصیب متقیان است و بعض امام رازی فرموده اند که مراد از متقیان کسانی هستند که محبت شناخت حق بی تعصب و کینه پروری در دل آنها جا گرفته و عقل و فهم آنها از زنگ تقلید آبا و اسلاف خود خالص شده پس همین جماعه اند که بهدایت قرآن راه یاب میشوند نه کسانی که عقل آنها مئوف و آینهٔ دانش آنها زنگ زده باشد و اغنی را التشبیه داده اند بغذای صالح که موجب حفظ صحت میشود اما بشرط حصول اصل صحت و الا غذای صالح در بدنی که ممتلی از اخلاط فاسده باشد موجب زیادهٔ مرض میگردد و در قرآن مجید نیز باین تحقیق اشاره است درین آیه که وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا و درین آیه که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل

فائده محب الدین طبری بروایت ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها آورده که چون در خانه آنحضرت علیه السلام فاقه میبود و شب چیزی نمیخوردند و گرسنگی غلبه میکرد بارها بمسجد میرفتند و به نماز مشغول می شدند

الا الفاسقین غیب نام آن چیز است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه خارج باشد مثل ذات و صفات پروردگار و فرشتگان و روز آخرت و آنچه در آن روز موعود است و تقدیرات الهی و کتب الهیه غیبیت اضافت آنها بخدا و همچنین بپیغمبران علیهم السلام بهمین حیثیت فائده عبدالله بن مسعود بروایت امام احمد در مسند خود بروایت حاکم دیگر محدثان معتبر ثابت است که حارث بن قیس روزی با ایشان گفت که ما خیلی حسرت و افسوس میکنیم بر آنچه از ما فوت شد و شما را حاصل گشت ای یاران محمد علیه السلام که بدار انذات مشرف شدید عبدالله بن مسعود فرمودند که ما نیز افسوس و حسرت میکنیم بر چیزی که از ما فوت شد و شما را حاصل گشت که نادیده بمحمد علیه السلام ایمان آوردید قسم بخدا که نبوت محمد علیه السلام نزد کسی که او را دیده باشد از آفتاب ظاهر تر است ایمان ایمان است هزار آرد و ابو یعلی و حاکم بروایت حضرت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده اند که ایشان فرموده اند که من روزی همراه آنحضرت نشسته بودم فرمودند که پیش من مذکور کنید که افضل انواع ایمان ایمان کدام مردم است مردم عرض کردند یا رسول الله ایمان فرشتگان آنحضرت علیه السلام فرمودند که ایشان را از ایمان چه مانع است منزلت فرشتگان نزد خدا امید اند مردم عرض کردند یا رسول الله ایمان پیغمبران فرمودند که از ایمان چه عجب که حق ایشان را برسالت و نبوت خود

بیان غیب

بیان تاسف صحابه و دیگران

فائده در حدیث صحیحین مروی است مذکور است نیک کردن عبادت آنست که در عین عبادت خیال کنی که من معبود خود را می بینم لیکن اگر این معنی ترا میسر نیست این قدر خود مقرر است که او ترا می بیند و این هم در حضور کفایت میکند والله تعالی اعلم

ممتاز فرموده است عرض کردند یا رسول الله ایمان کسانی که همراه انبیا علیهم السلام حاضر شدند و بر دین جان خود را نثار کرده شهادت یافتند فرمودند ایمان ایشان چه عجوبگی دارد که همراه انبیا علیهم السلام صحبت داشته اطوار و اوضاع آنها را دیده یقین تام حاصل کرده اند مردم عرض کردند یا رسول الله بفرمایید که ایمان کدام فرقه افضل است فرمودند ایمان فرقه که هنوز در پشت پدران اند و بعد از من خواهند آمد و بر من ایمان خواهند آورد و مرا ندیده اند چند ورق سیاه کرده در نظر ایشان افتاد و بر حقیقت ایمان موافق آن نوشته عمل نمودند این گروه در ایمان افضل اند از دیگران و همین قدر را طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه باین طریق روایت نموده که روزی آنحضرت علیه السلام در سفر صبح برخاستند و فرمودند که آبی هست تا وضو کنیم مردم عرض کردند که یا رسول الله اینجا آب نیست فرمودند پیش کسی که آب خوردنی هم هست مردم یک کوزه آورده پیش آنحضرت علیه السلام گذاشتند آنحضرت علیه السلام انگشتان خود را دران کوزه در آورده بلال را فرمودند که در لشکر آواز دهد تا مردم بیایند و وضو بکنند مردم می آمدند و از میان انگشتان آنحضرت علیه السلام وضو میکردند و آب فواره صفت از میان انگشتان جوش میزد و ابن مسعود از جمله صحابه رضی الله عنهم بخوردن آن آب مشغول بودند بار بار از آن می نوشیدند چون تمام لشکر از

فائده شفاعتی که شما متوقع آن روز میشوید در آن روز واقع نخواهد شد زیرا که شفاعت هر شفیع در آن روز موقوف بر حکم الهی خواهد بود چون شفاعت موقوف بر حکم الهی شد جای اعتماد نماند چه توسل با آن شفیع در حصول آن کفایت نخواهد کرد بلکه حکم الهی هم در کار است و آن در خطر است شود یا نشود و شما بمحض توسل کاملی نازش میکنید که این توسل سبب مستقل نجات است

وضو فارغ شد آنحضرت علیه السلام برخاستند و نماز صبح ادا فرمودند بعد از نماز صبح بسوی مردم متوجه شدند و فرمودند که ای مردم در میان مخلوقات کدام فرقه است که ایمان او عجوبگی دارد عرض کردند که یا رسول الله فرشتگان آنحضرت علیه السلام فرمودند که امر و نهی الهی را فرشتگان میرسانند خود چرا ایمان نیارند ایمان از ایشان چه عجب است عرض کردند یا رسول الله ایمان پیغمبران فرمودند که پیغمبران وحی از آسمان نازل میشود پیغمبران چرا ایمان نیارند عرض کردند یا رسول الله ایمان یاران شما فرمودند که یاران من چه عجب است که ایمان نیارند حالانکه من در میان ایشان موجودم هر لحظه و هر لمحه می بینند آنچه می بینند عجوبگی ایمان آن گروه دارد که بعد از من خواهند آمد و نادیده بر من ایمان خواهند آورد و مرا تصدیق خواهند کرد همان فرقه اند برادران من و شما یاران من اید ابو داود طیالسی از نافع روایت میکند که شخصی پیش عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمد و گفت یا ابا عبدالرحمن شما به چشمان خود آنحضرت علیه السلام را دیدید عبدالله بن عمر گفتند آری آن شخص گفت که باین زبانهای خود با آنجناب علیه السلام هم کلام شده اند گفتند آری باز گفت باین دستهای خود بیعت هم کردید گفتند آری آن شخص را وجد در گرفت و گفت که عجب حالت خوشی دارید عبدالله بن عمر گفتند که پیش تو یک چیزی میگویم شنیده ام آنحضرت را علیه السلام میفرمودند که خوشحال کسی است

فائده طاغوت و و بال آثار ارواح خبیثه جنیان است که یکبارگی برای ایذای مسلمین از بنی آدم و غیر مسلمین منتشر شده باین نوع اذیت میرسانند لیکن گریختن از مقابله اینها دلیل ترسیدن از اینهاست و موجب استقامت موجب ذلت و انکسار نخوت اینها لیکن اینجا نیز حکم جهاد و جبر در قتال پیدا کرد و در حدیث نیز اشاره واقع شده باین معنی جائیکه فرموده اند در حق طاعون که فنا اینها وخز عدو کم من الجن

که مرا دید و بر من ایمان آورد و خوشحال است باز خوشحال است باز خوشحال است برای کسی که نادیده بر من ایمان آورد و حاکم از ابوهریره رضی الله روایت کرده است که آنحضرت علیه السلام روزی فرمودند که جماعه از امت من بعد از من پیدا خواهند شد که در محبت من القدر فریفته خواهند شد که اگر توانند دیدار مرا با اهل و عیال و امتعه و اموال خود بخرند فائده حقیقت کفر آن است که چیزی را از آنچه بالیقین از دین محمد علیه السلام است انکار کند و معنی انکار عدم انقیاد است خواه حقیقة از انجناب یا انشا کمد بلکه خواه اقرار بحقیقت ان هم کند یا نکند پس اگر این حالت تا دم مرگ معاذ الله مستمر ماند کفر حقیقی شد و الا بصورت کفر است و در حقیقت کفر نیست زیرا که اعتماد خاتمه شخص را است در ایمان و کفر پس کسانیکه باین مرض مرد شوند لابد در وقتی از اوقات حیات خود توفیق انقیاد بدین نو نیافتند و باین مرتبه انکار الکفر راسخ شد ها مرقوم پنجم شهر ربیع الاول سنه یکهزار و دو صد و شصت و هفت هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مقام پلور ۱۲۶۷

تمام شد

بیان حقیقت کفر

ملا باور ندهم و انشا حق وما نشالیة وما لیندید ه در حق آنجناب

مراقبه علم دل است در قرب حق تذکرة الاولیا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین العاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و آله و اصحابه اجمعین اما بعد انکه لسعدک الله تعالی فی الدارین که این مختصریست از کتاب تذکرة الاولیا تصنیف حضرت شیخ فریدالدین عطار قدس سره در سنه یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری بنده درگاه اله محمد عبد الله بنابر فواید خلق الله مختصر نموده به سفینة الاصفیا خلاصه تذکرة الاولیا مسمی ساخت والله ولی التوفیق

تاریخ حضرت شیخ فریدالدین عطار رحمة الله علیه

شیخ عطار حق فریدالدین	آفتاب سپهر دانش و دین
عمر او یکصد و چهارده سال	بود از لطف ایزد متعال
سال ترحیل آن مه دوران	بتو ای اهل جنت است بدان
عقل تاریخ نقل آن مسعود	بلبل جنت و جنان فرمود

مرقد عالیش به نیشاپور زایرش آدم و ملایک و حور

باعث تحریر و جمع کردن این کتاب آن بود که خدا تعالی میفرماید و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک دیگر باعث آن بود که خواجه انبیا علیه الصلوة والسلام میفرماید عند ذکر الصالحین تنزل الرحمة دیگر باعث آن بود که جنید را رحمة الله علیه گفتند که مرید را چه فایده بود درین حکایات و روایات گفت سخن ایشان لشکری است از لشکرهای خدا تعالی که بدان مرید را اگر دل شکسته بود قوی دل کرد و از آن لشکر مدد یابد دیگر باعث آن بود یحیی بن معاذ که استاد شیخ عبدالقادر الغفاری بود رحمهما الله چون وفات کرد او را بخواب دیدند و پرسیدند که خدا تعالی با تو چه کرد گفت خطاب کرد که ای یحیی با تو کارها داشتم سخت لیکن روزی در مجلس یاد من می ستودی دوستی از دوستان ما آنجا بگذشت آن بشنید و وقتش خوش گشت ترا در کار وی کردم و گرنه آن بودی که میدیدی با تو چه کردمی دیگر باعث آن بود که بعد از قرآن و احادیث بهترین سخنها سخن ایشان دیدم و جمله سخن ایشان شرح قرآن و احادیث یافتم لاجرم خود را بدین شغل در افکندم تا اگر در ایشان نیستم باری خود را با ایشان تشبه کرده باشم که من تشبه بقوم فهو منهم دیگر

باعث آن بود که چون ظاهر می بینیم که اگر یک سخن بر خلاف تو گویند که چون انکس سعی میکنی و سالها بدان یک سخن کینه میگیری چون سخن باطل را در نفس تو چندین اثر است سخن حق را در دل تو اثر تواند بود هر چند ان اگر چه خبر از ان نیابی چنانکه از امام عبدالرحمن اسکاف رحمة الله علیه پرسیدند که کسی قرآن میخواند و نمیداند که چه میخواند از اینچ اثری بود گفت کسی که دارو میخورد و نمیداند که چه میخورد اثر میکند قرآن چگونه اثر نکند بلکه اثر کند فکیف اگر خود داند که چه میخواند اثر آن بسیار بود دیگر باعث آن بود که از امام ابو یوسف همدانی رحمة الله علیه پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طایفه روی انتقاب تواری آرند چکنیم تا بسلامت مانیم گفت هر روز هشت ورق از سخن های ایشان میخوانید پس ورد ساختن اهل غفلت را فرض عین دیدم دیگر باعث آن بود که چون میدیدم که روزگاری آمده است که اشر الناس اخیار الناس را فراموش کرده اند تذکره ساختم دیگر باعث آن بود که چون این سخن که بهترین سخنهاست از چند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرة را بر دوام یاد مردم دهد و ملازم خاطر بود

بیت

حب درویشان کلید جنت است دشمن ایشان سزای لعنت است

پس بر مقتضا المقدمات جمع کردن چنین سخنها از جمله واجبات بود واین
کتابیست که مخنثانرا مرد کند و مردانرا شیر گیرد و شیر مردانرا فرد کند
و فردانرا عین درد کند یک روز پیش امام مجدالدین بغدادی رحمة الله علیه
در آمدم واورا دیدم که میگریست گفتم خیرست گفت زهی سپهسالاران دین که
درین امت بوده اند بمثابت انبیا صلی الله علیه وآله صلواة الله علیهم که
علما امتی کانبیای بنی اسرائیل پس گفت ازان میگریم که دوش درکعبه بودم گفتم
خداوندا کار تو بعلت نیست مرا ازین قوم کردان یا از نظارگیان این قوم گردان
که قسمی دیگر را طاقت ندارم میگریم که مستجاب شده باشد یا نه نقلست که جمال موصلی
رحمة الله علیه عمری خون خورد و جان کند و مال بسیار بذل کرد تا در
محاذات جوار روضه خواجه انبیا علیه السلام گوری جای یافت انگاه وصیت
کرد که بر گورم نویسید وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ
خداوندا سگی چند قدم بر اثر دوستان تو برگرفت او را در کار ایشان
کردی من نیز دعوی دوستی دوستان تو میکنم و خود را بر فتراک ایشان می
بندم و مشتغل بسخن ایشان میشوم و باز بردم میرسانم خداوندا و پادشاها
اگرچه این سخن را هیچ نیم و میدانم که از هیچ کس این را هم اما محب اقوال و احوال

دین

شنع

و رموز و اشارات ایشانم بحق وحدانیت و قیومیت و بحق جان پاک انبیا
و رسل و ملائکه مقرب و اولیا و مشایخ و علما حضرت تو که این غریب عاجز زار
ازین قوم محجوب مگردان و از نظر خاص که با ایشان میرسد این غریب بیچاره را
محروم مکن ذکر حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه آن سلطان ملت
مصطفوی آن برهان حجت نبوی آن عالم بتحقیق آن عامل صدیق
آن میوه دل انبیا اولیا آن جگر گوشه سید انبیا آن ناقد علی انوارث
نبی العارف عاشق ابومحمد جعفر صادق رضی الله عنه گفته ~~بودیم~~ اگر به سبب
تبرک بصادق رضی الله عنه ابتدا کردم چون ایشان از اهل بیت بود و سخن
طریقت بیشتر ازوی روایتست کلمه چند از وی بیارم که ایشان خود همه
یکی اند و چون ذکر وی کرده آید ذکر همه اهلبیت آورده باشم نه بینی قومی
که مذهب او دارند مذهب دوازده امام دارند یعنی یکی دوازده است و دوازده
یکی اگر تنها صفت او گویم بزبان و عبارت من راست نیاید که در جمله علوم
و اشارات و عبارات بی تکلف بکمال بود و قدوه جمله مشایخ بود و اعتماد
همه بر وی بود و مقتدای مطلق بود هم الهیان را شیخ بوده و هم
محمدیان را امام بود و هم اهل ذوق را پیشرو بود و هم اهل عشق را

غیب

پیشوا و هم عباد را مقدم و هم زهاد را مکرم و هم صاحب در تصنیف حقایق بی بدیل بود
و هم در لطایف تفسیر و اسرار تنزیل بی نظیر و از باقر رضی الله عنه بسیار سخن نقل کرده
است و عجب دارم از آن قوم که ایشان خیال بندند که اهل سنت و جماعت را
با اهلبیت چیزی در راه است که اهل سنت و جماعت اهلبیت باید خوانند بحقیقت و من
آن نمیدانم که کسی در خیال باطل مانده است اما این میدانم که هر که بمحمد علیه السلام
ایمان دارد و بفرزندانش ندارد بمحمد ایمان ندارد و امام شافعی رحمة الله
علیه در دوستی اهلبیت بغایتی بوده است که بر فضش نسبت کرده اند و او را محبوس
گردانیده اند و او در این معنی شعری گفته است و آن این است

شعر

لَوْ كَانَ رَفْضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ ... فَلْيَشْهَدِ الثَّقَلَانِ أَنِّي رَافِضِيٌّ

یعنی اگر دوستی آل محمد رفض است گو جمله جن و انس را که گواهی دهید بر رفض من
و اگر آل و اصحاب رسول را دانستن از اصول ایمان نیست پس فضولی میکاری
باید میدانی که اگر این نیز بدانی هیچ زیانی ندارد بلکه الانصاف آنست که
چون پادشاه دنیا و آخرت محمد را میدانی وزرای او را نیز بجای خود می
باید شناخت و اصحاب را بجای خود و فرزندان او را بجای خود بشناسی

و پاک اعتقاد باشی تا سنی پاک باشی و با هیچکس از نزدیکان پادشاه تعصب نکنی
چنانکه از امام ابوحنیفه رحمة الله علیه سوال کردند از پیوستگان علیه السلام
که کدام فاضلتر گفت از پیران صدیق و فاروق و از جوانان عثمان و علی
مرتضی و از دختران فاطمه و از زنان عایشه رضی الله عنهم اجمعین نقلست
که منصور خلیفه شبی وزیر را گفت برو صادق را بیار تا او را بکشم وزیر گفت او
در گوشه نشسته است و عزلت گرفته و بعبادت خدا تعالی مشغول شده و دست
از ملک کوتاه کرده و دنیا را پشت انداخته و امیرالمومنین را از وی رنجی نه
در آزار وی چه فایده بود هر چند گفت سودی نداشت وزیر برفت منصور غلامانرا
گفت چون صادق در آید و من کلاه از سر بردارم شما او را بکشید وزیر
صادق را در آورد و در حال منصور از جای بر جست و پیش صادق باز دوید در
صدر بنشاند و بدو زانو پیش او بنشست غلامانرا عجب آمد پس منصور گفت
چه حاجت داری گفت آنکه مرا پیش خود نخوانی و بطاعت خدا تعالی باز گذاری پس
دستوری داد باعزاز تمام او را روانه کرد و در حال لرزه بر منصور افتاد و بیهوش
شد تا سه روز بود و بروایتی تا سه نماز از وی فوت شد چون باز بهوش آمد
وزیر پرسید که این چه حالت بود گفت چون صادق از در در آمد اژدهای دیدم

که باوی بود که لبی بزیر صفه نهاده و لبی بر زبر صفه و مرا گفت اگر او را بار
زاری ترا با با این صفه فرو برم و من از بیم آن اژدها ندانستم که چه میگویم
وازو عذر خواستم و بیهوش شدم نقلست که یکبار دیگر داود طای پیش صادق
آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا پندی ده که دلم سیاه شده است گفت یا با
سلیمان تو زاهد زمانه ترا به پند من چه حاجت است گفت ای فرزند پیغامبر
شما را بر همه خلایق فضل است و پند دادن همه بر تو واجب است گفت یا با
سلیمان من از آن میترسم که بقیامت جد من دست در من زند که چرا حق
متابعت من نگذاردی این کار بنسب صحیح و نسبت قوی نیست این کار بمعاملت است
که شایسته حضرت حق افتد داود بگریست گفت بار خدایا آنکه معجون طینت
او از آب نبوت و ترکیب طبیعت او از اصل برهان و حجت و جدش
رسول و مادرش بتول است چنین ترسان و لرزانست داود که باشد که بمعاملت
خود معجب شود نقلست که با موالی خود روزی نشسته بود و ایشان را گفت
بیائید تا بیعت کنیم و عهد بندیم که هر که از میان ما در قیامت رستگاری یابد همه را
شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول الله ترا بشفاعت ما
چه حاجت که جد تو شفیع جمله خلایق است صادق گفت من بدین افعال خود

شرم دارم که بقیامت در روی جد خود نگرم نقلست که صادق از ابو
حنیفه پرسید که عاقل کیست گفت آنکه تمیز کند میان خیر و شر صادق گفت
بهایم نیز تمیز توانند کرد میان آنکه او را بزنند و میان آنکه او را علف دهند
ابو حنیفه گفت پس عاقل نزدیک تو کیست گفت آنکه تمیز کند میان دو خیر
و دو شر تا از دو خیر خیر الخیرین اختیار کند و از دو شر خیر الشرین
برگزیند نقلست که همیان زر از کسی برده بودند آنکس در صادق آویخت
که تو برده و او را نشناخت صادق گفت چند بود گفت هزار دینار او را
بخانه برد و هزار دینار بوی داد بعد از آن مرد زر خود یافت و زر صادق
باز پس آورد و گفت غلط کرده بودم صادق گفت ما هر چه دادیم باز نستانیم
بعد از آن از کسی پرسید که او کیست گفتند جعفر صادق است مرد خجل باز گشت
نقلست که روزی تنها در راهی میرفت و الله الله میگفت سوخته بر عقب او
میرفت و بر موافقت او الله الله میگفت صادق گفت الله جبه ندارم در
حال دستی با جامه حاضر شد و امام جعفر در پوشید آن سوخته پیش رفت و گفت
ای خواجه در الله گفتن با تو شریک بودم آن کهنه خود بمن ده صادق را خوش
آمد آن کهنه بوی داد و آنحضرت فرمود رضی الله عنه هر که گوید خدا تعالی

فواید چند از کتاب عقاید سینیه که بزبان
تازی تصنیف حکیم عثمان بود امرا
نجم الدین بن عباس بن قاضی الطرکنی
بزبان فارسی ترجمه کرده اند فایده
تقدیر نیکی و بدی از خدا تعالی است و پیدا
کننده هر شی خدا تعالی است با وجود آن
ای پیدا کننده خوبان و گرد ما را
و ماران منع کرده شده است از بحث
تعالی ادب فایده هر گاه که رنج کسی با او
بواسطه سخن فرمود از خدای بر روی
او نور بعد از این کسی تا با آن
نبود که سوی روی او نظر کند
بواسطه آنکه پوشیده روی او را نور
الهی که هیچکس طاقت نداشت که
روی آن ببیند و هیبت بر روی او

تعالی ادب
تقدیر نیکی و بدی از خدا تعالی است
آن نور که در روی موسی علیه السلام

بر خیر است یا در خیر است یا از خیر است او کافر بود و گفت هر که اول معصیت او
ترس بود و آخر آن عذر بنده را بحق نزدیک ساند و هر آن طاعت که
اول آن امن بود و آخر آن عجب آن طاعت بنده را از حق دور گرداند زیرا که
مطیع با عجب عاصی است و عاصی با عذر مطیع و از وی پرسیدند که درویش
صابر فاضلتر یا توانگر شاکر گفت درویش صابر که توانگر را دل باکیسه بود
و درویش با خدای و گفت من آنست که ایستاده است بالنفس خویش و عارف آنست
که ایستاده است با خداوند خویش و گفت خدا تعالی در بنده نهان تر است
از رفتن مورچه در سنگ سیاه در شب تاریک و گفت از نیکبختی مرد است که خصم
وی خردمند است و گفت از صحبت پنج کس حذر کنید اول دروغ گوی که همیشه
باوی در غرور باشی دوم از احمق که آن وقت که سود تو خواهد زیان بود
و نداند سیوم بخیل که بهترین وقتی از تو ببرد چهارم بد دل که در یک وقت حاجت
ترا ضایع کند پنجم فاسق که ترا بیک لقمه بفروشد و بکمتر از لقمه گفتند کمتر
از لقمه کدام است گفت طمع گفت حق تعالی را در دنیا بهشت و دوزخی هست بهشت
عافیت است و دوزخ بلاست عافیت آنست که کار خود با خدا تعالی
باز گذاری و دوزخ آنست که کار خدا تعالی با نفس خویش گذاری گفت اگر

بر قع بود تا که علیه السلام بر حجت حق
پیوست فایده فکر نکنند در ذات
حق تعالی زیرا که عقل عجز بکمال او
از درک او ماند بیرون از تمالی افتاد
فایده که آوردن عوام ناس را
بر فکر کردن در ذات حق تعالی
و صفات او از عداوت شیطان است
و شیطان در دلهای ایشان خیالی
میاندازد که الله تعالی منزه است از او
و بسبب او کافر میکردند یا مبتدع
و ظن میکنند که معرفت همین است
و او منکشف گشته است این را
به تیزی طبعهای ایشان فایده
در تفسیر معنی چنین است که سطبر
هر زمین بمقدار پانصد سال است

فکر در ذات خدا تعالی
آوردن عوام در ذات خدا تعالی عداوت شیطان است
سطبری زمین

صحبت اعدا مضر بودی اولیا را بایستی حرز بودی آسیه را از فرعون و اگر
صحبت اولیا نافع بودی اعدا را بایستی منفعت بودی زن نوح
و لوط را لیکن قبضی و بسطی نبود ذکر حضرت الشیخ اویس قرنی رحمة الله علیه
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم اویس القرنی خیر التابعین باحسان نعت
و وصف و ستایش کسی که ستاینده او رحمة اللعالمین علیه السلام بود بزبان
من کجا راست آید گاه گاه خواجه عالم علیه السلام روی سوی یمن کردی و گفتی
انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن یعنی نسیم رحمت از جانب یمن همی
یابم خواجه انبیا علیه السلام گفت فردا و قیامت حق تعالی هفتاد
هزار فرشته بیافریند بصورت اویس تا اویس در میان ایشان بعرصات آید و به بهشت
رود تا هیچ آفریده وقوف نکرد الا ما شاء الله که اویس در امیان کدام است
که در سرای دنیا حق تعالی را در زیر قبه متواری عبادت میکرد و خود را از خلق
دور میداشت تا در آخر نیز از چشم اغیار محفوظ ماند اویس قرنی از آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بود و بسبب ملاقات نکردند یکی غلبه حال دوم تعظیم شریعت که مادری
داشت نابینا و مومنه و پای و دست شده هر روز اویس شتربانی کرده
و مزد آن نفقات خود و مادر خرج میکرد صحابه از آنحضرت گفتند که ما او را

و در میان هر دو طبقه زمین همچنین
است و حال آسمان نیز برین وجه
است پس تا محدب آسمان هفتم چهارده
هزار ساله راه میشود و در میان
این محدب و عرش سی و شش هزار سال
است پس میان زمین و عرش
مقدار پنجاه هزار سال باشد همچنین از
ابن عباس مروی است فایده در
شرح عوارف مذکور است که سزاوار
نیست که کسی کتاب حقایق را بخواند
مگر شخصی که در شریعت ثابت قدم باشد
و ذهن او قوی است در حقایق
و گرنه هر آینه از للغزد و راه در ضلالت
و گمراهی که ممکن نباشد که تا ابد
از آن بر آید فایده اهل حقیقت را

عوام کتب حقایق نخوانند
شطحیات

بر مینم صدیق را گفت تو او را نه بینی اما عمر و علی مرتضی او را به بینید و او
مردی شعرانی بود و بر پهلوی چپ و بر کف دست او یک درم سفیدی است
امانه برص است چون او را دریابید سلام من برسانید و بگوئید که امت مرا
دعا کند نقل است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون وفات خواست
کرد گفتند یا رسول الله مرقع تو بکه دهیم گفت باویس قرنی بعد از وفات
پیغمبر علیه السلام چون عمر و مرتضی علی رضی الله عنهما بکوفه آمدند عمر روزی
در میان خطبه روی باهل نجد کرد که یا اهل نجد قوموا برخیزید برخاستند
گفت از قرن کسی درمیان شما هست گفتند بلی قومی را باو فرستادند
فاروق خبر اویس پرسید گفتند ما نمی شناسیم گفت صاحب شرع علیه السلام
ما را خبر داده است و او گزاف نگوید مگر شما او را نمیدانید یکی گفت هو احقر
شانا من ان یطلب امیر المومنین گفتند او از آن حقیرتر است که امیر المومنین
او را طلب کند او دیوانه احمق است که از خلق وحشی باشد عمر گفت او کجا
باشد که ما او را میطلبیم گفتند او در وادی عرنه شتر میچراند تا شبانگاه
نان ستاند و در آبادانی نیاید و با هیچکس سخن نگوید و با کسی صحبت ندارد
و آنچه مردمان خورند او نخورد و غم و شادی نداند چون مردمان بخندند او بگرید

در حالت مستی حالی لاحق میشود
که در آنحال انا الحق و سبحانی
ما اعظم شانی و لیس فی جبتی
الا الله گفته اند و هر گاه که آن
مستی کم میشد از انها انکار
معانی این الفاظ از ما صادر شده
اند و اعتراف مینمودند که حقیقت
این کلمات کفر و گمراهی است و عذر
میاوردند همچنانکه طفل در حالت
طفلگی صورت آدمی را در آئینه
می بیند و گمان میبرد که آدمی
است در آئینه و چون طفلگی
دور میشود انکار آن مینماید
و میگوید که آدمی دیگر است
و صورتی که در آئینه می بیند آن دیگر

و چون بگریند او بخندد پس امیر المومنین عمر و علی رضی الله عنهما بدان جای
رفتند و او را در نماز یافتند و حق تعالی فرشته بر گماشته بود تا شتران
وی میچرانید چون حس آدمی بیافت نماز کوتاه کرد چون سلام نماز باز داد
امیر المومنین عمر برخاست و سلام کرد جواب داد فاروق گفت نام تو چیست
گفت عبد الله گفت ما همه بندگان خدا ایم نام خاص می پرسم گفت
اویس گفت دست خود بنمای بنمود آن نشان که رسول علیه السلام فرموده بود
بدید در حال ببوسید پس گفت پیغمبر خدا علیه السلام ترا سلام رسانیده است و گفته
که امتان مرا دعا کن اویس گفت تو بدعا کردن اولی تری که در روی زمین
از تو عزیزتر کسی نیست فاروق گفت من خود این کار میکنم اما تو وصیت رسول
علیه السلام بجای آر گفت یا عمر نیکوتر بنگر تا نباید که آن دیگری بود گفت پیغمبر ترا
نشان داده است اویس گفت پس مرقع پیغمبر علیه السلام بمن دهید تا دعا کنم این
مرقع بوی دادند گفتند در پوش پس دعا کن گفت صبر کنید تا حاجت بخواهم
پس بگوشه برفت دور تر از ایشان و مرقع پیش خود داشته روی بر خاک نهاد
و گفت الهی این مرقع در نپوشم تا همه امت محمد علیه السلام را بمن نبخشی
پیغامبرت اینجا حواله کرده است و رسول و فاروق و علی مرتضی کار خود کرده اند

فائده توحید نزد عوام عبارت
است از نفی الوهیت از ما سوی
سبحانه و تعالی و اثبات کردن او
مر حق تعالی را نه بر چیزی که آن
مدلول و معنی کلمه توحید است اما نزد
خواص آنست که وجود موجودات
ما سوی الله را مضمحل کرده اند باین
حیثیت که مشاهده نکنند مگر
وجود حق را چنانچه مشاهده
کرده نمیشود در روز کوکبی را از
کواکب بجهت آفتاب و این توحید
عارفان است که واصل اند بمرتبه
کمال فائده اختلاف کرده اند
در اینکه حور عین بهتر است یا زنان
آدمیان پس بعضی گفته اند که حور بهتر

توحید خواص و عوام

اختلاف بهتری حور و زنان

اکنون کار تو مانده است هاتفی آواز داد که چندین هزار بتو بخشیدم در
پوش گفت همه را خواهم باز ندا آمد چندین هزار دیگر بخشیدم در پوش گفت
همه را خواهم میگفت و میشنود تا فاروق و علی مرتضی گفتند نزدیک اویس
رویم تا چه میگوید چون اویس ایشان را دید که آمدند گفت اه چرا آمدید که اگر
آمدن شما نبودی مرقع در نپوشیدمی تا همه امت محمد علیه السلام را بمن نه بخشیدی چون
فاروق اویس را دید گلیم شتری پوشیده بود و سر و پای برهنه و توانگری هژده
هزار عالم در تحت آن گلیم داشت فاروق دل از خود در خلافت برگرفت گفت
کیست که این خلافت از من بیک نان بخرد اویس گفت کسی که عقل ندارد چه میفروشی
بینداز تا هر که خواهد برگیرد خرید و فروخت در میان چه کار دارد تا صحابه
فریاد کردند که چیزی که از صدیق قبول کرده کار چندین مسلمانان ضایع
نتوان کرد گذاشت که یکروز عدل تو بر هزار سال عبادت شرف دارد پس
اویس مرقع در پوشید گفت بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر از امت
محمد بخشیدند از برکات این مرقع اینجا توان بود که کسی گمان برد که اویس از
فاروق در پیش بود و نه چنین است اما خاصیت اویس تجرید بود فاروق همه
داشت تجرید نیز میخواست چنانکه پیغمبر علیه السلام دست خود در پیر زنان میزد

و بعضی گفته اند که زنان بهتر اند
بهفتاد هزار صفت و روایت کرده
شده که حور عین را پیدا کرده شده
است از تسبیح ملائکه فائده
محقق دوانی در شرح عقاید گفته
که غازیان بدر سیصد و سیزده
کس بودند و بتحقیق امام بخاری در
جامع صغیر خود ایشانرا شمار
کرده و من شنیده ام از مشایخ
حدیث که بدرستی دعا نزد ذکر
ذکر ایشان مستجاب است و بدرستیکه
تجربه کرده شده است آنرا فائده
در قسطلانی آورده که مذهب جمهور آنکه
کسیکه صحابه را دشنام دهد تعزیر
کرده شود او را و بقتل سیاسة کرده نشود

که محمد را بدعا یاد دارید پس مرتضی خاموش بنشست فاروق گفت یا اویس
چرا نیامدی تا پیغمبر علیه السلام را بدیدی گفت شما دیده اید گفتند بلی گفت
مگر جبه او را دیده اید چه اگر او را دیده اید بگوئید که ابروی او پیوسته بود یا
گشاده عجب آنکه هیچ نتوانستند گفت از هیبتی که اویس را بود پس گفت شما
دوستان محمد اید گفتند بلی گفت اگر در دوستی درست بودندی از روز که
دندان مبارک وی را بشکستند چرا بحکم موافقت دندان خود نشکستند که شرط دوستی
موافقت است پس دهان خود بنمود یک دندان نداشت گفت من او را بصورت نادیده
دندان خود بر موافقت او بشکستم که موافقت از دین است هرم گفت یا اویس
مرا وصیتی کن گفت مرگ زیر بالین دار چون بخسپی و پیش چشم دار چون
برخیزی و در خردی گناه منگر در بزرگی آن نگر که در وی عاصی میشوی اگر
گناه را خرد داری خداوند را خرد داشته باشی گفتم وصیتی دیگر فرمای گفت
وصیت من است که کتاب خدا ایتکا و راه اهل صلاح پیش گیری و یکساعت از
مرگ غافل نباشی و چون بقوم خویش رسی ایشان را پند دهی و نصیحت از
خلق خدای جل جلاله باز نگیری و یک قدم از موافقت جماعت کشیده نداری تا ناگاه
بی دین نشوی و ندانی و در دوزخ افتی ربیع بن خثیم رحمة الله علیه گفت

و بعضی مالکیه گفته اند که قتل کرده شود
او را فائده جمهور آنند که
سحر را حقیقتی و تاثیری هست
بحیثیتی که تغیر میکند مزاج را پس
یک نوع از بیماریها پیدا میشود
و اثر میکند در دلها مانند دوستی
و دشمنی اما اثر سحر تا باینجا
نمیرسد که جماد حیوان شود یا
حیوان جماد و فرق در میان
کرامت و سحر آنست که بدرستی سحر
صادر نمیشود مگر از نفس شریر
سحر محتاج است بسوالات و اسباب
و کرامت همچنان نیست فائده
اظهار معجزه بر پیغمبر علیه السلام
واجب است و بر ولی پوشیدن

تاثیر سحر

اظهار معجزه بر پیغمبر واجب است

رفتم تا اورا ببینم در نماز بامداد بود چون از نماز فارغ شد بتسبیح
مشغول شد صبر کردم تا فارغ شود همچنان بر نجاست تا نماز پیشین
بگزارد فی الجمله سه بار روز از ان نماز پیشین درخت و هیچ نخورد شب چهارم
او را کوشش داشتم اندکی خوابش چشمش آمد در حال با حق مناجات کرد و گفت
بارخدایا بتو پناه میگیرم از چشم بسیار خواب و شکم بسیار خوار با خود گفتم مرا
این بسندست او را تشویش ندادم و باز گشتم و گویند در همه عمر خود هرگز
شب نخفته از وی پرسیدند که خشوع در نماز چیست گفت آنکه اگر تیر بپهلوی وی
زنند در نماز خبر نداشته باشی و گفت هر که سه چیز را دوست دارد دوزخ
از رگ گردن نزدیکتر بود یکی طعام خوش خوردن دوم لباس خوش پوشیدن
سیوم با توانگران نشستن آورده اند نزدیک تو مردی است که سی سال است
تا گوری کنده است و کفنی در گور آویخته است و بر لب گور نشسته است و میگرید
نه شب آرام دارد و نه روز اویس آنجا رفت او را دید نحیف و زرد شده
و چشم در مغاک افتاده گفت یا فلان سی سال است تا گور و کفن ترا از
خدا … باز داشته است و تو بدین هر دو باز مانده این هر دو بت راه
اند آنرا دید او آن آفت در خود بدید حال بروی کشف شد نعره بزد

کرامت و جهت است مگر که خدای تعالی
اظهار کند از او ولی بدرجه نبی
نمیرسد فائده در کتب صوفیه الخ
از بعض اهل الله منقول است که الولایة
اعلی من النبوة معنی او آنست که مرتبه
ولایت نبی بهتر است از مرتبه نبوة او که در
مرتبه ولایت از خلق انقطاع تمام
است و در مرتبه نبوة فی الجمله اشتغالی
هست بخلق نه آنکه مرتبه ولایت
مطلق بهتر است از مرتبه نبوة
و بهمین گفته اند که الولی فوق النبی
و از سول فائده در شرح مقاصد
آورده که امر بمعروف و نهی از
منکر به حاکمان مختص نیست
زیرا که مسلمانان در صدر اول

ولایت نبی بهتر است از مرتبه نبوة

امر بمعروف و نهی از منکر بحاکمان مختص نیست

و جان بداد و در ان گور افتاد اگر گور و کفن حجاب خواهد بود حجاب
دیگران نگر که چیست و چندست و ایشان به مهلت که فرو رفتی در
کودکان او را سنگ زدندی او گفتی که ساقهای من باریک است سنگ
کوچک اندازید تا پای من خون آلوده نگردد و از نماز باز نمانم که مرا
غم نمازست نه غم پای و در آخر عمر چنین گفته اند که پیش امیرالمومنین علی
کرم الله وجهه آمد و در موافقت او در صفین حرب میکرد تا شهید شد بدانکه
قومی باشند که ایشانرا اویسیان گویند باشند که ایشانرا حاجت به پیری نبود
که ایشانرا نبوة در حجر خود پرورش دهد بی واسطه غیری چنانکه اویس را
داد اگر چه بظاهر خواجه انبیا علیه السلام را ندیده اما پرورش از وی می
یافت در خصایص نبوة می پرورد تا حقیقت همنفسی بود و این مقامی عظیم
و عالی است تا کرا انجا رسانند و این دولت روی بکه نماید ذلک فضل الله
یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم والله اعلم بالصواب ذکر حضرت
شیخ حسن بصری رحمة الله علیه خوف و حزن حق او را فرو گرفته
بود و مادر او از موالی ام سلمه بود رضی الله عنها چون مادرش بکاری
مشغول شدی حسن در گریه آمدی ام سلمه رضی الله عنها پستان در دهن

و بعد از ان امر منکر دیدند و او
لیام را بخیر بکه معروف است و باز
میداشتند از انچیز که منکر بود
و بران هیچکس انکار نه نمودند و
موقوف نیست بر اذن بلکه
جایز است یکی از رعیت را نیز که
امر کند بمعروف و نهی کند از منکر
بقول و فعل و امام الحرمین گفته
که بدرستیکه حکم شرعی و قضیه
برابر باشند در ادراک خاص
و عام پس دران دانشمند را و غیر
او را لازم است که امر کند بمعروف
و نهی کند از منکر و خاص نیست
واجب بودن امر بمعروف و نهی
از منکر بکسی که صالح و متقی

امر بمعروف و نهی از منکر بصالح و عالم مختص نیست

وی نهادی تا بمکیدی قطره چند شیر پدید آمدی چندین هزار برکات که
حق تعالی پدید آورد همه از اثر آن بود نقل است که در زمان طفولیت یک روز
از کوزه پیغمبر علیه السلام آب خورد در خانه ام سلمه پیغمبر علیه السلام فرمود که این
آب که خورد گفتند حسن گفت چندانکه حسن ازین آب خورد علم من در وی سرایت کند
و نیز روایت کنند که روزی پیغمبر علیه السلام در خانه ام سلمه بود حسن را در کنار
حضرت نهادند پیغمبر علیه السلام او را دعا کرد هر چه یافت از ان دعا یافت نقل است
که چون او در وجود آمد پیش فاروق رضی الله عنه بردند او فرمود او را
حسن نام کنید که نیکو روی است گویند که صد و سی تن از صحابه دریافته است و هفتاد
بدری را دیده بود و ارادت او با امیرالمومنین علی کرم الله وجهه بود و خرقه
از و گرفت و ایشان گوهر فروش بودند و ازین سبب حسن لولوی گفتندی
گفتند خود را در انواع مجاهدات و عبادات در برکشانید که در عهد او کسی دیگر را
ممکن نبود تا از آن ریاضت کشیدن تا بجایی رسید گفتند هفتاد سال طهارت
او در متوضا تباه نشد و در عزلت چنان بود که امید از همه خلق منقطع
کردانید لاجرم از جمله برآمد گویند که در هفته یکبار مجلس گفتی که هر بار که بر
منبر شدی و رابعه حاضر نبودی فرود آمدی یکبار گفتند چندین بزرگان

باشند و از گناهان پاک بود
و با نهاء مرتکب نباشند بلکه کسی که
که عاصی و مرتکب گناه باشند
و منکر به چندین پس و لازم است
که از ان منع نماید زیرا که باز
بودن از منکر و باز داشتن از ان
هر دو فرض اند و از یکدیگر متمیز
اند و لازم نیست که یکی را از ان
ترک کند دیگر را هم ترک کند و این
امر بمعروف و نهی از منکر فرض کفایه
است که ساقط میشود بعمل کردن
بعضی از دیگران فائده اختلاف
کرده اند در اولاد کافران و اکثر
بران اند که ایشان در دوزخ خواهند
رفت به تبعیت آبای خود دلیل

اختلاف در اولاد کافران در دوزخ و بهشت

و محتشمان حاضر اند اگر پیرزنی حاضر نباشد چه شود گفت شربتی که ما از
برای حوصله پیلان ساخته باشیم در سینه موران نتوان ریخت و هرگاه
که مجلس گرم شدی و آتش در دلها افتادی و آب از چشمها روان شدی روی
برابعه کردی و گفتی این همه حرارت از گرمی آه جگر و دل تست از وی سوال
کردند که مسلمانی چیست و مسلمان کیست گفت مسلمانی در کتابهاست و
مسلمانان در زیر خاک اند و از وی پرسیدند که دین چیست گفت ورع گفتند
ورع چیست گفت آنکه هر چیزی ازرا تباه نکند گفتند چه چیز ازرا تباه کند گفت
طمع سوال کردند که جنات عدن چیست گفت کوشکی است از زر که در ان راه نیابد
بجز پیغمبران یا صدیقان یا شهیدان یا سلطان عادل گفت شما
سخن من می شنوید که علم من شما را سود دارد و عمل من شما را زیان ندارد
گفتند میگویند که خلق را دعوه میکنند تا خود را اول پاک نکند گفت شیطان
در آرزوی هیچ نیست الا در آرزوی این کلمه که میخواهد که تا این کلمه در دل ما
آراسته کند تا در امر معروف و نهی منکر بر خود به بندیم حسن مریدی داشت که چون
آیتی از قرآن شنیدی خود را بر زمین زدی و فریاد میکردی حسن گفت
هرگاه که هر که بانگی از و بر آید آن نیست الا از شیطان و انجا حکم غالب کرده است

ایشان حدیث خدیجه رضی الله عنها
باشد و ان آنست که گفت رضی الله
عنها که من از پیغامبر صلی الله
علیه و سلم پرسیدم از حال طفلان
خود که در ایام جاهلیت مرده
بودند فرمودند که در دوزخ
خواهند رفت و بعضی محققین گفته اند
که اولاد کافران که پیش از
بعثت پیغامبر صلی الله علیه وسلم
مرده اند در دوزخ در آیند
والله اعلم بما کانوا عاملین چنانچه
در حدیث وارد شده انهم یمتحنون
فی القیامة یعنی امتحان کرده
شوند در روز قیامت اما اولاد
کافران که بعد از بعثت مرده اند

گویند یکی در بصره خشک سالی بود و دویست هزار خلق بیرون آمدند باستسقا
و منبری بنهادند و حسن بر منبر کردند تا دعا کند حسن گفت اگر خواهید که باران
آید مرا از بصره بیرون کنید چندان خوف بروی غالب بود که چون نشسته بودی
گفتی که در پیش جلاد نشسته است و هرگز هیچ کس لب او خندان ندیدی که دردی
عظیم داشت نقلست که در حال کودکی معصیتی بروی رفته بود هر گاه که پیراهن
تو بدوختی آن گناه بر گریبان نوشتی و چندان بگریستی که بیهوش شدی
وقتی عمر عبد العزیز رضی الله عنه نامه نوشت و گفت مرا نصیحتی کن کوتاه چنانکه
یاد گیرم و از امام خود سازم چنین بنویسید که چون خدای تعالی با تو است بیم
از که داری نقلست که سعید جبیر را در نصیحت گفت سه کار مکن یکی قدم بر بساط
سلاطین منه اگرچه همه محض شفقت بود بر خلق دوم با هیچ سرپوشیده منشین
اگرچه رابعه بود و تو کتاب خدای تعالی را آموزی سیوم آنکه هرگز گوش خود
بغارت مده امواز میر را اگرچه درجهٔ مردان مرد داری که از آفت خالی
نبود و آخر الامر زخم خود براند مالک دینار گفت که از حسن پرسیدم که عقوبت
عالم چه بود گفت مردن دل گفتم مرگ دل چه باشد گفت حب دنیا روزی
سگی دید گفت الهی مرا بدین سگ برگیر یکی از او سوال کرد تو بهتری یا سگ

به بهشت به برکت پیغامبر صلی الله
علیه و آله وسلم در بهشت خواهند بود
از جهت شرافت امته او و من
میگویم که قول سبحانه و تعالی او
مناسب است که گفته و ما ارسلناک
الا رحمة للعالمین و آنچه پیغامبر
صلی الله علیه و آله وسلم حضرت خدیجه را
فرمودند که طفلان تو که در ایام
کفر مرده اند در دوزخ اند صحیح
نیست فائده نیست در بهشت از
جانوران مگر شتران و پرندگان
فائده جمهور اهل سنت که بعضی از
ایشان سلف و اهل حدیث اند
بر آن اند که ایمان بر آیات متشابهات
بباید آورد و معانیها و مراد او

در بهشت شتران و پرندگان از جانوران خواهند بود

[illegible]

گفت اگر از عذاب خدای بجهم بهتر باشم وگرنه بعزت خدای که او از صد چو
بهتر باشد گفت فکر آئینه ایست که حسنات و سیئات تو بتو نماید و گفت مثقال
ذره از ورع بهتر از هزار مثقال ذره شرع و نماز و روزه و گفت فاضل
ترین اعمال فکر است و ورع گفت که کسی را غیبت پسندیده است که اگر
آنچه کرده باشند همان گوی بر طریقه نقل نمایند دیگران بود یکی صاحب هوا
و فاسق و امام ظالم گفت هر چه بنده بر خود و مادر و پدر خود نفقه میکند از آن
حساب بود مگر طعامی که پیش مهمان و دوستان برد نقلست که کسی را دید که در
گورستان نان میخورد گفت او منافق است گفتند چرا گفت کسی که پیش او
مردگان با شهوت بجنبد گوئی باخرت و مرگ ایمان ندارد و این
نشان منافق است نقلست که همسایه داشت آتش پرست نام او شمعون
بیمار شد و کارش بنزع رسید حسن را گفتند همسایه را دریاب حسن ببالین او آمد او را
بدید از دود آتش سیاه شده گفت بترس از خدای تعالی که همه عمر در میان
آتش و دود بسر برده اکنون روی در اسلام آر تا باشد که خدای تعالی بر تو
رحمت کند شمعون گفت مرا سه چیز از اسلام باز میدارد یکی آنکه شما
دنیا را می نکوهید و شب و روز دنیا می طلبید دوم آنکه میگویند که مرگ حق است

بخدا باید سپرد و آرمی و منند
خود را اخراج کرده که مردی که
او را ضبیغ میگفتند بمدینه
در آمد از متشابهات قرآنی
سوال کرد پس فرستاده شد او را
سوی عمر رضی الله عنه و حال آنکه
ساخته کرده شده بود برای او
شاخهای درخت خرما پس گفت
عمر او را که تو کیستی گفت من
عبد الله ضبیغ ام پس گفت عمر
شاخی از شاخهای میوه پس
بزد او را تا که خون آلوده شد
سر او و در روایت دیگر آنست که
بزد او را بشاخ درختی تا آنکه
او مجروح گشت بعد از آن گذاشت

و هیچ ساختگی آن نمیکنید سیوم آنکه میگویند که حق دیدنیست و امروز آن
میکنید که خلاف رضای او است حسن گفت این نشان عارفانست پس اگر مومنان
چنین میکنند تو چه میگوئی ایشان به یگانگی او مقر اند و تو عمر خود در آتش پرستی
صرف کردی تو هفتاد سال آتش پرستیده و من نپرستیده ام آتش هر دو را
بسوزد و حق تو نگاه ندارد اما خداوند من اگر خواهد آتش را زهره نباشد که
سر موی بر تن من بسوزد زیرا که آتش مخلوق خدا است و مخلوق مامور باشد
اکنون بیا تا هر دو دست با آتش بریم تا ضعف آتش خود و قدرت او ببینیم
و مشاهده کنیم این بگفت و دست در آتش نهاد و میداشت که یک ذره از و
متغیر نشد و نسوخت شمعون چون چنان دید صبح آشنائی دمیدن گرفت
حسن را گفت هفتاد سال است تا آتش پرستیده ام اکنون نفسی چند مانده است
تدبیر من چیست گفت آنکه مسلمان شوی شمعون گفت اگر خطی بدهی که حق تعالی
مرا عقوبت نکند ایمان آرم و لیکن تا خط ندهی ایمان نیارم حسن خطی بنوشت
شمعون گفت بفرمای تا عدول بصره گواهی نویسند بعد از آن بنوشتند
شمعون بسیار بگریست و ایمان آورد و حسن را وصیت کرد که چون وفات کنم
بفرمای تا مرا بشویند و بدست خود مرا در خاک نه و این خط در دست من نه که حجت

او را تا که بشد تا سه مرتبه عمر
این طور بزد و این امر جاری ساخت
پس طلبید او را تا باز زند او را
پس گفت عبد الله که اگر میخواهی
مرا بقتل رسانی این پس رسان
بقتلی نیکو پس فرستاد عمر او را
بوطن او و نوشت بطرف موسی اشعری
که نه نشینند با او هیچ مسلمانی منتهی شد
کلام دارمی و در فقه اکبر شافعی
است رحمة الله که بحث کرده نشود
در متشابهات و نه سخنی در آن
زیرا که ایمان از افتادن در
ورطهٔ تشبیه مشکل است و ازین
جهت مالک رحمة الله علیه بابلی را
که از قول حق سبحانه و تعالی الرحمن

من آن خط خواهد بود حسن گفت قبول کردم و کلمه شهادت بگفت و وفات کرد
و او را بشستند و نماز بر وی کردند و آن خط در دست او نهادند و دفن
کردند حسن آن شب از اندیشه آن در خواب نرفت که این چه بود که من
کردم خود غرقه ام غرقه دیگر را چون دستگیرم مرا خود بر ملک هیچ دستی
نیست بر ملک خدای تعالی چرا سجل کنم در این اندیشه در خواب رفت شمعون
را دید چون شمعی تابان تاجی بر سر نهاده و حله در بر خندان در مرغزار
بهشت خرامان حسن گفت ای شمعون چگونه گفت چه پرسی چنین که
می بینی حق تعالی مرا در جوار خود فرود آورد بفضل خود و دیدار خود
مرا نمود و آنچه از لطف خود بود در حق من فرمود که در وصف و عبارت
نیاید اکنون تو باری از ضمان خود بیرون آمدی بستان این خط که
مرا بدین حاجت نیست چون حسن بیدار شد آن کاغذ در دست خود دید حسن
بگریست که کنارش پر آب شد گفت خداوندا مرا معلوم است که کار تو بعلت
نیست جز فضل تو که بر همه زیادت خواهد بود دیگر هفتاد ساله را بیک کلمه بقرب خود
راه دهی مومن هفتاد ساله را کی محروم کنی گویند در حالت حیاة هرگز
نخندید الا در نزع یکی در خواب دید پس از آن پرسید گفت آوازی شنیدم که یا ملک الموت

علی العرش استوی پرسید
زجر نمود و گفت که استوی
مذکور است و کیفیت او مجهول
و ایمان بآن واجب است و سوال از و
بدعت و گفت که اگر باز از و
و یا از مانند او سوال کنی خواهم
فرمود که گردن ترا بزنند
اعاذنا الله و ایاکم من التشبیه
فائده مخالفت اجماع جایز
نیست و در فقه اکبر ابی حنیفه رحمه الله
این است که سزاوار است که مسلمان
مخالفت اجماعه را بدعت
و ضلالت شمارد زیرا که پیغامبر
صلی الله علیه و سلم گفت که امت من
اجتماع بر ضلالت و گمراهی نمیکنند

مخالفت اجماع جایز نیست

سخت بگیرش که یک گناه مانده است مرا از آن شادی خنده آمد گفتم کدام
گناه و جان برادم بزرگی در شب وفات او را بخواب دید که در های آسمان
گشاده بود و ندا میکردند که حسن بصری بیامد و بخدا تعالی رسید و خدای
ازوی خشنود شد والله اعلم بالصواب ذکر حضرت شیخ مالک دینار رحمة الله علیه
اگرچه او بنده زاده بود اما از دو کون آزاده و او را کرامات مشهور است
و ریاضات مذکور و دینار نام پدرش بود و بعضی گویند مالک در کشتی بود چون
بمیان دریا رسیدند مزد کشتی طلب کردند گفت ندارم چندان بزدند
که بیهوش شد چون بهوش آمد مزد طلبیدند گفت ندارم دیگر بار ویرا بزدند
گفتند پایت بگیریم و بدریا اندازیم ماهیان دریا بیش آمدند و هر یک
دیناری در دهن گرفته مالک دست دراز کرد و از یکی دیناری
بستد و بایشان داد چون ایشان آن بدیدند در پای او افتادند و او پای
از سر کشتی بیرون نهاد و بر روی آب برفت و ناپدید شد بدین سبب نام
او مالک دینار آمد نقلست که مالک دینار را با دهری مناظره افتاد کار
بر ایشان دراز گشت هر یکی میگفتند من بر حقم تا اتفاق کردند که هر دو
دست بر هم بندند و در آتش برند آنکه بسوزد باطل بود چنان کردند هیچ یک

و یکی از جماعت مسلمانان جدای
و فرقت ورزد و جماعت را حق نداند
پس او ضال و مبتدع باشند و جدا
شد از گردن او رشته اسلام فائده
اگر کسی گوید که پیغمبر علیه الصلوات
والسلام درویش بود یا گفت جامه
پیغمبر علیه الصلوة والسلام چرکین
بود یا گفت دراز ناخن بود
کافر میشود مطلقا و هم چنین
اگر کسی گوید نمیخواهم بهشت و نمیخواهم
دیدار خدا کافر میشود اگر کسی
نماز کرد بی طهارت در کفر او
اختلاف است اگر کسی گوید که سوگند
نورست نیکو و نه دروغ کافر
میشود هر دی ترک کرد نماز را

نسوخت و آتش از ایشان بگریخت گفتند مگر هر دو بر حق اند مالک دل تنگ
بخانه آمد روی بر خاک نهاد و مناجات کرد که هفتاد سال قدم در ایمان نهادم
تا با دهری برابرم کردی هاتفی آواز داد که ندانستی که دست تو دست
دهری را حمایت و برکت دستت تو دست دهری نسوخت اگر دهری
دست تنها در آتش نهادی دیدی که چون بودی آنگاه مالک بیامد و دهری
طلب کرد و باز مناظره شد اتفاق کردند که جدا جدا دست در آتش درآرند
مالک اول دست خود در آتش درآورد تا آتش بگریخت و دست مالک را
نسوخت و چون دهری خواست که دست در آتش درآرد شعله زد و دست
دهری در گرفت بر همه ظاهر شد که دهری بر باطل است آن دهری برگشت
از مذهب باطل و مذهب اهل حق گرفت و از مالک عذرها خواست نقلست
که آتشی در بصره افتاد مالک عصا و نعلین برداشت و بر بالای رفت و نظاره
میکرد و مردمان در رنج و تعب و قماش افتاده بودند گروهی میسوختند و گروهی
میجستند و گروهی زحمت میکشیدند مالک گفت روز قیامت چنین خواهد بود
بزرگی قیامت را بخواب دید که مالک دینار و محمد واسع را در بهشت آوردند گفت
نگاه کردم تا که پیشتر رود مالک پیشتر در شد گفتم عجب محمد بن واسع متقی تر

دل نهند و نیت فضا هم نمیدارد
و نمی ترسد از عذاب خدا کافر میشود
اگر کسی اعتقاد کند که خراج ملک
پادشاه است کافر میشود امر معروف
و نهی از منکر کردن با قادر بودن
بران و دست بر تهی کاه داشتن
و صفر و طوف قرعه نمودن و نواختن
طنبور و نای و شنیدن آن
گناه کبیره است فائده در حماد
چنان است که نکاحهای که بسته
میشود در مجلسهای لهو و نزدها
در انعقاد آنها اختلاف است
برای دو امر یکی آنکه ولی نکاح
فاسق میشود زیرا که او حاضر
گردیده است ملاهی و مزامیر را

نکاح و مجلس ... [illegible]

و اعلم و کمل از دست گفتند آری اما محمد بن واسع را در دنیا دو پیراهن
بود و مالک را یکی این تفاوت از آنجاست یعنی صبر کن تا از عهده پیراهن
بیرون آئی لا که اینجا هر که یک پیراهن دارد باکسی که دو پیراهن دارد برابر
نخواهد شد این هر دو پیراهن بیرون آئی ذکر حضرت شیخ محمد واسع
رحمة الله علیه بسیار تابعین را خدمت کرده بود و مشایخ متقدم را یافته
یکی از وی وصیتی خواست گفت وصیت کنم ترا که پادشاه باشی در دنیا و آخرت
گفت این چگونه بود گفت چنانکه در دنیا زاهد باشی یعنی از هیچکس طمع نکنی و همه
خلق را محتاج دانی لاجرم پادشاه و غنی باشی مالک را گفت نگهداشتن زبان
بر خلق سخت تر از نگهداشتن درم و دینار است یک روز پسر خود را دید
خرامان گفت هیچ میدانی که تو کیستی مادرت را بدویست درم خریده ام و مِی
پدر تو آم چنان که از من بدتر در میان مسلمانان کسی نیست این خرامیدن تو چراست
ازو سوال کردند که خدای تعالی را می شناسی ساعتی سر در پیش افکند پس گفت
هر که او را بشناخت سخن او اندک شد و تحیر او دائم گشت گفت صادق
هرگز صادق نبود تا امید و بیم برابر نبود یعنی باید که خوف با رجا برابر بود
تا صادق حقیقی بود که خیر الامور اوسطها و السلام علی من تبع الهدی ذکر حضرت

و فرموده است مطربان زا بان
و داده است مطربان را بر سرود
اجور را دیگر آنکه آنها که در مجلس اند
نیز فاسق میشوند بشنیدن لهو
او شان از ایشان باقی نماند و ولی
بر ولایت او اهل مجلس قابل شهادت
نزدیک اند نکاح آن امر نکاح
منعقد نمیشود نزدیک امام شافعی
رحمة الله علیه و نواختن دف
بجهت شهرت در نکاح نزدیک
امام شافعی رحمة الله علیه جایز نیست
و نزدیک امام اعظم رحمة الله
علیه جایز است

شیخ حبیب عجمی رحمة الله علیه در ابتدا مالدار بود و ربا ستاننده بود
و در بصره نشستی و هر روز بتقاضای معامله رفتی اگر سیم بدادندی خیر
وگرنه پای مزد گرفتی و قوت روز مره از آن ساختی تا روزی بتقاضای
معامله رفت آن شخص در خانه نبود زنش گفت من هیچ ندارم که بتو دهم چون
وام دار را نیافت پای مزد طلب کرد آن زن گفت شوهرم حاضر نیست و ما را
گوسفندی کشته بودیم قدری گوشت مانده است اگر خواهی بتو دهیم آن بستد
و بخانه برد روز آدینه بود در روی بمجلس حسن نهاد کودکان در راه بازی
میکردند چون حبیب برسید با یکدیگر گفتند دور شوید تا گرد پای حبیب ربا خوار بر ما
ننشیند که هم چون وی بدبخت نشویم بر حبیب آن سخت سخت است و برفت تا توبه کند
در مجلس حسن بصری رفت وعظ او در دلش کارگر شد و از هوش برفت چون
بهوش باز آمد توبه کرد و حسن بصری او را بر پای (رفت) چون از آن مجلس بیرون آمد وام داری را
دید خواست که از حبیب بگریزد گفت مگریز که تا اکنون تو از من میگریختی این زمان
من از تو میگریزم چون باز گردید کودکان را دید که همچنان بازی میکردند
چون حبیب را بدیدند با یکدیگر گفتند که دور شوید تا گرد ما بر حبیب تائب ننشیند که در حق ما عاصی
نشویم حبیب گفت الهی بدین یک ساعت که با تو آشتی کردم نام من به نیکی ظاهر کردی و طبل

فوائد چند از اجوبه مولانا و ماءً اما
حضرت شاه عبد العزیز صاحب دهلوی
فایده از حدیث شریف ثابت
شده است که زن را بعد وفات
زوج چهار ماه و ده روز و از مردن
اقربا تا سه روز سوگ آمده است
فایده در حدیث شریف آمده است
که مبتدع هیچ در لحم خدا میباشد
و فرائض و نوافل او مقبول نیست
فائده هر که بدعت بیند را نیک داند
و قربت خدا در آن نیک داند
پس او خارج از دائره اسلام
است فائده ادراک و شعور اهل
قبور آنچه تعلق بامور عبادات او
ادراک آنها زیاد است و آنچه متعلق

فوائد اجوبه شاه عبد العزیز

عدت زن و سوگ

مبتدع ... [illegible]

ادراک اهل قبور ... [illegible]

دلها برمن زدی پس ندا دی کرد که هر کس را که چیزی بحبیب میباید داد بیاید و خط خود
باز ستاند جمله جمع شدند و حبیب باز ستد بدان مال که گرد کرده بود هم صرف
کرد و قبالهاء مردم همه باز داد تا چنان شد که هیچ نماند یکی بیامد و دعوی
کرد هیچ نداشت چادر زن برو داد دیگری دعوی کرد پیراهنی که پوشیده بود
برکند و بوی داد خود برهنه ماند و بر لب فرات صومعه ساخت و در انجا بعبادت مشغول
شد بر فراز حسن بصری علم آموختی و همه شب عبادت کردی و قرآن میخواندی تا از
بزرگان مستجاب الدعوات گشت که روزی زنی بیامد و بسیار گریست که پسری غایب
دارم و مرا در فراق او طاقت نمانده از بهر خدا تعالی دعا کن تا برکت آن دعا
پسر من باز آید گفت هیچ سیم داری گفت دو درم دارم بستد و بدرویشان داد
و دعا کرد گفت برو که پسر رسید چون بخانه آمد پسر بدید نقلست که حسن پیش حبیب آمد
و او قرصی چون جوین با پارهٔ نمک داشت و پیش حسن نهاد و حسن میخورد در
سایلی آواز داد حبیب آن نان از پیش حسن برداشت و بسایل داد حسن گفت
ای حبیب تو مرد شایسته اگر پارهٔ علم داشتی به بودی که اینقدر ندانی که نان
از پیش مهمان بر نباید گرفت پارهٔ بسایل باید داد و پارهٔ بگذاشتی
حبیب هیچ نگفت و ساعتی بر آمد غلامی در آمد خوانی بر سر نهاده و برهٔ بریان

بامور دنیویه باشد ادراک هاکم
بعینه اینست که التفات و توجه
این در امور غایبه زیاده است
و از امور عدمیه دنیویه کم باین جهت
تفاوت واقع میشود والا اصل
ادراک و شعور یکیست بلکه
اگر تامل کرده شود در دنیا نیز توجه
و التفات زیاده شده و کمی در
شعور و ادراک واقع شود چنانچه
دقایق علمیه را و کلاه در بار
کم می فهمند و لوازم طعام و محاسن
نساء و کیفیت نغمات و اوتار
را امیرزاده ها خوب ادراک
میکنند و علما و فضلا در ادراک
آن چیزها بسیار قاصر اند

باحلوا یا کره و با پانصد درم پیش حبیب نهاد حبیب سیم بدرویشان داد و نان
بخوردند گفت ای استاد تو نیک مردی اما اگر پارهٔ یقین داشتی به بودی
تا هم علم و هم یقین که علم با یقین باید نقلست که نماز شامی حسن بصری بصومعه
حبیب رسید و حبیب در نماز بود و الحمد را الهمد میخواند حسن گفت نماز از پس وی
درست نباشد تنها نماز بگذارد آن شب حق تعالی را بجلاله بخواب دید گفت الهی
رضای تو در چیست گفت ای حسن رضاء ما یافته بودی قدرش ندانستی گفت بار خدایا
آن چه بود گفت نماز از پی حبیب گزاردن که آن نماز بهتر از جملهٔ نمازهای عمر تو بود
اما ترا راستی عبارت از صحت نیت باز داشت ببین تفاوت است از زبان راست
کردن تا دل راست کردن نقلست که احمد حنبل و شافعی نشسته بودند حبیب از در بدید
احمد گفت ازو سوال کنم شافعی گفت مکن ایشان قومی عجیب باشند چون حبیب
برسید احمد گفت چه گویی در حق کسی که از پنج نماز یکی فوت شود و نداند که کدام است
چه باید کرد گفت این کسی بود که از خدا تعالی غافل بود او را ادب باید کرد و
هر پنج نماز قضا باید کرد احمد در جواب او متحیر شد امام شافعی گفت نگفتم که
ازیشان سوال نباید کرد روزی خونی را بر دار میکردند همان شب خونی را
بخواب دیدند در مرغزار بهشت خرامان با حله گران گفتند تو نه قتال بودی

سبب قلت توجه و التفات دانند
فائده استمداد از اموات خواه
نزدیک قبور باشد یا غائبانه بی شبهه
بدعت است در زمان صحابه رض
و تابعین نبود لیکن اختلاف
در حسنه و سیئه است اگر گوید یا فلان
از حق تبارک و تعالی حاجت مرا
بخواه و شفیع من شو و دعای
برای من بخواه جایز است و اگر
بنوع دیگر باشد پس حکم آن
موافق آن خواهد بود فائده
کسی از اهل باطن یا صاحب
کشف لیوی قبور مراقب شده
چیزی از باطن اخذ کردن
روایت فائده برای زیارت قبور

استمداد از اموات

این درجه از کجا یافتی گفت در آن ساعت که مرا بر دار میکردند حبیب عجمی بر
بگذشت و بگوشهٔ چشم در من نگریست و دعا گفت این همه برکات است
ذکر حضرت شیخ ابوحازم مکی رحمة الله علیه از بزرگان تابعین بوده است
و بسیار صحابه را دریافته فرمود بر شما باد که از دنیا احتراز کنید روزی بقصابی
بگذشت که گوشت فربه داشت و در گوشت نگاه کرد قصاب گفت بستان که فربه
است گفت درم ندارم گفت ترا زمان دهم روزی چند شیخ گفت من خود را
امان دهم به که ترا زمان دهم قصاب گفت لاجرم استخوانهای پهلویت
پدید آمده است گفت کرمان گور را این بس بود ذکر حضرت شیخ عتبة الغلام
الغلام رحمة الله علیه شاگرد حسن بصری بود و سبب توبهٔ او آن بود که در ابتدا
بزنی نگریست ظلمتی در دل او پیدا آمد پوشیده را خبر کردند که چنین حالی
زن گفت ازوی سوال کنند که کدام اعضاء من در نظر او خوب آمده پرسیدند
گفت چشم در حال چشم برکند و بر طبقی نهاد و پیش عتبه فرستاد و گفت اکنون
در مجوب خود بنگر عتبه را انتباهی شد و توبه کرد و بخدمت حسن بصری رفت
تا چنان شد که قوت خود بدست خود کسب کردی و ازان جو خریدی و آن
جو را آرد کردی و بآب نم دادی و با قتاب خشک گردانیدی و در هفته

روز معین بودن بدعت است
و اصل زیارت جایز است و تعیین
وقت در سلف نبود فائده
مسئله وحدت الوجود حق و تطابق
واقع است چرا که دلایل عقلیه
و نقلیه بران قایم است این
مسئله کمال دقت و باریکی
شبهات عقلیه و نقلیه بسیار دارد
ناچار متکلمین انکار آن کرده اند
و عوام را تلقین مسئله این موجب
انفتاح باب الحاد است و آنچه
ستر و خفا است و اعتقاد دارد
که صوفیه صافیه آنچه گفته اند حق است
و فهم من بآن نمیرسد مثل ایمان
بمتشابهات قرآن علما متکلمین

مسئله وحدت الوجود حق

یکی ازان بکار بردی و بعبادت مشغول شدی نقلست که محمد بن سماک
و ذو النون پیش رابعه بودند رحمهما الله تعالی عتبه پیراهنی نو پوشیده بود
در آمد خرامان محمد بن سماک گفت این چه رفتار است عتبه گفت چگونه
نخرامم و نام من غلام جبار است این بگفت و بیفتاد نگاه کردند جان داده
بود او را بخواب دیدند که نیمه رویش سیاه شده بود ازو پرسیدند که این چه
حالت گفت وقتی از پیش استادی میرفتم امردی را دیدم در راه و در
نظر کردم حق تعالی چون فرمود که مرا به بهشت برند گذر بر دوزخ بود ماری
از دوزخ خود را بمن انداخت و نیمه روی من بگزید و گفت اگر بیش نظر کردی
بیش گزیدی ذکر حضرت رابعه عدویه رحمها الله اگر کسی گوید ذکر او در صف
رجال چرا کردی گویم خواجهٔ انبیا علیه السلام میفرماید ان الله لا ینظر الی
صورکم و لا الی اعمالکم و لاکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم کار بصورت نیست
به نیت نیکوست کما قال علیه السلام یحشر الناس علی نیاتهم اگر روا است که ثلثان
دین را از عائشه صدیقه رضی الله عنها گرفتن هم روا است از کنیزکان او فائده
گرفتن چون زن در راه خدا تعالی مرد باشد او را زن نتوان گفت چنانکه
عباسه طوسی گفت چون فردا در عرصات آواز دهند که یا رجال اول کسی که پای

انکار طریق بکرده اند بلکه سکوت
ورزیده اند فائده طعام فرستادن
بخانه اهل میت تا سه روز
مباح است فائده طعام میکنند
برای رسانیدن ثواب میت
می پزند خوردن آن فی
حد ذات را قریب حرام است فائده
انسان برای پختن طعام
در ایام ربیع الاول و محرم برای
رسانیدن ثواب بروح پر فتوح
حضرت سرور کاینات صلی الله
علیه و سلم و یا حضرت امام حسین
علیه السلام مختار است مرید
که ثواب عمل خود را بر بزرگان
با ایمان گو اند لیکن برای انکار

طعام فرستادن بخانه اهل میت

درصفه جال انهد مریم بود نقلست که آن شب که رابعه در وجود آمد در خانه پدرش
چندان جامه نبود که او را در آن بپیچند و قطره روغن نبود که نافش چرب
کنند و چراغ نبود و پدر او را سه دختر بود و رابعه چهارم بود از آن رابعه گویند پس
عیال با او گفت که بفلان همسایه رو و چراغ روغن بستان پدر رابعه عهد کرده بود که از
هیچکس چیزی نخواهد برخاست و بدر همسایه رفت و باز گشت و گفت ایشان
بخفته اند پس دل تنگ بخفت و پیغمبر را علیه السلام بخواب دید که گفت غمگین مباش که
این دختر سیده است که هفتاد هزار از امت من در شفاعت او خواهد بود پس گفت فردا
پیش عیسی زادان رو که امیر بصره است و بگوی بدان نشان که هر شب صد بار صلوات بر من
فرستی و شب آدینه چهار صد بار این شب آدینه که گذشت فراموش کردی کفارت آن چهار
صد دینار زر حلال بمن ده پدر رابعه چون بیدار شد علی الصباح گریان آن خواب بر کاغذی
نوشت و به در سرای عیسی زادان برد و بکسی داد تا بوی رساند چون مطالعه کرد بفرمود
تا ده هزار درم بصدقه دادند شکرانه آنرا که رسول علیه السلام از من یاد کرد و چهار صد دینار
فرمود تا به پدر رابعه دادند و گفت بگوئید که میخواهم که در آئی و ترا زیارت کنم اما
روا نمیدارم که چون توئی با این منقبت که بپیغام رسول علیه السلام آورده پیش من
آئی من خود آیم و بمحاسن خاک آستان تو روبم اما بخدا ایتک بر تو که هرگاه که ترا احتیاج باشد

وقت ورود یقین کردن
وباهی مقرر کردن بدعت است
آری اگر وقتی بعمل آرد که در آن
ثواب زیاده شود مانند ماه
رمضان که عمل بنده مؤمن در آن
هفتاد درجه ثواب زیاده دارد
مضایقه نیست زیرا که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم بر آن ترغیب
فرموده اند بقول حضرت امیر المؤمنین
علی مرتضی رضی الله عنه و هر چیز
که بر آن ترغیب جا نبود و تعیین
مخصوص وقت نباشد آن
فعل عبث است و مخالف
سید الانام و مخالفت سنت
حرام است پس هرگز روا نباشد

عرضه داری پس پدر رابعه آن زر بیاورد و صرف میکرد و چون رابعه بزرگ تر شد
پدر و مادرش بمردند و در بصره قحطی عظیم پیدا شد و خواهران رابعه متفرق
شدند و رابعه بدست ظالمی افتاد و او را بچند درم بفروخت خواجه او را برنج و مشقت کار
میفرمود روزی در راه از نامحرمی بگریخت بیفتاد و دستش بشکست روی
بر خاک نهاد و گفت الهی غریبم بی پدر و مادر و اسیرم و دست شکسته مرا ازین همه
رنج هیچ غم نیست الا رضای تو میباید که بدانم که تو از من راضی هستی یا نه آوازی
شنید که غم مخور که فردا جاهت خواهد بود چنانکه مقربان آسمان بتو نازند
پس رابعه بخانه رفت و دایم روزه داشتی و خدمت خواجه کردی و همه شب نماز کردی
و تا روز برپای بودی شبی خواجه از خواب درآمد آوازی شنید نگاه کرد رابعه را
دید در سجود که میگفت الهی تو میدانی که هوای دل من در موافقت فرمان تست
و روشنائی چشم من در خدمت درگاه تست اگر کار بدست منستی یک ساعت از خدمت تو
نیاسودمی اما تو مرا زیر دست مخلوقی کرده بخدمت تو از آن دیر میایم خواجه نگاه
کرد قندیلی دید بالای سر رابعه آویخته معلق و همه خانه نور گرفته برخاست و با خود
گفت او را به بندگی نتوان داشت پس رابعه گفت ترا آزاد کردم اگر اینجا باشی
ما همه خدمت تو کنیم و اگر نه هر جا که میخواهی برو رابعه دستوری خواست و برفت

واگر دلش خواهد مخفی جهرات
کند در هر دو رکعت یا بسته تا خود
نشود فائده در لعن یزید
اختلاف است امام غزالی
و دیگر علمای شافعیه و اکثر
علمای حنفیه توقف نموده اند
و در لعن شمر و ابن زیاد هیچکس را
توقف نیست فایده معموله
انگریز و اشباه ایشان بلا شبهه
دار الحرب است
فواید کشف الحاجت ترجمه
ما لابد تصنیف قاضی ثناء الله
پانی پتی قدس سره مترجم ملا
نور الدین متوطن اسلام آباد
عرف چاتگام در سنه ۱۲۶۲ ہجری ترجمه کرده اند

لعن یزید
حکم دار الحرب
فوائد کشف حاجت

و بعبادت خدا مشغول شد و گویند که در شبانه روزی هزار رکعت نماز کردی
و گاه گاه بمجلس حسن بصری رفتی و گروهی گویند که در مطربی افتاد و باز توبه
کرد و در خرابه ساکن شد بعد از آن عزم حج کرد و پیاده رفت خری داشت
که رخت بروی نهادی در میان بادیه بمرد اهل قافله گفتند بار رخت تو برداریم گفت من
بتوکل شما نیامده ام شما بروید قافله برفتند گفت الهی پادشاهان چنین کنند با عورتی
عاجزه مرا بخانه خود خواندی پس در میان راه خرم بمیراندی و در بیابان مرا تنها
بگذاشتی در حال خر برپای خاست رابعه بار نهاد و برفت راوی گفت بعد از مدتی
آن خرک را دیدم که میفروختند و رابعه چون بمکه میرفت روزی چند بماند گفت
الهی دلم بگرفت کجا روم من کلوخی ام آن خانه سنگی مرا الوهی باید حق تعالی
بی وسیله بی واسطه بدلش خطاب کرد که ای رابعه در عهده خون هژده هزار عالم
می شوی ندیدی که موسی علیه السلام تجلی خواست چند ذره تجلی بر کوه افکندیم
کوه چهل پاره شد نقلست که وقتی دیگر بمکه میرفت در میان بادیه کعبه را دید که باستقبال
او آمده رابعه گفت مرا رب البیت می باید کعبه را چه کنم مرا استطاعت کعبه نیست
بجمال کعبه چه شادی نمایم مرا او می باید کعبه را چه کنم نقلست که شبی حسن با یاران
پیش رابعه رفتند رابعه را چراغ نبود و ایشان را چراغ می بایست رابعه نفخی

فائده حق تعالی کے صفات کو
مخلوقات کے صفات کے ساتھ شرکت
اسمی ہے نہ حقیقی فائده جو چیز
کشف سے ظاہر ہوتی ہے وہ محض
شبہ ہے نہ ذات ہرگز اس شبہ کو
ذات نہ جاننا سمجھنا کیونکہ دین کے
بزرگوں نے فرمایا ہے کہ ذات
باریتعالی نے ہر شے کو گھیرا ہے اور
سب کے ساتھ قریب ہے لاکن معنی
قرب اور احاطہ کی ہم نہیں جانتے
ہیں کہ کیا ہے یعنے ہم اسکی حقیقت
کس طرح دریافت نہیں کر سکتے ہیں
نہ کشف سے اور نہ عقل سے
فائده مسبوق کو جسقدر امام کے
ساتھ نماز نہیں ملی اسکے ادا کرنیکا

بر سر انگشتان خود دمید تا بنور انگشتان وی چون چراغ می افروخت اگر
کسی گوید که این چون بود گویم چنانکه دست موسی علیه السلام بود و اگر گویند او پیغمبر
بود گویم هر که متابعت نبی میکند او را از آن نصیبی بود که اگر نبی را معجزه است
ولی را کرامات است ببرکات متابعت پیغمبر علیه السلام چنانکه پیغمبر علیه السلام میفرماید
هر که دانگی از حرام بخصم باز دهد درجه از نبوت بیابد و گفت خواب راست یک جزو
از چهل و شش جزو نبوت است نقلست که وقتی رابعه حسن را سه چیز فرستاد پاره
موم و سوزنی و موی گفت چون موم عالم را منور دار و خود را میسوز
و چون سوزن برهنه باش و پیوسته کار میکن که چون این دو خصلت بجای آوردی
چون موی باش تا کارت باطل نشود گفت رسول علیه السلام بخواب دیدم
گفت یا رابعه مرا دوست داری گفتم یا رسول الله که باشد که ترا دوست ندارد لیکن
محبت حق مرا چنان فرو گرفته است که دشمنی و دوستی غیر او در دلم نمانده
سدت ... بنداز محبت گفت محبت از ازل درآمد و باید که در گذرد و هژده
هزار عالم کسی نیافت که یک شربت از وی درکشد و باخر بحق شد و از وی این عبارت
ماند که یحبهم و یحبونه گفتند تو او را که می پرستی می بینی گفت اگر ندیدمی
نپرستیدمی ذکر حضرت فضیل عیاض رحمة الله علیه از کبار مشایخ بود

شروع میں اعوذ باللہ اور
بسم اللہ پڑھنی چاہیے نہ مقتدی
مقتدی امام کے پیچھے اعوذ
باللہ اور بسم اللہ پڑھی اسواسطیکہ
اعوذ باللہ اور بسم اللہ یہ تابع
قرأت کے ہیں فائده سورہ حجرات
سے بروج تک کے سورتوں کو طوال
مفصل کہتے ہیں اور بروج سے لم یکن تک
کی سورتوں کو اوساط مفصل اور
لم یکن سے آخر قرآن کی سورتوں کو
قصار مفصل فائده سترہ سامنے
رکھہ دینا یا زمین پر فقط خط
کہینچنا فائده نہیں رکھتا فائده
نماز ننگی سر پڑھنی مکروه ہے مگر
عاجزی اور انکساری کے لئے

و اول حال او چنان بود که در میان بیابان مرو و باورد خیمه زده بود و پلاسی
پوشیده بود و کلاهی پشمین بر سر و تسبیح در گردن افکنده و یاران بسیار داشتی
همه دزد و راه زن هر مال که پیش او بردندی او قسمت کردی که مهتر
ایشان بود و آنچه نصیب خود بودی برداشتی و هرگز از جماعت دست نداشتی
و هر خدمتکاری که خدمت جماعت نکردی او را دور کردی تا روزی
کاروانی عظیم میآمد و آواز دزد شنیده بود خواجهٔ در میان کاروان
بود و نقد بسیار داشت برگرفت و گفت در جایی پنهان کنم اگر کاروان مرا
بزنند باری آن نقد بماند برگرفت و در بیابان فرو رفت خیمه دید در وی
پلاس پوشی نشسته بود زر بوی سپرد و گفت در خیمه رو و در گوشه بنه و بنهاد
و چون باز گشت دزدان کاروان زده بودند و جمله کالا برده آن مرد
عزمی که باقی مانده بود باهم آورد پس قصد آن خیمه کرد چون آنجا رسید دزدان
دید که زر قسمت میکردند گفت آه مال خود بدزد سپرده بودم خویشتن را دید برسید
کرد فضیل او را از دور بدید آواز داد که بیا آنجا رفت گفت چه کار داری گفت
جهت زر امانت آمده ام همانجا نهاده است برو و بگیر برفت و برداشت
یاران فضیل گفتند ما درین کاروان چندین نقد نیافتیم که تو باز میدهی

مضایقه نهین فائده جب جمعه
کی پهلی اذان کهی جاوے جب جانا
اسکی طرف واجب هوتا هی اور
اسوقت خرید و فروخت حرام هوتا هی
فائده پکی اینت اور لکڑی
رکهنی اور چونه اور گچ قبر مین کرنا
مکروه هی اور یهه جو اولیاکی
قبرو پر مکانات بلند بنایا کرتے
هین اور چراغان کرتے هین اور
جو کچه اس قسم کے کام کیا کرتے
هین یه سب کام حرام هین یا مکروه
فائده میت کے گهر والوں کے
لئے مصیبت کے دن کهانا بهیجنا
سنت هی فائده شروط حج کے
آزاد عاقل بالغ مسلمان

فضیل گفت بر من گمان نیکو برد من نیز بخدای گمان نیکو می برم من گمان او
راست کردم تا باشد که حق تعالی بکرم خویش گمان من راست گرداند
نقلست که کاروانیان از ترس او قاری قران را برابر خود بردندی تا در راه
قران بلند خواند که در کاروانی که حافظ قران بودی آن کاروان را نکشتی
تا شبی کاروانی میگذشت و در میان یکی این آیه میخواند الم یأن
للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ای آیا وقت آن نیامد که دل
خفته تو بیدار شود تیری بود که بر دل فضیل آمد گفت آمد آمد و نیز از آن وقت
گذشت سرگشته و خجل و بیقرار روی بخرابه نهاد جمعی کاروان فرود آمده
بودند خواستند که بروند گفتند چون رویم فضیل در راهست فضیل گفت بشارت
باد شما را که او توبه کرد و از شما میگریزد چنانکه شما از و میگریزید پس میرفت
و میگریست و خصم خشنود میکرد تا در باورد جهودی بود هیچ نوع خشنود
نمیشد با یاران خود گفت وقت آن آمد که با محمدیان استخفاف
کنیم گفت اگر خواهی که ترا بحل کنم آن تل ریگ در فلان جاست بردار و هامون
کن و آن تل ریگ بغایت بزرگ بود فضیل شبانروز آنرا میکشید تا سحرگاهی
باوی برآمد و آن تل ریگ را بیهوده هامون کرد جهود چون چنان دید گفت

فرائض حج احرام باندهنا
عرفات مین کهڑا هونا طواف
الزیارت کرنا واجبات حج
مزدلفه مین رات کو ٹهرنا
جمره مین کنکریان مارنا صفا
مروه مین دوڑنا بال منڈانا
یا کتروانا طواف الصدر کرنا
یعنی پهرنے وقت رخصت کرنا که
اسکو طواف الوداع بهی کهتے
هین فائده شراب سے کسیطرح کا
فائده اٹهانا درست نهین
پس چاهیے که اس سے علاج
بیمار کا بهی نکیجاوے اور نه
لڑکوں کو دیجاوے اور نه زخم
کے مرهم مین ڈالیجاوے فائده

سوگند خورده ام که تا مال من ندهی ترا بحل نکنم اکنون در زیر بالین من زر است
برو بردار و بمن ده تا ترا بحل کنم فضیل دست در زیر بالین او کرد و زر بیرون
آورد و بجهود داد گفت اسلام بر من عرضه کن فضیل گفت این چه حالست
گفت من در توریت خوانده ام که هر که توبه کند و توبه او درست بود خاک
در دست او زر شود من امتحان کردم و در زیر بالین من خاک بود چون
بدست تو زر شد دانستم که توبه تو از صدق است و دین تو حق پس جهود ایمان
آورد نقلست که فضیل یکی را گفت از بهر خدا مرا بند کن و پیش سلطان بر دو بر من
حد بسیار است تا بر من حد اند همچنان کرد و پیش سلطان برد چو سلطان در
سیماء او نظر کرد بلطف و با اعزاز باخانه بردند چون بدر خانه رسید بانگ برآورد
فضیل گفت مگر زخمی خورده است که می نالد فضیل گفت بلی زخمی عظیم خورده ام گفت بر کجا
گفت بر جان و جگر پس زن را گفت من عزم خانه خدای دارم اگر خواهی
پای تو گشاده کنم زن گفت معاذ الله من از تو هرگز جدا نشوم و هر کجا که
باشی ترا خدمت کنم باهم بمکه رفتند و حق تعالی راه بر ایشان آسان کرد و آنجا
مجاور شدند و بعضی اولیا را دریافتند و با امام ابوحنیفه رحمة الله علیه صحبت
داشتند و از وی علم گرفتند و روایات عالی داشت و ریاضات نیکو و در مکه سخن

پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم نے
فرمایا که مسلمان کے مال اور ابرو
کی حرمت اسکے خون کی حرمت
کی مانند هی اور کعبه شریف کو
فرمایا که حق تعالی نے تجهکو بهت
حرمت دی هی لیکن مسلمان کے
خون اور مال اور ابرو کی حرمت
تجهسے زیاده هی فائده عورت پر
فرض هی پانی پهنچانا گنده هی
هوے بالوں کی جڑ مین اور کهولنا
بالوں کا ضرور نهین اور اگر مرد کے
سر پر بال هووین تو کهولنا ان کا
اور سر سے جڑ تک دهونا الخ فرض
هی فائده پانچون وقت کی
نمازون مین جماعت فرض هی

بروی گشاده شد و مکیان پیش او میرفتندی و فضیل ایشانرا وعظ میگفت تا یکحال
او خیال شد که خویشان او از باورد بدیدن او آمدند بمکه و ایشانرا راه
نداد و ایشان باز نمیگشتند فضیل بر بام کعبه شد و گفت زهی مردمان غافل
خدای تعالی شما را عقل داده و بکاری مشغول کناد همه از پای در افتادند
و عاقبت ناامید روی بخراسان نهادند و او از بام کعبه فرو نیامد
نقلست که روزی بعرفات افتاده بود و خلق نظاره میکرد و تضرع و
زاری خلق می شنید گفت سبحان الله اگر چندین خلایق نزدیک شخصی
روند و از وی دانگی زر خواهند ایشانرا ناامید نکرده اند بر تو خداوند
کریم و غفاری آمرزش ایشان آسان ترست از دانگی زر بر ان و تو اکرم
الاکرمینی امیدست که همه را بیامرزی نقلست که پرسیدند که اصل دین چیست
گفت عقل گفتند اصل عقل چیست گفت علم گفتند اصل علم چیست گفت صبر
امام احمد حنبل رحمة الله علیه گفت از فضیل شنیدم که هر که ریاست جوید خوار شد
گفتم مرا وصیتی کن گفت تبع باش متبوع مباش گفتم این بسنده است
بشر حافی گفت از وی پرسیدند که زهد بهتر یا رضا گفت رضا از بهر آنکه راضی
هیچ منزلت طلب نکند بالای منزلت خویش گفت هر که از خدای تعالی ترسد زبان

نزدیک امام احمد رحمة الله کے
لیکن نماز منفرد کی بهی درست
رکهتے هین اور داود رحمة الله
کے نزدیک نماز منفرد کی اصلا
درست نهین اور شافعی رحمة الله
کے نزدیک جماعت فرض کفایه
هی یعنے محلے کی مسجد مین اگر
بعضے لوک جماعت قایم کرلین تو
اورونکے ذمے سے جماعت
کی فرضیت ساقط هو جاتی هی
نه فرضیت فرض کی اور ابوحنیفه
اور مالک رحمهما الله کے نزدیک
جماعت سنت موکده هی قریب
وجوب کے اور اگر جماعت تمام هو جانے
کا احتمال هو تو فجر کی سنت باوجود

او گنگ بود و گفت چون حق تعالی بنده را دوست دارد اندوهش دهد و چون
دشمن دارد دنیا را بر وی فراخ کند گفت هر که از خدای تعالی بترسد جمله چیزها
از و بترسند و هر که از خدای تعالی نترسد از جمله چیز بترسد و گفت خوف
و هیبت بنده در دنیا بقدر علم بود و زهد بنده در دنیا بقدر رغبت بنده بود
در آخرت ذکر حضرت شیخ ابراهیم ادهم رحمة الله علیه متقی وقت بود
و با امام ابوحنیفه صحبت داشته بود جنید رحمة الله علیه گفت ابراهیم کلید علمها
است یعنی کلید علم حقیقت ابراهیم ادهم است نقلست که یکبار پیش ابوحنیفه
شد و اصحاب او بچشم حقارت در وی نگریستند ابوحنیفه گفت سیدنا ابراهیم
بن ادهم گفتند این سیادت چه یافت گفت بدانکه دایم بخداوند عز و جل مشغول است
و ما بکارهای دیگر ابتدای حال او آن بود که او پادشاه بلخ بود و عالمی در زیر
فرمان او بود و چهل سپر زرین و چهل گرز زرین و چهل سپر نقره گین و چهل
گرز نقره گین در پس و پیش او بردندی شبی بر تخت خفته
بود ناگاه سقف خانه بجنبید گفت این کیست گفت اعرابی آشناست شتری
گم کرده ام میطلبم ابراهیم گفت ای ابله شتر بر بام چه کند گفت ای غافل تو خدا را
در جامه اطلس و تخت زرین میطلبی این عجبتر از شتر بر بام جستن است

اسکے کہ بہت ستون سے تاکید
اسکی زیادہ ہی اسکو بھی چھوڑ دو
اور شہر کے لوگ اگر ترک جماعت
کی عادت کریں تو ان سے لڑائی
چاہیے کرنی جب تک کہ جماعت
قائم نکریں فائدہ سب جھوٹھ
سے برا زیادہ جھوٹھ گواہی
دینی اور جھوٹھ قسم کھانی
کہ جسمیں مسلمان کا مال ناحق
ہلاک کرے حق تعالی نے جھوٹھ کو
شرک کے برابر شمار کیا اور فرمایا
کہ پرہیز کرو تم بت پرستی اور
پرہیز کرو تم جھوٹھ بات سے جس حال میں
سیدھی راہ چلنے والے مسلمان ہو تم
نہ شرک کرنیوالے فائدہ اونٹ کا

هیبتی در دل ابراهیم آمد و متفکر شد چون روز شد ارکان دولت هر یک بجای خود
بایستادند و غلامان صف بر کشیدند و بار عام دادند ناگاه مردی درآمد
با هیبت تمام و میرفت تا پیش تخت شاه که هیچکس را زهره آن نبود که چیزی گوید
ابراهیم گفت ای مرد چه میخواهی گفت درین رباط فرود می آیم سلطان ابراهیم
گفت این خانه منست گفت پیش از تو از آن که بود گفت از آن پدرم گفت
پیش از پدرت از آن که بود گفت از آن پدر پدرم گفت همه کجا شدند گفت
برفتند و بمردند گفت این رباط نباشد که یکی آید و یکی رود این بگفت و ناپدید شد
ابراهیم متحیر وار گشت و آن شخص روی بصحرا نهاد ابراهیم در عقبش برفت
و سوگند داد که بایست تا سخنی گویم و گفت از کجایی و تو کیستی که آتش در
جانم زدی گفت منم خضر علیه السلام سوز ابراهیم زیادت شد گفت توقف کن
تا بخانه روم و باز آیم گفت وقت بیدار نیست تو نیز کرد و از سر ملک بخواست
و گویند سبب توبه وی آن بود که روزی بشکار بود و از لشکر دور افتاده در راه
آوازی شنید که بیدار گرد پیش از آنکه مرگت بیدار کند چون این بشنید
از دست بشنید ناگاه آهوی دید خود را بوی مشغول کرد اسپ بر وی گرم کرد آهو
با وی بسخن آمد و گفت ترا از برای آن آفریده اند که چون منی را بیازاری

گوشت کھانے سے نزدیک امام
احمد کے وضو ٹوٹتا ہی فائدہ
دوست رکھنا خدا کے تابعدار کو
خدا کے واسطے اور بغض رکھنا خدا کے
دشمنوں کو خدا کے واسطے فرض
ہی فائدہ بخاری نے انس رضی اللہ عنہ
سے روایت کی کہ فرمایا انس
کہ بہت کاموں کو تم سب کرتے ہو
اور انکو بال سے باریک اور سہل جانتے
ہو اور ہم سب ان کاموں کو رسول
صلی اللہ علیہ وسلم کے وقت میں
ہلاک کرنیوالی چیزوں میں
جانتے تھے فائدہ قرآن
شریف میں ولی متقی کو فرمایا
اور حدیث میں فرمایا کہ علما اولیا

و هیچ کار دیگر نداری گفت یا ابراهیم مرا الصید تو فرستاده اند نه ترا الصید
من ترا از برای آن آفریده اند تا آهوان متوکلان حضرت الله
تیراندازی هیچ کاری دیگر نداری از آهو روی بگردانید همان آواز از قربوس
زین بشنید خوفی در دل وی افتاد و کشش زیارت شد چون حق تعالی
خواست که کار او تمام شود بار دیگر از گوی گریبان همان آواز شنید
یکبارگی عالم ملکوت بر وی گشاده شد و یقین حاصل گشت چندان بگریست که جمله
جامه و سلاح تر شد روی از راه بگردانید شبانی را دید از آن خود نمدی
پوشیده و کلاه نمد بر سر نهاده کلاه مغفر خود و قبای زربفت بوی داد و کلاه
و قبای او بستد و گوسفندان بوی بخشید و ملکوت بنظاره او آمدند که
زهی سلطنت که روی با براهیم نهاد جامه نجس دنیا بینداخت و خلعت فقر در
پوشید و پیاده در کوه و بیابان میگشت و میگریست و نزدیک بلب رود
رسید بر پل نابینای میگذشت و نزدیک بود که در آب افتد و هلاک شود
ابراهیم گفت اللهم احفظ معلق در هوا بایستاد تا او را بگرفتند و بیرون آوردند
و همه در ابراهیم حیران بماندند تا چه مرد است پس از آنجا به نیشابور آمد و آن
غار که مشهور است نه سال در آنجا ساکن شد و عبادت میکرد که داند که در آن

وہ ہی کہ اسکی صحبت سے خدا یاد
آوے اور محبت دنیا کی کم ہو جاوے
اور محبت خدا کی زیادہ ہووے وہ
فائدہ سر کے بالوں کو سر لیتے
کہ گرہ دیکر نماز پڑھنے سے اور
صف کے پیچھے اکیلا کھڑا ہونا
ساتھ اسکے کہ صف میں جگہ
ہونیکے نماز باطل ہوتی ہی
امر اگر صف میں جگہ نہو تو
ایک آدمی کو صف سے کھینچ کر
اپنے ساتھ صف کر لیوے وہ

غار چه عبادت کرده باشد در شب و روزی که مردی عظیم و سرمایه بزرگ باید
تا تنها در آن غار تواند بود روز پنجشنبه بر بالای غار شدی و پشته هیزم
برگرفتی و علی الصباح روز آدینه برگرفتی و بشهر آوردی و بفروختی یک نیمه
نان خریدی و یک نیمه دیگر بصدقه دادی و نماز جمعه بگزاردی و با غار آمدی
و تا یک هفته دیگر حالش و خوردنش این بودی نقلست که چون مردمان
از حال وی آگاهی یافتند از غار بگریخت و روی بمکه نهاد و آنوقت که شیخ ابوسعید
ابوالخیر بزیارت آن غار شد سبحان الله اگر این غار پر از مشک بودی چندین
بوی ندادی که جوانمردی بصدق روزی چند اینجا بوده است ابراهیم ادهم چون
روی ببادیه نهاد یکی از اکابر دین در وی رسید و اسم اعظم بدو در آموخت
که او را بدان نام خدای تعالی بخواند در حال خضر علیه السلام را دید و گفت ای ابراهیم
آن برادرم بود الیاس که اسم اعظم بتو آموخت پس میان او و خضر علیه السلام
بسیار سخن رفت و پیر او خضر بود که او را درین کار کشید باذن الله تعالی نقلست
که ترک دنیا و پادشاهی ابراهیم ادهم این بود که روزی بر مسند نشسته بود در خواست
برای خواب چون نزدیک پلنگ خود رسید کنیزکی بر پلنگ خوابیده دید بیدار کرد
صد تازیانه فرمود برای ادب کردن کنیزک در یک تازیانه میگریست و در یک تازیانه

فوائد چند از کتاب قول الحواس
تصنیف رکن الدین محمد المدعو
براعلی خضاب بالکسر لغت عربی است
بزرگ گویند عموما و گلگونه دو
خصوصا حنا بکسر حاء مهمله و نون
مشدد با همزه ممدوده و علام
بفتح عین مهمله و لام مشدد با الف
و میم نیز در عربی گویند و یونانی
ارقان و فقولیون و بهندی
مهندی نامند طبیعت مرکب القوی
مایل بسردی و در دوم خشک
و در اول گرم نیز گفته اند و محلل
و قابض است و برای جراحی نو و داء
لبدایت نافع و زایل میشود
قوت او بعد چهار سال

میخندید ابراهیم گفت کدام وقت تو خنده کردن کنیزک گفت گریه از ضرب
تازیانه و خنده براین که من یک ساعت و چند دم برین پلنگ خوابیده ام
چندین تازیانه نصیب من شد کسانیکه مدام خو کرده اند بر خواب این پلنگ
احوال و سرانجام آخر کار او چون خواهد بود ابراهیم از گریه و خوف کلام
کنیز بیهوش شد و آن کنیز را با موال بسیار آزاد فرمود نقلست که در رمضان
روز گیاه آوردی و بفروختی و بدرویشان دادی و همه شب تا روز
نماز کردی گفتند چرا می خواب نمیکنی گفت از آنکه چشم از گریه یک ساعت نمی
آساید چون براین صفت بود خواب را چگونه جا بود و چون نماز بگذاردی
دست بروی خود باز نهادی و گفتی میترسم که بر رویم باز زنند نقلست که
هرگز مربع ننشستی از وی سوال کردند گفت روزی مربع نشسته بودم آوازی
شنیدم که ای پسر ادهم بندگان در پیش خداوند چنین نشینند توبه کردم
و راست بنشستم نقلست که از وی پرسیدند که تو بنده کیستی بلرزید و بیفتاد و از
هوش رفت پرسیدند که چرا جواب ندادی گفت اگر گویم بنده اویم از من حق بندگی
طلب کند و اگر نگویم این خود نتوان گفت نقلست که از ابراهیم پرسیدند که حجت
که خدا را میخوانیم و اجابت نمیکند گفت از بهر آنکه خدای را میدانید و فرمان وی نمی

ولیسار سریع النفوذ است و از
همین جا که چون او را در دست بمالند
سرخی در بول ظاهر کردد و جوشانده او
برای دفع بخور و فلاح نفعی عظیم دارد
و آب او شدر امیکشاید و قیان
و طحال را دور مینماید و نفعست
سنگ مثانه میکند و اتفاق دارند
اطبا بر آنکه چون یک اوقیه برگ حنا
در بیست اوقیه آب ظلف بجوشانند
تا آنکه پنج اوقیه بماند و یک اوقیه
شکر در آن اضافه کنند و لعاب جذام
بنوشانند و تا یکماه بر آن مداومت
کنند پس اثر جذام باقی نماند و اگر
از آن زایل نشود امید صحت منقطع
کردد و قابل علاج دیگر نباشد

برید و رسول را میشناسید و متابعت سنت او نمیکنید و قرآن میخوانید و بدان
عمل نمیکنید و نعمت خداوند میخورید و شکر نمیکنید و میدانید که بهشت آراسته است
برای مطیعان و طلب نمیکنید و دوزخ ساخته است با غلال آتشین برای عاصیان
و از آن نمیگریزید و میدانید که شیطان دشمن است و با وی عداوت نمیکنید بلکه
با او میسازید و میدانید که مرگ نزدیک است و ساز نمیکنید و مادر و پدر و فرزند
در خاک میکنید و از آن عبرت نمیگیرید و از عیبهای خود دست باز میدارید و در عیب
دیگران شروع میکنید کسیکه چنین بود دعای او چگونه مستجاب بود پرسیدند
که مرد چون گرسنه شود چه کند که چیزی ندارد گفت صبر کند گفت تا کی گفت
تا بمیرد که دیت بر کشنده بود نقلست که گفت جبرئیل علیه السلام را بخواب دیدم
صحیفه در دست داشت گفتم چه خواهی کرد نام دوستان خدا خواهم نوشت گفت
نام من خواهی نوشت گفت از ایشان نه گفتم اگر از ایشان نیم اما دوستدار دوستان
ایشانم ساعتی اندیشه کرد پس گفت فرمان آمد که اول نام تو نویسیم که امید درین
راه از ناامیدی پدید میآید نقلست که با بزرگی در کوهی بود و سخن میگفت آن
بزرگ گفت نشان کمال مرد چیست گفت آنکه اگر کوه را گوید برود برود
در حال آن کوه در جنبش آمد ابراهیم گفت ای کوه ترا نمیگویم که برو لیکن مثل

و شکوفه حنا که او را فاغیه گویند
معتدل است در حرارت و برودت
و رنگش سرخ مایل بسفیدی و بوی
خوشش دا لعود در سال دوبار شکوفه
میآید و او برای درد پهلو و طحال
و اعصاب و فالج و تمدد و دلو سر
بغایت نافع و چون و یرا در
میان جامها خوب باشند جامها را
خوشبو کند و دفع ضرر کرمها نماید
و از انس بن مالک رضی الله عنه
مرویست که بود محبوب ترین گیاهها
خوشبو نزد پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم فاغیه و بروایت
بریده رضی الله عنه ثابت شده
که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فرمود

مثل مرغ در حال ساکن شد نقلست که ابراهیم در کشتی بود موجی عظیم برخاست
ابراهیم مصحفی دید آویخته برخاست و آن مصحف را برداشت و در هوا داشت گفت
الهی ما را غرق کنی و کتاب تو درمیان ما در حال آرام گرفت و آواز آمد که لا افعل
نقلست که وقتی در کشتی خواست نشست سیم نداشت و دیناری میخواستند دو
رکعت نماز کرد گفت الهی از من چیزی میخواهند در حال ریگ لب دریا همه زر شد و مشتی
برگرفت و بدیشان داد نقلست که ابراهیم روزی بر لب دجله بود پاره خرقه
میدوخت و یکی بیامد و گفت در گذاشتن ملک بلخ چه یافتی سوزن در دجله انداخت
و اشارت بدجله کرد دجله ماهیان سر بر آوردند هر یکی سوزنی زرین در دهن
گرفته پیش او بنهاد ابراهیم گفت کمتر چیزی که یافتم بگذاشتن ملک بلخ این بود
نقلست که چون آخر عمر ابراهیم ادهم بود ناپدید شد چنانکه ندانستند که خاک او
کجاست بعضی گویند در بغداد است و بعضی گویند در شام است و بعضی گویند آنجاست که خاک
قوم لوط پیغمبر علیه السلام است که بزمین فرو رفتند وفات کرده نقلست که چون ابراهیم
وفات کرد هاتفی آواز داد الا ان امان الارض قد مات آگاه باشید که امان
روی زمین وفات کرد است خلق متحیر شدند که این کیست تا آنگاه که خبر ابراهیم
شنیدند والسلام ذکر حضرت شیخ بشر حافی رحمة الله علیه مجاهد عظیم

سردار گیاههای خوشبو دار در
دنیا و آخرة فاغیه است و بروایت
ابن عمرو بن عاص رضی الله عنه
باثبات رسیده که فرمود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم سردار گیاه
خوشبو دار بهشتیان حنا است
و مراد از حنا شکوفه اوست
و بروایت طبرانی از ابن عباس
رضی الله عنهما ثابت شده که
اول شد نزد رسول مقبول
صلی الله علیه و سلم کل حنا بس فرمود
الخضرة الفاغیة سید ریحان
الجنة و بروایت امام احمد بن حنبل
از انس بن مالک ثابت شده که
فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم

در همت و شانی رفیع مشار الیه قوم بود صحبت فضیل عیاض یافته بود و مولود او از
مرو بود اما در بغداد نشستی و ابتداء توبه او آن بود که شوریده روزگار بود روزی
مست میرفت در راه کاغذی یافت بر وی نبشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم عطر خرید
و در آن پیچید و بتعظیم جایی پاک بنهاد همان شب بزرگی از کبار مشایخ بخواب دید که او را
گفتند برو و بشر حافی را بگوی که طیبت اسمنا فطیبناک و بجلت اسمنا
فبجلناک و طهرت اسمنا فطهرناک فبعزتی وجلالی لاطیبن اسمک فی الدنیا و الآخرة
آن بزرگ گفت این مرد فاسق است مگر غلط می بینم طهارت کرد و نماز کرد و بخفت
دیگر بار همین خواب دید تا سه نوبت بامداد بطلب آن بیرون آمد و مجلس شراب نشان
دادند بدر آن خانه شد و پیغام داد که بشر را بگوی که بیرون آی بیرون آمد و خواب با وی
بگفت بشر یاران را گفت توبه کردم و ایشان را وداع کرد و گفت هرگز دیگر مرا درین
کار نه بینید ایشان شد که هیچکس نام او نشنود الا که راحتی بدل او رسید پس طریق
زهد پیش گرفت و از شده مشاهده حق هرگز کفش در پای نکرد و او را حافی از آن
میگفتند پرسیدند از وی که چرا کفش در پای نمیکنی گفت آن روز که آشتی کردم پای
برهنه بودم اکنون شرم دارم که کفش در پای کنم و نیز حق تعالی میفرماید که زمین را
بساط شما کردانیدیم بر بساط پادشاهان ادب نبود با کفش رفتن جمعی که از اصحاب خلوت

تغیر دهید پیری را و نزدیک نشوید
و بپرهیز کنید خضاب سیاه را
و بروایت ابو داود و نسائی از
عبدالله بن عباس رضی الله عنهما
ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم پیدا میشوند در آخر زمان
باین صفت که خضاب میکنند
باین رنگ که سیاهی است و اشاره
بهند ابرای تحقیر و تقبیح شان
است بامر ادائ که باین سیاهی
و نیز در حدیث وارد است که هر که
خضاب کنند بسیاهی سیاه نماید
خدا تعالی روی او را روز قیامت
و خضاب سیاه خالص ممنوع است
از جهت ورود وعید در حدیث شریف

خضاب سیاه ممنوع است

چنان بودند که بحلوق آسمان کردند و آب دهن بر زمین نینداختند که در جمله
اشیا سر نور الله دیدند بشر را نیز همین حال بود نقلست که احمد بن حنبل بسیار
پیش او رفتی و در حق او ارادتی تمام داشت شاگردانش میگفتند تو
عالمی در احادیث و فقه و اجتهاد و در انواع علوم نظیر نداری هر ساعت از پی
شوریده میروی چه لایق باشد احمد گفت این همه علوم که بر شمردید من به از
وی میدانم اما وی خدا را تعالی جل جلاله به از من می‌شناسد پس پیش او رفتی
و گفتی حدثنی عن ربی مرا از خدای تعالی سخن گوی نقلست که بشر روزی
بگورستانی گذر کرد گفت اهل گورستان را دیدم بر سر گور آمده و منازعت
میکردند چنانکه چیزی را قسمت کنند گفتم بار خدایا مرا آشنا ساز و داشتا بدانم
که این چه حالست آوازی شنیدم که از ایشان بپرس پرسیدم گفتند یکهفته
است که مردی از مردان دین از اینجا بر ما گذری کرده است یکبار الحمد و سه بار
قل هو الله احد بر خواند و ثواب آن بما داد یکهفته است تا ما ثواب آن
قسمت میکنیم هنوز فارغ نشده ایم نقلست که بشر گفت حضرت مصطفی را
علیه السلام بخواب دیدم مرا گفت ای بشر هیچ دانی که چرا حق تعالی ترا برگزیده
از میان اقران و بلند کردانید درجه ترا گفتم نه یا رسول الله گفت از انکه

فائده خبیص طعامیست که از خرما
و روغن زنو و ارد قیطاتیار
میکنند و گاهی از خرما و روغن
زنو و انکو لطور حلوا میسازند
و گاهی قرص را مالیده ترکیب میدهند ۱۲
من انوار محمدی شرح شمایل ترمذی

فائده ز مو علیه السلام است اول
بر میت سخت تر است پس رحم کنید
موتای خود را بجزری ۱۲ از مصابیح

فائده روح مخلوق است و قایل
بقدم آن مخطی بخطای عظیم است
و در اصول صغار میگوید که
سوال کرده شد با صحاب رسول علیه السلام
از نفس و عقل و روح که اینها
جسم اند یا جوهر اند یا عرض جواب

خبیص

حدیث شریف در
عذاب میت

روح نفس عقل

متابعت سنت من کردی و صالحان را حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی
و اصحاب مرا و اهل بیت مرا دوست داشتی ازینجهت ترا بمقام ابرار رسانید نقلست که در
مرض موت بود که یکی در آمد و از تنگدستی روزگار شکایت کرد بشر پیراهنی که
پوشیده بود بر کند و بوی داد و پیرهنی بعاریت گرفت و دران وفات کرد
ذکر حضرت شیخ ذو النون مصری رحمة الله علیه آن پیشوای اهل ملامت
از ملوک اهل طریقت و سالک راه بلا و ملامت بود و ریاضات و کرامات وافر
بیشتر اهل مصر او را زندیق خواندندی و بعضی در کار او متحیر بودندی تا زنده
بود همه منکر او بودند تا وفات نکرد کس واقف حال او نشد از بس که خود را
پوشیده میداشت گویند که روزی خود را ابتدای درویشی در دریا اندختم جماعتی در کشتی می‌نشستند
موافقت کردم بازرگانی در کشتی بود و گوهری از ان وی ضایع شده
بود همه اتفاق کردند که با تو است و مرا میرنجانیدند و استخفاف میکردند
من خاموش می‌بودم چون کار از حد بگذشت گفتم خداوندا تو میدانی در
و بعد از ان هزار ماهی از دریا سر بر آوردند و هر یکی گوهری در دهان
گرفته بود ذو النون یکی بگرفت و بدیشان داد اهل کشتی چون آن
بدیدند در پای من افتادند و عذر خواستند ازین سبب نام من ذو النون

و نموده‌اند که صحیح اینست که نفس
جسم کثیف است و روح جسم لطیف
و عقل جسم نور است و در سراجیه
میگوید که نزدیک کلام در روح
جایز نیست زیرا که پیغمبر علیه السلام
را وحی نازل شد الروح من امر
ربی چه رسد که دیگران سخن کنند
و نزدیک جایز است پس بعضی از ان
گفتند که جسم لطیف است و آن
ریح مخصوص است فائده فنا
از بود نابود شدن موت
انفکاک روح از جسم شدن
جسم قابل ابعاد ثلثه جوهر
قایم بذات از ممکن الوجود
عرض قایم بغیر از ممکن الوجود

فنا موت جسم
جوهر عرض

نهادند در ریاضت و عبادت وی را نهایت نبود از وی پرسیدند که طریق بخدای تعالی
چیست گفت طریقیست بزرگتر و طریقیست خردتر اگر طریق خردتر میخواهی
ترک گناه و معصیت و ترک دنیا و شهوات بگوی و اگر طریق بزرگتر میخواهی هر چه
دون حق است ترک کن و دل از همه خالی گردان نقلست که چون کار او بلند شد
اهل مصر او را بزندیق منسوب کردند و متوکل را که خلیفه عصر بود خبر کردند از
حال وی پس خلیفه کس فرستاد و او را بخواند به بغداد آمد بند بر پای او نهادند
و چهل شبانروز در حبس بماند هر روز خواهر بشر حافی یک قرص برای وی میفرستاد
انروز که از زندان بیرون آمد چهل گانه قرص بر جا بود خواهر بشر گفت تو
میدانی که این قرص حلالست و بی منت چرا نخوردی گفت از انکه طبقش
پاک نبود یعنی بدست زندانیان گذر میکرد چون از زندان بیرون آمد
بیفتاد و پیشانیش بشکست و خون بسیار از وی برفت اما هیچ بر روی و جامه
و موی و جامه او نیامد و انچه بر زمین میآمد هم ناپدید میشد بفرمان خدای تعالی
پس او را پیش خلیفه بردند و سخن او را شرح خواستند شرحی نیکو بگفت متوکل
بگریست و جمله ارکان دولت از فصاحت و بلاغت او متحیر شدند تا خلیفه مرید او شد
و او را عزیز و مکرم داشت و باز گردانید گفت خنک آنکس که شعار دل او ورع بود

و ممکن الوجود دانست که وجود و عدم
او مساوی باشد و نقیض آن
واجب الوجود است یعنی وجود آن
واجب است ۱۲ فائده چون کافر
بر اسلام میرد ثواب حسنات
حالت کفر هم میابد ۱۲ کرمانی فائده
شخصی با امام اعظم سه مسئله
پرسید اما جواب هر یک مسئله
دادند مگر در سه مسئله استادگی
کردند یکی بحال اولاد مشرکان
دوم بحال خنثی مشکل سوم
بوقت ختنه و فرموده‌اند
که بدر را باید که پیش از بلوغ تهیت
پسر ختنه کند و اگر بلوغ رسید پدر
ختنه او نکرد و پسر میرسد که خود کند

میابد کافر ثواب
حسنات خود

بحال ختنه و توقف
نمودن امام اعظم در سه
مسئله

و دل او پاک بود از طمع و محاسبه نفس خود کند و گفت صحت نفس در اندکی
خوردن است و صحت روح در اندکی گناه گفت علامت خشم خدای تعالی بر بنده ترسیدن
بود از درویشی گفت فساد بر مردم از شش چیز است یکی ضعف نیت بعمل آخرة دوم
انکه تنهای ایشان گروی شیطان بود سیوم انکه با قرب اجل درازی امل
بر ایشان غالب گشته بود چهارم انکه رضای مخلوق بر رضای خالق برگزیده باشند
پنجم انکه متابعت هوا کرده باشند و ترک سنت رسول علیه السلام ششم انکه
زلتهای سلف حجت خویش کرده باشند و گفت علامت محبت خدای تعالی آنست
متابع حبیب خدای تعالی بود در اخلاق و افعال و اوامر و سنن گفت عارف
هر ساعت خاشع تر است بود گفت معرفت بر سه وجه است یکی معرفت توحید و این
عامه مومنان راست دوم معرفت حجت و بیانست و این علما و حکما
و بلغاراست سیوم معرفت صفات وحدانیت است و این اهل ولایت راست علامت
مرد که بمقام عبودیت رسد آنست که مخالف هوا باشد و ترک شهوت کند گفت توبه
عوام از گناه است و توبه خواص از غفلت و گفت توبه دو قسم است توبه انابت
و توبه استجابت توبه انابت آنست که بنده توبه کند از خوف عقوبت حق
و توبه استجابت آنست که توبه کند از شرم خدای گفت بر هر عضوی توبه ایست

و اگر پسر پیش از بلوغ شدن
ختنه خویش کرد هیچ باک نیست
و ختنه کون مرد را واجب است
و زن را مستحب و ختنه سنت ابراهیم
علیه السلام است و پیغمبر ما علیه السلام
مختون متولد اند فائده سوال
کرده شد از قاضی رحمة الله
از خروج زنان سوی قبرستان
بر و جهی چنانچه رسم و عادت بود
انجا پس گفت قاضی رحمة الله اهل
مکن از جواز و فساد بلکه ازین
سوال کن که چه مقدار بر انها لعنت
می افتد فائده برای هر نماز
از نمازهای مکتوبه و برای روزه
از روزه‌های فریضه و برای وتر

منع زیارت قبور
بزنان

کفاره نماز و روزه
و وتر

توبه دل نیت کردن است ترک شهوات حرام را و توبه چشم از محارم بر هم نهادن
و توبه دست ترک گرفتن دست از مناهی و توبه پای ترک رفتن مناهی و توبه
گوش نگه داشتن گوش از شنودن باطل و توبه شکم دور بودن از خوردن حرام
و توبه فرج دور بودن از فواحش گفت خوف از عقیب عمل است و رجا شفیع محسن
گفت خوف چنان باید که بقوة تر از رجا باشد که اگر رجا غالب آید دل مشوش
شود گفت اخلاص آن بود که طاعات را از دشمن نگهدارد تا تباه نکند سه چیز علامت
اخلاص است یکی آنکه مدح و ذم پیش او یکی بود دوم رویت اعمال فراموش کند سیوم
ثواب واجب نبیند اندر آخرة بدان عمل هر گه دلالت نکند ظاهر او بر باطن او کو
با او هم نشینی مکن پرسیدند که صوفیان چه کسان باشند گفت مردمانی اند که حق تعالی
را بهمه چیزها بگزینند چون در بیماری مرگ افتادند یوسف بن الحسین گفت درین
حال مرا وصیتی کن گفت صحبت با کسی دار که از ظاهر او سلامت یابی و باطن او
بر خیر باعث بود و در وقت نزع گفتند ما را وصیتی کن گفت مرا مشغول مدارید
که در تعجب مانده ام از احسان او بس وفات کرد و آن شب هفتاد کس پیغمبر را علیه السلام
بخواب دیدند که گفت دوست خدای ذوالنون خواهد آمد باستقبال او آمده ام چون
وفات کرد بر پیشانی او نوشته بود بخطی سبز هذا حبیب الله مات فی حب الله

ہم جائع از کندم و در فتاوی
راجیہ میں لکھا ہم جائع از کندم
یا قیمت آن داده بخود ...
بکفارہ ہای قضای عمری یک
مسکین یا چند مسکینان ...
جائز است و جائز نیست کہ یک
کفارت بدو فقیران بدہند ۱۲
فواید احیاء سنت فائدہ
سنت واجب جیسا نماز وتر کی
اور عیدین کی سنت مستحبہ جیسا
اذان
ممبر اور اقامت اور ختنہ
اور جماعت انکو سنن ہدی بھی کہتے
ہیں خلاف کو سنت کے بدعت
بولتے ہیں خواہ وہ بدعت حرام
ہووے یا مکروہ یا مباح جنکا بدعت

فواید احیاء سنت
نماز وتر
نماز عیدین
اذان
اقامت
بدعت
بدعت محرم

هذا قتیل الله مات بسیف الله چون جنازهٔ او برداشتند مرغان پر در پر بافتند
و سایه کردند که آفتاب عظیم گرم بود و در راه که جنازهٔ او می بردند موذنی
بانگ نماز میگفت چون بکلمه شهادت رسید ذوالنون انگشت بر آورد و فریاد از
خلق بر آمد گفتند مگر زنده است جنازه او بنهادند و انگشت او که بر آورده
بود هرچند خواستند که فرو گیرند فرو گرفته نمیشد تا نعی آواز داد که انگشتی
که برای نام برداشته شما فرو نتوانید نشاند بعد از آن او را دفن کردند
اهل مصر چون احوال چنان دیدند تشویر خوردند و توبه کردند از جفاهای که
با او کرده بودند ذکر حضرت شیخ بایزید بسطامی رحمة الله علیه اکبر مشایخ
بود و اعظم اولیا و حجت خدای بود و خلیفه بحق و قطب عالم و مرجع اوتاد
و ریاضات و کرامات او بسیار است تا حدی که جنید رحمة الله گفت بایزید در میان
ما چون جبرئیل است در میان ملائکه از مادر او نقل کنند که چون لقمه در دهان
می نهادم که در وی شبهتی بودی او در شکم می طپیدی تا آن لقمه دفع کردی
و صد و سیزده پیر را خدمت کرد و از همه فائده گرفت و از الجمله یکی امام جعفر
صادق بود نقلست که او را نشان دادند که فلان جا پیری است بزرگ
بدیدن او رفت چون نزدیک او رسید پیر آب دهن سوی قبله انداخت

محرم جیسا مذہب رافضی اور
خارجی اور جبری اور قدری
اور دوسری بدتر مذہب بدعت
مکروہ جیسا نقش و نگار کرنا
مسجدوں اور مصحفوں کا بدعت
مباح جیسا مصافحہ کرنا
بعد فجر اور عصر کے اور فراخی
کرنا چکنے میٹھے کھانے میں
اور نفیس قیمتی کپڑے پہننے شرط یہ
حلال ہووے لیکن غروری اور
سرکشی طرف نہ کھینچے بدعت مباح
کا کرنا اگرچہ مکروہ نہیں پر
چھوڑنا افضل ہے یہ بھی
جاننے کہ یہ کامان شبہ اور
تاویل سے اور تن پروری اور

بدعت مکروہ
بدعت مباح

در حال باز گشت و او را نا دیده گفت اگر او را حقیقتی در طریقت قدمی
بودی خلاف شریعت بر وی نرفتی نقلست که از خانه او تا مسجد چهل گام بود
هرگز در راه آب دهن نینداخته بود جهت حرمت مسجد را نقلست که از مکه می
آمدم و بهمدان رسیدم پارهٔ تخم معصفر خریده بودم اندکی در خرقه بسته
و به بسطام آوردم چون باز گشادم مورچه چند در انمیان دیدم گفتم ایشان را
از جای خود آواره کردم برخاستم بهمدان بردم و انجا که خانه ایشان بود
بنهادم نقلست که گفت شبی در صحرا بودم و سر در خرقه کشیده و احتلام افتاد
و بغایت سرد بود خواستم که غسل کنم نفس کاهلی کرد و گفت صبر کن تا روز
شود و آفتاب بر آید آنگاه غسل کن چون کاهلی نفس بدیدم دانستم که نماز
باز قضا خواهد شد همچنان با خرقه یخ بشکستم و غسل کردم و همچنان در
میان خرقه می بودم و خرقه یخ بسته بود تا آنگاه که هوا گرم شد و هم
زمستان درین رنجش میداشتم تا روزی بودی که هفتاد بار بیهوش شدی
و باز بخود آمدی جزای کاهلی او معراج سلطان بایزید بسطامی رحمة الله علیه
گفت اکنون شریعت را نگاه دار و پای از حد امر و نهی در مگذار تا معیت
بنزد ما مشکور باشد نقلست که شیخ را بخواب دیدند گفتند تصوف چیست گفت در

آسانی سے کرنا بدعت ہی اگر
انکار اور عناد سے ترک کرے تو
کفر ہی جس کام سے سنت قوت
پکڑی وہ کام سنت کا متعلق ہی
بدعت حسنہ اسکو بولتے ہیں
متعلق کا سنت کا سنت واجبہ کا
واجب اور سنت مستحبہ کا مستحب
اور سنت مباحہ کا مباح ہی
متعلق سنت واجبہ کا جیسا علم
شرح احادیث اور اسناد کا
اور علم اصول اور فروع کا
متعلق سنت مستحبہ کا جیسا بنا
مدرسے اور مسافر خانہ کا اگرچہ
بنانا انکا سنت نہیں پر درس
دینی اور مسافر پروری جو سنت

بدعت حسنہ
سنت مستحبہ

آسایش بر خود ببستن و در بس زانوی محنت نشستن و از رعونت گذشتن
و چون شیخ ابوسعید ابی الخیر رحمة الله علیه بزیارت شیخ آمد بایستاد چون
باز میگشت میگفت این جایست که هر که چیزی گم کرده باشد در عالم انجا
باز یابد رحمة الله علیه ذکر حضرت شیخ عبدالله بن مبارک رحمة الله علیه
او را شهنشاه علما گفتند یا در علم و شجاعت وجود نظیر نداشت و از
محتشمان اصحاب طریقت بود ابتدای توبه وی آن بود که بر کنیزکی عاشق
شده بود چنانکه قرار نداشت شبی در زمستان در زیر دیوار خانه معشوق
تا بامداد بایستاد بانتظار او همه شب برف می بارید چون بانگ نماز گفتند
بنداشت که بانگ نماز خفتن است چون روز شد دانست که همه شب مستغرق
حال معشوق بوده است با خود گفت شرمت باد ای پسر مبارک که شبی چنین
مبارک تا روز بجهت هوای نفس بر پای بوده و اگر امام در نماز سورتی دراز
خواند دیوانه شوی درد دل وی فرود آمد و توبه کرد و بعبادت مشغول
شد تا بدرجه رسید که مادرش روزی در باغ شد او را دید در سایه شاخ گلی
خفته و ماری شاخ نرگس در دهان گرفته و مگس از وی میراند ازو پرسیدند
که کدام خصلت در آدمی نافع تر گفت عقلی وافر گفتند اگر نبود گفت خاموشی دایم

مستحبہ ہی ان سے قوت پکڑتی
ہی اور متعلق سنت مباحہ کا
جیسا چھلنی اگرچہ چھلنی سے
اناج صاف کرنا سنت نہیں
زمانہ میں حضرت کے لوگ
بھوسا بھوک کر کھاتے تھے
اور چھلنی رکھتے نہ تھے پر کام
صاف کرنے اناج کا جو سنت مباح
ہی چھلنی سے قوت پکڑتا ہی
حدیث شریف فرمایا رسول
خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے افضل
قرنوں سے قرن میرا ہی
پیچھے اسکا وہ قرن جو قرین
اسکا ہی یعنی قرن تابعین کا
پیچھے اسکا وہ قرن جو قرین

حدیث شریف

گفتند اگر نبود گفت مرگ مفاجات گفت توکل آنست که خدای تعالی از تو توکل داند
و گفت کسب کردن مانع نبود از تفویض و توکل و این هر دو عبادت بود در کسب گفتند
دارو دل چیست گفت از مردمان دور بودن تواضع آنست که هر کسی که در دنیا
بالا است بدو بنگرنی و با آنکه فروتر است تواضع کنی سفیان ثوری رحمة الله
علیه را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید گفتند حال عبدالله
چیست گفت او از آن جمله است که هر روز دو بار بحضرت میرود و سلام ذکر حضرت
شیخ سفیان ثوری رحمة الله علیه از بزرگان دین بود و او را امیر المؤمنین
گفتندی و ابتدای حال او آن بود که یکی وقت پای چپ در مسجد نهاد آوازی
بشنید که یا ثور ثوری مکن ثوریش از آن جهت گفتندی چون آن آواز بشنید
هوش از وی برفت چون بهوش آمد محاسن خود بگرفت و طپانچه بر روی خود می زد
و میگفت چون با دب پای در مسجد ننهادی نامت از جریده انسان محو کردند
هوش دار تا قدم چگونه می نهی گفته هرگز حدیث پیغمبر علیه السلام نشنیدم که آنرا
کار نبستم نقلست که خلیفه عهد پیش او نماز میکرد و در نماز بمحاسن خود دست میکشید
میکرد سفیان گفت اینچنین نماز نماز نبود و اینچنین نماز را فردای قیامت
در عرصات چون رکوی پرو بیت باز زنند خلیفه گفت آهسته تر گوی گفت اگر من

اسکو یعنی قرن تبع
تابعین کا چال کو صحابہ کے
حدیث موقوف اور سنت صحابہ
اور اثر کہتے ہیں خلاف کو اسکے
بہت سے علما بدعت بولتے ہیں
اور چال کو تابعین کے حدیث
مقطوع اور اثر بولتے ہیں
خلاف کو اسکے بھی تھوڑے
[illegible]
علما بدعت کہتے ہیں تبع
تابعین کی چال کی چال بھی
اگرچہ سندی بر خلاف کو اسکے
احتیاطاً بدعت نہیں کہتے

[illegible]

ار چنین هم دست بداوم دلم در حال خون گردد این خلیفه آن در دل
گرفت و فرمود که داری فرو برند و او را بردار کنند تا دیگر هیچکس دلیری نکند
آن روز که دار میزدند سفیان سر بر کنار بزرگی نهاده بود و پای در کنار
سفیان عیینه و در خواب شد آن دو بزرگ را این حال معلوم گشت با یکدیگر گفتند
او را خبر کنیم ازین حال او خود بیدار بود گفت چیست ایشان حال باز گفتند
و دلتنگی بسیار نمودند سفیان گفت مرا در جهان چندین آرزو نیست ولیکن حق
کارهای دین بباید گزارد آب در چشم آورد و گفت بار خدایا بگیر ایشان را
گرفتی عظیم در حال خلیفه بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند طاقی در آن سرای
افتاد خلیفه با ارکان دولت بیکبار در زمین فرو شدند آن دو بزرگ گفتند
دعا بدین مستجابی و بدین تعجیل ندیدیم لعل سفیان گفت آری ما آبروی
خویشتن بدین درگاه بزده ایم نقلست که خلیفه دیگر بنشست معتقد سفیان بود چنان
افتاد که سفیان بیمار شد خلیفه را طبیبی ترسا بود سخت حاذق بپیش سفیان فرستاد
تا معالجت او کند چون تاروره بدید گفت این مردیست که از خوف خدای تعالی جگر
او پاره شده است و پاره پاره از مثانه او بیرون میاید در دینی که چنین مردی
باشند آن دین باطل نبود و در حال مسلمان شد خلیفه گفت من پنداشتم که طبیب به بالین

حدیث | حدیث شریف فرمای رسول
صلی الله علیه وسلم نے چھوڑ جاتا
ہوں میں تمھارے بیچ دو چیز ہرگز
نہ گمراہ ہو گے جب تک وہ
دو نو چیز کو تم پکڑو گے ایک
کتاب خدا کی دوسری چال
رسول خدا کی
[illegible]
حدیث | حدیث شریف فرمای
رسول خدا صلی الله علیہ وسلم
نے خدا تعالیٰ جمع نہیں
کرتا ہے میری امت کو
حدیث | گمراہی پر حدیث شریف

بیمار میرود بیمار پیش طبیب فرستادم روزی یکی از همسایه او وفات یافت
و او بنماز او حاضر شد مردمان میگفتند که او مردی نیک بود گفت
اگر دانستمی که خلق از وی خشنود اند بجنازه او هرگز نشدمی زیرا که تا مرد
منافق نباشد از وی خشنود نگردند و سفیان را عادت بود در مقصوره
جامع نشستی چون از مال سلطان مجمره عود میسوختند از آنجا برخاستی تا آن
بوی نشنود و دیگر آنجا نشست نقلست که روزی جامه وا ژگونه پوشیده بود
با او گفتند خواست که راست کند نکرد گفت از بهر خدای پوشیده ام نخواهم
که از برای خلق بگردانم همچنان بگذاشت گفت عزیزترین خلق پنج اند
عالمی زاهد و فقیهی صوفی و توانگری متواضع و درویشی شاکر و شریفی سنی
و گفت هر که در نماز خاشع نبود نماز او درست نبود و گفت هر که از حرام صدقه
دهد و یا خیر کند همچو کسی بود که جامه پلید را بخون میشوید یا ببول آن جامه
پلیدتر شود در سیدند که سید علیه السلام فرمود که خدای تعالی دشمن دارد اهل خانه را
که گوشت بسیار خورند گفت اهل غیبت را گفته است که گوشت مسلمانان خورند
نقلست که روزی در گرمابه آمد غلامی امرد درآمد گفت بیرون کنید او را
که با هر زنی یک دیو است و با هر مردی هجده دیو است که او را می آرایند در

فرمای رسول خدا صلی الله
علیہ وسلم نے شیطان لانڈگا
ادمی کا ہے جسنے جماعت کی
باہر ہوا شیطان اسکو پکڑتا ہے
جیسا لانڈگا پکڑتا ہے اس
بکری کو جو منڈی سے دور
ہو وے اور کنارے پر اچھے
پر پکڑا منڈی میں کا بیچ سے
لانڈگے کے بچتا ہے دور
رکھو تم اپنے کو دروں سے
اور لازم کرلو تم اپنے پر جماعت
حکم اجماع | کو اور جمہور کو حکم اجماع سے
جیسا حرام ہونا مردخوار کی
قیاس بتن | کی ماں کا قیاس بتن قسم
قسم ہے | بڑی قیاس قران سے ہے

چشمهای مردم عبدالله مهدی گفت که سفیان گفت که روی من بر زمین نه
که اجل من نزدیک شد روی بر زمین نهادم و بیرون آمدم تا جمع را
خبر کنم چون باز آمدم اصحاب جمله حاضر بودند گفتم شما را که خبر داد گفتند ما در
خواب دیدیم گفتند بجنازه سفیان حاضر شوید مردمان درآمدند چون حال
بروی تنگ شد دست بر بالش کرد و همیان هزار دینار بیرون آورد و گفت صدقه
کنید گفتند سبحان الله سفیان پیوسته گفتی که دینار را نباید گرفت و چندین
داشت سفیان گفت این زر پاسبان دین من بود دین خود را بدین نگاه
توانستم داشت که ابلیس را ازین سبب دست بر من نبود که اگر گفتی امروز چه خوری
و چه پوشی گفتمی اینک و اگر گفتی کفن نداری گفتمی اینک زر و سواس او از خود
دور کردمی هر چند مرا بدین حاجت نبود پس کلمه شهادت بگفت و جان تسلیم کرد
و گویند وارث بود او را در بخارا برد و علما بخارا آن مال نگاه داشتند
سفیان را خبر شد عزم بخارا کرد اهل بخارا مرتا لب استقبال کردند و او را
با عزازی تمام درآنجا بردند و سفیان هر دو بهاله بود و آن زر بدو دادند
و از آنگاه میداشتند تا از کسی چیزی نباید خواست چون یقین شد که وفات خواهد
کرد بصدقه داد و آن شب که او را وفات رسید آوازی بشنیدند که مات الورع

یا سنت سے یا اجماع سے قیاس قران سے
جیسا قیاس عورتوں کی ساتھ
لواطت حرام ہونیکا حرام ہونے پر
وطی کے حیض میں دونوں میں نجاست ہی
حرام ہوا لواطت کا مرد سے
قیاس سے ثابت نہیں بلکہ قران اور
سنت اور اجماع سے ثابت ہے قیاس
اجماع سے جیسا قیاس حرام ہونی
وطی کا ماں سے مزنیہ اور موطوئہ کے
حرام ہونے پر وطی کے ماں سے کنیز کے
قول حضرت عمر کا | سبب انھون میں جزیت ہے امیر المؤمنین
عمر فرماتے ہیں لوگ قران مجید میں
اٹھتے ہیں بکر دا لکو سنتوں سے
کیونکہ اہل سنت یعنی سنت کو
سند پکڑنے والے ہیں کہتی عبدالله

مَاتَ الْوَرَعُ پس او را بخواب بدیدند گفتند چون حجر کردی در وحشت و تاریکی
گور گفت کو زمین مرغزاریست از مرغزارهای بهشت دیگری بخواب دید گفت
خدای تعالی با تو چه کرد گفت یکقدم بر صراط نهادم و قدم دیگر در بهشت دیگری
بخواب دید که در بهشت درختی بدرختی می پرید پرسید این درجه بچه یافتی
گفت بورع نقلست که از شفقتی که بر خلق خدای داشت روزی در بازار
مرغکی دید در قفس که فریاد میکرد و میطپید او را بخرید و آزاد کرد مرغک هر شب
بخانه سفیان آمدی سفیان همه شب نماز کردی و آن مرغک نظاره میکردی
و گاه گاه برو می نشستی چون سفیان را بجنازه کردند مرغک خود را بر جنازه
او میزد و فریاد میکرد و خلق بهای های میگریستند چون شیخ را دفن
کردند آن مرغک خود را بر آن خاک میزدی تا از گور آواز آمد که حق تعالی
سفیان را بیامرزید بسبب شفقتی که بر خلق داشت آن مرغک نیز بمرد و بسفیان پیوست
ذکر حضرت شیخ ابو علی شقیق رحمة الله علیه در انواع علوم کامل بود و تصانیف
بسیار دارد در فنون علوم و استاد حاتم اصم بود و طریقه از ابراهیم ادهم رحمة الله علیه
گرفته و گفت یکهزار و هفتصد استاد را شاگردی کرده ام گفت اصل طاعت خوف
است و رجا و محبت و گفت علامت خوف ترک محارمست و علامت رجا طاعت دایم

بن عمر سے پوچھا خوف اور حضر کی
نماز کا بیان ہم قرآن میں پاتے ہیں
پر سفر کی نماز کا بیان پایا نہیں
جاتا فرمائے خدا نے پیغمبر کو ہماری
طرف بھیجا اور ہم نادان تھے ہم کچھ
کرتے نہ جانتے تھے مگر حضرت کو
جسطرح کرتے دیکھے اسیطرح ہم بھی
کرتے ہیں علما فرماتے ہیں تین
ہزار شرعی حکم سنت سے ہاتھ
آئے یعنی ہزار ڈیڑھ ہزار روایت
سے ابو ہریرہ کے باقی ڈیڑھ ہزار روایت
دوسرے صحابہ سے ثابت ہوئے
ہیں انس بن مالک کا کوئی مہمان
ہوا اور دسترخوان میلا ہی کرکے
ظاہر کیا انس نے خادم کو فرمائے دسترکو

احکام شرعی

و علامت محبت شوق و انابت لازم است و گفت هر که با او سه چیز نبود از دوزخ
نجات نیابد امن و خوف و اضطرار و گفت بنده ترسنده آنست که او را خوف معصیت
در آنچه گذشت از حیات تا چون گذشت و خوف نیست که نمیداند که بعد ازین چه فرو
خواهد آمد و گفت عبادت ده جزء است نه جزء گریختن است از خلق و یک جزء
خاموش بودن و گفت هلاک مردم در سه چیز است گناه میکنند بامید توبه و توبه
نمیکنند بامید زندگانی و توبه ناکرده میمانند بامید رحمت پس چنین کس هرگز توبه نکند
و گفت از هفتصد مرد عالم پرسیدم از پنج چیز که خردمند کیست و توانگر کیست
و زیرک کیست و درویش کیست و بخیل کیست هر هفتصد یکجواب دادند همه گفتند
خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد و زیرک آنست که دنیا او را نفریبد
و توانگر آنست که بقسمت خدای تعالی راضی باشد و درویش آنست که در دلش طلب
زیادتی نبود و بخیل آنست که حق خدای تعالی از خلق باز دارد حاتم اصم گفت از وی
وصیتی در خواستم بچیزی که نافع بود گفت اگر وصیت عام خواهی زبان نگه دار
و هرگز سخن مگوی تا تو آن در ترازوی نبینی و اگر وصیت خاص میخواهی هرگز تا
سخن بگوی مگر خود را چنان بینی که اگر نگوئی بسوزی نقلست که در بلخ قحطی
عظیم افتاد چنانکه یکدیگر را میخوردند غلامی را دیدم در بازار شادمان و خندان

٦٤١

آتش تنور میں ڈال بعد ایک ساعت کے
باہر نکالا تو سپید اور پاک و صاف نکلا
لوگوں نے متحیر ہو اور اسکے نہ جلنے کا
سبب پوچھے تب انس نے فرمائے کہ
رسول مقبول اس دستر سے منہ ہاتھ پونچھے
ہیں اس لئے اثر آگ کا اس میں نہیں ہوا
شیخ عبدالحق دہلوی مشکوٰۃ میں لکھتے
ہیں کہ آداب پاخانہ کے سنت کے
موافق بجا لانا نہیں تو نور اور قرب
خدا کا الٹا ملتا ہی کہ قدم خانہ
اور سر ننگا نہیں نہیں کیونکہ جانا
یہ دونو کا سنت کا متعلق ہی
کچھ سنت نہیں اور آداب خانہ کے
سنت ہیں حضرت آپ ادا کئے
بزرگی سنت کی کس درجہ میں ہی کو

گفت ای غلام چه جای خرمی و شادکامی است نمی بینی که خلق از گرسنگی چگونه اند
غلام گفت مرا چه باک من بنده کسی ام که وی را دیهیست خاصه و چندین غله دارد
مرا گرسنه نگذارد شقیق آنجا از دست برفت و گفت الهی این غلام بخواجه مجازی
که انباری غله داشته باشد چنین شادست تو مالک الملوکی و روزی دهنده ما
چرا اندوه خوریم در حال از شغل دنیا رجوع کرد و توبه نصوح کرد و روی براه
حق نهاد و در توکل بحد کمال رسید پیوسته گفتی من شاگرد آن غلامم ذکر حضرت
شیخ بو حنیفه کوفی رحمة الله علیه جواهر معانی و دقایق آن عارف
صوفی بنهایت نرسیده انس روایت کرد از رسول علیه السلام که مردی باشد در
امت من لقبش النعمان بن ثابت و کنیت او ابو حنیفه هو سراج امتی
ابو یوسف گفت نوزده سال در خدمت او بودم درین مدت نماز بامداد بطهارت
نماز خفتن گزارد مالک انس گفت ابو حنیفه را چنان دیدم که اگر دعوی کردی
که این ستون زرین است دلیل توانستی گفت امام اعظم و او چند کس از صحابه دریافته
بود و با صادق علیه السلام صحبت داشته و آنگاه که بر سر روضه سید المرسلین علیه السلام
رفت و گفت السلام علیک یا سید المرسلین جواب آمد و علیک السلام یا امام المسلمین
نقلست که جمعی از کودکان گوی ایشان در میان جمع ابو حنیفه افتاد هیچ کودک

بدعت رافع سنت

یہاں قیاس کریں بدعت رافع
سنت کی جیسا عشق کرنا نقیض
ہی سلام کا بنکو یا رفع سنت سے ساکت
ہی جیسا سیوم اور دہم اور بستم
اور چہلم فاتحہ کو مقرر کرنا ہر چند
یہ کام ضد سنت نہیں لیکن بالضرور
نص سنت پر زیادہ ہی جو زیادہ
واقع ہیں سنت کو ناسخ ہی
بہر حال بدعت کیسی ہو بہت بری ہی
[illegible] تواند ورع کوش و صدق
صفا ولیکن میفزای بر مصطفی
شیخ سیوطی اتقان میں کہتے ہیں کہ
سلطان العلماء عز الدین عبد السلام
قران مجید کی تعظیم کو اٹھنا روا
نہیں رکھتے اور بدعت کہتے ہیں کیونکہ

ذکر حضرت شیخ ابو حنیفہ کوفی رحمة الله علیه

بدعت بہت بری ہی

اٹھنا تعظیم قرآن کو

نمیرفت تا بیرون آورد کودکی گفت من بروم و بیرون آرم پس گستاخ وار
در رفت و گوی بیرون آورد ابو حنیفه گفت مگر این کودک حلال زاده نیست
تفحص کردند همچنان بود گفتند ای امام مسلمانان چون دانستی گفت اگر حلال زاده
بودی حیا او را مانع آمدی نقلست که او را بر کسی مالی بود و در محلت آن شخص
شاگردی از آن امام وفات کرد امام بنماز جنازه او رفت آفتابی عظیم گرم بود
و در آنجا هیچ سایه نبود الا دیواری که از آن آن مرد بود که مال با امام می بایست
داد مردمان گفتند که درین سایه ساعتی بنشین گفت مرا بر صاحب این دیوار
مالی است روا نباشد که از دیوار او منتفع شوم پس در که پیغمبر علیه السلام فرموده اند
کل قرض جر منفعة فهو ربوا اگر منفعت گیرم ربا باشد گویند که هر شب
سیصد رکعت نماز کردی روزی میگذشت زنی با زنی میگفت که این مرد هر شب
پانصد رکعت نماز میگذارد امام بشنید و نیت کرد که بعد از آن هر شب پانصد رکعت نماز
کند تا ظن ایشان راست آید روزی دیگر میگذشت کودکان با یکدیگر میگفتند
که این مرد هر شب هزار رکعت نماز میکند ابو حنیفه نیت کرد که بعد ازین هر شب
هزار رکعت نماز میکند روزی شاگردی وی را گفت مردمان میگویند که امام
شب نمی خسپد گفت اکنون نیت کردم که هرگز شب نخسپم بعد ازین نقلست که توانگری را

٦٤٢

جدا ہوا ہیں یعنی زمانہ میں صحابہ
کے قرآن کی تعظیم کو اٹھتے نہ تھے
حدیث شریف میں آیا ہی ہر بدعت
گمراہی ہی [illegible]
فائدہ بادشاہ ظالمی دانیال
پیغمبر علیه السلام را در جاہی انداخت
با شیران گرسنہ او را حق تعالی
نگاہ داشت از شر شیران آوردہ اند
کہ منجمان آن بادشاہ ظالم را در وقت
زائیدن دانیال علیه السلام گفتہ
بودند کہ سبب ہلاک تو شخصی است
کہ درین سال متولد شدہ حکم کردہ
کہ تمام فرزندان کہ درین سال
زائیدہ اند بکشند مادر دانیال
علیه السلام او را در بیشہ شیران انداخت

بدعت

رسالہ حدیبیہ

تواضع کرده بود از بهر عتاب او گفت هزار ختم قران کرده ام کفارت انرا
گفتند گاه بودی که چهل بار ختم کردی تا مسئله که او را مشکل بودی کشف
شدی نقلست که داود طای گفت بیست سال پیش امام ابوحنیفه بودم
دران مدت او را انکه میداشتم در خلا و ملا سر برهنه ننشست و از برای آسایش
پای دراز نکرد او را گفتم ای امام دین در حال خلوة اگر پای دراز کنی
چه شود گفت با خدای تعالی ادب خود داشتن نیکو در خلوة اولیتر نقلست که
روزی میگذشت کودکی را دید که پای در گل بمانده گفت هوش کوش دار
تا نیفتی کودک گفت افتادن من سهلست اگر بیفتم تنها باشم اما تو هوش
دار تا نیفتی که اگر پای تو بلغزد همه مسلمانان که از پس تو اند بلغزند و برخواستن
همه دشوار بود امام را از خداقت آن کودک عجب آمد و در حال بگریست و اصحاب را
گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر نماید در ان
متابعت من نکنید و تقلید من ظاهر خود را نماید و این نشان کمال انصاف
است لاجرم ابو یوسف و محمد رحمهما الله اقوال دارند و در مسایل مختلف اند
شیخ ابو علی بن عثمان الجلابی گوید که بشام بودم بر خاک بلال موذن رضی الله عنه
خفته بودم و در خواب خود را در مکه دیدم که پیغمبر علیه السلام از باب بنی شیبه در امدی

حق سبحانه و تعالی شیر را بر وی مهربان
کرد تا پرورش وی نمودند ازین
جهت دانیال علیه السلام در نگین خود
شکل و صورت طفل و دو شیر که
او را میلیسیدند نقش کرده بود تا
بنعمت حق تعالی در نظر وی باشد
فایده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده اند که ملایکه در هیچ لهو
و بازی حاضر نشوند مگر در وقت
بازی مردان با زنان خود و در
وقت اسب دوانیدن و تیر انداختن
فایده بر سبد حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم مگس نمی نشست
و حکمت درین انکه چون بر نجاست
می نشیند و دیگر انکه بران شخص

مگس

و پیری را دیدم در گرفته چنانکه اطفال را در کنار گیرند بشفقتی تمام و من در پیش
دویدم و بر پایش بوسه دادم و در تعجب آن بودم که این پیر کیست پیغمبر
علیه السلام بحکم معجزه بر باطن من مطلع گشت و گفت که این امام دیار تست
ابوحنیفه رحمة الله علیه نقلست که نوفل بن حبان گفت چون ابوحنیفه وفات کرد
قیامت را بخواب دیدم که جمله خلایق در حسابگاه ایستاده بودند پیغمبر علیه السلام بر لب
حوض کوثر باز نهاده بر جانب او از راست و چپ مشایخ را دیدم که ایستاده بودند
و پیری دیدم نیکو روی و سر و روی سفید و روی بر روی پیغمبر علیه السلام باز نهاده بود
و امام ابوحنیفه را دیدم در برابر پیغمبر علیه السلام ایستاده سلام کردم و گفتم مرا آب ده
گفت تا پیغمبر علیه السلام اجازت دهد پس پیغمبر علیه السلام فرمود که آب ده جامی آب بمن داد
من آب از ان جام آب خوردیم و هیچ کم نشد پس با ابوحنیفه گفتم که بر راست پیغمبر
علیه السلام آن پیر کیست گفت ابراهیم خلیل الله علیه السلام و چپ ابوبکر رضی الله عنه
همچنان میپرسیدم و بانگشت عقد میگرفتم تا هفده کس را پرسیدم چون بیدار شدم
هفده عقد گرفته بودم یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه گفت پیغمبر علیه السلام
را بخواب دیدم گفتم این اطلبک قال عند علم ابی حنیفه محامد او بیشمار است
ذکر حضرت شافعی مطلبی رحمة الله علیه فضایل و شمایل و مناقب او

که می نشیند او را اندک بخبر
و خواری است حکایت کرده اند
که ابوجعفر خلیفه از یکی علما
سوال کرد که حکمت در آفریدن
مگس چیست آن دانشمند جواب
داد که تا عجز متکبران ظاهر
گردد هذا از کتاب کوکب دری

سوره المزمل ورتل

سورة المزمل ورتل
القرآن اور کھول
کھول کر پڑھ اور صاف صاف
پڑھ قرآن کو الترتیل و
معنی لغت میں صاف اور ظاہر
کرکے پڑھنا اور شرع میں کئی
چیز جو قرآن پڑھنے میں ضرور
ہیں انکو ترتیل کہتے ہیں پہلے

بسیار است در سیزده سالگی در حرم گفت سلونی ما شئتم و در پانزده سالگی فتوی میداد
احمد بن حنبل که امام جهان بود و سیصد هزار حدیث یاد داشت بشاگردی آمد و در غاشیه
داری بر سر برهنه کرد و قومی بروی اعتراض کردند که تو مردی بدین درجه در پیش
بست و پنج ساله ای نشینی و صحبت مشایخ و استادان عالی ترک میکنی احمد گفت هر چه
ما یاد داریم معانی آن او میداند که اگر او را نظر بما نیفتادی
احمد گفت امام شافعی فیلسوف است در چهار علم در لغت و در اخلاق الناس و علم معانی
و علم فقه و هم احمد در معنی این حدیث گفت که مصطفی علیه السلام فرمود که حق تعالی بر سر
هر صد سال مردی را بر انگیزد تا دین مرا بخلق آموزد و آن شافعی است و بلالی خواص
گفت از خضر پرسیدم که در حق امام شافعی چگویی گفت از اوتاد است شافعی گوید
رسول علیه السلام را بخواب دیدم که مرا گفت ای پسر تو کیستی گفتم یا رسول الله یکی از
امت تو گفت نزدیک من آی نزدیک شدم آب دهن خود بگرفت تا بدهن من
کند و من دهن باز کردم چنانکه بلب و دهان و زبان من رسید پس گفت اکنون
برو که برکات خدای تعالی بر تو باد همدران شب امیر المومنین علی علیه السلام بخواب
دیدم که انگشتری خود بیرون کرد و در انگشت من کرد تا علم نبی و ولی
در من سرایت کرد نقلست که روزی هارون الرشید شبی با زبیده مناظره کرد

صحیح ادا کرنا حرفوں کا کہ ایک
حرف کے مقام میں دوسرا نہو جاوے
مثلاً ضاد کے مقام میں ظا نہو
جاوے اور طا کے مقام میں تا
نہو جاوے دوسرے وقف کو بخوبی
ادا کرے اس طرح کہ وقف کے
مقام کو ملا نا جاوے اور ملانیکے
مقام میں وقف کرے کیونکہ
اسمیں کلام الہی کی صورت بدل
جاتی ہے اور مضمون خبط
ہوتا ہے تیسرے حرکات یعنی
ضمہ فتحہ کسرہ کو بخوبی صاف ادا
کرنا اس طرح کہ ایک حرکت دوسری
حرکت کے مشابہ ہوجاوے چوتھے
آواز کو ایک تھوڑی بلند کرنا

زبیده هارون الرشید را گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخی ام
فانت طالق از یکدیگر جدا شدند و هارون زبیده را عظیم دوست
میداشت انفراز جان هارون بر آمد و منادی فرمود و علماء بغداد را حاضر کردند
و این مسئله را فتوی کردند هیچکس جواب ننوشت گفتند خدای تعالی داند که هارون
دوزخی است یا بهشتی کودکی از میان جماعت برخاست و گفت من جواب گویم
خلق تعجب کردند گفتند مگر دیوانه است جایی که چندین فحول علما عاجز اند او را
چه مجال سخن گفتن هارون او را بخواند و گفت جواب بگوی گفت حاجت
تراست بمن یا مرا بتو گفت مرا بتو گفت از تخت فرود آی که جای علما بلند است
او را بر تخت نشاند پس شافعی گفت اول جواب مسئله من ده تا من جواب مسئله تو
بگویم هارون گفت سوال تو چیست گفت تو هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده و از
بیم خدای تعالی باز ایستاده گفت بلی مرا برادر خترعم من مدتی تعلق بود و هیچ
نوع او با من التفات نمیکرد و مرا قدرت آن نبود که بروی دست یابم چرا که
عم من حاکم قاتل بود و چون عم من وفات کرد و خلافت بمن رسید و ان
دختر اسیر من شد من قصد کردم شبی پیش او رفتم در خانه خالی و خواستم
که با او نزدیکی کنم و او نیز انقیاد من کرد با نفس خود گفتم که او معتبر است

تا که الفاظ قرآن کی کان
میں بخوبی پہونچے اور ان
سے دل میں جا پہنچے اور قرآن
پڑھنے سے جو کیفیت کہ مثل
شوق اور ذوق اور خوف
کے منظور ہی وہ دل میں پیدا
ہو پانچویں اپنی آواز کا خوش
اور دردمند کرنا تا کہ روح کو
لذت ملے اور قرآن کی لفظ
کو خوش آواز کے ساتھ
روح کھینچ لیوے اور مضمون
قرآن کا روح اور دل میں
بیٹھ جاوے چھٹے خیال رکھنا
مد اور شد کا اپنے اپنے مقام
پر کہ اس سے بھی کلام پاک کی

عظمت اور جلالت نمود ہوتی
ہی اور سننے والے کے دلمیں تاثیر
ہوتی ہی ساتویں جہان
کہیں قرآن شریف میں حکم
ڈرانیوالا اور عذاب کا سنے
وہاں ٹھہرے اور اللہ تعالی
سے پناہ مانگے اور جہاں کہیں کہ مقصد اور
مطلب کی بات اور اللہ کی
رحمت کا بیان سنے وہاں ٹھہرے
اور اللہ تعالی سے اپنے واسطے
وہ مطلب چاہے اور جہاں
کہیں قرآن میں اپنے بندوں کو
کوئی دعا یا ذکر رب العالمین نے
تعلیم کیا ہی تو وہاں ٹھہرے
اور کم سے کم تو ایک مرتبہ وہ دعا

نشست نباید که گرفتار شوم ترس خدا تعالی در دل من غالب شد از انتقام بیرون آمدم
و با او نزدیکی نکردم از خوف و از عذاب حق تعالی شافعی گفت بخدای که چنین است گفت
من حکم کردم که تو از بهشتی علما آواز داد ندیده دلیل و حجت گفت بقرآن که حق تعالی
میفرماید وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى عالم میباید که او قصد معصیت
کند و بیم خدا تعالی او را باز دارد بهشت جای اوست همه علما فریاد بر آوردند و گفتند
که راست میگوید هر که در حال طفولیت چنین بود در شباب چون بود نقلست که از
بلاد روم هر سال رسالی بهارون الرشید میفرستادند یک بار رهبانی چند فرستادند
تا با دانشمندان بحث کنند اگر ایشان بدانند مال دهند و الا ندهند چهار صد مرد ترسا
بیامدند خلیفه فرمود تا منادی کردند و جمله علماء بغداد بر لب دجله حاضر شدند هارون
امام شافعی را طلب کرد و گفت جواب ایشان ترا میباید گفت چون همه بر لب دجله حاضر شدند
امام شافعی سجاده را بر داشت و بر روی آب انداخت و خود بران نشست و گفت هر که با من بحث
میکند اینجا آید ترسایان چون چنان دیدند جمله مسلمان شدند و خبر بقیصر روم رسید
ایشان مسلمان شدند بدست امام شافعی قیصر روم گفت الحمد لله که امام اینجا نیامد که اگر اینجا
آمدی در همه روم یک زنار دار نماندی نقلست که ربیع گفت در خواب چند روز پیش از

یا ذکر زبان پر لاوے پس
انھیں ساتوں چیز کو شرع
میں ترتیل کہتے ہیں بغیر انکے
قرآن کی سمجھ اور قرآن میں
دھنسنا اور قرآن کا غور
نہ سننے والے کو ہوتا ہی اور
نہ پڑھنے والے کو بغیر انکے
قرآنکے پڑھنے کو ہتھو خوانی
اور غلہ اور خرما اٹھانی سے
کی تشبیہ حضرت صلی الله علیه وسلم
نے دی ہی جیسا احادیث
صحیحہ سے بیان انکا ظاہر
ہی جو کوئی چاہے وہاں
تلاش کرلے ترتیل کے معنی تو یعنی
اسقدر تھے سو لکھ دیا تنبیہا

مرگ شافعی دیدم که آدم علیه السلام وفات کرده بود و خلق میخواستند که جنازه او بیرون
آرند چون بیدار شدم از معبری پرسیدم گفت کسی عالم ترین زمانه بود وفات کند
که علم خاصیت آدم است وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا پس دران نزدیکی
شافعی وفات کرد نقلست که وقت وفات وصیت کرد که فلان کس را بگویید تا مرا
غسل کند و آن شخص در مصر بود چون باز آمد باوی گفتند که شافعی چنین فرمود گفت
تذکره او بیارید بیاوردند هفتاد هزار درم وام داشت پس آن مرد وام او بگزارد و گفت
غسل کردن وی مرا این بود و از ربیع بن سلیمان گفت شافعی را بخواب دیدم
گفتم خدا تعالی با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی نشاند و بسیار زر و مروارید بر فرق من نثار کرد
و هفتصد هزار بار چند دینار بمن داد ذکر حضرت امام احمد حنبل رحمة الله علیه
هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست که او را و ورع و تقوی و ریاضت و کرامت ثانی
عظیم داشت و صاحب فراست بود و مستجاب الدعوات و بسی مشایخ کبار را دیده بود چون
ذو النون و بشر حافی و سری سقطی و معروف کرخی و مانند ایشان رحمهم الله بشر حافی
گفت احمد را سه خصلت است که مرا نیست طلب حلال کند از برای خود و هم از برای عیال و من
از برای خود میطلبم نقلست که چون در بغداد معتزله غلبه کردند گفتند او را تکلیف
باید کرد تا قرآن را مخلوق گوید پس او را برای خلیفه بردند سرهنگی بر در سرای خلیفه بود گفت

چکہ حق صاف صاف پڑھنے کا ہی

خطاب هارون رشید
بسوی سفیان
ثوری و جواب
از سفیان

فائده آورده اند که چون
هارون خلیفه شد و امر خلافت
بوی مفوض شد علما و صلحا بهر تهنیت
پیش او حاضر آمدند و وی از
ابو العطا این بند برداشت و عطا
میفرمود هارون پیش از تولی
امر خلافت همنشین زهاد و عباد بود
با سفیان ثوری مواخات داشت
سفیان چون خبر خلافت او را شنید
مهجور نشست و او را ندید و هارون
مشتاق ملاقات او بود خواست که
او را پیش خود طلبد و از وی حدیث
بشنود کتابی نوشت و مضمون
آن این بود که بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ای امام زنهار تا مردانه باشی که وقتی من دزدی کرده بودم هزار چوب بزدند
و مقر نشدم تا عاقبت رهای یافتم و من بر باطل چنین صبر کردم تو که بر حقی اولیتر باشی
امام احمد گفت این سخن وی مدد وی بود مرا پس او را ببردند و او پیر و ضعیف بود
و بر عقابین کشیدند و هزار تازیانه بزدند که قرآن را مخلوق گوی و نگفت و در میان
بند ازارش گشاده شد و دستهای او بسته بود دو دست از غیب پدید آمد و ازار ببست
چون این برهان بدیدند او را رها کردند و هم دران وفات کرد و در آخر کار قومی
پیش او آمدند و گفتند درین قوم چه گوی که ترا رنجانیدند گفت از برای خدا مرا
زدند پنداشتند که من بر باطلم بمجرد زخم چوب بقیامت با ایشان هیچ خصومت ندارم
چون جنازه او برداشتند مرغان میآمدند و خود را بر جنازه او میزدند تا چهل
و دو هزار گبر و جهود و ترسا مسلمان شدند و زنارها بریدند و نعرها میزدند و
لا اله الا الله محمد الرسول الله میگفتند و سبب آن بود که خدا تعالی گریه بر چهار قوم انداخت
با افراط در آن روز یکی بر مغان و دوم بر جهودان و سیوم بر ترسایان و چهارم
بر مسلمانان محمد بن حرب گفت امام احمد را بخواب دیدم بعد از وفات کرمی لنگو گفتم چه
حالت رفتار است گفت رفتن بدار السلام گفتم خدا تعالی با تو چه کرد گفت بیامرزید
مرا و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین زر در پای من کرد و گفت یا احمد این همه از برای

این مکتوب از بنده خدا هارون
رشید بسوی برادر دینی خود سفیان
اما بعد یا اخی تو میدانی که حق تعالی
در مواخات مومنین یکدیگر چه
فضیلت نهاده است بدانکه مارا
رابطه اخوت چنانکه با تو بود بجاست
و نسبت ارادتی که بخدمت تو
داشتم باقی است اگر این بار گران
سلطنت که حق تعالی بر گردن من
نهاده است نمی بود در ملازمت تو
می آمدم بدانکه هیچ یکی از دوستان
من نبود که مرا ندیده و مبارکباد
نگفته و من نیز بوست اموال
بر روی ایشان گشاده ام و هر یکی را
جایزه های سنی داده ام و تو نیامدی

آنست که قرآن را مخلوق نگفتی و گفتی غیر مخلوق است سر این کرامت و تشریف دادم
ذکر حضرت شیخ داود طائی رحمة الله علیه از اکابر این طایفه بود
و بیست سال ابو حنیفه را شاگردی کرده بود و فضیل و ابراهیم ادهم را دیده بود
و پیر طریقت او حبیب راعی بود ابو ربیع واسطی گوید داود را گفتم مرا وصیتی کن گفت
صُم عن الدنيا وافطر في الآخرة گفت از دنیا روزه گیر و مرگ را عید ساز و از
مردمان بگریز چنانکه از شیر درنده گریزند دیگری از وی وصیتی خواست گفت این
جهان تو باندکی بسنده کن و گفت چندانکه کنی بقدر آن کن که ترا در دنیا مقام
خواهد بود مریدی را گفت سلامتی خواهی سلامتی بر دنیا کن بود اع و اگر کرامت
خواهی تکبیری بر آخرة کن یعنی از هر دو بگریز تا بحق توانی رسید قال علیه السلام
الدنيا حرام على اهل الآخرة والآخرة حرام على اهل الدنيا وهما حرامان على اهل الله
الصدق رسول الله معروف کرخی گوید که هیچکس را ندیدم که دنیا خوارتر داشتی جز داود
که دنیا و اهل دنیا در چشم او ذره مقدار نبودی نقلست که سرای بزرگ داشت
و در انجا خانه بسیار بود تا آن عنایت در خانه مقیم شدی که خراب شدی پس در خانه
دیگر شدی گفتند چرا عمارت نکنی گفتی مرا با خدا تعالی عهد نیست که دنیا را آباد
نکنم و آن شب که او وفات کرد از آسمان آواز آمد ای اهل زمین داود طائی

بحق رسید و حق تعالی از و راضی است بعد از ان بخواب بس دیدند که در هوامی پرید و میکفت این ساعت از زندان خلاص یافته ام بیامد تا خواب او کوید و فات کرده بود و از ان آسمان آواز آمد که داود طائی رحمة الله علیه بمقصود رسید ذکر حضرت شیخ حارث محاسبی رحمة الله علیه از جمله علما و مشایخ بود و و فات او در بغداد بود نقل است که حارث را سی هزار درم از میراث پدر مانده بود کفت به بیت المال برید تا سلطان را باشد کفتند چرا کفت پیغمبر علیه السلام فرموده است که القدریة مجوس هذه الامة قدری مبود گر این امت است و پدر من قدری بود پیغمبر علیه السلام کفت میراث نبرد از مغ پدر من مغ و من مسلمان و عنایت حق تعالی در حفظ او چندان بود که چون بطعامی شبهت بودی که در انکشت او کشیده شدی چنانکه انکشت او زبان او نبردی تا او بدانستی که آن لقمه بوجه نیست کویند حارث الوقت که وفات میکرد بدرمی محتاج بود و از پدرش ضیاع بسیار مانده بود او هیچ نگرفته و همدران ساعت که دست تنگ بود در وی شد

ذکر حضرت شیخ ابو سلیمان داود ای رحمة الله علیه یکانه وقت بود و لطیف عهد و از غایت لطف اورا ریحان القلوب گفتندی کفت من میترسم از آتشی که آن عقوبت خدا تعالی است و کفت اصل همه چیزها در دنیا و آخرة خوف است از حق تعالی هر کلوجا بر خوف غالب شود دل فساد یابد و هر کاه که خوف بر دل دایم بود خشوع

استیاق ملاقات بسیار است و این کتابت را الشوق نوشته ام و تو میدانی که از زیارت مومن و نبوت او چه فضیلت و اواست امید است که بدین کتابت زود بیای و توقف نمای و السلام چون کتابت تمام شد کس را طلبید که بروی کسی به بشیبت سفیان و خشونت او جرات میکرد که پیش او برود مردی بود عباد نام بوی داد که بکوفه روی و از قبیله بنی ثور پرسی و سفیان ثوری را به بینی و این کتاب را بوی دهی و هر چه از وی بشنوی از اندک و بیش همه محفوظ داری و بمن

خشوع بر دل ظاهر کرد و لقمان علیه السلام پسر خود را کفت بترس از خدا تعالی ترسیدنی که از و نا امید نشوی از رحمت او و امیدوار بخدای امید داشتی که در و ایمن نباشی از مکر او و کفت هر چیزی را علامتی است علامت خذلان دست باز داشتن از کریه است و هر چیزی از نکار است و زنکار نور دل سیر خوردن است و کفت جوع نزد خدا تعالی خزانه الیست مدخر که ندهند بکسی الا او را که دوست دارد و کفت گرسنگی کلید آخرت است و سیری کلید دنیا و جوع نفس را ذلیل کند و دل را رقیق و علم سماوی بر تو ریزد و کفت هر چیزی را زیوریست و زیور صدق خشوع است و کفت رضا انست که از خدا تعالی بهشت نخواهی و از دوزخ پناه نطلبی و کفت حصن حصین نکه داشتن زبان است و مغز عبادت گرسنگی است و کفت در هر دلی که دوستی دنیا قرار گرفت دوستی آخرة از ان رخت برداشت بعد از وفات بخواب بس دیدند کفتند خدا تعالی با تو چه کرد کفت رحمت کرد و عتاب نمود در حق من ذکر حضرت شیخ محمد بن سماک در حرز ایمه ان وعظ قرآن و آن حفظ اخوان امام وقت بود و مقبول انام و معروف کرخی را کشایش از سخنان او بود احمد خواری کفت ابن سماک بیمار شد من مباراه او بطبیب بردم و آن طبیب ترسا بود در راه پیری نورانی نیکو روی و خوشبوی و پاکیزه جامه پوشیده پیش من آمد و کفت کجا میبری من کفتم سبحان الله دوست

بر سانی عبادکوید که در قبیله بنی ثور رسیدم رو بمسجدی آوردم که سفیان در وی نشسته بود و جماعتی گرد او حلقه بسته به هیبتی که کویا در دوران اند که پیش سلطان جابر آورده اند و او تقل الشان حکم کرده است چون نظر سفیان بر من او فتاد با ضطراب خاست و کفت

اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم و اعوذ بک اللهم

من طارق یطرق الا طارق بخیر و این کلمه او در دل من تاثیری عظیم کرد بیرون مسجد آمدم چون دید که بر آمدم مشغول نماز شد اسب را قایم کرده بر در مسجد بستم باز

خدای از دشمن خدای استعانت میطلبد باز کرد و بنزدیک ابن سماک آمد که رنج دارد و برخواند اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بالحق انزلناه و بالحق نزل الایة همچنان کرد در حال شفا یافت بعد از ان مرا کفت تو او کس را بشناختی کفتم نه کفت او خضر علیه السلام بود نقل است که او عزب بود کفتند چرا زن نکنی کفت از انکه من قوت طاقت دو شیطان ندارم بعد از وفات کسی او را بخواب دید کفت خدا تعالی با تو چه کرد کفت همه نواخت و خلعت و اکرام کرد اما با مجلس را از ان ابرو نیست که این قوم که تن در رنج و تعب داده اند و بار عیال کشیده اند ذکر حضرت شیخ محمد بن اسلم الطوسی رحمة الله علیه یکانه جهان بود و مقتدای دوران و اورا لسان الرسول گفتندی و شحنه خراسان خواندی که کسی را در متابعت سنت آن قدم نبود که او را همه عمر حرکات و سکنات او بر قانون سنت یافتند چون به نیشاپور رسید و وعظ کفت پنجاه هزار آدمی براه راست آمدند و توبه کردند و مدت دو سال او را محبوس کردند بکو که قران مخلوق است و نمیکفت و در ان زندان هر آدینه غسل کردی و سجاده بر دوش افکندی و عصا در دست کرفتی و بر در زندان آمدی چون منع کردی باز کشتی کفتی الهی آنچه بر من بود کردم اکنون تو دانی نقلست که او پیوسته وام کردی و بدرویشان دادی تا وقتی جهودی کفت قرض بر تو

در آمدم کسی از حلسا او بجانب من نکاه نکرد و از هیبت سر بالا نتوانست که مرا بنشستن اشارة نکرد باری بنشستم مرا هیبت فرو گرفت و دیده چشم بجانب ایشان کردم و کفتم که سفیان ثوری کیست که نماز میکند کفتند آری مکتوب را بجانب وی انداختم بجهید و بگریخت گویا که ماری از محراب مسجد بر آمده است دست را بجامه پیچیده و کتاب را بگرفت و بجانب مردی که عقب او نشسته بود انداخت و کفت که بخواند یکی از شما این مکتوب را که چیست که من پناه میجویم بخدا از انکه مساس کنم

دارم محمد بن اسلم کفت هیچ ندارم اما قلم میتراشید و جزوه قلم انجا بود کفت این بردار چون برداشت در حال زر شد جهود کفت دینی که بدست عزیزی چوب زر شود دان دین باطل نباشد در حال مسلمان شد نقلست که در نیشاپور بیمار شد همسایه بجای او را انجواب بدید کفت الحمد لله که از ین رنج خلاص یافتم امروز چون بیدار شد رفت تا او را خبر کند وفات کرده بود چون بخاکش بردند خرقه کهنه که پوشیده بود بر جنازه کردند و نمدی که بران نشستی بر جنازه افکندند و پیر زنان بر زبان بودند کفتند محمد بن اسلم مرد و انچه داشت با خود برد و هرگز دنیا او را نتوانست فریفت ذکر حضرت شیخ احمد حرب رحمة الله علیه فضایل و سیاسات و در ورع همتا نداشت نقلست که همسایه کبر داشت نام او بهرام مالی بتجارت فرستاده بود دزدان مال او ببردند شیخ احمد چون شنید یاران را کفت بیائید که همسایه ما را چنین حال افتاده است تا غم خوارکی کنیم اگر چه گبر است همسایه است بر خاستند و بخانه بهرام رفتند بهرام استقبال کرد و بوسه بر آستین شیخ داد و اعزاز و اکرام نمود و در بند ان شد که سفره بنهد بنداشت که از بهر چیزی خوردن آمده اند چونکه در سال اندک قحط بود شیخ احمد کفت که خاطر را فارغ دار ما بغم خوارکی تو آمده ایم شنیدیم که مالی از ان تو دزد برده است بهرام کفت هر آینه چنین است اما

بچیزی را که مساس کرده است او را ظالمی چون فارغ شد کفت که در پشت این مکتوب بنویسید کفت یا ابا عبد الله او خلیفه است اگر بر کاغذی دیگر بنویسید بهتر باشد کفت بنویس بر پشت این اگر این کاغذ از وجه حلال کرده است پیش خدا جزای یابد و اگر از وجه حرام است معاقب خواهد بود و چیزی را که ظالم مساس کرده است پیش ما نماند که دین ما را فاسد نکرداند کفتند چه نویسیم کفت بنویسید بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از بنده مرده الیست سفیان بن سعید ثوری بجانب بنده مغرور بآمال هرون رشید که سلب کرده

در ان سه شکر واجب است یکی انکه دیگران از من برده اند بمن از دیگری دوم
انکه همه برده اند و همه باز مانده است سیوم انکه دین بابت دنیا خود آید در حق
احمد را این سخن سخت خوش آمد گفت بنویسید که ازین بو اشنای میاید پس
شیخ گفت ای بهرام چرا آتش می پرستی گفت تا فردا مرا نسوزاند و با من
بی وفای نکند که چندین هیزم او داده ام تا مرا بخدای تعالی رساند شیخ گفت غلط
کرده که آتش ضعیف و جاهل پارهٔ آب وی ریزد بمیرد کسی چنین ضعیف بود
ترا چگونه قوتی رساند او قوة آن ندارد که پارهٔ خاک از خود دفع کند ترا
بحق چون رساند و او که جاهل است از مشک و نجاست فرق نکند در حال هر دو را
بسوزد و نداند که کدام بهتر است دیگر هفتاد سال است تا او را می پرستی و من هرگز
نپرستیده ام بیا تا هر دو دست در آتش نهیم تا بنگرید که هر دو بسوزد وفای تو
نگه ندارد بهرام را این سخن در دل افتاد گفت چهار مسئله از تو سوال کنم
اگر جواب صواب گوی دهی ایمان آرم گفت بپرس گفت حق تعالی چرا آدمی را آفرید
و چون آفرید چرا رزق داد و چرا بمیراند و چرا برانگیزاند شیخ گفت
بیافرید تا خالقی او را بشناسی و رزق داد تا برزاقی او بشناسی و بمیراند
تا قهاری او را بشناسی و زنده گرداند تا او را بقادری بشناسی بهرام چون

شده است از وی حلاوت ایمان
اما بعد بدانکه من بنشستم تو و ترا
میدانم که من قطع کردم پیوند ترا
و بیزار شدم از دوستی تو زیرا که تو
خود گواهی ساختی مرا و حاضران مجلس را
نوشته که کشادم ابواب بیت مال
مسلمانرا و نفقه کردم بر ایشان بغیر حق
و صرف کردم در غیر مصرف و بس نکردی
بانچه کردی از خطا و مرا نیز گواه
ساختی بدانکه من و یاران من گواهی
خواهند داد فردا پیش خدای تعالی
برانچه کردی یا هارون که صرف
کردی مال مسلمانان از بیت المال
بی رضای ایشان یا راضی بودند
بفعل تو فقرا و مساکین و مولفة القلوب

649

این سخن بشنید گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
چون او مسلمان شد شیخ نعره بزد بیفتاد و بیهوش شد ساعتی بود با هوش
آمد یاران پرسیدند که چه حال بود گفت آن وقت که بهرام ایمان آورد و شهادت
گفت در دلم آمد که ای احمد بهرام هفتاد سال در گبری گذاشته تا عاقبت چه خواهی آورد
نقلست که احمد همه عمر هیچ شب نخفت عزیزی گفت گرد می بیاسای چه باشد گفت
کسی را که بهشت از بالا آرایند و دوزخ در زیر می تابند و او نداند که اهل
کدام است چگونه خوابش آید و گفت کاشکی بدانستمی که مرا دشمن میداری
و عیب میکنید و بد میگوئید تا او را زر و سیم فرستادی تا چرا ان کار من میکنند از
زر من خرج میکنند و گفت از خدا تعالی بترسید که چنانکه دانید و گوش دارید
تا دنیا شما را فریفته نکند چنانکه گذشتگان به بلا مبتلا شدند بشنوید

ذکر حضرت شیخ حاتم اصم رحمة الله علیه از بزرگان مشایخ بود و در خراسان
بر سر آمده و مرید شقیق بود و خضر و یرا دیده بود در زهد و ریاضت و ورع و آداب
و صدق و احتیاطی بدل بود تا حدی که شیخ جنید رحمة الله علیه گفت که صدیق
زمان حاتم اصم است روزی یاران را گفت اگر از شما پرسند که از حاتم چه می آموزید
چه جواب دهید گفتند بگوئیم که علم اگر گویند او علم نداند گوئیم حکمت اگر گویند نداند

و مجاهدین فی سبیل الله و ابن
سبیل یا راضی بودند حمله قران و اهل
علم و ایتام یا هارون و زوجین دامان
خود را و ختنان شو جواب این سوال
و چاره کن بلای را که نازل شود
بتو در جایی که ایشان استاده
کنند ترا پیش حاکم عادل جل جلاله
یا هارون سلب کرده شد از تو
حلاوت علم و زهد و لذت قران
و مجالست اخیار و راضی شدی
بان که ظالم باشی و ظالمان دیگر را
امام شوی یا هارون بر سریر نشستی
و ردای کبر پوشیدی و بر در خود
پرده عزت کشیدی تشبیه برب
العالمین کردی و ظالمانرا بر در خود

اکنون شما بفرمائید تا چه گوییم گفت بگوئید که دو چیز می آموزیم یکی خرسندی بدانچه
در دست است دوم نومیدی از انچه در دست دیگرانست یکی از وی گفت مرا پندی
بده حاتم گفت طمع از خلق ببر تا ایشان بیزار تو نبرند و نهانی میان خود و خدای
نیکو کن تا خلق ترا خدمت کنند حاتم از احمد حنبل پرسید که روزی میخوری گفت بلی
حاتم گفت پیش از وقت میخوری یا پیش از وقت یا در وقت احمد اندیشه کرد اگر
میگویم پیش از وقت گوید چرا روزگار خود ضایع کنی و اگر گویم پس از وقت گوید
چه میخوری چیزی که از تو در گذشت و اگر گویم در وقت گوید چرا مشغول شوی
بچیزی که حاضر خواهد بود فرو ماند درین مسئله بزرگی گفت جواب چنین بایست
داد که جستن برمانه فریضه است و نه واجب و نه سنت چه بجوییم چیزی که چو او مرا
میجوید بقول حضرت رسول علیه السلام خود بر تو اید جواب حاتم آمنت علینا ان بعد
کما امرنا و علیه ان یرزقنا کما وعدنا یکی حاتم را گفت نماز چگونه کنی گفت چون
وقت در آید وضو ظاهر و باطن بکنم ظاهر را باب و باطن را بتوبت و انگه بمسجد
در آیم و مسجد الحرام را مشاهده کنم و مقام ابراهیم علیه السلام در میان دو ابروی
خود نهم و بهشت را بر راست و دوزخ را بر چپ و صراط را زیر قدم خود دارم
و ملک الموت را پس پشت خود انگارم و دل را بخدای تعالی سپارم انگاه تکبیر گویم

نشاندی تا بر مردم ظلم کنند و دلیر
بی انصافی دهند و خمور شراب خورند
و بر مردم حد شرب نزنند و زنا کنند
و بر مردم اقامت حد کنند و دزدی
کنند و دزدانرا قطع ید نمایند
نمیدانی که جرم این تو خواهد بود
یا هارون یاد کن از ان ساعت
که منادی ندا در دهد احشروا الذین
ظلموا بر دست و گردن تو غل باشد
و ظالمان گرد تو باشند و تو سابق
و امام ایشان باشی و حسنات تو در
میزان دیگری باشد و در میزان تو
بلا بر سر بلا بود و ظلم بالای ظلم
گوش کن نصیحت مرا و یاد گیر
وصیت مرا که من در نصیحت تو

650

با تعظیم و قیامی با حرمت و قراتی با هیبت و سجود با تضرع و رکوعی با تواضع و جلوسی
با حلم و سلامی به شکر بگویم نماز من اینچنین بود و گفت خدا تعالی سه چیز در سه چیز
نهاده است فراغت عباد در جنت نهاده است و نجات از عذاب را در طاعت
نهاده است تا مطیع باشد بر امید نجات و اخلاص در کار نومیدی از خلق نهاده است گفت
هر چیز را زینتی است و زینت عباد خوف است و علامت خوف کوتاهی امل است نقل است
که محمد را زکمویه چند سال در خدمت حاتم بودم هرگز ندیدم که در خشم شد مگر یکبار و آن
چنان بود که در میان بازار میگذشت شاگردی از ان وی بقالی گرفته بود
و میگفت کالای من گرفته سیم بده حاتم چون آن بدید گفت ای عزیز مواساکن
گفت نمیکنم حاتم در خشم شد و ردا از دوش برداشت و بر زمین زد میان بازار
پر از سیم شد گفت انچه حق تست بردار و زیادت مگیر که دست خشک شود بقال
حق خویش برداشت و از حرص دست بر زیادتی دراز کرد در حال دستش خشک شد نقل است
که یکی حاتم را بدعوت خواند اجابت نکرد الحاح کرد حاتم گفت بسه شرط بیایم یکی
انکه هر کجا خواهم نشینم دوم انچه خود خواهم بخورم سیوم انکه انچه بتو گویم بکنی گفت
روا باشد چون در انجا رفت در صف النعال بنشست گفتند این چه حالت است این
نه جای تست گفت شرط چنین کردم پس چون سفره بنهادند قرص از استین بیرون آن

هیچ چیز و نگذاشتم یا هارون از
خدا بترس و در رعایت رعیت کوشش امت
محمد را صلی الله علیه وسلم محافظت کن
و امامت را نیکو کن بدانکه ملک
دست بدست میرود که اگر بدیگران
باقی ماندی بتو نرسیدی یا هارون
بعضی مردم کاری کردند که آخرت
شان بسود کند و بعضی بدنیا و بعضی را
بدنیا و دین و بعضی هر دو جا
زیان کرد یا هارون از ان
قبیل شدی که دین و دنیا را
زیان کردی باید که بعد ازین
بمن کتابت ننویسی دیگر جواب
نخواهم داد و السلام عباد گویند
که چون کتابت تمام شد نابخشیده

آورد ومیخورد گفتند شیخ ازین بخورد گفت شرط کرده‌ام پس سفره برداشتند
میزبان را گفت تابه آهنین بیاور وبآتش گرم کن همچنان کرد حاتم پای
بر تابه بنهاد وگفت قرص خوردم وبگذشت پس گفت اعتقاد دارید که حق سبحانه
تعالی فردای قیامت از هرچه خورده اید وکرده اید حساب خواهد گفتند بلی گفتند
چنانکه بنداریدکه این عرصاتست یکیک پای بر تابه بنهید وهرچه درین خانه
خوردید حساب باز دهید این گفتند ما را طاقت این نباشد پس گفت فردای قیامت
چگونه جواب خواهید داد قال الله تعالی ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم تا جمله
بگریه درآمدند وبسیار بگریستند وان دعوت ماتم شد نقلست که کسی بسفر رفتنی
خواست حاتم را گفت مرا وصیتی کن گفت اگر یار خواهی ترا یاری بخدای تعالی
بس واگر عبرت خواهی دنیا بس واگر مونس خواهی قرآن بس واگر کار خواهی
طاعت وعبادت بس واگر همراه خواهی کرام الکاتبین بس واگر وعظ خواهی مرگ بس
واگر این همه که یاد کردم ترا بسنده نیست دوزخ بس ذکر حضرت شیخ سهل
تستری رحمة الله علیه از محتشمان اهل تصوف بود وازاکابر این طایفه
ودرین شیوه مجتهد بود وعلماء ظاهر چنین گویند که میان شریعت وحقیقت او
جمع کرده بود وعجب در آنکه این خود هر دو یکی است که حقیقت روغن شریعت است

بسوی من انداخت وهر که کتابت
را گرفتم ودر خود تاثیری عظیم یافتم
که دل من از دنیا سرد شد در بازار
کوفته رفتم وندا در دادم که هست
کسی که بخرد بنده گریخته را از خدا
بسوی خدا مردم دراهم ودنانیر
آوردند گفتم اینها کار نمیاید جبه
میخواهم از صوف کهنه وعبای پشمینه
خرقه آوردند لباس خلیفه را از بر
کشیدم ولباس وسلاح را بر مردم
انداختم بر در امیر پیاده پابرهنه
آمدم هر که مرا میدید بر ما میکرد
ومیگفت اینست حال که درویش
در آمدم چون خلیفه مرا دید
برخاست ونشست وباز برخاست

وپیر او ذو النون مصری بود گفت هفت ساله بودم که روزه داشتمی پیوسته
وقوت من نان جوین بودی بدوازده سالگی مرا مسئلهٔ افتاد که کس حل
نمیتوانست کرد خواستم تا مرا ببصره فرستادند ان مسئله را پرسم بیامدم واز
علماء بصره پرسیدم هیچکس مرا جواب نداد بعبادان آمدم بنزدیک مردی که اورا
حبیب بن حمزه گفتندی ویرا پرسیدم جواب داد نزدیک او یک چندی بودم
ومرا از وی بسی فواید حاصل شد پس بتستر آمدم وقت بدان آوردم که مرا یکدرم جو
خریدی وآس کردی ونان پختی وهر شب وقت سحر یک وقیه روزه گشادی
بی نان خورش وبی نمک یک درم مرا یکسال تمام بودی پس عزم کردم که بهر سه
شبانه روز روزه گشادی پس به پنج روز رسانیدم پس بهفت روز پس به بیست و
پنج روز رسانیدم وبروایتی هفتاد روز گاه بودی که چهل روز بادامی خوردمی
وبیشتر روزهٔ او در شعبان بودی که پیشتر اخبار در شعبان آمده است وچون ماه
رمضان آمدی یکبار چیزی خوردی ولیکن شب روز قیام بودی روزی گفت
توبه فریضه است بر بنده هر نفسی خواه خواص خواه عام خواه مطیع باشد خواه عاصی
گفت در شبانه روزی هر که یکبار خورد این خوردن صدیقان است وگفت درست
نشود عبادت هیچکس وخالص نشود عملی که میکنند تا مرد گرسنه نشود وباید که چهار چیز در پیش

وبر سر وروی خود طپانچه زدن
گرفت وواویلا آغاز کرد
وگفت اشفع الرسول و
خاب المرسل مرا با دنیا چه
کار است آن کتابت بهمان
وضع پیچیده بر خلیفه انداختم
خلیفه کتابت را خواند واشک
حسرت را از دیده می بارید
چندان گریست که جمله لباسهایش
تر شدند ندما ومجلسیان گفتند یا امیر
سفیان بتو بسیار جرات کرده
وسخن از حد در گذرانده نشانش
ده وبند تا کشش فرما که دیگران را
عبرت شود هارون گفت
بگذارید ای بنده های دنیا

گیرد تا درست آید گرسنگی ودرویشی وخواری وقناعت وگفت هر که گرسنگی کشد شیطان
گرد او نگردد وبفرمان خدای تعالی وچون سیر بخورد طلب گرسنگی کند از انکه شما را
مبتلا کرده اینده است بسیر خوردن اگر چنین نکنید از حد در گذرد وطاغی شود وگفت
ایمان مرد کامل نشود تا وقتی که عمل او بورع بود وگفت هر وجدی که کتاب وسنت گواه آن
نبود باطل بود وگفت هیچ معصیت عظیم تر از جهل نیست وگفت بترین محبوبان بچشم
حقارت منگرید که ایشان خلیفه انبیااند وگفت آدمیان را دو چیز هلاک کرده اند طلب عز
وخوف درویشی وهر که دل وی خاشع تر بود دیو گرد وی نگردد وگفت هیچ چیز از گوهر
نفس است درویشی که توانگری نماید ومردی که با کسی دشمنی دارد دوستی نماید ومردی که
بشب نماز کند وروزه دارد وقوت نماید از خود هر که در ورع مبتدی بخند حق تعالی
نور ایمان از وی ببرد وگفت هر حلال که از اهل معاصی خواهند که بگیرند آن بر ایشان حرام
وگفت مثل سنت در دنیا چون بهشت است در عقبی که هر که در بهشت شد ایمن شد از خوف
وبلا وگفت هر که طعن کرده است در کسب پس در سنت طعن کرده باشد وهر که در توکل طعن کند
در ایمان طعن کرده باشد وگفت دل هرگز زنده نشود تا نفس نمیرد وگفت هر که بنفس خویش
مالک شد عزیز شد وبر دیگران نیز مالک گشت وگفت خوف نرست ورجا ماده وفرزند هر دو
ایمانست وگفت هر دل که کبر بود خوف ورجا در آن دل جای نگیرد وگفت خوف گویدن است

منور کسی است که بخوشنایند شما
منور که ببدگیست کسی است که سخن
بشنود وبگذارید سفیان را
با کار خویش راوی گوید که آن
کتابت همیشه بیش هارون بود وبعد از
هر نماز میخواند ومیگریست تا آنکه
بجوار رحمت حق پیوست رحمه الله
علیه این بود سیرت علما وعادت
سلف در حق درام معروف ونهی
منکر با سلاطین وتوکل ایشان
بر فضل رب العالمین وبکم مبالات ایشان
از ظلم ظالمان ورضاشان بقضای
رب العزت چون بنیت خالص وطویت
خاص بود لاجرم کلام ایشان را
تاثیری بود چون الان زبان

از نواهی ور جا شناختن است باوامر واوامر وگفت دوسترین وبلندترین مقام
آنست که بنده خایف بود تا در علم خدای تعالی وتقدیر او بر هر چه رفته است وگفت فتوة
متابعت سنت است وگفت ترک ورع ترک دنیا ونفس است وهر که نفس خود را دوست دارد
دشمن خدای تعالی گرفته است از وی پرسیدند که چه چیز سخت تر بود بر نفس گفت اخلاص گفتند
مردی میگوید که من همچو دری ام حرکت نکنم تا مرا حرکت ندهند گفت این سخن
نگوید مگر دو تن یا صدیقی یا زندیقی گفت در شبانه روزی یکبار طعام خوردن
چگونه گفت خوردن صدیقان بود گفتند دوبار گفت خوردن مومنان بود
گفتند سه بار گفت بگو تا آخوری بکنند چون ستوران میخورند وگفتند مرا وصیتی کن گفت
رستکاری تو در چهار چیز است کم خوردن وبیخوابی وتنهای وخاموشی گفت
میخواهم با تو صحبت دارم گفت اگر از ما یکی بمیرد با که صحبت داری گفت با حق تعالی
گفت اکنون خود صحبت با او دار گفت اگر تو از سباع میترسی با من صحبت
مدار گفتند میگویند شیر بزیارت تو می آید گفت آری سگ بر سگ میاید سهل
رحمة الله علیه واعظی حقیقی بود خلقی را بسبب او براه باز آمدند وانروز که وفات وی
نزدیک رسید چهار صد مرید داشت امیران بر بالینش بودند گفتند بر جای تو که نشیند
وبر منبر که رود وبجای تو سخن که گوید گبری بود اورا شاذ دل گبر گفتندی چشم برد

علما را طمع بسته است لاجرم
جز بوقت اقوال واحوال کلید
سخن نمیتوانند کرد وهر که حق
گوی باطمع جمع نشوند س
طمع ببرد وقت زحکمت تشوی ها
طمع بگسل وهرچه دانی بگوی ها
گویند که فساد رعیت بفساد ملوک
است وفساد ملوک بفساد علما
وفساد علما باستیلای حب مال
وجاه هر که بر وی حب دنیا غالب
است حساب او بر اراذل واغر
ممکن نیست چه جای که با ملوک واکابر
وعظ کند والله المستعان علی
کل حال خدایا خداوندا ذره
از ذرات سیرت ایشان روزی

کرد گفت بر جای من شاذدل نشیند خلق گفتند مگر عقل متفاوت کرده کسی را که چهارصد مرد
عالم سالک دیندار مرید بود گبری را آنجا خود از گبند پیر گفت شور در باقی کنید بروید
و آن شاذدل را پیش من آورید بیاوردند چون شیخ او را بدید گفت ای شاذدل
چون روز سیوم از وفات من بعد از نماز دیگر بر منبر رو و بجای من نشین
و خلق را سخن گوی شیخ این بگفت و درگذشت روز سیوم بعد از نماز دیگر قوم
جمع شدند شاذدل بر منبر آمد و خلق نظاره می نگریدند تا خود این چه حالتست
گبری و کلاه گبری بر سر و زنار بر میان گفت مهتر شما مرا بشما رسول کرده است و مرا
گفت ای شاذدل گاه آن نیامد که زنار گبری ببری اکنون ببریدم و کار در بر نهاد
و زنار ببرید و کلاه گبری از سر نهاد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
رسول الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله پس گفت شیخ گفته است آنکه پیر و استاد شما
بود که اینک شاذدل زنار ببریدی اگر خواهید که بقیامت ما را بینید جوانمردی
بر شما که همه زنارها باطن ببرید این بگفت و قیامتی از خلق بر آمد و حالتی عجب
ظاهر شد نقلست که از روز جنازه شیخ بر داشتند خلق بسیار حرمت میکردند جهودی
بود هشتاد ساله چون بانگ و مشغله شنید بیرون آمد تا خود چیست چون جنازه بدید
آواز بر آورد که ای مردمان آنچه من می بینم شما نمی بینید گفت فرشتگان از آسمان

فرما خدایا نیکی ده و از بدی
دور دار خدایا ما را بما مگذار
که از دست ما هیچ نیاید آنگاه

انت الغفور الحلیم جواد کریم بر
روف رحیم ۸ از کتاب آداب الصالحین
ایضا از کتاب مذکور
فائده هر چه مکروه است منع از آن
مستحب است و سکوت بران مکروه
و هر چه واجب حرام است منع
از آن واجب است نزد قدرت
و سکوت بران حرام است کطمانینت در — تعدیل ارکان
رکوع و سجود بجا نیاوردن این
مکروه است بمذهب امام اعظم و از
مفسدات صلاة است بمذهب امام
شافعی هر بدعت حرام نیست بلکه — بدعت
حرام بدعتی است که تغیر سنت کند

فرود می آمدند و خویشتن را بر جنازه او میمالیدند او هم در حال کلمه شهادت بر زبان
راند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و مسلمان شد
ابو طلحه مالک گفت سهل از روز که از وجود مادر آمده روزه دار بود و از روز که
برفت روزه دار بود و بحضرت خدا افطار روزه کشاده ذکر حضرت شیخ
معروف کرخی رحمة الله علیه مقدم طریقت بود و مقتدای طوایف کرامت
و ریاضت او بسیار است و در فتوی و تقوی عظیم بود و پدر و مادرش ترسا بودند چون
بمعلم فرستادند ش استاد گفت ثالث ثلثه گفت هو الله احد هر چند میگفت
که خدای سه است او میگفت که خدای یکی است هر چند که استاد ش میزد
سود نداشت یکبار سخت بزد ش معروف بگریخت و او را باز نمی یافتند مادر و پدر
وی گفتند کاشکی باز آمدی بهر دین که او خواستی با وی موافقت او کردمی
وی برفت و بدست علی موسی الرضا علیهما السلام مسلمان شد و بعد از چند گاه بیامد و در
خانه بدر بکوفت گفتند کیست گفت معروف گفتند بر کدام دینی گفت بر دین
محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر و مادر نیز مسلمان شدند آنگاه بداود
طای افتاد و بسیار ریاضت کشید و عبادت تمام بجای آورد و چندان در صدق
قدم زد که مشار الیه گشت گفت جوانمردی سه چیز است یکی وفایی خلاف دوم

در خبر است که اول چیزیکه پیش
مرد آید روز قیامت اهل و اولاد
است پس ایستاده کنند او را
پیش خدا و گویند که بار خدایا
حق ما از وی بستان که تعلیم نکرد
ما را احکام دین و طعام داد
ما را از حرام که ما ندانستیم پیغمبر
و محمد صلی الله علیه و آله و سلم که در
قیامت مرد را گناهی عظیم تر
از جهالت اهل نخواهد بود و این
آفت عظیم است که اقل قلیلی از
وی خلاص باشند مگر کسی که مالی
در دست باشد از ارث یا کسب حلال
و قانع باشد بان یا حرفتی داشته
باشد مثل هیزم کشی و شکار کردن

روز قیامت اهل و اولاد
مرد را پیش خدا خواهند کرد

ستایش بجود سیوم عطای بی سوال و گفت چون حق تعالی بنده را خیری خواسته
است در عمل خیر بر وی بگشاید و گفت طلب بهشت بی عمل گناه است و انتظار شفاعت بی
نگاهداشت سنت نوعیست از غرور و امید داشتن برحمت نافرمانی جهل و حماقت
است گفت بدانکه دنیا از دل بیرون کنی اگر اندک چیزی از دنیا در دل شما آید هر سجده
که کنید این را کنید سری گفت معروف مرا گفت چون ترا بخدای حاجتی بود سوگند
ده بگو بحق معروف کرخی که حاجت من روا کنی که حالی اجابت افتد نقلست که سی دیگر روز
بر در علی موسی الرضا رضی الله عنه مزاحمت کردند و پهلوی معروف بشکسته و بیمار شد سری
او را گفت مرا وصیتی کن گفت بمیرم پیرهن من بصدقه ده که میخواهم که از دنیا
برهنه بیرون روم چنانکه از مادر برهنه آمدم لاجرم در تجرید همتا نداشت و از
قوت و تجرید او بود که بعد از وفات او تربت او مجرب میگویند که بهر حاجت که بجای او
آورند حق تعالی روا کند پس چون وفات کرد از خلق و متواضع بود از همه ادیان
در وی دعوی کردند و جهودان و ترسایان و مومنان خادم او گفت وصیت
شیخ چنین است که هر طائفه که جنازه من از زمین بتوانند داشت من از آن
قوم باشم جهودان و ترسایان نتوانستند بر داشت اهل اسلام بیامدند
و بر داشتند و همانجا در خاک کردند سری گفت معروف را بخواب دیدم در زیر عرش

و حرفتی نباشد که متعلق
بسلاطین و ظلمه بود گویند که چون
کسی سفیان ثوری را رحمة الله علیه
بر در پادشاه دید گفت که اینجای
نشستن لنت فرموده که هرگز
کسی در عیال فلاح دیده است
در خبر است که اگر بنده از عیال
بمنزله بنده گریخته است که قبول نمیشود
از وی هیچ چیز از نماز و روزه
و حج تا آنکه رجوع کند بسوی ایشان
و مقصر کی اینها اگر چه حاکم است
فی الحقیقه غایب است باید که
بظالم و فاسق و مبتدع و شراب خوار
و بی نماز دختر ندهد که این در حکم
قطع رحم است و موجب است این

چون یکی که واله و مدهوش باشد و از حق تعالی ندای رسید بفرشتگان که این
کیست گفتند بار خدایا دانا تری فرمان آمد که معروف است و از عشق ما
واله و مدهوش گشته است و جز بدیدار ما باز هوش نیاید و جز بلقای ما از خود
خبر نیابد ذکر حضرت شیخ سری سقطی رحمة الله علیه امام اهل التصوف بود
و اول کسیکه در بغداد سخن حقایق و توحید گفت او بود و خال جنید و مرید
معروف بود و در ابتداء در بغداد نشستی و دکانی داشتی و پرده از در دکان او فکندی
و نماز کردی یکروز بازار بغداد بسوخت او را گفتند بازار بسوخت گفت من نیز
فارغ شدم بعد از آن نگاه کردند دکان من نسوخته بود چون چنان دید
هر چه داشت بدرویشان داد و طریق التصوف پیش گرفت از وی پرسیدند که
ابتداء حال تو چه بود گفت روزی حبیب راعی بر در دکان من بگذشت
من چیزی بدو دادم گفت جزاک الله از آن روز که این دعا گفت دنیا
بر دل من سرد گشت تا روز دیگر معروف کرخی بیامد کودکی با او همراه گفت
این را جامه کن کودک را جامه کردم معروف گفت خدا تعالی دنیا بر دل تو دشمن
گرداند و ترا ازین شغل راحت دهاد من بیکبار گی از دنیا فارغ آمدم
از برکت دعا معروف بود و هشت سال برو بگذشت که پهلو بر زمین ننهاد مگر

مر سخط و غضب خدا را مستحب است
هنیت نکاح و دعا و زواری
کون و نیز مستحب است اعلان
نکاح اگر چه بدف و غنا و سرود
گفتن جایز است در خبر است که
خدا دوست ندارد مرد پیر را که با اهل خود
سخت باشد و نیز آمده است که
مخالفت کنید زنان را که در حق
ایشان برکت است در حدیث
آمده است که هر که را دو زن باشد
و میل کند بیکی روز قیامت چشم
او کور باشد عقیقه سنت است
و استخوان شاة در عقیقه نباید
شکست و از سنت است که اوز
مری فرزند زر یا نقره تصدق کند

دربیماری مرگ و گفت هر روز چندکرت در آینه بنگرم از بیم آنکه نباید که از شومی گناه
رویم سیاه شده باشد نقلست که هر که سلامش کردی روی ترش کردی و جواب
دادی این از وی پرسیدم گفت پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که سلام کند بر مسلمانی
صد رحمت فرود آید نود آنکس را بود که روی تازه دارد و ده آنکس را که روی ترش
کند من روی ترش کردم تا نود رحمت او را بود که این ایثار بود و درجه ایثار
از آنچه کرد زیادتست پس چگونه آن از خود خواسته باشد و گفت عارف آنست
که خوردن وی خوردن بیماران بود و خفتن وی خفتن مارگزیدگان بود و عیش وی
عیش غرق شدگان و گفت سرمایه عبادت زهدست در دنیا و سرمایه فتوت رغبت
کردنست در آخرة و گفت آمیختگی بسیار با خلق از ارزندگی صدق است و گفت حسن خلق
آنست که برنجانی و رنج خلق بکشی بی کینه و مکافات و گفت قوی ترین خلق
آنست که با خشم خود برآید و ترک گناه جنید گفت که سری گفت که نمیخواهم که در بغداد
بمیرم از آنکه ترسم که زمین مرا نپذیرد و رسوا شوم مردمان بمن گمان نیکو برده اند
و ایشان را بد افتد ذکر حضرت شیخ فتح موصلی رحمة الله علیه از بزرگان مشایخ
و صاحب همت بود و حزنی و خوفی غالب داشت نقلست که باو سوال کردند از صدق
دست در کوره آهنگری کرد و پاره آهن تافته برون آورد و بر دست نهاد و گفت صدق

و عقیده در مذهب ابو حنیفه مستحب است
التیان میگویند که ان سنت در
ابتدا بود و بعد از ان منسوخ شد
فائده در حدیث آمده است که خداوندا
مگردان فاسق را بر من منت و نعمت
مبادا که محبت وی بتو مرا اوی در دلم آید
که حضرت حق سبحانه و تعالی بعیسی علیه السلام
وحی فرستاد که اگر تو عبادت کنی
مر العبادات اهل سموات و ارض
و حب الله و بغض الله نداری هیچ
فائده نکند آن عبادات مبتدع
که مردم را بدعت میخواند پس با وی که
او را سلام نکنی و تعظیم نیز و جواب
سلام نگوی و منکر و مخالف او باشی
و نرمی و مداهنت نکنی و طریقه زجر

حب الله
بغض الله

مبتدع

اینست گفت امیرالمومنین علی را کرم الله وجهه بخواب دیدم گفتم مرا وصیتی کن گفت ندیدم
نیکوترین از تواضع چیزی که توانگر کند مر درویش را امید ثواب حق گفت با جمعی
صحبت داشتم که ایشان از جمله ابدال بودند همه گفتند پرهیز کن از صحبت خلق و هم از کم
خوردن فرمودند و گفت اهل معرفت آن قوم اند که چون سخن گویند از خدای گویند و چون
طلب علم کنند برای خدای کنند و گفت هر که آرزومند بخدای تعالی است روی بگرداند
از هر چه جز اوست ذکر حضرت شیخ احمد حواری رحمة الله علیه یگانه وقت بود
و در طریقت شانی عالی داشت و از اکابر مشایخ شام بود و از مریدان ابوسلیمان
دارانی بود و با سفیان عیینه صحبت داشته بود و گفت هر که در دنیا بنظر ارادت و دوستی
نگرد حق تعالی نور فقر و زهد از دل او بیرون کند ذکر حضرت شیخ احمد خضرویه رحمة الله علیه
از معتبران مشایخ خراسان بود هزار مرید داشت که هر هزار در آب میرفتند و در هوا
می پریدند و در ابتدا مرید حاتم اصم بود و با ابوتراب صحبت داشته بود و فاطمه که عیال او بود
در طریقت آیتی بود و از دختران امیر بلخ بود نقلست که دزدی بخانه او رفت و بسیار
بگشت و هیچ نیافت خواست که نومید بازگردد احمد گفت ای برنا دلو برگیر و آب برکش و طهارت
کن و بنماز مشغول شو تا چون چیزی برسد بتو دهم تا تهی دست از خانه من بازنگردی
برنا همچنان کرد و چون روز شد خواجه بکیسه صد دینار بخانه شیخ فرستاد شیخ گفت برگیر

و توبیخ را فرو نگذاری امام احمد
حنبل ترک داد صحبت یحیی بن معین را
همین مقدار که گفت من سوال نمیکنم
از کسی اما اگر کسی بی اطلاع من چیزی
بفرستد قبول کنم و ترک داد صحبت
حارث محاسبی را بسبب تصنیف کردن
او در رد معتزله و گفت که آیات
که تو اول شبهات ایشان را ای
آری بعد از آن تو میکنی و یکی از
اصحاب خود را ترک داد بسبب تاویل
او این حدیث را ان الله خلق آدم
علی صورته شتربان خر را
و ترکیبان تو حشی در زمان پیغمبر
صلی الله علیه وسلم و صحابه نیز بوده اند
ولیکن ایشان را بالکلیه ترک نمیکردند

امام احمد حنبل
ترک صحبت داشته
نمود

شتربان خر
و ترکیبان تو حشی
در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نیز بوده اند

که این جزای یک شب نماز تست در زمان حالتی پدید آمد لرزه بر اعضای وی افتاد
و گریان شد و گفت راه غلط کرده بودم یک شب از برای خدا تعالی کار کردم اکرام
فرمود توبه کرد و بخدای تعالی بازگشت و زر را قبول نکرد و از مریدان شیخ گشت
نقلست که وقتی درویشی نزد احمد آمد احمد هفتاد شمع برافروخت درویش گفت
مرا خوش نمی آید که تکلف با تصوف نسبتی ندارد احمد گفت برو و هر چه نه
از برای خدا تعالی افروخته ام آن را بکش آن درویش تا بامداد
آب و خاک بر آن میریخت و یک شمع را نتوانست نشاند احمد گفت برو این
همه تعجب چیست برخیز تا عجایب بینی میرفتند تا بدر کلیسیا بزرگ رسیدند ترسایان
نشسته بودند احمد را دیدند گفتند که در آیید ایشان در رفتند خوانی نهادند
پس احمد را گفتند بخور گفت دوستان با دشمنان نخورند گفتند اسلام آریم و از
خیل او هفتاد تن اسلام آوردند آن شب حق تعالی را بخواب دید که گفت ای احمد
از برای ما هفتاد شمع افروختی ما از برای تو هفتاد دل بنور شعاع
ایمان افروختیم ذکر حضرت شیخ ابوتراب نخشبی رحمة الله علیه از عیاران
پیشگان شریعت و طریقت و از سیاحان بادیه فقر بود و چهل موقف ایستاده
بود و چندین سال هرگز سر بر بالش ننهاده بود و ابن جلاد گوید ابوتراب بمکه آمد

بلکه حال شان در تفاوت بود بعضی
تغلیظ میکنند و به بعضی اظهار بغض
و عداوت میکنند و به بعضی اصلاح تغیر
نمیکنند و بر بعضی برحمت و شفقت
نظر میکنند و تباعد و تقاطع نمی
ورزیدند پس این دقایق دینیات
که مختلف است در روی احوال سالکان
طریقت و عمل هر یک در وی بر حسب
حال و وقت او در نهایت کار در
کراهیت و استحباب است چنانچه
سایر فضایل اعمال و مستحبی نیز بود
بحرمت و ایجاب و در شان این
امور واقع است که الاعمال بالنیات
زیرا که گاهی میباشم که نظر بر جمعیت
و رفق سلوک طریقه تواضع و حلم

تازه روی بود گفتم طعام کجا خوری گفت در بصره و دیگر در بغداد و دیگر اینجا
ذکر حضرت شیخ یحیی بن معاذ رازی رحمة الله علیه لطیفه روزگار بود در علم
و عمل قدم راسخ داشت مشایخ گفته اند که خداوند عزوجل را دو یحیی بود یکی از
انبیا و یکی از اولیا یعنی یحیی بن زکریا علیه السلام دیگر یحیی بن معاذ رحمة الله علیهما
و هیچکس را از مشایخ این طایفه بعد از خلفاء الراشدین بر منبر نشد مگر که او گفت
هر که شرم داشته باشد از خدا تعالی در حال طاعت خدا تعالی شرم کرم دارد که او را
عذاب کند از هر گناه و گفت با مردمان سخن اندک گویید و با خدا تعالی بسیار و گفت
یک گناه بعد از توبه زشت تر بود از هفتاد گناه پیش از توبه و گفت گناه مومن
بیم و امید بود چون روباهی میان دو شیر عجب دارم از کسی که پرهیز کند از طعام
از بیم علت چرا پرهیز نمیکنی از گناه از بیم عقوبت و گفت دنیا دکان شیطانست که
از آن مست شد هرگز باز هوش نیاید مگر در میان لشکر خدای روز قیامت در حسرت و ندامت
و گفت گرسنگی نورست و سیر خوردن نارست و گفت ضایع شدن دین از
طمع است و باقی ماندن دین در ورع است و گفت ایمان سه چیز است خوف و رجا و محبت
یکی از وی وصیتی خواست گفت چون سبحان الله نفس من از من قبول نمیکند دیگران چون
قبول کنند گفتند جماعتی را می بینیم که ترا غیبت میکنند گفت اگر خدا تعالی ما را خواهد آمرزید

مرعی میباشند و در زجر و اعراض
شیوه عنف و تکبر ملحوظ میگذاشتند و حاکم
و مفتی درین امور است دین طالب صادق
باید که در هر چه مقتضی طبع و هوا باشد
خلاف آن کند زیرا که چنانچه
در اعراض و انکار مقصود تخفیف
و عجب و اظهار صلاح باشد
همچنین متصورست که در رفق و رحمت
قصد مداهنت و دلجوی بجوار برای
وصول بغرضی از اغراض از مال
و جاه و شهرت بحلم و تواضع اجتماع
مردم و مراعات ایشان و امثال این
امور محض نیست بر کسیکه متفحص احوال
خود است و حکایات مشایخ در زجر
و اعراض و عفو و رفق بسیار است

هیچ زبان ندارد روزی وعظ کردند هفت جنازه از مجلس برداشتند و در
هر چهار روز وعظ گفتند روز اول در مجلس وعظ ده کس و روز دوم بیست و دو کس
و روز سیوم چهل کس و روز چهارم هفتاد کس مرد نیم شب که سحر مناجات میکردند
ناگاه سنگی بر سر او آمد و جان بداد و اهل طریقت او را به نیشاپور بردند
و بگورستان معموره دفن کردند ذکر حضرت شیخ شاه شجاع کرمانی رحمة الله علیه
از ابنای ملوک بود و بسیار مشایخ را دیده چون ابو تراب و یحیی معاذ نقل است
که چهل سال نخفت و نمک در چشم میکرد و چشمهای او چون دو کاسه خون شده
بود گفت علامت تقوی ورع است ذکر شیخ یوسف بن الحسین رحمة الله علیه
از مشایخ کبار بود و مرید ذو النون مصری عمری دراز یافته بود گفت هر که در
خدای تعالی را دوست دارد خواری و ذل او محبت تر بود و شفقت او و لطف خلق
خدا را بیشتر بود و گفت عزیزترین چیزها در دنیا اخلاص است و گفت ذلیل
ترین کسانی مردم طامع اند چنانکه شریفترین ایشان درویش صادق اند
ذکر حضرت شیخ ابو حفص حداد رحمة الله علیه پادشاه مشایخ بود و علی الاطلاق
خلیفه حق بود پرسیدند عاقل کیست گفت او از نفس خود خلاص طلبد یکی از و
وصیتی خواست گفت یا اخی لازم یک در باش نه همه درها بر تو بگشایند وقت نزع

و اختلاف اعمال ایشان که سبب
اختلاف احوال است سفیان ثوری
گفته است که نظر کردن بروی احمق
گناهی بزرگ است که نوشته میشود
در نامه اعمال او و بعضی گفته اند
که بیرون از احمق پوستین است
بخدا و مراد از عاقل آنست که فهم
کند اشیا را بر آنچه هست و در یابد
عقاید طاعات و دقایق معاصی را
و مراد بعقل در جا که مدح کرده اند
همین است در حدیث آمده است که هیچ
مخلوق شریفتر از عقل پیش خدا
نیست یکبار کسی پیش آن حضرت
صلی الله علیه و سلم مردی را ثنا گفتند
و مبالغه کردند در ثنای او فرمود

نظر کردن بروی احمق

عاقل

گفت که شکسته دل باید بود ذکر حضرت شیخ حمدون قصار رحمة الله علیه
از کبار مشایخ بود و موصوف بورع و تقوی و در فقه و علم حدیث درجه عالی داشت گفت
شکر نعمت آنست که خود را طفیلی بینی و گفت توکل بخدای دست زدن است ذکر
حضرت شیخ منصور عمار رحمة الله علیه از حکما مشایخ و از سادات این طایفه بود
سبب توبه او آن بود که در راه کاغذی یافت و بروی نبشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم برداشت
و جایی یافت که از آن نهد بخورد و خواب دید که حرمتی که داشتی آن رقعه را در حکمت بر تو
گشاده کردیم پس مدتی ریاضت کشید و مجلس آغاز کرد و گفت خنک کسی که بامداد خیزد
و عبادت حرفت او بود و گفت نیکوترین لباسی بنده را تواضع و شکستگی است در
و نیکوترین لباسی عارفان التقوی است و گفت هر که مشغول ذکر خلق شد از ذکر حق
باز ماند و گفت آرزوی دنیا را ترک گیر تا از عمر راحت یابی چون او وفات یافت
ابو الحسن شعرانی او را بخواب دید گفت خدای تعالی با تو چه کرد گفت فرمود که عمار منصور تویی گفتم
بلی گفت تو بودی که مردمان را بزهد می فرمودی و خود بدان کار عمل نمیکردی گفتم
خداوندا چنین است که مینمودی الا که ثنای پاک تو گفتم آنگه بر پیغامبر علیه السلام درود
و صلوات فرستادم آنگه خلق را نصیحت کردم خدای تعالی فرمود که راست میگوی پس فرشتگان را
فرمود که در کرسی نشانده بر آسمانها برید تا در میان فرشتگان مرا ثنای گوید چنانچه در زمین

عقل صحیح طوبیست گفتند که یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم ما تو تعریف کوشش او
در عبادات و انواع خیرات میکنیم
و حضرت صلی الله علیه و سلم از عقل
می پرسند فرمود که بتحقیق احمق بسبب
حماقت خود ارتکاب میکند عظیم تر
گناهی را از فاسق و تفاوت در
جات عباد فردای قیامت بر حسب
درجات عقول ایشان منقول است از
امیر المومنین عمر رضی الله عنه که
گفت مقرر هیچ چیز بهتر از عقل
نیست که هدایت کند بوی صاحب
خود را براه راست و باز دارد او را
از گمراهی تمام نشود کامل شود
ایمان مرد و مستقیم نشود دین او مگر

آدمیان نزا گفت ذکر حضرت شیخ احمد انطاکی عاصم رحمة الله علیه از قدمای مشایخ
بود و از کبار اولیا و عالم بود بانواع علوم ظاهر و باطن و مجاهده تمام داشت
و عمری دراز یافته و ابو سلیمان دارانی او را جاسوس القلوب خواندی گفت بزرگتر
تواضع آن بود که دور کند کبر و خشم را در تو بمیراند و گفت زیانکارترین معاصی آن بود
که غافل کنی بر جهل و گفت هر که اندکی آسان شمرد و خرد گردد زود بود که در بسیار افتد
و گفت امام جمله عملها انوار آخرت مشاهده کنند و گفت اخلاص آنست که چون عمل
دوست نداری که ترا بدان یاد کنند و ترا بزرگ دارند از سبب عمل تو و طلب نکنی ثواب عمل خویش
مگر از حق تعالی این اخلاص عمل بود ذکر حضرت شیخ عبد الله خبیق رحمة الله علیه
از عباد و زهاد متصوفه بود و در حلال خوردن مبالغتی تمام داشت و در اصل کوفی
بود گفت رجا بر سه گونه است مردی بود که نیکی کند و امید دارد که قبول کند و یکی
بود زشتی کند و امید دارد که خدای تعالی او را بیامرزد و یکی رجای کاذب بود
که پیوسته گناه میکند و امید میدارد که خدای تعالی او را بیامرزد ذکر حضرت شیخ
جنید بغدادی رحمة الله علیه شیخ المشایخ عالم بود اول کسی که علم اشارت منتشر
کرد او بود با چنین روزگاری بارها دشمنان او را بزندقه و کفر گواهی دادند
او خواهرزاده سری سقطی بود و در بغداد آبگینه فروشی کردی و هر روز بدوکان

بکمال عقل و منقول است از ام المومنین
عایشه رضی الله عنها که پرسید از آن حضرت
صلی الله علیه و سلم بچه چیز فضیلت باشد
مرد را در دنیا فرمود که بعقل
و گفت که در آخرت بچه باشد
گفت بعقل پرسید آیا نیست باعمال
فرمود که یا عایشه عمل نباشد مگر
بقدر عقل هر که عاقل تر عامل تر
و اخبار و آثار در فضیلت عقل
بسیار است سهل تستری علیه الرحمة
گفته است که بپرهیز کن از صحبت سه کس
ظالمان غافل و عالمان غیر عامل
و صوفیان جاهل و السلام در
حدیث آمده است که حق تعالی را
ظرفهاست بر روی زمین و آن

شدی و پرده فرو گذاشتی و چهار صد رکعت نماز کردی مدتی برین بگذشت
پس دکان رها کرد و در خانه بود گویند یونس علیه السلام چندان بگریست که نابینا
شد و چندان در نماز بایستاد که پشتش دو تا شد و گفت بعزت تو اگر میان من و تو
دریای آتش بودی و راه بر آنجا باشد من درآیم از غایت شوق که بحضرت دارم گفت
خدای تعالی از بندگان خود دو علم میخواهد یکی شناخت عبودیت دوم شناخت علم
ربوبیت مصحف و هر چه جز اینست خط النفس است و گفت میان بنده و حق چهار
دریاست که تا بنده از آن قطع نکند بحق نرسد یکی دنیا و کشتی او زهد است و یکی آدمیان و
کشتی او دور بودن است از خلق و یکی ابلیس است و کشتی آن بغض است و یکی هوا و کشتی آن
مخالفت است گفت الله بی مشاهده گوید آنکس دروغ زن است و گفت هر که
بشناخت خدا را هرگز شاد نگردد و گفت هر که خواهد که دین او سلامت باشد و تن او آسوده
و دل او بی محنت گو از مردمان جدا باش که این زمانه وحشت است و خردمند کسی است
که تنهایی اختیار کند و گفت اگر جمله دنیا یک کس را بود زیانش ندارد و اگر سر موئی یکدانه
خرما کند زیانش دارد و گفت فاضلترین اعمال علم اوقات آموختن است و آن علم آنست
که نگهدارنده نفس خود باشی و نگهدارنده دل و نگهدارنده دین و گفت خدای تعالی
هرگز صاحب مجالس حاجت را عقوبت نکند اگر چه معصیت چیره بروی و گفت هر که آهست

دلهاست و بهترین ظروف آنست
که صاف و صلب و رقیق باشند یعنی
صاف از گناهان و صلب در دین و رقیق
بر اخوان در قرآن مجید در وصف اصحاب
کبار رسول الله صلی الله علیه و سلم
فرمود رحماء بینهم و این جامع است
مر انواع مواسات را روزی
سلمان بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه
آمد امیر پرسید که آیا از من هیچ خبر
شنیدی که مکروه بداشته باشی
گفت حاشا و کلا الحاح کرد
عمر رضی الله عنه گفت البته بگو
شنیده گفت شنیده ام که دو
حله داری که یکی روزی پوشی
و یکی در شب و بر سفره تو دو نان

بیناست و هر کرا ارادت اوست ما بیناست و گفت تصوف اصطفاست هر که
گزیده شود از ما سوی الله او صوفیست و گفت صوفی آنست که دل او چون دل
ابراهیم سلامت یافته شود از دوستی دنیا و بجای آرنده فرمان خدای تعالی بود و تسلیم او
تسلیم اسمعیل بود و اندوه او اندوه داود بود و فقر او فقر عیسی بود و صبر او صبر ایوب
بود و شوق او شوق موسی بود در مناجات و اخلاص او اخلاص محمد علیهم السلام و گفت
تصوف نعتیست که اقامت بنده در آنست و گفت تصوف آنست که ترا خدای تعالی از
تو بمیراند و بخود زنده کند گفتند تصوف آنست که با خدای تعالی باشی بی علاقه و گفت تصوف
ذکریست پس وجدی پس اینست و نه آن تا نماند چنانکه نبود و گفت صوفیان آنند
که قیام ایشان بخداوند است از آنجا که نداند الا او و گفت عارف آنست که حق تعالی او را
منزلت دهد که از سر این سخن گوید خاموش باشد و گفت سوخت مشغولیست بخدای تعالی
و گفت توحید جدا کردن قدم بود از حدث و گفت عشق محبت امانت خداست
و گفت هر محبت که بعوض بود چون عوض برخیزد محبت برخیزد و گفت محبت افراط
میلست بی نیل و گفت وقت چون فوت شود هرگز باز نتوان یافت هیچ چیز عزیزتر
از وقت نیست و گفت عبودیت دو خصلتست صدق افتقار بخدای تعالی در نهان و آشکار
و نیکو اقتدا برسول علیه السلام و گفت شکر آنست که نفس خود را از اهل نعمت نشمری و گفت

خورش جمع میشود گفت دیگر هم گفته نی
در خبر آمده است که پیرزنی بحضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمد اگر از من
کو تفقد نمود فرمودند که کیست این
یا رسول الله فرمود که وی در ایام خدیجه
می‌آمد او مرا که یاد دارد و میدون بعضی از
اصحاب فرموده اند که خدای تعالی لعنت
میکند متکلفین را که تکلف از جمله
ریاست آورده اند که پیش ام المومنین
عائشه رضی الله عنها طعامی
نهاده بود سایلی آمد فرمودند که
بدهید بعد از آن سواری از آن
راه میگذشت فرمودند که بخوانید
این سوار را گفتند که یا ام المومنین
مسکینان را زود طعام میدهی

حقیقت صدق آنست که راست گوی در مهم ترین کاری که از و نجات نیابی مگر بدروغ
هیچکس نیست که طلب صدق کند و نیابد و گفت صادق روزی چهل بار از حال بگردد
و مرائی چهل سال بر یک حال بماند و گفت علامت فقرای صادق آنست که سوال نکنند و اگر
سوال با ایشان معارضه کند خاموش شوند و گفت صبر باز داشتن نفس است با خدای تعالی
بی آنکه جزع کند و گفت توکل نه کسب است و نه ناکردن لیکن سکون دل است
بوعده حق تعالی و گفت یقین اقرار کردن علمی بود که دل بهیچ حال نگردد و از دل
خالی نبود و گفت فتوت آنست که با درویشان بجا رو با توانگران معارضه نکنی
و گفت جوانمردی آنست که بار خلق بکشی و آنچه داری بذل کنی و گفت تواضع چهار چیز
است سخاوت و الفت و نصیحت و شفقت و گفت حیا دیدن آلاست و دیدن
تقصیر من از آن هر دو حال خالی زاید که از او حیا گویند و گفت رضا آنست که بلا را
نعمت شمری و گفت فقر دریای بلاست گفت بر تو باد دور باشی از آنچه تصوف ظاهر
میکرد و از ذات سوال کنم گفت هیچ چیز فاضل‌تر از گریستن نیست گفتند بنده کیست
گفت آنکه از بندگی کسی دیگر آزاد گفتند راه خدای تعالی چگونه است گفت دنیا
ترک گیرد و خلاف هوا کند و بخلق نپیوندد گفت حجاب سه است نفس و خلق و دنیا
نقلست که جنید از جامع بیرون می‌آمد بعد از نماز و خلق بسیار دید جنید روی

و اغنیا را بحضور خود میخوانی
فرمودند که حق تعالی هر یکی را مرتبه
و منزلی داده پس لازم است
برای که حفظ آن منازل کنیم
این مسکین راضی است بقرصی
و طمع زیاده ندارد و این غنی با
اید امیکند اگر او را بطریق
گدایان قرصی بدهیم پس خوب نیست
ایذای مسلمانان با گفته
و بهتر سلام نکند که سلام بر نصاری
و یهود است و نزد سلام کردن
خم نشود که در حدیث از و نهی واقع
شده است و بر کسیکه او بول میکند
سلام نکند و اگر یکی گفت جواب
نگوید آورده اند که شخصی بر آنحضرت

با صحابه کرد و گفت این همه حشو بهشت اند اما هم‌نشینی حق قومی دیگراند مردی در
مجلس برخواست و سوال کرد جنید را در خاطر آمد که مردی تندرست است و کسب تواند کرد
سوال چرا میکند و این مذلت بر خود چرا می‌نهد آن شب در خواب دید که طبقی
سرپوشیده در پیش وی نهادند و او را گفتند این را بخور سرپوش برداشت سایل را دید
مرده و بر طبق نهاده و او را گفتند من گوشت مرده نخورم گفتند پس چرا میخوردی
در مسجد جنید دانست که غیبت کرده است بدل و او را بخاطر بگیرند گفت از هیبت
آن بیدار شدم و طهارت کردم و دو رکعت نماز گذاردم و بطلب درویش رفتم
او را دیدم بر لب دجله و از آن تره ریزها که گذشته بود از سر آب بر میگرفت
و میخورد سر بر آورد و مرا دید پیش او رفتم گفت ای جنید توبه کردی از آنچه در حق ما
اندیشیدی گفتم کردم گفت اکنون برو و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و این
توبه خاطر نگهدار نقلست که جنید چون در توحید سخن گفتی هر بار بعبارتی دیگر آغاز کردی
که کس آن فهم نبردی روزی شبلی در مجلس جنید گفت الله جنید گفت اگر خدای غایب
است ذکر او غیبت و غیبت حرام است و اگر حاضر است در مشاهده حاضر نام او بردن
ترک حرمتست روزی کسی میگفت یکی برخواست و گفت در فهم آن نمی رسم گفت
طاعت هفتاد ساله در زیر پای نه گفت نهادم و نمی رسم گفت سر در زیر پای نه که اگر کسی

صلی الله علیه وسلم در حالت بول سلام
کرد جوابش نفرمودند منقول است که
صحابی پیش آنحضرت صلی الله علیه
وسلم آمد و سلام کرد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در وضو بود پس جوابش
نداد چون فارغ شد جوابش
گفت و مصافحه کرد صحابی گفت یا
رسول الله صلی الله علیه وسلم من این را
از اخلاق عجم می پنداشتم فرمود که
هر که دو مسلمان ملاقی شوند و مصافحه
کنند فرو میریزد گناهان ایشان
چنانچه برگ از درختان و منقول
است از ابن عمر که ما بوسه میدادیم
دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم و نیز
مرویست که اعرابی گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که تو را بوسه دهم سر و دست مبارک ترا پس اذن داد او را و مرویست از انس رضی الله عنه که گفتیم یا رسول الله آیا خم شویم در
وقت سلام فرمودند لا باز گفتیم آیا بوسه دهیم یکدیگر را پس گفت لا گفتیم آیا مصافحه کنیم گفت نعم و میتوان گفت که مراد ازین بوسه بر دست غیر باشد الا

چو من از من دان یکی در مجلس جنید گفت آنک تو میگوی مرا هیچ نیست تو ذکر خدای تعالی
میگوی و ثنای او میگوی نقلست که مریدی داشت که او را از همه عزیزتر داشتی دیگران را
غیرت آمد شیخ بفراست بدانست گفت فهم او از همه زیادت ترست ما را نظر در آنست
و اگر نه امتحان کنیم تا شما را معلوم گردد فرمود تا بیست مرغ آوردند گفت هر مریدی
یکی را بردارید و جای روید که هیچکس شما را نه بیند و بکشید و بیارید همه برفتند
و بکشتند و باز آمدند الا آن مرید که مرغ زنده باز آورد شیخ پرسید چرا نکشتی
گفت از آنکه شیخ فرمود که جای باید که هیچکس نه بیند و من هر جای که می رفتم خدای تعالی
میدید شیخ گفت دیدید که فهم او چگونه است مریدان دیگر استغفار کردند چون وفات
کرد یکی او را بخواب دید و گفت جواب منکر و نکیر چون دادی گفت چون آن دو مقرب
از درگاه عزت با آن هیبت بیامدند گفتند من ربک من در ایشان نگریستم و بخندیدم
و گفتم آن روز که پرسنده او بود از من پرسید که الست بربکم من جواب دادم بلی اکنون
شما آمده اید که خدای تو کیست کسی که جواب سلطان داده باشد از غلام کی اندیشد
هم امروز از زبان او میگویم الذی خلقنی فهو یهدین بحرمت از پیش من برفتند
و گفت هنوز در شکر محبت دیگری او را بخواب دید گفت کار خود را چون دیدی
گفت کار خیر از آن بود که ما داشتیم که در بندگی خداوند بر انقطه فوت سرافکنده

نقلست که یکبار جنید را پای درد کرد فاتحه بر خواند
و در پای دمید هاتفی آواز داد که کلام ما در حق خود
صرف میکنی یکبار چشمش درد میکرد طبیب گفت اگر چشمت
بکار است آب بان مرسان چون طبیب برفت وضو ساخت و بخواب
خوش شده چون بیدار شد چشمش نیک شده بود آوازی
شنید که جنید در رضای ما ترک چشم کردی اگر همه
عزم دوزخیان را از ما خواستی اجابت افتادی
چون طبیب باز آمد چشم او نیک دید گفت چشم تو
نیک کرد گفت وضو نماز طبیب تایب بود و در حال
مسلمان شد گفت علاج خالق است نه علاج مخلوق
و درد چشم مرا بود و منتر زد و طبیب تو بودی نه من

و خاموش شده اند تا کار چگونه آید مریدی گفت جنید را بخواب دیدم گفتم خدا تعالی
با تو چه کرد گفت رحمت و آن همه اشارات و عبادات با او نبود مگر آن دو رکعت نماز
که در نیمه شبان میکردم نقلست که شبلی یک روز بر سر خاک جنید ایستاده بود یکی از وی
مسئله پرسید جواب نداد گفت بزرگان از احوال احیا و اموات یکی است و من شرم دارم که
پیش خاک او مسئله گویم چنانکه در حال حیات او ذکر حضرت شیخ عمرو بن عثمان مکی
رحمة الله علیه از بزرگان طریقت و سادات این قوم بود و تصانیف لطیف دارد
و ارادت او بجنید بود نقلست که حسین بن منصور حلاج را دید که چیزی می نوشته گفت
چه می نویسی گفت چیزی می نویسیم که بقرآن مقابله کنم پس او را دعاء بد کرد و از
پیش خود مهجور کرد پیران گفتند که هر چه بر حسین آمد از دعای او آمد گفت بر تو باد که
بپرهیزی از تفکر کردن در چیزی از عظمت خدا تعالی یاد در چیزی از صفات خدا تعالی
که تفکر در خدای تعالی معصیت است و کفر و گفت تصوف آنست که بنده هر وقتی
مشغول بکاری بود که با خدا تعالی و گفت بلا بخوشی و آسانی ذکر حضرت ابو
سعید خراز رحمة الله علیه از مشایخ کبار و از قدمای ایشان بود و ورع و ریاضت
بغایت داشت و بکرامات مخصوص بود و اصل او از بغداد ذو النون را دیده بود
و با بشر و سری صحبت داشته بود بعضی علماء ظاهر بر او انکار کردند و او را بکفر

معانقه مکروه است نزد خوف
آفت و قیام نیز مکروه است بر طریق
اعظام نه بر سبیل اکرام و در مسجد
مکروه تر است که مسجد موضع عبادت
حق است پس شریک ساختن دیگری را
و صحابه قیام نمیکردند از برای آنحضرت
صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت
را صلی الله علیه و سلم خوش نمی آمد
و میفرمودند که این از تکلفات
اعاجم است اما چون درین زمان
تکلفات در عموم زیاده شده
و نفرت در طبائع ایشان جبلی گشته
قیام بقصد اکرام اسلام و دفع
ایذا باک نیست و اگر در یاران
نباشد بهتر است که در ایشان محل
تکلف نیست و در کتاب علما گرفتن

منسوب کردند به بعضی الفاظ در تصانیف او دیدند و او از کتاب السر نام کرده
بودند و معنیان المعنی فهم نکردند گفت شبی در خواب دیدم که دو فرشته از
آسمان بیامدند و مرا گفتند صدق چیست گفتم الوفا بالعهد گفتند صدقت و هر دو
بر آسمان رفتند و گفت شبی حضرت رسول علیه السلام بخواب دیدم فرمود که مرا دوست
داری گفتم معذورم فرمای که دوستی خدا مرا مشغول کرده است از دوستی تو
گفت ابلیس بخواب دیدم عصا بر گرفتم تا او را بزنم هاتفی آواز داد که او از عصا
نترسد از نوری بترسد که در دل باشد گفت چون حق تعالی که دوست گیرد بنده از بندگان
خود را در ذکر بروی گشاده کرد اند گفت ذکر سه درجه است اول ذکر است بزبان و دل
از آن غافل و این ذکر عادت است و ذکر است بزبان و دل حاضر و این ذکر طالب ثواب است
و ذکر است که دل را بر داند و زبان را گنگ کند قدر این ذکر کس نداند جز خدا تعالی باز گفتن
بجملگی گفت توکل اعتماد دل است بخدای ذکر حضرت شیخ ابو الحسین نوری رحمة الله علیه
یگانه عهد بود و مشایخ بر تقدیم او متفق بودند و او را امیر القلوب گفتندی مرید سری
سقطی بود و در طریقت مجتهد بود و از اقران جنید بود گفت صحبت درویشان
فریضه است و عزلت ناپسندیده و او را نوری از آن گفتندی که چون شب
تاریک سخن گفتی نور از دهان او بیرون آمدی چنانکه خانه روشن شدی

نیز داخل توقیر و تعظیم است و از
صحابه در شان او اثری و الوا کست
نفاق آنست که با اهل خیر در دل
بد باشد و بزبان نیک پیغمبر صلی الله
علیه و سلم فرموده در باشید از
تونا گفتند یا رسول الله صلی الله
علیه و سلم موتی کدام اند فرمود
که اغنیا پیغمبر فرموده صلی الله
علیه و سلم من و غمخوار یتیم در
بهشت یکجا باشیم یکی از اعراب ملازمت
درختی اختیار کرد کسی پرسید نشستن
که درخت چه قابلیت مصاحبت دارد
گفت که وی نرمی است که در وی
سه خصلت است اگر چیزی از من بشنود
غمازی نکند و اگر تف بروی کنم

و نیز گویند که او را صومعه بود در صحرا که هر شب تنها عبادت کردی و خلق بنظاره شدندی
نوری دیدندی که درخشیدی از صومعه او بالا شدی و ابو محمد مغازلی گفت
ندیدم بعبادت نوری نقلست که گفت شبی طواف کعبه را خالی یافتم طواف میکردم
هر بار که بحجر الاسود می رسیدم دعا میکردم و میگفتم بار خدایا مرا حالی و صفتی روزی
کن که از آن بنگردم یک روز از میان کعبه آوازی آمد و بگوشش این ضعیف رسید که یا
ابو الحسن با ما برابری کنی ما هم که از صفت خود بنگردیم اما بندگان داریم بار بوبیت از
عبودیت مائیم که بر یک حکم صفت آدمی گردانیم شبلی گوید پیش نوری شدم او را دیدم
بمراقبت نشسته که موی بر تن او حرکت نمیکرد گفتم مراقبتی چنین نیکو از که آموختی
گفت از گربه که بر در سوراخ موش بوده او از من بسیار ساکن تر بود نقلست که
گفت یک روز غسل میکردم دزدی جامه من برد هنوز از آب بیرون نیامده
بودم که باز آورد و دستش خشک شده گفتم الهی چون او جامه باز آورده
هر دو دستش باو باز ده در حال نیک شد پرسیدند که خدا تعالی با تو چه گفت گفتم روزی بگرما
رفتم یکی جامه من برد گفتم خداوندا جامه من باز ده در حال آن مرد جامه آورد
و عذر خواست نقلست که آتش به بازارستان بغداد افتاد و خلق بسیار جمع شده بودند
بر یک دکان دو غلام بچه رومی صاحب جمال و آتش گرد ایشان در گرفته بود

تحمل کند و اگر صد هزار عربده بوی
کنم خشمگین نشود چون هارون رشید این سخن
شنید گفت این نیز دلیل است مرا
بترک صحبت غرما و بعضی از
سلف صحبت مقابر اختیار کردند
و درین زمانه بهتر از کتاب همنشینی
نیست چنانکه گفته اند بیت
همنشینی به از کتاب مخواه
که مصاحب بود گه و بیگاه
این چنین همدمی لطیف که دید
که نه رنجید و هم نرنجانید مالک بن
دینار را دیدند که تنها نشسته است
و سگی بر زانو او سر نهاده شخصی
سگ را براند مالک گفت بگذار ما
فلان که از وی هیچ ضرری و ایذای

خداوند غلام میگفت که کسی ایشانرا بیرون آورد هزار دینار مغربی بدهم
هیچکس را زهره نبود که گرد آن گردد ناگاه نوری برسید و آن غلام بچه دید
فریاد میکرد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم پای در نهاد و هر دو غلام را بیرون
آورد خداوند غلام هزار دینار مغربی پیش نوری نهاد و گفت بردار
خدا تعالی را شکر بجا آر که اینمرتبه بما داده اند ما را فتح داد اند که ما دینار را
با حرمت بدل کرده ایم گفت تصوف آزادیست و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت
و گفت ترک جمله نصیبهای نفس است برای نصیب حق و گفت تصوف دشمنی دنیا
است و دوستی مولی نقلست که روزی نابینای میگفت الله الله نوری پیش او
رفت و گفت تو او را چه دانی و اگر بدانی زنده نمانی این بگفت و بیهوش شد
و از آن شوق بصحرا افتاد در نیستان بود درو داده افتاد و چرخ میزد و خون
روان شد و از هر قطره خون الله الله باز دیدی می آمد ابو نصر سراج گوید چون او را
باز خانه آوردند گفتند بگو لا اله الا الله گفت همانجا میرویم و در آن وفات جنید
گفت تا نوری کرد هیچکس در حقیقت صدق سخن نگفت صدیق زمانه بود ذکر حضرت
شیخ عثمان خیری رحمة الله علیه از اکابر این طایفه و از معتبران اهل
تصوف بود و اظهار تصوف در خراسان از و بود و در نیشاپور او را مقر

نیست بهتر است از هم صحبت بد
سفیان بن عیینه گفت که
سفیان ثوری چون زنده بود
در بیداری گفت بود و چون
مرد در خواب گفت که بمردم
آشنای کم کن که خلاص از
شر ایشان دشوار است امیر المؤمنین
علی کرم الله وجهه طعام از برای
اهل و عیال خود از بازار می
آوردند و میگفتند لا ینقص
الکامل من کماله جرّ من
نفع الی عیاله و بعضی از اصحاب
مثل ابو هریره و ابن مسعود و امثال
ایشان پشتاره هیزم و بار گندم
بر پشت خود می آوردند و نیز منقول است

بها دهند تا سخن گوید و سخن اهل التصوف بیان کرد روزی منکری او را بدعوة
خواند ابو عثمان برفت تا بدر خانه او پس شیخ را گفت ای شیخ شکم خوار چیزی
نیست باز گرد و باز گردید چون پاره برفت دیگر آواز داد که ای شیخ باز آی
باز گشت گفت نیکو صدق داری در چیزی خوردن برو که چیزی نیست شیخ باز
گردید دیگر باره خواند تا سی بار آمد گفت سنگ است اگر مجوزی والا باز گرد
شیخ باز گردید همچنین تا سی نوبت میخواند و میراند شیخ میآمد و میرفت و هیچ تغیری
در روی پیدا نیامد بعد از آن در پای شیخ افتاد و بگریست و توبه کرد و مرید شد
و گفت چه مردی ای که سی نوبت برانند بخواری و در تو هیچ تغیری پیدا نکرده
ابو عثمان گفت این سهل کاریست کار سگان همین باشد که چون برانی
برود و چون بخوانی باز آید و هیچ تغیری در روی پیدا نکرد و این بس کاری نباشد
که سگان با ما برابر اند کار مردان دیگر است گفت صحبت با خدای تعالی بحسن ادب
باید کرد و دوام هیبت و با رسول علیه السلام بمتابعت سنت و لزوم ظاهر و صحبت
با اولیا بحرمت داشتن و خدمت کردن و صحبت با برادران بتازه روی
اگر در گناه نباشد و صحبت با جهال بدعا و رحمت کردن ان دیگر گفت هر که سنت را
بر خود امیر کند حکمت گوید و هر که هوا را بر خود امیر کند بدعت گوید گفت عزیزترین

که ابو هریره امیر مدینه بود
و هیزم بر سر که میاورد و میگفت
طرقوا الامیرکم و حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله وسلم از
بازار طعام بخانه خود می آورد
و دیگری دیگر تواضع میکرد قبول
نداشت زیارت احیا بهتر است
از زیارت اموات که استغفار دینجا
بیشتر است سفر از جهت گرانی
غله جایز است از برای فضل جمعیت
و فراغ عبادت سفیان ثوری
را دیدند مشک بر پشت او بسته
و انبان بر پشت که میرفت
پرسیدند که کجا میروی یا ابا عبد الله
گفت که شنیده ام که در فلان

بر روی زمین سه چیز است عالمی که سخن او از علم بود و مریدی که او را طمع نبود و عارفی
که صفت حق کند بی کیفیت گفت اصل ما درین طریقت خاموشی است و بسنده
کردن بعلم خدای تعالی گفت خلاف سنت بر ظاهر علامت ریای باطن بود گفت
سزاوار است آنرا که خدای تعالی بمعرفت عزیز کرد که او را خود بمعصیت ذلیل نکند گفت
خوف از عدل اوست و رجا از فضل او گفت خوف بر کار دل است از روز کار
بظاهر و باطن شکر عام بر طعام و لباس بود و شکر خاص از آنچه در دل ایشان
باید از معانی گفت اصل تواضع سه چیز است از آنکه بنده از جهل خویش یاد کند و از
آنکه از گناه خویش یاد کند و از آنکه احتیاج خویش بخدای تعالی یاد کند گفت اخلاص
آن بود که نفس را حظ نبود بهیچ حال و این اخلاص عوام بود گفت اخلاص
صدق نیت با حق تعالی یکی از فرغانه عزم حج کرد و گذر او بر نشابور افتاد
و بخدمت ابو عثمان شد و سلام کرد شیخ جواب نداد گفت مسلمان بر مسلمان سلام کند
و جواب نه ابو عثمان گفت حج چنین کنند که مادر بیمار بگذارند و بروند بی رضای
او گفت باز گشتم و تا مادر زنده بود توقف کردم بعد از آن حج کردم و بخدمت
شیخ رسیدم مرا با عزاز و اکرام تمام نشاند و همگی مرا خدمت او فرو گرفت
ذکر حضرت شیخ محمد بن رویم رحمة الله علیه از جمله مشایخ کبار بود و لطیف

غله از سنت میخواهیم که در انجا
باشم گفتند که آیا ما نیز همچنین
بکنیم گفت آری هر کاه که انتوی
در جای که غله ارزانست اقامت گزی
در آنجا که سلامت و جمعیت درین بیشتر
است و تعلق با اسباب منافی
توکل نیست و اعتبار نیست
در واجبات و مباحات و در
حرام نیست اعتبار نداند
و ارتکاب او جایز نیست روز
پنجشنبه سفر کند که سنت است
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم همیشه
چنین میکرد و باید که وقت با مولو
باشد در حدیث است که حق تعالی
برکت داده است مرا در بامداد امت

بسیار دارد در طریقت پرسیدند که اول چیزی که خدای تعالی بر بنده فرض کرد
است چیست گفت معرفت حق تعالی پنهان کرد آمیزه است چیزها مکر خویش برگر
توانگر تر بود که درویش از حق دور تر بود در ویش که توانگر را تواضع کند و تلبیس از
دین برود پس توانگر مغرور توانگری و آنکه حال چون ایشان بحقیقت مرده اند و بعد از
بانصد سال از درویشان بحق راه یابند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرزندان خود را بجز
فقر روا نداشت و بیکانگان را العطا توانگر میکرد گفت منافق خوردن و آشامیدن
بود گفتند از طاعت کدام فاضلتر گفت مراقبت حق بر دوام وقت گفت آوازه
و عصی آدم بر آمد جمله چیزها بر آدم بگریستند بگریم و زر و حق تعالی با ایشان وحی کرد
که چرا بر آدم نگریستی گفتند ما بر کسی که در تو عاشق شود بگریم حق فرمود که بعزت من
و جلال که بقیمت همه چیز بتو آشکار اکنم و فرزندان آدم خادم شما کردانم نقلست
که یکی با وی گفت عزلتی خواهم گرفت گفت بکه خواهی پیوست چون از خلق می بری گفت
بظاهر بخلق می باشی و بباطن بحق نقلست که او را بزندقه منسوب کردند علی ابن عیسی
که وزیر خلیفه بود او را بخواند و در سخن با او جفا کرد و ابن عطا سخن با او درشت
گفت فرمود تا موزه از پایش بکشیدند و بر سرش میزدند تا بمرد و او در میان گفت
قطع الله یدیک و رجلیک خدای تعالی دست و پایت بریده کرداند بعد از مدتی خلیفه بروی

پنجشنبه و مستحب انست که در هر کاری
ابتدا با مولو کند که این زمان
برکت است و باید که بعد از طلوع صبح
روز جمعه سفر نکند تا عاصی نشود ترک
جمعه بدعت مذموم است که تغییر
سنت قدیمه کند عالم را نباید که حج
جاهل نشود اگر قدرت نشود یا نیدان
بالفتح نا فرمان کردن آنحضرت
را و چرا که در بیعت مشغول علم
نگفود که افضل اعمال است و بعضی که
برای وضو راه دور روند تا
با جاری بشند در حقیقت عبث است
چرا که در آن زمان لکن و ذکر
مشغول نشوند که عمل قلب است و آن
مخالف عمل صحابه متقدمان است

خشم گرفت فرمود تا دست و پایش ببریدند بعضی از مشایخ ازین جهت ابن
عطا را باز داد اند یعنی چرا بر کسی دعای نیک توانی کردن و دعای بد کنی بایستی
که دعای نیک کردی اما چنین گفته اند که توانم بود که از آن دعای بد کرد او ظالم
بود برای وضع لقب مسلمانان کرد و گفته اند و از اهل فراست بود و میدانست که با او
چه خواهند کرد موافقت قضا کرد تا حق بر زبان او برانفود و در میان نه و مرا
چنان می نماید که ابن عطا او را نیک خواست تا درجه شهادت یافت و خواری در
دنیا و از مال و جاه و منصب افتادن این وجهی نیکوست پس ابن عطا او را
نیک خواسته بود عقوبت این جهان در جنب آن جهان سهل و آسان است باید که
در عاقبت اندیشه کنی ذکر حضرت شیخ ابو عبد الله جلا رحمة الله علیه
از مشایخ کبار شام بود گفت در ابتدا مادر و پدر را گفتم مرا در کار خدای کنید
گفتند کردیم پس از پیش ایشان برفتم مدتی چون باز آمدم و بدر خانه رفتم در
بزدم گفتند کیست گفتم فرزند شما گفتند ما را فرزندی بود بخدای تعالی بخشیدیم
بخشیده باز نستانیم و در بر من نگشادند گفت بهر نیه رسیدم رنج دیده و فاقه
کشیده تا بنزدیک تربت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم دیدم گفتم یا رسول
بمهمانی تو آمدم این بگفتم و در خواب شدم پیغمبر علیه السلام را کرده نان بمن داد

تا آنکه بعضی صحابه بعضی اوقات بعد از
طعام وضو نمی شستند و بکف
پای پاک میکردند از کمال استغراق
اوقات ایشان در عمل قلبی و علوم
فرصت از برای تقید لشق و سنت
امر معروف و نهی منکر از فرایض است
بآیات و احادیث و آثار و لکن
فرض کفایت است نه فرض عین
اگر یک مسلمان بجا آورد ساقط شود از
دیگران چنانکه حکم فرض کفایت است
در خبر است که از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم پرسیدند که آیا هلاک شود
قریه که در وی صلحا باشند یا رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود آری گفتند
بچه سبب گفت بسبب تهاون

نیمه بخوردم چون بیدار شدم نیمه دیگر در دست داشتم گفت زاهد آن بود که دنیا بچشم زوال نگرد یاد رچشم او حقیر شود یا دل او باسانی از وی باز تواند داشت نقلست که چون و خاتش نزدیک آمد میخندید و جهل برد بمخیان میخندید طبیب گفت مگر زنده است چون بدیدند مرده بود ذکر حضرت شیخ ابراهیم رقی رحمة الله علیه از اکابر علما و مشایخ بود و از بزرگان شام بود گفت نشان دوستی حق برگزیدن طاعت اوست و متابعت رسول علیه السلام و گفت ضعیف ترین خلق آنست که عاجز بود از دست بداشتن شهوات و قوی ترین آن بود که قادر بود بر ترک شهوات و گفت قیمت هر آدمی بقدر همت او بود اگر همت او دنیا بود اورا هیچ قیمت نبود و گفت راضی آنست که سوال نکند و مبالغت کردن در دعا از شرط رضا نیست گفت شنیده است که از دنیا ترا دو چیز بود یکی صحبت فقیر دوم حرمت ولی ذکر حضرت شیخ یوسف اسباط رحمة الله علیه از زهاد و عباد این طایفه بود نقلست که هفتاد هزار درم میراث یافت و هیچ از آن نخورد و از برگ خرما می بافت و از آن قوت می ساخت و گفت چهل بر من بگذشت که مرا پیراهنی نو نبود مگر خرقه کهنه گفت هر که قرآن خواند و دنیا بر گزیند او استهزا کرده است نقلست که شبلی گفت از یوسف اسباط پرسیدم که غایت تواضع

وسکوت ایشان از معاصی و در خبر است که حق تعالی وحی فرستاد بیکی از ملایک خود که فلان شهر را بر اهل وی بزن گفت یا رب در وی بنده از بندگان تست که هرگز ترا معصیت نکرده تعالی امد که بر وی نیز بزن که هرگز روی او متغیر نشده از جهت معصیت خلق و نیز در حدیث است که حق تعالی عذاب کند قریه از اهل قریه که در وی هژده هزار کس باشند که عمل ایشان مثل عمل انبیا باشد از جهت ترک ایشان امر معروف و نهی منکر را و در حدیث است که افضل شهدا کسی است که بسلطان جابر امر معروف کند پس کشته شود در آن منزل او

چیست گفت آنکه از خانه بیرون آیی هر کرا ببینی چنان دانی که بهتر از تست و گفت اندکی ورع را جزای بسیار عمل دهند و اندکی تواضع را بسیار اجتهاد دهند علامت تواضع آنست که سخن حق قبول کنی از هر که گوید و رفق کنی با کسی فروتر بود و بزرگ داری انرا که بالای تو بود در مرتبت و بر توانگران و منکران تکبر کنی گفت نماز جماعت بر تو فریضه نیست و طلب حلال بر تو فریضه است ذکر حضرت شیخ ابو اسحق النهرجوری رحمة الله علیه از کبار مشایخ بود و صحبت عثمان مکی یافته بود و مجاور حرم بود و انجا وفات کرد گفت روزی نظری کردم در روی نیکو کرد نظرم خوش آمد قفا بجا از هوا در آمد و بدین چشم من زد که بدان نگریسته بودم گفت دنیا دریاست کناره او آخرت و کشتی او تقوی و مردمان همه مسافر گفت اصل سه است کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و ترک شهوات کردن گفت فاضلترین کارها آن بود که بعلم پیوسته باشد گفتند طریق بخدا تعالی چگونه است گفت دور بودن از جهال و صحبت با علما و استعمال کردن بعلم ذکر حضرت شیخ سمنون محب رحمة الله علیه از لطف مشایخ بود و صحبت سری یافته و اقران جنید بود نقلست که چون بحجاز رفت اهل فید اورا گفتند مارا سخنی گوی بر منبر شد و سخن میگفت مرغی از هوا در آمد و بر سر او نشست پس بر انگشت وی آمد پس در کنار او نشست پس چندان منقار بر زمین زد که خون از منقارش روان شد و او

در بهشت میان حمزه و جعفر باشد از حذیفه رضی الله عنه پرسیدند که در میان زندگان مرده کیست گفت کسی که انکار نکند معصیت را بدل و زبان و دست از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه منقول است که عدم انکار معصیت بدل بسبب نگونساری دل است که افراد بر مسلمانان واجب است در حدیث است که عاقل کیست که مخالفت نفس کند و عملی کند که بعد از موت بکار آید و احمق کسی است که تابع هوای نفس باشد و طلب کند و تمنا از خدا و غفور باشد بعضی از مشایخ آورده اند که گربه داشت که از قصاب محله برای وی

عاقل

احمق

پس نقباد و بمرد نقلست که ابو محمد بن مغابر گوید با سمنون در بغداد بودم چهل هزار درم بدرویشان داد که هیچ بماندادند بعد از آن سمنون گفت بیا تا جای رویم و بهر درمی که بایشان داد رکعتی نماز کنیم پس بمداین رفتیم و چهل هزار رکعت نماز کردم گفت فقر آنست که با فقر باشی و التصوف آنست که هیچ چیز ملک تو نباشد و تو ملک هیچ چیز نباشی ذکر حضرت شیخ ابو محمد مرتعش رحمة الله علیه از بزرگان مشایخ و معتبران اهل التصوف بود گفت هر که گمان برد که فعل او از آتش بر بهشت رساند یقین خود را در خطر انداخته است و هر که اعتماد بر فضل خدای تعالی دارد خدای تعالی او را ببهشت رساند پرسیدند که بچه چیز دوستی خدای تعالی حاصل شود گفت بدوستی آنکه خدای تعالی دشمن گرفته است و آن دنیاست گفت تصوف حسن خلق است ذکر حضرت شیخ ابو عبد الله بن فضل رحمة الله علیه از کبار مشایخ بود و ستوده همه گفت علامت شقاوت سه چیز است یکی آنکه خدای تعالی علم روزی کند و از عمل محروم ماند دوم آنکه عمل دهد و از اخلاص محروم کند سیوم آنکه صحبت صالحان روزی کند و از حرمت محروم گرداند گفت اسلام چهار چیز از شخص مفارقت کند یکی آنکه عمل نکند بدانچه داند دوم آنکه عمل کند بدانچه نداند سیوم آنکه نجوید آنکه نداند چهارم آنکه مردمانرا منع کند از آموختن و گفت علم سه حرف است عین و لام و میم

میگرفت روزی از قصاب منکری دید او در خانه در آمد و گربه را بر کو بعد از آن بقصاب احتساب نمود قصاب گفت که بعد از این برای گربه تو غدود که خواهد داد گفت من اول گربه را دور کردم بعد از آن ترا احتساب نموده تمام شد فواید

اداب الصالحین
مسئله کفو در نکاح معتبر است کفوا آنست که بجمال و مال و شهر و مهر و حسب و نسب برابر باشد پس اگر زنی مر غیر کفو را بغیر حکم ولی اجازت ولی نکاح کرد روایت که اولیا ایشان نکاح را فسخ کنانند و روایت که نکاح همچنان باقی دارند
منافع القلوب

عین عمل است و لام علم است و میم مخلص است در علم و عمل ذکر حضرت شیخ ابو الحسین بوشنجی رحمة الله علیه از جوانمردان خراسان بود و سالها از بوشنج برفت چون باز آمد بزندقه منسوب کردند از انجا بنیشابور آمد و عمر انجا بگذاشته پرسیدند که مروت چیست گفت بداشتن از انچه بتو حرام است نامروتی بود که با کرام الکاتبین کرده باشی گفت اخلاص آنست که کرام الکاتبین نتوانند نوشت و شیطان انرا تباه نتواند کرد و آدمی بر وی مطلع نشود ذکر حضرت شیخ محمد علی ترمذی رحمة الله علیه از محتشمان شیخ الشیوخ بود و در شریعت و طریقت مجتهد بود و حکمتی بغایت داشت چنانکه اورا حکیم الاولیا خواندندی و در وقت او کسی برتر نبود که سخن او فهم کردی ابوبکر وراق گفت هر یکشنبه خضر علیه السلام نزدیک او آمدی و واقعها از یک دیگر پرسیدندی نقلست که روزی آدم علیه السلام بکاری برفت ابلیس بیامد و بچه او خناس نامی پیش حوا آورد و گفت مرا مهمی پیش آمده است بچه مرا نگاه دار تا باز آیم حوا قبول کرد ابلیس برفت چون آدم باز آمد پرسید که این کیست گفت فرزند ابلیس است که بمن سپرده است آدم اورا ملامت کرد و اورا بکشت و هر پاره اعضا اش بشاخی درخت در آویخت و برفت ابلیس باز آمد و گفت فرزند من کجاست حوا احوال باز گفت که پاره پاره کرده است و هر پاره از شاخی درخت در آویخته

مسئله اقل مهر ده درم شرعی است اگر کم از ده درم شرعی عقد کنند همان ده درم شرعی لازم آید
منافع القلوب مسئله دزد انرا گویند که عاقل و بالغ و مسلم و یا کافر مرد و یا زن ده درم شرعی یا زیادت از آن و یا کالای که بقیمت ده درم شرعی است یا زیادت از آن بخفیه از جایگاهی بستاند که مقام محفوظ است
منافع القلوب مسئله چون دزدی کرد کسی باقرار و یا بگواهی دو مرد ثابت شود دست راست از پیوند ببرند و در روغن بریان کنند و یا اگر کرت دوم باز دزدی کند و ثابت شود پای چپ ببرند و اگر کرت سیوم

ابلیس فرزند را آواز داد او هم بپوست و باز زنده شد و پیش ابلیس باز آمد دیگر
بار حوا را گفت او را قبول کن که مهمی است عجوز امیکرد شفاعت و زاری پیش
آورد تا او را قبول کرد ابلیس برفت و آدم بیامد و از وی پرسید که این چیست
حوا باز گفت آدم حوا را برنجانید و گفت نمیدانم تا چه سرست درین که فرمان من
نمی بری و فرمان دشمن خدای میبری و فریفتهٔ سخن او میشوی پس او را بکشت و بسوخت
و خاکستر او را بآب انداخت و نیمی خاکستر بباد داد همچنین تا چند بار او را بکشت و
آدم می رنجانید و فرزند ابلیس مکلف عاقبت الامر گفت خدای داند که چه خواهد
بود که سخن او میشنوی وانزعاجی وازن من بی در خشم شد و خناس را بکشت
و قلیه کرد و یک نیمه بخود خورد و یک نیمه بحوا خورانید و گفت آخرین بار خناس
بصفت گوسفندی آورد چون ابلیس باز آمد و فرزند طلبید حوا احوال باز گفت
که او را بکشت و قلیه کرد و بخورد و یک نیمه بمن داد و من بخوردم گفت مقصود من
این بود که تا خود را در درون آدم راه دهم چون سینهٔ او مقام من گشت مقصود
من حاصل گشت چنانکه حق تعالی فرمود که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس
من الجنة والناس گفت بدترین خصال مرد دوستی است گفت صد شتر گرسنه
در رمهٔ گوسفندان چندان تباهی نکنند که یک عیب شیطان با همه شیطان آن نکند که یک عیب

مسئله اگر باز دزدی کند و ثابت شود
بچیزی ببرند مگر حبس کنند و بدارند
تا توبه کند مسئله دست سارق بغیر
دعوی خصم کالا نبرند اگر خصم
غاصب آن کالا است و یا مودع
او را گویند که کالا ازو امانت باشد بقیه
اگر از آنجا دزدی کند و ثابت شود
دست ببرند و همچنین اگر کالا کم از
ده درم شرعی بود نیز دست نبرند
مناح القلوب مسئله روایت نکند که
بتخانه جدید در دار اسلام بر آرند
و روایت کرد ذمیان درون شهر اسب
سوار شوند و با سلاح بر دست
گیرند اگر بضرورتی شوند باید که زین
اسب ایشان مانند پالان شتر باشد

نفس آدمی کند باوی ذکر حضرت شیخ ابوبکر وراق رحمة الله علیه از اکابر زهاد
عباد بود چنانکه مشایخ او را مؤدب الاولیا خوانده اند نقلست که فرزند بدبیرستان
فرستاد یک روز او را دید لرزان و رویش زرد شده گفت ترا چه بوده است
گفت استاد آیتی بمن آموخته است که حق تعالی میفرماید وما یجعل الولدان
شیبا یعنی آن روزگار کودکان پیر گرداند از بیم قیامت و این بشنیدم
و چنین زرد شدم کودک بیمار شد و همدران بیماری وفات کرد پدرش خاک
بر سر میکرد و میگریست و میگفت ای ابوبکر فرزند تو چنین شد که یک آیت که
بشنید جان بداد و تو چندین خواندی و ختم کردی و در تو اثر نمیکند پرسیدند
از زهد گفت سه حرف است زا و ها و دال زا ترک زینت و ها ترک هوا و دال
ترک دنیا گفت احتراز کند از اخلاق بهیم چنانکه از حرام نقلست که چون او را
وفات شد بخواب دیدند زرد روی و غمگین و زار میگریست گفتند خیر است گفت چگونه
خیر باشد که درین گورستان که منم از ده جنازه یکی مسلمان نمرد است دیگر بخواب
دید او را گفت خدای تعالی با تو چه کرد گفت در حضرت خود بداشت و نامه بدست من
داد و میخواندم تا بکناهی رسیدم خجل شدم که نتوانستم از کرم ماند روکه درین
جهان آشکارا کنم ذکر حضرت شیخ عبدالله منازل رحمة الله علیه یگانه روزگار

که عرب او را کافر گویند مسئله واجب
است که ذمیان را از لباس علما و صلحا
منع کنند تا ترک تعظیم دین نباشد
مسئله خراج و جزیه و آنچه اهل
حرب هدیه دهند و آنچه بطریق
صلح دهند و مصالح مسلمانان
صرف کنند چنانچه استقامت کردن
و بستن و برآوردن پل سنگین
و چوبین و دادن قوت قاضیان
بقدر حاجت همچنین از مال خراج و جزیه
علما را دهند و مدرسان و متعلمان
را دهند و مفتیان و غازیان
و محصلان خراج و جزیه را بقدر حاجت
ایشان بدهند مسئله فروختن
اسب و برده است کافران حربی و برده است

و شیخ ملامتیان بود گفت هیچکس فریضه ضایع نکند از فریضها الا که مبتلا کرده
بضایع کردن سنتها و هر که بترک سنتی مبتلا گردد زود باشد که در بدعت افتد گفت
نفوذ عیش با کسب بهتر بود از خلوت بی کسب ذکر حضرت شیخ علی سهل اصفهانی
رحمة الله علیه بزرگ بود و معتبر از کبار مشایخ گفت شتافتن بطاعات از علامت
توفیق بود گفت توانگری التماس کردم در علم یافتم و عافیت التماس کردم در خاموشی
یافتم نقلست که او گفت شما پندارید که مرگ ما چون مرگ شما خواهد بود که بیمار شوند
و مردمان بعیادت آیند چون بخوانند اجابت کنم روزی میرفت گفت لبیک
و سر نهاد و شیخ حسن گفت دران حال او را گفتم بگو لا اله الا الله تبسمی کرد و گفت
مرا میگوئی که کلمه بگو بعزت او میان من و او نیست الا حجاب عزت و جان بداد
و ابوالحسین بعد از ان محاسن بگرفتی و گفتی من حجاب اولیا خدا را استشهاد
تلقین کنم و از خجلتها بگریستی ذکر حضرت شیخ خیر نساج رحمة الله علیه
استاد بسیار مشایخ بود در بغداد گفت نشان آنکه عمل بغایت رسیده است
آنست که در آن عمل جز عجز و تقصیر نه بیند نقلست که صد و بیست سال عمر یافت
چون نزدیک وفات شد نماز شام بود عزرائیل سایه انداخت سر از
بالین برداشت و گفت عافاک الله توقف کن که تو بنده مأموری کفنند که جان

باغیان و اهل فتنه نشاید که
مکروه است مسئله لقیط یعنی اگر بچه
افتاده بیابند خوف هلاکت در وی
باشد واجبست که برگیرند و بپرورند
اگر خوف هلاکت نباشد برگرفتن
مستحب است مسئله اگر لقیط حرست
نفقه او از بیت المال واجبست
چنانچه میراث او در بیت المال جمع کنند
مسئله اگر کسی دعوی کند که این لقیط
پسر منست بی گواهی پسر او شود مسئله
اگر کسی کالا افتاده یابد واجبست
که خصم کالا را طلب کند و رساند و اگر خصم را
نیابد تصدق کند و اگر یابنده کالا فقیر
است در حق خود صرف کند و اگر زن او
با فرزند او فقیر اند یا مادر و یا پدر او

او بر دار و مرا گفته اند که چون وقت نماز آید بگزار اکنون فرموده اند
فوت نمیشود و اما از من فوت میشود پس طهارت کرد و نماز بگزارد
و بعد از ان وفات کرد و همان شب او را بخواب دیدند گفتند خدای تعالی با تو
چه کرد گفت از من مپرسید و لیکن از نجس شما رستم ذکر حضرت شیخ ابوالخیر
اقطع رحمة الله علیه از کبار مشایخ بود و سباع و هوام با وی انس گرفته بودند
گفت یک روز در میان بازار همی رفتم با اصحاب بهم چون شوریده جماعتی دزدی
کرده بودند در میان بازار ایشان بگریختند و همه خلق برهم بر آمدند در صوفیان
آویختند شیخ گفت همه ایشان منم ایشان را خلاص دهید که دزد منم با امیر بردند
گفت شیخ مگوئید او را ببردند و دستش ببریدند گفتند تو چه کسی من فلانم
امیر گفت زهی آتش که در جان ما زدی گفت باک نیست که دستم خیانتی کرده بود
قطع شد گفت چه کرده بود گفت چیزی بدستم رسیده بود که از ان پاکیزه تر بود
و آن سیم کری و دستم بچیزی رسیده است از دست من پاکیزه تر بود و آن
مصحف است که بی وضو برگرفته ام چون بخانه باز آمد دست بریده عیال فریاد
برگرفت شیخ گفت چه جای تعزیت است جای تهنیت است اگر چنان بودی
که دست من ببریدندی دل ما ببریدی و داغ یکبارگی بر دل ما نهادندی بدست ما

فقیر اند روا است که با ایشان دهند
مسئله شرکت مفاوضه میان بنده
و حر و میان کودکی و بالغ و هم
و میان مسلم و کافر روا نباشد
سیوم را شرکت عنان گویند
چنانچه دو کس شریک شوند و شرط
کنند که در نفع برابر نبوند حکم در
شرکت این است که هر یکی از قبیل دیگر
وکیل باشد یکی از جهت دیگری
ضمان نباشد چهارم را شرکت
صنایع گویند چنانچه دو خیاط و
یا دو رنگریز و مانند ایشان
شریک شوند بشرط آنکه هر یکی در عمل
دیگری شریک باشند حکم درین شرکت
آنست آنچه از کسب ایشان حاصل

چه بودی وجمعی چنین نقل کرده اند که او را کلا افتاد طبیبان گفتند دست بباید
برید وا ویدان رضا نداد مریدان گفتند صبر کنید تا در نماز شود هم و او را
ذکر خبر نبود و چنان کردند چون او نماز تمام کرد دست را بریده یافت گفت
هیچکس بجای شریف نرسد مگر بموافقت قرار گرفتن و ادب بجا آوردن و فریضها
بجا آوردن داشتن و با نیکان صحبت داشتن ذکر حضرت شیخ ابوحمزه
خراسانی رحمة الله علیه از اکابر طریقت و رفیع القدر بود ابوتراب و جنید را
یافته بود یکبار در بادیه بتوکل نذر کرد که از هیچکس چیزی نخواهد و التفات نکند
و برین نذر بسر برد وی دلو و رسن پارهٔ سیم در جیب داشته که خواهرش
داده بود ناگاه هاتفی آواز داد که از حق شرم نداری از آنکس که آسمان را بی
ستون نگه میدارد معده تو سیم سیر نتواند کرد پس آن سیم بینداخت و برفت
ذکر حضرت شیخ احمد مسروق رحمة الله علیه از اکابر مشایخ خراسان بود و گفت
هر که بغیر خدا ابتهاج شاد شود شادی او جمله اندوه بود گفت هر کرا مودت حق
بود در کس مرغالبتها اندر شد ذکر حضرت شیخ عبدالله عندی رحمة الله علیه
یگانه عهد بود و ابتدای حال او چنان بود که در طوسی قحطی عظیم افتاد چنانکه
آدمی یکدیگر را میخوردند او یکروز بخانه در آمد مگر دو من گندم یافت در حجره را

شود و میان ایشان با مسئله نزکت
در چنین هرم و در بریدن کاه و در
گرفتن صید و این مسئله اجرت
بیمانند و غله و خرآن بفروشنده
واجب است و اجرت سره کننده درم
و وزن کننده درم و زر و نقره مانند
آن بر خریدار واجب است مسئله
فروختن مردار و خون و خوک
و خمر و حرام ولد و مدبر و مکاتب
و ماهی در آب و پرنده در هوا و شیر
در پستان و مروارید در صدف
و پشم در پشت میش و تیر در سقف
و گیاهی که در گرد اگرد آبادانی می‌روید
و عکس سپید و شیر آدمی و موی خوک و موی
آدمی و پوست مردار پیش از دباغت

و آتش در جان وی افتاد و گفت این شفقت بود بر مسلمانان که مردم
از گرسنگی می میرند و تو گندم در حجره نهاده شوی بدود در آمد و روی بصحرا
نهاد و ریاضت پیش گرفت از نوری پرسیدند از صوفی و زاهد گفت صوفی بخداوند بود
و زاهد بنفس نقلست که یکروز با اصحاب خویش بسفره نشسته بود به نان خوردن
حسین بن منصور از کشمیر می آمد قبای سیاه پوشیده و دو سگ سیاه بر دست
شیخ اصحاب را گفت جوانی بدین صفت می آید او را استقبال کنید که کار او
عظیم است اصحاب برفتند و او را دیدند که می آمد و دو سگ سیاه بر دست و همچنان
روی بشیخ نهاد چون شیخ او را بدید جای خود بدو داد تا در آمد و سگان را
با خود بسفره بنشاند و چون اصحاب دیدند که شیخ استقبال او فرمود
و جای خود بدو داد هیچ نتوانستند گفت شیخ نظاره میکرد تا خود خورد و بسگ
میداد و اصحاب انکار میکردند پس چون نان بخورد شیخ بوداع او برخاست
پس چون باز گردیدند اصحاب گفتند شیخا این چه حالت که سگ با او را بجای
خود نشاندی و ما را استقبال فرستادی که جمله سفره از نماز برد شیخ گفت
آری هر دو سگ نفس وی بود که او بنده است از پی او میدویدند از
بیرون ماند و سگ ما در درون مانده است و ما سگ تابع او بود سگ او

روایت
مسئله روایت گواهی نابینا گواهی
آنکس را که حد قذف زده باشند
و گواهی فرزند برای نفع مادر و
پدر و عکس آن و گواهی شوهر برای
نفع زن و عکس آن و گواهی مولی
برای نفع بنده و مکاتب و گواهی
مخنث و نوحه گر و آنکه باجرت
سرود میکند و آنکه شراب خورد و آنکه
حرام میخورد و آنکه کبوتر بازی میکند
و آن گروه حمام و یا در آب بی
ستر عورت در آید و آنکه ربا میخورد
و آنکه قمار و شطرنج می باخت و نماز
فوت میکند و یا در راه کند
طعام میخورد یا آنکه بول در شارع عام

ظاهر می تو آن دیدوان شما بر شما پوشیده و بیش از آن هزار بار پس گفت در
آخر مینش یا شاه او خواهد بود اگر سگ دارد و اگر ندارد کار وری بد و خواهد بود
ذکر حضرت شیخ عبدالله مغربی رحمة الله علیه استاد مشایخ بود و هیچ گیاه
خوردی و مریدان او هر جا که بیخ گیاه یافتندی پیش بردندی تا القدر حاجت
بکار بردی گفت سرای که از مادر بمیراث یافته بودم به پنجاه درم بفروختم
و در میان بستم و روی ببادیه نهادم عربی بمن رسید گفت چه داری گفتم پنجاه
دینار دارم گفت بیار بوی دادم او بدید و بمن باز داد پس شتر را بخوابانید
و مرا گفت برنشین گفتم ترا چه رسیده است گفت مرا از راستی تو دل بر هم شد با من
بحج آمد و مدتی در صحبت من بود از اولیاء حق شد و گفت یکبار در بادیه می رفتم
غلامی دیدم تر و تازه بی زاد و راحله گفتم ای آزاد مرد بی زاد و راحله کجا
میروی گفت چپ و راست نگر تا جز خدای تعالی هیچ نبینی گفت فاضلترین
اعمال عمارت اوقات است و گفت خوارترین مردمان درویشی بود که با توانگران
مداهنت کند و عزیزترین خلق آنکه جمله را تواضع کند وفات او بطور سینا بود
وهم آنجا دفن کردند ذکر حضرت ابوعلی جرجانی رحمة الله علیه کبار مشایخ
بود و گفت سه چیز از عقد توحید است خوف و رجا و محبت زیادتی خوف از ترک

میکند گواهی چنین اشخاص
روا نباشد مسئله و جانور بی
ذبح کرده چون روده یکی های
دوم ملح و د و خون است که چون
آن حلال است یکی جگر دوم سپرز
و این روایت در هدایه موجود است
مسئله گوشت بیضه چون مکروه تحریمه
است بر قول امام اعظم رحمة الله
مسئله اگر در ذبح گردن سر بریده
شد روایت خوردن با کراهت است
فاما سر کند وقت بگوید و این
روایت در فتاوی سراجی مذکور است
مسئله هر چه مکروه است بحرام نزدیک
است بر قول امام اعظم و ابو یوسف قاضی
رحمهما و بر قول امام محمد جمله مکروهات

گناه است بسبب دیدن و زیادتی رجا از عمل صالح بود و بسبب علیه دیدن و زیادتی
محبت از بسیار ذکر بود بسبب منت دیدن پس خائف هیچ نیاساید از ذکر محبوب پس خوف
ناری منور است و رجا نوری منور است و محبت نور الانوار نقلست که روزی در
نماز بود طراری بیامد و ردا از کتف شیخ بر گرفت و ببازار برد تا بفروشد در حال
دستش خشک شد او را گفتند مصلحت آنست که بازبری بخدمت شیخ و شفاعت
کنی تا دعا کند و خدا دست تو باز دهد طرار باز آمد و شیخ همچنان در نماز بود
ردا باز بکتف شیخ انداخت در آنجا بنشست تا شیخ از نماز خارج شد زاری کرد
و در قدم شیخ افتاد و حال بگفت شیخ گفت بعزت جلال خدا اگر از بردن خبر دارم
و نه از آوردن پس گفت الهی او برده باز آورد آنچه از وی برده بود باز بخش در حال
دستش نیک شد گفت جوانی بخواب دیدم نهایت صاحب جمال گفتم تو کیستی گفت تقوی
گفتم کجا باشی گفت در دل اندوهگنان پس نگاه کردم زنی سیاه را دیدم گفتم تو
کیستی گفت خنده و نشاط و خوشدلی گفتم تو کجا باشی گفت در دل غافلان
چون بیدار شدم نیت کردم که نخندم مگر بر خود گفت شبی بخانه و یکبار پیغمبر را بخواب
دیدم علیه السلام گفتم چه دعا کنم تا حق تعالی که دل من نمیراند گفت هر روز چهل بار
بصدق بگو که اللهم یا حی یا قیوم یا لا اله الا انت اسئلک ان تحیی قلبی بنور معرفتک

حرام است مسئله در محیط او لقمه
هر که کلمه کفر گوید بمیلان الله که این کلمه کفر
است کافر است اینجا جهل عذر نیست
نیست مسئله هر که کفر گوید دیگری بخندد
و خنده کننده هم کافر باشد مسئله
اگر مردی از برای سفر بیرون آمد
پس زاغی آواز کرد او باز گشت کافر
گردد اگر اعتقاد کند که فاعل آن زاغ
است مسئله هر که از اقوال منجمان
شک آورد کافر گردد مسئله اگر کسی قدح
می خورد و بگوید بسم الله پس گوید
کافر گردد و همچنین اگر وقت قمار کعبتین
کرد و بسم الله بگوید کافر گردد مسئله
هر که بیرون روز عید کافران موافقت
ایشان با چیزها هدیه فرستد سوی

کفت انس بمخلوق عقوبت است و قرب اهل دنیا معیت و با ایشان مثل کردن
مذلت و کفت زاهدان باشند که هیچ نیابد و دل شاد بود ذکر حضرت شیخ
ابوبکر کتانی رحمة الله علیه از کبار مشایخ حجاز بود و او را چراغ حرم کفتند
و در مکه مجاور بود تا وقت وفات و از اول شب نماز کردی و قران ختم کردی
و در طواف دوازده هزار ختم کرده بود ذکر حضرت شیخ ابو عبد الله محمد خفیف
رحمة الله علیه شیخ المشایخ عهد بود و در علوم ظاهر بسی تصنیف نفیس داشت او
از ابنای ملوک بود و در ابتدا که در دین دامن کیر او شد چنانکه در یک رکعت نماز
ده هزار بار قل هو الله احد برخواندی و بسیار بودی که از بامداد تا شام هزار
رکعت نماز کردی و بیست سال پلاسی پوشیده بود و هر سالی چهار چله داشتی
و امسال که وفات میکرد چهل چله داشته بود و در چله آخر وفات کرد و پلاس
خود بیرون نکرد او را خفیف از آن کویند که او را هر شب غذا بوقت افطار
هفت دانه مویز بودی بیش نه یکبار بود که یک شب خادم مویز کردی داد
هشت دانه بود و بخورد حلاوت طاعت بقاعده هر شب نیافت خادم را
بخواند و از این حال سوال کرد کفت امروز مویز هشت دانه دادم شیخ کفت پس تو
یار من نیستی بلکه خصم من بوده اکر یار من بودی شش دانه دادی نه هشت

ایشان در آن روز کافر شود اکر از
جهت تعظیم فعل ایشان باشد اکر یکی
شروع در کار نیکو بست و یاران
خود بسیار میکوید باید تا باریکی خوش بود
کافر شود اکر آن فعل را حلال داند
مسئله اکر یکی کناه میغره کو دیکری کفت
مرا توبه کن او کفت من چه کردم
که توبه کنم کافر شود مسئله اکر کسی کوید
رزق از خداست و لیکن از بنده
جستن خواهد اکر براین سخن خدا را
عاجز داند کافر شود مسئله اکر کسی کفت
نمیدانم که بیرون آیم از دنیا کافر
یا مومن کافر شود اکر شک در ایمان
مراد دارد مسئله اکر کسی غذا از مال کسی
حرام میکند و امید ثواب دارد کافر

پس شیخ او را از خدمت خود مهجور کرد و خادمی دیکر لقب کرد اند کفت صحبت
کسی طلب کن که دیدن او ترا از خدا یاد دهد و هیبت او در دل تو افتد و ترا زبان
نقل پند دهد نه بزبان کفتار کفت تقوی دور بودن است از هر چه ترا از خدا بکسلد
دور کند کفت ریاضت شکستن نفس است بخدمت و منع کردن نفس است از فطرت
در خدمت پرسید عبودیت کی درست آید کفت چون همه کارهای خود بخدا باز
کذارد و در بلاها صبر کند پرسیدند که درویشی سه روز کرسنه بود بعد از آن بیرون
آید و سوال کند بدان قدر که او را کفایت بود او را چه کویند کفت او را کذاب
کویند نقلست که دو صوفی از جای دور بزیارت آمدند شیخ را در خانقاه نیافتند
پرسیدند که شیخ کجاست کفتند بسرای عضد الدوله کفتند شیخ را با سرای سلاطین
چه کار دریغا که ظن ما بالشیخ ازین بود پس کفتند در شهر طوافی کنیم بازار شدند
بدکان خیاطی تا جیب خرقه را باز دوزند خیاط را مقراض ضایع بود
چون ایشان را دید کفت شما کرفته اید پس ایشان را بسرای عضد الدوله بردند
عضد الدوله فرمود تا دست ایشان ببرکنند شیخ ابو عبد الله حاضر بود کفت
صبر کنید که این کار ایشان نیست ایشان را خلاص داد و در حال کسی بیامد و مقراض
باز آورد پس ابو عبد الله با صوفیان کفت که ای جوانمردان ظن شما راست اما ما امد ما

کسی که اکر فقیر داند که این مال حرام
است صدقه دهنده را دعا میکند هم فقیر
مسئله اکر مردی کفت مردیکر را برو با من
سوی شرع جواب دهد تا بپیاده نیایی
نروم کافر شود مسئله اکر مردی کفت
با من بسوی قاضی او جواب دهد
بپیاده بیا رکافر شود مسئله اکر یکی
کفت مر مسلمانی را که صفت ایمان بکو
جواب دهد ندانم مسلمان نباشد
نزدیک بیشتر علما رحمة الله علیهم
مسئله اکر یکی کفت تا که فلان زنده
است ما را چه کم است یا کفت تا که
دو بازوی من برجاست فراخه مکر
نیست کافر شود چه خود را پیدا کننده
رزق میداند و حق را رازق نمیشناسد

قربونش علیه السلام در شهر نینوی است

بسرای عضد الدوله بجهت چنین کارهاست پس هر دو صوفی مرید او شدند تا بود اینی
که هر که دست در دامن مردان زند او را ضایع نکذارند و دست او بر باد ندهند
نقلست که چون وفاتش نزدیک رسید خادم را کفت من بنده عاصی بودم
غلی بر کردن من نه و بندی بر پای و همچنان روی بقبله بنشان باشد که در
پذیرد بعد از مرک خادم آن بصحبت شیخ آغاز کرد هاتفی آواز داد که هان
ای بیخبر میخواهی که عزیز کرده ما خوار کنی ذکر حضرت شیخ ابو محمد حریری
رحمة الله علیه یکانه وقت بود و برکزیده روزکار و در طریقت باصری بود که
جنید مریدان را کفت ولی عهد من اوست چون جنید وفات کرد او را بجای وی
کفت نقلست که در جامع بغداد درویشی بود که در زمستان و تابستان او را پیرهنی
بودی از وی پرسیدند که این چه حال است کفت من مولع بودم بجامه نیکو پوشیدن
شبی بخواب دیدم که در بهشت میرفتم جماعتی را دیدم از فقرا بر مایده نشسته
خواستم که با ایشان بنشینم فرشته دست من بکرفت و کفت تو از ایشان
نیستی که این قوم در یک پیرهن اند بیدار شدم و نذر کردم که بجز یک پیرهن
نپوشم کفت اخلاص ثمره یقین است و ریا ثمره شک و کفت کمال شکر در مشاهده
عجز است از شکر ذکر حضرت شیخ منصور حلاج رحمة الله علیه کار او کار عجیب بود

مسئله اگر مردی کفت خدای میداند
که من نکردم ام چنین و میداند که کرده است
بر قول شمس الائمه حلوانی رحمة الله علیه کافر
شود مسئله بر اکراه و بجبر یا تسخر
کلمه کفر کوید کافر شود اکر چه در باطن
اعتقاد کفر نداشت تمام شد مسایل

منافع القلوب

بالنعم و الآلام حریص منتخب

و واقعات غرایب خاص او را بود از زنادقه در بغداد چه در خیال حلول
و الحاد و در غلط که خود را حلاجی کفته اند و نسبت بدو کرده بدان کشتن
و سوختن بتقلید محض کرده اند چنانکه دو تن را در بلخ همین واقعه افتاد
که حسین را و شیخ عبد الله خفیف کفته است که حسین منصور عالم ربانی است و شبلی
کفته است که من و حلاج از یک مشربیم اما مرا بدیوانکی نسبت کردند خلاص
یافتم و حسین را عقل او را هلاک کرد نقلست که آن روز که فتوی دادند که او را
بباید کشت جنید در جامه تصوف بود و می نوشت خلیفه فرمود که خط جنید
باید چنانکه دستار و دراعه در پوشید و بمدرسه رفت و جواب فتوی نوشت
که نحن نحکم بالظاهر یعنی بر ظاهر حال کشتنی است و فتوی بر ظاهر است
اما باطن را خدا تعالی داند نقلست که در شبانروزی چهارصد رکعت نماز کردی
و بر خود لازم داشتی کفتند درین درجه که توئی چندین رنج چراست کفت
در کار دوستان اثر کند و نه رنج دوستان صفت باشند نه رنج بر ایشان اثر
کند و نه راحت و عشق در بقای معشوق شده است اکر رنج بوی رسد و اکر راحت
همه و برابر است نقلست که در پنجاه سالکی کفت اکنون هیچ مذهب نکرفته ام
اما از هر مذهبی آنچه دشوارتر است بر نفس اختیار کرده ام تا امروز که پنجاه ساله ام

قرآن را یاد کیرد فراموش بکند که نسیان آن کناه کبیره است و لیکن نزد شافعی آنست که بدون مصحف خواندن نتواند
و نزد حنیفه آنست که از مصحف هم خواندن نتواند تحقیق ... ابوبکر رضی الله عنه
... قرآن ... کفت ... عمر رضی الله عنه ...

از کتاب شرح قصیده برده ...
زمان ولادت با سعادت آن سید الانبیا
علیه و علی آله افضل الصلوات و السلام
روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول وقت
طلوع آفتاب بعد چهل روز از واقعه
فیل و بعد هبوط آدم علیه السلام از
جنت شش هزار و چهارصد و شصت و سه سال
اتفاق افتاد اشیاء عجیبه و امور غریبه
مرویست از امام زین العابدین
علیه و علی آبائه الصلوات و السلام که
فرمود در مدینه زنی کاهنه بود و با یکی
از جنیان تعلق داشت و با وی همبستر
میشد چند روز آن جن نامده روزی
بصورت جانوری پرنده آمده بر دیوار
نشست آن زن او را نشناخته
کفت که ترا چه پیش آمد که از عهد
نامده او کفت که حالا واقع آمده
مدار در مکه پیغمبری مبعوث شده
که بر ما زنا حرام است تحت نفس اماره
تالی و ما را در ضلالت افکندن نمیتواند

بخط عبارت است از آرزو و کلو عشق جزی
که بوی کی غایت شده نمودم نیست

نماز کردم و هر نمازی غسلی کرده ام نقلست که در ابتدا اگر ریاضت میکشید
ولعی داشت که بیست سال پیرهن نکرده بودی روزی بستم از وی بر
کندند مورکزنده بسیار در روی افتاده بود یکی از آن وزن کردیم
دانگ بود نقلست که گرد او عقربی دیدند که میگردید قصد کشتن کردند
گفت دست ازو بدارید که دوازده سال است که ندیم ماست وگرد ما میگردد
گویند رشید خرم سمرقندی عزم کعبه کرد در راه مجلس میگفت روایت کرد
که با چهارصد صوفی روی بباديه نهادند چون روزی چند برآمد چیزی نبود
حسین را گفتند ما را بریان میباید گفت بنشینید پس دست از پس میکرد
سر یا بریان با دو قرص یکی یکی میداد تا چهارصد بریان و هشتصد
قرص بداد بعد ازان گفتند ما را رطب می باید برخاست و گفت مرا
بیفشانید بفشاندند رطب از وی می بارید تا همه سیر بخوردند پس در راه
هر کجا که پشت بخاری باز نهادی رطب بار آوردی گفت خلق عظیم آن بود
که جفای خلق در وا نکنند پس اگاه خدا ایشان را آنچنانکه شناختند باشد گفت و عالم
رضا اژدهای هاییست که از الیقین خوانند که اعمال هژده هزار عالم در کام
اوست چون ذره در بیابان نقلست که با شبلی گفت روزی که یا ابابکر دستی برنه

که ما قصد کاری عظیم کردیم و گشته کار شده ایم چون خلق در کار او متحیر شدند منکر
بیقیاس و مقرلی بیقیاس پیش شمار پدید آمدند و کارهای عجایب ازو بدیدند حمله بر قتل او
اتفاق کردند از آنکه میگفت انا الحق گفتند بگو هو الحق گفت بلی همه اوست شما
بگویید که گم شده است بلی که حسین گم شده است بحر محیط گم نشود و کرد جنید را گفتند
این سخن که منصور میگوید تاویلی دارد گفت بگذارید تا بکشند که روز تاویل نیست پس
جماعتی از اهل علم برو خروج کردند و سخن او پیش معتصم تباه کردند و علی بن عیسی
که وزیر خلیفه بود بروی متغیر گردانیدند خلیفه فرمود تا او را بزندان کردند یکسال
در زندان بود اما خلقی میرفتند و مسایل می پرسیدند بعد از آن خلق را از آمدن
منع کردند و مدت پنجاه هیچکس نرفت مگر یکبار ابن عطا و یکبار عبدالله خفیف و یکبار
دیگر ابن عطا کس فرستاد که ای شیخ ازین که گفتی عذر خواه تا خلاص یابی حلاج گفت
کسی که گفت کی عذر خواهد او چو این بشنید بگریست و گفت ما خود چند یک حسین منصوریم
نقلست که در شبانروزی در زندان هزار رکعت نماز میکرد گفتند چون میگویی که
چه قسم نماز از برای کم میگذاری گفت ما دانیم قدر ما نقلست که در زندان سیصد
کس بودند چون شب درآمد گفت ای زندانیان شما را خلاص دهم گفت چرا
خود را خلاص نمیدهی گفت در بند خداییم و پاس سلامت میداریم اگر خواهیم بیک اشارت

همه بندها بکشایم پس بانگشت اشارت کرد همه بندها از هم دیگر فرو ریخت ایشان
گفتند اکنون کجا رویم که در زندان بسته است اشارت کرد در رخنها پدید
آمد گفت اکنون سر خود گیرید گفتند تو نمی آیی گفت ما را با او سریست که جز
بر دار نتوان گفت دیگر روز گفتند زندانیان کجا رفتند گفت آزاد
کردند گفتند تو چرا نرفتی گفت حق را با ما عتابیست نرفتیم این سخن بخلیفه
بردند گفت فتنه خواهد ساخت او را بکشید یا چوب زنید تا ازین سخن باز گردد سیصد
چوب بر او زدند هر چوب که میزدند آوازی فصیح می آمد که لا تخف یا ابن منصور شیخ عبدالجلیل
صفار گفت اعتقاد من در چوب زننده بیش از اعتقاد در حق حسین بود
از آنکه این مرد چه قوت داشته است که در شریعت که چنان آوازی صریح می شنید
و دست او نمی لرزید و همچنان میزد پس دیگر روز بردند تا بکشند صد هزار آدمی
گرد آمدند و او چشم گرد همه میگردانید و میگفت حق حق الحق و در شبی در آن
روز که بکشتند و روز دیگر بسوختند و سیوم روز بباد بردادند یعنی عشق اینست
خادم در آن وقت از وی وصیتی خواست گفت نفس را بچیزی که کردنی بود
مشغول دار اگر نه او ترا مشغول گرداند بنا کردنی بود پس پسرش گفت مرا وصیتی
کن گفت چون جهانیان در اعمال کوشند در چیزی کوش که ذره از آن

هزار اعمال انس و جن و آن نیست الا علم حقیقت پس در راه که میرفت
میخرامید دست انداز ان و عیار وار میرفت با سیزده بند گران گفتند
این خرامیدن چیست گفت زیرا که بنحر گاه می روم و نعره بزد و جماعتی مریدان
گفت چگوی در ما که مریدیم و اینها منکرانند و ترا سنگ خواهند زد گفت
ایشان را دو ثواب است و شما را یکی از آنکه شما را حسن الظن بیش نیست
و ایشان را قوت توحید و صلابت شریعت می جنبید و توحید در شرع اصل بود
و حسن الظن فرع هر کسی سنگی می انداختند شبلی موافقت گلی انداخت حسین
بن منصور آهی کرد گفتند از همه چرا آه نکردی از گلی آه کردی چه سرست گفت
از آنکه آنها نمیدانند معذورند ازو سختم میاید که میداند که نمی باید
انداخت و می انداز پس دستش جدا کردند خنده بزد گفتند خنده چیست گفت
دست آدمی بسته جدا کردن آسانست مرد آنست که کلاه همت از تارک عرش
در کشد و قطع کند این بالین پس پایش جدا کردند تبسمی کرد و گفت به پای سفر خاک میکردم
قدمی دیگر دارم که هم اکنون سفر هر دو عالم کند اگر توانید آن قدم ببرید پس دو دست
خون آلوده برروی خود مالید و روی و ساعد خود آلود کرد گفتند چرا کردی گفت
خون از من بسیار رفته دانم که رویم زرد شده باشد و شما پندارید که زردی من از

امام سیوطی گفته که آتش حرام است بر مومنی که دست مبارک بر دستش رسیده و تقبیل و مصافحه ان بوسیله باشد بالا و وسیله ماحی ذنوب و باعث دخول
جنت است و این فقیر بعد معانقه انحضرت تمنا کرد که از نزد کسی سند مصافحه مسلسل باشد از وی حاصل کند تا آنکه شیخ امام همام محمد باقر علیه و علی ابائه
الصلوة والسلام بخواب دید که انجناب متوجه حال این ضعیف شده هر دو دستم را در میان کرمیتین تمسک گرفته تبسم شده صیغه درفقیر بزبان مبارک
برس آن زوست خواب و روی مالیدم تا در چشم شما سرخ روی باشم
پس چشمهاش بر کردند قیامتی از خلق بر جراحت بعضی سنگ بیستند و سنگ
انداختند پس خلوا استند تا زبانش ببرند گفت چندانی صبر کنید تا سخنی
بگویم روی سوی آسمان کرد و گفت الهی بدین رنج که از برای تو برند محروم
مثال مکن از نو و از تو دولت شان بی نصیب مکن زبانش ببریدند و نماز
شام بود که سرش ببریدند در میان بریدن تبسمی کرد و جان براد مردمان
خروش کردند و گفتند حسین کوی قضا بمیدان رضا بر دو از یک یک اندام او آواز
می آمد که انا الحق روز دیگر گفتند این فتوی بیش از ان خواهد بود که در حال حیات
بلی او را بسوختند از خاکستر آواز انا الحق می آمد و در وقت قتل هر خون که از
وی بر زمین می آمد نقش الله ظاهر میگشت روز سوم بود که خاکستر حسین را بحبس
باب دادند از آب همچنان آواز انا الحق می آمد و آب قوت گرفت خادم خرقه
شیخ بر لب دجله برد آب از قرار خود شد خاکستر خاموش شد پس آن خاکستر دیگر بار
جمع کردند و دفن کردند عباسه طوسی گفته فردا قیامت در عرصات حسین منصور را
بزنجیر محکم بسته بیارند که اگر گشاده بیارند جمله قیامت برهم زند حج تمام شد
مرقوم بیست و یکم شهر صفر المظفر ۱۲۶۰ هجری بمقام دار السرور رای بریلور

نقل است از طفیل بن عامر رضی الله عنه که
گفت چون بمکه رسیدم قریش گفتند که تو
مرد شاعری و در جودت ذهن و حسن تقریر
نظیر نداری و در شهر ما مسافر اوی
باید که با محمد تکلم نکنی و از وی چیزی نشنوی
او ساحری است که از سحر خود جماعت ما را
متفرق ساخته و پدر را از پسر و زن را از
شوهر و برادر را از برادر و خواهر جدا کرده
در میان ما خلاف عظیم انداخته تا آنکه بسبب کمال
مبالغه شان من پنبه در گوش خود نهادم تا نشنوم
بر نشستم وقت صبح بمسجد حرام آمدم پس دیدم
که آنحضرت در نماز مشغول است و چیزی میخواند
من با تمام تصنع کلمات با خود گفتم که از وی
چیزی می باید شنید اگر کلام معقول است
قبول کنم و الا رد نمایم پس چون آنحضرت
متوجه خانه شد از عقب آمده عرض کردم
که با محمد چیزی بخوان تا بشنوم آنجناب
سوره از قرآن خواند شنیده گفتم قسم
بخدای عزوجل این کلام بشر نیست
و هرگز کسی از افراد انسان قدرت ندارد که بدین فصاحت کلام کند و مضامین عجیبه را باین خوبی انتظام دهد و کلمه شهادت بزبان رانده مشرف باسلام شدم

فواید شرح مشکات شریف ترجمه عبد الحق دهلوی قدس سره
فائده طیبی گفته ادب اسمی است که واقع میشود بر هر ریاضت محموده که منتهی میکند در وی
انسان در کسب فضیلتی از فضایل و اصل ترکیب وی متضمن معنی جمع کردن و خواندن کسی
بچیزی است و ادب بمعنی جمع کردن مردم بطعام و خواندن ایشان است برای آن
از اینجاست و طعامی را که ساخته شود برای دعوت و عروس مادبه گویند و ادب
بمعنی اول که مذکور شد نیز متضمن جمع کردن و خواندن بمجاز است و در صحاح گفته
که ادب بفتحتین فرهنگ و نگهداشت حد هر چیزی و سیوطی گفته ادب استعمال آنچه محمود است از
قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب اخذ بمکارم اخلاق و بعضی گفته اند ایستادن
بر حسنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و رفق با هر که دون است و در مجمع البحار گفته
که ادب جنس اخلاق است و حق آنست که عامتر است از اخلاق و اعمال فقیر سلام اسم
از تسلیم بمعنی سلامت و برات از نقایص و عیوب و اسمی است از اسماء الهی تعالی و بعضی گفته اند
که تسلیم نیز مشتق است از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و معنی السلام علیک
این است که الله تعالی مطلع است بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا اینجا بر تست یعنی
تو در حفظ و نگهبانی اوی چنانچه الله معک اکثر بر آنند که معنی سلام علیک این است
که تو در سلامتی از من و مرا نیز سلامت دار از خود مشتق از سلم که بمعنی مصالحه است

فواید شرح مشکات

بیان ادب

بیان سلام

قول جناب امیر المومنین علی رضی الله عنه
انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال

یعنی امین باش از من و امین دار مرا و شرعیت این در ابتدای اسلام برای تمیز
مسلم از کافر بود تا تعرض نکنند گویا علامت است باسلام پس از ان مستمر شد این شریعت
از کتاب بهار خلد ترجمه ترمذی شمایل النبی صلی الله علیه و سلم حضرت بی بی عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت
فرموده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت خواب بر بستر خود سوره اخلاص و معوذتین خوانده
و بر هر دو کف دست خود دمیده بر سر و دوش و سینه و رخسار میگردانیدند همچنان سه بار میفرمودند
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد نبوت ده سال در مکه و ده سال در مدینه سکونت فرمودند نبوت در عمر چهل سال
عنایت شد آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمودند که با پیری من سوره هود و سوره واقعه و سوره مرسلات
و سوره عم و سوره شمس کورت شدند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در هر شب هر یک چشم میل سرمه سه کرت میفرمودند
آنحضرت صلی الله علیه و سلم گلیم سیاه هم پوشیده بودند از خوردن طعام بر چپ منع فرموده اند
چون دور خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه تمام شد انگشتری آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیر اریس از
دست خادم حضرت عثمان افتاد ابی برده رضی الله عنه روایت میکند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در
دو جا در انتقال فرمودند یکی که بیرون دار و دیگر جایی بود حضرت عثمان رضی الله عنه از ان تا نصف ساق
می پوشیدند و میفرمودند که از رحمت من همین طور بود و هر را وی این حدیث ایاس رضی الله عنه است بروایت
ابو اسید ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بخورید زیتون را که این روغن از درخت
برکت است آنحضرت صلی الله علیه و سلم را کدو مرغوب بود

فواید نفع الخلایق
حدیث حضرت علی سے اور
سعد بن ابی وقاص سے اور عبد الله
بن عمر سے اور انس بن مالک سے
اور جابر سے اور عبد الله بن مسعود سے
اور عوف بن مالک سے اور
واثله سے اور عویمر سے اور
ابی الدرداء سے اور ابو ہریرہ سے
اور عمر بن عوف سے اور معاویہ
بن ابی سفیان سے اور عمرو بن
عاص سے ان کے سوا اور صحابہ سے بھی
کئی صحیح سند کے ساتھ اور حسن
سند کے ساتھ اور ضعیف
سند کے ساتھ ابو داود اور
ترمذی اور ابن ماجہ اور ابن حبان

فواید فوز الکبیر فایده اگر خواهی که از منافقان نمونه ببینی برو در مجلس امرا و مصاحبان ایشان را
ببین که غرض ایشان را بر مرضی شارع ترجیح میدهند در انصاف فرق نیست در میان آنانکه کلام آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بواسطه شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه الحال پیدا شده لهذا و بطریق یقین حکم
شارع معلوم کرده انهم بعد از ان خلاف آن اقدام می نمایند و هذا القیاس جماعه از معقولیان که شکوک و شبهات
بسیار بخاطر دارند و معاد را نسیا و منسیا ساخته اند نمونه ان کروه اند فایده عدد آیات منسوخه را
بپانصد رسانیده اند ۝ از کتاب ایقاظ الهمم للاهتمام بمقلد کل امام اجتهاد در ائمه
مذاهب منحصر نبود بلکه ابتدای انتهای اجتهاد از زمان کرامت نشان اصحاب کبار رضی الله عنهم
باشد و بعد از ان از ایشان تابعین عالیشان رسید پس در تبع این بزرگان شایع گردید
و اجتهاد اصحاب کبار دانا بار شاد حضرت سید العباد استناد والاصح آنکه علیه السلم مجتهد مستقل
مجتهد مطلق مجتهد فی المذهب و این مجتهد التخریج و صاحب الوجه نیز گویند چهارم مجتهد
فتیا و آن کسی است که بحفظ مذهب قایم شود و بفهم آن از واضحات و مشکلات فایز گردد و لیکن در
تقریر ادله مذهب بتحریر دقایق آن مثل قاصر باشد و بمرتبه اصحاب وجوه و تخریج نرسد و فقهای که
ازین اقسام اربعه نیستند و مجتهد نیستند و ملا علی قاری فقهای مذهب خود را بر پنج قسم فرموده اوده
چهار از ایشان اهل اجتهاد اند و یک قسم بهره از ان ندارند و بالاتفاق تقلید مجتهد بر مجتهد حرام لهذا
امام حضرت مطلبی رضی الله عنه تلامذه خود را بمبالغه بالوجه تکرار در تقلید خود و غیر خود نهی فرمود

او رحاکم اور ابن عدی اس
حدیث کی روایت کرتے ہیں کہ
حضرت فرماتے ہیں کہ یہود
اکہتر گروہ ہوے اور نصاری بہتر
فرقے اور میری امت تہتر
فرقے ہو گی سب کے سب دوزخ
میں جائینگے ایک فرقہ جنتی
اصحاب کہنے لگے وہ کون ہیں
یا رسول الله تو کہا وہ لوگ
جو اس بات پر ہیں جس بات پر
میں اور میرے اصحاب ہیں
ملحد شیخ عبد الحق کے ترجمہ سے
یہ فایده لکھا جاتا ہے الحاد
در شرع میل کردن از حق بباطل
مراد بالحاد در حرم از تکاب

عامیان آن کسی است که با فقه روی و راهی نخوانده و اگر مختصری از نظم و نثر فارسی هم بخوانند از قید عامی بودن بر نیایند و حکم این عامیان نزد علماء مذهب به عالیشان آنست که ایشان را مذهب معین نبود و انتساب ایشان بمذهب شافعیه یا حنفیه هوس و تعصب پیش نباشد و دعوی مجرد کسی بی سند و بی معنی از علماء کامنه مذکورین که ایشان را فتوی دهد بران عمل کنند اگر شافعی المذهب فتوی دهد بران عامل شوند و اگر حنفی فتوی دهد آنرا بعمل آرند مقصود ازین بیان آنکه اختلافی که در باب اقتدای حنفیه بشافعیه و بالعکس در فصول آیه می آید منحصر در علماء سابق الذکر است و این عامیان ازان بالیقین مراد نیستند و انهار اهرگز نمیرسد که بر التزام تقلید خواهان مراعات شروط معلوم شوند و چیزیرا که در خورشان ایشان است بطلبند و از دائره خود تجاوز نمایند و مقدار خود را نشناسند و حکم بلا دغدغه و اعتراض بر امام که اتفاق افتد نماز گذارند و از تعلیق بجا و بغدی نا روا احتراز کنند بر کسی از امت قابلیت ادراک احکام کتاب و سنت نداد بلکه این امر منحصر در مجتهدان با هر المرتبت بود و عامه را از توسل بوسایط گریز نباشد و مراد از عامه درینجا کسانی اند که بمرتبه اجتهاد نرسیده اند یعنی ان عامه که اقسام کره بالا ام کور شدند و این عامه نیز قابلیات متفاوته و استعدادات متباینه دارند و بحسب قوت و ضعف مواد محتاج یک واسطه یا واسطین یا وسایط میشوند و حکم ایشان آنست که بهر کسی از ایمه معتمدان که اعتقاد او رجحیت او دارند تابع شوند و درینجا علمای که قایل اند بتعیین بودن و اصرار بر چهار مذهب با جد گفته اند که مقلد

کردن چیزی را که نهی کرده شده ازان در زمین حرم چنانکه کشتن و جنگ کردن و شکار کردن یا مطلق گناه چنانکه کشتن مذهب ابن عباس است کره همچنانکه طاعت درین زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم دارد و دیگر اسا‌ءت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر است و لهذا عمر رضی الله عنه اقامت مکه را مکروه داشت از جهت نگاهداشت حرمت و تعظیم این مکان شریف پس رفت و در طائف سکونت داشت حدیث مشکوة میں عائشه صدیقه سے بیہقی کی مدخل اور رزین کی کتاب کی یہہ حدیث لکھی ہی کہ پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم نے فرمایا چھے شخص ہیں کہ میں نے لعنت کی ہی

هر امام مقلد خود را از غیر او افضل و ارجح داند یا مساوی او اعتقاد کند و الا تقلید چگونه صورت بندد و بتنقیص امام دیگر نپردازد و از طعن او و مقلدان او احتراز نماید علماء اعلام اختلاف نموده اند درین که بعد تمذهب شخصی از فقهاء که بمذهبی از مذاهب ایمه یگانه ایا میسر او را که از اکل آن مذهبها ببعض مسایل آن بمذهب دیگر انتقال کند یا نی و در صورت جواز شرایط این انتقال بضرورت مشروط بود یا نی آن نیز روا باشد جمهور علماء مذاهب اربعه برانند که انتقال نمودن بضرورت ولی ان شرطی چند درست است شرط اول آنکه این انتقال از روی جد و ادب باشد نه از راه لهو و عبث شرط ثانی آنکه بر مذهبی که ازان انتقال کند طعن ننموده و راه گستاخی نپیموده بمذهب دیگر در نیاید شرط ثالث آنکه در مذهبی که باشد اگر ترقی حاصل نشود با عمل بران دشوار نماید و بنابرین بمذهب دیگر در آید مضایقه ندارد شرط رابع آنکه این انتقال جهت طلب حطام دنیا و نیل وظیفه نذر یا منصب قضا و افتا نبود شرط خامس آنکه در مسایل دو مذهب تلفیق نکند که ازان مذهب ثالث پیدا شود و در کیفیت تلفیق و جواز و عدم جوازش اختلاف است خلاصه آنچه محققان هر چهار مذهب تحریرش نموده اند آنست که تلفیق غیر جایز آن بود که در قضیه واحد واقع شود مثلا کسی بعد وضو مس ناجرم کند تقلید للامام ابی حنیفه رضی الله عنه و افتصاد نماید تقلید للامام الشافعی رضی الله عنه پس بهمان وضو نماز گذارد بانفاق امامین نمازش باطل باشد بخلاف آنکه تلفیق در قضیتین بود چنانچه بتقلید امام شافعی مسح بعض سر کند و بتقلید امام ابو حنیفه بعد قی نماز گذارد در صورت نماز او درست باشد زیراکه هر دو امام به بطلان نماز او اتفاق ننموده اند و بعضی تلفیق کذای نیز منع کرده اند لیکن این منع مجرد از سند بود و نزد اهل تحقیق اعتبار ندارد

انپر الله نے بھی اور ہر مقبول دعا والے نبی نے بھی یا لعنت کی ہی یعنے انپر لعنت کر الله انپر اور لعنت کی انپر ہر مقبول دعا والے نبی نے بھی ایک تو الله کی کتاب میں بڑھانیوالا دوسرا الله کی تقدیر کو جھٹلانیوالا تیسرا زبردستی سے حاکم بنے والا تا اس حکومت سے عزت دے اسکو جسے الله نے ذلیل کیا ہی اور خوار کرے اسکو جسے الله نے عزیر کیا ہی چوتھا الله کے حلال کیے ہوے کو حرام کرنیوالا پانچواں میرے خاص لوگوں سے الله کے حرام ٹھہراے ہو کو حلال کرنیوالا

چھٹا میری سنت کو چھوڑنیوالا حدیث طبرانی کی جامع صغیر میں علی مرتضی رضی الله عنه سے یہہ روایت ہی کہ پیغمبر خدا نے فرمایا کہ الہی رحمت کر میرے خلیفوں پر جو میرے بعد آئینگے میری حدیثیں اور سنت روایت کرینگے اور لوگونکو سکھلاوینگے حدیث امام احمد کی مسند اور صحیح نسای سے اور ابن ماجه سے اور مستدرک سے ابن عباس کی یہہ روایت جامع صغیر میں لکھی ہی کہ پیغمبر خدا نے فرمایا کہ بچاؤ دین میں حد بڑھنے سے کیونکہ تم سے اگلے تھے سو لوگ جو ہلاک ہو سو دین کے مقدمہ میں حد بڑھ جانے سے ہو حدیث حدیثونکی کتابونکے باب الجنایز میں عمر بن حصین اور ابو برزه صحابیوں کی یہہ روایت ہی کہ دونوں نے کہا ہم نکلے رسول الله کے ساتھ ایک جنازه کے پیچھے سو حضرت نے ملاحظه فرمایا ایک جماعت کو جو اپنی چادریں ڈال دی تہیں اور فقط کرتہ پہنے چلتے تھے تب آپ نے فرمایا کہ کیا جاہلیت کا کام اختیار کرتے ہو یا جاہلیت کے کام کی مشابہت کرتے ہو مقرر میں نے قصد کیا کہ تمکو بددعا کروں ایسی بددعا جو تم اپنی شکلوں سوا اور شکلو میں پھر جاو تو تب انہوں نے اپنی چادریں لے اور لیں پھر کبھی ویسا کام نکیا حدیث مشکوة کا باب میں ہی کہ رسول خدا نے فرمایا کہ الله نے حکم بھیجا جبرئیل کی طرف کہ فلانے شہر کو

۳

الٹ مار جو جبرئیل نے عرض کی کہ ای پروردگار انمیں تیرا فلانہ بندہ ہی جسنے ایک پل بھر تیری نافرمانبرداری نکی ہی تب فرمایا کہ الٹ مار اسپر اور انپر کیونکہ اسکا منہ میرے بیچ میں کسو وقت اترا نہیں یعنے لوگوں سے میرے نافرمانبرداری دیکھ کے اسکا منہ اترا نہیں اور اسکی چہرے پر بالیسند کا نشان نظر نہ آیا حدیث منصور معضوا الجلبی تابعی سے روایت ہی وجیه بن خلیفه صحابی اپنے گھر سے ستیس میل و تینے دور

رمضان میں نکل چلے پھر انہوں نے افطار کیا اور انکے ہمراہ جو تھے سو کتنوں نے افطار کیا اور دوسروں نے افطار کو پسند نکیا پھر جب وحیه اپنے گھر کے طرف لوٹ کے آئے تو فرمانے لگے الله کی قسم میں نے آج ایک کام دیکھا جسکو دیکھنے کا گمان نہیں رکھتا تھا کہ ایک گروه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اور انکے اصحاب کی راه سے پھر پڑے الہی تو مجھکو اپنے طرف بلوا لے یہہ حدیث ابی داود کی سنن میں ہی اس حدیث کا حاصل یہہ ہی کہ سفر میں روزه نرکھنے کی پروا انکی خدا اور رسول کی خبات سے ہو چکی ہی اصحاب رضی الله عنه اس پروا انکی کے موافق عمل کیا کرتے تھے چنانچه مشکوة میں ابن ماجه کی کتاب سے عبد الرحمان بن عوف کی یہہ روایت ہی قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صایم رمضان فی السفر کالمفطر فی الحضر پیغمبر خدا نے فرمایا رمضان کا روزه سفر میں رکھنے والا ایسا ہی جیسا رمضان کا روزه نرکھنے والا جو جیتا بھلا اپنے گھر میں ہو یعنے جیسا یہہ شخص اپنے گھر میں جیتا بھلا ہوکے روزه جو الله کا فرض ہی چھوڑ دیتا ہی ایسا ہی اس شخص نے سفر

۴

میں روزه رکھ کے الله کی پروا انکی کو چھوڑ دیا اگرچه قوت والیکو سفر میں روزه رکھنے کا گناه نہیں لیکن روزه نرکھنا اچھا ہی چنانچه مشکوة ہی میں مسلم کی کتاب سے یہہ حدیث ہی کہ حمزه بن عمرو نے عرض کی کہ یا رسول الله میں سفر میں روزه رکھنے کی قوت اپنے جسم میں پاتا ہوں کہ اگر روزه رکھوں تو مجھپر گناه ہی آپنے فرمایا کہ ہی رخصة من الله عز و جل فمن اخذ بها فهو حسن و من احب ان یصوم فلا جناح

علیہ یعنے سفر میں روزہ رکھنا اللہ کی بروائگی ہی جسنے اسکو اختیار
کیا سو بھلا کام ہی اور جسنے روزہ رکھنے کو دوست رکھا سو اسپر
گناہ بھی نہیں القصہ جب وحیہ بن خلیفہ صحابی نے لوگوں کو دیکھا
کہ حضرت اور انکے اصحاب کے کئے ہوے سے اتر گئے ہیں تو بہرا امانا
اور اپنے جان سے تنگ ہوکے موت مانگی اب یہاں سے خیال
کیجئے کہ صحابہ کو حضرت کے سنت پر نہ چلنے سے اور بدعت کے جاری
ہونے سے کیا کچھ اندوہ گی ہوا کرتی ہوگی حدیث بنی اسرائیل
کی اخبار میں ہی کہ ایک عالم بدعتوں سے لوگوں کو گمراہ بناتا تھا
سو اسکو توبہ ا پہنچی یعنے اس عالم نے توبہ کی اور اللہ کیطرف پھیرا
اور ایک مدت نیکی میں عمل کرتا رہا تب انکے پیغمبر پر اللہ تعالی نے وحی
بھیجی کہ اسکو کہدے کہ اگر تیرا گناہ جیسے تیرے ہی درمیان ہوتا کسی
حد تک بھی پہنچا تو میں بخشش دیا ہوتا لیکن کیا کروں اپنے
بندوں میں سے انکو جنکو تو نے گمراہ کرکے دوزخ میں ڈلوایا ہی
میں تجھکو نہیں بخشتا ہوں

از کتاب شرح قصیدہ بردہ تصنیف ارتضا علی خان قاضی
ادراک کنہ حقیقت محمدیہ مقدور کسی نیست نہ
ملک و نہ نبی و نہ دانش کہ میدان سوای برد
و نہ جن نیز بدیدہ بینش کہ بانظرف
نگاہ کند انس بن مالک رضی اللہ عنہ
روایت میکند کہ روزی مردی بحضور
النبی صلی اللہ علیہ وسلم آمد بمجرد معاینہ
رعشہ در تمام بدنش افتاد آنحضرت فرمود
کہ مترس من پادشاہ نیستم لیکن زنی ام
از قریش کہ گوشت خشک را بریان
کرده میخورد مروی است در صحاح کہ روزی آن
سید الاشجعین در مقامی تنہا بخواب بود
کافری شمشیر برہنہ در دست گرفتہ
آمده ندا کرد کہ ای محمد احوال ترا از
دست من کہ رہانید آنحضرت فرمود اللہ
بمجرد سمع این کلمہ رعشہ بر تمام اعضایش
مستولی شد و بی اختیار شمشیر از دستش
بر زمین افتاد آنحضرت شمشیر برداشتہ
فرمود کہ حالا ترا کہ میرہاند وی عرض کرد
کہ من از تو امید نیکوئی دارم آنجناب شمشیر ش
بوی داد و ہم در مصباح الظلام بروایت امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ منقول است کہ بحضور آنجناب روزی اعرابی آمده خود را بر قبر مبارک
انداخت و خاک پاک آنرا بر سر ریختہ گفت کہ یا رسول اللہ آنچہ از خدا شنیدی ما از تو شنیدیم و از جملہ آنچہ بر تو فرود آمده این آیت است ولو انہم اذ ظلموا

[illegible]

از کتاب ایقاظ النیام تصنیف مولوی باقر صاحب مرحوم المتخلص باگاه حدیث شریف صلوۃ الجماعۃ
افضل من صلوۃ الفذ بسبع وعشرین درجۃ متفق علیہ نماز جماعت افضل بود از نماز منفرد به بیست
و ہفت درجہ رواہ الامامان البخاری ومسلم حدیث شریف لقد ہممت ان امر بالصلوۃ
فتقام ثم امر رجلا فیصلی بالناس ثم انطلق معی برجال معہم حزم من حطب الی قوم لا یشہدون
الصلوۃ فاحرق علیہم بیوتہم بالنار متفق علیہ تحقیق قصد کردم این کہ حکم کنم نماز کہ قایم کرده
شود پس بفرمایم مردی را کہ بامامت مردم نماز گزارد بعد ازان بروم ہمراه خود مردی چند را کہ
با ایشان پشتارہای ہیزم باشد بسوی قومی کہ حاضر نمیشوند نماز جماعت تا بسوزم بر ایشان خانہای
ایشان را بآتش متفق علیہ و علمارا در مرتبہ مشروعیت جماعت اختلاف بود نزد حضرت امام
شافعی رضی اللہ عنہ فرض کفایت است بحیثیتی کہ شعار ان در بلد ظاہر شود و این قول منصوص
آنجناب و مختار جمہور اصحاب آن تقدس مآب است و بقول دیگر آنحضرت سنت مؤکده بود و برین قول اند
حضرت امام ابو حنیفہ و حضرت امام مالک رضی اللہ عنہما و اکثر اصحاب این ہر دو کرامت نصاب نیز
و جمعی از حنفیہ گفتہ اند کہ واجب است محقق ابن الہمام گوید کہ علیہ عامۃ المشایخ و بقول سوم حضرت
امام مطلبی رضی اللہ عنہ فرض عین بود و لیکن شرط صحت نماز نباشد یعنی اگر کسی با شرط امکان
جماعت تنہا نماز گزارد نماز او درست لیکن گنہگار شود و برین قول اند حضرت امام احمد و عطا
و ابو ثور و داود و ابن المنذر کہ ائمہ عزیز بودند رضی اللہ عنہم و جماعت و جناب محمد ابن خزیمہ

و فرموده کہ شرط صحت نماز بود کہ وا
نقل عنہ امام الحرمین رضی اللہ عنہما بیان این
ہر گاہ عظم و شان جماعت این باشد بر ہر
مومن بالغ عاقل کہ حر و مقیم و قادر
بران بود لازم و متعین شود کہ بیکی
ہمت و جلکی نہمت خود بان اعتنا
نماید و در آخر در این شرف مبادرت
کنند زیرا کہ علمارا مجاد با لاتفاق
اینہم فرموده اند کہ اگر ہمہ اہل بلد بر ترک
ان فراہم شوند بر بادشاه و نایب او
واجب است کہ با انہا قتال کنند یعنی
بعد تقدیم نصایح کبرا و مواعظ بذیرا
پس متدین عاقل اقدام بر چنین امر
باطل نکند کہ مستوجب قتال اہل سنت
و جماعت و مستاہل مشابہت بخوارج

فایده مقرره اشباه و نظایر است کہ از اعراض الغراں کنتاراہو نہادہ

در روافض بر اہل سنت شناعت کرد و بر اہل فہم و تمیز این قدر نیز مخفی نماند کہ جماعت در عہد میمنت مہد
حضرت جمعیت مرتبت در ہمہ مدینہ با کرامت جز یکجا یعنی در مسجد آنجناب صلی اللہ علیہ وسلم منعقد نشد
و بعد ازان در زمان خلفای راشدین و سایر اصحاب مجتہدین رضی اللہ عنہم اجمعین یکجا
بوقوع می آمد با آنکہ فیما بین این ابرار اختلاف در مسایل فروعیہ بسیار بود و ہمچنین در عصر
ائمہ اربعہ نامدار و اعصار قریبہ این چہار بزرگوار تعدد جماعات اصلا بروز ننمود مگر در ازمنہ
متاخره کہ بسبب تعصبات منکره و تکلفات منکره و تباین اہوای متنافره و تنافی آرای
متشاجره تعدد مذکور منتہای ظہور یافت و ہر کسی بنا ید مذہب خود و توہین مذہب غیر شتافت
و اکثر حنفیہ جہت جواز اقتدای خود بشافعیہ اشتراط شرطی چند کرده اند و اثر ان بسبط
بکثیر آورده اند و از آن شروط بعضی زاید بود و برخی اصل نداشت و قدری درست باشد و چون
شروط مذکوره بگوش حنفیہ این دیار خورده در باب اقتدای خود بشافعیہ قیل و قال بسیار میکنند
و شافعیہ نیز بعلت آنکہ در کتب مذکوره مشہور و اینان بود کہ در باب اقتدا اعتقاد ماموم اعتبار
دارد نہ عقیده امام درین گفتگو شریک ایشان میشوند تا آنکہ در اکثر مواضع این دیار این
بحث و تکرار میشود و سخنہای گفتنی و ناگفتنی بروز میرسد و تحقیق بقبول حقیق پیرایہ وضوح یابد بر
بدانکہ خروج از خلاف ائمہ امین مہما امکن بالاتفاق مستحسن و احسن است و ہر متدین را ضرور باشد
کہ تا مقدور در ان بکوشد و خلاف بر اقسام است اول در حلال و حرام مثلا گوشت سوسمار نزد شافعیہ حلال بود و ۲

۳ و نزد حنفیہ حرام پس اجتناب از ان
شافعیہ را مستحب باشد و بوم و خفاش
نزد حنفیہ حلال است و نزد شافعیہ حرام
پس حنفیہ را احتراز از ان مستحب بود و قسم
ثالث در مشروعیت آن مثل جہر بسملہ
در محل جہر نزد شافعیہ و اسرار آن نزد
حنفیہ و ترک آن بالکلیہ نزد مالکیہ و بی
ریب درینجا خروج از خلاف ممکن نبود
پس ہر کسی بر مذہب خود عمل نماید و قاعده
دیگر درینباب آنست کہ ماخذ خلاف قوی
باشد تا خروج از ان مستحب بود و الا
اعتنای بان نتوان کرد مثل رفع
یدین نزد رکوع و اعتدال کہ فعل آن
بی بہن اولی است از جہت احادیث
کثیره شہیره کہ بتواتر معنوی رسیده

و روایت ابطال نماز بان کہ منقول از امام ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ آورده است اعتماد را نشاید
چنانکہ تضعیف این روایت و تزییف قول کسیکہ بان مایل باشد ہم از اقاویل اکابر حنفیہ در جای
خود بیاید در میان صحابہ رضی اللہ عنہم در فروع اجتہادیہ اختلافہا بود بعضی از ایشان اعتقاد
وضو از مس ذکر و نامحرم داشتند و بعضی از برآمدن چیزی از غیر سبیلین لزوم وضو می پنداشتند
و بعضی در مسح سر اکتفا به بعض ان میکردند و بعضی درود در قعده اخیر فرض میداشتند و بعضی دیگر مخالف
ایشان درین مسایل می بودند لیکن ہرگز منقول نشد از کسی از ایشان کہ از اقتدا بمخالف
خود پہلو تہی کرده باشد بلکہ منقول از ایشان مزید ترغیب بر اقتدای بعض به بعض بود مگر در نفس امامت
کہ ایشان انرا به یکدیگری انداختند و حال تابعین نیز ہمچنین بود با وجود آنکہ اختلاف در
مسایل فروعیہ در ایشان ترقی نمود الغرض کلام این علمای حنفیہ صریح است در آنکہ ہر جنس
کہ آن در نماز مشروع بود ارتکاب آن در محل دیگر ازان مفسد نماز نمیشود و مذہب حنفیہ آنست کہ اگر
نزد ذبح عمدا ذکر نام خدا تعالی نکند گوشت آن ذبیحہ نجس و خوردنش حرام بود و نزد شافعیہ خوردنش
مع الکراہت درست باشد حدیث شریف خیر القرون قرنی ثم الذین یلونہم ثم الذین یلونہم معنی
تعصب چنانکہ شیخ عبد العظیم حنفی و غیره نگاشتہ اند آنست کہ تعصب میل و حیف است باہوای نفسانی با جہت
نصرت مذہب خود حدیث صلوا خلف کل بر و فاجر این حدیث را طرق دیگر است در ضعفا و علمای
سنت و جماعت بر ایراد این حدیث اتفاق کرده اند و از او در کتب کلامیہ آورده و اینقدر نزد ایشان ازو

۴ علامات سنیت و نشان مباحث
از اہل بدعت بود محقق شیخ ابن الہمام
گوید ہیچ مسلم در ایمان خود شک نماید و دگر
مشیت در ایمان یا برای تبرک بود یا جہت
حسن خاتمہ انتہی از حسن بصری رضی اللہ عنہ
آورده کہ کسی از وی از ایمان پرسید فرمود
ایمان دو قسم است پس اگر سوال میکنی
از ایمان بخدا تعالی و ملائکہ و کتب و رسل
او و از جنت و نار و بعث و حساب
پس من مومنم و اگر سوال میکنی از قول
الله تعالی انما المومنون الذین اذا
ذکر اللہ وجلت قلوبہم تا او لئک
ہم المومنون حقا پس بخدا قسم کہ من
از ایشانم یا نی توقف کند حسن در
اصل ایمان و جزین نیست کہ توقف کرد

در کمال ایمان که مستحق میشود مومن از لتبیخ زیرا که وعده فرمود است الله تعالی اهل جنت را
بقول خود لهم درجات عند ربهم و مغفرت و رزق کریم و لیند خود از سفیان ثوری آورده که
فرمود ما مخالفت کرده ایم با مرجیه در سه مسئله ما میگوییم که ایمان قول و عمل بود و ایشان گویند لا عمل
باشد و ما میگوییم که ایمان زیاده و کم میشود و ایشان گویند زیادت و نقصان نپذیرد و ما میگوییم
اهل قبله نزد ما مومنانند و ایشان گویند ما نزد الله تعالی مومنانیم پس سفیان ثوری از مذهب اهل
سنت خبر داد که ایشان برایمان خود نزد الله تعالی جزم نمیکنند زیرا که حق تعالی حال بنده میداند
که بچه انجام باز گردد و ما نمیدانیم پس سپاریم کار خود را بحق زیرا که نمیدانیم لسوء علم آن از خوف سوء
خاتمه و استثنا میکنیم از برای آن و امیدواریم از الله تعالی که ثابت گرداند ما را بقول ثابت در
حیات دنیا و آخرت قال الله عز اسمه و لا تقولن لشیء انی فاعل ذالک غدا الا ان یشاء الله
هرگز مگو در باب هیچ چیز که من کننده آنم فردا مگر اینکه بخواهد الله تعالی انا مومن حقا گویان نیز
بحیثیت خاتمه حقا نگویند بل باعتبار حال الحال ان حال را می بینند و شافعیه ما را در نظر دارند
و اشد کراهت در نماز آنکه مخالف صف بکذارد چنانکه اکثر جهلا میکنند ابو داود و ترمذی و نسائی
از زید بن اسود رضی الله عنه آورده اند که گفت حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حج و نماز
گذاردم با آنحضرت فرض در مسجد خیف و چون آنجناب نماز تمام کرد دو مرد را دید که در آخر قوم نشسته اند
و با آنحضرت نماز نگذارده فرمود بیارید این هر دو را نزد من پس آوردند ایشان را در حالی که گوشت

ے شانهای برود می لرزید فرمود
چه چیز منع نمود شما را ازین که نماز
گذارید با ما گفتند یا رسول الله نماز گذارده ایم
در خانهای خود فرمود اینچنین نکنید
بلکه چون شما در خانهای خود نماز
گذارید و پس بمسجد بیایید با آن
نماز گذارید که این نماز برای شما نافله میشود
بوانکه این مستنکفان گرفتار شده اند
بقطع صفوف که علما بر حرمت آن اتفاق
نموده اند و بعض محققین از لاز کبایر شمرده
از برای حدیثی که امام احمد و ابو داود
از ابن عمر رضی الله عنهما آورده اند که گفت
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم درست نمایید
مقابل هم دارید و خوج را بند کنید
و نرمی نمایید با دستهای برادران خود

و نگذارید فرجه برای شیطان هر که پیوند کند صفی را پیوند کند او را الله تعالی و هر که قطع کند
صف را قطع کند او را الله تعالی و از همان خروج که رعایت آن بر مصلیان واجب بود و از شعایر
اسلام باشد احوط تسویه صفوف و مرصوص کردن است حدیث براء رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله
علیه و سلم بر کناره هر صف می آمد و تسویه می نمود در میان صدور قوم و مناکب ایشان و میفرمود
مختلف نشوید در ایستادن که مختلف شود دلهای شما بدرستیکه الله تعالی و ملائکه درود میفرستند بر صف
اول و از امیر المومنین علی کرم الله وجهه آورده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود برابر بایستید تا
راست شود دلهای شما و با یکدیگر نزدیک شوید تا رحمت کرده شوید و نیز فرموده آنحضرت
صلی الله علیه و سلم که هر که فرجه را بند کند مغفور شود تعدد جماعات در ازمنه سابقه لیب عدم تعقب در علما
امت نبود و این تعدد جماعات اگرچه بدعت بود لیکن حسنه باشد است در ولی در زمان که سلف صالح
از آن نزد تکرار جماعت و حدوث محاریب و ایمه در چهار جهت کعبه با کراهت رسیده اند و نیت این نگر
از حوادث زمان و نوایب دوران و حدوث این محاریب در مکه معظمه در سنه هشتصد و سی و سه سال است و حدوث
جماعت ثانیه در مدینه مکرمه در سنه هشتصد و شصت سال و حدوث محراب ثانی در آن بعد نهصد و چهل سال
در زمان سلطان سلیم رومی عفی الله عنه بوقوع پیوست هر چند علماء آن زمان مساعی نمایان در منع
آن کردند مفید نشد فکان قدرا مقدورا پس در ظنون و اوهام عوام این خیال خام استحکام یافت که این
امر یست معروف که اهل حرمین اختیار کرده اند پس جزم نمودند بر نکیر بر کسی که با امام خود اقتدا کند و محراب او را

و التزام نماید مقدم بود با موخر و با امام
مخالف اقتدا کنند اگرچه حضرت امام شافعی
باشد رضی الله عنه و یکی از متفقهان در
تایید این ظنون فاسده رساله نیز تحریر
آورده و درآن از اقتدا بشافعی منع کرده
و عوام و سادات قول بر آن عمل نموده بلکه شیخ
الاسلام بر همعصری بر آن متطلع شده
توبیخ و تشنیع بسیار بر او نموده و از
اظهارش منع فرمود آنکس بر خطای
خود معترف و نادم و از شناعت عمل
خود تایب گوید پس از آن التزام جماعت
اولی می نمود لیکن رساله او سبب فتنه
و فساد و موجب اکثر تعصب و عناد
اهل تقلید شد و بسیاری از مجاوران
هر دو حرم محترم اعتقاد کردند که صلاة

شافعی نزد حنفی کلا صلاة است پس قطع صفوف ایشان و تکلم نزد قرائة امام ایشان و فعل دیگر
منکرات واجب از کرمی بر دارند و بر کسی که اقتدا بشافعی بکند طعنه میزنند گویا او ارتکاب کبیره نموده
اکثر علماء روم در سنه هفتصد و سی با دو روم اغوا نموده بر آن آوردند که محاریب بود در کعبه مشرفه معظمه
نا است اما طایفه شافعیه بر هم خورد و اجماع جمیع اهل مذاهب امام ایشان صورت نه بندد و پس حیثیات
جماعت ثانیه در مدینه سکینه برای حنفیه در سنه هشتصد و شصت همین معامله بروی کار آوردند و تعدد
و تفریق جماعات مسلمین کردند و باز در سنه نهصد و چهل با غرض سلطان سلیم رومی محراب ثانی در مدینه را
نورانی هم ساختند و منحوا اسیخسه که مقام ابراهیم نیز که در حرم عزیز مکی در تحویل شافعیه از مدت دراز
هست بگیرند در نهایت کار بند بجر تقبل شدند لیکن صورت نه بست هر چند علما در اجبار در باب منع محراب
ثانی در مدینه ذات الانوار سعیها کردند مفید نگردید سبب جز آنکه امسال ازان استحسان میکنند و حال آنکه
باتفاق نقل و عقل بدعت باشد همچو اجتماع ایشان در مدینه مطهره و در شهر رجب بزیارت حضرت سید الشهدا
حمزه رضی الله عنه که هجوم این هم در اجال از رجال و نسا قریب بهجوم حج میشود و از رجبی نامند و حال آنکه
شهادت آنحضرت در ماه شوال است اگرچه زیارت آن جلیل القدر المنقبت موجب ثواب بود لیکن تخصیص
رجب باو و دیگر امور چیست و همچنین اشیاء دیگر از هر ابواب علوم که منکر باشد رواج دارد و مثل آخذ عشر از نقد
و جنس که در مکه معظمه رواج یافته و با قطع نظر از عوام مسلمانان خواص ایشان این ساهی می بینند و خاموش
میشوند و مثل السکوة هوا از فضا بردم یاد و میدهانند و ...

از کتاب شرح قصیده برده تصنیف
قاضی ارتضا علیخان القاضی رحمه
ولا محکوم سگ بودن درین راه
به از بودن اسیر نفس بدخواه
ترکیه نفس بدون باز داشتن وی از
مالوفات و مستلذات او متصور نیست
از آنکه مرغوبات نفسانی اگرچه از کبایر
اند محکوم خود و مبتلا بکفر شدنی باشد اگر
از جمله صغایر و ترک ادب شده در معصیت می انداز
همچو حلوای پر از زهر است نفس
دار وی از عالم قهر است نفس گر
لباس پست پرستی درکشد گر بد عوای
خدای سرکشد گر مراد خود بیابد
از درست چو بری از دو نفس اندر
برت نفس سگ گردن بزن زانع

[illegible]

تنین من بیان کوم سلوک راه دین نفس مومن مرکب جان و دل است راه
پیه مرکب بر بدین مشکل است پاسبان مرکب خود باش و خیز تا سوار ای برو رستخیز
حاکم از حذیفه رضی الله عنه روایت میکند که فرمود سرور عالم صلی الله علیه و سلم که تیر نظر زهر آلود ابلیس است
کسیکه بخوف حق تعالی باز داشت آنرا از محارم یافت حلاوت ایمان را طبرانی در معجم کبیر صغیر از انس
بن مالک روایت میکند که گفت عرض کردیم یا رسول الله امر بالمعروف و نهی از منکر نکنیم تا وقتی
عامل نشویم فرمود امر و نهی کنید اگرچه بدان عامل نباشید بلکه ازین سبب که مصداق ابرار اهتفک
اصلاح حال خود مقدم است نسبت بحال دیگری تا در وعید اتامرون الناس بالبر و تنسون
انفسکم نه در آیم و نصیحت در دل دیگری تاثیر تام بخشد در صحیح بخاری از جابر رضی الله عنه مروی
است که گفت روز حفر خندق سنگی حایل آمد که ما بسبب ضعف بدن و شدت گرسنگی از شکستن آن
عاجز شدیم آنسرور علیه الصلواة و السلام برخاست و حالانکه از غایت گرسنگی سنگی بر شکم بسته
بود و بیک حمله از تبر آن سنگ حایل پاره پاره شد و کرمانی شارح بخاری میگوید که حکمت ظاهر
در بستن سنگ بر شکم آن بود که وقت قیام راست افتاد ممکن گردد و ضعفی در عبادت راه
نیابد و تشنگی نفس حاصل شود و این فقر و فاقه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیاری بود نه اضطراری
و برغبت نه بکراهت مقام محمود که عبارت است از شفاعت کبری مخصوص باو است صلی الله
علیه و سلم و آن در حق صلحا برای دخول او در بهشت بغیر حساب یا برای تخفیف حساب یا برای رفع

۴ درجات و در حق مومن عاصی برای
نجات از دوزخ و برای تقلیل مدت
مکث وی در آن قسطلانی در مواهب
لدنیه از جابر رضی الله عنه روایت میکند
که گفت عرض کردم بجناب رسالت عالم
صلی الله علیه و سلم که خبر ده مرا از اول
اشیاء مخلوقه فرمود که حق جل مجده
قبل جمیع اشیاء نور نبی تو مخلوق
کرده پس آن نور منبسط گردید و پیدا شد
از وی لوح و قلم و عرش و کرسی
و ملک و ملکوت و عالم و آدم
سیوطی رحمة الله علیه در رسایل
خود بطرق متعدده باثبات رسانیده
که وی علیه الصلوة و السلام از اصلاب
طاهره و ارحام طیبه متولد شده و در
آبای شریف از آدم تا عبد الله کافری
نیست و آذر عم ابراهیم علیه السلام بود

[illegible]

فائده لنفع درسنه مفقود ... از هجرت

١

اقوال تعقب هر که منتقل شود از مذهب شافعی بسوی مذهب ابی حنیفه خلعت پوشانیده بود و هر که از مذهب ابو حنیفه بمذهب شافعی در آید تعزیر کرده شود تا آنکه صاحب خلاصه از فتاوی حسین ماتریدی نقل کرده که از وی پرسیده از شافعی المذهب که حنفی شد پس گفت که بمذهب شافعی انتقال نماید اما میرسد او را این انتقال جواب داد که تعزیر کرده شود ان فاسق مرتد باشد تعزیر تا مذهب دی را که ... ابدالمهدی
از کتاب القیاد النیام

هو

تَنْبِيهُ الْاِنْسَانِ فِيْمَا يَحْرُمُ
وَيَحِلُّ مِنَ الْحَيْوَانِ

درماه ... سنه ١٣١٦ هجری نبوی در مطبع ... واقع ... طبع شد

بیت

شد طبع بار دوم این نسخه مکمل ... نقاش نقش آخر بهتر کند زاول

اقوال تعقب و افراط علما متعصبین حنفیه

فایده بزدوی در فتاوی خود گفته که تزویج کرده نشود با معتزلی نه با شافعی و گفته اند که تزویج کرده شود با معتزلی نه با شافعی قول قهستانی که تقلید کرده نشود مر صحابه و تابعین بجز امام ابو حنیفه و اگر هرگاه عیسی علیه السلام نازل شود بمذهب او عمل کند تعجب ... دو گروه لیا ... از بکدوم روم قهستانی "
و کید ... شیخ احمد سرهندی و بعض حنفیه دیگر نوشته اند که حضرت عیسی ... حضرت مهدی علیهما ... الصلوة والسلام بر مذهب امام ابو حنیفه عمل کنند و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانند و ملا علی قاری در رساله المشرع الوردي في مذهب المهدي که در احوال حضرت امام مهدی نوشته است

...

فوائد فوز الکبیر تصنیف شاه ولی الله محدث فایده شرک آنست که غیر خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از آن بکن فیکون میشود و یا علم ذاتی از غیر اکتساب که آن دو دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن باشد یا ایجاد و شفای مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از وی تا بسبب آن کراهیت نکرده باشد یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستادن بر شخصی تا آن بسبب رحمت فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور عظام هیچ کس را شریک نمی دانستند چون خدا تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچ یکی را قدرت ممانعت اثبات نمیکردند بلکه اشتراک ایشان در امور خاصه بعضی بندگان بود کمان میکردند که مانند آنکه پادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طراف ممالک میفرستد و ایشان را در امور جزئیه تا وقتی که حکم صریح پادشاه نشده است مختار و متصرف میدارد و خود به تدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سایر بندگان بایشان میکند و شفاعت ایشان در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول می نماید همچنین ملک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا و سخط ایشان در سایر بندگان اثر میکند پس واجب می دانستند تقرب بان بندگان خاص تا شایسته قبول مطلق حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجازی امور در حیز برای باید و بملاحظه امور سجده برای ایشان و ذبح برای ایشان و حلف برای ...

فائده
لفظ کراهت کی عبارت میں جو مذکور ہوئی ہی تو اس سے مراد مکروہ تنزیہی ہوتا ہی اور اگر خطرات یا حیلہ و غیرہ میں مذکور ہوگی تو مکروہ تحریمی مراد ہوگا والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب

٣

فارسی زبان میں تھے سو واسطے فائدے عام ہندی زبان میں اسکا ترجمہ بے کم و کاست کر دیا تا کہ ہر آدمی اور اعلیٰ اسکے فائدہ لینے سے محروم نہ رہے اور اسکا نام تنبیہ الانسان فیما یحرم و یحل من الحیوان ہی اور پہلے ایک مقدمہ بیان کیا ہی اسمیں حرام اور مکروہ کی تفصیل بیان کی ہی اسکے بعد مقصود اصلی کو شروع کیا مقدمہ جاننا چاہیے کہ کام غیر مشروع دو قسم پر ہی ایک حرام جسکی حرمت دلیل قطعی سے ثابت ہوی اور کوی دلیل اباحت کی اسکے مقابلے میں پای نہیں گئی ایسی چیز کو جو حلال جانے وہ سب علما کے نزدیک کافر ہی اور دوسرا مکروہ جسکی حرمت میں شبہہ ہی یعنے ایک دلیل سے حرام اور دوسری دلیل سے مباح ایسی چیز کا نکرنا بہتر ہی بلکہ موجب ثواب کا اور ایسی چیز کے حلال جاننے والے کو کفر کی نسبت نکرینگے اور مکروہ کی بھی دو قسمیں ہیں تحریمی اور تنزیہی تحریمی وہ جو حرام سے نزدیک ہو اور تنزیہی وہ جو حلال سے نزدیک ہو اسیطرح بیان کیا ہی جیسا تلویح نے ف ....

اونٹ	امام مالک رح	امام احمد حنبل رح	امام شافعی رح	امام ابو حنیفه رح	اسم
	حلال	حلال	حلال	حلال	اونٹ

یعنے اونٹ ابن ماجہ نے ایک حدیث آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سے"

٢

بسم الله الرحمن الرحیم

سب تعریف ثابت ہی اس الله کو جسنے ایک حکم کن سے تمام آسمان اور زمین اور انسان اور حیوان کو پیدا کیا پھر حیوانوں میں سے بعضونکو حلال اور بعضونکو حرام کیا اور حلال کو طیبات کر کے اور حرام کو خبیثات کر کے قرآن شریف میں بیان فرمایا اور درود و سلام اوپر اشرف مخلوقات کے اور افضل بریات کے جسکا نام پاک محمد ہی صلی الله علیه و آله و سلم اور اس رسول اکرم نے ہم پر معنی طیبات اور خبیثات کی مفصل بیان فرمائے سبکو سیدہی راہ شریعت کی بتلادی اللهم صل و سلم اب بعد حمد اور نعت کے جاننا چاہیے کہ یہہ چند مسئلے ہیں جانوروں کے حلت اور حرمت کے بیان میں تالیف کئے ہوئے جناب ہدایت مآب جامع معقول اور منقول حاوی فروع و اصول مولینا و استادنا حضرت معین صاحب غفر الله له و لوالدیه کے

۴

روایت کی ہی کہ آپنے فرمایا ہی اونٹنی عزت ہی اپنے صاحب کی اور کہا
اللہ تعالی نے نَاقَۃَ اللّٰہِ وَسُقْیَاھَا وَاِلَی الْاِبِلِ کَیْفَ خُلِقَتْ
اور اسکی صفتوںمیں ایک یہہ ہی کہ اکثر قبلے کیطرف منہ کرکے چلتا ہی اور حدی کی
آواز سے مست ہوتا ہی فت خواص اسکا گوشت دوسرے درجیمیں گرم ہی
اور بھلا اور تیسرے درجیمیں خشک اور باہ کو قوت دیتا ہی اور اسکا جگر
نزلہ کو دفع کرتا ہی اور بینای کو قوت بخشتا ہی اور اسکے بال کو جلاکر اگر زخم پر
باندہیں یا چھڑک دیں تو خون کا بہنا بند ہوجاتا ہی اور اسکا دودھ
جلندہر کی بیماریکو اور تلی کو دور کرتا ہی اور اسکی کلی یعنے جو اعاشق کی
آستین پر باندہیں تو اسکا عشق جاتا رہے اور دوسرے جانوروں سے
اسکو عزت بہت ہی چنانچہ اپنی ماں اور بہن پر جان بوجھ نہیں پھاندتا واللہ اعلم

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
ابن عرس	حرام	اختلاف	اختلاف	مباح

یعنے نیولا اسکی کنیت ربھی اور نہنگ کا دشمن ہی چنانچہ اسکے منہ میں
گھس جاتا ہی اور جگر کاٹتا ہی اور اسکی مادہ کان سے جنتی ہی
خواص اسکے دماغ کو اگر آنکہ میں لگاویں تو آنکہ کی تاریکی کو دور

ترجمہ
خبردار ہوا اونٹنے سے اللہ کی اور اسکی پانیکی پیاس سے
کیوں نہیں دیکھے اونٹنے کیطرف کیونکر پیدا کیا گیا ہی
فائدہ
امام احمد بن حنبل رحمۃ اللہ علیہ کے مذہب میں اور شافعیوں کے نزدیک اور بعض صحابہ کے نزدیک اونٹ کا گوشت کھانا وضو کو توڑتا ہی اور امام اعظم اور امام مالک اور اکثر شافعیوں اور صحابہ کبار اور ابن مسعود وغیرہ سبکے سب اس قول کی انکار رکھتے ہیں اور اونٹ کے باندہنے کی جگہ

نیولا

۵

کرتا ہی اور اسکے کان چوروں پر باندہیں تو مفید ہوگی اور اسکی چربی اگر
دانتوں کو ملیں تو دانت گرپڑیں اور اگر نیولا اور چوہی کو ایک جگہ دفن کریں تو
اُس گھر میں انمیں دشمنی ہوجاوے . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
ابن آوی	حرام	حرام		حلال

یعنے گیدڑ نوشیروان کے زمانیمیں نکلا اس سے آگے نہ تھا خواص اسکی
زبان گھر میں رکھیں تو اس گھر میں دشمنی پڑجاوے . . . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
ارنب	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنے خرگوش اسکے نر کو خزز کہتے ہیں اور مادہ کو عکرشہ اسکو عورتوں کیطرح
حیض آتا ہی اور اسکی حمل کی مدت ستر روز ہیں اور حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالی
عنہ نے ایک روز ایک ارنب کا شکار کیا اسکے دو خصیہ اور ایک ذکر اور ایک
فرج تھی جیسے خنثی اور اس سے جن بھاگتا ہی اور آنکہ کھلے ہوے سوتا ہی اور
حضرت عبداللہ بن عمرو بن العاص سے اسکی کراہیت روایت کی گئی ہی اور
صحیح یہہ ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے اسکو کھایا ہی خواص

نماز پڑھنا مکروہ ہی اور بکریوں کے باندہنے کی جگہ جایز ہی اور اسکے پیشاب کی نجاست خفیفہ ہی اور امام محمد کے نزدیک پیشاب ایسکا پاک ہی اور پینا اسکے پیشاب کا حرام ہے نزدیک ابویوسف رحمۃ اللہ علیہ کے نزدیک اور دوا کے واسطے درست ہی اور قربانی کرنیمیں اونٹ افضل ہی گائی سے

گیدڑ

خرگوش

۶

تیسرے درجیمیں گرم ہی اور دوسرے درجیمیں تر اور اگر دماغ اسکا بکا کے رعشہ والا
کھاوے تو رعشہ دور ہوجاوے . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
الارنب البحری	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے دریای خرگوش اسکا سر مانند خرگوش کے اور تمام بدن مانند مچھلی کے
ہوتا ہی ہند میں کاشا کہتے ہیں خواص شیخ بو علی سینا لکھا ہی کہ اسمیں
زہر ہوتا ہی جو اسکو کھاتا ہی مرجاتا ہی . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
اسد	حرام	حرام	حرام	مکروہ

یعنے شیر سب جانوروں کا بادشاہ ہی شجاعت میں ارسطو نے لکھا ہی کہ ایک شیر میں نے
دیکھا اسکا منہ آدمی کے مانند تھا اور بدن اسکا سرخ اور اسکی دم مانند بچھو کے تھی
اور شیرنی ایک بچے سے زیادہ نہیں جنتی ہی اور شیر کے منہ سے بدبو آتی ہی اور خرگوش
سے ڈرتا ہی اور آگ کے دیکھنے سے متحیر ہوتا ہی اور شیر کی عمر بہت ہوتی ہی اور
حدیث شریف میں آیا ہی کہ شیر ہمیشہ یہہ دعا مانگتا ہی اللہم لا تسلطنی
علی احد من اہل المعروف یعنے ای اللہ نہ کر نہ غالب کرنا مجھکو جنسے

دریای خرگوش

شیر

۷

عمل کیا ہو تیرے حکم پر اور شیر خدا رضی اللہ تعالی عنہ سے منقول ہی کہ جب
شیر کے مقام پر پہنچے یہہ کہے اعوذ باللہ بدانیال و ما یجب من شر الاسد
خواص اگر اسکی چربی کوی شخص اپنے بدن پر ملے تو تمام درندے اس سے بھاگ
جاویں اور مرگی والیکو اگر اسکا چمڑا باندہ دیں تو مرگی دور ہوجاوے
اور اگر اسباب کے صندوق پر اسکا چمڑا رکہ دیں تو اس اسباب میں کیڑا نہ لگے
اور اسکا گوشت فالج والیکو مفید ہی اور اسکے چمڑے پر بیٹھنے سے بواسیر دور ہوتی ہی

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
ام حبیش	حرام	حلال		

ایک جانور ہی ہتیلی کی برابر نیولے اور چھپکلی کے مانند اور پیٹ اسکا
بڑا ہوتا ہی اور بعضوں کے نزدیک گرگٹ کی مادہ کو کہتے ہیں اور شرح
طحاوی میں لکھا ہی کہ سوسمار کے بچے کو کہتے ہیں حاصل یہہ ہی کہ رنگ اسکا
مٹیلا ہوتا ہی اور چار ہاتھ پر رکھتا ہی اور بدبو کے سبب سے عرب اسکو
نہیں کھاتے ہیں . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
بازی	حرام	حرام	حرام	مکروہ

ام حبین

باب الباء

یہہ لفظ عربی ہی اور فارسی اسکو باز کہتے ہیں بدون یا کے اور بعضے تاریخ والونے لکھاہی کہ باز مادہ کا ہی اور اسکا نر دوسری قسم سے ہوتاہی جیسے شاہین وغیرہ اور باد شہ بھی اسی قسم سے ہی شکاری چڑیوں کا جو تنا مکروہ ہی
خواص باد شہ کا دماغ ایکدرم اگر گلاب کے ساتھ کھاوے تو سوداوی خفقان کو نافع ہی اور پتا اسکا اگر انکھ میں لگادیں تو انکہ کا دہوند بلاین دور ہوجاوے ،،

اسم	امام ابوحنیفہ	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ببر	حرام	حرام	حرام	حرام

ببر

اسکی تعریف میں اختلاف ہی بعضے کہتے ہیں پھاڑ نیوالا جانور ہی کہ شیر کے آگے آگے اواز کرتا چلتا ہی تاکہ دوسرے جانور جان لیوین کہ شیر اتاہی او اپنے بچاو کی جگہ پر ہوجاوین اور بعضونکے نزدیک یہہ بھی شیر ہی ہند میں ہوتاہی اور برہان میں لکھاہی کہ دونو زبروں سے ایک جنگلی جانور کا نام ہی جو بلی کے مشابہ ہوتاہی جو دم نہیں رکھتی اور اسکے کھال کا پوستین بناتے ہیں اور بعضوں نے کہاہی کہ ایک جانور پھاڑ نیوالا ہی . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
	حلال	اختلاف	حلال	حرام

یعنی توتا اور اسکے کئی قسمیں ہیں سبز اور سرخ اور سفید زمخشری نے کہاہی کہ توتا بولتاہی وَیْلٌ لِمَنْ کَانَتِ الدُّنْیَا هَمَّهٗ یعنے افسوس ہی اسپر جسکے کام میں معبود دنیا ہو ف خواص زبان اسکی جو شخص کھاوے تو گفتگو اسکی فصیح ہوجاوے اور اسکا پتا کھانے سے ہکلاپن بند ہوتاہی

فائدہ
توتے کو پنجرے میں بند کرکے رکھنا جایز نہیں ہی مگر بیچنا اسکا جایز ہی ۱۲

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
بغاث	حرام	حرام	حرام	حرام

ایک چڑیا ہوتی ہی مردار کھاتی ہی اور دیر تک اڑتی ہی اور بدتر پرندوں کی ہی مثل میں عرب بولتے ہیں اِنَّ الْبُغَاثَ بِاَرْضِنَا یَسْتَنْسِرُ یعنے بغاث ہماری زمین میں کرگس ہوتاہی مراد یہہ ہی کہ ضعیف قوی اور خوار ارجمند ہوتاہی اور بعضونے اسکا ترجمہ باد خورہ کیاہی اور بعضوں نے ابا بیل

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
بغل	حرام	اختلاف		

خچر

یعنے خچر پیدا ہوتاہی گھوڑے اور گدہی سے ف خواص خچر کا دل خشک کرکے پانیمیں ڈال کے اگر کسی عورت کو پلاوین تو وہ عورت کبھی حاملہ نہو اور اگر اسکا سم جلاکے تیل میں ملاکے جسکے بال نہ نکلتے ہوں لگاوے تو اسکے بال نکل

فائدہ جفتی کرنا گھوڑے کا گدہی سے مکروہ ہی بعضے علما کے نزدیک اور فتوی اسپر ہی کہ مکروہ

آوین اور اگر کالے خچر کا سم یا خون گھر کی چوکٹ کے نیچے دفن کریں تو چوہی کم جاوین اور عجائبات سے یہہ ہی کہ جسکو زکام ہو وہ خچر کی لید سونگہ کے اسپر تھوک کر راہ میں رکھدے جو کوی اسپر سے گذریگا اسکو بھی زکام ہوجاویگا اور یہہ اچھا ہوجاویگا . . . .

نہیں اور آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم جو ممانعت ای ہی سو واسطے رغبت زیادتی گھوڑونکے تھی کذا فی الدیلمی اور چھوٹا خچر کا مشکوک ہی اور اسکا حکم

گامی
اسکی ماں کا حکم ہی یعنے اگر ماں اسکی حلال ہی تو وہ بھی حلال ہی اور ماں اسکی حرام ہی تو وہ بھی حرام ہی ۱۲

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
بقر	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنے گاو اور دراز دنبال کہتے ہیں کذا فی البرہان اور بھینس بھی اسی کی قسم سے ہی اسکی گوبر سے استنجا کرنا منع ہی اور اسکے کنڈیکی راکھ طاہر ہی اور جس مٹی میں گوبر ملا ہوا اسکی طہارت میں اختلاف ہی لیکن اصح یہہ ہی کہ اس مٹی سے نفع لینا درست ہی خواص اسکا گوشت گرم اور خشک ہی اور ہضم دیر میں ہوتاہی اور سوداوی مرضونکو پیدا کرتاہی مگر بچہ کا ایک سال تک اور اسکے چربی کو ہرتال ملاکے دہواں کریں تو کپڑے کاٹنے والے بھاگ جاتے ہیں خصوصًا بچھو اور بچاتی گاے کے سینگ جلاکے سرکہ میں ملاکے اگر برص کے داغ پر لگاوین تو اچھا ہوجاوے

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
بقر دشتی	حلال	حلال	حلال	حلال

نیل گاو

یعنے نیل گاو اور حیواۃ الحیوان میں اسکا چار قسم لکھیں ہیں ایک نیل گاو دوسرا گوزن جسکو بارہ سنگھا کہتے ہیں تیسرا گورخر جو تھا نر گاو دبرانا خواص جو شخص اسکا سینگھ اپنے پاس رکھے درندے جانور اس سے بھاگتے ہیں اور اگر گھر میں اسکے سینگھ کی دہونی کریں تو سانپ بھاگ جاوین اور اسکے بال کے دہوین سے چوہی بھاگتے ہیں اور اسکے سینگھ کو جلاکے اسکی خاک شربت میں ملاکے پیوین تو باہ پیدا کرے

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
بلبل	حلال	حلال	حلال	حلال

بلبل

اسکو ہزار داستان اور عندلیب بھی کہتے ہیں بولتا خوب ہی اور مدینہ منورہ میں اسکو نغر اور حمرہ کہتے ہیں . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
بوم	حرام	حرام	حرام	حرام

بوم

جغد یعنے الو اور اسکے کے قسمیں ہیں . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
ثعلب	حلال	اختلاف		

لومڑی

روباہ یعنے لومڑی اور اسکے مکر اپنے رزق کی تلاش میں طرح طرح کے بہانے سے

ایک یہہ ہی کہ اپنی تئیں سوتا بلکہ مردہ ظاہر کرتی ہی اور جب کوی جانور اسکے پاس اتا ہی کود کر شکار کرتی ہی اور اسکو بھیڑیا شکار کرتا ہی اور قنفذ کو لومڑی شکار کرتی ہی اور سانپ کو قنفذ اور سانپ چڑیا کو اور تیتر کو چڑیا شکار کرتی ہی اور بھڑ کے بچونکو ٹڈی شکار کرتی ہی واللہ اعلم خواص گرم اور خشک ہی اور کھال اسکی گرمی میں سمور کے قریب ہی اور اسکا گوشت بارد اور مرطوب مزاج ہی اور بادہ کو زیادہ کرتا ہی اور استسقی اور لقوی اور جذام کو مفید ہی اور اسکی چربی کی مالش نقرس کو مفید ہی . . . .

ٹڈی

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
جراد	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنی ٹڈی حضرت عبداللہ ابن عمر رضی اللہ تعالی عنہما سے روایت ہی کہ ایک ٹڈی انحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم کے اگے گری آپنے فرمایا کہ اسکے بازو پر لکھا ہی کہ میرے ننانوی انڈے ہیں اگر سو پورے ہوں تو دنیا کو ہلاک کر ڈالوں پھر دعا کی انحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے ٹڈی کے حق میں اور اسمیں کئی جانوروں کی صفت ہی انکہ ہاتھی کے سے اور سر گھوڑے کا سا اور سینہ شیر کا سا اور پر بازو شتر مرغ کے سے امام مالک کے نزدیک بدون سر کے حلال ہی واسطے کہ اسکی نجاست سر میں رہتی ہی

خواص سوزاک والا اگر پر رکھ کر دھونی لیوے تو اچھا ہو جاوے اور عجائبات سے ایک یہہ ہی کہ دم پتھر پر مارتے ہی اور پہاڑ کے انڈی دیتے ہی

گبرولا

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
جعل	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنی گبرولا کہ گوبر میں رہتا ہی اور گلاب کی بو سے مر جاتا ہی اور اگر وہ مرا ہوا گوبر میں گای کے رکھ دیں تو زندہ ہو جاتا ہی خواص گبرولا سوکھا بچھو کے کاٹے کو مفید ہی . . . .

گای مردار خوار

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
جلالہ				حلال

یعنی گای غلیظ کھانیوالی حیوۃ الحیوان میں لکھا ہی کہ جو جانور غلیظ کھاتا ہی اسکو جلالہ کہتے ہیں اور انحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے اسکی سواری سے منع فرمایا ہی واسطے منع گندہ ہونے پسینے تھوڑے دنوں باندھ رکھیں تا کہ اسکا گوشت اچھا ہو جاوے پھر کھاویں اور امام مالک رح کے نزدیک ذبح کے بعد اسکے گوشت کو خوب دھو ڈالیں پھر کھاویں ف . . . .

فائدہ اگر بکری کا بچہ کتے کے دودھ سے پالا گیا ہو اسکا بھی حکم جلالہ کا ہی کھانا اسکا مکروہ ہی کراہت تنزیہی سے اور نزدیک بعضے علما کے باندھ رکھنے کی مدت پر جانور جلالہ کی

علاحدہ ہی چنانچہ اونٹ کو چالیس روز اور گای کو بیس روز اور بکری کو دس روز اور مرغی وغیرہ پرند جانورونکو تین روز بند کرنا چاہئے اور دانا اور چارہ کھلانا اور نزدیک بعضونکے سب کو تین روز غرض کہ باندھنے کی مدت میں بہت اختلاف ہی اور اصح یہہ ہی کہ جب تک گوشت سے بو نجاوے بند رکھیں اور حلت اور حرمت میں جلالہ کے بہت سے قول مختلف علما سے روایت کئے ہیں اصح قول یہہ ہی کہ بے باندھے مباح ہی لیکن باندھنا مستحب ہی اور

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
جُباری	حلال	حلال	حلال	حلال

ایک دریای جانور ہی جیسی گنجشک اور بعضے سرخاب کہتے ہیں اور بعضے بوقلمون بھی کہتے ہیں بہت تیز پر ہوتا ہی ایک شخص نے شہر بصرہ میں اسکا شکار کیا تھا اسکے پیٹ میں ایک سیاہ دانہ تھا جو ملک شام میں ہوتا ہی اور یہہ جانور نادانی میں ضرب المثل ہی جیسے عرب بولتے ہیں کل شی یحب ولدہ حتی الحباری یعنی ہر چیز دوست رکھتی ہی اپنے بچے کو یہاں تک حباری بھی خواص اگر اسکا دل کوی لیکر باندھی تو نیند اسکو کم آوے اور اسکے پیٹ میں ایک پتھر ہوتا ہی اگر کوی اسکو اپنے پاس رکھے احتلام اسکو نہو اور ناک سے خون نکلنا اور پیشاب کا جاری ہونا اسسے کم ہو جاتا ہی . . . .

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
حربا	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنی گرگٹ اکثر افتاب کے طرف منہ رکھتا ہی اسیواسطے اسکو آفتاب پرست کہتے ہیں اور بہت سے رنگ بدلتا ہی کبھی سبز اور کبھی سرخ اور کبھی زرد اور کبھی سیاہ نظر آتا ہی اور اسکے مادہ کو ام حبین کہتے ہیں اور اپنی جگہ سے حرکت نہیں

کرتی اور کنکھجورا اور بچھو وغیرہ کو شکار کرتی ہی اور اسکا کاٹا کسی دوا سے اچھا نہیں ہوتا

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی رح	امام احمد بن حنبل رح	امام مالک رح
حمار الوحش	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنی گورخر تاریخ ابن خلکان میں مذکور ہی کہ انتہا اسکی عمر کی آٹھ سو سال تک ہی اور رنگ اسکے مختلف ہوتی ہیں چنانچہ مثلاً رنگ کا بڑی عمر والا ہوتا ہی فتاوی کافی میں لکھا ہی کہ جو جانور کہ دیسی اسکا حلال ہی جنگلی اسکا بھی حلال ہی اور اسیطرح انکا عکس یعنی جس قسم کا جنگلی حلال ہی اس قسم کا دیسی بھی مگر جب کوی دلیل قرآن اور حدیث سے اسکی حرمت پر پائی جاوے جیسا کہ گدہے میں پائی گئی اور جس جانور کا گوشت حلال ہی اسکا دودھ بھی حلال خواص اسکا گوشت غلیظ ہوتا ہی اور مواد سوداوی کو زیادہ کرتا ہی اور اسکی آنکھ کیطرف دیکھنے سے آنکہ کو صحت ہوتی ہی اور نزلہ دفع ہوتا ہی اور اسکے پتے کا آنکہ میں لگانا سرمہ کے طور پر آنکہ کی روشنی کو زیادہ کرتا ہی اور جسکو مرض پیشاب کر دینے کا ہو سوتے میں اسکو اسکا پتا کھانا مفید ہی اس مرض کو دفع کر دیتا ہی

اسم	امام ابوحنیفہ رح	امام شافعی	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حمار اہلی	حرام	حرام	حرام	مکروہ

مرغی یا بڑھیر ہونیوالی کو کھانا مضایقہ نہیں ہی واللہ اعلم

گور

فائدہ اسکا جھوٹا پاک ہی اور اسمیں کراہت نہیں ہی اور جو بچہ دیسی اور جنگلی سے ملکے پیدا ہوتا ہو حلت اور حرمت میں اپنی ماں کی تابع ہوتا ہی امام اعظم کے نزدیک یعنے اگر ماں حلال ہی تو بچہ بھی حلال ہی اور اگر حرام ہی تو بچہ بھی حرام ہی اسکے نر کا کچھ اعتبار نہیں اور امام شافعی کے نزدیک اسکا عکس ہی یعنے بچہ باپ کا حکم رکھتا ہی اگر باپ حلال ہی تو بچہ بھی حلال ہی اور باپ حرام ہی تو بچہ بھی حرام ہی انکے نزدیک ماں کا کچھ

اعتبار نہیں اور امام شافعی کے نزدیک اگر جنگلی گدہا ادمیوں میں ہل جاوے جیسا دیسی تو وہ بھی حرام ہو جاتا ہی اور اگر دیسی وحشی ہو جنگلی میں مل جاوے تو وہ بھی حلال ہو جاتا ہی اور امام اعظم کے نزدیک حلت اور حرمت اسکے طور رہتی ہی اس تغیر سے حلت اور حرمت میں فرق نہیں ہوتا ہی

فائدہ

یعنے دیسی گدہا جب مستی پر کس ہوتا ہی تب مادہ کی خواہش کرتا ہی اور کوی جانور سوائے گھوڑے اور گدہی کے اپنے غیر جنس پر نہیں چڑہتا اور گدہی کے پالنے میں خرچ کم اور کام بہت نکلتا ہی فائدہ حضرت عبداللہ بن عباس سے ایک روایت آئی ہی کہ اسکا گوشت کھانا محتاط میں درست ہی اور ملا علی قاری نے فرمایا ہی کہ تین چیزیں ایسی ہیں کہ دو بار منسوخ ہوئی ہیں ایک قبلہ دوسرا متعہ تیسرا دیسی گدہا اور اسکا دودہ پینا مکروہ تحریمی ہی کذا فی الہدایہ اور اسکا گرنے سے کنواں نجس نہیں ہوتا جب تک بگڑی اور اسمیں رکواۃ نہیں ہی اور اگر گدہا اگے سے نماز پڑہنے والے کے گذر جاوے تو حنفیہ کے نزدیک نماز نہیں ٹوٹتی خواص اگر بچھو کے کاٹے ہوئکو الٹا گدہی پر سوار کریں تو اسیوقت اسکا درد گدہی کو منتقل ہوتا ہی اور اسیطرح اگر گدہی کے کان میں کوی کہدیوے کہ مجھکو گدہی یا بچھو نے کاٹا ہی تو اسیوقت درد تھم جاوے واللہ عالم

کبوتر

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حمام	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنے کبوتر اسکی بیدائشی یہہ بات ہی کہ اگر ہزار کوس اتر جاوے لیکن اپنے گھر کو پہچانتے اور وہاں پھر آوے اور ایک ان میں تین ہزار کوس طی کرتا ہی اور ایک عجب بات

یہہ ہی کہ نر سوای اپنی مادہ کے اور مادہ سوای اپنے نر کے دوسرے کیطرف خواہش نہیں کرتے اور صحبت کے وقت بوسہ لیتے ہیں خواص کبوتر کا پالنا فالج اور سکتے اور بیخوابی کو مفید ہی اور مانع ہوتا ہی خباثت کے اور اسکا گوشت بہی ہوتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حمار قبان	حرام	حرام	حرام	حرام

بدبہ کو کہتے ہیں اور اصفہان میں خرخدا اور شیراز میں مہبک کہتے ہیں ایک جانور ہی گول جیسے دینار بیٹ جھکا ہوا قبہ دار ہوتی ہی اور چلنے کے وقت سوائے پیروں کے کوی عضو اسکا ظاہر نہیں ہوتا اور اسکا سر پیٹہ پر معلوم ہوتا ہی اور ہاتھ لگای سے گول ہو جاتا ہی اور تیر نہیں ہوتا ہی خواص اسکا گوشت یرقان اور پیشاب بند ہونیکو مفید ہی اور اسکا نام یاد دلانے سے تپ جاتی رہتی ہی حق تعالی کے حکم سے واللہ اعلم

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حواصل	حرام	حلال	حلال	حلال

ایک چڑیا ہی دریای بہت کہانے والی پرے پونے چونچ اسکی بڑی

فائدہ کبوتر کا پالنا حق تعالی کی صفت دیکھنے کو درست ہی اور اسیطرح خشت کی دفع کے واسطے لیکن اوڑانا کبوتر کا برای جو کبوتر اوڑاوے اسکی گواہی امام ابو حنیفہ اور امام مالک رحمہ اللہ کے نزدیک مقبول نہیں ہی اسواسطے کہ یہو شرعی جانور پر غدا کرنا درست نہیں ہی اور نزدیک امام شافعی کے فقط کھیل کود سے مردود الشہادت نہیں ہوتا ہی اور چرنو کی بیٹ کا بیچنا حنفیونکے نزدیک درست ہی اور شافعیوں کے نزدیک نہیں

حواصل

اور چوڑی ہوتی ہی چنانچہ اسکا پشت خوار بناتے ہیں اور پیر اسکی مانند مرغابی کے اور مصر کیطرف بہت ہوتا ہی اور پانی سے نہایت محبت رکھتا ہی اور اکثر مچھلی کھاتا ہی

حیۃ سانپ

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حیۃ	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے سانپ نر اور مادہ دونو کو حیہ کہتے ہیں اور ابن خالویہ نے اسکے سو نام لکھے ہیں اور سانپ حضرت ادم علیہ السلام کے ساتھ جنت میں سے نکالا گیا تو اصفہان کی زمین پر گرا تھا اور اسکی عمر ہزار سال کی ہوتی ہی اور ہر سال ایک کھال اسکی بدن سے اوترتی ہی جسکو کچلی کہتے ہیں اور تین بیضے دیتا ہی اور بچھو کے کاٹنے سے مرجاتا ہی اور مولانا اصدالدین صاحب نے نفائس اللغات میں لکھا ہی کہ سانپ بے مارے نہیں مرتا اور بہت اسکی قسمیں لکھی ہیں جسکو منظور ہو اسمیں دیکھ لے اور جو سب قسموں سے بدتر افعی ہی وانت اسکے اگر اکھاڑ ڈالیں تین دن کے بعد پھر جم آتے ہیں اور دم اسکی اگر کاٹ دیں لیکن پھر جم آتی ہی اور ننگے آدمی سے بھاگتا ہی اور جب اندھا ہو جاتا ہی تو انکہ اپنی سونف کے تازے درخت پر ملتا ہی انکہ روشن ہو جاتے ہیں

اور نوشیروان کے وقت میں ایک سانپ بچھو کے ظلم سے داد خواہ ہوتا اور ریحان کا بیج اپنے منہ سے نکال کے ڈال دیا اس بیج کو بویا اور نوشیروان کو زکام بہت ہوتا تھا اسکو یہہ مفید ہوا فایدہ مسئلہ اگر سانپ کسی چیز میں گر کے مرجاوے تو وہ نجس نہیں ہوتی امام اعظم کے نزدیک اور امام ابو یوسف کے نزدیک اگر اتنا بڑا ہو کہ اسمیں خون بہنے والا ہو تو چیز نجس ہو جاتی ہی اور اگر ایسا نہیں ہی تو نہیں اور چھوٹے سانپ کی کھال دباغت سے پاک نہیں ہوتی اور سانپ کی کچلی پاک ہی کذا فی الزیلعی والبحر الرائق اور سانپ کے مثل منتر میں اگر کوی لفظ شرک کی نہو تو کرنا اسکا مضائقہ نہیں خواص اگر سانپ کی کچلی کپڑوں میں رکھے تو کپڑونکو چوہا نہیں کاٹتا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خطاف	حلال	حرام		

یعنے ابابیل اور اسکو زوار ہند بھی کہتے ہیں اور اسکی قسمیں بہت ہیں اور حرم شریف میں مسجد کے چھت میں انکے گھونسلے ہیں اور بعضوں نے گمان کیا ہی کہ طیرا ابابیل سے مراد یہی ہی اسکے بیٹ کو اگر سفید بال پر

فایدہ سانپ کو مارنیکا حکم ہی شریعت میں لیکن وجوب کے طور پر نہیں

ابابیل

لگاوے تو سیاہ ہو جاوے اور اگر اسکے دلکو خشک کرکے پیس کر کھاویں تو قوت باہ کو زیادہ کرتا ہی اور اسکا گوشت نیند کو کہوتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خفاش	حرام	حرام	حرام	حرام

چمگادر

یعنے چمگادر کہتے ہیں کہ چہوٹے کو خفاش اور بڑیکو وطواط کہتے ہیں اور اسکی مادہ کو حیض آتا ہی اور پرند جانوروں میں یہہ بچہ جنتی ہی دوسرے سب انڈے دیتے ہیں اور یہہ بیٹ مہ سے کرتا ہی اور بچہ کو دودہ پلاتا ہی اور حضرت عیسی علیہ السلام نے اسکو حق تعالی کے حکم سے بنایا تہا اسواسطے اسکو مرغ مسیحا کہتے ہیں واللہ اعلم خواص شہوت کے وقت اگر اسکا خون بچہ کے ناف کے نیچے مل دویں تو بال اس جگہ نہ نکلیں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خنزیر	حرام	حرام	حرام	حرام

سور

یعنے سور یہہ جانور علف خوار وں میں داخل ہی اسواسطے کہ گہانس کہاتا ہی اور درندوں میں بہی داخل ہی اسواسطے کہ دانت پہاڑنیوالے رکہتا ہی اور مردار بہی ہی اور مردار بہی ہی اور شہوت بہت رکہتا ہی

گوشت اور بیچنا اور رکہنا اسکا سب حرام ہی اور اگر کوی چیز اسکے خون یا لعاب سے پلید ہو جاوے تو تین مرتبہ دہونے سے پاک ہو جاتی ہی امام اعظم کے نزدیک اور امام شافعی کے نزدیک سات مرتبہ دہونے سے پاک ہو جاتی ہی اور جو موزہ سور کے بال سے سیا گیا ہو اسکو پہن کے نماز پڑہنا درست نہیں اور مسح اسپر درست ہی اور اسکے بال سے فائدہ لینے میں اختلاف ہی خواص اگر اسکی ہڈیکو جلاکر پیس کر ناسور پر ملیں تو ناسور اچہا ہو جاوے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خنزیر بحری	حرام	حلال		

دریای سور

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خنفا	حرام	حرام	حرام	حرام

کنکہجورا

یعنے کنکہجورا اور بعضونے کہا ہی کہ بر کا کیڑا اسکی کتنے قسمیں ہیں اور اسکا مارنا امام شافعی کے نزدیک مکروہ ہی اور امام اعظم کے نزدیک اگر کوی غرض ہو تو مباح ہی اور اگر نہیں تو نہیں

فائدہ امام مالک رحمۃ اللہ علیہ سے پوچہا گیا کہ دریای سور ہی آپنے فرمایا نہیں بلکہ عرب لوگ اسکو دلفین بولتے ہیں اور وہ ایک قسم کی مچہلی ہی بہری فتنگ کی شکل

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
خیل	مکروہ تحریمی	حلال	حلال	حلال مکروہ تنزیہی

گہوڑا

یعنے بہت گہوڑے اس لفظ سے واحد نہیں آتا ہی اور گہوڑیکو ذلیل کہنے سے اور اسپر بوجہ لادنے سے حدیث شریف میں منع آیا ہی اور گہوڑے پر پہلے حضرت اسمعیل علیہ السلام سوار ہوے ہیں اور حضرت جبرئیل علیہ السلام کے گہوڑے کا نام حیزوم ہی اور حضرت انس رضی اللہ تعالی عنہ سے روایت آئی ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو دنیا کی چیزوں میں عورتوں کے بعد گہوڑا بہت مرغوب تہا اور محیط میں تندرست گہوڑیکو ذبح کرنا مکروہ لکہا ہی اور مریض کو حلال کرتا ہی اجماعا اور گہوڑیمیں کوئی نہیں ہی کذا فی الذہبی خواص دوسرے درجے آخر میں گرم ہی اور خشک اسکے گوشت کے کہانے سے شجاعت پیدا ہوتی ہی اور سرد مزاج والیکو اسکے کباب دو دو کے ساتھہ کہانے سے باہ کو قوت دیتے ہیں اور اگر گہوڑیکے دانت بچہ کے گلا میں باندہ دویں تو اسکے دانت بے رنج نکل آوین اور اگر اسکی لید کی دہونی دیویں تو لڑکا جلد پیدا ہو جاوے

باب الدال

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دُبسی	حلال	حلال	حلال	حلال

کہندریچا

یعنے کہندریچا چہوٹی چڑیا ہوتی ہی خوش وضع خوبصورت اور اکثر

پیالہ میں یا طاقچہ میں بیضے دیتی ہی
خواص منہاج والیننے کہا ہی کہ یہہ خشکی کے جانوروں میں افضل ہی اور طبیعت اسکی گرم خشک ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دب	حرام	حرام	حرام	مکروہ

ریچہ

یعنے ریچہ اسکی مادہ مہ سے بچہ جنتی ہی اور عورت سے صحبت کرتا ہی اور عقل بہت رکہتا ہی خواص اگر اسکا تپا سیدہی ران پر باندہ کے عورت سے صحبت کرے تو امساک زیادہ ہووے اور اگر شریر لڑکے پیر اسکا چمڑا باندہ دیویں تو اسکی شرارت جاتی رہے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دِجاجہ	حلال	حلال	حلال	حلال

مرغی

دال پر تینوں حرکتیں پڑہنا درست ہی ایک کو دجاج کہتے ہیں یعنے مرغی مذکر اور مونث دونوں اس نام میں شامل ہیں کچہ فرق نہیں سوا اسیار کے کسی سے نہیں ڈرتی اور اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نے بہی کہایا ہی بعد چند روز بند کرینکے اور اگر مرغا مرغی سے بیضہ

لکن اوبیتو اسکا کہانا درست ہی کذا فی الذخیرہ خواص مرغ جوان کا گوشت کہانا عقل کو زیادہ کرتا ہی اور آواز کو صاف کرتا ہی مگر ہمیشہ کہانا اسکا بواسیر اور نقرس کو پیدا کرتا ہی اور اسکی انتو نمیں ایک پتہری ہوتی ہی اگر وہ مرگی والیکو باندہ دیوین تو اچہا ہو جاوے اور جو اپنی گرد نمیں لٹکاوے تو قوت باہ کو زیادہ کرے اور اسکی پتّے کی طلا کرکے عورت سے صحبت کرنا لذت دیتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دُرّاج	حلال	حلال	حلال	حلال

تیتر

یعنے ایک چڑیا ہی مشہور

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دَلَق	حرام	حلال		

معرب ہی دلہ کا ایک جانور ہی چہوٹا جیسے بلا روس اور بلغار کیطرف ہوتا ہی اسکے کہال کی پوستین بناتے ہیں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دُلدُل	حرام	حلال		

ساہی

بڑے خارپشت کو کہتے ہیں کذا فی القاموس جسکو ہند میں ساہی اور دلدل کہتے ہیں ولدل ہور ولدال سے نکالا گیا ہی جو اضطراب کے معنو میں ہی اسیواسطے رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم کے خچر کو دلدل کہتے ہیں کہ بڑا تیز رفتار تہا اور اسکندریہ کے حاکم نے بطور ہدیہ کے آپ کیواسطے بہیجا تہا رنگ اسکا سفید تہا مایل بسیاہی اور دلدل اور قنفذ میں فرق ایسا ہی جیسا گائی اور بہینس میں اور یہہ جانور شام اور عرب اور عراق کیطرف بہت ہوتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
دیک	حلال	حلال	حلال	حلال

مرغ

یعنے مرغ اپنے بچے سے الفت نہیں رکہتا اور ایک ماداہ پر بند نہیں رہتا اور احمق ہوتا ہی لیکن ایک عجائبات سے یہہ ہی کہ رات کے وقتو نکو خوب پہچانتا ہی اور شافعیوں کے نزدیک جس مرغ کا بولنا تجربہ میں اچہا ہو کہ اپنے وقت مقرر سے خطا نہیں کرتا ہی تو اسکے آواز پر اعتماد کرکے نماز کا وقت معلوم کرلینا جایز ہی اور حدیث میں آیا ہی کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہی کہ آسمان پر ایک مرغ ہی جب وہ اودہر نعرہ کرتا ہی تو سب مرغ

آواز کرتے ہیں اور آپنے یہہ بہی فرمایا ہی کہ سفید مرغ مجہیر در و پہچان کرتا ہی اور یہہ بہی فرمایا ہی کہ جب مرغ کی آواز سنو تو دعا مانگو اسواسطے کہ یہہ فرشتے کو دیکہکر آواز کرتا ہی خواص جو عورت جنتی نہو اسکو اسکے خصیے بہون کر پاک ہونے سے تین دن پہلے کہلاوین اور بعد پاک ہونیکے اسکا خاوند اس سے صحبت کرے حق تعالی کے فضل سے حاملہ ہو جائیگی اور اگر کوی مرد اپنے بازو پر باندہے تو وقت صحبت کرنیکے تیزی اور سختی حاصل ہووے اور اگر اسکا خون شہد کے ساتھہ جوش کرکے پیڑو پر طلا کریں تو قوت باہ زیادہ ہووے اور اگر اسکے خصیے کسی مرغ کے باندہ دیویں تو لڑائی میں سب پر غالب ہووے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ذُباب	حرام	مباح	مباح	مباح

امام غزالی نے فرمایا ہی کہ اگر مکہی یا چیونٹی کہانے میں گر جاوے تو اسکا کہانا مباح ہی اور حدیث شریف میں آیا ہی کہ اگر مکہی کہانے میں گر پڑے تو اسکو غوطہ دیکر پہینکدو اسواسطے کہ ایک پر میں اسکے زہر ہی

اور دوسرے پر میں اسکے دوا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ذِئب	حرام	حرام	حرام	حرام

بہیڑیا

یعنے بہیڑیا اسکے عجیب حالتوں سے ایک یہہ ہی کہ وقت سونیکے ایک آنکہ بند کرکے سوتا ہی اور دوسری آنکہ پاسبانیکے واسطے کہلی رکہتا ہی اور کتنا ہی مارو لیکن آواز نہیں کرتا اور ایک کوس مسافت سے مردار کی بو سونگتا ہی خواص اگر اسکا سر کبوتر خانہ میں لٹکا دیوین تو بلی نہ آوے اور اسکی سیدہی آنکہ اگر کوی شخص اپنے پاس رکہے تو کسی سے نہ ڈرے اور اسکا پتا اگر بانجہ عورت کے پیڑو پر ملیں تو عورت اس سے محبت کرے اور اگر اسکی کہال سے نقارہ مڑہ کر بہت سے نقارہ نمیں بجاویں تو سب نقارے پہٹ جاویں اور اگر اسکے پیشاب پر کوی عورت پیشاب کرے تو پہر کبہی حاملہ نہووے کذا فی برہان القاطع اور دم گرگ کنایہ ہی صبح کاذب سے اور گرگ بند کنایہ ہی گرفتاری سے اور گرگ آشتی کنایہ ہی مکر و فریب سے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح

رخمہ	حرام	حرام	حرام	حرام

رخمہ — ایک چڑیا ہی سیاہ رنگ مردار خوار اسکا سر پر رشتہ اور پر نہیں ہوتا اور
اسکی چونچ زرد ہوتی ہی حیوۃ الحیوان میں لکھا ہی کہ گدگی مشابہ ہوتی
ہی بڑے جسم جنگلوں یا پہاروں میں رہتی ہی اور بنگالہ اور ہند میں
ندیوں کے قریب اکثر پاتے ہیں اور حماقت میں مثل ہوتی ہی اسیواسطے امام شعبی نے
فرمایا ہی کہ رافضی اگر چارپایہ ہوتے تو گدہے ہوتے اور اگر پرندوں میں ہوتے
رخمہ ہوتے ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
زرافہ	حرام	حرام	حرام	حرام

زرافہ — اور فارسی ریکو شتر و بھی پرہتے ہیں ایک جانور ہی عجیب اور غریب شکل اور
صورت میں چنانچہ سر اور گردن اسکا مانند اونٹ کے اور ہاتھ پیر اسکے مانند
گائیکے اور بدن اسکا مانند شیر کے اور حبش کے ملک میں ہوتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
زرزور	حلال	حلال	حلال	حلال

مینا — یعنی مینا طوطے کی طرح باتیں کرتی ہی اور برہان میں لکھا ہی کہ ایک چڑیا ہی

آواز اسکی آواز کو جو تارے باجے سے مشابہت دی ہی اور حیوۃ
الحیوان میں لکھا ہی کہ ایک قسم چھوٹی چڑیوں سے اور بعضوں نے کہا ہی
کہ بلبل ہی خواص اسکا گوشت قوۃ باہ زیادہ کرتا ہی ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
زنبور	حرام	حرام	حرام	حرام

بھڑ — یعنی بھڑ اور اسکی قسمیں بہت ہیں سرخ اور سیاہ اور زرد حکایت
ابو مختار سمنی نقل کرتے ہیں کہ چند آدمی سفر میں باہم جاتے تھے انمیں
ایک حضرت ابوبکر اور حضرت عمر رضی اللہ عنہما کو برا کہتا چلا جاتا تھا ایک
جگہ ٹھہرے اور یہ شخص پاخانہ کو گیا شہد کی مکھیوں نے اسکو گھیرا اور
اسقدر کاٹا کہ یہ شخص مرگیا اور ہمراہیوں کو کچھ نہ کچھ ا ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سرطان	حرام	حلال بیک روایت	حرام	حلال

گنگٹا — یعنی گنگٹا اسکی آنکھیں کندھوں پر ہوتی ہیں اور رسینے میں اور آہستہ پیر تو تے
ہیں خواص اگر اسکو میوے کے درخت پر لٹکا دیوں تو اس درخت میں
پھل بہت آویں اور اسکا گوشت سل اور دق والیکو مفید ہی ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سلحفات	حرام	حلال	حرام	حلال

کچھوا — یعنی کچھوا جسوقت اسکو مادہ کی خواہش ہوتی ہی اور مادہ راضی نہیں
ہوتی تو ایک تنکا گہاس کا منہ میں لیتا ہی اسیوقت مادہ اس سے راضی
ہوتی ہی خواص اسکے دم کا ٹکڑا پاس رکھنے سے قوۃ باہ زیادہ ہوتی ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سمانی	حلال	حلال	حلال	حلال

بٹیر — یعنی بٹیر زمین میں ہوتی ہی اور بے اڑائے نہیں اڑتی خواص
گرم خشک ہی کہانی بہت ہی اور بدن کو فربہ کرتی ہی اور عورتوں کی
شہوۃ اسکے کہانے سے زیادہ ہوتی ہی ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سمک	حلال	حلال	حلال	حلال

مچھلی — یعنی مچھلی اسکی قسمیں اتنے ہیں کہ سوا حق تعالی کے کوئی نہیں جانتا اسکی
زندگانی پانی میں ہی اور کبھی جو خشکی میں ہے اسکو بھی مچھلی کہتے
ہیں جیسے ریگ ماہی جسکو سقنقور کہتے ہیں اور شرح وقایہ وفتاوے

واقعات والے نے مارماہی کو بھی حلت سے نکال ڈالا ہی اور حیوۃ
الحیوان میں لکھا ہی کہ حلال ہی باتفاق اور شافعیوں کے نزدیک مذہب صحیح
یہہ ہی کہ سب جانور حلال ہیں سوا کنکھجورے اور مینڈک اور مگر کے کذا فی
حیوۃ الحیوان اور شیعوں کے نزدیک سوا سفنے والی مچھلی کے سب حرام ہیں
اور امام مالک کے نزدیک تمام جانور دریای بے ذبح مباح ہیں خواص سرد و تر ہی
اول درجہ میں اور تر دوسرے میں اور اسکا گوشت مقوی باہ کا اور دافع
نزلہ کے پانیکا ہی ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سمع	حرام	حرام	حرام	حرام

بھیڑئے کا بچہ — یعنی بھیڑئے کا بچہ گرگ سے کذا فی المنتخب اور اسکو کرکی اور جرات
کتے کی ہوتی ہی اور کبھی بیمار نہیں ہوتا اور بے سبب مرتا نہیں اور ہوا کے
مانند دوڑتا ہی اور تیس گز سے زیادہ کودتا ہی ۔ ۔ ۔ ۔ ۔

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سمور	حرام	حلال		

سمور — جنگلی جانور ہی اسکی کہال کی پوستین بناتے ہیں اور حیلہ سے اسکو پکڑتے

ہیں اسکا گوشت بہت خوب ہوتا ہی ترک لوگ اسکو کہاتے ہیں اور
اسکی کھال کو دباغت نہین کرتے اور قیمتی ہوتی ہی اور نہایت نرم
اور بہتر

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
سنجاب	حرام	حلال		

سنجاب

ایک جانور ہی ترکستان میں ہوتا ہی گھوس کی برابر ہوتا ہی بال کچھ اور بڑا بال
اسکے نہایت نرم ہوتے ہیں اور سب سے بہتر ابلق رنگ کا ہوتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
شاہین	حرام	حرام	حرام	حرام

شاہین

یہ چرغ کو کہتے ہیں اوپر سے نیچے بڑی جلد اترتی ہی جیسی تیر اور بعضون
نے وجہ تسمیہ کی یون بیان کی ہی کہ عادت اسکی میانہ روی ہی یعنی
نہ پیٹ بھر کھاتی ہی اور نہ بھوکی رہتی ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
شقراق	حرام	حلال		

سبزک

ایک چڑیا ہی مکہ معظمہ کیطرف ہوتی ہی اسپر سرخ سبز سفید خط ہوتے ہیں اسکو

سبزک بھی کہتے ہیں ایک کلغی اسکی سر پر ہوتی ہی ہدہد کیطرح خواص
اسکا گوشت گرم ہی اور ریاح غلیظ کو مفید اور اسکے پتے کی طلا سے
سفید بال سیاہ ہوجاتے ہیں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
شہباجر	حرام	حرام	حرام	حرام

چیل

یعنی چیل حرام ہی اسواسطے کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے اسکے مارنیکو
حکم فرمایا ہی اور اس سے مراد یہہ ہی اسکا کہانا حرام ہی خواص جس
گھر مین چیل رہتی ہی سانپ بچھو اسمیں نہین آتا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
حزارہ	حرام	حرام	حرام	حرام

جھنگر

یعنی جھنگر ایک جانور ہی تدٹے سے بھی چھوٹا سبز رنگ ہوتا ہی اور
سبزے میں رہتا ہی اواز بری کرتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
صُرد	حرام	حلال	حرام	حلال

لٹتورہ

یعنی لٹتورہ چڑیوں کا شیر عاشورے کے دن سب پرندونسے پہلے روزہ رکھا تھا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
صَعوہ	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنی ممولا ایک چھوٹی چڑیا ہی کذا فی القاموس خواص اسکا گوشت
کنجشک کی خاصیت رکھتا ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل	امام مالک رح
صَقر	حرام	حرام	حرام	حلال

شکرہ

یعنی شکرہ اور پہلے جس شخص نے اس سے شکار کیا بہرام تہا خواص
اسکا مزاج شاہین سے خشک اور خشک زیادہ ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ضُبع	مکروہ	حلال	حلال	مکروہ

بجو

یعنی بجو حماقت اور نادانی مین مشہور ہی خواص گرم خشک ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
طاؤس	حلال	حرام	حرام	حلال

مور

یعنی مور اور اسکی دعا یہہ ہی اللہم ارزقنی الایمان والعمل

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
طیہوج	حلال	حلال	حلال	حلال

معرب ہی تیہو کا ایک جانور ہی کبک کی مشابہ لیکن اس سے
چھوٹا ملتا ہوا تیتر سے اور بعضون نے ان تیہو کو ایک ہی قسم کہا ہی
خواص اسکا گوشت مبہی ہی اور حار رطب ہی اور بعضون کے نزدیک
معتدل ہی اور یہی سبب ہی ناتوان اور ضعیف کیواسطے بہت مفید ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل	امام مالک رح
ظبی	حلال	حلال	حلال	حلال

ہرن

یعنی ہرن اور جو ہرن کہ نافہ دار ہوتا ہی رنگ اسکا سیاہ اور
بہت بڑا ہوتا ہی اور اگلے دانت اسکے سفید ہوتے ہیں منہ سے
باہر نکلے ہوے اور اکثر تبت کے ملک میں ہوتا ہی اور مشک خون
ہی کہ اسکی ناف میں جمع ہوتا ہی خواص گرم خشک ہی اور اسکے
سینگ کی دہوین سے کیڑے کاٹنے والے بہاگتے ہیں اور اسکے پتے کا
پانی کان کے درد کو مفید ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
عُصفور	حلال	حلال	حلال	حلال

چڑا چڑیا

یعنی چڑیا جو گھروں میں رہتے ہیں اور اجاڑ شہر میں نہیں رہتے اور
پے در پے سو مرتبے تک مادہ پر چڑتا ہی اسیواسطے اسکی عمر بہت
تھوڑی ہوتی ہی ایک سال تک جیتا ہی اسکو مول لینا چھوڑ
دینے کے واسطے درست نہیں خواص امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ نے
فرمایا ہی کہ چار چیزیں باہ کو قوت دیتے ہیں ایک چڑیا خانگی اور
دوسری اطریفل کبیر اور تیسری پستہ اور چوتھی اخروٹ اور
چار چیزوں سے عقل زاید ہوتی ہی کم بولنا یعنی بیفایدہ بک بک
نکرنا اور نیکوں کی صحبت میں بیٹھنا اور علم پر عمل کرنا اور کسی سے سوال
نکرنا اور چار چیزوں سے بدن کو قوت حاصل ہوتی ہی دودھ پینا
اور خوشبو سونگھنا اور اکثر غسل کرنا بے احتیاج نہانیکے اور کتان کا
پہننا اور چار چیزوں سے بدن ضعیف ہوتا ہی جماع کی کثرت کرنا اور
رنج کرنا اور سونیکے بعد پانی پینا اور کھٹای کا کہانا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
عقاب	حرام	حرام	حرام	حرام	بحری

یعنی بحری ایک چڑیا ہی شکاری ارسطو نے لکہا ہی کہ ہر برس بحری

چیل ہو جاتی ہی اور چیل بحری اور بعضے کہتے ہیں کہ بحری مادہ کا نام ہی
اور اپنے غیر جنس سے جفت ہوتی ہی حکم حرام ہی اور اسکا مارنا بعضونکے
نزدیک مستحب اور بعضونکے نزدیک مستحب ہی نہ مکروہ خواص اگر اسکے پر
جلاویں تو اسکی بو سے سانپ بہاگ جاتے ہیں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
عقرب	حرام	حرام	حرام	مکروہ تحریمی	بچہو

یعنی بچہو اور بچہو مردوں کو نہیں کاٹتا ہی اور اگر سانپ یا خچر یا بیل کو کاٹے تو
مرجاتا ہی اور حدیث شریف میں آیا ہی کہ اعوذ بکلمات اللہ التامات
من شر ما خلق اس دعا کو جو شخص پڑہی تو بچہو اور سانپ وغیرہ سے حق تعالی
کی پناہ میں ہے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
عقعق	حلال	اختلاف	حلال	حلال	عکہ

ایک پرندہ ہی ابلق رنگ کوے کی قسم سے ق

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
عنکبوت	حرام	حرام	حرام	حرام	مکڑی

فائدہ اگر کوئی شخص عقعق کی
آواز سنکر سفر سے لوٹ آوے تو
کافر ہو جاتا ہی کذا فی نصاب الاحتساب

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
غراب	حلال	اختلاف	اختلاف	اختلاف	کوا

یعنی کوا اسکی کئی قسمیں ایک کھیت کا دوسرا پہاڑی تیسرا جنگلی چوتھا اعصم جو
ابلق ہوتا ہی اور یہ قسم بہتر اور نادر الوجود ہی چنانچہ رسول اکرم صلی اللہ
علیہ وسلم نے نیک بخت عورتوں کو اسکے ساتھ تشبیہ دیا ہی اور غراب البین جنگلی
کوے کو کہتے ہیں حکم حنفی مذہب میں سوا کہیت کے کوے کے جو فقط دانہ کہاتا ہی
اور عقعق کے دوسری قسم حلال نہیں ہی اور بعضے شافعی عقعق کو بہی حرام
کہتے ہیں اور امام ابو یوسف نے مکروہ کہا ہی امام رافعی نے غداف کو یعنی
سیاہ کوے کو حلال کہا ہی اور امام مالک کے نزدیک یہ سب قسمیں حلال ہیں واللہ اعلم
خواص اگر سیاہ کوے کو موا اسکے پر سرکے میں ڈالدیں اور اس سے خضاب کریں تو
بال سفید سیاہ ہو جاویں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
غنم	حلال	حلال	حلال	حلال	بکری

یعنی بکری ایکدن عرب کے لوگ آپسمیں آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے روبرو فخر
کرنے لگے اونٹ اور بکری میں یعنی اونٹ والے اپکو اچھا کہتے تھے اور بکری

والے آپکو رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ تواضع اور انکساری بکری
والوں میں ہی اور تکبر اور فخر اونٹ والوں میں مسئلہ اگر دوہنے کے وقت
دودہ میں مینگنی بکری کی گر پڑے اور اسیوقت فوراً نکال ڈالے تو دودہ
ناپاک نہیں ہوتا اور سات چیزیں مکروہ تحریمی ہیں خون پتا ذکر
خصیتین فرج غدود مثانہ

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
فارہ	حرام	حرام	حرام	حرام	چوہا

یعنی چوہا بچا لو زو سے یہ بڑا موذی ہی رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نے
اسکو فاسق کہا ہی اور اسکے مارنے کا حکم دیا ہی
سب قسمیں اسکی حرام ہیں مگر جنگلی چوہا شافعیونکے نزدیک حلال ہی
خواص چوہا سم الفار کے کہانے سے مرجاتا ہی اور اگر چوہے کی آنکہ
مسافر اپنے ٹوپی یا پگڑی میں باندہلیوے تو راہ چلنا آسان ہو جاوے
اور اگر اسکی دم گہر میں گاڑ دیویں تو وہاں چوہے نہ آویں

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح	
فاختہ	حلال	حلال	حلال	حلال	فاختہ

فائدہ چوہے کا جھوٹا مکروہ
ہی اور پیشاب اسکا نجس نہیں
ہی اگر کسی چیز میں چوہا گر پڑے
اور جیتا نکال ڈالا جاوے تو اس
چیز کا کہانا مکروہ ہی اور اگر گہی میں
چوہا گرا اور مرگیا تو اسکے گردکا

کہی نکال کر پہینک دیویں اور
باقی کہاویں کذا قالو

ایک چڑیا ہی مشہور اور بعضونکے نزدیک قمریکو کہتے ہیں عمر اسکی چالیس
برس کی ہوتی ہی اور آدمی سے بہت الفت رکہتی ہی اور خوش آواز ہوتی ہی
خواص بیت اسکی اگر کسی بچے مرگی والیکے گلیمیں تعویذ کے طور پر لٹکا دیویں
تو اسکی مرگی جاتی رہے اور اسکا خون کبوتر کے خون کے ساتھ ملا کر
لگانے سے برص کو دفع کرتا ہی

دریای گھوڑا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فرس البحر	حرام	حلال	حرام	حرام

یعنی دریای گہوڑا نیل میں ہوتا ہی پیشانی اسکی مانند گہوڑے کے اور سم پہٹے ہوے
مانند گائے کے اور دم چہوٹی مانند سور کے جوڑا اسکا کہال بہت موٹی ہوتی ہی اور
اکثر آدمیونکو ہلاک کرتا ہی حکم حلال ہی امام شافعی کے نزدیک اور بعضون
نے کہا ہی کہ بالاتفاق حرام ہی کذا فی المعدن خواص اگر اسکو کسی جنگل
میں دفن کر دیں تو اسی نواح میں آفت نہ آوی اور اگر اسکی کہال جلا کر ورم
پر باندہیں تو ورم دور ہو جاوے

دله

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فنک	حرام	حلال		

دلق کو کہتے ہیں جو دلہ کا معرب ہی کہال اسکی بہت کہال لوں سے بہتر اور معتدل مزاج کے
موافق ہوتی ہی کذا فی المنتخب سنجاب سے زیادہ گرمی میں اور سمور سے رطوبت
میں زیادہ ہوتی ہی

چیتا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فہد	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنی چیتا اسکی مادہ نر سے زیادہ شکاری ہوتی ہی ارسطو نے کہا ہی کہ شیر
اور تیندوے سے ملکر چیتا پیدا ہوا ہی اور اسکا مزاج مانند تیندوے کے ہوتا ہی
اور اسکی طبیعت مانند کتے کے حکم حرام ہی لیکن بیچنا اور خریدنا اور شکار کرنا
یہہ سب درست ہی خواص گوشت اسکا ذہن کو تیز کرتا ہی اور خون اسکا حماقت
پیدا کرتا ہی اور اسکے پیشاب کے ڈالنے سے چوہی بہاگ جاتے ہیں

ہاتھی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
فیل	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنی ہاتہی اور ابرہہ کے ہاتہی کا نام محمود تہا اور کنیت اسکی ابو عکاش
اور ہاتہی پانچ سال کے بعد جفتی کے لائق ہوتا ہی اور اسکے حمل کی مدت دو سال
ہی جیسے آدمی کی نو مہینے اور اسکی کہال دباغت سے پاک ہوتی ہی اور اسکے

دانت پاک ہوتے ہیں رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم نے حضرت فاطمہ رضی اللہ عنہا
کیواسطے ہاتہی دانت کے کنگن خرید کیئے تہے اور آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے
پاس کنگہی تہی ہاتہی دانت کی اور اسکے سونڈ کا پانی نجس ہی خواص اگر
اسکی ہڈی بچے کے گرد میں ڈالیں تو رونے سے باز رہتا ہی

قاقم

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قاقم	حرام	حلال		

ایک جانور ہی چہوٹا سنجاب کے مشابہ اور طبیعت میں سنجاب سے بہت سرد اور
کہال اسکی سپید ہوتی ہی جیسے فنک کی اور اسکی قیمت سنجاب سے زیادہ
ہوتی ہی

چکور

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قبج	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنی چکور طرح طرح کی آواز کرتا ہی اور اسکی دو قسمیں ہیں ایک قسم وہ
جسکے پیر اور چونچ سرخ ہوتے ہیں اور دوسری قسم وہ جسکے پیر و چونچ سپید کی
اور سبزی ہوتی ہی اور تدرو بہی اسی قسم سے ہی لیکن قرابادین کبیر
میں لکہا ہی کہ تدرو لونگو کہتے ہیں واللہ اعلم حکم حلال ہی سبکے نزدیک ایک

شخص نے اسکے کباب کر کے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس ہدیہ بہیجا تہا

چنڈول

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قبرہ	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنی چنڈول ایک چڑیا ہی چہوٹی رنگ اسکا سرخی مایل ہوتا ہی ابو الملیح اسکی کنیت ہی
خواص اسکا گوشت دستونکو بند کرتا ہی اور باہ زیادہ کرتا ہی

سنگخوارہ

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قراد	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنی کلی ایک کیڑا ہی کہ اونٹ اور گای اور بکری وغیرہ کو پر چمٹ جاتی
ہی اور خون اسکا پیتی ہی جیسے لیو

سنگخوارہ

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قطا	حلال	حلال	حلال	حلال

جسکو فارسی میں سنگخوارہ کہتے ہیں ایک چڑیا ہی چہوٹی سیاہ رنگ کی کہ
پر سنگ کیطرح اسکے زبر ہوتے ہی اور مخزن الادویہ میں ہندی اسکی لوا لکہا ہی
خواص دوسرے درجے کے آخر میں گرم ہی اور تیسرے درجے میں خشک ہی اسکا تازہ
خون گرما گرم آنکہ میں لگانے سے سپیدی اور رتوندہی جاتی رہتی ہی

قمری

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قمری	حلال	حلال	حلال	حلال

ایک چڑیا ہی مشہور منسوب ہی قمر کیطرف جو ایک کالو انکا نام ہی جتنے
کیڑے کاتنے والے ہیں اسکی اواز سے بہاگتے ہیں اور اسکی مادہ اپنے
نر کے مرنیکے بعد جفتی نہیں کراتی ہی خواص گرم اور خشک ہی سرد مزاجونکے
موافق اسکا رہنا گہر میں جا دو اور نظربند کو دور کرتا ہی ان گہر والوں سے

قنفذ

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
قنفذ	حرام	حلال	حرام	حلال

ایک جانور ی چوہی کی برابر گول ہوتا ہی اور تمام بدن پر اسکا کانٹے
ہوتے ہیں سانپ کو موہنہ سے پکڑ کر کچھو یکطرح اپنے موہنہ کو پہیر کر لیتا ہی اور
سانپ اپنے پتی اسپر مار مار کے ہلاک کرتا ہی اور آدمی کو دیکہ کے بہی اپنے سر کو
پہیر کر لیتا ہی اور اکثر انگور کا خوشہ کہاتا ہی خواص اسکے پتے کو طلا
کرنا جیب دور کرتا ہی اور اگر بال کو اکہاڑ کے اسکی چربی مل دیویں تو پہر اس
جگہ بال نہ جمیں اور اگر کتے کے کاتے ہوے زخم پر اسکو لگا دیں تو اچہا ہو جاوے

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح

قاز

قاز	حلال	حلال	حلال	حلال

یعنے کلنک ایک چڑیا ہی نیلے رنگ اور لمبی گردن کی لک لک سے بڑی جسم
میں جو سردار انکا ہوتا ہی وہ اگے اور سب قطار باندہ کے اسکے پیچہے
اڑتے ہیں خواص اسکا پتا جو اپنے پاس رکہے وہ دلیر ہوتا ہی اور اگر اسکے
دماغ کو چنبیلی کے تیل میں ملا کر دماغ میں ٹپکا دیں تو بہولا ہوا بہی یاد اجاوے

کتا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
کلب	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے کتا ہمیشہ جاگنے والا وفادار اپنے خاوند کا حمایتی ہوتا ہی آدمیوں سے
الفت رکہتا ہی اور گربہ سے دشمنی رکہتا ہی حضرت عبد اللہ بن عباس
رضی اللہ نے فرمایا ہی کہ کتا امین بہتر ہی خیانت کرنیوالے مصاحب سے
حکم حرام ہی سب قسمیں اسکی سبکے نزدیک اور نجس عین ہی اور نزدیک امام مالک کے
پاک ہی اور اسکی کہال دباغت سے پاک نہیں ہوتی کذا فی مواہب الرحمن اور
کسی برتن میں اگر موہنہ ڈالدیوے تو تینوں اماموں کے نزدیک سات مرتبے دہونے
سے وہ برتن پاک ہوتا ہی اور نزدیک امام اعظم کے دوسری نجاست کیطرح تین
مرتبے دہونے سے ہی پاک ہو جاتا ہی اور نماز پڑہنے والیکے اگے سے اگر کتا

یا عورت یا گدہا نکل جاوے تو امام اعظم کے نزدیک وہ نماز باطل نہیں ہوتی اور
کتے کا بیچنا امام اعظم کے نزدیک جایز ہی اور امام شافعی کے نزدیک نہیں اور
سیکہے ہوے کتے کا شکار کیا ہوا سبکے نزدیک حلال ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
لحکہ	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے کیڑا ہوتا ہی نیلا رنگ کرپاپہ کے مانند گویا مچہلی ہی جب آدمی کو دیکہتا ہی
ریت میں گہس جاتا ہی اور زمین میں رہتا ہی

لقلق

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
لقلق	حرام	حرام	حرام	حرام

معرب لک لک کا ایک چڑیا ہی لمبی گردن کی سانپ کی دشمن ہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ملاعب	حرام	حرام	حرام	حرام

ایک چڑیا ہی چہوٹی اپنے سایہ سے کہیلتی ہی اسکو خاطف ظلہ اور
رفراف بہی کہتے ہیں تیز نظر بڑی ہوشیار ہوتی ہی مچہلی کو دیکہ کر تیر کے
مانند اپر سے نیچے آتی ہی اور پر کہلے ہوے پانی پر رہتی ہی اور ایک پر پانی میں اور

ایک پر ہوا میں رکہتی ہی

شہد کی مکہی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
نحل	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے شہد کی مکہی انمیں بادشاہ اور قاضی اور کوتوال اور وزیر وغیرہ سب ہوتے
ہیں جیسے انسان میں اور انکے بادشاہ کا نام یعسوب ہی ایک روایت میں آیا ہی
کہ حضرت ابوبکر صدیق نے جب وقت رحلت فرمایا حضرت علی رضی اللہ عنہ دروازے
پر کہڑے ہوے روتے تہے اور فرماتے تہے کنت واللہ یعسوب المومنین یعنے
تہا تو قسم ہی خدا کی سردار مسلمانوں کا اور یعسوب الدین لقب ہی حضرت علی کرم اللہ
وجہہ کا خواص تازہ شہد گرم اور خشک ہی اور سستی اور استسقا اور یرقان
اور عسر البول اور قسم کی ریاح اور ٹہنڈی ہوا کو مفید اور تو رنیوالا پتہر کو
اور اگر نمک کے ساتھ ملا کر انکہ میں لگاویں تو نزلہ کو مفید ہو اور جو شخص اسکا کہاوے
تو بیمار نہووے

بن مانس

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
نسناس	حرام	حرام	حرام	حرام

یعنے بن مانس ایک قسم ہی حق تعالیٰ کے مخلوقات سے کہ ایک پیر ہوتا ہی دوسرا

ہنیں ہوتا اور ایک حدیث میں آیا ہی کہ ایک قوم ہی عاد کی قوم میں سے جو مسخ
ہو گئی ہیں جو ایک ہاتہ ایک پیر رکہتے ہیں اور کودتے ہیں مانند چڑونکے
اور کہاتے ہیں مانند چارپایونکے اور بعضے کہتے ہیں کہ ان مسخ ہوونسے
ایک بھی باقی ہنیں ہا یہہ ایک خلقت علحدہ ہی اور بعضوں نے اسکی
تفسیر نسناس کی ہی اور بعضے کہتے ہیں کہ آدم کی نسل سے ہی واللہ اعلم

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

نسر حرام حرام حرام حرام — گِدہ

گدہ جانور پرندہ ہی مردار کہانیوالا عمر اسکی بڑی ہوتی ہی بعضوں نے کہا ہی کہ
ہزار سال تک زندہ رہتا ہی اور اسکی نظر ایسی تیز ہی کہ چار سو کوس سے اپنی
غذا کو دیکھ لیتا ہی اور خوشبو سونگنے سے مر جاتا ہی اور بڑا تیز پر ہوتا ہی
یہاں تک کہ ایک دن میں مشرق سے مغرب کو جاتا ہی خواص حمل والی عورت
اگر جننے کے وقت اسکا پر اپنے نیچے رکہ لے تو بچہ جلد پیدا ہو جاوے اور اگر
کوئی شخص اسکی ہڈی اپنے پاس رکہے بادشاہ کے غصے اور غضب سے بے دہشت
رہی اور اسکا جگر جلا ہوا باہ کو مفید ہی

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح — شترمرغ

نعامہ شترمرغ حلال حلال حلال حلال — شترمرغ

یعنی شترمرغ ایک جانور پرندہ ہی آتشخوار پاوں اسکا مانند گای کے اور گردن
مانند اونٹ کے بڑے جسم کا ہوتا ہی اور رنگ اسکا مثل مایل سفید کے
طرف اسکے نر کو ظلیم کہتے ہیں اور یہہ پانی کبہی ہنیں پیتا ہی اور کان
اسکے ہنیں ہوتے

اسم امام اعظم رحمۃ اللہ امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

نمر حرام حرام حرام حرام — تیندوا

یعنی تیندوا شیر سے کچھ چہوٹا ہوتا ہی لیکن خبیث اور شریر زیادہ شیر سے
اور اسکی کہال پر سفید اور سیاہ نقطے سے ہوتے ہیں اسکو غصہ بہت
ہوتا ہی اور اسکے موہنہ میں بدبو کم ہوتی ہی دوسرے درندونکی نسبت سے
اور شراب کو بہت دوست رکھتا ہی اسکو شراب پلا کر پکڑ لیتے ہیں اور مردار
ہنیں کہاتا اور چالیس گز تک کود جاتا ہی اور مشابہ ہوتا ہی شکل اور رنگ
میں چیتے کے اور شرم بہت ہوتی ہی اور قد میں کتے سے زیادہ اور
جرئت میں بہت تیز حکم سبکے نزدیک حرام ہی مگر اسکی کہال حنفی مذہب
میں دباغت سے پاک ہو جاتی ہی اور امام شافعی کے نزدیک دباغت سے ہی پاک

ہنیں ہوتی خواص اسکی چربی قولنج اور زخموں کے درد کو مفید ہی اور اگر اسکے
بال کو آگ پر رکہیں تو اسکے دہوئیں سے بچہو بہاگتا ہی

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

نملہ حرام حرام حلال — چیونٹی

یعنی چیونٹی یہہ اپنی مادہ سے جفت ہوئیں ہوتی بلکہ ایک چیز بہت
تہوڑی اسکے موہنہ سے گرتی ہی اسکو انڈونکی طرح رکہتی ہی اس سے
پیدایش ہوتی ہی اور رزق کی تلاش میں بہت مکر اور حیلہ کرتی ہی اور
بعضے کہتے ہیں کہ یہہ کہاتی کچھ ہنیں بلکہ دانے کی بو سے زندہ رہتی ہی اور
جب اسکے پر نکلتے ہیں تو چڑیا اسکو کہا لیتی ہی اور پر نکلنا اسکی موت کی
نشانی ہی اور یہہ کہجور کی گٹہلی کو کہینچ لیجاتی ہی اور سونگنے کی قوت
اسکو سب سے زیادہ ہی خواص اگر اسکے انڈیکو بچے کی ناف کے نیچے مل دیوں
تو بال نہ نکلیں اور اگر مور کے گہر میں ڈال دیں تو مور مر جاوے

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

وبر مکروہ حلال حلال — وُبر

ایک جانور ہی بلی سے چہوٹا فارسی ذنک کہتے ہیں اور بربان میں لکھا ہی کہ ذنک

کہتے ہیں رنگ اسکا نیلا ہوتا ہی اور صحاح میں لکھا ہی کہ اسکے دم ہنیں ہوتی اور
بعضے کہتے ہیں ایک جانور ہی سیاہ بنو سے کچھ بڑا واللہ اعلم

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

ورشان حلال حلال حلال حلال — نرقمری

حیوۃ الحیوان میں لکہا ہی کہ قمری کے نر کو کہتے ہیں اور بعضوں نے کہا ہی کہ فاختہ
اور کبوتر کے ملکر پیدا ہوتا ہی اور اپنی اولاد کو بہت دوست رکھتا ہی
اسیواسطے جب اپنے بچے کو جال میں پہنسا دیکہتا ہی تو اپنی تیں ہلاک
کر ڈالتا ہی خواص گرم اور خشک ہی اور اسکا گوشت جنگلی کبوتر کی خاصیت
رکھتا ہی اور فالج اور ہوا کی برودت کو مفید ہی

اسم امام اعظم رح امام شافعی رح امام احمد حنبل رح امام مالک رح

وزغہ حرام حرام حرام حرام — بسکہاپر

یعنی بسکہاپر ایک جانور ہی چہپکلی کے طور پر اور اسکو سام ابرص بہی کہتے ہیں
موذی جانور ہی کاٹ کہانیوالا اور جسکو کاٹتا ہی تو اسکے دانت اسکے
زخم میں رہ جاتے ہیں اور اکثر ویرانیمیں رہتا ہی اور آپ سے نمک میں
لوٹ جاتا ہی پہر وہ نمک جو کہاوے اسکے برص نکل آتا ہی فائدہ وزغہ کی

دو قسمیں ہیں ایک چھوٹا دوسرا بڑا البحرالرائق میں جو لکھا ہی وہ بڑیکا حکم ہی اور چھوٹے میں بہنے والا خون نہیں ہوتا سواے اسکے نوروایتیں موافق ہوگیئں

ہُدہُد

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ہُدہُد	حلال	اختلاف		

ایک چڑیا ہی مشہور حضرت سلیمانکا وکیل تھا سبا کیطرف جاتا تھا اور یہہ پانیکو زمین میں دیکھتا ہی خواص اگر اسکے پر کا بخور کریں تو کاٹنے والے جانور بھاگ جاویں اور اگر اسکو کھٹے پر لٹکا دیں تو اس گھر والے جادو سے پناہ میں ہیں اور اگر اسکا پر کوئی شخص اپنے پاس رکھے تو دشمن پر فتح یاب ہووے

بلی

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
ہِرّہ	حرام	حلال	اختلاف حرام	مکروہ

یعنے بلی اسکی پیدائش کا قصہ یہہ ہی کہ حضرت نوح علیہ السلام کی کشتی میں جب چوہے بہت ہوے اور لوگوں کا نقصان کرنے لگے تب لوگوں نے اس بات کی شکایت حضرت نوح سے کی آپنے جناب الٰہی میں دعا کی وہاں سے حکم ہوا کہ شیر کے سر پر اپنا ہات ملوا آپنے ویسا ہی کیا قدرت الٰہی سے شیر کو چھینک آئی اور اس سے

ایک بلی نکل آئی اسیطرح لکھا ہی تاریخ طبری میں اور بلی کو آخر جاڑوں میں شہوت غالب ہوتی ہی اور اسکے سبب سے فریاد کرتی ہی اور ہاتھی بلی سے ڈرتا ہی اور بلی ایک سال میں دو بار جنتی ہی فائدہ پالو بلی کا بیچنا درست ہی اور اسکی قیمت حلال ہی اور اسکا جھوٹا مکروہ تنزیہی ہی اصح قول میں کذا فی الخلاصہ اور جو ہا مارکے اگر اسی دم کسی چیز میں منہ ڈالے تو وہ چیز نجس ہی اور بدون اسکے مکروہ اور امام شافعی صاحب کے مذہب میں بلی کا مارنا درست ہی اگر کچہ نقصان کرے ہیں تو نہیں اور امام اعظم کے مذہب میں تیز چھری سے اسکا سر کاٹ ڈالنا ہی اگر کچہ ایذا دیتی ہی اور اگر کچھ بچہ اسکے پیٹ میں ہو تو ہرگز مارنا درست نہیں ہی لیکن بہتر یہہ ہی کہ بلی کو نہ ماریں اور اگر کچھ نقصان کریں تو اسکو باندہ کے اسکا کان خوب ملے خواص جس عورت کے خون مرض سے نکلتا ہو اسکو اسکا جگر باندہنا بہت مفید ہی

جنگلی چوہا

اسم	امام اعظم رح	امام شافعی رح	امام احمد حنبل رح	امام مالک رح
یَربُوع	حرام	حلال	اختلاف	حلال

یعنے جنگلی چوہا اور اسکو دو پایہ بھی کہتے ہیں خواص بہتر سے ذائقہ میں گرم ہی اور خشک اور ملین طبع خاتمہ اسمیں کئی مسئلے مشکل اور اسکے قاعدے

بیان کئے گئے ہیں مسئلہ جس جانور سے کہ آدمی نے وطی کی وہ جانور امام شافعی کے نزدیک اصح مذہب میں حلال ہی چنانچہ منہاج میں لکھا ہی کہ اسکو ذبح کرکے کہالیویں اور امام اعظم کے نزدیک جس شخص سے ایسی حرکت ہووے وہ شخص اس جانور کو کہاوے اوروں کو اور امام مالک کے نزدیک اسکو بھی کہانا درست ہی اور امام احمد حنبل کے نزدیک حرام ہی سب اور امام شافعی کے اصحاب سے دو قول آئے ہیں بعضوں کے نزدیک مطلق حلال ہی بعضے کہتے ہیں کہ اس شخص کو درست نہیں اور عینی میں لکھا ہی کہ ایسے شخص کو پر زنا کی حد نہیں ہی لیکن تعزیر سبکے نزدیک ہی پھر اگر وہ جانور حلال نہیں ہی تو اسکو ذبح کرکے جلا دیویں گے اور اگر وہ جانور اس شخص کی ملک نہیں ہی مگر غیر کا ہی تو وہ جانور والا اس جانور کو اس شخص کے حوالے کرے اور اسکی قیمت اس شخص سے لے لیوے اور جلا دینا اسواسطے ہی کہ اسکا عیب میت جاوے اور کوئی اسکا ذکر نکرے اور یہہ بھی ہی کہ اسکی نسل قطع ہو جاوے کذا فی الزیلعی مسئلہ جانور دریائی کسی شکل کا ہو بشرطیکہ خشکی میں زندگانی نکرتا ہو شافعی مذہب میں حلال ہی اور جو مچھلی کی شکل ہو وہ بالاتفاق حلال ہی تو مینڈک اور کیکڑا اور سانپ اور بچھو دریائی حلال نہیں ہی اور یہاں زندگی سواے دوسرے حیوانات مراد ہیں اسواسطے کہ بط اور مرغابی

وغیرہ بالاتفاق حلال ہیں اور حنفیوں کے نزدیک دریائی جانوروں میں سے فقط مچھلی حلال ہی کسی قسم کی ہو بشرطیکہ دریا میں اپنی موت سے آپ نہ مرے اور مچھلی کے سواے سب جانور دریائی حرام ہیں اور حنفیوں کے کتابوں میں دریائی چڑیوں کی حلت اور حرمت صراحتہ بیان نہیں ہی لیکن اتنا معلوم کرنا ضرور ہی کہ جو پنجے سے شکار کرے یا مردار کہاتی ہو وہ حرام ہی اور سواے اسکے سب حلال ہیں اور رہا ہی میں اختلاف ہی اور امام شافعی کے نزدیک سب دریائی چڑیاں حلال ہیں مگر لقلق مسئلہ شرح طحاوی میں لکھا ہی کہ اگر کسی حیوان کی حلت اور حرمت میں کوئی دلیل صریح نپاے جاوے اور اسکے مارنے یا نمارنے کیواسطے بھی حکم نہوا ہو تو عرب کیطرف رجوع کریں گے اگر عرب اسکو طیب جانتے ہیں اور حلال جانور کے نام سے اسکو پکارتے ہیں تو حلال ہی اور اگر اسکو بد جانتے ہیں اور حرام جانور کے نام سے اسکو پکارتے ہیں تو حرام ہی اور اگر عرب بھی اسمیں اختلاف کہتے ہیں یا اسکے حلال حرام جاننے میں متردد ہیں تو اسکو جس جانور سے بہت مشابہت رکھتا ہو گا صورت میں یا طبیعت میں اسکے موافق حکم کریں گے اور اگر ایسا کوئی جانور نپایا جاوے تو اسمیں حلت اور حرمت دونو جایز رکہیں گے اور امام نووی نے لکھا ہی کہ اصح

اسمیں حلت ہی اسواسطے کہ بموجب اصول امام شافعی کے اصل ہر چیز میں اباحت
ہی جبتک کوی حکم شارع کا اسکے حلت اور حرمت میں صادر ہووے اور بعضے
شافعیہ اس مقدمہ میں پہلے شریعتوں کیطرف رجوع کرتے ہیں فائدہ جانا
چاہیے کہ پہلے شریعتو نپر عمل کرنا بعضے عالمونکے نزدیک جایز ہی جبتک اسکا
ناسخ معلوم ہووے اور حنفیونکے نزدیک اگر اس حکم کو حق تعالی نے یا اسکے
رسول نے بیان فرمایا ہی تو اسپر عمل کرنا واجب ہی اور اگر ایسا نہیں ہی تو
عمل کرنا بھی اسپر درست نہیں ہی اسواسطے کہ اہل کتاب نے اپنے طرف سے
بہت حکم ملا دئے ہیں اور حکم الہی کو متغیر کر ڈالا ہی فائدہ جانوروں کی دو
قسمیں ہیں ایک قسم وہ ہی جسکے خون نہیں ہی جیسے مکھی بھڑ تڈے
مچھلی سوا اس قسم سے مچھلی اور تڈے فقط حلال ہی دوسری قسم وہ ہی
جسکے خون بہنے والا ہی اسکی بھی دو قسمیں ہیں ایک وہ ہی جو وحشی نہیں
ہی اس قسم میں سے اونٹ اور گای بھینس اور بکری اور مرغ خانگی ہی دوسری
قسم وہ ہی جو وحشی ہی اس قسم میں سے جو دانتوں سے زخم اور شکار کرتے
امام اعظم کے نزدیک حرام ہی جیسے شیر بھیڑیا تیندوا اگر سور ریچھ
سیار بندر ہاتی اور اسیطرح جو جانور زمین کے نیچے رہتے ہیں جیسے

گوہ گھوس اسا ہی لومڑی چوہا سمور سیاہ گوش اور جو جانور اسطرح کے ہیں لیکن خرگوش
یعنے کہرہا حلال ہی اور جو چڑیا چنگل سے زخم کرے اور شکار کو پکڑے
وہ حرام ہی جیسے چرغ باز شاہین عقاب کرگس وغیرہ اور اسیطرح سے
مردارخور فائدہ کوںکی تین قسمیں ہیں ایک وہ جو سوا مردار کے کچھ نکھاوے
یہ پہاڑی سیاہ کوا ہو جاتا ہی یہہ قسم حرام ہی دوسری قسم وہ ہی جو سوا
اسکے کچھ نہ کہاوے جیسے کہیت کا کوا یہہ قسم حلال ہی تیسری قسم وہ ہی کہ دانہ
اور مردار دونو کہاوے یہہ قسم امام اعظم کے نزدیک حلال ہی اور امام ابو یوسف
کے نزدیک حرام ہی لیکن عکہ اور بستوک اور مور اور توتی حلال ہی اور
اسی پر فتوی ہی اور امام محمد سے ایک روایت آئی ہی کہ عکہ اگر جو مردار کہاتا
ہو تو اسکو نکہاوے اور سلوی جسکو ہند میں لوا کہتے ہیں اور فیل مرغ حلال ہیں
واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب تمت الکتاب بعون الملک الوہاب بتاریخ
بیست و نہم شہر شوال ۱۲۶۰ ہجری نبوی بمقام رای دیلی تمام شد

جزو ایمان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العالمین والعاقبۃ للمتقین والصلوۃ والسلام علی سید المرسلین شافع المذنبین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اما بعد میگوید بندہ درگاہ ابی عبد الباری این چہل حدیث از کتاب استان غم در سنہ یکہزار و شصت ہجری تالیف
نمودہ مسمی بہ جزو ایمان نمود تا مومنان صادق و وافی الایمان را بکار آید و استواری ایمان و اسلام
مستحکم گردد واللہ ولی التوفیق وبیدہ ازمۃ التحقیق الحدیث الاول مروی است از زید بن ارقم
رضی اللہ عنہ کہ روزی سرور صلی اللہ علیہ وسلم بر چشمہ کہ خم نام دارد و در میان مکہ و مدینہ واقع است
برای خطبہ برپا قایم شد و ستایش و ستایش کرد کار نمود فرمود و از در موعظہ و نصایح گوش شمارا
آگندہ نمود و بعد ازان فرمود ای مردمان من از یک آدمی زیادہ نیم باشد کہ حکم پروردگار برسد و از او
قبول نمایم اما دو متاع نفیس میان شما میگذارم نخست کتاب الہی کہ دران ہدایت و روشنای باید کہ
او را فرا گیرید و بان چنگ در زنید و بر عمل آن ترغیب و تحریص نمود دوم اہلبیت من از
شما را یاد میدہانم و از خدا میترسانم شمارا یاد میدہانم و از خدا میترسانم تا در حق ایشان از شما
تقصیری راہ نیابد اخرجہ مسلم الحدیث الثانی مروی است از ابی ذر رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ مثال اہلبیت من چون مثال کشتی نوح است کسی کہ برو سوار شد نجات یافت و کسی کہ
تخلف ورزید ہلاک گشت اخرجہ الحاکم الحدیث الثالث مروی است از ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ رسول اللہ

شمااللہ

صلی اللہ علیہ وسلم فرمود نخستین کسیکہ از امت من برآورد در روز قیامت شفاعت کنم اہلبیت من اند
بعد ازان اقرب فاقرب از قریش اند ازان انصار من اند من بعد کسانیکہ بر من ایمان آوردہ و اتباع من
کردہ از اہل یمن الکاہ بقیہ عرب اند اعاجم و کسیکہ در حق او شفاعت بیشتر نمودہ باشم وی افضل است
اخرجہ الطبرانی الحدیث الرابع مروی است از ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود بہترین
شما کسیست کہ بعد از من با اہل من احسان نماید اخرجہ الحاکم الحدیث الخامس مروی است از عمران
بن حصین رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود مسالت کردم از پروردگار من عز و جل کہ داخل
نکند کسی را از اہل بیت من در دوزخ اللہ تعالی از امر اجابت فرمود اخرجہ ابو القاسم بن لیران فی امالیہ
الحدیث السادس مروی است از ابن عباس رضی اللہ عنہما کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود دوست دارید
خدای عز و جل را از برای آنکہ شمارا از نعمتہای خویش خوردنی میدہد و دوست دارید مرا از جہت دوستی
خدای تعالی و دوست دارید اہل مرا بنابر دوستی من اخرجہ الترمذی و الحاکم الحدیث السابع مروی است از علی
رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ہر کہ با اہل بیت من احسان نماید مکافات آن در روز
قیامت خواہم نمود اخرجہ ابن عساکر الحدیث الثامن مروی است از انس رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم فرمود کہ پروردگار من عز و جل با من وعدہ کردہ کہ ہر کس از اہل بیت بوحدانیت وی جل شانہ
و رسالت من اقرار نماید او را عذاب نکند اخرجہ الحاکم الحدیث التاسع مروی است از سلمہ بن الاکوع
رضی اللہ عنہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود ستارگان امان اند مر اہل آسمان را و اہلبیت من امان اند

مرامت مرا اخرجه ابو يعلى الحديث العاشر مروي است از علي رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود ثابت ترين شما بر صراط كسي است كه با اهل بيت من و اصحاب من زياده محبت دارد اخرجه الديلمي و ابن
عدي الحديث الحادي عشر مروي است از عباس بن عبد المطلب رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله
عليه وسلم فرمود مردم را چه عادت است كه هرگاه نزد ايشان كسي از اهل بيت من نشينند سخن خود را قطع مي نمايند
قسم بوي كه نفس من بيد قدرت اوست ايمان در دل هيچ مرد حاصل نمايد مگر آنكه ايشان را براي او دوست دارد و براي
خدا و براي قرابت من اخرجه ابن ماجه الحديث الثاني عشر مروي است از ابي سعيد خدري رضي الله عنه
كه رسول خدا صلى الله عليه وسلم فرمود كه غضب الهي سخت تر گشت بر كسي كه مرا ايذا رساند در عترت من
اخرجه الديلمي الحديث الثالث عشر مروي است از جابر رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم را
در حجة الوداع ديدم كه روز عرفه بر ناقه خود قصوا سوار شده خطبه خواند و در اثناي آن فرمود
كه اي مردم در شما چيزي گذاشته ام اگر شما آنرا بگيريد البته گمراه نشويد و آن كتاب الهي و عترت يعني اهل بيت
من است اخرجه الترمذي الحديث الرابع عشر مروي است از [illegible] رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود كسيكه بركت در زندگاني خويش دوست داند و بدانچه خدا تعالى او را مرحمت فرموده است
برخوردار گردد او را بايد كه خليفه نيك شود باهل بيت من بعد و هر كس با ايشان از احسان و نكوئي
در پيش نيامد عمرش منقطع گردد و در روز قيامت نزد من روسياه خواهد آمد اخرجه ابو الشيخ
في التفسير و ابو نعيم الحديث الخامس عشر مروي است از جابر رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود

كه هر

كه هر فرزندان پدر را عصبه اند منسوب ميشوند بايشان بجز اولاد فاطمه كه من ولي ايشانم و من عصبه ايشانم و ايشان
عترت من اند كه از طينت من مخلوق گشته اند و ويل است مر تكذيب كنندگان فضل ايشان را كسيكه دوست دارد ايشان را
دوست دارد او را الله تعالى و كسيكه با ايشان در مقام بغض و عداوت آيد مبغوض دارد او را الله تعالى اخرجه الحاكم و ابن عساكر
الحديث السادس عشر مروي است از علي رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود شفاعت من در حق امت من
كسي است كه اهل بيت مرا دوست ميدارد و ايشان گروه شيعه اند اخرجه الخطيب الحديث السابع عشر مروي است
از علي رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چهار گروه اند كه من بروز قيامت شفيع ايشانم نخست
كه ذريت مرا اكرام كنند دوم كسي حوائج ايشان را روا كند سيوم كسيكه در امور ايشان بوقت اضطرار سعي
نمايد چهارم كسيكه ايشان را بدل و زبان دوست دارد اخرجه الديلمي الحديث الثامن عشر مروي است
از علي رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نخست كسيكه نزد من بحوض خواهد رسيد اهل بيت من است
و كسيكه مرا دوست ميدارد از امت من اخرجه الديلمي الحديث التاسع عشر مروي است از عبد الرحمن بن عوف
رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اي مردمان من پيش روي شمايم و وصيت ميكنم شما را باداي حق
عترت من بنيكوئي و موعد شما حوض است اخرجه الحاكم الحديث العشرون مروي است از انس رضي الله عنه
كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خداوندا اين اهل بيت اند و من امانت گذار ايشانم نزد هر مؤمن
اخرجه ابن عساكر الحديث الحادي والعشرون مروي است از ام سلمه رضي الله عنها كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود خدايا بگشا تو اندر بدوزخ من و اهل من اخرجه الطبراني الحديث

الثاني والعشرون مروي است از ابن عباس رضي الله عنهما كه رسول الله صلى الله عليه وسلم ستارگان
امان اند اهل زمين را از غرق و اهل بيت من امان اند امت مرا از اختلاف پس هرگاه مخالفت كنند
او را قبيله اختلاف افتد مي شود در ميان ايشان و از حزب ابليس خواهند شد اخرجه الحاكم و صححه الحديث الثالث
والعشرون مروي است از جابر رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ستارگان امني
اند مر اهل آسمان را و چون بروند بيايد آنچه موعود است و من امني ام مر اصحاب خود را مادام كه در ايشان
باشم و چون بروم بيايد ايشان را آنچه موعود است و اهل بيت من امني اند مر امت مرا و چون اهل بيت من بروند
بيايد او را آنچه موعود است اخرجه الحاكم و صححه الحديث الرابع والعشرون مروي است از ابن عباس رضي الله
عنهما كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كسيكه خوش آيد او را كه چون حيات من زندگاني نمايد و بموت من بميرد
و در بهشت من عدن كه پروردگار من ساخته است سكونت ورزد بايد كه علي را بعد از من دوست دارد و دوستان او را
دوست دارد و بايد كه پس از من اهل بيت مرا پيشوا گيرد چه ايشان عترت من اند و از طينت من مخلوق
گشته اند و فهم من بايشان شده و ويل است مر آنكس را از امت من كه بفضيلت ايشان تكذيب كنند و صله
مرا قطع نمايد الله تعالى شفاعت مرا بايشان نرساند اخرجه الطبراني و الرافعي الحديث الخامس
والعشرون مروي است از علي رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كسيكه حق عترت من و انصار
و عرب نشناسد پس او خالي از سه خصلت نيست يا منافق است يا ولد زنا يا مردي است كه مادرش در غير حالت
طهر حامله گشته اخرجه الباوردي و ابن عدي و البيهقي في الشعب الحديث السادس والعشرون

مروي است

مروي است از انس رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ما اهل بيت هستيم كه با ما قياس نكنند اخرجه الديلمي
الحديث السابع والعشرون مروي است از حسن رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
هيچ احد ما را دشمن ندارد و هيچ كس با ما بدخواهي نكند مگر آنكه در روز قيامت از حوض كوثر بتازيانه آتش رانده
خواهد شد اخرجه الطبراني في الكبير الحديث الثامن والعشرون مروي است از علي رضي الله عنه
كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اي علي اسلام برهنه است لباس او تقوى و باش او هدايت و زينت او
حيا و عماد او ورع و اصل او عمل صالح است و اساس او دوستي من و دوستي اهل بيت من است اخرجه ابن عساكر
الحديث التاسع والعشرون مروي است از ابي سعيد خدري رضي الله عنه كه رسول الله صلى الله عليه وسلم
فرمود قسم بوي كه نفس من بيد قدرت اوست كه هيچ كس ما اهل بيت را دشمن ندارد مگر آنكه او را خدا تعالى در دوزخ داخل
خواهد كرد اخرجه الحاكم و گفت كه بر شرط شيخين است الحديث الثلثون مروي است از ابن عباس
رضي الله عنهما كه رسول الله صلى الله عليه وسلم مر فاطمه را رضي الله عنها فرمود كه خدا تعالى عذاب نخواهد كرد ترا و نه اولاد ترا
اخرجه الطبراني في الكبير الحديث الحادي والثلثون مروي است از فاطمه رضي الله عنها كه رسول الله
صلى الله عليه وسلم فرمود هر بني انثى را عصبه است كه بسوي آن منسوب ميشوند مگر اولاد فاطمه كه من ولي ايشان ام
و من عصبه ايشانم اخرجه الطبراني الحديث الثاني والثلثون مروي است از ابن مسعود رضي الله عنه
كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود فاطمه نگاه داشت شرمگاه خود را پس حرام كرد الله تعالى او را و ذريت
او را بر آتش اخرجه البزار و ابو يعلى و الطبراني و الحاكم الحديث الثالث والثلثون مروي است

كيد لسنه و شيخ احمد سرهندي و غيرهما گفته اند كه حضرت
عيسى و حضرت مهدي صلى الله على نبينا و عليهما وسلم بر مذهب
حنفي باشند نعوذ بالله من التعصب ١٢ انباه اللبيب باستغاثة
المجوب من الحبيب لضعيف اگاه

لازم گیرید از برای الله هر کس بخدای عز و جل ملاقات نماید و دوستی ما داشته باشد از شفاعت ما به بهشت خواهد [illegible] سوگند بوی که نفس من بید قدرت اوست هیچ بنده را عمل او نفع نخواهد بخشید ما دام که حق ما نشناسد اخرجه الطبرانی

الحدیث التاسع والثلثون مروی است از انس رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود کسیکه دوست دارد خدا [illegible] خواهد [illegible] و کسیکه [illegible] دارد [illegible] و کسیکه دوست دارد [illegible] اصحاب مرا و قرابت داران مرا اخرجه الدیلمی

الحدیث الاربعون مروی است از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود بر حوض وارد خواهند شد اهلبیت من و کسیکه ایشانرا دوست دارد از امت من برمثال این دو انگشت سبابه اخرجه الملا

بتاریخ غره ماه ربیع الاول [illegible] هجری [illegible]

اتمام یافت

حدیث شریف افضل [illegible]

افضل [illegible]

از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود دوستی یک روزه بال محمد از عبادت یک سال بهتر است و کسیکه بران بمیرد در بهشت داخل شود اخرجه الدیلمی فی الفردوس الحدیث الرابع والثلثون

مروی است از علی رضی الله عنه که گفت شنیدم پیغامبر خدا را صلی الله علیه وسلم که میفرمود [illegible] عترت رسول [illegible]

[illegible]

علی رضی الله عنه گوید من عرض کردم [illegible]

استجابت دعا نمود اخرجه الملا الحدیث الخامس والثلثون مروی است از لیلی انصاری رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ایمان نیارد هیچ بنده تا زمانیکه من نزد او زیاده از نفس او دوست تر باشم و عترت من زیاده از عترت او و اهل من زیاده از اهل او و ذات من زیاده از ذات او اخرجه البیهقی فی شعب الایمان الحدیث السادس والثلثون مروی است از علی رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود اولاد خود را ادب دهید بر سه خصلت دوستی پیغامبر شما و دوستی اهلبیت پیغامبر شما و بر خواندن قران چه حاملان قران زیر سایه خدا تعالی باشند در روزیکه سایه نیست بجز سایه او باهمراه انبیا و اصفیا اخرجه الدیلمی الحدیث السابع والثلثون مروی است از علی رضی الله عنه که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود سخت تر شد غضب الهی و غضب پیغامبر و غضب فرشتگان بر کسی که خون [illegible] پیغامبر [illegible] مراد عترت من اخرجه الامام علی بن موسی الرضا الحدیث الثامن والثلثون مروی است از حسین بن علی رضی الله عنهما که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود [illegible]

فایده اسقاط ہر وقت کی نماز اور وتر کے اور ہر دن کے روزے کے واسطے ادہا صاع گیہوں یا قیمت اسکی نقد دیوی کم دینا قیمت کا افضل ہی

فایده اگر کسی احرام حج و عمره بندد او را شش چیز حرام است [illegible]

[illegible]

٧١٤

استفتا

از کتاب فقہ احمدی فایده امام نووی کے کلام سے مسلم کی شرح میں ظاہر ہوتا ہی کہ جاندار کی صورت بنانا اجماع سے حرام ہی اور یہ فعل کبایر سے ہی یعنی بڑی گناہوں سے صحیح بخاری اور صحیح مسلم کے حدیث میں آیا ہی حدیث اشد الناس عذابا یوم القیمة المصورون یقال لهم احیوا ما خلقتم یعنی قیامت کے دن سب لوگوں میں بڑی عذاب اے تصویر بنانے والے ہیں اور انکو کہا جاویگا جلا دو ان چیزونکو جو پیدا کئے ہو تم اور عام ہی یہ حکم کہ کپڑی پر ہو یا بچھانے پر یا درم پر یا دینار پر یا پیسے پر یا باس پر یا دیوار پر یا اور کسی چیز پر اور حدیث میں آیا ہی ابن عباس سے کہ فرمایا پیغمبر خدا نے کل مصور فی النار یعنی صورت کو بنانے والے دوزخ میں جاوینگے حدیث میں مشکوة کے آیا ہی کہ فرمایا پیغمبر خدا نے کہ جس گہر میں تصویر ہو یا کتا اس گہر میں فرشتے رحمت کے نہیں آتے ہیں فایده پانچ چیز نہیں کرے امام کیا تو مقتدی متابعت اسکی کرے [illegible]

[illegible]

[illegible] اگر عذر اسے عاجز ہو تو

لکا لگ تین روزی رکھے اسیطرح ہی معدن میں مسئلہ قرض شرط سے دینا حرام ہی جیسا کیسکو قرض دیا اور شرط کی کہ میری بتی فلانے بستی پر [illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونصلی علی محمد واله وصحبه اجمعین

سوال شدے کھڑے کرنا اور تابوت تھمانا اور جھنڈے حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه اور حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه اور قادر ولی [illegible] وغیرہ کے نام سے استادہ کرنا اور انکی تعظیم و تکریم کرنا بدعت حسنہ ہی یا سیئہ اگر سیئہ ہو تو اسکو حسنہ بولنے والا اور حلال جاننے والیکا حکم کیا ہی اور اسکے ہاتھ بیعت کرنا اور اسکی تعظیم کرنا درست ہی یا نہیں بینوا توجروا الجواب جس تک یہ کام جو اوپر مذکور ہیں بدعت سیئہ ہیں [illegible]

مرطا کا شرح میں فایده سیاہ خضاب کرنا حرام ہی اور حدیث میں آیا ہی کہ سیاہ خضاب کرنا کفار کی چال ہی اور اول جو کالے رنگ کا خضاب کیا سو فرعون ہی علیہ اللعنه اسیطرح ہی احیاء العلوم میں فایده کھانا زمین پر رکھکر کھانا بہت پیارا تھا حضرت پیغمبر کے نزدیک [illegible]

[illegible]

٧١٦

۲ کہ اسکو اس جوانکی ماں کے واسطے بخش دیا ہوں [illegible]

[illegible]

اعتقد الحرام حلالا او على القلب يكفر یعنی جو شخص حرام کو حلال جانیگا یا حلال کو حرام کافر ہوگیا پھر بیعت کرنا ہاتھ پر اوس شخص کے جو بدعت سیئہ کو کہ جسکی ممانعت حدیث شریف میں كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة کے ساتھ وارد ہی حسنہ کہے اور حلال جانے کیونکر درست ہو قطع نظر اوسکے تعظیم و تکریم کے اہانت اوسکی مامور ہی اور لازم ہی اور بہت احادیث میں مذمت بدعت و بدعتی کی آئی ہی ازانجملہ ایک حدیث جو روایت کیا طبرانی نے کہ فرمایا آنحضرت صلی الله علیه وسلم من وقر صاحب بدعة فقد اعان على هدم الاسلام یعنی جو کوئی بزرگی کریگا بدعت کرنے والیکی پھر اسنے مقرر مدد کیا دین کا گھر ڈہانے پر ازانجملہ ایک حدیث ہی کہ ابو نعیم نے روایت کیا کہ فرمایا آں سرور عالم صلی الله علیه وسلم اهل البدع شر الخلق والخليقة یعنی اہل بدعت بدترین خلق ہیں [illegible]

[illegible]

جیسا ماں باپ اور استاد اور پیر ستر ہزار بار برای غرض ہر مسلمان پر لازم ہی کہ اپنے واسطے اور اپنے ماں باپ کے واسطے اور پیر استاد کے واسطے [illegible]

احادیث بدعت و بدعتی [illegible]

صلی اللہ علیہ وسلم مَنْ اَحْدَثَ فِي اَمْرِنَا هٰذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ یعنے جو شخص ہمارے اس امر میں یعنے ہمارے دین میں نو پیدا کریگا ایسی چیز جو اسمیں نہیں تو وہ چیز مردود ہی مسلم کی ایک روایت میں آیا ہی جو کوی کچھ عمل کریگا ایسا جو اوسپر ہمارا امر نہیں تو وہ عمل مردود ہی از انجملہ وہ حدیث ہی جو مسلم اور ابن ماجہ نے جابر رضی اللہ عنہ سے روایت کئے ہیں کہ فرماے رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام اَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ خَيْرَ الْحَدِيْثِ كِتَابُ اللّٰهِ وَخَيْرَ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ وَشَرَّ الْاُمُوْرِ مُحْدَثَاتُهَا وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ یعنے بہتر سخن اللہ کی کتاب ہی یعنے قرآن اور بہتر طریقہ طریقہ محمد کا ہی اور بدتر کام محدثات یعنے بدعتیں ہیں اور جو بدعت ہی سو ضلالت ہی از انجملہ وہ حدیث جو ابن ماجہ اور ابن ابی عاصم کتاب السنۃ میں ابن عباس رضی اللہ عنہما سے روایت کئے ہیں کہ رسول صلے اللہ علیہ وسلم فرماے يَأْبَى اللّٰهُ اَنْ يَقْبَلَ عَمَلَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتّٰى يَدَعَ بِدْعَتَهٗ یعنے اللہ تعالی بدعتی کے عمل کو قبول نہیں کرتا ہی جب تلک اپنے بدعت کو وہ چھوڑ دے از انجملہ ابن ماجہ نے حذیفہ رضی اللہ عنہ سے روایت کیا ہی کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرماے لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ صَلٰوةً وَلَا صَوْمًا وَلَا صَدَقَةً وَلَا حَجًّا وَلَا عُمْرَةً وَلَا

ازشیخ امام حق جرا کہ ایمان در لغت اذعان وقبول آ و در شرع عبارت است از اقرار باللسان والتصدیق بجمیع ما جاء بہ ۔۔۔ سے اللہ علیہ وسلم بقلب و بجمیع آنچہ او رده است از نزد خدا تعالی وجمهوران رفته اند کہ ایمان تصدیق بقلب است والاقرار بلسان شرط است از برای احکام در دنیا و اکثر متکلمین و محدثین وفقہا و اعمال را نیز رکن ایمان قرار داده اند و نزد قائلین بتصدیق از خرات و علامات ایمان است رکن شمس الدین و فخر الاسلام قول اول را اختیار کرده اند ۱۲ فایده انس بن مالک انصاری کہ روی جاده پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم و خدمت کرده آنحضرت را ده سال و در اهواز ۔۔۔ سال ۔۔۔ وی آخرین اصحاب است کہ مرده در بصره ۔۔۔ نزدیک ۔۔۔ از هجرت مناقب او بسیار است ۱۲

جِهَادًا وَلَا صَرْفًا وَلَا عَدْلًا يَخْرُجُ مِنَ الْاِسْلَامِ كَمَا تَخْرُجُ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِيْنِ یعنے اللہ تعالی بدعتی کے روزے اور حج اور عمرے اور جہاد کو اور اوسکے صرف و عدل کو قبول نہیں کرتا بدعتی اسلام سے نکل جاتا ہی جیسا بال گوندھے آٹے سے نکل جاتا ہی صرف سے توبہ اور عدل سے فدیہ مراد ہی بعضے صرف سے نفل اور عدل سے فرض کہتے ہیں از انجملہ وہ حدیث ہی جو صاحب تحفۃ الاخیار ترجمہ مشارق الانوار سے لکھا کہ مسلم میں علی مرتضی رضی اللہ عنہ سے روایت ہی کہ انحضرت فرماے وَلَعَنَ اللّٰهُ مَنْ اٰوٰى مُحْدِثًا یعنے اور خدا لعنت کرے اوسپر جو بدعت نکالنے والے کو پناہ دے اور اپنے مکان میں رکھے اور حقایق التنزیل میں ہی کہ سہل بن عبد اللہ تستری جو بڑے بزرگ طریقت کے ہیں فرماے مَنْ صَحَّحَ اِيْمَانَهٗ وَاَخْلَصَ تَوْحِيْدَهٗ فَاِنَّهٗ لَا يَأْنِسُ اِلٰى مُبْتَدِعٍ وَلَا يُجَالِسُهٗ وَلَا يُوَاكِلُهٗ وَلَا يُشَارِبُهٗ وَيُظْهِرُ لَهٗ مِنْ نَفْسِهِ الْعَدَاوَةَ وَمَنْ دَاهَنَ مُبْتَدِعًا نَزَعَ اَوْ سَلَبَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى حَلَاوَةَ الْاِيْمَانِ وَمَنْ تَحَبَّبَ اِلٰى مُبْتَدِعٍ نَزَعَ نُوْرَ الْاِيْمَانِ مِنْ قَلْبِهٖ یعنے مرد صحیح الایمان کو چاہئے کہ بدعتی سے الفت نلیوے اور ہم مجلس اور ہم نوالہ اور ہم پیالہ ہووے اور

بزرگان دین ۔۔۔ از بدعت و بدعتی دور رہے ہیں ۱۲

ظاہر کرے اپنے سے اوسکے لئے عداوت اور جو شخص سستی کرے بدعتی سے دین کے کام میں تو اللہ تعالی اوسکے حلاوت ایمان کو دور کریگا اور جو شخص دوستی کرے بدعتی سے اللہ تعالی اوسکے نور ایمان کو نکال لیگا امام شعرانی اپنے طبقات میں قطب الوقت عدی ابن المسافر سے نقل کرتے ہیں کہ انھوں نے فرمایا مَنْ كَانَ فِيْهِ اَدْنٰى بِدْعَةٍ فَاحْذَرُوْا مُجَالَسَتَهٗ لِئَلَّا يَعُوْدَ عَلَيْكُمْ شُؤْمُهَا وَلَوْ بَعْدَ حِيْنٍ یعنے جسمیں تھوڑی بھی بدعت ہو اوسکے ساتھ مل بیٹھنے سے ڈرو تا نحوست اوسکی تم پر نہ پھرے جب تھوڑی بدعت رکھنے والے سے مل بیٹھنا منع ہو تو مل بیٹھنا ان بدعتیہ مرتکب کے ساتھ جو اقسام کے بدیوں کو شامل ہی اور بیعت کرنا ان سے کیا کچھ منع ہوگیا اسی لئے مولانا روم قدس سره فرماتے ہیں

ای بسا ابلیس آدم روے ہست ۔ پس بہر دستے نباید داد دست ۔ اب تعریف بدعت کی اور سندے اور جھنڈے وغیرہ کا استیادہ کرنے اور بدامور بدعتیہ سے ہونے پر سندان مرقوم کرتا ہوں تا برای ان امور کی خوب ظاہر ہو جاوے دیکھئے ای مسلمان بھائیو جناب حاوی فروع و اصول جامع معقول و منقول مولانا مولوی محمد صبغۃ اللہ قاضی الملک بدر الدولہ بہادر دامت برکاتہم اپنے گلزار ہدایت کے تیرے صفحے میں جسپر جناب عالم محقق فاضل مدقق حاوی اصل و فرع دانندہ رموز

گلزار ہدایت ۔۔۔ سو علمانے ۔۔۔

شرع قاضی القضات افضل العلما مولوی ارتضا علیخان بہادر اور جناب عالم کامل سر دفتر افاضل سراج العلما مولانا محمد سعید صاحب اسلمی اور جناب عالم علامہ فاضل یگانہ سر آمد اہل صلاح مرکز دایرہ ارباب فلاح مدار الامرا شرف الملک مولوی عبد الوہاب بہادر اور جناب عالم کامل مرجع ارباب فضایل مولوی جمال الدین احمد صاحب دامت فیوضاتہم اپنی اپنی مہریں اور دستخط کئے ہیں لکھتے ہیں معلوم کیجئے بدعت لغت میں کوی نئی چیز اختراع کرنیکو کہتے ہیں پھر وہ چیز نیک ہو یا بد اور شرع میں بدعت وہ چیز ہی جو نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے زمانے میں نہیں تھی بعد اوسکو اختراع کئے ہیں اور اوس چیز کا اصل شرع میں پایا نہیں جاتا اس لئے معلوم ہوا نئی چیز اختراع کریں اور شرع کے رو سے وہ چیز ممنوع ہو تو اسے کو اہل شرع بدعت کہتے ہیں نیک چیز ہو تو اوسکو بدعت نہ کہینگے لیکن مجازا مطلق نئی اختراع کئے سو چیز کو بدعت کہتے ہیں مگر قید کے ساتھ کہ جو شرع کے قواعد کے موافق ہو اوسکو حسنہ کا قید لگاتے ہیں اور موافق نہ ہو تو سیئہ کے قید سے برتتے ہیں انتہی اور پھر اسی کتاب کے چوتھے صفحے میں جہاں بدعت کے اقسام لکھتے ہیں اوسکے تحت میں لکھے ہیں دوسری بدعت حرام جیسے اہل بدعت کے مذاہب ہیں مثل رافضی خارجی معتزلی اور جیسے علم استیادہ کرنا اور پھر اسی

عبارت گلزار ہدایت

کتاب کے ستروین صفحے مین ہی از انجملہ جھنڈا ہی مولا علی کا اور پیر دستگیر کا اور شیخ
احمد رفاعی اور قادر ولی اور کاتے باوے انام سے جھنڈا کھڑا کرتے ہین مہندی نکالتے
ہین اور انکی تعظیم و توقیر کرتے ہین سہر گہوارے لا کے چڑہاتے ہین نذر نیاز لا کے گذار
ہین یہہ سب حرام ہین اور یہ جھنڈے بھی انصاب مین داخل ہین تعزیونکی حرمت
کی جو دلیل ہی انکی حرمت مین بھی وہی دلیل جاری ہوتی ہی انتہی سوال
اگر تعزیے بنانا جھنڈے کھڑے کرنا منع ہوتا تو اول کے عالمان منع کرتے اور
یہہ کام ان بحث بار رعب کفار ہین جواب اسکا یہہ ہی ای بہائیو دیندار عالم جو ہوتے
گئے ہین وے سب ان کامون سے منع کئے اور اپنی کتابون مین لکھہ گئے ہین پھر ہمارے
زمانہ کے عالمان بھی ان چیزونکی برائی اپنی اپنی کتابون مین لکھہ چکے یہہ بات
انکی کتابون دیکھنے والون کو یا علما حق گو سے سننے والونکو معلوم ہوتی ہی اور
اس شخص کو جو کتابون کو عالمونکے نہ دیکھتا ہی اور نہ جاننے والون سے سنتا ہی
کہان سے معلوم ہوا اور اس شخص کے ناجاننے سے حق بات کیا ناحق ہو جاویگی
ایسا نہین بلکہ حق ہی سو حق ہی ہی اور ناحق ہی سو ناحق دیکھئے ہدایت
نامہ میں جناب زبدة العارفین قدوة الواصلین حضرت سید شاہ ابو الحسن القرنی
الویلوری قدس سره ان چیزونکے برائی مین فرماتے ہین عزیزان کمینت

کرو ایسے تمہین کام ،، کہ جس کا مال کار ہی خوب انجام ،، خدا کے اور نبی کے امر کو
چھوڑ ،، غنا ہی سون اپنے دلکتین جوڑ ،، شدیان کو اپنے گھر مین میلانا ،،
کتا ہو ہی مین نہین یہہ کار دانا ،، شدے ہین بلکہ بدعت کے بتان ہین ،، مسلمان
بت پرستان کو کہان ہین ،، خدا کے فضل سون تم ہین سیانے ،، بھی نیک و
بد ستی سب تم ہین دانے ،، تمہین البتہ کر اسبات مین غور ،، شریعت کا نکو چھوڑ و
تمہین طور ،، رسول اللہ او دو جگ کے ہادی ،، جنون سون دین اور دنیا مین
شادی ،، بتان کعبے مین کیے منع جا کے توڑے ،، رسم کو کفر کے ذرہ نہ چھوڑے
تمہین بر عکس انکا کر کو ہر سال ،، بتان گھر میلانا خوب نہین چال ،، جتنے بدعت کے
کامان سب یون ہین ،، سند اوسکو کتابا نمین نہین کین ،، کر نہاریان کیتین
بدعت یکسان ،، کتے دوزخ کے بولے ہین پیمبر ،، خبر دین ہی نبی صاحب سون ظاہر ،،
کر نہارا ہی بدعت کا کافر ،، نماز روزہ نہ حج مقبول اوسکا ،، نہ دیویگا خدا
اموال اوسکا ،، پھر حضرت موصوف قدس سره اپنی دوسرے رسالہ مین بدعت نامہ کے
فرماتے ہین ستارہ یا ونیلے گھر تا مسو اس بتان کو ،، بجتے امام رہبر لوئل عقل
کے خران کے ،، بت پوجنا برا کر بدین کا فرانکو ،، جسوقت مارتے ہین طعنہ او
ابتر انکے ،، دو نو لبون کتین مچ چپ بیٹھتے ہین جسوقت ،، تم زر کے پوجتے بت

کہتے ہین کافرانکے ،، اور عمدة المحققین مولانا مولوی محمد باقر صاحب آگاہ
قدس سره اپنی ریاض الجنان مین فرماتے ہین کھڑے کرنا شدون کا
نہین ہی روا ،، اور تابوت بھی ہی پر بیجا ،، اور کہنا اونکو بار امام ،،
اور رکھنا کئی ایسے انکو نام ،، اور کرنا اونکو سجدہ عیان ،، اور اپنے
کو اون اوپر قربان ،، اور لانا ادب کو انکے بجا ،، بوجنا اسکو حب اہل
عبا ،، اور تصویر ہی اشد حرام ،، اور پتلیان نچانا ہی بدکام ،، اور وہ چیز
جو الاوہ ہی ،، ابتر ہونکے اوپر علاوہ ہی ،، اور ہونا جلالی و مجنون
کرنا تسکو انکو اپنے گونا گون ،، پچھے کتے کے لینا گو دانوز ،، مارنا چرے
ہندوانیان پر ،، الی آخرہ اور مولانا بدر الدولہ بہادر اپنی گلزار ہدایت کے
گیارویں صفحے مین لکھتے ہین معلوم کیجئے اہل ہند کے پاس جو بدعتین مروج ہین
انمین بعضے بدعتین ایسے ہین کہ جن سے آدمی مشرک بن جاتا ہی بعضے بدعتون کو
عوام سمجھتے ہین کہ انکے کرنے سے اسلام کا رعب کفار پر ہوتا ہی سو بات سراسر خطا
ہی کیونکہ بدعتین کہ جن کے کرنے سے دین و ایمان میں خلل آتا ہی وے دین اسلام کے
رعب کا سبب ہونا محال ہی تقوی اور پرہیزگاری اختیار کرنا اور دین کے کام کہ جن
مین اسلام کی ترقی ہو البتہ رعب کا سبب ہین جن مین خواہش ہای نفسانی اور تسویلات

عبارت گلزار ہدایت کی ہے بڑے امور باعث رعب کفار نہ ہو نہیں اور مرتکب بعض کا ان بدعتوں کا مشرک بنتا ہی سو

شیطانی ہوں وے رعب کا سبب کیونکر ہووینگے اب ہم چند رسوم اور بدعتون کا
احوال لکھتے ہین از انجملہ محرم مین جو رسوم رواج پائے ہین نہایت مذموم
و بغایت قبیح ہین سو پنے روپے تانبے پیتل وغیرہ کے پنجے کو لکڑی پر لکڑی مین
جبو کے اوسکو پھر کپڑے باندہنا اور پھول کے ہار پہنانا اور انکی تعظیم
و توقیر کرنی اور سب کو گشت نکالنا بعینہ رواج کفار کا ہی جو اپنے بتون کے
ساتھ کرتے ہین اور انکو ایستادہ کرنیکی حرمت مین تو کیا شک اندیشہ شرک کا
ہی کیونکہ یہہ جو انصاب مین داخل ہین انصاب کا بنانا شرک ہی اللہ تعالی
فرماتا ہی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ یعنی ای ایمان والو یہہ جو ہی شراب اور جوا اور انصاب
اور پانسے گندے کام ہین شیطان کے سو ان سے بچتے رہو شاید تمہارا بھلا ہو
انتہی اور پھر اسی کتاب کے تیروین صفحے مین ہے طیبی مشکات کی شرح مین لکھا ہی
انصاب پتھر تھے انکی پرستش کرتے تھے اور جانور کو انکی پاس ذبح کرتے تھے اور جو
پتھر ہو یا درخت یا اور کوئی شے جس کو ایستادہ کرتے ہین اور انکی تعظیم کا
اعتقاد رکھتے ہین نصب ہی انتہی پھر اسی کتاب کے سولوین صفحے مین ہی جناب

قرآن شریف میں انصاب کا منع آیا ہی سو ۱۲

تعریف انصاب کی ۱۲

١٢

سراج العلما مولانا محمد سعید اسلمی سلمہ اللہ تعالی اپنی کتاب سفینۃ النجات میں جو
لکھے ہیں اسکا ترجمہ یہ ہے از انجملہ منکرات محرم کے رسوم ہیں جو عام و خاص تمام لوگوں میں
شایع ہوئے ہیں اور انکی نظروں میں اہم امور ٹھہرے ہیں حالانکہ ان کاموں کو شریعت شریف
میں کچھ اصل نہیں بلکہ دین و ایمان برباد ہوتا ہے حضرت امام حسین رضی اللہ عنہ
کے نام سے فاتحہ کرنا بصدقات مالی و بدنی دل کی محبت کے ساتھ غایت الامر
مستحسن اور مستحب ہو جب اوسکے ساتھ منکرات ہوں کہ جنکی بدی ایتک کو
پہنچ چکی اور قباحت انکی نہایت مرتبہ تک دراز ہو گئی وجہ سے پھر تو تابوت
بنانا اور بت پرستوں کی مانند انصاب اور نعل ایستادہ کرنا اور انکی تعظیم و توقیر کرنی
کفر شنیع ہے دوسرا چراغ و مشعل میں مال بیجا صرف کرنا اور ہیجڑا اور بے آبرو
فاسقوں کو پیسے دینا سخت حرام ہے تیسرا ہرے کالے کپڑے پہننا اور رشتہ پر
دم باندھنا اور لال ہرے ایتان ہاتھ و گلے میں ڈالنا چوتھا اقسام کے شکلیں اور
صورتیں بنانی اور ہزاروں طرح کے لہو و لعب میں مشغول ہونا اور دین و کتاب اور
سنت و مسلمانوں کی مسخری کرنی اور صلحا کی مذمت و اہانت کرنی اور
فسق و فجور اور فحش اور بد کام کے مرتکب ہونا دین و ایمان سے بالکل ہاتھ دھونا ہے
کوئی حیا و آبرو والا ان کاموں کو گوارا نہ رکھیگا یہ تمام کام ضلالت کے ہیں جہالت

مگر از میں سفینۃ النجات کا ترجمہ ہی ہوں اور کہ
منع ہیں

١٣

حد سے گذر چکی ہی اور تعزیہ میں سینہ زنی کرنی اور مرثیہ خوانی اور بزرگوں کے
بدگوئی میں کوشش کرنی اور عبادت سے زیادہ اہتمام اسمیں کرنا اس ضلالت پر
علاوہ ہی جب فاتحہ میں یہ محرمات مخلوط ہوں تو استحباب کہاں باقی رہا
اور ان کفریات اور منکرات کے ساتھ کام ایسا کہ جسکا اصل مستحب ہو کفر مغلظ
ہو جاتا ہی تمام ان کاموں سے دین و ایمان بالکلیہ جاتا رہتا ہی اور انواع کے
کفر و فسق اسکے سبب سے لازم ہوتے ہیں بزرگان دین کے ساتھ ان بیہودہ دوستی
رکھنی اور اسپر ثواب آخرت کی امیدوار رہنا گمراہی ہی کہ جسکو انتہا نہیں انتہی
پھر سراج العلما اپنے سفینۃ النجات کے بیالیسویں صفحے میں لکھے ہیں سو اسکا
ترجمہ جسکی اہانت کرنیکا شریعت میں حکم ہی اسکی بزرگی کرنا کفر ہی جیسا بزرگ
رکھنا کافروں کا بتوں کو اور شیطانوں کو اور بزرگ رکھنا جاہل مسلمانوں کا
شدوں اور نعلوں کو گھوڑے اور چہرے کے جو ہر محرم میں کھڑا کرتے ہیں اور ان
چیزوں کو جنکو خدا کے سوا پوجا کرتے ہیں اور جھنڈے موتے لٹھے سو وہ میں یا جھوٹے
جیسا مولا علی کا جھنڈا یا قادر ولی کا جھنڈا اور مانند اوسکا کہ تعظیم ان سب
چیزوں کی کفر ہی انتہی الحاصل مومن پر لازم ہی کہ سنت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
کی پیروی کا ہووے اور بدعت سے کوسوں پر بھاگے کیونکہ اسمیں سعادت اور

امر مستحسن کفریات او منکرات
کے سبب سے کفر مغلظ ہوتا ہی ١٢

ترجمہ سفینۃ النجات کا ابتی ہیں کہ
جسکی اہانت کا حکم شریعت میں آیا سو
اسکی بزرگی کرنا کفر ہی ١٢

١٤

اسمیں ضلالت اور خسر الدنیا والآخرۃ ذلک ہو الخسران
المبین ہے   خلاف پیمبر کسے رہ گزید، کہ ہرگز بمنزل نخواہد رسید ربنا
افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین،،
اللہم ارزقنا اتباع حبیبہ وجنبنا عن الابتداع فی
دینہ وصلی اللہ تعالی علی خیر خلقہ محمد والہ واصحابہ
وسلم تسلیما کثیرا ٥

محی الدین

ہذا ہو الصواب والموافق السنۃ
والکتاب محی الدین عفا اللہ عنہ

تاریخ ٢٢ شہر جمادی الثانی ١٢٦٦ ہجری روز جمعہ حامی دین معلم متین امام المسلمین حضرت
حافظ حاجی مولوی سید عبد اللطیف المعروف بشاہ محی الدین صاحب قادری مد ظلہ العالی این
استفتا را بمہر و دستخط خود مزین فرمودند ٥

فوائد چند از کتاب فقہ احمدی تصنیف سید احمد صاحب المتخلص بہ مشتاق فایدہ جسنے مجلس میں جنازیکا حاضر ہووے اور جنازیکو مشاہدہ
کرے اسپر نماز جنازیکی فرض عین ہوتی ہی اسیطرح ہی صاحب المفتی میں مسئلہ وضو ٹوٹتا نہیں نکلنے سے نارو کے اسیطرح ہی بزازیہ
میں اور وضو ٹوٹتا نہیں نکلنے سے پیپ کے کان سے اور آنکھ اور ٹکوں سے اور نکلنے سے پانی ناف سے مگر جسے درد ہو تو وضو
ٹوٹتا ہی ان سب صورتوں میں اور توڑتا ہی وضو کو نکلنا آنسو کا آنکھ سے کہ جسکی آنکھ آشوب کی ہو اگر پانی ہمیشہ جاری رہا تو وہ
شخص صاحب عذر ہی اسیطرح ہی مجتبی میں اور لوگ اس مسئلہ سے غافل ہیں حدیث لا تدخل الملائکۃ بیتا فیہ صورۃ ولا کلب ولا جنب
رواہ ابو داود والنسائی یعنے جس گھر میں تصویر ہو یا کتا یا جنابت والا مرد ہو یا عورت نماز کا وقت گئے تک غسل نا کرکے
رہی اس گھر میں فرشتے رحمت کے نہیں آتے ہیں فایدہ حرام ہی لگنا اس کاغذ کو جس پر خدا کا نام یا پیغمبر کا نام یا فرشتے کا نام
یا آیت قران کی لکھی ہووے ہو کیونکہ اسلئے کہ وہ کاغذ معدوم ہیں جاتا ہی اور جو ورق تجارت کی جگہ ہی پس اسواسطے حرام ہوا
لگنا ایسے کاغذ کا ہاں اگر اسکو دھو کر پی جاوے تو کچھ مضایقہ نہیں ہی کیونکہ اس صورت میں سیاہی معدوم ہو جاتی ہی
یہ تو کچھ حرج نہیں ہی اسیطرح کہا ہی ابن حجر مکی نے اپنے بعض رسالوں میں مسئلہ اگر حوض چورا ہو جاوے کہ مینڈک یا مچھلی
وضو کرنا اس پانی سے روا ہی لیکن پینا اسکا روا نہیں کیونکہ اسلئے کہ اسکا حرام ہی مسئلہ اگر جگہ پانی کی دراز میں
زیادہ ہووے دس گز سے اور چوڑا میں کم لیکن جب جمع کریں تو ہر طرف دس گز ہوتا ہی پس وہ پانی بھی حکم میں دہ در دہ کے ہی مسئلہ اگر خبر دیا ایک
مسلمان کہ یہ پانی پلید ہی پس اگر پرہیزگار ہی خبر اسکی مقبول ہی اگر گنہگار ہی خبر اسکی سا تحقیق نہ جانا چاہئے اگر حال اسکا چھپا ہی یعنے گنہگار
ہی یا پرہیزگار ہی سو معلوم نہیں پس اسمیں دو روایت ہیں اسیطرح ہی بحر الرائق میں فایدہ سور نجس العین ہی چمڑا اسکا دباغت سے پاک نہیں ہوتا ہی کتا نجس العین
نہیں ہی چمڑا اسکا دباغت سے پاک ہوتا ہی مسئلہ جس جانور کا چمڑا دباغت سے پاک ہوتا ہی شرعی ذبح سے بھی پاک ہوتا ہی واللہ اعلم مسئلہ باولی میں
اور سنڈاس کے درمیانہ دوری اسقدر رہا چاہئے کہ اثر نجاست کا باولی میں ظاہر نہ ہووے گزوں کو اعتبار نہیں معتمد قول یہ اسیطرح ہی
بحر اور درر میں فایدہ منع ہی مرد پر اجنبی عورت کو چھونا اور منع عورت پر اجنبی مرد کو چھونا اگر جوان ہووے شہوت سے یعنے دل کی رغبت سے چھووے تو حرمت
مصاہرہ کی ثابت ہوتی ہی یعنے جیسا عورت کو نکاح کرنے سے اوسکی ساس اور بہن اوسکی سالی ہوتی ہی ویسا شہوت سے کسی عورت کو چھونا ہو یا انجان
شہوت سے چھوا تو اسکی ماں حکم میں ساس کے اور اوسکی بہن حکم میں سالی کے ہوتی ہی اسیطرح شرح وقایہ میں ہو ملا علی قاری کی ہی پس اگر کسینے چھوا اپنی
بیٹی کو شہوت سے بغیر آگاہ ہونے کے جیسے کہ اگرچہ اندھاری میں جاگا اپنی عورت سمجھکر ہو تو ماں اس لڑکی کی جو اگلے اس چھونے والیکی نکاح میں
تھی حرام ہوتی ہی پھر قیامت تک حلال نہیں ہوویگی اسیطرح ہی فتح القدیر میں اور بحر اور درر میں فایدہ تراویح میں جماعت سنت کفایہ ہی
مسئلہ دعا آہستہ کرنا ہی بہتر ہیں ہی کہ حدیث میں آیا ہی کہ ایک شخص پکار کر دعا مانگتا تھا سو حضرت نے سنکر فرمایا کہ دعا آہستہ کرکے تو بہرے کو
تو نہیں پکارتا ہی اور اللہ تعالی نے فرمایا ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ اور سراج میں ہی کہ موعظہ کہنا دعا کا مستحب ہی اور بلند کرنا آواز کا بدعت ہی واللہ اعلم
مسئلہ تعزیر کیا جائے جماعت چھوڑنے والیکو بغیر عذر کے اور ہر مال اسکا بکر رکھے [illegible] اور مقبول نہیں ہی گواہی اسکی [illegible] امام بدعتی
ہی اور کرکے چھوڑا ہو تو گواہی اسکی رد نہیں کیا جاویگی فایدہ ابو داود کے حدیث میں آیا کہ قبول نہیں کرتا ہی اللہ تعالی نماز اس شخص کی

جو امام ہووین ان لوگونکی جو وہ مکروہ رکھتے ہووین امامت کو اسکا لیکن اگر وہ شخص لائق ہو امامت کے لیے تب بھی لوگ
مکروہ جانیں تو انکی کراہیت انہی پر ہی فایدہ ۰ حدیث مین ایا ہی کہ اللہ صاحب کی رحمت پہلی اترتی ہی امام پر بعدہ اوپر جو امام کے مقابل مین ہی
اول صف سے بعدہ اوپر جو امام کے سیدھی ہات طرف بعدہ اوپر جو بائیں طرف ہی

من لغو و قصور معترم نہ چو ناد ان و احمق و خرفم ... از ان گفتہ اند اہل سلف عذر من ضعف قوا ...

اوشریعت بیان کند ما را		او طریقت عیان کند ما را

صلوات خدای بروی باد		تا بروز جزا بیابی باد

امت او و دوستدار ویم		دوستدار چہار یار ویم

چون ابوبکر و عمر و عثمان		مرتضی دان علیہم الرضوان

رحمت حق نثار یاران ش		باد بر جملہ دوستداران ش

باب اول در بیان طہارت

ای مصلی بیا طہارت کن		خانہ دین خود عمارت کن

در بیان نماز

روز محشر کہ جان گداز بود		اولین پرسش نماز بود

پس بکن در نماز ہا تقصیر		تا دران روز باشدت توقیر

من بقدر مجال کوشیدم		فقہ را بر در نظم پوشیدم

باب اول در بیان وضو در چہار فصل

فصل اول در بیان فرایض وضو

الہی بدہ تو توفیقم		رہ بنما بسوی تحقیقم

در صباح و رواح و لیل و نہار		در وضو نیست جز فریضہ چہار

شستن دست و روی و مسح سر است		شستن پای نیز معتبر است

ربع سر مسح فرض باید دید		لازمش ہمچو فرض باید دید

در طہارت فریضہ و سنت		پس بیان نماز و روزہ کنم ... نماز بابو کرد

بر تو خوانم روان و بی منت		توشہ عمر بحر روزہ کنم		دل اتمام نیاز باید کرد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

نام حق بر زبان ہمی رانم		کہ بجان و دلش ہمی خوانم

ملک و صانع و قدیم و حکیم		خالق و رازق و رؤف و رحیم

ہر چہ ہست از بلندی و پستی		ہمہ زو یافت صورت ہستی

طاعت اوست فرض عین شدہ		برہمہ خلق ہمچو دین شدہ

داد ما را کتاب تا خوانیم		کرد ما را خطاب تا دانیم

~~آنچہ او گفت غیر آن کردن~~		~~نیست سود بجز زیان کردن~~

ہر چہ او گفت آن کنیم ہمہ		طاعت او بجان کنیم ہمہ

در نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم

روز و شب طالب قبول ویم		بر روایت رسول ویم

شکر حق را کہ پیشوا داریم		پیشوای چو مصطفی داریم

مہتر و بہتر و گزین ہمہ		سرور و خاتم نگین ہمہ

فصل دوم در سنن وضو

سنت آمد ده باشد هر که دانست مرد ره باشد
شستن دست پیش مسواک است نام حق گفتن از دل پاک است
مضمضه مسح گوش و استنجا لیک رات شستن اعضا
نیز انگشت پای را تخلیل سنت آمد ز مصطفی بی قیل
باز تخلیل لحیه استنشاق گفتم این جمله را علی الاطلاق
عضو گر ترکی روا نبود راندن آب جز روا نبود

فصل سیوم در مستحبات

در وضو شش ز مستحبات است نیت و زان پس سوا الا لست
همه سر مسح و نگهی ترتیب بیان من بدایت از تادیب
گر تو مسح لتر از قبل گری مسح گردن از این قبل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان و در بینی بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت ترک دان عورت خویش را نظر کردن
خوی دراب شستن از عمدا سخن اندر مقام استنجا

در تو بینی براست افشانی در میان کراهیت مانی
هر که این شش کراهیت داند دایم اندر رفاهیت ماند

فصل پنجم در بیان نواقض وضو

انچه از پیش و پس عیان گردد آبدستت از آن زیان گردد
ریم و خون چون گر روان همی باشد قی کنی پر دهان همی باشد
گر آن بادکان ز پیش بود که وضو هم بجای خویش بود
خواب تکیه زده وضو شکند تکیه بر خواب هیچ کس نکند
قهقه اندر نماز و بیهوشی باز دیوانگی و مدهوشی

باب اول در بیان غسل و آن مشتمل بر سه فصل است

فصل اول در بیان فرایض غسل

هر که با دانش و تمیز بود فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در بیان سنن غسل

سنت غسل جملگی پنج است یادگیرش که بهتر از گنج است
شستن دست و فرج باید پیش دور کردن نجاست از تن خویش

پس وضو ساختن ز بهر خدا شستن تن سه بار سر تا پا
آن زنانیکه مو برا بافند شاید آن مو برا نگشا فند
تک مو چو آب را رانند بافته خشک همچنان مانند

فصل سیوم در بیان اسراف آب

مکن اسراف مالی و جانی چون ولا تسرفوا همی خوانی
تلف آب چون روا نبود تلف عمر جز خطا نبود
در وضو آب یک من و نیم است غسل را چار من ز تعلیم است
در وضو کن به نیم استنجا دار در دست و روی یمن را
پس بدان نیم من که می ماند پای شوید هر آنچه می ماند
همچنین گیر غسل را تعلیم بر سر خویش ریزد و من و نیم
هست این احتیاط در خانه که بود آب تو به پیمانه
ور تو آبخواه بر لب جوی نیست اسراف هر چه میشوی

باب سیوم در بیان مواجبات غسل

گر تو خواهی که شرع آموزی بایدت جد و جهد و دل سوزی
انچه از وی سوال خواهد بود نیست دیگر ملال خواهد بود

در طلب کردن حقیقت کار از خدا شرم و دار شرم مدار
غسل از پنج چیز فرض شود بر زن و مرد همچو قرض بود
بر زنی را که گم شود ایام غسل باید بهر نماز مدام
غسل واجب کند جنابت هم بر زن و مرد ای مدار کرم
مرد را چون ذکر نهان گردد که در اندام زن نهان گردد
غسل واجب شود در آن حالش گرچه زان حال نیست انزالش
چون شود پاک زن ز حیض و نفاس غسل واجب شود بشرع و قیاس

باب چهارم در بیان تیمم و آن مشتمل بر دو فصل است

فصل اول در بیان فرایض تیمم

چار چیز است در تیمم فرض گویمت مر ترا بدانش عرض
نیت و قصد خاک ای سرور خاک از جای پاک ای مهتر
پس بکف هر دو را بر خاک پس بدان رو کردی پاک
پس دگر بار بر زن فی الحال هر دو ساعد بمرفقین بجال
نیت این است که همی دانی که طهارت مباح گردانی
در تیمم فریضه این چار است کمتر از این چهار ناچار است

نزد ما نیت نه شرط استیعاب کار — در تیمم تو نکته را دریاب
هرچه آن ناقض وضو باشد — ناقض این تیمم او باشد
هرکه قادر شود بر آب طهور — زو شود در زمان تیمم دور
هرکه میلی ز آب دور بود — این تیمم ورا طهور بود
ور بود آب کمتر از میلی — نیست در نا روا لیس قیلی
میل در شرع ثلث فرسنگ است — کز تراد الیس است و فرهنگ است
ثلث فرسنگ هست چار هزار — از قدمهای اشتر رهوار

باب ششم در بیان نماز مشتمل بر سه فصل است

فصل اول در بیان فرایض نماز

هرکه او طالب لطیفه بود — پیشوا لیس ابو حنیفه بود
او در اسلام صوفی و صافی — در شریعت وفی و هم وافی
بشنو از من بیان مذهب او — زانکه صافی تر است مشرب او
ضبط کن این دو شش فریضه کنون — شش درون نماز و شش بیرون
تا نماز تو با لوا[illegible] — فرض و نفلش همه روا گردد
الحذر از آن کنون ترا فرض است — عرض دارم که موجب غرض است

گفت نعمان امام اهل حجاز — هست شش فرض اندرون نماز
نیت است و طهارت و تکبیر — پوشش عورت و مکان طهیر
غم اسلام بایدت خوردن — روی هم سوی قبله آوردن
شش دیگر در اندرون نماز — فرض دان و نماز کن به نیاز
آن قیام و قرائت است و رکوع — قعدهٔ آخرین و سجده و خضوع
پس برون آمدن فریضه شناس — از نماز ایدار عقل و قیاس

فصل دوم در واجبات نماز

واجبات نماز ما هفت است — زانکه از مصطفی چنین رفت است
فاتحه هم سورهٔ قرآن — در دوی اول از فریضه بخوان
لیک اندر تطوع و سنت — سوره با فاتحه بکن همت
اولینش چو آخرین باشد — سوره با فاتحه قرین باشد
در بلندی بلند باید خواند — آنچه پست است پست باید خواند
فجر و مغرب عشا بلند بود — ظهر با عصر پست بند بود
فاتحه در دو آخرین فرض — سنت دان ولی بگیر از فرض
قعده اول از واجبات است — باز در آخرش هم تحیات است
نزد وتر شد قنوت عیان — باز تعدیل جمله ارکان

لیک در عید واجبات افزاید — زانکه تکبیر عید می باید
وانکه کس کو خشیتی دارد — کافر این راه نیستی دارد

فصل سوم در بیان سجده سهو

~~وانکه کس کو خشیتی دارد~~ — ~~واندرین کار الجنبی~~
سجدهٔ سهو را بیان کردم — آنچه مشکل بود عیان کردم
گر کسی فرض را کند تاخیر — یا کند ترک واجب از تغییر
سجده سهو را چو ساز کنی — جبر نقصان آن نماز کنی
ای مصلی بهر دو دست سلام — گوی آنگه بیار سجده تمام
اینچنین است مذهب نعمان — او بتقوی چو بود در مسلمان
لیک آنکس که او امام بود — تکیه بسوی راست یک سلام بود
از یکی سهو او و سجده بس است — شرع آموز گر ترا هوس است
هر امامی که مقتدی باشد — سهو او سهو مقتدی باشد
مقتدی را که سهو افتاده است — سجدهٔ سهو او نه معتاد است
سجده او امام بر گیرد — طاعتش را خدای بپذیرد

باب ششم در بیان سنتهای نماز

سنت اندر نماز آمد بیست — ده از آن قولیست و ده فعلیست

آنچه قولیست هست استفتاح — بعد از آن در تعوذ است فلاح
بعد از آن تسمیه جهد و آمین است — سمع الله گفتن از دین است
سمع الله امام بردارد — مقتدی ربنا لک آغازد
باز تسبیح در رکوع و سجود — نیز تکبیر در [illegible] صعود
پس برون آمدن بلفظ سلام — نزد ما سنت است در اسلام
فاتحه در دوی آخر از فرض — گر سنت ولی بگیر از فرض
سنت فعل در نماز ده است — ~~یاد گیر [illegible]~~
هست رفع الیدین تا اذنین — وانکه بر جای سجده دار عین
بعد از آن دست راست را بر چپ — بنهی زیر ناف همراه ادب
مر زنان را بجمله اقوال — دست بر سینه بود بهر حال
بچه نه در رکوع بر زانو — باشد بسط الظهر [illegible]
سجده آرید در میان دو کف — شکم از پای دور و دست از [illegible]
نیز بر پای چپ نشسته کنی — سر انگشت سوی قبله بهی کنی
باز گردان بوتر و بوقت سلام — بهمین و یسار خویش تمام
گر کسی بر تو شبهت اندازد — مستحب را ز سنت انگارد

ای دلت پرز نور از سنت / مسجی هست دور از سنت
بعد ازین هرچه هست اداب هست / یادگیرش کو نیز کم یاب هست
آنچه فرض است در شبانروزی / هفده رکعت بود گر آموزی
دو به صبح و چهار پیشین است / چهار در وقت عصر تعیین است
سه بشام و چهار بخفتن در / زین نکوتر نمی‌توان گفتن
~~دو به صبح و چهار پیشین است / چهار در وقت عصر تعیین است~~
مر ازو واجبات میدارند / هر یکه واجب است بگذارند

باب هفتم در بیان سنتهای شب و روز

علما گفته اند کی سنت / هست سنت دوازده رکعت
شش به پیشین گذار و دو بسحر / دو پس از شام و دو بخفتن در
سنت خالص صلوة الیست / هرآنچه هست از موکدات اینست
بعد ازین هرچه هست نافله است / خواجهٔ ما امیر تا فله است
زان که امت مرحوم خویش / داشت این رنج و تعب را در پیش
خواجه گر غم نخورد غافل را / بنود طی بوادلش رجا
ورنشود منغط شبان از بر قطع / بستری گر شود در نگین نطع

۱۳

باب نهم در بیان روزه

نیت در حکم شرع گر دانی / روزه چون قهر نفس شهوانی
از طعام و شراب دور شدن / وز همه خوردنی نفور شدن
فرض دان جمله روزه را نیت / تا بپایی ز روزه امنیت
لیک هر وقتی و نوافل را / تا به پیشین زوال هست روا
نیت روزه گر ادا نبود / در قضا جز بشب روا نبود
مگس و لت در گلو چو پرید / نیت نقصان روزه تو پدید
گر کسی رگ زد و حجامت کرد / می نشاید ورا ملامت کرد
نمک و سرکه گر ز دهن بچشید / روزه باقیست گر فرو نکشید
روزه باقی بود ولی مکروه / در کراهت مباش بی اندوه
گر کسی مسح روغن و سرمه / بر سر و چشم نیستش جرمه
بفراموشی ار کنی و خوری / هست بر روزه ترا نی و مری
روزه لیست همچنان باقی / گر تو سیری و گر تو مشتاقی
نان که از بهر طفل میخایند / علما اندرین چه فرمایند
گر ضرورت بود روا باشد / بی ضرورت چنین خطا باشد

۱۴

گر بقصد است خوردن و کارت / لازم آید قضا و کفارت
ور خوری آنچه او غذا نبود / بر تو لازم بجز قضا نبود
همچو سنگ و کلوخ و آهن و روی / بنود زین قبیل گل سرشوی
در تطوع اگر شروع کنی / پس رجوع از برای جوع کنی
یک قضا را همان یکی باید / غیر نیت ذکر نمی شاید
گر کسی قصد کرد در خوردن / به نهار و مجامعت کردن
شصت مسکین طعام باید داد / یا یکی بنده را کند آزاد
یا دو مه روزه را پیاپی دار / تا شوی از جنایت برخوردار
یا دو مه روزه را قضا ادا کن / آنچه خوردست هم قضا کن
از برای تو این قدر گفتم / یادگیرش که مختصر گفتم
هر که این را بصدق خواند / واجب و فرض و نفل را داند
دارم امید من ز درویشان / از فنون و فضایل ایشان
که سقیم مرا صحیح کنند / هم قبیح مرا ملیح کنند
نود و نه چو رفت سه صد سال / از وفات رسول تا امسال
نیمه از جمادی الاول / بود کین نظم گشت مستکمل

۱۵

صلواة خدای بی پایان / بر رسول و بر آل و بر یاران
رحمت حق نثار خواننده / باد بر کاتب و رساننده
گفتم این نظم را با سانی / تو همه یادگیری و خوانی
یارب از لطف خویش رحمت کن / جای ما در میان جنت کن
ختم شد بر ثنای سبحانی / بدعا یاد کن چو بتوانی
هر که خواند دعا طمع دارم
زانکه من بندهٔ گنه کارم

در ماه شهر صفر المظفر یکهزار و دو صد و شصت و هشت ۱۲۶۸ هجری نبوی در ویلور باتمام رسید

نسخه صابون ابهک ۲ سیر روغن موم ۲ سیر
بیر کهار ا سیر آب ۵ سیر

فوبالوجت آن یار دا ام یکدم از تو دور نیست
گرچه تو مهجوری از وی او ز تو مهجور نیست ۱۶

نسخه کافور تال اتود زاج اتود کافور اتود
عرق بیکه از در کمش سر تافت بهر در کرد تا شدیح عزت

فایده بزبانیکه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه بیمار بود نزد حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
این دعا تعلیم فرمودند اللهم انی اسئلک تعجیل عافیتک و اجر علی بلیتک و خروجا
من الدنیا الی رحمتک و مغفرتک ط فواید فوز الکبیر فایده فقط اصلی اصلی از نزول
قران تهذیب نفوس بشریت و در هم شکستن عقاید باطله و اعمال فاسده ایشان پس وجود
عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات مخاصمه است و وجود اعمال باطله فاسده و جریان مظالم
در میان ایشان سبب آیات احکام است و تنبه شدن ایشان مگر بذکر الاء الله فایده مشرکین
خود حنفا میگفتند و دعوی تدین بملت ابراهیمی میکردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی
متدین باشد و شعاران ملت لازم گردد و شعار ملت ابراهیمی حج خانه کعبه است و استقبال آن
در نماز و غسل از جنابت و اختتان و سایر خصال فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام
و تحریم محرمات نسبیه و رضاعیه و ذبح در حلق و نحر در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصا در ایام حج
و در اصل ملت وضو و نماز و صوم از طلوع فجر تا غروب و صدقه بر یتامی و مساکین
و اعانت بر نوایب حق و صله ارحام مشروع بود و تمدح بفعل این اشیا در میان ایشان
جاری بود اما جمهور مشرکین این همه از اکثر نموده بودند در میان ایشان کان لم یکن شده
بود و تحریم قتل و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل اینها فی الجمله
جاری اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس اماره میرفتند ۵ فایده

قول حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه — قول حضرت علی مرتضی رضی الله عنه
العجز عن الادراک ادراک — والبحث فی ذات الله اشراک

علمای هر مذهب را این هم اتفاق کرده اند که عامی را مذهب معین نبود بلکه هر مفتی از مذهب او بود که او را فتوی دهد بران
عمل کند و انتساب او به شافعی یا حنیفه هوس است و بهیچ چیز نباشد ۱۲ احراز الاجر فی اثبات قنوت نقیفه اکاه

جوهر صلاحیت بنحو دو کتاب
غنیه الطالبین تصنیف نکرده اند و از
کتاب باقی مانده کتب من الحیب بعد از کار
انبأ الجیب

فواید فوز الکبیر تصنیف شاه ولی الله

گر براق نبوت خر عیسی بر جای
دین اسلام جاری بیجا بره

جواب عز کنجور شاکر
ز اکافر

تعبیر

نان و ارز و دها هر دو در غار به
جانا باک ازین هر دو مردار به
سگان ر است و زنان ر استا
که یک دکت از صد زن پارسا

ایضا

درخت بکرن صد ریشه دارد
فلک از بکرن امونه دارد
من سلسلة الذهب

ای نکرده دل از علایق صاف
مزن از درس حقایق لاف
زانکه در علم خدا دانی
جهل علم است و علم نادانی

فوائد صراط المستقیم مرقوم بیستم شهر ربیع الاول ۱۲۶۰ هجری در بلده شهر رای و بلور
فائده باید دانست که ثمره شریعت و طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است
حب ایقانی که ملقب بعشق است و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است چه اول از ارادت مبادی
سلوک است و ثانی از کمالات انبیای کرام و مقامات اولیا عظام اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی
نهاده و مشارالیه باشارات شرعیه پنداشته در تطبیق سیر انبیا و اولیا باحوال اهل عشق و مواجید
تشویش بیحاصل بکار برند حالانکه سیر این بزرگواران بهیچگونه بوارد این سالکان منطبق نیست
از جمله آثار حب ایمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاسته
منزلی یا مدنی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این افعال را
از امور مخالطت مع الناس بر عزلت و فرار از خلق و سکوت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار
و مراقبات ترجیح میدهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قرب الهی
در جلب رضای حق جل و علا دخلی زیاده از امور ثانیه است و جا این جسیم کمال را هم
شکی سبب جلب رضای حضرت حق نمیتواند شمرد و هو تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه
ادراک و اندکی قوتی را که آن دریافت و دانش است یعنی بان قوت اشیای مشهوده باغیره را
دریافت میتوان کرد و از اسمی بعقل میکنند و دیگر قوه عازمه که حامل سایر کیفیات نفسانیه
علوم و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق

۲ و امثال آن است و او را بقلب
ملقب میسازند از عمده مغالطات راه حق
ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت
شرع باک نمیکنند بلکه التزام امر اطرائق
خود میدارند و اشتغال قبیح مبتدعه
نثر کرامت تعلیم و تقدم می نمایند و کلام الهی را
در مردم افشا میکنند حسب افعال
و اقوال ایشان با ایشان معامله کنند هر که
قابل قتل است او را بکشند و هر که لایق
تعزیر است و تنبیه او را تعزیر و تنبیه کنند
و اگر عاجز از امضا احکام شرعیه باشند
پس از ایشان بیزار بوده هرگز
ملاقات ایشان نکنند و مواجهه و شافه
ایشان از قبایح انکار دارد اگر احیانا
گمان هیچ کسی از اینها در ملاقات خود

فوائد صراط المستقیم
تصنیف مولانا محمد اسمعیل
محدث شهید دهلوی ابن عبد
الغنی ابن شاه ولی الله
محدث ابن شاه عبدالرحیم

باوی بنحو طرفین بگذرد و یکدو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید بار دیگر پیرامون او نگردد
کرا احتراز از صحبت ابهام الهامات در حق طالب ضرر است جل شانه از جمله مرجعات بلاعده وجودیه که در خواص
و عوام اشتهار یافته و باقوال اکابر طریقت منتشر گردیده گفتگوهای توحید وجودی الحادی است که بگمان
اتحاد خود با خدا از ان لذتهای تعالی بر میدارند و به تسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثه بیان ان گفتگو را
معارف و حقایق می پندارند و الا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزه خود را بلاطائل محض صرف
می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بان امر نفرموده و هرگز لب بیان ان نکشوده
پس از ان چه سود اگر امری کار آمدنی می بود بطهور صوم و صلوات بران آگاه میفرمود افعال
و اقوال همه بندگان و حرکات و سکنات ایشان و علوم و ارادات ایشان و سایر نعوت و اوصاف
ایشان چه محموده و چه مذمومه از ایجاد حضرت حق و تکوین او قادر مطلق است و آری در تخصیص ایجاد
بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر
و کفر در دل ابی جهل ابتر حکمتی است خفیه که از اغیران حکیم مطلق بشرح و تفصیل احاطه نتواند کرد اما
اینقدر معلوم است که آن حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف
استعدادات ازلیه این است که درختی است عظیم الشان که بر هزاران انواع چوب محتوی است بعد از ان
قابل سوختن است و بعضی از ان قابل ساختن انگور های شایسته و آنچه قابل سوختن است
انهم تفاوتی بیشمار دارد و مثلا بعضی در وقت تراشیدن درخت انجنان پاره های ناکاره سبک

سو خواهد ماند که در ابتدای افروختن
آتش بکار آید بلکه بدون آن آتش در اول
نیفروزد و بعضی انجنان گره ها نی
سخت خواهد بر آمد که وقت تیز تر شدن
زبانه آتش باید انداخت تا در ان آتش
تیز به سوزد و بعضی در عمارت بکار میاید
که بعضی را چوب کرسی میسازند و پاره را
تخته می نمایند باز در ان تفاوت بیشمار است
بعضی تخته سقف خلوت خانه خاص
بادشاهی است و بعضی قدمچه پایخانه زندانیان
گرفتار بلای است تخته ایست که تخته
نوشتن شده از دست حق پرست کاملی
موقع نقوش حروف کلام الهی شده و تخته
ایست که از دست صانع هوشیار به جهت
ناکارگی افتاده پایمال خران راه گشته

و به همین انواع اختلافات استعدادات را که بی شمار است در افراد نوع انسانی تصور باید کرد و همین تمثیل را
حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری هروی قدس سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده حدیث شریف
ترکت فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیتی یعنی
گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من گمراه نخواهید شد
کتاب خدا و اولاد من و در روایت دیگر است گذاشته ام در شما دو چیز مادامیکه هر دو را مضبوط خواهید
گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت متبوع و مقبول آل طاهر من و بافتن
آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع از آل طاهر و مطلق انحدیث شریف همان
شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال او موافق کتاب و سنت باشد در حدیث شریف است که ایمان
زانی و سارق در وقت زنا و سرقه از اینها جدا میشود زیاده تر از اینها ایمان اینان بمجرد دعا الوقت
بر باد میرود بلکه اگر جهل عذر نباشد پس صاف کافر شوند و انکه جاهل نیست پس البته کافر میشود حرام
شرعی را عبادت و عمده اعتقاد کرده و صرف استحلال حرام کفر است چه جایکه از اعبادات شمرده از جمله
بدعات مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموما و در دیار هندوستان خصوصا اشتهار یافته
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غلایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه منجر باعتقاد
الوهیت یا نبوت او باشد پس باید حد اعتدال این امر را باید فهمید چالش اکمل مرشد طالب وسیله
راه خدای تعالی است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة و جاهدوا

فی سبیله لعلکم تفلحون ای مومنان
بپرهیزکنید از خدا و طلب کنید بسوی وی
وسیله را و جهاد کنید در راه وی
شاید که شما رستگار شوید درین آیت
برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده
ایمان و تقوی و طلب وسیله و جهاد
در راه وی و اهل سلوک این آیت را
اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را
میدانند پس تلاش مرشد بنابر فلاح حقیقی
و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضرورت
و سنت الله بر همین منوال جاری است لهذا
بدون مرشد راه یابی نادر سلیس می
باید که مرشد کسی را کرد که بوجهی مخالف
شرع شریف نبود و بر طریق مستقیم کتاب
قران و حدیث نهایت راسخ القدم

باشد او امر شد و هادی خود مقرر نماید لیکن نه بان طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود و آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید از ابرام جان بکار آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق یعنی اطاعت مخلوق نمی باید در نافرمانی خالق و محبت مرشد بان طور باید که مال و جان خود را برای رضا و امر وی صرف نماید و هیچ چیز دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده و منفعتی که از مرشد حاصل میشود بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که تا نوبت فانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است اهل هر محبتها و حقوق محبت و حق خدا تعالی است در جنب محبت و حق او هیچ محتی و حقی را بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشدی غلطی را او امری منکر در آن مرشد واضح گردد پس او را ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی خلع کرده او امر شد دیگر خود نماید و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع شرعی وی نکند لیکن مبتلا ببلا داشته اتباع نفس او در آن کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی از آن بلیه کما ینبغی بجا آرد

انجناب صلی الله علیه و آله و سلم در شب برات تنها بی اطلاع و اعلام احدی در بقیع شریف برده دعا فرمودند

ه وکسی را از صحابه امر نفرموده که درین شب بمقابر باید رفت و دعا باید کرد چه جا مکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور داشته در شب برات در مقبره مجمع طلبا نموده اید عیسو و اذیه کند او را ایجا لفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ملام کرده این رسید حدیث شریف لعن الله من ذبح لغیر الله قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهمه ایشان است برذایل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص و ادعای محبت و الفت با خدا عز و جل هر کس میکند لیکن حقیقت آن

کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که با وجود کمال ایمان و اعمال و علم و عقاید او در هر باب و اجتناب از معاصی و سئیات بمرتبه علیا اگر او را مصاب و بلیات انجنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین امراض مبتلا گردد و در بین بلیات جان داده بعذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز یاره از حرف شکایت در خاطر خطور نکند آری التجا و زاری و نیاز نیستی و بیقراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است خاما مفهوم شکایت را نسبت بان ذات پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه از اول کل بعقوبة جان و مال و انفس انیکه در استعداد ازلی اوست نسبت کند و ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث حصول مقام صبر و منصب رضا بالقضا می باشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از آنچه بوی رسید و موافق استحقاق وی نیست دعفوان عفو و مغفرت کرمان درجه عذاب که مکافی مقصور شی باشد ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلا انواع شکر که در عین ابتلا به بلایا و هجوم مصائب است میگردد و بالجمله انسان را هیچ حقیقت قابل آن نیست که در صورت توجه کرم الهی بقصور معنی قدر دانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخط او تعالی را نا قدر دانی بندار دچه او را هیچ قدری نیست که بسبب آن الله تعالی را بقدر دانی خود نا قدر دانی

ه خود خیال کند رباعی خواهی که شود دل تو چون آئینه ده چیز برون کن ز درون سینه حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت کذب و حسد و کبر و ریا و کینه و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص در اشیاء حاضره می باشد و طمع خواهش چیزهای غایب محتمل که نعید الوقوع بود علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزیدی باشد با وجود یکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شیء موجود بود نعیتن مقدار مطلوب نفس پس تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلا یک انار موجود است

و نفس بسبب حرص خواهان زیادتی نیم انار است یعنی خواهش یک نیم انار دارد پس از یک انار که موجود است نیم انار را تصدق کند و بر نیم انار قناعت ورزد و علی هذا القیاس نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و هر چه در آن حرص معلوم کند عمل نماید اگر خواهش برابر قدر موجود یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و کلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص باقیماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف از آن باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز اگر آن رذیله از نفس او بالکل زایل نشد باز نصف قدر موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر غوییه بالکل از دست او خواهد رفت همین طور عمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد علاج طمع آنست که هر گاه طمع چیزی در دلش بگذرد هر چه از قسم آنچیز یا مثل آن در غایات و منافع نزد وی موجود بود البته همان را الله صرف نماید مثلا اگر طمع پوشاکی عمده دامنگیر خاطرش گردد از قبیل پوشاک هر چه برای تجمل مهیا دارد بذل کند و اگر طمع طعام در دلش خطور کند هر چه پیش وی موجود بود و تدریجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف نماید و همچنین بتدبیر این رذیله کرده باشد تا آنکه نفس از این رذیله پاک گردد و با مور مرغوبه از دست او رود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلا لباسیکه ساتر عورت نباشد و قایه سردی و گرمی است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد دهد

ه داده انقدر محتاج شود که سوال نماید بان طور صرف کردن هرگز نمیست چرا که در معالجه طمع باین وضع هیچ امر نامشروع لازم نمیاید و احتراز از نامشروع لازم است پس بان طور هرگز صرف مذکور نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که با وجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند او را صرف کردن تمام سرمایه خود روا است و بنشان علو همت او است علاج بخل که مجیمه دل بود هر چند ظاهرا آثار او هویدا نشود آنکه اعلای مراتب جود را بخود در هر حال التزام کند و مدام بر وتیره جود آن

موثر رفته باشد تا که وسوسه آن در دلش بیچگاه نیاید تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری موجود بود و برای دفع بخل آنچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخلی تمام اسباب خود را صرف کرده فقیر بیمایه گردد رذیله بخل از وی دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هر گاه دادن پارچه گران نماید پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس از آن سر تابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سایر اشیاء مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد در آن هنگام از صرف مال دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد و باز در آن مال مکسوب همان وضع مذکور تصرف کند و همچنین بتدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس از آن پاک شود و چون که بان نوع مقابله نفس ذلیل و بیمار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی منوفع خواهد شد علاج حرام آنست که هر گاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش نفس خود صرف نکند بلکه از آن بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس خواهد که طعام غیر را بغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بوقت خواهش او ندهد هر گاه نفس خواهد که آنوقت طعام خورده آرام باید کرد آن وقت طعام نخورد بلکه هر گاه بسبب تبدیل وقت خواهش طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب مانع از ادای حقوق عبادات فاقه شکنی

ه جها و غیر شاق مثل نماز و غیره خواهد گردید الوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام کند مثلا نفس میخواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت و حالت مبتدل خته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید شرع را باطنی است و آن تعلق قلب است بحضرت حق جل و علا کار صاحب حب الهامی شکر در شکر است و کاهی کار او بصبر رسد و روح شکر همان

سرو قلبی است باطن شرع که عبارت از تعلق بالله باطن آن که عبارت از افعال جوارح است در حق
این حال دایما مخلوط میماند ادعیه حاجات که حاجات قلیله محاجیه باشند که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روای در ذات
صمد مطلق از مصلی با کمال در عین صلوة تقاضا صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است و مساوات
با نفس در حوایج از قبیل وساوس و منتج نقصان نماز است اما انچه از عمر رضی الله عنه منقول است که تدبیر
سامان لشکر در نماز میفرمودند پس این قصه منزه و مبرا باید شد و نماز خود را اشتباه نباید کرد چه
کار پاکان را قیاس از خود مگیر :: گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر :: خضر علیه السلام را شکستن کشتی
و کشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود و دیگران را گناه عظیم خبائث و حق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در نماز
مخل نشد بلکه اهم منجمله مکملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله الهامات حضرت حق در دل ایشان
بوده بخلاف کسیکه خود متوجه بتدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود و هرکه انعام منکشف میشود میداند
اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از
رذایل پاک گردد و تطهیر نفس از رذایل عین انقضا و ست بفضایل و نفس کشتی که زبان زد عوام اهل
سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس مامور از حضرت حق است و نه با وجود حیات ممکن و انچه
ممکن است همان است مامور یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل انکه انسان جاهل را
عالم کند پس کشتن غلط است و انچه در کشتن نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول
دارند اینهم خطاست باین ریاضات نفس کشته نمیشود بلکه بیشتر از نفس منفعل و بیطاقت میگردد و ۹

۹ و قابل عبادات شاقه نمیماند و با
که نفس در چستی و چالاکی و شادی باشد و اگر در و
شکستگی پدید اید بوجهی شکسته خواهد شد
و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید باید دانست
که استماع غنای مزامیر و اختلاط امارد
بدون شهوت اگرچه از ممنوعات شرعیه است
لیکن امثال این امور را در حق سالکین
راه حق خصوصا در حق طالبین راه نبوت
خالی از خلل نباید فهمید بیان انکه
امثال این امور هم در حق مبتدیان
مضرت است و هم در حق منتهیان اما در
حق مبتدیان پس تفصیلش انکه جمیع
ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند
بر انکه سالکین راه حق را ایفای حقوق
نفس ضرورت است و اتباع حظوظ ان

مضر لا سیما حظوظیکه لذت آن در صاحب نفس راسخ گردد و حلاوت ان در سویدای دل
مستحکم نشیند و نفس در طلب ان بیجا و سرگردان گردد و ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق
نفس نیست چه گاهی بسبب ترک ان ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی اید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب
و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کربت طبیعت حادث نمیشود چنانکه
بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن محنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل
نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع الفقه امثال این امور را هیچ یک از عقلا از قسم حقوق نفس نمیتوانم
شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب
از ان اوکد است چه صورت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است که لذت ان در ته قلب فرو
میرود و اثر آن علی مر الدهور و الاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را در طلب ان هیجانی
و سرگردانی فرا میگیرد و علاوه برین انکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من جمله الغالی
بامور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را الی معاصی کشانیدن می برد مثلا شدت
تعلق قلب باستماع غنا منجر بار تکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات
بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از افعال
این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مطرح است و کسی بر ملکه
تقوی و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هوست الیتام ان ا

بدینه و اندرونه و دل

ا ان الشیطان یجری من الانسان مجری
الدم دراز اله امثال این ظنون
شافی و کافی است و اما در حق منتهیان
پس اعتیاد باستماع غنا مفرق
دیگر مرشنا و تعلق قلب با امارد مفرق
دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا
پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است
بیانش انکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن
خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری
دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر
اگرچه اثار و احکام ان هردو باهم
متجانس و متماثل می باشند مثلا
ضرب و قتل از عروض غضب هم سرزد میشود
و از ملکه شجاعت هم صادر میشود
لیکن اول از خواص سرعیه الزوال است

و صدور افعال ازان بی انتظام و ثانی از ملکات راسخه است و صدور افعال ازان با انتظام
و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات محموده پس طریان غضب و صدور
اثار آن اگرچه محل ظهور اثار شجاعت نیست بلکه موید ان لیکن غلبه ان کیفیت و تسلط آن
بر نفس و اتباع مقتضای ان بحیثی که هرچه غضب او تقاضا کند همان بعمل آرد خواه موافق
عقل و عرف باشد خواه نه ملکه شجاعت را بی رونق میسازد چنانکه صاحب شجاعت متین
با تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه ذهن نشین شد پس
اصل مقصود کمال تعمق باید نمود و تفطن غایر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب استماع
صوت خوش در باطن انسان پدید میاید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل همین حال
بر نفس فساق و فجار بلکه ملحدین و کفار بلکه بر نفوس سایر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط
انوار عبادات و طاعات و اثر نشر محبت خالق الارض و السموات یک گونه تایید سالک راه حق را
در بادی نظر می نماید و ازحالات محموده بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات و اثار
حب الهی نسبت به همان کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتی که اتشی بر زیر پاره از نر
یا سیم می افروزند و بسبب تیزی اتش در ان پاره تغلغلی حادث میشود چنانکه مثل اب شده
کف های او هویدا میگردد و خلاصه او در ته می نشیند پس ام مرغوب فی الحقیقت همان است
که در ته نشسته است و این کف که بر روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست باید دانست که انچه از ۱۱

۱۱ تهذیب اخلاق بتخلی از رذایل
و تحلی بفضایل و اصلاح اعمال و عبادات
مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است
که طالب رضای حق تعالی باشد و با رضای
وی مقبولیت و عزت و اعتبار بارگاه
حضرت ذو الجلال حاصل نماید و مدار نجات
بر این امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه
است که از صدق دل و اعتقاد درست
گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز
بود و هرچند کبایر عمده مثل زنا و لواطه
و غیره از وی صادر شود لیکن هرکه
بتصدیق و اذعان دل کلمه گفت نجات
خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هرکه
معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود
لابد که قبایح را قبیح خواهد دانست و بزار

و پشیمان ازان خواهد شد که بالکل ازان ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چند بار بلکه صد بار شود و ارتکاب
گناه هم صور مختلفه دارد ارتکاب گناه با تصور که گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را
غفور رحیم داند و همین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است
چه با تصور مرتکب گناه شدن گویا استهزا بحضرت حق جل شانه کردن است معاذ الله من ذلک
و این صورت موجب توجه غضب الهی بر مرتکب گناه میگردد و دو شخص در وقت گناه خود را هالک و از کار
رفته و مستحق عقاب داند که من بعد توبه بکند انجام اینچنین شخص ان شاء الله تعالی نیک خواهد شد و یقین
نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق حیات عمل نیک دهد که مکفر تمامی
سیات و ماحی همه خطیات شود و یا انکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق
و قوت شفاعت دهد یا انکه بدون بر دوام خود او مغفرت کند یا جزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر
یا در جهنم چشانیده به بهشت رساند منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوه
تنها شد و ان عاشقه تبه حال طامع حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت
خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن ان
معامله شد حالانکه یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت
جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده ان معامله را برهم زدند چون این هر دو
وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قران مجید بر وجهی متحقق است که در هیچ ۱۲

۱۲ یکی از ممکنات متصور نیست چه حقیقت
قرانی امری است از امور قدسیه که با هیچ یکی
از حقایق امکانیه نمیماند چه ان مثل
برزخ است فیما بین الواجب و الممکن
و وجه او عنوانی که بیکیت که کسی را
ادراک ان ممکن نیست چه جا حصول ان
چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات
ذاتیه حضرت حق است و علاقه که در میان
صفات و ذات است ممتنع التصور است
پس لابد که غایت حضرت حق بسوی
حفظ این کتاب با کمل وجوه مبذول
خواهد شد خواه بطریق اول خواه
بطریق ثانی یعنی حفظ ان کتاب
یا بانطریق خواهد شد که از جانب
همان حقیقت قرانی که نور مقدس است

و ازین شاهد اند که جمیع علما ... از زبانی

در تمثیل

در میان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه درمنام یا در یقظه جیلولتی واقع خواهد شد یا بآن طریق که حق جل و علا بذات پاک خود یا بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل بقرآن محافظت طالب خواهد نمود چون فنای اراده بکمال خود رسید علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهود مراقبه عظمت پیش کرد بیانش آنکه چنانکه سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یادداشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه ملکه یادداشت در صلب نفس ایشان نشست نشیند از راه بعضی صفات ممزوج میشود مثل احاطه بر جمیع کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صدور کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه با یطالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یادداشت صوت سلطنت و حکومت را مفهوم نماید و مضمون له ما فی السموات و ما فی الارض و له ما سکن فی اللیل والنهار و هو الله فی السموات و فی الارض یعلم سرکم و جهرکم را ملاحظه کند و معیت و قرب علمی را پیش نظر خود دارد و ارتباط سلطنت و حکومت او را با آسمان و زمین و بر و بحر و غیر آن و خراب و بسیط و مرکب و درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که از وی یا از غیر او صادر شود بمجرد دیدن آن حرکت و سکون از ته دل او این مضمون بر سر زند که این با حق تبارک و تعالی میداند و می بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سایر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام شخصی میماند که آن شخص را بالنسبت بکسی هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت و هم علاقه[۱۳]

۱۳ آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهمین شخص باشد و محض بر وجود وی اکتفا نماید یعنی محض اینقدر دانستن که این شخص همراه من موجود است درین راه کفایت نمیکند بلکه این هم باید دانست که آن شخص می بیند و میشنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول می فرماید و تحسین و آفرین بر آن میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و جاه در دنیا بر آن عطا میفرماید و او را از زمره خاصان خود میشمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بر آن لعنت و نفرین میفرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت در دنیا نصیبه او میشود و او را در زمره

کافرین لعنت می شمارد و عفو ساحت عظیم ب طاعات عالیه و که ممزوج بکمال اخلاص و شدت انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله با دنی معصیتی که ممزوج بخبث نفس و شقاوت حق باشد می نماید بالجمله نکته گیری و نکته نوازی شان آن خداوندی که مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که این مضمون را تفصیلاً در ذهن خود تصور کنند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چه کاری برآید بلکه مقصود آنست که حال الطاف در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصی که موصوف باین صفات قوم ته العصر است ملازم باشد و هم چنین مقصود از ملاحظه انبساط ارتباط سلطنت حضرت حق بر سایر کائنات همین قدر نیست که این را در ذهن خود تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان و هر موجی از امواج بحر زخار منور شده و ناظر را ممثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر واحد و فیض رحمانی که بر جمیع کائنات منبسط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تابش واحد در علویات و سفلیات مجموعاً و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطره از زمین و زیر هر قطره آسمان که می ایستد حال او مثال حال کسی باشد که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در جو او بخیته کند پس اگر انگشت دریا را می بیند از قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود بآن متعذر می شمارد و بسبب ثبات خود غیر از آن شخص چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که ما دامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گرد بادهای ریاح بمن نمیتوانند رسید و اگر آن[۱۴]

۱۴ شخص دست من گذاشت پس در تمامی عالم مهالکی من است چه بهر موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چنان مستحکم می نشیند که اگر شیر زیان یا پیل دمان بر آن حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه حلقوم او نهد در اثنای این حالت آن لبطا از صمیم قلب خود میداند که ما دامیکه حضرت حق دست محافظت از من برنداشته است هیچ مضرتی بمن از این امور اگرچه در بادی امر قطعی الوصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت هر سوزنی یا یامال مگس هم حال کرستوخی

کار من شود و هلاک من کفایت میکند و لهذا پیشوایان این طریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پروه نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور و معروف است بدانکه مقصود ازین کلام آنست که بران طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نشود چه این امر از انسلاخ لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیت است متصور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر برمیزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بر آن طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف و اطمینان طبعی که انفکاک این امر عامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و هر آینه مقصود محض امتحان است پس آن پسر ما دامیکه آن چوب بعید از چشم است هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد دیگو نه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطراب بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعاً میداند که مضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید و لهذا اضطراب و تشویش دل او راه نمیگیرد و خوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین این طالب صادق همه کائنات را مثل آن چوب[۱۵]

۱۵ او سنگ در دست حضرت حق میداند و هر موجود را مقهور عظمت او می شناسد اگرچه خوف و اطمینان طبعی بسبب قرب و بعد اسباب امور ضاره و نافعه بر او طاری شود اما فکر قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید شنیده که حضرت ایشان با وجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب واهب العطیات بشری سعادتمند طلب کردند و در اثنای طلب آن جناب را هیچ گونه استبعاد حصول ولد با وجود موانع عارض نشده و الا هر دو دعائیکه از صمیم قلب بر میخیزد از انجاب متصور نمیشد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند

کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان ایشان بر زبان آورده بر سر زدند که ان یکون لی غلام و کانت امرأتی عاقرا و قد بلغت من الکبر عتیا چون مراقبه عظمت بکمال خود رسید علامت کمالش آنست که روح توکل که در باب اول مذکور شده بتحقیقش امید و بعضی ارباب کمال درین مقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند مراقبه الوهیت پیش گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شئون بسیار است منجمله آن شان حلم است که با وجود شدت مخالفت مخالفین بتعجیل در مواخذه ایشان نمیفرماید و منجمله آن شان عفو است که هر چند عصات با فحش قبایح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و با اخلاص دل توبه بجا آرند البته آن رحیم مطلق از جرایم ایشان در گذشته در کنف رحمت خود آن تائب را بکمال عنایت و مهربانی پرورش می نماید و آن جریمه قبیحه را سیئات منسیا میفرماید و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن اشتراک میدارند و دریای رحمت او همه را فرا گرفته که و رحمتی وسعت کل شیء حرفیست از بیان آن و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کامل ایشان وسعت حوصله نمونه آنست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس کامله بشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور متشتته و معاملات مختلفه و کارخانجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر یک امور توجهی مبذول میفرمایند و هر یک معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه[۱۶]

۱۶ را بجد یکه شایان اوست میدارند نه بحدی افراط میکنند که در یک خانه بهمگی همت خود غریق شده کارخانه دیگر را بر باد دهند یا اهل آن کارخانه را چنان تسلط دهند که اهل کارخانه جات دیگر مثل عبایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و نه چندان تفریطی ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن جا در مذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل بنشینند و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات و الامزجه و متغایر الحاجات و الاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان مرتبه او معاملتی بر روی کار میآرند که پیمانه استعداد آن

قوله تعالی جنت کل حزب بما لدیهم فرحون ترجمه هر گروه بچیزی که پیش ایشانست خوشوقت اند کافر بکفر
و مومن بایمان خانده توحید را مراتبست اول توحید ایمانی دوم توحید علمی سیوم توحید حالی چهارم توحید
الهی اما توحید ایمانی آنست که بنده به تفرد وصف الهیت و توحد استحقاق معبودیت حق سبحانه و تعالی بر مقتضی
اشارت آیات و اخبار تصدیق کند بدل و اقرار دهد بزبان و این توحید نتیجه تصدیق مخبر و اعتقاد صدق
خبر باشد و مستفاد بود از ظاهر علم و تمسک بدان اخلاص از شرک جلی و انخراط در سلک اسلام فایده دهد
و منصوص بحکم ضرورت ایمان عموم مومنان درین توحید مشارکند و دیگر مراتب متفرد و مخصوص اما توحید علمی
مستفادست از باطن علم که آن علم الیقین خوانند و آنچنان بود که بنده در مبدا طریق تصوف از سر یقین
بداند که موجود حقیقی و موثر مطلق نیست الا خداوند جل جلاله و جمله ذوات و صفات و افعال را در ذات و صفات
و افعال او محو و ناچیز داند هر ذاتی را فروغی از نور ذات مطلق شناسد و هر صفتی پرتوی از نور صفت
مطلق چنانکه هر جا که علمی و قدرتی و ارادتی و سمعی و بصری یابد آنرا اثری از آثار علم و قدرت و ارادت
و سمع و بصر الهی داند و علی هذا جمیع صفات و افعال و این مرتبه از اوایل مراتب توحید است اهل خصوص
و متصوفه است و مقدمه آن با ساقه توحید علم پیوسته و مشایخ این مرتبه را نیست که گوهر نظر ان
آنرا توحید علمی خوانند و نه توحید علمی بود بلکه توحیدی باشد رسمی فقط از درجه اعتبار و آن چنان باشد
که شخصی از سر ذکاء و فطنت بطریق مطالعه یا استماع تصوری کند از معنی توحید و رسمی از مفهوم علم توحید
در خیال او مرتسم گردد و از انجا در تنازع بحث و مناظره گاه گاه سخنی می‌گوید چنانکه از حالی

شخص پر شود و در ذهن خیال نشیند که اختصاص که مرا با ایشان بهم رسید کسی را از دیگران
اگر چه اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز این کلام
را دریافت کرده معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد از ان باید فهمید که قدریکه فرق در
مابین کارخانه خدای و کارخانه این نفوس کاملهٔ هست همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه
و وسعت حوصله این اکابرست و هر کسیکه معنی وسعت الهیه را خوب فهمیده باشد هر قدریکه بر کارخانه
رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همون قدر انبساط وسعت الهیه در ذهن او
قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدا حضرت حق و کافران نعمت
آن جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت اوامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرایع و کفر
انبیا چه سعی های بلیغه بکار می‌برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی این اشقیا مسدود
نمی‌سازد و از کنف ولایت و کفالت خود اخراج نمی‌نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق بر
این سان مواخذه می‌نماید البته هزاران طریق بر ایشان نعم متتالیه افاضت میفرماید بالجمله مواخذه
او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود راست که اگر چه آن پدر مشفق
بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میکرد اما در عین آن سرزنش و تادیب
خیرخواهی و لطف پدری مستورست و بالکل او را بر باد نمیدهد اگر چه نفس این تادیب هم از قسم
لطف و تربیت است لیکن مقصود درین مقام آنست که این تادیب را بوجهی نمیکند که آن پسر عاق را
...بار خس و خاشاک می‌شناسند و قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را باعتبار انتزاع آن لیسون مرقومه
...بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی تصور باید کرد
...قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزله شاخ و برگ و ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزله ثمره ۲۲۵

...بحضرت رسالت آمد و اثر خوف بر وی ظاهر بود رسول صلی الله علیه و سلم از کیفیت حال پرسید جواب داد که این خوف از آنست...
...امروز مدیم ملکوت را از میان مقدسان و مسبحان بیرون برد و داغ لعنت ابدی بر جبین او نهاد هیچ از ما در صوامع
...و از وقوع مثل این حال ترسانست. ه

نور توحید متلاشی و مضمحل شود و نور علم توحید در نور حال او مستتر و مندرج گردد و بر مثال انغماس نور کواکب در نور آفتاب
و در مقام وجود موحد در مشاهده جمال وجود واحد چنان مستغرق عین جمع گردد که جز ذات و صفات واحد در
نظر شهود او نیاید تا غایتی که این توحید را صفت واحد بیند نه صفت خود و این دیدن را هم صفت او بیند
و هستی او بر طریق قطره وار در تصرف تلاطم امواج بحر توحید افتد و غرق جمع شود و ازینجاست قول جنید
رحمة الله علیه التوحید معنی تضمحل فیه الرسوم و تندرج فیه العلوم و یکون الله کما لم یزل و قول ابن عطا رحمة الله علیه
التوحید نسیان التوحید فی مشاهدة جلال الواحد حتی لا یکون قیامک بالواحد لا بالتوحید و منشاء این
توحید نور مشاهدتست و منشاء توحید علمی نور مراقبه درین توحید اکثری از رسوم بشریت منتفی شود و بر مثال
نور آفتاب که در غلبه ظهور او بیشتر اجزای ظلمت از روی زمین بر خیزد و بتوحید علمی بعضی از آن رسوم مرتفع
گردد و بر مثال نور ماهتاب که بظهور او بعضی از اجزای ظلمت منتفی شود و اکثر همچنان ماند و سبب وجود بعضی
از بقایا رسوم در توحید حالی آنست تا صدور ترتیب احوال و تهذیب اقوال از موحد ممکن بود و مرتبت کمال
حیوة حق توحید چنانکه باید گذارده شود و ازینجاست قول استاد ابو علی دقاق رحمة الله علیه التوحید غریم لا یقضی
دینه و غریب لا یودی حقه درین توحید بیشتری از شرک خفی بر خیزد و خواص موحدان را در حال حیوة از
حقیقت توحید حرف که یکبارگی آثار رسوم وجود ذوق متلاشی گردد گاه گاه لمعه بر مثال برقی خاطف
لایح گردد فی الحال منطفی شود و بقایا رسوم بکار ماده معاودت کند و درین حال ایمان بقای اثر شرک خفی
مرتفع گردد و مراد ازین مرتبه از توحید حالی آدمی را مرتبه ممکن نیست اما توحید الهی آنست که حق تعالی...

او را در وجود مجال بدارد و آنست حق توحید و این توحید از وصمت نقصان بریست و توحید ملائکه
و آدمی بسبب نقصان وجود ناقص او و شیخ الشیوخ عبد الله انصاری روح الله روحه درین
معنی گفته است فصل چهارم در آفریدن افعال بندگان قال الله تعالی والله خلقکم و ما تعملون اعتقاد
جماعت سنت که حق سبحانه و تعالی همچنانکه خالق اعیانست خالق افعال بندگانست و هیچ مخلوق را قدرت
بر ایجاد فعلی ممکن نه الا بقدرت بخشیدن او و هیچ مرید را ارادت چیزی حاصل نه الا بمشیت او و ما
تشاؤن الا ان یشاء الله چه هر گاه که وجود فاعل را اصل است از و بود فعلش که فرع وجودست
بطریق اولی کار او باشد پس هر چه در وجود حاصل شود و حادث گردد از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت
و عصیان همه نتیجه قضا و قدر الهی بود ولی آنکه هیچکس را بر وی حجتی متوجه گردد بلکه حجت بالغه مر و راست و لازم
باشد لا یسأل عما یفعل و هم یسألون اگر گوئی چون فعل آفریده اوست پس عقوبت بنده لایق کرم او نبود
گوئیم محل خلط و منشاء شکوک بیشتر آنست که کار خداوند بر کار بنده قیاس کند و گوید اگر قتل این
فعل بنده بکند او را ظالم و متعدی خوانند و این معنی بر خداوند عالم روا نبود و اگر تو خواهی که حجب شکوک
از پیش برخیزد ازین قیاس دور شو و بدانکه وجود بنده ملک خداوندست و هر تصرف که مالک در ملک خود
کند صحیح بود و حق عز و علا لطیف و فاضلست و قهار و ذو الجلالست و بنسبت با ذات ازلی او لطف و قهر
یکسانست و چنانکه لطف اقتضای ظهور میکند قهر نیز اقتضای ظهور میکند...
و آن وجود مومنان و کفار جنت و نارست پس حکمت بالغه...

... مجاهده خود را گفت آیا دوست میداری ... گفت آری گفت آیا دوست میداری خداوند را هم گفت آری گفت ...
بود و محبت در یک دل علی رضی الله عنه ... آنگاه حسین رضی الله عنه گفت ای پدر چه میگوئی تو اگر ترا مخیر کرده شود در میان قتل من و ترک ایمان
... اختیار کنم قتل ترا بر ترک ایمان گفت بشارت باد ترا ای پدر پس بدرستیکه آن قتل من باختیار محبت خداوند است و این محبتی که با من داری از روی شفقت

دوست و معنی این است که فاعل مختار کسی است که افعال او تابع علم و قدرت و ارادت او بود هر چه بدان است
و ارادت او پس بدان تعلق گرفت و قدرت با آن جمع شد ناچار موجود گردد و مختار در اختیار مجبور بود زیرا که وجود
علم و قدرت و ارادت در بنده و توفیق اجتماع ایشان در یک حال نه فعل بنده است و نه باختیار او پس بنده
هم مختار بود و هم مجبور چنانکه منقول است از امیر المومنین حسن بن علی رضی الله عنهما که گفته است ان الله لا یطاع
باکراه و لا یعصی بغلبة و لا یهمل العباد من المملکة یعنی اگر مطیع باکراه و اجبار طاعت او کنند مطیع نباشند
و اگر عاصی بغلبه و اجبار معصیت کنند عاصی نباشند و مع هذا حق سبحانه و تعالی بنده را در مملکت فرو نگذارد
تا بخود هر چه خواهد کند و موافق این سخن از جعفر صادق رضی الله عنه نقل است لا جبر و لا تفویض و لکن
امر بین امرین و وقتی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم سوال کردند از آیت رقی نسترقیها و دواء
نتداوی به فهل یرد من قدر الله تعالی فقال انه من قدر الله و قال صلی الله علیه و سلم اعملوا فکل میسر لما خلق له
سالکان [illegible] و نقبان این طریق از پیش رفته اند و مسالک یقین از خار خار شکوک و شبهات پاک رفته
تا باز پس ماندگان بادیه طلب چون برسند سبیلی واضح و طریقی مسلوک یابند و بهدی ایشان اهتدا نمایند
و با ثار ایشان اقتدا کنند و ایشان را پابند توهمات و تخیلات خود مانده و آنچه حقیقت حال بر قدر است
به بحث و مناظره و تحریر و تقریر مکشوف نشود الا بصفاء خاطر و جلاء آینه دل از زنگ طبیعت و هوا و اعراض
از ما سوی الله و اقبال کلی بر خدای تعالی و از جهت مشکلی این مسئله شریعت از خوض در آن منع فرموده
است که اذا بلغ الکلام الی القدر فامسکوا چه افهام عوام از ادراک آن قاصر بود و علماء راسخ را بتوفیق

والهی بطریق مکاشفه صورت آن
گاهی مشاهده و معاینه شده و ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذو الفضل
العظیم [illegible] امروز کسی دریابد
[illegible] ولذات آن رغبت نکرده
[illegible] دل با آخرت آورده باشد
[illegible] بوده بر تن در دنیا و نقلب در
[illegible] غیب و قدرت ساکن بود و نقاب
عالم شهادت و حکمت این طائفه اند که
[illegible] نقد کنند و نسیه تن در نه دهند آنجا
[illegible] آن را از لقا وعده است این را امروز
نقد است و با ایشان اگر وعده دیگران نقد
[illegible] این را نیز وعده است که نقد
[illegible] آن طائفه را همچنین
[illegible] لقا مطلق رسد که وعده او نقد دیگری

توفیق